بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه اول تاریخ: ۸۷/۷/۱۴

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

خداوند را شکر می کنیم که توفیقی عنایت کرد باز هم مشغول درس و بحث وتحقیق و تبیین، به اندازه استعداد خودمان باشیم و این توفیق بزرگی است. الحمد الله رب العالمین.

مقدمه

معارف اسلام را می توان به چند دسته تقسیم کرد یعنی دین مقدس اسلام مجموعه ای است از معارف متعدد که هر یک از این معارف بُعدی ازابعاد این مجموعه را بیان می کند برای ساختن یک امت مقتدر، متکامل و کامل احتیاج به ارکان و پایه هایی است که بر اساس آن ارکان و آن اصول سازمان اسلامی بر پا و برقرار می شود. و این معارف به نظر بنده به این ترتیب است:

۱- معارف اعتقادی، آنچه مربوط به ایمان و اعتقاد به گرایش قلبی انسان است که اصل و اساس است که از آن به اصول دین تعبیر می شود اینها معارف اعتقادی اسلام است، که در میان علوم علم کلام متکفل اثبات معارف اعتقادی است، آنچه مربوط به شبهه‌ای، تردیدی، بحثی درباره اعتقادات و ایمان باشد. چون اسلام دین منطق و دلیل و برهان است، علم کلام پاسخگویی این شبهات و این تردیدهاست. در این قسمت هم علمای بزرگ اسلام کتابهای فراوانی در مورد اصل توحید، نبوت، امامت، معاد نوشته اند که مربوط به معارف اعتقادی اسلام است.

۲- معارف عبادی در اسلام عباداتی وجود دارد در قالب صلاة و صوم و امثال اینها، این معارف عبادی که دومین قسمت از معارف است، قسمت مهمی از فقه ما را تشکیل می دهد. عبادت وسیله ارتباط انسان با خداوند متعال است. آنچه ارتباط را برقرار می کند به این ارتباط تحکیم می بخشد، **استعینوا بالصبر و الصلاة** اینها معارف عبادی است.

۳- معارف اخلاقی، قسمتی از مباحث و معارف اسلامی، مربوط به اخلاق است و این اخلاق مربوط به ملکات و روحیات انسان است و روحیات و ملکات انسان در اعمال انسان فوق العاده تاثیر گذار است. بنابراین اخلاق فاضله، اخلاق رذیله مورد بررسی قرار می گیرد که هر انسانی باید مزرعه وجود و روح خود را از اخلاق رذیله پاک و پیراسته کند ودر برابر به اخلاق فاضله از قبیل شجاعت، صبر، استقامت، ایثار، کرم و تواضع بها دهد اینها اخلاق فاضله در برابر اخلاق رذیله، و این هم قسمت مهمی از معارف اسلامی است که در زبان فارسی ما معراج السعاده تا حدی متکفل بیان این موضوع است، که برای حاج ملا احمد نراقی و برای پدرشان ملا مهدی نراقی جامع السعادات می باشد، و اینها هم قسمت سوم از معارف اسلامی است، به نام معارف اخلاقی که اخبار اهل بیت(ع) در این قسمت فراوان است.

۴- معارف اجتماعی است مربوط به ارتباطات و معاشرت در زندگی چه ارتباط در داخل حوزه اسلام وچه ارتباطات در خارج حوزه اسلام، این بحث هم خیلی وسیع است که معاشرت و ارتباط مسلمانان به شکلی باشد، و به اقسامی تقسیم می شود خانوادگی، همسایگی، اجتماعی، معلم، متعلم، حقوق، آداب و معاشرت که ما از آن به معارف اجتماعی تعبیر می کنیم.

۵- معارف مدنی، مربوط است به عقود و ایقاعات و معاملات و دادستدهایی که در زندگی برقرار می شود، اینها همه لازم است که یک قوانینی داشته باشد. از آن به قوانین باب حقوق مدنی یا معارف مدنی تعبیر می کنیم.

۶- معارف اقتصادی ، آنچه مربوط به منابع ثروت، کسب ثروت، تولید ثروت، آنچه مربوط به مال و ثروت به هر شکلی که باشد، که مکاسب محرمه ما گوشه ای از آن است، آنچه مربوط به احیای موات، اخراج معادن و امثال اینها، آنچه مربوطه به مال و ثروت باشد از لحاظ تولید و توزیع و... اینها معارف اقتصادی اسلام است، اسلام که یک دین بسیار کامل است، در هر قسمتی معارف بسیار بسیار کامل و سعادت بخشی دارد.

۷- معارف حکومتی، اسلام از اول سعی کرده سرنوشت انسانها را به دست هر کسی نسپارد هر کسی شایستگی حاکم بودن که مقدّرات مردم را در اختیار بگیرد، ندارد. حاکم کسی است که مقدّرات جامعه در دست اوست، از هر قسمی، مقدّرات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، از این جهت اسلام یک معارف حکومتی دارد. که چه کسانی می توانند متصدّی حکومت باشند و چه کسانی نباید باشند، این هم یک مسأله بسیار وسیعی است که معارف حکومتی است.

۸- معارف قضائی اسلام، چون گاهی در جامعه تنازع و اختلافاتی پیش می آید، احتیاج به قوه قضائیه و قوانین قضائی داریم و از این قوانین قضائی و جزائی به معارف قضائی تعبیر می کنیم.

۹- معارف فرهنگی، اسلام می خواهد فرهنگ مردم را خیلی بالا ببرد، می خواهد که مسلمانان دارای فرهنگ بسیار عالی و متعالی باشند،

از این جهت قسمتهای زیادی از معارف اسلامی به فرهنگ، عقل وعلم مربوط می شود.

و آنچه مورد بحث ماست این مورد آخر است:

۱۰- معارف جهادی، برای حفظ کیان یک امت و ملت با توجه به داشتن دشمنان فراوان احتیاج به یک قوه و قدرت جهادی است که بسیار هم قوی باید باشد، چون اسلام اگر این قدرت را نداشته باشد، عزت اسلامی به خطر می افتد و به کلی اسلام نابود می شود از این جهت یک قسمتی از معارف اسلامی معارف جهادی است.

ما با توفیق پروردگار فکر کردیم که در حوزه ها باید بحث هایی صورت بگیرد که آن حقیقت اسلام را روشن کند و دیگر اینکه سعی شود آنها به اجرا درآید، الحمد الله بعد از انقلاب اسلامی کتابهایی که منزوی بودند، محجور بودند مثل قضا، حدود، دیات، اینها الحمد الله در حوزه ها هم مورد بحث شد وهم در صحنه زندگی مورد عمل قرار گرفت.

یکی از این کتابها، کتاب جهاد است، بسیار کتاب مهمی است، و همین طور بعد از آن کتاب امر به معروف و نهی از منکر، منتهی مدتهای زیادی متروک و منزوی بود، آیت الله طباطبایی(اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان (که ان شاءالله اول آیات مربوط به جهاد را بحث می کنیم) در یک جا دارد، که مشکل‌ترین وظیفه اسلامی جهاد است، چون احتیاج به فداکاری و جانبازی دارد، و در عین حال تاثیرگذارترین هم جهاد است، هم مشکل است و هم تاثیر گذارترین، اصعب و أمسّ، از این جهت لازم است که از جهاد بحث شود.

بحث های که سابقاً انجام می شد، در آن زمان بعضی از موضوعات وجود نداشته، هم در علم کلام و هم در قسمتهای دیگر، مثلاً در علم کلام، در آن زمان مخاطبین در برابر شیعه اهل تسنن بودند علماء زحمت کشیدند، کتابهای فراوانی نوشته اند، مانند شافی سید مرتضی، تلخیص الشافی شیخ طوسی، وهمین طور بعداً عبقات، المراجعات، معالم المدرستین و...

امروز مخاطبین ما وسعت بیشتری پیدا کرده اند، تنها اهل تسنن نیستند مخاطب ما دنیاست، و همین دنیا هم در برابر معارف اسلامی موضع گیری های مخالف دارند در هر یک از این معارف، از این جهت لازم است که بحث شود. کل دنیا الان در برابر اسلام مخصوصا تشیع موضع گیری دارند، این است که همین جهاد را مورد تهاجم قرار می دهند. سابقاً در کتابهای ما ،جهاد و دفاع فقط به آن برخورد نظامی منحصر می شد که اگر یک وقت کفار حمله کردند حمله نظامی به کشور اسلامی، دفاع لازم است. امروز دفاع فقط این نیست، تهاجم فرهنگی خطرش از تهاجم نظامی کمتر نیست، تهاجم تبلیغاتی، رسانه ای چنانکه می بینیم سلمان رشدی هایی، فیلمهای موهنی، کاریکاتورهای موهنی از گوشه وکنار دنیا، اینها همه شان به جنگ اسلام آمده اند. همان طور که دفاع در برابر برخورد نظامی لازم است و راه کارهایی باید برایش در نظر گرفت،(دفاع چیز ساده ای نیست) همان طور تهاجم فرهنگی هم یک تهاجمی است و خطرش هم بسیار بیشتر است، چنانکه شده آنها فرهنگ ما را قرن ها زیر سیطره استبداد و استعمار خودشان مغلوب کردند، و این موارد نیاز به نحوه ای از دفاع دارد.

و همین طور تهاجم رسانه ای و تبلیغاتی، ماهواره ها و امثال آنها که می بینیم، بنابراین بسیار لازم است که امروز بحث شود. چنانکه در تهاجم نظامی، شمشیر و نیزه و سلاحهای جنگی در زمانهای مختلف می باشد، اما در برابر تهاجم فرهنگی چه راه‌کارهایی شما دارید و باید داشته باشید، در برابر تهاجم تبلیغاتی و رسانه ای چه راه کارهایی را باید در دست داشته باشید، لازم هم است که داشته باشید، مثل جهاد.

از طرفی تحریفهای زیادی درباره جهاد است اولاً فکر می کنند که اسلام با شمشیر و با جهاد پیشرفت کرده باید تبیین شود که جهاد در کجا بوده تا این تهمت و دروغ پردازی از دامن اسلام پاک شود. که اسلام اصل اولش سلم است و مسالمت است، منتهی دعوت به توحید.

بنابراین این طور نباید فکر شود که اسلام با جهاد پیشرفت کرده، **لااکراه فی الدین**، از طرفی دیگر وهّابین و امثال آنها، تخریب و کارهای خودشان را به عنوان جهاد معرفی نکنند، اینها لازم است که بحث شود تا درست روشن شود.

یا مثلاً فرض کنید که تروریست با جهاد چه فرقی دارد، باید تبیین شود که جهاد با تروریست فرقشان در کجاست. امروز دنیا (که مخاطب ما هم دنیاست) احتیاج دارد واقعاً که جهاد با تمام ابعادش تبیین شود، و نیز در اسلام قوه اضافه هم داریم، این معلوم است که قوه مقننه مبیّن قوانین و موسس قوانین است و قوه قضائیه در موارد اختلاف و تنازع است،و قوه مجریه هم اجرای همین هاست. ولی یک قوه دیگر هم داریم امر به معروف و نهی از منکر، آنکه کل ملت، کل مردم، کل مسلمانها باید نظارت دقیقی داشته باشند به تمام اعمال، این است که اسلام علاوه بر قوه مقننه، قضائیه و مجریه، قوه دیگری هم برای بسط وگسترش معارف اسلامی و جلوگیری از چیزهای که منافی و آسیب است، به عنوان امر به معروف و نهی از منکر دارد. فلسفه این بحث ها خیلی مهم است روشن شود، این است که با توفیق پروردگار متعال بنده به عنوان طلبه ای از

طلاب حوزه علمیه قم ، امسال بحث خودمان را از جهاد آغاز می کنیم.

در قرآن مجید آیات فراوانی است. برای افتتاح از اینجا آغاز می کنیم که اولین آیات در مورد جهاد است. سوره حج (۲۲) از آیه ۳۷ به بعد{ **إن الله یدافع عن الذین آمنوا و إن الله لا یحب کل خوان کفور**} آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان (اعلی الله تعالی مقامه) (که بنده ۵ سال در درس تفسیر ایشان و درس اسفار ایشان توفیق شرکت را داشتم.) در تفسیر المیزان، جلد ۱۴، در سوره حج (۲۲)، از اینجا که شروع می کنند می فرمایند این آیات که داریم می خوانیم: درباره تشریع و تجویز قتال و جهاد است. ایشان می فرمایند در شهر مکه ۱۳ سال جهاد و قتال نبود، می آمدند خدمت پیغمبر می گفتند: کفار ما را شکنجه می دهند، می کشند، یاسر را، سمیه را، پدر و مادر عمار یاسر را کشتند، امثال اینها زیاد بودند.

شکنجه هایی بود، گاهی هم منجر به کشته شدن افراد می شد، افرادی آمدند به خدمت پیغمبر، مضروب‌اند، مجروح اند،(ولی در این ۱۳ سال خبری از جهاد نبود.) به پیغمبر خدا(ص) می گفتند: به ما اذن بده که قتال کنیم. ولی پیامبر اذن نمی دادند. این اصل اسلامی بود که دعوت کنند با منطق و دلیل طرف را قانع کنند. ولی آمدند مدینه، جبهه ای به وجود آمد جبهه ی اسلام تقویت شد. این است که اینجا شروع می شود به اذن در قتال منتهی آیات طوری است که نه تنها اذن در قتال است بلکه دل گرمی دادن به مسلمانان، امید دادن، نشاط بخشیدن، روشن کردن دلهای آنها را در بر دارد، از این جهت آیات این جور شروع می شود،{ **إن الله یدافع عن الذین آمنوا...**}

شما بی کس و تنها نیستید، خدا دفاع می کند. یدافع غیر از یدفع است. یدفع که ثلاثی مجرد است دفع را می رساند. ولی یدافع که باب مفاعله است، دفاع قوی تر را می رساند. از اینجا شروع می کند به دل گرمی دادن و اذن جهاد دادن{ **إن الله یدافع عن الذین آمنوا**} شما مدافعی مثل خدا دارید.{ **إن الله لا یحب کل خوان کفور**} که همان مردم مشرک و کافر بودند. اولاً خوان بودن. فطرت انسان اقتضاء می کند به طرف اسلام برود، یکی از امتیازات اسلام این است که بر اساس فطرت مردم پی‌ریزی شده، تمام احکام اسلام { **فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها**} است. {**لا تبدیل لخق الله ذلک الدین القیم.**} دین قیم اسلام بر اساس فطرت مردم پایه گذاری شده ولی کسانی که مخالفت می کردند اینها به آن فطرت خودشان خیانت می کردند و کفور هم بودند به خاطر اینکه اسلام، این نعمت الهی در میان آنها به وجود آمده بود به جای اینکه بپذیرند، ولی مخالفت می کردند. از اینجا شروع می شود به دل گرمی دادن به مسلمانان{ **إذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا**} اذن داده شده به مسلمانانی که تا به حال در چنگال قتال آنها بودند. {**یقاتلون**} اینها مقاتل بودند. {**أذن**} اذن داده شد، برای کسانی که{**یقاتلون**}، که تا به حال هر چه بودید از طرف شما قتل و قتال نبود.{ **بانهم ظلموا**} چون شما مظلوم واقع شدید {**وإن الله علی نصرهم لقدیر**} و خداوند قدرت دارد که به شما کمک کند، به شما فتح و ظفر بدهد. حالا این مسلمانها چه مسلمانانی هستند که به اینها اذن داده شده به جهاد و قتال{**الذین اخرجو من دیارهم به غیرحق**} اینها آن مسلمانانی هستندکه در مدینه اند و از مکه اینها را با فشار بیرون کرده اند. آیت الله طباطبایی اینجا دارند که هر چند آیات تکیه گاهش اول همان مهاجرینی است که آمده اند از مکه به مدینه، اذن داده می شود به آنها، ولی این اذن به کل مسلمانان داده شده، ایشان می فرمایند: فراوان است در قرآن آیاتی که به افراد خاصی نسبت داده می شود ولی کل مراد است مجموعه جامعه اسلامی مراد است.

{**الذین أخرجوا من دیارهم به غیرحق الا أن یقولوا ربنا الله**} اینها که از دیار خودشان به غیر حق رانده شدند، جرمشان چیزی نبود، الا اینکه می گفتند{**ربّنا الله**} در مقابل بت پرستان و مشرکین می گفتند:{ **ربنا الله و لولا دفع الله الناس بعضهم به بعض**}

این فلسفه جهاد را بیان می کند. اگر جهاد نبود{**دفع الله الناس بعضهم به**}. جهاد باعث می شود که مجاهدین در برابر دشمنان اسلام حرکت می کنند و آنها را عقب برانند. اگرجهاد نبود دین از بین می رفت. منتهی برای تمامی ادیان الهی جهاد را برقرار کرده است.

صوامع جمع صومعه است. صومعه یک خانه هایی بوده گاهی در قله کوهها در بیابان ها می ساختند. عباد حتی از مسلمانها (بعدا می گوییم که اسلام با رهبانیت مخالف است.) در آنها عبادت می کردند. و بِیَع جمع بِیعة (به کسر باء) به معنی کنیسه و کلیسا، عبادتگاه یهود و نصری {**لهدمَّت صوامع**}یعنی صومعه ها، {**بیع**} (کنیسه یهود و نصری) و {**صلوات**} (ایشان می فرمایند جمع صلاة است. ولی صلاة به معنی نماز نیست، صلاة معرب شده، معبد یهود بوده است. و {**مساجد**} هم مال ماست. که می گوید اگر جهاد نباشد، عبادتگاهها که شعائر ادیان است تمامش نابود می شود. کنایه از اینکه کل ادیان نابود می شدند. برقرار ماندن ادیان الهی همه و همه در سایه جهاد بوده، {**لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیه اسم الله کثیراً**} ولی دل گرمی این است و {**لینصرن الله من ینصره**} جهاد اذن داده شده حرکت کنید خیزشی انجام دهد و بدانید خداوند

کسی را که به دین خدا کمک کند، کمک می کند. {**إن الله لقوی عزیز**} خداوند قوی و عزیز است. آن وقت باز هم به کسانی برای جهاد اجازه می دهند{ **الذین ان مکناهم فی الارض أقامو الصلاة و اتوا الزکاة و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر لله عاقبة الامور**} به کسانی اجازه جهاد می دهیم که اگر تمکن پیدا کردند قدرت پیدا کردند نماز را به پا بدارند نه تنها بخوانند بپا بدارند و{**آتو الزکاة**} این دو چیز را که می گوید برای آنکه نماز سمبل عبادت است، عبادت غیر مالی. زکات هم سمبل عبادت مالی است. تمام عبادتها چه مالی و چه غیر مالی. {**وأمروا بالمعروف**} اگر تمکن پیدا کنند امر به معروف می کنند. و {**نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور**} همه چیز دست پروردگار است.

باز هم دل گرمی {**وإن یکذبوک فقدکذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود**} شما به جهاد اقدام کنید از حرکتها و تجهیزات دشمن نترسید. اینها تمامشان ظالم اند و خدا قول داده که ظالم ها را نابود می کند. اگر تو راتکذیب می کنند دل گرم باش که قبل از اینها قوم نوح هم، نوح را تکذیب کردند. قوم عاد، حضرت هود را تکذیب کردند. قوم ثمود، حضرت صالح را تکذیب کردند. قوم ابراهیم ابراهیم را قوملوط لوط را، اصحاب مدین حضرت شعیب را. هفت طایفه را می گوید، اینها پیغمبران خدا را تکذیب کردند به مبارزه برخواستن، خدا همه آنها را نابود کرد دل گرمی می دهد به مجاهدین {**وکذب موسی**} چرا نمی گوید قوم موسی؟ برای اینکه در قوم موسی، آن زمان افرادی بودند که پیرو موسی بودند.{ **فامالیتُ للکافرین**} من قدرت دادم به کافرین موقتاً{ **ثم أخذتهم و فکیف کان نکیر**} بعد آنها را من أخذ کردم، مجازات کردم، انکار من این چنین است. این آخرین آیه در این مورد. می خواهد بگوید به پیغمبر خدا و مجاهدین اسلام که دشمنان شما همه ظالم اند و ما ظالم ها را نابود می کنیم و {**فکاین من قریة اهلکناها و هی ظالمة**} هلاک کردیم مثل آنها که ظالم بودند {**وهی خاویة علی عروشها**} یعنی بنای آنها، سازمانهای آنها خراب شد. عروش جمع عرش به سقف می گویند. خوی یخوی هم به معنی فرو ریختن است. یعنی سقف ها بر سر آنها فرو ریخت و خراب شد. {**اهکناها وهی ظالمة**} آن قریه{ **خاویة علی عروشها**}. قریه های آنها، محل زندگی آنها خراب شد. خراب {**و بئر معطلة**} چون در بیابانها چاه می کندند، آنها که بیابان نشین بودند کنایه از آن است.

{**و قصر مشید**} کسانی که در شهرها، سلاطین و جبّاران، کسانی که دارای قصرها و کاخ ها بودند. قریه را که خراب کردیم. حتی چاه های آنها در بیابانه معطل و بی صاحب ماند قصرهای بلند آنها هم خراب شد.

این آیات، آیات تشریع قتال و جهاد است. با دل گرمی، امید دادن و نشاط برای مجاهدین به حرکت وا داشتن.

ان‌شاءالله تعالی ما این بحث را مقدمتاً آغاز کردیم.

خداوند توفیق بدهد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه دوم تاریخ:۸۷/۷/۱۵

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث درباره جهاد مقدمتاً در چند موضوع بحث می‌شود اول فضیلت و ارزش این عمل.

از لحاظ فضیلت و ارزش اعمال صالحة همه در اسلام در یک رتبه نیستند. بعضی از اعمال دارای ارزش و ثواب و فضیلت بسیار و در حد بالایی است که جهاد از آن قبیل اعمال است که از لحاظ فضیلت و ثواب در حد بسیار بسیار بالا، که از امام صادق (علیه السلام) که بعداً در اخبار می خوانیم، {**فوقَ کل برّ برٌّ حتی یُقْتَلَ الرجلُ فی سبیل الله فلیس فوقه برٌّ**} بالاتر از هر عملی بالاتر و بالاتر وجود دارد. امّا جهاد در راه خدا در حدّی است که هیچ عملی از لحاظ فضیلت و ثواب به جهاد نمی‌رسد. اگر از جهت اینکه {**أفضل الاعمال أحمضها** } حساب کنیم، چون جهاد دارای مشقتها و زحمتهای فراوانی است، از این جهت حضور در عرصه جهاد کار هر کسی نیست، افرادی لازم است که با ایمان کامل که جان خود را در طبق اخلاص گذاشته باشند در عرضه درگیری و جهاد حضور پیدا کنند و حاضر باشند تا آخرین قطره خونشان را فی سبیل الله بدهند این است که کار کار بسیار مهمی و دارای فضیلت بسیاری است.

در قرآن مجید هم برای ترغیب اشخاص به این کار با توجه به مشکلاتی که در انجام جهاد وجود دارد ﴿**ذلک بأنهم لا یُصبهُم ظمأ ولا نصبٌ ولا مخمصةٌ فی سبیل الله ولا یطئُون موطئا یَغیظُ الکفّار ولا ینالون من عدُوّ نیلاً إلاّ کتب لهم به عملٌ صالحٌ إنّ الله لا یضیع أجر المحسنین** ﴾ ظمأ یعنی تشنگی، نصب یعنی مشقت و خستگی، مخمصه یعنی گرسنگی، اینها همه با جهاد توأم است شما گاهی ملاحظه می‌کنید که عرضه جهاد را نشان می‌دهند در سنگرها در میان خاکها شب و روز به سر بردن، با تمام مشکلات ساختن، هر لحظه‌ای در برابر تهدید دشمن قرار گرفتن . هر لحظه‌ای آمادگی خود را در عرصه جهاد در نظر داشتن. اینها خودش کار آسانی نیستند ﴿**ذلک بأنّهم لا یُصبهم ظمأ ولا نصبٌ ولا مخمصةٌ** ﴾ هرگز تشنگی تعب و زحمت و خستگی و گرسنگی به آنها نمی رسد . و قدم نمی‌گذارند در جائی که دشمن را به خشم بیاورند . و هر آسیبی که به دشمن برسانند در برابر همه این زحمات ﴿**کتب لهم فیه عملٌ صالحٌ**﴾ خداوند در دیوان آنها عمل صالح را ثبت می‌کند ﴿**إنّ الله لا یضیع أجر المحسنین ولا ینفقون نفقةً صغیرةً ولا کبیرةً ولا یقطعون وادیاً إلاّ کتب لهم لیجزیهم الله أحسن ما کانوا یعملون**﴾ هر قدر در این راه پول خرج کنند کم یا زیاد، و هر وادی و پستی و بلندی ها را زیر پا بگذارند. تمام اینها در نامه عملشان ثبت و ضبط می‌شود، تا خداوند بهتر از آنچه زحمت کشیده‌اند به آنها پاداش بدهد.این آیه از آیات سوره توبه است، از این قبیل آیات، فراوان داریم در روایات ما هم وجود دارد روایاتی برای اینکه به این مجاهدین دل‌گرمی بدهد و وعده بدهد و آنها را مهیا سازد. کار، کار آسانی نیست، از این جهت ثوابش هم ثواب بسیار زیادی است.

بحث اول ما با توفیق پروردگار درباره حد و میزان فضیلت و ثواب این عمل الهی است. در حد بالایی است، که پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) و ائمه(علیهم السلام) همه آرزوی این را داشتند اینقدر مقام شهداء و مجاهدین بالاست، باز بر ای نمونه، بنده در کتاب جهاد که قبلاً نوشته‌ام، از پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) {**مقام الرجل فی الصف أفضلُ من عبادة رجلٍ ستین عاماً** } یک ساعت در صف مجاهدین قرار گرفتن از ۶۰ سال عبادت بالاتراست، بعد خودشان می فرمایند : {**والذی نفس محمد بیده وددتُ أن أغزوَ فأقتَل، ثمَّ اَغزَو فأقتل ثمَّ أغزوَ فأقتل**} قسم به خدائی که جان من در قبضه اوست، دوست دارم به جهاد بروم و کشته شوم باز زنده شوم، باز به جهاد بروم و کشته شوم، تا سه مرتبه تکرار می‌کنند. واقعاً این قبیل آثار اسلامی برای خاطر آن است که در هر انسانی، در هر مسلمانی، آن روح جهاد (جهاد تنها یک عمل نیست، ریشه جهاد در دل انسان است در قلب انسان است، در ایمان انسان است) را در قلب او و آن آرزو و آن اشتیاق را در قلب او ایجاد کند که بدون آرزو و اشتیاق این کار به ثمر نمی‌رسد.

در نامه ۵۳ نهج‌البلاغه که نامه حضرت امیر به مالک اشتر است در آخرش دارد که {**مالکا**} بعد از همه توصیه‌ها، من از خدا خواسته‌ام که مرگ من و تو با شهادت توأم باشد . از خدا خواسته ام که توفیق خدمتگذاری بدهد تا در میان مردم ثناء جمیل و آثار آبادی و عمران و خدمت بگذاریم ولی آخرین لحظه زندگی ما، که پایان پیدا می کند از خدا خواسته‌ام که مرگ من و تو، هر دو با سعادت شهادت توأم باشد . فراوان است. واقعاً از لحاظ فرهنگ اسلامی در این موضوع، آیات و روایات بسیار فراوان داریم. (که بعضی از آنها را می خوانیم) مثلاً در صحیفه سجادیه، اولین دعای صحیفه سجادیه در حمد پروردگار است هفت مورد دارد که خدایا تو را حمد می کنیم حمدی که چنین و چنان

باشد، آخرین کلمه‌اش این است، خدا را حمد می کنیم و ستایش می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم به ما توفیق بدهد که با سیوف اعداء در میدان جهاد کشته شویم، امام سجاد(علیه السلام) در اولین دعای ص حیفه سجادیه {وکان من دعائه(علیه السلام) إذا ابتداء بالدعاء بَدَءَ بالتحمید لله عزّ وجلّ و الثناء علیه و قال الحمد لله الاول بلا اوّلٍ کان قبله و آخر بلا آخر یکون بعده ... آخرش: نحمده حمداً نسعد به فی السعداء فی اولیائه و نصیر به فی نظم الشهداء بسیوف أعدائه إنّه ولیٌّ حمیدٌ} حمد می‌کنیم خدا را، از خداوند عالم می خواهیم که به سعادت برسیم و در سلک شهدا به سیوف أعدائه قرار بگیریم ما در بیان فضیلت جهاد از آیات قرآن بیشتر استفاده می کنیم تا بعد برسم به روایات، چونکه یکی از حرفهایی که عامّه در مورد ما می گویند، این است که اینها در بحث های خودشان اول سراغ روایات می‌روند، یا متعرض آیات قرآن نمی شوند، اگرهم متعرض شوند اغلب آنها را آخر ذکر می کنند . حتی در این بحث‌ها صاحب جواهر(اعلی الله مقامه) در جلد ۲۱ جواهر که جهاد در آنجاست و از آنجا آغاز می شود، صاحب جواهر اول چند روایت ذکر کرده است، آخرش یک آیه ذکر کرده است و حال اینکه شایسته آن است که ما اول در هر بحثی از آیات قرآن آغاز کنیم بعد برویم سراغ روایات. به عنوان نمونه بعضی آیات، آیه ۱۱ سوره توبه (۹) ﴿إنّ الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأنّ لهم الجنّة﴾ با این تعبیر که خداوند خریدار است، می خواهد معامله کند در دو جا این معامله خدا واقع است هر دو هم مربوط به جهاد و شهادت است . یکی در اینجا و یکی هم سوره صف که بعداً بررسی می شود ﴿إنّ الله اشتری من المؤمنین .....﴾ خداوند خریدار است و می‌خرد از مؤمنین جانها و مالها را، آن مالی هم که در راه إعلای کلمه اسلام و در میدان جهاد خرج شود آن مال هم مورد عنایت قرآن است. چون در قرآن دو گونه در خرج مال تعبیر داریم،

یکی إنفاق است، انفاق فی سبیل الله، ساختن پل، بیمارستان، دادن به فقراء و...

یکی یجاهدون بأموالهم که اموال را در راه جهاد خرج کند. و اینجا هم در این آیه مراد این است، خداوند متعال از مؤمنین أنفسشان را و اموالشان را خریداری کرده در برابر بهشت، مشتری خداست و آن ثمن هم بهشت است، مثمن هم أنفس و أموال مسلمانان است. ﴿یقاتلون فی سبیل الله﴾ مؤمنینی که فی سبیل الله قتال کرده‌اند ﴿فیَقتُلون و یُقتَلون ﴾ بکشند درمیدان جهاد و یا کشته شوند . این یک معامله‌ای است مشتری معلوم، ثمن معلوم، مثمن معلوم و بایع هم معلوم. ﴿وعداً علیه حقّاً فی التورىة والانجیل و القرآن ﴾ یک بحثی که ما بعداً داریم اینکه جهاد و شهادت انحصار به این شریعت ندارد در تمام ادیان الهی این جهاد مشروعیت داشته و بوده است امام(رضوان الله تعالی علیه) در مورد جهاد ۸ سال توانستند عرصه جهاد را گرم نگاه دارند تا به عزّت و افتخار مسلمانها تمام شود. خیلی موضوع مهمی است که ۸ سال کسی بتواند در برابر اینکه تمام مستکبرین و کفّار به صدام کمک می کردند، و سعی می‌کردند این نور الهی را خاموش کنند. کسی بتواند واقعاً میدان جنگ را آنقدر گرم نگه دارد در ۸ سال، تا غلبه و افتخار و عزت به وجود بیاید . کار، کار بسیار مهمی است که انجام دادند.

بحثی خواهیم داشت بعداً، که این در تمام شرائع امتداد دارد. و این خط امتداد دارد تا امام عصر(علیه السلام) که ایشان هم جهاد می‌کنند.

اینطور باید از جهاد تلقی داشته باشیم، امام می فرمایند(که در کلماتشان بعداً می‌خوانیم، چون یک جلد از تبیان شهادت و ایثار است یک جلد جهاد است.) خداوند هر پیغمبری را برانگیخت در یک دست کتاب هدایت، در دست دیگر آلة جهاد داشت . هر پیغمبری از جانب خدا برانگیخته شد یک دستش کتاب هدایت بود، دست دیگرش هم آلات رزم و جهاد، بعد مثال می‌زنند، حضرت ابراهیم (علیه السلام) در یک دستش ابراهیم و در دست دیگرش تبر برای شکستن بتها . حضرت موسی(علیه السلام) در یک دستش عصا بود، در یک دستش تورات بود در برابر فرعون و فرعونیان. حضرت عیسی(علیه السلام) در یک دستش انجیل، در دست دیگرش . پیغمبر اسلامی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در یک دستش قرآن در دست دیگرش سیف و شمشیر. حضرت علی(علیه السلام) در یک دستش مثل نهج البلاغه و اینها و دست دیگرش شمشیر برای ناکثین و قاسطین و مارقین.

خلاصه این تلقّی را از شرائع الهی که تمام اینها به دو جنبه توجه داشته‌اند یک جنبه هدایت، جنبه دیگر، جنبه جهاد، {حقّاً فی التورات والانجیل والقرآن} این وعده الهی است که می‌گوید، خداوند می خرد أنفس و اموالشان را از مجاهدین در برابر بهشت، این یک وعده ای است که انحصار به اسلام ندارد، در کتب آسمانی تورات، انجیل و قرآن آمده است.

﴿ومَنْ أوفی بعهده من الله﴾ چه کسی است که به عهد خود از خداوند پایدارتر و با وفاتر باشد این عهد با خداست و کسی از خداوند در وفا به عهد پایدارتر نیست.

﴿فستبشروا ببیعکم الذی بایعتم﴾ و این فوز عظیمی است. معامله با خدا و در عرضه جهاد حضور پیدا کردن و این طور جانبازی و فداکاری، در

برابر آنچه خداوند وعده می دهد این فوز عظیمی است. آیه۱۱۱ از سوره توبه است.

در کتاب جهادی که بنده آن موقعی که جنگ برقرار بود تألیف کردم. این آیه را که ذکر کردم نوشته‌ام، استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) در تفسیر المیزان در جلد ۹، ص ۴۲۹، روایتی نقل می‌کند، که مضمونش این است که پیغمبر خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) در مسجد بودند این آیه نازل شد، آیه ۱۱۱ از سوره توبه ، در آن هنگام که این آیه را برای مردم در مسجد خواندند، حضّار با خوشحالی زیاد از این آیه استقبال کردند و تکبیر گفتند معلوم می شود این الله اکبر که حالا مرسوم است در آن زمان هم در برابر مطالب متقنِ حسابی، مردم الله اکبر می گفتند، یعنی می پذیرفتند و قبول می‌کردند. در آن موقع که جهاد بود، بسیاری از افراد از همین معمّمین و طلاب در عرصه جهاد شرکت می‌کردند. که امام(رضوان الله تعالی علیه) دارد که اگر آمار بگیریم از مردم براساس أصناف و طبقات، هیچ طبقه ای به اندازه طلاب علوم دینی در جبهه شرکت نکردند. امام می‌فرماید: درود باد بر آن طلاب و علمائی که دیوارهای فیضه را پشت سر گذاشتند و به جبهه جنگ رفتند و سرود اشتیاق به جنگ را سرودند و خواندند، درود باد بر آن طلاب و علمائی که رساله خود را با دم شهادت و جهاد نوشتند. اینها کلمات امام است. آن زمان با این کلمات فوج فوج طلاب و علماء را به طرف جبهه سرازیر می‌کردند. طلاب و علمائی که رساله عملیه خودشان را با دم و مرکّب جهاد و شهادت نوشتند. از این قبیل کلمات دارد.

در صفحه ۴۲۹ تفسیر المیزان، وقتی که این آیه نازل شد پیغمبر خدا آیه را برای مردم خواند، حضّار با خوشحالی زیاد استقبال کردند و تکبیر گفتند، در آن میان مردی از انصار در حالیکه دو طرف گوشه های عبای خود را بر روی دوشش انداخته بود به ظرف پیغمبر آمد، گفت یا رسول الله! خداوند با جان و مال ما معامله بهشت می‌کند؟

پیغمبر فرمود : بله، گفت : عجب معامله پرسودی {**لا نُقیضُ ولا نستقیض**} چه معامله پرسودی که ما إقاله نمی‌کنیم، و نمی خواهیم که خدا إقاله کند.

این آیه، آیه۱۱۱ بود از سوره توبه(۹)، نظیر همین آیه در سوره صف است. سوره صف، سوره (۶۱) قرآن مجید است، این سوره هم دربا ره جهاد است. اصلاً صفّ، یعنی صفّ مجاهدین، ﴿**إنّ الله یحبّ الذین یقاتلون فی سبیل صفاً کأنّهم بنیانٌ مرصوص**﴾ به مناسبت همین کلمه، این سوره، سوره صف نامیده شده. خداوند دوست می‌دارد کسانیکه را که مانند سدهای آهنین در برابر دشمن صف می کشند با مقاومت کامل به جهاد می‌پردازد. این سوره، سوره عجیبی است، و اصلاً سوره تقریبا از اول تا آخر مربوط به جهاد است ، در این سوره است که ﴿**یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم والله متمّ نوره ولو کره الکافرون**﴾ در این سوره است که ﴿**هو الذی أرسل رسوله بالهدی والدین الحق لیظهره علی الدین کلّه ولو کره المشرکون**﴾ تمامش، از اول تا آخر درباره جهاد است. از اول توبیخ می‌کند کسانی که ﴿**لم تقولون ما لا تفعلون**﴾ اینها قبل از اینکه عرصه جهاد بوجود بیاید، می گفتند : چنین و چنان می‌کنیم ولی وقتی که جهاد بوجود می‌آمد سستی می‌کردند . اول از آنها یک توبیخی می شود ﴿**کبُر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون**﴾ بعد ﴿**انّ الله یحب الذین یقاتلون**﴾تا آن وقت این هست ﴿**یا ایّها الذین آمنوا هل أدلّکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله بأموالکم و أنفسکم ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون، یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدنٍ ذلک الفوز العظیم**﴾ آنجا فوز عظیم است اینجا هم فوز عظیم است، اینِ هم نظیر همان است ﴿**هل أدلّکم علی تجارة**﴾ منتهی آنجا اشتری بود و بیع بود و اینجا تعبیر دیگری است، ﴿**هل ادلّکم علی تجارة**﴾ شما را راهنمائی کنم به یک تجارتی که ﴿**تنجیکم من عذاب الیم**﴾ آیت‌الله طباطبائی در اینجا در تفسیر المیزان دارند که در کلام عرب تاء دو نقطه که بعد از آن جیم باشد، فقط در تجارت است. در غیر این هیچ بکار برده نشده است، هیچ جا نمی شود پیدا کرد در کلام عرب تاء دو نقطه باشد بعدش جیم باشد، غیر از ماده تجارت، فقط همین است. ﴿**هل أدلّکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم**﴾ راهنمائی کنم تجارتی که شما را از عذاب الیم نجات دهد . آن تجارت این است، اولاً ایمان بالله و رسوله، بعد ﴿**تجاهدون فی سبیل الله بأموالکم و أنفسکم**﴾ کیفیت جهاد را بعداً بحث می کنیم. در کیفیت جهاد در قرآن ده جا فی سبیل الله است، این است که جهاد را از جنگ های معمولی بشر جدا می‌کند بعضی فکر می‌کنند جهاد با جنگ یکی است خیر! جهاد با جنگ خیلی فرق دارد. در جهاد یکی از کلمات فی سبیل الله است، برای خدا باید انجام شود، با این قصد ﴿**فی سبیل الله بأموالکم و أنفسکم**﴾ آنجا سوره توبه، اول أنفسکم بعد اموالکم، اینجا به عکس است اول أموال بعد أنفس، که هر دو در راه خدا در عرصه جهاد خرج می‌شوند. ﴿**ذلکم خیرٌ لکم إن کنتم تعلمون**﴾ این برای شما بهتر از همه چیز است، در نتیجه ﴿**یغفر لکم ذنوبکم ویدخ لکم جنات تجری من تحتها الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم**﴾آنجا فوز عظیم بود سوره توبه، آیه۱۱۱، این هم آیه ۱۲ از سوره صف، آنجا

سوره توبه ﴿**ذلک هو الفوز العظیم**﴾ و اینجا هو ندارد ﴿**ذلک الفوز العظیم**﴾.

پشت‌سرش این آیه را دارد ﴿**وأخری تحبونها نصرٌ من الله وفتحٌ قریبٌ و بشّر المؤمنین**﴾ اینکه ما گفتیم جنات و غفران ذنوب و دخول جنّات و مساکن طیبة در آخرت است، علاوه در دنیا هم این است ﴿**نصرٌ من الله وفتحٌ قریبٌ وبشّر المؤمنین**﴾ونعمة اُخری(اخری صفت نعمت است) ﴿ **تحبّونها**﴾ دل‌گرمی دادن و با نشاط به حرکت درآوردن﴿ **نصرٌ من الله و فتحٌ قریبٌ** ﴾

یک روایتی هم بخوانیم تا بحث امروز تمام شود. صاحب جواهر در جلد ۲۱ شروع کرده اند اول به ذکر روایات، از جمله روایات یکی این خبر است، وسائل الشیعه، جلد ۱ ،(از وسائل ۲۰ جلدی،) صفحه ۸ ، خبر سوم از باب اول، از ابواب مقدمة العبادات، کلینی،(بعداً می‌فرماید این خبر را هم از کلینی و هم از شیخ صدوق و هم از شیخ طوسی، نقل کرده است که مشایخ ثلاثه این خبر را دارند، سند خبر این است .) کلینی عن محمدبن‌یحیی (قبلاً گفتم محمدبن یحیی، ابوجعفر عطّار قمّی، از اساتید بزرگ کلینی است، از طبقه هشت ، خود کلینی طبقه نه است) عن احمدبن‌محمد (این احمدبن‌محمدبن‌یحی‌بن‌عمران أشعری است، محل بحث است، در جامع الرواة توثیق اش کرده است. ولی آیت‌الله خوئی(ره) در معجم رجال حدیث، دارند که إنّه مجهول، امّا در جامع الوراة توثیقش کرده است. معجم رجال جلد ۲، صفحه ۳۳، ایشان می‌گویند این مجهول است، ولی در جامع الرواة توثیقش کرده است). عن علی‌بن‌نعمان (بسیار خوب است ،ثقه، ثبتٌ، از طبقه شش) عن ابن‌مُسکان (عبدالله ابن مسکان از اعیان طبقه پنجم است) عن سلیمان‌بن‌خالد (او هم طبقه پنجم است و بسیار خوب است){ **عن أبی جعفر (علیه السلام) قال : ألا أخبرک بالاسلام أصله و فرعه و ذوره صنامه ،**} خبر بدهم از اسلام ، اصل اسلام، فرع اسلام و قلّه بلند اسلام. ذِروه به کسر ذال یا ذُورة به ضم ذال، یعنی آن اوج و بلندی، به آن می‌گویند ذُوره، کوهان شتر و این طور چیزها، در هر چیزی **مِن کل شیء أعلاه**. در هر چیزی آن نقطه بالا را می‌گویند ذُروه یا ذِروة.

{**ألا أخبرک بالاسلام اصلی و فرعه و ذروة صنامه** } صنام هم همان طور است، صنام به آن قلّه بلند می‌گویند. آن بلندترین قسمت، آن قلّه بلند {**قلتُ بلی، جعلت فداک**} سلیمان‌بن‌خالد گفت بفرمائید {**قال : أمّا أصله فالصلاة و فرعه الزکاة**} این آن احکام عملی اسلام را می گوید، چون اسلام سه‌گونه احکام دارد. احکام اعتقادی، احکام اخلاقی دوم، احکام عملی سوم، می‌توانیم ما تمام احکام اسلام را در سه قسمت خلاصه کنیم. قسمت اول اعتقادات، به قلب مربوط است، قسمت دوم به اخلاق و روحیات مربوط است. قسمت سوم به عمل خارجی مربوط است، می‌فرمایند به اینکه {**أمّا أصله فالصلاة و فرعه الزکاة و ذروة صنامه الجهاد**} آن قلّه بلند اسلام، که رسیدن به آن قلّه بلند، ایمان و همت بلندی لازم دارد، جهاد در راه خداوند متعال است . این مقدار از بحث امروز، بقیه إن‌شاءالله برای بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سوم تاریخ:۸۷/۷/۱۶

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أباالقاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره جهاد می باشد . عرض کردیم مقدمتاً چند تا بحث انجام می شود اولین بحث ،اهمیت جهاد یعنی ارزش و حد جهاد که در اسلام بسیار بسیار بالاست، در این زمینه ابتداً استفاده می کنیم از آیات قرآن مجید تا برسد به سایر آثار دینی چند آی ه در این مورد از قرآن مجید به عرض رسید، باز هم آیاتی در قرآن مجید از جمله این آیه **{أجعلتم سقایة الحاج و عمارة مسجدالحرام کمن آمن بالله و الیوم اللاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عندالله و الله لا یهدی القوم الظالمین}** شأن نزول آیه این است که چند نفر با ه م افتخارات خود را ذکر می‌کردند که در تفسیر برهان، جلد سوم، صفحه ۳۸۱، ده تا روایت ذکر می‌کند در شأن نزول این آیات که چند نفر یکی عباس‌بن عبدالمطلب عموی پیامبر یکی هم شیبعه که در بعضی از کتاب ها طلحة بن شیبه نوشته شده است، اما در تفسیر صافی شبیه است . که افتخارات خودشان را ذکر می‌کردند عباس بن عبدالمطلب می گوید که سقایه ی حاج با من است، آب دادن به حاجی ها، که این خود یك مقصدی بود، فراهم کردن آب و سیراب کردن حاجی ها این مقصدی بود برای عباس بن عبدالمطلب.

طلحه یا شیبه هم عمارت مسجد الحرام را، آباد کردن، بررسی کر دن هر کجا اختلالی بوجود بیاید از لحاظ عمران و آبادی، این منسب و مقام هم برای طلحه بود. اینها این دو نفر را ذکر می کردند این دو موضوع را ذکر می‌کردند و به این دو موضوع افتخار می کردند،(نسبت به حضرت علی بن ابی‌طالب(ع)) که ما اینقدر شأن و منزلت داریم و موقع یت داریم که سقایه حاج و عماره‌ی مسجدالحرام با ما می‌باشد. حضرت علی(ع) با کمال تواضع گفتند که من به عنوان افتخار نمی گویم ولی من آن کسی هستم که نه در مکه مانده بودم که باپیغمبر هجرت نکرده باشم.(حضرت علی(ع) با پیغمبر هجرت کرده و فداکاری های فراوانی لیلة المبیت و امثال آن‌ها نشان داده است.) فقط آمده بود ایمان و جهاد در راه خداوند را ذکر کند . عبارت این است که **{قال علی(ع) إنّی آمنت قبلکما ثم هاجرت و جاهدت }** و از این قبیل کلمات ذکر کرده اند . حتی این عبارت در مجمع البیان هست که **{ضربت خرطومکما بالسیف حتی آمنتلم بالله}** من خرطوم شما را با شمشیر زدم تا اینکه شما ایمان آوردید . این هم کار من و عمل کرد من است . آیه البته در این مورد است ولی مطلب خیلی مطلب مهمی است که وزن و قیمت اعمالی را بایستی از چند جهت در نظر گرفت به طور کلی، اول مسأله اخلاص است. عمل کوچك اگر با اخلاص توأم شود، بزرگ می شودف در نزد پروردگار . عمل هر چه بزرگ باشد در انظار ولی با اخلاص توأم نباشد ارزش ندارد، این یك جهت است. از این جهت در آیه قید فی سبیل الله دو جا ذکر می شود. دوم اینکه این عملکرد باید دید چقدر کاربرد و تأثیر در جامعه دارد، تأثیر جهاد در جامعه، حرکت آفرین است، عزت آفرین اس، این مثل کارهای دیگر نیست. از این جهت قرآن مجید اینگونه می‌گوید **{أجعلتم}** آیا شما سقایه حاج (یعنی آب دادن به حاجی ها) که کار عباس بود و عمارة مسجدالحرام که آن هم طلحه یا شیبه بعهد داشت ، (سقایه و عمارة هر دو مصدر می باشند مثل وقایه) آیا شما آنها را با ... (شما باید خیلی دقیق باشید در سنجش اعمال، به قصد و هدف نگاه کنید، به کاربرد و تأثیر نگاه کنید به آن جنبه فداکاری نگاه کنید و تحمل مشقّات زیاد، این‌ها همه را در نظر بگیرید.) وآیا شما این دو تا کار را مانند کسی که ایمان به خدا دارد، ایمان به یوم آخر دارد و **{ جاهد فی سبیل الله }** یکسان مبینید **{ لا یستون عندالله}** اینها با هم مساوی نیستند، **{و الله لا یهدی القوم الظالمین}** خداوند ظالمین را هدایت نمی کند هدایت پروردگار چند گونه است :

۱- هدایت عام است. **{الذی خلق فسوی و الذی قدرفهدی}** آیات قرآن **{إنا هدیناه السبیل امّا شاکراً و امّا کفورا }** یك هدایت عامی خداوند دارد، این هدایت عام است همه موجودات را شامل است نه تنها انسان و حیوان حتی جمادات را هم خداوند هدایت کرده است که در چه مسیری حرکت کنند.

اما یك هدایت خاص داریم که آن توفیق پروردگ ار است که انسان آن حقیقت را درك کند، این مربوط می شود به توفیق پروردگار، عمل انسان در آن مؤثر است، کسانی که راه راست را بگیرند خداوند **{والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا}** اما کسانی که منحرف اند در نتیجه ی عمل خودشان فکر انحرافی پیدا می کنند ، این است که همی شه مطلب را بر عکس می‌فهمند، درست درك نمی کنند، آیه اینگونه می گوید **{و الله لا یهدی القوم الظالمین }** کسانی که ظالم اند، این ها فکرشان انحراف از حقیقت دارد، نمی‌توانند حقیقت را درك کنند و به آن راه پیدا کنند.

شما نباید در سنجیدن اعمال به همان ظاهر نگاه کنید، همه را یکسان حساب کنید. شما باید ۱ـ به هدف نگاه کنید ۲ـ به کاربرد و تدثیر نگاه کنید.

بنابراین کار شما مثل علی بن ابی‌طالب(ع) که مجاهد فی سبیل الله است، نمی‌باشد.

{لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین} پشت سرش، این آیه۱۹ از سوره‌ی توبه (۹) **{الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجة عندالله و أولئك هم الفائزون ــ یبشرهم ربّهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم ــ خالدین فیها ابدا إنّ الله عنده أجر عظیم}** آیه دلالت دارد بر فضیلت و پاداش بسیار بالا برای مجا هدین، کسانیکه ایمان آوردند، بعد هجرت کردند، آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان (که بعداً می خوانیم) یك جایی دارند که در قرآن هر جهادی، هجرت الی الله است، می گوید چون کسی که جهاد می‌کند، خانه و آشیانه و وطن را پشت سر می گذارد، و حرکت می کند برای عرصه ی جهاد، عرصه ی جهاد هم کار ساده ای نیست. عرصه‌ی جانبازی و فداکاری است. این شخص تا دل از تمام متعلقات دنیا نکند، حتی از وطن خودش از همه چیز، و جان خود را در طبق اخلاص نگذارد، جهاد نمی رود، ایشان می فرماید، جهاد یك نوع هجرت است و خودش آن زمان مهاجرت هم بود، از مکه به مدینه هجرت کرده بودند **{الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم و ...}** از آیه ۱۸ تا ۲۱ ازسوره‌ی توبه، که در سوره توبه آیات فراوان مربوط به جهاد هست، سوره‌ی نهم قرآن مجید.

شأن نزول آیه هم معلوم، آن چه از آیه فهمیدیم معلوم، به چند نکته باید توجه کنیم اول مسئله اخلاص می‌باشد که در تأثیر عمل، در ارزش عمل دخالت فراوان دارد از این جهت مخصوصاً در ما طلبه ها مسئله ی اخلاص خیلی مهم می باشد که پیامبر (ص) می‌فرمایند **{من اخلص لله اربعین صباح فجر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه }** اثر زیاد دارد علم تنها به تعلم نیست به مطالعه نیست بیشتر مربوط به جنبه ی قلبی و اخلاص می‌باشد. از امام صادق(ع) در سوره‌ی شعراء این آیه که **{یوم لا ینفع مالٌ و لا بنون الّا من أتی ا... بقلب سلیم}** قلب سلیم را به قلبی که سرشار از اخلاص باشد معنا می کنند. یك وقتی امام (اعلی الله تعالی مقامه) در صحبتشان به یك مناسبتی در اخلاص بحث می کردند، فرمودند که حضرت امیر(ع) در نماز در حال رکوع انگشتر خود را به سائلی داد خداوند متعال آیه‌ای نازل کرد آیه ۵۵ از سوره‌ی مائده **{إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا}** ولیّ شما خداست و دیگر رسول خداست و دیگر **{والذین آمنو}** در ردیف همین ها می باشد و آن چه کسی است؟ **{و الذین یوقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون }** این تفسیر همان **{والذین آمنوا}** است. چه طور می شود که دادن یك انگشتر در حال رکوع و در حال نماز آنقدر فضیلت و عظمت پیدا کرد که آیه ای درباره‌ی آن در قرآن به این ترتیب نازل شد،(امام می فرمایند) بعضی ها گفتند که دادن یك انگشتر اینقدر عظمت پیدا کند؟ ! ولایت را تثبیت کند؟ ! در ردیف **{الله}** و **{رسوله}** شخص را در قرآن ذکر کند؟! از آن جهت آنها فکر کردند، قیمت انگشتر را بالا بردند، روایت این هم در جلد هف تم مستدرك می‌باشد، گفته اند انگشتری که حضرت علی (ع) به آن سائل داد معادل خراج شامات بود (سوریه، لبنان، اردن) و آن خراج شامات وماليات شامات سیصد بار شتر بود از طلا و نقره، انگشتر هم ۹ مثقال بیشتر ورزن نداشت چهار مثقال حلقه ی انگشتر و پنج مثقال نگین آن وزن داشت و اما نگین آن از یاقوت و... سعی کردند قیمت این انگشتر را بالا ببرند و بگویند بخاطر این بود که در قرآن اینقدر مورد تمجید قرارگرفته است و امام می‌فرمودند این درست نیست اول این که حضرت علی (ع) این چنین انگشتری از کجا آورده بودند و در آنجا نوشته بود که در جنگی، مروان بن طوق را حضرت علی کشت و انگشتر مال آن مقتول بوده(و بنده هم نوشته ام در کتاب علماء که هنوز چاپ نشده).

اولاً حدیث مرسل است سند ندارد دوم این است که ما در جنگ های تاریخی کسی به عنوان مروان بن طوق را نداریم و نمی‌بینیم. سوم اینکه از حضرت امیرالمؤمنین(ع) بعید است که یك این چنین انگشتری در انگشت داشته باشد.

با آن زهدی که داشته اند با آن توجه ای که به مردم داشته اند اگر این چنین انگشتری حضرت امیر داشتند به فقرا، به همه‌ی فقرا مدینه و حجاز کمك می‌کرد و به همه ی آنها احسان می کرد، این است که اینها بجا ی اینکه فکر کنند علت ارزش آن اخلاص است **{ضربةعلی یوم خندق أفضل من عبادة الثقلین }** و نیت باعث شده که عمل ارزش پیدا کند آمدند ظاهربینی کردند قیمت انگشتر را بالا بردند خلاصه آنچه که خیلی مهم می‌باشد مسئله‌ی اخلاص می‌باشد که این خیلی مؤثر می‌باشد که در دو جا **{فی سبیل الله}** دارد.

دوم جهاد مثل آب دادن به حاجی ها و عمارت مسجد نیست، جهاد عظمت آفرین می باشد، جهاد مثل روحی است در یك جامعه بوجود می‌آید و کالبد آن جامعه را به حرکت در می آورد عملی را که اینطور حیات بخش است نمی‌شود با آب دادن به حاجی‌ها یا تعمیر مسجدالحرام مقایسه کرد این است که این آیه یکی از آیاتی است که دلالت دارد بر عظمت فوق‌العاده‌ی جهاد که مورد بحث ما می‌باشد. مطالعه می‌کردم دیدم که شیخ مفید در اختصاص **{ذکر سبعین منقبة}** به حضرت امیر(ع) ۷۰ منقبه را ذکر می‌کند. خیلی مفصّل است. چند صفحه است. آخرش این را

دارد که حضرت امیر که به شهادت رسید، بدنش را غسل می دادند جای زخم‌های بدن را شمردند **{فکانت ألف جراحة من قرنه الی قدمه}** هزار جای زخم در بدن حضرت وجود داشت . سابقاً وقتی که مجاهدین به میدان جنگ می رفتند، کشته می شدند یا کشته نمی شدند، برمی‌گشتند، زخم‌های بدنشان را می‌شمردند. اینها هر کدام یك مدالی بود . بجای قبه و مدال که الان مرسوم است . این‌ها بجای قبه و مدال زخم های بدن می‌شمردند. چند تا زخم برداشته . هر کدام از این ها مدال افتخار بود و سابقه‌اش را روشن‌تر می‌کرد. این است که اگر در تاریخ ببینید،این گونه موارد زیاد است،(جعفر مثلاً زخم‌های بدنش را شمردند، سید الشهدا (ع) شمردند،) این بخاطر این بوده است، می شمردند تا بدانند که آن مرتبه ی فداکاری این شخص چه اندازه بوده است . شیخ مفید می گوید **{فکانت ألف جراحة من قرنه الی قدمه}** از سر تا پای حضرت امیرالمؤمنین هزار جای زخم در بدن وجود داشت، این یك آیه که عرض شد.

آیات قرآن در این باره زیاد است، آیه ای دیگری، آن هم در سوره ی توبه است . **{قل إن کان آبائکم و أبنائکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفت موها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بأمره و الله لا یهدی القوم الفاسقین }** این آیه ۲۴ سوره‌ی توبه می‌باشد. اینجا خداوند متعال ۸ چیز را در یك کفه ی ترازو قرار داده و ایمان به خدا و رسول و جهاد را هم در کفه ی دیگر، آیه در این زمینه است که جهاد باید برای مسلمان محبوب باشد، اولین آیات قرآن که درباره‌ی جهاد نازل شد با توجه به اینکه هنوز همه مسلمانان آنقدر رشد نکرده بودند **{کتب علیکم القتال و هو کرهٌ لکم}** اول اینطور بود ولی بعد در نتیجه‌ی ممارست زیاد در نتیجهِ مداومت کارشان در حضور پیغمبر (ص) کم کم آنها عاشق جهاد شدند گفتند **{قل لن یصینبا الا احدی الحسنیین}** ما به جهاد برویم احدی الحسنیین نصیب ما می شود یا فتح و پیروزی یا شهادت، شهادت را در برابر خودشان حسنی حساب می‌کردند، قرآن سعی می‌کند که جهاد طوری باشد که مردم دوست داشته باشد عاشق باشند این روحیه ی شهادت طلبی را در مردم ایجاد کنند آیه در این مورد است . در تفسیر صافی بعد از ذکر آیه می گوید آیه مشتمل بر تشدید شدید، مشتمل است بر یك امر بسیار مهم ، تهدید شدیدی که خداوند می‌گوید بایستی(یك طرف متاع دینا را می گذارد ۸ مورد ذکر می‌کند، یك کفه‌ی دیگر را هم جهاد می‌گذارد .) جهاد در نظر شما از همه محبوب تر باشد اگر نشد منتظر آینده ی ناگواری باشید **{قل ان کان آباءکم}** به مردم بگو اگرپدران شما(۱)**{ أبناء کم}** (۲) **{ إخوانکم}** (۳) **{ أزواجکم}** و همسرانتان (۴) **{ عشیرتکم}**(۵) **{أموال اقترفتموها}** (۶) (اموالی که بدست آورید هر چه که باشد) **{تجارة تخشون کسادها}** (۷) (تجارتی که از کساد آن بیمناك می باشید) **{مساکن ترضونها}** (۸) این ۸ مورد را یك طرف قرار دادند که اگر اینها احب باشند الیکم من الله و رسوله و جهاد... فتربصوا ... ، اگر اینها در نزد شما محبوب تر باشند از خدا و رسول خدا و جهاد فی سبیل الله، (یعنی آنقدر شما باید از نظر فرهنگی بالا و ایمانتان نسبت به موازین اسلام، خدا و رسول خدا و جهاد بالا باشد که جهاد از همه ی اینها نزد شما محبوب تر باشد .) در جهاد سستی خواهید کرد و وقتی سستی کردید منتظر آینده ی ناگواری باشید. عزت و عظمت شما در گرو جهاد می باشد اگر اینطور نشد **{فتربصوا حتی یعطی الله بامره و الله لا یهدی القوم الفاسقین}** و باز خداوند فاسقین را هدایت نمی‌کند، هدایت خاص که بر می‌گردد به سلب توفق . در تفسیر صافی بعد ذکو تفسیر آیه می‌گوید **اقول فی الایه تشدید عظیم** آیه مشتمل بر یك تشدید بزرگی است، کمتر کسی است که رهایی پیدا کند از این تهدید، چون آیه ۸ چیز را یعنی همه‌ی مواد دنیوی را در یك کفه گذاشته، خدا و رسول خدا و جهاد را در کفه ی دیگر، می گوید باید این کفه، از آن کفه، از نظر محبت قلبی بیشتر باشد اگر بیشتر نبود منتظرآینده ناگوار باشید،(این هم آیه ی ۲۴ از سوره‌ی توبه) آیاتی درباره جهاد درسوره انفال می باشد که به نظر بنده این آیات از آیات ذکر شده عجیب تر است، این آیات است درباره ی جنگ بدر است در اوایل سوره انفال، سوره‌ی انفال را سورهِ قتال هم می‌گویند در سورهِ انفال سوره‌ی هشتم، جنگ بدر ذکر شده ما همه ی آیات را نمی خواهیم ۲، ۳ مورد را ذکر می‌کنیم برای أخذ نتیجه **{و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین أنّها لکم }** ابوسفیان با یك کاروان تجارتی رفته بودند به شام، کاروان تجارتی دو مرتبه از مکه به شام می رفتند رحلة الشتاء، رحلة الصیف ، از مکه می‌رفت به شام و از شام متاع می‌آوردند، می‌فروختند، استفاده‌های کلانی ثروتمندان بزرگ می‌بردند، یکی از آن ها ابوسفیان بود، امام (رضوان الله تعالی علیه) باز در صحبت‌هایشان داشتند در صحیفه نور هم هست، که اسلام اول با این ثروتمندها مبارزه کرد، که نگویند دین اسلام طرفدار اغنیاء است، ابوسفیان، ابوجهل، ابولهب، اینها تجار و پولدار های خیلی مهمی بودند، اینها در حجاز مخصوصاً در مکه تمام نبض اقتصاد را در دست داشتند. مردم دیگر همه شان برای اینها کار می کردند. و اسلام بخاطر برانداختن این قبیل استبداد اقتصادی، با این‌ها مبارزه کرد.

خلاصه، ابوسفیان رفته به شام برای آوردن متاع با هزار شتر مال بیاورد، ۴۰ نفر فقط حافظ و نگهبان این کاروان تجارتی می باشند، مسیرمکه و

شام طوری واقع شده است که باید از مدینه عبور کنند، از مکه می آید به مدینه از مدینه می‌رود به طرف شام.

عبدالله پدر پیغمبر (ص) که در مدینه مدفون است، ایشان هم از شام بر می‌گشته اند و آنجا از دنیا رفته اند . خلاصه طوری است که، کسی که می‌خواهد از مکه به شام برود باید از مدینه به شام برد . پیغمبر هم در مدینه است و اطلا ع حاصل شده که کاروان تجارتی ابوسفیان از شام می‌خواهند برگردند هزار بار شتر متاع دارند، فکر کردند که اینها را از آنها بگیرند.

حال ممکن است شما بفرمایید، چرا بگیرند؟ برای خاطر اینکه این مهاجرینی که از مکه کوچ کردند با پیغمبر به مدینه ده ها و صدها نفر تمام اموالشان را در مکه تصرف کردند . تمام اموال مهاجرین را ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب مصادر کردند و گرفتند . اسلام هم که تقاص و احقاق حق را به انسان حق می دهد. حال گفتند اگر ما اینها را از آنها بگیریم، یك مقداری توانسته ایم از مالی که از ما برده اند، بلعیدند، پس گرفته باشیم. از این جهت اینها حرکت کردند، پیغمبر فرمود و آنها حرکت کردند. برای خاطر اینکه ابوسفیان وقتی برمی گردد، اموال را از آنها بگیرند، خداوند احدی الطائفتین را وعده می دهد به مسلمان ها، یکی اینکه بتوانند این کاروان تجارتی را موقع برگشتن بگیرند و بیاور ند برای مدینه اما یك چیز دیگر هم هست، که همان واقع شد . به این می گویند (عیر)و عیر، غیر از نفیراست، نفیر چیست؟

نفیر این است که ابوسفیان توانست (اطلاع که حاصل کرد از فکر مسلمانان) با زرنگی توانست کاروان را طوری بگذراند که دیگر نتوانند مسلمان‌ها بر آن تسلط پیدا کنند، ابوسفیان کاروان را برد و خبر در مکه پیچید، با یك وضع عجیبی (که الآن فرصت نیست بیان شود) که بله ؟!پیغمبر با یاران خودش آمده‌اند به سرزمین بدر، برای جلوگیری از این کاروان، و ما آن را آوردیم ، حالا پس برویم پیغمبر و اصحابش را از میان برداریم. چون قریش آرام ننشتند، می دانستند پیغمبر را که از مکه بیرون کردند، هر کجا باشد سراغ اینها خواهد آمد . اینها گفتند قبل از اینکه مسلمان ها قدرت پیدا کنند، برویم ، پیغمبر و اسلام نوپا را به کلی نابود کنیم لشکر جمع کردند، سرکرده دشمن همان ابوسفیان و ابوجهل و اینها ه ستند، می خواهند بیایند با پیغمبر بجنگند . کجاست پیغمبر؟ در سرزمینی به نام بدر،یك چاهی آنجا بوده به آنجا بدر می گویند. و این بود که آمدند . آن عیر است و این نفیر است . عیر یعنی، کاروان تجارتی و نفیر آن لشکری که از مکه آمدند برای جنگ با پیغمبر . **{و إذ یعدکم الله احدی الطائفتین أنّها لکم}** خداوند به مسلمانان وعده می داد که یکی از دو طائفه مال شماست. یا عیر یا نفیر، یا کاروان تجارتی و یا آن لشکر، آن لشکر را هم، درهم شکستن، خودش یك مسأله است.

{وتودّون أن غیر ذات الشوکة تکون لکم} ولی عده‌ای بودند چون تازه مسلمان شده بودند، هنوز به آن جهاد و درگیری عادت نداشتند، به اصطلاح نهادینه نشده بود، دوست داشتند که **{غیر ذات الشوکة}** برای اینها باشد. غیر ذات الشوکه کدام است؟ **{ذات الشوکة}** که همان لشکر را می‌گوید، غیر ذات الشوکة همان عیر را می‌گوید، کاروان تجارتی، مردم دوست داشتند بدون درد سر بیایند، آن کاروان تجارتی را دستبرد بزنند، بگیرند و ببرند، اما خدا چه می‌خواهد.

{یریدالله أن یحق الحق بکلماته} ولی خدا می‌خواهد حق را تثبیت بکند. اسلام را، حق را تثبیت بکند. به چه وسیله؟ با جهاد، می خواهیم بگوییم جهاد یکی از راه های احقاق حق است . یعنی بعضی‌ها جز زبان شمشیر نمی‌فهمند. مثل حزب‌الله لبنان واقعاً ۶۰ سال سعی کردند، بلکه اسرائیل بفهمد زبان منطق و استدلال را، که آمده یك نقطه ای را به وسیله ی قدرت‌های استکباری تصرف کرده، میلیون‌ها انسان را از خانه و آشیانه خودشان بیرون کرده است و آنجا ها م خون راه انداخته است، کشتار و تخریب، این کار اسرائیل بوده، ولی ۶۰ سال سعی کردند که این مطلب را بفهمد،که خانه‌های دیگران را خراب کردن، تصرف کردن، مردم را از خانه و آشیانه خود بیرون کردن و کشتن زن و کودك کار درستی نیست. حال اینها که زبان منطق را نمی فهمند باید با زبان شمشیر با اینها حرف زد. این بود که حزب الله لبنان این کار را کردند . توانستند اینها که از لحاظ نیروی دریایی و هوایی و زمینی واقعا از آنها خیلی کمتراند آنها را شکست دهند.

قدرت ایمان، قدرت جهاد اسلامی طوری بود که توانستند افسانه لشکر شکست ناپذیر را بالاخره بر باد بدهد. این زبان، زبان جهاد است، گاهی اینگونه است. قرآن می گوید، همانطور که جهاد دارای ثواب و فضیلت است، یك چیز دیگر هم هست و آن اینکه جهاد احقاق حق می کند، حق را ثابت می‌کند. غیر از جهاد هیچ چیزی کاربرد این چنینی که بتواند حق را ثابت کند ندارد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه چهارم تاریخ: ۸۷/۷/۱۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با عرض تسلیت به مناسبت تخریب قبور ائمه بقیع(ص) که مصیبت بزرگی برای عالم اسلام و جهان تشیع است در ضمن بحث به مناسبتی متعرض این موضوع هم خواهیم شد.

بحث ما در مورد جهاد با توجه به آیات قرآنی که فعلا آیات قرآنی از لحاظ جهاد مورد بحث ماست . آیاتی به عرض رسیده، از جمله آیاتی در سوره انفال که از نام های سوره انفال، سوره هشتم قرآن مجید، قتال است به این دلیل که در ابتدای این سوره جنگ بدر مورد تذکر قرار گرفته است جنگ بدر اولین جنگ اسلامی است و دارای موقعیت بسیار بسیار مهمی است، عرض کردیم که به این مناسبت ما آیاتی از این سوره انتخاب کردیم که دلالت دارد بر اینکه یکی از راه های احقاق حق وابطال باطل جهاد است، تنها راه احقاق حق وابطال باطل منطق واستدلال وبیان نیست، البته اسلام از راه منطق واستدلال و بیان مطلب خود را آغاز می کند اما گاهی از اوقات است که منطق واستدلال و بیان کارایی ندارد و دشممن آنقدر سر سخت است ولجاجت دارد که منطق واستدلال اثر نمی گذارد در اینجا ناچار اسلام ساکت نمی ماند چون اسلام تنها یک دین عقیده واعتقاد نیست، اسلام غیراز اعتقاد وعقیده حرکت آفرین است جهاد وخروش وشورش دارد، از این جهت به ناچار در برابر کسانی که سدّی در برابر اسلام می باشند بعد از آنکه منطق و بیان کارگر نشد باید دست به نبرد وجهاد زده شود وتا مسلمان ها این فکر را داشتند عزت و عظمت داشتند که تنها اکتفا نمی کردند به اعتقاد وعقیده و آداب فردی بلکه با جهاد و قتال برای تامین عزت و عظمت و احقاق حق وارد میدان می شدند ، اما از آن موقعی که جهاد از صحنه زندگی مسلمان ها کنار رفت، فقط اکتفا کردند به ایمان وعقیده ،به همان آداب اخلاقی و فردی ،از آن موقع ذلت مسلمان ها آغاز شد، بنا براین این مطلب، مطلب بسیار مهمی است، که از سوره بدر می آموزیم {**قاتلوا ائمة الکفر**}در جنگ بدر همان صنادید قریش ابوجهل واینها شرکت داشتند، در برابرآنها باید جهاد و قتالی باشد تا آن سدّ های محکمی که در برابراسلام به وجود آورده بودند این سدها در هم شکسته شود و راه پیشرفت اسلام باز شود آیه ای که خواندیم این بود که{**و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین أنها لکم**} خداوند به شما مسلمان های صدر اسلام وعده ای داد که یکی از دو طائفه برای شماست، یکی عیر،یکی نفیر، عیر یعنی کاروان تجارتی که ابو سفیان از شام به طرف مکه می برد منتهی گذر گاهشان نزدیک شهر مدینه است، اگر این نشد نفیر،یعنی آن لشکری که آنها فراهم کردند برای جنگیدن با شما، وشما با یکی از این دو طائفه باید مواجه شوید {**و تودّون أن غیر ذات الشوکة لکم** }ولی شما دوشت می داشتید که با همان کاروان تجارتی برخورد نمایید، کار آسانتر بود تسلط پیدا می کردید، مواد و کالاهای تجارتی رااز آنها می گرفتید،شما اینگونه دوست داشتید که با نفیر ولشکر برخورد نکنید ولی خدا چیز دیگری می خواست {**و یرید الله أن یحق الحق بکلماته**} کلمات در اینجا به معنی عبارت و الفاظ نیست، یعنی به آن پیش آمدهایی که خداوند به وجود می آورد، در قرآن کلمه وکلمات تنها به الفاظ وعبارت اطلاق نمی شود، حضرت عیسی (ع) کلمة من الله می باشد، در بعضی از چیز هایی که وجود خارجی دارند، وجود عینی دارند، به آنها هم کلمه اطلاق می شود. خداوند متعال می خواهد به واسطه مقدّراتی که پیش می آورد احقاق حق کند و حق را ثابت کند و آن چیست؟ آن قتال و جهاد است ،{**و یرید الله أن یحق الحق بکلماته و دابر الکافرین** } خداوند می خواهد آثار کفار را قطع کند {**و لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره المجرمون**} خداوند می خواهد حق را ثابت و احقاق کند، باطل را نابود و سرکوب کند هر چند که مجرمین این کار را دشمن می دارند .

در جریان جنگ بدر از لحاظ تاریخی(که خیلی نمی خواهیم بسط بدهیم) مطالب فراوانی وجود دارد، که هر کدام از آنها برای ما درسی آموزنده است. یکی از همین جریانها آنکه صنادید قریش، یعنی کسانی که سردمداران کفر بودند اینها در جنگ بدر نقش داشتند، مثل ابوجهل و... ابوجهل دارای سابقه بسیاربسیار عجیبی با اسلام است، که پیغمبر با اینها وجنگ به وقوع می پیوندد.

قرآن کریم دو دشمن برای اسلام معرفی می کند{**لتجدنّ أشد الناس عداوةً للذین آمنوا الیهود والذین أشرکوا**} یکی صهیونیست ها اشد الناس عداوة با شما می باشند، دیگران والذین اشرکوا ، مشرکین هم با اسلام و مسلمان ها عداوة بسیار سختی داشتند، (آیت الله العظمی بروجردی تأسّف داشتند و می گفتند که شیعه در زمان ایشان درباره سیره پیغمبر کتابی ننوشته است، آنچه موجود است سنّی ها نوشته اند، سیره ابن هشام، سیره حلبی، ولی اینها سعی کرده اند که اهل تسنن بر فضا حاکم باشد، از این جهت خیلی اعمال غرض شده است). آیت الله

علامه عسکری که چند روز قبل سال سالگرد ایشان بر قرار بود، عمرخود را در مطالعات کتاب های اهل تسنن به سر برده است و خدمات بسیاری انجام داده است، کتابهای ایشان بسیار بسیار خوب است و حاکی از یک تتبع ورنج درونی است، ایشان می فرمودند،که سنی ها در سه جبهه علیه ما کار کردند، یکی در جبهه تفسیر آنها بسیاری از آیات قرآن را طوری تفسیرمی کردند که با رأی و هدف ما شیعه سازگار نیست، ابو طالب را بر اساس تفاسیر خودشان مشرک معرفی می کردند، یکی از چیزهای که روی آن خیلی تاکید می کردند همین که ابوطالب مشرک است و مانند اینها، در تفسیر علیه ما زیاد کار کردند ، نقش حضرت امیرالمومنین را بسیار کم رنگ کرده اند و نقش خلفای خودشان را سعی کرده اند از آیات قرآن پر رنگ و خوب جلوه بدهند.

دوم در تاریخ، در تاریخ هم علیه شیعه خیلی کار کرده اند در طول تاریخ کتاب هایی که نوشته اند، در تاریخ طبری قضییه غدیر خم نیست اصلا، تاریخ طبری با آن اهمیت که همه چیز را می نوشته است قضییه غدیر خم را ننوشته است.

سوم حدیث، احادیث مخصوصا احادیث جعلی فراوان دارند، به نفع خلفا به نفع خودشان.

خلاصه در سه جبهه (اینها برای آن است که ما باید در حوزه علمیه قم، به اینها توجه کنیم و کار کنیم و این نقص ها را از بین ببریم.) بر علیه شیعه کار کرده اند، وجریان وهّابیها هم به این مطلب ارتباط پیدا می کند: ۱- جبهه تفسیر ۲- جبهه تاریخ ۳- جبهه حدیث.

آیت الله العظمی بروجردی در زمان خودشان اینگونه می فرمودند، بعد از زمان ایشان دو سه مورد سیره پیغمبر نوشته شده است. یک سیره پیغمبر که علامه جعفر مرتضی در لبنان نوشته است، ۳۵ جلد است واقعا زحمت کشیده شده است، تمام غرض ورزی هایی که سنی در سیره پیغمبر علیه شیعه داشته اند و به نفع خودشان، آشکار کرده و جواب داده است.

در همین جریان جنگ بدر، چند مطلب آنها ذکر کرده اند، یک مطلب اینکه، آنها گفتند، پیغمبر که در جنگ بدر حضور یافت یک عریشی، یک سایبان مانند درست کردند برای پیغمبر، و ایشان آنجا نشسته بودند با ابوبکر، و بقیه افراد می جنگیدند، قصد داشته اند در اینجا نقش ابی بکر را به اندازه ای پر رنگ کنند که، ابوبکر حضور داشت و خدمت پیغمبر بود، و پیغمبر که به عنوان فرمانده سپاه در سایبان و عریش بود، ابوبکر هم همراه ایشان بود، پیغمبر دعا می کرده است، ابوبکر آمین می گفته، عبای پیغمبر از دوششان می افتاده و ابوبکر عبای ایشان را به دوششان می انداخته و مانند اینها.

حضرت امیرالمؤمنین که در جنگ بدر ۳۶ نفر از کفار را کشته است، صنادید مهم را امیرالمؤمنین کشته است، در اولین جنگ، امیرالمؤمنین ۲۳ ساله بودند که در جنگ حضور داشتند و پرچم در دست او بوده است، ولی سعی کرده اند که نقش امیرالمؤمنین را خیلی پایین جلوه دهند و نقش آنها را خیلی پر رنگ جلوه دهند. این مورد را ایشان (علامه جعفر مرتضی) جواب داده است.

در سیره ابن اسحاق مطلبی هست که در تفسیر این آیه {**قد نعلم إنه لیحزنک الذی یقولون**} آیه ۳۳، از سوره انعام.

خداوند خطاب به پیغمبر که ما می دانیم چیزهایی که درباره تو کفار می گویند و باعث حزن واندوه شما می شود، به تو می گویند ساحر، کذاب، مجنون و ... { **وإنهم لا یکذّبونک**} ولی اینها روی عناد و لجاجت هیچ وقت تو را تکذیب نمی کنند، تو را صادق و امین می دانند که به این نام سالیان دراز در میان اینان بوده ای اما روی عناد و لجاجت برای حفظ موقعیت خودشان، و اینها می گفتند، می دانیم پیغمبر راست می گوید، ولی برای از دست ندادن مقام و جایگاه خود لجاجت و عناد داشتند، در سیره ابن اسحاق و تفسیر فی ضلال (تفسیری است به نام فی ضلال این تفسیر ۸ جلد است و نویسنده هم از نظر قدرت قلمی و فکری خیلی خوب است اما متأسفانه چون سنی ولایت اهل بیت را ندارد و او نقش آنها را در تفسیرش بازی کرده است ولی در کل از نظر فکر و قدرت قلم تفسیر خوبی است، این تفسیر مال سید قطب می باشد. در جلد سوم این تفسیر ص ۱۸۸ (از آن چاپی که پیش بنده است) ، سیره ابن اسحاق نقل می کند که یک شب ابوسفیان و ابوجهل و اخنص ابن شریق این سه نفر از سردمداران کفر از منزل خود در مکه حرکت کردند، پیامبر(ص) شبها که در منزل خود نماز می خواندند آیات قرآن را بلند می خواندند لحن پیامبر در خواندن قرآن بسیار بسیار جذاب بوده، این بود که این سه نفر از منزل خود حرکت کردند که خواندن آیات قرآن را گوش دهند اما هر یک از دیگری بی خبر بود هر یک در گوشه ای آمدند و ماندند پیامبر(ص) تا طلوع فجر نماز و قرآن می خواند طلوع فجر که شد آن سه نفر حرکت کردند که برگردند در بین راه به هم برخورد کردند از هم پرسیدند از کجا می آیید؟ این سه نفر که با هم رفیق بودند گفتند، بله! آمده بودیم، چه کلماتی! چه فصاحتی! چه بلاغتی! عجیب بود، گفتند دیگر نیاید چون اگر جوان ها بفهمند که شما رفتید به گوش دادن اینها، کارش رونق می گیرد و با هم عهد بستند که

دیگر نیاید. فردا شب سه نفر آنها نتوانستند طاقت بیاورند و حرکت کردند و باز بی خبر از همدیگر به طرف منزل پیامبر رفتند و تا طلوع فجر آنجا ماندند و به شنیدن آیات قرآن مشغول شدند و دوباره در بین راه برگشت به هم برخورد کردند و به همدیگر گفتند قرار بود که نیایند و دوباره با هم عهد بستند که دیگر نیایند چون آمدنشان به اهدافشان صدمه می زد. شب سوم دوباره این کار تکرار شد و دوباره به هم برخورد کردند این دفعه دیگر خیلی همدیگر را ملامت کردند و قسم خوردند که دیگر تکرار نشود. فردا صبح اخنس سومین نفر رفت سراغ ابوسفیان گفت این سه شب که شما هم بودی من هم بودم چه شد؟ این کلمات بسیار جذاب است بخواهیم بگویم سحر، سحر نیست؛ بخواهیم بگویم جنون، جنون نیست و رفت سراغ ابوجهل، ابوجهل نفوذش از ابوسفیان بیشتر بود بخاطر نفوذ او بود که جنگ بدر به راه افتاد (ابوسفیان در جنگ کاروان تجارتی را برداشت و فرار کرد) به نزد ابوجهل که رفت ابو جهل گفت این کلمات راست است اما ما نمی توانیم تسلیم شویم بخاطر این که قریش دو طایفه بود بنوزهره و بنوعبد مناف، آنها از بنوزهره بودند وپیامبر از بنوعبدمناف بودند، گفتند چون این طایفه تا به حال با هم رقابت داشتند هر کاری آن طایفه کرد ما هم انجام دادیم اما حالا یک نفر از آن طایفه پیدا شده است ادعای نبوت می کند و می گوید برای من وحی از آسمان می آید ما نمی توانیم این را تحمل کنیم، بنابراین آن حسدی که در ابوجهل بود مانع بود وگرنه همه آنها می دانستند که پیغمبر راست می گوید. آیه {**قد نعلم إنه ليحزنک الذی یقولون**} ما می دانیم آنچه درباره تو ای (پیامبر) بگویند باعث حزن واندوه تو می شود ولی {**فانهم لا یکذبونک**} ولی آنها هیچ گاه تو را تکذیب نمی کنند و از روی عناد و لجاجت است که ایمان نمی آورند {**ولکن الظالمین بآیات الله یجهدون**} و در جای دیگر قرآن است که {**و جهدوا بها واستیقنتها أنفسهم**} یعنی قلبا ایمان دارند ولی لجاجت و لجبازی می کنند حالا این سردمداران که این همه منطق در روح آنها تأثیری نداشته است حالا در مدینه پیامبر آمده وجنگ بدر بوجود آمده و این سردمداران جمع شدند اینجا است که نقش جهاد کاملا روشن می شود.

{ **یرید الله أن یحق الحق بکلماته**} خداوند می خواهد بواسطه این حوادثی که بوجود آورده اند حق را ثابت کنند {**و یقطع دابر الکافرین**} { **لو کره المجرمون**} این استفاده کامل از این آیات، که جهاد نقش بسیار منحصر و مؤثری در احقاق حق و کوبیدن باطل دارد و اینکه جنگ بدر چگونه بوجود آمد در تاریخ مطالعه می کنید، در جنگ بدر آنها ۱۰۰۰ نفر بودند و اصحاب پیامبر ۳۱۳ نفر، که امام عصر(عج) که ظهور می کنند اصحاب اولیه ایشان همان ۳۱۳ نفر می باشد که در بعضی از کتاب ها ذکر شده که از هر شهری چند نفر مثلا از قم ۱۸ نفر و... ، ۳۱۳ نفر در برابر ۱۰۰۰ نفر آنها ۷۰۰ شتر داشتند و یاران پیامبر ۷۰ شتر آنها تعداد زیادی اسب و بسیار مجهز بودند اما یاران پیامبر ۲ اسب و ۷ شمشیر و عده ای نیز نیزه داشتند خلاصه با عِده و عُده ای کم ولی با ایمان و قدرت روحی اینها پیروز شدند این نمونه ای است که در زمان ما هم دیده می شود در جنگ فلسطین وانتفاضه و لبنان، کتابی است به نام الوعد الصادق حزب الله لبنان آن رامنتشر کرده است که اینها ثابت کردند ما وعده پروردگار را در جنگ خودمان دیدیم در اول این کتاب این آیات را ذکر کرده اند{**و ما النصر الاّ من عند الله العزیز الحکیم**} **ولقد نصرکم الله ببدر و انتم أذلّه**} خداوند در بدر به شما کمک کرد در حالی که شما از نظر نیرو وعِده وعُده کم بودید {**ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن الذی ینصرکم**} از این آیات در اول این کتاب آمده. جنگ بدر به این دلیل بسیار برای ما آموزنده است که نصر خداوند و کمک خداوند در جهاد چقدر مؤثر است یعنی اسلام چند راه برای غلبه بر کفر دارد یکی منطق و استدلال است و هیچ طایفه باطلی در برابر منطق اسلام نمی تواند عرض اندام کند. دوم جهاد و برخورد قتالی و جهادی است. سوم کمک پروردگار که رعب و ترس در دل دشمنان می اندازد و به مسلمانان قدرت روحی می دهد. همین طور که عرض کردم کتاب سیره پیامبر{**الصحیح من سیره النبی العظیم**} از علامه محمد مرتضی، که ۳۵ جلد است را مطالعه کنید در آن تمام حرفهایی که در تاریخ علیه شیعه و اسلام دارند در آن متعرض شده. یکی دیگر از مسائل ابوجهل می باشد، که ابوجهل به این جنگ اصرار داشت و پیامبر هم فرمودند اول دعوت کنید به اسلام اگر قبول نکردند با آنها بجنگید و این در تمام جنگها یک اصل است، اصل در اسلام جهاد نیست،اصل در اسلام منطق و بیان می باشد {**وان جنحوا للسلم و انجح لها**} اگر آنها برای آرامش و سلم قبول کردند تو هم قبول کن و این اصلی است در اسلام، اسلام با شمشیر جلو نرفته شمشیر برای برداشتن موانع است و نکته مهم دیگر این است که خداوند در قرآن در سوره انفال آیه ۴۱ {**یوم الفرقان یوم التقی الجمعان**} خداوند جنگ بدر را، روز بدر را {**یوم الفرقان**} که با جهاد حق و باطل از هم جدا شدند { **وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان** } خداوند می خواهد حق را معلوم کند این روز {**یوم الفرقان**} است، ابوجهل مرد بسیار بسیار با سوادی

بود که به او ابوالحکم می گفتند اما به واسطه مبارزه با حق نامش ابوجهل شد.

اون ابوجهل از محمد (ص) ننگ داشت
از حسد خود را به بالا می فراشد
بوالحکم نامش بود و بوجهل شد
ای بسا اهل از حسد نا اهل شد
سنگ ریزه در کف بوجهل بود
گفت، ای احمد بگو این چیست؟زود

(این تسبیح الحصاد، سنگ ریزه، تکلم کرد به ابوجهل مربوط می شود) (مشتش را بسته بود می گفت بگو در میان مشت من چیست؟)

گفت چون خواهی بگویم کان چه خواست؟
یا بگویند آن که ما حقیم و راست

(پیغمبر فرمودند کدام را می خواهی من بگویم توی مشت تو چیست؟ یا همانها بگویند که ما بر حقیم کدام را می خواهی)

گفت بوجهل آن دوم نادرتر است
گفت احمد، حق، از این قادرتر است

(ابوجهل گفت تو بگویی در مشت من چیست اما اینکه آن سنگ بگوید این نادرتر است. پیامبر(ص) فرمودند ما هر دو را عمل می کنیم)

گفت شش پاره حجر در دست توست
بشنو از هر یک تو، تسبیح درست

(گفت در میان مشت تو شش پاره حجر است حالا بشنو تسبیح را)

در میان مشت او شش پاره سنگ
در شهادت گفتن آمد بی درنگ
لا الهَ گفت و الاّ الله گفت
گوهر احمد رسول الله سفت
چون شنید از سنگ ها بوجهل این
زد ز خشم آن سنگ ها را بر زمین
گفت نبود مثل تو ساحر دگر
ساحران را سر تویی و تاج سر

این نقش ابوجهل بود زمانی که جنگ بدر تمام شد پیامبر سراغ ابوجهل را گرفتند و گفتند به ابوجهل خبر بدهید که مسلمانان غالب شدند و آنها مغلوب.

قبل از اینکه جنگ صورت بگیرد و بعد از اینکه مسلّم شد جنگ برپا می شود پیغمبر (ص) برای اینکه به مسلمانان دلداری دهد به آنها گفت که شما غالب می شوید و جای کشته شدن هر یک را نشان داد و اینطور گفت که ابوجهل اینجا، و فلان شخص اینجا و... کشته خواهند شد.

عبدالله ابن مسعود در میان زخمی گشت و دید ابوجهل هنوز زنده است روی سینه ابوجهل نشست (بعضی آنقدر جاه طلبند در آستانه مرگ هم آن حب جاه و طلب را دارند) به عبدالله ابن مسعود نگاه کرد و گفت جای بسیار بلندی نشسته ای یا رویعی الغنم (یعنی ای چوپانک) راعی یعنی چوپان، آن را تصغیر کرد.

گفت خوب خداوند توفیق داده، ابوجهل گفت که منم یک خواهشی دارم گفت می خواهی سر مرا ببری طوری ببر که گردن روی سر بیفتد در میان سرها سر من جلوه کند و عبدالله ابن مسعود علی رغم این خواهش سر را طوری برید که گردن افتاد روی بدن وتا سر کوچکتر جلوه کند و آورد خدمت پیامبر، پیامبر فرمودند که تمام این ها را در چاه بیندازید و بعد که در چاه انداختند پیامبر آمدند کنار چاه گفتند {**قد وجدت ما وعدنی ربی حقا و هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقا**} آنچه خداوند وعده داده بود حق و درست بود من آن را دیدم آیا شما هم دیدید، گفتند یا رسول الله با مردگان حرف می زنید، فرمود {**انهم اسمع منکم**} اون ها از شما شنواترند{**الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا**} و اما جریان وهابیت، یکی از مصیبت های بسیار بزرگ عالم اسلام همین جریان وهابیت است که امام (رضوانه الله علیه) در اوایل وصیت نامه خودشان ذکر کردند (یکی از چیزهایی که باید ما مطالعه کنیم وباید کتاب بالینی ما باشد وصیت نامه امام می باشد.) امام وصیت نامه خود را با حدیث ثقلین آغاز کردند بعد در مورد اهل بیت و قرآن بحث کردند و فرموده اند که یکی از خدمت ها و کار های ما این بود که قرآن را که کتاب هدایت بود از گورستان و مجالس ختم به عرصه زندگی آوریم قبل از انقلاب اینطور بود که به قبرستان که می رفتی در هر گوشه ای هر کسی قرآنی و رحلی در دستش بود و مردم به آنها پولی می دادند تا آنها سوره ای بخوانند و هر سوره ای نرخی داشت و قرآن در میان مردم نقشی نداشت و بعد هم در مورد قرآن بحث می کند که قرآن کتاب عمل است بعد اظهار تأسف می کند که محمد رضا خان قرآن را چاپ کرد آخوندهای درباری خبیث تر از طاغوتها، از شاه می خواستند تعریف کنند می گفتند شاه قرآن چاپ کرده شاه خیلی خوب است، بعد می روند سراغ ملک فهد هر سال که حاجی ها می روند مکه قرآن با خط زیبا چاپ کرده و به هر کدام از حاجی ها یک قرآن می دهد، علاوه براین به حاجی ها کتابهایی دادند که بر اساس مذهب وهابیها و کوبیدن شیعه ها، ما باید خیلی فعال باشیم بیش از این که الان صحبت و اقدامات می

شود حوزه باید فعال باشد و قوی باشد. امام این طور فرمودند ملک فهد هر سال مقدار زیادی از ثروتهای بی پایان مردم را صرف طبع قرآن کریم و تبلیغات ضد قرآنی می کند و وهابیت این مذهب سراپا بی اساس، تمام جریان های ما را که بر اساس روایات اهل بیت و اهل تسنن است، شرک می دانند، کتاب کشف الارتیاب مال سید محسن امین، صاحب عیان الشیعه تمام حرفهای این ها را رد کرده، امثال اینها را زیاد داریم اما به اندازه آنها عنود و لجود هستند که در تخریب قبور عسکریین ۷۰ نفر علمای وهابیت تبریک گفتند بعد هم نقشه کشیدند برای کربلا، برای حضرت زینب در سوریه، امام می فرمایند: وهابیت این مذهب سراپا بی ساس و خرافاتی را ملک فهد ترویج میکند و مردم و ملت های غافل را به سوی آنها سوق می دهد از اسلام و قرآن کریم برای حذف اسلام و قرآن کریم بهره برداری می کنند، مصیبت بسیار بزرگی که صد سال پیش به وقوع پیوست جریان ۸ شوال، جریان تخریب قبور ائمه بقیع، امیدوارم خداوند به شیعه قدرت بدهد که بتوانیم جلوی این مفاسد را بگیریم، و این مذهب خرافاتی ریشه کن شود ان شاءالله تعالی.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه پنجم تاریخ: ۸۷/۷/۲۰

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

یکی از بحث های مربوط به جهاد که در اوایل بحث جهاد مورد بررسی قرار می گیرد، مسأله وجوب جهاد است که در کتب فقهی ما مثل جواهر جلد ۲۱، منتهی علامه جلد ۱۴، تذکره جلد۹، خلاصه درکتاب های مربوط به فقه یکی از بحث های مهم بحث وجوب جهاهد است که از لحاظ کتاب و سنت یکی از ضروریات اسلام می باشد همانطور که ذکات، الصلاة وجوبشان از ضروریات است، وجوب جهاد نیز به همین ترتیب است بلکه می توان گفت که از طهارت تا دیات در کتاب های فقهی ما در هیچ بحثی به اندازه جهاد آیات قرآن نداریم حالا کسی اگربخواهد آیات قرآن که مربوط به جهاد است دقیقا جمع کند شاید بیشتر ابواب فقهی باشد، از این جهت عنایت به این بحث به آیات قرآن بیش از همه موضوعات است.

ما چند جلسه درباره مقدمات جهاد بحث کردیم با توفیق پروردگار متعال بحث امروز درباره وجوب جهاد است. پیغمبر اسلام (ص) که مبعوث شدند به این ترتیب مشی خودشان را قرار دادند با توجه به آیات قرآن {**إقرا باسم ربک الذی خلق**} از جانب خداوند مأمور شدند که مردم را دعوت کنند با خواندن آیات قرآن، قدم بعد {**یا ایها المدثر قم فانذر**} انظار و تبلیغ مردم، قدم سوم {**فانذر عشیرتک الاقربین**} به تدریج وسعت پیدا می کرد کسانی که باید مورد تبلیغ احکام خداوند قرار بگیرند، مأمور به اینکه خویشاوندان خود را دعوت به اسلام کند. قدم چهارم {**لتنذر ام القری و من حولها**} که مکه، ام القری بود و من حولها را قدم به قدم بانذار الناس، در اینجا همه مردم دنیا را انذار می کند {**قل یا ایها الناس**} کل مردم {**انی رسول الله الیکم جمیعا**} {**وما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین**} با توجه به این آیات با این ترتیب، معلوم می شود که دعوت تدریجی بوده و دعوت که مرحله به مرحله وسعت پیدا می کند تا می رسد به اینجا که همه مردم دنیا مورد دعوت قرار می گیرند.

درمساله دعوت، فقط ۱۳ سال در مکه در مورد مسأله اعتقادی است چون اعتقاد را با شمشیر نمی توان بوجود آورد اول باید مردم را مؤمن کرد از این جهت در این ۱۳ سال در مکه جهاد نیست فقط تبلیغ است و دعوت به خدا تا آن اعتقاد درونی بوجود بیاید هیچ گاه شمشیر نمی تواند این کار را انجام دهد بعد به مدینه که هجرت می شود اسلام تثبیت می شود، تعداد زیادی از افراد از لحاظ عقیده و ایمان ساخته شدند.

مسلمان ها درمکه عجله می کردند در برابر جریان های بوجود آمده از این طرف دعوت بود و منطق و استدلال و از آن طرف مشرکین شکنجه هایی داشتند، آرام نمی نشستند هر کسی که مسلمان می شد او را شکنجه می کردند می کشتند مثل کشتن یاسر و سمیه و امثال آنها. اگر واقعا این جریان ها بوجود نمی آمد شاید اصلا جهادی بوجود نمی آمد اما رسالت اسلام این است که بایستی بالاخره اسلام تثبیت شود از طرفی هم آنها علاوه بر این که در طول اقامت در مکه آنقدر آزار و اذیت و کشتار داشته اند به مدینه که آمدند همانها حرکت کردند و به مدینه آمدند برای از بین بردن اسلام نوپا این است که ناچار باید جهاد بوجود بیاید جهاد یک امر فطری است تمام احکام اسلام فطری است هر انسانی فطرتا حتی قبل از اسلام هم، هر انسانی که مورد تهاجم قرار می گیرد یا جان یا چیزی که عزیزتر از جانش است، به خودش لازم می داند که جهاد کند و دفاع کند بعد از این که آنها به فرهنگ اسلام پی بردند و آشنا شدند اسلام و ایمان و عقیده برایشان از جانشان عزیزتر شد و آن را در خطر می دیند و از این جهت خداوند متعال اول به این تعبیر {**أُذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا موإن الله علی نصرهم لقدیر**} اول تجویز می کند، این آیات از سوره حج سوره ۲۲ قرآن، بله اذن داده شد به کسانی که مظلوم واقع شدند دست به شمشیر ببرند و جهاد کنند و بعدا اگر آنها بخواهند به همان تجویز اکتفا کنند کار پیشرفت نمی کند، اسلام باید پیشرفت کند ما بعدا خواهیم گفت جهادهای ابتدایی هم اسلام دارد، اسلام یک رسالت است، می گوید که باید تمام کفر را ریشه کن کند، ظلم واستکبار را ریشه کن کند، انواع جهاد بعدا بحث خواهدشد، خلاصه تا به حال آنچه بود جهاد بود برای تجویز و رخصت بود اما {**کتب علیکم القتال**}، {**کتب**}برای آن واجبی که مورد تاکید است بکاربرده می شود مثل{ **کتب علیکم الصیام** } {**کتب علیکم القصاص فی القتلی**}{**کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم والله یعلم و انتم لا تعلمون**} آیه ۲۱۶ از سوره بقره، برای شما مبارزه و قتال حتمی و قطعی شد {**وهو کره لکم**} این اوایل، مساله قتال به صورت امر است، البته برای مسلمان ها، نوع مسلمان ها نه افراد خیلی شایسته، برای آنها نا

خوشایند بود، مشقت بود، از چه جهت مشقت بود؟ این وجوه در تفسیر المیزان در تفسیر این آیه وجود دارد ، آیا از جهت این که می دانستند جنگ تلفات دارد جنگ مشقت دارد آیا از این جهت بود؟ یا از این جهت بود که می دیدند عِده وعُده آنها در برابر دشمن کم است؟ دشمن از لحاظ تجهیزات رزمی، نیرو و نفر قوی است از این جهت {**کره لکم**} یا از جهت بودکه اسلام افراد را بر اساس شفقت و مهربانی و عا طفه تربیت کرده ؟ امروز باید فرزند در برابر پدر شمشیر بکشد برادر در برابر برادر از این جهت {**کره لکم**} احتمال زیاد است ولی احتمال اول ارجحیت دارد اما بالاخره {**و عسی ان تکرهوا شئ و هو خیر لکم**}، {**الله یعلم و انتم لا تعلمون**} چه بسا چیزهایی است که در نظر شما مشکل است ولیکن برای شما خوب است و خیر شما در آن است و چه بسا شما چیزایی دوست می دارید استراحت و راحتی {**و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون**} از اینجا شروع می شود به موضوع وجوب جهاد، آیات مربوط به وجوب جهاد در قرآن فراوان آمده است، کمتر واجبی است این قدر آیه داشته باشد، به عنوان نمونه در دو جای قرآن {**یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین واغلظ علیهم**} آیه ۷۳ سوره توبه است و یکی آیه ۹ سوره تحریم، توبه سوره نهم و تحریم سوره ۶۶ قرآن، همان طوری که امر به جهاد با کفار است امر به جهاد با منافقین هم می باشد. {**و اغلظ علیهم**} این جهاد هم باید با شدت و غلظت صورت بگیرد. آیه دیگر{**فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهاد الکبیر**} هرگز از کفار اطاعت نکن و جهاد کبیری باید در برابر آنها بوجود بیاید. آیه ۵۲ از سوره فرقان سوره ۲۵ قرآن مجید. در چهار جای قرآن جاهدوا (۱) {**اتقوا الله و تابعوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیل**} (آیه ۳۵ سوره مائده سوره پنجم قرآن کریم) {**انفروا خفافا و ثقالا وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله**} سبک وسنگین، متأهل و مجرد، جوان و پیر البته پیری که به مرحله ای رسیده که نمی تواند حرکت کند او مستثنی است خلاصه تمام آن افراد {**انفروا**} حرکت کنید برای جهاد {**و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله**} آیه ۴۱ سوره توبه ،سوره توبه آیات در مورد جهاد فراوان دارد، {**و اذا انزلت سورة ان امنوا بالله و جاهدوا مع رسوله استئذنک اولو الطول منهم**} ای پیامبر هنگامی که سوره ای می آید که ایمان بیاورید و جهاد کنید (اولو الطول) یعنی ثروتمندان، بعدا می گوییم که آیاتی هست درباره اینکه ثروتمندانی بودند متنعم، که آن تنعمِ زندگی مانع از شرکت در جهاد می شد و خداوند آنها را مذمت می کند در همین جنگ تحمیلی هم متنعمین که شرکت نمی کردند نوع شرکت کنندگان از محرومین و مستضعفین و روستاییان بود، (آیه ۸۶ از سوره توبه). {**و جاهدوا فی الله حق جهاده**} (آیه ۷۸ از سوره حج سوره ۲۲) فقط در دو جا این کلمه ذکر شده یکی در همین آیه و آیه دیگر {**اتقوا الله حق تقاته**} معلوم می شود این دو موضوع، موضوع بسیار مهمی است و آن چنان که شایسته پروردگار است باید انجام بگیرد، اینها کلمه جاهدوا بود که در چند جا ذکر شده بود. در چند جا قاتلوا آمده است {**و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم**} آیه ۹۰ سوره بقره {**و قاتلوا فی سبیل الله و اعملوا ان الله السمیع العلیم**} {**و قاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا**} (آیه ۷۶ سوره نساء این آیه مهم است).{**فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا أیمن لهم**} با پیشوایان کفر، چون بیشتر تقصیر با پیشوایان کفر است اگر پیشوایان تسلیم می شدند آنهایی که در طبقه دوم وسوم هستند نیز تسلیم می شدند پیامبر فرمودند(ص) در نامه هایی که نوشتم برای سلاطین این کلمه بود که {**أسلم تسلَم**}اسلام بیار تا سالم بمانی{**و الا فعلیک اثم المجوس**} اگر اسلام نیاوری تمام ایرانیان هم اسلام نمی آورند و این گناهش به گردن تو است. امام (رضوانه الله علیه) در بیاناتش خیلی زیاد به این که مسلمانان همه با ما هستند و این سران کشور های اسلامی هستند، البته نه همه بلکه بعضی که با قدرت های استکباری مربوطند، برای حفظ منسب و مقام خودشان حاضر نیستند با ما همکاری کنند حتی با ما به مخالفت بر خواستند والا تمام مردم کشورهای مسلمان دلشان به طرف امام متمایل بود.

{**فقاتلوا ائمة الکفر إنهم لا أیمان لهم**} آنها أیمان و عهد و پیمان نمی فهمند. این آیه ۱۲ از سوره توبه است. {**و قاتلوا المشرکین کافة کمایقاتلونکم کافة**} آیه ۳۶ سوره توبه. آیه ای دیگر هست درباره بغات است، که بعدا می گوییم یکی از جهادها جهاد با بغات است، بغات کسانی هستند که در برابر اسلام یا امام معصوم یا کسی که قائم مقام او است مخالفت می کنند و در برابر آن حکومت تسلیم نمی شوند{ **فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله**}با کسانی که بغاتند قتال نکنید تا برگردند به امر خدا، این آیه ۹ از سوره حجرات است سوره ۴۹ قرآن، آیات فراوانی وجود دارد.

اما دو سه نکته، {**کتب علیکم و هو کره لکم**} در اول امر بوده، برای اینکه جهاد برای مسلمانان ناخوشایند بوده چون هنوز به آن فرهنگ عمیق اسلام آشنایی پیدا نکرده بودند یعنی هنوز آن معارف اسلام در روح آنها نفوذ نکرده بود ولی بعدا آنها دیگر عاشق شهادت شدند و خیلی میل پیدا کردند برای جهاد و شهادت و در این موضوع از یکدیگر سبقت می گرفتند. در سوره توبه هست که { **لیس علی الضعفاء**

و لا علی المرضی و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج} این آیات مربوط به جنگ تبوک است، جنگ تبوک جنگ میان ایران و روم بوده است روم همان غرب امروز از اول در برابر اسلام تسلیم نشده هنوز هم تسلیم نیست، آن زیاده خواهی وآن بزرگ بینی و سلطه طلبی در غرب وجود دارد ازاین جهت حاضرنشدند دربرابر اسلام تسلیم شوند. خود پیغمبر (ص) چند تا جنگ با آنها دارد یکی جنگ تبوک است، تبوک الان جزء اردن است، آن موقع اردن، فلسطین، سوریه، لبنان ... شامات نامیده می شدند جزو قلمرو روم بودند که آن روز ها روم و ایران دوتا قدرت بزرگ بودند. قرآن از جنگ تبوک به ساعت عسرة تعبیر می کند چون جنگ بسیار سختی بود چون راه از مدینه تا تبوک دور بود، هوا بسیار گرم هنوز هم آذوقه و خاروبار بدست نیامده بود به این دلیل برایشان بسیار مشکل بود یک مشت آرد به نوبت تقسیم می کردند یک خرما را به نوبت می مکیدند، مرکب ها را به نوبت سوار می شدند در جنگ تبوک خود پیامبر حضور داشتند و رفت و برگشت یک ماه طول کشید.

جنگ دیگر با روم موته است موته هم در اردن است قبر جعفر طیّار در موته که در اردن است می باشد، دو جنگ پیغمبر خدا با روم انجام داد. جنگ سوم با روم همان جیش اُسامه بود پیغمبر خدا در حالت مریضی و احتضار بودند ،جیش اُسامه را تربیت داد برای جنگ با روم، منتهی نرفتند چون پیامبر مریض بودند آنهایی که فرصت طلب بودند نرفتند. پیغمبر فرموده بودند لعن الله کسی که تخلف کند از جیش اُسامه، اینها به این دلیل ذکر شد که ما غرب را بهتر بشناسیم و ببنیم که امروز هم با اسلام مخالفند. وقتی که جنگ تبوک برپا شد پیامبر اعلام کردند که مردم بیایند اما {**لیس علی الضعفاء و لا علی المریضی حرج**} این ها معافند {**و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون**} کسانی که قدرت مالی نداشتند، جنگ مخارج لازم دارد و این ها نداشتند، بر اینها خرجی نیست، جمله مورد نظر این است {**و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه تلولوا و اعینهم تفیض من الدمع**} عده ای آمده بودند که به جنگ بیایند اما پیغمبر فرمدند که مرکب نداریم آنها برگشتند اما از چشمشان اشک جاری بود چون اشتیاق برای شرکت در جنگ را داشتند. آن {**کره لکم**}حالا تبدیل شده به اشتیاق و شوق ،همین طور حرجی نیست بر کسانی که {**اتوک لتحملهم**}آمدند خدمت پیغمبر برای اینکه، ایشان آنها را همراه خود ببرند و مرکبی فراهم کند {**قلت لا أجد ما أحملکم علیه**} پیغمبر فرمودند من چیزی ندارم برای شما به عنوان مرکب از آن استفاده کنید {**تولوا**}آنها ناچار برگشتند چون نمیتوانستند پیاده بروند ولی{**أعینهم تفیض من الدمع**} اشک چشمهایشان سرازیر بود{**حزنا ألاّ یجدوا ما ینفقون**} محزون بودند از اینکه ندارد وسایلی برای حرکت بطرف جبهه. این آیات، آیات ۹۱ تا ۹۲ سوره توبه سوره نهم قرآن است. در این جا چند مطلب وجود دارد، یکی این که جنگ وجهاد مطلبی نیست که از دست هر کسی بر بیاید چیزی که واجب شود مقدمه اش نیز واجب می شود، برای رفتن به جبهه تمرین لازم است مهارت لازم است بر افراد هم لازم است مقدمات جهاد را فراهم کنند. بحثی بعدا خواهد آمد که جهاد واجب عینی است یا کفایی ما قائل به این هستیم که یک مرتبه عینی است و به یک مرتبه کفایی مثل امر به معروف و نهی از منکر، در مرتبه ای آمادگی و یاد گیری واجب عینی است. صاحب جواهر در جلد ۲۱ حدیثی نقل کرده حدیث از طرق عامه است، منتهی ایشان نقل کرده **قال النبی (ص)** {**من لم یغز و لم یحدث نفسها بالغزو مات علی شعبة من النفاق**} کسی که به جبهه نرفته یا خودش را آماده نکرده برای جبهه اگر بمیرد ایمان کامل ندارد، مسلمان کسی است که یا به جهاد رفته باشد یا اگر نرفته آمادگی جهاد رفتن را داشته باشد، بنابراین لازم است برای انجام این واجب افراد بروند مهارت رزمی کسب کنند، در جامع الشتات، میرزای قمی دارند که از ایشان سؤال می شود که موقعی که روسیه به ایران حمله کرد در زمان فتحعلی شاه قاجار که تا چند از شهرهای ما را گرفته اند، گنجه، ایروان و باکو و ...، ۱۷ شهر از شهرهای ما در دو جنگ روسیه گرفته شد و هنوز هم در اختیار آنها است، در زمان قاجاریه این دو جنگ جنگ اولی به عهدنامه گلستان ختم شد که مفادش همه به ضرر ماست، دومی به عهدنامه ترکمنچای ختم شد اگر موادش را مطالعه کنید می بینید که چقدر جای تأسف است که در زمان قاجاریه این جنایات واقع شده، از بس که آنها مثل سایر سلاطین مشغول عیاشی و خودکامگی و ساختن کاخ ها و مجالس عیش و عشرت و شراب و قمار و از این قبیل چیزها بودند و مردم همینطور در فقر فرهنگی و مالی به سر می بردند، در آنجا از میرزای قمی که یکی از مراجع در قم بوده سؤال می شود (که ملا احمد نراقی در کاشان و سید شفتی در اصفهان نیز از مراجع بودند که همین ها بعضی در جنگ شرکت داشتند) آیا امروز دفاع در برابر روسیه واجب است؟ آیا مردم می توانند بروند وشهر هایشان را از سوریه پس بگیرند؟ چون شهر های ایران را که روسیه تصرف کرد تجاوز به ناموس مردم فراوان بود و بچه ها و جوان ها را مطابق با مذهب کفر تربیت می کردند به همین دلیل مردم خیلی در غم به سر می بردند و آرزو داشتند بروند و شهرهایشان را پس بگیرند،

ایشان می فرمایند، بر زن و مرد پیر و جوان واجب است که امروز فنون رزمی را یاد بگیرند و حرکت کنند، علما این طور نظر داشتند و مردم هم همت کردند، مردم تقصیر ندارند، فداکاری کردند اما چون سران فتحعلی شاه و عباس میرزا و ... با روسیه ساختن ما شکست خوردیم.

یکی از چیز هایی که در این بحث لازم است مسأله سبق ورمایه است که ما در فقه داریم برای همین است که بر مسلمانان لازم است که برای مقدمات جهاد فنون رزمی را یاد بگیرند و مهارت رزمی داشته باشند این یکی از مطالبی است که باید این را بحث کنیم ما که قائل نیستیم به کفایی بودن ولی آنهایی که کفایی می گویند می گویند {**من به الکفایه**} کافی است ولی خوب جنگ، جنگ است یک وقتی لازم است همه بروند، یک وقت لازم است نصفی بروند، یک چیز هایی واجب کفایی است و از قبل معلوم است چه چیز هایی است، مانند نماز میت که پنج نفر هم یاد بگیرند کافی است یا دفن میت، ولی این جنگ است یک وقت می بینیم جنگ صورت گرفت و لازم است همه بروند ما از کجا پیش بینی کنیم که باید ۵۰ نفر یا ۵۰۰ نفر یا بیشتر بنابراین یاد گرفتن فنون رزمی لازم است و مساله سبق ورمایه از مطالبی است که باید در نظر داشته باشیم.

دوم این است که در دو جای قرآن آمده که {**خذوا حذرکم**} معنایش این است که شما نقاط آسیب را از طرف دشمن بدانید و به طور کلی جلوی آسیب پذیری ها را بگیرید و همیشه در حال آماده باش باشید.

اگر واقعا این آیات عملی می شد کار مسلمانان به این جا نمی رسید و در صدر اسلام عملی شد که مسلمانان آنقدر عزت و قدرت پیدا کردند {**یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم**} آیه ۷۰ از سوره نساء است.حِذر با حَذر هر دو با حاء حُطّی و ذال یعنی {**ما یُحرز منه**} هر چیزی که از آن می ترسید از آن جهت نگرانی دارید باید قبل از اینکه محقق شود شما آمادگی داشته باشید که آن را از بین ببرید، بنده اینجا بر اساس فکر خودم آمادگی را دسته بندی کرده ام، اول آمادگی علمی و فنی باید آنقدر از لحاظ فنی و علمی آمادگی داشته باشید آنچه مربوط به علم و فن است چون دشمن روز به روز فناوری های جدیدی درباره رزم دارد شما هم باید در آن راه گام بردارید آمادگی علمی وفنی داشته باشید امروز نمی شود با شمشیر و نیزه جنگ کرد آن زمان مسلمانان توانستند آمادگی علمی پیدا کنند در آن زمان دبابه داشتند، منجنیق داشتند، شمشیر و زره داشتند انواع و اقسام زره و .... و امروز چیز دیگری است، در هر زمانی باید آمادگی داشته باشیم. (انواع آمادگی را بحث می کنیم) اول آمادگی علمی، الان غیر از سابق است، سابق حوزه از مردم جدا بود، دولت از دین جدا بود، حوزه از دولت جدا بود، حوزه از دانشگاه جدا بود، حجاب ها و فاصله هایی بوجود آورده بودند برای اینکه وحدت بوجود نیاید حتی این مطلب را امام (رضوانه الله علیه) فرمودند که ۵۰ سال به گوش مردم خواندند که دین از سیاست جداست تا علماء ومتدینین را از سیاست جدا کنند تا دشمن بتواند پیشرفت کند، بنده در یک روزی درباره انرژی هسته ای چیزی گفتم بعد یک نفر گفت، در درس از انرژی هسته ای چیزی نگویید درس را سیاسی نکنید. یعنی چه؟ اموز دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست، امروز ما باید با دنیا مربوط باشیم با جامعه مربوط باشیم انقلاب ریشه اش از شماست، شما باید تمام جریان ها را بدانید، پیش قدم باشید، تذکر بدهید، خیلی ها دلشان می خواهد شما وما طلبه ها را به طور کلی از انقلاب و سیاست جدا کنند ولی ما باید آن هدف خودمان را حفظ کنیم. امام (رضوانه الله علیه) توصیه وتأکید می کردند که علماء هیچگاه از سیاست جدا نباشند، سیاست یعنی اداره امور مملکت یکی از جهات اداره امور مملکت همین موضوع انرژی هسته ای است که بعدا بحث می کنیم البته بهره بردای انرژی هسته ای در جهت صلح و پیشرفت و ترقی. ولی ما با تسلیحات هسته ای که بخواهد کشتار و کشتن زنان و کودکان را به همراه داشته باشد مخالف هستیم مگر اینکه یک وقتی بتوانیم از آن طوری استفاده کنیم که بتوانیم به دشمن ضربه بزنیم، که دشمن از آن راه دیگر نتواند به ما ضربه بزند، نه برای کشتن انسانها و تخریب و کشتن زنان و کودکان بلکه برای جلوگیری از ضربه دشمن.

فهرست آمادگی را عرض کنم، اول آمادگی عملی است، دوم آمادگی بدنی و تمرینی است، سوم آمادگی فکری است، چهارم آمادگی استراتژیکی و تسلیحاتی است، پنجم آمادگی اقتصادی و بالاخره آمادگی روحی است. اینها همه در جهاد لازم اسم و مسأله {**حذوا حذرکم**} را فردا بحث می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه ششم تاریخ: ۸۷/۷/۲۱

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره وجوب جهاد بود که چندین آیه، ده ها، آیه در قرآن مجید دلالت بر وجوب جهاد دارد که دیروز تعدادی از آنها به عرض رسید یکی از آیاتی که در این موضوع خوانده شد{یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم و انفروا ثباتا او انفروا جمیعا و ان منکم}این آیه که آیه ۷۱ از سوره نساء سوره چهارم قرآن مجید است در معنایش باید بحث شود که منظور از آن چیست ؟ آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان،جلد چهارم،صفحه ۴۴۳ می فرمایند آیه در موقعی نازل شد که مسلمان ها در شدت بودند ربع ثانی از ایام اقامت پیغمبر در مدینه بوده است تقسیم کردند مدت اقامت پیغمبر (ص)در مدین به چهار قسمت هر قسمتی دو سال نیم می شود در ربع ثانی بعد از آنکه جنگ بدر و احد انجام شده یکی از محسنات بحث ما این است که مربوط به جریانها قضایایی است که واقعیت پیدا کرده است وقرآن کریم برای تربیت افراد هر جریانی که واقع می شد بعد قرآن آن واقعه را تحلیل می کرد هم قبل از آن دستور می داد بعد تحلیل می کرد که نقاط قوت کدام بوده؟ و باید نقاط قوت تقویت شود، نقاط ضعف کدام بوده ؟ باید آنها بر طرف شود خودش خیلی مسئله است هر حادثه ای که به وقوع می پیوندد افراد بعداً بنشینند وآن حادثه را تحلیل کنند، در این حادثه آن اهدافی که وجود داشت آیا آن اهداف به وقوع پیوست؟ در این جریانی که واقع شد نقاط قوّت ما چه بود؟ آن راسرمشق قرار دهیم، آن را در جریان های بعد در مشابه این جریان تقویت کنیم در این جریانی که به وقوع پیوست، نقاط ضعف ما چه بود؟ که باعث اختلال در کار ما شد،ما باید آن نقاط ضعف را بشناسیم وآن رابر طرف کنیم که دیگر بعد از این دچار چنین جریان های نباشیم، قرآن کریم اینگونه است، جریان بدر واقع شد هم قبلش گفت هم بعدش گفت.درباره احد ۶۰ آیه در قرآن وجود دارد که چقدر این جریان، جریانی مهم بوده و نقطه ضعف عجیب بودآمد و پیغمبر اسلام نقشه ای کشید ولی به آن نقشه عمل نشد و شکست خوردند و بعداً گفتگو بود که چرا ما شکست خوردیم؟ ما همانها هستیم که در جنگ بدر پیروز شدیم، قرآن می فرماید،{قل هو من عند انفسهم }اینها می گویند چرا ما شکست خوردیم؟ به آنها بگو این از جانب خودتان بود، چون پیغمبر یک کمین گاهی را معین کرده بودند و فرمودند، شما در اینجا باشید و اینجا را از دست ندهید حبی اگرما غالب شدیم و تا دیوار مدینه مدینه پیش رفتیم، شما اینجا را ترک نکنید، در وسط جنگ آنها فکر کردند کار تمام شده وآن کمین گاه که محل تیر اندازها بود از دست دادند، دشمن از آن طرف آمد و شکست خوردند. خلاصه این خیلی مساله است که قرآن کریم در بحث جهاد همه جریان هایی که واقع شده را تحلیل می کند، نقاط قوت و ضعف را بیان می کند، از این جهت ما از نظر منابع خیلی قوی هستیم.

ایت الله طباطبائی می فرمایند که این آیه {یا ایها الذین آمنوا خذوا حِذرکم }هر کجا خطاب یا ایها الذین آمنوا آمده یعنی شما بر اساس ایمانتان مسئولیت دارد،گام برداشتید وباید بردارید و قضایا را از دیدگاه ایمان خودتان باید بسنجید و تحلیل کنید، ربعِ ثانیِ مدت اقامت پیامبر در مدینه است،جنگ بدر واقع شده است، جنگ اُحد هم واقع شده است،درجنگ بدر پیروز شدند و درجنگ اُحد شکست خوردند { و تلک الایام نداولها بین الناس }براساس اسباب وعلل. حالایک دستور کلی است {یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم } ایشان می فرمایند در زمانی که این آیه آمد مسلمان ها سخت در مضیقه و مشکل بودند از چند جهت، یکی از جهت اینکه مشرکین عرب درنتیجه پیروزی آنها درجنگ اُحد به ظاهر خیلی قدرت پیدا کرده بودند و روحیه شان خیلی قوی شد، دربرابر روحیه مسلمان ها قدری ضعف پیدا کرد و از این جهت مشرکین عرب به شدتِ عمل خودشان امیدوار شدند که بیشتر اعمال کنند.

دوم اینکه منافقینی که درمدینه بودند و لحظه ای آرام نبودند، درجنگ اُحدپیغمبر که حرکت کرد تعدادی از همین قبیل افراد در لشکر بودند و فکر می کردند که جنگ به وقوع نمی پیوندد ولی وقتی که دیدند که می خواهد جنگ شود یک ثلث لشکر برگشتند، معلوم شد یک سوّم لشکر منافق بودند، منافقین هم آرام نبودند و کار شکنی می کردند و بعد هم که مسلمان ها شکست خوردند حربه ای به دست منافقان افتاد برای کار شکنی بیشتر و تضعیف روحیه های بیشتر.

سوم اینکه یهود هم آرام نبودند لحظه به لحظه مسلمان ها را تضعیف می کردند و درتقویت منافقین و دشمنان می کوشیدند، دریک چنین جریانی این آیه نازل شده است.

{یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم } صحبت در این است که معنای {خذوا حذرکم} چیست؟ متاسفانه عادت کردیم درباره یک حدیثی چند

روز بحث کنیم مانند قاعده لا تعاد ولی اینکه این آیه چه می گوید عادت نبوده در حوزه ها دقت شود که چه می خواهد بگوید؟ مفسرین ما نظر های متفاوتی دارند، آیت الله طباطبائی می گوید حِذر و حَذر یک معنا دارد مانند مِثل ومَثل، یعنی شما از آنچه که می ترسید احتراز کنید.

بعضی گفتند این کنایه است در تفسیر صافی می گوید {تیقظوا و ستعدوا }تیقظوا یعنی بیدار باشید، {خذوا حذرکم}کنایه از این است بیدار باشید، در نتیجه غفلت شما این جریان ها بوجود می آید،بیدار باشید و آماده باشید. مجمع البیان می گوید اینجا مضاف حذف شده است و مضاف الیه جای مضاف نشسته است واعراب مضاف را گرفته است وآن را منصوب می خوانیم{حذوا آلةَ حذرکم}، یعنی انسان وقتی خوف دارد همیشه یک آلتی همراه دارد و این کنایه از آن است که آن آلت ترس را که همیشه همراه دارید برای {دفع ما یخاف منه}می باشد واین معنی وسیعی دارد و باید ببینید که این ترس و نگرانی از چه جهتی است {یختلف باختلاف الحالات والاحوال و الامکنة والمقامات و الازمان}از هرچه که ترس دارید مواظب باشید و آن را دفع کنید، یعنی آسیب ها را حساب کنید، نقاط آسیب پذیر را حساب کنید و به گونه ای عمل کنید که هر نقطه ای و هر موضوعی که احتمال دارد از آن آسیب بخورید را پیش بینی کنید و دفع کنید.

یکی از تفسیرهایی که خیلی خوب معنا می کند منتهی این تفسیر تا سوره رعد بیشتر نیست، تفسیر المنار است که برای محمد عبده می باشد ، که در مصر شاگرد سید رشید رضا است که از آن به امام تعبیر می کند، سید رشید رضا شاگرد سید جمال الدین اسد آبادی بوده، وسید جمال الدین زمانی که در مصر بوده تفسیر می گفته است و خیلی هم مهم بوده است و ایشان از لحاظ بیان و روشنفکری هم خیلی قوی بوده است. تفسیر المنار ۱۰ ، ۱۲ جلد است و تفسیر خیلی خوبی است فقط عیبش همین است که سنی است و ولایت ندارد. در تفسیر المنار جلد ۵ ، صفحه ۲۵۰ ، سه چهار صفحه درباره {خذوا حذرکم} بحث می کند و می گوید اگر به این آیه عمل شود وضع مسلمان ها خیلی بهتر از این بود که ما می بینیم ، یعنی تمام نقاط آسیب پذیری خود را باید ببینید و باید بدانیم که دشمن ما چقدر قدرت دارد و ما در برابر او چقدر قدرت داریم، نقاط قوت و ضعف ما کجاست؟ نقاط قوت و ضعف دشمن کجاست؟

کتای است به نام نبرد های محمد(ص)که مطالعه آن در بحث جهاد برای ما خیلی مفید است، ما امیدواریم این بحث جهاد با همت شما فضلاء و بیان این بنده حقیر تبدیل به کتابی شود که نشان دهنده نظر اسلام درباره جهاد و نقاط آسیب پذیر و رفع آنها باشد.

کتاب نبرد های محمد (ص) کتاب بسیار عجیبی است، نویسنده اش اصلا مسلمان نیست ولی آن را نوشته و خیلی عالی جنگ ها راتحلیل کرده است. می گوید در نقشه ریزی برای جنگ ها پیامبر نبوغ عجیبی داشته است و می گوید سه چیز در جنگ مهم است، اول، شناخت قدرت دشمن، ما باید به یک وسیله ای قدرت و تجهیزات دشمن را بشناسیم، چون ما می خواهیم جهاد کنیم و جهاد مساله ای کوچکی نیست! دوم، تمام قدرت و تجهیزات خودمان را از نظر نیرو، نفر و غیره نیز بشناسیم. سوم، آن نقطه ی جغرافیایی که جنگ در آنجا واقع می شود، شناخت نقطه ی جغرافیایی دشمن و موقعیت خودمان، اینها همه را باید بشناسیم. در این کتاب ثابت می کند که در تمام جنگ ها پیامبر اسلام با توجه به این جهات نقشه هایی می ریخته که مسلمانان با اینکه از نظر عِدّه و عُدّه کم بودند ولی نوعا غالب می شدند، رد این تفسیر می گوید {خذوا حذرکم }کنایه است، یعنی می گوید بیدار باشید، نقاط آسیب پیذیر را پیدا کنید و در برابرآنها چاره اندیشی کنید، تجهیزاتی بدست بیاورید که از آسیب پذیری مصون بمانید، خلاصه یک چنین معنای عامی در نظر گرفته {یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم فنفروا ثبات أو انفروا جمیعا } ثبات جمع ثبة است یعنی گروه . یا گروه گروه بروید یا همه با هم بروید، و در این آیه می گوید حِذرتان را حفظ کنید بعد یا گروه گروه یا همه با هم بروید چون که مواقع فرق می کند، این آیه ۷۱ از سوره نساء است.

{و إنّ منکم لمن یبطّئنّ } بدانید در میان شما کسانی هستند که در امر جهاد سستی ایجاد می کنند، بنده دیروز عرض کردم که ما از این آیه باید از جهاتی بیدار باشیم چون تجهیزات جنگی با گذشت زمان فرق می کند بنابراین باید با آلات و ادوات حرب و طرز بکار بردن آنها علم داشته باشیم و اگر نداشته باشیم آسیب پذیر می شویم، قدم اول این است که در برابردشمن ساکت و بی تفاوت نباشیم این بی تفاوتی یکی از علائم عقب ماندگی است این را که بنده می نوشتم به یاد چند خطبه از نهج البلاغه افتادم، در کلام ششم نهج البلاغه {لما اشیر علیه بان یتبع طلحه و زبیر} حضرت امیرالمومنین شنید طلحه وزبیر که بیعت کردند، بیعت را شکستند و به بصره رفته و در بیت المال تصرف کردند و عایشه را نیز همراه خود بردند و او را همراه خود کردند و تمام مناسب دینی را تصرف کردند، موقع رفتن هم طلحه و زبیر بای خداحافظی نزد امیر المومنین آمدند و قبل از اینکه برای خدا حافظی

بیایند، شب خدمت حضرت آمدند و گفتند ما که بیعت کردیم حالا مقام و منصبی می خواهیم یکی گفت من حکومت کوفه می خواهم و آن یکی من حکومت بصره می خواهم، حضرت امیر المومنین(ع) فرمودند، من کسی را که لایق نبینم به او حکومت نمی دهم، آنها از بیت المال سهم بیشتری خواستند، حضرت فورا چراغ را عوض کردند و چراغ دیگری آوردند، پرسیدند چرا؟ فرمودند شما می خواستید صحبت کنید چون صحبت شما درباره بیت المال و جنگ بود این چراغ اولی از بیت المال بود ما هرآنچه به مصلحت آن باشد می توانیم از ان نور استفاده کنیم ولی چون موضوع شما موضوعی است که به مصلحت بیت المال نیست ما باید چراغ را عوض کنیم و آنها فهمیدند که با امیر المو منین نمی توانند کنار بیایند این بود که تصمیم گرفتند به بصره بروند ودر آنجا جریانی در برابر حکومت اسلامی ایجاد کنند، عایشه هم با اینکه مخالف عثمان بود ولی کشته شدن عثمان را بهانه کرد و با آنها هم دست شد. موقع رفتن امدند پیش حضرت و خدا حافظی کردند و گفتند که می خواهیم برویم به عمره(مکه)، می خواستد به بصره بروند ولی گفتند به مکه می خواهیم برویم، آمدند به عایشه را برداشتد و رفتند، حضرت فرمودند{لایریدان مکه بل یریدان الفتنه} اینها برای مکه نمی خواهند بروند بلکه برای فتنه می روند، عرض کردند یا علی شما که می دانید چرا جلوی شان را نمی گیرید حضرت فرمودند قصاص قبل از جنایت جایز نیست و خلاف عدالت است ولی می دانم که برای ایجاد فتنه می روند. خلاصه به بصره رفتند و بیت المال را تصرف کردند و موکّل بیت المال را گرفتند و ریش و موی سرش را کَندند و بعضی را نیز کشتند خلاصه در اینجا {لما اُشیر علیه بان یتبع طلحه و زبیر} به امیر المومنین گفته شد آنها رفته اند و این کارها را انجام داده اند ولی شما دیگر تعقیب نکن، بگذار آنها بروند به بصره و هر کاری می خواهند انجام بدهند{ولا یرسل لهم القتال} مصلت اندیشان به حضرت امیر المومنین گفتند، برای آنها نباید دیگر جنگ ایجاد کرد. این در کلام ۶ نهج البلاغه است حضرت جواب می دهند که{و الله لا اکون کالضَبع تنام علی طول اللدم حتی یصل الیها طالبها و یختلها راصدها} فرمودند به خدا قسم من مثل کفتار نمی باشم (کفتار یک حیوان است شبیه به گرگ، پاهای جلو خیلی بلند و پاهای عقب خیلی کوتاه، این حیوان به طوری که نوشته اند از احمق ترین حیوان هاست از این جهت صیاد آن را خیلی زود شکار می کند و کیفیت صید صیاد در این حیوان به این نحو است که وقتی حیوان در لانه خودش خوابیده صیاد می آید جلوی لانه او و یک چیزی را به زمین می کوبد این حیوان از این کوبیدن مانند لای لای که برای خوابیدن استفاده می شود، خوشش می آید و خوابش می گیرد آن وقت آن صیاد وارد می شود و آن حیوان را صید می کند) که این حیوان به خواب می رود بر اثر طول کوبیدن چیزی به چیزی، یا پا را به زمین کوبیدن یا تخته ای را به زمین کوبیدن، این حیوان به جای اینکه بگوید چه کسی آمده؟ خوشش آمد به خواب می رود، آن حیوان خوابش می برد و طالبش به سراغش می رود{و یختلها راصدها } راصد یعنی شکارچی، حضرت فرمودند من این طور نمی شوم،{ولکنی اضرب بالمقبل الی الحق المدبر عنه}من کسانی که مقبل به حق اند و حق را پذیرفته اند و از حق استقبال می کنند آنها را دور خودم جمع می کنم ولی مدبر حق را می کوبم به وسیله مقبل، مدبر را می کوبم.

{و بالسامع المطیع العاصی المریب عبدا} به واسطه سامع مطیع، عاصی مریب را می کوبم{حتی یاتی علیّ یومی} تا آخرین روز زندگی مشیّ و روش من همین است من به وسیله سامع مطیع و مقبل الی الحق، مدبر و مریب را می کوبم و با او جهاد می کنم این دلیلی است که امیر المومنین خیلی عنایت دارند به این که انسان نباید در برابر جریان ها بی تفاوت و ساکت باشد بلکه باید قیام کند و جهاد کند از این قبیل کلمات در نهج البلاغه زیاد است خطبه قبل را که ذکر کردم خدمت شما، کلام ششم بود .

بنده زمانی در همین جا در سال ۵۳ و۵۴ نهج البلاغه را بحث می کردیم و اینجا از مردم پر می شد آن وقت ها خیلی برای این قبیل مطالب اشتیاق بود مردم تازه بیدار شده بودند و در جهت حرکت امام(رحمة الله علیه) در حال فکر و تفکر بودند و البته این برای ساواک خیلی سنگین بود جلوی آن را هم گرفتند، آن وقت که بنده بحث می کردم چون همه نهج البلاغه را مطالعه کرده بودم در حاشیه نهج البلاغه نوشته بودم آن کلام ششم که خواندم در شرح خوئی جلد ۳ ، صفحه ۱۴۳ ، در شرح بحرانی جلد اول، صفحه ۲۸۰ ، شرح ابن ابی الحدید جلد اول، صفحه ۲۲۳ و شرح فی ضلال جلد اول صفحه ۱۱۱ ، (چهار شرح برای نهج البلاغه است ، شرح خوئ بیش از ۲۰ جلد، شرح بحرانی ۵ جلد، شرح ابن ابی الحدید ۲۰ جلد وشرح فی ضلال ۴ جلد است ، اینها محور بحث ما بود) اما در کلام ۱۹۱ نهج البلاغه آنجا که حضرت امیر(ع) می فرمایند {والله ما معاویة بادهی منّی و لکنه یغدر و یفجر} تعدادی از خطبه های نهج البلاغه وکلماتش درباره دفاع از تبلیغات معاویه است چون معاویه تنها تهاجم رزمی نبود بلکه تهاجم تبلیغی فراوانی نیز نسبت به حضرت امیر(ع) داشت مثلا در این مورد

حضرت امیر(ع) فرمودند به والله معاویه از من زیرک تر نیست، بعضی ها می گفتند امیر المومنین سیاست مدار نیست و معاویه سیاست مدارتر است این تقریبا تبلیغاتی علیه امیر المومنین بود، می گفتند علی مرد جنگ است ولی مرد اداره مملکت و سیاست نیست.

ما دو جور سیاست داریم یک سیاست اسلامی داریم که اهل بیت {ساسة العباد}بودند، در زیارت جامعه کبیره می خوانیم{السلام علیکم یا اهل النبوة ....و ساسة العباد} ساسة جمع سائس است مثل ساقة جمع سائق، اهل بیت(ع) سیاست مدارانی اسلامی هستند که دربرابر آن یک سیاست غیر اسلامی داریم که به آن سیاست ماکیاولی می گویند، ماکیاول یک نفر ایتالیایی است که در قرن ۱۶ یا ۱۷ می زیسته است سیاست او چند پایه دارد مثل سیاست بوش، سیاست معاویه و امثال آنها، اینها سیاستشان سیاست غیر اسلامی است، آمریکا را می بینیم که دیروز خودش طالبان را در برابر انقلاب اسلامی به وجود آورد بعدکه طالبان قدرت گرفتند با طالبان جنگید و به بهانه طالبان به افغانستان و عراق حمله کرد امروز دارد دوباره با طالبان صلح و آشتی می کند این یک سیاست نیرنگ بازی و حقه بازی است البته اسلام از این بیزار است این سیاست ماکیاولیستی است، امیر المومنین در اینجا می خواهد بگوید سیاست اسلامی این است {والله ما معاویة بأدهی منّی ولکنّه یغدر و یفجر} ولی معاویة (غدر) با عهد شکنی و پیمان شکنی کار پیش می برد و مرتکب گناه می شود، ولی ما در سیاستمان پیمان شکنی نیست و گناه نیز نمی باشد حالا برای اینکه بحث ما یک بحث فقهی است صاحب جواهر در جلد ۲۱ ، صفحه ۷۹ همین کلام امیر المومنین را، بحث (غدر) در بحث جهاد ذکر کرده است این مطلب، مطلبِ خیلی مهمی است {و لو لا کراهیة الغدر لکنت من أدهی الناس} اگر غدر و پیمان شکنی مکروه و ناپسند نبود من خودم از همه زیرک تر بودم و بلد بودم پیمان بشکنم، {ولکن کل غدرة فجرة و کل فجرة کفرة } ولکن هر پیمان شکنی ای فجور است و هر فجوری کفر است ولکن دو گونه خوانده اند، غدَرَة و فجَرَة که صفت مشبّهة می شود و در صورت غدرة وفجرة (عین الفعل ساکن) مصدر می شود، ابن ابی الحدید نقل می کند که امیر المومنین در اینجا مطلب بسیار مهمی فرموده اند چون بر خیلی ها این مطلب مشتبه بود که می گفتند علی سیاست مدار نیست حتی بر ابن سینا هم مشتبه بود این واقعا خیلی عجیب است شیخ الرئیس ابن سینا در شفاء در بحث امامت و ولایت کلمه عجیبی دارد که می گوید اگر یک نفر هم اعقل شد هم اعلم باید آن نفر امام باشد اما اگر دو نفرباشند که یکی اعلم و یکی اعقل خوب است که خلافت را به اعقل بدهند و اعلم به او کمک کند {کما کانا یفعلان علی و عمر } او علی را اعلم و عمر را اعقل اعلام می دارد این خیلی عجیب است از ابن سینا! او خیال می کرده است که علی سیست مدار نیست و عمر سیاست مدار است آن وقت که در اینجا ما بحث میکردیم نقاط ضعف و مطاعن عمر را زیاد ذکر کردیم که آیت الله امینی هم در کتاب الغدیر این کلام را نقل نمی کند ولی در مطاعن عمر مطالب زیادی نوشته است.(ابن سینا سنّی است، البته بنده خدمت آیت الله طباطبائی(اعلی الله مقامه) که پنج سال شاگرد ایشان بودم این بحث را عرض کردم و خدمت ایشان رسیدم ایشان خیلی به فلسفه عنایت داشتند، گفتم که ابن سینا یک چنین مطلبی را گفته است این مطلب چگونه قابل توجیه است؟ ایشان هم خواستند به وسیله همین تقیه توجیه کنند اما بالآخره یک مطلب بسیار بسیار مهمی است ولغزش بزرگی است و لغزش بزرگان همیشه بزرگ است).

ابن ابی الحدید می گوید {حتی اشتبه الامر علی ابن سینا }که حتی بر ابن سینا هم مشتبه بود که امام علی (ع) سیاست مدار نیست، خوب حضرت امیر المومنین از این جهت از خودشان دفاع می کنند، دفاع از امیرالمومنین زیاد است {عجبا لابن النابغة! یزعم لأهل الشام أنّ فیّ دعابة و أنّی إمروءٌ تلعابة أعافس و أمارس ! لقد قال باطلا و نطق آثما} آنجا است که دفاع می کند در برابر عمروعاص که به مردم می گفت علی شوخ طبع است (به گونه ای که علی جلف است ولایق خلافت نیست) امام علی(ع) با دلی پر درد می گوید که {عجبا ابن النابغة} نابغة مادر عمروعاص است نابغة هم یک زن بد نام بوده است {یزعم لأهل الشام أنّ فیّ دعابة} به مردم شام می گوید که من دعابة دارم، شوخ طبعی دارم {وأنّی إمروءٌ تلعابة} من مرد جلف و شوخ طبع هستم {والله لقد قال باطلا ونطق آثما}، ابن ابی الحدید می گوید چگونه این نسبت بی خود را به حضرت علی(ع) داده است؟ علی کی فرصت پیدا می کرده غیر از جهاد و زهد و تقوا و عبادت برای شوخ طبعی اینها بهتان های بود.

حضرت علی(ع) می فرمایند{والله ما استغفل بالمکیدة و لااستغمز بالشدیدة}این حرف ها تماما دروغ بود معاویة از من سیاست مدار تر نیست و من در مقابل کید ها و مکر ها غافل گیر نمی شوم این مناسبت دارد با آن ششم که گفتیم من همیشه بیدارم و مراقبم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفتم تاریخ:۸۷/۷/۲۲

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بعضی از آیات قرآن دارای معنای بسیار بلندی است از ابعاد مختلف ممکن است مورد بحث و نظر قرار بگیرد. یکی از این آیات، آیه ۷۱ از سوره نساء بود،{**یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا**} بعد از آن {**و إنّ منکم لمن لیبطّئن فإن أصابتکم مصیبة قال قد أنعم علیّ إذ لم أکن معکم شهیدا * و لإن أصابکم فضل من الله لیقولن کأن لم تکن بینکم و بینه مودة یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزا عظیما * فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوة الدنیا بالاخرة و من یقاتل فی سبیل الله فیُقتَل أو یغلب فسوف نؤتیه أجرا عظیما**} از آیه ۷۱ تا ۷۴ سوره نساء سوره چهارم قرآن مجید. آن جمله اول که مورد بحث ماست (و بقیه را هم به مناسبت عرض می کنیم.) {**یا ایها الذین امنوا حذوا حذرکم**} ای اهل ایمان آمادگی خودتان و استعداد خودتان در نظر بگیرید، همیشه به حالت آماده باش باشید.

آمادگی به چند قسمت تقسیم می شود، آیه در نظر دارد که **کل ما یخاف منه**، هر چیزی که مسلمان ها از آن می ترسند، هر موضوعی که به جامعه مسلمان ها آسیب وارد کند، باید نقاط آسیب را بشناسید و جلوی آسب پذیری جامعه را بگیرد، که امت اسلامی از هیچ جهت مورد هجمه و رساندن آسیب قرار نگیرد. آیه یک معنای و وسیعی به این اندازه دارد، بنده بر اساس فکر خودم، آمادگی را از چند جهت در اینجا ذکر کردم، اول آمادگی علمی، چون اگر شما از لحاظ علم و فناوری و تحقیقات عقب بمانید و دشمنان شما از لحاظ علم و تحقیقات از شما جلو بیفتند از همان جهت به شما آسیب وارد می کنند. این جریان هم جریانی است که هر روز زندگی بشر در تکامل است توقفی ندارد. حدیثی از حضرت محمدبن عبدالله (ص) در بحار است،{**ما أعزّ الله بجهل قطُّ** } خداوند هیچ ملتی را با جهل عزیز نمی کند، جهل همیشه موجب عقب ماندگی و انحطاط است. این است که اولین آمادگی شما، آمادگی علمی است. دوم، آمادگی اطلاعاتی، که باید شما از تمام نقشه ها، کیدها و مکرهای دشمن آگاهی داشته باشید، آنها همیشه در فکر نقشه و طرح و موضوعات و مسائلی هستند، که اگر غفلت بکنید در آن صورت شما مورد آسیب قرار می گیرید، اطلاعات از جهت دشمن، از جهت قوا و تجهیزات دشمن، نقشه های دشمن و اینکه در برابر آنها خودمان چقدر تجهیزات دارد، با هم مقایسه می کنیم و همیشه باید سعی کنیم تفوق و برتری خودمان را به گونه ای که {**ترهبون به عدو الله و عدوکم**} حفظ کنیم، این آمادگی اطلاعاتی است. حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: {**من نام لم یُنم عنه**} کسی که به خواب برود دشمن به خواب نمی رود، شما اگر به خواب بروید آنها بیدارند، ازاین جهت همیشه باید بیدار و مواظب باشید. سوم آمادگی تسلیحاتی و تجهیزات {**و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم**} این آیه را بعد بحث می کنیم، آیه ۶۱ از سوره انفال است.

{**و أعدّوا لهم مااستطعتم من قوة**} قوة و قدرت آن اندازه که می توانید فراهم کنید، {**و رباط الخیل**} بحث مرابطه و رباط و مرز داری و مرزبانی، حتی در مرزها اسب های آماده داشته باشید، آن موقع مرکب مهم اسب بود {**ترهبون به عدو الله و عدوکم**} در حدی که عدو الله و عدوخودتان را بتوانید بترسانید، آنها همیشه باید از شما ترس داشته باشند، و واهمه داشته باشند {**و لیجدوا فیکم غلظة**} این طور باید باشد، در آیه هست که {**و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم**} بعد از ذکر {**ترهبون به عدو الله و عدوکم**} که دشمنان خدا و دشمنان شما، از شما حساب ببرند غیر ازدشمنان {**وآخرین**} افراد دیگری هم هستند که باید از شما رعب داشته باشند {**لا تعلمونهم**} شما نمی دانید چه کسانی هستند {**الله یعلمهم**} (که باید بعدا بحث کنیم) چون دشمنان ما را قرآن معرفی کرده است یکی فرموده {**لتجدن أشد الناس عداوة للذین امنوا الیهود**}یهود را أشد الناس عداوة معرفی کرده است و بعد از آن {**و الذین اشرکوا**} مشرکین آن روز، یکی هم {**إن الکافرین کان لکم عدوا مبینا**} کل کفار دشمنان شما می باشند یکی در سوره منافقین {**لکم العدو فاحذرهم**} منافقین را و کل کافرین را و یهود و مشرکین را عدو ما حساب می کند، اما در این جا {**و اخرین من دونهم لا تعلمونهم**} غیر از آنها هم دشمنانی دارید شما آگاه نیستید و خداوند آگاه است.

اول آمادگی علمی، دوم اطلاعاتی، سوم تسلیحاتی و تجهیزاتی، چهارم آمادگی تمرینی و استراتژیکی، حالا فرض کنید که سلاح تجهیزیات خیلی فراوان، اگر شما مهارت نداشته باشید آشنایی برای بکار بردن سلاح های جنگی نداشته باشید، کاری نمی توانید انجام دهید، پس آمادگی تمرینی و بدنی هم لازم است. قرآن می گوید {**فانفروا ثبات او انفروا جمیعا**} ثبات یعنی دسته دسته و گروه گروه، یا دسته دسته به طرف دشمن بشتابید یا همه با هم، خوب این "همه با هم" خطاب به همه مسلمان ها است، پس باید بلد باشند تا بروند، پس یاد

گرفتن فنون رزمی برای همه لازم است. (این را بعدا بحث خواهیم کرد که یکی از مقدمات وجوب جهاد این است که با فنون رزمی و نظامی آشنا باشند، چون مقدمه واجب، واجب است)، چهارم آمادگی تمرینی و بدنی است که بحث سبق ورمایه، یکی از ابواب فقهی ماست، برای همین است که همه مسلمان ها با بکار بردن آلات رزم آشنایی داشته باشند. پنجم آمادگی اقتصادی است، باید بودجه آنقدر داشته باشید، چون جنگ بودجه لازم دارد {**و انفقوا فی السبیل الله و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة**}آیه ۱۲۵ از سوره بقره، مربوط به همین موضوع است. انفاق کنید و با دست خودتان هلاکت خود را فراهم نکنید، چون اگر بخواهید خرج نکنید، باعث هلاکت شما می شود، زیرا جنگ هزینه دارد. ششم آمادگی مرزبانی است، مرزها و حفظ مرزها خیلی مهم است. هفتم آمادگی روحی است، که فعلا محل بحث ماست یعنی جهادگرانی که دارای روح جهاد باشند، این آیه هم این را متعرض می شود {**و إن منکم لمن لیبطّئن**} ما به شما گفتیم که همه باید در حالت آماده باش باشید از جهات متعدد که عرض شد، ولی بدانید در میان شما افرادی هستند که {**لیبطئن**} اینها کند حرکت می کنند یا اصلا حرکت نمی کنند و مردم را از حرکت باز می دارند. بطّأ یعنی اشخاص را از حرکت باز داشتند، آیات طوری است که واقعا حرکت و روح ایجاد می کند ، اما بدانید در میان شما منافقین وجود دارد، یعنی این یک نوع نفاق است {**لیبطئن**} اینها در تحرک جهادی کندی ایجاد می کنند یا اصلا مانع حرکت جهادی می شوند. {**و ان اصابتکم مصیبة**} آنها با شما نیامدند و شما رفتید، {**قال قد أنعم الله علیّ**} چقدر خوب شد ما نرفتیم، اگر مصیبتی به شما رسید در طی جهاد، زخمی ها و کشته ها بوجود آمد، ولی آنها در خانه خودشان نشسته اند و می گویند {**قد انعم الله علیّ**} خدا چه نعمتی به ما داده نعمت سلامت و نرفتن {**إذ لم أکن معکم شهیدا**} من نرفتم که با آنها که به شهادت برسم و اگر رفتید و غنیمت گرفتید و فاتح برگشتید {**و ان اصابکم فضل من الله**} فضل من الله غنیمت جنگی است {**لیقولن**} انسانهای منافق می گویند. در اینجا یک جمله معترضه دارد {**کأن لم تکن بینکم و بینه موّدة**} اینها آدم هایی هستند که نسبت به شما هیچ دلسوزی ندارند، شما رفتید و زخمی و کشته شدید خیلی خوشحال شدند و گفتند {**قد أنعم الله علیّ**} اما حالا که رفته اید و با غنیمت برگشته اید همین ها که نسبت به شما دلسوزی نداشتند می گویند {**یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزا عظیما**} کاش ما هم رفته بودیم و از همین غنایم جنگی بدست آورده بودیم، مراد از فوز عظیمِ منافقین همان غنائم جنگی است که به همراه آورده اید بنابراین این آیات کسانی را که منافق اند و نمی گذارند که مردم حرکت کنند و زمانی هم که حرکت می کنند، اینگونه با آنها برخورد می کنند، ذکر کرده است،سپس خداوند می فرماید {**فلیقاتل فی السبیل الله**} گوش به حرف منافقین ندهید {**فلیقاتل فی السبیل الله الذین یشرون حیاة الدنیا و الاخرة**} کسانی که می فروشند حیات دنیا و لذّات دنیا را (این مثمن است) را و در مقابل آخرت را می گیرند، اینها قتال کنند، این تقریبا به آن آیه ای که قبلا خواندیم {**إن الله إشتری باموالهم و انفسهم بأن لهم جنه**} در سوره توبه آنجا خداوند را مشتری حساب کرده بود خدا از مؤمنین اموال وجانشان را خریده در راه بهشت، این آیه همان است، آنجا خداوند مشتری است اینجا فروشنده شما هستید در آنجا خریدار را اول ذکر می کرد اینجا فروشنده را می گوید سپس خریدارکه خداست و فروشنده شما هستید، کسانی که می فروشند زندگی دنیا را در برابر بدست آوردن آخرت، اینها واجب است قتال کنند.

بعد نتیجه می گیرد {**و ان یقاتل فی السبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجرا عظیما**} کسی که در راه خدا قتال کند کشته شود یا غالب شود فرقی نمی کند پس {**فسوف نوتیه اجرا عظیما**} اجری عظیم دارد، این اجر عظیم در برابر فوز عظیم است، آن منافق که نرفته بود می گفت که اگر من می رفتم غنیمت بدست می آوردم، غنیمت را فوز عظیم حساب می کرد اما اینجا کسی که در راه خدا قتال کند خداوند برای آنها اجر عظیم حساب می کند.

بحث ما در مورد آمادگی روحی است که باید افراد مسلمان دارای آمادگی روحی برای جهاد باشند. جهاد و شهادت طلبی یکی از موارد اشتیاق آنها باشد. علامه در تذکره جلد نهم چاپ جدید ص۵۱ که از کتابهای بسیار بسیار پر ارزش است. تذکره و منتهی علامه فقه مقارن است، که ما چه میگوییم عامه چه می گویند، دلیل ما دلیل آنها، اثبات مزیت فقه مقارن ما بر فقه آنها، البته مبتکر اصلی این در میان شیعه شیخ طوسی است و خلاف شیخ طوسی اولین کتابی که فقه مقارن ماست بعد از آن معتبر محقق، فقه مقارن ماست بعد از آن تذکره و منتهی علامه حلی هر دو فقه مقارن اما، فرق این دو کتاب در چیست؟ یک وقت دیگر باید بحث شود (خودتان هم مطالعه کنید). تذکره جلد۹ صفحه ۵۱ مسئله ۲۲ می فرماید که {**لا یجوز للامام ولا للامیر من قبله أن یخرج معه من یخذّل الناس و یثبّطهم عن الغزو و یدهدههم فی الخروج**} بعدا بحث می کنیم که جهاد امام لازم دارد یا بدون اذن امام ومن یقوم مقام الامام هم می توان جهاد کرد، می گوید برای امام جایز نیست و نیز امیر من قبله، ایشان چهار طائفه را می گویند که به جنگ نبرید و قبل از

حرکت، شما باید اول جبهه خودتان را پاک سازی کنید، چهار طائفه را نبرید زیرا باعث می شود که کار شما پیشرفت نکند. کسی که اگر همراه ببرید شما را از جهاد باز می دارد و مانع شما می شود و شما را به تزلزل می اندازد {**کمن یقول الحر شدید و المشقه عظیمة المسافة بعیدة و الکفار کثیرون و المسلمون اقل**} از این قبیل حرفها، آنها آدمهایی هستند که آن مقاومت روحی لازم را ندارند از این جهت می گویند هوا خیلی گرم است یا خیلی سرد است، مشقت زیادی دارد، قرآن هم که گفت و خواندیم که {**ذلک بانهم لا یصیبهم ظماء...**} یعنی خستگی هست، تشنگی هست، پستی و بلندی پیمودن هست، چون که جهاد است . ما بعدا می گوییم که خدا در قرآن می فرماید که مسلمانان را با جهاد امتحان می کنیم {**و لنبلونّکم حتی نعلم المجاهدین منکم**} در دنیا رویکرد و واقعه زیاد است اما آنچه که غربال می کند مسلمانان را جهاد است، ما شما را امتحان می کنیم تا بدانیم که مجاهدین چه کسانی هستند این است که کسانی که می گویند {**الحر شدید او البرد شدید و ما نومن هزیمتهم** } اینها را باخود نبرند این طائفه اول که دارای روح قوی نیستند زیرا جهاد اراده و تصمیم و شهامت و شجاعت و استقامت می خواهد آنها نباید بروند از ابتدا نباید برد.

دوم، {ولا المرحف} مرجفین (شایعه سازان) را نبرید آنها می گویند {**هلک سریّة المسلمین**} این که ما می خواهیم برویم از اول نابود می شویم {**لا طاقة لکم بهم**} شما طاقت جنگیدن در برابر دشمن را ندارید و آنها خیلی قوی هستند {**و لهم قوة و شوکة**} دشمن قوت دارد آنها دشمن را تعریف و تمجید می کنند و مدیحه سرای دشمن هستند. این گروه افراد که به شایعه می پردازند و بوسیله شایعه و دروغ روحیه شما را تضعیف می کنند، اینها را همراه نبرید آنها را شناسایی کنید و همراه نبرید چون جهاد یک امر روحی است.

سوم، {**و لا من یعین علی المسلمین بالتجسس للکفار**} کسانی که در میان شما هستند ولی جاسوس کفارند اخبار شما و قدرت های شما را به دشمن خبر می دهند کسانی که علیه شما گام بر می دارند و تجسس و مکاتبه می کنند و {**اطلاعهم علی عوراتهم**} چون هر لشکری عوراتی دارد، عورات یعنی اسرار نظامی که باید این اسرار نظامی خودمان بدانیم اگر دست دشمن بیافتد راهی پیدا می کنند برای نفوذ به آنها و شکست ما، به همین دلیل جاسوس ها را شناسایی کنید و همراه نبرید .

چهارم، {**و لا من یوقع العداوة بین المسلمین**} کسانی که بین مسلمانان عداوت ایجاد می کنند افرادی هستند که سخن چین هستند بجای اینکه وحدت را تحکیم کنند عداوت را بوجود می آورند { **بینهم بالنمیمة و یسعی بالفساد**}. ایشان یک آیه از قرآن می گویند(که بعدا بحث می کنیم) قال تعالی{ **لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا**}در سوره توبه آیه۴۷، خداوند فرموده این طور افراد را نبرید اگر بیایند جز فساد از اینها بوجود نمی آید، می گوید هر چند این افراد در ظاهر اعانت مسلمین را می خواهند نشان بدهند اما بدانید و بشناسید حتی اگر یکی از آنها امیر بود با آن حرکت نکنید، ما بعدا صفات فرماندهان سپاه و مجاهدین را می گوییم، فقها را در صف اول قرار دهید کسانی که در علم فقه آشنایی دارند باید رد صف اول باشند، قاریان قرآن در صف دوم، افرادی که در تقوا سابقه بیشتری دارند در صف سوم خلاصه درجهاد یک صحنه ای را اسلام می خواهد مجسم کند که این صحنه یک صحنه الهی باشد بالاخره یا یقتل یا یغلب {**قل لن یصیبنا الا احدی المحسنین**} یکی از دو تا حسن، یا غلبه و پیروزی یا شهادت، به این عنوان و امید حرکت بکنند.

در نهج البلاغه که به تاریخ اش هم باید توجه کرد حضرت امیر (ع) اولین جنگی که انجام داد جنگ جمل بود در آن جنگ فاتح شد دومین جنگ، جنگ صفین بود که ۱۵، ۱۶ ماه این جنگ طول کشید خیلی جنگ عجیبی بود ۱۲۰ هزار لشکر معاویه و ۱۰۰هزار لشکر امیرالمؤمنین واین جنگ، جنگ بسیار مهمی است، در این جنگ حضرت امیر می خواستند غالب شوند اما نقشه معاویه و عمرو عاص که قرآن ها و بالای نیزه زدن وبه این وسیله لشکر را سست کردند، باعث شد که این جنگ متوقف شود هرچه امیرالمؤمنین فریاد زدند این قرآن ها بالای نیزه حیله است ولی افرادی بودند که از نظر فرهنگ اسلامی قوی نبودند این حیله در آنها تأثیر کرد هرچه مالک اشتر فریاد زد که چیزی نمانده که ما فاتح شویم اما بالاخره این حیله اثر کرد، کار منجر شد به حکمین که یکی از آن طرف و یکی از این طرف، هر چه آنها بگویند، در اینجا عمروعاص از طرف شام و از طرف لشکر عراق ابو موسی اشعری که آدمی طالبانی، متحجر، مقدس نما (ظاهر بسیار خوب ومارخوش خط وخال) ولی ابله و نادان بود انتخاب شد، امیر المؤمنین فرمودند حالا که قرار است حکمین باشد از طرف ما عبدالله ابن عباس انتخاب شود آن مقدس نما ها قبول نکردند. کلمات امام (رضوانه الله علیه)درباره مضررات مقدس نماها و آخوند های درباری خبیث خیلی زیاد است، خلاصه عمروعاص، ابو موسی اشعری را گول زد و کار را به نفع معاویه تمام کرد، آمدند و گفتند که معاویه شد خلیفه مسلمین و علی را کنار زدند خود نماینده امام علی، امام راکنار زد حضرت امیر خیلی

متأثر شدند(نهج البلاغه خیلی کتاب قوی است) و گفتند {**الحمدالله و ان أتی الدهر بالخطب الفادح و الحدث الجلیل**} خدا را شکر می کنیم ولی روزگار جریان سنگینی را بوجود آورد ولی خوب دیگر چه باید کرد، حالا همان هایی که به حکمیت اصرار داشتند برگشتند و خوارج نهروان شدند همان مقدس نماها، گفتند ما اشتباه کردیم، توبه کردیم هر کس هم که توبه کند ما کاری با او نداریم ولی اگر توبه نکند او می کشیم، شروع کردن به کشتن افراد و حتی به سراغ امیرالمؤمنین هم رفتند که تو هم کافر شدی (نعوذ بالله) و باید توبه کنی و الا می کشیمت این جریان رفته رفته باعث شد که جنگ نهروان بوجود بیاید بالاخره امیرالمؤمنین در این جنگ هم فاتح شد ولی مسلمان ها دیگر آن روحیه جهاد را از دست دادند یعنی عمار و یاسرها ، اویس قرنی ها، ذوالشهادتین و امثال اینها در جنگ صفین آن قهرمانان میدان جهاد، کشته شدند و افرادی ماندند که روحیه جهادی ضعیف داشتند، امیرالمؤمنین روحیه آنها را تشجیع می کند برای جهاد با معاویه چندین خطبه در نهج البلاغه در این مورد است، مثلا بعضی از آنها این است خطبه ۲۹ {**یا ایها الناس مجتمعة ابدانهم المختلفة اهواهم فاذا جاء القتال حیدی حیاد**}حضرت مردم را جمع می کرد وبرایشان صحبت می کرد، ای کسانی که بدن های شما یک جا جمع است ولی افکارتان متفاوت است آن عشق به جهاد، تمرکز افکار و قوا همه اش در مورد جهاد نیست، کلام شما،{**کلامکم یوهی الصم الصلاب**} حرف های شما سنگ های سخت را نرم می کند {**فعلکم یطمع فیکم الاعداء**}لاف و گزاف می زنید ولی کار شما دشمنان را به طمع می اندازد چون حرکت که می کنید سست حرکت می کنید با هم اختلاف دارید، قول می دهید حاضر نمی شوید،{**تقولون فی المجالس کیت وکیت**} در مجالس که حرف می زنید چنین و چنان می گویید،کیت وکیت اسم فعل است یعنی چنین و چنان می گویید، حرف های شما خیلی نرم است{**فاذا جاء القتال قلت حیدی حیاد**}، جنگ که می شود فرار می کنید حید حیاد کلمه ای بوده که فرار کنندگان از جنگ استفاده می کردند یعنی راه بدهید راه بدهید برای فرار، خلاصه امیرالمؤمنین با این چنین افرادی بودند.

{**ما عزّت دعوة من دعاکم** }دعوت کسی که شما را بخواهد پیشرفت نمی کند، {**و لا استراح قلب من قاساکم** }دلی که زحمت شما را کشیده آسایش و راحتی ندارد{**اعالیل باضالیل**} یعنی تعللتم باعالیل، اعالیل جمع أعلال است و أعلال جمع علة است می شود جمع الجمع، علت وبهانه هایی می آورید که همه گمراه کننده است،{**دفاع ذی الدین المطول**} دفاع می کنید از خودتان ولی دفاع آدم مدیونی که می خواهد دین را ادا نکند و امروز وفردا می کند، مطول صفت مشبهه است مطَل، یمطل مثل صبور بعضی از مدیون ها هستند که سراغشان که می روی دارند ولی امروز و فردا می کنند ،دفاع شما همین طور است،{**لا یمنع الضیم الذلیلُ**}(الذلیل فاعل است) آدمی که تن به ذلت بدهد و روحیه قوی ندارند هرگز نمی تواند جلو ظلم را بگیرد {**ولا یدرک الحق الاّ بالجد**} و حق بجز با جدیت بدست نمی آید حق گرفتنی است و کسی که حق را می خواهد بگیرد باید قوی باشد حق خود را از دهان شیر باید گرفت. چندین خطبه از حضرت امیر (ع) در مورد این موضوع است که نکات آموزنده ی فراوانی دارد که بعدا بحث می کنیم . خطبه ۱۸۱ بسیار عجیب است حضرت علی (ع) رفتند بالای منبر برای دعوت مردم به جهاد ولی چه مردمی! دیگر آن افرادی که روحیه قوی داشتند رفتند،{**ما ضرّ اخواننا الذین سفکت دمائهم وهم بصفین الاّ یکونوا الیوم احیاء**} نگاهی کرد به افرادی که جمع شده بودند به یاد شهدای جنگ صفین افتاد گفت برادران ما که در جنگ صفین کشته شدند خونشان ریخته شد ضرر نکردندکه امروز بینند من در چه عالمی هستم هستم،{**قد والله لقوا الله فوفّاهم أجورهم**}،{ **أین اخوانی الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق**} آن برادرانی که راه حق را پیمودند و به حق رسیدند{**أین عمّار؟ وأین ابن التیهان؟ وأین ذوالشهادتین**} اینها کجا هستند، الان در سوریه که از دمشق به حلب بروی یک صحنه ای است که جنگ صفین آنجا بوده است کنار شریعه فرات آن طرف عراق است و این طرف سوریه آنجا دولت اسلامی ایران گنبد وبارگاه هایی برای عمار، ابن تیهان، اویس قرنی، ذو الشهادتین درست کرده است که بسیار دیدنی است و بسیار زحمت کشیده اند، آنها در جنگ صفین به شهادت رسیدند اینها کجا هستند{ **وأین نظراوهم من إخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیة** } که اینها با مرگ پیمان خون بستند{**وابرد بروسهم الی الفجرة**} سرهای اینها به عنوان هدیه برای فجرة بردند،{**ثم ضرب بیده علی لحیته الشریفة الکریمة فاطال البکاء**} حضرت امیر دست زد به محاسن خود و گریه طولانی کردند خیلی عجیب است إن شاءالله فردا بحث می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هشتم تاریخ: ۸۷/۷/۲۳

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

صاحب جواهر (اعلی الله مقامه) از جلد ۲۱ جواهر که از کتاب جهاد آغاز می شود در اول کتاب جهاد درباره فضیلت و وجوب جهاد روایاتی ذکر کرده بعد دو آیه از قرآن را ذکر کرده یکی آیه ۱۱۱ از سوره توبه {**ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة**} و آیه دیگر آیه ۹۵ سوره نساء {**لا یستوی القاعدون و المجاهدون**} بعد گفته که جهاد سه قسم است یک جهاد ابتدایی است که ما کفار را به اسلام دعوت می کنیم بدون اینکه آنها حمله ای، هجمه ای نسبت به مسلمانان انجام بدهند ما وظیفه خود می دانیم برای از بین بردن کفر و شرک و برای دعوت به اسلام حرکت کنیم. دوم اینکه کفار به ما حمله کردند و ما از خودمان دفاع می کنیم. سوم جهاد با بغات است، بغات جمع باغی مثل قضاة جمع قاضی، کسانی که در برابر حکومت اسلامیِ حق و مشروع قیام کردند و حاضر نیستند که به حکومت اسلامی تن دهند، این سه جور جهاد است و بعد هم شیخ طوسی در خلاف جلد ۵، طرح جدید در کتاب جهاد که شروع کرده می گوید که جهاد واجب است من النص و الاجماع و جمیع فقها می گو یند که واجب است، بعد رفته سراغ اینکه به چه کسی واجب است و همین طور علامه در تذکره جلد ۹، طرح جدید به همین ترتیب بعد علامه در جلد ۱۳ منتهی، طرح جدید به همین اختصار. منظور ما این است که این فقهای بزرگ اسلام در اول کتاب جهاد خیلی مختصر برگزار کردند با اینکه آیات فراوانی در باره جهاد وجود دارد و از این آیات هم مطالب فراوانی استفاده می شود بالاخره چون زمانشان یک زمانی بوده که فکر نمی شد که یک روزی مسلمان ها بتوانند جهاد بکنند چون جهاد دارای شرایط زیادی است یکی از شرط های مهم که بعدا می خوانیم این است که جهاد باید تحت نظر معصوم (ع) باشد، حالا صاحب جواهر دارد و ما هم عرض می کنیم کسی که نائب مقام معصوم باشد غیر از این را ما صحیح نمی دانیم در هیچ کدام از این جهاد ها که هر سه آنها ذکر شد ما قائل به این هستیم که بایستی تحت نظر پیغمبر یا امام یا کسی که قائم مقام امام است باشد، خوب آنها از قبل از انقلاب اسلامی فکر نمی کردند که مسلمانان یک روزی در ایران آنقدر قدرت پیدا کنند که خودشان قیام کنند و در برابر کفار به جهاد و دفاع کامل بپردازند حالا دعوت ابتدایی نباشد حداقل به دفاع بپردازد، چون کسی فکر نمی کرده حکومت اسلامی به تمام معنا در یک نقطه ای از کشور های اسلامی بر قرار شود، این بود که کتاب جهاد، کتابی بود که در همان صفحات کتاب خیلی مختصر مانده بود، اما اینکه به عرصه زندگی مردم بیاید و سعی کنند شرایط جهاد را ذکر کنند و مردم را برای جهاد آماده کنند و روحیه جهاد را در مردم ایجاد کنند چنین فکری نمی شده و لذا خیلی مختصر برگزار شده است. عرض بنده این است که ما بایستی بر خلاف برگزاری به اختصار، آیات قرآن را به فصیل مورد بررسی قرار دهیم، بعد هم روایتمان را وبعد هم شرایط زمان در نظر بگیریم.(شما دیشب در تلوزیون در صحبت های اخبار ایران شنیدید که کل غرب برابر اسلام امروز ایستاده، اسلام ستیزی در کل غرب حاکم است) خوب اگر جهاد از اول عملی می شد دشمن اینقدر قدرت پیدا نمی کرد از این جهت ما یک آیه، که آیه ۷۱ از سوره نساء بود{**یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم**} درباره این آیه، ۹ مطلب و آمادگی از آن استفاده میشود اگر این آمادگی ها که آیه امر میکند در مسلمان ها وجود داشت وضع غیر از این بود، بنده در کتاب های دیگر نمی گویم که بحث نکنیم مثلا درباره بیع فضولی یک حدیثی بیشتر نیست حدیث عروة بارقی، امّا ما ۴۰ صفحه درباره آن مطلب می نویسیم و شاید ۴۰ جلسه درباره آن بحث می کنیم وقتی درباره یک موضوعی این چنین بحث شده و باید هم شود، انتقاد نمی کنم، آیا باید درباره جهاد که صدها آیه در قرآن دارد، هرکدام با یک لحنی، جهاد را مورد تأکید و تأیید قرار می دهد بحث کنیم؟ همان طور روایات دیگر بنابراین این بحث لازم است ممکن است کسی فکر کند که به همین اختصار باید برگزار شود.

امام (رضوانه الله علیه) که در نجف ولایت فقیه را شروع کردند خیلی ها آن موقع فکر می کردند که بحث جهاد در حوزه علمیه نجف و بحث حکومت اسلامی فایده ای ندارد (که یک نفر از ایران تبعید شد و قیامی دربرابر دنیا کمونیستی روسیه قوی و در برابر لیبرالیست غرب آمریکا و انگلیس قوی انجام داده است) خوب حالا آمده اینجا حالا در نجف کتاب حکومت اسلامی را شروع کرده خلاصه خیلی ها فکر می کردند که این درس در اینجا چه فایده ای دارد ولی خود امام جواب دادند در صحیفه نور هم فرمودند که ابن مباحث باید در حوزه ها مطرح باشد تا کم کم جامعه آماده شود برای تأسیس حکومت اسلامی وهمین طور هم شد تا بگوییم و شایعه بکنیم و منتشر کنیم و مردم بشنوند و آماده شوند چون واقعا در مورد جهاد همین طور است، برای اینکه

شنیده اند که یکی از فروع اسلامی جهاد است اما خوب این باید به چه ترتیبی بوجود بیاید چه کار باید کرد کیفیتش بایدچه طور باشد، بر چه کسی واجب است، واقعا گفته نشده است خوب ما هم شاگرد امام (رضوانه الله تعالی علیه) هستیم و لازم است در حوزه ها در مورد این مطلب بحث کنیم و روحیه جهاد را در مسلمانان ایجاد کنیم مثلا همین آمادگی که بنده گفتم من روزنامه دیشب را می گویم مثلا قرضاوی در دوحه علیه شیعه ها دو مرتبه یک صحبتی در مورد این که شیعه باطل است و بدعت گذار است و ... و شیعه ها در ایران دارند مجهز می شوند به اینکه با ما سنی ها بجنگند تشیع را طوری به مردم یاد می دهند که در برابر سنی ها به جنگ برخیزند اگر ما آمادگی داشته باشیم باید همان روز جواب آنها را بدهیم باید آنقدر تجهیزاتمان قوی باشد که هرکس نتواند علیه اسلام چیزی بگوید، این آمادگی این طور نبوده این طور شدیم و تا حالا واقعا در مورد جهاد کوتاهی شده است، اما امام(رضوانه الله تعالی علیه) فرمودند پایه این انقلاب جهاد است اگر جهاد نمی بود این انقلاب واقع نمی شد نظامی برقرار نمی شد و پایه تمام این حرکت های مهم اسلامی جهاد است این مطلب خیلی مهم است به همین جهت لازم است در حوزه ها بسیار بحث شود و باید مطالعه کنیم ما ازآیه ۷۱ سوره نساء{**یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم**} گفتیم که ۷ آمادگی، لزوم آمادگی و وجوب تحصیل آمادگی و بعد از تحصیل، حفظ آمادگی، ۹ تا آمادگی از این آیه استفاده می شود. این باید القاء شود و مسلمانان بدانند که قرآن این طور گفته أدلّ دلیلها قرآن است، چند مورد را ما گفتیم، مثلا یکی از آنها که در کتاب جهاد اصلا بحث نشده است این است جهاد مقدماتی دارد، یکی از مقدمات آن کسب مهارت است، جهاد با تجهیزات جنگی انجام می گیرد، آلات و ابزار لازم را دارد در واجبات کفایی مثل دفن میت، نماز میت آسان است اما این که جهاد واجب کفایی است یا نه بعدا بحث می کنیم، اما حالا بگوییم واجب کفایی نه عینی بالاخره مقدمات لازم دارد پس باید از راه اینکه مقدمه واجب، واجب است، لازم است که افراد بروند و مهارت لازم برای بکار بردن تجهیزات جنگی را یاد بگیرند، بنده پیشنهاد می کنم در حوزه علمیه قم، مدیریت حوزه ترتیبی دهد که ما طلبه ها مهارت های لازم را یاد بگیریم ، الان اگر جنگ شود ما مهارتهای لازم برای بکار گیری تجهیزات جنگی را نداریم پس همان طورکه جهاد واجب است مقدمه جهاد هم واجب و ضروری است{**واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و رباط الخیل**} وبحث سبق ورمایه.

دوم اینکه جهاد پشتوانه مالی لازم دارد، در چند جای قرآن که همه را بنده یادداشت کرده ام {**انفقوا فی السبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه** } و نیز {**یجاهدون باموالهم و انفسهم** } و {**جاهدوا باموالکم و انفسکم**}

همین طور بی جهت که نیست اموال را بر انفس مقدم می دارد، چون جهاد که کار ساده ای نیست، بودجه لازم دارد، پشتوانه مالی لازم دارد فکر نکردند که از کجا باید تهیه شود آیا خمس و زکات کافی است یا خیر، یا از جای دیگری باید تهیه شود، زکات اگر باشد برای جهاد می توان مصرف کرد چون جزو فی سبیل الله است اما زکات آنقدرها نیست زکات از ۹ چیز است غلات اربعه که به حد نصاب برسد انعام ثلاثه و نقدین، اینها را که جمع کنیم آن قدر نمی شود، در انعام ثلاثه یک شرطش این است که سائمه باشد نه معلوفه، بیشتر حیوانات ما معلوفه هستند سائمه نیستند خمس هم برای ولی امر مسلمین است امام (رضوانه الله تعالی علیه) در زمان جنگ سهم امام را برای جبهه ها استفاده نمی کرد چرا؟ چون اگر از سهم امام به جبهه ها بدهند حوزه می خوابد و مردم باید تبرعاً کمک کنند، بنابراین همین پشتوانه مالی بحثی است که در کتاب جهاد بحث نشده و بایستی فقیه درزمان خودش برنامه ای درنظر داشته باشد، در بحث جهاد باید ببینیم که کی جهاد اسلامی صورت گرفته است و سیر جهاد تاریخی واسلامی بعد از ائمه (ع) چه وقت بوده است در جنگ با روسیه که ایران مورد حمله قرار گرفت و در زمان فتحعلی شاه قاجار که گفتیم ۱۷ شهر ما را گرفت در دو جنگ، که جنگ اول به عهد نامه گلستان و دومی به عهد نامه ترکمنچای ختم شد، اگر مطالعه کنید مخصوصا روضة الصباح شکسته این جنگ هارا به پای آخوندها و طلبه ها می گذارند چون قلم دست دشمن و متلمقین نسبت به دولت قاجاریه است آن زمان میرزای قمی (ره) که مرجع بود اعلام میکند که مردم به جایی رفته اند به مشهد، کربلا و سفرها ی مستحبی پول های خود را برای جهاد بدهند ودادند حتی می گوید اگر برسد به اینکه حج را تعطیل کنیم ما باید این بودجه جهاد را تأمین بکنیم، بالاخره اینها بحث هایی است، بنابراین یکی از بحث های بسیار مهم این است که بوجه جهاد از کجا تأمین شود که در قرآن کریم این همه آیات دارد ،یک بحث این است که افراد خودشان را باید آماده کنند افراد خودشان باید مهارت لازم را فرا بگیرند برای انجام جهاد، بحث دیگری که ما مطرح کردیم آمادگی روحی است افراد خودشان باید از نظر روحی روحیه جهاد داشته باشند، گفتیم که اصلا چند طائفه را همراه نبرید افرادی باید همراه باشند که ایمان کامل داشته باشند رفتن به جهاد

حماسه آفرینی می خواهد، شهامت می خواهد، حسین فهمیده می خواهد، ایجاد این چنین روحیه ای از آیات و وعده های قرآنی استفاده می شود، حالا برای نمونه حدیثی از امام سجاد (ع) می خوانیم در جلد ۱۱ از وسائل ۲۰ جلدی، اولش از جهاد عدو آغاز می شود بعد جهاد نفس یعنی این کتاب قطور چندین باب دارد، ابواب جهاد عدو، بعد بیش از آن چندین باب، ابواب جهاد نفس است. جلد ۱۱ وسائل باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو، صفحه۳۲، **باب اشتراط وجوب الجهاد بامرالامام واذنه و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل**، ما اینطور معتقدیم، شیعه این گونه معتقد است ولی سنی ها این شرط را قائل نیستند ما قائلیم که جهاد در صورتی واجب است که امر امام باشد، اذن امام باشد، بعدا خواهیم گفت که ولایت فقیه، در صورتی که امام غائب باشد اذن فقیه هم لازم است که تحت نظر او انجام گیرد و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل در این باب هم اخباری است.خبر سوم این است {**و عنه**} یعنی کلینی{ **عن علی ابن ابراهیم عن ابیه عن عثمان ابن عیسی عن سماعه**} عثمان ابن عیسی واقفی المذهب است ولی مورد وثوق است، سماعه ابن مهران هم که خیلی معلوم است سند خیلی خوبی است {**قال، لقی عباد البصری علی بن الحسین علیهما السلام فی الطریق مکه** } یک شخصب به نام عباد بصری،با امام سجاد ملاقات کرد و امام سجاد (ع) به مکه می رفت، خود عباد بصری یکی از صوفی هاست، درتنقیح المقال ما مقامی (این کتاب سه جلد قطور است اخیرا در مجلات متعددی چاپ جدید می شود و پا ورقی های خیلی خوب دارد و مدارک نوشته شده است که تا جلد ۲۰ چاپ شده است و امکان دارد ۴۰ تا۴۵ جلد شود) در جلد ۲، چاپ قدیم، صفحه ۱۲۱ می گوید که عباد از اکابر صوفیه است اعتراض می کند بر امام صادق(ع) در کافی هم هست ،(بنده معتقدم در حوزه علمیه یک بحث کلامی عمومی باید باشد که این بحث کلامی درباره وهابی ها و درباره صوفیه و امثال اینها، یکی از مذاهب باطله که درباره اش روایات فراوان آمده مذهب صوفیه است که خود صوفیه۷۲ فرقه است مقدس اردبیلی در حدیقة الشیعه این ها را ذکر کرده است ائمه (ع) می گویند {**انهم اعداءنا**} صوفی ها دشمن ما هستند، چرا ؟ بخاطر اینکه آنها طائفه ای هستندکه نوعا جباران و سلاطین جبار آنها را بوجود آورده، سلاطین جبار و ظالم چون می دیدند که با فرهنگ اهل بیت نمی توانند کنار بیایند از این جهت اهل بیت را منزوی کردند و از طرفی هم میان مردم به نام اسلام حکومت می کنند چون مردم مسلمانند، آمدند بدل سازی کردند به جای اهل بیت (ع) و از قبیل بایزید بسطامی ها، جنید بغدادی ها، شریق بلخی ها، معروف کرخی ها را بوجود آوردند و به اینها پر و بال دادند برایشان خانقاه ساختند این بدل سازی چهره سازی و چهره آرایی تمام فضائلی را که برای اهل بیت است برای همین قطب های خودشان قائل اند، در کتاب هایشان می بینیم که چقدر از غیب خبر می دهند، یکی از کتاب هایی که بخواهید درست مطالعه کنید تذکرةالاولیاء شیخ عطار است همان کرامات و کمالات ومعجزاتی که اهل بیت (ع) داشتند إخبار از غیب، مرده زنده کردن، طی الارض، تسلط بر زمین و زمان، اینها که ازمختصات ائمه (ع) است برای بایزید بسطامی و جنید بغدادی و شریق بلخی و حتی متأسفانه در کتابهایی علمای ما هم آنها آنقدر نفوذ داشتند که اینها را جا دادند علماء بزرگ ما هم گاهی آنها را قطب العارفین و با تعریف و تمجید از آنها می نویسند، بنده شنیدم ابوالسعید ابو الخیر را تعریف می کنند، همچنین شیخ ابوالحسن خرقانی را، اینها صوفی هستند اینها اعداء اهل بیت اند. برای کنار زدن اهل بیت آمدند و برای آنها فضائل و مکارم زیادی قائل شدند مانند قطب و پیر و مرشد شدند و از این قبیل چیزها. آن وقت اینها به ائمه (ع) اعتراض داشتند چرا؟ بخاطر اینکه اسلام را خلاصه کردند و در کشکول و سبیل و ذکرها و جلسه هایی که دارند یا هو و یا حق گفتن وبا سیاست کاری ندارند و تارک دنیا هستند و دنیا را دادند به هارون الرشیدها و سلطان محمود غزنوی و حتی تا زمان ما این ها با سیاست کاری نداشتند، در انقلاب هم حرکتی نداشتند آنها با آن دستگاه هم می ساختند ویک اسلام پر جنب و جوش را به شکل یک اسلام فلجی درآوردند این ضرر بزرگ صوفی هاست وگاهی به ائمه اعتراض می کردند مثلا به امام رضا اعتراض می کردند که تو چرا لباس نو می پوشی و تو باید چنین و چنان باشی چون خودشان ظاهرا به یک کشکول و خرقه (که خرقه بحث بسیار عجیبی است که می گویند این خرقه ما دست به دست از امیرالمؤمنین رسیده و حرفهای زیادی درست کرده اند) آنها می گویند یک شریعت داریم، یک طریقت داریم و یک حقیقت داریم ما ها را اهل شریعت می دانند و شریعت را قشر می دانند و می گویند که ما قبشری هستیم شیخ طوسی ها و شیخ مفید ها را قشری می دانند و می گویند شما هنوز به طریقت و حقیقت نرسیده اید. لب را طریقت و لب الالباب را حقیقت این ها حرف هایی هست که صوفی ها ساختند و این ها باید در حوزه ها بحث شود و معلوم شود که آنها چه کاره اند و چه می گویند مردم را اغفال می کنند وامثال وهابیت و ... عباد بصری برخورد کرد با امام سجاد (ع) حضرت راه مکه را پیش گرفته بودند گفت یا علی ابن الحسین {**ترکت الجهاد و الصعوبة و اقبلت علی الحج و لینة**} گفتد جهاد را ترک کردی؟

چون جهاد از مسیر خودش منحرف شده بود، جهادی که باید در رأسش یک معصوم باشد، در زمان بنی امیه هم بود اما چه جهادی بود! تسخیر شهرها برای گرفتن جزیه و مالیت بود، حتی بعضی ها می گفتند ما می خواهیم مسلمان شویم می گفتند نه شما باید به ما جزیه بدهید تا مسلمان شوید، جهاد را مبدل کردند به جهان گیری و سلطه طلبی. آن صوفی به امام سجاد(ع) اعتراض می کند {**ترکت الجهاد و الصعوبة**} (و) به معنی (مع) است یعنی {**مع صعوبة**} جهاد را با صعوبتی که دارد ترک کردی {**اقبلت الی الحج و لینة**} دوباره (و) به معنای (مع) است می خواهی به مکه بروی این کار آسانی است و دنبالش خواند {**ان الله عزوجل یقول ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم جنة یقاتلون فی سبیل الله فقتلون و یقتلون**} و او آیه ۱۱۱ سوره توبه را آن صوفی برای امام سجاد(ع) خواند که شما جهاد را که دارای مشکلات است ترک کردید و به حج می روید که کار آسانی است حضرت به ایشان فرمودند پشت سر این آیه، آیه بعدی را بخوان، آیه بعدی این است {**التائبون العابدون الحامدون السائحون الرکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشّر المومنین**}و فرمودند کسی که به جهاد می خواهد برود ۹ فت باید داشته باشد اول التائبون، بعد العابدون، بعد الحامدون، بعد السائحون یعنی کسی که حرکت کند برای خدا، بعد الراکعون الساجدون یعنی کسانی که با هم به رکوع و سجده بروند،این قبیل افراد الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر وکسانی که حدود را رعایت کنند حضرت فرمودند این آیه را بخوان، خواند {**اذا راینا هولاء الذین هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج**} این ها که به جنگ رفتند ما هم همراه این ها می رویم این را به آن صوفی در زمان بنی امیه گفتند. بحث این بود که آیات قرآن در انسان چنین روحیه ای ایجاد میکند که یکی از این آمادگی ها، آمادگی روحی بود ما در این آیه{**خذوا حذرکم**} استفاده هایی کردیم که به عرض محترم شما رسید. یک روایتی بخوانیم از طریق اهل تسنن اما روایت جالبی است، جلد ۴ سنن ابی داود، ص۱۱۱ کتاب ملاحم، ملاحم جمع ملحمه است، ملحه یعنی رویکرد ها و حوادثی که بعدا بوجود خواهد آمد ولی حوادث مهمی است که باید مسلمان ها مواظب باشند در چنین حوادثی دین خودشان را حفظ کنند این که کتاب ملاحم اخبار از وقایع آینده است احمد بن حنبل هم در جلد پنجم (مسند احمد ابن حنبل (که شش جلد دارد) ص۲۷۸ ذکر کرده، **قال رسول الله (ص) { یوشک الامم عن تداعی علیکم کما تداعی الآکلة (الأکلة) الی قصعتها و قال قائل و من قلة ... یومئذ}**

نزدیک است که ملت های دیگر بر شما مسلمان ها حمله کنند {تداعی} اصلش {تتداعا} یک (ت) افتاده، در باب تفاعل و تفعل دو تاء اگر جمع شود یکی از آنها می افتد مانند تنزل الملائکة که تتنزل بوده است، همان طور که کسی که میخواهد غذا بخورد به کاسه غذا حمله می کند به همین ترتیب امم دیگر به شما حمله ور خواهد شد در این جا یا (آکلة) است که صفت طائفه آکلة است جماعت آکلة یا (اکلة) است اکلة جمع آکل مثل طلبه جمع طالب خلاصه دوگونه می شود خواند، یا رسول الله چنین روزی که خواهد آمد آیا ما مسلمانان کم هستیم؟ از جهتی که کم هستیم مورد حمله آنها قرار می گیریم؟ {**قال ، لا، بل انتم یو مئذ کثیر ولکن کم غصائک غصاء السیل**} فرمودند نخیر شما در آنروز زیاد هستید و مثل کف روی آب هستید ریشه ندارید برای ریشه داشتن وحدت و اتحاد ودرک فرهنگ اسلامی لازم است. حضرت علی در نهج البلاغه {**والله أن هذا القوم سیدالون علیکم لاجتمائهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم**} حضرت قسم می خورد که مردم شام بر شما مردم عراق غالب خواهند شد، مردم شام زیر سلطه معاویه هستند مردم عراق زیر پرچم امیرالمؤمنین هستند برای اینکه آنها در راه باطل با هم وحدت دارند ولی شما حق هستید ولی با هم وحدت ندارید، عجیب است! پیغمبر می فرمایند شما زیاد هستید ولی مثل کف روی آب هستید کف روی آب وقتی که موج ها حرکت می کند آنها را به این طرف وآن طرف می برد واینها چون که ریشه ندارند هر طرف که موج بیاید حرکت می کند {**و لینزعن الله من صدورعدوکم المهابة منکم**} پیغمبر می فرماید که از صدور و سینه های دشمنان شما، مهابة از شما ریشه کن می شود، دیگر برای شما جسابی قائل نیستند، از شما نمی ترسند.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نهم تاریخ:۸۷/۷/۲۴

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

برای وجوب جهاد که محل بحث ما است یک راهی طی شد و عرض کردیم که از آیات قرآن، آیات متعددی به صیغه امر و غیر صیغه امر دلالت داشتند که جهاد واجب است، این بحث انجام شد و راجع به آیات قرآن که دلالت دارد بر وجوب جهاد بحث شد. یک راه دیگری که به نظر بنده برای اثبات وجوب جهاد می رسد و این راه از چند مقدمه تشکیل می شود: مقدمه اول این است که بر حسب آیات و روایات ما بر مسلمان ها لازم است که عزت و عظمت خودشان را وحفظ کنند که هر شخصی بخواهد تن به ذلت بدهد ویا مسائلی را فراهم بکند، یا وسایلی بوجود بیاید و جلوگیری نکند که موجب ذلت او شده، مرتکب کار حرامی شده است. یعنی حفظ عزت، ایجاد عزت و اقتدار برای مسلمان ها لازم است و از دست دادن عزت و انجام دادن کاری که باعث ذلت می شود حرام است این مقدمه اول است، روایاتی در این زمینه : {قال اباعبدالله (ع): إن الله عزوجل فوّض الی المومنین امورها کلها و لم یفوّض الیها أن یذل نفسه} حضرت اباعبدالله(ع) فرمودند خداوند به هر مومنی اختیار داده که در کارهای خودش گام بردارد اما هرگز خداوند اجازه نداده که مومن کاری بکند که به ذلت مومن منتهی شود. این روایت در کافی جلد ۵، صفحه ۶۳ است. در تاریخ یعقوبی صفحه ۶۷ ،{ قال رسول الله (ص): لا یحل لمومن ان یضل نفسه}،قال علی بن الحسین(علیهما السلام) : ما أحب أن لی بذُلّ نفسی حمر النعم} (حمرالنعم) یعنی شتران سرخ موکه در میان عرب خیلی اهمیت داشت و آن را (أنفس اشیاء) می شمارند، حمر جمع احمر است. نعم یعنی چهارپا ولی اینجا مراد شتر است. معنی روایت این است که من دوست ندارم تن به ذلت بدهم حتی برای شتران سرخ مو، (در مستدرک الوسایل جلد دوم، ص۳۶۴) فقهای ما مطلبی را به طور کلی قبول دارند که انسان نباید کاری کند که برایش ذلت بوجود بیاید هر مسلمانی باید عزت خودش را حفظ کند . کتاب شرایع دارد که نباید مسلمان کافر را وصی خود قرار دهد برای تسلط به بچه ها و اولاد و غیره. { لا تجوز الوصیة من السملم الی الکافر و لو کان رحما} جایز نیست مسلمان کافر را وصی خود قرار دهد هر چند آن کافر از خویشاوندان انسان باشد و صاحب جواهر در جواهر،جلد ۲۸،ص۴۰۳ می گوید{بلا خلاف کما فی الریاض} چرا کافر نمی تواند بر مسلمان مسلط باشد؟ زیرا خداوند فرموده است {المومنون بعضهم اولیاء بعض} مومن بایستی ولایتِ امر مومن را داشته باشد. اما داشتن ولایتِ امر کسی بر کسی، مستلزم آن است که آن ولیّ نسبت به آن نفر تسلط داشته باشد. زیر بار تسلط غیر مسلمان رفتن ذلت است ایشان چند آیه ذکر کردند، {قال الله تعالی، لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین} هرگز مومنین کفار را ولی خودشان قرار ندهند، ولیّ یک نحو سلطه ای بر مولّی علیه دارد{و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء} کسی که خودش را زیر سلطه کافر قرار دهد از خداوند جداست و خداوند به آن نفر عنایت ندارد این آیه، آیه ۲۸ از سوره آل عمران است. {و قال جل شانه: و لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلاً} خداوند فرمود کافران هیچ راه تسلطی بر افراد مومن نباید داشته باشد. این آیه ۱۴۱ سوره نساء است، صاحب جواهر می گوید این مطلب اجماعی است. علاوه بر این که آیات دلالت دارند بنابراین صحیح نیست که مسلمان کافر را وصی خودش قرار دهد. جواهر در جلد ۲۸، صفحه ۴۰۳، دوباره این آیه را دارد که{الذین یتخذون الکفرین اولیاء من دون المومنین و یبتغون عندهم العزّة فإنّ العزّه الله جمیعاً} کسانی که کفار را اولیاء خودشان اخذ می کنند،مومن را کنار گذاشته و کافر را انتخاب می کند آیا آنها در جستجوی عزت می باشند!؟ و بدانند که عزت از آن خداست و هرگز نباید مسلمان زیر ذلت کافر برود. برای نمونه می خواهم بگویم برای فقهای ما مسلم است که اگر مومن کاری انجام دهد که زیر سلطه کافر و زیر ذلت او قرار بگیرد این حرام است. موارد زیاد داریم این یک مورد بود. یکی دیگر در مکاسب محرمه شیخ انصاری دارد که فروختن قرآن به کافر حرام است {حرمة بیع المصحف بکافر} بحثی است در مکاسب محرمه در صفحه ۶۷ {انّ المشهور بیننا و بین من تأخر عنه عدم جواز بیع المحصف من الکافر} {و لعلّه لفحوی مادلّ علی عدم تملّک الکافر للمسلم} شما خودتان مسلمان، یک عبد مسلمان دارید جایز نیست که عبد مسلمان را به کافر بفروشید بخاطر این که فحوای آن دلالت دارد براین، چون فروختن مسلمان به کافر مستلزم تسلط کافر بر مسلمان است تسلط کافر بر مسلمان حرام است و منافی عزت و عظمت مسلمان است،از این جهت جایز نیست، شاید تمسک کرده به {الاسلام یعلو و لا یعلی علیه} اسلام همیشه باید علو پیدا کند و مسلمان ها همیشه باید علو و عزت و عظمت داشته

باشند و چیزی بر اسلام برتری و تفوّق نباید پیدا کند. نمونه های فراوانی در این مورد داریم مثلاً در نهج البلاغه {المنیّة لا و الدّینة، التقلّل و لا التوسّل} حضرت امیر(ع) می فرمایند، مرگ آری ولی ذلت و پستی نه (این شعار علوی است) این در کلمات قصار، شماره ۳۹۰ طبق شماره گذاری فیض الاسلام،{ التقلل و لا التوسّل} به کم ساختن بله ولی توسل به دیگران نه. ما کلمه اول را می گوییم {المنیّة و لا الدنیة} حتی فقهای ما دارند که مثلاً کسی می خوا هد وضو بگیرد آب در نزدیکی وجود ندارد و در فاصله دور وجود دارد اگر آب خریدنی باشد(۱۰ هزار تومان) و شما تمکّن داشته باشید واجب است پول بدهید و آب بخرید و تیمم نکنید اما اگر بخواهید بروید و از راه دور آب بیاورید و یک نفر در آنجا کلاه شما را بر می دارد(و کلاه شما مثلاً ۱ تومان ارزش دارد) لازم نیست که بروید و آب بیاورید همان تیمم کافی است چرا؟ چون آن خریدن آب را خودتان پول دارید می دهید و ذلت شما نیست، اما کسی کلاه شما را بردارد این ذلت است ولو در آنجا ده هزار تومان می دادی ذلت نبود اما در اینجا کلاه شما را که هزار تومان نمی ارزد اگر بردارند نباید بروی .

موارد زیادی ما در فقه داریم که شارع مقدس حرام کرده بر این که کسی کاری بکند که ذلت برای انسان بوجود بیاید حالا فرد باشد یا جامعه باشد فرق نمی کند

کهن جامه پیراستن به از جامه عاریت خواستن

{لنقل الصغر من قُلل الجبالِ أحبّ الیّ من منن الرجالِ}

این از اشعار دیوان حضرت امیر المومنین است به آن حضرت منسوب است. در نهج البلاغه در کلمات، شماره ۵۱، در فصل خطب سید رضی می گوید که وقت معاویه زودتر به صحنه صفین رسید و آب فرات را تصرف کرد، (کسی که برود به سوریه بعد برود به حلب از حلب ۶۰،۷۰ فرسخ که می روید می رسید به سرزمینی که جنگ صفین در آنجا واقع شده است وآنجا چند تا گنبد و بارگاه برای اویس قرنی،عمار و سران سپاه آن روز درست کرده اند، آن طرف شریعه فرات عراق است این طرف شریعه فرات سوریه (شام) است) معاویه این طرف بوده حضرت امیر (ع) در آن طرف در عراق، آنجا قرار بود که جنگ صورت بگیرد که معاویه پیش دستی کرد و شریعه فرات را تصرف کرد و اطرافش هم نگهبان گذاشت،حضرت امیر المومنین رسیدند (خوبی نهج البلاغه این است که آدرس ها را که دارد تاریخ ها را هم دارد واین تاریخ ها خیلی مهم است) دیدند بله آب بسته شده ، در اینجا عمر و عاص به معاویه گفت که بگذار آب را بیایند و ببرند چون علی کسی نیست که تشنه بماند، اصحابش تشنه بمانند دست روی دست بگذارند، معاویه گفت، اول الفتح، اولین ظفر این است که آب را گرفتیم و تشنه نگه شان می داریم، آب هم حق است و هر کسی باید در گرفتن حق اقدام کند، حضرت امیر (ع) در اینجا چند کلمه گفتن و همین چند کلمه باعث حرکت به سوی دشمن و گرفتن آب از سپاهیان معاویه شد {ان القوم قد استطعموکم القتال} یعنی لشکر شام از شما جنگ می خواهند، از شما قتال می خواهند{فأقروا علی المذلة و تأخیر محله أو روّوا السیوف من الدماء تروووا من الماء} شما در سر دو راهی واقع شدید یا باید دست روی دست بگذارید ذلیلانه تشنه بمانید یا شمشیرهای خود را از خون سیراب کنید تا از آب سیراب شوید{ فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاه فی الموتکم قاهرین} مرگ آن است که انسان زنده باشد ولی مقهور باشد تحت قهر و سلطه‌ی دیگری باشد، حیات آن است که انسان بمیرد ولی تن به ذلت و پستی ندهد همین کلمات باعث شد که لشکر حرکت کردند و آب از سپاهیان معاویه گرفتند، بعد از گرفتن آب،عمرو عاص و معاویه با هم صحبت کردند عمرو عاص گفت، نگفتم آنها کسی نیستند که بنشینند و تشنه بمانند حالا آب را گرفتند، ما چه کار کنیم؟ اگر آنها بخواهند مقابله به مثل کنند و به ما آب ندهند ما چه کار کنیم؟ معاویه گفت، علی بزرگ تر از آن است که آب را گرفته و به روی ما ببندد بعد حضرت امیر المومنین گفتند حالا هر کس که می خواهد بیاید و از آب بردارد، موارد فراوانی داریم. خلاصه اسلام حرام کرده تن به ذلت دادن و زیر قهر و سلطه دیگری قرار گرفتن مخصوصاً اگر کافر باشد، این یک مقدمه است.

مقدمه دوم این است که بدون جهاد عزت به دست نمی آید، جهاد عزت اسلام است اگر جهاد ترک شود پشتش ذلت است این گفتار پیغمبر و ائمه (ع) است با ترک جهاد ذلت حاصل می شود و عزت در گرو جهاد است منحصراً. اول از پیغمبر (ص) شروع می کنیم.

یک نکته عرض کنم آن نکته این است که باید یک درسی در زمینه نهج البلاغه در حوزه باشد چون مطالب فراوان دارد، یکی از چیزهایی که باید بدانید شماره خُطَب در شروح نهج البلاغه متفاوت است یعنی نهج البلاغه مثل قرآن نیست، قرآن از همان سوره‌ی فاتحة الکتاب شروع می شود تا سوره قل اعوذ برب الناس تمام می شود در این شکی نداریم و همه همین طور است، این که این سوره، سوره‌ی چندم است و ترتیب سوره ها (علی ما هو علیه) در زمان پیغمبر(ص) درست شده اما نهج البلاغه اینگونه نیست، نهج البلاغه فیض الاسلام

با خوئی با بحرانی و با غیره در شماره خطبه ها، تقدم و تأخر فرق دارد، این که اگر آدرس می دهیم باید بگوییم این آدرس طبق شماره گذاری فیض الاسلام است ولی همین شماره گذاری در بحرانی فرق دارد، در خوئی فرق دارد، در فی ضلال فرق دارد، در ابن ابی الحدید فرق دارد، چرا؟ حالا دیگر فرصت نیست بحث کنیم، خلاصه باید بدانیم وقتی آدرس می دهیم به کدام شروح آدرس می دهیم، شروح در شماره گذاری فرق دارند تقّدم و تأخّر هم وجود دارد.

عرض کنم خدمت محترمتان الان ما می خواهیم دلیل عرض کنیم که اهل بیت (ع) جهاد را تنها وسیله‌ی عزّت مسلمان ها معرفی می کنند. برای نمونه در بحار جلد ۶۸،صفحه ۳۷۷ تا ۳۷۸ (این نکته قابل توجه است که بحار چند تا چاپ شده است تا جلد ۴۰ و ۵۰ این چاپ ها فرق ندارد از ۵۰ که رد می شود جلدها فرق می کند چاپ اسلامی ایران با چاپ بیروت فرق دارد تقریباً ۲،۳ جلد جلو و عقب دارد این است که اگر کسی به شما آدرس داد باید بپرسید چاپ بیروت را می گویید یا چاپ ایران را می گویید این که من عرض کردم چاپ ایران است.) قال رسول الله(ص){بنی الاسلام علی عشرة أسهم} اسلام بر ۱۰ رکن پایه گذاری شده، یکی یکی عرض می کنیم (همه اش را نمی خواهیم بخوانیم) {و الجهاد و هو العزّ} هر کدام را که می گوید فلسفه اش را هم می گوید. جهاد فلسه اش این است، عزت اسلام بستگی به جهاد دارد، کتاب وسائل(وسائل ۲۰ جلدی) جلد ۱۱، از بحث ما که جهاد است آغاز می شود باب اول از ابواب جهاد عدو، جز دوم، صفحه ۵ {عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النفولی عن السکونی} این سند معتبر است {عن أبی عبدالله (ع) قال، قال رسول الله (ص)، للجنّة بابٌ یقال لی بابٌ المجاهدین} یکی از درهای بهشت باب مجاهدین است {یمزون الیه} مجاهدین حرکت می کنند به طرف آن در {و اذا هو مفتوحٌ} در هم به روی آنها باز است {و هم متقلّدون بسیوفهم} شمشیرهای خود را به کمر بسته اند .

یک نکته در این جا خیلی مهم است این است که در باب معاد ما دو بحث داریم، یک بحث تجسم اعمال است و مربوط به اینکه عمل انسان در روز قیامت به چه شکلی مجسم می شود عمل خوب به شکل خوب و عمل بد به شکل بد، این یک بحث است آیا این چنین هست یا نیست؟ قولهایی است و ما معتقدیم که این طور است. آیت الله طباطبایی(اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان این طور اختیار کرده وآیت الله مطهری هم همین طور.

سه نظر درباره معاد است درباره نعمت ها و درباره عذاب ها، یکی تجسم اعمال یعنی خود اعمال مجسم می شود عمل خوب به صورت بهشت رو عمل بد به صورت جهنم وعذاب، این یک قول است یعنی عمل خوب دو چهره دارد یکی چهره دنیایی مثل نماز و روزه که چهره دیگر آنها بهشت و پاداش است، عمل بد چهره دنیوی دروغ و غیبت و ... و چهره دیگرش جهنم و عذاب است.

قول دیگر این است که عمل مجسم نیست، عمل مثل بذر است این بذر کشته می شود در دنیا{الدنیا المزرعة الاخرة}این رشد می کند حاصل عمل خوب به صورت نعمتهاست وحاصل عمل بد به صورت عذاب و نقمت هاست. هر کدام دلایلی دارد.

قول سوم این است که یک چیز اعتباری و جعلی است چنان که شما می گویید از چراغ قرمز عبور کنید باید اینقدر جریمه بدهید، جعلی است، قانون گذارها برای هر چیزی یک مجازاتی جعل کردند یک امر اعتباری و جعلی است. (این ۳ قول باید در بحث معاد بحث شود) .

یک بحث دیگر این است که در روز قیامت حشر اشخاص ،کیفیت اشخاص با عمل آنها ارتباط و تناسب دارد{متقلدون بسیوفهم} جهادگران طوری محشور می شوند که همه بفهمند این جهادگر است، با چه چیزی می فهمند؟ شمشیر در کمر بسته {من لقی مسلمین بوجهین و لسانین جاء یوم القیامه و له لسانان من النار} کسی که در دنیا دورو باشد با دو چهره با مردم روبه رو می شود در روز قیامت با دو زبان آویزان شده از آتش، تا مردم می بینند متوجه می شوند. این یعنی کیفیت حشر اشخاص که با عمل دنیایی آنها تناسب دارد.{من قرأ القرآن و لم یعمل به یحشَر أعمی} کسی که قرآن خوانده وبه آن عمل نکرده نابینا محشور می شود. کسی که سوال کند از مردم با اینکه قدرت برای گذراندن امور زندگی را دارد(یعنی گدایی کند) گوشت صورتش ریخته شده و فقط استخوان است، چون در دنیا آبروی خودش را ریخته.

روایات فراوانی به این ترتیب داریم مثلاً کسی که حق خدا را در دنیا ندهد{یحشر مغلولاً} با دسته بسته محشور می شود، چون در دنیا دست دراز نکرد تا حق مردم و حق خدا را بدهد. خلاصه روایات فراوانی برای بیان رابطه ی بین کیفیت حشر و اعمال انسان وجود دارد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه دهم تاریخ: ۸۷/۷/۲۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

قبل از بحث مطلبی در خبرنامه وجود داشت لازم بود امروز چند دقیقه ای در این موضوع به عنوان یک نظری و حرکتی و حرفی در حوزه علمیه قم باشد وآن اینکه در خبرنامه ای که همراه من است، نوشته شده که در آلمان مسابقه ای گذاشته اند بین افراد که هر کسی که بهتر بتواند نقش پیغمبر اسلام را بطور تمسخر آمیز و مسخره ایفا کند تا فیلمی از آن بسازند ودر غرب این فیلم به عنوان توهین و اهانت وتمسخر از پیمغبر معظم اسلام به نمایش گذاشته شود، این در خبرنامه است، خوب این مطلب برای ما بسیار بسیار سنگین وگران است و از آن موقع که این مطلب را خواندم بسیار ناراحت شدم مواظب بودم که دولت اسلامی ایران درباره این جریان نسبت به آلمان اعتراضی داشته باشد در خبرنامه است که ترکیه و مسلمانان انگلستان اعتراض کردند و تهدید کردند که چنین چیزی نبایدباشد اما خوب قاعده اش این است که قبل از هر چیز دولت ایران، مردم ایران، حوزه علمیه قم، عکس العمل و حرفی داشته باشد واین خیلی برای ما گران و سنگین است حلا یا بایستی این خبرنامه که برای جامه مدرسین است اگر تکذیب کرد، که خوب، ولی اگر تکذیب نکرد خبر این است: دشمنی وکینه توزی غربی ها نسبت به اسلام ابعاد تازه ای یافته است قرار است در آلمان مسابقه ی بی شرمانه تقلید از پیامبر اسلام برای اینکه مشخص شود چه کسی به آن حضرت شبیه تراست برگزار شود، بنا است نمایشگاه بین المللی فرانک فورد مسابقه ی تقلید تمسخرآمیز از رفتار پیغمبر گرامی اسلام در مهرماه برگزار شود برخی از روزنامه های ترکیه و انگلستان و مسلمانان انگلستان به آن اعتراض کردند حالا خوب ما با خواندن و شنیدن و دانستن این مطلب آیا هیچ تکلیفی نداریم.

باید توجه داشته باشیم که خود غرب به طور کلی هر چه علم و دانش و تحقیق دارد از اسلام گرفته است، قبل از طلوع اسلام، درغرب هیچ دانشگاهی، دانشمندی، کتابخانه ای، اصلا وجود نداشته است، این تاریخ خودشان است، غرق در ظلمت و جهل و نادانی بودند، در نتیجه تماس با اسلام در جنگ صلیبی و امثال آن، علم و تحقیقات را از اینجا بردند و همه را مدیون دانشمندان اسلام از قبیل ابن سینا، فارابی، محمد بن زکریای رازی، می باشد که قرن ها کتاب های اینها در دانشگاه های غرب تدریس می شد، خلاصه آنها هر چه دارند از اسلام دارند، این نمک خواران و نمکدان شکنان اخیرا بعد از این که در ایران حرکتی انجام شد (الحمد الله) و چهره اسلام ناب نشان داده شد از این جهت کینه خودشان را اعمال و اظهار می کنند، چند قرن کشور های اسلامی در تحت سیطره ی سلطه گران غرب، آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان قرار گرفت، تاریخ بسیار سیاهی از استعمار و استکبار دارد حلا چون می بیند از اسلام سیلی خورده است ، کینه های خودشان را به این شکل اظهار می کنند ولی بلاخره ما وظیفه داریم و دولت اسلامی باید در برابر چنین عملی و چنین چیزی عکس العملی نشان دهد و ساکت ننشیند، باید همان موقع که هول اند کاری را انجام داد و حرکتی انجام داد، مانند جریان سلمان رشدی که امام(رضوان الله علیه) حرکتی انجام داد، تمام سُفرای آنها را از ایران بیرون کردند، بعد که برگشتند و پشیمان شدند امام فرمودند، آن کسی که اول رفته باید آخر بیاید، امام با چنین مقاوتی برخورد کردند، این غرب است! و روزی آرام نمی نشیند مگر اینکه این جهادی که بحث می کنیم در برابر او صورت بگیرد.

به هر طریق، ما باید در حوزه علمیه قم و دولت اسلام باید حرکتی داشته باشد، اعتراضی داشته باشد تاآنها جرأت نکنند این چنین پیغمبر اسلام را مورد اهانت قرار دهند، ما تعجب داریم از آن وهابّی ها که به الهام از آمریکا و انگلستان مسلمانان را در افغانستان و عراق و پاکستان می کشند، چه طور شده اینجا به اسم اسلام حرکتی انجام نمی دهند چرا قرضاوی که چند روز قبل در برابر اسلام و تشیع آنچنان موضع گیری می کند حالا که به پیغمبر اسلام اهانت شده حرکتی نمی کند، خلاصه امروز روز بیداری و توجه است و همین را می خواهیم عرض کنیم که ما در مقابل این جریان نباید ساکت باشیم دولت ایران هم باید حتما اعتراض خود را با قدرت حتی در حد قطع ارتباط اعمال کند، این مطلبی بود که قبل از بحث لازم بود عرض کنم.

اما بحث ما چنان که به عرض رسید در این مورد بود که از روایات و از فرهنگ اسلام استفاده کردیم که اسلام اجازه نمی دهد مسلمانان تحت سیطره و ذلت قرار بگیرند و از هیچ راهی ذلت در صحنه زندگی مسلمان ها راه پیدا نکند این عنایت اسلام است، نمونه های در این مورد به عرض رسید، این صغرای مطلب بود تا برسیم به کبرای آن، این نظریه ی اسلام است.

بعضی روایات در این مورد، جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی، باب ۲۸ از ابواب جهاد عدو، صفحه ۶۴ ، دراین باب سه خبر ذکر می کند،آن سه این است که درجهاد اگر کسی زخم برداشت تن به اسرات نباید بدهد، این مطلب خیلی دقیق است،فرار از جنگ (که بعدا بحث می کنیم) حرام است واز گناهان کبیره است، اما این باب، {باب مَن اُسر بعد جراحة مثقلة} اگر جراحتی پیدا کرده که جراحت سنگین است و دیگر نمی تواند جنگ کند خوب در نتیجه اسیر می شود ولی اگر جراحت سنگین نیست و به گونه ای است که می تواند جنگ کند باید بجنگد تا کشته شود، تن به اسرات دادن خودش یک نوع ذلت است واسلام این را نمی پذیرد و حرام می داند، در این باب سه خبر نقل کرده است، خبر اول {عن ابی عبدالله (ع) قال، لمّا بعث رسول الله (ص) ببرائةٍ مع علیٍ} پیغمبر(ص) سوره برائة را به حضرت امیرالمونین داد تا در مکه در ایام حج بخواند واین خودش یکی از داستان ها و جریان های بسیار مهمی است،وآن بحث فضیلت حضرت امیرالمومنین، که این سوره اول به ابوبکر داده شد و بعد جبرئیل نازل شد و گفت که این سوره را یا تو یا کسی که از تو است باید بخواند و فرستادند در بین راه وسوره برائة را از ابوبکر گرفتند،در جای خود بحث بسیار مهمی است، آنچه این جا بحث ماست اینکه که پیغمبر فرمود،{ من استاسر من غیر جراحة مثقلة فلیس منّا } هر کسی که اسیر شود اما جراحة مثقلة بر نداشته، از ما نیست و این ذلتی است برای ما.

خبر دوم از امیرالمومنین(ع) قال ،{من استاسر من غیر جراحة مثقلة فلا یفدی من بیت المال} بعدا اگر قرار شد از بیت المال پول بدهیم و اسیرها را آزاد کنیم به این نباید بدهیم چون که این نباید اسیر می شد، این باید آنقدر جنگ می کرد که کشته می شد یا آنقدر زخم بر می داشت که دیگر طاقت جنگ کردن نداشت، اما چون بدون این امور تن به اسارت داده است این یک نوع ذلتی است برای ما مسلمان ها، که از ما اسیر بگیرند به این ترتیب، اگر هیچ زخمی ندارد که خوب معلوم است نباید اسیر شود حتی اگر زخم او مثقلة هم نیست باز نباید تن به اسارت بدهد.

{قال بعث رسول الله بالرایه (پرچم اش) و بعث معها ناساً فقال نبی (ص) من استأسر بغیر جراحة مثقلة فلیس منّی} هر کس تن به اسارت بدهد بدون جراحت مثقلة {فلیس منی} این خیلی عجیب است دلالت دارد بر این که مسلمان در برابر کفار چقدر باید عزت خودش را حفظ کند و هرگز حاضر نشود که خدشه ای به عزت مسلمان ها به هیچ ترتیبی وارد شود. ما روایاتی که آن روز و امروز عرض کردیم درباره این است که مسلمانان بایستی عزت و اقتدار خودشان را بدست بیاورند و همیشه حفظ کنند، در بحث عزت و ذلت که ما داریم بحث می کنیم آنچه مربوط به بحث ما می باشد این بود اما بنده نکته ای را می خواهم عرض کنم تا برسیم به مطلب بعد وآن نکته این است، درست است که ما در جهاد بحث می کنیم اما گاهی در روایات داریم که عزت تقوا و آن مربوط به افراد است، ما در جنبه اجتماعی اسلام بحث می کنیم که جهاد به آن جنبه مربوط است اما راجع به فرد، دو سه تا خبر داریم که برای نمونه ذکر می کنیم، عن ابی عبدالله (ع) {من أخرجه الله من ذلّ المعاصی إلی عزّ تقوی أغناه الله بلا مال أعزه بلا عشیرة آنسه بلا بشر} این راجع به فرد است، از جانب فردی، کسی که تقوا داشته باشد بله عزت دارد کسی که خداوند به او توفیق داده، خداوند او را از ذلّ معاصی به عزّتقوی وارد کرده، خداوند او را در جامعه خیلی عزیز می کند بدون مال او غنی است چون تقوی دارد بدون احتیاج به قوم و عشیره عزیز است و احتیاج به انسان ندارد و خداوند با او انس دارد.{و من خاف الله أخاف اللهُ منه کلَّ شی ء و من لم یخف اللهَ أخافه اللهُ من کل شیء} کسی که از خدا بترسد خداوند همه چیز را از او می ترساند وکسی که از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می ترساند، این خیلی عجیب است. این خبر در جلد ۶۹ بحار، صفحه ۴۰۶ می باشد. خبری دیگردر جلد ۷ بحار، صفحه ۱۷۹،{ قال صادق (ع) قال من أراد عزّاً بلا عشیرة و هیبةً من غیر سلطان و غنی من غیر مال فلیتحول من ذل معصیة الله إلی عزّ طاعته} در این جنبه های فردی را می گوید کسی که واقعاً تقوی داشته باشد در جامعه عزیز است اما بحث ما در عزت و ذلت در اجتماع است.

ما این مطلب را عرض کردیم که با استفاده از فرهنگ اهل بیت (ع) به این که اسلام تأکید و عنایت دارد که مسلمانان عزت خودشان را حفظ کنند و سعی کنند که هرگز عزت آنها خدشه دار نشود این یک مطلب بود که عرض کردیم.

مطلب دوم این است که وسیله عزت، جهاد است بدون جهاد عزت بدین معنا برای مسلمان بوجود نمی‌آید در همین وسائل ۲۰ جلدی جلد ،۱۱ باب اول از ابواب جهاد عدو که در صفحه ۵ است، خبر اول از همین باب {کلینی عن عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن علی بن حکم عن عمر بن أبان} سند صحیح است، کلینی از طبقه نهم می باشد و دراین عدّة که یکی از آنها علی بن ابراهیم است، همین شخص کافی است تا عدّه مورد وثوق باشد، احمد بن محمد عیسی که معلوم است از اجلّای طبقه هفتم است، علی بن حکم از اجلّای طبقه ششم است،

عمر بن أبان از اجلّای طبقه ی پنجم،{ عن ابی عبدالله (ع) قال، قال رسول الله (ص) الخیر کلّه فی السیف و تحت ضلّ السیف و لا یقیم الناس الّا السیف و السیوف مقالیه الجنة و النّار} (رواه المشایخ الثلاثة) یعنی شمشیرها کلید بهشت و جهنم اند، بهشت را به روی مجاهدین اسلام باز می کند و جهنم را هم به روی کفار و منافقین و مشرکین باز می کند.

و اما خبر دوم که مورد بحث ماست {قال رسول الله (ص) فی الجنه باب و یقال له باب المجاهدین} بهشت یک دری دارد که به آن درِ مجاهدین گفته می شود، این که در دارد به خاطر اینکه در مدخل ورود است و انسان باید یک راه را پیش بگیرد تا بیاید و به یک در برسد، درِ بهشت به روی کسی باز است، معنایش این است که یک راهی را درپیش گرفته که این راه منتهی می شود به درِ بهشت، همان طور که جهنم درهایی دارد. این درها را تفسیرش در کفایة الموحدّین که از کتاب های اعتقادی بسیار خوب ماست، آمده است، این را شاگرد شیخ انصاری نوشته سه جلد است، جلد دوم درباره معاد، جهنم، درهای جهنم، طبقات جهنم، بهشت، طبقات بهشت و درهای بهشت که ۸ تا در بهشت و ۷ تا درجهنم داریم، بهشت یکی بیشتر چون رحمت پروردگار بیشتر از غضبش است. کلماتی بر درب های بهشت و جهنم نوشته شده که در آن کتاب هست بحث های بسیار خوبی درآن هست، بهشتیان هم لذات جسمی دارند هم لذات روحی چون لذات دو قسم اند، لذات جسمی مثل خوردن، آمیزش، آشامیدن اما بعضی لذتها روحی هستند که انسان روحاً تقرب به خدا را درک می کند، علم را انسان درک می کند، آنجا که بدن واسطه نیست درک لذت همه اش مال روح است وآنجا که بدن در درک لذت واسطه است لذت جسمی است، آنجا که بدون بدن آن لذت قابل دریافت است به آنها لذات روحی می گوییم. جهنمیان نیز دو جورآلام دارند، آلام جسمی و آلام روحی، آلام جسمی آن آلامی است که بدن دخالت دارد دردرک آن آلام. مدرک در هر دو روح انسان است اما اگر بدن به عنوان آلات و ابزار دخالت داشته باشد دردرک آن آلام، می گوییم آلام جسمی بله بدنشان می سوزد و این طور چیزها، اگر این طور نیست آلام روحی می گوییم مثل شخصی که در جهنم است حسرت می خورد از این که مبتلا به عذاب شده از تقرب خداوند بازمانده این حسرت یک امر عقلی است ولو اگر بدن هم نبود این یک امر روحی است بنابراین هم لذات قسمت می شود به جسمی و روحی و هم آلام.

درباره بهشت هم در قرآن کریم گاهی سبیل است گاهی سُبُل هست{و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سُبُلنا} معلوم می شود راه های متعددی است مثلاً {سبل السلام} راه های سلام، چرا راه های متعدد؟ چون اعمال متعددند. مجاهدین در زندگی راه جهاد را در پیش گرفته اند آمده اند رسیده اند به دری که آن در، باب المجاهدین است مثلاً ما داریم که{ للجنة بابٌ یقال له باب المعروف لا یدخل منه الاّ أهل المعروف} کسانی که در زندگی دنیا خیّرند، خدمت گذار مردمند مثل خیّرین مدرسه ساز و امثال اینها، به اینها می گویند معروف، یک بابی در بهشت هست که مال اهل معروف است آنها هم از آن در وارد می شوند خلاصه درها متعدد چون راه ها در زندگی متعدد است و این راه ها منتهی می شود به آن درها، خلاصه باب مجاهدین مال کسانی است که در زندگی راه جهاد را در پیش گرفته اند در اینجا این را ساده گفته ولی بعداً در نهج البلاغه می خوانیم که{ إنّ الجهاد باب من الابواب فتح الله لخاصة اولیائه} درِ جهاد دری است که هر کسی شایستگی ورود از آن در را ندارد آن در مال خاصه ی اولیای پروردگار است. حالا این خبر{ قال رسول الله (ص) للجنة باب یقال له باب المجاهدین یمزون الیه} حرکت می کنند به طرف آن در{فاذا هو مفتوح} در به روی آنها باز است{ و هم مقتلدون بسیوفهم} شمشیرهای خودشان را به کمر بسته اند.

در جلسه چهارشنبه گفتیم که کیفیت حشر اشخاص با اعمالشان ارتباط دارد و روایات فراوانی در این زمینه داریم، نمونه های فراوانی گفتیم، از جمله{ من لقی المسلمین بوجهین و لسانین جاء یوم القیامه و له لسانان من النار} هر کس با مردم با دو زبان برخورد کند روز قیامت که محشور می شود دو زبان از آتش در جهنم از او آویزان است، طوری کیفیت حشر در قیامت ترتیب داده شده که اشخاص که محشور می شوند اعمالشان معلوم است، مثلاً { العلماء علی راسهم تاجٌ و ... } خلاصه مجاهدین با آن آلات و ابزار جهاد که به همراه دارند مشخص می شوند و محشور می شوند { والجمع فی الموقف و الملائکة ترحب بهم} تمام مردمی که در موقع محشر هستند علاوه بر ملائکه به مجاهدین که عبور می کنند آفرین آفرین می گویند مرحبا مرحبا می گویند. خوب{ قال فمن ترک الجهاد البسه الله ذُلا و فقرا فی معیشته و محقاً فی دینه} پیامبر(ص) می فرمایند کسی که جهاد را ترک کند در همین دنیا ذلت گریبان گیرش می شود.

ما باید بعداً در ذلت بحث کنیم، روایاتی درباره ذلت داریم اما استضعاف خودش نوعی ذلت است، ذلت اقتصادی، ذلت سیاسی، ذلت

فرهنگی، یعنی وقتی که یک دشمن کسی را تحت سیطره خودش قرار بدهد، سیاستش را تحت سیطره قرار دهد این ذلت سیاسی است این که سرنوشت سیاسی شما را دیگران معین کنند، فرهنگ شما را در اختیار بگیرد این یک ذلت فرهنگی است که سلطه گران سرنوشت فرهنگی شما را رقم بزنند یا ذلت اقتصادی بجای این که خودتان در اقتصاد خودتان گام بردارید سلطه گران اقتصاد شما را رقم بزنند (درباره انواع و اقسام ذلت ها بعداً باید بحث کنیم) خلاصه { البسه الله ذلا و فقرا فی معیشه} فقر چرا؟ فقر خیلی ارتباط دارد با ذلت بخاطر اینکه ملتی و جامعه ای که تحت سیطره استکبار، دشمن، منافقین، کفار، مشرکین یا هر عنوان دیگری قرار بگیرند خوب آنها نمی گذارند که آن ملت رشد کند، جلوی رشد آنها را گرفته اند پس فقیر می مانند. چرا مثلاً ملت اسلام عقب مانده بود؟ بخاطر اینکه دشمنانِ اسلام جلوی رشد مردم را گرفته بوند و اینقدر مردم فقیر بودند، فقر فرهنگی و مالی عجیبی بود.

خلاصه وقتی دشمنان بر شما مسلط می شود راه اقتصادی را بر شما می بندد شما فقط مصرف کننده خواهید بود دیگر خودتان ابتکاری، خلاقیتی در اقتصاد ندارید و از آن منابع و ثروتی که خداوند در اختیار شما قرار داده نمی توانید خودتان استفاده کنید. (سه دفعه ناصرالدین شاه سفر کرده به اروپا برای عیاشی و خوش گذرانی که ببینید و برگردد آن قدر خود باخته درآن جلسات مشروب و رقص شرکت کرده وبعد برگشته است، و بعد سه دفعه مظفرالدین شاه، که خودش درآن سفرنامهِ مظفرالدین شاه نوشته است که اگر روسیه به ما چلوار نفروشد برای مردگانمان کفن نداریم، آنقدر ایران عقب مانده بوده است.

خلاصه تحت سیطره واقع شدن هم ذلت بوجود می آورد هم فقر، دینش هم محو می شود { البسه الله ذلا و فقراً فی معیشته و محقا فی دینه} بعد { إن الله أعزّ امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها} پیغمبر فرمودند: خداوند عزت من را در گرو (سنابک خیل) قرار داد، سنابک جمع سُنبک است، سُنبک آن سُمِ اسب را می گویند، آن موقع وسیله جهاد اسب ها و نیزه بودند، در اینجا این دو تا را می گوید خداوند عزت امت من را درسم اسبهای مجاهدین و (مراکز رماح) قرار داده است.

بله به اندازه‌ای جهاد مهم است که در سوره والعادیات خداوند قسم می‌خورد به سم اسب‌ها، به آن جرقه‌ای که از سم اسب مجاهدن می‌جهد در آن حرکت خداوند قسم می‌خورد، این واقعاً خیلی عجیب است {و العادیات ضبحاً فالموریات قدحاً} به اندازه‌ای مجاهدین در درگاه خداوند ارزش دارند که جرقه ای که از برخورد سم اسبها که به آن سنگ برخورد می‌کند قسم می‌خورد {ان الله أعزّ امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها} ما می‌خواستیم درباره عزت از پیغمبر (ص) و حضرت امیر (ع) و حضرت فاطمه (س) چیزی عرض کرده باشیم.

در کشور ما نهج البلاغه واقعاً غریب است من پریشب در روزنامه خواندم که در اروپا نهج البلاغه تدریس می‌شود خیلی لازم است که در حوزه هم تدریس شود حالا اگر اتفاق آراء حاصل شد ما روز چهارشنبه بحث خود را در نهج البلاغه قرار می‌دهیم چون مطالب زیادی مخصوصاً در مورد جهاد درنهج البلاغه وجود دارد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه یازدهم تاریخ: ۸۷/۷/۲۸

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره وجوب جهاد بود، عرض کردیم که از راه‌های مختلفی می‌توان برای این مطلب استدلال کرد، یکی از راه‌ها، آیات متعدد قرآن کریم است، که به صیغه امر و امثال آن تاکید می‌کند برای جهاد و از آن آیات برای وجوب جهاد استفاده می‌شود، فعلاً بحث ما در اصل وجوب است، ولی کیفیت جهاد، عینی، کفائی و امثال آن بعداً بحث می‌شود، بنابراین یکی از راه‌ها استفاده از آیات قرآن است.

راه دیگر این بود که عرض کردیم اسلام و نه تنها اسلام، بلکه فطرت انسان، عقل انسان اقتضاء می‌کند که نباید تن به ذلت داد و باید کرامت انسان و عزت انسان حفظ شود بنابراین تن به ذلت دادن فطرتاً قبیح است عقلاً محکوم است شرعاً حرام است این یک امر واضحی است و نمونه هایی هم که از آنها استفاده می‌شد که تن به ذلت دادن وذلت را پذیرفتن حرام است عرض کردیم و تنها راه رهایی از ذلت و تنها راه حفظ عزت جهاد است، بحث ما در همین آخری است که ما از ادلّه استفاده می‌کنیم که شارع مقدس که تنها راه حفظ عزت و تأمین عزت انسان ها را جهاد قرار داده است، برای نمونه دیروز ما حدیثی از رسائل ۲۰ جلدی جلد ۱۱، صفحه ۵ ، که خبر دوم از باب اول از ابواب جهادعدو که پیامبر (ص) فرمودند {فمن ترک الجهاد ألبسه الله ذلا و فقرا فی معیشته و محقا فی دینه إن الله أغنی أمتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها} نقل کردیم.

از حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه، در کلمات قصار فلسفه، حکمت احکام خدا را ذکر کرده حالا چند جمله اش به ترتیب است کلمات قصار طبق شماره گذاری فیض الاسلام به شماره ۲۴۴ { و قال (علیه السلام) فرض الله الایمان تطهیراً من الشرک و الصلاة تنزیهاً عن الکبر و الزکاة تسبیباً للرزق و الصیام اطلاعاً لإخلاص الخلق و الحج تقویة للدین و الجهاد عزاً للإسلام و الأمر بالمعروف مصلحة للعوام و النهی عن المنکر ردعاً للسفهاء و الأمامة نظاما للأمة و الطاعة تعظیماً للإمامة} این قبیل روایات ما درصدد بیان فلسفه احکام و حکمت احکام است، ما یک حکم داریم مثل اقیموا الصلاة و یک اخباری و آیاتی درباره حکمت و فلسفه احکام خدا که چرا فلان چیز واجب است؟ چرا فلان چیز حرام است؟ زیرا ما معتقدیم به این که احکام پروردگار دارای مصالح است وآنچه که مصلحت داشته اعمال شده وجوباً و استحباباً، آنچه دارای مفسده بوده نهی شده حالا تحریماً با کراهتاً، خلاصه احکام دارای ملاک هایی است، بیخود و گزاف نیست، این قبیل کلمات حاکی و بیانگر حکمت و فلسفة احکام است، خوب بنابراین خوب به نظر بنده فلسفة احکام به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱. این که ائمه (ع) یعنی خود قانونگذار بیان کرده است، مثلاً آیا این مسئله که ذکر شده علت تامه است یا جزءالعلة است، می‌توان گفت که بالاخره دخیل است حالا یا علت تامه است یا جزءالعلة است، یک قسمت از فلسفة احکام است که برای ما معلوم نیست خودشان هم نفرمودند وعلم و عقل ما هنوز به آنجا نرسیده، برای نمونه مثلاً در باب صوم در مفطرات صوم، که اکل و شرب و... می‌باشد ویکی از آنها {رمس الرأس فی الماء} یعنی سر را در زیر آب فرو بردن روزه را باطل می کند اگر یک شخصی سر را زیر آب برد ولی مقداری از فرق سر بیرون است روزه‌اش باطل نیست، دهان و گوش‌ها و چشم ها همه زیر آب به اندازه ده شاهی از فرق سر بیرون است باطل نیست ولی اگر آن را نیز زیر آب برد باطل است، فلسفه چیست؟ ما نمی‌دانیم، اگر بنا است که بگوییم که از آن منافذ آب نفوذ می‌کند خوب تمام زیر آب بود باطل نبود.

بالاتر از این که در عروة هم هست اگر سر را زیر غیر آب مثلاً در مایعات دیگر ببریم، باطل نیست، سررا زیر آب برد باطل می‌شود اما مایعات دیگر مثلاً سرکه، شیره یا شیر باشد باطل نیست علت چیست؟ نمی دانیم، نمی‌توانیم بیان کنیم اگر بگوییم منافذ زیر آب است نفوذ می‌کند سرکه هم همین طور است چون نصی که داریم فقط در مورد آب است هیچ فقیهی جرأت نمی کند که در اینجا نظری بدهد، ما مثل سنی ها نیستیم سنی ها در این طور جاها می‌آیند و به استحسان و این طور چیزها عمل می کنند، بله آنها می‌گویند که فرقی نمی‌کند ولی ما اینطور قائل نیستیم ما احکام خدا را از کتاب و سنت می‌گیریم به همان ظاهر است اگر منصوص العلة باشد آنجا تسریة وجود دارد {لا تشرب الخمر لأنه مسکر} می‌گوید هر مسکری حرام است اگر منصوص العلة نباشد ما جرأت نمی‌کنیم که بگوییم و لذا در همین جا گفته اند رمس الرأس به آن ترتیبی گفته اند روزه را باطل می کند ولی اگر رأس را در مایعات دیگر فرو ببریم، باطل نیست این قبیل احکام را ما داریم که فلسفه و حکمتش را نمی‌دانیم هنوز عقل و علم ما به آنجا نرسیده بله ما

با کسی که بحث کنیم می‌گوییم حکمت دارد مثلا شما که پیش طبیب می‌روید درباره طبیب اول تحقیق می‌کنید روی تحقیق خودتان عقلاً به این طبیب ایمان دارید، نسخه که به شما می دهد می‌نویسد چند تا کسپول، چند تا آمپول نمی‌پرسید چرا؟ چون ایمان دارید شما در اصلش تحقیق بکنید اصول دین استدلالی است البته اینها فروعند در این فروع ما چون ایمان داریم با معجزاتی که داشتند با بیاناتی که داشتند ما ایمان داریم به قرآن و نبوت و امامت و... تحقیق هم کردیم عقلی است و منطقی اما در فروع علت را گاهی نمی‌دانیم مثل همان طبیب که علت را نمی‌دانیم اما چون ایمان داریم عمل می‌کنیم این قسمت این طور است.

۲. قسمتی دیگر که خودشان علت را فرمودند و کتابی داریم بنام علل الشرایع در این کتاب صدوق (رحمة الله علیه) یک روایاتی دربارة فلسفة احکام دارد در غیر آن هم ما داریم، آنچه خودشان فرمودند که خوب اما آنچه نفرمودند و علم و عقل ما نمی‌رسد ما قبول می‌کنیم و روی چشمان می‌گذاریم به خاطر اینکه تحقیق کردیم و به عصمت و حقانیت آنها اعتقاد داریم.

۳. قسمتی هست که نفرمودند ولی علم و عقل ما به آنها رسیده شاید همین ما هم روزی کشف شود، مثلاً فرمودند حیوان های گوشت خوار حرام است ولی حیوان های دانه خوار و گیاه خوار حلالند، بله خوب این ثابت شده چون حیوان دانه خوار و گیاه خوار گوشتش سالم است اما حیوان گوشت خوار چون از جسته حیواناتی که آلوده است و تولید امراض می کند، می خورند حرام است مثلاً می‌گوید دختر اگر ۹ سال را تمام بکند بالغ است ولی پسر باید ۱۵ سال را تمام کند، شاید توهم شود که چرا اینطور گفته با اینکه دختر از نظر خلقت بدنی ضعیفتر است و پسر قوی تر است خوب علت آن است که امروز ثابت شده که در عالم گیاهان و حیوانات آنهایی که قوی ترند کندتر رشد می‌کنند آنهایی که ضعیف ترند تندتر رشد می‌کنند دختر چون ضعیفتر است سرعت رشدش و زودتر از پسر است خوب وقتی سرعت رشد پیدا کرد در سن ۹ یا ۱۰ سالگی حائض می شود ولی پسر این طور نیست و به آن زودی رشد نمی‌کند و این را علم کشف کرده این یک قاعده کلی در عالم نبات و حیوانات است، مثلاً گیاه در چند ماه میوه می‌دهد ولی درخت دیرتر میوه می‌دهند با اینکه قوی ترند، می‌خواهم بگویم بعضی از احکام هست که اگر فلسفه اش را نگفته باشند ولی رشد فکری بشر به آنها رسیده است، در اینجا ما سه جور فلسفة احکام داریم که معلوم شد.

این بیان امیرالمؤمنین مربوط به فلسفة احکام است مقدمتاً عرض کردم در اینجا چند چیز می‌فرمایند در کلمات قصار ۲۴۴ {و الجهاد عزّ للإسلام} خداوند عزت اسلام را در جهاد قرار داده و در غیر راه جهاد عزت اسلام و مسلمین تأمین نمی‌شود برای نمونه یکی این بود در نهج البلاغه، باز در نامه ۵۳ در نامه‌ای که امام علی به مالک اشتر نوشته که از طولانی ترین نامه هاست آنجا {فالجنود بإذن الله حصون الرعیة و زین الولاة و عزّالدین و سُبُل الامن} کلمة (عزّالذین) را می‌خواهیم بگوییم، برای جنود و لشگر چند چیز را ذکر می‌کند یکی زین الولاة، یکی قلعه های محکم حافظ مردم و تأمین راه های امنیت و عزّالدین پس عزت دین در گرو جنود است کار جنود هم جهاد است در جلد ۱۱ رسائل در همان باب اول از ابواب جهاد عدو که دو خبر دیروز از آن خواندیم در صفحه ۷، خبر ۱۵، از حضرات امیر (ع) که می‌فرمایند {ان الله فرض الجهاد و عظّمه و جعل نصره و ناصره و الله ما صلح الدنیا و لا دین إلّا به} خداوند جهاد را واجب کرده و جهاد را خیلی با عظمت قلمداد کرده، جهاد را خداوند نصر و ناصر خود قرار داده و راهی برای عزت و عظمت دین و دنیای مسلمان ها غیر از جهاد وجود ندارد، جهاد که نباشد استکبار است و ذلت است، استبداد است استضعاف است، استضعاف فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و از همه جهت، و راهی جز جهاد وجود ندارد خوب حالا خطبه حضرت زهرا (س) از معصومین، در خطبة حضرت زهرا (س) همین طور است فلسفة احکام را ذکر کرده اند حضرت زهرا (س) همین طور است فلسفة احکام را ذکر کرده اند حضرت زهرا (س) به شهادت آیة تطهیر و جریان مباهله و امثال اینها معصوم است و درحد اعلی عصمت است امام (رضوان الله علیه) یک روزی در جماران در ملاقات با بانوان در روز تولد حضرت فاطمه زهرا (س) صحبت می‌کردند که این صحبت می‌کردند که این صحبت در جلد ۲۰ صحیفه نور در صفحه ۵ یا ۶ ذکر شده، امام فرمودند که جبرئیل امین به پیغمبرهای بزرگ نازل می‌شده حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و پیغمبر (ص) و ایشان می فرمودند به نظر بنده بزرگ ترین فضیلت حضرت زهرا (س) این بود که بعد از ارتحال پیامبر (ص) جبرئیل به حضور حضرت زهرا می‌آمد (مصحف فاطمه) و جبرئیل مطالبی برای حضرت فاطمه (س) بیان می‌کرد ایشان می‌گویند که من ندیدم در جایی که حتی برای ائمه این طور مستقیم جبرئیل آمده باشد، ملک های دیگر، بله، اما جبرئیل مقامش خیلی بالاست و برای پیغمبر اولواالعزم جبرئیل می آمده ولی بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) برای حضرت زهراء (س) هم نازل شده است در اصول کافی بابی است

که عند الائمه صحیفه است، جفر است، جامع است و مصحف فاطمه است آن وقت در شرح مصحف فاطمه این مطالب است که بعد از رحلت پیامبر جبرئیل امین نازل می‌شد به خدمت فاطمه زهرا (س) و مطالبی می‌گفت که حضرت امیرالمؤمنین می‌نوشتند امام می‌گویند به نظر من فاطمه زهرا (س) با تمامی کمالاتی که دارد این اخبار مبیّن آن است که این بالاترین کمال آن حضرت بوده و امام می‌گویند که جبرئیل امین مطالبی می‌گفت درباره حوادث آینده امام می‌فرمایند که فکر کنم که درباره ایران هم می‌گفته یعنی حوادث ایران امروز گفته باشد به خاطر اینکه مطالب را حضرت فاطمه (س) برای امام زمان حضرت مهدی (عج) می‌فرموده و این مطالب الآن در دست امام زمان است امام خمینی (رحمة الله علیه) می‌گویند فکر می‌کنم که حوادث امروز ایران را هم جبرئیل برای حضرت فاطمه (س) بیان کرده خلاصه مقام حضرت فاطمه زهرا خیلی خیلی بالاست و خطبه حضرت فاطمه زهرا که بنده در کتاب بانوان نوشته ام ۶۰ تا طریق معتبر برای این خطبه وجود دارد مثل شافی، سید مرتضی و امثال این از طرق عامه و خاصه و طوری بوده که زید مجاهد می‌گوید به این که زید بن علی بن حسین (ع) به این که آل عباء و اهل بیت، این خطبه فاطمه زهرا (س) را به بچه های خودشان مثل قرآن درس می‌دادند خوب این خطبه مقام و فصاحت و بلاغت و مطالبش تا حدی است که کتاب هایی در شرح این خطبه نوشته شده، حضرت زهرا (س) فرمودند{ فجعل الله الایمان تطهیراً من الشرک و الصلاة تنزیها من الکبر و الزکاة تذکیة للنفس و الصیام تثبیتاً للاخلاص والحج تشهیدا للدین و الجهاد عزّاً للاسلام و اطاعتنا نظاماً للملة} خلاصه این کلمه از حضرت زهرا (س) که جهاد عزت دین است، بنده موقع نوشتن این مطالب که بعضی از آنها دیشب بود یک حدیثی به نظرم آمد در معانی الاخبار صدوق، صدوق یک کتاب دارد به نام معانی الاخبار اخیراً که در دو جلد چاپ شده است صدوق از جهت اینکه آشنایی کامل با فرهنگ اهل بیت(ع) دارد و خودش هم افتخار می کرده که به دعای امام عصر(عج) متولد شده است واین خیلی مهم بود، وقتی علی بن بابویه به بغداد رفت زمان نیابت حسین بن روح بود، اولین نائب عثمان بن سعید است، دوم محمد بن عثمان بن سعید است، سوم حسین بن روح و چهارم علی بن محمد سمری، (یکی از کار هایی که می کنید این باشد که در نماز شب برای اینها دعا کنید زیرا اینها واقعا در آن زمان رجال خیلی مهمی بودند که امام عصر(عج) و ائمه(ع) قبلش اینها را به عنوان نائب خاص انتخاب کردند) خلاصه در زمان حسین روح، علی بن بابویه(که از اعاظم است و مقامش خیلی بالاست ابن بابویه به امام (عج) ارتباط داشته، نامه می داده، جواب می گرفته، در همان حالات ایشان هست که نامه ای نوشت به حضرت که من امسال عازم حج هستم، حضرت جواب دادند که امسال نرو، امسال حجاج در خطر اند دوباره نامه نوشت که من نذر کردم که امسال بروم، حضرت نوشتند، پس با آخرین قافله برو و او با آخرین قافله رفت، تمام قافله ها را راهزن ها زدند و کشتند به غیر از قافله آخری) خلاصه پدر رفت و به حسین بن روح گفت که من پسر ندارم و ایشان نامه را به حضرت رساندند وحضرت جواب دادند، ما دعا کردیم، خداوند به تو دو تاپسر فقیهِ خیّرِ مبارک خواهد داد. این نامه به علی بن بابویه که داده شد همه منتظر بودند که این فرزند به وجود بیاید، که فرزندش همین صدوق است و در ری مدفون است، صاحب سیصد تا تالیف است، یکی از آنها من لایحضره الفقیه است یکی معانی الاخبار است.

در آن حمله مغول خیلی از آثار فرهنگی ما از بین رفته است و از جمله آنها همین کتاب های صدوق است، خیلی کتاب های مهمی بوده است ۲۴ تا فعلا هست و بقیه ازدست رفته است یکی از آنها که مانده معانی الاخبار است، در دو جلد اخیرا چاپ شده است، حالا این باب ۴۸ است{باب معنی الشمس و القمر و الزهرة و الفرقدین }بابی است که درآن باب معنی شمس و قمر و زهره و فرقدین ذکر می شود، معنی شمس و قمر که معلوم است و اما زهره که یکی از سیارات است , عطارد و مریخ و مشتری و زهره و غیره اینها از سیارات هستند، زهره دومین سیاره است و زمین سومین سیاره است اینها همه بر گِرد خورشید حرکت می کنند و جزء منظومه شمسی هستند، زهره بعد از ماه درخشان ترین کره آسمانی است گاهی از غروب خورشید درآسمان دیده می شود خیلی پر نور است وگاهی بعد از غروب خورشید واین است که خیلی از لحاظ نورانیت موقعیت خاصی دارد.

حالا فرقدین دو تا برادر از دبّ اصغر، در علم هیئت برای شناختن ستاره ها، ستاره ها را برحسب صورسماوی دسته بندی کرده اند یعنی ستاره هایی که نزدیک هم هستند که اگر یک خط موهوم بکشیم و به هم وصل کنیم یک جا می بنیم شکل گاو در می آید، یک جا شکل ماهی، شکل های مختلف تقریباً ۷۰، ۸۰ تا که به اینها می گویند صورسماوی، برای نشان دادن ستاره ها راهی غیر از این نبود.

آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) یک سال در یک مسجدی علم هیئت می گفتند به علم هیئت تسلط زیادی داشتند درباره صورسماوی بحث هایی داشتند خلاصه فرقدین دو تا برادر دو تا ستاره هستند از دبّ اصغر هم برادر بزرگ دارند هم برادرکوچک اینها از برادر

کوچکند، دبّ یعنی خرس این ستاره ها را که روی خط موهوم به هم وصل کنیم شبیه خرس می شود ما دو خرس داریم یکی دبّ اکبر است یکی دبّ اصغر این فرقدین از دبّ اصغراند یک خط موهوم بکشیم و برویم می رسیم به ستاره جدی، برای پیدا کردن این ستاره این راه خیلی خوبی است، ستاره جدی به برادر کوچک نزدیک است ستاره جدی همیشه در قطب شمال معلوم است حالا حدیث را می خواهیم معنا کنیم{ باب معنی الشمس و القمر و الزهره و الفرقدین} در این باب ۴ حدیث ذکر کرده یک حدیث را می خوانیم اما هر ۴ تا مضمونش به هم نزدیک است، پیغمبر(ص) فرموده سندش را نمی خواهیم از جابرین عبدالله انصاری است{ اقتدوا بالشمس فاذا غابت الشمس فاقتدوا بالقمر فاذا غابت القمر فاقتدا بالزهرة فاذا غابت الزهرة فاقتدوا بالفرقدین} به شمس اقتدا کنید، شمس که غروب کرد به قمر اقتدا کنید از او راه بخواهید او راهنمای شماست اگر قمر غروب کرد از زهره راهنمایی بخواهید زهره غروب کرد و او را ندیدید از فرقدین راهنمائی بخواهید{ قالوا یا رسول الله فما الشمس} آن عرب ها سوال کردند { ما الشمس ما القمر ما الزهرة ما الفرقدان، قال (ص) انا الشمس و علیّ القمر و الزهرة فاطمة و الفرقدان الحسن و الحسین} حضرت زهرا (س) درآن خطبه ای که در مسجد خواند، جهاد را وسیله عزت و عظمت حساب کرد،(بقیه بحث برای فردا) نکته ای خدمتتان عرض کنم و آن اینکه، الان ملاحظه کنید در اثر نبودن جهاد در عراق چند ماه است و شاید یک سال شده باشد که آمریکا آنجا تسلط پیدا کرده و ذلت عراق را به وجود آورده است و می خواهند یک توافق نامه امنیتی را به مردم عراق تحمیل کنند و حرکتهایی انجام داده اند و مردم عراق چقدر کشته می دهند ولی آمریکا اصراردارد که این باید عملی شود این توافق نامه امنیتی را آوردند اینجا و من دیدم چند مادّه دارد، آیت الله سیستانی و علمای نجف امضای این توافق نامه را تحریم کرده اند. یک مادّه از آن همین کاپیتالیسیون است که در زمان فتحعلی شاه در ایران بود که به عهد نامه ترکمانچای منتهی شد معنایش این است که یک دولت بیگانه که بر یک مملکت تسلط دارد اتباعِ آن دولت هر کاری که انجام دهند مردم آن دولتِ مغلوب حق دخالت و اعتراض ندارد و اگر یک وقتی بخواهند محاکمه شوند همان دولت غالب باید محاکمه کند این خیلی ذلت است به همین دلیل آمریکا به این امر اصرار دارد و این به چند دلیل است یکی این که عراق با هر دولتی بخواهد ارتباط برقرارکند باید با نظر آمریکا باشد و بدون اجازه آمریکا حق ارتباط با هیچ دولتی را ندارد و هر کس وارد خاک عراق می شود باید با اجازه آمریکا باشد خلاصه از این قبیل چیزها واقعاً عجیب است الان چون آمریکا در آنجا تسلط دارد و نفت آنجا را می برد و مردم آنجا را می کشد اصرار دارد این توافق نامه امضاء شود ولی مردم عراق راضی نمی شوند، بدون جهاد این ذلت ها گریبان گیر انسان می شود (بقیه بحث ها انشاء الله فردا)

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه دوازدهم تاریخ:۸۷/۷/۲۹

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

فقه ما بر چند قسمت تقسیم می شود، یک قسمت از فقه ما فقه عبادی است،آنچه مربوط به عبادات است که رابطه انسان و پروردگار متعال را تحکیم می کند مثل نماز و روزه و طهارة و مانند اینها، این قسم از فقه ما فقه عبادی نامیده می شود و آنچه احتیاج به قصد قربت دارد و باید با قصد قربت انجام شود.

قسم دومِ فقه ما، فقه مدنی است فقه مدنی آن قسمت از ابواب فقه که به ارتباطات مردم با هم به عنوان معاملات به عنوان معاشرت ارتباط پیدا می کند فقه مدنی نامیده می شود.

قسم سوم، فقه خانوادگی ازدواج و طلاق و ارث و وصیت و مانند اینها، این قسم سوم از فقه ماست.

قسم چهارم، فقه اقتصادی آنچه مربوط به اموال است، توزیع مال، تولید مال، مانند اطمعة و اشربة و صید و ذباحه و احیای موات و حتی قسمتی از خمس و زکات و مانند اینها، که فقه اقتصادئی مالی می باشد.

قسم پنجم، فقه قضایی آنچه مربوط به فصل خصومت است حکم تنازع و تشاجر را بیان می کند.

قسم ششم، فقه سیاسی است،آنچه مربوط به اداره ملت و مملکت است فقه سیاسی نامیده می شود که تحت نظر یک مدیر معینی ادراه می شود، جهاد و ارتباطات بین ملت ها و دولت ها و امثال اینها، امر به معروف و نهی از منکر و حدود و دیات و امور حسبة، همه این موارد تحت عنوان فقه سیاسی است.

در میان ابواب فقهی ما هیچ کتابی مانند کتاب جهاد با تاریخ و آیات قرآن، بیشتر مربوط نیست(علاوه بر ارتباط با احادیث و اخبار و اهل بیت) چون که جهاد از کار پیغمبر(ص) ،ائمه اطهار(ع) از فعل آنها از حوادث زمان آنها گرفته شده است، از این جهت هیچ بابی از ابواب فقهی مانند جهاد با تاریخ مربوط نیست، پیغمبر معظّم اسلام(ص) در ۱۰سال، ۶۴ جنگ داشتند که کار بسیار مهمی است، چون که جنگ مقدماتی لازم دارد، جنگ تلفات و حوادثی در بردارد، جنگ تبعات و آثاری بوجود می آورد، خوب همه اینها با تاریخ ارتباط پیدا می کند، در رأس این جریان هم پیغمبر معصوم بوده است. یا زمان حضرت امیر(ع) ۵ سال به جنگ پرداختند، جنگی که ناکثین و قاسطین و مارقین ایجاد کردند و این است که نهج البلاغه، بیشتر مربوط به همین سه موضوع است، از طرفی هم در قرآن مجید آیات فراوان درباره جهاد وجود دارد، چون در سال دوم هجری قمری جنگ بدر است که آیات فراوانی در قرآن دارد، سال سوم غزوة احد است که آیات فراوان در قرآن کریم دارد، سال پنجم غزوة خندق است، سال هفتم غزوة خیبر است، سال هشتم جنگ موته است و فتح مکه است، جنگ ذات السلاسل است، جنگ حنین است، سال دهم غزوه تبوک و حجة الوداع و مباهله، اینها تاریخ پیامبر خداست.

غزوه به آنجا می گوییم که خود پیامبر در آنجا حضور داشته باشند جنگی که خود پیامبر در آن حضور نداشته اند به آن می گویند سریة جمع آن می شود سرایا، در تمام این غزوات و این جنگها آیات فراوانی در قرآن وجود دارد این است که از این جهت بحث ما بیش از بقیه ابواب فقهی با آیات قرآن و تاریخ ارتباط پیدا می کند در حکومت حضرت علی(ع) که ۵ سال طول کشید {فلما نهضت بالامر نکست طائفة مرقت اخری و قسط آخرون} این را در خطبه شقشیقه فرموده اند من که زمام امور را به دست گرفتم یک طائفه ای پیمان شکستن و جنگ جمل و طلحه و زبیر و اینها، (مرقت اخری) خوارج نهروانند (قسط آخرون) جنگ صفین و معاویه هستند در این سه تا جنگ در حقیقت سه تا تفکر مقابل هم، اولی که جنگ جمل بود یک تفکر عدالت و اندیشه عدالت در برابر یک اندیشه تبعیض خواهی و اشرافی گرایی این دو تا تفکر است در برابر هم، دومی که جنگ خوارج است یک تفکر عقلانی است در برابر جهل و خمودگی از خوارج نهروان، سوم حکومت امیرالمومنین حکومت حق در برابر حکومت معاویه است که حاضر نیست تن به حکومت حق بدهد در مقابل حکومت حق بغات است و قیام هست خلاصه بحث ما یک بحث خاصی است از این جهت است که ما احتیاج فراوان داریم به توجه به تاریخ، خوب تاریخ هم خیلی مسئله مهمی است از طرفی تاریخ در خیلی جاها پایه هست و اساس هست و مخصوصاً اگر مربوط به معصومین(ع) باشد از طرفی هم در تاریخ خیلی غرض ورزی ها شده است برای نمونه تاریخ و سیره پیغمبر اسلام که جعفر مرتضی در لبنان در ۳۵ جلد نوشته است دراین تاریخ تمام غرض ورزی هایی که اهل تسنن داشته اند برای بزرگ کردن خلفای خودشان برای کمرنگ جلوه دادن کارهای اهل بیت، حضرت امیر(ع) بیان شده است ، (حتماً مطالعه کنید ببینید چقدر آنها در

تاریخ علیه ما کار کردند علیه شیعه) این کتاب، سیره بسیار خوبی است اینها در سه جبهه علیه ما کار کردند یکی در تاریخ دوم درتفسیرآیات قرآن سوم درحدیث وجعل احادیث فراوان برای کمرنگ کردن نقش اهل بیت (ع) و تشیع.

خلاصه این بحث ماست، حالا ما در تتمه بحث خودمان که بحث ما این بود که جهاد عزت است و ترک جهاد موجب ذلت با توجه به گفته های ائمه(ع)، و ازاین راه وجوب جهاد را می خواستیم ثابت کنیم چون بر مسلمان ها لازم است که عزت و اقتدار خود را تحصیل کنند بعد از تحصیل، حفظ و نگهداری کنند و راهی به جز جهاد برای این موضوع وجود ندارد و اگر جهاد ترک شود انحطاط است و سقوط است و ذلت. خوب در اینجا خطبه ۲۷ نهج البلاغه یک نمونه ای است از این موضوع که چند مطلب دارد(کتاب ۳۵ جلدی جعفر مرتضی عاملی که در لبنان در قید حیات است بنام الصحیح من سیرة النبی الاعظم، من عرض کردم که روزی آیت الله العظمی بروجردی تاسف می خوردند که شیعه درباره سیره پیغمبر کتابی ننوشته،آنها زیاد دارند سیره ابن هشام، سیره حلبی و امثال آن ولی همان غرض ورزی ها درنوشتن سیره بکار برده شده ما این کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم که در ۳۵ جلد نوشته شده است را باید مطالعه کنیم الآن در بعد از انقلاب کتاب زیاد نوشته شده، اهل قلم زیاد شده اند، زحمت می کشند و ما طلبه ها باید خیلی اهل مطالعه باشیم و هیچ وقت شما نباید وقتتان را تابع تعطیلی حوزه قرار دهید، ما اگر بخواهیم موفق باشیم شب و روز باید در حال مطالعه باشیم چون کتاب زیاد، دنیا به هم مربوط، راه مناظره باز، راه ادامه فرهنگ اهل بیت(ع) باز، به همین دلیل باید خیلی کار کنیم الآن ده برابر طلبه های پنجاه صد سال پیش کار لازم است، در آن زمان کتاب نبود، وسیله نبود، امکانات نبود، شبهات و تردید افکنی ها نبود،اعمال غرض ها نبود واز طرفی تشنگی دنیا برای فهمیدن فرهنگ و حقیقت نبود ولی حالا در زمان ما اینها بوجود آمده و کار ما را خیلی زیاد کرده است.)

خوب حالا خطبه ۲۷ نهج البلاغه حضرت امیر می فرمودند که جهاد چقدر باعث ترقی و عظمت و ترک جهاد چقدر موجب ذلت و سقوط می شود که بحث ما است{ اما بعدُ فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائیه} جهاد دری است از درهای بهشت منظور از در بودن یعنی راهی است که انسان باید طی کند تا به آن در برسد و از آن در عبور کند مجاهدین راهی طی کرده اند، جهاد که راه آسانی نیست آمادگی جهاد، جهادی که اسلام می خواهد این یک خودسازی می خواهد شایستگی می خواهد، این در به روی هر کسی باز نیست این در را خدا به روی خاصة اولیای خود گشوده است{و هو لباس التقوی} این لباس تقوی است، هر اندامی شایسته پوشیدن این لباس نیست{ و درع الله الحصینة و جُنته الوثیقة} زره محکم پروردگار است خداوند جهاد را زرهی قرار داده برای حفظ اسلام و مسلمین، همان طورکه زره، مجاهد را حفظ می کند و سپر محکم است و همان طور که سپر در جهاد آن شخص را حفظ می کند به طور کلی جهاد حافظ و سپر محکمی برای نگهداری اسلام است.{فمن ترکه رغبةً عنه البسه الله ثوبَ الذُلّ و شملة البلاء و دُیّث بالصغار و القماءة و ضُرب علی قلبه بالاسهاب و أُدیل الحق منه بتضییع الجهاد،و سِیم الخسف ومُنع النصف} حالا کسی که ترک کرد و ملتی که جهاد را ترک کرد خداوند بر آن ملت لباس ذلت (شملة) به معنای همان لباس است و لباسی که سراسر بدن را فرا گیرد، و بر آن ملت پوشش بلاء و گرفتاری را می پوشاند و محکوم است به حقارت و عقب ماندگی{ وضرب علی قلبه بالاسهاب} خداوند طوری می کند که ملتی که جهاد را ترک کند کم عقلی درآن ملت به وجود می آید، عجیب است واقعاً ! بعداً توضیح می دهیم که ملتی که ضعیف باشد و از همه چیز محروم باشد کم کم آن عقل و درک و فهم خود را نیز از دست می دهد در آن ملت خود کمتربینی بوجود می آید چون راه ها برایش بسته شده است مدتی مقهور و ذلیل زندگی کرده، دیگر فکرش مرده، دیگر فکر نمی کند بتواند کار مهم انجام دهد ناچار است به کارهای پست تن دهد (الاسهاب) یعنی ذهاب عقل، دردلش عقل و خرد تضعیف می شود نمی تواند حقیقت را درست درک کند خودش را گم می کند و حق از او گرفته می شود و خوار و ذلیل می شود و از عدالت محروم می ماند(النصف) یعنی عدالت.

کسی که این حرفها را می شنود اگر دقت نکند شاید فکر کند که چیز ساده ای است اما نه، به خاطر اینکه جهاد که ترک شود دشمنان اسلام و استبدادگران و استعمارگران به ممالک اسلامی حمله می کنند چیزی که جلوی ظالمین و مستکبرین و افراد شرور و جباران را گرفت جهاد است جهاد که ترک شود همه اینها ملت های اسلامی را مورد هجمه و هجوم و حمله قرار می دهند. در نتیجه فرهنگ اسلامی و فرهنگ خودشان در هم کوبیده می شود وآنها فرهنگ و سیاست خودشان را حاکم می کنند اقتصاد اسلامی از بین می رود اقتصاد خودشان را حاکم می کنند. بنده به این موضوع که فکر می کردم دیدم یکی از چیزهایی که ما باید توجه کنیم کتاب تنبیه الامة و تنزیة الملة

نائینی است آیت الله العظمی نائینی که از شاگردان میرزای شیرازی و آخوند خراسانی است این کتاب را نوشته و کتاب بسیار خوبی است و چند بار هم چاپ شده، آقای آخوند خراسانی که این کتاب را مطالعه کرده اند گفتند که این کتاب اجلّ از تمجید است، این کتاب باید مورد تدریس و تفهیم و تفهّم قرار بگیره این کتابی است{ بکم علمنا الله معالم دیننا أفسد ما کان فسد دینانا}آخوند اینگونه می فرماید، ایشان این کتاب را در زمان استبداد صغیر نوشته اند، مشروطیت قیام خیلی مهمی بود فائق شد و تا حدی استبداد کبیر را به قول خودشان قلع وقمع کرده اند. بعداً محمد علی شاه پسر مظفرالدین شاه دوباره آمد و خواست استبداد را برگرداند مجلس شورای اسلامی آن روز را به توپ بست و مشروط خواهان را کشت و استبداد صغیر را به وجود آورد، علمای بزرگ خیلی متاسف شدند چون مشروطیت از نجف سرچشمه می گرفت دو تا عالم و مرجع بزرگ یکی آخوند خراسانی و یکی شیخ عبدالله مازندارنی در نجف از مراجع بودند آنها مردم را وادار می کردند به این که مشروطیت بوجود بیاید و آمد اما محمد علی شاه آمد و این طوری شد،آخوند خراسانی قیام کرد که به ایران بیاید اما در بین راه از دنیا رفت حالا کشته شد یا فوت کردند این بحثی دارد، خلاصه در آن زمان مرحوم نائینی این کتاب را نوشته یعنی قبلاً نوشته و به نظر آنها هم رسانده ولی در زمان استبداد صغیر منتشر کرد،آخوند خراسانی وقتی این کتاب به دستش رسید گفت این کتاب اجل از تمجید است و کتاب باید مورد تعلیم و تفهیم و تفهّم قرار بگیرد حقاً این کتاب کتابی است که {بکم علمنا الله معالم دیننا و افسد ما کان فسد من دنیانا} این از جمله های جامعه کبیره است خطاب به اهل بیت (ع)، این کتاب مبانی سیاسی اسلام را برای مردم روشن کرده .

بنده این کتاب را کلمه بهکلمه مطالعه کرده ام(چند سال قبل) در این کتاب چیزی که نیست، تاسیس حکومت اسلامی است (چون کسی فکر نمی کردکه باشد) ، چرا؟ چون آنها فقط می خواستند جلوی استبداد را بگیرند، کار امام (رضوان الله علیه) کار بزرگی است، فکر نمی کردند یک روزی حکومت به دست شما آخوند ها بیافتد حالا ببینید چقدر وظیفه شما سنگین است واقعاً علما قرن ها در آرزوی این بودند که می شود روزی یک عمامه به سری رئیس مجلس بشود یا وکیل مجلس یا رئیس جمهور، یا زعیم حکومت اسلامی بشود، این است که در این کتاب این موضوع نیست که ما یک حکومت اسلامی تاسیس کنیم کتاب درباره در هم کوبیدن استبداد است حالا من چند جمله از آن می خواهم بخوانم که بدانید که ذلت معنایش چیست؟

ایشان در خاتمه کتابش شرح می دهد که استبداد چه می کند و چقدر باعث ذلت مردم می شود چون ما واقعاً از این کلمه ذلت زود عبور می کنیم{ فمن ترکه البسه الله ثوب الذل} مثلاً در همین فقط، ذلت به چه معنا است؟ و چه تاریخی ذلت را تا به حال گذرانده؟ ایشان می گوید که استبداد باعث شده که چند چیز به وجود بیاید اول جهل که مردم را بی سواد، غافل و جاهل نگه می داشتند واقعا قبل از انقلاب مردم همین طور بوده اند مردم طوری بودند که در برابر غرب خود باخته و شیفته ی غرب بودند و افتخار خود می دانستند که از غرب پیروی کنند به مثل ما ها مرتجع می گفتند ارتجاع سیاه می گفتند به کسانی که مقید به آداب دین بودند این لقب را می دادند خوب ذلت بالاتر از این که عمامه ها را از سر علماء بر می داشتند و هیچ واعظی جرأت نکند یک کلمه حرف حق بزند، روضه می خواستند درباره امام حسین بخوانند باید می رفتند و به سرداب ها و در را می بستند بعد دو کلمه روضه می خوانند، زنها را درکوچه و بازار چادر را از سرشان بر می داشتند، ترک جهاد باعث اینها شده بود، البته جهاد هم همیشه با شمشیر نیست، جهاد یعنی مقاومت در برابر ظلم و جور و استبداد و استکبار.

ایشان چند چیز را می گویند چون در آن زمان خودش لمس کرده اول مردم را به طوری جاهل و غافل نگاه داشته اند که اصلاً ملت به فکر حریة و آزادی و احقاق حقوق خودشان نیستند دو سه صفحه در مورد این موضوع بحث می کند بعد چند نمونه هم می گوید که مردم کوفه را جاهل نگه داشته بودند، به جنگ امام حسین(ع) می رفتند و افتخار می کردند. بنده یادم هست که در ۴۰،۳۰ سال قبل که بعضی از کتابهایش را هنوز دارم تمام این مفاخر ایران و اسلام را به نام فرهنگ غرب به خورد دانشگاه و دانشگاهیان می دادند . مثلا می گویند حرکت زمین را گالیله و کلبر کشف کرده با اینکه در مورد حرکت زمین در قرآن آیاتی داریم در نهج البلاغه صراحت زیادی داریم ولی آن را به حساب دیگران می گذاشتند یا مثلاً مسکون بودن کرات آسمانی را هرکل کشف کرده که در قرآن در دو جا هست { سماوات و ما فیها من الدابه} در خود قرآن نوشته که در کرات آسمانی مسکون اند من خودم هم در دانش عصر فضا نوشته ام بعد آن را به حساب هرکل می گذاشتند، قوه جاذبه را به حساب نیوتن می گذاشتند ولی در قرآن کریم در سوره رعد{ به غیر عمد ترونها} این طور آیات ما تفسیر شده که قوه جاذبه را می رساند، نر و ماده بودن گیاهان را که باز در قرآن کریم آیات فراوانی دارد و در روایات ما این را به حساب لینه یک گیاه شناس سوئدی می گذاشتند خلاصه طوری بود که تمام مفاخر اسلام را

به حساب بیگانه ها می گذاشتند بخاطر اینکه طوری مردم را ترتیب کنند که در برابر غرب خاضع باشند و خود باخته باشند خلاصه اولین مظهر جهل را ذلت می گوید که مردم می شوند{ اتباع کل ... }

دوم استبداد دینی است، وقتی که جهاد ترک شد استبداد و استکبار قدرت پیدا کرد یک علمایی بوجود می آوردند که این علماء به نام دین مردم را زیر سیطره استبداد و استکبار نگاه می دارند که کارهای ظالمان و مستکبرین را توجیح می کنند مانند معاویه که به عمر و عاص و ابو هریره و ... را به وجود آورد، علمای زیادی ساخته بودند اینها کسانی هستند در لباس دین وعّاظ السلاطین یکی از مظاهر استبداد و استکبار همین است که اینها را می سازند طوری هم به آنها وجِه می دهند که مردم زیر پر و بال آنها می روند مردمی که ذلیل شدند و مفاخر و دین خودشان را کنار گذاشتند و هرچه آنها بگویند عمل می کنند.

آیت الله طباطبایی (رحمة الله علیه) در تفسیر المیزان{ لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار} مراجعه کنید می گویند که این آیه مربوط به این است که کسانی بوجود می آیند که دین را به نفع ظالمین توجیح می کنند و آنچه که به نفع دین هست نمی گویند و از آن چیزهایی که به ضرر دین هست می گویند این رکون بالظالمین است، بنابراین دومین مظهر جهل، بوجود آوردن وعّاظ السلاطین وعلمائی که کمک می کنند به ظلم و ظالم و کار آنها را توجیه می کنند.

یکی از مثال ها محمد بن مسلم زهری که در تحف العقول یک نامه ای از امام سجاد یا سید الشهدا است برای این شخص، او یک عالمی بوده ولی طرفدار بنی امیه بوده است، حضرت می فرماید{ جعلوک قطبا و اداروا بک رحی مظالهم و جعلوک جسراً} تو یک عالمی هستی که رو به قطبی کرده ای که آنها آسیای ظلم خودشان را برگِرد محور تو می چرخانند تو را یک پلی کرده اند که مظالم خودشان را از تو عبور می دهند {و جعلوک ثلّماً} و نردبانی شده ای و از تو به آن اوج ظلمها بالا می روند این است که دومین مظهر استبداد بوجود آوردن وعّاظ السلاطین است که آدرس آن در خاتمه کتاب است .

سوم می گوید فرهنگ شدن شاه پرستی، طوری کرده بودند که مردم شاه را یک چیز مقدسی می دانستند با اینکه امام (رضوان الله علیه) در آن دفتر تبیان شان گفته اند که شاهنشاه یکی از القاب شیاطین است و روایت هم داریم، اینها این القاب را آورده بودند و می گفتند خیلی مقدس است و به آنها سوگند یاد می کردند و با عظمت می نگریستند سوم از آن قوای ملعونه همین شاه پرستی است. در این مورد چند صفحه است که آنها چطور به این موضوع آب و تاب داده بودند . چهارم اختلاف انداختن میان مردم خلاصه وقتی اینها به وجود آمد که عمامه را از سر علماء بر می دارند، چادر از سر زنها بر می دارند، مردم را زیر سیطره قرار می دهند، اینها همه از ترک جهاد است.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سیزدهم تاریخ: ۸۷/۷/۳۰

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره وجوب جهاد است که از راه های مختلفی برای وجوب جهاد استدلال می شود یکی همان آیات قرآن، عوامل و تاکیدات فراوان که دلالت بر وجود جهاد دارد، نحوه وجوب عینی یا کفائی را بعداً بحث می کنیم.

یکی دیگر از راه ها این بود که عرض کردیم که از روایات وآیات قرآن استفاده می شود که مسلمان ها باید عزت و اقتدار و عظمت خود را تحصیل و تامین کنند حفظ و نگهداری این یکی از شاخصه های امت اسلام باید باشد و این هم راهی جز جهاد ندارد اگر جهاد تعطیل شود پشت سر آن ذلت و سقوط و انحطاط است در این مورد آیات و روایات مقداری بحث شد از جمله خطبه ۲۷ نهج البلاغه که در این خطبه حضرت امیر(ع) تاکید می کنند که اگر جهاد ترک شود(منتهی عبارت هایی در این خطبه است که ۷ چیز از آن استفاده می شود){فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب الذّل} این عبارت ها بیخود نیست حضرت امیر که چند چیز را فرموده اند هرکدامش یک معنایی دارد، یک بُعدی دارد، اولین اثر ترک جهاد این است که انسان دچار حقارت و ذلت می شود بخاطر اینکه با ترک جهاد دشمن تسلط پیدا می کند و معلوم است که در برابر جهادِ اسلام کفار هستند، بالاخره تسلط کفار بر مسلمان ها اولین نتیجه اش این است که مسلمان ها دچار ذلت و حقارت می شوند وآن کرامت انسانی خود را از دست می دهند که خود کرامت انسان در اسلام موضوع بسیاربسیار مهمی است، اسلام انسان را یک موجود ممتازی معرفی می کند این موجود ممتاز{قد کرّمنا بنی آدم} وقتی که در نتیجه ترک جهاد در زیر سیطره و چنگال کفار قرار بگیرد این اولین نتیجه اش است.

دوم{وشملة البلاء}ردای بلا و گرفتاری بر او پوشانیده می شود این غیر از ذلت است و نمونه بارزش عراق است، عراق فعلی را در نظر بگیرید، بنده موقعی که علمای عراق آمده بودند قم بنده گفتم که اگر شما روز اول که آمریکا می خواست وارد کشور شما شود می رفتید جلو و مانع ورود آنها می شدید آن روز تعدادی کشته می دادید ولی الان ده برابر و صد برابر آن کشته می دهید، دشمن هم در خاک شماست ولی اگر آن روز مخصوصاً فقها کفن پوش جلو می رفتند و صد نفر کشته می دادند این خون اینها تحرکی و موجی در دنیا ایجاد می کرد نمی توانست آمریکا وارد شود یا اگر وارد شد بماند بالاخره دومین نتیجه ترک جهاد ردای بلاء و گرفتاری بر آنها پوشانده می شود.

سوم { دیّث بالضعار و القمائة} زبون و بیچاره می شوند محکوم می شوند به زبونی و بیچارگی.

چهارم {وضرب علی قلبه بالاسهاب} عقل و فکر آنها سرگردان می شود در آنها خود کمتر بینی بوجود می آید این از تاثیرات روحی مطلب است، بنده معتقدم که هر کدام از این کلمات بُعدی از ذلت را نشان می دهد و بیخود حضرت امیر (ع) این کلمات را به این ترتیب پشت سر هم نفرموده الان عراق دچار همین سرگردانی وخود کمتر بینی می باشد آمریکا فشار می آورد برای امضای توافق نامه امنیتی و آنها همین طور سرگردان، جلساتی دارند بعضی مرعوب شده اند و نمی توانند تصمیم جدی و قاطع بگیرند.

پنجم{وأدیل الحق منه} حق از آنها گرفته می شود، حق در زندگی انسان دارای معنای وسیعی است، انسان انواع و اقسام حقوقی دارد این حقوق اگر جهاد نباشد ضایع می شود هر کجا حق هست در کنارش تکلیفی هم هست خداوند به شما حق داده که زندگی کنید تکلیف شما این است که اگر کسی زندگی شما را به خطرانداخت قیام کنید خداوند به شما حق داده که مسلمان باشید و عزیز باشید حال اگرعزت شما به مخاطره افتاد باید قیام کنید جهاد کنید همیشه در کنار حق تکلیف است، حقوق دامنه خیلی وسیعی دارد که در تحف العقول در رساله ای از امام سجاد نقل می کند، رساله حقوق امام سجاد(ع). ما دو اثر از ابوحمزه ثمالی داریم که پدرسه شهید است اسمش ثابت بن دنیار و ابوحمزه کینه اش است یک رساله حقوق است یکی دیگر هم دعای ابوحمزه ثمانی، در رساله حقوقی که ابوحمزه از امام سجاد(ع) نقل کرده در تحف العقول هم هست{وهذه خمسون حقاً} پنجاه حق از امام سجاد(ع) نقل کرده، خوب حق این طور است دامنه اش وسیع است در هر قدمی انسان با حقی مواجه است ولی هر کجا حقی هست تکلیفی هم در کنارش هست از این جهت که مسلمانان حق حیات دارند، حق عزت و عظمت دارند، حق کرامت دارند حالا در کنارش تکلیفی است که باید جهاد کنند تا اینکه بتوانند آن حق خودشان را تامین کنند این است که حضرت فرمودند{وأدیل الحق منه} ترک جهاد باعث می شود که حق از انسان سلب شود.

ششم{وسیم الخسف} درالمنجد{سامه خسفاً} أی أذله، یعنی ذلیلش کرد، یعنی دچار ذلت و نکبت و خواری می شوند.

هفتم{مُنع النصف} یعنی از عدالت محروم می شوند هفت تا موضوع را حضرت امیر(ع) برای ترک جهاد در این خطبه فرموده اند.

این خطبه ۲۷ نهج البلاغه را با شروحش مطالعه کنید شروحش را عرض می کنم بنده در تمام نهج البلاغه درحاشیه آدرس تمام شروحش را نوشته ام، چهار تا شرح داریم شرح اول، شرح خوئی است که ۲۳ جلد است شاید از نظر نقل روایت از اهل بیت(ع) از همه بهتر باشد هر شرحی یک مزیتی دارد، آیت الله شهید مطهری نوشته اند در کتاب خودشان که من رفتم به اصفهان، تابستان و تعطیلی بود با یک نفر (که آنجا نام برده) روز جمعه ای بود در مدرسه اصفهان بودیم یک نفر به من گفت که اینجا یک نفر هست از علماء آمده دارد درس نهج البلاغه می گوید برویم و شرکت کنیم من به ایشان گفتم که نهج البلاغه که درس نمی خواهد ما خودمان درس خارج می خوانیم وخودمان مطالعه می کنیم گفت نه بیا امروز که تعطیل است برویم، ایشان می گویند که من رفتم دیدم بله! نهج البلاغه مجسمی بودند، ایشان که به قم آمدند در زمانی که نهج البلاغه می گفتند بنده هم چند جلسه شرکت کردم به ایشان آقا میرزا علی آقای شیرازی می گفتند واقعاً ایشان به اندازه ای تسلط داشت بر نهج البلاغه و خودش به اندازه ای در روحش اثر گذاشته بود که حتی ایشان را نزد آیت الله بروجردی بردیم و ایشان صحبت می کردند تمام شانه ها تکان می خورد همه گریه می کردند، خلاصه ایشان می گویند که من آن روز فهمیدم که نهج البلاغه درس می خواهد. خلاصه آن شرح خوبی جلد سوم، صفحه ۳۸۸.

دوم شرح ابن ابی الحدید جلد دوم صفحه۷۴.

سوم شرح فی ضلال نهج البلاغه برای محمد جواد مغنیه است جلد اول صفحه۱۸۵.

چهارم شرح بحرانی جلد دوم خطبه ۲۶ ص۲۹.

خوب حالا مزایا را می گوییم،مزایای شرح خوبی این است که از روایات اهل بیت و آیات قرآن در آن زیاد استفاده شده و آقا میرزا علی آقای شیرازی (ره) این را ترجیح می دادند، شرح ابن ابی الحدید ازعامة است اما از نظرتاریخ و ادبیات خیلی قوی است بنده امروز اگر برسیم به مناسبت همین خطبه مطلبی را می خواهم بگویم ایشان بعد از نقل خطبه ۵۱ که آن روز دو کلمه از آن را خواندم، که حضرت امیر فرمودند بعد از اینکه لشکر معاویه آب فرات را تصرف کردند حضرت امیر لشکر خود را تهییج کردند و مالک اشترجلو رفتند وآب فرات را از تصرف اصحاب معاویه در آوردند، آن کلمات که خواندند{ربّ السیوف من الدماء تروا من الماء ، الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین} حضرت امیر المومنین مرگ و حیات را اینطور تفسیر می کنند مرگ آن است که زنده باشی در حالی که دست احتیاج شما در برابر دشمن دراز باشد، مرگ آن است که زنده باشی اما مقهور باشی و تحت سلطه باشی، زندگی آن است که بمیری ولی مردن با عزت و کرامت و شرافت، این مطلب را ابن ابی الحدید آنجا دارد و فصلی باز کرده به نام أباة الضیم یعنی کسانی که آنقدر روح بلند داشتند مثل حسین فهمیده ها، که هرگز زیر بار ظلم نرفتند و با حماسه به کشته شدن حاضر شدند. فصلی اینگونه باز کرده است.

چنانکه آنروز خواندیم در خطبه ۲۹{ لا یمنع الضیم الذلیل} حضرت امیر(ع) فرمودند کسانی ذلیل اند و تن به ذلت داده اند هرگز نمی تواند جلوی ظلم و ستم را بگیرند.

أباة جمع آبی است مانند قضاة که جمع قاضی است و دعاة که جمع داعی است، الضیم یعنی ظلم، أباة الضیم کسانی که آبی بودند از زیر بار ظلم رفتند یعنی مانع بودند از زیر بار ظلم رفتن، آنوقت آن رجال بزرگ را شمرده است مانند زید بن علی بن الحسین(ع)،زید شهید پسر امام زین العابدین. پیغمبر خدا خطاب به امام حسین(ع) فرمودند{یخرخ من صلبک رجلٌ یقال له زید یتخط هو و أصحابه یوم القیامه رقاب الناس غرّالمحجّلن} این زید به اندازه ای با عظمت خواهد بود که روز قیامت او و همراهانش یک سر و گردن از مردم بلند ترانند و دارای پیشانی بسیار روشن می باشند. جلد ۳ ابن ابی الحدید، صفحه ۳۴۴، خطبه۵۱ ، أباة الضیم را هم آنجا بحث کرده حدود ۱۰،۱۵ صفحه، چند تا شعر دارد از شعرای بزرگ یکی از آنها از ابوتمّام است؛

{السیف أصدق أنباء من الکتب}

یک منازعه ای ادبی بین قلم و شمشیر است آیا قلم تاثیر گذارتر هست یا شمشیر؟ شمشیر راستگو تر است از کتاب ها،

{فی حده الحدُ بین الجدِّ و اللعب}

در لبه شمشیر حدود و مرز بین جدیت و بازی روشن می شود، شمشیر واقعاً هر چه هست سراپا جدیت است، سراپا شهامت است سراپا حماسه است، جان را در طبق اخلاص گذاشته،

{بیض الصفایح لاسود الصحایف}

می گوید شمشیرها صفحه یشان سفید است براق و شفاف اما کتابها{سود الصحائف} با مرکب نوشته شده اند و سیاه هستند، (فی) جز مصراع اول است،

{فی متونهن جلاء الشک و الریب}

در متن شمشیر شک و ریب از بین می رود و آن حقیقت کاملا متجلی می شود از این قبیل اشعار چند صفحه ابن ابی الحدید نقل کرده، یک شعر دیگر هست که از ابوطیب متنبّی؛

{إذا غامرت فی شرف مروم}

{فما تقنع بما دون النجوم}

{فطعم الموت فی امر حقیر}

{کطعم الموت فی امر عظیم}

می گوید وقتی در یک امر بزرگی قدم گذاشتی و هدف و همت عالی شد (چون اسلام می خواهد که مسلمانان دارای همت بلندی باشند در سوره فرقان آمده {وجعلنا للمتقین إماما} واقعاً چقدر این آیه عجیب است می گوید ودرآخر دارد پروردگارا ما را نه تنها از متقین بلکه امام متقین قرار بده) حالا درآن شعر که می گوید وقتی دریک امر مهمی گام برداشتی به کمترازستاره ها قانع نباش، مرگ یک طعمی دارد، انسان دریک راه کوچکی بمیرد همان طمع را دارد که راه بزرگ بمیرد بنابراین مرگ که مرگ است{وکل نفسٍ ذائقة الموت}خلاصه در این فصل مطالعه می کنیم بحثی درباره أباة الضیم که مطالعه اش خیلی جالب است و واقعاً آن روح عظمت و شهامت را در انسان ایجاد می کند، در آنجا این کلمه را دارد می گوید کسی که{سید اهل الاباء الذی علّم الناس الحمیة و الموت فی ضلال السیوف إختره علی الدنیة} سیدوسالار اهل اباء (أباة الضیم) که به مردم یاد داد غیرت یعنی چه!؟ و این زمانی بود که مرگ زیر شمشیر را اختیار کرد بر دنیة، ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب این سید اهل الاباء است. حضرت آمد در میان دو صفت گفت که {ألا و إنّ الدعی یا بن الدعی قد خیّرنی بین إثنتین السلّة و الذلّة هیات من الذلّة، أبا الله ذلک لنا و رسوله والمومنین و جحور طابت و جلود طهرت وأنوف حمیّة و نفوس أبیّة}.

خوب حالا بحث ما در آن قسمت است که حضرت امیر(ع) هفت تا عاقبت برای ترک جهاد ذکرکردند به این مناسبت به این دو آیه از قرآن توجه کنید در قرآن کریم در دو سوره خداوند کسانی که در برابر کفار و مستکبرین و ظالمین جهاد را پشت سر گذاشتند و تبعیت کردند از کفار و مستکبرین و زیر باراستکباررفتند دردو جای قرآن عذاب آنها را ذکر می کند، همان طورکه سلطه گری قبیح و حرام است، سلطه پذیری هم که در نتیجه ترک جهاد بوجود می آید قبیح و حرام است، اول{و برزوا لله جمیعاً فقال الضعفاء للذین استکبروا إنّا کنّا لکم تبعاً فهل أنتم مغنون عنّا من عذاب الله من شیءٍ}در روز قیامت همه مردم در عرصه محشر حضور پیدا می کنند و آنجا مستکبرین هستند ضعفاء هم هستند، ضعفاء کسانی هستند که روحشان ضعیف بود و زیر بار سلطه استکبار رفتند، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) استاد بزرگوار ما مطلبی داشتند در بحث تفسیر می فرمودند در روز قیامت تمام آنچه اعتبارات دنیاست از بین می رود آنجا تمام حقایق را اظهار می کنند، ریاست یک امر اعتباری است،آنجا رئیس و مرئوس همه مساوی هستند، مالکیت از بین می رود مالکیت خدا که{ مالک یوم الدین} است باقی است، آن مالکیت از واقعیات است اما ملکیّت های دنیا همه اعتباری هستند شما اینجا نشسته اوکاخ دارد، حیوانات دارد، مالکیت دارد همه این اموراعتباری است، روز قیامت تمام اعتبارات محو می شود هیچ چیز نمی ماند آنجا هر چه باقی بماند آن حقایق است خوب عمل شما، روح شما، ایمان شما، عقیده شما، خصوصیات شما، اینها باقی می ماند{و برزوا لله جمیعاً} همه حضور پیدا کردند ضعفایی که تن داده بودند به سلطه حاضرند، مستکبرین هم حاضرند، ضعفاء به مستکبرین می گویند{إنّا کنّا لکم تبعاً} ما دردنیا به جای جهاد با شما از شما تبعیت کردیم و زیر سلطه شما رفتیم{ فهل انتم مغنون عنّا من عذاب الله من شیء} آیا میشود امروز باری از دوش ما بردارید و ازعذاب ما کم کنید{قالوا لو هدانا الله لهدیناکم سواءٌ علینا أ جزعنا أم صبرنا ما لنا من محیصٍ} مستکبرین می گویند ما اگر راهی پیدا کرده بودیم برای نجات خودمان، خودمان آن راه را می رفتیم، بر شما و ما مساوی است چه آنکه جزع و فزع کنیم چه نکنیم، امروز راه فراری نیست، این در سوره ابراهیم سوره ۱۴ قرآن آیه ۲۱ است، ودیگری{وإذ یتحاجّون فی النار} باز یکدفعه دیگر سلطه پذیران با مستکبران درآتش جهنم که با هم هستند با هم محاجّه می کنند{إنّ ذلک لحق تخاصم اهل النار}در میان اهل نار تخاصم فراوان است{الأخلاء یومئذٍ بعضهم لبعضٍ عدو إلا المتقین} تمام دوست ها در روز قیامت با هم دشمن می شوند غیراز متقین { و اذ یتحاجّون فی النار} باز درآتش با هم محاجّه دارند یعنی تنازع دارند{فیقول الضعفاء للذین استکبروا انّا کنّا لکم تبعا فعل انتم مغنون عنّا نصیباً من النار} ما در دنیا از شما تبعیت کردیم{ قال الذین استکبروا انّا کلٌ فیها} هم سلطه پذیر و هم سلطه گر هر دو در آتش جهنم اند{إنّ الله قد حکم بین العباد} آیه ۴۸ سوره غافر، روز شنبه روز شهادت امام صادق(ع) است از این جهت بقیه باشد برای جلسه بعد

و در این چند دقیقه در نتیجه ترک جهاد کار امام صادق و اهل بیت(ع) به کجا رسید! که خداوند متعال به اهل بیت(ع) این حق را داده بود که اینها بایستی به مردم حکومت کنند برخاطرآن شایستگی که دارند و برای زعامت جامعه و اداره جامعه، خوب! آنها باید مدیر و مدبّر جامعه باشند، چون کرامت انسان ها را نمی شود به هر کسی سپرد، سرنوشت انسان ها را خداوند متعال به هر کسی نمی سپارد، انسان ها حاکم می خواهند و حاکم در سرنوشت مردم موثّر است و نمی شود سرنوشت انسان ها را با کرامت را به هر کسی سپرد خداوند متعال برای اداره امور مردم اشخاص خاصی را قرار داده پیغمبر و اهل بیت (ع)، ولی این حق توام با تکلیف است، تکلیف آنها این است که باید در این راه سعی کنند برای نجات بشریت و برای جلوگیری از ظلم بر بشر، مردم هم تکلیف دارند مردم هم در برابر آنها تکلیف دارند در نهج البلاغه هست که{أعظم الحقوق حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الوالی} بلند ترین حق ها حقی است که حاکم الهی بر مردم دارد بعد از حق خدا هیچ حقی به اندازه حق حاکم شرعی و الهی بر مردم بالاتر نیست و رعیت هم بر والی حق دارند باید با عدالت آنها را اداره کنند ولی این حق بالاخره درنتیجه ترک جهاد به انحراف کشیده شد، حضرت امیر(ع) هرچه به مردم گفتند با معاویه به جنگ برخیزید ولی مردم سستی کردند و بالاخره اهل بیت کم کم کناره زده شدند، بنی امیه و بنی عباس و این امر دنباله پیدا کرد تا زمان ما، برای اینکه بعد از بنی امیه و بنی عباس غزنویان و سلجویان و ایل خانان و تیوریان وصفویان وافشاریان و زندیه و قاجاریه و پهلوی تمام این حکومتها که حکومت باطل است حکومت کردند تا زمان ما ادامه داشت و به واسطه جهاد این حکومت ها بر چیده شد و این واقعا کار بزرگی بود.

هم درکافی و هم در بحار، سدیرالصیرفی می گوید داخل شدم به ابی عبدالله (ع){ قلت له و الله ... } گفتم که چرا تو نشسته ای قیام کنید و حق خودتان را بگیرید{ قال لِمَ یا سدیر} چه می گویی؟{ للکثره موالیک و شیعتک و انصارک} سدیر به امام صادق(ع) می گوید شما خیلی شیعه و انصار واعوان دارید{و قال یا سدیر کم عسی ان یکونوا} تعداد یاران من که می گویی زیادند چند نفرند؟ که من قیام کنم و نگذارم که بنی عباس حکومت را تصاحب کند{ قلت مائة الف} ۱۰۰ هزار نفر{ قال مائتی الف} نه! ۲۰۰ هزار نفر بعد گفت نه! نصف دنیا طرفدار شما هستند بروید و حق خودتان را بگیرید جهاد راه بیندازید و بنی عباس را کنار بگذارید{و سکت عنّی} حضرت سکوت کردند بعد از چند دقیقه گفتند{یخفّ علیک أن تبلغ معنا الی ینبع} یعنی میل داری برویم و با هم قدم بزنیم تا باغستانِ نزدیک مدینه {نعم، أمر بحمار و بغل} حضرت فرمودند یک حمار بیاورید و یک بغل، حضرت فرمودند اینها را زین کنید من سوار حمار شدم و حضرت سوار بغل شدند یک مقداری رفتیم و از مدینه خارج شدیم رسیدیم به یک جایی، گفتم اینجا نماز بخوانیم حضرت فرمودند نه اینجا زمین سخته و شوره زار است برویم به جای دیگر اینجا مکروه است، رسیدیم به جای دیگر و درآنجا نماز خواندیم بعد از نماز حضرت دیدند که یک چوپانی تعدادی بزغاله آنجا می چراند حضرت فرمودند، سدیر! اگر من به تعداد این بزغاله ها یار و یاور داشتم خاموش نمی نشستم و قیام می کردم سدیر می گوید شمردم ۱۷ تا بزغاله بود.

جهاد یار و یاور می خواهد، کمک می خواهد، حالا این حدیث در کافی جلد دوم صفحه۲۴۲، بحار الانوار جلد ۴۷ صفحه ۳۷۲.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه چهاردهم تاریخ: ۸۷/۸/۱

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

برادر محترم ما آقای پور سیدی و همراهنش زحمت فراوانی کشیده اند در چند سال برای احیای مباحث مهم مربوط به امام عصر (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) از طرفی هم قدری دیر به بنده فرمودند، ما قول داده بودیم به آقایان که چهارشنبه بحث نهج البلاغة داشته باشیم، قبل از انقلاب ما در اینجا نهج البلاغة می‌گفتیم و این مسجد أعظم و ایوان پر می‌شد و آن وقت عطش فراوانی بود برای نهج البلاغة که آن وقت ساواک جلویش را گرفت خوب بنده خواستم بخاطر اینکه به ایشان و رفقای ایشان ارادت داریم به رأی العین ببینند که ما قبلاً قول دادیم اگر آقایان اکثریت اجازه دادند و موافقت کردند که خوب، ولی نظر اکثریت این نبود و ما از این جهت به همان قول خودمان عمل می کنیم اما چند مطلب است یکی این که در نهج البلاغة بحث مهدویت که بعضی رفقا می‌گویند جمع بین حقین شود، آنقدرها نیست که یک درس را چند ماه اشتغال کند بله مطالبی هست مسلّم و خیلی محکم و قاطع ولی آنقدرها در نهج البلاغة بحث مهدویت به عنوان مهدویت آنقدر زیاد نیست، نهج البلاغة را دو جور می‌توان بحث کرد یکی اینکه از اول شروع کند و جلو بیاید، یکی اینکه موضوع معین باشد، موضوعات مختلفی در نهج البلاغة مطرح است، اگر مساله امامت باشد بله می‌شود مساله امامت در نهج البلاغة بسیار بسیار مهم و فراوان است اگر به این عنوان در جمع بین حقین قبول کردند که خوب ولی اگر نشد ما معذرت می‌خواهیم که بحث نهج البلاغة را داشته باشیم تا بعداً در جای خود آن موضوع عملی شود بالآخره ما باید راجع به مطلب، موضوع معین کنیم در یک موضوع بحث کنیم چند موضوع را بنده عرض می‌کنم اگر لازم شد شما هم بفرمائید تا متوجه شویم اکثریت چه موضوعی را می‌خواهند، یکی همان بحث امامت است و یکی از ارکان مهم نهج البلاغة است ولی این منتهی خواهد شد به جاهایی که با وحدت میان شیعه و سنی سازگار نباشد و در بحث امامت ما مجبور باشیم که مطاعن عمر، ابوبکر و عثمان را که در کتاب های ما وجود دارد براساس دلیل هایی که داریم بیان کنیم و شاید آنها از این جهت که در حوزة علمیه قم به عنوان یک بحث مهمی، امروز با این بسط و شرح باشد ف

موضوع دیگر این است که مثلاً ما بیابیم دربارة اصول و مبانی حضرت امیر (ع) بحث کنیم در حکومت علوی با آن مزایایی که داشته و به دنیا نشان داده شود که در اسلام حکومت باید به این شکل باشد در برابر مکاتب دیگر، اصول و مبانی حکومت حضرت علی (ع)، این خود یک بحث است.

بحث دیگر مثلاً این است که انسان بیاید و آن عهد نامه مالک اشتر را شروع کند که پنجاه و سومین نامه می باشد، خوب برای ادارة یک مملکتی، یک ملتی، یک جامعه، بلکه دنیا، سیاست امیرالمؤمنین که الان در سازمان ملل به عنوان یک منشوری و کامل ترین منشور برای ادارة امور مملکت بلکه دنیا نگه داشته می‌شود.

یا مثلاً بحث های توحیدی که واقعاً اوج فصاحت و بلاغت است مضامین خطب توحیدی حضرت امیرالمؤمنین (ع) از نظر کلامی و فلسفی و عقلی مباحث خیلی مهمی است اینها به نظر بنده می‌رسد موضوع های زیادی وجود دارد حالا می‌خواهید ما تعیین آن را بگذاریم به رأی شما رأی دهید و نظر دهید، بنده نمی‌دانیم به چه صورتی باشد، بنده امروز می‌خواهم چند دقیقه ای درباره اعتبار نهج البلاغة و حجیت نهج البلاغة صحبت کنم، دیروز یکی از فضلاء نامه ای نوشته بودند که درباره دنیا طلبی و تنعّم و تجمل گرایی که امروز خطری است برای انقلاب که افرادی هستند که باید مثل بقیه زندگی کنند اما دنبال تنعّم و تجمل و دنیا گرایی رفتند و از این مطلب زیاد است.

شأن نزولش چطور بوجود آمده است سید رضی (رحمة الله علیه) از علمای بزرگ اواخر قرن ۴ و اوایل قرن ۵ ، در سال ۴۰۶ (ه.ق) وفات کرده اند، سید رضی و سید مرتضی این دو تا برادر از أعلام بسیار مهم اسلامی می‌باشند سید رضی در اوایل نهج البلاغة دارد که من خواستم خصائص ائمه (ع) را بنویسم که چند جلد می‌شد، خصیصة امیرالمؤمنین (ع) را نوشتم (ولی الان در دست نیست از بین رفته) ولی برای بقیه توفیق پیدا نکردم اما در بین نوشتن خصیصة حضرت امیر (ع) برخورد کردم به کلماتی درحد اعلای فصاحت و بلاعت که دون کلام خالق فوق کلام مخلوق بود به اینها که برخورد کردم بعضی از دوستان من گفتند که خوب است که از همان کلمات امیرالمؤمنین به عنوان خطبة و کلمات نوشته شود تا ارائه شود به مردم تا بدانند امیرالمؤمنین در چه حدی از بلاغت و فصاحت بوده این شاگرد قرآن، من تصمیم گرفتم که این کار را انجام دهم و این کتاب را سمیتُ بنهج البلاغة بعداً که سید رضی این را نوشته درباره نهج البلاغة باید توجه داشته باشیم این را به

عنوان یک کتاب فقهی ایشان نمی‌خواسته بنویسد بلکه به عنوان نشان دادن کلماتی در حد أعلای فصاحت و بلاغت.

چند تا مطلب اینجاست، یکی این که کتبی که اینجا از بین رفته است و بنده برای نمونه از کلمات الذریعة الی تصانیف الشیعة حاج آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعة که از علمای بزرگ عصر ما بودند و مرحوم شدند ایشان کتابهای زیادی دارند مثلاً الذریعة که ۲۵ جلد است ایشان سعی کرده تألیفات شیعه را جمع کنند و می‌گویند صاحب الذریعة و سید محسن امین و کاشف الغطاء نشسته بودند و با هم بحث می‌کردند و می‌گفتند که بعضی از اهل تسنن نوشتند که شیعه ها تألیفاتی ندارند و سابقه زیادی به اسلام ندارند اینجا قرار شد و این سه نفر تصمیم گرفتند که صاحب کشف الغطاء محمد حسین کاشف الغطاء که پسر شیخ جعفر است ایشان اصل الشیعة و اصولها را نوشته است که ثابت کند یک شیعه(البته در زمان پیامبر (ص)) این است و اسلام ناب این است که شیعه دارد، سید محسن امین اعیان الشیعه را نوشت برای معرفی رجال و علمای شیعه، و الذریعة هم تصانیف شیعه را نوشته این الذریعة در سه جا راجع به نهج البلاغة بحث دارد یکی در ماده (ت) ترجمة نهج البلاغة صورت گرفته، دو در ماده (ش) شروح نهج البلاغة و سه در مادة (ن) خود نهج البلاغة، ایشان در سه جا معترض این موضوع هستند که قدری از کلمات ایشان را می‌خوانیم، حاج آقا بزرگ تهرانی مرد بسیار بسیار بزرگی هستند، ایشان در جلد چهارم الذریعة صفحه ۱۴۴ می‌گویند که {لم یبرز فی الوجود بعد انقطاع الوحی الالهی کتاب آمن امس به مما دوّن فی نهج البلاغه} بعد از اینکه وحی پروردگار قطع شد و پیغمبر اسلام ارتحال حاصل کردند بعد از آن کتابی که امس باشد مربوطتر باشد به قرآن، از نهج البلاغه بهتر نداریم، که نهج البلاغه {مسحة من العلم الالهی عقبة من الکلام النبوی} مسحة یعنی نمونه ای، نمونه ایست از علم پروردگار و رایحه ایست از کلام نبوی خلاصه اینکه اینجا مطالب زیادی ذکر کرده که خوب است درسش را بخوانند تعلیم و تعلّم صورت بگیرد هر کسی در هر قسمتی می‌خواهد کار کند درسیاست، زهد و تقوا و غیره، خلاصه از این کتاب باید استفاده کنند به این کتاب اتّکا کنند، این در جلد ۴ ، صفحه ۱۴۴ که آن مادة، آن مادة (ت) ترجمه بوده، جلد ۱۴، صفحه ۱۱۱ که مادة آن مادة (ن) یعنی خود نهج البلاغه است {هو کالشمس فی رایحة النهار فی ظهور و هو علوالشأن و القدر} در اینجا هم کلمات بسیار بسیار جالب درباره {هو أخ القرآن الکریم} این برادر قرآن کریم {فیه دعاء کل علیل و سقیم} خلاصه مطالب زیادی درباره نهج البلاغة دارد،

یکی هم این شعر (کلامٌ علیٌّ، کلامُ علیٍ و ما قاله المرتضی المرتضی)

بعد ایشان می‌گویند به ۴۸۰ خطبه امیرالمؤمنین دارند ولی این خطبه ها نصف آن در نهج البلاغه وجود دارد آنها درآن حمله مغول از بین رفته اند خیلی اظهار تأسف می‌کنند برای اینکه چند دفعه کتاب های شیعه مورد تهاجم قرار گرفته یکی در موقعی که سلطان محمود غزنوی به ایران آمد و به ایران حمله کرد سلطان محمود در شهری کتاب‌های صاحب بن عبّاد را همه را سوزاند، سلطان محمود غزنوی سنّی بسیار متعصبی بوده است با شیعه ها خیلی مخالف بوده حتی بسیاری از علمای شیعه را کشت، صاحب بن عبّاد می‌گفت کتابهای من ۴۰۰ تا شتر برای حمل و نقلش می‌خواهد ، اینقدر کتاب داشته و قبر وزیری زیارتگاه نیست غیر از قبر صاحب، قبرش در اصفهان زیارتگاه است چون یک شیعه خالص و خُلَّص بوده و خیلی هم در حد بالایی بود از نظر ادبیات و فقاهت، عیون اخبار الرضا را که صدوق نوشت برای صاحب بن عبّاد نوشت، درباره صاحب دو تا قصیده در اول عیون اخبار الرضا وجود دارد صاحب هم دو تا قصیده در مدح امام رضا گفت و برای صدوق فرستاد این دو با هم، هم عصر بودند، صدوق هم در اول عیون اخبار الرضا خیلی از او تعریف کرده بعداً بخاطر اینکه به ایشان هدیه ای داده باشد عیون اخبار الرضا را برای صاحب نوشته، صاحب در حالاتش چیزهای خیلی جالبی دارد در کتاب الغدیر یکی از شعرای الغدیر همین صاحب است که حالاتش آنجا مذکور است، خلاصه کتابهای صاحب بن عبّاد را که می‌گفت {یحتاج الی أربعة مائة جمل} ۴۰۰ شتر باید آنها را حمل کنند سلطان محمود غزنوی آنها را سوزاند بعداً وقتی که سلاجقة حمله کردند به محل کرخ بغداد که محل شیعه ها بود و درآنجا شیخ طوسی مدرسه ای داشت و کتابخانه ای داشت، شیعه ها را کشتند و کتابخانه شیخ طوسی به آن عظمت را غارت کردند و منبرش را سوزاندند و شیخ طوسی مجبور شد از بغداد به نجف برود و درآنجا حوزه نجف را برپا کرد یک دفعه هم آنجا مورد حمله قرار گرفت، در واقع ۲۰۰ سال بعد از آن حمله مغول است، مغول ها که حمله کردند همه کتابهای شیعه را سوزاندند وبه دریا ریختند به اندازه ای که آب فرات رنگین شد نوشته که وقتی مغول حمله کرد به بغداد شیعه ها را می‌کشتند این ابن أبی الحدید را گرفتند و آوردند پیش هلاکوخان و گفتند این کتاب نهج البلاغة را شرح کرده هلاکوخان دستور کشتنش را داد با اینکه ابن أبی الحدید سنّی است ولی بخاطر اینکه در نهج البلاغة را شرح کرده، بعد ابن ابی الحدید رفت پیش علقمی که وزیر بود به او

پناهده شد که نگذارید من را بکشند علقمی ابن ابی الحدید را برد پیش خواجه نصیر الدین طوسی، خواجه شفاعت کرد و هلاکوخان از کشتن ابن ابی الحدید صرف نظر کرد اما کتابهای شیعه را به دریا ریختند و کارهای دیگر.....

این مساله در خیلی جاها اتفاق افتاده مثلاً در مصر در قاهره کتابخانهٔ مهمی کاتبیّین که شیعه بودند داشتند در آنجا هم در حمله دشمن ها کتابهایش را سوزاندند، در اندلس کتابخانه های مهمی مسلمان ها تأسیس کردند ولی بعداً وقتی اروپایی ها حمله کردند برای از بین بردن کتابخانه مسلمانان و کشته مسلمانانی که آنجا بودند و کتاب ها را سوزاندند خلاصه چندین دفعه کتابهای شیعه مورد غارت قرار گرفته حالا در اینجا این را می‌خواهم ذکر کنم ایشان می‌گویند که در الذریعة ۱۴۰ شرح برای نهج البلاغة نوشته و علماء به اندازه ای مسلم می‌دانستند که نهج البلاغة از امیرالمؤمنین است که دیگر احتیاجی به ذکر سند نبود زیرا شایع بود و معلوم بود آن وقت ۱۴۰ شرح که یکی از آنها شرح ابن ابی الحدید است ایشان می‌گویند که ۴۸۰ خطبة امیرالمؤمنین داشته اند که بعضی از آنها در مناقب ابن شهر آشوب است و در نهج البلاغة نیست این ۴۸۰ تا تقریباً نفصش در نهج البلاغة هست و نصف دیگر آن در همین جریان ها از بین رفته، مثلاً می‌گویند مروج الذهب که چهار جلداست و در سال ۳۲۹ می‌زیسته در کتابش نوشته که امیرالمؤمنین ۴۸۰ خطبة داشته اند این در کتابها بوده و بعد از بین رفته و نصفش در نهج البلاغة هست آن نصف را هم سید رضی گاهی یک قطعة از آن را می‌نویسد حالا آنچه که می‌خواستم عرض کنم کتابی هست به نام مصادر نهج البلاغة و اسانیده که مال السید عبدالزهراء الحسینی الخطیب این کتاب خیلی مهم است، بنده این کتاب را دارم مطالعه هم کردم این کتاب چهار جلد قطور است و آنچه در نهج البلاغة وجود دارد ایشان مدارکش را پیدا کرده از طرق عامه و خاصه، خطبة هایی که در نهج البلاغظ هست از طرق عامه خیلی نقل شده در کتاب خُمس بنده نوشته ام که خطبه شقیشقیة در جلد هفتم الغدیر علامة امینی ۲۸ طریق برای این خطبة نقل کرده است قبل از سید رضی، قبل از اینکه سید رضی بیاید و نهج البلاغة را تألیف کند علامة امینی در الغدیر جلد ۷ ، صفحه ۸۲ ایشان در ثمانیة و عشرین طریقاً از ۲۸ راه از طریق عامه خطبة شقشقیة را نقل می‌کند اینها قبل از تولد سید رضی تألیف شده، بالاخره ما الآن از جلد چهارم الذریة این مطالب را نقل کردیم از جلد ۱۴ هم مطالبی خدمت شما عرض کردیم که اینها در اهمیت نهج البلاغة و همین اندازه کافیست و یکی از دلیل های ما همان کلام امام است که فرمودند، امام (رضوان الله علیه) در وصیتنامه خود اول حدیث ثقلین را نوشته اند (بنده می‌گفتم که این وصیتنامه امام را باید کلمه، کلمه مطالعه کنیم من خودم کلمه کلمه از آن یادداشت برداشتم چون حاصل تجارت امام است، امام (رضوان الله علیه) با آن عظمت بعد از اینکه توانستند این انقلاب را بوجود بیاورند و بعد جریانها به وجود آمد و ۸ سال جنگ تحمیلی را پشت سرگذاشتند با عزت و افتخار، خواستند حاصل تجارب خودشان را در وصیتنامه بنویسند و نوشتند، امر شخصی در وصیتنامه ایشان نیست که کجا دفن کنید چقدر نماز بخوانید ایشان آنچه تجربه کرده و بدست آورده برای صلاح اسلام نوشته اند) بعد از حدیث ثقلین ایشان نوشته اند که ما افتخار می‌کنیم که نهج البلاغة که حاوی جامع ترین و کامل ترین دستور زندگی، فردی، اجتماعی، حکومتی، فرهنگی سیاسی، اخلاقی و اقتصادی است از پیشوای ما حضرت امیر (ع) است یعنی امروز قرار باشد ما در برابر اهل تسنن و دنیا تحدّی بکنیم آنچنان که در قرآن تحدّی شده، ما بخواهیم تحدی بکنیم به حضرت امیر (ع) که امام و پیشوای ماست با همین نهج البلاغة است.

چه کسی می‌تواند یک همچنین کتابی واقعاً بیاورد آن وقت اوج کلماتش هم در همان خطبة های توحیدی است که ابن ابی الحدید چند جا دارد، درست است که عرب کلماتی داشتند فصیح و بلیغ اما درباره شتر بود و شب بود و شراب بود اما شناخت خدا کمال خدا، جلال خدا، جمال خدا، اوصاف خدا، خطبه های توحیدی چیزی هست که قبل از علی (ع) کسی نیاورده عجیب است بنده یک وقتی می‌گفتم حضرت امیر (ع) در میدان جنگ و در مساجد خطبة می‌خوانده کلماتی دارد که مثلاً بحرانی، خوئی، صدرالمتالهین شیرازی در معنی کردن آن می مانند حالا ببینید اسلام چقدر فرهنگ مردم را بالا برده است که سربازان میدان جنگ کلمات را می فهمیدند و المتألهین ها و خوئی ها و بحرانی ها در فهمیدن آنها مانده‌اند این خیلی عجیب است! این نمونه‌ای است که اسلام در بالا بردن سطحِ فرهنگ مردم چقدر عنایت دارد منتهی بعداً این جریان ها به وجود آمد که این فرهنگ خاموش شد و إلا در سربازان میدان جنگ و بازاری ها این فرهنگ بوده، امیرالمؤمنین خطبة ها را برای بازاری ها نیز می‌خواندند {بمضادته بین الأشیاء عُلم أن لاضد له بقارنته بین الأشیاء عِرف أن لا قرین له} اینها را امیرالمؤمنین برای مردم بیان می‌کرده است.

بالاخره نهج البلاغة کتاب بسیار بسیار عالی است حالا نمی دانم کدام بحث را شروع کنیم آیا بحث حکومت حضرت امیرالمؤمنین را شروع کنیم که به دنیا نشان دهیم یک حکومتی در اسلام بوجود آمده و

حکومت اسلامی باید به این شکل باشد یا بحث های دیگر باز هم می‌خواهید فکر کنید تا چهارشنبه دیگر وقت دارید حالا یک حدیث از امام صادق عرض کنم، در تحف العقول {ثلاثة مکسبة للبغضاء ثلاثة مکسبة للمحبة} مکسبة ظاهراً مصدر میمی است، ۳ چیز موجب محبت است، سه چیز هم موجب بغض و تنفر است، آن سه چیز که موجب محبت است {الدین و البذل و التواضع} یکی دین، واقعا کسانی که متدین هستند محبوب اند دوم سخاوت سوم تواضع و {ثلاثة مکسبة للبغضاء النفاق و الظلم و العُجب} سه چیز هم باعث می‌شود انسان منفور باشد یکی نفاق، مردم آدم منافق را دوست نمی‌دارند دوم ظلم و سوم خوپسندی.

خداوند انشاءالله توفیق عمل کردن عنایت بفرماید انشاءالله.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه پانزدهم تاریخ: ۸۷/۸/۵

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما در وجوب جهاد از آیات قرآن مجید است از جمله ی آیات، آیه ۲۵ از سوره حدید، سوره ی ۵۷ از قرآن مجید (حدید یعنی آهن) آهن اشاره ای دارد به همان جهاد است که عرض می کنیم و در حقیقت این سوره سوره ی جهاد است {لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب إنّ الله قویّ عزیز}دراینجا چند موضوع را باید عرض کنیم، آیه مربوط به خط سیر انبیاست، اما خوب در مسئله نبوت اولین مسئله که باید مورد توجه واقع شود مسأله نبوت است که اصلی می باشد از اصول دین که خداوند متعال افرادی را برگزیده به عنوان نبیّ و آنها برای هدایت مردم مبعوث و ارسال کرده، این مطلب هم دلیل عقلی دارد و هم نقلی.

دلیل نقلی در قرآن کریم در سوره ی فاطر سوره ی ۳۵ قرآن آیه ۲۴{وإن من أمة الا خلا فیها نذیر} هیچ امتی نبود الاّ آنکه در آن پیغمبری از جانب خداوند متعال برانگیخته شده و مبعوث شده. البته در قرآن مجید اسامی همه ی پیامبران نیامده و در دو جای قرآن{رسلاً قد قصصنا علیک و رسلاً لم نقصص} خداوند به پیغمبر می گوید که ما همه ی پیغمبران را قصه هایشان را بیان نکردیم وفقط آن پیغمبرهای معروف و مشهور را که در زمان نزول قرآن مردم با نام و حوادث آنها آشنا بودند قرآن ذکر کرده و خود قرآن ذکر کرده که رسلی داریم که قصه های آنها و نام های آنها در قرآن نیامده این ۱۲۴ هزار پیغمبر تعدادی از آنها ظاهراً در حدود ۷۰ نفر از آنها نامشان در قرآن ذکر شده و تعداد بیشتر آنها نامشان در قرآن مذکور نیست ولی این مطلب{وإن من أمة الا خلا فیها نذیر}یک امرکلی است که قرآن بیان فرموده.

اگر برای این مطلب بخواهیم دلایل دیگری بیاوریم از جمله نهج البلاغه در خطبه ی اول حضرت امیر فرموده {فبعث فیهم رسله، و واتر إلیهم انبیاءه لیستادوهم میثال فطرته و یذکر هم منسیّ نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول و یروهم الآیات المقدرة من سقف فوقهم مرفوع، و مهاد تحتهم موضوع و معایش تحییهم و آجال تفنیهم و أوصاب تهرمهم واحداث تتابع علیهم ولم یخل سبحانه خلقه من نبی مرسل، او کتاب منزل او حجة لازمه او محجة قائمة}این کلمات از محتویات خطبه ی اول نهج البلاغه است این مقدار توضیح پنج تا وظیفه و برنامه برای پیغمبران معین می کند، اول در فطرت انسان ها پیمانی میان انسان و خدا وجود دارد پیغمبران خواستند همین پیوند و پیمان را آشکار کنند و طلب ادا کنند. دوم نعمت های خدا را مردم فراموش می کنند پیغمبران خواستند که این نعمت ها را به یاد مردم بیاورند. سوم پیغمبران خواستند که احتجاج کنند برای مردم حجت را تمام کنند و چهارم در عقول مردم خزائن فراوان وجود دارد گاهی تبلیغات فراوان، پرده هایی روی این دفائن عقول می کشد پیغمبران خواستند آنچه در عقول مردم به عنوان خزائن و دفائن وجود دارد آنها را برانگیزند پرده ها را کنار بزنند و پنجم پیغمبران می خواهند آیات پروردگار را که با تقدیر و اندازه توأم است به مردم نشان دهند سقفی که بالای سرش آسمان و زمینی که در زیر پای آنها گسترده شده است و وسیله ی زندگی که برای حیات انسان ها لازم است و اجل هایی که مردم را به مرگ و میر سوق می دهد و دردها و مشکلاتی که مردم را پیر می کند و حوادثی پشت سر هم برای مردم بوجود می آید، بعد از این موضوعات {من سقف فوقهم نبی مرسل او کتاب منزل او حجة لازمه او محجة قائمة} حجت لازمة بنابر حرف شرّاح که درست هم است امامت است خداوند هیچ وقت مردم را از نبی مرسل و کتاب منزل و امامت و حجة خالی نگذاشته این دلیل نقلی مطلب است، دلیل عقلی مطلب اینکه بعد از اعتراف و شناخت به این که این عالم یک پروردگار حکیم و قادری دارد و یکی از کارهای آن حکیم این است که هدایت کند مردم را و راهنمایی کند، در جای، جای آیات قرآن این منظور هدایت ذکر شده {الذی خلق فسوّی والذی قدّر فهدی} و {ربّنا الذی اعطی کلّ شیء خلقه ثم هدی} این آیه ۵۰ از سوره طیه سوره ۲۰ قرآن است و معنی آن این است که خداوند به هر موجودی خلقت خاصی داده و او را هدایت کرده. در نوشته های آیت الله مطهری که در باب توحید هست ایشان نوشته اند که تا زمان فخر رازی دلایل خداشناسی را که ذکر می کردند هدایت را جزء آن دسته ی اول نمی آوردند، نظم را بله، هماهنگی موجودات با هم را بله، حدوث موجودات بله، حرکت موجودات بله، حیات بله، اما ایشان می گویند که فخر رازی یکی از کسانی بود که هدایت را از دلائل ذکر کرده است هر موجودی که خلق شده و خلقت با هدایت توأم است، بله واقعاً حرف خیلی مهمی است هیچ موجودی از موضع هدایت در عالم خلقت خارج

نیست و خداوند متعال او را هدایت کرده، در شفاء ابن سینا در بحث نبوت می گوید {والحاجة الی هذا الانسان أشدّ من إنبات الشعر علی الحاجبین و تقعیر الأخمص فی القدمین} می گوید خداوند در خلقت به یک ریزه کاریهایی که انسان به اهمیّت آنها کمتر توجه می کند، توجه داشته و بوجود آورده، خداوند متعال در کنار پلک های چشم مژه آفریده اگر این مژه ها نبودند گرد و غبار وارد صفحه ی لطیف چشم می‌شد و از طرف دیگر در شدت و ضعف نوری که وارد صفحه ی چشم می‌شود مؤثراست وخیلی مهم است و همین طور در زیرپای انسان یک برجستگی و فرورفتگی هست که آنها در راه رفتن انسان خیلی مؤثر است اگر زیر پا صاف می‌شد راه رفتن برای انسان مشکل می‌شد اما آن خطوط و برجستگی که زیر پای انسان هست اینها خودشان خیلی مؤثر است. ابن سینا می گوید{والحاجة الی هذا الانسان} احتیاج به نبیّ أشد است از موژه هایی که در کنار پلک های چشم روییده و از ابرو که در بالای چشم قرار دارد و همین طور أشدّ است از آن فرورفتگی و برجستگی که زیر پا وجود دارد خداوندی که این ریزه کاریهایی که شاید در درجه دوم و سوم قابل اهمیّت باشد را در خلقت بوجود آورده آیا پیغمبری که باید مردم را راهنمایی کند نباید بوجود بیاورد پس خداوندی داریم عالم و حکیم، حاجت هر حاجت مندی را برآورده می کند هر موجودی را هدایت می کند، انسان هم احتیاج به هدایت دارد آن وقت خداوند هم جسم نیست که بیاید با مردم معاشرت کند، حرف بزند پس باید پیامبری بفرستد که این پیامبر از جنس بشر باشد با انسان ها ارتباط داشته باشد تا انسان ها را هدایت کند خلاصه مسأله نبوت مسأله ای است که خداوند ازآغاز خلقت أنبیایی فرستاده آن وقت در قرآن کریم آیاتی خط سیرانبیاء را معیّن می کند که انبیاء در هدایت مردم چه گام هایی برداشتند و چه برنامه هایی داشتند از آیات قرآن استفاده می شود که این مسئله نبوت یک خط سیر پیوسته است و همبستگی و وحدت و اتحاد در میان انبیاء وجود دارد هر چند از نظر زمان و مکان فاصله هایی بوجود آمده ولی آنچه مهم است برنامه ی واحد است انبیاء همه در یک خطر سیر واحد و برنامه ی واحد گام برداشتند آیات فراوان داریم{لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معه الکتاب و المیزان} ما رسل خود را همه را با بینات فرستادیم چون اگر بیّنه نباشد آن موقع هر کسی إدعا می کند واز این جهت که نبوت یک مقام مشامخی است برای این که هر کسی ادعای این مقام را نکند باید از جانب خداوند بیّناتی داشته باشد تا اینکه ثابت شود این نبیّ از جانب خداست، بیّنات هم شامل معجزات می شود و هم شامل حجج و براهین چون پیغمبران دو جور بیّنات دارند یک بینات آنها شقّ القمر است و معجزات و ... و یک بیّنات آنها دلایل و براهین است که در برابر عقول مردم حجج قاطعة، حجج بسیار کاملی است. ما تمام پیغمبران را مجهّز کردیم به بیّنات و{أنزلنا مع الکتاب} کتاب مایکتب است آن وحی الهی است که می نویسند و هم منزّل می شود و آن می شود کتاب، مثل قرآن، تورات، انجیل این وحیی که پشت سر هم بیاید اینها را جمع می کنند و می شود کتاب، همه پیغمبران بزرگ کتاب داشتند{والمیزان} میزان یعنی وسیله ی سنجش، وسیله ی سنجیدن حقّ و باطل، و خداوند متعال آن را به همراه پیغمبران دینی فرستاده، دین و معارف دین وسیله ی سنجش حق و باطل است در عالم میزان زیاد است، میزان سنجیدن گرما، درجات گرما، درجات سرما، درجات فشار خون و امثال آنها فراوان اما میزان حق و باطل را خداوند متعال به همراه انبیاء فرستاده تا با آن میزان اشخاص سنجیده شوند که آن اشخاص چقدر طرفدار حق اند چقدر طرفدار باطل اند در چه حدی از طرفداری حق و در چه حدی از طرفداری باطل می باشند، حوادث هم سنجیده می شوند، حوادثی که بوجود آمده، باطل بوده اند یا حقّ بوده اند واعمال نیز سنجیده می شوند که عمل ها چه اندازه با حقّ مطابقت دارند و چه اندازه ندارند واخلاق هم سنجیده می شود و همچنین عقاید و افکار و اندیشه ها همه با آن میزان الهی سنجیده می شوند این است که درقرآن در این آیه می فرماید که ما خط سیری برای پیامبران داریم و تمام آنها را با بیّنات فرستادیم و همراه آنها کتابی بوده است. میزان و هدف این است که{و یقوم النّاس بالقسط} این آیه عجیب است، تمام پیغمبران با این تفصیل که آمدند هدف این بوده که مردم به عدل قیام کنند، عدالت در میان مردم برقرار باشد، اینقدر عدالت مهم است که تمام این جریان ها برای این است که مردم قیام کنند به قسط، چرا؟ برای اینکه انسان یک موجود اجتماعی است تا دراجتماع عدالت برقرار نباشد درآن اجتماع نمی شود زندگی کرد، اسلام می‌خواهد یک اجتماعی بوجود بیاورد، پیغمبران می خواستند یک اجتماعی بوجود بیاورند که آن اجتماع، اجتماعی کامل باشد و کمال اجتماع به این است که درآن اجتماع حقوق رعایت شود و حد و مرزها مشخص مشخص شود و بر اساس آن حدّ و مرزها حقوق مشخص می شود واین حقوق اگر به طور کلی برقرار باشد قسط و عدل در آن جامعه حاکم است و اگر برقرار نباشد قسط و عدل حاکم نیست پس آیه، آیه ای است که مطلب مهمی را بیان می کند، همین طور که در تکوین، قوام عالم به عدل است، در تفسیر صافی در سوره الرحمن{و

السّماء رفعها و وضع المیزان} این را که نقل می کند حدیثی بیان می کند این را فقط صافی دیده ام حدیث از پیغمبر (ص) است{بالعدل قامت السموات و الارض} آسمانها و زمین به عدل قائمند یعنی خداوند متعال این موجودات متعدد را طوری قرار داده که متوازنند و هماهنگند برای هر یک حدی هست و با این حدّها موجودات محدود درکنار هم قرار می گیرند به طوری در کنار هم قرارداده که حد و مرزها مشخص و یک هماهنگی بوجود آورده و آن هماهنگی هست که این آسمانها برقرار است و زمین هم برقرار است. خلاصه در نظام تکوین{بالعدل قامت السموات و الارض} چون در نظام تکوین قوام آسمانها و زمین به عدل است در نظام تشریع هم که انسانها در سایه تشریع و قانون زندگی می کنند باید عدل باشد، پیغمبران آمده اند تا این عدل را در نظام تشریع برای مردم بیان کنند و برقرار بسازند آیه این بود که{لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا من الکتاب والمیزان لیقوم النّاس بالقسط} خوب عدل خیلی مهم است، آیات فراوانی از آن در قرآن آمده، (إعدلو) امر به عدل است {إعدلوا هو أقرب للتقوی} و{أقسطوا إنّ الله یحبّ المقسطین} واجب است مردم عدل و قسط را رعایت کنند، امام عصر (ع) که می آیند اینقدر عدل مهم است که تا نوبت به ایشان می شود باید تمام ارض را از عدل و قسط پر کند، باز اگر بخواهیم استشهاد کنیم به نهج البلاغه حضرت امیر (ع) درآن نامه ی ۵۳ به مالک اشتر{وإنّ أفضل غرة عین الولاة استقامة العدل فی البلاد} افضل غرة فرمانروایان آن است که عدل در بلاد برقرار کنند این است که هدف بعثت انبیاء{لیقوم النّاس بالقسط} تا این جا معلوم اما هنوز این آیه تتمه دارد{وانزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس} پشت سرش ما آهن را نازل کردیم یعنی خلق کردیم چون فرمان خلقت از جانب پروردگار صادر می شود و فرود می آید، مخلوق فرود آمده است وآن پروردگاراست که فرمانش را صادر کرده {وأنزلنا من السماء ثمانیة أزواج من ...} و حیوانات نازل شدند و حیوانات در زمین بوجود می آیند امّا چون فرمان خلقت از جانب پروردگار و از جانب پروردگار و از جانب آن مقام بالا صادر می شود، فرود می آید، مخلوق فرود آمده است و فرمانش را پروردگار صادرکرده {وإن من شیء إلّا عندنا خزائنه وما ننزّله إلّا بقدرٍ معلوم}تمام خزائن انبیاء پیش ماست ما به اندازه معلوم {ننزّله} پس معلوم می شود که کلمه تنزیل در مورد موجودات صادق است، چون فرمان خلقتِ اینها از جانب خداوند صادر شده است آهن را ما نازل کردیم، آهن درآن بأس شدیدی است چون برخوردها جنگ ها در سایه آهن است، آهن خیلی نقش دارد درتمام صنایع و زندگی انسان ها، صنعت ها همه برآهن استوار است چه قدیم چه الان{ومنافع للناس} خوب ما از کجای این آیه درآوریم که به بحث ما مربوط باشد،کجای این آیه به جهاد مربوط می شود {ولیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب} اینجا (و) عاطفه است معطوف علیه محذوف است یعنی (لیجاهد النّاس، لیجاهد المسلمون، لیجاهد المتدیّنون) جهاد کنند تا معلوم شود چه کسی خدا را و رسل را کمک می کند، آن چه کاری است که ما انجام دهیم که به رسل و به خداوند کمک باشد آن جهاد است و وسیله ی آن چیست؟ وسیله اش حدید است، هم تفاسیر عامّة هم تفاسیر خاصة آنهایی که با دقت نوشته اند از جمله آیت الله طباطبایی یا مثلاً مجمع البیان یا تفسیر صافی خلاصه در تفاسیر ما و تفاسیر عامّة این آیه به جهاد تفسیر می شود چرا؟ چون کلمه حدید را دارد{ولیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب} جهاد کنند تا خدا بداند چه کسانی کمک می کند به پیغمبران، برای چه جهاد کنند؟ برای تأمین هدف پیغمبران، هدف پیغمران چیست؟ إقامه ی عدل، پس بدون جهاد عدل برقرار نخواهد شد این آیه نقش واهمیّت جهاد را می رساند واین برنامه ی همه ی پیغمبران است.

بعداً این نتیجه را خواهیم گرفت که جهاد فقط مخصوص پیغمبرِاسلام نیست بلکه مخصوص همه ی پیغمبران است{وانزلنا الحدید فی بأس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب إنّ الله قوی العزیز} خداوند حدید را نازل کرد تا مجاهدین از آن استفاده کنند و هر زمانی جهاد و جنگ احتیاج به آهن دارد تا مجاهدین ازآهن، آلات و ابزاری برای جهاد فراهم کنند و در راه خدا گام بردارند تا آن هدف انبیاء را که عدالت است برقرار سازند بنابراین عدالت هدف اصلی پیغمبران است واین عدالت هم ذی المقدمه است و مقدمه اش چیست جهاد است، مقدمه ی واجب، واجب است، ما مأموریم به إقامه ی عدل واین اقامه عدل راهی به جز جهاد ندارد.

یک تفسیری است مال شیخ شلتوت که رئیس جامعه الازهر مصر است و الان مرحوم شده، است، درزمان آیت الله بروجردی (اعلی الله مقامه) با ایشان مکاتبه داشتند. یک مرد معتدلی بود، درنتیجه مکاتبه اش او موافقت کرد که فقه شیعه هم درجامعه تدریس شود دراولِ مختصرِ مرحوم محقق در چاپ جدیدش درآن زمان درآن نوشته شده که ازجمله کتابهایی که در جامعه الأزهر تدریس می شود مختصرِ محقق است که فقه شیعه است یک کرسی هم در جامعه الأزهر نصب کردند برای تدریس فقه شیعه (بنده خودم به قاهره رفته ام و دیده ام)

چهارتا کرسی در آنجا بود یکی حنفی یکی شافعی یک حنبلی و یکی مالکی ولی شیخ شلتوت موافقت کرد و دستورداد یک کرسی هم برای فقه شیعه برقرارشود (بنده که رفتم آنجا به من می گفتند که این کرسی خالی است شما از قم کسی بفرستید بیاید به اینجا و درس بدهد بعد آنقدر آن شخص باید به فقه شافعی و حنفی و حنبلی و مالکی محیط باشد که فقه شیعه را با نظر به این کتب و این اشخاص و اثبات مزیت فقه شیعه برآن فقهای أربعه تدریس کند، اما آیا این دعا مستجاب شد!؟ این تقاضا برآورده شد!؟ در قم خیلی لازم است واقعاً که تحولاتی صورت بگیرد، یکی از تحولات همین است ما کتاب داریم مثل خلاف شیخ طوسی، معتبر محقق، تذکرة الفقهاء علامه، اینها فقه مقارن است این باید به اندازه ای در حوزه ها حلاجی شود و بحث شود افرادی تربیت شوند براین اساس که بتوانند در مثل جامعه الأزهر فقه شیعه را تدریس کنند، در فقه ما یک تحول لازم است الان بنده به عنوان یک طلبه عرض می کنم کتاب جهاد را باز کنید، جواهر، مسالک، اولِ بحث جهاد روایت ذکر می کنند نه بحث آیات قرآن.

خلافِ شیخ طوسی اولین متکبر فقه مقارن است بعد از آن محقق بوجود آمده و ایشان در معتبر فقه مقارن نوشته است ولی یک دوره کامل نیست ولی خلاف یک دوره کامل است، بعد از محقق، علامة است، علامه دو کتاب در فقه مقارن دارد یکی تذکره هست یکی منتهی.

خلاصه این را می خواهم ذکرکنم مثلاً درکتاب جهاد این تحول لازم است برای اینکه این همه آیات قرآن درباره ی جهاد داریم باید متعرض شویم اینها تنها دلیل نیست بلکه مجاهد پروراست قرآن تنها کتاب هدایت نیست بلکه کتاب تربیت نیز هست مثلاً درباره جنگ احد ۶۰ آیه داریم درباره ی جنگ تبوک سوره ی توبه که سوره ی نهم قرآن است شاید ۱۰۰ آیه بیشتر دارد، عجیب است واقعاً ! چون آخرین جنگ در سال نهم هجری همان جنگ تبوک است این جنگها واقعاً اتفاق بزرگی بود برای اینکه در مدینه اسلام کم کم تثبیت شود باید جنگ رخ می داد، جنگ بدر، احد، خندق، خیبراینها همه انجام شد بعد فتح مکه است قدم به قدم بعد تا اینکه پیامبر(ص) برای ۳۰ تا از سلاطین و أمرای آن وقت نامه نوشت که دو تا از آنها مهم است ایران و روم، ایران و روم دو تا قطب حکومتی بزرگ هستند وقتی که اینها می فهمند که پیامبری آمده است و جهاد دارد و قیام دارد و دعوت دارد و قدرت پیدا کرده احساس خطر می کنند پادشاه ایران که نامه ی پیامبر را پاره کرد، هیچ کدام از این ۳۰ نفر که پیامبر به آنها نامه نوشت، نامه ی پیامبر را پاره نکردند غیر از پادشاه ایران خسرو پرویز، این آدم مغرورگفت چون این شخص نامش را قبل از نام من نوشته. بعداً نامه ای به سلطان یمن نوشت آن موقع یمن هم جزو قلمرو ایران بود که چند تا مأمور بفرست تا این شخص که این همه بی احترامی کرده بروند و او را بگیرند و بیاورند آنها آمدند خدمت پیامبر(ص) پیامبر چند روزآنها را نگاه داشت بعد به آنها گفت که سلطان شما دیشب به دست پسرش شیرویه کشته شد و شما هم بروید دنبال کارتان، آنها رفتند و دیدند که همان ساعتی که پیامبر گفتند، کشته شده، این جریان نامه ها بود، روم هم یک قدرت بزرگ بود در قرآن یک سوره به نام روم داریم بیخود که نیست سلطان روم خیلی قوی بود{وهم من بعد غلبهم سیغلبون} بعد آنها برایران غالب شدند، روم از اسلام احساس خطر کرد از این جهت به پیامبر گفتند که سلطان روم لشگر فراوانی فراهم کرده تا حمله کند به مدینه و اسلام نوپا را از میان بردارد اینها برای ما درس است که آن روز حمله نظامی بود، آن روز تهاجم فرهنگی و تهاجم رسانه ای بود در برابراینها پیغمبر ساکت ننشست و قضیه ی تبوک را بوجود آورد ما هم وظیفه داریم و واقعاً جهاد این است.

پیامبر۳۰ هزار نفر جمع کرد هیچ جنگی تا بحال ۳۰ هزار نفر جمع شده بود نامه ها نوشت به اطراف، هوا گرم بود و راه طولانی ۱۴ منزل بود تا مدینه، محصول بدست نیامده بود تا بحال جنگی به این مسافت (در حدود ۶۰ ،۷۰ فرسخ است) نشده بود در این جنگ ۴ دسته بودند که در سوره ی توبه است، یک دسته گفتند{لا تنفروا فی الحرّ قل نار جهنم اشدّ حرّاً} گرما را بهانه کردند، یک دسته گفتند{استأذن اولوا الطول منهم} ثروتمندانی بودند افرادی که در ناز و نعمت بزرگ شده اند اینها نوعاً برایشان انجام وظایف دین مشکل است امام (رضوان الله علیه) مگر نفرمودند من یک موی این کوخ نشین ها را به۴۰ تا از این کاخ نشین ها نمی دهم، اگر به جبهه رفته باشید می بیند که بیشتر افراد از روستاها و فقرا و محرومین بودند همان زاغه نشین ها، حلبی آباد نشین ها و فقرا بودند.

آیت االه طالقنی (رحمة الله علیه) وقتی اولین نماز جمعه را بپا داشتند و تلوزیون که نشان می داد جمعیت بسیار زیاد وانبوه بود وآنها کاسب های جزء و کارمند ها و دهاتی ها و... بودند، آیت الله طالقانی فرمودند اطرافیان پیغمبر هم همین ها بودند آن افراد غنی و ثروتمندان اطراف پیامبر نیامدند آیت الله طالقانی تا نگاه کرد به جمعیت اولین کلمه اش این بود دید بله این روستا زاده ها و چهر های آفتاب خورده

و لباس های درحد پایین و... فرمودند ازاول هم اطرافیان پیغمبر همین ها بودند انقلاب را همین ها به ثمر رسانند و همین ها حفظ می کنند.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه شانزدهم تاریخ: ۸۷/۸/۶

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره جهاد با توجه به آیات قرآنی است ازجمله آیات آیه ۲۵ سوره حدید سوره پنجاه هفتم قرآن مجید{لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انز لنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط }از این قسمت از آیه استفاده می شود که خط سیر همه پیغمبران که در این آیه بیان شده و توأم بودن قیام پیغمبران با بینات و کتاب و میزان این بوده که مردم قیام کنند به قِسط، مساله عدالت آنقدر در زندگی تاثیرگذار است و آنقدر نقش دارد که هدف بعثت پیغمبران الهی این بوده که {لیقوم الناس بالقسط }چون انسانها باید در اجتماع زندگی کنند.

ذیل همین آیه دارد که {رهبانیة ابتدعوها}رهبانیة که در نصرانیت بود این بود که بروند به غارها در گوشه بیابان ها مشغول عبادت شوند اسلام چنین چیزی ندارد {ابتدعوها}این یک بدعتی است که نصرانیت به وجود آورده است.

از دیدگاه اسلام چون انسانها اجتماعی اند و باید در صحنه اجتماع زندگی کنند و این مسلماً بدون عدالت نمی شود و در غیر این صورت باعث سقوط و انحطاط و مرگ و... می شود و این است که در اجتماع باید عدل برقرار وحاکم باشد، این قسمت اول آیه .

بعد دارد {وأنزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس }چه تناسبی است بین قیام به قسط و حدید، که اصلاً سوره به نام حدید نامگذاری شده است تناسبش از خود آیه استفاده می شود{ولیعلم الله من ینصره و رسولَه بالغیب}ما آهن را نازل کردیم که آهن هر چند دارای منافعی است ولی{فیه بأس شدید} درآن بأس بزرگی است قدرت بازدارندگی و دفاع درآهن وجود دارد. معطوف علیه {ولیعلم الله }محذوف است و معطوف اینجا وجود دارد{ولیعلم الله} واو در اینجا عاطفه است{من ینصره و رسوله بالغیب}مفسرین ما و مفسرین عامه همه این طور تفسیر می کنند{لیجاهدوا}یا{لیقوم الناس بالجهاد} ابتداء جهاد و بعد از جهاد {ولیعلم الله} در نتیجه جهاد معلوم می شود که چه کسانی هستند که جهاد می کنند و خداوند و پیغمبر خدا را نصرت و یاری می کنند، خداوند و پیغمبر خدا قیام به قسط را هدف بعثت قرار داده، کسانی باید جهاد کنند و با آن جهادِ خودشان یاری کنند خدا و پغمبر خدا را برای برقرارساختن عدل، بنابراین جهاد جزء برنامه ی همه پیغمبران الهی است برای قیام به قسط و به وجود آمدن عدالت، به عبارت روشن تر اینکه ازآیات قرآن فراوان استفاده می شود به این که عدل لازم است{ ولایجرمنکم شنآن قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی}مبادا بغض و عداوتی به وجود بیاید و مانع شود از اجرای عدالت،{فاذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذا قربی}{واقسطوا إنّ الله یحب المقسطین}{یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط} ازاین قبیل آیات استفاده می شود به اینکه واجب است افراد قیام کنند برای اقامه عدل و قسط وچون مقدمه واجب هم واجب است و قیام به قسط و عدل لایتم و لایتحقق الا بالجهاد پس جهاد هم در هر صورت واجب است. درهمین آیه دارد{أرسلنا نوحاً و ابراهیم وجعلنا فی ذریّتهما النبوة والکتاب}چون آیه مربوط به بعثت پیغمبران برای این هدف معین است سپس می فرمایند ما نوح را ابراهیم را این دو پیغمبر بزرگ فرستادیم، ابراهیم به اندازه ای عظمت دارد که پیغمبران اولوالعزم بعدی از ذریّه‌ی ابراهیم اند حضرت موسی ،عیسی و پیغمبر اسلام همه شان از ذریه ابراهیم هستند، ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در ذریه آنها نبوت وکتاب را قرار دادیم{ثم قفّینا علی آثارهم و رسلنا}، {قفّینا} قفی یقفی تقفیة از باب تفعیل به معنای قراردادن چیزی پشت سر چیزی به طور استمرار، در شعر هم قافیه از همین ماده است به خاطر اینکه قافیه‌ها پشت سر هم قرار می‌گیرد تا یک قصیده ای و شعری تنظیم می‌شود{قفینا علی آثارهم و رسلنا}بعد ازاین پیغمبرها نوح و ابراهیم و امثال اینها، باز پیغمبر فرستادیم{وقفّینا بعیسی ابن مریم} پشت سراینها عیسی بن مریم، پس معلوم می‌شود این خط امتداد و ادامه دارد و در ادامه این خط هم هدف قیام مردم به قسط می باشد، برای تحقیق این هدف مهم جهاد لازم است بنابراین جهاد اختصاص به اسلام ندارد.

این آیه چند مطلب را بیان می‌کند اول همین که عرض کردیم، دوم اینکه جهاد مخصوص دین اسلام نیست چون همه پیامبران آمدند برای اقامه عدل، اقامه عدل هم محتاج به جهاد است بنابراین جهاد باید جزو همه برنامه‌های پیامبران الهی باشد مطلب اول که معلوم شد که هدف بعثت عدل است دوم اینکه عدل محتاج به جهاد است سوم اینکه این جهاد همچنان که در اسلام است جزو برنامه همه پیغمبران خدا نیز است، ما امروز می‌خواهیم در مورد مطلب سوم بحث کنیم در قرآن مجید آیات فراوان دلالت دارد که جهاد اختصاص به اسلام ندارد در شرایع دیگر هم جهاد وجود داشته از جمله این آیه ۱۴۷ از سوره آل

عمران سوره سوم قرآن مجید {وکایّن من النبی قاتل معه ربیّون کثیر} چه بسا از پیغمبرانی که همراه آن پیغمبر (ربیّون) کسانی که در مکتب آن پیغمبر ودر مکتب دین تربیت شده اند به قتال پرداختند،{فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله} هرگز کسانی که همراه پیغمبران به قتال پرداختند سست نشدند (وهن) یعنی سستی یعنی انسان نباید سست باشد هر کس باید در راه هدف خود جدی و محکم باشد{ولا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الاعلون إن کنتم مومنین} قرآن کریم در جاهای متعددی از وهن و سستی منع کرده، هرگزسستی به خود راه ندهید حزن و اندوه به خود راه ندهید و شما اگر دارای ایمان کامل باشید برتری و تفوّق دارید{ فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا} سست نشدند و ضعیف هم نشدند، سستی در حرکت و اعمال بدنی، ضعف بیشتر ضعف روحی است از نظر اراده هم ضعیف نشدند. {وما استکانوا} استَکانَ یعنی در برابر دشمن خاضع شدن، عجیب است واقعاً سست نشدند اینها باید درمجاهدین باشد ضعف هم پیدا نکردند و هرگز هم در برابر دشمن تسلیم و خاضع نشدند{والله یحب الصابرین} صبر در اینجا به معنای استقامت است گاهی صبر را به این معنا می‌کنند که انسان باید تحمل کند، گاهی به ما اعتراض می‌کنند که قرآن می‌گوید صبر کنید فکر می‌کنند صبر یعنی انسان بنشیند و غصه بخورد و تحمل کند، صبر به معنای استقامت و پایداری است که حاکی از یک روحیه که آن روحیه که انسان را به حرکت و نقشه ایفا کردن وا می‌دارد{وما کان قولهم إلا أن قالوا ربنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبّت اقدامنا و انصرنا علی القوم کافرین} (قولهم) خبر کان است (الا ان قالوا) اسم کان است آنهایی که همراه پیغمبران بودند این چنین بودند گفتارشان این بود، چون جهاد و میدان جنگ اول خودسازی لازم دارد، که در غزوه تبوک که دیروز اشاره کردم وقتی که همراهان پیامبر برگشتند و رسیدند به کنار شهر مدینه پیامبر فرمودند{ قد فرقتم من الجهاد الاصغر و بقی علیکم الجهاد الاکبر} { قال یا رسول الله ماالجهاد الاکبر قال: جهاد النفس}خلاصه کسی که می‌خواهد جهاد کند باید هر دو جهاد را انجام دهد هم جهاد نفس و هم جهاد با دشمن.

در نهج البلاغه در نامه ۵۳ که به مالک اشتر است حضرت امیر (ع) اولین دستور به مالک را می‌گویند که ای مالک باید تملک نفس داشته باشی، اول بایستی وقتی که می‌خواهی به کار مهمی اقدام کنی باید به نفس خود تسلط داشته باشی و جلوی تمایلات نفسانی که برخلاف عقل و شرع است را بتوانی بگیری این جهاد نفس است{و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنبونا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکفرین} این آیه دلالت بر این دارد که در برنامه پیامبران الهی جهاد وجود داشته و انحصار به اسلام ندارد. در این بحث که جهاد اختصاص به اسلام ندارد یکی این آیه بود، نمونه‌های فراوانی وجود دارد آیت الله طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) استاد بزرگوار ما در جلد ۲ تفسیر المیزان می‌گویند که بله! آیات قرآن بر این امر دلالت دارند ولی همه پیغمبران زمینه اقتضاء نمی‌کرد که به جهاد بپردازند و نتوانستند، نوح و هود و حضرت عیسی اینها را می‌گوید که آنقدر قدرتهای ظلم و استکباری تسلط داشت بر جوامع آن روز نتوانستد جهاد کنند چون جهاد که چیز ساده ای نیست و لذا پیامبر اسلام درمکه که ۱۳ سال بودند جهادی نبود{ أدعوا الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن}این برنامه‌ها در مکه به این ترتیب بود اما در مدینه که آمدند و افرادی اسلام آوردند و صیغه اخوت میان آنها خوانده شد و وحدت و اتحاد بوجود آمد حالا{کتب علیکم القتال} جهاد شرایط دارد آیت الله طباطبایی می‌فرمایند حضرت نوح، حضرت هود، حضرت عیسی در زمان حضرت عیسی دشمنان فراوانی بود از جمله بنی اسرائیل که قدرت فراوانی داشتند به همین دلیل حضرت عیسی نتوانستند جهاد کنند بالاخره ۱۲ نفر حواریون دورایشان را گرفته بودند، خداوند متعال هم ایشان را (رفعه الله) به آسمان برد وآنها فکر کردند عیسی را به دار زدند{و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم} بعداً سلاطینی بوجود آمدند اینها مسیحیت را تقویت کردند با بسیار کشتن مردم و تحت فشار قراردادن توانستند مسیحیت را در اروپا اشاعه دهند و افرادی که به او گرویدند کم بودند خلاصه بعداً آیاتی که از آنها استفاده می‌شود که پیغمبران قیام کردند و جهاد انجام دادند، این آیات را ذکر می‌کنیم یکی از این موضوعات مال حضرت موسی است، حضرت موسی(ع) بعد از اینکه بنی اسرائیل را از چنگال فرعون نجات داد و از مصر آنها را خارج کرد به طرف بیت المقدس و أراضی اردن و فلسطین، وقتی که آنها می‌آیند حضرت موسی می‌گوید یا قوم{ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم} حالا که از مصر و سیطره فرعون و فرعونیان نجات پیدا کردید داخل شوید به ارض مقدس که همان سرزمین فلسطین و اردن است که در قرآن کریم{ بارکنا حوله} همین جاست آنها گفتند یا موسی{إنّا لن یدخلها ابداً مادامو فیها} (امالقة جمع املیق) اینها جباراتی بودند که درآن سرزمین حکومت داشتند آنها گفتند مادامی که این جبابرة امالیق درآن سرزمین وجود دارد ما به آنجا نمی‌توانیم داخل شویم و زندگی کنیم{ما ذهب أنت ربّک فقاتلا اذا هاهنا قاعدون} گفتند تو برو خدا

همراه تو هست تو قتال کن ما اینجا می‌نشینیم وقتی که قتال کردی و جباران از بین بردی زمینه فراهم شد ما وارد أرض مقدس می‌شویم، حضرت موسی این کار را کرد از این آیه استفاده می‌شود آیه ۲۴ سوره مائدة که قتال و جهاد را حضرت موسی انجام داد در دین و شریعت او هم رسمیت او هم رسمیت داشت و وجود داشت باز نمونه دیگری که قرآن کریم دارد {الم ترالی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذا قالوا لنبیّ لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله} این جریان را ما نمی‌خواهیم زیاد توضیح دهیم این جریان طالوت و جالوت است یکی از قصه‌های قرآنی که بسیار آموزنده است، ثلث قرآن قصه است چون قصه آنچان که قرآن تحلیل می‌کند آموزنده است انسان‌ها نوعاً شنیدن قصه و داستان را داستان را دوست دارند این یکی از غرایز انسان است، دوست دارد قصه و حکایت را بشنود از همان دوران کودکی منتهی شکل قصه‌ها فرق می‌کند، به همین دلیل ثلث قرآن کریم بر اساس فطرت انسان‌ها قصه است تحلیل می‌کند آنچه را که به درد می‌خورد و آنچه را در تربیت انسان‌ها مؤثر است بیان می‌کند ما کتاب های تاریخ زیاد داریم امّا آنها با قرآن خیلی فرق دارند، قرآن دیگر نمی‌گوید فرعون چند ساله بود، چند تا کاخ داشت و غیره آنچه را که در سرنوشت انسان‌ها مؤثر است بیان می‌کند، حضرت موسی مادرش که بود، چند سال داشت اینها را نمی‌گوید فقط قسمت هایی را بیان می‌کند که در تربیت و هدایت و سرنوشت مردم تأثیر گذار است، تحلیل قصه‌ها یکی از ابتکارات قرآن است که با تاریخ‌های دیگر فرق دارد اینجا قصه طالوت و جالوت را پیش کشیده بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی (ع) دچار یک ملِک و پادشاهی شدند به نام جالوت، جالوت پادشاهی جبّار بود دیدند که چاره ای جز جنگ و جهاد وجود ندارد آمدند به سراغ پیغمبرشان که اشموئیل نام داشته، گفتند {إبعث لنا ملکاً نقاتل فی سبیل الله} یک فرمانده ی سپاهی برای ما بفرست جنگ چیز ساده ای نیست جنگ یک برنامه ریزی لازم دارد پرچم دار لازم دارد ما بعداً بحث می‌کنیم که ما شیعه قائلیم که همیشه جهاد باید زیر سیطره ی امام معصوم باشد نشد نائب امام، این یکی از امتیازات ما شیعه هاست، سنّی‌ها اینطور قائل نیستند چون در جهاد باید افرادی باشند که جان و مالشان را نثار کنند، جان و مال چیز پرارزشی است اگر یک برنامه ریزی صحیحی در رأس این کار نباشد و امام معصوم یا نائب امام نباشد ممکن است اینها هدر برود و شرائط جهاد عملی نشود بنابراین این موضوع مهمی است که بعداً بحث می‌کنیم.

در آن زمان در بنی اسرائیل دو قدرت بود یکی قدرت دینی که به دست نبیّ بود یکی هم قدرت مادی بود که به دست ملِک بود حالا ملک هم تابع نبیِ بود، آنها به پیغمبراشان گفتند که شما یک نفر بفرست برای ما که برویم برای جهاد، از آیه ۲۴۶ سوره بقرة تا آیه ۲۵۲ مربوط به قصه ی طالوت و جالوت و این نکته هاست که عرض می‌کنیم، خلاصه پیامبر قبول کرد ولی اول با آنها صحبت کرد{فلما کتب علیهم القتال تولّوا الّا قلیلاً منهم} وقتی که کم کم برنامه عملی شد وبنا به جهاد شد و تجهیزات فراهم شد بنی اسرائیل عقب نشینی کردند جعده ی کمی {و قال لهم نبیّهم إنّ الله قد بعث لکم طالوت ملکا} حالا که فرمانده می‌خواهید خداوند طالوت را معین کرده که در زیر پرچم طالوت حرکت کنید برای مقابله با جالوت، باز بنی اسرائیل ایراد هایی آوردند {قالوا أنّی یکون له الملک علینا} بیشتر افراد مهم از کلبه فقرا برخاستند طالوت هم از کلبه ی فقرا بود {قالوا أنّی یکون له الملک علینا و نحن أحق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال} گفتند این که ثروت و مال ندارد اگر قرار باشد هر شخصی بدون ثروت هم باشد برای فرماندهی انتخاب شود، ما خودمان بهتر از اوییم ما ثروتمان بیشتر از اوست او که چیزی ندارد که ما بخواهیم دنبال او راه بیافتیم{قال إنّ الله اصطفاه علیکم} پیامبر گفت کار، کار خداست، خداوند بایستی فرمانده و آن کسی که جهاد زیر پرچم او صورت می‌گیرد را انتخاب کند خدا او را برگزیده {وزاده بسطة فی العلم والجسم} ولی بدانید که این فرمانده ی شما که خدا انتخاب کرده دو چیز دارد یکی اینکه علم دارد چون علم اگر نباشد انسان خیلی دچار اشتباه می‌شود علم ما در هر زمانی فقه است باید فقیه باشد تا بتواند تشخیص دهد چه چیزی حرام است و چه چیزی حلال. در نهج البلاغه هست زمانی که حضرت امیر المؤمنین پرچم را می‌بست فرمودند {لا یحمل هذا العلم}جزکسی که علم داشته باشد {بمواقع الحق} کسی که پرچم جهاد به دوش اوست باید علم داشته باشد بصیرت داشته باشد و شجاع باشد چون پرچم جهاد را به دوش گرفتن کار ساده ای نیست، اینجا آن پیامبرشان می‌گوید یکی اینکه طالوت علم دارد و یکی اینکه بسط دارد در علم و جسم، بسط در عالم یعنی گسترش علمی دارد به تمام ابعاد دینی احاطه دارد، دوم بدن سالم دارد، بدن سالم یک نعمتی است این که عقل سالم در بدن سالم است، آدم مریض و علیل وظیفه خاصی دارند اما جبهه ی جنگ و میدان جنگ و قدرت‌های اینجور بدن سالم لازم دارد، بنده تأکید می‌کنم که ما طلبه‌ها باید در سلامت بدنمان سعی کنیم، کتابی نوشته شده بنام مرجعیت و روحانیت که آیت الله

مطهری درآنجا مقاله دارند ایشان نوشته اند که می‌خواسته اند یک طرحی بدهند در زمان قبل از انقلاب طرحی راجع به مرجعیت (اینها مباحثی است که باید مطرح باشد) ایشان می‌گویند به این که در حوزه‌های علمیه ی ما (واین مطلب شاید راجع به آن زمان باشد حالا اینطور نباشد) طلاب که درس می‌خوانند تا زمانی که جوان هستند ناملائمات را تحمل می‌کند چون حوزه‌های ما از نظر بهداشت و معاش مرتب و منظم نیست، ما هم همین طور بودیم نان گندم نمی‌توانستیم بخوریم نان جو می‌خوریم آن هم با زحمت پیدا می‌کردیم، لباس نداشتیم عوض کنیم همان لباس را می‌شستیم و خیس به تن می‌کردیم به درس می‌رفتیم حالا شما باید الحمدالله تعالی قدر این نعمت را بدانید واقعاً این رفاهی که برای طلاب بوجود آمده خلاصه ایشان می‌گویند که طلاب این جور درس می‌خوانند، اینجور که درس می‌خوانند کم کم آن قوای جوانی که تحلیل می‌رود کم کم مرض‌ها بروز می‌کنند قوای جوانی این شخص را نگه داشته اینها که به من ۶۰ و ۷۰ که می‌رسند می‌شوند مرجع، خوب حالا مرجعیت در یک سنی بوجود آمده که این شخص علیل است و مریض است و ضعیف است، این طلبه ای که دیروز در یک حجره ای بود و گمنام بود و کسی سراغش را نمی‌گرفت الآن شد مرجع، مرجع که شد تمام کارها سرازیر می‌شود، توقعات بالا، کارهای فراوان از او توقع دارند حالا چی؟! آقا مریض است و علیل است و پیر، این است که ایشان طرح می‌دهند که خوب است بنابراین چون این چنین است مرجعیت را شورایی کنیم کارهایی را تقسیم کنند یکی برای حوزه مثلاً باشد، یکی برای جواب استفتائات باشد، یکی برای مراجعات سیاسی خلاصه اینطور ایشان طرح می‌دهند.

حالا این شاید مال آن زمان بوده خلاصه من می‌خواهم عرض کنم که سلامت بدن خیلی مؤثر است چون در فکر انسان، در کار انسان مؤثر است شکی نداریم. در قرآن کریم که این کلمه آمده است، این کلمه، کلمه ی ساده ای نیست {زاده بسطة فی العلم و الجسم} گفت خداوند متعال به او بسط درعلم داده و هم جسم قوی دارد {والله یوتی ملکه من یشاء} و خداوند هر کس را که اراده کند به او سلطه و قدرت می‌دهد. بالاخره جریان طالوت است وباید لشکر فراهم کنند و حرکت کنند، در این آیه امتحان‌های فراوانی هست که خیلی عجیب است در بین راه شما به یک آبی می‌رسید که از آن آب هرکس بخواهد یک مشت بخورد اشکالی ندارد بیشتر بخواهد بخورد او دیگر لیاقت شرکت در جهاد را ندارد آنها اکثراً آمدند و آب زیاد خوردند چون هوا خیلی گرم بود و راه دور بود عده ای هم به این جهت کناره زده شدند حالا باید غربال شوند و افراد صد درصد لایق جلو بیایند، خوب آن افرادی که لایق بودند ماندند {ولما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربّنا افرغ علینا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین} گفتند پروردگارا حالا خود صبر را به ما بده صبرکامل و قدم‌های ما را استوار بدار، به ما کمک کن، خوب وقتی که اشخاص به این چنین و با این توکل و با این اخلاص آمدند {فهزموهم بإذن الله} شکست دادند لشکر جالوت را به اذن الله {و قتل داود جالوت} داوود در آنجا حضور داشت، داوود جالوت را کشت {وآتاه و الله و الملک و الحکمة} ملک و حکمت را خداوند به داوود داد {و علمه ممّا یشآء} و آنچه خداوند می‌خواست به داوود یاد داد خوب این دلالت دارد که قرآن کریم واقعاً کتاب هدایت و تربیت است نه تنها هدایت می‌کند بلکه مجاهد می‌پروراند آن روح جهاد و روح خروش را در انسان ایجاد می‌کند حالا ببینند نتیجه چه می‌شود؟ {ولولا دفع الله النّاس بعضهم ببعض لفسدت الارض} اگر جهاد نباشد زمین را فساد فرا می‌گیرد (این حکمت و فلسفه ی جهاد است) خداوند متعال بوسیله ی جهاد بعض را به بعض دفع می‌کند یعنی فاسدها را به صالح ها، دشمنان را به مجاهدین دفع می‌کند و عقب می‌زند اگر این چنین نبود زمین را فساد فرا می‌گرفت. {تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق} این از آیات پروردگار که این قدر اثر گذار است در روح انسان و مجاهد پرور است این یکی از داستان‌های قرآن است که ذکر شده مطالعه کند.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفدهم تاریخ: ۸۷/۸/۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

یکی از سوره های قرآن که مشتمل بر آیات فراوانی از جهاد، سوره توبه، سوره نهم قرآن مجید است در این سوره حدود ۱۰۰ آیه درباره جهاد وجود دارد. تمام آیات هم ناظر به جریان غزوة تبوک که آخرین غزوة در سال نهم هجرت واقع شده است، نزدیک ارتحال پیغمبر(ص) و نزدیک جریان حجة الوداع و شاید پرحادثه ترین غزوة باشد در میان غزوات، بخاطر اینکه آن موقع دولت های بزرگ احساس خطری از اسلام نمی کردند ولی بعد از اینکه غزوة های دیگر به وجود آمد و پیغمبر(ص) نامه هایی برای سران دُوَل نوشتند و آنها را دعوت به اسلام کردند.

دوتا قطب حکومتی بزرگ یکی روم و یکی ایران در آن روز و دو تا قطب مذهبی بزرگ یهود و نصاری همه در برابر یک جریان بزرگی واقع شدند و آن هم به وجود آمدن اسلام که با همه اینها مخالفت داشت از این جهت سعی می کردند که چراغ الهی را خاموش کنند که در همین سوره توبه{یریدن أن یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی الله الا أن یتمّ نوره ولو کره الکافرون} (آیه ۳۲ از توبه) غزوه تبوک در برابر روم بوده است، روم هم آن روز بسیار قوی بوده است بعلاوه روم نزدیک بوده به مدینه و مکه و حجاز و مردم مکه رحلة الشتاء و الصیف که داشتند به شام می رفتند و شام آن روز جزء قلمروِ حکومت روم بوده است دو تا روم بوده است یک روم شرقی و یک روم غربی، شام آن روز تابع همان روم شرقی بوده است، روم شرقی مرکزش استانبول بوده است البته اسم اول استانبول کنستانتین است که بعدا شد قستنطنیه و بعد شد استانبول، بعد از اینکه اسلام آنجا را فتح کرد شد استانبول یعنی شهر اسلام، و مرکز روم غربی هم ایتالیا بوده است که الان هم پایتخت ایتالیا روم به همین مناسبت می باشد و واتیکان هم که مرکز کلیساهاست در همان روم واقع است، خلاصه این جنگی بوده با روم و خیلی مهم بوده است و پیغمبر اسلام (ص) با وجود این شرایط عزم جهاد کرد و این درس بزرگی است که قدرت هرچه قدر هم بزرگ باشد ولی مسلمانها باید با آن جهاد کنند.

چون که دولت روم خیلی بزرگ بود پیغمبر(ص) توانست ۳۰ هزار نفر را بسیج کند و آن روز بسیج کردن ۳۰ هزار نفر کار آسانی نبود اما با نوشتن نامه ها و ارسا ل قاصدها و پیک ها این کار صورت گرفت که مردم(مسلمان ها) حرکت کنند برای جهاد با روم آن هم درحالی بود که خبر رسید روم قدرت عظیمی فراهم می کند برای حلمه به مرکز اسلام و از میان برداشتن اسلام نوپا که پیغمبر خدا پیش دستی کردند و این هم درس بزرگی است.

دوباره در همان خطبه ۲۷ نهج البلاغه داریم که شما به جنگ بروید قبل از { أن یغزوکم} و بعد داریم که{ فوالله ما غُزی قوم قطُّ فی عقر دارهم إلا ذلّوا} هر کسی که نشست تا دشمنان وارد خاک و خانه ها شوند و اقدام به جنگ کنند ذلیل می شود.

پیش از اینکه دشمن وارد خاک شود باید پیش دستی کرد و جلو رفت و جلوی دشمن را گرفت که پیغمبرخدا ننشستند که لشکر روم وارد مدینه شوند، پیغمبر خدا کنار مدینه بسیج عمومی اعلام کردند و تقریباً ۷۰،۶۰ فرسخ راه باید بروند تا جواب روم را بدهند و وقت آن هم در قرآن ساعت عسرة نامیده شده یعنی ساعت سخت چون هوا خیلی گرم است، تابستان است از طرفی محصول به دست نیامده،از طرفی راه هم دور است،از طرفی دشمن قوی است و از طرفی هم روم بسیار قوی و جنگ با او بسیار سخت بود.

اما در قرآن درس های فراوانی است و حدود ۱۰۰ آیه از قرآن کریم در این رابطه است و این آیات بیخود نیست و ما بعضی از آنها را عرض می کنیم (از آیه ۲۴این سوره شروع می شود ولی در اصل از آیه ۱۹ شروع می شود) {أ جعلتم سقایة الحاجّ و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله}این آیه در عظمت جهاد که سقایه الحاجّ وعمارة المسجدالحرام کارهای مهمی است اما از نظر ارزش مثل جهاد نیست و جهاد پر ارزش تر است،{الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله}و بعد آیه ۲۴ را که خواندیم { قل إن کان آباوکم و أبنائکم وإخوانکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب الیکم من الله و رسوله و جهادٍ فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بأمره و الله لا یهدی القوم الفاسقین} عرض کردیم که تمام چیزهایی که انسان در دنیا به آنها دل بستگی دارد این ۸ چیز را در یک کفه قرار می دهد و خدا و رسول خدا و جهاد را هم در یک کفه، اگر آنها در پیش شما محبوب تر از این است{فتربصوا حتی یأتی الله بأمره}منتظر آینده ناگواری باشید، سعی می کند به اینکه جهاد را در پیش انسانهای مومن محبوب و با اشتیاق

جلوه دهد، خلاصه در اینجا چند مطلب است اول همان تشویق به جهاد با شدت بیشتر{یا أیها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثّاقلتم الی الارض} چرا شما فرمان جهاد که می آید به زمین چسبیده اید، سنگین شده اید {أرَضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة} آیا راضی شدید به زندگی دنیا در برابر آخرت جاویدان و { فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة إلا قلیل} بدانید که متاع دنیا نسبت به آخرت بسیارکم است{ إلا تنفروا یعذّبکم عذاباً علیماً} برای مردم خیلی سخت بود پیمودن این راه با نداشتن مرکب و هوای گرم، هر ده نفر یک شتر را به نوبت سوار می شدند، یک خرما را یک نفر می مکید بعد می داد به نفر بعدی، چند نفر یک خرما را می مکیدند تا دهانشان تازه شود{ إنفروا خفافاً و ثقالاً}سبک وسنگین، متاهل و مجرد، پیر و جوان حرکت کنید چون دشمن بسیار قوی است و شما باید عظمت خودتان را حفظ کنید خلاصه آیات فراوانی در میان این آیات ترغیب و تشویق و تاکید برای حرکت را دارد، اما در بین عده ای آمدند و گفتند اذن بده تا بمانیم و شرکت نکنیم و پیغمبر از روی رأفت به آنها اذن می داد تا بمانند اما خدا فرمود{عفا الله عنک لم أذنت}چرا اذن دادی،{عفا الله} در حد یک تذکر است و نه در حد توبیخ، اذن نده تا معلوم شود بین کسانی که مایلند بیایند با کسانی که استنکاف می کنند این یک امتحان است تا اشخاص شناخته شوند{إنّما یستئذنک الذین لا یومنون ... وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یتردّدون} بله کسانی که ایمان کامل ندارد دنبال بهانه و عذر هستند تا شرکت نکنند{و منهم من یقول إئذن لی و لاتفتنی ألا فی الفتنة سقطوا و إنّ جهنّم لمحیطةٌ بالکافرین}این آیه ۴۹ سوره توبه است بعضی می گفتند ای پیغمبر اذن بده تا من بمانم و مرا با فتنه مواجه نکن که من طاقت و تحمل فتنه را ندارم این شخص چه کسی بوده؟ یک نفر به نام جهد بن قیس که آدم ثروتمندی بوده است او حالا برای بهانه دلیل دیگری می گوید من با بنات الاصفر که مراد رومیان است اگر روبه رو شوم و زن های آنها را ببینم فریفته می شوم از این جهت می ترسم که انحراف پیدا کنم و از این جهت من را معذور بدارید و من را با فتنه روبه رو نکنید، این جور افرادی که اینقدر روحشان ضعیف است که از این که مواجه شوند با چیزی که ممکن است انسان های ضعیف را منحرف کند از آن می ترسند و از این جهت پا به عقب می کشند اینها آدم های بدرد بخوری نیستند باید انسان ها دارای ایمان کامل و روح قوی باشند در برابر هر شدائدی بتوانند بایستند سعدی یک شعر دارد:

شنیدم عابدی در کوهساری
پناه آورده از صحراء(شهرا) به غاری
(عابدی دیدم که در کوهساری بوده و به غاری پناه آورده)
بگفتم چرا به شهر نیایی
که باری بند از دل واگشایی
بگفت آنچه پری رویان نغزاند
چون گل بسیار شد پیران بلغزند
(در شهر پری رویان نغر هستند و آدم های ضعیف می لغزند)

دو گونه تقوا داریم، یکی اینکه انسان خودش را کنار می کشد چون می ترسد یک منصبی قبول کند یا به جهاد برود و نتواند وظیفه اش را انجام دهد، این تقوای ضعیف است، اما اسلام می خواهد انسان آنقدر تقوا داشته باشد که در تمام مراحل و تمام صحنه ها حضور داشته باشد، یک حضور بسیار قوی تا اینکه وظیفه اش را انجام دهد، حالا انسان منصب و مقام را قبول نکند چون ضعیف است، خیر! اسلام می گوید برو و شایستگی تحصیل کن تا بتوانی هر کار مهمی را انجام دهی.

گاهی بعضی چیزها را عنوان می کند ولی درست عنوان نمی کنند و ما طلبه ها وقتی می خواهیم چیزی را عنوان کنیم باید درست عنوان کنیم مثلا فلان کس آنقدر مقدس بود که نماز جماعت نمی خواند، چرا؟ می گفت می ترسم آن اخلاص لازم به هم بخورد و آن اخلاصی که در تنهایی دارم از بین برود، خوب وقتی اینگونه بیان شود دو وجه دارد، یکی اینکه او ضعیف بود و می ترسید وقتی نماز جماعت می خواند و مامومین پشت سر را ببیند اخلاصش از بین برود ولی این گونه نگویید که کسی که نماز جماعت می خواند پس معلوم می شود او آدم خوبی است، خیر اینگونه نیست ائمة ما، علماء ما نماز جماعت می خواندند. یا مثلا می گویند که فلان کس مرجعیت را قبول نکرده است اصلاً این قدر مقدس بود که بعد از فلان عالم که از دنیا رفت قبول نکرد، خوب اگر شما اینگونه بگویید یعنی کسی که قبول کرده مانند آیت الله بروجردی کار خوبی نکرده است این را باید اینگونه گفت بله ،او یک انسانی بود بسیار مقدس فکر می کرد که در او آنقدر قدرت نیست که اگر قبول کند بتواند مصون بماند، اگر اینگونه گفته شود خوب است، حالا این آدم ضعیف می گوید{إئذن لی ولا تفتنی ألا فی الفتنة سقطوا} بالاخره بعضی از اینها آنقدر از جهاد گریزان بودند و می ترسیدند و در برابر مومنان کامل بودند{ لو یجدون ملجاء أو مغارات أو مدّخلاً لولّوا الیه} بعضی آنقدر ضعیف اند که از جهاد و جنگ گریزان اند که

اگر ملجائی پیدا کنند که به اینها پناه دهد{أو مغارات} بروند و در غارها پنهان شوند{أو مدّخلاً} یک جایی که در آن داخل شوند{ لولّوا الیه} به طرف آن بروند{و هم یجمحون} اعراض می کنند از جهاد، قرآن به شدت اعتراض می کند که باید از جهاد استقبال کرد.

خوب در این بین هم هست کسانی که (اولواالطول) بودند{ فرح المخلّفون بمقعدهم خلاف رسول الله} مخلّفون که اینها حاضر نشدند در جبهه جهاد شرکت کنند و ماندند، خوشحال بودند که چقدر خوب شد ما نرفتیم،{کرهوا أن یجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و قالوا لا تنفروا فی الحرّ قل نار جهنم أشد حراً لو کانوا یفقهون} گفتند در حرارت و گرما حرکت نکنید، ولی آتش جهنم سوزان تر است آیه ۸۱ سوره توبه {فاقعُدُوا مع الخالفین} شما با بچه ها و زن ها در خانه بنشینید و بگذارد که مردان و دلاور مردان بروند به جنگ.

یک آیه هم هست که {استئذنک اولوا الطول منهم} ثروتمندان می آمدند اجازه می خواستند که بمانند چون عادت کردند به زندگی با تنعّم و برایشان این امور سخت است.

یکی از چیزهایی که در بین است نقشه رَم دادن ناقه پیغمبر و ترور پیغمبر خداست. عده ای از منافقین که شرکت کرده بودند نقشه ای کشیدند که ما در یکی از گردنه های عبور شتر پیغمبر را رَم می دهیم و پیغمبر از دنیا می رود{و لئن سألتهم لیقولنّ إنّما کنّا نخوض ونلعب} اگر گفتند چرا؟ می گوییم ما شوخی می کردیم.

ما یک نقشه ای بدین گونه کشیده ایم اگر به نتیجه رسید که رسیده ولی اگر نرسید می گوییم شوخی می کردیم{ قل أ بالله و آیاته کنتم تستهزئون} حذیفة هم ناقة پیامبر را می برد چهره هایشان را پوشانده بودند که شناخته نشوند پیامبر فرمودند اینها را شناختی به ایشان گفت بله به او فرمودند تا وقتی که من زنده هستم به کسی نگو، حذیفة به این معروف بود که منافقین را خوب شناخته بعد گفت یا رسول الله اینها که اینجور هستند باید آنها را مجازات کرد پیامبر فرمودند نه! من دوست ندارم که بگویند که اصحابِ خودش را به این طور مجازات می کند این یکی از جریان ها است، آنها را گاهی در بین اشخاص معرفی می کند تا مردم آنها را بشناسند{ومنهم من عاهد الله لأن آتانا من فضله لنصّدّقنّ} بعضی از آنها هستند که در بین جنگ پا می کشند کسانی هستند که اول عهد و پیمان بستند اسم یکی از آنها ثعلبة بن حاطب است که می گفت اگر خداوند به من مال دنیا بدهد{لنصّدّقنّ} لنصدقن از باب تفعّل است نه از باب تفعیل یعنی تصدّق، کسی که اینطور بود و وضع مالی او خوب است آمد نزد پیامبر اظهار احتیاج کرد پیامبر به او فرمودند که اگر کم مال داشته باشی و بتوانی به زندگی خود برسی و به ایمان خود برسی برای تو بهتر است اما او اصرار کرد پیامبر دعا فرمودند که خداوند به او مال زیاد بدهد، خداوند هم به او حشم، گوسفند و شتر زیادی داد کم کم جوری شد که مدینه گنجایش حشم او را نداشت از مدینه خارج شد وقتی در مدینه بود مرتب در نماز جماعت حاضر می شد ولی وقتی به آنجا رفت هفته ای یکدفعه به نماز جماعت می رفت بعد به طوری سرش به ثروت و مال گرم شد که هفته ای یک دفعه هم نمی رفت بعد آیه نازل شد که باید زکات بدهد پیامبر مامور زکات را فرستاد ولی این شخص زکات نداد و گفت(هذا شبه الجزیة) زکات هم شبه جزیة است، ما مسلمان شدیم که جزیه ندهیم دیگر جزیه برای کفار است و او به این بهانه از دادن زکات سرپیچی کرد دراین آیات آیاتی است براینکه با اهل کتاب مبارزه کنید.

چون می خواستند به جنگ با روم بروند و آنها نصرانی بودند و جنگ این دفعه با دیگر با مشرکین نیست، جنگ این دفعه با نصرانی و مسیحی هاست، آیه ۲۹{ قاتلوا الذین لا یومنون بالله و لا بالیوم الاخر و لا یحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب}کسانی که اهل کتاب اند ولی ایمان به خدا و روز قیامت ندارند(ما حرّم الله) را حرام نمی دانند و در برابر دین حق تسلیم نیستند.

{حتی یعطوا الجزیة عن یدٍ و هم صاغرون} با این اهل کتاب تا جایی بجنگید تا اینکه جزیة بدهند و در برابر اسلام بایستی کوچک باشند و آن علوّ و برتری خود را کنار بگذارند ما بعدا إن شاء الله بحث خواهیم کرد که چرا اسلام با اهل کتاب جنگید برای اینکه اسلام رسالت خود را در این می بیند که دین حق را به دنیا برساند آن روز یهود و نصاری و روم و ایران همه در مرحله اول در توحید لنگ بودند و همه شان مشرک بودند چون پشت سر این آیه می گوید {قالت یهود} عُزَیر پسر خداست {قالت نصاری} مسیح پسر خداست توحید فقط همان توحیدی بود که اسلام آورده بود نصرانی ها می گفتند ثالث ثلاثة، سه تا اصل دارند به اینها می گویند اقانیم الثلاثة ، اقانیم جمع اقنیم است اینها می گویند خدا أب است روح القدس و حضرت مسیح إبن این سه تا، خدا و جبرئیل و حضرت عیسی با هم یکی هستند اینها هم یکی هستند هم سه تا هستند به آنها می گوییم چطور می شود هم یکی باشند و هم سه تا می گویند این یک مساله ای است که از عقل شما بالاتر است که هم سه تا هستند و هم یکی، این است که آنها مشرک بودند

تمام آنها هم یهود و هم نصاری علاوه بر اینکه مشرک بودند می گفتند{نحن اولیاء الله و أحبائه} {و قالوا لن یدخل الجنة إلا من کان هوداً أو نصاری} می گفتند بهشت مال یهود و نصاری است،{ قل یا أیها الذین هادوا إن زعمتم إنّکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت إن کنتم صادقین} اینها در سوره جمعه است، یهودی ها می گفتند اولیای خدا هستیم، اگر شما یهودی ها راست می گویید و اولیای خدا هستیم پس آرزوی مرگ کنید{ ولایتمنونه أبداً} در حالی که اینطور نیستند.

خلاصه درآن روزو امروز غیر از اسلام هیچ دینی خالی از شرک نیست بودایی ها که معلوم است،آن آتش پرست ها که معلوم است، یهود که معلوم است،نصاری که معلوم است،این است که اسلام بخاطر اینکه توحید خالص و دین خالص را برساند به دنیا و این رسالت را بوسیله جهاد می دهد آن جهت ابتدایی که می گوییم همین است برای جهاد ابتدایی اسلام خودش را مُلزَم می داند که دین صحیح را برساند به تمام دنیا، آنها نه معادشان و نه توحیدشان آن طور است که ما قائلیم این است که در سوره توبه تاکید می کند که باید با آنها جنگید، جنگ با رومیان که همان نصرانی ها بودند.

بالاخره اواخر سوره چیز جالبی دارد{وعلی الثلاثة الذین خلّفوا} خوب یک ماه این جنگ طول کشید پیغمبر هم رفتند و برگشتند و حضرت امیر المونین را در این جنگ نبردند به همین دلیل اصحاب حر (سنی ها) که همیشه می خواهند نقش امیر المونین را کمرنگ کنند در اینجا خیلی حرف می زند که پیامبر حضرت امیر (ع) را به این جنگ نبرد (الصحیح من سیرة النبی الاعظم) که عرض کردم علامه جعفر مرتضی کتابی در سیره پیامبر در **۳۵** جلد نوشته که جلد **۲۹** آن در مورد همان جنگ تبوک است و این جریان را هم دارد که از نبردن حضرت امیر منافقان و دشمنان سوء استفاده کردند از کتابهای آنها نقل می کند که می گفتند پیغمبر به علی گفت تو بمان، خانه من و خانه خودت را حفظ کن و بعد گفتند چون بردنش خیلی مهم نبود او را برای حفظ اهل خانه گذاشتند ایشان از کتابهای آنها نقل می کنند ایشان می گویند اینها همه دروغ است برای کمرنگ کردن نقش حضرت علی، پیغمبر حس می کردند که این جنگ طولانی خواهد شد چون **۷۰،۶۰** فرسخ راه بود تا بروند با آن وسایل آن روز تقریباً **۱** ماه طول می کشید منافقین و دشمنان قریش و با توجه به اینکه تازه مکه فتح شیده بود منتظر فرصت بودند تا به مدینه حمله کنند، بعد علامه از شیخ مفید نقل می کند که از این جهت پیامبر برمودند{ لاتصلح المدینه إلا بی أو بک} غیر از من و تو کسی نمی تواند این مرکز(مدینه) را نگه دارد، امیرالمومنین را گذاشت برای حفظ مرکز، از مرکز یک ماه دور شدن با جریان حساس آن روز مطلبی مهمی بود، بعد باز هم امیرالمومنین دیدند که بعضی می گویند که پیغمبر با حضرت علی سرسنگین شده از این جهت او را نبرده است حضرت امیرالمومنین خیلی ناراحت شدند آمدند از مدینه خارج شدند رسیدند به پیامبر و عرض کردند یا رسول الله این طور می گویند، شما می دانید که من همیشه در جهاد پیش قدم بودم پیامبر حضرت را به آغوش کشید و اشک ریخت و گفت که نه!، من تو را برای حفظ مدینه گذاشتم{و ما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی} شما مثل هارون که جانشین موسی بود جانشین من هستی. این فصل در همین جلد **۲۹** است مطالعه کنید واقعاً دارای مطالبی است درباره کسانی که سعی می کردند نقش امیر المومنین را کمرنگ کنند این کتاب،کتاب بسیار خوبی است آنها در هر جا که فرصت می کردند سعی می کردند نقش امیرالمومنین را کمرنگ کنند مثلاً در مباهله که ما می گوییم پیامبر و حضرت فاطمه و حضرت علی و امام حسن و امام حسین بودند آنها آمدند زن عمر را آوردند عایشه را آوردند واقعاً عجیب است، چقدر کار کردند علامه عسکری(اعلی الله مقامه) می گفتند سنی ها در سه جبهه علیه شیعه کار کردند یکی جبهه تفسیر است،آیاتی در قرآن است و آنها سعی کردند که نقش حضرت امیر را کم رنگ کنند، دوم در تاریخ، سوم در احادیث ،احادیث علیه شیعه، احادیث فراوانی برای بزرگ کردن آنهایی که بزرگ کردند.

مطلب دیگر در اینجا این است که پیامبر که می خواستند حرکت کنند عده ای آمدند و گفتند یا رسول الله ما یک مسجدی ساختیم آن مسجد قباء که شما ساختید به ما دور است هوا بارانی می شود، سرد می شود حالا منظور آنها چه بود می خواستند در برابر آن مسجد یک مسجد دیگر ایجاد کنند تفرقه ایجاد کنند بین مسلمان ها، حالا شما که تشریف می برید، برای افتتاح آنجا دو رکعت نماز بخوانید بعد تشریف ببرید یک نفر هم بود بنام ابوعامرالراهب که در نزد یهودی ها و نصرانی ها خیلی مقام داشت و او به پیامبر خیلی حسد می ورزید آخرش هم رفت به شام و به رومیان پیوست، وقتی پیامبر به جنگ رفتند آنها می گفتند که پیامبر دیگر بر نمی گردد چون پیامبر فکر می کند جنگ با رومیان مثل جنگ خندق است و خیبر است، نه! روم قوی است این مسجد را درست کردند تا ابوعامرالراهب را بیاورند.

پیامبر وقتی برگشتند این آیات آمد{والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المومنین} بالاخره{ لا تقم فیه أبداً} پیامبر

(ص) دستور دادند که آن مسجد را خراب کنند و بسوزانند و محل آشغال و فضولات قرار دهند.

حالا در آخر سوره می رسد به{علی الثلاثة} سه نفر که نرفته بودند{الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت} اینها آمدند و پیامبر دستور دادندکه کسی با آنها صحبت نکند انزجار عمومی و بعد آنها توبه کردند.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع؛ نهج البلاغه جلسه هجدهم تاریخ؛ ۸۷/۸/۸

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با توفیق پروردگار متعال روزهای چهارشنبه بحث نهج‌البلاغه داریم وامیدواریم که به برکت کلام حضرت امیر علیه‌السلام توفیقی پیدا کنیم و مفید باشد.

یکی از مطالب مهمِ مقدمه این است که نهج‌البلاغه احتیاج به ذکر سند ندارد چون که از اوّل که سیدرضی (رحمةاللّه علیه) شروع به جمع آوری (که ایشان دراواخر قرن چهارم واوایل قرن پنجم زیسته است و سال ۴۰۹ هجری قمری از دنیا رفته است) این مرد بزرگ چون خودش فصیح و بلیغ بوده و خودش یک نمونه ای بوده از لحاظ تبحّر درلغت وادب ازاین جهت از میان کلمات حضرت امیر (علیه‌السلام) آن کلماتی که به نظر خودش از نظر فصاحت و بلاغت در أعلی درجه بوده که دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق بوده، بعد هم به اندازه‌ای مشهور بوده که این کلمات از آن حضرت که احتیاج به ذکر سند نمی‌دیده از این جهت سندی ذکر نکرده بعد ازآن قرن هم علمای ما همه مسلم گرفته‌اند حتی اهل تسنن غیر از مغرضین که این کلمات از حضرت امیر(علیه‌السلام) است و عرض کردیم که در الذریعة الی تصانیف الشیعه بیش از صد شرح از علمای ما در ماده شرح(ش) تقریباً ۱۳۰ تا برای نهج‌البلاغه از علمای ما و اهل تسنن ذکر کرده خلاصه از نظر سند تردیدی نیست چون در یک حدی است که احتیاج به ذکر سند ندارد مثل صحیفه سجادیه، آیت‌الله العظمی بروجردی (رحمةالله علیه) روزی در درس خودشان به یک مناسبتی که درباره نماز جمعه بحث می‌کردند، در صحیفه سجادیه دعایی هست از امام سجاد علیه‌السلام که در روز عید و جمعه آن دعا را می‌خوانده‌اند مضمونش این است{اللهم انّ هذا مقامٌ اولیاءک} پروردگار این اقامه نماز جمعه و نماز عید مقام اولیای توست از{قدافتضوها} از این جهت ایشان شبهه داشتند که چطور می شود که به واسطه همین دلیل احتیاط می‌کردند که هم نماز جمعه و هم نماز ظهر خوانده شود خلاصه ایشان دردرسشان می‌گفتند که احتیاج به سند نیست چون صحیفه سجادیه از نظر فصاحت و بلاغت و محتوا و معنی آنقدر در حد بالاست که معلوم است غیر از امام کسی نمی‌تواند این کلمات را گفته باشد، نهج‌البلاغه هم همینگونه است ما می‌توانیم تحدی کنیم به کسانی که منکر آن هستند که چه کسی می تواند یک خطبه‌ای مثل این بیاورد؟ مخصوصاً خطبه‌های توحیدی، از این جهت احتیاج به ذکر سند نیست عرض کردیم که خطبه شقشقیه که خطبه سوم نهج‌البلاغه است درباره اعتراض به رویّه غاصبین است، علامه امینی درالغدیر همین خطبه را از ۲۸ طریق از طرق سنّی‌ها نقل می‌کند اکثر آنها قبل از تولد سید رضی گفته‌اند واین خطبه را نقل کرده‌اند از این جهت فکر نمی‌کنیم که احتیاجی به ذکر سند داشته باشد در عین حال کتابی است به نام مصادر نهج‌البلاغه واسانیده مال سید عبدالزهراء خطیب حسینی که چهارجلد است او سعی کرده سندی از کتابهای دیگر برای نهج‌البلاغه برای هر خطبه‌ای و هر نامه‌ای که وجود دارد منشأ و مدرکش را پیدا کند و ذکر کند امروز هم که ما خطبه ۱۳۱ را شروع می‌کنیم نقل می کنم که ایشان از کدام کتابها مدرکی برای این خطبه ذکر کرده این یک مطلب است.

مطلب دوم اینکه با توفیق پروردگار ما درباره مبانی و اصول حکومت از دیدگاه حضرت علی (علیه‌السلام) بحث می‌کنیم از مبانی و اصول حکومتی که باید داشته باشیم که حکومت در اسلام یک شعبه ایست از امامت و ولایت، حکومت در اسلام دارای جایگاه بسیار بلندی است بخاطر اینکه حکومت به سرنوشت مردم مربوط می‌شود مردم در امور فرهنگی و تعلیم و تربیت و هرچه که در ذهن انسان اثر می‌گذارد در فکر و اندیشه انسان اثر می‌گذارد ما به آن می‌گوییم امور فرهنگی و نیز مردم هم در امور سیاسی، هر کاری که مربوط به اداره جامعه باشد آن سامان‌دهی که مربوط به اداره جامعه و مردم است را سیاست می‌گوییم و امور اقتصادی هر چیزی که به ثروت و مال مربوط است،تولید ثروت،توزیع ثروت استفاده از مال همه اینها را می‌گویند امور اقتصادی و آنچه که مربوط است به امور اجتماعی مردم روابط مردم با یکدیگر، در تمام اینها مردم تحت تأثیر حکومت خودشان هستند، حکومت تأثیرگذار است و نقش‌آفرین است شکی نیست.

کتاب تحف‌العقول کتاب بسیار خوبی است این کتاب خیلی قطور نیست و چند جلد نیست، ۱جلد است امّا مؤلف خیلی خوش سلیقه است واقعاً خوش سلیقه است در حسن انتخاب واقعاً موفق بوده از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و تمام ائمه (علیه‌السلام) کلماتی دارد ولی آن انتخاب کلمات ناب، این است که سلیقه خیلی عالی دارد، این در کلمات حضرت امیر (علیه‌السلام) این حدیث را ذکر کرده است {النّاس بأمرائهم اشبه منهم بآبائهم }مردم نسبت به أمرا شبیه‌تر هستند تا پدر و مادر، یعنی شباهت مردم، پیروی مردم از أمرا بیش از شباهت آنها از پدرانشان است خوب معلوم است که انسان در یک خانواده‌ای که متولد

شود چقدر پیروی از پدر و مادر دارد آداب و اخلاق خانوادگی در انسان مؤثر است ولی حضرت امیر (علیه‌السلام) أمرا را تأثیرگذارتر معرفی می‌کند، خوب یک چنین مسأله‌ای به این اهمیّت نمی‌شود که اسلام نسبت به آن بی‌تفاوت باشد اسلام که به کلیه احتیاجات مردم توجه دارد این مسأله درحد اول احتیاج است مسلّم است مورد توجه اسلام و قرآن است این است که در قرآن کریم درباره امامت علی(علیه السلام) { الیوم أکملْتُ لکم دینکم و أتْممتُ علیکم نعمتی و رضیتُ لکُمُ الإسلام دیناً} بعد از اینکه مسأله امامت روشن می‌شود آن وقت {الیوم اکملتُ لکم دینکم} این آیه ۳ از سوره مائده سوره پنجم قرآن است،{الیوم یئسَ الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم} وقتی که امامت معین شد، کفار تا بحال نقشه‌هایی داشتند علیه شما امّا دیگر مأیوس شدند دیگر از آنها نترسید از من بترسید اگر انحرافی در امامت بوجود بیاید دوباره کار شما سخت خواهد شد{و إذ ابتلی ابراهیمَ ربُّهُ بکلماتٍ فاتمهنَّ قال إنّی جاعلکَ للناس اماماً قال و من ذریَّتی قال لا ینال عهدی الظالمین} آیات قرآن درباره امامت خیلی زیاد است این آیه ۱۲۴ از سوره بقره است، خداوند ابراهیم را امتحان کرد به کلمات، کلمه تنها به معنی لفظ نیست خیلی از موجود های خارجی را قرآن کلمه می‌گوید حضرت عیسی را مثلاً کلمة الله می‌گوید، کلمه یعنی آن موجودی که از جانب خداوند با یک قدرت خاصّی بوجود آمده، حضرت ابراهیم علیه‌السلام در جریان ذبح فرزند خودش{إنّ هذا لهو البلاء المبین} در جریان برخورد با نمرود و امثال آن تمام که اینها گذشته حالا می‌گوید{قال إنّی جاعلک للناس اماماً} بعد از همه این امتحانات امام می‌شود، بله! این مقام امامت خیلی رفیع است {قال و من ذریَّتی} حضرت ابراهیم گفت که از ذریه من هم به این مقام نائل می شوند خداوند به کلی نفی کرد ولی{قال لا ینال عهدی الظالمین} آیه از جهاتی خیلی پرمحتوا است اولاً از جهت اینکه مقام امامت چقدر بالاست بعد از اینکه پیغمبر بوده و دوره‌های مختلفی در نبوت گذرانده حالا می‌گوید {جاعلک للناس اماماً} پس معلوم می‌شود که امامت از نبوت بالاتر است این را باید اینگونه عرض کنم که نبوت مراتبی دارد، امامت هم مراتبی دارد نسبت بین اینها عام و خاص من وجه است پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله وسلم) وامثال پیامبران اولواالعزم هم نبیّ بودند هم امام اجتماعشان در پیغمبران اولواالعزم است گاهی کسی، امام هست ولی نبیّ نیست مثل ائمه (علیهم السلام) و گاهی نبیّ است و امام نیست مثل پیغمبران ما مثل شعیب و هود و امثال اینها بنابراین نسبت عام و خاص من وجه است و هر یک از این دو تا هم مراتبی دارد پیغمبر ما در حد اعلیِ آن مراتب است هم امامت مراتبی دارد باز هم پیغمبر ما در حدّ اعلی هر دو است، ائمه (علیهم السلام) نبیّ نبودند ولی حدّ اعلی امامت را دارند که از نبوتِ غیر از پیغمبر اسلام بالاتر است، خلاصه آیت‌الله طباطبایی (رضوان الله علیه) که بنده ۵ سال در درس تفسیر و اسفار ایشان افتخار شرکت داشتم در تفسیر این آیه،آیه ۱۲۴ از سوره بقره درباره امامت که عرض کردیم ایشان هم روایاتی نقل می‌کنند از حضرت صادق علیه‌السلام {إنّ الله اتخذَ ابراهیم عبداً قبل ان یتخذ نبیًّ} عبدی که خدا اتخاذ کند غیر از عبدی است که مثلا همه اشخاص عبداند ولی اگر خدا اتخاذ کند باید بنده صالح و خیلی شایسته باشد، بعد از اتخذ نبیًّ می‌آید {إتخذ رسولاً} فرق بین نبی و رسول این است که نبی مَلَک را نمی‌بیند ولی صدایش را می‌شنود انگار در خواب می‌بیند و برایش روشن است که فرستاده ی خداست ولی رسول آن کسی است که مَلَک را می‌بیند {اتخذ النبی قبل اتخذ رسولاً، اتخذ رسولاً قبل یتخذ اماماً} بعد از اینکه عبودیت و نبوت و رسالات و خلیل بودن بعد از همه این مراحل {قال انّی جاعلک للناس اماماً} اینقدر مقام امامت بالاست، عرض کنم خدمت شما که بعضی از رفقا می‌گفتند که این بحث جهاد که روزهای دیگر داریم، آیات قرآن را درباره جهاد بحث می‌کنیم، گاهی بعضی‌ها بخواهند سوال کنند، بله! فرق درس ما طلبه‌ها با بقیه همین است که ما فرصت باید بدهیم در بین بحث، {ان قلتَ قلتُ} باید باشد یکی از حسن‌های درس همین است اگر کسی چیزی به نظرش می‌رسد بفرمایید) بله، امامت یعنی وصایت نبیّ، وصایت از نبی مراتب دارد، حضرت موسی و... وصی داشتند ولی اوصیاء آنها به ائمه (علیهم السلام) نمی‌رسند، ائمه(علیهم السلام) وصایت دارند به همین جهت، امامت دارند ولی امامت آنها مرتبه بسیار بالایی است، حتی از انبیاء دیگر غیر از پیامبر ما بالاترند اما وصایت حضرت موسی و ابراهیم آن‌طور نبوده که از پیامبران دیگر بالاتر باشند بنابراین هم امامت مراتب دارد و ائمه ما(علیهم السلام) در حدّ والای امامت هستند و هم نبوت مراتب دارد و پیغمبر ما در حدّ والای نبوت و رسالات است، بین این دو عام و خاص من وجه است ولی با توجه به مراتب.

اینجا آیت‌الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد اول در تفسیر همین آیه ایشان از یکی از اساتید که می‌خواستند عصمت را از این آیه استفاده کنند اینطور نقل می‌کند و اینگونه تقریر می‌کردند، مردم چهار دسته ممکن است باشند تصوراً، یک دسته کسانی که از اول عمر تا آخر عمرشان ظالم‌اند. یک دسته کسانی که از اول عمرشان ظالم نبودند ولی اواخر عمرشان ظالم‌اند. یک دسته به عکس این، اول ظالم بودند ولی

آخر عمرشان ظالم نبودند، یک دسته در کل عمرشان هرگز مرتکب ظلم نشده‌اند.حضرت ابراهیم که می‌گویند{و من ذریّتی} آن شقّ اول و دوم را مسلما نمی‌گویند، چون شق اول کسانی که از اول تا آخر عمر ظالم باشند، حضرت ابراهیم أجلّ از این است که از خدا بخواهد کسی که در تمام دوره عمر ظالم بوده او امام باشد و کسی هم که در اواخر عمرش ظالم باشد او را هم نمی‌خواهد که امام باشد ایشان أجلّ از این است پس این دو شق کنار می‌روند و دو شق دیگر باقی می‌ماند، یکی اینکه اول عمرش ظلم کرده و آخرش خوب باشد و یکی آنکه در کل عمرش ظلم نکرده است، آیه آن اوّلی (کسی که آخرش خوب بوده)را نفی می‌کند. پس نتیجه این می‌شود کسانی که دراول عمرشان کافر بودند و عبادت بت را می‌کردند این افراد به کنار می‌روند، پس کسی می‌ماند تحت آیه که از اول عمرش تا آخر عمرش هیچ ظلم نکرده باشد، نه ظلم به خودش و نه ظلم به غیر، و این می‌شود همان معصوم، ایشان این بیان را در تفسیر المیزان در جلد اول دارند.

خوب آنچه تا به حال ما عرض کردیم مقدمه بود خلاصه می‌خواهیم بگوییم مقام حکومت یک شعبه‌ای است از امامت در اسلام برای شیعه، و دارای قداست است و ما حکومت به این معنی را قبول داریم و خیلی هم مؤثر است چونکه بایستی علاوه بر بیان احکام، آن احکام پیاده شوند و اجرا شوند. ما یک بیان احکام داریم و یک اجراء و پیاده کردن داریم، امام شأنش علاوه از بیان احکام که این افتخار ماست چون حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی احکام خودشان را از اینها می‌گیرند ولی ما این را درست نمی‌دانیم، چون حدیث ثقلین برای ما مرکز و منبعی معین کرده است و آن قرآن و اهل‌بیت می‌باشد. شأن امام علاوه از بیان احکام پروردگار مجری احکام نیز می باشند و پیاده کننده احکام‌اند یعنی باید جامعه را به حرکت دربیاورند به حرکت ها جهت بدهند استعدادها را شکوفا کنند. برای نمونه باز از نهج‌البلاغه استشهاد کنیم خوب است، در اول نامه ۵۳ نهج‌البلاغه که حضرت امیر (علیه‌السلام) برای مالک اشتر نوشته است هنگام اعزام او به کشور مصر برای اداره کشور مصر، می‌گوید{هذا ما عهد إلیه مالک بن الحارث اشتر حین ولّاه مصر} چهار چیز می‌گویند{جباية خراجها و جهاد عدّوها و استصلاح أهلها و عمارة بلادها} اینها شأن حاکم است، اول جمع آوری مالیات که آن جنبه اقتصادی است، آنچه مربوط به صرف مال، تولید، توزیع وهمه این موارد، اولین کار یک حاکم است، دوّم در برابر دشمنان اسلام بیدار و هوشیار بودن از نقشه‌های آنها مطلع بودن از تهاجم آنها با خبر بودن، سوم تربیت صالح همه مردم، خوب انسانها زیاداند و استعدادها فراوان و انسان مختار، ولی باید برنامه‌هایی را تنظیم کند که تمام افراد بشر صالح باشند و صالح تربیت شوند و این خیلی مهم است و مربوط به فرهنگ و تعلیم و تربیت و حرکت دادن و جهت بخشیدن به حرکت ها است، چهارم مملکت را آباد نگه داشتن و ایجاد عمران و آبادی، این نقش حاکم است، در اسلام این نقشِ خیلی بالایی است واقعاً، خوب حالا ما با توفیق پروردگار بحثمان دراین است که می‌خواهیم از نهج‌البلاغه حکومت حضرت امیرالمؤمنین و اینکه حکومت به چه شکلی باید باشد إن شاءالله مورد بحث قرار دهیم.

الان بنده در این مجمع خودمان افرادی که ۳۰، ۴۰ سال قبل از این ما نهج‌البلاغه را می‌گفتیم شرکت داشتند، می‌بینم، الحمدلله تعالی که توجه به مقام نهج‌البلاغه وجود دارد.

برای شروع، اولین مطلبی که از دیدگاه حضرت امیر (علیه‌السلام) در حکومت نقش دارد این است که انگیزه حاکم، کسی که می‌خواهد حکومت کند با چه انگیزه‌ای به این منصب خطیر می‌خواهد نائل شود و این منصب خطیر را به دست بگیرد.

اولاً حکومت در نظر اهل بیت(علیهم السلام) وسیله است نه هدف، از این دیدگاه که این یک وسیله‌ای می‌شود برای رسیدن به یک اهداف مقدسی که عرض می‌کنیم.

پس اولین کلام آن حضرت این است که من با چه انگیزه‌ای آن حکومت و منصب را پذیرفتم، که وسیله أصل و هدف نیست و هدف هم هدف مقدسی است.

خطبه ۱۳۱ را برای نمونه می‌خوانیم، ما هر خطبه و کلام را که می‌خوانیم آدرس چهار شرح را به شما عرض می‌کنیم که با مراجعه به آنها بایست بنویسید و مطالعه کنید تا کامل شود، یکی شرح خوئی است که در ۲۳ جلد چاپ شده است این شرح از لحاظ اینکه به احادیث اهل بیت (علیه‌السلام) خیلی عنایت دارد از این جهت ممتاز است، البته لغت را معنی می‌کند و جنبه‌های تاریخی هم گاهی دارد ولی بیشتر پرداخته به احادیث مرتبط با آن خطبه، این بحث ما در جلد ۸ شرح خوئی صفحه ۲۵۴ است.

دوم شرح ابن ابن‌الحدید که در ۲۰ جلد چاپ شده است که سابقاً ۴ جلد بود، مطالب تاریخی بسیار زیادی دارد که برای فهمیدن آن خطبه این امور خیلی مؤثر است، گاهی هم با وجود اینکه از اهل تسنن است، حرف حق گفته است، که شنیدن حرف حق از کسی که سنّی است برای جدل کردن با خودشان خوب است {وجادلهم بالتی هی أحسن}، اوّل کتاب را که شروع می‌کنند اوّل کلمه‌اش این است {الحمدلله الذی

قدّم‌المفضول علی‌الفاضل} خدا را شکر که مفضول را (ابوبکر و عمر و عثمان) بر فاضل (حضرت علی علیه‌السلام) مقدم گرداند. قبول می‌کند که حضرت علی (علیه‌السلام) افضل از آنها است ولی آنگونه شروع می‌کند.

ما برای اثبات حقانیت حضرت علی (علیه‌السلام) به خلافت چند دلیل داریم، یک دلیل ما نقلی است از قبیل همان حدیث غدیر و امثال اینها که زیاد داریم، دلیل عقلی هم داریم چون ما ثابت کردیم که حضرت علی (علیه‌السلام) أفضل است، در شرح تجرید که برای علّامه حلّی است و تجرید هم برای خواجه نصیرالدین طوسی است، این کتاب، کتاب بسیار خوبی است، مخصوصا بحث امامت و معاد، در آنجا تقریباً از ۳۰ راه اثبات کرده که علی أفضل بوده است از آنها، از لحاظ علم و حلم و سخاوت و شجاعت و زهد و ...

خوب حال که حضرت امیر(علیه‌السلام) أفضل شد عقل اقتضاء می‌کند که با بودن أفضل سمت را به معقول ندهند و دلیل مهم ما این دلیل عقلی است که بر اساس تاریخ خودشان است.

ابن ابی‌الحدید در زمان بنی‌عباس می‌زیسته، در همان سالی که هولاکوخان حمله کردند به بغداد و کشورهای اسلامی و حکومت بنی‌عباس سرنگون شد و از بین رفت، سال ۶۵۶ هجری قمری همان سالی که سعدی می‌گوید،

در آن مدت که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ۶۵۶ بود

مراد ما نصیحت بود و گفتیم،

حوالت با خدا کردیم و رفتیم

یکی از اشکالات سعدی این است،آن موقعی که کشور ایران و سایر کشورهایی که تحت سیطره مغول و مورد تاخت و تاز آنها بود و شهرها را خراب می‌کردند سعدی می‌گوید در آن مدت که ما را وقت خوش بود. خلاصه آن سال، سال سقوط بنی‌عباس است. سعدی سنّی بوده است بخاطر اینکه سعدی در همان سال که بنی‌عباس سقوط می‌کند و متعصم بالله آخرین خلیفه بنی‌عباس است، و آن وقت که بنی‌عباس سقوط می‌کند ایشان اینگونه گفته،

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین

از زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین

خیلی عجیب است که مستعصم بالله را امیرالمؤمنین خطاب می‌کند و تأسف می‌خورد. سعدی دارد که،

غیر از عمر کی که لایق پیامبری بودی

گر خواجه رسل نبودی ختم أنبیاء

یک حدیثی سنّی ها دارند در فضیلت عمر، می گویند پیغمبر(ص)فرموده { لو لم أبعث لبعث عمر }اگر من مبعوث نمی‌شد عمر مبعوث می شد، این را سنّی‌ها درست کرده‌اند در فضیلت عمر، سعدی همین را به شعر درآورده است.

خلاصه آن موقع یک نفر به نام علقمی که وزیر بوده در زمان بنی‌عباس ولی شیعه بوده است و بسیار هم فاضل بوده وکتابخانه مجهزّی هم داشته است، ابن ابی‌الحدید برای تقرّب به این وزیز شرح نهج‌البلاغه نوشته است ۲۰ جلد یک عالم واقعاً برجسته‌ای بوده است متکلم و حکیم و فیلسوف و شاعر و ادیب و مورّخ است این شرح نهج‌البلاغه را برای علقمی نوشته و به او هدیه کرده است و علقمی وزیر بود برای مستعصم ولی شیعه بود، حتی متهم کردند این وزیر را که این در سقوط بغداد نقش داشته است چون شیعه بوده می‌خواسته خلافت بنی عباس که سنّی بوده، سقوط کند. خلاصه ابن ابی‌الحدید نهج البلاغه را شرح کرد و داد به آن وزیر و در همان بین هولاکوخان وارد بغداد شد و بغداد را فتح کرد و چون ابن ابی‌الحدید سنی بود سنّی گری را تبلیغ می‌کرد هولاکوخان می‌خواست او را بکشد (در همین کتاب که نام بردم سید عبد الزهراالحسینی در اوائلش نوشته است) و او به علقمی پناهنده شد که شما شفاعت کن که مرا نکشند و او ابن ابی‌الحدید را پیش خواجه نصیرالدین طوسی برد چون خواجه حضور داشت و ایشان شفاعت کرد و هولاکوخان از کشتن او صرف نظر کرد.

خلاصه ابن ابی‌الحدید سنّی است ولی شرحش شرح خوبی است و مطالب زیادی دارد و ۲۰ جلد است. در جلد اول ۸ ، صفحه ۲۶۳.

سوّم شرح بحرانی، ابن میثم بحرانی که عالم بزرگی است واقعاً، و با خواجه نصیرالدین طوسی هم عصر بوده، می‌گویند خواجه پیش ایشان حکمت و فلسفه می‌خوانده است و او هم پیش خواجه فقه و... می‌خوانده است در قدیم آنقدر صمیمیت برقرار بود بین شاگرد و استاد که خیلی عجیب بود، بحرانی جلد ۳ ، صفحه ۱۴۷.

چهارم شرح فی ضلال نهج‌البلاغه که برای محمد جواد مغنیة است هم تفسیر دارد که ۸ جلد است و هم شرح نهج‌البلاغه که ۴ جلد است، شرح بحرانی از لحاظ کلام و حکمت و فلسفه مطالب زیادی دارد و فی ضلال چون در زمان ما بوده استکبار و اینها را دیده مطالب خوب، زیاد دارد فی ضلال جلد ۲ ، صفحه ۲۶۸.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نوزدهم تاریخ: ۸۷/۸/۱۱

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در قرآن مجید دو جا دردو موضوع خداوند متعال کلمه (نفر) بکار برده است یکی (نفر) برای جهاد و دیگر (نفر) برای تفقه فی الدین، دومی‌که (نفر) برای تفقه در دین است یک مرتبه بیشتر در قرآن نیامده امّا آن اولی که (نفر) کوچ‌کردن و حرکت‌کردن برای جهاد است چند دفعه در قرآن ذکر شده است و تمام این تعبیرات هم در سوره توبه سوره نهم قرآن مجید است.

ما در علم اصول در حجیت خبرِ واحد، آیه‌ی (نفر) را آنجا خواندیم که به چند آیه استدلال شده برای حجیت خبر واحد، آیه نبأ، آیه نفر، آیه سؤال، آیه کتمان، آیه أُذُن، این پنج آیه است که به اینها برای حجیت خبر واحد استناد شده است.

آیه نفر، آیه ۱۲۲ از سوره توبه سوره نهم قرآن مجید{و ما کان المومنون لینفروا کافّة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون} شکی نیست که کسی تردید نکرده که آیه دلالت بر وجوب نفر دارد منتهی این آیه ابلاغ برای غیر اهل مدینه است چون غیر اهل مدینه هم که اعلان شد که حرکت کنند برای جنگ تبوک ونیز در جنگ ها و جهادهای دیگر که پیش می‌آمد واعلان می کردند خوب اینها هم حرکت می‌کردند برای جهاد اما این آیه می‌گوید دو تا (نفر) داریم، همه نفرها برای جهاد نیست، دو دسته بشوید، دسته‌ای برای جهاد حرکت کنند و دسته‌ای هم برای تفقه در دین، یعنی مردمی‌که در غیر مدینه ساکن‌اند اینها وقتی می‌خواهند برای جهاد حرکت کنند همه برای جهاد نباید بروند {وما کان المومنون لینفروا کافّة} همه مومنین(نفر) به جهاد نکنند، بلکه دو دسته بشوید،دسته‌ای برای نفر به جهاد و دسته‌ای برای تفقه در دین {فلولا نفر} اول می‌گوید که همه مومنین به جهاد بروند بلکه از هر فرقه‌ای یک طائفه‌ای برای تفقه در دین حرکت کنند. فرقه جمعیت‌های متفرق متفرق را می گویند که مثلاً از لحاظ مکان فرقه ای در قم ساکن‌اند فرقه‌ای در تهران ساکن‌اند فرقه‌ای در کاشان ساکن‌اند، و اینها تفرق در سکونت و مکان دارند.از فرقه‌ای که در یک مکانی سکونت دارند دو طائفه بوجود بیاید یک طائفه برای تفقه فی الدین و اینکه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) احکام خدا را بیاموزند و به سمت قوم خود برگردند و آنها را بترسانند، و یک طائفه هم برای جهاد حرکت کنند. طائفه از مادّه طواف و حرکت است. ما به استفاده حجیت خبر واحد از این آیه کار نداریم، آیه دلالت دارد بر وجوبِ (نفر) منتهی مناقشاتی است، اولین مناقشه اینکه در اینجا انذار هست و مخبرین به خبر واحد انذار نمی‌کردند که مرحوم آخوند هم در کفایه دارند، انذار شأن مقلَّد است و مقلِّد و شأن وعّاظ و امثال اینهاست از آن جهت گفته که آیه دلالت بر حجیت خبر واحد ندارد، چون رواة وظیفه‌شان ابلاغ حکمی‌بود که از معصوم شنیده بودند امّا انذار، ترساندن و هشدار دادن این مربوط به خبر واحد نیست از این جهت مناقشه شده است.

دومین مناقشه این است که ما حجیت خبر واحد را از این آیه نمی‌توانیم استفاده کنیم، چون شما به اطلاق تمسک می‌کنید (از قول آن منذرین علم حاصل بشود و یا علم حاصل نشود) اگر أعم بگیریم بله، دالّ بر حجیت خبر واحد است ولی از کجا شما أعمّ می‌گیرید ما در این زمینه‌ها بحث نمی‌کنیم بحث ما در این است که از این آیه دو تا (نفر) فهمیده می‌شود، یک (نفر) برای جهاد و یک (نفر) برای تفقه فی الدین کلمه لولا تحضیضیة دلالت بر وجوب دارد و کسی در این مطلب تردید نکرده است حالا موردش کجا باشد بحثی است.

چند آیه از سوره توبه دلالت بر وجوب جهاد دارد {إن لا تنفروا یعذّبم عذابا ألیماً} آیه ۳۹ از سوره توبه که اگر(نفر) نکنید عذاب ألیم در انتظار شماست، ما در باب شهادات فقه خواندیم که برای گناهان کبیره و صغیره چه معیاری وجودی دارد، یکی از معیارهای گناهان کبیره این است که هر گناهی که وعده عذاب درباره آن داده شده آن از گناهان کبیره است، و این آیه دلالت دارد که (نفر) واجب است و در ترک آن عذاب ألیم است.

{و قالوا لا تنفروا فی الحرّ قل نار جهنم أشدّ حراً} آیه ۸۱ از سوره توبه دلالت دارد که در ترک (نفر)، نار جهنّم است که أشد حراً است.

{یا ایّها الذین خذوا حذرکم فانفروا ثباتٍ أو انفروا جمیعا} آیه ۷۱ از سوره نساء است. {خذوا حذرکم} قبلاً بحث کردیم که انواع آمادگی گفته شد، ثبات جمع ثبة است ثبة یعنی گروه‌گروه حرکت کنید و یا همه با هم حرکت کنید.

{ما لکم أذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثّاقلتم إلی الارض} آیه ۳۸ سوره توبه است. توبیخ از این است که وقتی فرمان (نفر) داده شده شما به زمین چسبیده و حرکت نمی‌کنید.

{إنفروا خفافاً و ثقالاً و جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله} خفافاً جمع خفیف است و ثقالاً جمع ثقیل است مانند کبار جمع کبیر و صغار جمع صغیر. {خفافاً و ثقالاً} مجرد و متأهل، پیر و جوان حرکت بکنید. خلاصه آیاتی در سوره توبه وجود دارد و آن یک هم از سوره نساء بود، که دلالت دارند بر وجوب (نفر).

بعد در همین سوره توبه آیه ۱۱۸ این را دارد که {وعلی الثلاثة الذین خلّفوا حتّی إذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظنّوا ان لا ملجاء من الله إلاّ الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم} سه نفر در جنگ تبوک تخلف کردند با اینکه قدرت داشتند که حرکت کنند اینها از حرکت امتناع کردند و نرفتند این سه نفر را می‌خواهند بگوید که با خصوصیاتی که دارد، واجب بوده که بروند و نرفته‌اند و چه جریاناتی به وجود آمده است.

این سه نفر یکی اسمش کعب بن مالک است دوم مرارة بن ربیع، سوم هلال‌بن‌امیّة، این سه نفر معروف و مشهور بودند، از افسرانی بودند در جنگ‌های دیگر امّا اینجا تخلف کردند. پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) با اصحاب حرکت کردند و رفتند و یک ماه طول کشید این جنگ تبوک و اینها که نرفته بودند شناسانده شده بودند، مثلاً یکی از کسانی که در میان جمعیت نبود در تاریخ نوشته اند که ابوذر بود، بعد صحبت ابوذر شد گفتند نیست، پیغمبر(ص) فرمودند ملحق خواهد شد، شترش مثل اینکه خوابیده بود و مانده بود، این بود که تا رسیدن به آن جبهه جنگ تبوک که الان تبوک شهری است در اردن، به تبوک که رفتند دیدند ابوذر نیست ولی منتظر بودند چون از کسی مثل ابوذر در تخلف در جنگ معمول نبود تا اینکه یک شبهی از دور پیدا شد پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمودند{کن اباذر} بالاخره ابوذر آمد و گفت که من شترم خوابیده بود و عقب ماندم بالاخره خودم را رساندم بعد دست برد یک چیزی در پشتش بود مشک را گذاشت جلوی پیامبر قبل از اینکه مشک را بگذارد پیامبر فرمودند ابوذر رسیده تشنه است برایش آب بیاورید، آب دادند و خورد بعد از خوردن آب مشک را جلوی پیامبر گذاشت، بعد پیغمبر فرمودند تو که پشتت آب بود چرا نخوردی و اینقدر تشنه هستی، گفت که من دیدم که باران آمده در گودی سنگ مقداری آب جمع شده، آن آبِ بارانِ خیلی زلال خواستم آن را آورده باشم و شما بخورید، پیغمبر از این صفای ابوذر خیلی خوشش آمد نگاه کرد به ابوذر و فرمود{یا اباذر تعیش وحدک و تموت وحدک تبعثُ وحدک} خبر داد از آن جریان آخرِ کار ابوذر در زمان عثمان که تبعید شد به ربزة.

خلاصه بعد که آن سه نفر نیامدند و جنگ تمام شد و برگشتند پیغمبر(ص) فرمود برای استقبال ما این سه نفر می‌آیند، این کعب و مرارة و هلال، کسی با آنها حرف نزد، کسی جواب سلام آنها را ندهد با قیافه‌های درهم کشیده با آنها برخورد کنید کسی با آنها گرم نگیرد با قیافه‌های گشاده با آنها ملاقات نکنید، مردم برای پیشواز آمدند این سه نفر هم توی جمعیت بودند آمدند پیش پیغمبر و سلام کردند امّا پیغمبر جواب ندادند به هر کس سلام کردند کسی جواب نداد این یک درس بزرگی بود که پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) برای مجازات آنها ایجاد انزجار عمومی‌و نفرت عمومی قرار داد هیچ کس به آنها نه جواب سلام داد و نه صحبت می‌کرد رفتند به خانه‌هایشان، خانواده‌های آنها به خدمت پیغمبر آمدند گفتند تکلیف ما چیست؟ پیغمبر فرمود غذا به آنها بدهید ولی با آنها صحبت نکنید ارتباط با آنها نداشته باشید این بود که {ضاقت علیهم الارض بما رحبت} وقتی اینجور دیدند آمدند میان مردمِ بازار و کوچه، دیدند هر کس با آنها برخورد می‌کند ترک کلام و سلام است و ترک مراوده و ارتباطات و برخورد با قیافه‌های درهم کشیده است این بود که زمین وسیع بر آنها تنگ شد آن قدر در تنگنا و مضیقه، که زمین بر آنها تنگ شد{و ضاقت علیم انفسهم} بعد هم خودشان گفتند حالا که مردم با ما این چنین برخورد می‌کنند رو به بیابان بگذاریم رفتند به بیابان و در بیابان چند روز با هم بودند و البته حالشان تضرع بود و توبه بود {و ظنّوا أن لا ملجاء من الله إلاّ الیه} یقین پیدا کردند که پناهگاهی غیر از خداوند ندارند بعد گفتند حالا که مردم با ما اینطوراند پس ما خودمان هم باید از یکدیگرجدا شویم و هر کدام رفتند به یک گوشه‌ای حتی خودشان هم جانشان به تنگ آمد {ثم تاب علیهم لیتوبوا} درباره خداوند تاب می‌گوید بعد لیتوبوا خداوند نسبت به کسی که توبه می‌کند. دو تا تاب می‌کند، توبه یعنی رجوع، توبه خداوند یکی توفیق است{تاب الله} یعنی خدواند او را توفیق توبه داد یکی دیگر قبول توبه است پس هر کس که توبه کرد از طرف خداوند دو تا توبه نسبت به آن شخص است اول قبل از توبه توفیق توبه به کسی خدا می‌دهد و بعد از توبه او خداوند این توبه را می‌پذیرد {ثم تاب علیهم لیتوبوا إن الله هو التواب الرحیم} خداوند به آنها توفیق توبه داد تا آنها توبه کنند و خداوند این توبه را می‌پذیرد،۵۰ روز این جریانِ متارکه طول کشید بعد از ۵۰ روز جبرئیل آمد و این آیه را آورد و پیغمبر اعلام کرد که محکومیت آنها پایان یافته و پیغمبر خودشان رفتند و به آنها مژده دادند و آنها را آوردند و مردم استقبال کردند و خیلی خوشحال شدند خلاصه این آیه ۱۲۲ است و عرض کردم {وعلی الثلاثة الذین خلّفوا} در

مجمع‌البیان است که{قال الباقر و الصادق علیه‌السلام خالفوا} قرآن فعلی خلّفوا است ولی آنها خواندند خالفوا و مخالفت کردند، در فقه ما بحث شده که ما موظفیم به قرآن فعلی که بیشتر هم قرائت عاصم است عمل کرده و ما نمازهایمان را طبق این قرآن می‌خوانیم ولی اهل‌بیت (علیهم السلام) در مواردی قرائتشان با این فرق دارد به ما گفتند{إقرئوا کما یقرءُ الناس} برای اینکه اختلاف به وجود نیاید همان‌طور که مردم قرآن می‌خوانند شما همان‌طور بخوانید تا اینکه{سیجیء مَن یعلّمکم} تا امام عصر(علیه‌السلام) خواهد آمد و به شما قرائت صحیح را خواهد گفت. خلاصه او می‌گوید خالفوا خواندند امّا در قرآن کریم خلّفوا {وعلی الثلاثة الذین خلّفوا حتّی إذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظنّوا ان لا ملجاء من الله إلاّ الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم}درس‌های فراوانی از این استفاده می‌شود یک درس بزرگ این است که کسی که مرتکب منکری شد در برابر این مردم چه وظیفه‌ای دارند؟ چون بحث ما جهاد است و امر به معروف و نهی از منکر و این مطلب در بحث امر به معروف هم خیلی مهم است و دلالت دارد بر این که مردم در برابر کسی که مرتکب گناه است بایستی نهی از منکر کنند، نهی از منکر هم مراتبی دارد، مرتبه اولش قلب است انسان در دل باید نسبت به آن گناه ناراضی باشد در دل باید منزجر و متنفر باشد از آن شخص، این را نهی از منکر قلبی می‌گوییم و در برخورد با زبان و در درجه اول باید با ملایمت نهی از منکر را انجام دهد و بعد از آن (یدّ) یعنی با دست خودش با قدرت خودش جلو گناه را بگیرد، این است که در سه مرتبه نهی از منکر وجود دارد آن اولی که در این آیه بیشتر مورد بحث ما است همان انزجار قلبی است، ما روایات زیادی در این موضوع در نهج‌البلاغه داریم {إنّما عقر ناقة ثمود رجلٌ واحدٌ فعمّهم الله بالعذاب حیث عمّوه بالرضا} یک نفر ناقة صالح را پی کرد{إذا أنبعث شقاها فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیاها فکذّبوه فعقروها} خوب{فعقروها} این را خداوند نسبت داده به همه برای اینکه یک نفر ناقة صالح را پی کرد اما چون بقیه نهی از منکر نکردند، صحّه گذاشتند و راضی شدند این بود که {فعمّهم الله بالعذاب حیث عمّوه بالرضا} بنابراین یکی از موضوعات مربوط به نهی از منکر و امر به معروف این انزجار و تنفر قلبی از کسی که مرتکب گناه شود در این مورد ما روایات فراوان داریم، اولاً صاحب جواهر در جلد ۲۱ که مراتب نهی از منکر را ذکر کرده این بحث را پیش کشیده نهی از منکر یا امر به معروف واجب عینی است یا کفایی است؟ که ما این را درباره جهاد بعدا بحث خواهیم کرد، ایشان در آنجا گفتند که سه مرتبه است مرتبه قلبی، مرتبه لسانی و مرتبه یدی است، ایشان اینطور اختیار کرده‌اند مرتبه قلبی واجب عینی است یعنی به هر کسی واجب است یعنی وقتی دید شخصی مرتکب گناه شد قلباً ناراحت باشد، قلباً منزجر باشد این مرتبه را از مراتب ایمان گفته و واجب عینی است و هر کسی که تخلف کند گناه کرده امّا مرتبه یدی و مرتبه لسانی را واجب کفایی ذکر کرده، در جلد ۲۱ جواهر صفحه ۳۵۹ تا ۳۶۲ در دو سه صفحه بحث کرده امّا خلاصه‌اش همین است که بنده عرض کردم بنابراین یکی از وظایف بسیار لازم در امر به معروف و نهی از منکر همان تنفر و انزجار قلبی است در وسایل شیعه چند روایت ذکر شده که می‌خوانیم، دروسایل شیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۱۳ روایتی ذکر کرده یکی از آنها این است که {عن ابی عبدالله(علیه‌السلام) إنّ الله أهبط ملکین} خدواند دو فرشته را فرستاد{الی قریة لیهلکهم و إذا هما برجلٍ تحت الیل قائمٌ} آمدند برای هلاک کردن وعذاب آن قریه، دیدند یک شخصی مشغول عبادت است {یتضرع الی الله و یتعبّد} {فقال أحد الملکین للآخر أنّی أُعاود ربّی فی هذا الرجل} یکی ازاین فرشته‌ها گفت که من بر می گردم از خداوند سؤال کنم این شخص که نماز شب می خواند و مشغول نماز شب است و اگر قریه را ما خراب کنیم او هم هلاک می‌شود{قال الآخر بل تمضی لما أمرتَ} دیگری گفت نخیر شما باید مأموریت را انجام بدهید{فأوحی الله الی الذی لم یعاود ربّه فی أمره أن أهلکه معهم} خداوند تبارک و تعالی وحی کرد به همان فرشته ای که برنگشته بود که هلاک کن این شخص را. چرا؟ گفت {خلّ سخطی إنّ هذا لم یتمعّر وجهه قطُّ غضباً لی} برای اینکه این شخص هیچ وقت برای غضب من چهره درهم نکشیده این گناهکار را دیده ولی چهره درهم نکشیده چون ابراز تنفر نکرده این هم مانند دیگران گناهکار است و مشمول عذاب الهی است.

در اینجا بابی است باب وجوب {اظهار الکراهة للمنکر والاعراض عن فاعله} واجب است کسی که مرتکب منکر شد مردم کراهتشان را از او اظهار کنند و از فاعلش اعراض کنند حالا چند خبر از این باب می‌خوانیم خبر اولِ باب، باب ششم از ابواب امر و نهی، هم کتاب جهاد هم امر به معروف در وسائل ۲۰ جلدی در جلد ۱۱ می‌باشد، اول جهاد عدو بعد جهاد نفس بعد ابواب امر و نهی، باب ششم ازابواب امر و نهی صفحه ۴۱۳ از وسائل ۲۰ جلدی {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی} این سند را آشنا هستید کلینی از علی بن ابراهیم این را هم می‌دانید کلینی طبقه ۹ و علیّ طبقه ۸ و از اجلّاء معروف اند، عن علی ابراهیم بن هاشم که طبقه ۷ است، عن النوفلی، نوفلی اسمش حسین بن یزید نوفلی است این شیعه است و

ساکن ری بوده ولی توثیق درست ندارد، سکونی، اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از قضات عامه است ولی امام (رضوان الله علیه) در درسشان بارها می‌فرمودند که علماء و فقهاء ما به کتاب سکونی اعتماد کردند این سند که خوانده شد شاید بیش از هزار بار این سند در کتاب های ما آمده است آن وقت ایشان می‌فرمودند فقهای ما، شیخ طوسی هم در عُدّه دارد به کتاب سکونی عمل کردند و لو از عامه است ولی با اهل بیت و امام صادق (علیهم السلام) خیلی ارتباط داشته خیلی نقل دارد، سکونی کتابش مورد عمل فقهاء ماست و سکونی هم از همان نوفلی نقل می‌کند بنابراین نوفلی هم باید مورد وثوق باشد از این راه ایشان تمام روایات مربوط به این سند را می‌گفتند که قبول می‌کنیم و عمل می‌کنیم، خلاصه سند این است {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله (علیه‌السلام) قال امیر المؤمنین(علیه‌السلام) اُمرنا رسول الله ان نلقی اهل المعاصی بوجوهٍ مکفهرّة} حضرت امیر می‌فرمایند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) به ما امر کرده بود با اهل معاصی را که برخورد می‌کنیم با چهره مکفهّره باشد، اکفهرّ ، یکفهرّ، اکفهراراً، مثل اقشعرّ، یقشعرُّ، اقشعراراً این رباعی مجرد است، إکفهرّ یعنی کسی که چهره‌اش را درهم بکشد.پیغمبر امر کرده بودند که با اهل معاصی با چهره درهم کشیده برخورد کنیم. این خبر را که خواندم در اینجا است بعد یک باب دیگر ایشان دارند، این باب که خواندیم مربوط به این بود که با کسانی که مرتکب گناه هستند با چهره گشاده برخورد نکنید با آنها گرم نگیرید بلکه با چهره درهم کشیده با آنها برخورد کنید. این موضوع خیلی مهم است، پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) فضایی ایجاد کردند که آن فضا، فضای نهی از منکر بود که برای ما درس است باید ایجاد یک فضا شود که درآن فضا معروف متداول باشد و درآن فضا منکر متروک باشد چون فضا و محیط خیلی در انسان اثرگذار است اگر مرتکب گناه شود آن فضا نمی‌پذیرد تمام افراد به او ملامت می‌کنند با چهره درهم کشیده با او برخورد می‌کنند این خیلی اثر می‌گذارد.

دومین باب، باب هفتم، {باب وجوب هجر فاعل‌المنکر} یعنی کسی که فاعل منکر است مردم ارتباطشان را با او قطع کنند نه تنها هنگامی‌که برخورد کردند با شما، چهره شما درهم کشیده باشد، علاوه بر این مراودة و ارتباط را با او قطع کنند، وجوب هجر، ترک مراوده فاعل منکر{والتوصل إلی ازالته بکل وجه ممکن} از هر راه باید مردم سعی کنند که آن منکر زائل شود و قطع شود. در اینجا چند روایت ذکر کرده این روایت دوم است که می‌خواهیم بخوانیم {و عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد و عن صفوان بن یحیی عن الحارث بن المغیرة} خلاصه روایت از لحاظ سند خوب است، {قال ابوعبدالله (علیه‌السلام) لآخذن البرئ منکم بذنب السقیم} امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند که بریّ را، کسی که مرتکب گناه نیست او را مواخذه می‌کنم به ذنب کسانی که مرتکب گناه هستند{ لِمَ لاأفعل؟} چرا اینکار را انجام ندهم؟ {یبلغکم عن الرجل ما یشینکم} شما می‌شنوید که گاهی بعضی حرفهایی می‌زنند که ناراحت می‌شوید {یشیننی} و ما هم ناراحت می‌شویم{فتجالسونهم و تحدّثونهم} باز با آنها مجالست می‌کنید با این وضع با آنها صحبت می‌کنید{و یمرّ بکم المارّ} بعد که با آنها گرم می‌گیرید و صحبت می‌کنید{و یقول هولاء شر من هذا} او می‌گوید که آنها که با او گرم می‌گیرند بدترند آنها باید جلوی او را بگیرند ولی با او گرم می‌گیرند و ارتباط دارند{اذا بلغکم منه ما تکرهون زبرتموهم و نهیتموهم کان اُبرّ بکم و بی} وقتی به شما رسید شخصی که مرتکب گناه شده باید شما او را منع کنید و او را ترک کنید.

خبر بعد{و عنهم عن سهل عن ابن محبوب عن خطّاب بن محمد عن الحارث بن المغیره} در این خبر خطّاب بن محمد توثیق نشده است (ولی این مربوط به ما طلبه‌ها است) {أنّ ابا عبدالله (علیه‌السلام) قال له: لأحملن ذنوب سفهائکم إلی علمائکم}من گناه سفهاء را به گردن علماء می‌گذارم، سفهاء کسانی که سبک عقلند این خبر سوم از باب هفتم در صفحه ۴۱۵ است آن را مطالعه کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه بیستم تاریخ: ۸۷/۸/۱۲

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

درباره آیه ۱۱۸ سوره توبه سوره نهم قرآن مجید {وعلی الثلاثة الذین خلّفوا حتّی إذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظنّوا ان لا ملجاء من الله إلاّ الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم} عرض کردیم از این آیه چند مطلب استفاده می‌شود اوّل اینکه جهاد واجب بوده است که آن سه نفر که تخلف کردند (کعب بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال بن امیّه) ودر عرصه جهاد تبوک حاضر نشدند و پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) بعد از نزول این آیه برنامه‌ای به‌وجود آورد که کل جامعه نسبت به آنها با انزجار و تنفر مواجه شوند، خوب اگر جهاد واجب نبود پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) چنین کاری انجام نمی‌داد که جامعه را بر علیه چند نفر بسیج کند که آنها سلام کنند و پیغمبر جواب ندهد و مردم نیز جواب ندهند و مردم با چهره درهم کشیده با آنها برخورد کنند خوب مسلماً این دلیل آن است که جهاد واجب بوده است. بحثی وجود دارد که اگر امام و زعیم وقت به مردم بگوید باید درجهاد باشید، باید باشند.

مطلب دوم این است که درس بزرگی در زمینه امر به معروف و نهی از منکرکه کسانی که منکر را مرتکب می‌شوند و کسانی که معروفی را ترک می‌کنند جامعه باید نسبت به آنها توجه داشته باشد بی‌تفاوت نباشد یکی از مراتب نهی از منکر همین است که باید با چهره درهم کشیده که حاکی از تنفر باشد با آنها برخورد کنند خوب اگر این جریان در جامعه عملی شود و در هر فضا پیاده شود اثر بسیار زیادی دارد در اینکه منکر ترک شود و معروف عملی شود این مطلب در این آیه بشدت واضح و روشن است که با برنامه‌ای که پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) اجرا کرده‌اند استفاده می‌کنیم ما در بحث امر به معروف و نهی از منکر با توفیق پروردگار بعد از جهاد بحث خواهیم کرد و بنده معتقدم نسبت به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر فقهای ما عنایت نداشتند ما نمی‌خواهیم از آنها انتقاد کنیم ما تمام برکات خودمان را در نتیجه کوشش‌های فقهای گذشته می‌دانیم شاید زمان مقتضی نبوده و الّا یک موضوعی که با این همه آیات قرآن که ما داریم می‌خوانیم با این همه روایات، با این همه اهمیت، با این همه نوعیّتی که جهاد در اسلام دارد خیلی خیلی مختصر نوشته شده مباحث آن بسیار کم است خیلی از مطالبی که می‌شد از آیات قرآن، از روایات استفاده کرد استفاده نشده درباره جهاد کتابی که می‌توانسته‌اند ننوشته‌اند یا در مورد امر به معروف و نهی از منکر که نیز همین طور است، این دو مطلب بسیار در اسلام مهم است ولی در کتب فقهای ما بر اساس زمانی که داشتند آن عنایت لازم در مورد بحث ما به‌وجود نیامده، نیامده که کار به اینجا رسیده خلاصه استفاده‌ای میشود کرد که بعدا بحث می‌کنیم که امر به معروف و نهی از منکر متفرع بر احتمال تأثیر است اقلاً احتمال تأثیر را ما باید بدهیم جایی که بدانیم تأثیر ندارد وظیفه نداریم امّا اگر احتمال تأثیر داشته باشد مراتب دارد، مرتبه اول به تذکر و ملایمت و لسانی است بعد فعالیت با دست و قدرت برای جلوگیری ولی قبل از همه اینها به قلب مربوط می‌شود افرادی که متوجه شدند در جامعه منکری انجام شده از فردی یا افرادی باید نسبت به آن متنفر باشند ناراحت باشند منزجر باشند و این کراهت قلبی خودشان را ابراز کنند که ابراز همین کراهت قلبی خودش خیلی اثر دارد در نهی از منکر و امر به معروف، این موضوع درکتاب امر به معروف بعداً خواهد آمد ما به مناسبت همین بحث یک بابی را ذکر کردیم که باب هفتم از ابواب امر و نهی در وسائل جلد ۱۱، صفحه ۴۱۴، از وسائل ۲۰ جلدی، خبر سوم این باب بود از کافی نقل می‌کند {عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب} که به نحو مطلق حسین بن محبوب است تا اینجا اینها را می‌شناسیم که چهره‌های شناخته شده و خوب‌اند{خطّاب بن محمد}که توثیق نشده است {عن الحارث بن المغیرة} این ثقه است و بسیار جلیل القدر است ازطبقه چهارم است.شناخت طبقات تأثیر زیادی در علم رجال و شناخت سند حدیث دارد، شاگردان پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) طبقه اول‌اند مثل ابوذر و غیره، شاگردان اینها طبقه دوم، شاگرد شاگرد طبقه سوم، طبقات به ترتیب استاد و شاگرد تنظیم شده، این طبقه ها را آیت الله بروجردی(اعلی الله مقامه) در تمام روایات در نظر داشتند و مطرح می کردند که بر اساس استاد و شاگرد تنظیم شده است که خود آقای بروجردی طبقه ۳۶ بودند ما طبقه ۳۷ هستیم، روی این اساس کلینی طبقه نهم است، صدوق طبقه دهم است، شاگردان صدوق طبقه یازدهم، شیخ طوسی طبقه دوازدهم است و هکذا.

این الحارث بن المغیره جزء طبقه چهارم است، ثقه است و ثقه است، نجاشی وکشّی همه او را توثیق کرده‌اند {أنّ ابا عبدالله علیه السلام قال} حضرت ابی عبدالله به الحارث بن المغیره فرمود{لأحملنّ ذنوب سفهائکم الی علمائکم} فرموده من گناه سفهاء شما را به گردن علماء شما می‌گذارم این حدیث را از این جهت بیشتر ما خواندیم که آن وظیفه

علماء را بیان می‌کند که چقدر موضوع امر به معروف و نهی از منکر سنگین است علماء هر چند از جهتی دارای فضیلت زیادی هستند مخصوصا فقهاء، امام جواد(علیه السلام) فرمودند {التفقّه ثمن لکل غالٍ و ثلّم الی کل عالٍ} تفقه بهای هر چیز گرانبهاست آنقدر تفقه ارزش دارد که هر چیزی که پیش شما گرانبها است مانند جوانی، سلامت بدن، مال، اگر انسان اینها را در برابر تفقه بدهد ارزش دارد {ثلّم إلی کل عالٍ} تفقه نردبانی است برای نیل به هر درجه و مقام بالاتر، امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند {رکعة یصلیها الفقیه أفضل من سبعین ألف رکعة یصلیها العابد} یک رکعت نماز فقیه بخواند از هفتاد هزار رکعت نمازی که عابد بخواند بالاتر است و بالاخره{اذا کان یوم القیامة و وضعت الموازین توزن دماء الشهداء مع مداد العلماء و یرجّح مداد العلماء علی دماء الشهداء} این فضیلت علم است ولی از طرفی هم علماء وظیفه‌شان خیلی سنگین است در همان خطبه شقشقیة حضرت امیر(علیه‌السلام) {و ما أخذ الله علی العلماء ألاّ یقاروا علی کظّة ظالمٍ و لا سغب مظلومٍ} خداوند از علما پیمان گرفته در برابر مظلوم و ظالم آرام ننشینند هر وقت ببینند در یک جامعه‌ای مظلومی است و ظالمی است نبایستی آرام و قرار داشته باشند این یکی از وظایف علماء است. از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم {اذا ظهرت البدع فی أمتی و علی العالم أن یظهر علمه و إلاّ فعلیه لعنة الله} هر چیزی که در جامعه بوجود بیاید بر خلاف موازین دین باشد عالم باید حرف بزند باید اظهار وجود کند نهی از منکر کند {والاّ فعلیه لعنة الله} این عالم در برابر منکر و ظلم وظیفه‌اش با دیگران خیلی فرق دارد، نهی از منکرش هم خیلی مؤثر است، امر به معروفش هم خیلی مؤثر است چون بالاخره مردم بر اساس فرهنگ اسلامی، علماء را وارث پیامبر و ائمه علیهم السلام می‌دانند با همان دید به ما نگاه می‌کنند بنابراین وظیفه ما بسیار بسیار سنگین است در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام {الامراء حکّام علی الناس و العلماء حکّام علی الملوک} یعنی امراء و زمامداران در مردم نفوذ دارند و تأثیر گذارند ولی علماء در امراء نفوذ دارند یعنی شما نفوذ دارید در کسانی که در مملکت سمت و مقامی دارند خودتان را کنار نکشید خودتان را کم حساب نکنید شما نفوذ دارید بر امراء، امراء هم بر مردم، بنابراین شما هم بر مردم نفوذ دارید هم بر امراء و کسانی که دارای منصب و مقام هستند. این است که وظیفه علماء سنگین است مثلاً یک نفر در یک جا مرتکب منکر شد یک فرد عادی از آن اظهار انزجار کند یا یک عالم اظهار انزجار کند، یک فرد عادی ارتباطش را با او قطع کند یا یک عالم ارتباطش را قطع کند آن عالم که ارتباطش را قطع کرد خیلی اثر گذارتر است این حدیث حدیثِ مهمی است {إنّ ابا عبدالله علیه‌السلام قال له حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام به الحارث بن المغیرة فرمودند {لأحملّن ذنوب سفهائکم علی علمائکم} گناه سفهاء شما را بر گردن علماء شما می‌گذارند، همه حدیث را وسائل نقل نکرده مقداری از حدیث را نقل کرده {الی أن قال ما یمنعکم إذا بلغکم علی رجل منکم ما تکرهون} (البته در پاورق وسائل مدرک هست که اصل حدیث از کجاست کسی بخواهد همه حدیث را ببیند باید به آن پاورقی مراجعه کند)یکی از مشکلات وسائل این است که تقطیع کرده است چه چیزی مانع شماست وقتی شنیدید از کسی چیزی که خوشتان نمی‌آید {و ما یدخل علینا به الأذی} اگر شنیدید از کسی که کاری انجام می‌دهد که به ما اهل بیت اذیت و ناراحتی از آن جهت وارد می‌شود {انْ تأتوه فتؤنّبوه و تعذّلوه} سراغ او بروید و او را توبیخ کنید {فتؤنّبوه} تأنیب یعنی توبیخ کردن و او را ملامت کنید {و تعذّلوه و تقولوا له قولاً بلیغاً} با او صحبت کنید ولی صحبت بسیار قاطع و رسا که قدرت شما را بفهمد{قلت جعلت فداک إذا لا یقلبون منّا} این شخص گفت یابن رسول الله {جعلت فداک} ما اگر این طور برخورد کنیم از ما قبول نمی‌کند {قال أهجروهم و اجتنبوا مجالسهم} اگر قبول نکردند مراوده خودتان را با آنها قطع کنید و با آنها رفت و آمد نکنید. این همان است که عرض کردیم دلالت دارد بر مرتبه‌ای از نهی از منکر، البته این نهی دارای مراتبی است که این یکی از مراتب آن است.

صاحب وسائل بعد از نقل خودشان می‌گوید {و رواه ابن ادریس فی آخرالسرائر} یک مطلب مهم این است که وقتی به وسائل مراجعه می‌کنید می‌بینید گاهی صاحب وسائل خبر را که نقل می‌کند بعد می‌گوید{و رواه فلان}، در این خبر می‌گوید ابن ادریس نقل کرده است.

ابن ادریس مؤسس حوزه حلّه می‌باشد که فارغ التحصیل‌های این حوزه محقق و علّامه و... می‌باشند از این جهت کارش مهم است.در دست ابن ادریس یک کتابهای بوده از رواة بزرگ، آنچه در دست ایشان بوده در دست شیخ طوسی و کلینی نبوده است به آنها می‌گویند مستطرفات السرائر درآخر سرائر استطراف کرده وآنها را ذکر کرده است، آقای بروجردی (ره) که عنایت زیاد داشتند به کتب ایشان می‌فرمودند این مستطرفات السرائر خیلی مهم است برای اینکه این معلوم می‌کند ایشان به یک مرکزی دست پیدا کرده و کتبی از رواة را آنجا دیده است و معلوم می‌شود این اصول و این کتب در دست شیخ طوسی و کلینی و صدوق نبوده و لذا ما روایتی در آنجا می‌بینیم که در کافی و تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه نیست، این است که صاحب وسائل

اینگونه می‌گوید همین خبر را ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده در مشیخه نقل کرده است، مشیخه به آن کتابی می‌گفتند که شیوخ را در آنجا ذکر می‌کردند و روایات آنها را.

خلاصه این کتاب در دست این ادریس بوده و همین خبرکه خواندیم ما از کافی خواندیم ولی معلوم می‌شود این خبر با این سند که می‌رسد به الحارث بن المغیره این در دست ابن ادریس هم بوده، این را ما نسبت به آن آیه ذکر کردیم و از آن درباره وجوب جهاد استفاده می شود و ما داریم بحث می‌کنیم با توجه به آیات قرآن .

این طور که عرض کردیم نهی از منکر مراتبی پیدا می‌کند اول اینکه انسان قلبا(هر مؤمنی)که اطلاع پیدا کند منزجر شود ناراحت شود این اولین مرتبه‌اش است بعد با زبان و ملایمت و با اتمام حجت و اگر نشد می‌رسد به قدرت (ایدیهم) این است که در نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام در کلمات قصار همین سه مرتبه را برای نهی از منکر و امر به معروف نقل کرده در کلمات قصار شماره ۳۶۶ حضرت امیر در آنجا فرموده‌اند که{فمنهم المنکِر للمنکَر} امیرالمؤمنین اشخاص را چند قسمت می‌کند بعضی هستند که نهی از منکر می‌کنند هم با دست و هم با لسان و هم با قلب، قلباً هم از منکر منزجر است، لساناً هم بیان و نصیحت و اتمام حجت دارد و با ید اعمال قدرت و جلوگیری می باشد و می‌رسد به ضرب و جرح و گاهی هم شاید به قتل برسد{فمنهم المنکر للمنکر} یعنی بعضی از مردم، مسلمانان منکِر منکَراند{بیده و لسانه و قلبه} نهی از منکر می‌کنند هم با قلبشان هم با لسانشان هم با دستشان، این را می‌فرمایند که این اشخاص مستکمل خصال خیرند، خصال خیر را به حدکمال رسانده‌اند چون در برابر منکر هم قلباً منزجراند، هم لساناً به نصیحت و بیان پرداختند و هم با قدرت و ید خودشان به ازاله منکر اقدام کردند این قبیل افراد که هر سه مرتبه را دارند خودشان را محیا کرده اند به انجام هر سه و این خصال خیر است یعنی هر سه را به حد کمال دارند بعضی هستند قلباً منزجراند ولی لساناً انجام نمی‌دهند خوب او دو مرتبه را کم دارد بعضی قلباً و لساناً، یداً را کم دارند حضرت تمام اقسام را فرمودند آخرش این است {و منکم تارک لانکارالمنکر بلسانه و قلبه و یده فذلک میت الاحیاء} ولی کسی که هیچ کدام ازاین ابعاد را ندارد بی‌تفاوت و ساکت است انکار منکر را نه به قلب دارد نه به لسان نه به قلب حضرت می‌فرمایند این آدم مرده است، آدمِ زنده یا مسلمانِ زنده نباید بی‌تفاوت باشد اگر واقعاً کسی تارک انکار منکر باشد {بلسانه و قلبه و یده و ذلک میتٌ الاحیاء}. به مناسبت بحثی که داریم این کلمات را عرض کردم امّا باز هم در نهج البلاغه که مطالب زیادی است اما باز هم یک موضوعی است سید رضی (رحمة الله علیه) در قم ۳۷۶ این که خواندیم ما رقم ۳۶۶ بود پشت سر این سید رضی اینطور دارد و{ عن ابی جحیفه} سید رضی هیچ گاه سند ذکر نمی‌کند امّا در اینجا ذکر کرده، ابی جحیفه از اصحاب حضرت امیر علیه‌السلام است اسمش وهب بن عبدالله است در کتب رجالی ما از آیت الله خوئی (اعلی الله مقامه) در معجم الرجال حدیث ایشان را ذکر کرده و خیلی تمجید کرده که از خواص اصحاب آن حضرت کسی است که نامش ابی جحیفة است این کنیه است امّا لقب وهب بن عبدالله است این از خواص است، {سمعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یقول إنّ اول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بأیدیکم} حضرت امیر المؤمنین از آینده مسلمانان خبر داده‌اند و می‌گویند که شما مسلمان هستید و مسلمانان باید جهاد داشته باشد جهاد معمولی در کتاب نهی از منکر، جهاد با ید این یک مرتبه از جهاد است مرتبه دیگر جهاد با لسان است مرتبه دیگر جهاد با قلب است ولی بدانید در آینده اینها را از دست خواهید داد فرمودند {إنّ أوّل ما تغلبون علیه من الجهاد} اولین چیزی که نسبت به جهاد مغلوب خواهید شد و از دست خواهید داد {الجهاد بأیدیکم} جهاد بایدیکم که عزت مسلمانان در آن است از دست خواهید داد {ثم بألسنتکم} بعد ازآن کم‌کم جهادبالسنتکم را نیز از دست خواهید داد {ثم بقلوبکم} بعداً کم کم جهاد به قلوب را نیز از دست خواهید داد {کمن لم یعرف بقلبه معروفاً} ما توضیح خواهیم داد الان فقط کلام حضرت امیر را ترجمه می‌کنیم {کمن لم یعرف بقلبه معروفاً و لم ینکر منکراً} کسی که در دل معروف را نمی‌شناسد نسبت به معروف بی‌تفاوت است که انجام بدهد یا ندهد منکر را هم در دل انکار نمی‌کند این آدم دلش وارونه شده {قلب} وارونه شده {نجعل أعلاه أسفله و أسفله أعلاه} اعلی قلبش اسفل می‌شود و اسفل قلبش اعلی می‌شود این را در روایات زیاد داریم که گناه گاهی باعث می‌شود که انسان کم‌کم فرهنگش عوض شود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که مرتکب گناه شود در قلبش یک نقطه سیاهی ظاهر می‌شود این کنایه است در روحش یک نقطه سیاه ظاهر می‌شود اگر توبه کرد و آن نقطه تاریک را شستشو داد دوباره دل به همان حالت اول به حالت شفّافیّت و صفای خودش برمی‌گردد اگر توبه نکرد گناه روی گناه می‌آید و{جعل}اعلی قلبش اسفل و اسفل قلبش اعلی یعنی آنقدر گناه روی گناه آمد و توبه هم نکرد قساوت و شقاوت در او شدت پیدا می‌کند و فرهنگش عوض می‌شود گناه کردن برایش مثل آب خوردن می‌شود اصلاً قبح گناه از دلش زائل می‌شود این همان عوض شدن فرهنگ است بعضی همین

طوراند یعنی طوری می‌شوند که ارتکاب گناه برایشان قبحی ندارد، در حدیثی بنده دیدم در إحیاء العلوم غزالی از پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم نوشته بود {اربعة الذنوب شرّ من الذنوب} چهار چیز در گناه از خود گناه مجازاتش و اثرش بالاتر است {الاستبشار و الإصرار و الافتحار و الاستحقار} این حدیث را که نقل می‌کنم شاید چهل سال قبل دیده باشم یکی از آنها این است که گناه کند و خوشحال باشد، این خوشحالی به گناه از خود گناه جرمش بالاتر است، دوم گناه کند توبه نکند و به گناه اصرار کند، سوم به گناه خودش افتخار کند چهار گناه خودش را کوچک بشمارد.

خلاصه حالا در اینجا حدیثی که حضرت امیر فرمودند خیلی عجیب است و خیلی مهم است فرمود اول چیزی که از دست خواهید داد { إنّ اول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بأیدیکم } جهاد که عزت و عظمت اسلامی است قرن‌هاست که در میان مسلمانان از دست رفته است {الجهاد بایدیکم} جهاد با ایدی را از دست دادید ولی بألسنه مدتی بود وعاظّ و خطباء با زبانشان می‌گفتند حالا کم کم آن هم از دست رفت یعنی قدرت‌هایی که بوجود آمدند به وعاظّ گفتند که دیگر حق ندارید فلان مطلب را بگویید، وقتی که نهی از منکر و جهاد را از دست دادند بایدیکم بعد هم بألسنة، جامعه و فرهنگ عوض می‌شود، مردم و بچه‌ها و نسل دوم و سوم دیگر معروف را منکر و منکر را معروف می‌دانند.{قلب} فرهنگ‌شان عوض می‌شود أعلی قلبشان أسفل می‌شود گناهان را که أسفل و پایین هستند بالا می‌شمارند و افتخار می‌کنند. این در کلمات قصار شمار ۳۶۷ بود.

در شرح خوئی که شرح بسیار خوبی برای این مطلب دارد، ایشان می‌گویند که جائرین و حکّام و مستبدین و مستکبرین همین کار را کردند اول جهاد را از مردم گرفتند بعد کم‌کم زبان خطباء را بستند، قلم‌ها را شکستند و کم‌کم فرهنگ مردم عوض شد در شرح خوئی جلد ۲۱ به رقم ۳۶۷.

شرح فی ضلال نهج‌البلاغه و ایشان چون در زمان خودمان بوده و بسیاری از دردها را در دل دارد که این شرح برای محمد جواد مغنیه است این تقریبا عموی آن مغنیه بود که چندی پیش او را صهیونیست‌ها در سوریه شهید کردند در جلد رابع به رقم ۳۷۴.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه بیست یکم تاریخ: ۸۷/۸/۱۳

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین

امروز روز ۱۳ آبان، در تاریخ انقلاب اسلامی جایگاه مخصوص و بلندی دارد از جهاتی بایستی برای همیشه امروز جزء ایام اللّه باشد و زنده و برقرار بماند یکی از جهت اینکه امام (رضوان الله تعالی علیه)(اعلی الله تعالی مقامه) سخنرانی ایراد کردند که در نتیجه به ترکیه تبعید شدند در آغاز سخن {ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا} آیه ۱۷۱ از سوره نساء سوره چهارم قرآن مجید با خواندن این آیه مطلب بسیار بزرگی را مطرح کردند یعنی قرن‌ها قدرت‌های استکباری با سُبُل متعددی، با سبیل تسلط بر اوضاع سیاسی کشورها مخصوصا کشورهای اسلامی، تسلط بر اوضاع اقتصادی کشورها، تسلط بر اوضاع فرهنگی کشورها، تسلّط همه جانبه کشورها و قدرت‌های استکباری بر کشور اسلامی داشتند مخصوصا جریان کاپیتالیسیون این جریان این بود که مستشاران آمریکایی در ایران مصونیت قضایی دارند مرتکب هر جنایتی که شوند دولت ایران حق محاکمه آن‌ها را ندارد که الان همین جریان در عراق، آمریکا می‌خواهد بر ملت تحمیل کند. امام (رضوان الله تعالی علیه) در برابر همین جریان قیام کردند آن‌موقع منزل بنده نزدیک منزل ایشان بود، از آنجا که عبور می‌کردم به بنده می‌گفتند که امام نظرشان این است که بنده خدمت ایشان حضور پیدا کنم شرفیاب شدم یک مجله به من دادند که از مجلس فرستاده شده بود که مطرح شده بود و تصویب شده بود که مستشاران آمریکایی در ایران مرتکب هر کاری شوند دستگاه قضایی ایران حق تعقیب آنها را ندارد و آنها مصونیت قضایی دارند به بنده فرمودند شما این را مطالعه کنید هر کجا که حساس باشد یک خط در حاشیه آن بکشید که فردا من می‌خواهم صحبت کنم، بنده شب مطالعه کردم صبح خدمت‌شان تقدیم کردم خلاصه ایشان با خواندن این آیه در آن روز آنچه لازم بود را بیان کردند برای اینکه آیه خیلی آیه پرمحتوایی است، این آغاز یک حرکتی بود که تمام آن راه‌هایی که قدرت‌های استکباری نسبت به کشورهای اسلامی دارند این راه‌ها باید قطع شوند و قلع و قمع شود در این روز که یوم‌الله است این قیام صورت گرفت که الحمدلله به نتیجه هم رسید از این جهت برای ما روز ۱۳ آبان مقدس و محترم است. دیگر از جهت اینکه در چنین روزی در سال ۵۸ دانشجویان پیرو خط امام بالاخره به لانه جاسوسی حمله کردند چون بعد از اینکه انقلاب پیروز شد در سفارت خانه آمریکا آن اشخاصی که آنجا مشغول کار بودند نقشه‌هایی داشتند به این زودی قدرت‌های استکباری از میدان بیرون نمی‌روند و می‌خواهند همیشه با مکر و حیله آن موقعیت خودشان را حفظ کنند خلاصه دانشجویان پیرو خط امام با شهامت قدم گذاشتند و لانه جاسوسی را تسخیر کردند و مدارکی که بدست آمد معلوم و ثابت شد که آنها نقشه‌هایی داشتند که نگذارند این انقلاب به ثمر برسد این بود که امام(رضوان الله تعالی علیه) فرمودند که این انقلاب دوم از اولی بهتر است و کمتر نیست در این مورد بعضی در آن موقع یک وحشتی از آمریکا داشتند امام فرمودند آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند شأن نزول این کلمه در چنین روزی واقع شده بنابراین بر ما و بر همه ملت‌های اسلامی لازم است که این روز را روزی از ایام الله و زنده نگاه دارند و هر سال به یاد این جریان‌ها متوجه باشند که روز ۱۳ آبان دارای این اندازه اهمیت است و این خطِ سیر را همیشه در نظر داشته باشند با ایستادگی و مقاومت این خط را ادامه بدهند تا آمدن امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف.

دربحثی که دیروز داشتیم درباره جهاد که بحث می کردیم یک مطلبی از نهج البلاغه عرض شد که درکلمات قصار، سید رضی (رحمة الله علیه) از ابی جحیفه که اسمش وهب بن عبدالله است از ایشان نقل می‌کند که حضرت امیر علیه السلام درباره ترک جهاد که اگر جهاد ترک شود چه عاقبت وخیمی برای افراد و مسلمانان‌ها پیش می‌آید فرمودند که ابی جحیفه {قال سمعت یقول إنّ اوّل ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بایدیکم ثم بالسنتکم ثم بقلوبکم فمن لم یعرف بقلبهم معروفا و لن ینکر منکرا غُلب و جعل أعلاه اسفله و اسفله أعلاه} توضیح داده شد ولی مقداری از آن ماند خلاصه حضرت امیرالمؤمنین می‌فرمایند (این از اخبار غیبیه است)که اولین چیزی که از مسلمان‌ها سلب می‌شود مسلمان‌ها مغلوب می‌شوند و از دست می‌دهند جهاد است تا وقتی که جهاد است آن عظمت و عزت مسلمان‌ها برقرار است تا هنگامی که جهاد حاکم است آن قدرت‌های سلطه‌گر جرأت تسلط بر کشورهای اسلامی ندارند اما همین قدر که جهاد ترک شد آنوقت دیگر آنها تسلط پیدا می‌کنند این است که اول چیزی که مسلمان‌ها از دست خواهند داد جهاد بایدیکم عرض کردم که شرّاح در این مورد مطالب خیلی جالبی دارند هم در شرح فی الضلال نهج‌البلاغه که مال محمد جواد مغنیه است جلد چهارم به رقم ۳۶۷ فیض الاسلام، ما باید نهج‌البلاغه را توضیح دهیم ولی الان وقتش نیست نهج‌البلاغه مثل قرآن نیست، قرآن کریم از

اول تا آخر سور، ترتیب سور ۱۱۴ سوره و ترتیب آیات در سور محفوظ و معلوم است بقدری مسلم معلوم است که در تمام قرآن‌ها شماره آیات و ترتیب سور کما هو علیه الآن این محفوظ است و این کتاب الله تعالی دست تحریف و دشمنان نتوانسته تغییری در آن به وجود بیاورد {إنّا نحن نزّلنا ذکر و إنّا له لحافظون} اما نهج‌البلاغه اینطور نیست سید رضی (رحمة الله علیه) کلمات حضرت امیر علیه السلام را جمع‌آوری کرده بعدا که جمع‌آوری شده حضرت امیر علیه السلام گاهی یک خطبه را چند قسمت کرده که الان ملاحظه می‌کنید خطبه را که چند قسمت کرده منها منها در بین وجود دارد در بیشتر خطبه‌ها بعضی شرّاح آمدند آنها منها، منهاها را خطبه مستقل حساب کردند بعضی آمدند آن منها را جزو خطبه سابق حساب کردند و همین باعث شده که در شماره‌گذاری و در رقم تفاوت به وجود بیاد و لذا می‌بینیم که فیض‌الإسلام به گونه‌ای شماره‌گذاری کرده و فی ضلال طوری دیگر و ابن ابی‌الحدید طوری دیگر این کار را انجام داده است. پس بدانید که این تفاوت از اینجا سرچشمه می‌گیرد البته تا خطبه ۱۰، ۲۰ همه یکی هستند و از آنجا که بالاتر می‌رود تفاوت‌ها به وجود می‌آید خوب از این جهت ما وقتی که می‌خواهیم آدرس بدهیم یا مطالعه کنیم باید بگوییم طبق کدام شماره‌گذاری است؟ این یک تفاوت در شماره‌گذاری‌هاست.

تفاوت دیگری به وجود آمده در تقدّم و تأخر، مثلا خطبه قاصعه در شرحی خطبه ۲۰۰ و در شرحی دیگر ۲۲۰ است چون شرّاح این خطبه‌ها را با اجتهادات خودشان جلو و عقب بردند و این امر هم باعث تفاوتی دیگر شد پس در هنگامی که می‌خواهید آدرس بدهید و یا مطالعه کنید باید بگویید کدام شرح مورد نظرتان است.

مطلب سوم اینکه در کلمات قصار هم همین بحث است. در فصل سوم نهج‌البلاغه که کلمات قصار است بعضی سه تا را یکی حساب کرده‌اند و بعضی همین را سه تا حساب کرده‌اند و... از این جهت در شماره‌گذاری کلمات قصار هم این تفاوت‌ها وجود دارد. مطلب و محتوا در تمامی یکسان است و متفاوت نیست ولی در شماره‌گذاری تفاوت‌هایی صورت گرفته که باید به آن توجه داشته باشیم.

خلاصه این موضوع در جلد رابع شرح فی ضلال به رقم ۳۷۴ با اینکه فیض‌الاسلام ۳۶۶ بود. در جلد ۲۱ شرح خوئی به رقم ۳۶۷. {إنّ أوّل ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بأیدیکم} حضرت امیر با کمال تأسف می‌فرمایند اول چیزی که از دست شما گرفته می‌شود جهاد است.شرّاح دارند که چه عاملی باعث می‌شود که مسلمان‌ها جهاد را پشت سرگذاشتند، بله! تسلط قدرت‌های سلطه گر چه استبدادگر خارجی وچه داخلی به دلیل اینکه مسلمانان با دو مصیبت مواجه بودند یکی استبداد داخلی، سلاطین به اندازه تسلط بر مردم داشتند کسی جرأت نفس کشیدن نداشت تمام قدرت‌ها دست سلاطین بود، رژیم شاهنشاهی، رژیم ارباب و خان خانی اینها یک تاریخ غم‌انگیز و سیاهی دارد برای مردم، مردم باید جان بکنند تا اینکه این کاخ‌نشین‌ها وسایل لذت و کامرانی شان فراهم شود و بر مردم حکومت کنند تمام این منسب‌ها خرید و فروش می‌شد فلان الدولة‌ها، فلان السلطنة‌ها، فلان الملک‌ها حتی خان حتی کدخدا و... تمام اینها خرید و فروش می‌شد، این بود که مردم دچار فقر فرهنگی و فقر مالی بودند، این جریان استبداد است بعدا کم‌کم همین استبداد گران زیربار قدرت‌های استکباری رفتند تابع روسیه شدند، تابع انگلستان شدند، تابع آمریکا شدند این دو جهت استبداد و استعمار بود آنها اولین کارشان این بود که دین را به حاشیه برانند و علماء منادی دین را نیز به حاشیه ببرند و منزوی کنند برای این کار چه باید انجام دهند باید جهاد را از شما بگیرند اگر شما جهاد داشته باشید مستکبرین و مستبدین نمی‌توانند و جرأت پیدا نمی‌کنند و میدان برایشان باز نمی‌شود این است که {اول ما تغلبون علیه الجهاد} چه از طرف استبداد چه از طرف استکبار بعد از اینکه جهاد را از دست شما گرفتند {ثم ألسنتکم} یک مدتی جهاد را که از شما گرفتند فرصت می‌دهند به وعّاظ و خطباء و علماء که حرف بزنند اقلاً حق را بگویند ولی کم‌کم آن هم از بین می‌رود {ثم بقلوبکم } کم‌کم جلوی خطباء و وعّاظ را نیز می‌گیرند که حق را نگویند مردم را بیدار نکنند، مردم را تحریک نکنند و آن هم از بین می‌رود آخر چه می‌ماند این که مردم در دل فقط ناراحت و منزجر از ارتکاب گناهان امّا خوب این مال این نسل است وقتی نسل دوم به وجود می‌آید نه جهادی است نه گفتاری است نه قلمی است که بنویسد نه زبانی است که حرف بزند کم‌کم معروف می‌شود منکر، منکر می‌شود معروف، تغیّری در فرهنگ به وجود می‌آید آنوقت فرهنگ که تغییر کرد أعلی می‌شود اسفل، اسفل می‌شود أعلی یعنی آنچه که معروف بود مردم آن را در فرهنگشان منکر می‌شمارند آن را ارتجاع می‌نامند عقب‌ماندگی می‌نامند آنچه که منکر بود معروف می‌نامند و مردم آن را ترقی و تمدن برای خودشان تلقی می‌کنند این پیش‌بینی و پیش‌گویی حضرت امیر علیه‌السلام در این کلمات بود که به عرض رسید حالا برای شاهد این در وسائل الشیعه جلد ۱۱، از وسائل ۲۰ جلدی، صفحه ۳۹۶، حدیث ۱۲، از باب اول از ابواب امر و نهی {کلینی عن علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة} حدیث سنداً خوب است این دو نفر اخیر بحثی است در اینکه اینها واقفی هستند ولی

ثقه می‌باشند{عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کیف بکم إذا فسدت نسائکم و فسق شبّانکم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر} می‌فرمایند چگونه خواهید بود شما مسلمانان {إذا فسدت نسائکم و فسق شبّانکم} این دو به هم مربوطند هر کجا فساد نساء است فسق شبّان هم است شبّان جمع شابّ است و شابّ یعنی انسان جوان، {و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر} در برابر چنین امری ساکت ماندید{فقیل له و یکون ذلک یا رسول الله؟! نعم شرّ من ذلک کیف بکم إذا إمرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف} وقتی اولی نشد کم‌کم دومی می‌شود کم‌کم نهی از معروف می‌شود و امر به منکر یعنی قبح گناه از بین می‌رود گناه می‌شود یک چیز عادی بلکه یک چیز خوب و مستحسن و معروف مورد نهی قرار می‌گیرد {قیل له یا رسول الله و یکون ذلک؟! نعم! بل شر من ذلک کیف بکم إذا رأیتم المعروف منکرا و المنکر معروفا} کم‌کم به اینجا می‌رسد که معروف منکر می‌شود و منکر معروف می شود و ما قبل از انقلاب همه اینها را دیدیم، این بحث که درباره آیه قبل بود تمام شد بحث ما درباره آیات قرآن که درباره جهاد بحث می‌کنیم با توفیق پروردگار، در آیات قرآن این کلمات را زیاد می‌بینیم در چند جا{و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کلّه للّه فإن إنتهوا فإنّ الله بما یعملون بصیر} سوره انفال آیه ۳۹، دوم {و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله فإن انتهوا فلا عدوان الّا علی الظالمین} سوره بقره آیه ۱۹۲، خوب ملاحظه می‌کنید خداوند امر می‌کند به قتال، امرهم دالّ بر وجوب است و حدّ و عمل را اینطور معین می‌کند قتال کنید تا فتنه ریشه‌کن شود و در نتیجه دین از آن خدا باشد خوب این قبیل آیات دو سه تا بحث دارد بحث اول این است که معنی فتنه چیست؟ که محدود کرده وجوب جهاد را به اینکه آنقدر ادامه پیدا کند تا فتنه ریشه‌کن شود یکی از کلماتی که در قرآن معانی متفاوت دارد، معانی متعدد دارد کلمه فتنه است، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان فرمودند فتنه یعنی طلا را در آتش بگذرانند تا میزان خلوص آن طلا معلوم باشد فتنه را لغتاً اینطور معنا می‌کند {جعل الذهب فی النار} تا معلوم شود که چند عیار است، این لغت این است ولی در استعمالات متعدد و مختلف معنی متفاوت از آن می‌بینیم حالا برای نمونه بنده چند تا را می‌خوانم مثلا ببینید{یا بنی آدم لایفتنّنکم الشیطان} اینجا فتنهِ شیطان این است که مردم را فریب می‌دهد، ای بنی‌آدم شیطان شما را فریب ندهد آیه ۲۷ سوره أعراف است در اینجا فتَن، یفتَن به شیطان نسبت داده می‌شود خوب همین کلمه به خدا هم نسبت داده می‌شود {لقد فتنّا الذین من قبلهم فلیعلمنّ الله الذین صدقوا و لیعلمنّ الکاذبین} سوره عنکبوت {الم * أ حسب الناس یترکوا أن یقولوا آمنّا فهم لا یفتنون *و لقد فتنّا...} آنجا فتنه را به شیطان نسبت داده اینجا به خود خدا، مسلم باید فرق کند، آنجا فتنه را ما چه معنی کردیم، فریب دادن، اینجا چه معنی می‌کنیم، امتحان کردن پس معلوم می‌شود همین کلمه فتنه در جاهای مختلف با معانی مختلف استعمال می‌شود چون خدا خودش فرمودند {لا یفتنّکم الشیطان} فتنه را به شیطان نسبت داد و نیز فرمودند {فتنّا} فتنه را به خود نسبت داد این همان فعل است دیگر در آنجا به معنی فریب دادن در اینجا به معنی امتحان کردن یعنی ما پیشینیان را امتحان کردیم و شما را امتحان می‌کنیم پس معلوم می‌شود این کلمه هر چه معنی کلی داشته باشد لغتاً در موارد مختلف با قرائن مختلف در معناهای مختلف استعمال می‌شود، خوب دو جا هست که {إنّما اموالکم اولادکم فتنة} اموال و اولاد شما فتنه‌اند یعنی وسیله امتحان شما هستند، شما نسبت به اموال و اولاد خودتان چه وظیفه و چه کاری انجام می‌دهید؟! یکی در سوره انفال آیه ۲۸ است {وأعلموا أنّما اموالکم و اولادکم فتنه و أنّ الله عنده أجر عظیم} آیه ۲۸ انفال سوره هشتم قرآن، یکی هم در سوره تغابن سوره ۶۴ {إنّما اموالکم و اولادکم فتنه} و در هر دو{الله عنده أجر عظیم} است، یعنی اموال و اولاد شما وسیله امتحان می‌باشند. حالا ببینیم در قرآن کریم {و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه} به چه معناست؟ در چند جای قرآن استفاده می‌شود که فتنه این بوده که هر کس که اسلام می‌آورده او را شکنجه می‌دادند، عذاب می‌دادند، مسلمانان مورد شکنجه و اذیت قرار می‌گرفتند آنقدر قتال کنید با کفّار تا فتنه و اذّیت کفار به مسلمان‌ها، شکنجه کفار به مسلمان‌ها برطرف شود {و یکون الدین لله} فضا، فضایی باشد که دین در آنجا حاکم باشد کسی جرأت نکند متدیّنین را اذیت و شکنجه کند، منظور این است چون درآن موقع نزول آیات در مکه کفار قریش هر کس که مسلمان می‌شد شکنجه می‌دادند، اذیت می‌کردند آزار می‌کردند در همین راه پدر و مادر عمّار کشته شدند، یاسر پدر عمّار بود چون مسلمان شد آنقدر شکنجه شد و او را کشتند سمیه مادر عمّار آنقدر شکنجه داده شد تا کشته شد، این فتنه است یعنی مسلمان‌ها را مورد اذیت و شکنجه قرار دادند به جرم اینکه این اسلام آورده این فتنه بود پس قتال کنید با این قبیل افراد، افرادی که مسلمان‌ها را به جرم مسلمان بودن مورد اذیت قرار می‌دهند الآن هم در دنیا همین است در اروپا و آمریکا بعد از انقلاب، مسلمان‌ها دچار یک اذیت‌هایی هستند آنجا تبعیض وجود دارد کفار از یک موارد رفاهی بهره‌مندانند که آن موارد رفاهی برای مسلمان‌ها نیست انواع و اقسام تبعیض و اذیت به مسلمان‌ها

وجود دارد، آن موقع با قتال و با شمشیر بایستی جلوی این فتنه را می‌گرفتند اما حالا باید با یک وسیله دیگری خلاصه باید مسلمان‌ها بیدار باشند مبارزه کنند با این که مسلمان‌هایی به جرم مسلمان بودن تحت شکنجه و اذیت باشند، آیه خیلی مهم است در زمان ما هم جهاد شکل‌های مختلفی دارد.

حالا ما از قرآن استفاده می‌کنیم منظور از فتنه درباره مسلمان‌ها همان شکنجه و عذاب بوده، از چند آیه یکی این است {ثمّ إنّ ربک للذین هاجروا من بعد ما فُتِنُوا} خداوند متعال برای کسانی که هجرت کردند بعد ازآنکه شکنجه کشیدند واذیت شدند و بعد ناچار شدند هجرت کنند، درمدینه همین طور بود مسلمانان دچار شکنجه و اذیت بودند {بعد ما فتنوا} اینجا فتنه به همین معنا است بعد از اینکه اذیت و شکنجه را تحمل کردند آنها هجرت کردند یکی اینجا است که فتنه را می‌فهمیم به این معناست یکی هم در سوره بروج، سوره بروج یکی از سوره‌های مهم قرآن است در این رابطه، سوره بروج سوره ۸۵ قرآن است این همان هولوکاستی که امروز می‌شنویم دراین سوره بوده {بسم الله الرحمن الرحیم* والسماء ذات البروج* و الیوم الموعود* و شاهد و مشهود} اول چند تا قسم است، قسم به آسمان که دارای برج‌ها است منظور از برج‌ها چیست؟ برج در لغت به معنی ارتفاع و مرتفع است، آسمان دارای ارتفاعاهایی است، آسمان کنایه از ستارگان، همه در یک سطح نیستند در سطوح مختلف قرار دارند دارای ارتفاع‌های متفاوت که بنده در کتاب دانش عصر فضا درباره ارتفاعات ستارگان با توجه به سنجش با سال نوری بحث کردم، آیا مراد از بروج همین است؟ یعنی ارتفاع‌ها یا مراد از بروج ستارگان است یعنی {والسماء ذات النجوم } که ستارگان فراوان دارد این است مثلاً اینطور می‌خواهد بگوید، بعضی آمدند گفتند که این بروج دوازده‌گانه را می‌گوید چون در علم هیئت آمدند آسمان را، آن وسطِ آسمان را نسبت به ماه به دوازده قسمت تقسیم کردند شد بروج دوازده‌گانه حَمَل، ثَور، جوزا، سرطان، أسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، حوت، اینها در علم نجوم خیلی به درد می‌خورد آنوقت آنها آمدند و گفتند ماه و خورشید و همه اینها با این بروج حرکتشان ارتباط دارد، حالا چطور شد آنها را به نام حیوان‌ها نامیدند، گفتیم آن روز چون آمدند و گفتند به آسمان که نگاه می‌کنیم خوب برای شناخت این ستاره‌ها با کشیدن یک خطوط و همی این ستاره‌ها را به هم ربط دادند یک جا شیر در آمد که شد اسد، یکه جا سنبله در آمد شد خوشه، یک جا حوت در آمد شد ماهی، یک جا ثور در آمد شد گاو و به این صورت بروج دوازده‌گانه می‌باشد در علم نجوم این سیر ماه و خورشید خیلی در آنها اثر دارد.

خلاصه {و الیوم الموعود} قسم به روز قیامت {شاهد و مشهود} شاهد پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم است{یا ایّها النبی إنّا أرسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا} مشهود هم ثواب و عقاب و بهشت و جهنم که جزای اعمال است قسم به اینها {قتل اصحاب الاخدود} اصحاب الاخدود چه کسانی بودند؟ ستمگرانی بودند آنها گودال‌های آتشینی ترتیب می‌دادند قُتِل یعنی مرگ بر آنها، در اینجا به معنی نفرین است، مرگ بر ستمگرانی که خندق‌های آتشین را ترتیب می‌دادند{النار ذات الوقود} این توضیح همان اخدود است اخدود جمع خدّ است مراد همان تنورها و خندق‌ها و گودال‌های آتشین است، آتش فروزان {إذ هم علیها قعود} ستمگران می‌نشستند دور این آتش و تماشا می‌کردند به چه تماشا می‌کردند {و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود} آنها حضور پیدا کردند و در کنار آن خندق آتش می‌نشستند و تماشا می‌کردند از کشتن کسانی که ایمان آورده بودند از سوزاندن آنها لذت می‌بردند لذت آنها این بود. بقیه انشاءالله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه بیست ودوم تاریخ:۸۷/۸/۱۴

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث درباره آیات قرآن مجید در رابطه جهاد، دو آیه به این مضمون که {و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله للّه فإن إنتهوا إنّ الله بما یعملون بصیر} این آیه ۳۹ از سوره انفال است که قتال را واجب می‌کند برای از بین رفتن فتنه، فتنه از بین برود و دین کله لله باشد، نظیر همین آیه هم در سوره بقره است آیه ۱۹۳{و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله} تفاوت این دو آیه این است که در سوره انفال {و یکون الدین کله لله} ولی در سوره بقره {کله} را ندارد ولی مضمونشان یکی است، بحث در این است فتنه‌ای که در اینجا ذکر شده برای این است که قتال باید انجام بگیرد برای از بین بردن فتنه، که عمل انجام جهاد تا آنجا است که فتنه نابود شود، فتنه چه معنا دارد؟ ما دیروز عرض کردیم که فتنه با مراجعه به قرآن مجید به معانی مختلف استعمال شده است ممکن است یک معنای کلّی باشد ولی مصادیق متعدّدی داشته باشد در هر کجا به کمک قرینه مصداق خاصّی مراد است ممکن است اینچنین باشد و مشترک لفظی نباشد که برای چند معنا وضع شده باشد مثل عین که برای چند تا معنا وضع شده، پس برای یک معنای کلی وضع شده که این مصادیق با هم اشتراک معنوی دارند منتهی مصادیق چون خیلی مختلف و متعدد است در هر جا مصداق خاصی به کمک قرینه مراد است چون گاهی همان فتنه به خداوند نسبت داده شده، یکی هم به شیطان نسبت داده شده، مسلم دو معنا مراد است {لقد فتنّا الذین من قبلهم} خدا می‌گوید فتنّا و{و یفتنّکم الشیطان} می‌گوید شیطان شما را فریب ندهد پس معلوم می‌شود که این معانی مختلفی دارد، در بعضی ازکلمات قرآن مطلب همین است، یک وقت امام (رضوان الله علیه) در درس می‌فرمودند که ما عادت نکردیم که قرآن را بگذاریم و تمام تفاسیر را بیاوریم و با دقت مطالعه کنیم تا کنه معنا برای ما روشن باشد عادت کردیم کفایه را رسائل و مکاسب را مطالعه می‌کنیم، رسائل را می‌آوریم و تمام حواشی را پیش رو می‌گذاریم، مکاسب و حواشی و تقریرات، کفایه و حواشی و تقریرات ۲، ۳ ساعت مطالعه می‌کنیم تا یک کلمه‌ای از کفایه و رسائل و مکاسب را بفهمیم ولی در قرآن این چنین عادتی نداریم این خیلی جای تأسف است ما سعی می‌کنیم قرآن را بخوانیم البته خواندن ثواب دارد ولی مراحلی دارد، ابعاد مختلفی دارد، فهم قرآن و پی بردن به معانی قرآن.

خلاصه که در اینجا کلمه فتنه که به کار برده شد در موارد متعددی در قرآن بکار برده شده مثلا در روایات ما در بحار حضرت ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام {لا یرسل المهدی (عجّل الله تعالی فرجه) حتی یشمل اهل البلاد الفتنة} حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه ظاهر نخواهد شد تا زمانی که تمام شهرهای روی زمین را فتنه فرا بگیرد.این در جلد ۵۲ ، صفحه ۲۷۱، خبر دیگر{لا یرسل المهدی (عجّل الله تعالی فرجه) حتی یشمل شام الفتنة} شام یک معنا دارد که فلسطین، سوریه، اردن و لبنان اینها همه در سابق شام گفته می‌شدند حالا شده‌اند چهار تا مملکت، حدیث دوم نیز در جلد ۵۲، بحار است صفحه ۲۹۸، بعد در مجلّد پنجم بحار در صفحه ۱۷۴، (یکی از راه‌ها برای پیدا کردن الفاظ در بحار این المعجم المفهرس بحار است که خدمت بزرگی است که در ۲۴ جلد است تمام کلماتی که در بحار است به ترتیب هجّی است کسی که بخواهد کلمه‌ای را پیدا کند خیلی راحت است مثلا کلمه فتنه دو صفحه یا سه صفحه از این کتاب را گرفته جلد چندم، صفحه چندم حتی سطر چندم را نوشته‌اند، حتی اکتفا نکرده به کلمه الفتنه، دو سه کلمه قبل و بعد هم است که مضمون بدست می‌آید که چه هست این دو تا چاپ است یکی ۲۴ جلدی یکی ۱۴ جلدی، مال دفتر تبلیغات ۱۴ جلدی است و مال مشهد ۲۴ جلدی است خلاصه هر چه هست خدمت بزرگی است امروز الحمدلله تعالی واقعاً اقدامات فرهنگی خیلی وسیعی انجام شده در مملکت ما، ما باید اهل مطالعه باشیم و زحمت بکشیم) خلاصه در آن ماده فتنه جلد پنجم حدیثی از حضرت امیر علیه‌السلام نقل می‌کند صفحه ۱۷۴، حضرت امیر علیه‌السلام ۵ معنا برای فتنه ذکر می‌کنند یکی به معنی امتحان که به خدا نسبت داده می‌شود مثلا {أ حسب الناس ان یترکوا أن یقولوا آمنّا و هم لا یفتنون و لقد فتنّا الذین} خوب این به خدا نسبت داده شده، دوم می‌گویند به معنی کفر است {لقد ابتغوا الفتنه من قبل} یعنی دنبال کفر رفتن یا{ألا فی الفتنة سقطوا} سوم به معنی عذاب است {یومهم علی النار یفتنون} أی یعذّبون و منه فتنه محبت مال و ولد {إنما اموالکم و اولاکم فتنة} اینها مورد محبت شما هستند ولی همین محبت شما به آنها برای شما یک وظیفه‌هایی ایجاد می‌کند اثباتاً و نفیاً و منه فتنة المرض حالا با توجه به اینکه عبارت را اینچنین عرض کردم، این است که مفسرین ما اینجا اقوال مختلف پیدا کردند، آیت‌الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) صاحب تفسیر المیزان ایشان فتنه را در این دو آیه که خواندیم به معنی شکنجه دادن و اذیت کردن مسلمانان توسط کفار بیان

کرده‌اند چون در صدراسلام اینچنین بود هر کسی که اسلام می‌آورد مورد اذیت و آزار ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و کفار قرار می‌گرفت و در این رابطه یاسر و سمیه پدر و مادر عمار نیز کشته شدند ولی خود عمار تقیّه کرد و رهایی یافت ایشان به این معنا می‌گیرند در این دو آیه که خواندیم، چرا؟ ایشان شاهد می‌آورند از خود قرآن، چون دأب ایشان تفسیر قرآن به قرآن است چون قرآن کتابی است که{یفسّر بعضه بعضاً و یشهد بعضه علی بعض} قرآن این چنین است به همین دلیل هم تفسیر المیزان اسمش المیزان است که ایشان سعی کرده آیات قرآن را بوسیله خود آیات تفسیر کند، ایشان می‌گویند که در جاهای دیگر قرآن مثلا دیروز خواندیم یکی اینکه {ثم إنّ ربّک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا} کسانی که دست به هجرت زدند و کوچ کردند {من بعد ما فتنوا} فتنوا چه بوده؟ چون در مکه اینها را اذیت و شکنجه می‌کردند از این جهت آنها هاجروا هجرت کردند، یکی دیگر در سوره بروج بود {إن الّذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یتوبوا و لهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق} سوره بروج سوره ۸۵ قرآن کریم، که عرض کردیم یک قصه‌ی خیلی مهمی را نقل می‌کند و آن این است که در یمن تفسیر شده، خود قرآن جزئیات را نمی‌گوید قرآن همیشه در قصه آن چیزی را می‌گوید که در عمل مردم مؤثر است در فرهنگ مردم مؤثر است امّا این چه بوده؟ و چند ساله بوده؟ و اهل کجا بوده؟را قرآن نمی‌گوید به اینها کار ندارد که فرعون چند ساله بوده؟ چند تا کاخ داشته؟ چند تا پسر داشته؟ چون اینها اثر ندارد آن چه را قرآن در قصه می‌گوید آن چیزهایی است که در عمل مردم در هدایت و سرنوشت مردم موثر باشد یک قصه‌ای در قرآن در سوره بروج است وآن این است که عده‌ای بودند بنام اصحاب اخدود از کفّار اینها خندق‌های آتشین ترتیب می‌دادند و افراد متدیّن را می‌آوردند و می‌گفتند برگرد از دین خود و اگر برنمی‌گشت او را زنده زنده می‌سوزاندند این در سوره البروج {والماء ذا البروج و الیوم الموعود و شاهد و مشهود قتل اصحاب الاخدود} چهار تا قسم در اوّل می‌خورد یوم الموعود روز قیامت است، شاهد هم پیامبر است و مشهود هم ثواب و عذاب و اینها است، {قتل اصحاب الاخدود} نابود باد و کشته باد اصحاب اخدود {النار ذات الوقود} اصحاب اخدود صاحب آتشی بودند که آتش فروزان و جوشانی بود {اذ هم علیها قعود} کنار آن خندق آتشین می‌نشینند{و هم علیها ما یفعلون بالمؤمنین شهود} تماشا می‌کردند به سوزاندن کسانی که بر پیشنهاد آنها عمل نکردند این را تاریخ می‌گوید، ذونواصی بوده در یمن این خودش یهودی بوده بعد از اینکه حضرت عیسی ظهور کرد عده‌ای به حضرت عیسی علیه‌السلام ایمان آوردند این یهودی سرسخت بود و هر کس که به حضرت عیسی علیه‌السلام ایمان پیدا کرده بود آنها را می‌خواست و به آنها پیشنهاد قطعی می‌داد که برگردند به دین یهود و آنها برنمی‌گشتند و آنها زنده زنده می‌رفتند و در میان آتش سوخته می‌شدند و آنها را تماشا می‌کردند چون حاضر شده بودند به این کار واقعاً مقاومت آنها قابل ستایش است و نظیر این، نه عین این، در اسلام بوقوع پیوست برای اینکه بعد از اینکه عمار و غیره اسلام آوردند شکنجه‌های سختی نسبت به آنها انجام می‌شد و از طرف ابوجهل و ابولهب و امثال آنها، در این داستان از این که کلمه فتنوا را بکار برده در سوره بروج، آیت الله طباطبایی (اعلی الله‌مقامه) می‌خواهند استفاده کنند که فتنه در اینجا در ما نحن فیه که بحث می‌کنیم بهع معنی اذیت کردن است، خوب این یک نظریه است البته می‌دانید که در مملکت ما هم چندی قبل جریان هلوکاست که مطرح شد همین است چون هلو به معنای تمام است وکاست به معنای زنده در آتش سوزاندن است یهودی‌ها برای مظلوم نمایی برای جلب توجه مردم ادّعا کردند که شش میلیون نفر از ما را در آلمان هیتلر در کوره های آتشین سوزانده است و این خیلی جلب توجه کرد و باعث شد که آن عاطفه انسانیت مردم نسبت به آنها جلب شود و مردم همیشه می‌خواهند که به دلیل آن عاطفه‌ای که دارند به مظلوم کمک کنند، وقتی اینچنین شد و این در آلمان صورت گرفت بعد یهودی‌ها گفتند که شما به ما یک جایی بدهید ما را سوزاندند و تارومار کردند، آمدند در سرزمین فلسطین انگلستان هم خیلی از آنها پشتیبانی کردند و درفلسطین کم‌کم کشوری به وجود آوردند بنام اسرائیل این همان جریان هلوکاست است و این داستان ساخته یهودی‌هاست بعداً افراد محقق ثابت کردند اولاً درآن تاریخ درآلمان شش میلیون یهودی وجود نداشته آماری ما داریم، حساب وکتابی در بین هست دوم اینکه در آن زمان کوره‌های گازی به آن شکل که بتواند شش میلیون انسان را در آلمان بسوزاند وجود نداشته سوم اینکه فرض کنیم این طور بوده چرا غرامت آن را ما بپردازیم کشور فلسطین یک کشور اسلامی است مال ما مسلمان‌ها است خوب شما اگر یک چنیین چیزی دراروپا اتفاق افتاده شما به آنها یک جایی بدهید شما به آنها ظلم کردید آنها را تارومار کردید آن‌وقت غرامتش را ما مسلمان‌ها باید بپردازیم یک کشور اسلامی را بیاییم و مردم را از خانه و آشیانه خودشان بیرون کنیم و بکُشیم و بعد بیاییم جلوی آنها بنشینم به عنوان هلوکاست بگوییم که اینطور شده، خلاصه این زنده‌زنده سوزاندن از قرآن گرفته شده آیت الله طباطبایی آیه را به این ترتیب که عرض کردیم معنا کرده ولی معانی دیگر هم وجود دارد یک معنای دیگر هست

که امام (رضوان الله علیه) در کلماتشان در موقع جنگ چند دفعه خواندند در صحیفه نور هم است امام در آن موقع که جنگ ایران، جنگ اسلام با صدام و صدامیان برقرار بود چند دفعه در صحبت‌هایشان این را خواندند{و قاتلوهم حتی لا تکون الفتنة و یکون الدین کله لله} یکی در جلد ۱۹ صحیفه نور صفحه ۱۱۴ امام تمسک می‌کند به همین آیه برای ادامه جنگ با صدام و صدامیان، در جلد ۲۰ صفحه ۱۵۵ آیه را به فتنه‌های شیطانی تفسیر می‌کند یعنی امام از فتنه یکی معنی وسیع گرفته نه تنها شکنجه دادن مسلمان‌ها بلکه فتنه‌های شیطانی نیز معنا کرده و مطلب را برده به جهاد اکبر و سوم در جلد ۲۰ صحیفه نور صفحه ۳۱۳ می‌فرمایند کدام فتنه و بلیة بالاتر از این است که دشمنان اسلام خصوصاً دراین زمان برای برچیدن اساس اسلام و برپا کردن حکومت‌هایی مثل ستم‌شاهی و جادادن به مستشاران غارت‌گر آمریکایی کدام فتنه از این بالاتر است؟ که در ایران به وقوع پیوست، اینطور ایشان معنا می‌کند این هم یک معنا است خلاصه از قاتلوهم هر چند که ضمیر هم برمی‌گردد به مشرکین مکه ولی خواستن که بگویند این یک معنی عامی مراد است مورد، مورد خاص است مسلمانان باید قتال کنند با هر کسی که فتنه و فسادی علیه اسلام ایجاد کند باید قتال کنند{و یکون الدین کلّه للّه} به اینکه دین پروردگار استقرار پیدا کند، این هم یک معنای است که امام (رضوان الله تعالی علیه) مطرح کردند، (ما فتنه هایی که با جهاد ارتباط دارد بحث می‌کنیم نه معنی کلی فتنه آنها خیلی زیاد است.)

معنی سومی هم در مجمع‌البیان است (ما در بحث‌های اصول فقه که مورد بحث قرار می‌گیرند خیلی اشکال و إن قلت و قلت می‌باشد ولی در بحث‌های قرآنی اینگونه نیست و این دلیل آن است که ما این بحث‌ها را با دقت انجام نداده‌ایم تا به إن قلت و قلت برسند مجمع‌البیان جلد ۴، صفحه ۵۰۷ از مجمع البیان ۱۰ جلدی، در تفسیر آیه ۳۹ از سوره انفال{و قاتلوهم حتی لا تکون الفتنه و یکون الدین کلّه لله} مجمع‌البیان می‌گوید {روی زرارة و غیره عن أبی عبدالله علیه‌السلام إنّه قال لم یجیء تأویل هذه الآیه} امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند این آیه هنوز تأویلش به وجود نیامده است {و لو قام قائمنا بعدُ سَیَری من یدرکه} حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه که ظهور کند کسانی که درآن زمان‌اند خواهند دید{ما یکون من تأویل هذه الآیه} خواهند دید که این آیه تأویل خواهد شد، یعنی تمام فتنه و فساد را از سطح زمین حضرت مهدی عجّل‌الله تعالی فرجه قلع و قمع خواهند کرد{و لیبلغنّ دین محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم ما بلغ اللیل} دین حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم به تمام جاهایی که شب به آنجا رسیده یعنی به تمام جاهای که نور و ظلمت رسیده، دین اسلام به آنجا خواهد رسید، هیچ مشرکی در روی زمین باقی نخواهد ماند، این هم یک معنی برای این آیه مورد بحث ماست علی أیّ حالٍ از آیه استفاده می‌شود که مسلمان ها باید جهاد کنند تا فتنه و فساد برچیده شود و سطح زمین به گونه‌ای باشد که دین اسلام ظاهر شود و برای همه مردم بیان شود، امّا باید توجه داشت که اسلام نمی‌خواهد مردم را با شمشیر مسلمان بکند، بخاطر همین اینجا لازم است این بحث انجام شود که {لا إکراه فی الدین قد تبیّن الرشد من الغیّ} در عین حال اسلام نمی‌خواهد که مردم با شمشیر مسلمان شوند، اسلام می‌خواهد دعوت خود را به تمام جهان برساند و کسانی که مانع هستند از رسیدن این دعوت، با آنها مبارزه و مقاتله می‌کند که این همان جهاد ابتدایی است و این را اسلام رسالت خود می‌داند برای نجات بشریت از کفر و خرافات و شرک، بله! اسلام می‌خواهد دعوت خود را به تمام جهانیان برساند اما کسی را مجبور نمی‌کند می گوید بگذارید من حرف خود را بزنم، دعوت خودم را ابلاغ کنم که حجت بر شما تمام شود و کسانی مانند روم و ایران از همین جهت مورد حمله قرار گرفتند ایران نمی‌گذاشت که اسلام وارد ایران شود، مردم بشنوند و اینکه اسلام چه می‌گوید، این بود که درآن برخورد رستم فرّخ زاد که از طرف ایران در آن وهله اول لشکر جمع کرده بود و نمی‌گذاشت که سعد بن ابی وقّاص وارد ایران شود خواستند با آنها صحبت کنند گفتند ما آمدیم که شما را از عبادت عبّاد اخراج کنیم و نجات دهیم به عبادت الله شما را دعوت کنیم ما حرفمان این است اگر شما بگذارید ما آزادانه حرفمان را بزنیم دیگر ما جنگی نداریم امام اگر کسی مانع باشد ازاینکه ما رسالت خود را انجام دهیم بله! ما با او جنگ داریم بنابراین خیلی لازم است که این بحث روشن شود که اسلام با شمشیر نخواسته مردم را مسلمان کند، اسلام می‌خواسته که با شمشیر موانع رسیدن دعوت اسلام را از سر راه بردارد این بحث، بحث مهمی است بنده اگر کتابی را نام می‌برم به دلیل این است که شما مطالعه کنید و الّا می‌توانم همین الآن از حفظ بگویم. در کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم که عرض کردیم علامه جعفر مرتضی در ۳۵ جلد نوشته است در سیره و تاریخ پیغمبر اسلام واقعاً زحمت زیادی کشیده و سعی کرده که تمام نقشه‌هایی که دشمنان اسلام، دشمنان اهل‌بیت دارند در اینجا جواب داده شود از کتاب‌های خودشان، یکی در جلد پنجم بحثی دارد در رابطه با اینکه {الاسلام و السّیف} درآن یک بحثی دارد که از بعضی کلمات آیت‌الله مطهری دشمنان اهل‌بیت و اسلام سوء استفاده کردند ایشان آدرس می‌دهند به اینکه آیت الله مطهری فرمودند که اسلام با مال

خدیجه و شمشیر علی پیشرفت کرد دشمنان این را دستاویز قرار دادند وگفتند پس معلوم است که پول می‌دادند به مردم تا مسلمان شوند این می‌شود مال خدیجه، شمشیر هم می‌زدند.دشمنان اسلام یک کاریکاتور درست کردند مخصوصاً نصرانی‌ها و مسیحیّت که پیغمبر ایستاده و شمشیر بالای سر افراد است که یا مسلمان شوید یا با شمشیر گردنتان را می‌زنیم الآن در اروپا اینطور شایعه درست کرده‌اند و اسلام مورد تهمت قرار دادند که اسلام با زور پیشرفت کرده از این جهت خیلی لازم است که این بحث انجام شود خلاصه حالا در آن کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم در جلد ۵ آمده {الاسلام و السّیف} عنوان بحث این است، ایشان می‌گویند{مبشرون}که منظورشان مسیحی‌ها هستند{حاقدون علی الاسلام} آنها که با اسلام حِقد وکینه دارند سعی کردند به اینکه دین اسلام را دین سیف و قهر معرفی کنند که این دین، دین شمشیر و قهر و اجبار است و به این توجه نکردند که خداوند می‌فرمایند که {ادعُ الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن} این دین است، دین اسلام این است، پیغمبر اسلام ۱۳ سال در مکه بودند در مقابل این فشار و اذیت‌ها هیچ وقت دست به شمشیر نبردند بعد به مدینه که آمدند {و اذن للذین یقاتلون بانّهم ظلموا} چون مظلوم واقع شدند باید از خودشان دفاع کنند اینجا اذن داده شد به قتال، ایشان در اینجا چند مطلب ذکر کرده‌اند اول اینکه در خود انجیل مواردی ذکر کرده، در خود انجیل حضرت عیسی می‌گوید که بکشید و قلع و قمع کنید، از تورات نیز مواردی است از حضرت موسی علیه‌السلام، حالا ما این تورات، و انجیل را قبول نداریم چون تحریف شده مطالب بر خلاف عقل در آنها زیاد است بر خلاف ساحت مقدس انبیاء زیاد است اما آنها قبول دارند، درهمان انجیل خودشان نمونه‌هایی است از شمشیر و این طور چیزها، در تورات که بیشتر وجود دارد ذکر کرده حالا ما هم بعداً ذکر می‌کنیم بعد هم از آیات قرآن استفاده می‌شود، از جمله آیات آیةالکرسی است{لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغیّ} از این آیه استفاده می‌شود که در دین اسلام اینطور نیست که دین را تحمیل کرده باشند چون آیت الله طباطبایی می‌گویند که در گام اول دین یک امر اعتقادی است، منتهی آن امر قلبی منشأ عمل است پس اصول دین امر قلبی است و امر اعتقادی را با شمشیر نمی‌توان درست کرد با شمشیر نمی‌شود کسی را به چیزی معتقد کرد با شمشیر می‌شود کسی را مثلاً کشت بعد عضوش را قطع کرد، اما دین و حقیقت دین یک امر اعتقادی و قلبی است و با اکراه و اجبار درست نمی‌شود این است که این آیه را باید بحث کرد جلد پنجم را مطالعه کنید بقیه برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه بیست و سوم تاریخ: ۸۷/۸/۱۵

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با توفیق پروردگار متعال در بحث نهج‌البلاغه عرض کردیم موضوعی که مورد بحث قرار می‌گیرد مبانی و اصول حکومت حضرت امیر(علیه‌الصلاة والسلام) می‌باشد.

به این مناسبت از اینجا آغاز شد که انگیزه و داعی حضرت برای قبول خلافت چه بوده است، خطبه ۱۳۱ که در جلسه گذشته به عرض رسید و عرض کردم که برای روشن‌تر شدن مطلب باید چهار تا شرح مورد نظر ما باشد یکی شرح خوئی دوم ابن ابی‌الحدید سوم شرح بحرانی و چهارم شرح فی‌الضلال. چون نهج‌البلاغه هم مانند قرآن مجید کلمات پرمحتوا و پرمعنی دارد. شروحی که نوشته شده زیاد است ولی این چهار تا شرح فعلاً در دسترس ما می‌باشد.

خطبه ۱۳۱ ممکن است دو سه قسمت مطلب داشته باشد و ما آن قسمت را که مربوط به بحث ماست انتخاب می‌کنیم. همین خطبه ۱۳۱، در آغاز خطبه مربوط به این است که حضرت امیر علیه‌السلام نسبت به اصحاب خودش در آن زمان، مخصوصاً بعد از جنگ صفین، که سستی در امر جهاد پیدا کردند، آنها را مورد توبیخ قرار داده است، دو سه سطر اول این خطبه فعلاً مربوط به بحث ما نیست، از اینجا شروع می‌شود که {أللهمّ إنّک تعلم أنّه لم یکن الذی کان منّا منافسة فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام} انگیزه خود را برای خلافت بیان می‌کند ابتداء با خدا مناجات می‌کند پروردگارا تو می‌دانی آنچه از ما صورت گرفت (جنگ جمل، صفین، نهروان، قبول خلافت و خلاصه تمام جریان‌ها که به وجود آمده) برای علاقه به سلطنت نبود، سلطنت و حکومت برای ما وسیله است و نه هدف، که عرض خواهیم کرد وسیله برای چه چیزی است؟ سلطان هم به معنای اسم فاعل می‌آید هم به معنای مصدر می‌آید اینجا سلطان به همان معنای مصدری است، یعنی سلطنت. این امور برای منافسه و حرص و طمع در سلطنت نبود و ما نخواستیم از این راه چیزی از ذخائر و زینت‌های دنیا بدست بیاوریم مقصود ما نه سلطنت بود نه به دست آوردن مال و ثروت.

حطام به علف خشک شده‌ی متفرق می‌گویند، مراد در اینجا همان مال و ثروت زودگذر دنیا است. ما ابتدا ترجمه می‌کنیم سپس شرح می‌دهیم.{و لکن لنرد المعالم من دینک} ما خواستیم معالم دینت را که از بین رفته بود آنها را باز گردانیم، توجه داشته باشید که در ۲۵ سال خلافتِ آن سه نفر تغییرات زیادی در احکام اسلام داده شد.

یکی از دردهای حضرت علی علیه‌السلام این است (که در جای جای نهج‌البلاغه دارد) متأسف می‌شوند که در این ربع قرن ۲۵ سال بعد از رحلت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم تا بدست گرفتن حکومت توسط حضرت علی علیه‌السلام چقدر تغییرات به وجود آمده بود، می‌گوید پروردگارا ما خواستیم آن معالم (که جمع معلم است و معلم آن تابلوهای راهنمایی است که در راه می‌زنند که از آن تابلوها راه نشان داده می‌شود یا آثار)، ما خواستیم آن آثار دین را که از بین برده بودند حکومتِ آن سه نفر، اینها را به جای خودش برگردانیم {ولکن لنرد المعالم فی الدین} ما خواستیم بازگردانیم آن آثار از بین رفته‌ای که در نتیجه خلافت آن سه نفر{وتظهر الإصلاح فی بلادک} ما می‌خواستیم اصلاحی در شهرهای تو پروردگارا به وجود بیاوریم برای خاطر فسادهایی که آن سه نفر به‌وجود آورده بودند {فیأمن المظلومین من عبادک} تا در نتیجه بندگان مظلوم تو ای پروردگارا امنیت پیدا کنند و ایمن باشند چون در آن ۲۵ سال در خلافت آن سه نفر امنیت فرهنگی، امنیت سیاسی امنیت اقتصادی، از همه جهت امنیت از بین رفته بود پروردگارا ما خواستیم بندگان مظلوم تو که دچار سیطره خلافت این سه نفر بودند دوباره اینها امنیت خود را باز بیابند به دست بیاورند امام صادق علیه‌السلام فرمودند {ثلاثة اشیاء یحتاج الناس طرّاً الیها الامن و العدل و الخصب} سه چیز است که همه مردم به آن محتاج‌اند اول امنیت است، امنیت فکری که مردم از لحاظ فکر دغدغه نداشته باشند مطمئن باشند که در سایه این حکومت همه آنچه که آثار اسلامی است محقق خواهد شد امنیت سیاسی تا اینکه بدانند سیاست، سیاسی اسلامی است، استبدادگران و سلطه‌گران سرنوشت ما را رقم نمی‌زنند امنیت اقتصادی، مردم از لحاظ اقتصاد رشد کنند، اسلام هیچ وقت مخالف این نیست که مردم یک زندگی نسبتاً مرفه ای داشته باشند فقر یک عارضه‌ای است اسلام طوری برنامه خود را تنظیم کرده که اگر عمل شود فقیری باقی نمی‌ماند، بیکاری باقی نمی‌ماند چون عمل نشده فقر و بیکاری واین قبیل عوارض در جامعه وجود دارد از این جهت مردم محتاج اند به امنیت از همه لحاظ، محتاج اند به عدل، عدل معنی خلاصه‌اش یعنی رعایت حقوق، در هر جامعه‌ای که آن حقوق به طور کلی محفوظ است عدل هم برقرار است، سوم الخصب که یعنی فراوانی نعمت، مردم به اینها محتاج اند و هر حکومت اسلامی باید این سه تا را دردرجه اول برای مردم

تأمین کند این حدیث که عرض کردم در بحار جلد ۷۸، صفحه ۲۳۴، باب مواعظ الصادق علیه‌السلام رقم حدیث ۴۴ {ثلاثة اشیاء یحتاج الناس طرّاً الیها الامن و العدل و الخصب} امنیت به تمام معنا، عدالت به طور کامل و فراوانی نعمت و هر دولت اسلامی باید این سه مورد را برای مردم تأمین و برقرار کند حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرمایند که ولکن پروردگارا ما می‌خواستیم که آثاری که از بین رفته بود را برگردانیم اصلاح در بلاد پدید بیاوریم مظلومین از عبّاد تو را امنیت برایشان ایجاد کنیم {و تقام المعطة من حدودک} و حدودی که معطّل شده بود آن حدود خیلی اهمیت دارد در وسائل‌الشیعه در همان باب اول از ابواب حدود، پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که {حد یقام أفضل من مطر اربعین صباحاً} اگر چهل روز باران ببارد چقدر برکت ایجاد می‌کند یک حدی از حدود الهی در رابطه با قوانین جزائی اجرا شود این یک حدّ از بارش چهل روز باران پربرکت‌تر و با فضیلت‌تر است، بعد در اینجا درضمن مناجات با پروردگار حضرت امیر می‌فرمایند {اللّهم إنّی اول أناب و سمع و أجاب} خوب پروردگارا تو مرا می‌شناسی من اول کسی هستم که جواب مثبت دادم به پیغمبر اول کسی که ایمان آورد از مردها حضرت علی علیه‌السلام و از زنان حضرت خدیجه علیه‌السلام بود من اول کسی هستم که {أناب} یعنی قبول کردم و به طرف تو بازگشت کردم و دعوت پیامبر را پذیرفتم و شنیدم و اجابت کردم {لم یسبقنی الا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالصلاة} غیر از پیغمبر هیچ کسی در نماز بر من سبقت نگرفته مدتهایی نماز بین این سه نفر در محور این سه نفر دور می‌زد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت علی و حضرت خدیجه علیهما السلام در اینجا یک بحثی است که امیرالمؤمنین اسبق الناس به اسلام است در این بحث ما آدرس را گفتم خوئی در این باره سه چهار ورق بحث کرده یک بحث دیگری است درباره اینکه حضرت علی اسبق الناس است که بعداً باید بحث شود، سنی‌ها گفتند که حضرت در آن موقع ده ساله بوده و این بحث را پیش کشیدند اسلام صبّی است و... مغرضانه خواستند این را کمرنگ کنند این یک بحثی است باید جای دیگر مطرح شود.

حضرت می‌فرمایند که خدایا تو می‌دانی که من اول کسی هستم که اسلام آوردم و اجابت کردم و غیر از پیغمبر کسی بر من در نماز سبقت نگرفته بعد می‌آیند سراغ این مطلب {و قد علمتم} نفی لیاقت خلفای قبل مطلب مهمی است، شش تا شرط برای خلافت ذکر می‌کنند و می‌گویند این ۶ شرط را آنها نداشتند و عکس آن را داشتند {و قد علمتم إنّه لا ینبغی أن یکون علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام بامامة المسلمین} خودتان می‌دانید مردم را مخاطب قرار داده چون مردم آن زمان می‌دانستند که آیات قرآنی و همین طور سفارشات پیامبر برای رهبر خیلی مهم بود چون مسئله رهبری همانطور که در جلسه قبل گفتیم خیلی نقش آفرین و تأثیرگذاراست، شما می‌دانید که والی بر چند چیز تسلط دارد اوّل نوامیس، نوامیس و حیثیت ها در درجه اول اهمیت قرار دارند، فروج کنایه دارد از نوامیس چون هر ملت و امتی یک نوامیسی دارد که حیثیت آنها بر اساس همان نوامیس است آنها باید محفوظ باشد مخصوصاً اسلام، عظمت و اقتدار اسلام همیشه باید محفوظ بماند {علی الفروج و الدماء} بر جان مردم و خون مردم، چون رهبر است که فرمان جهاد می‌دهد گاهی جنگ است و گاهی صلح، قصاص و حدود و همه اینها بر اثر نظر رهبر باید صورت بگیرد و دماء است {و المغانم} مردم و بیت‌المال است این هم خیلی مهم است که بعداً بحث می‌کنیم، {و الاحکام} احکام خداوند حلال و حرام و احکام اعتقادی، اخلاقی و عملی و امامت مسلمان و رهبری {قد علمتم أن یکون الوالی} الوالی خبر یکون است که مقدم شده است و این چند مورد را که می‌گوییم اسم هستند که متأخر شدند ۱.{البخیل} اسم یکون است بخیل نمی‌تواند رهبر و امام باشد چرا؟ {فتکون فی أموالهم نهمته} زیرا حرص و طمع بر مال مردم دارد و چنین کسی نمی‌تواند رهبر و والی باشد {نهمته} یعنی حرص و ولع داشتن ۲.{والجاهل فیضلّهم بجهله} جاهل هم نمی‌تواند یعنی کسی که فقیه نیست اسلام شناس نیست نمی‌تواند والی باشد چرا؟ {فیضلّهم بجهله} با جهل و نادانی خود مردم را به ورطه اضلال و گمراهی می‌کشاند ۳.{ولاالجافی فیقطعهم بجفائه}جافی یعنی کسی که خشن است خشونت دارد فظّ و غلیظ القلب است کسی که اینطور باشد نمی‌تواند رهبر باشد والی باید مهربان باشد مثل پدر نسبت به فرزندان خودش امّا جافی که جفا و غلظت و خشونت دارد نمی‌تواند رهبر باشد چرا؟ {فیقطعهم بجفائه} چون با آن خشونتِ خود ارتباط خودش را با مردم قطع می‌کند مردم را رم می‌دهد به کنار می‌زند او باید با مردم مثل پدر و فرزند در ارتباط باشد ۴.{ولا الخائف للدّول فیتّخذ قوماً دون قوم} کسی که ترسو است وآن شجاعت را ندارد نیز لیاقت امامت را ندارد چون کسی که بترسد ناچار است برای خودش پناهگاه درست کند به شرق تکیه کند تا غرب او را اذیت نکند به غرب تکیه کند تا شرق او را اذیت نکند مثل زمان سابق، به هر حال باید اینطور باشد چنین کسی که تکیه گاه خود را این و آن ، این دولت وآن دولت قرار می دهد نمی تواند امام باشد کسی که از دولت ها خوف دارد نمی تواند رهبر جامعه باشد چون شجاعت و شهامتی ندارد ۵.{ولا المرتشی فی

الحکم} کسی که در حکم خودش رشوه می‌گیرد رشوه‌خوار، رشوه‌گیر، رشوه اقسام و انواعی دارد فقط پول نیست خلاصه کسی که بواسطه طمع به رشوه بخواهد از حق انحراف پیدا کند. رشوه به چیزی می‌گویند که به کسی بدهند برای انحراف از حق و قانون، پول باشد یا غیر پول که باعث شود آن شخص قاضی از حق و احقاق حق صرف نظر کند به این می‌گویند رشوه، مرتشی نمی‌تواند امام باشد {فیذهب بالحقوق} زیرا حقوق را از بین می‌برد به واسطه رشوه {ویقف بها دون المقاطع} وقتی که در مطلبی مراجعه می‌شود به حاکم، حکم یک مقطعی دارد که باید بر اساس آن موازین فصل خصومت بکند تا آن قطع و فصل تحقّق پیدا کند ولی آن آدم رشوه‌گیر این کار را انجام نمی‌دهد این است که {فیذهب بالحقوق} حقوق را از بین می‌برد {ویقف بها دون المقاطع} و به آن حقوق توقف می‌کند قبل از اینکه به مقطع برسد و به پایان نمی‌رساند و فصل خصومت نمی‌کند. ۶. {ولا المعطّل السنة فیهلک الامّة} امامی که سنّت پیامبر و اسلام را ضایع کند و تعطیل کند که باعث هلاکت امت شود. ترجمه این چند جمله از خطبه ۱۳۱ نهج‌البلاغه بود.

شروح را بنده دوباره می‌گویم چون ممکن است بعضی از آقایان نبودند اول شرح خوئی جلد هشتم از جهتی کاملترین شرح است صفحه ۲۵۴، دوم شرح ابن ابی‌الحدید جلد هشتم صفحه ۲۶۳، سوم شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۷، چهارم شرح فی‌ضلال جلد دوم صفحه ۲۶۸، چند تا مطلب از این مطالبی که خواندیم باید توجه کنیم اوّل همین تغیّراتی که در ۲۵ سال به وقوع پیوسته حضرت امیر علیه‌السلام از این جهت دل پردردی دارند در نهج‌البلاغه در چند جا حضرت از این موضوع اظهار تأسف می‌کند باید چند جمله بگویم با آدرس، بنده در کتاب خمس به مناسبت بحث در مکتب اهل‌بیت و مکتب خلفاء در صفحه ۱۵۳ این بحث را آنجا داریم {تارة یشکو و یتأسف و یقول قد أصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیه إلا إدباراً و لا الشر فیه إلا إقبالا} خطاب می‌کند به مردم آن زمان به اصحاب خودش در زمانی واقع شده که خیر هر روز رو به إدبار است و شر رو به اقبال است {و الشیطان و فی هلاک الناس} و شیطان در هلاک مردم روز به روز طمعتش بیشتر می‌شود {واضرب بطرفک حیث شئت من الناس} نگاه کن به اطراف و جوانب مردم را ببین {و هل تبصر إلّا فقیراً یکابد فقراً} آیا می‌بینی غیر از فقیری که درد و شدت فقر به دوش می‌کشد چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مساواتی از این جهت برقرار کرده بود امّا بعد مردم به دو دسته شده بودند یک دسته تنها از جمله زبیر و امثال آنها که ثروت‌های زیادی داشتند کاخ‌ها می‌ساختند منزل‌های خیلی با شکوه و عده ی دیگری هم فقیر بودند {فهل تبصر الا فقرا یکابد فقراً او غنیاً بدّل نعمة الله کفراً او بخیلاً اتّخذ البخل بحقّ الله وفراً} بخیلی که اموال را جمع کرده و این را برای خودش فراوانی نعمت تلقی می‌کند {ام متمرّدا کانّ باذنه عن سمع المواعظ وقراً} متمردینی که حرف حساب نمی‌شنوند{أین اخیارکم و صلحائکم} اینها نوعاً در این ۲۵ سال از دنیا رفته بودند {أین أحرارکم و سمحاؤکم} {أین المتورعون فی مکاسبهم} {و المتنزّهون فی مذاهبهم} این از خطبه ۱۲۹ نهج‌البلاغه است.

دوم {لقد اصبحنا فی زمان قد اتّخذ اکثر اهل الغدر کیساً} در زمانی واقع شده که مردم تقلّب را یک نوع زرنگی تلقی می‌کنند حیله و مکر را یک نوع زرنگی تلقی می‌کنند می‌گفتند معاویه زرنگتر از حضرت علی علیه‌السلام است چون تقلب و حلیه را یک نوع کیاست و زرنگی حساب می‌کردند این خطبه ۴۱ است.

سوم در آن نامه ۵۳ که به مالک اشتر نوشته کلمه عجیبی است می‌گوید {أنّ هذا الدین قد کان اسیراً فی أیدی الأشرار} می‌گویند مالکا! بدان که این دین ۲۵ سال در دست اشرار اسیر بود {إنّ هذا الدین قد کان اسیراً فی أیدی الأشرار یعمل فیه بالهوی تطلب به الدنیا} دین را ابزار قرار داده بودند و به هوی و هوس خود عمل می‌کردند و بوسیله دین دنیا را طلب می‌کردند.

مورد چهارم {ایّها الناس إنّا قد أصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود یعدّ فیه المحسن مسیئاً و یزداد الظالم فیه عتوّاً} ما در یک زمانی واقع شده‌ایم که دهر عنود و فرمان کم فائده است که در آن محسن مسیئ حساب می‌شود و ظالم روز به روز در ظلم خودش سرکشی بیشتری بدست می‌آورد، این درنهج‌البلاغه خطبه ۳۲ است خلاصه مطلب این است که درآن ۲۵ سال آنقدر تغییر بوجود آمده بود که در جای جای نهج البلاغه این شکایت و تأسف منعکس است.

نامه‌ای حضرت به برادرشان نوشته‌اند، نامه ۳۶ نهج‌البلاغه، چون عقیل نامه‌ای به حضرت نوشته‌اند و احوال‌پرسی کرده‌اند از حضرت امیر علیه‌السلام، البته عقیل آنگونه که بعضی ابراز می‌کنند آنگونه نبوده است. خدا رحمت کند آیت الله احمدی میانجی را که کتابی درباره عقیل دارند و ثابت کرده‌اند که آنچه گفته شده بیشتر تهمت‌هایی است که به حضرت عقیل نسبت داده‌اند که حضرت شعری درآنجا دارند که

{فإن تسألنی کیف أنت فإننّی صبور علی ریب الزمان صلیب}

اگر از حال من بپرسی که چگونه هستی؟ من صبور هستم در برابر حوادث زمان و مقاوم و محکم هستم.

{یعزّ علیّ أن تری بی کآبة فیشمت عاد أو یساء حبیب}

بر من خیلی سخت است که در چهره من غصه و اندوه را بخوانند، هر چه هست در قلب من است، مانند دریایی که در باطن خودش طوفانهایی را دارد. و دشمن شماتت کند و یا دوست ناراحت شود.

در روضه کافی، صفحه ۵۸، می‌دانید که کافی ۸ جلد است، جلد اول و دوم اصول کافی است که در مورد اخلاق و اصول است پنج جلد فروع کافی است و درباره احکام فقهی ماست. می‌ماند جلد هشتم، کلینی (رحمة الله) که خدمت بزرگی انجام داده است و کتاب کافی مزیتی دارد بر کتاب‌های دیگر که مطالب اصول دین، حدوث و قدم و امامت و...درکافی بسیار عالی می‌باشد و بعد اخلاق را مطرح کرده‌اند. بعد از نوشتن این هفت جلد مقداری از مطالب اضافه آمده است در ظرف ۲۰ سالی که زحمت کشیده‌اند و نوشته‌اند، این مطالب را در کتاب روضة قرار داده اند که جلد هشتم می‌باشد و لذا روضه متفّرقات است مانند کشکول.

در روضه کافی صفحه ۵۸ تا ۶۳ حضرت از اینکه تغیّراتی در زمان خلفاء به وجود آمده بود متاسف می باشند، این کلمه خلفای راشدین غلط است این کلمه را آنها درست کردند من در همین کتاب نوشته‌ام که یک کلمه درست کردند به اسم خلفای راشدین، راشدین حدیث جعلی است حتی در کتاب‌های ما گاهی می‌گویند خلفای راشدین، راشد نیستند چون راشد یعنی کسی که بر اساس رشد گام برداشته این همه جنایات و مطاعن، اینها راشدین نیستند برای این چهار نفر یک حدیثی درست کردند که {علیکم بسنة الخلفاء الراشدین} از قول پیغمبر، پیغمبر یک چنین چیزی نفرموده‌اند چون این سه نفر راشدین نیستند در آن سنت‌شان با یکدیگر فرق دارد سنت پیغمبر میزان است. خلاصه در روضه کافی صفحه ۵۸ تا ۶۳ حضرت امیر علیه‌السلام درد دلی دارد که چقدر تغییرات به وجود آمد ۳۲ موضوع را ذکر می‌کند که اینها بعد از پیغمبر به وجود آمد و من نتوانستم تغییر بدهم، در چند صفحه این مطلب در آنجا ذکر شده یکی از آنها {صلاة التراویح} است در ماه رمضان کسانی که مکّه مشرف شده باشند دیده‌اند یا در اروپا سنّی‌ها هم همین کار را می‌کنند در ماه رمضان اینها یک نماز دارند بنام تراویح بعد از نماز مغرب و عشاء که ۵ ،۶ ساعت این نماز طول می‌کشد عجیب است واقعاً، ما نماز مستحبی را با جماعت بدعت می‌دانیم در کتاب خلاف شیخ طوسی، انتصار سید مرتضی، معتبر محقق و صاحب جواهر همه اینها این نظر را دارند، خلاصه ما بر اساس روایاتی که داریم می‌گوییم صلاة تراویح که نماز مستحبی است با جماعت خواندن بدعت است ولی این را عمر درست کرده حضرت امیر علیه‌السلام در زمان خلافت خود خواستند جلوی این را بگیرند که در جلد ۵ وسائل هم روایات آن را ذکر کرده است، قبل از ماه رمضان فرمودند که کسی نماز تراویح نخواند این بدعت است حضرت یک این چنین فرمانی صادر کردند درکوفه نشسته بودند یک وقتی دیدند که مردم دارند تظاهرات می کنند و شعار می‌دهند {وا عمرا وا عمرا، وا عمرا} حضرت فرمودند چه خبر است مردم قیام کردند شعار می‌دهند به اینکه {إبکوا رمضان وا رمضاناً إبکوا رمضان وا رمضانا} اگر تراویح نداشته باشیم ما رمضان نداریم، حضرت ناچار شدند و گفتند که بخوانید واقعاًاین مظلومیت اهل‌بیت است.

خلاصه ۳۲ مورد از این بدعت‌ها در آنجا مذکور است که حضرت نتوانستند آنها را تغییر بدهند. در کتاب الغدیر جلد ۶ ، الغدیر علامه امینی (رحمة الله علیه) که واقعاً خدمت بزرگی به عالم تشیع انجام داده‌اند الآن هم همراه بنده یک نوشته‌ای است که برای حج امسال وهابّی‌ها چندین و صدها هزار کتاب و نوشته علیه شیعه‌ها فراهم کرده‌اند که پخش کنند اگر واقعاً مثل علامه امینی، سید مرتضی عسکری، میر حامد حسین، سید شرف‌الدین و امثال اینها نبودند این خدمت انجام نمی‌شد این همه براهین و دلایل برای حقانیت شیعه، واقعاً خیلی شیعه در برابر اینها ضعیف می‌شد ولی اینها خیلی برای شیعه مدرک بزرگی است، علامه امینی (رحمة الله علیه) در کتاب الغدیر جلد ۶ از صفحه ۸۳ تا ۳۲۲ خیلی است شاید کل جلد ۶ را اشغال کرده ، ۱۰۰ مورد برای جهل عمر ذکر کرده از روی کتابهای خودشان در جهل خلیفه ۱۰۰ مورد ذکر کرده است و در جواب صاحب الوشیه که گفته به اینکه عمر اعلم الناس بوده است بعد از پیامبر، ایشان ذکر کرده که اعلم علی علیه‌السلام بوده و أرضاکم علی علیه‌السلام بوده ، بعد ۱۰۰ مورد جهل خلیفه {نوادرالأثر فی علم عمر} تحت این مورد است یکی را من فقط عرض می‌کنم که شاید مورد ۹۵ یا ۹۷ باشد این است که در زمان عمر وقتی مصر و ایران فتح شد آمدند گفتند در کتابخانه های مصر و ایران کتب زیاد است اینها را چکار کنیم عمر گفت اگر که مطابق با قرآن است قرآن کافی است و اگر مخالف قرآن است همه را بسوزانید همه را سوزاندند خوب با اینکه ما در دستور اسلامی که اگر حکمت از اهل ضلالت هم باشد باید آن را گرفت، همه هم که باطل نبود، شش ماه حمام‌های مصر با سوزاندن همین کتاب‌ها اداره می‌شد و همین طور کتابهایی که در مدائن مال ایرانی‌ها بود این یکی از آن ۱۰۰ موردی که ایشان ذکر کرده‌اند بقیه انشاءالله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه بیست چهارم تاریخ:۸۷/۸/۱۸

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که بعضی ها فکر کردند که دین اسلام با شمشیر پیشرفت کرده و جهادِ در اسلام را دلیل گرفتند برای اینکه این دین بر اساس شمشیر و اجبار پیشرفت کرده ما در این بحث اولاً آنطور که بحث شد عرض کردیم که {ادعُ الی السبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن} از آیات سوره نحل سوره ۱۶ قرآن کریم که پیغمبر اکرم مأمور می شود که با حکمت، حکمت یعنی بیان ارزشها و اصول، در ۲۰ جای قرآن این کلمه بکار رفته {و من یعط الحکمه و قد أوتی خیرا کثیرا} حکمت یعنی اصول و مبانی، هر جامعه ای اصول و مبانی دارد اسلام هم اصول و مبانی دارد که از آنها ما به ارزشها و امثال آنها تعبیر می کنیم حکمت و موعظه حسنه {و جادلهم بالتی هی احسن} اینها بوده است. بعد عرض می کنیم که با فلسفه و حکمتی جهاد هم به وجود آمده در قرآن کریم در آیة الکرسی {لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی} آیه ۲۵۶ از سوره بقره این آیه از آیاتی است که دلالت دارد بر اینکه در دین اجبار و اکراهی نیست، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) استاد بزرگوار ما در تفسیر المیزان فرمودند این آیه از آیاتی است که دالّ بر این است که اسلام مبتنی بر سیف و الدم یعنی شمشیر و خون نیست و بعد توضیح می دهند در جلد دوم تفسیر المیزان، اولاً دین، همان اعتقادات قلبی است در بحث ایمان و کفر وقتی که ما در فقه بحث می کنیم در طهارت و نجاست کفار دین را معنا می کنیم به اعتقادات قلبی و اصول دین که هرکسی داشته باشد دیندار است و هر کسی نداشته باشد کافر است پس دین از مجموعه اعتقادات قلبی تشکیل می شود بله! عمل جزو لوازم دین است اخلاق جزو لوازم دین است ولی اگر کسی عمل نکرد کافر نیست گنهکار است بنابراین حقیقت دین همان اعتقادات قلبی است، اعتقاد هم قابل تحمیل و اجبار نیست نمی توان با تهدید و اجبار کسی را مجبور کرد به اینکه دارای عقیده خاصی باشد اعتقادات، امری قلبی است، امر قلبی با ادراک و علم و فرهنگ به وجود می آید هر چیزی علتی دارد از سنخ خودش چون دین به ادراک و اعتقادات قلبی مربوط است اسباب آن هم باید ادراکی باشد چه ادراکی؟ ادلّه، دلیل و برهان، دلیل و برهان ادراکی است انسان علم پیدا می کند به آن دلیل و معتقد می شود به آن چیز، بنابراین چون اعتقادات امری قلبی است سببش هم باید امری درکی و ادراکی و قلبی باشد که آن هم دلیل و برهان است، قرآن می گوید {لا اکراه فی الدین} دراعتقادات اکراه و اجبار و تحمیل راه ندارد دلیلش {قد تبین الرشد من الغی} برای اینکه راه رشد حق با عدل و برهان روشن شده راه غیّ و ضلالت هم که روشن است چیزی که راه رشد و حقانیتش با دلیل ثابت شده احتیاجی به شمشیر و جهاد ندارد.

این بحث را هم آیت الله طباطبایی دارند که {لا اکراه فی الدین} آیا قضیةٌ اخباریةٌ یا قضیةٌ انشائیةٌ؟ ما دو جور قضیه داریم، قضیه اخباری که معلوم است، قضیه انشائیه این است که فی مقام انشاء باشد که در اصول خواندیم{ یتوضوء ، یعدصلاته} اینها ظاهرشان اخبار است اما {یتوضوء} وضو می گیرد یعنی باید وضو بگیرد اخبار است اما مقصود از آن اخبار این است که باید وضو بگیرد، باید غسل کند، باید نماز بخواند، این ما نحن فیه از کدام است؟ {لا اکراه فی الدین} ظاهرش که قضیه خبریه است ولی هر دو ممکن است، از یک واقعیتی خدا خبر می دهد می گوید راه دین آنقدر روشن است تکویناً و حقیقتاً که اکراه در آن راه ندارد چون دلیل و برهان آوردند{قد تبین الرشد من الغی} بنابراین ممکن است این قضیه خبریه و ممکن است که قضیه انشائیه باشد، یعنی مجبور نکنید کسی را بر دینف چرا؟ چون راه رشد و ضلالت روشن شد شما چه ادعایی دارید بر مجبور کردن پس{یمکن ان یکون قضیه خبریه} اخبار از یک واقعیت و حقیقتی خبر می دهد در دین اکراهی نیست واین واقعیتی است، چرا؟ {قد تبین الرشد من الغی} یا ممکن {قضیه خبریه فی مقام الانشاء}مقصود حکم انشائی است یعنی اکراه نکنید کسی را بر دین، چرا؟ چون راه رشد و راههای غیّ معلوم است و جایی برای اکراه نیست برای اینکه دین اسلام دینی است که با دلیل و برهان بوجود می آید اکراه و اجبار در آن راه ندارد پس این تهمتی که به اسلام زده شده که اسلام با شمشیر پیشرفت کرده این تهمتی بیخود است.

ما بعداً خواهیم خواند در کیفیت جهاد وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام جهاد را می خواستند آغاز کنند قبلاً لشکر را جمع می کردند با آنها صحبت می کردند به آنها می گفتند که دلیلی و برهانی اقامه کنید، زنها را نکشید، بچه ها را نکشید، جایی را خراب نکنید، درختی را قطع نکنید حریق و سوزاندن را وسیله پیشرفت قرار ندهید، ریختن سم به آب و امثال اینها، عبّاد و زهّاد نکشید، پیرمردها را نکشید از این قبیل چیزها وقتی انسان اینها را مطالعه می کند می فهمد که این دین، دینی نیست که بخواهد با شمشیر پیشرفت کند بلکه دینی بوده با دلیل و منطق، اسلام از طرفی برای خودش لازم می داند که احکام اسلام و اسلام را بر مردم عرضه کند و مردم را از خرافات و اعتقادات

باطل نجات دهد این رسالت را اسلام برای خودش لازم می داند، ما جنگ ابتدایی هم داریم بشریت که در دست عقاید باطل اسیر شدند یا به خرافات دچار شدند اسلام باید آنها را نجات دهد اما نجات از چه چیزی؟ اسلام موانع را از سر راه بر می داشت وقتی که ما موانع را برداشتیم چون سلاطین و مستکبرین مانع بودند از اینکه اسلام صدای خود را به عالم برساند موانع را از سر راه باید برداشت موانع که برداشته شد دین را آنوقت عرضه می کنیم اگر قبول می کردند که خوب، اگر نمی کردند باید جزیة می دادند، جزیة بدهید معنایش چیست؟ معنای آن این است که این سرزمینی که ما با زحمت آمدیم و موانع را برداشتیم دیگر نمی گذاریم زیر سلطه مستکبرین و کفار بماند چون اگر بماند دوباره همان عقاید باطل را و فرهنگ باطل را آنها رواج می دهند در بین مردم و به مردم تحمیل می کند، بله الآن شد این سرزمین سرزمین اسلامی یعنی زیر سیطره دولت اسلامی اداره می شود، بعد مالیات باید بدهند چون به هر حال هر کشوری عمران و آبادی می خواهد به عنوان یک مالیاتی جزیه باید بدهند، کسی را مجبور نمی کردند که حتماً شما باید مسلمان باشید آن عناصری که همیشه علیه اسلام نقشه دارند را گاهی می کشتند اما آنها کسانی بودند که بعد از عرضه کردن دین و قبول نکردن منطق و برهان دین به لجاجت می پرداختند مثل ابوجهل و ابوسفیان، چاره ای نیست اگر او بخواهد بماند باعث می شود که افراد زیادی دچار انحراف شوند.

خلاصه اسلام با شرایطی جهاد دارد، شرایطش را عرض می کنم ما سه جور جهاد داریم این سه جور را فقها گفتند اما به نظر بنده بیش از اینها است یکی جهاد ابتدایی است این معنایش این است که اسلام برای خودش رسالتی می بیند، حقی می بیند که بشریت را از خرافات از عقاید باطل و فرهنگ باطل نجات دهد، دراین راه که گام بر می دارد موانع را از سر راه بر می دارد به سلاطین پیغمبر نامه نوشته و آنها را دعوت به اسلام کرده غیر از سلطان حبشه کسی قبول نکرد، قبول که نکردند در برابر اسلام جبهه هم گرفتند و نمی گذارند که اسلام وارد کشورشان شود و می خواهند صف بکشند و اسلام را نابود کنند، بله! اسلام در اینجا حق دارد مثل هر کسی که حق دارد از حیثیت خودش دفاع کند از هدف خودش دفاع کند اسلام در اینجا حق دارد که وارد آن کشور شود و مردم را دعوت به اسلام کند و اسلام را به آنها عرضه کند ولی مجبور نمی کند موانع را بر می دارد ولی اجبار نمی کند این دعوت و جهاد ابتدایی است.

دوم این است که اگر حمله کردند بر کشور اسلامی باید دفاع کنند این یک امر معقولی است و لازم است ما بعداً خواهیم گفت که حمله کردن تهاجم نظامی است، تهاجم فرهنگی است، تهاجم تبلیغاتی است در برابر هر تهاجمی با شکل آن تهاجم ما باید مقابله کنیم تهاجم فرهنگی، مقابله فرهنگی لازم دارد، تهاجم نظامی مقابله نظامی لازم دارد، تهاجم رسانه ای مقابله رسانه ای لازم دارد در این شکی نداریم.

سوم بغات هستند، بغات کسانی هستند که علیه نظام اسلامی قیام کرده اند ممکن هم هست که در مملکت اسلامی زندگی کنند مثل خوارج که حضرت امیرالمؤمنین حاکم بودند بعد حضرت علی علیه السلام قیام کردند دیدند که زیر بار نمی روند یک فرد باشد مثل ابن ملجم یا جماعتی باشند، خلاصه این سه مورد است که شاه فرد جهاد است غیر از اینها هم است که عرض می کنیم حالا ما در آن روز داشتیم کلامی از کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم نقل می کردیم که گفتیم که ایشان در جلد پنجم این بحث را پیش کشیده اند حالا مقداری از کلمات ایشان را عرض می کنیم، ایشان گفتند کسانی که به ما ایراد می گیرند (البته اسلام از اول مورد تهاجم تهمت ها و افتراها بوده و هست) یهود و نصری گفتند که اسلام با شمشیر پیشرفت کرده از این جهت به جهادی که در آیات قرآن است آنها ایراد می گیرند، حتی در این اواخر رئیس جمهور آمریکا که هنوز هست و در شرف سقوط است آنها وقتی که حمله کردند به پاکستان و آمدند به پاکستان و به عراق حمله کردند گفتند سه چیز را از قرآن بردارید یکی آیات جهاد را بردارید و در دانشگاه ها و هر کجا که درس گفته می شود این سه چیز درس گفته نشود، دوم آیات امر به معروف و نهی از منکر، سوم آیاتی در قرآن کریم هست که شما با عدوٍّ دین خودتان با یهود و نصری نباید تولّی داشته باشد آیات ناهی از تولّی کفار{لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء}{لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء} قرآن اینطور آیات زیاد دارد که تولّی یک گرایشی است که آنها داشته اند این گرایش که آنها را دوست داشته باشد و زیر سلطه آنها قرار بگیرید و ... آنها می گویند اینها را بردارید، چرا؟ چون آنها می خواهند کشورهای اسلامی و مسلمان ها تسلیم باشند آنها بیایند و منابع ثروت را ببرند و فرهنگ ما را تغییر بدهند ما را تحت اسارت و سیطره خود را در بیاورند و ما هم چیزی نگوییم این دیگر غیر ممکن است اسلام دین حق است و قدرت باید داشته باشد تا سلطه گران و مستکبران نتوانند تسلط پیدا کنند بر اسلام و مسلمان ها.

حالا در این کتاب که ایشان از قول آنها نقل می کند اول از انجیل و تورات نقل می کند که در انجیل هم جنگ هست و به معنی نابود کردن، بر خلاف اینکه حضرت عیسی پیامبر صلح است و پیامبران همه شان از جانب خدواند می باشند و یک مشی و یک امتداد دارند {أرسلنا رسلنا

بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط} منطق قرآن این است، این آیه خط سیر پیغمبران خدا است آنها پیغمبران را قسمت کردند، حضرت عیسی را می گویند پیغمبر صلح است که مال ماست و مال شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که پیغمبر شمشیر و جنگ است پیغمبران همه از جانب خدا هستند و یک خط واحد دارند نباید آنها را تقسیم کنند که مال ما صلح است و مال شما جنگ است.

بالاخره ایشان از انجیل و تورات نقل می کنند که در انجیل آیاتی است که دلالت بر این دارد که جنگ دارند آن هم نه جهاد ما بلکه نابود کردن، البته ما معتقدیم که انجیل و تورات فعلی آن انجیل و تورات اصلی نیست تحریف شده اند هر دو تحریف شده اند بواسطه دلائل فراوان از جمله خود قرآن {یحرّفون الکلم عن مواضعه} بعلاوه در انجیل و تورات مطالب ضد هم زیاد است تناقض زیاد است خوب کتاب آسمانی و الهی که نباید مطالب متناقض داشته باشد، ثالثاً در انجیل و تورات مطالبی نسبت داده شده به پیامبران که اینها بر خلاف ساحت مقدس انبیاء می باشد، مثلاً حضرت یعقوب با خدا کشتی گرفت و خدا را به زمین زد از این قبیل موارد که خیلی بر خلاف عقل زیاد دارند حتی مسیحی ها اگر به قرآن ما ایمان نیاورند در نسب حضرت عیسی به انحراف می روند در انجیل مطلبی است (العیاذ بالله) که مریم را با یک مردی مربوط می داند که عیسی از آنجا است ولی قرآن می گوید{إنّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون} اگر به قرآن ما ایمان نیاورند هیچ دلیلی بر نبوت عیسی و موسی ندارند، حضرت موسی عصا داشت الآن کجاست؟ قرآن یک معجزه جاویدان است این است که اگر قرآن ما را قبول نکنند دینشان مخدوش است، قرآن برای حضرت مریم اینطور می گوید ولی انجیل برای حضرت مریم اینطور نزاهتی را نمی گوید، خلاصه ادلّه ی زیادی بر تحریف آنها داریم.

حالا ایشان دو سه نمونه از تورات و انجیلی که آنها قبول دارند نقل می کند، آقای جعفر مرتضی در کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم اول از انجیل نقل می کند انجیل متّا، چون حواریون که دوازده نفر بودند هر کدام قسمتی از انجیل را دارند متّا اسم یکی از حواریون است در انجیل متّا این است که {لا تظنوا عنّی جئت لألقی سلاما إلی الارض بل سیفا} فکر نکنید که من آمده ام که صلح را برای مردم بیاورم من آمده ام و سیف آورده ام برای مردم، حالا آنهایی که ما و پیغمبرانمان را متهم می کنند انجیل آنها این طور می گوید این در انجیل متّا که ذکر کرده است، از تورات هم چند نمونه ذکر کرده از تورات اینطور نقل می کند که وقتی به یک شهری وارد شدی و جنگ کردی مردها را بکش و زنها را اسیر کن و شهر را باید طوری کنی که یک نفر نفس کش در شهر باقی نماند {و أما مدن هولاء الشعوب} شهرهای این شعوب، شعوب جمع شعب است و شعب به معنای قبیله و قوم {فلا تستبقی منها نسمةما} نسمه یعنی نفس کش، یک نفس کش هم باقی نگذار، نمونه هایی از تورات و انجیل نقل کرده که جنگ دارند به این طور و هدف آنها این طور جنگیدن است و حالا آنها به ما ایراد می گیرند که در قرآن شما جهاد است. چند مطلب از تورات و یک مطلب از انجیل نقل می کند این اولاً، بعد می گوید در تمام جنگهایی که در زمان پیغمبر واقع شد در ۱۰ سال، تعداد کشته شدگان به هزار نفر نمی رسید پیغمبر شصت و چند تا جنگ انجام داده اند چند تا غزوه و چند تا سریه، ایشان نقل می کند که هزار نفر بیشتر کشته نشده اند طبق آماری که از تاریخ داریم آنها خودشان میلیون، میلیون می کشند بعد اسلام را متهم می کنند به اینکه اسلام با شمشیر پیشرفت کرده این چند صفحه ای که از آن کتاب بود مطالعه کنید. در قرآن مجید آیاتی است که عرض کردم که کتاب جهاد واقعاً از لحاظ کتب فقهی ما بسیار بسیار به آن کم لطفی شده مباحث کمی داریم مثلاً در مباحث دیگر مستحبات را می گویند، مکروهات را می گویند که از بعضی روایات استفاده می شود اما در قرآن با اینکه از آیات قرآن خیلی مطالبی درباره جهاد و جنگ استفاده می شود ولی ذکر نکرده اند وخیلی به اختصار برگزار کرده اند شاید زمانشان اینگونه اقتضاء می کرده است، اقسام جهاد را که عرض کردم آن سه مورد را گفته اند که ما می خوانیم، یکی جهاد ابتدایی است برای دعوت به اسلام و برداشتن موانع از سر راه، آنوقت بحث می شود در زمان امام باید باشد یانه ؟ ما شیعه معتقدیم که هر جهادی باید با اذن امام باشد و دردفاع اگر اذن ممکن نشد خود مسلمان ها باید زن و مرد و کوچک و جوان دفاع کنند آنجا دیگر زن هم مستثنی نیست اما در غیر آن باید به اذن امام باشد اما سنی ها اینطور معتقد نیستند یک آیه دیگر در قرآن هست که از آن استفاده می شود که جهاد انحصار به اینها ندارد این آیه از آیات سوره نساء است { فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوة الدنیا بالاخرة} جهاد از عبادات است در ۱۰ جای قرآن جهاد فی سبیل الله است مثل نماز و روزه یکی از مزایای جهاد این است که باید به قصد قربت حرکت کرد. چه کسانی؟ کسانی که حاضرند زندگی دنیا را در برابر آخرت بدهند اینها حرکت کنند و{و من یقاتل فی سبیل الله فلیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجراً عظیما} این آیه ۷۴ سوره نساء است حالا این آیه {و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان} چرا قتال نمی کنید در راه خدا ؟{و المستضعفین} مستضعفین در راستای الله است در راه خدا و در راه نجات

مستضعفین، مستضعفین چه کسانی هستند؟ {من الرجال و النساء و الولدان} مردان مستضعف، زنان مستضعف و فرزندانشان {الذین یقولون ربنا أخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها} اگر مستضعفانی باشند در سطح زمین و در چنگال مستکبرین زن و مرد و ذریّه آنها که قدرتی برای کوچ کردن و حرکت کردن و جا بجا شدن ندارند یا برایشان عسر و حرج دارد و یا برایشان ممکن نیست شما باید قتال کنید و نجاتشان دهید، آنها چه می گویند؟ می گویند {ربّنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها} مستضعفینی که به ستوه آمد ه اند می گویند پروردگارا! ما از این قریه ای که ظالم هستند و به ما ظلم می کنند و ما زیر سلطه آنها هستیم نجات بده {واجعل لنا من لدنک ولیاً واجعل لنا من لدنک نصیرا} این آیه ۷۵ این سوره است. آیت الله طباطبایی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان می گوید این یک نوع جهاد است. جهاد به نظر بنده منحصر به آن سه قسم نیست، اگر مستضعفینی در چنگال مستکبرین اسیر باشند یعنی در زیر سلطه و سیطره آنها باشند و قدرت انجام اعمال اسلام را ندارند استقلالشان از دست رفته، حیثیتشان از دست رفته، باید مسلمان های دیگر قیام کنند، اصلاً گاهی از اوقات باید برای نجات دین قیام کرد برای اینکه دین را خیلی ابزار قرار داده اند، همه جور سلطه پذیری و همه جور جنایات را انجام می دهند زیر بار می روند و آن سلطه گران و آنهایی که بر اینها مسلطند به نام دین و ایمان حکومت می کنند، حالا سؤال قیام امام (رضوان الله تعالی علیه) در برابر رژیم به چه عنوانی است؟ یا چه جهادی است؟ مسلماً کار امام جهاد بود، جهاد هم بوسیله سلاح و کشته دادن و قربانی دادن است، این جهاد ابتدایی نبود برای دعوت به اسلام، این جهاد، جهاد دفاعی هم نبود به یک معنای مصطلح، جهاد با بغات هم نبود، برای نجات یک مملکت و ملتی از زیر بار مستکبرین و مستبدین، این جهاد است این همه کشته و شهید دادن امام خودشان افتخار می کردند و صحه می گذاشتند، بعداً می خوانیم که مردمِ ایرانِ امروز از مردم زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بهتراند از مردم زمان امیرالمؤمنین بهتراند امام اینجور می گویند حتی در وصیتنامه هم اینطور دارند امام در وصیتنامه خود نوشته اند که من معتقدم که مردمِ ایرانِ امروز از مردم زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین بهتراند واقعاً هم همین طور است ۸ سال این مردم واقعاً با آن علاقه جنگ کردند بله! افراد نادری بودند در زمان پیامبر مثل سلمان و ابوذر و اینها که حسابشان جداست اما نوع مردم را حساب کنیم اینطور نبودند، امیرالمؤمنین چقدر تأکید می کردند به جهاد و مردم نمی رفتند { قد ملئتم قلبی قیحاً و شحنتم صدری غیظاً و ما لکم قاتلکم الله تعالی} بنابراین جهاد منحصر به آن سه قسم نیست این یک نوع جهادی است برای نجات بشریت، نجات انسانیت، نجات مسلمانان از زیر بار سیطره کسانی که دین را ابزار قرار دادند به نام دین ولی بر خلاف دین حکومت می کنند. حالا ما انشاءالله از فردا از جواهر جلد ۲۱ صفحه چهارم که در آنجا ایشان بحث کیفیت جهاد را شروع می کند آغاز می کنیم مطالعه کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه بیست و پنجم تاریخ: ۸۷/۸/۱۹

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبـا القاسـم محمّـد و علـی أهـل بیتـه الطیبـین الطـاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

فقهای ما (رضوان الله علیهم) در کتـاب جهـاد ، جهـاد را بـه سـه قـسم تقسیم می کنند قسمت اول جهادی است کـه بـرای دعـوت بـه اسـلام صورت می گیرد یعنی آنقدر اسلام قدرت دارد کـه لـشکری را تجهیـز می کند ، مجهز می کند و حرکت می کند برای دعوت به اسـلام کفـار را به اسلام دعوت می کند به آن معنا که دیروز عرض کردیم نه بـرای اجبار کفار به قبول اسلام {لا اکراه فی الدین} ولی برای رفع موانـع و کسانی که مانع هستند از اینکه اسلام لـشکری را بـه جـایی وارد کنـد سدی در راه نشر اسلام ایجاد کرده اند برای از میان برداشتن آن سـدها این است که لشکری تجهیز می کند و برای دعوت به اسلام جهاد انجام می دهد این یک نوع جهاد است به این جهاد ابتدایی هـم مـی گـوییم . نوع دوم جهادی است که که برای دفـاع اسـت یعنـی کفـار بـه کـشور اسلامی به بیضه اسلام حمله کرده اند ، برای این که دفع حمله کفـار را از مملکت اسلام و بیضه اسلام کنند به دفاع می پردازند به ایـن جهـاد دفاعی می گوییم ، نوع سوم جهاد با بغاة است ، بغاة کسانی هـستند کـه در برابر حکومت اسلامی جبهه گرفته اند و مخالفت می کنند و تـن بـه حکومت اسلامی نمی دهند و برای اینکه آنها را از میان بردارند با آنها جهاد می کنند و به این جهاد با بغاة می گویند. بغـاة جمـع بـاغی اسـت مانند قضاة جمع قاضی . جواهر هم در اینجا اشاره به این سه مورد دارد ، اما صاحب جواهر می فرماید ، کسی که یک نفر است ، دفـاع کنـد از مالش ، دفاع کند از نفسش ، دفاع کند از عرضش . این یک نوع دفـاع است ولی به بحث جهاد مربـوط نیـست ، ایـن را فقهـای مـا در کتـاب حدود ذکر کرده اند ، که اگر کسی خودش را در معـرض کـشته شـدن می بیند و از این جهت از نفس خودش دفاع می کند و یا اینکـه عـرض و ناموس خودش و یا مال خودش را در معرض خطر می بیند و از آنهـا دفاع می کند ، ایشان می فرمایند این در بحث جهاد داخل نیـست . بعـد از این باز هم اقسام جهاد خواهد آمد اما فعلا بحث را شـروع مـی کنـد در {من یجب علیه الجهاد} امروز با توفیق پروردگار بحـث بیـشتر در این است که به چه کس جهاد واجب است . گفته اند کـه جهـاد واجـب است بر شخص به چند شرط ، مطلب یکی است اما در بیان این شـروط با هم اختلاف دارند ، مثلا در ریاض ، ریاض شرح مختصر محقق است ، در ریاض گفته ۸ شرط ، در جواهر ۵ شـرط ، در بعـضی کتـاب هـا ۴ شرط است ، این به خاطر آن است که ، چون در بالغ و عاقل بـودن کـه شکی نیست ، یعنی بلوغ و عقل شرط وجوب است ، بعضی به جای ایـن دو گفته اند مکلف ، یعنی به جای عقل و بلوغ کلمه مکلف را گفته اند ، بالغ باشد ، عاقل باشد ، حرّ باشد ، حریت را همه شرط کرده اند و دیگر اینکه مذکر باشد یعنی مؤنث نباشد ، در یک یک اینها بعدا بحـث مـی کنیم و دیگر اینکه صاحب جواهر دارد به تبع شـرائع ، هـم بـه کـسرها نباشد با هاء هوز ، به پیرمرد ضعیف می گویند ، بعضی آمده اند و یـک کلمه گفته اند که جای همه را می گیرد ، عـاجز نباشـد ، یعنـی مـریض نباشد {لیس علی الاعرج حرج لیس علی المریض حرج} ، پیرمرد نباشد و ...

خلاصه عبارت ها در بیان این مطلب متفاوت است ، حـالا بـرای نمونـه یکی دو مورد را عرض می کنیم ، مثلا در جواهر جلد ۲۱ که از صـفحه چهارم شروع می شود اینگونه می گوید {و تمام القطر فی الجهـاد فـی ارکان اربعة الاول من یجب علیـه الجهـاد بـالمعنی الاول} یعنـی جهـاد ابتدایی ، در جهاد دفاعی که اگر مملکـت اسـلامی مـورد هجـوم قـرار بگیرد باید دفاع کنند در آنجا زن و مرد و پیر و جوان و مجنون و همه ، دیگر فرقی ندارند ، هر کس قدرت دارد باید دفاع کنـد در آنجـا ایـن شرطها نیست در جهاد دفاعی هر کس قـدرت دارد بایـد در حـد جـان خودش قیام کند و دفاع کند ، در جهاد ابتدایی که برای دعوت به اسلام لشکر اسلام حرکت می کند ، {من یجب علیه الجهـاد} چنـد تـا شـرط دارد الاول این است که بایستی عاقل باشد بالغ باشد اما صاحب جـواهر به جای عاقل و بالغ گفته مکلـف باشـد کـه آن عقـل و بلـوغ را کلمـه مکلف در بر میگیرد ، حرّ باشد عبد نباشد ، ذکر ، مذکر باشد ، {غیر همّ و لا معذور} همّ یعنی پیرمرد ضعیف نباشد . معذور یعنی اعـرج نباشـد اعمی نباشد این قبیل چیزها ، بعد متفرع مـی کنـد بـر اینکـه بـر صـبی واجب نیست ، بر مجنون واجب نیست {و نحوهما بلا خلاف اجد فیـه و الاجماع بقسمیه علیه} جهاد ابتدایی مشروط بـه اذن امـام اسـت بـاذن معصوم اگر قائل شدیم به اینکه فقیه قائم مقام امام می شود حتی در این قسمت بعدا بحث می کنیم ، شکی نیست که جهاد ابتـدایی در نـزد مـا امامیه مشروط به این است که در رأس امروا امور باید پیغمبر باشد یا امام معصوم حالا اگر قائل باشیم که ولایت فقیه وسعت دارد شامل حتی این مورد هم می شود بله این را بعدا بحث می کنـیم . عـرض کـنم کـه عبارت ریاض ، بحث ما در جلد هفتم ریاض اسـت طبـع جدیـد صـفحه ۴۴۲ قائل است به اینکه جهاد به معنـی اول {قتـال کفـار ابتـدائا} بـر

اسلام ، ۸ شرط گفته : بلوغ ، عقل ، حریت ، ذکورت ، {و ان لا یکون همه ای شیخا کبیرا} {و لا مقعدا} یعنی کسی که زمین گیر باشد یعنی اعمی نباشد ، مریض نباشد مریضی که به واسطه آن مرض عجز از جهاد دارد {و هذه شروط ثمانیه} ، خلاصه این بحث خیلی مهم نیست ، چون در معنی همه متحد اند ، اما در تعبیرات متفاوت اند ، مثلا بعضی نوشته اند معذور نباشد و این یک کلمه است ولی بعضی گفته اند مریض نباشد ، أعمی نباشد و ... اینها فرقی ندارند.

حالا باید یکی یکی مورد بررسی قرار دهیم ، اما اینکه بایستی صبی نباشد چون معلوم است که صبی غیر بالغ است و غیر بالغ حکم ندارد ، ما حدیثی داریم که در وسائل الشیعه ، اولین ابواب آن که ابواب مقدمات الجمادات است ، در باب چهارم احادیثی ذکر کرده است ، باب اول این ابعاد این است که بدون ولایت هیچ عبادتی قبول نیست ، بدون عقیده به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام هیچ عبادتی قبول نیست که در این باب روایات فراوانی ذکر کرده است .

باب چهارم این است که بر صبی و مجنون و ... چیزی واجب نیست ، وسائل ۲۰ جلدی ، جلد اول ، صفحه ۳۲ ، حدیث ۱۱ که برای نمونه می خوانیم {قال اتی عمر امرئة مجنونة قد زنت} پیش عمر زن دیوانه ای را آوردند که زنا کرده بود {فأمر برجمها} عمر امر کرد به رجم آن زن چون ظاهرا شوهر داشته است {قال علی علیه السلام اما علمت ان القلم یرفع عن ثلاثة} حضرت امیر المؤمنین به عمر گفتند سه طائفه قلم از آنها برداشته شده و تکلیف ندارند {الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یضیق و عن النائم حتی یستیقض} ، صبی تا به حد احتلام و بلوغ برسد ، مجنون تا اینکه افاقه پیدا کند و عقل پیدا کند و نائم تا اینکه بیدار شود .

دو گونه فقه داریم ، یکی فقه غیر مقارن مانند جواهر وریاض و مالک و یکی هم فقه مقارن که اقوال عامه را با دلیلشان و اقوال خاصه را با دلائلشان ذکر می کند ، خلاف شیخ طوسی و منتهی و علامه و تذکره علامه و معتبر محقق از این باب می باشند . بحث ما در کتاب معتبر محقق نیست چون معتبر تمام فقه را نتوانسته است به آخر برساند ، اما در منتهی علامه جلد ۱۴ بحث ما می باشد (در چاپ جدید) ، و نیز در جلد ۹ تذکره بحث جهاد می باشد ، این دو کتاب را مخصوصا باید مطالعه کنید.

تذکره جلد ۹ ، صفحه ۱۱ ، در بحث بلوغ که آن را شرط و لازم می داند ، می گوید {قال ابن عمر (عبد اله بن عمر) عرضت علی رسول الله یوم احد} در زمان جنگ احد لشکر را بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله عرضه کردند ، عبد الله بن عمر می گوید من هم جزء لشکر بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله عرضه شدم {و انا ابن اربع عشر} و من چهارده ساله بودم {و لم یجز لی فی المقاتلة} پیغمبر صلوات الله علیه و آله اجازه ندادند ، این روایت را بیشتر از کتب عامه نقل کرده اند ، خلاصه اینکه بلوغ شرط است ، در احکام وضعی بین بالغ و غیر بالغ فرقی نیست ، مانند نجاست ، طهارت ، ضمان ، جنابت و امثال اینها. اگر بچه ای دست به چیز نجس بزند و دست او نجس می شود و یا اگر کوزه ای را بشکند ضمان به گردش می آید ، ولی در احکام تکلیفی فرق وجود دارد ، برای افرادی که غیر بالغ اند تکلیفی نیست ، اما برای بالغین تکلیف می باشد.

بنابراین جهاد واجب است بر کسی که بالغ باشد این اول ، دوم شرط بودن عقل است پس مجنون نباید باشد ، سوم بحث حریت است ، این را ما مورد بحث قرار نمی دهیم چون این بحث در زمان ما مبتلا به نیست.

در سوره توبه آیه ۹۱ تا ۹۲ ، که در این سوره آیاتی در مورد جنگ تبوک هست که آنها را خواندیم ، {لیس علی الضعفاء} کسانی که مانند پیرمرد ضعیف هستند {و لا علی المرضی} مرضی جمع مریض است مانند قتلی جمع قتیل {و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون} و کسانی که می خواهند بروند ولی مرکب ندارند که بر آن سوار شود ، غذا ندارند و ... پیدا نمی کنند چیزی را تا برای مخارج راهشان خرج کنند ، {لیس حرج} بر اینها حرجی نیست و معاف هستند و رفتن آنها واجب نیست {اذا نصحوا لله و لرسوله} البته زمانی که اینها دلشان می خواهد که بروند ، نصحوا یعنی خیرخواه بودن ، اینها خیرخواه اند و مطیع اند ، دلشان می خواهد بروند ولی مخارج و وسائل راه را ندارند.

{ما علی المحسنین من سبیل} بر کسی که محسن است سبیل نیست ، این در فقه ما یک قاعده است ، قاعدة احسان ، یعنی کسانی که قصد احسان دارند تسلطی و راهی بر آنها نیست ، این قاعده بسیار کاربرد دارد ، مثلا شما کسی را می بینید لباسش آتش گرفته است که اگر خاموش نکنید بدنش می سوزد ، شما می روید و یک قطعه از لباس او را قطع می کنید و دور می اندازید شما ضامن نیستید ، چون شما محسن هستید و قصد احسان دارید ، مانند این موارد زیاد پیش می آید که اگر انسان به قصد یک امر اهمی مانند حفظ جان و مال ، که حفظ آنها شرعا واجب است ، مرتکب یک امر گناهی شود مانند تصرف در مال غیر و ... چیزی به گردن او نیست و این به خاطر قاعده احسان می باشد .

{و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه } اینجا خداوند به پیغمبر می گوید بر عده ای حرج نیست و لازم نیست به جهاد بروند ، اول ضعفا را گفت ، بعد مرضی را گفت ، بعد کسانی که خرج راه ندارند ، چهارم کسانی که آمدند خدمت پیغمبر {لتحملهم} تا به آنها مرکب بدهد تا به جهاد بروند چون از مدینه تا تبوک ۶۰ ، ۷۰ فرسخ می باشد . پیغمبر فرمودند من ندارم مرکبی تا به شما بدهم و سوار شوید بر آن ، {تولو ا و اعینهم تفیض من الدمع} اینها خیلی شوق داشتند که بروند ولی برگشتند در حالی که چشمشان اشک می ریخت ، جهاد بر اینها واجب نیست چون اینها آمدند و اظهار کردند که ما شوق داریم که برویم ولی چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود {لا اجد ما احملکم علیه} بر آنها حرجی نیست.

سوره فتح ، سوره ۴۸ قرآن ، {لیس علی الاعمی حرج و لا علی المریض حرج} اعرج کسی می لنگد به گونه ای که نمی تواند در جهاد شرکت کند و نه لنگیدن مختصر . بنابراین از این موارد استفاده می شود که بر صبی ، مجنون ، کسی که اعرج و یا اعمی و یا مریض می باشد و قدرت ندارد واجب نیست . اما کسانی که پیرمردند ، چون پیرمرد می باشند و ضعیف و ناتوان هستند نمی توانند بروند ، اگر پیری در آن اندازه ای باشد که نتواند برود بر او واجب نیست ، اما در همان تذکره و منتهی و ... هست که عمار یاسر ۹۵ ساله بود که در جنگ شرکت کرد ، مانند حبیب بن مظاهر ، مسلم بن اوسجع و ... بنابراین گفته اند پیری به تنهایی دلیل نیست ، اگر پیری در حدی است که قدرت حرکت ندارد و قدرت شرکت در جهاد ندارد در این صورت جهاد واجب نیست اما اگر مثل عمار و ... باشد جهاد واجب است ، عمار گفت {اخصمونی بثیابی فانی مخاصم} من می خواهم با همین لباس خون آلود با آنها در روز قیامت مخاصمه کنم . بحث بنده در زن است ، به زن ها به چه دلیلی واجب نباشد؟ می بینید در تمام آیاتی که در مورد جهاد خواندیم مانند {اقیموا الصلاة} و ... می باشند. چگونه بود که در مانند {اقیمو الصلاة} و ... گفتند که خطاب برای همه است چه مرد و چه زن ، ولی در مانند {قاتلوا} و {جاهدوا} و ... گفتند که بر زن ها واجب نیست ، آیا این عام است و تخصیص خورده است و یا اصلا ذاتا شامل نیست.

صاحب جواهر در کلماتش چند مطلب دارد ، اول ، اینکه خطابات للمذکرین است ، ما اینجا فقط نقل می کنیم بعد بحث می کنیم که درست است یا نه ، اینجا به نظر بنده خیلی جای بحث می باشد ، فقهای ما و فقهای عامه گفته اند بر زن واجب نیست ، می خواهیم ببینیم به چه دلیل بر زن واجب نیست؟

صاحب جواهر اول می گوید که این خطابات قرآنی مانند {قاتلوا} ، {جاهدوا} ، {خذوا حذرکم} و ... للمذکرین است و چون اینگونه اند شامل زن ها نمی شود ، حتی می گوید که شامل خنثی مشکل هم نمی شود ، چون خطاب برای مذکرین است و خنثی را چون نمی دانیم که مرد است یا زن پس او را شامل نمی شوند ، چون ذکوریت شرط است.

دلیل دوم ، {لضعفهن} چون زن ضعیف است پس جهاد بر او واجب نیست ، به خاطر اینکه در جهاد قدرت لازم هست و زن ها آن قدرت را ندارند ، ولی عمده دلیل اینها روایت است . روایت این است ، باب ۴ از ابواب جهاد عدو ، جلد ۱۱ وسائل ، صفحه ۷ خبر اول {محمد بن یعقوب کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه} این چهره ها را می شناسید {عن ابی الجوزاء} اسمش منبه بن عبد الله است ، در معجم رجال حدیث دارد که در ۴۹ خبر در سند واقع است . (بنده خودم زمانی تمام ۲۱ جلد معجم رجال حدیث را از اول تا آخر یادداشت برداشتم و آماری را که ذکر کرده نوشتم ، چون یکی از محسنات این کتاب این است که هر راوی چند خبر دارد آن را نوشته است یعنی در چند سند واقع شده است را نوشته است این آمار فقط در آنجا هست ، مثلا {علی بن ابراهیم وقع فی ...} چند هزار حدیث و ... ، بنده از این موارد یادداشت برداشته ام چون ائمه علیه السلام فرموده اند {اعرفوا منازل الرجال علی قدر روایتهم عنا} شما موقعیت اشخاص را بر اساس روایت ما بشناسید . مثلا صفوان بن یحیی با صفوان جمار ، هر دو صفوان می باشند ولی صفوان جمار ، جمار بوده است ، گاهی خدمت ائمه می رسیده و خبری می پرسیده است او تعداد کمی روایت دارد ، اما صفوان بن یحیی صدها روایت دارد ، اگر زمانی بین روایت صفوان یحیی و صفوان جمار تعارضی واقع شود ، روایت صفوان یحیی چون فقیه است و محدث بزرگی است رجحان دارد ، معجم رجال حدیث جلد ۱۸ ، صفحه ۳۲۶ ، {اثبت وثاقة ابی الجوزاء} ، می گوید نجاشی گفته است که او صحیح الحدیث است ، علامه او را در خلاصه خودش توثیق کرده است ، {عن الحسین بن علوان} حسین بن علوان کلبی این هم ثقه است ، د معجم رجال الحدیث جلد ۴ ، صفحه ۳۸۳ بیان شده ، او طبق طبقه بندی ما ، طبقه پنجم است . {عن سعد بن طریف} در معجم رجال الحدیث جلد ۸ ، صفحه ۶۹ وثاقت او را ثابت می کند ، به او سعد اسکاف هم می گویند . {عن الاصبغ بن نباته} که او از خواص اصحاب امیر المؤمنین است و خیلی جلیل القدر است ، وصیت حضرت

علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام از ایشان نقل شده است و از طبقه دوم است و شاگرد شاگرد پیغمبر و از اصحاب امیر المومنین می باشد ، خلاصه روایت از لحاظ سند صحیح است و در سند حدیث بحثی نیست.

از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند {کتب الله الجهاد علی الرجال و النساء} خداوند جهاد را بر مرد و زن واجب کرده است ، {و جهاد الرجل ان یبذل ماله و نفسه حتی یقتل فی سبیل الله} جهاد مرد آن است که جان و مال خودش را بذل کند تا اینکه کشته شود.

جهاد المرأة (زن) چیست؟ {ان تصبر علی ما تری من اذی زوجها و غیرته} اینکه بر اذیت مرد صبر کند ، از شوهر چیزی ببیند که حاکی از غیرت مرد است و یا اینکه شوهر او اذیت کند ، اگر بر اینها صبر کند این می شود جهاد زن . بعضی از نسخه ها دارد {غیرته} ، بعضی دارد {عشیرته} و بعضی دیگر دارد {عیشرته} .

این روایت مورد اعتماد فقهای ماست ، مانند صاحب جواهر و ریاض و مالک و شیخ طوسی که این مسئله را در خلاف ندارند ولی در مبسوط دارند . آیا این روایت دلیل می شود بر اینکه زن از جهاد معاف است ؟ یعنی این روایت را مختص قرار دهیم برای ادله جهاد که تا به حال خواندیم و یا مانند صاحب جواهر بگویم خطابات ادله جهاد مذکر است و اصلا شامل زن نمی شود و یا نظر دیگری می باشد ؟

به نظر بنده این مسئله در زمان ما مسئله مهمی است ، چون سابقا جنگ ها تن به تن بود و در میدان جنگ بود ، در این صورت شاید شرکت زن در چنین میدان جنگی مشکل باشد ، از طرفی هم اگر زن مغلوب شود و مورد تجاوز قرار گیرد ، این امر برای اسلام و لشکر اسلام سنگین است ، خلاصه در گذشته جنگ ها به این ترتیب بود . اما در امروز سبک جنگ ها خیلی فرق کرده است ، زنی در اتاقی نشسته و دست روی دکمه می گذارد و موشکی را در چند کیلومتری پرتاب می کند ، در حال حاضر جنگ ها ، جنگ تن به تن نیست ، الان جنگ هایی است که مهارت های صنعتی و جنگی و صنایع دفاعی و ... وجود دارد و سبک جنگ ها متفاوت شده است . آیا ما به همین روایت تکیه کنیم و بگوییم زن معاف است ؟ و یا نه .

نه تنها فقهای ما بلکه فقهای عامه هم همین نظر را دارند ، مثلا کتاب المغنی ، جلد ۱۰ ، که برای عامه است صفحه ۳۶۶ ، آنجا ایشان هم همینطور می گوید که ذکورت شرط است . اما ما این روایت را از حضرت امیر علیه السلام ذکر کردیم و او خبر دیگری را ذکر می کند . می گوید {اما الذکوریة فتشترط} شرط است که مذکر باشد {لما روت عایشه قال قلت لرسول الله صلوات الله علیه و آله هل علی النساء جهاد فقال صلوات الله علیه و آله جهاد لا قتال فیه الحج و العمرة} پیغمبر فرمودند جهاد برای زن هاست که در آن جنگ و درگیری نیست ، حج و عمرة .

بحث ما در این است که آیا اعتماد بر همین ادله می توانیم بگوییم که به طور کلی بر زن ها جهاد مصطلح واجب نیست یا اینکه با توجه به آنچه که عرض شد جهاد فرق کرده است به نظر دیگری قائل شویم ، به علاوه که پیغمبر صلوات الله علیه و آله زن ها را در جهاد می برده است . بنده در کتاب بانوان تعداد زیادی از زنان را ذکر کرده ام که در خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و آله در جنگ احد و غیر احد شرکت داشتند و پیغمبر هم تحسین می کرده اند ، این را مطالعه بفرمایید ، ان شاء الله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه بیست و پنجم تاریخ: ۸۷/۸/۲۱

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبـا القاسـم محمّـد و علـی أهـل بیتـه الطیبـین الطـاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

فقهای ما (رضوان الله علیهم) در کتـاب جهـاد ، جهـاد را بـه سـه قـسم تقسیم می کنند قسمت اول جهادی است کـه بـرای دعـوت بـه اسـلام صورت می گیرد یعنی آنقدر اسلام قدرت دارد کـه لـشکری را تجهیـز می کند ، مجهز می کند و حرکت می کند برای دعوت به اسـلام کفـار را به اسلام دعوت می کند به آن معنا که دیروز عرض کردیم نه بـرای اجبار کفار به قبول اسلام {لا اکراه فی الدین} ولی برای رفع موانـع و کسانی که مانع هستند از اینکه اسلام لـشکری را بـه جـایی وارد کنـد سدی در راه نشر اسلام ایجاد کرده اند برای از میان برداشتن آن سـدها این است که لشکری تجهیز می کند و برای دعوت به اسلام جهاد انجام می دهد این یک نوع جهاد است به این جهاد ابتدایی هـم مـی گـوییم . نوع دوم جهادی است که که برای دفـاع اسـت یعنـی کفـار بـه کـشور اسلامی به بیضه اسلام حمله کرده اند ، برای این که دفع حمله کفـار را از مملکت اسلام و بیضه اسلام کنند به دفاع می پردازند به ایـن جهـاد دفاعی می گوییم ، نوع سوم جهاد با بغاة است ، بغاة کسانی هـستند کـه در برابر حکومت اسلامی جبهه گرفته اند و مخالفت می کنند و تـن بـه حکومت اسلامی نمی دهند و برای اینکه آنها را از میان بردارند با آنها جهاد می کنند و به این جهاد با بغاة می گویند. بغـاة جمـع بـاغی اسـت مانند قضاة جمع قاضی . جواهر هم در اینجا اشاره به این سه مورد دارد ، اما صاحب جواهر می فرماید ، کسی که یک نفر است ، دفـاع کنـد از مالش ، دفاع کند از نفسش ، دفاع کند از عرضش . این یک نوع دفـاع است ولی به بحث جهاد مربـوط نیـست ، ایـن را فقهـای مـا در کتـاب حدود ذکر کرده اند ، که اگر کسی خودش را در معـرض کـشته شـدن می بیند و از این جهت از نفس خودش دفاع می کند و یا اینکـه عـرض و ناموس خودش و یا مال خودش را در معرض خطر می بیند و از آنهـا دفاع می کند ، ایشان می فرمایند این در بحث جهاد داخل نیـست . بعـد از این باز هم اقسام جهاد خواهد آمد اما فعلا بحث را شـروع مـی کنـد در {من یجب علیه الجهاد} امروز با توفیق پروردگار بحـث بیـشتر در این است که به چه کس جهاد واجب است . گفته اند کـه جهـاد واجـب است بر شخص به چند شرط ، مطلب یکی است اما در بیان این شـروط با هم اختلاف دارند ، مثلا در ریاض ، ریاض شرح مختصر محقق است ، در ریاض گفته ۸ شرط ، در جواهر ۵ شـرط ، در بعـضی کتـاب هـا ۴ شرط است ، این به خاطر آن است که ، چون در بالغ و عاقل بـودن کـه شکی نیست ، یعنی بلوغ و عقل شرط وجوب است ، بعضی به جای ایـن دو گفته اند مکلف ، یعنی به جای عقل و بلوغ کلمه مکلف را گفته اند ، بالغ باشد ، عاقل باشد ، حرّ باشد ، حریت را همه شرط کرده اند و دیگر اینکه مذکر باشد یعنی مؤنث نباشد ، در یک یک اینها بعدا بحـث مـی کنیم و دیگر اینکه صاحب جواهر دارد به تبع شـرائع ، هـم بـه کـسرها نباشد با هاء هوز ، به پیرمرد ضعیف می گویند ، بعضی آمده اند و یـک کلمه گفته اند که جای همه را می گیرد ، عـاجز نباشـد ، یعنـی مـریض نباشد {لیس علی الاعرج حرج لیس علی المریض حرج} ، پیرمرد نباشد و ...

خلاصه عبارت ها در بیان این مطلب متفاوت است ، حـالا بـرای نمونـه یکی دو مورد را عرض می کنیم ، مثلا در جواهر جلد ۲۱ که از صـفحه چهارم شروع می شود اینگونه می گوید {و تمام القطر فی الجهـاد فـی ارکان اربعة الاول من یجب علیـه الجهـاد بـالمعنی الاول} یعنـی جهـاد ابتدایی ، در جهاد دفاعی که اگر مملکـت اسـلامی مـورد هجـوم قـرار بگیرد باید دفاع کنند در آنجا زن و مرد و پیر و جوان و مجنون و همه ، دیگر فرقی ندارند ، هر کس قدرت دارد باید دفاع کنـد در آنجـا ایـن شرطها نیست در جهاد دفاعی هر کس قـدرت دارد بایـد در حـد جـان خودش قیام کند و دفاع کند ، در جهاد ابتدایی که برای دعوت به اسلام لشکر اسلام حرکت می کند ، {من یجب علیه الجهـاد} چنـد تـا شـرط دارد الاول این است که بایستی عاقل باشد بالغ باشد اما صاحب جـواهر به جای عاقل و بالغ گفته مکلـف باشـد کـه آن عقـل و بلـوغ را کلمـه مکلف در بر میگیرد ، حرّ باشد عبد نباشد ، ذکر ، مذکر باشد ، {غیر همّ و لا معذور} همّ یعنی پیرمرد ضعیف نباشد . معذور یعنی اعـرج نباشـد اعمی نباشد این قبیل چیزها ، بعد متفرع مـی کنـد بـر اینکـه بـر صـبی واجب نیست ، بر مجنون واجب نیست {و نحوهما بلا خلاف اجد فیـه و الاجماع بقسمیه علیه} جهاد ابتدایی مشروط بـه اذن امـام اسـت بـاذن معصوم اگر قائل شدیم به اینکه فقیه قائم مقام امام می شود حتی در این قسمت بعدا بحث می کنیم ، شکی نیست که جهاد ابتـدایی در نـزد مـا امامیه مشروط به این است که در رأس امروا امور باید پیغمبر باشد یا امام معصوم حالا اگر قائل باشیم که ولایت فقیه وسعت دارد شامل حتی این مورد هم می شود بله این را بعدا بحث می کنـیم . عـرض کـنم کـه عبارت ریاض ، بحث ما در جلد هفتم ریاض اسـت طبـع جدیـد صـفحه ۴۴۲ قائل است به اینکه جهاد به معنـی اول {قتـال کفـار ابتـدائا} بـر

اسلام ، ۸ شرط گفته : بلوغ ، عقل ، حریت ، ذکورت ، {و ان لا یکون همه ای شیخا کبیرا} {و لا مقعدا} یعنی کسی که زمین گیر باشد یعنی اعمی نباشد ، مریض نباشد مریضی که به واسطه آن مرض عجز از جهاد دارد {و هذه شروط ثمانیه} ، خلاصه این بحث خیلی مهم نیست ، چون در معنی همه متحد اند ، اما در تعبیرات متفاوت اند ، مثلا بعضی نوشته اند معذور نباشد و این یک کلمه است ولی بعضی گفته اند مریض نباشد ، أعمی نباشد و ... اینها فرقی ندارند.

حالا باید یکی یکی مورد بررسی قرار دهیم ، اما اینکه بایستی صبی نباشد چون معلوم است که صبی غیر بالغ است و غیر بالغ حکم ندارد ، ما حدیثی داریم که در وسائل الشیعه ، اولین ابواب آن که ابواب مقدمات الجمادات است ، در باب چهارم احادیثی ذکر کرده است ، باب اول این ابعاد این است که بدون ولایت هیچ عبادتی قبول نیست ، بدون عقیده به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام هیچ عبادتی قبول نیست که در این باب روایات فراوانی ذکر کرده است .

باب چهارم این است که بر صبی و مجنون و ... چیزی واجب نیست ، وسائل ۲۰ جلدی ، جلد اول ، صفحه ۳۲ ، حدیث ۱۱ که برای نمونه می خوانیم {قال اتی عمر امرئة مجنونة قد زنت} پیش عمر زن دیوانه ای را آوردند که زنا کرده بود {فأمر برجمها} عمر امر کرد به رجم آن زن چون ظاهرا شوهر داشته است {قال علی علیه السلام اما علمت ان القلم یرفع عن ثلاثة} حضرت امیر المؤمنین به عمر گفتند سه طائفه قلم از آنها برداشته شده و تکلیف ندارند {الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یضیق و عن النائم حتی یستیقض} ، صبی تا به حد احتلام و بلوغ برسد ، مجنون تا اینکه افاقه پیدا کند و عقل پیدا کند و نائم تا اینکه بیدار شود .

دو گونه فقه داریم ، یکی فقه غیر مقارن مانند جواهر وریاض و مالک و یکی هم فقه مقارن که اقوال عامه را با دلیلشان و اقوال خاصه را با دلائلشان ذکر می کند ، خلاف شیخ طوسی و منتهی و علامه و تذکره علامه و معتبر محقق از این باب می باشند . بحث ما در کتاب معتبر محقق نیست چون معتبر تمام فقه را نتوانسته است به آخر برساند ، اما در منتهی علامه جلد ۱۴ بحث ما می باشد (در چاپ جدید) ، و نیز در جلد ۹ تذکره بحث جهاد می باشد ، این دو کتاب را مخصوصا باید مطالعه کنید.

تذکره جلد ۹ ، صفحه ۱۱ ، در بحث بلوغ که آن را شرط و لازم می داند ، می گوید {قال ابن عمر (عبد اله بن عمر) عرضت علی رسول الله یوم احد} در زمان جنگ احد لشکر را بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله عرضه کردند ، عبد الله بن عمر می گوید من هم جزء لشکر بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله عرضه شدم {و انا ابن اربع عشر} و من چهارده ساله بودم {و لم یجز لی فی المقاتلة} پیغمبر صلوات الله علیه و آله اجازه ندادند ، این روایت را بیشتر از کتب عامه نقل کرده اند ، خلاصه اینکه بلوغ شرط است ، در احکام وضعی بین بالغ و غیر بالغ فرقی نیست ، مانند نجاست ، طهارت ، ضمان ، جنابت و امثال اینها. اگر بچه ای دست به چیز نجس بزند و دست او نجس می شود و یا اگر کوزه ای را بشکند ضمان به گردش می آید ، ولی در احکام تکلیفی فرق وجود دارد ، برای افرادی که غیر بالغ اند تکلیفی نیست ، اما برای بالغین تکلیف می باشد.

بنابراین جهاد واجب است بر کسی که بالغ باشد این اول ، دوم شرط بودن عقل است پس مجنون نباید باشد ، سوم بحث حریت است ، این را ما مورد بحث قرار نمی دهیم چون این بحث در زمان ما مبتلا به نیست.

در سوره توبه آیه ۹۱ تا ۹۲ ، که در این سوره آیاتی در مورد جنگ تبوک هست که آنها را خواندیم ، {لیس علی الضعفاء} کسانی که مانند پیرمرد ضعیف هستند {و لا علی المرضی} مرضی جمع مریض است مانند قتلی جمع قتیل {و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون} و کسانی که می خواهند بروند ولی مرکب ندارند که بر آن سوار شود ، غذا ندارند و ... پیدا نمی کنند چیزی را تا برای مخارج راهشان خرج کنند ، {لیس حرج} بر اینها حرجی نیست و معاف هستند و رفتن آنها واجب نیست {اذا نصحوا لله و لرسوله} البته زمانی که اینها دلشان می خواهد که بروند ، نصحوا یعنی خیرخواه بودن ، اینها خیرخواه اند و مطیع اند ، دلشان می خواهد بروند ولی مخارج و وسائل راه را ندارند.

{ما علی المحسنین من سبیل} بر کسی که محسن است سبیل نیست ، این در فقه ما یک قاعده است ، قاعدة احسان ، یعنی کسانی که قصد احسان دارند تسلطی و راهی بر آنها نیست ، این قاعده بسیار کاربرد دارد ، مثلا شما کسی را می بینید لباسش آتش گرفته است که اگر خاموش نکنید بدنش می سوزد ، شما می روید و یک قطعه از لباس او را قطع می کنید و دور می اندازید شما ضامن نیستید ، چون شما محسن هستید و قصد احسان دارید ، مانند این موارد زیاد پیش می آید که اگر انسان به قصد یک امر اهمی مانند حفظ جان و مال ، که حفظ آنها شرعا واجب است ، مرتکب یک امر گناهی شود مانند تصرف در مال غیر و ... چیزی به گردن او نیست و این به خاطر قاعده احسان می باشد .

{و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه } اینجا خداوند به پیغمبر می گوید بر عده ای حرج نیست و لازم نیست به جهاد بروند ، اول ضعفا را گفت ، بعد مرضی را گفت ، بعد کسانی که خرج راه ندارند ، چهارم کسانی که آمدند خدمت پیغمبر {لتحملهم} تا به آنها مرکب بدهد تا به جهاد بروند چون از مدینه تا تبوک ۶۰ ، ۷۰ فرسخ می باشد . پیغمبر فرمودند من ندارم مرکبی تا به شما بدهم و سوار شوید بر آن ، {تولو ا و اعینهم تفیض من الدمع} اینها خیلی شوق داشتند که بروند ولی برگشتند در حالی که چشمشان اشک می ریخت ، جهاد بر اینها واجب نیست چون اینها آمدند و اظهار کردند که ما شوق داریم که برویم ولی چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود {لا اجد ما احملکم علیه} بر آنها حرجی نیست.

سوره فتح ، سوره ۴۸ قرآن ، {لیس علی الاعمی حرج و لا علی المریض حرج} اعرج کسی می لنگد به گونه ای که نمی تواند در جهاد شرکت کند و نه لنگیدن مختصر . بنابراین از این موارد استفاده می شود که بر صبی ، مجنون ، کسی که اعرج و یا اعمی و یا مریض می باشد و قدرت ندارد واجب نیست . اما کسانی که پیرمردند ، چون پیرمرد می باشند و ضعیف و ناتوان هستند نمی توانند بروند ، اگر پیری در آن اندازه ای باشد که نتواند برود بر او واجب نیست ، اما در همان تذکره و منتهی و ... هست که عمار یاسر ۹۵ ساله بود که در جنگ شرکت کرد ، مانند حبیب بن مظاهر ، مسلم بن اوسجع و ... بنابراین گفته اند پیری به تنهایی دلیل نیست ، اگر پیری در حدی است که قدرت حرکت ندارد و قدرت شرکت در جهاد ندارد در این صورت جهاد واجب نیست اما اگر مثل عمار و ... باشد جهاد واجب است ، عمار گفت {اخصمونی بثیابی فانی مخاصم} من می خواهم با همین لباس خون آلود با آنها در روز قیامت مخاصمه کنم . بحث بنده در زن است ، به زن ها به چه دلیلی واجب نباشد؟ می بینید در تمام آیاتی که در مورد جهاد خواندیم مانند {اقیموا الصلاة} و ... می باشند. چگونه بود که در مانند {اقیمو الصلاة} و ... گفتند که خطاب برای همه است چه مرد و چه زن ، ولی در مانند {قاتلوا} و {جاهدوا} و ... گفتند که بر زن ها واجب نیست ، آیا این عام است و تخصیص خورده است و یا اصلا ذاتا شامل نیست.

صاحب جواهر در کلماتش چند مطلب دارد ، اول ، اینکه خطابات للمذکرین است ، ما اینجا فقط نقل می کنیم بعد بحث می کنیم که درست است یا نه ، اینجا به نظر بنده خیلی جای بحث می باشد ، فقهای ما و فقهای عامه گفته اند بر زن واجب نیست ، می خواهیم ببینیم به چه دلیل بر زن واجب نیست؟

صاحب جواهر اول می گوید که این خطابات قرآنی مانند {قاتلوا} ، {جاهدوا} ، {خذوا حذرکم} و ... للمذکرین است و چون اینگونه اند شامل زن ها نمی شود ، حتی می گوید که شامل خنثی مشکل هم نمی شود ، چون خطاب برای مذکرین است و خنثی را چون نمی دانیم که مرد است یا زن پس او را شامل نمی شوند ، چون ذکوریت شرط است.

دلیل دوم ، {لضعفهن} چون زن ضعیف است پس جهاد بر او واجب نیست ، به خاطر اینکه در جهاد قدرت لازم هست و زن ها آن قدرت را ندارند ، ولی عمده دلیل اینها روایت است . روایت این است ، باب ۴ از ابواب جهاد عدو ، جلد ۱۱ وسائل ، صفحه ۷ خبر اول {محمد بن یعقوب کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه} این چهره ها را می شناسید {عن ابی الجوزاء} اسمش منبه بن عبد الله است ، در معجم رجال حدیث دارد که در ۴۹ خبر در سند واقع است . (بنده خودم زمانی تمام ۲۱ جلد معجم رجال حدیث را از اول تا آخر یادداشت برداشتم و آماری را که ذکر کرده نوشتم ، چون یکی از محسنات این کتاب این است که هر راوی چند خبر دارد آن را نوشته است یعنی در چند سند واقع شده است را نوشته است این آمار فقط در آنجا هست ، مثلا {علی بن ابراهیم وقع فی ...} چند هزار حدیث و ... ، بنده از این موارد یادداشت برداشته ام چون ائمه علیه السلام فرموده اند {اعرفوا منازل الرجال علی قدر روایتهم عنا} شما موقعیت اشخاص را بر اساس روایت ما بشناسید . مثلا صفوان بن یحیی با صفوان جمار ، هر دو صفوان می باشند ولی صفوان جمار ، جمار بوده است ، گاهی خدمت ائمه می رسیده و خبری می پرسیده است او تعداد کمی روایت دارد ، اما صفوان بن یحیی صدها روایت دارد ، اگر زمانی بین روایت صفوان یحیی و صفوان جمار تعارضی واقع شود ، روایت صفوان یحیی چون فقیه است و محدث بزرگی است رجحان دارد ، معجم رجال حدیث جلد ۱۸ ، صفحه ۳۲۶ ، {اثبت وثاقة ابی الجوزاء} ، می گوید نجاشی گفته است که او صحیح الحدیث است ، علامه او را در خلاصه خودش توثیق کرده است ، {عن الحسین بن علوان} حسین بن علوان کلبی این هم ثقه است ، د معجم رجال الحدیث جلد ۴ ، صفحه ۳۸۳ بیان شده ، او طبق طبقه بندی ما ، طبقه پنجم است . {عن سعد بن طریف} در معجم رجال الحدیث جلد ۸ ، صفحه ۶۹ وثاقت او را ثابت می کند ، به او سعد اسکاف هم می گویند . {عن الاصبغ بن نباته} که او از خواص اصحاب امیر المؤمنین است و خیلی جلیل القدر است ، وصیت حضرت

علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام از ایشان نقل شده است و از طبقه دوم است و شاگرد شاگرد پیغمبر و از اصحاب امیر المومنین می باشد ، خلاصه روایت از لحاظ سند صحیح است و در سند حدیث بحثی نیست.

از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند {کتب الله الجهاد علی الرجال و النساء} خداوند جهاد را بر مرد و زن واجب کرده است ، {و جهاد الرجل ان یبذل ماله و نفسه حتی یقتل فی سبیل الله} جهاد مرد آن است که جان و مال خودش را بذل کند تا اینکه کشته شود.

جهاد المرأة (زن) چیست؟ {ان تصبر علی ما تری من اذی زوجها و غیرته} اینکه بر اذیت مرد صبر کند ، از شوهر چیزی ببیند که حاکی از غیرت مرد است و یا اینکه شوهر او اذیت کند ، اگر بر اینها صبر کند این می شود جهاد زن . بعضی از نسخه ها دارد {غیرته} ، بعضی دارد {عشیرته} و بعضی دیگر دارد {عیشرته} .

این روایت مورد اعتماد فقهای ماست ، مانند صاحب جواهر و ریاض و مالک و شیخ طوسی که این مسئله را در خلاف ندارند ولی در مبسوط دارند . آیا این روایت دلیل می شود بر اینکه زن از جهاد معاف است ؟ یعنی این روایت را مختص قرار دهیم برای ادله جهاد که تا به حال خواندیم و یا مانند صاحب جواهر بگویم خطابات ادله جهاد مذکر است و اصلا شامل زن نمی شود و یا نظر دیگری می باشد ؟

به نظر بنده این مسئله در زمان ما مسئله مهمی است ، چون سابقا جنگ ها تن به تن بود و در میدان جنگ بود ، در این صورت شاید شرکت زن در چنین میدان جنگی مشکل باشد ، از طرفی هم اگر زن مغلوب شود و مورد تجاوز قرار گیرد ، این امر برای اسلام و لشکر اسلام سنگین است ، خلاصه در گذشته جنگ ها به این ترتیب بود . اما در امروز سبک جنگ ها خیلی فرق کرده است ، زنی در اتاقی نشسته و دست روی دکمه می گذارد و موشکی را در چند کیلومتری پرتاب می کند ، در حال حاضر جنگ ها ، جنگ تن به تن نیست ، الان جنگ هایی است که مهارت های صنعتی و جنگی و صنایع دفاعی و ... وجود دارد و سبک جنگ ها متفاوت شده است . آیا ما به همین روایت تکیه کنیم و بگوییم زن معاف است ؟ و یا نه .

نه تنها فقهای ما بلکه فقهای عامه هم همین نظر را دارند ، مثلا کتاب المغنی ، جلد ۱۰ ، که برای عامه است صفحه ۳۶۶ ، آنجا ایشان هم همینطور می گوید که ذکورت شرط است . اما ما این روایت را از حضرت امیر علیه السلام ذکر کردیم و او خبر دیگری را ذکر می کند . می گوید {اما الذکوریة فتشترط} شرط است که مذکر باشد {لما روت عایشه قال قلت لرسول الله صلوات الله علیه و آله هل علی النساء جهاد فقال صلوات الله علیه و آله جهاد لا قتال فیه الحج و العمرة} پیغمبر فرمودند جهاد برای زن هاست که در آن جنگ و درگیری نیست ، حج و عمرة .

بحث ما در این است که آیا اعتماد بر همین ادله می توانیم بگوییم که به طور کلی بر زن ها جهاد مصطلح واجب نیست یا اینکه با توجه به آنچه که عرض شد جهاد فرق کرده است به نظر دیگری قائل شویم ، به علاوه که پیغمبر صلوات الله علیه و آله زن ها را در جهاد می برده است . بنده در کتاب بانوان تعداد زیادی از زنان را ذکر کرده ام که در خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و آله در جنگ احد و غیر احد شرکت داشتند و پیغمبر هم تحسین می کرده اند ، این را مطالعه بفرمایید ، ان شاء الله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه بیست و هفتم تاریخ:۸۷/۸/۲۲

بحث در نهج البلاغه در خطبه ۱۳۱ است ، یکی از مطالبی که از این خطبه استفاده می شود این است که انگیزه اینکه حضرت علی علیه السلام خلافت و حکومت را قبول کرده چه بوده؟ که به عرض رسید بعد در ضمن ، شش مانع برای کسانی که شایستگی حکومت و خلافت را ندارند ذکر کرده البته در جای جای نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام این مطلب را که کسانی که متصدی حکومت بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شدند شایستگی نداشتند و حضرت خودش جامع صفات و شایستگی را دارد مکرر ذکر کرده اند یعنی حضرت امیر علیه السلام جمع کردند بین دو مطلب مهم اول اینکه حق خود را از دست رفته می دیدند اما با شمشیر قیام نکردند با اینکه قدرت داشت و می توانست . شکی نیست اما برای مراعات مصالح اسلام ، اسلامی که تا حدی نوپا است و دشمنان سرسختی در کمین دارد که همه آن ها با هم متحد می شوند برای خاموش کردن چراغ اسلام و دین ، اگر دست به شمشیر می برد و قیام می کرد در این بین جنگ هایی صورت می گرفت که به طور کلی اسلام از بین می رفت و جریان اسلام خاموش می شد این بود که برای مصلحت اسلام {صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی} از این جهت صبر کردند از طرفی هم برای اینکه شیعیان و پیروان گمراه نشوند در جای جای نهج البلاغه در موارد بسیاری حق خودش را ، درد دل خودش را ، مظلومیت خودش را بیان کرده این جمع دو تا کار بر صلاح اسلام است از طرفی صبر کردن و دست به شمشیر نبردن و ایجاد جنگ نکردن و از طرفی هم راه را روشن کردن تا کسانی که طالب راه هدایت و حقیقتند گمراه نشوند این است که از طرفی صبر و ترک جنگ است و از طرفی بیان شایستگی خودش و عدم شایستگی مخالفینش مواردی را عرض می کنیم از جمله همین خطبه ۱۳۱ که مورد بحث ماست در اینجا می فرمایند که {و قد علمتم انه لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء المغانم و الاحکام و امامة المسلمین} اینها چند چیز است یک فروج منظور حیثیت و کیان اسلام و اشخاص، دوم دماء مربوط به خون و خونریزی ، سوم مغانم و بیت المال ، چهارم احکام پروردگار متعال ، پنجم امامت مسلمین ، امامت مسئله بسیار مهمی است هیچ مسئله ای بعد از ارتحال پیغمبر خدا در میان مسلمان ها از مسئله امامت مهم تر نبوده و نیست اگر واقعا درباره امامت همان مسیری که پیغمبر خدا معین کرده بود همان مسیر ادامه پیدا می‌کرد هیچ وقت این همه اختلاف در نتیجه این همه انحطاط و این همه جنایات به وجود نمی آمد پس واقعا بدبختی و نکبت و عقب ماندگی مسلمان ها همه بر می گردد به همین مسئله ، مسئله امامت خیلی مسئله مهی است ولی خوب اینطور شده حالا. ایشان می فرمایند ۶ مانع برای خلافت و امامت وجود دارد اول {ان لا یکون البخیل} بایستی امام حرص و بخل نسبت به مال دنیا نداشته باشد پیشوای اسلامی باید حرص و ولع و بخل نداشته باشد چرا؟ {فتکون فی اموالهم نهمته} زیرا اگر دارای حرص و بخل باشد نهمة و اشتها و ولع اش نسبت به آن اموال متوجه می شود و وقتی که یک زمامداری در فکر مال باشد معلوم است که دیگر آن مصالح مردم و ملت را مراعات نمی کند حاکم بر فکر و روح او همان مال است در کتاب الغدیر درباره مطاعن عثمان یک فصلی است {الکنوز المکتنزه} به دست عثمان گنج ها و کنزهایی که فراهم شدند و عثمان اینها را به اطرافیان خودش می داد برای حفظ موقعیت و مقام خودش. بنده فقط آدرس عرض می کنم جلد نهم الغدیر صفحه ۳۹۸ {الکنوز المکتنزة ببرکة الخلیفة} کنزهایی که به برکت خلیفه یعنی عثمان اکتناز شدند ، نگهداری شدند در اینجا لیستی است دو ، سه صفحه که عثمان چقدر پول می داده به مروان حکم ها مثلا به طلحه ها به زبیرها و امثال اینها تا اینها را آرام کند ، طرفدار برای خودش جلب کند تا آن خلافت خودش را نگه دارد حضرت امیر علیه السلام از جمله جاهایی که این درد دل خود را اظهار کرده همان خطبه ی سوم نهج البلاغه، خطبه شقشقیه است که گفتیم در الغدیر از ۲۸ طریق از طرق اهل سنت آن را نقل می کند غیر از طریق سید رضی صاحب نهج البلاغه از ۲۸ طریق ، در آنجا درباره عثمان {قام ثالث القوم (منظور عثمان) و قام معه بنو ابیه یخضفون مال الله خضم الابل نبته الربیع} عثمان با خویشاوندان خودش مال پروردگار یعنی بیت المال را می‌بلعیدند همان طوری که شتر گیاه بهاری را می بلعد آنها همچنان بیت المال را ، مال الله را می بلعیدند در جلد نهم الغدیر درباره عثمان {الکنوز مکتنزة ببرکة الخلیفة} صفحه ۳۹۸ ، پول هایی است که عثمان به اشخاص می داد در رقم های بالا بالا هزار هزار درهم ، هزاران شتر و ساختن کاخ ها و امثال ذلک بعد جمع زده این رقم جمع اش این است ، صد و بیست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار درهم ، بنابراین اولین مطلب اینکه {لا یکون البخیل فتکون فی اموالهم نهمته} ، دوم {و لا الجاهل و یضلهم بجهله} بایستی جاهل به معارف اسلام نباشد فقیه باشد ، آشنا باشد به تمام حقایق اسلام به تمام ابعاد ، اسلام ابعاد متعددی دارد بعد عبادی ، بعد اعتقادی ، بعد اقتصادی ، بعد اجتماعی ، بعد جهادی ، بعد

قضایی ، بعد سیاسی ، بعد فرهنگی یک نفر در صورتی می تواند اسلام شناس باشد که بتواند به تمام این ابعاد احاطه داشته باشد ، مطالعه داشته باشد ، امام (رضوان الله علیه) در صحیفه نور دارد که بعضی ها هستند که چند تا کتاب خواندند فکر می کنند فقیه هستند اسلام شناسند ولی ایشان می فرمایند نه خیر یک نفر ممکن است فیلسوف باشد اما اسلام شناس نباشد ، ادیب باشد اما اسلام شناس نباشد اسلام شناس یعنی تمام ابعاد اسلام را انسان باید بداند مثلا ما ۳۵ هزار حدیث در وسائل الشیعه داریم فقط درباره احکام فرعی و ۲۲ هزار حدیث هم در مستدرک که مجموعا ۵۷ هزار حدیث درباره احکام فرعی داریم خوب حالا یک نفر می تواند قضاوت کند که این ۵۷ هزار حدیث را مطالعه کرده باشد این احادیث سند دارند سند شناس باشد به ادبیات مربوط است این احادیث نظر به قرآن دارند باید به تفسیر قرآن وارد باشد این است که این موضوع خیلی موضوع مهمی است . اینجا در شرح نهج البلاغه که عرض کردم جلد هشتم خویی ، خویی می گوید این کلمه ی دوم اشاره به تمام خلفاست {و لا الجاهل} چون همه آنها جاهل بودند نمونه های فراوان داریم ما در چهارشنبه گذشته جهل عمر را ذکر کردیم که صد مورد در الغدیر از جهل عمر ذکر کرده از این صد مورد ، یک موردش این بود که سوزاندن کتاب ها وقتی که لشکر اسلام به کشورها وارد می شدند ایران و روم برخورد می کردند به کتابخانه هایی بعد به عمر می گفتند ما کتابخانه هایی بسیار ، بسیار غنی و کتاب های فراوانی به دست آورده ایم عمر می گفت همه را بسوزانید زیرا اگر با قرآن مطابق است کتاب الله است و اگر مخالف قرآن است باید سوزاند به همین منطق همه کتاب ها را سوزاندند بعد در جلسه گذشته بعضی از برادران محترم به بنده گفتند که این سوزاندن کتاب را آیت الله شهید مطهری در یک جا تضعیف کرده گفته درست نیست ، حالا آن یک تحقیقی می خواهد ولی ما در برابر سنی ها داریم بحث می کنیم آقای امینی این را از خود سنی ها نقل می کند ما در برابر آنها {جادلهم بالتی هی احسن} ثابت می کند که عمر اینطوری بوده است که صد مورد از جهل عمر را ذکر کرده . خوب این کلمه {و لا الجاهل یضلهم بجهله} مربوط به همه خلفا است. ما در جلسه گذشته درباره جلد ششم الغدیر صفحه ۸۳ تا ۳۲۲ نوادر الاشرفی علم عمر صد مورد از جهل خلیفه نقل کردیم آقای امینی بعد از اینکه آن صد مورد را گفته نتیجه گرفته از این قبیل عبارات مطالعه می کنیم مثلا عمر می‌گفته در جریان ها {لولا علی لضل عمر} در جریان های عمر که می گفته است ، {لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس ابن ابی طالب ، کاد ان یهلک ابن الخطاب لولا علی بن ابی طالب ، اعوذ بالله من معضلة لا علی فیها ، عجزت النساء تلدن مثل علی بن ابی طالب ، لولا علی اهلک عمر ، لا ابقانی الله بحد علی بن ابی طالب ، ابا الحسن لا ابقانی الله لشدة لست لها و لا فی بلد لست فیه ، لولاک لا فتضحنا ، اعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو الحسن} اینها را ایشان ذکر کرده بعد عبارت های دیگری دارد از عمر {کل احد اعلم من عمر کل الناس انهم منک یا عمر کل ابناس انهم من عمر حتی ربات الحجار کل الناس حتی الفررات فی البیوت کل الناس منک حتی العجائز یا عمر} از این قبیل عبارت ها . خوب حالا این مطلب . مطلب دوم این است که {و لا الجاهل و یضلهم بجهله } شرّاح را چهار نفر گفتیم که ابن ابی الحدید است و خوئی و فی ضلال و بحرانی است ، بحرانی با فی ضلال اینها این کلمات حضرت امیر علیه السلام را معنا کرده اند اما نگفتند که اشاره به چیست ولی خوئی می گوید این کلمات اشاره است ، اشاره است به خلفای ثلاث بعضی اشاره به یکی از آنها به خصوص است بعضی اشاره به کل آنهاست و در دست هم هست {و لا الجاهل} را گفتیم دوم و حالا سوم {و لا الجافی فیقطعهم بخفائه} کسی که خلیفه است و رهبر و امام است نباید جافی باشد {و لو کنت فضا غلیظ القلب لا انفضوا من حولک} درباره ی پیغمبر در سوره توبه {لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم} ولی عمر جافی بود. جافی یعنی اهل جفا و خشونت در همان خطبه شقشقیه دارد که حضرت امیر المومنین می فرمایند که ابوبکر خلافت را داد به کسی که {فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسها و یکثر العثار فیها و الاعتذار منها} ابوبکر خلافت را در یک حوزه و طبیعت خشن قرار داد نزدیک می روی با خشونت عمر رو به رو می شوی و با کلمات خشن و غلیظ با مردم حرف می زند و لغزش های فراوانی دارد . عذر خواهی های به این ترتیب هم مال عمر و چهارم {لا الخائف للدول} بعضی نسخه ها با (ح) حُتی است یعنی حیف و میل کننده دول هم جمل دولة به معنی مال است یعنی کسی که مال و بیت المال را حیف و میل کند ، اگر حائف را با (ح) حتی بخوانیم اما این نسخه های ما نوعا خائف است یعنی ترسو کسی که ترسو باشد و شجاعت نداشته باشد چون شجاعت ندارد برای حفظ مقام خودش باید به این پول بدهد و آن پول بدهد و به این و آن رشوه دهد تا بتواند خودش را نگه دارد این است که {و لا الخائف للدول و یتخذ قوما دون قوم} کسی که ترسو باشد باید به این قوم تکیه کند نه به آن یا به آن تکیه کند نه به این تا بتواند آن موقعیت

خودش را حفظ و نگهداری کند . این چهارم بود . پنجم {و لا المرتشی للحکم} و کسی که مرتشی در حکم است یعنی رشوه را می پذیرد چون رشوه را می‌پذیرد نمی تواند حکم کند چرا؟ چون {{فیذهب بالحقوق} باد ، باد تعدیه است. اگر رشوه بگیرد حقوق را از بین می برد نمی تواند احقاق حق کند {و یقف بها دون المقاطع} و به آن حقوق توقف می کند و به مقطع و به فصل خصومت نمی رساند پول شد همانجا دیگر تأمل می کند و متوقف می شود و جلو نمی رود تا حق را به حق دار برساند نظایر زیاد دارد در تاریخ از جمله جریان خالد بن ولید است در سفینة البحار جلد دوم طبع جدید که در ۸ جلد چاپ شده در ماده خَلَد در الغدیر هم هست در کتاب دیگر هم هست ، وقتی که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمودند مردمی که جریان غدیر را دیده بودند مردمی که آن فضایل و اکرامات و احترامات و سوابق حضرت امیر را دیده بودند زیر بار نمی رفتند این بود که در گوشه و کنار در همان عربستان قیام هایی صورت می گرفت ، مخالفت هایی ابراز می‌شد یک شخصی به نام مالک بن نویره در یک قبیله مهمی حاضر بود آن ها آمده بودند مدینه و پیغمبر و حضرت امیر را می شناختند آنها می خواستند قیام کنند خالد بن ولید خیلی شجاع بود بعضی ها در جهاد اصغر شجاعند ولی در جهاد اکبر ضعیفند چون ما دو جهاد داریم خالد در جهاد اصغر در میدان های جنگ شجاع بود نقطه ای در بدنش نبود که در آن جایی از زخم نباشد و لذا سنی ها به او می گویند سیف الله اما در جهاد اکبر در برابر شهوت خیلی ضعف نشان داد او رفت و غالب شد بر آن قبیله مالک بن نویره را با اینکه این شخص شهادتین را می گفت و همه چیز را قبول داشت ولی بالاخره کشت در همان شبی که مالک را کشت با زوجه ی مالک آمیزش کرد حتی برای پختن غذا سر مالک بن نویره را آوردند گذاشتند توی اجاق و سوزاندند و از این قبیل چیزها ، این جریانی بود که خالد بن ولید انجام داد ولی چون ابوبکر او را فرستاده برای تثبیت خلافت خودش ، عمر به ابوبکر اصرار کرد که او رفته یک زنی که شوهرش همان شب از دنیا رفته و کشته شده باید عدّه نگه دارد همین طور که نمی شود این بود که عمر اعتراض کرد ولی خلیفه اغماض کرد به خاطر اینکه خالد در تثبیت خلافت و آرام کردن محیط برای خلافت ابوبکر نقشی داشته اینجا اغماض کرد و کاری نکرد این یک رشوه ای بود که ابوبکر گرفت و از این خالد که تثبیت خلافت کرده بود اغماض کرد در روزی که در سقیف ی بنی ساعده جمع شده بودند که یک مناسبت داشت که بعد عرض می کنیم آنجا انصار هم آمدند مهاجرین هم آمدند با اینکه جریان غدیر خم و همه اینها روشن بود ولی اینها گفتند {منا امیر} و آنها گفتند {منا امیر} اوس و خزرج که اهل مدینه بودند و مهاجرین هم که ابوبکر و عمر و عثمان و اینها بودند در آنجا سعد بن عباده رئیس خزرج بود مخالف بود با اینکه ابوبکر خلیفه شود یا می گفت از ما باشد یا علی باشد عمر گفت {اقتلوا سعدا قتله الله} سعد بن عباده را زیر پا له کردند و بالاخره از آن مجلس بردند بیرون ، بالاخره خلافت را برای ابوبکر درست کردند با بیعت ، سعد رفت در بیابانی ساکن شد در مدینه نماند گفت در مدینه ای که ابوبکر آنجا باشد نمی مانم. بعدا عمر خالد را فرستاد تا در بیابان سعد را بکشد رفت و سعد را کشت یک شعر درست کردند از قول جن ها ، گفتند جن ها سعد را کشتند {قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادة فرمیناها سهمین و لن ...} شعر درست کردند که جن ها گفتند که ما سعد بن عباده را کشتیم و به قلبش تیر زدند بعد روزی عمر برخورد کرد به خالد (این را در سفینة البحار مطالعه می کنیم) و گفت خالد تو فراموش نکردی آن جنایتی که مالک را کشتی و با زوجه اش آن کار را کردی گفت یادم است ولی سعد بن عباده را هم من کشتم به یاد عمر آورد ، عمر خالد را در آغوش گرفت . و گفت {بل انت سیف الله و سیف رسوله} خلاصه از این قبیل مرتشی فی الحکم که {فیذهب بالحقوق و یقف بها دون المقاطع} این هم پنجم است. ششم {و لا المعطل للسنة فیهلک الامة} ششم این است که هر کس ضعامت پیدا کرد باید سنت پیغمبر را اجرا کند اما کسی که معطل سنت باشد سنت پیغمبر را تعطیل کند امت را به تباهی و هلاکت می رساند این خطبه ۱۳۱ بود که اینجا پایان پذیرفت . عرض کردم باز هم این شروح را مطالعه کنید شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۲۵۴ ، ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۶۳ بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۷ ، فی ضلال جلد دوم صفحه ۲۶۸ ، ما با توفیق پروردگار مبانی و اصول حکومت حضرت امیر را می خواهیم بیان کنیم اینها مقدمه است ولی در عین حال بحث امامت که الان مشغول هستیم خیلی مطلب دارد واقعا اگر این بحث را تنقیح نکنیم ، اگر علمای بزرگ ما مانند عبقات مانند علامه امینی و الغدیر مانند سید شرف الدین مانند سید موسی عسکری اینها اگر واقعا کار نکرده بودند آنها قرن ها کار کردند چون دولت های وقت با سنی ها همراه بودند اهل بیت را کنار زده بودند ولی برای مشروعیت بخشیدن به کار خودشان خیلی دستگاه درست کردند هم مفتی ها در ست کرده بودند فتوی می دادند به نفع آنها و هم شریح قاضی ها بودند به نفع آنها قضاوت می کردند هم محدثینی مثل ابوهریره و امثال آنها به نفع آنها حدیث جعل می کردند

تمام سنگرها را گرفته بودند دیگر برای شیعه ، امامیه و اهل بیت سنگری نمانده بود در صحیفه سجادیه دعای ۴۸ امام سجاد علیه السلام که روزهای عید قربان و روزهای جمعه می خواندند {و کان من دعائه علیه السلام یوم الاضحی و یوم الجمعه اللهم ان هذا المقام لخلفائک} خدایا این سنگر نماز جمعه و سنگر نماز عید مال خلفاء توست مال امناء توست مال برگزیدگان توست تا مردم را بر اساس اسلام ناب روشن کنند و حرکت بدهند {و صفوتک خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبتزین} ولی پروردگارا خلفاء تو ، امناء تو ، برگزیدگان تو ، مغلوبند مقهورند ، حق آنها از طرف دشمنان قطع شده {یرون حلمک مبدلا ، و کتابک منبوذا ، و فرائضک محرفة} ولی این طور بود و تمام سنگرها را گرفته بودند ، کتابی است به نام موسوعة الامام از سید شرف الدین که چند جلد است بنده ناچارم فقط فهرست عرض کنم خدمت شما و خودتان مطالعه کنید موسوعة الامام مجموعه بسیار بزرگی است سید شرف الدین خیلی بزرگوار است موسوعه چند جلد است ۸ ، ۹ جلد است در جلد سوم درباره ابوهریره بحث کرده ابوهریره کسی است که اینها بیش از همه کس از او حدیث دارند برای درست کردن مذهب خودشان اهل تسنن ، بنده از کتاب خمس خودم نقل کرده ام مدرک دارم صفحه ۵۵۰ کتاب خمس حقیر در صحیح بخاری از ابوهریره ۴۴۶ حدیث اولین راوی بیشتر از همه ابوهریره است که کسی بوده کذاب و جعال که عمر تازیانه به او زد که تو چرا اینقدر حدیث جعل می کنی ابو هریره در سال هشتم هجرت ، نهم هجرت آن اواخر آمد و ایمان آورد حالا این شخصی که از اول با پیغمبر نبود و در مکه و مدینه با پیامبر نبوده در سال هشتم هجری در فتح خیبر آمد و ایمان آورد آنوقت بیشتر حدیث های سنی ها از اوست ، صحیح بخاری از ابوهریره ۴۴۶ حدیث بعد از عایشه ۲۵۶ حدیث از عبد الله بن عمر ۲۷۰ حدیث از عمر بن خطاب ۶۰ حدیث از حضرت امیر علیه السلام ۲۹ حدیث که بان علم النبی بودند از ابوموسی اشعری ۵۷ حدیث ولی از ابوذر ۱۴ حدیث از فاطمه زهرا سلام الله علیها فقط ۱ حدیث از عایشه ۲۴۶ حدیث است ولی از فاطمه زهرا سلام الله علیها فقط ۱ حدیث است آنجا در صفحه ۵۵۰ بنده نوشتم ، نوشتم این صحیح بخاری وقتی که این را می نوشته زمان زمانی بوده که چهار هزار نفر شاگردان امام صادق در بلاد منتشر بودند یک حدیثی از خود امام صادق و از شاگردانش نقل نکرده ولی آمده از آنها به این صورت نقل کرده حتی از دشمنان اهل بیت عمران بن حطان یکی از خوارج است کسی است که گفت شمشیر که ابن ملجم به فرق حضرت علی زد به اندازه ثقلین ثواب داشت از او حدیث نقل می کند صحیح بخاری بسار مغرضانه است در اول کتاب دلائل الصدق برای ملا محمد حسین مظفر که از اعلام علمای نجف است او آمده در کتابی به نام دلائل الصدق که چهار جلد است که ثابت کرده آنچه علامه حلی نوشته در نهج الصدق درباره سنی ها ، درست بوده است ولی در اول کتاب فصل خیلی مبسوطی است در تضعیف ، یعنی اثبات ضعف راویان صحیح بخاری ، صحیح مسلم و امثال اینها خیلی قابل مطالعه است بنابراین ما خطبه ۱۳۱ همان طور که عرض کردیم تمام شد. حالا به مناسبت ایام که تعلق به امام رضا علیه السلام دارد این که دعبل خزائی آن اشعار را برای امام رضا علیه السلام خواند آن جنبه مصیبتش که درست هم است ما زیاد شنیدیم ولی دعبل آن جنبه ای که انحراف در مسیر خلافت بود به آن تکیه دارد و ، سه تا به این صورت است {هم نقضوا عهد الکتاب و فرضه و محکمه بالزور و الشبهات} (ما بحثی بعدا داریم که خلفاء راشدین هم جعلی است ما از پیغمبر جایی نداریم خلفاء راشدین اتفاقا همین را گاهی ما شیعه ها هم می گوییم این دروغ است راشد نیستند ابوبکر و عمر و عثمان این هم یکی از جعلیات است) {تراث بلا قربی و ملک بلا هدی} مصیبت ها به وجود آوردند که ما سبزی افق را سرخ و خونین می بینیم {و ردت اجاجا طعم کل فرات} فجایعی به وجود آوردند که هر آب گوارا در مزاق ما تلخ می شود {و ما سهلت تلک المصائب فیهم الناس الا بیعة الفلتات} تمام این مصیبت ها از بیعت فلتات سرچشمه می گیرد فلتات کی است همان که عمر گفت {کان بیعة ابوبکر فلتة } بعد چقدر حضرت رضا تحسین کرد که پیراهن خود را به او داد . {اتفظ بهذا القمیص صلیت فیه الف لیلة الف رکعة ، ختمت القرآن ... }

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه بیست و هشتم تاریخ: ۲۵/ ۸ / ۸۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبـا القاسـم محمّـد و علـی أهـل بیتـه الطیبـین الطـاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در ادله ای بود که اقامه کرده بودند برای عدم وجـوب جهـاد بـر مرأة، بحث در این است که آیا جهاد بر کل مکلفین واجب اسـت یـا بـر بعضی مکلفین واجب است آمده اند گفته اند به شروط ثمانیه به شروط سبعه به شروط مته لذا بعضی، مکلفین را از تحت امر به وجـوب جهـاد خارج کنند بحث ما در یکی از موارد که مرأة است خلاصه معلوم است کسانی که اعرج اند، مریضند، پیرمرد ناتوانند آن ها معلوم اسـت چـون قدرت جهاد ندارند ما حرّ و عبد را هم بحث نمی کنیم چون مسئله مبتلا به نیست بحث نمی کنیم زن هم مثل مرد مکلف است ولی آیا بـر مـرأة جهاد واجب نیست و فقط بر مردها واجب است یـا ایـن کـه بـر هـر دو واجب است، این جا آمدند به چهار دلیل صاحب جواهر و امثـال ایـشان خواستند مرأة را از تحت اوامر وجوب جهاد خارج کننـد گفـتن ادل دال بر وجوب جهاد شامل مرأة نیست اول اجماع بحث در همین بود این هـا ادعا در اجماع کردند اجماع می گویند هـم منقـول اسـت هـم محـصل، منقول این است که نقل کرده باشند خیل ها مثـل مـا نـسبت بـه جـواهر منقول است او نقل می کند برای ما، محصل آن است که خودمـان تتبـع کنیم کلمات فقها را یک یک و اقوال را جمع کنیم در کنار هم بگذاریم این اقوال متراکم می شود اجماع محصّل. صاحب جواهر می گویند ایـن طور است هم منقول است و هم محصّل مثلا کتاب مفتاح الکرامة اقـوال فقها را یکی یکی نقل می کند خوب این اقوال را با مراجعه به آن یا بـه کتب خودشان جمع کند این اجماع درست مـی شـود مـا گفتـیم اشـکال مطلب این است که ما اطمینان پیدا نمی کنیم که دلیـل مـستقلی اجمـاع داشته باشد چون مدرک مجمعین همین ها است همین مجمعـین در مقـام استدلال چه می گویند؟ در استدلال همان روایات همان که گفتـیم مـی گویند روایات عامه و خاصه مثل شیخ طوسی در مبثوت، فقهـای دیگـر خودمان، فقهای دیگر عامع می آیند دلیل می آورند برای قول خودشـان آن روایات را، در این جا پس اجماع در مقابل روایات دلیل مستقل نمی تواند باشد چون همان مجمعین خودشـان اقامـه دلیـل مـی کننـد اقامـه دلیلشان چیست؟ این روایات است در این طور جاها، اجمـاع مـی شـود اجماع مدرکی، اجماع مدرکی هم دلیل مستقل نیـست گفتـیم مثـل مـاء البئر در ماء البئر گفتهد منزوجـات البئـر داریـم آب شـر بـر بـه وقـوع تجاست نجس می شود مطهرش آن منزوحات است قـرن هـا ایـن طـور فکر می کردند که آب چاه به وقوع نجاست نجس مـی شـود مثـل آب قلیل به مجرد این که نجاست بـه آن برسـد نجـس مـی شـود مطهـرش چیست؟ گفتند منزوحات است، ما قائلیم که آب قلیل با ملاقـات نجـس می شود مطهرش چیست؟ مطهرش این است که باید آن قـدری بریـزیم که آن آب قلیل مستهلک شود در ان آب کثیر، اما آب کثیر یعنی کر و جاری و آب باران در حال نزول این نجس نیست الا در حالی کـه {الا ان یتغیر لونه او طعمه او ریحه} بدون تغییر نجس نمـی شـود خلاصـه قرن ها فکر کردند که آب چاه مثل همان آب قلیل است به مجرد وقـوع نجاست نجس می شود مطهرش چیست کشیدن چنـد دلـو، متفـاوت بـه وقوع آن نجاست که چه باشد ولی بعدا می بینیم که مجمعین مدرکشان روایات است و وقتی سراغ روایات می رویم ، می بینیم که روایات یـا دلالت ندارند و یا ضعیف اند سندا. بـه عـلاوه در روایـات داریـم کـه {ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر طعمه او لونه او ریحـه} بـر حسب این روایات گفتند که آب چاه مثل آب کـر و جـاری اسـت ایـن طور اجماعات که مدرک مجمعین اسـت و خودشـان ذکـر کردنـد و در دست است دلیل مستقلی نمی شود در برابر آن {ما ذکره} در مقابل آن چه ذکر کردند بنابراین چون که این مجمعین خودشان روایـات را ذکـر کردند روایات دلیل مستقل می باشد و کلمات دیگـر گفتنـد{لـضعیف} زن چون ضعف دارد جهاد واجب نیست خوب وقتی مجمعین ایـن طـور می گویند ما نمی توانیم این اجماع را دلیل مستقل حـساب کنـیم آن را کاشف از قول ائمه علیه السلام بدانیم این حرف ماسـت، بنـابراین ایـن اجماع، اجماع مدرکی است و به درد نمی خورد یعنی دلیل شرعی بـرای ما نمی شود می رویم سراغ روایات، روایات از طریق ما همین طور که جهاد مرأة آن است که {ان تصبرعلی ما تری من اذی زوجهـا} جهـاد مرأة را در این خلاصه کرده در مقام تفضیل بـین زن و مـرد ، مـرد رود جهاد کند {أن یبذل ماله و نفـسه فـی سـبیل الله} ولـی بـرای زن {أن تصبر علی ما تری من أذی زوجها} از طرق ما به این صورت اسـت از طرق عامه این طور بود که جهاد مرأة الحج و العمره است عمـده دلیـل همین است، نتیجه این که بر زن واجب نیست که در جبهه جهاد حـضور پیدا کند چون جهاد او چیست جهاد او این است که {أن تصبر علـی مـا تری من أذی زوجها} طرق ما این طوذ است اما طرق عامه گفتنـد کـه جهاد زن حج و عمره است بنابراین از طـرق آن هـا هـم بـر زن واجـب نیست در جبهه جنگ حضور پیدا کند جهادش این است که برود به حج و عمره این دلیل دوم اجماع که مدرکی شد و دلالت نمی کند بـه نظـر

بنده اعتماد به این روایت در برابر آیات و روایات کثیره مؤکده ر وجوب جهاد از ان دست برداشتن آن عمومات را به واسطه این روایت تخصیص دادند مشکل است مع دوران امر بین این که آیا این روایت را که گفته حکمت است یا علت اگر حکمت باشد به کلی بر زن واجب نیست اگر حکمت باشد حکم عام است حکمت تشریع است با توجه به این حکمت تشریع مث همان باب طلاق برای این که اختلاط میاه صورت نگیرد حکمت است که این زن باید عده نگه دارد چه شوهرش ۱ سال یا ۲ سال است با او ارتباط دارد یا ندارد ولی اگر علت باشد {الحکم یدور مداره} ، {لا تشرب الخمر لانه مسکر} اسکار است حرام است اسکار نیست حرام نیست {مع دوران الامر مع ما ذکر فی هذه الروایة حکمة او علة} تکیه کردن به روایات این چنین و تخصیص این همه آیات و روایات ادله بر وجوب جهاد تأکیدا مشکل به نظر می رسد این دیگر مانده به نظر شما دارد ولی بعدا خواهیم گفت، که جهاد از شئون حکومت اسلامی است هر چه آن امام در زمان خودش، پیغمبر در زمان خودش نشد کسی که قائم مقام امام است جهاد از شئون حکومت است پیغمبر صلوات الله علیه و اله زنان را همراه خود می بردند بعضی زنان جنگ هم می کردند این معلوم می شود از شئون حکومت است مثل قضاوت و ... چون حکومت یعنی مدیریت جامعه، در آن مدیریت عام و سامان دهی و سیاستی که حکومت دارد یکی از ابعاد آن سیاست جهاد است شکی نیست جهاد یک مدیریت بسیار کامل نیاز دارد مصلحت بداند زنان را ببرند که پشت جبهه کار کنند بله در زمان کنونی ما که جنگ تن به تن نیست خلاصه زن ها خیلی می توانند کارآیی داشته باشند در جهاد این است که به نظر بنده نتیجه ای نمی گیریم ما در جهاد ابتدایی بحث می کنیم در دفاع بعدا بحث می کنیم که اگر فقیه لازم دانست آن جا هم زنان باید بروند اگر ممکن شد خلاصه این بحث ما نتیجه اش این است که جهاد یکی از شئون حکومت است از شئون ولایت است، شئون مدیریت اسلام، شئوت سیاست اسلامی است و این در زمتن پیغمبر صلوات الله علیه و اله بوده است پیغمبر اگر نبود امام معصوم، نشد قائم مقام، جامعه که بدون مدیر نمی شود مدیریت هم در اسلام سپرده شده به به پیغمبر یا امام یا قائم مقامش و او البته بر روی مصلحت کار می کند که اگر لازم بود تمام زنان تمام و اگر بعضی، بعضی، پشت جبهه برد بله یا اگر در صحنه جنگ لازم بود هم باید بروند این صحبت ادله است خلاصه به نظر بنده تکیه کردن به این روایت در برابر این همه ادله جهاد مشکل است این دوم بود، سوم حر ف صاحب جواهر که حطابات به جمع مذکر است و شامل زن نمی شود این هم گفتیم مخدوش است برای این که قرآن بر اساس محاورات مردم نازل شده در محاورات مردم بیشتر خطابات جمع مذکر است ولی معلوم است که عام است مثلا برای زیارت اهل قبور {السلام علیکم یا اهل الدیار و ...} خوب این را برای که می خوانیم برای مرد و زن می خوانیم ولی صیغه، صیغه مذکر است با این که صیغه مذکر است ولی مراد عام است {اقیموا الصلاة و آتو الزکاة} چه طور {کتب علیکم الصیام} جمع مذکر است ولی برای مرد و زن است {کتب علیکم القتال} تکیه کردن بر این حرفی که صاحب جواهر دارد که چون صیغه، صیغه جمع مذکر است شامل زن ها نمی شود این مشکل است این هم حرف سوم بنابراین صاحب جواهر دارد که خطابات جمع مذکرند شامل زن نیست خنثی را چون شک داریم شامل نیست پس زن را به طریق اولی شامل نیست این هم درست نیست چون محاورات قرآن بر اساس محاورات معمول نازل شده در محاورات معمول صیغه ها معمولا {و اقیموا الصلاة و اتوا الزکاة} و امثال این ها که جمع مذکرند حالا چهارم این بود که صاحب جواهر دارد، غیر دارد عامه و خاصه که زن ضعف دارد چون زن ضعیف است از این جهت بر او جهاد واجب نیست استناد کردند به این که جهاد کار طاقت فرسا و مشکل است و از این جهت زن ضعیف و ظریف خلقت شده و نمی تواند بر او جهاد واجب باشد این را جواب دادیم گفتیم که بله از هر کس به اندازه قدرتش از ضعیف به میزانی که می تواند اگر قرار باشد زن را بگوییم زن است ولی در جهاد کارها تقیم می شود همچنان که در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و اله زنان را می بردند برای طبخ غذا، برای پانسمان مجروحین، بیماران را اداره کردن و امثال این ها علاوه بر این ها در ان زمان جنگ ها تن به تن بود در جنگ های تن به تن بله درست است زن اگر می داند جنگ بیاید علاوه بر این که ظرافت و ضعف دارد جریان هایی پیش می آید که ممکن اسن برای مسلمانان ما سنگین تلقی شود از این جهت، خوب این مطلبی است اما در زمان کنونی ما تجهیزات جنگی طوری است که تمام جنگ ها به تن به تن منتهی نمی شود یک اتاقی است و آن جا نشسته و تجهیزات فراوان دارد و از راه دور می تواند دکمه ای را فشار دهد و مثلا آن موشک را به کار ببرد و امثال این موارد بنابراین همان کارهایی که از مردان بر می آید در این طور جریان ها از زن هم بر می آید ضعف دلیل بر این نمی شود که دیگر جهاد اصلا بر او واجب نباشد مخصوصا در زمان کنونی ما به علاوه این که امتحان مانند است ما دلیل شرعی می خواهیم عامه هستند که به این طور چیزها تکیه می کنند ولی ما نمی توانیم تکیه کنیم به

این قبیل چیزها ما دلیل شرعی می خواهیم و آن چه کـه مطلـب را حـل می کند این است که جهاد از شئون حکومت اسلامی است شکی نیـست در حکومت اسـلامی مـا معتقـدیم کـه در رأس حکومـت بایـد پیغمبـر صلوات الله علیه و اله باشد و سیاست و مدیریت به عهدة ایـشان اسـت اگر پیغمبر صلوات الله علیه و اله در میان مردم نبـود نـد امـام معـصوم علیه السلام و اگر امام نباشد قائم مقام و شارع هیچ گاه مردم را بـدون سرپرست اسلامی که نگذاشته چون جهاد یکی از شئون حکومـت اسـت آن وقت بنده این جا نمونه هایی ذکر کردم به صورت فهرسـت کـه در کتاب که بنده نوشتم که جایگاه بانوان از دیدگاه اسلام فصلی داریم که زنان در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و اله چه کار مـی کردنـد، چهـره زن در عصر پیغمبر ، پیغمبر صلوات الله علیـه و الـه و تعلـیم و تربیـت برای زن، که راه علم را برای زن ها گشودن، در جهاد زن هـا را همـراه می بردند این را تذکره هـم دارد و شـیخ طوسـی در مبـسوط دارد کـه پیغمبر {یخرج الفساد معه} پیغمبر زن ها را می برد در تذکره می گوید که ام سلیم و مثل ام سلیم که چهار تار ا بنده این جا ذکر کردم یکی از زن ها اسماء دو تا اسما داریم یکی اسماء که اول زن جعفر طیار بود بعد زن ابوبکر شد بعد زن امیرالمؤمنین شد محمد بن ابی بکر فرزند همـین اسما است منتهی از صلب ابوبکر، او را نمی گوییم او در جهاد شـرکت نداشت اما اسماء دختر یزید ین سکن بنده در صفحه ۱۱۴ جایگاه بانوان در اسلام ذکر کردم یکی از زنان این است {کانـت مـن ذوات العقـل و الدین} این ها که ما گفتیم در کتب رجال هست در تنقیح المقال هـست در سه تا کتاب که مال عامه است وجود دارد و خیلی مهم اسـت یکـی الاستیجاب در احوال اصحاب پیغمبر است هم زنان و هـم مـردان یکـی {أُسد الغابه فی معرفة الصحابه} أُسد جمع اسد اسـت مثـل فُلـک جمـه فلک و غابه یعنی بیشه، یعنی شیران بیشه سـوم، {العـصابه فـی معرفـة الصحابه} این ها مال اهل تسنن است ولی خیلی کتاب های خوبی است و مطالب هم علیه ما دارند آن ها در آن جا اصـحاب پیغمبـر و زنـان را نوشتند صدها نفرو تعداد زیادی از ان ها را نوشـتند کـه در جنـگ هـا حضور داشتند و کارهایی انجام دادنـد یکـی از آن هـا همـین زن یعنـی اسماء دختر یزید بن سکن است این خطیبة النـساء بـود خـدمت پیغمبـر صلوات الله علیه و اله آمد و گفت یـا رسـول الله مـن آمـدم مـشکل و مسئله زن ها را به شما عرض کنم به اندازه ای ایـن زن بـا فـصاحت و بلاغت بود و با عقل بود زن ها بیشتر پیغـام هـا را بـه واسـطه ایـن زن خدمت پیغمبر می فرستادند که جواب می گرفتند بعد آمد و سؤال کـرد در حالی که اصحاب پیغمبر حضور داشتند گفـت یـا رسـول الله مـن از طرف زن ها پیغامی آوردم زن هـا مـی گوینـد کـه شـما مردهـا خیلـی فضیلت دارید که ما نداریم شما به جهاد می روید به حج می رویـد بـه عمره می روید به کارهای زیادی می پردازید ولی ما محدودیت داریـم نمی توانیم حالا خواستیم بپرسیم که حالا ما هم در آن ثواب و فـضیلت ها شرکت داریم یا محروم هـستیم پیغمبـر قبـل از جـواب رو کـرد بـه اصحاب فرمود شما کسی دیدید که این قدر فصیح و بلیغ مطلبـی را ادا کند این زن چقدر از نظر فصاحت و بلاغت و بیان قوی است گفتند نـه، ندیدیم بعد پیغمبر فرمودند سلام ما را به زن ها برسان ولی زن هـا اگـر در مدیریتی که به عهده آن ها گذاشته شده مـدیریت خانـه و شـوهر و بچه ثواب زیاد دارند از این خبر فهمیده می شـود کـه زن هـا از جهـاد معافند ولی ثواب را می رساند آن وقت این زن در جنگ یرموم شرکت کرد و نه نفر را کشت که پرورش یافته مکتب اسلام بود این جنـگ در زمان ابوبکر واقع شده بعد از پیامبر جنگ با رومیان است امـا ایـن زن در آن جنگ شرکت داشت. دوم ام سلیم که در تذکره است کـه پیغمبـر از او یاد کرد که از یکی از زنان بنام است در کتـب فقهـا و مـا اسـت، شیخ طوسی هم دارد ام سلیم همسر ابو طلحـه در جنـگ بـدر و احـد و خیبر شرکت کرد در این جنگ ها در پشت جبهه بود اما در جنگ حنین سلاح در دست داشت و جنگ کرد و پیغمبر هم تحـسین کـرد ام سـلیم زن بسیار برجسته است در کتـب رجـال مـا تنقـیح المقـال دارد، بهجـة الآمال بده در پاورقی نوشتم خیلـی دارد در أُسـد الغابـه هـم اسـت، در اعیان الشیعه در جلد سـوم صـفحه ۴۷۹ مـی گویـد ام سـلیم روایـات فراوانی هم از پیغمبر دارد پیغمبر گاهی به خانه ام سلیم می رفتنـد مـی گفت این چون شوهرش کشته شده، برادرش هم کشته شده خـودش هـم در جهاد شرکت داشته خلاصه این زن یکی از زن های برجسته است در جنگ احد تشنگان را آب می داد و سلاح هم در جنگ حنین بـه همـراه داشت و می جنگید. سوم نسیبه در سفینة الجار در صفحه ن، س، ب در جنگ احد شرکت داشـت. وقتـی همـه فـرار کردنـد و پیغمبـر را تنهـا گذاشتند او آمد اطراف پیغمبر را گرفته بود و دفاع می کرد زخـم هـای فراوان هم به تنش رسید پیغمبر فرمودند مقام نـسیبه در ایـن جنـگ از مقام فلان و فلان بهتر است چون ان ها فرار کرده بودند. خلاصه از ایـن جا ما نتیجه می گیریم که شرکت زن ها در جنگ تحـت نظـر حکومـت اسلامی است پیغمبر صلوات الله علیه و اله گاهی زن هـا را مـی بـرد و گاهی هم جنگ می کردند خوب بعد از پیغمبر حکومت مال ائمـه اسـت و در زمان غیبت امام هم مال فقیه عادل و مدبر و مدیر و شـجاع اسـت و حضور این ها دیگر به مصلحت حاکم اسلامی زن ها را برد یا این کـه

چقدر برد و یا اینکه چه کارهایی انجام دادند پشت جبهه بودند یا داخل جنگ بودند جنگ امروز هم غیر از جنگ سابق است در این جا بنده مطالعه می کردم تذکره را برای بحث یک نکته ای دیدم که خیلی وقت بود که می خواستم بدانم فقها چه می گویند حالا یک وقتی باید بحث کنیم در این جا تذکره می گوید در بحث زن اگر یک وقتی اگر زن در یک جا واقع شد که امر دایر شد بین این که عرض را از دست بدهد یا کشته شود چون حفظ نفس واجب است حفظ عرض هم واجب است حالا اگر تعارضی به وجود آمد که مثلا به یک زن تهدید وارد کردند که یا باید حاضر باشی به زنا یا می کشیمت این جا آیا حفظ نفس مقدم یا حفظ عرض بحث خیلی خوبی است یک وقتی ممکن است رای مرد هم پیش بیاید آیا حفظ حیثیت مهم یا حفظ جان، تکره می گوید حفظ حیثیت مهم است آن زن باید دفاع کند حتی اگر کشته شود اما حاضر نشود به این که حیثیتش از بین برود این بحث خیلی خوبی است که امر دایر شد بین حفظ جان (نفس محترمه) و حفظ عرض. اسلام به اندازه ای عزت مسلمان ها را در نظر دارد که می گوید شما باید دفاع کنید ولو کشته شوید ولی عرضتان بایستی محفوظ بماند حالا این بحث به نظر بنده این قسمت بحث تا این جا نمام شد این قسمت که زن به این ترتیب که عرض کردیم نه می خواهیم بگوییم زن معاف است نه می خواهیم بگوییم معاف نیست چون جهاد از شئون حکومت اسلامی است برای زن هم به همین ترتیب است اگر آن شخصی که مدیریت اسلامی را دارد اگر او به هر ترتیبی ترتیب بهدهد نافذ است که آیا برد یا نبرد چون جهاد تحت نظر امام عادل است و اگر حاکم شرع و اسلام صلاح بداند اشکالی ندارد این بحث با توفیق پروردگار در رابطه با زن تمام شد. اما بحث دیگر این است که آیا جهاد واجب عینی است یا کفایی است این بحث دیگر است بر آنان که جهاد واجب است آیا واجب عینی است یا کفایی. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۹ می گوید {نعم فرضه علی الکفایه} فرض الجهاد کفایی است {بلا خلاف اجد فیه بیننا} ایشان می گویند میان ما بحثی نیست و واجب کفایی است {بل و لا من غیرنا} بلکه اهل تسنن هم همین طور قائلند که جهاد واجب کفایی است، {بل کاد یکون من الضروری} بلکه از ضروریت فقه ماست که جهاد واجب کفایی است نه واجب عینی، علاوه بر این که مجمع علیه است ضروری هم می باشد مضافا به این که سیره پیغمبر صلوات الله علیه و اله این بوده است و سیره اصحاب این بوده است که آن ها هیچ گاه همه افراد را به جهاد نمی کشاندند تعدادی را می بردند و تعدادی می ماندند برای انجام کارهای زندگی آن بقال و عطار و جناز و بنا و همه را که نمی بردند بنابراین جهاد واجب است اما وجوبش وجوب کفایی است این است که ادعای ضرورت فقهی می کند بشتر به این آیه استدلال کردند عامه و خاصه به این آیه استدلال می کنند برای این که جهاد واجب کفایی است ه عینی آیه این است آیه ۹۵ از سوره نساء است {لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجة و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما} این آیه را دقت کنید که بحث های زیادی دارد یکی از بحث ها همین است که یستفاد از این آیه کفایی بودن وجوب جهاد است یا نه ؟ برای این استدلال بیشتر کردند خدا در این جا می فرمایند که قاعدین از مومنین آن هایی که به جهاد نرفتند قاعدین اند و آن هایی که رفتند مجاهدین اند، دو فرقه کرده، قاعدین و مجاهدین بحث هم در قاعدین غیر اولی الضرر است اولی الضرر مسلما جهاد واجب نیست یعنی اعرج، مریض، اعمی، شیخ هم این ها اولی الضررند این ها نباید بروند بحثی نیست صحبت در غیر اولی الضرر است که یک قسمت قاعدین بودند که ماندند و قسمتی هم مجاهدین بودند که رفتند آیه متعرض این مطلب است قاعدینی که پیر نبودند، اعرج و مریض نبودند و ماندند این ها با مجاهدین مساوی نیستند که قاعدون فاعل لایستوی است مجاهدون عطف به جای قاعدون است مساوی نیستند قاعدون و مجاهدون، اما مجاهدینی که فی سبیل الله هستند یا با اموال یا با انفس لا یستوی را تفضیل می کنیم بله خداوند فضیلت بخشیده به مجاهدین به اموال و انفس و درجه و مقام به آن ها داده خوب تا این جا خداوند می فرمایند که مساوی نیستند اما یک کلمه ای در این جا هست که از آن کلمه استفاده کردند به این که، آن ها که نرفتند گناه نکردند پس معلوم می شود واجب کفایی بود {و کلا وعد الله الحسنی} خداوند هم به قاعدین و هم به مجاهدین وعده حسنی داده حسنی صفت است موصوف محذوف است و این {کلا وعد الله الحسنی} می گوید دلیل بر این است که ان هایی که نرفتند گناه نکردند مثلا المثوبة الحسنی و یا اگر واجب عینی بود آن هایی که نرفته بودند گناه می کردند پس معلوم می شود واجب کفایی است عده ای ماندند برای اداره امور جامعه، طبیب است و خباز است و بنا است و خیاط است و غیره ولی آن ها فقط ثواب بیشتر دارند به این استدلال کردند حالا این مطلب در این جا است ما حالا با مطلب کسانی که می گویند واجب کفایی است عرض می کنیم دلیلشان این آیه است علاوه بر اجماع این آیه، صاحب جواهر دارد به قاعده حرج علاوه بر این که

اجماع گفت و ضرورت علاوه بر آیه قاعده حرج را هم مـی گویـد اگـر جهاد واجب عینی باشد {علی و کل مکلفین} خوب همه بایـد برونـد و همه اگر بخواهند بروند برایشان حرج و زحمت است این را مطالعه کنید تا ان شاء الله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه بیست و نهم تاریخ: ۲۶/ ۸ / ۸۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبـا القاسـم محمّـد و علـی أهـل بیتـه الطیبـین الطـاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث دیروز در این مورد که آیا برزن ها هم جهاد مثـل مردهـا واجـب است یا نه ادلة کسانی که گفته بودند واجب نیست چک کـردیم آن چـه به نظر می رسید عرض کردیم که جهاد بالاخره یـک امـری اسـت کـه مربوط به مدیریت اسلامی اسـت در اسـلام بـرای جامعـه بـرای کارهـا فرهنگی سیاسی اقتصادی بالاخره مدیریت لازم است و مقرر شده معـین شده بنا بر این چون امر جهاد با نظر مدیریت اسلامی انجام می گیـرد او می توانست زن ها را هم شرکت بدهد همانطور که پیـامبر صـلوات الله علیه و آله در زمان خودش زن ها را همراه خودش به جهاد مـی بردنـد منتها کارهایی که مناسب با شأن آن ها بود به آن هـا ارجـاع مـی شـد حضرت امیر ع در جنگ هایی که انجام می داد زنانی همـراه خودشـان می بردند اسمشان هم در تاریخ هست این بحث بالاخره بـه آن ترتیـب انجام شد بعد از بحث بعضی از برادران و سروران خـوب یـک مطـالبی داشتند به این کـه خـوب زن و مـرد یکـی از موضـوعات موضـوعات اختلاط هست و اینها جایز نیست ما معتقدیم به این کـه کـار وقتـی بـا مدیریت اسلامی انجام شد تمام موازین اسلام همه موازین اسـلام حتـی الامکان مراعات می شود بالاخره هم جای جنگ اسـت در جنـگ هـم مسئله اهم و مهم به وجود می آیدخوب گاهی لازم است به این کـه زن اگر شرکت بکند نامحرم او را ببیند اینها با توجه به اهم و مهم در جهـاد حل است و امروز زنها که عملیات استشهادی انجام بدهنـد اینهـا را مـا جایز می دانیم در فلسطین بسیاری از زنها این کار را انجـام مـی دهنـد اشکال هم ندارد جنگ جنگ است وقتی که بنا شد کـه جنـگ و جهـاد اسلامی باشد با قصد قربت و برای اعلای کلمه اسلام بـا نظـر مـدیریت اسلامی مسئله ای به وجود نمی آید این مسئله دیروز بود جهاد ابتـدایی جهاد است یعنی راه افتادند رفتند دشمن مقاومت می کند و نمـی گـذارد ما دعوت کنیم ؟۳:۳۰؟ جهاد است جهاد یعنی ما ابتدا ئا بخواهیم دعوت کنیم به اسلام ولی در برابر دشمن مقاوم وجود دارد جهـاد اسـت دیگـر دشمن مقاوم باید مقاومت را بشکنیم به چه بشکنیم به جهاد بـا شـرایط جهاد عمل می شود جالب تر این معناست که این طور نیست که مـا راه بیفتیم برویم بسم الله الرحمن الرحیم شما اسـلام بیاوریـد خـوب جهـاد نیست در این صورت می شود ارشاد می شود تبلیـغ جهـاد اسـت مثـل جهادی که اسلام با ایران انجام داد بـا روم انجـام داد مقاومـت اسـت و جهاد است نمی گذاشتند اینها اسلام وارد مملکت شود مسلمانها را نمـی گذاشتند وارد شود جلویشان را می گرفتند مـی کـشتند اینجـوری بـود جهاد است دیگر بحث مـا در جهـاد اسـت جهـاد در جـایی اسـت کـه مقاومتی باشد درگیری باشد در درگیری ؟۴:۲۳؟ کشتن هست گـاهی از اوقات هست زنان هم باید شرکت کنند به همان ترتیب که پیغمبر صلوات الله علیه همراهشان برد ؟۴:۳۰؟ جهاد است این جهاد ما داریم بحث مـی کنیم اگر بنا باشد به یک جهاد ابتدایی جهاد است دیگه اگـر مقـاوت در بین نباشد جهاد نیست آن می شود ارشاد می شود تبلیغ مـا وارد شـدیم به ایران به روم برای تبلیغ خوب تبلیغ است. بله بحثم در جهاد اسـت در برابر مقاومتی هست دشمنی هست عده و عده ای دارد تجهیزات دارد ما هم با عده و عده خودمان آمدیم جنگ کنیم جهـاد کنـیم جهـاد اسـت بالاخره دیگه جهاد است خوب این بحث دیروز بود تتمة آن بـود بحـث بعدی که اینجا مطرح کردند به ترتیب جواهر این است کـه نعـم فـارزق علی الکفایه بحث این است که آیا جهاد با این ترتیب واجب عینی است یا کفایی است صاحب جواهر و فقهای دیگر نوعا مـی گوینـد کـه ایـن جهاد وجوبش وجوب کفایی است نه وجوب عینی دلایلی که برای ایـن ذکر کردند اول همان اجماع است و بلکه صاحب جواهر مـی گویـد کـه ضروری دین است که جهاد واجب کفایی است حالا ما قـول جـواهر را داریم عرض می کنیم اول دلیل ایشان اجماع است و ضـرورت دوم آیـة ۹۵ از سورة نساء دقت کنید که خیلی در ایـن آیـه حـرف هـست ولـی فقهایی که هم از طرف ما هم از طرف عامه اینها به این آیه استناد کردند در این که جهاد واجب کفایی باشد آیه این است لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله بـاموالهم و انفـسهم بدانید که مساوی، لا یستوی، یستو لا یستوی فعلی است که دو تا فاعـل می گیرد همیشه عطف می شود لا یستوی هذا و هذا همیشه دو تا فاعل می گیرد منتها با واو عطف می شود اینجا لا یستوی فاعل قاعدون بعد و المجاهدون بدانید که مجاهدون و قاعـدون مـساوی نیـستند مجاهـدون کسانی هستند که به جهاد اقدام کردند و جهاد می کنند قاعـدون کـسانی هستند که در میدان جهاد حضور نیافتند بدانیـد کـه مـساوی نیـستند لا یستوی القاعدون من المؤمنین منتها قاعدون از مؤمنین غیر اولی الضرر ، غیر اولی الضرر صفت قاعدون است غیرُ بـه رفـع مـی خـوانیم چنانکـه قاعدون خوب مرفوع است غیر اولی الضرر بر این معناسـت غیـر نابینـا غیر اعرج غیر آن شیخ ؟۷:۲۰؟ آنها که دیگه بحثی نداریم ما می گـوییم آن قاعدونی که می توانستند بروند و نرفتند یا وظیفـه داشـتند و نرفتنـد

آنها را می گوییم و الا نابینا و یا مثلا فرض کنید کسی که خیلی پیر و از کار افتاده است که او را بحثی نداریم غیر آنها داریم می گوییم. لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر قاعدونی که اولی الضرر نباشند یعنی افرادی صحیح و سالمند قدرت دارند بروند ولی نرفتند اینها را داریم می گوییم و الا آن کسان معلوم است دیگر. مساوی نیست قاعدین غیر اولی الضرر و مجاهدون . مجاهدون ؟۸:۰۰؟ قاعدون است. قاعدون و مجاهدون مساوی نیستند. مجاهدون هم مجاهدونی هستند فی سبیل الله باموالهم و انفسهم مجاهدین هم مالشان را بذل می کنند در راه جهاد و اعلای کلمه اسلام و هم جانشان را اینها مساوی نیستند خوب معلوم است که خداوند متعال در اینجا برای ترغیب مردم به جهاد می خواهد عظمت و ثواب و فضیلت مجاهدین را بیان کند در برابر قاعدین. لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین خداوند متعال فضیلت بخشیده چه مجاهدین به اموال چه مجاهدین به انفس درجهای داده به اینها مقامی داده بعد و کلا وعد الله الحسنی خداوند به همه وعده حسنی داده حسنی هم صفت موصوف محذوف است یعنی مصوب از حسنی مثلا درجه حسنی کلا وعد الله الحسنی فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما خداوند متعال به مجاهدین بر القاعدین اجر عظیم عنایت فرموده این آیه ۹۵ سوره نساء است پشت سرش هم این است درجات منه مغفرة و رحمة و کان الله غفورا رحیما . یعنی فضیلت مجاهدین بر قاعدین اول درجه نمی گوید درجات می گوید بعضی ها فکر کردند خوب این تناقض به وجود می آید اول درجه گفت مفرد بود بعد درجات می گوید آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان اعلی الله مقامه می گویند این درجه را که اول گفته می خواهد جنس درجه را بگوید این درجات هم توضیح همان است منافاتی با هم ندارند آمدند استدلال کردند به این آیه عامه و خاصه به این که جهاد واجب کفایی است چرا چون قاعدین را گفته کلا وعد الله الحسنی می گوید همان قاعدین هم مثل مجاهدین مشمول وعده ؟۱۰:۲۵؟ پروردگار است نگفته که این گناهکار است که نرفته است البته مجاهدین فضلیت دارند درجاتی اما نگفته که قاعدین هم گناهکارند و گفته کلا وعد الله الحسنی و از این کلمه کلا وعد الله الحسنی استفاده می کنند معلوم می شود به این که جهاد واجب کفایی است اگر واجب عینی بود باید آنهایی که نرفتند معصیت کرده باشند مثلا نماز واجب عینی است هرکس ؟۱۰:۵۰؟ معصیت کرده واجب کفایی بوده آنهایی که رفتند در حدی بوده من به الکفایة بودند ؟۱۱:۵؟ انجام دادند آنها هم که ماندند نگفته که آنها گناه کردند وکلا وعد الله الحسنی به تقریر این آیه به این ترتیب گفتند معلوم می شود که جهاد واجب کفایی است این دلیل دوم اینهاست اکثر فقهای ما حتی شیخ طوسی، شیخ طوسی مثلا در خلاف و از آن طرف هم که حساب می کنیم می آییم تا مسالک و ریاض و جواهر و امثال اینها از آن طرف کتب عامه را که این آیه را ذکر کردند در برابر آیات فراوان خذو حذرکم جاهدوا قاتلوا آنها خوب آیاتش کتب علیکم القتال آیات فروان که ظاهرش جهاد واجب عینی است مثل نماز و روزه گفتند این آیه مفسر آن آیات است یا مخصص آن آیات است و دلالت دارد بر این که جهاد واجب عینی نیست واجب کفایی است خوب صاحب جواهر این دلیل دوم بود اول اجماع بود این آیه دلیل دوم بود جواهر دلیل سوم را گفته و قاعده حرج در صفحه نهم جلد ۲۱ جواهر است گفته اگر قرار باشد جهاد واجب عینی باشد بر همه این حرج لازم می آید اینطور گفته این کلام صاحب جواهر است صاحب تذکره علامه در تذکره مطلبی گفته که می خواهم برای روشن شدن عرض کنم علامه در تذکره جلد نهم تذکره که بحث ما در چاپ جدید جلد نهم است جلد نهم تذکره صفحه ۷ تا ۸ اوایل کتاب ایشان همین طور گفته به این که لا خلاف بین المسلمین در این که وجوبش علی الکفایه است واجب کفایی است عند عامة اهل العلم پیش همه علما این طور است چرا به قول این آیه آیه ۹۵ سوره نساء که خواندیم حالا این را می خواهم بگویم گفته که معنای واجب کفایی آن است که خطاب متعلق به همه است اما اگر عدهای قیام کردند از بقیه ساقط است اگر قیام نشد همه مسئولند همه گناهکارند مثل اموات مثل احکام اموات در قم، در شهرهای دیگر هروز تعدادی می میرند غسل دادن اینها کفن کردن اینها دفن کردن اینها نماز اینها واجب کفایی است اگر این کارها انجام نشه همه گناهکارند چون وظیفه خطاب به همه است اما تعدادی که قیام کردند و این کار را انجام دادند دیگر از بقیه ساقط است این معنی واجب کفایی است که خطاب به همه تعلق پیدا کرده و اگر آن مامور به انجام نشه همه گناهکار وهمه معذبند ولی اگر انجام شد از بقیه ساقط است این معلوم است منظور این است که در تذکره ایشان چند مثال می زند به مثال هایش توجه کنید می گوید معنای وجوب کفایه آن است خطاب عام است برای همه مردم اما اذا قام به قوم ؟۱۵:۲۰ الکفایة بجهادهم ؟۱۵:۲۳؟ من به الکفایه قیام کرد و کار را انجام داد از بقیه ساقط است بعد می گوید فرض کفایه در اسلام زیاد داریم که ایشان می گوید قاعده کلیس این است کل مهم دینی یرید ؟۱۵:۴۱؟ اصوله هر مهم دینی که شارع می خواهد تحقق پیدا کند و یقصد به عین من یتولی عین

شخص معلوم نیست کار را از مسلمانان خواستند کی انجام بـده نگفتنـد این بهش می گوییم واجب کفایی من جمله اینجا چند چیز می گوید اول اقامة حجج علمیه، اقامة حجج علمیـه در مقابـل کفـار، تردیـد افکنـان آنهایی که شبهه ایجاد می کنند این وظیفه همه مـسلمانهاست مخـصوصا وظیفه علما است علما باید حجج علمیه را در کتب خودشـان در رشـته های خودشان در تبلیغات خودشان واجب است که بیان کنند تـا شـبهه آنها که می خواهنـد شـبهه ایجـاد کننـد ؟۱۶:۳۰؟ از بـین بـر.د ایـن از واجبات کفایی است اگر این کار انجام شود همه قدرتمنـدان مـسئولند، معذبند ولی عدهای قیام کردند بر اساس علم کلام، علم کلام برای همین است دیگه ما در مقابل علم فقه علم کلام هم داریم علم کلام یعنـی ذکـر ادله و براهیم برای اثبات ارزش هـا. و در مقابـل شـبهات و سـوالات و اینها. یکی از اینها این است اقامه حجج علمیه، این بر همه واجب اسـت و الجواب عن الشبهات شبهه کسی ایجاد کند واجب اسـت همـه جـواب دهند و الامر بالمعروف ایشان می گویند واجب کفایی است و نهـی عـن المنکر واجب کفایی اسـت ؟۱۷:۳۰:؟ مهـم اسـت مثـل ؟۱۷:۳۵؟ مـثلا واجب است در جامعه عده ای طبیب شوند تحصیل علم طـب و طبابـت واجب کفایی است اگر مثلا هیچ کس دنبال این نرود همه مسئولند منتهـا در نظر ما آن مدیریت اسلامی باید اینهـا همـه را تنظـیم کنـد ؟۱۸:۰۳؟ بافتن، بافتن لباس آنچه که بافته می شود بنا، ساختمان هیچکس به بنایی قیام نکند همه مسئولند خوب دلیلش این است که احتیاجات بـشر بایـد تأمین شود اینها مثال زده می شوند به اینها. واجب کفایی است طبابت و نساجت و ؟۱۸:۲۵؟ و امثال اینهـا واجـب کفـایی اسـت. دفـع ضـرر از مسلمین ضرری به مسلمانان وارد شده حالا این ضـرر، ضـرر فرهنگـی باشد سیساسی باشد اقتصادی. دفع ضرر واجب است مسلمانها در مقابل دفع ضرر حساس باشند و نگذارند که ضرر متوجه جامعه اسلامی شـود هر نوع ضرری باشد مادی، معنوی. و القضاء یعنی قضاوت. قـضاوت را واجب کفایی ایشان می گویند وقتی انقلاب پیروز شـد امـام رضـوان الله تعالی علیه خوب فرمودند که قاضی لازم داریم قاضی های سابق که بـه درد ما نمی خوردند آنها به نفع طاغوت قضاوت می کردند حتی آیت الله العظمی بروجردی در همین جا بعد از بحـث اجـاره و ؟۱۹:۱۵؟ و اینهـا قضاوت را شروع کردند بنده در تمام درسهای ایشان شرکت داشتم چنـد روز قضاوت را گفتند بعد تعطیل کردنـد فرمودنـد فکـر میکـنم مـا کـه قضاوت را بگوییم افرادی که اینجا می آیند می روند قاضی می شوند در دستگاه های دولتی آن روز کمک مانندی اسـت بـه قـضاوت دسـتگاه طاغوتی تعطیل کردند انقلاب که پیروز شد خـوب قاضـی ببینیـد مـا در ایران صدها شهر داریم و هزاران روستا خوب قاضی لازم داریم در هـر شهری . گاهی یک قاضی تا چند تا قاضـی لازم داریـم . بایـد هـزاران قاضی از حوزه فرستاده می شد به انجام قـضاوت و یکـی از شـرطهای قضاوت هم فقها نوعا گفته اند که اجتهاد است ما باید چند هزار مجتهـد از اینجا اعزام کنیم برای انجام قضاوت و نداشتیم . تا اینکه امام فرمودند که میرزای قمی هم فرموده در جامع ؟۲۰:۲۵؟ که مقلد هم می تواند بـر اساس اجتهاد مجتهدی قضاوت کند از این جهت گفتند کـسانی هـم کـه مجتهد نیستند بروند برای قضاوت. گاهی هم برای ما نامه هـا چنـد تـا نوشتند اینجا مطرح کردیم که قاضی کم داریم شما تشویق کنید آقایـان اقدام کنند خلاصه قضا هم واجب کفایی است. تحمل شهادت ایشان مـی گوید جریانی واقع شد فردا در محکمه قضایی شاهد مـی خواهنـد ایـن واجب است که افرادی بروند ببینند شهادت بدهند تا حقی پایمال نـشود ؟۲۱؟ نماز میت، کفنش و دفنش همه اینها واجب کفایی اسـت ؟۲۱:۱۶؟ واجب کفایی است رد السلام حتی جمعیتی هستند یک نفـر سـلام کـرد واجبه که بایستی جواب دهند اگر یک یا دو نفر جواب دادند که دادند و الا همه مسئولند یک نفر یا دو نفر که جواب دادند از بقیه ساقط می شود و هکذا خلاصه. این کلام علامه بود علامه می فرمایند که ما یک واجب کفایی داریم جهاد را هم از این قبیل حساب می کنند چـون ایـن چنـین است پس وجوبی که در باب جهاد است می شود واجب کفـایی. خـوب این کلام فقها است حال می خواهیم بررسی کنـیم ببینـیم مـا چـه بایـد بگوییم همین طور بگوییم یگوییم کـه جهـاد واجـب کفـایی اسـت اگـر افرادی قیام کردند از بقیه ساقط است به همین بگذاریم بنده امیدوارم به فضل پروردگار این بحث ما با فکر شما و توجه شما یک بحـث جدیـد در حوزه باشد چون در باب جهاد خیلی کم لطفی شده زمان اقتـضا مـی کرده که آن طور مختصر بحث کنند که ما اینقدر خوانـدیم تـازه صـفحه هفتم، هشتم جواهریم. مطالب بسیاری گفتیم که در جواهر و کتاب فقهـا نیست از جمله چیزهایی که عنایت زیادی بهش نـشده در فقـه شـما در این گونه مباحث آیات قرآنی، نهج البلاغه و امثال این هاسـت ایـن هـا آثار اهل بیت است و قرآن هم کتاب خداست باید توجه شود حـالا مـا در اینجا اول درباره همین آیه بحث کنیم بعد برسیم به اصل مطلب ببینیم آیا این استدلال این ها به این آیه درست اسـت آیـه را خوانـدیم ۹۵ از سوره نساء خواستند استفاده کنند از این آیه به این که معلوم می شود که جهاد واجب کفایی است کـه خـدا گفتـه و کـلا وعـد الله الحـسنی هـم مجاهدین هم قاعدین. خداوند نیامده برای قاعدین یک عذابی، تهدیـدی گفته باشد چون گفته کلا وعد الله الحسنی پس معلوم می شود به این کـه

جهاد واجب با این که عده ای نرفته بودند قاعدین بودند دیگه معلوم می شود که واجب کفایی بوده است آن هایی که رفته بودند من به الکفایه بوده اند این ها خوب نشسته اند خانه های خودشان نرفتند با آنها کلا وعد الله الحسنی به این ها استدلال کردیم حالا ببینیم آیا درست است یا نه چون بنده هم سعی می کنم که هر چه را که مطالعه می کنم کل کتاب های مربوط به آن موضوع را مطالعه کنم آیه قرآن بود باید به تفاسیر مراجعه کنیم باید ببینیم آیا همه مفسرین همین طور می گویند که این ها فهمیدند از کلا وعد الله الحسنی و از آیه فهمیدند که قاعدین معذب نیستند معاقب نیستند کلا وعد الله الحسنی می شود پس واجب کفایی یا نه برویم سراغ مفسرین ما. از کجا شروع کنیم از مجمع البیان شروع می کنیم بعضی این تفسیر را ندارند خیلی آن ها که دارند مجمع البیان مجموعه ۱۰ جلدی است جلد سوم صفحه ۱۹۳ بعد از ذکر آیه، آیه ۹۵ و ۹۶ را عرض کردم از سوره نساء. آن چند بحث می کند می دانید مجمع البیان چند تا بحث ؟۲۴:۴۳؟ تفسیر بسیار عالی است مجمع البیان. اول ذکر حجت چون بعضی از آیات است که چند جور قرائت شده همین ؟۲۴:۵۴؟ بعضی گفته اند غیر اولی الضرر مرفوعا بعضی غیر اولی الضرر منصوبا مرفوعا باشد می شود صفت قاعدون، منصوبا باشد حال می شود و این بحثی است آیا غیر اولی الضرر مرفوعا یا غیر اولی الضرر منصوبا. چون غیر صفت می شود مثل غیر المغضوب علیهم صفت است اینجا ایشان دلیل می آورد برای اینکه غیر مرفوع است دلیلش چیه قرآن ها هم غیرُ است قرآن های معمولی. این یک بحث الحجه است بعد اللغة در لغت که بحث می کند خیلی ایشان در لغت واردند با دقت لغت ها را معنا می کنند بعد در اعراب بحث می کند بعد در نزول بحث می کند در نزول آیه اینجا ایشان گفته النزول. می گوید آیه نازل شده درباره آن سه نفر که قبلا خواندیم در سوره توبه، آیه چندم بود از سوره توبه ظاهرا ۱۱۲ بود در سوره توبه بود که و علی الثلاثة الذین خلقوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم یادتان هست آن آیه را آنجا خواندیم چه استفاده کردیم یادتان هست یادتان هست که این آیه را خواندیم خواستیم چی بگوییم آنها مانده بودند گناه کرده بودند پیغمبر گفته بود کسی با اینها حرف نزند کسی با این ها صحبت نکند جواب سلامشان را ندهد تا ۵۰ روز طول کشید رفتند در بیابان و توبه کردند آیه آمد ؟۲۶:۴۷؟ آنجا پیغمبر صلوات الله علیه و آله عدم شرکت آن ها را یک گناهی قلمداد کردند و امر فرمودند کسی با این ها صحبت نکند جواب سلامشان را ندهد ایشان می گوید این آیه آنجا نازل شده (مجمع البیان) این سه نفر هم اسمشان کعب بن مالک بود ضرارة بن ربیع بود و ؟۲۷:۱۶؟ این سه نفر بودند ایشان می گوید آیه وارد شده در رابطه با این سه نفر. این ها تخلف کرده بودند در جنگ تبوک که خواندیم و نرفته بودند. اینجا عرض کنم عبد الله بن امکتوم این یک نفر نابینا بوده گاهی اذان هم می گفته این عبد الله نابینا بود نرفته بود آمده بود پیش پیغمبر این شخص (عبد الله) گفت یا رسول الله من نرفتم ولی من که نرفتم نابینا هستم معذورم یا معذور نیستم آیه آمد که لا یستوی القاعدون غیر اولی الضرر. این عبد الله جزء اولی الضرر چون نابینا بود که خداوند در اینجا می خواهد قاعدون اولی الضرر را بگوید آیه آمد که لا یستوی القاعدون غیر اولی الضرر که مثل ام مکتوم که نابینا بود و المجاهدون. آنجا یک شخصی داشت می نوشت آیه را برای پیغمبر. پیغمبر صلوات الله علیه وقتی یک آیه ای نازل می شد حالت وحی یک حالت خاصی. پیغمبر صلوات الله علیه و قتی که بهش وحی می شد عرق می کرد حالت خاصی پیدا می کرد حالا این حالتی است که ما نمی توانیم درست درک کنیم ولی همه می گویند پیامبر آن حالت را پیدا کرد و این آیه نازل شد ابن ام مکتوم خوشحال شد که غیر اولی الضرر گفته قاعدین غیر اولی الضرر گفته این جزء اولی الضررهاست و نابیناست. بعد که آمد کلا وعد الله الحسنی. ایشان می گوید کلا وعد الله الحسنی اول مجمع البیان حرف فقها را می گوید کلا وعد الله الحسنی که خداوند گفت معلوم می شود به این که واجب کفایی است آن هایی که نرفته بودند و وعد الله الحسنی شامل آن ها هم می شود بعد یک قول دیگر را هم داریم کلا مال قاعدین نیست کلا مال اولی الضرر است و مجاهدین. این سه طایفه است یک قاعدین داریم که قدرت دارند نرفتند، اولی الضرر داریم نابینا و پیر و فلان و فلان یکی هم مجاهدون. ببینیم این کلا وعد الله الحسنی به چی می خورد اگر کلا وعد الله الحسنی به همه شان بخورد آن هایی که نرفتند هم عذاب ندارند پس واجب کفایی است اگر کلا وعد الله الحسنی بخورد به اولی الضرر و مجاهدین و اینها نظر دارند که شأن نزول آیه هم این دومی باشد اینها نرفته بودند خوب گناه کرده بودند پیامبر هم فرمودند با اینها صحبت نکنید جواب سلامشان را ندهید ایشان می گوید این چنین قولی هم داریم پس این می شود یک آیه متشابه تقریبا. نمی شود با این استدلال کرد کلا وعد الله الحسنی به کی می خورد آن ها که آمدند گفتند کلا وعد الله الحسنی می خورد به هر سه طایفه گفتند پس واج، واجب کفایی است نرفته بودند هم وعد الله الحسنی عذاب نمی دیدند اما آنها که گفتند کلا وعد الله الحسنی می خورد به اولی الضرر و مجاهدین نه به قاعدین گفتند بنابراین از این نمی توان استفاده کرد ایشان همین طور هم بعدا می

گوید بعدا می گوید مراد از کل مجاهدین است و اولی الضرر. آیا کلا از محکمات قرآن است آیا کلا به هر سه می خورد هم به قاعدین هم به مجاهدین هم به اولی الضرر اگر این طور باشد بله پس قاعدین گناه نکردند پس واجب واجب کفایی بوده اما اگر کلا بخورد به مجاهدین و اولی الضرر پس قاعدین گناه کردند دو قول است در آیه. بنده مراجعه کردم به تفسیر تبیان شیخ طوسی. ایشان می گویند کلا می خورد به مجاهدین و اولی الضرر. شیخ طوسی در تبیان، تبیان ده جلد است آن هم تفسیر خیلی خوبی است حتی بعضی ها معتقدند که مجمع البیان را صاحب مجمع البیان از تبیان بیشتر گرفته. تفسیر تبیان شیخ طوسی خیلی کتاب مهمی است در تبیان شیخ طوسی جلد سوم صفحه ۳۰۱ می گوید و کلا وعد الله الحسنی یعنی وعد الله الحسنی به مجاهدین و قاعدین اولی الضرر بر می گردد. آیه می گوید کلا وعد الله الحسنی، مجاهدین و یکی هم مثل نابیناها و اولی الضرر این را می گوید. بنابراین شیخ طوسی می گوید مراد از کلا وعد الله الحسنی مجاهدین است و اولی الضرر. قاعدین غیر اولی الضرر را شامل نیست این شیخ طوسی و مجمع البیان هم دو قول را نقل می کند یکی این که شامل هر سه باشد یک قول این که کلا دو طایفه را می گوید مجاهدین و اولی الضرر را. اینها می گویند کسی که تو خانه نشسته چه اجری دارد آنها جهاد کردند و آنها رفتند به میدان جنگ. یک تارکین جهاد داریم یک قاعدین. حالا بعدا عرض می کنیم. اینها می گویند الان ما داریم نقل قول می کنیم کسی که تو خانه اش نشسته چه اجری دارد این آیه مربوط است به مجاهدین و اولی الضرر. الان داریم نقل قول می کنیم ما. یکی قول مجمع البیان شد یکی هم قول شیخ طوسی شد در تبیان. تفسیر دیگر داریم تفسیر مواهب الرحمن فی تفسیر برهان. تفسیر برهان تفسیری است که ایشان گفته در اول کتاب گفته من تمام آیات را بر اساس روایات می خواهم تفسیر کنم اینجا ما روایت نداریم این است که به تفسیر برهان نمی شود استناد کرد ۱۲۰۰ روایت در تفسیر برهان وجود دارد یکی ار تفاسیر بسیار خوب ماست چون سعی کرده هر چه روایات مربوط به تفسیر است ذکر کرده باشد. باز یکی از مزایای این تفسیر این است که این با سند ذکر می کند مثلا فرض کنید که در تفسیر صافی سند را حذف می کند تفسیر نور الثقلین سند را حذف می کند روایات زیاد دارد سند را حذف می کند ایشان سعی کرده به این که هر حدیثی سند دارد مثل کافی، کافی سند دارد از کافی نقل می کند می گوید محمد بن یعقوب عن فلان عن فلان تا می رسد به معصوم. مزایای زیادی تفسیر برهان دارد اما خوب آن متصدی تفسیر آیات قرآن به روایات اهل بیت است . حالا یکی عرض کنم و بقیه می ماند. تفسیری داریم تفسیر مواهب الرحمن که علامه آیت الله العظمی جد الاعلی سبزواری نوشته. صاحب مهذب الاحکام بوده. تفسیر مواهب الرحمن البته تا آخر قرآن نیست. جلد نهم بحث ما در جلد نهم است صفحه ۱۸۰. ایشان هم مثل همان شیخ طوسی آن را معنا می کند کلا وعد الله الحسنی می گوید می خورد به مجاهدین و اولی الضرر. حالا مطالعه کنید ان شاء الله تا فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سی ام تاریخ:۸۷/۸/۲۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که جهاد واجب عینی است یا واجب کفایی ما در اصول خواندیم که اصل در واجب این است که عینی تعیینی نفسی باشد که مرحوم آخوند در کفایه در بحث صیغه امر دارند{المبحث السادس قضیه اطلاق الصیغه کون الوجوب نفسیا تعیینیا عینیا} اطلاق صیغه اقتضا می کند که واجب نفسی باشد نه غیری، تعیینی باشد نه تخییری، عینی باشد نه کفایی. که واجب غیری بودن، واجب تخییری بودن، واجب کفایی بودن قید لازم دارد اگر قیدی نباشد مقتضای اطلاقِ صیغهِ وجوب آن است که وجوب نفسی، عینی، تعیینی باشد. نفسی در مقابل غیری، تعیینی در مقابل تخییری، عینی در مقابل کفایی است. چرا؟ برای اینکه آن سه تا قید لازم دارند غیریاً یعنی اگر چیزی واجب باشد این مقدمه آن است و واجب است اما نفسی، نفسی است پس غیریت قیدی دارد که این واجب است للقید، مانند طهارت للصلاة تیمم للصلاة، تخییری این است که این یک عِدلی دارد آن عِدل را اگر بیارود این واجب نیست، کفایی آن است که اشخاص قیام به آن واجب نکنند اگر قیام کردند دیگر واجب نیست پس این سه تا غیریت و تخییریت و کفائیت مقتضی قید هستند که دایره وجوب را آن قید تضییق می کند متکلم که در مقام بیان باشد و نصب قرینه نکند این صیغه مطلق است و اطلاق یقتضی به اینکه نفسیا باشد و عینیا باشد و تعیینیا باشد، ایشان می گویند آن بقیه قید می خواهد و درست هم هست وقتی که متکلم درمقام بیان باشد و قرینه ای نصب نکرده باشد آن صیغه حمل می شود بر وجوب نفسی عینی تعیینی ما هم در ما نحن فیه آیات و روایات داریم{ جاهدوا، قاتلوا}امثال این تعبیرات{کتب علیکم القتال}اینها که ما داشتیم مانند{اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة}می باشند چنانچه آنها واجب عینی هستند جهاد هم واجب عینی است که{علی کل احد علی کل مکلف} باید واجب باشد منتهی در اینجا صاحب جواهر و فقهای دیگر می خواهند بگویند که قرینه است در اینجا و واجب عینی نیست اگر ما بودیم مطلقا مقتضای وجوب عینی می کردیم اما اینجا ما قرائنی داریم صاحب جواهر تبعاً با فقهای دیگر گفتند اینجا سه چیز وجود دارد که قرینه است برای اینکه واجب کفایی است نه عینی،

اول: اجماع و ضرورت، اجماع است بر اینکه بر همه مکلفین جهاد واجب نیست.

دوم: آیه ۹۵ از سوره نساء که خواندیم درباره آن حرفی داریم که عرض می کنیم.

سوم: قاعده لا حرج، صاحب جواهر می گوید اگر قرار باشد همه افراد حرکت کنند برای جهاد با این مشقت و حرج نظام زندگی مختل می شود، اگر قرار باشد همه حرکت کنند برای جهاد و جهاد به این معنی حرکت و خروج از وطن و در برابر دشمن قرار گرفتن و با او درگیر شدن به این معنا که همه بروند، خوب زندگی بشر چیزهای دیگر هم لازم دارد که علاوه بر حرج اختلال نظام بوجود می آید اگر به این معنا بخواهیم بگوییم این ادله است.

ما دیروز بحثی که داشتیم درباره آیه ۹۵ سوره نساء بحث داشتیم که استدلال به آن آیه شده بود که وجوب، وجوب کفایی است این هم در کلمات ما وجود دارد جواهر و غیر آن، هم در کلمات اهل تسنن وجود دارد چون طرفین هر دوشان جهاد را واجب کفایی می دانند.

شیخ طوسی در خلاف جلد پنجم طبع جدید، خلاف در ۶ جلد چاپ شده جدیداً، سابقاً ۲ جلد بود، جلد پنجم صفحه ۵۱۷ که کتاب جهاد است ولی در کتاب السِیَر صاحبِ خلاف کتاب جهاد نگفته کتاب جهاد را کتاب السِیَر گفته، این را عامه هم دارند، السِیَر یعنی چه ؟ السِیَر جمع سیرة است بعضی فقهاء کتاب جهاد را کتاب جهاد نگفته اند چون از سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت امیر علیه السلام در جنگ نهروان و صفین گرفتند گفتند کتاب السِیَر یعنی کتاب سیره ها که حاکی و مبیّن سیره پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین در جنگ است درکتاب السِیَر اولین مسأله این را گفته {الجهاد فرض علی الکفایه و به قال جمیع الفقهاء} جهاد واجب کفایی است همه فقها این گونه گفتند {و قال سعید ابن المصیب فرض علی الاعیان} یکی نفر گفته واجب عینی بقیه گفتند که جهاد واجب کفایی است شیخ می گوید {دلیلنا اجماع الفرقه و ایضاً الاصل براعة الذمه} یکی دیگر از دلایل اصل است که اصل براعت ذمة است یعنی اگر امر دایر باشد و ما شک کنیم بین این که عینی یا کفایی است می گوییم اصل براعت ذمة است، مثلاً درباره غسل میت، دفن میت و امثال آن، الان ما می دانیم که عده ای در قم، در جای دیگر به آن قیام می کنند اگر واجب عینی بود باید همه حرکت کرده بودیم صبح ببینیم چه کسی از دنیا رفته همه حرکت کنیم برای غسل و کفن و امثال اینها اما چون می دانیم عده ای حرکت می کنند واین کار را انجام می دهند، آن وقت ما شک می کنیم، اگر واجب

عینی باشد ما همه باید برویم و اگر کفایی باشد من به الکفایه وجود دارد دیگر، اصل براعت ذمة است. شیخ می گوید {دلیلنا اجماع الفرقه و ایضاً الاصل براعة الذمه و ایضاً قوله تعالی} آن آیه ۹۵ از سوره نساء که دیروز خواندیم{لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر أولی الضرر و المجاهدون} قاعدون فاعل است و مجاهدون عطف به آن است. مساوی نیستند قاعدین از مؤمنین که نرفتند به جهاد. منتهی ما بحث مان در غیر اولی الضرر است، أولی الضرر که معلوم است که مکلف نیستند افراد نابینا باشند، لنگ باشند که نتوانند حرکت کنند مریض باشند پیرمرد باشد غیر أولی الضرر محل بحث است.{لا یسوی القاعدون من المؤمنین غیر أولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم} مساوی نیستند {فضّل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجة و کلاً و عدالله الحسنی} خدواند متعال به مجاهدین به اموال و انفس فضیلت بخشیده ، تعدادی اکتفا کردند به همین آیه و گفتند این آیه دلالت دارد بر اینکه واجب کفایی است چون خداوند گفته{کلاً وعدالله الحسنی} هم به قاعدین هم به مجاهدین اگر واجب عینی بود، قاعدین که نرفتند آنها باید معاقَب باشند اما گفته {کلاً وعدالله الحسنی} این دلیل است به اینکه واجب کفائی است، مجاهدین رفتند و کار را انجام دادند قاعدین هم در خانه های خودشان نشستند اما کار انجام شد. به این{کلاً وعدالله الحسنی} می خواهند استناد کنند که معلوم شود این واجب کفایی بوده اگر عینی می بود قاعدین مستحق عقاب می بودند تقریب آیه این است.

خوب بحث این است که ما باید در هر سه دلیل دقت کنیم و ببینیم که واقعاً آیه معنایش همین است که اگر همین باشد مفادّ همین می شود ولی آیا این طور است؟ کسی دیگر طور دیگر تفسیر نکرده؟ خود شیخ طوسی در تبیان اینطور تفسیر نمی کند شیخ طوسی با آن عظمت در تبیان در جلد سوم می گوید{کلاً وعدالله الحسنی} می خورد به أولی الضرر و مجاهدین، أولی الضرر که میل داشتند بروند ولی مریض بودند، نابینا بودند آنها را می گوید و مجاهدین را ولی قاعدین را نمی گویند ایشان اینطور می گویند شیخ طوسی اینگونه می گوید و حرف ایشان را نباید سبک شمرد، اگر این طور باشد آیه دلالت ندارد بر وجوب کفایی بودن. مطلب دیگر این است که در مجمع البیان شیخ طبرسی که او هم از مفسرین خیلی مهم است می گوید شان نزول آیه این است که بعد از این که آن سه نفر در جنگ تبوک تخلف کردند کعب ابن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع و نرفتند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از جنگ که برگشتند دستور صادر کردند که کسی با آنها صحبت نکند با قیافه های درهم کشیده با آنها برخورد کنید تا اینکه آنها توبه کردند و خدواند قبول کرد {علی الثلاثه الذین خلفوا ... ثمّ تاب علیهم} اگر اینجور باشد آیه در اینجا بعد از اینکه آنها رفتند و اینها قاعد بودند و آنها از جنگ برگشتند، آیه بعد از توبه آنها نازل شده، خداوند فرموده به همه شما اجر می دهم آنهایی که رفتند جهاد کردند وظیفه انجام دادند شما هم که نرفتید گناه کردید ولی توبه کردید اگر اینجور باشد دلالت ندارد. ایشان می گوید بعد از توبه آنها آیه آمده اگر اینطور باشد دلیل تلقی نمی شود نقل قول می کنیم ایشان دو قول نقل می کنند اما شأن نزول آیه را اینطور نقل می کند (تفسیر دیگری هم هست مواهب الرحمن). به نظر بنده آیه در مقام تشجیع مردم به جهاد است حتی شما هم که نرفتید البته شما مسلمان هستید و مهیّا برای جهاد هستید و شما کسالت را از خود دور کنید و برای جهادهای بعدی آماده باشید، خلاصه از این آیه استفاده شود به این که واجب کفایی است قدری مشکل است اما ما هم قائلیم که واجب کفایی است با توجه به آن معنا که بنده عرض می کنم، این هم معلوم است که لاحرج که سهل است اگر قرار باشد جهاد به این معنا باشد که همه حرکت کنند و بروند و مثل نماز باشد اصلاً علاوه بر حرج نظام زندگی مختل می شود اگر مثل نماز و روزه باشد که بر هر فردی واجب باشد که حرکت کند و برود نظام زندگی مختل می شود اما به یک نکته دیگر باید توجه داشت آن این است که جهاد از شئون حکومتی اسلام است مسلماً جهاد مثل سایر موضوعات مهم تحت نظر حکومت اسلامی بایستی انجام شود یعنی مدیریت جامعه که بر عهده زعیم است اقتضاء می کند چنان که سایر جهات را اداره می کند مثل قضاوت که شئون حکومت اسلامی است، فرهنگ را اداره می کند یکی از چیزهایی که باید مدیریت و زعیم اداره کند جهاد است تعطیلی که ندارد همیشه دشمنان اسلام نقشه هایی دارند و ما با آنها درگیر هستیم این باید یک مدیریت داشته باشد در مدیریت امر جهاد هم زعیم وظیفه دارد هم مردم وظیفه دارند، جهاد هم کار ساده ای نیست او وظیفه دارد مدیریت کند همیشه لشگری فراهم کند که جوابگوی دشمن باشد مقدماتی دارد وسایل تمرین و مهارت آموزش نظامی و آموزش جهادی را فراهم کند همیشه اینها باید فراهم باشد{أعدّوا لهم ما استطعتم من قوة و رباط الخیل ترهبون به عدوالله و عدوکم} این وظیفه مسلمان ها است، مسلمان ها باید همیشه عِدّه وعُدّه و تجهیزات و آموزش نظامی و رزمی داشته باشند در حد { ترهبون به عدوالله و عدوکم} این از یک طرف وظیفه آن زعیم است که باید شرائط را فراهم کند و از یک

طرف وظیفه مردم است ما نمی خواهیم که حالا حرکت کنند و بروند ولی وظیفه مردم است که پاسخگو باشند پاسخ مثبت بدهند اگر او اعلام کرد هر کس باید برود، حالا او چطور باید اعلام کند؟ تا دشمن در چه حدی باشد؟ در چه منطقه ای باشد؟ احتیاجات ما چه باشد؟ او هر اعلامی کرد بر مردم واجب است که جواب مثبت بدهند، مهارت نظامی یاد بگیرند خلاصه خودشان را آماده کنند{خذوا حذرکم} آمادگی فکری، آمادگی روحی، آمادگی تمرینی، آمادگی بدنی، آمادگی اقتصادی از همه جهت لازم است آمادگی فراهم باشد بنابراین در جهاد باید به این توجه داشت که هم مدیریت کار زعیم است و قسمتی از این تجهیزات کار او است، قسمتی هم مربوط به مردم است اسلام طوری تنظیم می کند که اصلاً زندگی باید با فکر جهاد توأم باشد {إنّما الحیوة عقیدة و جهاد} زندگی مسلمان ها این است در دعاها ما می بینیم مثلاً دردعای عهد {إن حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتماً مقضیاً فاخرجنی من قبری مؤتزا کفنی شاهراًسیفی مجرداً قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر و البادی} خدایا اگر من مُردَم و امام عصر ظهور کردند مرا از قبر بیرون بیاور، ولی در چه حالی!؟ شمشیر و نیزه در دست من، من لبیک گویان به عرصه جهاد بروم، اصلاً اسلام می خواهد طوری باشد که مسلمان ها فکر جهاد را از سرشان بیرون نکنند همیشه فکر جهاد وآمادگی برای جهاد داشته باشند و در دعای ماه رمضان که هر شب می خوانیم {و قتلاً فی سبیلک و وفّق لنا} طوری است که اگر بگویند جهاد واجب کفایی است و عدّه ای بگویند خوب کسانی هستند ما بنابراین وظیفه ای نداریم این هم مثل امر به معروف، قلبی و لسانی و یدی دارد این یک شعبه ای از امر به معروف است همین طور که امر به معروف و نهی از منکر قلبی و لسانی و یدی بود این هم همین طور است قلبی است و عملی است حالا اگر عملاً هم وظیفه شما نیست و تنظیم نشده که شما بروید ولی قلباً و فکراً و روحاً باید آن آمادگی را داشته باشید اگر مال دارید آن مالتان، اگر نیست جانتان { بأموالهم و أنفسهم} این را باید اینجور حساب کنیم، جهاد این است جهادی که اسلام می خواهد این است بنابراین ما می گوییم کفایی است ولی به این معنا. تنظیم و ترتیب امور جهاد چون یک امر حکومتی است و از شئون حکومت است به عهده زعیم مسلمان هاست او باید تنظیم کند او باید طوری تنظیم کند که مردم آماده باشند هم مردم باید پاسخ مثبت بدهند آمادگی فکری و عملی خودشان را در نظر بگیرند، امام رحمة الله علیه که ۸ سال جهاد را اداره کردند کار بسیار بسیار مهمی است یک فرمانده ای مثل ایشان لازم بود تا جنگ را اداره کند بخاطر اینکه نه تنها آمریکا و آلمان و فرانسه و انگلستان حتی کشورهای اسلامی سرمایه گذاری کردند از نیرو و نفر برای اینکه صدام پیروز شود و ما مغلوب شویم خوب امام واقعاً اداره کرد ایشان در یکی صحبت هایشان روایتی می خواندند آن روایت این است که {لیعدن احدکم لخروج القائم عجّل الله تعالی فرجه و لوسهماً واحداً} امام صادق علیه السلام فرمودند هر یک از شما باید آماده کنید برای خروج مهدی عجّل الله تعالی فرجه و لو به اندازه یک تیر.

این اسلام است که می خواهد مسلمان ها همیشه در فکر جهاد باشند اگر مُردند مثلاً آنطور بگویند{فاخرجنی من قبری...}و اگر زنده هم باشند این طور بگویند این حدیث در جلد ۵۲ بهار صفحه ۳۶۶ است.

بالاخره توجه به این نکته که عرض کردم لازم بود از طرفی هم ما باید بدانیم که جهاد به معنی خروج از منزل و طیّ الطریق و حضور در عرصه جنگ البته آن واجب کفایی است اگر همه بخواهند بروند زندگی مختل می شود، ما به این ترتیب عرض کردم که تنظیم این کار و ترتیب این کار از لحاظ مقدمات و لوازم و آثار، کار ولی فقیه و حاکم اسلامی است جهاد هم که یک امر ساده ای نیست.

در اینجا یک مطلب دیگر هم هست که قاعدین با توجه به اموال و انفس و مجاهدین هم با توجه به اموال و انفس اقسام پیدا می کند، ممکن است کسی قاعد باشد بانفسهم ولی مال بدهد ممکن است کسی مال ندهد ولی خودش برود اگر کسی قاعد باشد باموال و انفس آنطوری است که گفتیم، از طرفی هم باید توجه داشته باشد چون واجب کفایی به این ترتیب است، کسانی که قدرت دارند با تنظیم حاکم شرع مثلاً مال می خواهند بدهد و خودشان نمی خواهند بروند از بعضی این را خواستند از بعضی اموال خواستند نه انفس و از بعضی انفس خواستند نه اموال از بعضی هر دو را خواستند از بعضی هیچ کدام را نخواستند خلاصه ما باید به این تقسیمات هم توجه کنیم و جهاد یکی از شئون حکومتی است باید تحت نظر معصوم یا قائم مقام معصوم علیه السلام صورت بگیرد ولی باید به این ترتیب باشد این بحث را باید در اینجا داشته باشیم به همان بحث که تنها واجب کفایی است برگزار نکنیم این قسمت را باید در نظر داشته باشیم.

صاحب جواهر روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند از دعائم الاسلام که سند هم ندارد دعائم الاسلام همه اش مرسلات است ولی مطلب همین است که ما عرض کردیم و این عرض ما جمع می شود میان همه کلمات آنهایی که کفایی گفتند و منظورشان را تأیید می

کند و میان کلمات آنهایی که عینی گفتند نیز منظورشان را تأیید می کند چون اینجور که ما می گوییم هم عینی است هم کفایی ولی تنظیم و ترتیبش مهم است یک وقت ممکن است همه را خبر کنند، تنظیم و ترتیبش با مدیریت حاکم اسلامی است.

صاحب جواهر یک روایتی را نقل می کند و رد می کند چون بعضی به آن استدلال کردند آن این است که {من لم یغزو و لم یحدث نفسه بالغزو ما تعلی شعبة من النفاق} از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی که به جنگ نرفته یا لااقل خودش را آماده نکرده، ایمان کامل نداشته و یک شعبه از نفاق را دارد. آنهایی که قائلند که جهاد واجب عینی است مثل سعید بن مصیب به این حدیث استدلال کردند صاحب جواهر می گوید روای حدیث ابوهریره است، ابوهریره هم آدمی بوده کذّاب و مزدور، ولی ما احتیاجی به این نداریم و آن طور که عرض کردم مطلب حل است و شکی هم در آن نداریم و باید آن طور باشد که عرض کردیم اما در اینجا که ما مطالعه می کردیم تفاسیر را برای همین آیه ۹۵ از سوره نساء، فخر رازی یک حرفی دارد می دانید که فخر رازی یکی از سنی های بسیار متعصب است تفسیری هم دارد بنام تفسیر کبیر که ۳۰ جلد است و خیلی مهم است چون فخر رازی سنی نشد سنی فخر رازی شد این یک حرفی است که گفتند یعنی یک سنی درس خوانده شد فخر رازی نه اینکه فخر رازی بود بعد رفت شد سنی بعضی ها اینطوراند فخر رازی سنی نشد یعنی فخر رازی با آن علوم و فکر نرفت سنی شود بلکه یک سنی بود که درس خواند و شد فخر رازی، ایشان در جلد ۱۱ تفسیر خودش صفحه ۹ تا ۱۰ در تفسیر همین آیه ۹۵ سوره نساء، قبلاً گفتم که سنی ها در سه جبهه علیه شیعه کار کردند هم در تفسیر هم در تاریخ هم در احادیث علیه ما کار کردند ما هم باید پاسخگو باشیم با مطالعه در هر سه جبهه. در تفسیر گفته {قالت الشیعه دلّت هذه الآیة (فضّل المجاهدین)} این آیه دالّ بر این است که علی بن ابیطالب افضل بر ابوبکر است چون شیعه ها در برابر سنی ها که بحث کردند درباره خلافت در دو فصل بحث کردند یک فصل این که نصیّ داریم بر اینکه علی بن ابی طالب خلیفه پیغمبر است، نصوص در این باره فراوان است یکی از آنها جریان غدیر است و همچنین آیاتِ قرآن و روایات.

فصل دیگر گفتند که ترجیح مفضول بر فاضل قبیح است خداوند کار قبیح که نمی کند علی افضل است چون علی افضل است پس باید خلیفه باشد در شرح تجرید هم هر دو هست. خواجه نصیر الدین طوسی که صاحب تجرید است شاگردش علامه حلّی شرح تجرید را نوشته البته خواجه خیلی کلمات را موجز و مختصر و تلگرافی بحث کرده است، گفتند اگر شاگرد ایشان یعنی علامه حلّی تجرید را شرح نمی کرد خیلی از مطالب مبهم می ماند چون این شاگردش بوده و خیلی هم تکریم از استاد دارد می گوید {قد وجدنا هذا الشیخ أفضل اهل عصره فی العلوم العقلیه و النقلیه} می گوید خواجه نصیر الدین طوسی را أفضل اهل زمان خودش یافتم حالا این خواجه نصیر الدین طوسی با این عظمت واقعاً کجا درس خوانده بوده پیش چه کسی درس خوانده قدری از این جهت مبهم است، در ایران در آن زمان چه مسائلی بود، چون او با هلاکوخان وارد بغداد شد بعد به حله رفت و با محقق آشنا شد و با علامه حلّی، درآن زمان در ایران چقدر اساتید بوده چقدرکتب و تحقیقای بوده که یک همچنین آدمی رشد پیدا کرده است که علامه درباره اش اینطور می گوید، ایشان در دو فصل بحث کرده در خلاف امیر المؤمنین در شرح تجرید و تجرید، اول در نصوص دوم در اینکه علی افضل است، افضله علماً، حلماً، جهاداً، سابقه اسلام، خلاصه ۳۰ تا وجه برای افضلیت امیرالمؤمنین نقل کرده این شد صغری، کبری هم معلوم است که باید فاضل بر مفضول مقدم باشد پس علی بن ابیطالب مقدم است، فخر رازی اینجا خواسته که جواب بدهد از این استدلال شیعه، می گوید شیعه گفته که این آیه که {فضّل الله المجاهدین} دلالت بر این دارد که علی بن ابیطالب از ابوبکر افضل چرا؟ برای اینکه علی اکثر جهاداً است علی جهاد بیشتر کرده می گوید ما نمی گوییم ابوبکر جهاد نکرده اما علی بیشتر جهاد کرده اما تفاوتی که در علی است نسبت به ابوبکر این است که در بسیاری از جاها علی در عرصه جهاد بود و ابوبکر نبوده این دالّ بر این است که علی از ابوبکر افضل می باشد، می گوید شیعه اینطور می گوید حالا فخر رازی جواب می دهد می گوید درست است که علی بن ابیطالب در خیلی از عرصه های جهاد حضور داشت و ابوبکر نبود ولی خوب پیغمبر هم نبود پیغمبر هم به اندازه ای که علی در عرصه جهاد بود حضور نداشت آنوقت گفته اگر اینطور باشد لازم است که علی از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم افضل باشد و چون شیعه نمی تواند بگوید علی از پیغمبر افضل است {ما هو جواب الشیعه جوابنا} شیعه هر چه جواب دهد نسبت به پیغمبر ما هم همان جواب را نسبت به ابوبکر می دهیم بعد به ما توضیح می دهد و می گوید درست است که علی بیشتر در جبهه جهاد حضور داشته و کارهای بسیار مهمی انجام داده ولی پیغمبر چه کار می کرده است؟ پیغمبر با بینات و دلایل مردم را به اسلام دعوت می کرده این کار از جهاد هم افضل است ایشان می گوید ابوبکر هم

همین کار را می کرده ابوبکر هم که در جبهه نبوده ولی با بینات و دلایل مردم را مسلمان می کرده آنوقت می گوید عثمان، عمروعاص ۷، ۸ نفر را می شمارد اینها که از سران هستند به واسطه ابوبکر مسلمان شدند ابوبکر دلایلی اقامه کرد و کاری کرد از جهاد بالاتر بنابراین این آیه دلالت ندارد بر اینکه علی افضل از ابوبکر باشد این کلام فخر رازی حالا جوابش ان شاءالله در جلسه بعد .

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سی و یکم تاریخ:۲۸ /۸ / ۸۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبـا القاسـم محمّـد و علـی أهـل بیتـه الطیبـین الطـاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در آیه ۹۵ سوره نساء که مشتمل بـود بـر ایـن جملـه {فـضل الله المجاهدین علی القاعدین} به آن ترتیبی که در بحث ما لازم بود عرض کردیم که در تفسیر فخر رازی جلد ۱۱ صـفحه ۹ تـا ۱۰ در اول همـین جلد در تفسیر همین آیه بحث کردیم که مـا کـاری بـه بحـث آن فعـلا نداریم و آن چه در تفسیر لازم بود عرض کردیم اما در ضمن گفته کـه شیعه به این آیه استدلال کردند آیا فضیلت علی علیه السلام بر ابـوبکر که آیا {فضل الله المجاهدین علی القاعدین} چون علی علیه الـسلام در غزئات ئ در عرصه های جهاد بیشتر از ابوبکر حضور داشـته و از ایـن جهت دلالت دارد بر این که علی علیه السلام بیشتر جهاد کرده و کـسی که بیشتر جهاد کند فضیلت بیشتری کـسب کـرده پـس علـی افـضل از ابوبکر است فخر رازی می گوید شیعه این طور گفته فخر رازی جـواب می دهد می گوید ما سؤال می کنیم که علی علیـه الـسلام در ایـن هـا حضور داشت و جهاد می کرد پیغمبر کجا بود به قـول شـما پیغمبـر بـه اندازه علی علیه السلام در عرصه های جهاد حضور نداشت باید بگوییم که پیغمبر مشغول اقامه ادله و بینات بود برای خاطر این که مردم را به اسلام آشنا کند و دعوت کند و مسلمان کند بعد می گوید ما هم درباره ابوبکر همین را می گوییم چون ابوبکر هم همین طور بود ابوبکر هم اگر در جبهه جنگ به اندازه علی علیه السلام حضور نداشت در آن اوقـات مشغول اقامه دلایل و بینات برای دعوت مردم به اسـلام بـود بنـابراین همین طور که این آیه دلیل نمی شـود بـر افـضلیت علـی علیـه الـسلام نسبت به پیغمبر دلیل هم نمی شود بر افضلیت علی نسبت به ابوبکر این حرف فخر رازی است در ادامه کلامشان گفتند بـه ایـن کـه بـه عـلاوه ابوبکر در موقعی اسلام آورد که علی علیه السلام صبی و بچه ای بـود ولی ابوبکر یک مرد کاملی بـود بـا تمـام تـوان در حفـظ پیغمبـر و در دعوت مردم به اسلام کوشا بود و بسیاری را نام می برد که بـه دسـت ابوبکر مسلمان شدند و اسلام را پذیرفتند از قبیل عثمان و عمروعـاص و غیره پس از دو جهت می گوید ابوبکر افضل است اول این که جهـاد ابوبکر در اول امر بوده آن و قت که اسلام هنوز قدرت پیدا نکرده بـود علی به مدینه که آمد شروع کرد به غزوات و جهاد آن موقع که اسـلام احتیاج به جهاد داشت علی صغیر بود و مـشغول جهـاد نبـود آن موقـع ابوبکر جهاد کرد که اسلام غریب بود ولی علی موقعی که به مدینه آمد شروع کرد به جهاد خوب معلوم است در غربت اسلام و آن موقعی کـه اسلام قدرت پیدا نکرده بود افضل است از وقتی که اسلام قـدرت پیـدا کرده باشد. دوم این که جهاد ابوبکر به دعوت بود مثل جهاد پیامبر کـه به دعوت به اسلام و اقامه بینات بود و معلوم است که دعوت به اسلام و اقامه بینات به طوری کـه افـضل افاضـل بـه دعـوت ابـوبکر اسـلام آوردند این نوع جهاد ، جهاد با اقامه دلایل و بیان افضل است بـه جهـاد سیف و شمشیر. بنابراین جهاد ابوبکر افضل است از جهـاد علـی و ایـن آیه علاوه بر این که دلیل نیست بر فضیلت حضرت علـی علیـه الـسلام بلکه بر عکس دلیل است که ابوبکر مثل پیغمبر است خلاصه جهاد او به بیان برهان و ادله بود. خلاصه مطلب این است که دیروز عرض کـردیم که اهل تسنن قرن ها روی مذهبشان کار کردند قدرت های اسـتبدادی، سلاطین، امرا حتی قدرت های استکباری کار کردند برای جا انداختن و تثبیت مذهب تسنن در برابر مذهب اهل بیت این است که در ایـن چنـد قرن علمایی، نویسندگانی از این قبیل در خدمت به مذهب تـسنن بـوده اند و کتاب ها و تألیفات فـراوان نوشـته انـد از طرفـی شـیعه همیـشه محجور و مظلوم بوده قدرت کار کردن نداشته نه قلمش قدرت داشـت برای نوشتن نه زبانش برای گفتن همیشه زیر سیطره جباران مظلوم بوده اند و نتوانسته اند خداوند متعال در بین ما یک افـرادی را بـالاخره بـه ایشان توفیق داد توانسته اند جوابگو باشند ولی آن ها حاضر نیستند این جواب ها را بشنوند وارد کردن کتاب الغدیر، المراجعـات، عبقـات ایـن کتاب ها به عربستان سعودی و امثال آن مث هـروئین قـدغن و قاچـاق است و نمی گذارند این کتاب ها را کـسی بخوانـد و ببینیـد در کتـاب فروشی های ما همه کتاب های آن ها است ولی در کتاب فروشی هـای آن ها از کتاب های ما اصلا وجود ندارد و قدغن اسـت خلاصـه مـا در این جا برای جواب این حرف آن ها به اختصار مقداری از همـان الغـدیر استفاده می کنیم در جلد هفتم صفحه ۲۰۰ که این بحث در آنجاست که درباره مطاعت ابوبکر مخصوصا شـجاعتش بحـث مـی کنـد ایـشان در الغدیر می گوید که شجاعت خلیفه (ابوبکر) نه قبل از اسلام نـه بعـد از اسلام ما عرصه ای و موقفی پیدا نمی کنـیم کـه در آن موقـف ابـوبکر شجاعت و شهامتی نشان داده باشد در هیچ جایی دلیلی که حـاکم باشـد از شجاعت ابوبکر وجود ندارد ولی بر عکس به این که فـرار کـرده در جنگ های مهم وجود دارد از جمله پیغمبر صـلوات الله علیـه و الـه بـه غزوه خیبر که آمدند روز اول پرچم را دادند به دست ابوبکر کـه بـرای فتح خیبر حرکت کرد رفت و ذلیلانه پرچم را برگرداند و کاری از پیش

نبرد روز دوم دادند به دست عمر او هم رفت و کاری از پیش نبرد پیغمبر صلوات الله علیه و اله فرمودند {لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار} و این قلعه را او فتح خواهد کرد پرچم را به دست حضرت امیرالمؤمنین دادند حضرت امیرامؤمنین رفتند و قلعه خیبر را فتح کردند بعد از خودشان مثل ابن ابی الحدید قصیده ای دارد ایشان مقداری نقل می کند که عمر و ابوبکر در جنگ ها فرار کردند که فرار از جنگ {و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله} که از گناهان کبیره این است که انسان در گرماگرم جنگ پشت به دشمن کند مگر این که بخواهد یک موضع دیگری اتخاذ کند برای حمله یا خودش را ملحق کند به جمعیتی که مشغول جنگ اند غیر از این دو مورد اگر کسی بخواهد جا خالی کند این به غضب و لعنت پروردگار مبتلا می شود آیت الله امینی (اعلی الله مقامه) واقعا خیلی زحمت کشیده در نوشتن الغدیر ده سال فقط فهرست برداری کرده از کتب عامه، بنده خودم چند دفعه خدمتشان رسیدم ایشان خودشان به بنده می گفتند که من دیدم بعضی کتاب ها مال سنی هاست تا قرن چهارم و پنجم بوده و بعد از آن دیگر نبوده رفتم به دمشق کتابخانه ظاهریه ولی در آن جا هم پیدا نکردم کتابخانه ظاهریه کتابخانه مهمی است بعد رفتم به هندوستان در آن جا چند ماه ماندم دیدم این کتاب ها در آنجاست رفتم پیش آن کسی که مدیر کتابخانه بود به او گفتم که من می خواهم از این کتاب ها یادداشت بردارم قبول نکرد من گفتم اگر شما اجازه می دهید من شبها را این جا بمانم و یادداشت بردارم ولی قبول نکرد گفت این جا وقت و برنامه دارد صبح فلان ساعت بیا و فلان ساعت هم برو من خیلی مأیوس شدم و رفتم فردا که آمدم آمد کلید کتابخانه را به من داد گفت من در خواب حضرت امیر را دیدم که گفتند این شخص که امد کلید را به او بده و کتاب ها در اختیارش باشد بعد ایشان می گویند که در ان زمان من رفتم از همانجا افرادی پیدا کردم و ۸۰ هزار صفحه فتوکپی از کتاب ها برداشتم و این در الغدیر منعکس هستند خلاصه بارها از این قبیل جریان ها نقل می کردند که برایشان به وجود آمده بود و خیلی مورد توجه حضرت امیر علیه السلام بودند بنده در کتاب علماء اسلام مقداری از احوال ایشان نوشته ام ایشان موقعی که وضو می گرفتند {اللهم انا نعوذ الیک من قلب لا یخشع و علم لا ینفع} اشک از چشمانش جاری بود و طور دیگری بود تعبد و تحجدش و ولایتش اصلا طور دیگری بود خلاصه ایشان در این جا شروع کرده به این جریان که ما از ابوبکر ندیدیم در یک عرصه ای شهامتی، شجاعتی بعد می گوید بله ریشه این مطلب این است یک نفر را نام می برد سنی ها در حدود ۶۰۰ هزار حدیث مجهول دارند در بحث نهج البلاغه آدرس این را من عرض خواهم کرد در ان احادیث مجهول که آن ها دارند آن ها فکر کردند که احادیث را بسازند معاویه و غیره دستگاهی داشتند برای ساختن احادیث فکر کردند که این احادیث را بسازند و حدیثی را بسازند که مردم قبول کنند خیلی از حدیث های علیه حضرت امیر را از قول خود حضرت امیر علیه السلام جعل کردند که در این جا زیاد دارد مثلا در صحیح بخاری یک حدیث بیشتر از محمد بن حنیفه نیست فقط یک حدیث و آن هم این است محمد بن حنیفه از پدر پرسید که {من افضل الناس بعد النبی قال ابوبکر قال ثم من قال عمر. قال ثم من قال عثمان قال فأنت؟ قال علی انا کاحد من الناس انا کاحد من الناس} این حدیث را در صحیفه بخاری از حضرت امیر علیه السلام جعل کرده اند در این جا هم علامه امینی اعلی الله مقامه می گویند که حدیثی دارند و آن حدیث این است که از علی سؤال کردند {من اشجع الناس} حضرت علی علیه السلام گفتند ابوبکر، گفتند فأنت؟ قال بله در جنگ جنگ ها وقتی حمله می شد من حمله می کردم ولی ابوبکر آن قدر شجاع بود اصلا در جنگ کسی جرأت نزدیک شدن نداشت تا نزدیک می آمد ابوبکر او را می کشت این است که ابوبکر از من اشجع است این حدیث را علامه امنی در صفحه ۲۰۱ جلد هفتم از آن ها نقل می کند بعد علامه می گوید که ای کاش می گفتند این سنی ها سند حدیث چیست؟ چون مرسل است تا ما در سند بحث کنیم که چه کسانی این حدیث را جعل کرده اند به ما معرفی کنند که ببینیم که این حدیث که به شکل مرسل به این عنوان ذکر کردند اسنادش را برای ما بیان کنند بعد می رود سراغ این مطلب، یک مطلبی آن ها دارند و آن این که در جنگ بدر که اولین جنگ است پیغمبر صلوات الله علیه و اله در اریش بود یعنی در سایه بان در روی یک تپه ای پیغمبر زیر یک سایه بانی بود لشکر و حضرت امیرالمؤمنین با کفار می جنگیدند مثل ابوجهل و ... ولی پیغمبر در اریش بود ابوبکر هم در اریش بود چرا؟ به خاطر این که حفاظت پیغمبر صلوات الله علیه و اله را به ابوبکر سپرده بودند که در اریش پیغمبر را حفظ کند و این کار مهم تر از حضور در میدان جنگ بود این است که ابوبکر جایگاه بسیار بزرگی دارد نسبت به جنگ ها. آقای امینی شروع می کند به جواب این اولا که ما قبول نداریم که پیغمبر در سایه بان بنشیند پیغمبر {اقرب الی العدو} بود از همه کس به دشمن نزدیک تر بود حضرت امیر می فرمایند که در جنگ ها هر وقت پیغمبر حضور داشتند {کان اقربنا الی العدو} نمی شود

پیغمبر برود در سایه بنشیند و لشکر در حال جنگ باشد خودش فرمانده سپاه است در صف اول حضور دارد حالا اگر بگوییم اریش یعنی سایه بان ما در روایات اشخاص زیاد داریم برای محافظت از پیغمبر مثلا در فلان جنگ فلانی و به همین صورت حفظ پیغمبر اختصاص به ابوبکر ندارد در هر جنگی چه کسی مراقب پیغمبر باشد به او سفارش شده بود و این اختصاص به ابوبکر ندارد بعد می گوید به این که این اشجع کجا بود؟ این شجاع تر که ابوبکر است در جنگ حنین کجا بود؟ در جنگ احزاب که عمروبن عبدود آمد و چیزهایی گفت و حضرت علی رفت {ضربة علی یوم الخندق} کجا بود؟ آن وقت که جبرئیل گفت {لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی} در احد کجا بود؟ آن وقت که دندان پیغمبر شکست کجا بود؟ خلاصه ده، پانزده جا می شمارد می گوید این که شما می گویید اشجع بود در این مراحل کجا بود؟ این علی بود که در این مراحل از پیغمبر دفاع می کرد خلاصه جواب مطلب دیروزی و امروزی مراجعه کنید به الغدیر جلد هفتم صفحه ۲۰۰ به بعد که مطالب زیادی دارد و در جلد هشتم که مطاعن ابوبکر فراوان ذکر شده به این که لغزش های فراوانی دارد این راجع موضوع بحث دیروزی بود اما بحثی که درباره جهاد داریم در جهاد ما به ترتیب جواهر که بحث می کنیم بعد از فراق از این که جهاد واجب کفایی است به آن معنا که عرض کردیم این بحث را پیش کشیده اند که در جهاد شرط است که امام وجود داشته باشد {یا من نصبه الامام} {جهاد عندنا} جهاد ابتدایی که محل بحث ما است این بایستی زیر پرچم امام معصوم باشد، یا کسی که امام معین کرده باشد اگر زیر پرچم امام معصوم نباشد {یا من نصبه الامام} نباشد ما قبول نداریم صاح جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۱ {لا خلاف بیننا بعد الاجماع بقسمیه علیه فی ان انما یجب علی الوجه المضبوط شرط وجود الامام} به شرط این که امام علیه السلام باشد که فرماندهی را آن امام به عهده بگیرد ما در زیر پرچم او جهاد کنیم {او من نصبه} یا کسی که امام نصب کرده مثلا در ان نامه ۵۳ به مالک اشتر در نهج البلاغه حضرت امیر المؤمنین می فرمایند {جبایة خراجها و جهاد عدوها استصلاح اهلها و عمارة بلادها} در این امیرالمؤمنین به مالک اشتر اجازه می دهد که ما جهاد کنیم چرا این چنین است؟ این به خاطر این است که معلوم است که جهاد کار ساده ای نیست از طرفی جهاد مجاهدین باید جمع و محیا شوند برای حرکت و حمله به دشمن از طرفی هم اطاعت هر کسی واجب نیست و کسی که فرمان جهاد را بخواهد بدهد از نظر فقه ما {اطیعو الله و اطیعو الرسول اولی الامر منکم} ما از هر کس اطاعت نمی کنیم باید آن کسی که ما را دعوت می کند امر می کند یا خدا باشد یا پیغمبر یا ائمه علیه السلام و امثال ذلک. زیاد داریم از این جهت ما نمی توانیم زیر پرچم هر کسی که جمع شویم و اطاعتش واجب نیست از طرفی دیگر جهاد درگیری با دشمن است و جان است و مال است و خون است اگر معصوم باشد و من نصبه المعصوم باشد به اندازه لازم می خواهد دعوت به اسلام کند دعوت به اسلام یک عبادتی است و فی سبی الله است این عبادت را کسی می تواند با حدود و موازینش انجام دهد که یا معصوم باشد یا از طرف معصوم باشد و الا چنگیزها و هلاکوخان ها و غیره نمی توانند که کسی را به جنگ عوت کنند و کسی قبول نمی کند این جنگ نیست این جهانگیری نیست این جهاد در راه خداست بنابراین مردم بخواهند اطاعت کنند باید در رأس آن جهاد یا معصوم یا من نصبه المعصوم باشد اگر نه از ان طرف هم بخواهد حمله و هجوم صورت بگیرد باید یک شخصی باشد با حساب با حفظ حدود پروردگار این را به عهده بگیرد زیرا این کار، کار مهمی است این است که ما شیعه معتقدیم که {یجب} به شرط این که امام علیه السلام باشد یا من نصبه، صاحب جواهر می گوید نه تنها وجوب مشروط به این است بلکه مشروعیت هم مشروع به این است اصلا مشروعیت جهاد اگر نباشد خلاف شرع است نه تنها اگر این جور نباشد واجب نیست بلکه جایز نیست آن وقت ما یک بحثی بین خودمان داریم آن بحث این است که آیا اختصاص دارد به امام معصوم یا من نصبه بخصوص است یا شامل فقها هم می شود؟ این مربوط می شود به فقها که مثلا در زمان ما اگر فقیهی قدرت پیدا کرد برای دعوت به اسلام آیا آن هم جایز نیست؟ یعنی عدم جواز مخصوص به این است که کفار نباشند، فاجر نباشند، فاسق نباشند، این را بین خودمان باید بحث کنیم فعلا بحث در مرحله اول است در این جا صاحب جواهر می خواهد بگوید بایستی امام معصوم باشد یا کسی که امام معصوم نصب کرده باشد او را ولو عاما اگر شامل این ها شود آن وقت در این جا کلمات فقها را می خوانیم که بعضی از فقهای ما گفتند به این که در زمان غیبت جایز نیست، این جهاد جایز نیست بله آن جهادی که دفاع باشد آن قسم دوم بله آن در هر زمانی واجب است اما جهاد برای دعوت به اسلام و از میان برداشتن موانع این اختصاص دارد به معصوم یا من نصبه المعصوم خاصا بعضی گفتند که نه خیر فعلا ما می خواهیم در قسمت اول بحث کنیم قسمت دوم باشد برای بعد، از جمله کسانی که به ضرس قاطع می گوید به این که در زمان غیبت مشروع نیست صاحب ریاض است صاحب ریاض در این بحث به ضرس قاطع می گوید در زمان غیبت امام این نوع جهاد

مرسوم نیست یعنی مشروع نیست حتی اگر فقیهی قدرت زیاد پیدا کند برای دعوت مردم به اسلام نمی تواند این کار را انجام دهد می گوید این از شئون امام است مخصوص امام معصوم علیه السلام است بنابراین ما در وسائل بابی داریم باب دوازده از ابواب جهاد عدو در وسائل ۲۰ جلدی در این جا روایاتی داریم که این روایات مدرک کسانی مثل صاح جواهر می باشد ما این روایات را باید بررسی کنیم و در باب سیزدهم هست که امام (رضوان الله علیه) می فرمودند مکرر که روایاتی است که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام هر کسی قیام کند پرچم بلند کند و حکومت درست کند این حکومت ظالمانه است و مشروع نیست تا زمانی که حضرت بیایند ولی این روایت را ایشان رد می کردند و می گفتند این درست نیست که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام تأسیس یک حکومتی و یک پرچمی را برافراشتن جایز نیست حالا ما باب دوازدهم را عرض می کنیم در صفحه ۳۲ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی عنوان باب این است {باب اشتراط وجوب الجهاد بامر الامام و اذنه} وجوب جهاد و صاحب جواهر می گوید جواز و مشروعیتش مشروط است به امر و اذن امام {و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل} ایشان هم مزاقشان مثل صاحب ریاض است و می گفتند حرام است جهاد با غیر امام عادل منظور از امام عادل امام معصوم است . حالا خبر اول، {محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین } تا این جا این چهره ها را می شناسیم این ها خوب هستند کلینی که معلوم است محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی از طبقه ۸ بسیار جلیل است محمد بن حسین ابی الخطام از اجلای رواة طبقه ۷ {عن علی بن النعمان} بسیار خوب است {عن سوید القلاء} این هم خیلی خوب است و ثقه است و از طبقه پنجم است قلاه به کسی می گفتند که قلا درست می کرد که در فارسی می نویسند قاووت آن را که درست می کردند از آرد و شیرینی جات این ها را مخلوط می کردند با هم قلاد به کسانی می گویند که آن را درست می کردند {عن بشیر، بشیر الدهان} خبر را صاحب جواهر دارد، تذکره دارد، منتهی دارد همه دارند ولی بشیر دهان توثیق نشده {عن ابی عبد الله } بشیر دهان روغن فروش به امام صادق می گوید که {انی رأیت فی المنام} خوابی دیده بوده و خواب خود را برای امام صادق تعریف می کند {انی قلت لک} در خواب به شما می گفتم {ان القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام} من در خواب به شما گفتم که قتال با غیر امامی که طاعت او واجب است حرام است مثل میته که حرام است مثل دم که حرام است مثل لحم خنزیر که حرام است {فقلت لی، نعم، هو کذلک} در خواب فرمودید بله همین طور است حالا این خواب را من دیده ام به شما گفتم شما هم این طور گفتید حالا در بیداری من دارم سؤال می کنم {قال ابو عبد الله علیه السلام هو کذلک هو کذلک} چرا چون در امور زمان بنی امیه هم قتال می کردند می رفتند و شهر ها را می گرفتند ولی به چه قصدی، معلوم است بنی امیه هستند دیگر آن ها شهرها را می گرفتند به خاطر این که سلطه خودشان را گسترش دهند شهرهای بیشتری را زیر نگین خودشان در بیاورند به خاک خودشان ملحق کنند برای خاطر سلطنت و توسعه سلطنت بود حتی بعضی از کفار می گفتند که ما حاضریم مسلمان شویم

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه سی و دوم تاریخ:۸۷/۸/۲۹

بحث ما با توفیق پروردگار متعال چهارشنبه ها در نهج البلاغه است عرض کردیم که ما درباره اصول و مبانی حکومت حضرت علی علیه السلام بحث می کنیم اما شروع بحث طوری بود که از امامت آغاز شد بعضی از دوستان محترم گفتند یک، دو جلسه درباره همین امامت از دیدگاه نهج البلاغه بحث شود این کلام مربوط به این موضوع است در کلام ۶۶ فیض الاسلام {و من کلام له علیه السلام فی معنی الانصار قالوا: لما انتهت الی امیر المؤمنین علیه السلام انباء السقیفه} به حضرت امیر علیه السلام خبر آوردند که در سقیفه چه جریانی به وجود آمد {بعد وفاة رسول الله صلوات الله علیه و آله} انباء و خبرهای سقیفه را برای حضرت علی علیه السلام آمدند و ذکر کردند جریان سقیفه یکی از جریان های دردآور تاریخ اسلام است پیغمبر صلوات الله علیه و آله در اواخر عمرشان از جهت این که مسموم شده بودند ما معتقدیم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله شهید زهر یک زن یهودیه است در اواخر عمرشان که مریض بودند و در حال شدت ضعف و مرض، نگرانی مهمی داشتند که خودشان هم می فرمودند {قد اقبلت الیکم الفتن کقطع الیل المظلم} قطعه های فتنه مثل قطعه های شب تاریک به طرف شما سرازیر می شود و خودشان هم می دانستند که چه جریانی برقرار است کسانی که احساس داشتند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله مریض هستند پیغمبر صلوات الله علیه و آله نظرشان این بود که افرادی در مدینه نباشند در حین رحلت پیغمبر این بود که جیشی ترتیب دادند به عنوان اسامه معروف است برای خاطر این که دولت روم در برابر اسلام نقشه هایی داشت پیغمبر یک لشکری ترتیب دادند و اسامه یک جوان ۱۸ ساله بود اسامه فرزند ام ایمن است خیلی مقام دارد با این که بعدا برگشت پیغمبر صلوات الله علیه و آله اسامه را سرکرده لشکر قرار داد و فرمان صادر کردند که افرادی که باید بروند به جنگ حرکت کنند و بروند اسامه هم در نزدیکی مدینه اردو زد تا کسانی که باید بروند آن جا حضور پیدا کنند برای حرکت ولی ابوبکر و عمر و عثمان و این ها نقشه ای داشتند از این جهت حضور پیدا نمی کردند و نمی گذاشتند لشکر حرکت کند چون احساس می کردند پیغمبر صلوات الله علیه و آله همین روزها از دنیا می رود رای نقشه خودشان پیغمبر هم اصرار داشت {جهزوا جیش اسامه} جیش اسامه را ترتیب دهید و حرکت کنید حتی لعنت کرد پیغمبر کسی که تخلف کند و حضور پیدا نکند اما باز هم آن ها می رفتند پیغمبر هم به همین دلیل از این جهت نگران بودند و بالاخره آن ها نرفتند در آخر پیغمبر فرمودند پس یک چیزی بیاورید تا من بنویسم که بعد از من گرفتار ضلالت نباشید جمع شده بودند برای عیادت پیغمبر ولی بعضی مانع شدند از نوشتن و گفتند {حسبنا کتاب الله} پیغمبر اصرار کردند، گفتند پیغمبر {غلبه الوجع} درد به پیغمبر شدت کرده و گفتارش (نعوذ بالله) هذیان است خلاصه با گفتن این کلمات پیغمبر ناراحت شدند {قومو عنی} بلند شوید و بروید چون حس کرد اگر قرار باشد که بنویسد خواهند گفت در حال هذیان در حال {غلبة الوجع} نوشته این جریان ها و دغدغه های پیغمبر در اواخر عمر بود بالاخره پیغمبر صلوات الله علیه و آله رحلت کردند حضرت امیر علیه السلام با نزدیکان در کنار جنازه پیغمبر بودند حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که پیغمبر در حالی از دنیا رفت که سرش روی سینه من بود خلاصه آن هایی که نقشه داشتند در سقیفه جمع شدند برای نقشه های خودشان با این که جنازه پیغمبر روی زمین بود نقشه خودشان را عملی کردند، انصار و مهاجر در میان انصار سعد بن عباده یک فرد خوش سابقه ای بود {کان سیدا کریما} رئیس قبیله خزرج بود او حس کرد که می خواهند خلافت را برگردانند پیغمبر صلوات الله علیه و آله ۲۳ سال مکرر در ۱۳ سال در مدینه و ۱۰ سال در مکه راجع به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مطالبی گفته که برای هیچ کس تردیدی نمانده اما در عین حال وقتی این مسائل را انسان می بیند تعجب می کند بالاخره در آن جا سعد بن عباده چون حس کرد که می خواهند ابوبکر را خلیفه کنند او هم سید خزرج بود گفت {منا امر و منکم امر} و این را مطرح کرد آن ها اصرار کردند و برنده شدند و عمر که ۲ و ۳ نفر را نیز آورده بود یکی ابوعبیده جراح که حفار قبور بوده قبر کن بوده این قدر شغلش پایین بوده و درکش و فرهنگش کم بوده، ابوبکر نیز آن جا حاضر است، ابوبکر گفت به یکی از این دو نفر بیعت کنید یا عمر یا ابوعبیده برای خلافت عمر گفت که نه خیر شما سنتام بالاتر از ماست و ما با شما بیعت می کنیم ابوعبیده جراح و عمر با ابوبکر بیعت کردند یک نفر دیگر نیز به نام بشیر بن سعد حضور داشت خلاصه چهار، پنج نفری جریان را درست کردند و ابوبکر شد خلیفه بعد مردم را مجبور به بیعت کردند بعد سعد بن عباده هم که دید حرف او پیشرفت نکرد بدون این که بیعت کند چون مریض بود از مجلس او را به بیرون بردند این جریان را آمدند و به خضرت امیر علیه السلام گفتند این کلامی که می خواهیم بخوانیم مربوط به این است که از فصل های نهج البلاغه است {لما انتهت الی امیر المومنین} وقتی که به امیر المومنین منتهی شد انباء سقیفه، اخباری که در سقیفه به وقوع

پیوست سقیفه فعیل است بر وزن فعوله یعنی جایی که سقف است یک محلی بود سایه بان مانند و مسقف بود و مجمع انصار بود آن جا جمع شده بودند اخبار سقیفه به حضرت رسید، حضرت فرمودند {ما قالت الانصار؟} دو طایفه آن جا جمع بودند یکی انصار که به سرکردگی سعد بن عباده و طایفه دیگر مهاجرین که شامل ابوبکر و عمر و عثمان بود حضرت امیر المومنین سوال کردند که انصار چه گفتند؟ این خیلی تعجب است که ۲۳ سال این همه مقدمه برای خلافت امیر المومنین و حالا جمع شدند و این چنین جریانی به وجود آمده {قالوا: قالت: منا امیر و منکم امیر؛} انصار گفتند یکی از شما امیر و یک نفر از ما هم امیر شود {قال امیر علیه السلام فهلا احتججتم علیهم} حضرت فرمودند چرا شما به آن ها احتجاجی نکردید وقتی که انصار گفتند از ما یک نفر امیر از شما یک نفر باید با آن ها بحث می کردید {فهلا احتججتم علیهم بان رسول الله وصی بان یحسن الی محسنهم و یتجاوز عن مسیئهم؟} وقتی انصار می گویند از ما یک نفر و از شما هم یک نفر به عنوان امیر باید به آن ها بگویید که پیغمبر صلوات الله علیه و آله توصیه کردند که نسبت به انصار به نیکوکارانشان احسان کنید اگر بد کردند از آن ها تجاوز کنید و از آن ها اغماض و صرف نظر کنید این را باید به آن ها می گفتید در رابر حرف آن ها. {قالوا و ما فی هذا من الحجة علیهم؟} گفتند این کلمه را پیغمبر گفته قبول داریم اما این برای چه چیزی علیه آن ها استفاده می شود از این سفارش پیغمبر چه چیزی علیه آن ها می شود به دست آورد {فقال علیه السلام لو کانت الامامة (الامارة) فیهم لم تکن الوصیة بهم} حضرت فرمودند اگر از آن ها امیری بود (امارة به معنی امیر و فرمانروا، أمارظ به فتح همزه به معنی علامت است. ولی اِمارة مصدر است به معنی فرمانروایی و امیری) اگر آن ها فرمانروایی داشتند که دیگر پیغمبر وصیت نمی کرد به یکی از بزرگان می گویند که شما از گروهی نیکوکارانشان را تشویق و بدکارانشان را مجازات نکنید به چه کسی می گویند؟ به امیری غیر از ان ها می گویند معلوم می شود که درباره انصار پیغمبر امیری معین نکرده اند امیر از غیر انصار بوده از مهاجرین بوده اگر در میان انصار پیغمبر امیری انتخاب می کرد دیگر وصیت نمی کرد این کلمه را {الامارة فیهم} مثلا در قم اگر قمی ها جمع شوند و یک نفر غیر قمی هم باشد به او یک نفر می گویند که نسبت به این ها اگر خوب وبدند تشویق کن و اگر بد بودند صرف نظر کن معلوم می شود که در خود قمی ها امیری نیست امیر از غیر قمی هاست که به او سفارش می کنند که نسبت به این ها ارفاق داشته باشد پس این سفارش پیغمبر حاکی از آن است که در میان انصار امیر نباید باشد امیر باید از غیر انصار باشد آن غیر انصار باید نسبت به انصار {یحسن الی محسنهم و یتجاوز عن مسیئهم؟} حضرت امیر گفتند به این صورت است این کلمه که ان ها می گویند {منا امیر و منکم امیر} بر خلاف گفته پیغمبر صلوات الله علیه و آله است که سفارش کرده و معلوم می شود الامارة و فرمانروایی در میان انصار نیست و باید فرمانروایی در میان غیر انصار باشد و حرف های انصار بر خلاف سفارش پیغمبر است و آن ها محکوم اند {ثم قال علیه السلام فماذا قالت قریش؟} این ها نسبت به انصار پس نسبت به انصار پیغمبر این بوده که از میان آن ها امیری نباشد امیر یک نفر بیشتر نباید باشد و آن امیر هم باید از غیر انصار باشد تا نسبت به انصار ارفاقی داشته باشد و سوابق و کمک انصار را نسبت به اسلام در نظر بگیرد ولی هر چه باشند زیردست و فرودست هستند بعد سوال کردند که {فماذا قالت قریش؟} قریش و مهاجرین که ابوبکر و عثمان و عمر این ها همه جزو قریش بودند و هم جزو مهاجرین، قریش چه گفتند {قالوا: احتجت بانها شجرة الرسول صلوات الله علیه و آله} قریش می توانستند خلافت و امارة را قبضه کنند دلیلش هم این بود که آن ها شجره پیغمبرند چون تمام قریش با پیغمبر از نضر بن کنانه می باشند از یک طایفه هستند قریش احتجاج کردند که ما شجره پیغمبر صلوات الله علیه و آله هستیم {فقال علیه السلام احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة} این درد امیر المومنین است قریش احتجاج کردند به شجره که ما از درخت یم این شجره یک ثمره ای دارد ثمره اش کیست؟ اهل بیت اند که میوه درخت قریش هستند آن ها را ضایع کردند و پشت پا گذاشتند این در نهج البلاغه بود حالا این مطلب در شروح در خوئی جلد پنجم صفحه ۸۲ مطالعه شروح برای روشن شدن مطلب لازم است، شرح ابن ابی الحدید جلد ششم صفحه ۳، شرح بحرانی جلد دوم صفحه ۱۸۳، شرح فی الضلال جلد اول صفحه ۳۳۷ این چهار شرح است با مراجعه به این ها مطلب روشن تر مرأة شود و اما سند ما قبلا عرض کردیم که نهج البلاغه از نظر سند به اندازه مسلم بوده که سید رضی خود را محتاج به ذکر سند نمی دیده این قدر مسلم بوده کلمات حضرت امیر علیه السلام اما در عین حال ما چند تایش را گفتیم یکی مصادر النهج البلاغه و اساتیدة تألیف سید عبد الزهرا حسنی خطیب که یکی از نویسندگان لبنان یا دمشق است این در چند جلد است در جلد دوم صفحه ۵۷ سند این کلام را که خواندیم ذکر کرده اند و همین خویی و ابن ابی الحدید هم در ذیل سند را دارند حالا چند مطلب را ما بایستی به عرض برسانیم مطلب اول این است که ما باید

بدانیم چه خبرهایی بوده که ۲۳ سال پیغمبر صلوات الله علیه و آله از همان آغاز دعوت حضرت امیر را به عنوان وصی خود و امیر معرفی کردند در هر جریان مناسبی در ۱۳ سال در مکه بعد ۱۰ سال در مدینه در کتاب سید شرف الدین در المراجعات که ۳۱۲ مراجعه در این کتاب وجود دارد بین سید شرف الدین و شیخ سلیم بشری که رئیس جامعه اظهر مصر بوده الان هم یک دوره آثار سید شرف الدین در چند جلد چاپ کرده اند خوب خیلی عالی است پاورقی هم دارد ایشان در کتاب المراجعات می گویند پنج دفعه پیغمبر صلوات الله علیه و آله حدیث ثقلین را بیان فرمودند از روی مدارک خود اهل تسنن یکی در عرفات بوده در حجة الوداع، دوم در غدیر خم بوده در مقدمه {من کنت مولاه فهذا علی مولاه} حدیث ثقلین را ذکر کرده اند، سوم در مسافرت به طائف بوده با مدارکی، چهارم در مسجد مدینه، پنجم در خانه خودشان، حجره خودشان، بالاخره مطلب خیلی روشن بوده اما خوب نقشه ای که {دبّر باللیل} قبلا ترتیب داده شده بود مثل آتش زیر خاکستر بود که منتظر بودند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله رحلت کنند و نقشه خودشان را عملی کنند از این جهت چون نقشه ای است به این صورت که تبلیغات و تصلیحات و تأکیدات ۲۳ ساله را کنار می گذارند و جمع می شوند و می گویند {منا امیر و منکم امیر} به این ترتیب جریان ثقیفه انجام می شود شاید تعجب کنید چون انسان تعجب می کند که چطور می شود ۲۳ سال این همه تبلیغات ولی باز این جریان خوب جریان که جریان ظلم و عداوت شد دیگر حد و مرز نمی شناسد سید شرف الدین کتابی دارد که باید آن را مطالعه فرمایید النص و الاجتهاد ازآن چند جلد، جلد دوم در این کتاب ۱۰۰ مورد را ذکر میکند که بر خلاف نص عمل کردند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه کسی تعجب نکند که استبعاد نکند که چطور می شود نصی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله باشد و این ها با آن مخالفت کنند؟ خلاصه این موارد از وی مدارک خود اهل تسنن است ایشان به اندازه ای مهارت و تسلط به منابع اهل سنت دارند سید شرف الدین واقعا خیلی بالاست یکی از رجال بسیار بزرگ است در این ۱۰۰ مورد ۱۵ مورد مال ابوبکر است و بقیه موارد مال آن سه نفر دیگر، ابن ابی الحدید می گوید من با استادم ابوجعفر نقیب که مرد با انصافی بود اما سنی بوده، بحث می کردم درباره همین خلافت من به استاد خودم گفتم که من خیلی استبعاد می کنم از این که پیغمبر صلوات الله علیه و آله تصریح کرده باشد به یک مطلبی ولی این خلفا با او مخالفت کرده باشندراین را من استبعاد می کنم که صحابه پیغمبر چنین و چنان بودند چطور می شود که پیغمبر وصیت کرده باشد آن وقت آن ها مخالفت کنند استادم در برابر جواب من گفت من هم خیلی استبعاد می کنم که پیغمبر بدون وصیت از دنیا رفته باشد، ی که این همه زحمت کشیده بود امتی را ترتیب داد این پیغمبر وقتی که چند روز از مدینه غائب بود یک سرپرستی معین می کرد منم خیلی استبعاد می کنم که پیغمبر بدون این که برای این امت سرپرستی معین کرده باشد از دنیا رفته باشد، اگر شما هم استبعاد می کنید. چون شیخ کاظم ازری در آن قصیده اش که ۱۰۰۰ بیت بیشتر بوده که مقداری از آن از بین رفته و تقریبا ۵۰۰ بیت از آن باقی مانده این خیلی قصیده عجیبی است درباره امامت و خلافت این قصیده هر کجا خوانده می شد سید بحر العلوم ایستاده گوش می کرد تا می شنید بلند می شد اینقدر این قصیده از نظر مطلب پر رنگ بود الان هم قبر شیخ کاظک ازری بالا سر موسی بن جعفر است (علیه السلام) او در شعرش می گوید {أنبی بلا وصی تعالی الله أما یقوله السفهاء} آیا می شود یک پیغمبری بدون وصی از دنیا برود و بزرگ است خداوند از ان چه که سفهاء امت می گویند خلاصه ابن ابی الحدید می گوید من به استادم گفتم من نمی توانم قبول کنم که صحابه پیغمبر بر خلاف نص پیغمبر کاری انجام داده باشند استاد من هم گفت من هم نمی توانم قبول کنم پیغمبر بدون وصیت به وصی این مطلب مهم را بیان نکرده باشد و از دنیا رفته باشد حالا مطلبی که من می خواستم عرض کنم مطلب اول همین خطبه به این ترتیب که عرض شد مطلب دوم این است که در کتاب الغدیر علامه امینی جلد پنجم در ان جا مطالب بسیار بسیار عالی است اولا ایشان نوشته که ۵۰۸ هزار حدیث مجعول به اعتراف خود سنی ها در دست ما و سنی ها وجود دارد یعنی ان ها دیدند که آمدند و کاری کرده اند و خلافت را این طور برگرداندند این احتیاجی به تبلیغات و احتیاج به تجهیزات دارد شروع کردند به جعل احادیث به نفع خلفایی که معین کردند هر حدیثی که ما درباره اهل بیت داریم آن ها مثل همان را برای ابوبکر و عمر درست کردند مثلا ما داریم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله به معراج می رفتند دید که در عرش نام پنج تن است آن ها درست کردند که نام ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه است هر چقدر که ما داریم مشابه همان را برای آن ها درست کردند ایشان آماری از کتاب های خود اهل تسنن در جلد پنجم الغدیر صفحه ۲۹۰ تا ۲۹۱ نوشته اند، احادیث مجعوله در دست اتباع مدرسه خلفا دو تا مدرسه در نتیجه به وجود آمد مدرسة اهل بیت و مدرسة الخلفاء احادیث مجعوله در دست اتباع ندرسه خلف تبلغ ۴۰۸۶۸۴ در دست آن ها وجود دارد. بعد می گوید وضاعون و کذابون بازارشان خیلی گرم

بود و اجرت می گرفتند و حدیث جعل می کردند از قبیل ابوهریره ها و امثال این ها بعدا می گوید اما چیز عجیب تر این است که وقتی می رویم سراغ موثقاتشان (آن حدیث ها که قبول دارند) این ها را خودشان تصریح کردند که کذب و جعل است منتهی در جای دیگر، اما می رویم سراغ توثیق هایشان علامه امینی می گوید آن هم عجیب است چند نفر از ان ها مثل زیاد بن أبی جزو موثقین آن هاست که پدر عبید الله بن زیاد بوده بعد عمر بن سعد بعد عمران بن حتان خارجی، مادح ابن ملجم از اعوان حجاج بن یوسف ثقفی اسماعیل نامی است که این ها جزو موثقین آن ها هستند و این همان کسی است که سعید بن جبیر را کشت. تعداد زیادی را ذکر می کند که این ها جزو موثقین آن ها هستند و کسانی هستند که از دشمنان اهل بیت علیه السلام هستند بعد می گوید بخاری از امام صادق علیه السلام یک حدیث ذکر نکرده ولی از دشمنانشان ذکر کرده بعد در آخر می رسد به این جا که امام طاهر حسن بن عسکری را تضعیف کردند و گفتند که ما او را قبول نداریم به نقل روایات {فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یشرکون} این یک فصلی است از علامه امینی، علامه امینی (اعلی الله مقتمه) در این جلد پنجم چند فصل را بحث کرده یکی در احادیث مجعوله بحث کرده اند مختلفه و ساختگی که شد ۵۰۸ هزار حدیث از روی مدارک خودشان این مطالبی که ما گفتیم باز هم مطالب بیش از این هاست حالا ما مقداری را گفتیم. دوم بحث کرده در این که احادیث را جعل کردند در این که پیغمبر گفته بعد از من خلیفه ابوبکر است بعد از او عمر است و بعد از او عثمان است، صد مورد ذکر می کند به این مضمون حالا بنده یکی از آن ها را عرض می کنم {سلسلة الموضوعات فی الخلافة} آمده ایشان دسته بندی کرده اند یک قسمت از مجعولات به خلافت مربوط نیست فضیلت عمر و عثمان است و یک قسمت از موضوعات به خلافت مربوط است می گوید دست های بازیگران این جا در حرکت بود و احادیثی جعل می کردند برای خلافت. {عن انس بن مالک قال جاء النبی صلوات الله علیه و آله فدخل الی بستان} پیغمبر داخل بستان شد {فانی آت و دق الباب یا انس هم فافتح الباب و بشره بالجنة و بشره بالخلافة} پیغمبر در باغی بود که در را زدند پیغمبر به انس گفت که بلند شو در را باز کن و بشارت بده او را به بهشت و خلافت {من بعدی، قال قلت یا رسول الله اعلمه} به او بگویم این مطلب را {قال صلوات الله علیه و آله أعلمه} رسول الله گفتند به او بگو {فاذا ابوبکر} نفر اول ابوبکر {ثم جاء آت} نفر دوم {دق الباب قال یا انس قم و افتح له بشره بالجنة و بشره بالخلافة بعد أبی بکر، قلت یا رسول الله أعلمه قال أعلمه فخرجت فاذا عمر قال قلت له ابشر بالجنة و بالخلافة بعد أبی بکر} {ثم جاء آت} سوم {و دق الباب قال قم یا انس و افتح له و بشره بالجنة و بالخلافة بعد عمر و انه مقتول،فخرجت فاذا عثمان قلت له ابشر بالجنة و بالخلافة بعد عمر و انک مقتول} خوب از این قبیل احادیث بعد اشیان بحث کرده که البته معلوم باشد که ما نمی خواهیم که این مسئله را مطرح کنیم ما درباره امامت بحث می کنیم غیر از بحث حوزوی و مناظره نظری نداریم چون سفارش اهل بیت علیه السلام است که با آن ها شما هیچ گاه درگیر نشوید، مخالفت نکنید، پشت سرشان نماز بخوانید و به مساجدشان بروید، اتحاد و اجتماع داشته باشید که از اختلاف شما دشمن سوء استفاده می کند حالا این بحث که پیش آمد ما از نظر بحث حوزوی و مناظره بحث می کنیم که اگر یک وقتی برخورد کردیم چیزی گفتند بتوانیم جواب دهیم خلاصه بعد علامه امینی در این جا نتیجه می گیرد که از طرفی می گویند که نصی درباره خلافت نبوده پیغمبر آن را به مردم واگذار کرده بوده آن ها این طور می گویند ما قائلیم به نص در شرح تجرید است.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سی و سوم تاریخ:۸۷/۹/۲

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبـا القاسـم محمّـد و علـی أهـل بیتـه الطیبـین الطـاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که جهاد که بعد از فراغ از این که واجب اسـت گفتنـد یکی از شرایطش وجود امام است او من نصبه. صاحب جواهر در جلـد ۲۱ صفحه ۱۱ که این بحث را آغاز کرده شرح شـرایعی دارد کـه جهـاد واجب است به شرط وجود امام او من نصبه. کسی را که امام نصب کرده باشد یا برای جهاد یا اهم از جهاد ولی نصب امـام لازم اسـت. صـاحب جواهر می گوید به این که اجماع به قسمیه هم محصل هم منقول دلالـت دارند بر این که شرط وجوب جهاد این است که امام وجود داشته باشـد یا من نصبه بلکه نه تنها اگر امام و من نصبه نباشد واجـب نیـست بلکـه اصلا جایز نیست. مشروعیت جهاد علاوه بر وجوب مشروعیت جهاد در میان مکا امامیه ایشان می گویند. بر این اساس که بایـد امـامی یـا مـن نصبه الامام زیر پرچم چنین شخصی مردم جمع شوند برای انجام جهـاد. صاحب جواهر روایاتی که ما در باب دوازده داریم همه را ذکر کرده مـا همان روایات را ولو اجمالا باید اینجـا عـرض کنـیم. عـلاوه از اجمـاع روایات باب دوازدهم که ۱۰ تا روایت در باب دوازدهم وجود دارد ذکر کرده همه را و از آنها استفاده کرده که بایستی جهاد به شرط وجود امـام باشد یا من نصبه علاوه بر اجماع. ولی یـک کلمـه در آخـر دارد مـا در اینجا دو تا بحث داریم یک بحث در برابر عامه داریم که آنها قائلنـد بـه اینکه در جهاد شرط نیست که امامی باشد بلکه از ابو هریره خبری نقـل شده از پیغمبر صلوات الله علیه و آله یجب الجهاد مع امام بر او فاجر. بَر صفت مشبهه است بِر صفت اسـت لـیس البـر ان تولـوا وجـوهکم قبـل المشرق و المغرب، بِر مصدر است یعنی نیکی کردن. اما بَر صفت مشبهه است به شخص می گویند جمعش هـم ابـرار اسـت آن وقـت در اینجـا حدیثی از ابو هریره منقول است از پیغمبر صلوات الله علیه و آلـه یجـب الجهاد مع کل امام بَر او فاجر بنابراین عامه معتقدنـد کـه هـر کـسی کـه پرچم به دست گرفت به عنوان جهاد بَر باشد یا جهاد واجب است که بـا آن بسیج شوند ولی ما قائلیم که نه باید امام عادل یعنی معصوم باشد یـا من نصبه. البته این مسئله ای که سنی ها مـی گوینـد مربـوط بـه اصـل حکومتشان است چون در همان حکومت هم ما حرف داریم قـائلیم بـر اینکه حاکم باید پیامبر باشد یا امام معصوم یا کسی که عادل است و فقیه است و قائم مقام امام معصوم. آنها می گویند در حکومت هم ایـن طـور نیست می گویند هر کسی که زمام امور را به دسـت دارد ولـو ایـن کـه هلاکو باشد ولو ظالم باشد ولو فاجر باشد. هم در حکومت آنها قائلند که عدالت و عصمت شرط نیست و هم در جهاد کـه شـعبه ای از حکومـت است. خلاصه صاحب جواهر بعد از ذکر آن اخبار بـالاخره نتیجـه مـی گیرد به این که هم اجماع داریم و هم اخبار دال بر این هستند که بایستی جهاد به شرط وجود امام او من نصبه. ولی درآخر یک بحثی دارد که ما باید آن بحث را انجام دهیم. می گوید هذا کله اگر ولایت فقیـه را قائـل نباشیم اگر قائل باشیم فقیه ولایت دارد بنابراین همان طـوری کـه خـود امام در هر زمانی بخواهد امر کند به جهاد مردم واجب است که حرکـت کنند اگر قائل بشویم که فقیه هم قائم مقام امام است بـه آن ولایـت کـه امام دارد فقیه دارد در آخر دارد اگر قائل باشیم به این،این رجحان پیـدا می کند در برابر ادله این رجحان پیدا می کند که فقیه هم مـی توانـد در زمان غیبت حالا جهاد ابتدایی را انجام دهـد. مـا روایـات را بعـدا مـی خوانیم ما بحث داریم ببینیم که حالا آیا فقیه هم می تواند یا نه بحث می کنیم. اما حالا کلمات بسیاری نقل می کنیم که مطلب روشن شود. علامه در تذکره جلد نهم طبع جدید آن هم گفته بله جهـاد مـشروط اسـت بـه وجود امام عند علمائنا اجمع. یا امام باید باشد معصوم یا من نصبه. عنـد علمائنا اجمع این طوریه. یک خبـر را فقـط نقـل کـرده خبـر اول بـاب دوازدهم خبر بشیر دهان که می خوانیم کـه آن خبـر داشـت کـه بـدون وجود امام عادل جهاد حرام مثل اکل میته و دم و لحم خنزیر. خبـر اول این طوری بود. خبر را ایشان ذکر کرده (تذکره) بعد گفته که احمد، احمد بن حنبل قاعل است که یجب الجهاد مع کل امام بَر او فاجر. چه این کـه بَر باشد چه این که فاجر باشد. ایشان این را رد می کند می گوید این که این خبر ناقل این خبر ابو هریره است و ابـوهریره هـم جـزء جعـالین و کذابین است که عمر به او تازیانه زد برای اینکه اخبار کذب زیاد نقل می کرد و جعل می کرد آخرش یک آیه ای ذکر مـی کنـد و لا ترکنـوا الـی الذین ظلموا فتمسکم النار که آیه ۱۱۳ از سـوره هـود سـوره ۱۱ قـرآن مجید است. و لا ترکنوا الی الذین ظلموا می گویـد ؟۷:۴۰؟ زیـر پـرچم یک ظالمی جمع شدن است رکون است رکون یعنی اعتماد بـه شـخص، تکیه کردن، اعتماد. آیت الله طباطبایی اعلی الله مقامه در تفـسیر المیـزان دارد که هر اعتماد را رکون نمی گویند رکون اعتماد عـن میـل اسـت. از روی میل و رغبت انسان به کسی اعتماد کند به آن می گویند رکون. آیه می گوید رکون نکنید به کسانی که ظالمند و تمسکم النار. بنابراین کـسی اگر ظالم است آمد و پرچمی بلند کرد زیر پرچم ظالم جمع شـدن یـک

رکونی است به آن ظالم اعتمادی است بـه آن ظـالم. و خداونـد گفتـه فتمسکم النار بر حذر داشته از رکون. آیه را که گفتیم آیه ۱۱۳ از سـوره هود. این آیه یکی از آیات بسیار مهم قرآن است همه آیات مهـم اسـت ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمـسکم النـار آیـت الـه طباطبـایی اسـتاد بزرگوار اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان هم دارند رکـون را سـه جـور معنا کرده که رکون به ظالمین که خداوند نهی کرده معنایش چیه یکی می گوید آن است که ما در احکام دین آن چه که به نفع ظالمین اسـت بیـان کنیم آنچه به ضرر ظالمین است بیان نکنیم ایـن یـک رکـون اسـت کـه بسیاری از علمای سنی همین جور بدند ؟۹:۲۲؟ که اطاف سلاطین بوده اند از دین آن اندازه که به نفع ظالمین بود بیان می کردند شرح و بسط و تبلیغ. ولی آن چه به ضرر آن ها بوده ؟۹:۳۵؟ یک معنی رکون می گوید این است. دومین معنی ایشان این است که ما توجیه کنیم کار ظلمه را بله بعضی هستند که کارهای ظلمه را توجیه می کنند خـوب ایـن هـم یـک معنی رکون است که ایشان می گویند. سومین معنی رکون این اسـت کـه دوست داشته باشد انسان ها را تحت ولایت و سیطره آن ها و آن هـا را دوست داشته باشد ایشان می گوید هر سه مورد این ها را این آیه شامل است و نفی می کند. خلاصه اینجا علامه حلی اعلی الله مقامه برای ایـن که واجب است که جهاد با امام عادل باشد و اگر غیر عادل باشـد جـایز نیست به این آیه تمسک کرده و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار این کلام تذکره است در منتهی علامه باز همین مشی را پیش گرفتـه اول گفته به این که واجب است جهاد به امر امام عادل به اذن امـام عـادل و من نصبه باشد بعد یک خبری نقل می کند در تذکره خبر بشیر دهـان را ذکر کرد خبر اول باب دوازدهم بود ولی در منتهی خبری نقل می کند در باب دهم شش صفحه جا را اشغال کرده است ایـن خبـر اینقـدر مفـصل است. شاید لازم باشد بعد بخوانیم شش صفحه از رسائل منتها قطعـه ای از این خبر را ایشان نقل کرده در منتهی (علامه). بعد هم خبر ابو هریره را ذکر کرده و رد کرده که احمد بن حنبل می گوید که احتمالا با آن خبر ناقل ابوهریره است. بعدا می گوید اگر قـرار باشـد مـا در زمـان غیبـت بگوییم جهاد واجب نیست چون جهاد عمده جهاد ابتدایی است جهاد بـه معنی دفاع خوب آن بحثی نیست. یـک وقـت حملـه کننـد بعـد کـشور اسلامی جمله نظامی آن کم بوده است معمولا سـابقا امـا جهـاد معمـول ابتدایی آن است که حرکت کنند دعوت کنند غیر مسلمانان را بـه اسـلام بیان کنند و موانع از سر دعوت بردارند و اسلام را عرضه کنند یک حقی است یک رسالتی است که اسلام بـه مـسلمانان داده کـه آنقـدر قـدرت داشته باشند وقتی نگاه کنند کشورهایی دچا شرک است دچار انحطـاط است دچار انحرافات است علاوه بر این که علیه اسلام نقشه هایی دارند پیش دستی کنند حرکت کنند و اسلام را به آنها عرضه کننـد شـبهات را رفع کنند و دعوت به اسلام کنند مجبور نکنند ولی راه اسلام را باز کنند. این خیلی مهم است علامه حلی در متهی (تذکره نیست این) همانطور که شما می گویید اگر کسی به ما اشکال کند که و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیه اسم الله این هم از آیات سوره حج است سوره ۲۲ قرآن مجید که اگر قرار باشد جهاد را تعطیل کنیم در زمان غیبت امام که صدها سـال طـول مـی کـشد جهـاد نیست بعد این آیه را چطور جواب دهیم و لولا دفـع الله النـاس بعـضهم ببعض اگر دفاع و جهاد نبود که بعضی ها در برابر بعضی ها قیام می کنند که دفع کنند آن ها را کنار بزنند و راه اسلام را باز کنند اگر ایـن کـار را کرده باشد لهدمت صوامع و بیع این مراکز عبـادات را مـی گویـد چـون دشمن وقتی حمله کند مقصود اصلی اش از بین بـردن ادیـان حقیقـی و مراکز عبادات است صوامع و بیـع مـال یهـود اسـت و صـلوات کنـائس نصاری هست و اینها کلیساهاست و مساجد هم کـه مـال مـسلمانهاست اینجا منظور این است که اگر واقعا جهاد نبود تمام مراکز عبادات و توجه به خدا از بین می رفت مراکز عبادات که از بین برود کم کم دین از بـین می رود آن وقت علامه می خواهد از این جواب دهد. دفع اینجا اعـم از رفع است دفع یعنی جلو گـرفتن. دشـمن روی مبنـای خـودش در بـابر اسلام تبلیغاتی دارد راه ورود اسلام را به کشورهای خودش بسته مـردم دچار خرافات و کفر و شرک و نفاق هستند نقشه هـایی علیـه اسـلام و مسلمین دارند چهره اسلام را مشوه کرده اند چهره اسلام را عوضی نشان می دهند مثل الان که ما می بینیم در فلان جا و فلان جـا ایـن جریـان برقرار است این که ما وظیفه داریم البته خوب جهاد شـکلش فـرق مـی کند یک وقت لشکرکشی است یک وقت تبلیغات است راه هـای دیگـر وجود دارد اگر اینها نباشد لهدمت صـوامع و بیـع و صـلوات و مـساجد حالا علامه چه جواب می دهد ما داریم نقل قول می کنیم خودمان بعـدا بحث می کنیم. علامه جواب می دهد کسی این آیه را تمسک کند جواب این است که همان جهاد دفاعی کافی است ابتدایی را ایشان مـی گوینـد در زمان غیبت لازم نیست. کلمات جواهر و تذکره و منتهی را که عرض کردیم همه عده ای دیگر هم هستند اکثرا که می خوانیم اینها قائلند کـه در زمان غیبت جهاد ابتدایی تعطیل است چون شرطج آن اسـت کـه یـا امام خودش باشد یا کسی که نصب کرده باشد برای این کار تصحیح می کنند که بنابراین فقها در زمان غیبت این اجازه را ندارند حتـی صـاحب ریاض از جمله کسانی است که خیلی با ضرص قاطع که در زمان غیبت

جهاد ابتدایی نه تنها وجوب بلکه مشروعیت ندارد خوب حالا ما اینجا باید اولین روایات را ببینیم چون تکیه گاه کسانی که نفی می کنند روایات باب دوازدهم است در باب دوازده از باب جهاد عدو صفحه ۳۲ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی ۱۰ تا خبر ذکر کرده که اینها تکیه گاه کسانی است که نفی می کنند وجوب جهاد بدون وجود امام یا منصوب من قبل امام. صفحه ۳۲ باب آغاز می شود عنوان باب را صاحب وسائل اینطور بیان می کند باب اشتراط وجوب الجهاد بامر امام و اذنه و تحریم الجهاد مع امام غیر العادل. امام عادل هم اینها به معصوم می گویند. خبر اول را آن روز خواندیم یادتان هست خبر اول سندش چطوری بود؟ ضعف خبر اول به واسطه همین است که تا بشیر دهان خوب بود ولی بشیر دهان که راوی خبر است وثاقتش ثابت نشده مضمونش را هم خواندیم قتال با غیر امام عادل مانند اکل میته و لحم خنزیر است دلالتش خوب بود بر اساس مبنای آنها ولی از لحاظ سند این بود. خبر دوم خبر عبدالملک بن عمرو است این خبر هم ضعیف بود به واسطه این که حکم بن مسکین عن عبدالملک وثاقتش ثابت نیست این خبر داشت به این که در قزوین و آبادان و فلان و فلان و جده و اینها. حضرت فرمودند به این که نه. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند لکنی اکره ان ادع علمی الی جهلهم آنها می رفتند فرمودند که من جهاد را اصلا واجب می دانم انا لا اری گفتند نه این طور نیست که من جهاد را واجب ندانم ولی الان لازم نمی دانم چرا را راه ندارد این. حالا یا برای این که در رکاب امام صادق نبودند ؟۱۸:۴۷؟ ه ان ادع علمی الی جهلهم .خبر دوم این را خواندیم . اما خبر سوم و عنه عن ابیه عن عثمان بن عیسی یعنی کلینی از علی بن ابراهیم عن ابیه اینها را که می شناسیم عثمان بن عیسی واقفی المذهب است بلکه از ارکان واقف است حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که در زندان بودند طولانی پولهای مردم را می دادند به این قبیل افراد که اینها از طرف آن حضرت شناخته شده بودند بلکه بعضی ها نایب بودند برای اخذ وجوهات وقتی که امام هفتم در زندان شهید شد اینها به امام رضا ایمان نیاوردند گفتند که امام هفتم آخرین امام است بر آن توقف کردند و گفتند به این که روزی هم ظهور خواهد کرد و این پول هایی که پیش اینها بود همه را خوردند. مروان بن زیاد قندیو فلان و فلان و یکی از آن ها همین عثمان بن عیسی است این ثقه است شکی در وثاقتش نیست آیت الله خویی هم در معجم الرجال الحدیث اعلی الله مقامه دارند که لا شک این که موثق است ولی جزء ارکان واقف است عن سماعه، سماعة بن مهران را بعضی گفتند واقف است ولی ایشان انکار می کند واقف بودن می گوید ایشان امامیون مذهب است و خیلی خوب است ثقة ثقة سماعة المهران. خبر خبر موثقی است چون در سندش عثمان بن عیسی واقع است عثمان بن عیسی واقفیون ثقة. اما مضمون خبر، خبر این است لقی عباد البصری علی بن الحسین لقی یلقی ملاقات کرد عباد بصری از رؤسای صوفیه است از اکابر صوفیه است بنده در حاشیه نوشتم که تاریخش هم ۱۴۲۲ است یعنی هفت سال پیش از این در حاشیه وسائل نوشتم ؟۲۱:۱۰؟ من اکابر الصوفیه عباد بصری از اکابر صوفیه است و ترجمة او فی تنقیه المقال جلد ۲ صفحه ۱۲۱. تنقیه المقال چاپ قبلی الان تنقیه را دارند چاپ می کنند کتاب ۲۵ جلد چاپ شده هنوز نصف نشده ولی چاپ قدیم سه جلد بود این در جلد دوم صفحه ۱۲۱ عباد بصری. این عباد بصری و امثال این ها ؟۲۱:۴۲؟ صوفی اند ولی صوفیان اعتراضاتی به ائمه علیه السلام داشتند امام رضا علیه السلام که ولایتعهدی را قبول کرد و آمد به خراسان جمع شدند و رفتند آنجا گفتند به این که اعتراضاتی داریم چون صوفیان و این ها یک زهد صوفیانه ای داشتند اسلام را خلاصه می کردند در همان کشکول و سبیل و لباسهای خیلی به قول خودشان ساده و آن اسلام پر خروش و پر حرکت را این ها واقعا ؟۲۲:۱۸؟ کردند ائمه گفتند اینها هم اعدائند این از ان افراد است این با حضرت امام سجاد معاصر است بنده اینجا نوشتم در حاشیه که این همان شخصی است که اعتراض کرد به امام صادق علیه السلام ماند تا آن زمان. گفت که چرا شما لباس فاخر پوشیدید بایست شما لباستان چنین و چنان باشد حضرت فرمود حضرت امیرالمؤمنین چنین بود پیغمبر چنین بود حضرت فرمودند آن زمان مردم در مضیقه بودند بر ائمه علیه السلام لازم بود که در ان زمان با لباسی که مال آن پست ترین افراد است مثلا آن پایین ترین افراد است بپوشند ولی در زمان ما که الحمد لله اسلام وسعت پیدا کرده اشکال ندارد قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق این آیه را هم خواندند بالاخره آن خیلی اصرار کرد به لباس حضرت فرمود بلکه شما چرا آمدید قبول کردید این ولایتعهدی را حضرت فرمودند که حضرت یوسف مگر قبول نکرد این حکومت را من هم قبول کردم به آن ترتیب مال من هم به آن ترتیب است و ولایتعهدی را قبول کردم خلاصه دید که این خیلی دارد تاخت و تاز می کند عباد بصری به این که چرا لباسشان این طور است حضرت فرمودند بیا جلوتر آمد جلو حضرت دست برد به زیر لباس دید زیر لباس یک لباس نرمی دارد خیلی فاخر ولی در رو یک لباسی پوشیده خشن برای ریا و خودنمایی و نشان دادن زهد صوفیانه فرمودند حالا دست بزن به لباس زیر من دست زد با لباس زیر امام صادق دید

یک لباس بسیار خشنی، کهنه ای فرمود من این را پوشیدم لباس من این است ولی این را پوشیدم برای حفظ حیثیت و حفظ ظاهر و این ها. کار تو بد است کار ریا است والا کا ر ما اشکال ندارد خلاصه این عباد بصری جزء آن هاست. عباد بصری حضرت امام سجاد علیه السلام را ملاقات کردند فی طریق مکه حضرت به طرف مکه می زفتند (امام سجاد علیه السلام). هر سال این کار را انجام می دادند قال یا علی بن الحسین ترکت الجهاد و الصعوبة و اقبلت الی الحج و لینة باز اعتراض مانند است گفت که تو جهاد را گذاشتی کنار. آن زمان زمان بنی امیه است. جهاد را گذاشتی کنار و با سختی که دارد واو به معنی مع است ولی داری می روی به حج. خیلی خوب است یک مسافرتی و مرکبی سوار می شوی و بروی و غذا و ... . و اقبلت الی الحج و لینة یعنی مع لینه. ان الله عز و جل یقول ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله (الآیه) فیَقتلون و یُقتلون وعدا علیه حقا فی التورات و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم. این آیه ۱۱۱ از سوره توبه است. این آیه را خواندند که خداوند معامله کرده با افراد مومن مالشان را و جانشان را بدهند در برابر بهشت و چنین و چنان یا بکشند و کشته شوند گذاشتی کنار و می روی حج. این یک اعتراض مانندی به امام سجاد علیه السلام بود حضرت فرمودند خوب حالا که این آیه را خواندی دنبالش را هم بخوان التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المومنین. نه صفت ذکر کرده برای مجاهدین حضرت فرمودند که اذا رأینا هؤلاء الذین هذه صفتهم فالجاهدوا معها أفضل من الحج این افراد را که دیدیم در این آیه توضیح داده شده اگر چنین افرادی به جهاد حرکت کنند اقبال کنند بله همراه این ها رفتن به جهاد از حج افضل است الآن که زمان بنی امیه بوده گفتیم ببینید در تاریخ جرجی زیدان مفصل وجود دارد بنب امیه لشکر کشی می کردند برای بسط سلطه خودشان کشورها را می گرفتند برای خاطر گرفتن مالیات و از این قبیل چیزها و این طوری بوده نه این که اسلام را بخواهند گسترش دهند حتی گاهی آن ها می گفتند ما مسلمان می شویم و این جزیه نمی دهیم می گفتند نه خیر ما جزیه می خواهیم مسلمان شدن را کار نداریم اون زمان که جهاد این طور بوده چنین افرادی با این هدف می رفتند حضرت گفتند نه. بله اگر اون افرادی که قرآن توضیح می دهد باشد ما حاضریم و این آیه دلالت بر وجود امام ندارد اما دلالت دارد بر این که با هر کسی نمی شود اقدام به جهاد کرد این خبر خبری سوم ما بود بحث ما در شرط خاصی است بحث ما در امام است نه هر شرایطی بحث این است که باید امام باشد آیه دلالت بر وجود امام ندارد آیه دال بر وجود امامی که محل بحث ما هست نیست ولی نفی می کند جهاد های معمول آن مان را. این خبر سوم. خبر چهارم و ان محمد بن ابی عبد الله از آغاز شروع این باب نقل ها از کافیه حالا خبر چهارم کافی از محمد بن ابی عبد الله این کیه کلینی ۳۶ استاد دارد در چاپ آخوندی اصول کافی در جلد اول اساتید کلینی را نوشته و شاگردهایش را هم نوشته در میان این ۳۶ تا استاد بعضی ها خیلی معروفند مثل علی بن ابراهیم خیلی معروف است مثلا اما این کیه محمد بن ابی عبد الله این اسمش جعفر اسدی کوفی ساکن ری از مشایخ کلینی است محمد بن ابی عبد الله جعفر بن محمد بن عون اسدی کوفی ساکن ری از مشایخ کلینی است این اون شخص منظور است و دو نفر محمد بن عبد الله و محمد بن حسن ، محمد بن حسن منظورش صفار است محمد بن حسن بن ؟۲۹:۱۶؟ صفار از مشایخ او است دو تا از استاد هایش است. عن سهل بن زیاد که حالا ما خوبش می دانیم محل بحث این تا این جا یک سند از کافیه دو تا استاد را گفت ولی این جا می رود سراغ استاد سوم کلینی عن محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی این از اساتید مهم کلینی است بعد از علی بن ابراهیم این خبر زیاد دارد عن احمد بن محمد بن عیسی جمیعا ۳ تا سند تا به حال بود پیوند بخورد به حسن بن عباس بن جریش این حسن بن عباس بن جریش ضعیف است در معجم رجال الحدیث آیت الله العظمی خویی اعلی الله مقامه جلد ۴ صفحه ۳۶۹ ضعف شدید حسن بن عباس بن جریش نجاشی و غیر آن ؟؟ خبر از این جهت ضعیف است عن ابی جعفر ثانی حضرت جواد (ع) حدیث طویل فی شأن انا انزلناه قال و لا اعلم فی هذا الزمان جهادا الا الحج و العمرة. بله این هم این طوری گفته خوب والجوار هم شاید مجاورت با مشاهد ائمه (ع) باشد. این خبر از لحاظ دلالت نفی میکند جهاد های آن زمان را باز نفی می کند از این سندا هم ضعیف است که عرض کردیم. جوار مجاورت مشاهد مشرفه است بعضی می روند مشهد مجاور می شوند بعضی کربلا مجاور می شوند می مانند آنجا دیگه مجاورت قبور مشاهد ائمه (ع) مجاورت در مکه، مدینه. خبر پنجم و عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن عبد الله الآن اگر شما بروید در مکه مشرف شدید یا می شوید مخصوصا در فصل عمره و این ها وقتی وارد شوید می بینید که مثلا صدها نفر بلکه هزاران نفر چون آنجا در میان قفسه بالای سر ضزیح حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله خوب خیلی وسیع است و قفسه های زیادی که همه اش

قرآن چیدند آن وقت افراد بسیاری هستند که آن جا می آیند مجاورت صبح آنجا قرآن ها را بالا سر می خوانند تا نماز ظهر نماز که خواندند می روند عصر هم می آیند شاید روزی یا دو سه روزی قرآن را ختم کنند هزاران نفر این طوری هستند کارشان نمی شود کرد بنده یک وقت مشرف شده بودم رفتم آنجا دیدم یک نفر همین کار می کند هرروز صبح می آید و ... رفتم نزدیک و گفتم شما اهل کجا هستید گفت من اهل تونس و مراکش و اینجاها هستم گفتم چند ساله گفت من شاید الآن اینجا ۳۰ سال، ۴۰ سال باشد که من اینجا دارم قرآن را صبح شروع می کنم به خواندن و ظهر می روم در منزل دوباره عصر می ایم می خوانم همین طور کارم این است گفتم این قرآن را که شما این جوری می خوانید این قرآن عمل کردن هم لازم دارد. مملکت شما زیر سیطره آمریکاست و همه منابعش را می برد و خودتان زیر سیطره اسرائیل قرار داده خب این قرآن دارد به این که و باید در برابر کسانی که قرار داده و این قرآن دارد به این که باید در برابر کسانی که تولی پیدا کردند از کفار بر مسلمان ها باید ساکت ننشینیم ، قیام کنیم، حرف بزنیم حرکت کنیم چون قرآن خواندن این ها هم هست دیگه البته خوشش نیامد ولی خوب یک حرف حسابی بود بله خلاصه این است که مسئله اینه که بایستی تنها خواندن قرآن نیست و این ها مگر یک زمان خاصی باشد حالا خبر پنجم خبر پنجم این که عن عدة من اصحابنا. جوار را خواستم معنا کنم این مطلب را گفتم مجاورت یعنی مکه و مدینه کنار مشاهد مشرفه انسان برود و چند سال بماند مجاور باشد خبر پنجم و عن عدة من اصحابنا سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن عبد الله باز کلینی آشنا بودن به سند اخبار لازم است دیگه کلینی نقل کرد عن عدة من اصحابنا معلوم اسامی شان را قبلا گفتیم در آخر جامع الرواة همه اسامی این ها هست عن سهل بن زیاد بحث کردیم عن احمد بن محمد بن ابی نصر از رجال بزرگ طبقه شش است عن محمد بن عبد الله محمد بن عبد الله بن عیسی اشعری قمی این هم ثقه است این جا یک سند تا این جا از کلینی سند دیگه حالا و عن محمد بن یحیی باز کلینی احمد بن محمد بن عیسی العباس بن المعروف عن صفوان بن یحیی عن عبد الله بن مغیرة این سند صحیحه است از جمله روایات که سند صحیحه دارد این خبر پنجم است. قال قال محمد بن عبد الله للرضا و انا اسمع این شخص راوی عبد الله بن مغیره است ولی یک نفر به نام محمد بن عبد الله با امام رضا حرف می زند این راوی حدیث می شنود این ها چی می گویند امام رضا چی می گوید شناخته نشده محمد بن عبد الله ولی برای ما لازم نیست چون راوی حدیث عبد الله بن مغیره است محمد بن عبد الله به امام رضا (ع) عرض کرد که و انا اسمع می شنیدم گفت که حدثنی ابی عن اهل بیته عن آبائه انه قال له بعضهم پدر من اجداد من گفتند که ان فی بلادنا موضع رباط یقال له قزوین در زمان ما در ان زمان مرزهای اسلام و کفر آن جا رباط لازم بود مرابطه این بود که در مرزها، مرزها را حفظ کنند و نگذارند که کفار به بلاد اسلام دخالت کند نفوذ کند یا حمله کند هر جور باشد اینه که ما بعدا رباط و مرابطه را هم جزء جهاد باید بخوانیم آن زمان را می گوید یعنی در بلاد موضع رباط به آن قزوین گفته می شود وقت تمام شد برای فردا ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سی و چهارم تاریخ: ۸۷/۹/۳

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبـا القاسـم محمّـد و علـی أهـل بیتـه الطیبـین الطـاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که وجوب جهاد مشروط به امام معصوم علیـه الـسلام یا کسی که از قبل او منصوب باشد برای جهاد یا اعـم از جهـاد و غیـر جهاد . صاحب جواهر ملاحظه فرمودید که مثل بسیاری از فقها استدلال کرده برای این شرط بوجوهٍ ، اول اجماع ، بین فقهاء مـا ، ایـشان گفتنـد بقسمین یعنی اجماع منقول و محصل برای این اشـتراط وجـود دارد کـه وجوب جهاد مشروط به این شرط است این شرط حاصل شد یعنی امام معصوم علیه السلام یا کسی از قبل او مأمور بود مأذون بود برای جهاد برای تجهیز امـر جهـاد آن وقـت واجـب اسـت و الا فـلا . اول اجمـاع محصلا و منقولا ، دوم ده تا روایت بود که در بـاب دوازدهـم خوانـدیم مدرک دوم آنها این روایاتی است که خوانده شد ، کلمـات بـسیاری از فقهاء از جمله جواهر و ریاض دلالت بر ایـن دارد کـه در زمـان غیبـت جهاد واجب نیست ، بحث ما در جهاد ابتدایی اسـت جهـادی کـه دفـاع باشد حمله و هجومی به مملکت اسلامی به بیضه اسلام انجام بگیـرد در آنجا بر همه جهاد واجب است در آن ما فعلا بحثی نـداریم و شـکی در آن نیست آن یک امر فطری و عقلایی است حتی مسلمان هم نباشند بـر خودشان لازم می دانند که از خودشان دفاع کنند اما بحث مـا در جهـاد ابتدایی است که حرکتی انجام بگیرد برای اینکه دعوت کنند کفار را به اسلام ، عرضه اسلام به کفار و از میان برداشتن موانعی که مانع دعوت به اسلام است مانع عرضه ی اسلام است . در اینجـا صـاحب جـواهر و عده ای از فقها ادعا کردند که اجماع داریـم بـر اینکـه مـشروط اسـت وجوب جهاد به وجود امام یا کسی که منصوب مـن قبـل امـام باشـد . دلیل اول آنها اجماع است دلیل دوم اخبار است ، صاحب ریاض تصریح می کند که در زمان غیبت جهاد واجب نیست چون نه امام در میـان مـا وجود دارد و نه کسی مأذون است از قبل امام می گویـد امـا فقهـا کـه منصوب عام هستند آنها نه دلیل شامل آنها نمی شود دلیل وجوب جهاد شامل کسی است که یا امام را درک کند در حضور امام باشد یا کـسی که منصوب از قبل امام باشد ، حالا چند کلمه از صاحب ریاض را مـی خوانیم در ریاض جلد هفتم از طبع جدیـد صـفحه ۶۴۶ {و انمـا یجـب الجهاد بالمعنی الاول (ابتدایی) علی من اسـتجمع الـشروط المـذکورة} قبلا شروط را گفته است حریت و ذکوریت و غیره {مـع وجـود الامـام العادل و هو المعصوم علیه السلام او من نصبه لذلک ای النائب الخـاص و هو المنصوب لالجهاد او لما هو اعمّ} مثلا مثل مالک اشـتر از طـرف حضرت امیر علیه السلام برای حکومت در مصر اعزام شد {و الله مـصر حیایة خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عمران بلادها} مالـک اشتر منصوب بود از طرف امیر المومنین نه فقط برای جهاد بـرای اداره امور آن من جمله جهاد ایشان (صاحب ریاض) می گویـد بایـد اینطـور باشد {اما العام} اما منصوب عام {کالفقیه کل فقیه لا یجوز له و لا معه حال الغیبة} با فقیه و برای فقیه در زمان غیبت جهاد واجب نیست {بـلا خلاف اعلمه} ایشان می گوید خلافی که من بدانم وجـود نـدارد {امـا العام کالفقیه لا یجوز له و لا معه حال الغیبة بلا خلاف اعلمـه کمـا فـی ظاهر المنتهی و صریح الغنیة} بعد ایشان گفته اند که {و النـصوص بـه من طریقنا مستفیضة بل متواترة} نصوص از طرف مـا مـستفیض بلکـه متواتر است زیرا برای خبر سه مرتبه است ، خبر واحد ، خبر مستفیض ، خبر متواتر . تعداد قلیلی خبر واحد است اگر ۷ تـا یـا بیـشتر مـستفیض است به حدی برسد که ممتنع باشد تواطأ آنها بر کذب ، جمعیـت زیـاد می شود متواتر می شود ، ایشان می گوید اخبار از طرف مـا مـستفیض بلکه متواتر است که قتال با {غیر الامام المفترض طاعته} حـرام اسـت مثل میته و دم و لحم خنزیر حالا ما باید ببینیم که این ادله ای که اقامـه کرده اند برای عدم وجوب جهاد در زمان غیبت که می گویند حالا کـه امام نیست و منصوبا من قبل امام هم نیست پس در زمان غیبـت جهـاد ابتدایی واجب نیست در ادله اش هم باید دقت کنیم دلیل اول آنهـا کـه شیخ هم در نهایه همین را می گوید در مبسوط هم همین را مـی گویـد شرایع همین را می گوید مختصر النافع همـین را مـی گویـد علامـه در قواعد همین را می گوید شهید در دروس همین را می گوید شهید ثـانی در مسالک یستفاد من کلماتهم اینکه می گوینـد در زمـان غیبـت امـام مثل زمان ما جهاد ابتدایی وجود ندارد البتـه در اینجـا وجـوب نداشـته باشد اینها می گویند مشروعیت هـم نـدارد . دلیـل اینهـا چیـست ؟ اوا اجماع بود این اجماع ، اجماع منقول است چون در بعضی کتب نقل شـده اما در محصل هم همین طور است خودمان تتبع کنـیم در کلمـات فقهـا همین فتوا و اجماع را به عدم وجوب جهـاد در زمـان غیبـت بـه دسـت آوریم یا نه خیر ؟ ظاهرا نه خیر ، برای اینکـه شـیخ مفیـد در مقنعـه در زمان غیبت از طرف ائمه علیه السلام اجـازه داده شـده بـه فقهـا بـرای اجرای حدود و مسائل دیگر علاوه بر اینها برای جهاد پس اولین حـرف این است که اجماع که ادعا می شود اجماع ادعایی اسـت یعنـی اجمـاع محقق نشده از شیخ مفید کتابی است به نام ده تا رساله مختـصر ، شـیخ

مفید در رسائل عشر در آن رساله هفتم صفحه ۱۰۷ می گویند اقامه حدود تنفیذ احکام امثال اینها و حتی جهاد همین طور که پیغمبران به اوصیای خدا اجازه داده بودند ائمه هم به فقها اجازه دادند که در زمان غیبت این حدود را اجرا کنند حدود را اقامه کنند و امثال ذلک ، باز از کسانی که از کلماتشان استفاده می کنیم ابا صلاح حلبی است که از شاگردان سید مرتضی است ایشان در کتاب الکافی ، کافی در فقه مال ایشان است می گوید کسانی از فقهای ما اگر بتوانند به جهاد قیام کنند به آنها اجازه داده شده ، سلار دیلمی که این هم از شاگردان سید مرتضی و شیخ مفید است این هم همین طور می گوید بنابراین ما نمی توانیم بگوییم در مسئله اجماع محصل وجود دارد چون مخالفی مانند شیخ مفید در مقنعه ، ابو صلاح در الکافی ، سلار دیلمی در مراسم به این صورت می گویند مراسم صفحه ۲۶۴ ، این اولا ، ثانیا اگر اجماع باشد این اجماع مدرکی است یا اجماع تعبدی ما دو جور اجماع داریم یکی اجماعی است که حتما از قول معصوم کشف کند در مسائلی فتوا دادند متفقا ولی مدرکش در دست ما نیست ما در این که فقها با این دقت در مسائل فتوا دهند مسلما حدس می زنیم حدسا قویا اطمینانیا به اینکه در دست آنها روایتی بوده که به ما نرسیده مثلا مثل ذهاب حمرة مغربیة موقع نماز مغرب باشد ما دلیل به این صورت نداریم ولی ظاهرا اجماع داریم . با اینکه این همه روایت داریم در باب غروب ، ما غروب را کافی نمی دانیم بنابراین معلوم می شود که {وصل الیهم دلیل اقوی} دلیل اقوی بر اینکه غروب کافی نیست غروب را سنی ها کافی میدانند ولی ما کافی نمی دانیم چرا ؟ با اینکه ما غروب داریم ولی به این تأمل نیستیم الا قلیلی از ما مثل آیت الله العظمی خوئی که استاد قرص را برای نماز کافی می دانند . بالاخره اگر ما در یک مسئله ای که دلیل در دست ما نیست ولی خلف به آن فتوا داده اند اینجا حدس اطمینانی می زنیم به اینکه دلیل داشته اند این را می گوییم اجماع تعبدی حجت می دانیم اگر برای ما اطمینان پیدا شود اما اجماعی که مدرک مجمعین در دست ما باشد آن اجماع کشف از قول معصوم نمی کند چون اجتهاد کرده اند به همین ادله گفتیم مثل ماء بئر اینها به این صورت است چون در اینجا ده تا روایت داشتیم و بیشتر همین افراد به همین روایات استناد می کنند بنابراین اجماع در برابر این اخبار دلیل مستقلی نخواهد بود و باید برویم سراغ اخبار پس در اینجا اجماعی که کشف از قول معصوم کند که در زمان غیبت جهاد ابتدایی وجود ندارد ما نمی توانیم قبول کنیم و به آن استنادا اجماع بگوییم . برویم سراغ روایات . روایات دیروز عرض شد که ده تا خبر در این باب وجود دارد روایات اکثرا سندا ضعیف بودند ، خبر اول خبر بشیر دهان بود که ضعیف بود صاحب جواهر اول همین را ذکر کرده ، علامه در تذکره همین را ذکر کرده ، خبر دوم خبر عبدالملک بن عمر بود که ضعیف بود ، خبر سوم خبر سماعه است و گفتیم که چون این خبر سندا از عثمان بن عیسی است موثق است ما باید در اخبار دقت کنیم و اما خبر این بود که امام سجاد علیه السلام به مکه می رفتند آن عباد بصری اعتراض کرد گفت که مکه رفتن آسان است چرا جهاد را کنار گذاشتید و آیه ای خواند آیه ۱۱۱ را خواند {ان الله اشتری} حضرت فرمودند آیه بعد را بخوان که خواند {التائبون العابدون} که گفتیم فرمودند افرادی که به جهاد می روند ۹ صفت دارند ، فرمودند اگر این چنین افرادی رفتند ما هم می رویم این دلالت نداشت به امام معصوم چون در زمان بنی امیه ، بنی امیه برای سلطه خودشان جهاد می کردند به قول خودشان اما {التائبون و العابدون} نبودند حضرت فرمودند این چنین افرادی با این صفات اگر بروند با اینها و همراهشان هستیم از اینها استفاده نمی شود که در زمان غیبت جهاد واجب نیست در زمان غیبت بله اگر فقیهی باشد و تجهیز لشکری کند و {التائبون و العابدون} که در زمان ما هستند نفی نمی گوید بنابراین خبر سوم دلالت بر مدعی ندارد . کتابی نوشته شده به نام ثورة الفقیه و دولته ، ثورة یعنی قیام و انقلاب ، دولت هم که معلوم است اینها ۴۰ نفر از علمای مملکت های مختلف از هندوستان و پاکستان و افغانستان و عراق و سوریه و لبنان خلاصه از کشورهای مختلف نوشته اند این کتاب درباره ی امام است نوشته اند فقیه وقتی که ثوره و قیامی انجام می دهد دولتی تشکیل می دهد این چنین می شود آنها هر کدامشان از یک بعدی کار امام رضوان الله تعالی علیه را سنجیده اند ، بنابراین در زمان غیبت هم ، اگر یک ثورة الفقیه دولته بود این خبر سوم که آن را نفی نمی کند امام سجاد علیه السلام می فرمایند بله در آن زمانی که بنی امیه و این جور افراد می رفتند بله به این شخص گفتند این آیه را بخوان وقتی خواند گفتند اگر پیدا شدند افرادی این چنین که هذه صفتهم ما هم با آنها همگام و همراه می شویم این خبر سوم بود . خبر چهارم باز ضعیف بود مال العباس بن الجریش ، خبر پنجم مال عبدالله المغیرة بود این خبر صحیح است سندا ولی مال زمان خاصی است چون آن شخص می گوید در قزوین دشمنانی داریم و در آن زمان می رفتند به طرف قزوین می گوید {هل من جهاد أو رباط} آیا با این دشمنان به جهاد برویم یا در آنجا مرزداری کنیم حضرت رضا علیه السلام می فرمایند نه نمی خواهید بروید ولی این دلیل برای هر زمانی نیست و این مال زمان خاصی است که بنی امیه بود و قزوین هم

آن چنین بود استفاده حکم کلی از این خبر ممکن نیست این خبر پنجم است . خبر ششم ، خبر ابی حمزه ثمالی که شباهت دارد به همان خبر سوم مرسل هم می باشد . خبر هفتم ، خبر محمد بن عبد الله سمندری این خبر سندا ضعیف است به واسطه عبد الله بن مصدق سمندری . اما خبر هشتم سندا قوی است خبر ابی بصیر است و مؤید ما نیز می باشد در این خبر حضرت امیر علیه السلام می فرمودند {لا یخرج المسلم مع من لا یومن علی الحکم و ینفذ فی الفیء امر الله} یعنی مسلمان در جهاد با کسی که ایمن نیست از اینکه حکم خدا را اجرا نمی کند در فیء و غنیمت به جنگ نباید برود که در دست هم هست این فقیه را نفی کند انسان مسلمان متعهد با کسی به جهاد می رود که یا امام باشد یا قائم مقام امام باشد که حکم خدا را اجرا کند در غنیمت حکم خدا را اجرا کند این خبر آنچه را که ما می خواهیم بگوییم را نفی نمی کند که فقیه هم در زمان غیبت می تواند فرمانده سپاه و عامل جهاد باشد و جهاد کند {فانه ان مات ذلک المکان} اگر با چنین کسی به جهاد رفت {کان معینا لعدونا} این فرد به دشمنان ما کمک کرده چون در آن زمان دشمنان اهل بیت برای جهاد می رفتند اما نه حکم خدا اجرا می شد و نه در غنیمت احکام خدا عملی می شد بله کسی که بخواهد برود و بمیرد {کان معینا لعدونا فی حبس حقنا} در اینکه حق ما را حبس کرده و به دشمن ما کمک کرده این چنین آدمی {و الاشاطة بدماءنا} در خونریز خون ما شرکت کرده {و میتته میتة جاهلیة} مرگ او هم مرگ جاهلیت است . بله کسانی که بخواهند با بنی عباس و بنی امیه در جبهه جهاد شرکت کنند نیز همین طور است پس این نفی می کند شرکت در جهاد با فجار و فساق و ظالمین را اما فقیهی که حکم خدا را اجرا می کند جهاد رفتن با او را نفی نمی کند . این خبر سندا صحیح است . خبر نهم این بود که جهاد واجب است با امام عادل این امام عادل اگر معصوم باشد معارضه واقع می شود بین این خبر و ادله ولایت فقیه ما در اینجا کم کم می رسیم به بحث ولایت فقیه ، صاحب جواهر هم در آخر گفتند اگر ولایت فقیه را در نظر بگیریم رجحان با اوست به خاطر اینکه اینها می گویند که امام عادل و معصوم اما اخبار دیگر اگر بخواهند قوی تر باشند ، دلالت داشته باشند که فقیه ولایت دارد حتی در امر جهاد آن مقدم است این خبر سندا در آن بحثی است اما می گوید {الجهاد واجب مع امام عادل} امام عادل را می گوید معصوم مراد است . خبر بعد نیز همین است ولی مرسل است . خلاصه بحث مهم در اینجا همین است که صاحب جواهر در آخر اشاره کرد در اینجا اجماع که مورد استفاده قرار نگرفت اخبار هم به این شکل است که ملاحظه می کنید اکثرا ضعیف هستند و آنهایی که ضعیف نیستند بعضی ها دلالت ندارند و نظر به آن زمان و آن افراد دارد و آنهایی که دلالت دارد سندا این فیه بحث ولی اینجا یک اصتکاکی به وجود می آید که این بحث مهم است بین این قبیل افراد و ادله دال بر ولایت فقیه این معنایش این است که اگر بخواهیم بگوییم در زمان غیبت جهاد تعطیل باشد خیلی تبعات پیدا می کند برای اینکه جهاد عزت اسلام است همان طور که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله از حضرت امیر علیه السلام و از حضرت فاطمه سلام الله علیها اخباری را خواندیم که جهاد را عزت اسلام حساب کردند یعنی تا مادامی که جهاد است اسلام و مسلمین عزت دارند اگر جهاد ترک شود {البسه الله ذلا و فقرا فی معیشه و محقا فی دینه} آیا این قبیل احکام مال زمان خاصی است شارع مقدس اسلام را آورده و هدفش هم این است که مسلمان ها عزت داشته باشند و اسلام عزت داشته باشد اگر صدها سال به دلیل غیبت امام زمان بنشینند و دست روی دست بگذارند و بگویند این مسائل مال آن زمان بوده که پیغمبر و امام بودند حالا عزت مسلمین از بین برود این حرف را نمی توانیم بگوییم مال آن ادله ای که داریم که دلالت دارد بر اینکه جهاد و امثال این برای ما عزت می آورد این برای همیشه است چه امام حضور داشته باشد چه غایب باشد دیروز ملاحظه فرمودید که علامه در منتهی گفت که اگر قرار باشد جهاد مخصوص باشد به زمان امام معصوم آیه قرآن {و لولا دفع الله الناس بعضهم بعض} را چه جواب بدهیم ؟ چون این آیه در دو جای قرآن آمده یک جا است که {لولا دفع الل الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض} این آیه در سوره بقره در جریان طالوت و جالوت بعد از اینکه فرمود {قتل طالوت جالوت و آتاه الله الملک} و رفتند و گروهی (ملائی) از بنی اسرائیل بودند و خداوند به آنها قدرت داد و جهاد را انجام دادند و طالوت جالوت را کشت پشت سرش این را گفت {و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الرض} و یکی دیگر در سوره حج {و لولا دفع الله بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد ...} در دو جای قرآن این عبارت است آیا این مخصوص است به آنجا که دفاع باشد یا اعم است ، می گوید اگر بعضی ، بعضی دیگر را جلویشان را نگیرند آنهایی که علیه اسلام و مسلمین نقشه دارند اقدامات و فعالیت ها دارند ، امر به معروف و نهی از منکر نکنند و جهاد نکنند و مردم را به حال خودشان رها کنند حال در این صورت چه اتفاقی می افتد ؟ مردم سیاست دارند ، فرهنگ دارند ، اقتصاد دارند ، اجتماع دارند ، اگر قرار باشد که این مردم به حال خودشان رها شوند فساد در سطح زمین به وجود می آید ،

اختصاص به یک نقطه معین ندارد و همین {صوامع و بیع} به خطر می افتند می توان گفت از این استفاده عام می شود برای اینکه فساد در زمین به وجود نیاید صوامع و بیع و غیره خراب می شود باید جهاد باشد آن هم جهاد ابتدایی ، جهاد دفاعی که بعدا می خوانیم خیلی قلیل است و مخصوص اسلام هم نیست اگر یک مملکتی یک شهری مورد هجوم قرار بگیرد عقلا ولو مسلمان هم نباشند بر خودشان واجب می دانند که دفاع کنند پس عمده جهاد اسلام این اولی که ما داریم می خوانیم است این اولی معنایش این است که ما می خواهیم اسلام را در جهان گسترش بدهیم مبانی اسلام را به مردم عرضه کنیم مردم را به اسلام دعوت کنیم ، شارع مقدس این است که مردم دچار خرافاتند دچار شرکند ، دچار فسادند آن وقت چه چیزی داریم اسلام داریم ، اسلام همه اینها را از بین می برد اسلام این حق را به خودش می دهد بلکه لازم می داند که اسلام را عرضه کند به مردم حجت را بر آنها تمام کند نمی گوید مسلمان شوید ولی می گوید چنین چیزی وجود دارد پس آن جهادی که مهم است جهادی است که ما الان داریم بحث می کنیم ، و جهاد دفاعی معلوم است که هر کس حمله کند به یک شهری مسلمان هم نباشند مردم بر خودشان واجب می دانند ، فطرت و عقلشان می گوید که از خودشان دفاع کنند بنابراین بحث ما خیلی بحث مهمی است جهاد منحصر به شمشیر نیست الان در مقابل دنیای فعلی چند روز قبل در واشنگتن ملک عبد الله و بوش ۵۰ کشور اسلامی را جمع کرد برای بحث درباره ادیان همان هایی که الان نوار غزه که مردم مسلمان در آنجا نه آب دارند نه چراغ دارند را به این صورت در آورده بعد جمع شدند در آنجا درباره ادیان کنگره تشکیل دادند خوب حالا در برابر اینها جهاد لازم نیست ؟! انسان بخواهد حرف حق را بزند و اگر قدرت داشته باشد جلویشان را بگیرد اینها در آنجا اسلام شناس بودند امام (رضوان الله علیه) فرمودند اینها حاشیه بر عروه خواهند نوشت اینها درباره اسلام بحث می کردند که اسلام نگفته چنین کاری که ایران می کند اینها همان دشمنانی هستند که امام فرمودند اسلام شناس شده اند و حاشیه ای بر عروه خواهند نوشت . ملک عبد الله که خادمین حرمین شریفین را آنجا جمع کرده برای بحث درباره ادیان . اگر مسلمان ها و فقها از اول جهاد می کردند مثل امام (رضوان الله علیه) الان کار به اینجا نمی رسید جریان فلسطین و لبنان و افغانستان به وجود نمی آمد . مثلا در زمان قاجاریه دو دفعه حمله به ایران شد ناچار شدند علما جمع شوند رفتند و سید محمد مجاهد و امثال ایشان و ده ، پانزده ماه هم در جبهه بودند اما بعدها چه شده ما نمی خواهیم کسی را مقصر کنیم به دلیل اینکه قبلا آمادگی نبود برای هیچ کاری ، کم کم استکبار و استبداد مسلط شدند و آمدند کاری هم از پیش نبردند ولی جهاد یک مقدماتی لازم دارد باید همیشه در فکر باشند . آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان یک نکته بزرگی دارند ایشان می گویند در قرآن خطابات به مردم است {الزانیة و الزانی فاجلدوا ...} {السارق و السارقة فاقطعوا ...} {اعدوا لهم} {خذوا حذرکم} مردم باید حس کنند که این چنین وظایفی دارند امام چقدر به مردم اهمیت می دادند آن وقت مردم را باید بیدار کرد اگر اجتماع بود و توجه به قرآن بود کار به اینجا نمی رسید .

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سی و پنجم تاریخ: ۸۷/۹/۴

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبـا القاسـم محمّـد و علـی أهـل بیتـه الطیبـین الطـاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که در جهاد ابتدایی آیـا وجـوبش مـشروط اسـت بـه وجود امام معصوم علیه السلام و نائب خاص او یا اینکه در زمان غیبت ، فقها به واسطه نیابت عام می توانند به جهاد ابتدایی قیام کننـد ، چنـد سطر از جواهر را می خوانیم که ایشان چـه نتیجـه ای گرفتنـد بـالاخره صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۳ بعد از اینکه ادعای اجمـاع کـرده است به قسمین برای اینکه وجوب جهاد مشروط به وجود امام یا نائـب خاص امام است نائب خاص یعنی کسی که منصوب برای جهاد است یا اعم از جهاد و غیر آن . ولی هر چه هست نائب خاص است نه نائب عام که فقهای زمان غیبت باشد بعد از ذکر اجماع و بعد از اینکه روایات را که ۱۰ مورد بود خواندیم در باب دوازده در صفحه ۳۲ جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی شروع می شد خلاصه ایشان بعد از ذکر روایات گفتـه {الـی غیر ذلک الخصوص التـی مقتـضاها کـصریح الفتـاوی عـدم مـشروعیة الجهاد مع الجائر و غیره} می گویـد از نـصوصی کـه گفتـیم مقتـضای نصوص آن است و همین طور فتاوی صریحا که جهاد ابتدایی در زمـان غیبت جایز نیست چه جائر باشد چه غیر جائر ، فرمانده یـا آن امـام چـه جائر و چه غیر جائر باشد {بل فی المسالک و غیرها عدم الاکتفاء بنائب الغیبة} بلکه در مسالک و غیر آن است که به نائب غیبت یعنی فقیه در زمان غیبت نمی شود اکتفا کرد {..... لا یجوز له تـولی} پـس نائـب غیبت یا فقیه در زمان غیبت نمی تواند تولی ، مباشرت کنـد بـه جهـاد {بل فی الریاض نفی العلم الخلاف فیه} بلکه در ریاض گفتـه {لا اعلـم فیه مخالفا } نفی علم خلاف کرده است حاکی از ظاهر منتهی و صـریح ..... ، خودش گفته خلافی را من خبر ندارم نقل کرده از منتهی علامـه و صریح ..... ، {الال من احمد عن احمد بن حنبل} که قبلا گفتیم از عامه است و او گفته نه خیر جهاد مشروط به وجود امام عـادل نیـست {بـرا کان او فاجرا } چه برّ چه فاجر با او در زمان غیبت می شود جهاد کـرد این را احمد می گوید {مضافا الی ما سمت من نـصوص معتبـرة وجـود الامام} خلاصه خود صاحب جواهر می گوید کـه نـصوص معتبـره دال است بر اینکه وجوب جهاد مشروط به وجود امام است بعد مـی گویـد {لکن ان تم الاجماع المذکور فذاک} اگر ایـن اجمـاع تمـام باشـد بلـه همین است اجماع است به اینکه باید خود امام معـصوم باشـد یـا نائـب خاصش پس در زمان غیبت جهـاد ابتـدایی جـایز نیـست {و اذا امکـن المناقشة فیه} اگر اجمـاع تمـام نباشـد مناقـشه در آن جـا داره چـرا ؟ {بولایة الفقیه} برای اینکه ادله دال است بر اینکه فقیه قائم مقـام امـام است اگر مشروط به وجود امام باشد خوب فقیه هم قائم مقام امام است همان کاری که و همان وظیفه ای و همان منصبی که امـام داشـت فقیـه هم همان منصب را دارد پس خود امام همچنان که در جهاد ابتدایی مـی توانست اقدام کند فقیه هم می تواند جواهر را داریم می خـوانیم {و اذا امکن المناقشة فیه بولایة الفقیه فی زمن الغیبة الـشاملة لـذلک} امـور ولایت فقیه شامل است چون اعم است هم شامل زمان غیبت معصوم می شود هم غیر آن {المعتضد بعموم ادله الجهاد} بـه عـلاوه ولایـت فقیـه اقتضا می کند که قائم مقام امام باشد برای امر به جهاد و عملـی کـردن جهاد و این معتضد است به عموم ادله جهاد {جاهدوا ، قاتلوا} اینها همه را خواندیم ، آنها زمان خاص که ندارند آنها همـه زمـان هـا را شـامل هستند ولایت فقیه هم که می گوید فقیه قائم مقام امام است بنابراین در زمان غیبت هم باید جهاد انجام شود {فترجع علی غیرهـا} عمـوم ادلـه جهاد با ولایت فقیه ، این رجحان دارد به آن ادله و خبرهایی که در باب دوازده خواندیم که شرط می کرد وجـود امـام معـصوم را ، ایـن کـلام صاحب جواهر است ، عرض کردیم ما چند مطلب در اینجا داریم مطلـب اول این بود که گفتیم اجماع تمام نیست برای اینکه اجمـاع منقـول کـه حجت نیست اجماع محصل هم ما نداریم ما مخالفینی از قبیل شیخ مفیـد در مقنعه و از اینها پیدا کردیم که دلالت داشت بر اینکه فقیـه در زمـان غیبت می تواند جهاد را انجام دهد بلکه ائمـه علیـه الـسلام {فوضـوا} تفویض کردند این موقعیت را و این ارکان را برای فقیه در زمان غیبـت همان طوری که در زمان غیبت فقیه حدّ جاری می کند و سایر کارها را انجام می دهد به جهاد هم می تواند اقدام کند بنابراین اولا اینکه مـا در مطلب اجماع محصل نداریم ثانیا اگر هم اجمـاع باشـد اجمـاع مـدرکی است و مدرک اجماع همین روایات است جـایی کـه مـدرک اجمـاع در دست باشد یقینا یا ضنا یـا محـتملا آن اجمـاع دلیـل مـستقلی در برابـر مدرک نمی تواند باشد و باید برویم سـراغ مـدرک اینجـا هـم مـدرک مجمعین همین روایات است بنابراین ما باید سراغ این روایات بـرویم و ببینیم آنچه آنها استنباط کردند این دلالت دارد به آن یا ندارد ؟ (جهـاد ابتدایی این است که نباید ما آرام بنشینیم تـا فتنـه ای شـود {قـاتلوهم حتی لا تکون فتنه} امام فرمودند که چه فتنه ای از ایـن بـالاتر کـه در مملکت ما بیگانگان را بیاورند و تمام اختیارات را به آنها بدهند . جهاد ابتدایی این است که تا هر کجای دنیا فتنه است رفع شود حالا فتنه یعنی

چه ؟ ایجاد مشکلات برای مردم و مسلمانان هر کجا که باشد شما وظیفه دارید به اینکه قیام کنید ما این را توضیح خواهیم داد جهاد ابتدایی خیلی وسیع تر از اینها است یعنی مسلمان ها باید قدرت داشته باشند یا اقلا تحصیل قدرت کنند ، هر کجا تهاجمی است علیه اسلام حالا هر نوع تهاجمی که باشد تهاجم فرهنگ باشد ، تهاجم نظامی باشد اگر قدرت داشته باشیم نباید این چنین بنشینیم که در فلسطین به این صورت باشد حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۲۷ فرمودند که شنیدم که دشمن آمده و وارد شده به خانه کسی و خلخال آن زن را از پایش درآوردند و گردنبندش را ، چطور شما آرام نشسته اید لومات مسلمان از شنیدن این حرف باید بمیرد مثلا اگر در افغانستان فتنه ای باشد و شما قدرت داشته باشید باید حرکت کنید نظر امام این بود بعدا می گوییم چون جهاد عزت مسلمان هاست هر کجا که عزت مسلمان ها به خطر بیفتد باید جهاد کرد . اسلام که مرز ندارد ، در فلسطین و افغانستان و عراق مسلمان ها آن چنین باشند در این صورت عزت مسلمان ها ، عزت اسلام به خطر افتاده جهاد یک معنای عامی دارد جهاد معنایش این است که هر کجا فتنه ای است ، فسادی است ، اشکالی برای مسلمان ها پیش آمده از طرف کفار مرز هم که نداریم باید مسلمان ها قیام کنند و عزت اسلام را به وسیله جهاد تأمین کنند جهاد خیلی وسیع تر از اینها است هم اشکالش مختلف است ، نظامی ، فرهنگی ، اقتصادی و سیاسی و هم اشکال مختلفی دارد . حالا بعدا در این مورد بیشتر بحث می کنیم و بحث روشن تر خواهد شد بالاخره در قبل از این موضوع ما کلام جواهر را خواندیم حالا برای روشن شدن آن این را گفتیم که اولا اجماعی در بین نیست همان طور که عرض کردیم به خاطر اینکه شیخ مفید و چند نفر دیگر مخالف بودند اجماع هم اگر باشد اجماع مدرکی است و مدرک مجمعین همین روایات است بنابراین ما باید سراغ روایات برویم این روایات را که عرض کردیم که ده روایت بود چند تا از این روایت ها که سندا ضعیف بود ولی از خود اینها استفاده می شد به اینکه ائمه علیه السلام زمان خاص را می گویند زمان بنی امیه و بنی عباس آن موقع هم به اسم جهاد حرکت می کردند ولی در حقیقت جهاد نبود چون آنهایی که می خواهند به جهاد بروند باید به قصد قربت و فی سبیل الله باشد و برای اسلام باشد ولی آنها برای سلطه گری و توسعه دادن قلمروی سلطه خودشان می رفتند ، شاهد است در این روایات که منظور امام معصوم نیست این را هم عرض کنیم که فقهای ما کلماتشان مختلف است در کلام شیخ طوسی در مبسوط شهید در دروس چند نفر به همان امام تعبیر شده که وجوب جهاد مشروط به وجود امام است ، در کلمات شرایع و امثال این به امام عادل اشاره شده بعضی امام دارند و بعضی امام عادل دارند این خودش مطلب است امام را می توان گفت انصراف دارد به امام معصوم اما الامام العادل دیگر نه ، امام عادل اعم است از معصوم یا فقیه عادل الامام العادل یعنی کسی که مدیریت جامعه را دارد و فقیه و عادل هم است در تعبیرات فقهای ما فقط صاحب ریاض و جواهر هم تقریبا تبعیت کردند و مسالک ، نتیجه گرفته اند که نائب الغیبة ، یعنی فقیه در زمان غیبت ، جهاد بر او واجب نیست بلکه جایز نیست صاحب ریاض این را تصریح کرد و صاحب جواهر و مسالک و بقیه دارند امام عادل در تذکره امام عادل است در منتهی الامام العادل است ، شیخ طوسی فقط الامام دارد پس بعضی الامام می گفتند بعضی امام عادل گفتند صریح نیست در نفی زمان غیبت ، بله صاحب ریاض و جواهر و مسالک صریح است در اینکه زمان غیبت را نفی کند حالا این اخبار را دقت کنید عمده این اخبار است مدرک مجمعین هم همین اخبار است اگر اجماع باشد که نیت ، مدرک فقها در باب دوازده از ابواب جهاد عدو در صفحه ۳۲ جلد ۱۱ وسائل باب آغاز می شود در اینجا گفتیم که چند مورد از روایت ها سندش ضعیف است و چند مورد هم نظر دارد به جهادهایی که در زمان بنی امیه واقع می شد مثلا خبر سوم امام سجاد علیه السلام به آن عباد بصری گفتند که جهاد اگر با تائبون و عابدون باشد ما حاضریم در آن زمان چون کسانی که می رفتند که این چنین نبودند هدفشان هم اینها نبود مثلا در زمان بنی امیه و بنی عباس افراد فاجر و فاسق می رفتند با هدف های دیگر . از جمله خبر هشتم خبر ابی بصیر سندش هم خیلی خوب است خبر این بود {لا یخرج المسلم فی الجهاد مع من لا یومن علی الحکم و لا ینفذ فی الفیء امر الله} مسلمان در جهاد همراه کسی نمی رود که ایمن نیستیم که حکم خدا را عملی کند خوب فقیه عملی می کند این فقیه را نفی نمی کند و کسی که در فیء در غنیمت حکم خدا را جاری نمی کند این اعم است این نظر دارد به آن فساق فجار که در آن زمان می رفتند نه حکم خدا را عمل می کردند و نه غنیمت حکم خدا را اجرا می کردند بنابراین اگر فقیه عادلی مثل امام حکم خدا را در همه حال حتی در غنیمت اجرا می کند اشکالی ندارد این شاهد است که مراد از امام عادل ، امام معصوم نیست کسی است که حکم خدا را جاری کند در غنیمت و غیر آن این خبر صحیح است جزو اخبار صحیح این باب است {قال امیر المومنین علیه السلام لا یخرج المسلم فی الجهاد مع لا یومن علی الحکم} کسی که از او ایمن نیستیم که حکم خدا را عملی کند اجرا کند و بیان کند

{و لا ینفذ فی الفیء امر الله عز وجل} و در فیء و غنیمت هم امر خدا را انفاذ و اجرا نمی کند این خبر خودش شاهد است که مراد از امام عادل در بعضی از روایات که هست امام معصوم نیست کسی است که حکم خدا را اجرا کند در غنیمت و غیر غنیمت چون بعد از آن دارد {فانه ان مات فی ذلک المکان} اگر مجاهدی با این شخص برود در آن مکان که رفته {معین لعدونا} به دشمن ما کمک کرده {فی حبس حقنا و الاشاط بدماءنا} در شرکت خونریزی خون های ما {میتة میتة جاهلیة} این نفی می کند آن کسانی را که در آن زمان ادعای خلافت و امامت داشتند و مردم را برای جهاد جمع می کردند ولی مقصود جهاد نبود ، توسعه قلمرو و سلطه گری خودشان بود این خبر هشتم باب است در اینجا خبر دیگری نیز هست خبر هفتم سندا ضعیف است و خبر این است شخصی به نام عبد الله سمنذری می گوید به امام صادق علیه السلام که {فینادون السلاح} اینها اسلحه و تفنگ می دهند {فاخرج معهم} و شمشیر می دهند {قال فقال لی} حضرت چیزی از آنها پرسیدند گفت شما که می خواهی با اینها بروی {ارأیتک ان خرجت و فأسرت رجلا فاعطیته الامان} چون یکی از آداب جنگ این است که المسلمون کلشان مساوی هستند و اگر یکی از آنها امان دهد بقیه باید بپذیرند ولی آنها اینطور نبودند ، حضرت از او سوال کردند که اینها کسانی نیستند که به احکام اسلام عمل کنند {ان خرجت فاسرت رجلا} اگر در ضمن جهاد یک نفر را اسیر کرد {فاعطیته الامان} به او امان دادید . {و جعلت له من العقد} عقد و پیمان بستید چون بعضی وقتها جنگ منجر می شد به پیمان و پیمان نظامی و با هم پیمان می بستند {ما جعله رسول الله صلوات الله علیه و آله للمشرکین} همان طور که پیغمبر با مشرکین پیمان می بستند تو هم رفتی و پیمان بستی {أکان یفون لک به} آیا همراهان شما و آن کسانی که سرپرست شما هستند آیا وفا می کنند به عهد شما {قال قلت لا و الله} نه اینطور نیست {جعلت مذاک} {ما کانوا یفون لی} وفا نمی کنند {قال فلا تخرج} نمی خواهد که با آنها بروی چرا ؟ چون شما با کسانی می خواهید بروید که به آن آداب و رسوم اسلامی در جهاد و جنگ عمل نمی کنند و آنها همان بنی امیه و بنی عباس بودند در این خبر نفی فقیه را نمی کند اگر با کسی که می خواهی به جنگ بروی آداب و رسوم جنگ را عمل می کند مثل ولی فقیه می شود این دو خبر شاهد و گواه است که مراد از امام عادل در این روایات امام معصوم نیست یعنی پیشوای عادل ، بله در چند روایت امام عادل دارد ولی مراد از اینها امام عادل است همه آنهایی که صاحب ریاض ذکر کرده امام عادل دارند بنابراین امام عادل به شهادت این اخبار منظور معصوم نیست و فقیه را نفی نمی کند خلاصه این نسبت به روایات . در آخر کلام صاحب جواهر یک چیزی دارد که آن را خدمتتان عرض کنم اگر این اجماع تکیه به اجماع دارد ولی ما تکیه به روایات داریم . اگر این روایات تمام باشد با ادله دال بر ولایت فقیه معارضه دارند حالا ما توضیح می دهیم برای اینکه آن ادله عام است ولی اینها می گویند عام است یعنی فقیه ولایت مطلقه دارد تمام کارهایی که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام انجام می دادند از جهت حکومت چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام دو جنبه داشتند یکی جنبه ولایت باطنی آن شخصیت و برجستگی که آن مال خودشان است اما یک جنبه ، جنبه حکومت و اداره مملکت است ما قائلیم به اینکه آن جنبه حکومتی پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام مال ولی فقیه نیز هست ولایت مطلقه این است یعنی تمام آنچه که مربوط به اداره جامعه است ، اداره ی جامعه معنی بسیار وسیعی دارد اولا باید جامعه ، جامعه ای بود که در فضای آن جامعه منکرات نباشد و نهی از منکر شود و معروفات عملی شود این یک مطلب است دوم مسئله تعلیم و تربیت فرهنگ است که این در دست سرپرست جامعه است که آن تعلیم و تربیت {و استصلاح اهلها} ، یعنی باید اهل همه را صالح پرورش دهد این خیلی مسئله فرهنگی مهمی است مسئله دیگر مسئله اقتصاد است ، انفال را خداوند در اختیار امام و فقیه قرار داده . انفال یعنی تمام معادن ، تمام دریاها ، تمام جنگل ها ، تمام اراضی موات ، تمام نیزارها ، رئوس خیال ، بطون اودیة ، تمام منابع ثروت در فقه ما در اختیار امام و فقیه است خوب اینها باید طوری برنامه ریزی شود که از تمام اینها طوری بهره برداری شود که فقر ریشه کن شود فقر جزء لوازم احکام اسلام نیست یک چیز عارضی است همه تقریبا یک زندگی نسبتا مرفهی داشته باشند بیکاری از بین برود ، تولید فراوان شود ، عرضه فراوان شود ، مکاسب محرمه نباشد . مسئله دیگر مسئله سیاست داخلی و خارجی است مسئله حکومت خیلی مسئله مهمی است تمام جریان ها را ما قائل به این هستیم که بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام باید ولی فقیه داشته باشد چون جامعه که نمی شود بدون سرپرست باشد به این دلیل که اسلام آمده چیزهای جزئی را مثلا ناخن گرفتن به چه شکلی باشد را بیان کرده ناخن می خواهی بگیری از کجا شروع کن . و کجا قطع کن ، می خواهی مسجد وارد شوی اول پای راست را بگذار بعد پای چپ را ولی می خواهی بروی برای قضای حاجت اول پای چپ را بگذار اسلام این جزئیات را

بیان کرده که مردم در درجه دهم محتاج اند ، ولایت و حکومت و سیاست که از مسائل بسیار مهم بشری است با سرنوشت همه انسان ها و اسلام ارتباط دارد ، می شود پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام آن را مسکوت گذاشته باشند ؟! از این جهت ولایت فقیه یک مسئله روشنی است . حالا ما می خواهیم ببینیم که ادله ی دال بر جهاد شامل زمان غیبت می شود بله شامل می شود چون تعلیلاتی که دارند این یک مطلبی است مطلب دوم این است که ببینیم که دلیل برای ولایت فقیه چیست ؟ دو تا مطلب در اینجا است که خیلی مهم است ، یکی ادله ی جهاد ، ولایت فقیه خودش بحثی است که اشاره می کنیم ، حالا ما ادله ی جهاد را عرض می کنیم که دیروز هم اشاره کردیم ادله ای که درباره جهاد داریم مثلا {قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله} این در سوره انفال آیه ۳۹ است یکی هم در سوره بقره است {قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله} در آنجا کله و در اینجا ندارد آیه ۱۹۳ سوره بقره است . حالا فتنه به چه معنایی است ؟ در آن روز گفتیم که فتنه معانی متعددی برایش ذکر کرده اند که مصادیق اند ، ولی امام (رضوان الله علیه) فتنه را به این صورت می گویند در جلد ۲۰ صحیفه نور صفحه ۳۱۳ می فرمایند کدام فتنه و بلیه بالاتر از اینکه دشمنان اسلام خصوصا در این زمان برای برچیدن اسلام و برپاکردن حکومت هایی مثل ستم شاهی و مستشاران غارت گر آمریکایی که حرث و نسل را بر باد دادند (چون در قرآن آمده {و الحرث و النسل}) پس قتال بر شما واجب است هر کجا فتنه ای باشد مثلا در عراق آمریکا چند سال است که آمده و نفت آنها را می برد و زندان ابوغریب و الان هم روی توافق امنیتی بر عراق فشار می آورد خوب در اینجا یک کافر و بیگانه ای آمده و وارد شده به یک مملکتی و همه ی منابع ثروت را در اختیار گرفته و برده و خورده و مردم را کشته و تخریب کرده و ویران کرده حالا برای بیرون رفتن می خواهد مسئله کاپیتولاسیون و امثال این را اجرا کند ، فتنه از این بالاتر ، اسلام که مرز ندارد که مثلا بگوییم آنجا عراق است و اینجا این است ، در افغانستان هم به آن صورت در فلسطین هم همین طور الان در نوار غزه طوری راه ها را بسته که نان و آب سهل است با شمع در شب ها زندگی می کنند دارو ندارند و موارد دیگر . {قاتلوهم حتی لا تکون فتنه} مسلمان ها باید آنقدر قدرت داشته باشند که در برابر چنین جریان هایی بایستند مسلمان ها باید قدرت داشته باشند ، از اول کوتاهی شده {اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل} باید طوری باید {ترهبون به عدو الله و عدوکم} این آیات مال چه کسی بوده عملی نشده است دیگر ما الان داریم تاوان قرن های قبل را می دهیم البته ما نمی خواهیم به کسی انتقاد کنیم شاید هم تمکن نداشتند ولی اسلام این است ولایت فقیه از احکام اولیه اسلام است نه احکام ثانویه به قول امام ، بنابراین با توجه به آیات مربوط به جهاد یکی این قبیل آیات مثلا {ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان} چرا شما قتال نمی کنید در راه خدا و در راه آزاد کردن مستضعفین ، مستضعفین اگر در چنگال دشمن باشند و قدرت نداشته باشند و قرار باشد که آنها گرفتار باشند شما باید قتال کنید قرآن اینطور می گوید بنابراین یکی این یکی هم آن دو آیه ای که دیروز خواندیم دلیل زیاد است مثلا کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله ، کلام حضرت امیر علیه السلام ، کلام فاطمه زهرا سلام الله علیها جهاد عزت اسلام است می شود گفت حالا اگر زمان غیبت صدها سال طول بکشد عزت اسلام به خطر بیفتد یا مثلا جهاد مال زمان خاصی بوده نه خیر ، فتنه مال زمان خاصی بوده ، نه خیر نمی توانیم ما به این ملتزم باشیم ، بنده چند سطری نوشته بودم که بخوانیم که بحث امروز تمام شود {هل یمکن الالتزام بان الله تعالی لا یرید رفع الفتنه و یکون الدین لله} . در زمان غیبت خدا نخواسته رفع فتنه را ! این رفع فتنه مال زمان ظهور امام است {لا یرید عز المسلمین} می توانیم بگوییم خداوند متعال عزت مسلمان ها را در زمان غیبت نخواسته ! و جهاد که عزت اسلام است مال زمان ظهور امام است ! و صدها سال در زمان غیبت مردم باید تحت ذلت باشند چون آنها شامل این زمان نیست کسی می تواند اینطور بگوید یک شباهت عجیبی در اینجا است خبر پانزده باب ۱ در صفحه ۹ حضرت امیر علیه السلام فرمودند {ان الله فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره و الله ما صلح الدنیا و لا الدین الا به} حضرت امیر قسم می خورند دنیا و دین جز به جهاد صلاح پیدا نمی کند خوب بگوییم این مال کی است یعنی مال زمان حضور معصوم است و صدها سال ما دنیا و دینمان به هم بخورد اشکالی ندارد نه خیر اینها مال همیشه است جهاد عظمت دارد و الله دنیا و دین جز به جهاد صلاح نمی شود حالا بگوییم خدا صلاح نخواسته دیگر خلاصه ما این بحث را ادامه می دهیم ان شاء الله تا بعد کمی فکر کنید .

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سی وششم تاریخ:۸۷/۹/۵

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بر اساس آنچه که با اخبار باب دوازدهم به عرض رسید سه تا مبنی در ما نحن فیه وجود دارد . یک مبنی ، مبنای صاحب ریاض و صاحب مسالک است اینها گفتند که وجوب جهاد مشروط به وجود امام معصوم علیه السلام یا کسی که امام معصوم او را نصب کرده است می باشد. بنا بر این قول که لازمه اش این است در زمان غیبت امام عصر علیه السلام که الان تقریبا ۱۱۰۰ سال از زمان غیبت کبری می گذرد در تمام این مدت مردم از آثار و برکات جهاد محروم باشند . صاحبان این قول باید بپذیرند که جهادی که اسلام اینقدر تأکید کرده که منشأ و موجب رفع فتنه است باید تعطیل باشد ، از خیر و برکت که {الخیر کله فی السیف} باید در زمان غیبت محروم باشند ، خیر و برکتی نباشد ، {و الله ما صحلت الدنیا و لا الدین الا به} که خبر پنجم باب اول بود که حضرت امیر علیه السلام فرمودند صلاح دنیا و دین در الجهاد است . در این هزار و صد سال و شاید صدها سال دیگر هم طول بکشد، این صلاح دنیا و دین مرتفع باشد. {رفع بعضهم لبعض لفسدت الارض} باید در ارض فساد منتشر باشد ، {لهدمت صوامع و بیع} همه این مفاسد ، همه این مشکلات ، همه این گرفتاری ها برای مسلمان ها در زمان غیبت به وجود بیاید ، باید مسلمان ها ،{من ترکه البسه الله ثوب الذل}، در طول مدت غیبت امام زمان گرفتار ذلت باشند تن به ذلت بدهند تن به انحطاط بدهند ، دینشان مورد تجاوز و تعدّی قرار بگیرد . خلاصه تمام برکات و آثاری که بر جهاد مترتب بود بر اساس این قول صاحب مسالک ، مسلمانان باید در تمام این مدت از آثار و برکات جهاد که عزت اسلام محروم باشند و این قول را باید بپذیرند که جهاد در زمان غیبت امام عصر علیه السلام باید تعطیل باشد . جهادی که دارای آثار خیر و برکت بود صلاح دین و دنیا بود موجب رفع فتنه و فساد بود خلاصه با این همه خیر و برکت و آثار و نتایج باید بپذیرند که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام تمام این آثار و برکات باید مردم از آنها محروم باشند . اینها همانهایی هستند که در باب سیزدهم می خوانیم . قائلند که قبل از خروج حضرت مهدی علیه السلام تمام قیام ها محکوم به شکست است . مردم نباید قیام کنند و تن به ذلت و ضعف دهند . قول اول همین است . قول صاحب ریاض و صاحب مسالک همین است . کسانی که آن اخبار باب دوازدهم را به امام معصوم تفسیر کردند و نتیجه گرفتند که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام بایستی جهاد مرتفع باشد و بایستی جهاد واجب نباشد لازمه اش این است که تمام این آثار و برکات مترتب بر جهاد در زمان غیبت مرتفع باشد و مردم ، محروم از این برکات و خیرات باشند . در مقابل تن به ذلت و ضعف دهند و ظلم پذیر باشند ، ذلت پذیر باشند . این یک مبنی است و یک قول است .

مبنای دیگر مبنای صاحب جواهر است ، صاحب جواهر همان اخبار باب دوازدهم را به وجود امام معصوم تفسیر کرد . امام عادل امام معصوم است . اجماع هم همینطور اقتضا می کند. ولی چون ولایت فقیه قائل است ناچار گفت تعارض به وجود می آید. آن قول اول ولایت فقیه را می گفت هیچی دیگر .

اما قول دوم قول صاحب ریاض است . ایشان همین ها را گفت که اجماع داریم بر عدم وجوب. اخبار هم امام عادل ، امام معصوم می گوید. اما چه کنیم تعارضی به وجود می آید اصطکاکی به وجود می آید بین این اخبار باب دوازدهم و اجماع و ولایت فقیه. منتهی گفتند که ادله دال بر ولایت فقیه چون محکم تر است معتضد است به عمومات جهاد {یرجح} اینها مرجح اند بر آنها ، که ایشان با صاحب ریاض فرق دارد .آنها می گفتند به طور کلی در این زمان باید صبر کرد و جهادی نیست ایشان می گویند چه کنیم از طرفی ولایت فقیه قائلیم ،خوب می گوید امام که نباشد فقیه در میان مردم است. کل ما للامام مال فقیه هم است و کل ما للرسول مال فقیه هم هست . بنابراین اصطکاک به قول ایشان در آخر کلامشان فرمودند که به وجود بیاید ما سه مبنی را می گوییم که ببینیم شما کدام را اختیار می کنید. مبنای اول مال صاحب ریاض و صاحب مسالک بود مبنای دوم مال صاحب جواهر مبنای سوم مال ما ، شما ببینید کدام اختیار می کنید بعد نظر بدهید.

صاحب جواهر آمد اخبار باب دوازدهم را معنا کرد به اینکه امام عادل همان امام معصوم است . جهاد بایستی به حکم امام معصوم باشد به وجود امام معصوم {او من نصبه} این اخبار را اینطور تفسیر کردند . اجماع را هم ادعا کرد که داریم ، منتهی در آخر کلامش گفت چه کنیم اگر ما اینجور بگوییم آنوقت لازمه اش این است که تا امام معصوم در میان ما نیست {او من نصبه} نیست ، جهادی نباشد. ما از طرفی ولایت فقیه قائلیم {کل ما للامام ، کل ما للبنی} فقیه دارد؛ در اینجا اصتکاکی به وجود می آید ، تعارضی به وجود می آید . صاحب

جواهر می گوید در آخر کلامش بین این اخبار و ولایت فقیه تعارض به وجود می آید ترجیح می دهد آن دومی را می گوید ولایت فقیه ادله اش محکم تر است به علاوه معتضد به ادله جهاد است . از این جهت آن را بر این مقدم می داریم مقدم می شود بر اجماع و آن اخبار. باید آن اخبار را تفسیر کنیم و طوری توجیح کنیم. بنابراین بنا بر قول صاحب ریاض و مسالک تعارضی نبود اصلا آنها ولایت فقیه را قبول نداشتند ولی چون ایشان قائل است تعارض به وجود می آید بین ادله ولایت فقیه و اخبار باب دوازدهم و اجماع که عرض شد . این مبنای صاحب جواهر . مبنای سوم این است که آن اخبار که گفتیم مخالفین شیخ مفید مخالف بودند اجماع نداشتیم ما اجماع را قبول نکردیم خواندیم و گفتیم که امام عادل اعم است از معصوم و شامل فقیه هم می شود ، شاهد مهم ما آن خبر هشتم بود ، خبر ابی بصیر در باب دوازدهم که سندش هم صحیح بود . او می گفت به جهاد نروید با کسی که حکم خدا را اجرا نمی کند در غنیمت و غیر غنیمت . خوب آن شاهد که این اعم است از امام معصوم و فقیه بنابراین ما امام عادل را در باب دوازدهم که مدرک اینها بیشتر همین امام عادل بود تفسیر کردیم به یک معنایی که نظر دارد به آن جریان بنی امیه و بنی عباس که جهاد انجام می دادند ؛ افراد غاصب و فاجر آنها پیشتاز بودند ، پیش آهنگ بودند ، فرمانده بودند . نظر به آن دارد بنابراین اخبار باب دوازدهم اصلا منافاتی با ولایت فقیه ندارد . اجماع هم در مسئله نیست این هم راه ماست که ما می خواهیم بگوییم ما دلیلی بر اینکه جهاد مشروط باشد به وجود امام معصوم نداریم . اصلا این دلیلی که شما می گویید دلالت بر آن ندارد. آنها می گویند امام عادل میزان است . در برابر اهل تسنن و آنهایی که می گفتند نه ، هر کسی می تواند، فاجر و فاسق هم باشد . بنابراین سه مبنی در اینجا به وجود آمد حالا ببینید شما کدام یک از این سه مبنی را می پذیرید . ادله اقتضا کرد که سه مبنی در اینجا باشد . حالا صاحب جواهر یک کلامی در اینجا دارد که می گوید رجحان با ادله دال بر ولایت فقیه است که معتضد به عمومات جهاد هم است . از این جهت این اخبار را یعنی ادله ولایت فقیه را مقدم داشت بر اخبار باب دوازدهم . گفت نه خیر در زمان غیبت امام عصر هم جهاد هست . صاحب جواهر در جلد ۲۱ که محل بحث ماست کلامی بود که خواندیم. ایشان در صفحه ۳۹۴ یک کلامی دارد ببینیم کلام آنجای جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۹۴ با کلام اینجای جواهر چه فرقی با هم دارد ؟ در صفحه ۳۹۴ بحث این بود که ایشان شرایع دارد که آیا فقها در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام می توانند حدود در اقامه کنند یا نه مثل حد زنا ، حد سرقت و امثال اینها را ؟ گفته {یجوز للفقهاء العارفین بالاحکام الشرعیة عن أدلته التفصیلیة العدول اقامة الحدود فی حال غیبة الامام} عدول صفت فقهاء است.بله جایز است {کمالهم الحکم بین الناس} کما اینکه قضاوت هم می تواند جاری کند هم حکم .{مع المن من ضرر سلطان الوقت} اینها در کلماتشان برای اینکه تصور نمی شد یک وقتی باشد که سلطان وقتی نباشد، فقها آزاد باشند، مستقل باشند و بتوانند وظیفه خود را انجام دهند. یکی می گوید {مع الامن من ضرر سلطان الوقت} اگر ایمن باشند از ضرر سلطان وقت می توانند حدود را جاری کنند و قضاوت هم بکنند. چون سلاطین جبار و ظالمین همه اینها را گرفته بودند. فقها نمی توانستند حدودی جاری کنند، قضاوتی نبود، همه اش در دست آنها بود. {و یجب علی الناس مساعدة علی ذلک} بر مردم همه واجب است که به فقها کمک کنند. وظیفه مردم خیلی خیلی مهم است. دیروز عرض کردم که آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان در یک جایی دارند که خطابات قرآن به مردم است {الزانیة و الزانی فاجلدوا ...} {السارق و السارقة فقطعوا ایدیهم} ، {خذوا حذرکم} و امثال ذلک ، خطابات چرا ؟ چون مردم مسئولند اگر مردم واقعا متحد باشند، احساس وظیفه کنند، پشتیبانی کنند، هر دولتی می تواند به وجود بیاید و کارهای زیادی انجام دهد. این بود که حضرت زهر ا سلام الله علیها در خطابه اش در مسجد به مردم خطاب کردند که شما ای مردم نشستید که حق ما را بردند . امام (رضوان الله علیه) چقدر به مردم اهمیت می دادند ؟! امام امروز روز پنجم آذر حکم بسیج را صادر کردند. فرمودند به اینکه چون حکومت اسلام به وجود آمده و ما دشمنان فراوان داریم بر مرد و زن و پیر و جوان واجب است بروند تا می توانند فنون رزمی را یاد بگیرند. چند دفعه این را تأکید کردند. امروز اتفاقا این تاریخ ۵ آذر ۵۸ بود. خوب دیگر بله کسی که حکومت در دستش است باید مردم را آماده کند. جهاد که یک چیز شوخی بردار نیست، مقدمات دارد. مقدمات رفتن و یاد گرفتن و غیره. الان ۲۰ میلیون بسیجی ما داریم. یعنی همه شان رفتند فنون نظامی را یاد گرفتند. در هر لباس و شکلی که هستند. خلاصه چون ایشان می گویند بر مردم هم واجب است که مساعدت کنند کما واجب هم است که امام هم مساعدت کند. عجیب است واقعا که هم باید مساعت کند. حالا بعدا می خوانیم که ایشان دارند که توقیعاتی برای شیخ مفید صادر شد امام هم پشتیبانی می کرد . به علاوه ایشان اقوالی نقل می کند، می گوید شیخ مفید فرموده {قد فوضوا علیهم السلام الی الفقهاء اقامة الحدود و الاحکام بین الناس} بله

ائمه علیه السلام تفویض کردند به فقها که حدود اقامه کنند، احکام بیان کنند، آن وقت می گوید {فمن الغریب بعد ذلک ظهور التوقف فیه} ولی در عین حال می گوید صاحب شرایع توقف کرده {یجوز للفقها اقامة الحدود} ولی ایشان علی تامل گفته اند ، بعد کتب علامه را نیز می گوید اینطوری است و حال اینکه می گوید قول صادق علیه السلام خیلی روشن است. ما الان نمی خواهیم وارد بحث ولایت فقیه شویم ولی این شکی نیست که ائمه علیه السلام تأکید می کردند به فقها و قضات عامه مراجعه نکنید، اینها طاغوتند. خوب کسی که منع کند با این شدت از مراجعه به آنها خودش هم مبارزه می کند، به زندان می افتد و شهید می شود. باید یک راه دیگری به شیعه ها نشان دهند. دیگر راه چه راهی است غیر از اینکه باید به یک فقیه عادلی مراجعه کنیم. آنوقت ایشان در اینجا {مقبولة عمر بن حنظلة} را نقل می کند. یکی از ادله ولایت فقیه این است. {انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا} چون گفت که {رجلان بینهما منازعة فی دین او میراث} مراجعه کردند به قضاة اهل سنت فرمودند {من تحاکم الیهم تحاکم الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به} خداوند عالم فرموده که به طاغوت کفران بورزید سراغ آنها نروید پس چکار کنیم ؟ {انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا ...} یکی این حدیث است، در پاورقی آدرس دارد. در جلد ۱۸ وسائل است. یکی هم مقبولة ابی خدیجه {ایاکم و ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور لکن النظروا الی رجل منکم بعلم شیء من قضایانا} صاحب جواهر می گوید اینها ادله ولایت فقیه هستند. بعد ایشان می گویند قول صاحب الزمان (روحی له الفداء) (و عجل الله تعالی فرجه الشریف) در توقیع فرموده ، {اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم} خوب آن وقت ایشان می گوید که در بعضی روایات است که {انهم حجتی علیکم} در بعضی روایات هست {انهم خلیفتی علیکم} فرقی نمی کند. ایشان در اینجا با شدت زیاد سعی می کند که ولایت فقیه را تثبیت کند ، ثابت کند بعد آخرش می گوید به اینکه ادله ای داریم که ورثة الانبیاء اینها هستند خلیفه اینها هستند {انهم کأنبیاء بنی اسرائیل} می باشند . {لولاهم لما عرف الحق من الباطل} از این قبیل چیزها می گویند که {و من الغریب وسوسة بعض الناس فی ذلک} عجیب این است که بعضی ها در ولایت فقیه وسوسه کردند {بل کأنهم ما ذاق من طعم الفقه شیء} کسی که تردید کند در ولایت فقیه اصلا طعم فقه را نچشیده. به خاطر اینکه معلوم است از طرف خداوند ما دو چیز داریم یکی قوانین را داریم و یکی هم اجرای قوانین را داریم. آن قوانین مجری لازم دارد مبین لازم دارد . {و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم امرا} کسی که تردید کند مثل این است که اصلا رموز حرف ائمه را نفهمیده ایشان اینطور فرمودند.{و لا تامل } تامل نکرده است . بالاخره ایشان در اینجا با شدت، ولایت فقیه را ذکر می کنند که در دو ، سه صفحه است که باید مطالعه کنید. {و کفی بالتوقیع} که به شیخ مفید رسید . ایشان می گویند ، شیخ مفید سه تا توقیع را ضبط کردند. یکی در سال ۴۱۰ ، شیخ مفید در سال ۴۱۳ ق از دنیا رفتند در سال ۴۱۰ سه سال قبل از درگذشتش. توقیعشان این است که {سلام علیکم للاخ الرشید و الولی السدید الشیخ المفید سلام علیک ایها المخلص فی الدین المخلص فینا بالیقین} خیلی تأکید می کند که {قف ایدک الله} در برابر مارقین و کسی که در برابر دشمن است، قف در برابر آنها بایست و مبارزه کن. شیخ مفید زندگیش عجیب است. یک وقتی من نوشته دارم که ۱۱ مرتبه شیخ مفید تبعید شده از بغداد به جاهای دیگر ولی مبارزه می کرد. چون سلاطین وقت از سنی ها پشتیبانی می کردند این هم مبارزه می کرد با اهل تسنن به خاطر امامت و و لایت. این است که ۱۱ مرتبه تبعید شده باشد. امام زمان از او پشتیبانی می کند. این در توقیع در سال ۴۱۰. در سال ۴۱۲ دو توقیع داریم {السلام علیک ایها الداعی الی اقوی الناطق بالصدق حرسک الله من کید الاعداء} یعنی صاحب جواهر می گوید در اینجا به اینکه {کفی بالتوقیع} که به شیخ مفید است و چقدر تعریف از او می کند و می گوید {لولا عموم الولایة لبقی} کثیری از کار معطل می شود. اینها را گفته حالا منظور ما کلام آخرش است {نعم ، لم یأذن لهم فی زمن الغیبة ببعض الامور} بله در زمان غیبت به بعضی از کارها ائمه اجازه ندادند برای فقها. حالا کدام است ؟ {التی یعلمون عدم حاجتهم الیها کجهاد الدعوة} مثل جهاد را در آن کلام را که خواندیم که در صفحه ۱۲ و ۱۳ بود. اول خواندیم که جهاد هم ولایت فقیه اقتضا می کند که انجام بدهد، اینجا می گوید نه خیر {نعم لم یأذن لهم فی زمن الغیبة ببعض الامور التی یعلمون عدم حاجتهم الیها کجهاد الدعوة} چرا ؟ چون محتاج به سلطان و جیوش و امراست. می گوید جهاد محتاج به سلطان است، باید سلطنت داشته باشند، حکومت داشته باشند و جیوش و امرا داشته باشند، که ندارند. خوب این معلوم می شود که کسی تصور نمی کرد از شیخ مفید بگیرید تا زمان ما یک فقیهی بیاید حکومت و سلطنت و تمام معارف اسلامی را بتواند قبضه کند، هدایت کند و عمل کند. به همین دلیل ایشان می گوید بله در جهاد ،- کلام اول با این کلام منافات دارد آن اولی اقتضا می کرد که جهاد

هم، شأن آنهاست و باید انجام دهند-؛ اینجا می گوید اذن ندادند به جهاد. چرا؟ می گوید جهاد احتیاج دارد به سلطنت ، حکومت و امرا و جیوش. بله در آن زمان چون تصور نمی کرد که حکومت به دست ولایت فقیه بیافتد.

یک وقتی عرض کردم در کتاب تنبیه الامة محقق نائینی- که در زمان قاجاریه و مشروطیت نوشته- کتاب قطور است و خیلی هم مطالب دارد؛ اما هیچ تصور نکرده که یک وقت حکومت دست ما بیافتد. همه اش می گوید آن حکام باید عادل باشند. این نعمت واقعا نعمت بسیار بزرگی است که یک حکومت دست یک فقیهی بیافتد که تمام قدرت ها را بتواند قبضه کند. جهاد هم هست ، قضاوت هم هست و حکومت هم هست و با تمام جریان هایی که الان وجود دارد. پس ایشان علت نمی آورد. آنها می دانستند که فقیه احتیاج ندارد به آن چون فقیه هم زیر سیطره حکومت آن زمان بوده و چون جهاد ابتدایی و دعوت مردم به اسلام این محتاج به سلطنت است و جیوش و امراست و {قصور الید فیها} و فقها قصوریت داشتند. این دلیلش همراهش است. دلیلش فقهایی که قصور ید داشتند و نمی توانستند درباره جهاد قدمی بردارند برای خاطر اینکه جهاد امرا و جیوش می خواهد و همه اش تحت سیطره سلاطین وقت بود. شیخ مفید هم معاصر با سلاطین بنی عباس بود به این صورت و دلیلش معلوم است. پس اگر یک وقتی یک فقیهی ولایت پیدا کرد، قدرت پیدا کرد، یکی از کارهای بسیار مهم و لازم جهاد است. که عرض کردم، مثل امروز که علاوه بر اینکه در آن زمان[۵ آذر ۱۳۵۸] پاسدار و قوای انتظامی بود امروز امام حکم بسیج را صادر کردند. صاحب جواهر از مفید نقل می کنند ، صاحب جواهر می گوید به اینکه شیخ مفید چون در آن زمانی بود می گوید جهاد محتاج است به سلطان، جیوش، امرا و نحو ذلک. {مما یعملون قصور الید فیها} ائمه می دانستند که فقها در آن قصوریت دارند. {و الا لظهرت دولة الحق} و الا اگر جهاد بیافتد به دست فقها دولت حق ظاهر می شود. {کما اومأ الیه الصادق علیه السلام بقوله لو ان لی عدد هذة الشویهات و کانت اربعین لخرجت} امام صادق علیه السلام فرمودند اگر من به اندازه ۴۰ بچه گوسفند (شویهات ، شویهة مصغر شاة است) لشکر داشتم من قیام می کردم .

این روایت یک روایتی است که ما چند روز قبل هم خواندیم که {سدیر صیر فی} به امام صادق علیه السلام گفت که چرا نشستی شما صد هزار شمشیر زن دارید در خراسان حضرت فرمودند صد هزار ؟! گفت حتی بیشتر از اینها ، نصف دنیا با شما می باشند (این حدیث در کافی ، جلد ۲ ، صفحه ۲۴۲ و بحار الانوار جلد ۴۷ ، صفحه ۲۷۲) حضرت سکوت کردند و گفتند آیا وقت دارید که برویم به یک بیابانی در نزدیک مدینه به آنجا سری بزنیم؟ گفت بله. امر فرمودند و یک الاغی آوردند و یک بغل ، فرمودند آنها را زین کرده اند این شخص الاغ را سوار شد و حضرت هم بغل را سوار شدند. یک مقدار رفتند بعد حضرت گفتند بیا پایین نماز بخوانیم. بعد حضرت یک مقدار رفتند و رسیدند به یک چوپانی که داشت بزغاله ها را می چراند؛ حضرت فرمودند {و الله یا سدیر لو کان لی شیعة بعدد هذة الجداء ...} اگر من به اندازه این بزغاله ها لشکر داشتم، تابع داشتم هرگز نمی نشستم؛ قیام می کردم. بعد سدیر می گوید {عددتها} سدید آنها را شمرد {فاذا هی سبعة عشر} ۱۷ تا بزغاله بودند. خبری که صاحب جواهر نقل کرد ۴۰ تا بره بود ولی این خبر ۱۷ تا بزغاله دارد. خلاصه اینکه قصور و تقصیر از مردم بوده است.

حضرت امیر المومنین علیه السلام بعد از جریان سقیفه، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را سوار می کرد بر الاغ می رفت خانه مردم. می گفت شما می دانید که پیغمبر من را خلیفه قرار داده. اما کسی نمی آمد. بالاخره مردم بایستی با هم وحدت داشته باشند. امام (رضوان الله علیه) که فرمودند، مردم واقعا تحول پیدا کردند. این واقعا یکی از عجایب بود که سراسر مملکت هر کجا که می رفتی مردم میان دود و آتش می رفتند و می گفتند جمهوری اسلامی، آزادی و استقلال و ما همه سرباز تویم خمینی. اینها همه تحولی بود که به این صورت به وجود آمد. خوب این تحول به این دلیل بود که امام خمینی به مردم اهمیت می داد. مردم خیلی مهم اند . امام می فرمودند مردم باید سلطان وقت را ساقط کنند، مردم باید در صحنه باشند. حالا هم همین طور است. تا مردم هستند انقلاب هست. خوب در آن زمان مردم نبودند. حالا علتش چه بوده؟! الا ای حال خلاصه بحث ما این است که جهاد شأن فقیه است یا نه و نمی شود که در تمام این مدت در هزار و چند صد سال که طول می کشد از آثار و برکات و خیرات و اینها مردم همه محروم باشند. ادله جهاد شامل است. این عرض ماست بقیه را بعدا به عرض می رسانیم .

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه سی وهفتم تاریخ: ۸۷/۹/۶

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث درباره نهج البلاغه، بحث بسیار مهم و با فضیلتی است. نهج البلاغه دریایی است که از این دریا قطره ای کشیدن فضیلت بسیار بزرگی است. بحث ما درباره اصول و مبانی حکومت حضرت امیر علیه السلام است.

حدیثی که هم از طرق اهل تسنن و هم از طرق ما هست می خوانیم. حدیث این است {عن ابن عباس قال رسول الله صلوات الله علیه و آله لو ان الاشجار اقلام و البحر مداد و الجن حسّاب و الانس کتّاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام } اگر تمام درخت ها قلم باشند و تمام دریاها مداد و مرکب باشند و تمام اجنه حسّاب باشند _یعنی حساب کنند_ و تمام انسان ها کتّاب باشند، (حسّاب جمع حاسب مثل طلاب جمع طالب ، کتّاب هم جمع کاتب) باز هم نمی توانند فضائل حضرت امیر علیه السلام را بشمارند و به حساب بیاورند. این در کتاب ینابیع المودة_ اثر شیخ سلیمان حنفی نقش بندی قندوزی که از عامه است _ در صفحه ۹۹ ،الباب الاربعون می باشد. در آنجا فضیلت حضرت امیر علیه السلام را ذکر کرده است. در بحار هم در جلد ۳۸ صفحه ۱۹۷ و هم در جلد ۴۰ صفحه ۴۹ است. ما با این حدیث مجمع خودمان را پر برکت تر و نورانی تر کردیم.

بحث ما در همان اصول و مبانی حکومت علوی علیه السلام است. از اینجا آغاز می کنیم که یکی از اصول و مبانی، حفاظت دقیق بر بیت المال است. هم حفاظت، هم نظارت بر دخل و خرج و امثال اینها. حفاظت و نظارت دقیق بیت المال و برخورد شدید با متخلفان، این یکی از مبانی حکومت حضرت امیر علیه السلام است. چون بیت المال در جامعه اسلامی، در اسلام و در فرهنگ اسلامی دارای موقعیت خاصی است.

ما سه جور ملکیت قائلیم، اسلام سه جور ملکیت دارد؛ یک ملکیت شخصی ، که به آن ملکیت فردی هم می گوییم. دوم ملکیت حکومتی. سوم ملکیت ملی. ملکیت فردی که معلوم است، به خاطر اینکه احترام مالکیت اقتضا می کند که اگر انسان سعی کند و زحمت بکشد و از راه مشروع مالی به دست بیاورد مالک است، مالکیتش هم محترم است. منتهی راه های مشروع را از غیر مشروع باید بشناسند.اگر از راه های مشروع با زحمت و تلاش اموال به دست بیاورد مالک است. جایی هم هست که زحمت لازم نیست مثل ارث و این جور چیزها. دوم مالکیت حکومتی که انفال است. انفال بر حسب فقه شیعه مال پیغمبر و خدا و ائمه علیهم السلام و بعد از آن هم در اختیار زعیم و کافة مسلمان ها قرار می گیرد. انفال قلمرو وسیعی در ثروت حکومت دارد، برای خاطر اینکه اراضی موات، تمام معادن، تمام دریاها، تمام جنگل ها،تمام نیزارها، {کل ارض لا رب لها}، قله کوه ها، بستر رودخانه ها، این ها همه جزو انفالند. یعنی شارع مقدس منابع ثروت را در اختیار حاکم اسلامی قرار داده است. این ملک حکومت است، ملک شخص نیست. مال آن موقعیت و آن مقام است. توی آن موقعیت و آن مقام با بهره برداری از اینها، با تنظیم برنامه صحیحی فقر را از بین ببرد، تولید را فراوان کند، نعمت فراوان، ارزانی، از بین بردن بیکاری، کسانی که قدرت کار دارند برایشان ایجاد کار کند، کسی که قدرت ندارد از بیت المال اداره شود. خلاصه این ملکیت حکومتی است که مال شخص نیست، مال آن مقام و موقعیت حکومتی است. ملکیت ثالث که ملکیت ملی است مثل اراضی مفتوحة عنوة، زمین هایی که لشکر اسلام با قهر و فتح و پیشرفت به دست آورده. اینها مال ملت است. بیت المال هم از همین باب است بیت المال، مال همه ملت است؛ اما اداره اینها و تنظیم برنامه شان باز دست همان دولت و حکومت اسلامی است. بنابراین ما سه جور ملکیت داریم.

در مقایسه مثلا در دنیای سرمایه داری کاپیتالیسم، آنجا اصل ملکیت فردی است. در دنیای کمونیستی، اصل ملکیت حکومتی است. اما اسلام اینطور نمی گوید. اسلام سه تا ملکیت دارد. هر سه در جای خودش اصل است. ملکیت فردی در جای خود ، ملکیت حکومتی در جای خود و ملکیت ملی هم در جای خود.

مطلب دیگر این است که اسلام با جهل و فقر و ظلم مبارزه می کند. اسلام می خواهد جامعه ای به وجود بیاورد که در آن جامعه جهل نباشد، همه عالم باشند، فقر نباشد، همه از یک زندگی مرفهی برخوردار باشند، ظلم نباشد، حقوق همه رعایت شود. اینها مقدمات مطلب است.

حالا یکی از چیزهایی که در نهج البلاغه وجود دارد _درباره بحث ما که اصول حکومت علوی است_ مسئله حفاظت دقیق نسبت به بیت المال است. نظارت دقیق بر خرج و دخل و صرف و تصرف و برخورد شدید با کسانی که متخلف باشند از آن برنامه ای که حضرت امیر علیه السلام برای بیت المال تنظیم می کند. بحث ما در این رابطه است در

اینجا خطبه ها و نامه های فراوانی داریم. از خطبه ۲۱۵ آغاز می کنیم با توفیق پروردگار متعال.

شرح این خطبه در خوئی _که ما آن را اولین شرح می دانیم با مزایایی که دارد_ جلد ۱۴ صفحه ۲۸۷. منتهی اشاره کردیم که باید در یک وقت وسیع تر بحث کنیم، این خطبه در فیض الاسلام ۲۱۵ است اما در همین جا این خطبه ۲۲۲ است. حالا چطور شده که شروح در شماره گذاری خطب فرق دارد ؟ باید بعدا بحث کنیم. در شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۸۳ ، ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۲۴۵ و همین خطبه در ابن ابی الحدید خطبه ۲۱۹ است. شماره خطب را باید توجه کنید، تفاوت دارند. فی ظلال چهارمین شرح مال محمد جواد مغنیه جلد سوم صفحه ۳۱۳.

خطبه به این ترتیب آغاز می شود. {و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهّدا} سعدان یک گیاه است. این گیاه را شتران خیلی دوست دارند، ولی خار دارد. خارهای بسیار تیزی دارد. حضرت امیر علیه السلام می فرمایند {و الله} قسم به خدا {لان ابیت} لام جواب قسم است. أن، أن ناصبه است. ابیت، قسم به خدا اگر من بیتوته کنم _بیتوته یعنی شب را به روز آوردن_ روی خار سعدان _حسک یعنی خار_ مسهدا _یعنی بیدار باشم شب را تا صبح_ ، قسم به خدا اگر شب را تا صبح بیدار بمانم بر روی خار سعدان {و اجّر فی الاغلال مصفّدا} و کشانده شوم در غل های بسته شده در بیابان ها _مصفدا یعنی بسته شدن به غل_ {احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامة ظالما لبعض العباد}. احب خبر است ، لان ابیت تاویل به مصدر می رود، می شود و الله بیتوتتی، این برای من محبوب تر از این است که خدا و رسول خدا را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که {ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام} به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده باشم و مال کسی را غصب کرده باشم. _حطام یعنی مال_ {و کیف اظلم احدا لنفس یسرع الی البلی قفولها ، و یطول فی الثری حلولها ؟!} چگونه ظلم کنم به کسی برای خودم، برای نفس خودم، نفسی که شتابان به کهنگی و پوسیدگی می رود. بدن را می گوید برای لذات، یک بدنی که شتابان به طرف پوسیدگی و کهنگی و فرسودگی می رود. _ ثری یعنی خاک_ و این بدن حلول و ماندنش در خاک طولانی خواهد بود. با بدنی این چنین چطور به کسی ظلم کنم؟! این مقدمه است برای بیان دو مطلب؛ اول ظلم اقتصادی، دوم ظلم حقوقی و قانونی. برای بیان ظلم اقتصادی این جریان را ذکر می کند {و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق} من عقیل برادر خود را دیدم در حالی که دچار فقر بود _املق به معنی فقیر شدن می باشد._ املاق یعنی فقر ، {حتی استماحنی} از من خواست _استماحنی از باب استفعال است و مجردش (م ی ح) مَیَحَ_مَیحاً ای اعطاه_، از من طلب عطا کرد. باب استفعال برای طلب است. {من برّکم} از گندم شما. بیت المال، مال همه ملت است. {صاعا} صاعا تقریبا سه کیلو یا ۴ کیلو مد است. {و رأیت صبیانه شعث الشعور} عقیل برای استرحام و جلب عطوفت حضرت امیر علیه السلام بچه های خودش را نیز به همراه آورده بود. بچه ها در حالی بودند که موهای پراکنده ای داشتند. {غبر الالوان} و رنگ چهره شان تیره و غبار آلود شده بود. {من فقرهم} از شدت فقر {کانّما سوّدت وجوههم بالعظلم} گویی که چهره های بچه ها را با نیل سیاه کرده بودند. _ عظلم رنگ سیاه است که به آن نیل گفته می شود_ اینقدر بچه ها گرسنه بودند. {و عاودنی موکدا و کرر علی القول مرددا} چند دفعه عقیل با این وضع رفت و آمد کرد و گفتار خودش را تکرار کرد. چند دفعه رفت و آمد و تکرار کردن. در بحار ذکر کرده، در شرح خوئی هم ذکر کرده صفحه ۲۹۳ از مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند؛ می گوید عقیل آمد پیش امیر المومنین علیه السلام و گفت که بله در شدت فقرم با این وضعی که ملاحظه می کنید و بیت المال هم در دست تو هست به من بده. حضرت فرمودند {اصبر حتی یخرج عطایی} گفتند صبر کن. حضرت امیر المومنین مبنایش این بود که _ در بعضی از موارد هم باید همین طور باشد_ بیت المال باید به سویه میان افراد تقسیم شود. یعنی آنها همه شان حق سویه از بیت المال دارند. بعضی از موارد بیت المال همین است؛ چون از مردم مالیات می گیرند، این مالیات هم جزو بیت المال می شود. این مال همه ملت است. همه ملت به طور مساوی از آن حق دارند. اگر یک وقتی باید تفاضل باشد، آن برمی گردد به ولایت فقیه و الا ذاتا باید این به سویه تقسیم شود. یا در غنائم جنگی آن اندازه که جزو بیت المال می شود و مال ملت بود بالسویه تقسیم می کردند. در جواب عقیل حضرت امیر المومنین فرمودند ندارم صبر کن تا سهم من از بیت المال خارج شود. موقع تقسیم به تو می دهم عقیل گفت {أنت فی یدک بیت المال و تسوفنی} کار من را به تاخیر می اندازی؟! من محتاجم حضرت امیر المومنین با عقیل این صحبت را که می کردند {یتکلمان فوق قصر الامارة} در بالای قصر اماره نشسته بودند. در پشت بام صحبت می کردند. {مشرفین علی صنادیق اهل السوق} بالای قصر اماره مشرف بود بر بازار تجارت تجار. حضرت امیر فرمودند {ابا یزید} _ابا یزید کنیه عقیل است،_ فرمودند برو پایین بعضی از این صنادیق را بشکن و

هر چه می خواهی بردار. این ها صندوق هایی هست و اموال تجار است و تو هم هر چه می خواهی بردار. ابا یزید پرسید که در صنادیق چیست ؟ حضرت فرمودند اموال تجار. گفت {أتامرنی أن أکسر صنادیق قوم قد توکلوا علی الله و جعلوا فیها اموالهم} یا علی امر می کنی که من بروم صندوق تجار را بشکنم که مال های خودشان را در آنجا گذاشتند و توکل بر خدا کردند و شب رفتند؟! این چه کاری است که به من می گویی ؟! امیر المومنین فرمودند شما هم به من امر می کنی که {أن أفتح بیت مال المسلمین و اعطیک اموالهم و قد توکلوا علی الله} خوب همین طور که برای شما گران است که بروی صندوق های تجار را بشکنی، اموالشان را برداری مردم هم بیت المال را به من سپردند و الان هم درها قفل است من هم بخواهم بردارم و به شما بدهم باز هم من به این قومی که اموال را به من سپردند و توکل بر خدا کردند، نسبت به آنها خیانت کردم. بعد گفتند به اینکه اگر می خواهی نگفته این کار را انجام بده. گفتند اگر می خواهی تو شمشیر را بردار من هم این شمشیر را بردارم برویم به حیره _که یک مرکزی است در عراق الان ما بین آن شهرک مقتدا صدر و کوفه، حیره است که در روایات ما هست که در آخر الزمان در حیره درگیری شدیدی به وجود خواهد آمد. در آنجا هم الان درگیری های شدیدی به وجود آمده، باز هم شاید بیاید_ حضرت فرمودند برویم به حیره آنجا تجاری هست متمکن، از مالشان می گیریم. عقیل گفت این هم یک نوع سرقت است! حضرت فرمودند خوب این سرقت است که مال یک نفر است ولی تو به من می گویی من سرقت کنم از مال عمومی که مال ملت است. عقیل رفت و دوباره آمد و گفت یا علی آمدم دوباره _وضع مالی ام خوب نیست_ تا از شما درخواست کنم. حضرت فرمود تا روز جمعه صبر کن. تا روز جمعه صبر کرد. روز جمعه که شد حضرت امیر المومنین نماز جمعه اقامه می کردند، خطبه می خواندند، دیدند در جمعیت عقیل آنجا نشسته. گفتند عقیل بیا جلو، عقیل آمد و حضرت فرمودند پهلوی من بایست، نگاه کن به اینها. نگاه کرد به جمعیت. فرمودند اگر یک شخصی بخواهد به این جمعیت خیانت کند چطور است؟ گفت خیلی بد است. فرمودند تو از من همین را می خواهی. برای اینکه بیت المال مال همین جمعیت است، مال همه ملت است و اگر بخواهم به تو بدهم این یک نوع خیانت است. و این بود که عقیل دوباره برگشت حالا در اینجا هست که عقیل چند دفعه آمد. {عاودنی موکدا و کرر علی القول مردداً} چند دفعه رفت و آمد و به درخواستش اصرار کرد. {فاصغیت الیه سمعی} من گوش دادم به حرف های عقیل. {فظن انی ابیعه دینی} من چون گوش می دادم، _یکی از چیزهای بسیار خوبی که ما باید عادت کنیم و کمتر داریم، گوش دادن به حرف طرف مقابل است آنقدر امام صادق علیه السلام به حرف ها گوش می کرد که طرف خیال می کرد امام صادق را مجاب کرده است در مناظرات، بعد در دو کلمه امام صادق جواب او را می دادند._ حضرت امیر فرمودند عقیل فکر کرد که من دینم را به او می فروشم، آنقدر که به حرف های او گوش کردم {و اتبع قیاده} فکر کرد که من از آنچه که او می خواهد پیروی می کنم {مفارقا طریقتی} و بعد هم فکر کرد از پیشنهاد او تبعیت می کنم و از راه و روش خودم دست برمی دارم. خوب حالا چه باید کرد؟ {فاحمیت له حدیدة} آهنی من داغ کردم {ثم ادنیتها من جسمه} نزدیک بدن عقیل بردم {لیعتبر بها} نسوزاندم، _چون سوزاندن بدن کسی و اذیت کردن کسی حرام است._ حضرت می خواستند که او را متوجه کنند. بردند نزدیکش {لیعتبر بها} تا عبرت بگیرد {فضج ضجیج ذی دنف من المها} شیحه کشید، ناله کرد. مثل ناله مریض از آن گرما که احساس کرد. {و کاد انی یحترق من میسمها} نزدیک بود بسوزاند از شدت حرارتی که آن آهن داشت. {فقلت له: ثکلتک الثواکل یا عقیل أتئن من حدیدة احماها انسانها للعبه} ثکلتک الثواکل کلمه ای است توبیخی. یعنی مادر به سوگ تو بنشیند. آیا ناله می کشی از آهنی که انسانی آن را داغ کرده للعبه. یعنی جداً نمی خواهد بسوزاند، بلکه می خواهد تو متذکر شوی. {و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه ؟!} حضرت فرمودند مرا می خواهی بکشانی به آتشی که خداوند قهار به جهت غضب و خشم خود آن را برافروخته؟! {اتئن من الاذی و لا ائن من لظی ؟!} تو از اذیت کوچکی ناله می کشی ولی من از آتش جهنم ناله نکشم؟! این یک بیانی است مربوط به ایشان و عقیل در جریان مسئله بیت المال، در جریان اینکه ظلم اقتصادی است. حضرت در اینجا دو مطلب نقل می کند. این درباره ظلم اقتصادی است.

{و اعجب من ذلک } و عجیب تر این بود که {طارق طرقنا بملفوفة فی وعائها} طارق یعنی وقتی که شب بیاید در بزند. شب یک نفر آمد در زد، یک ظرف سرپوشیده ای آورده، تقریبا مثل رشوه است. این شخص هم اشعث بن قیس بود. از دشمنان اهل بیت بود. {و معجونة شنئتها} حلوایی بود از چند ماده ساخته بود، که من آن را دوست نداشتم. {کانما عجنت بریق حیة او قیئها} مثل اینکه این حلوا مثل معجون شده بود به دهان آب یا قی مار. منظور سم مار است. در نظر امیر المومنین هر چیزی یک ظاهر دارد یک باطن دارد. ظاهرش که حلوا بود ولی چون منظور یک منظور رشوه است و قانون شکنی مثل

اینکه با سم مار مخلوط بود. {فقلت اصلة ام زکاة ام صدقة} حضرت فرمودند اینکه شما آوردید این صله است یعنی هدیه یا زکات است یا صدقه؟ {محرم علینا اهل البیت} این برای ما اهل بیت حرام است. این یک بحث فقهی است که زکاة، شکی نیست که بر اهل بیت حرام است. اما مشهور این است که صدقات مستحبه بر اهل بیت و سادات حرام نیست. زکات است که وسخ مال است و بر اهل بیت حرام است. اما در اینجا حضرت هم زکات، هم صدقه، هر دو را می گویند. حالا یا اینکه از جهت اینکه این یک قول غیر مشهور است که صدقه مستحبی هم بر آنها حرام است، آنطور ما حمل می کنیم، یا بگوییم در اینجا چون قصد این شخص رشوه دادن و قانون شکنی بود، هر چه باشد حرام است. هر یک باشد، صله باشد، صدقه باشد، زکات باشد، هر چه باشد حرام است. {فقال لا ذا و لا ذاک} در جواب گفت که نه این صدقه نیست، زکات نیست، {و لکنها هدیة} ولی هدیه است. هدیه آورده با قصد و هدف نامشروعی که تقریبا رشوه است. هر مالی که نه تنها مال، هر احسانی، هر کاری که شخص خوشش بیاید انجام بدهی به قصد قانون شکنی، به قصد ایجاد انحراف از مسیر قانون، این رشوه است و در اسلام هم رشوه با همین وسعت حرام است. {فقلت هبلتک الهبول} در آنجا در جواب عقیل فرمودند {ثکلتک الثواکل} و در اینجا فرمودند {هبلتک الهبول}. فرقی ندارد. در هر دو به معنای اینکه مادرت به عزایت بنشیند آمده است. {أ عن دین الله اتیتنی لتخدعنی} آمدی مرا از دین خدا فریب دهی؟! {امختبط انت ام ذو جنة ام تهجر ؟!} یا دستگاه فکر و اندیشه ات به هم خورده یا دیوانه ای و یا بیهوده گویی؟! حالا این کلمه ای که امیر المومنین دارد این جمله ای که می خواهم بخوانم فقط در تاریخ زندگی حضرت امیر علیه السلام مانند ستاره ای در افق زندگی و شب می درخشد. { والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملة اسلبها جلب شعیرة ما فعلت !} به خدا قسم اگر تمام سطح زمین را _که به هفت اقلیم تقسیم می کردند_ حتی خشکی ها را _حالا به پنج قاره تقسیم می کنند قاره آسیا ، اروپا ، آمریکا ، آفریقا و استرالیا. امروز تقسیم سطح زمین بر این پنج قاره است. ولی در آن روز تقسیم زمین بر هفت اقلیم بود. بر اساس اصطلاح آن روز فرموده اند._ اگر تمام سطح زمین را و آنچه که در زیر آسمان دارد و تمام خشکی های روی زمین را به من بدهند، در برابر اینکه خدا را معصیت کنم، یک پوست جوی را از دهان مورچه بگیرم، این کار را نخواهم کرد. چرا؟ چون این یک نوع حق شکنی است. خداوند عالم را طوری آفریده که یک حقوقی است که عامه است که حتی حیوانات حق دارند که از مواد زمین به اندازه خودشان استفاده کنند. لانه و آشیانه بسازند، مواد غذایی فراهم کنند. این است که گرفتن یک پوست جوی از دهان مورچه این یک نوع ظلم است. به خاطر اینکه در برابر یک حق، هفت اقلیم روی زمین را به علی بدهند، علی چنین کاری را نخواهد کرد. خلاصه در اینجا این نمونه ای بود از سختگیری حضرت علی علیه السلام در راجع موضوع بیت المال که موضوع بحث ما است.

یک نمونه دیگر هم نقل کنم. در تهذیب، شیخ طوسی در جلد دهم _تهذیب در ۱۰ جلد چاپ شده_ صفحه ۱۵۱، رقم حدیث ۶۰۶ از کتاب حدود. سنداً هم تا حدی خوب است. از ابن محبوب {یرفعه عن علی بن ابی رافع} علی بن ابی رافع خزینه دار بیت المال حضرت امیر علیه السلام بود. {قال کنت علی بیت مال علی بن ابیطالب و کاتبه} این هم خزینه دار بیت المال و هم کاتب بود. از رجال بسیار بزرگی است از خیار شیعه است. در جنگ جمل و نهروان و صفین هم همراه حضرت امیر المومنین بوده و کتابی هم در فقه نوشته. خلاصه از کسانی است که خیلی شایسته است. خودش و پدرش و همه . {و کان فی بیتی عقد لؤلؤ} در بیت المال یک گردنبندی بود._ عقد به گردنبند می گویند_ گردنبندی از لؤلؤ بود. {کان اصابه یوم البصرة} در جنگ جمل این عقد جزء غنائم جنگی بود و در بیت المال بود. {فارسلت الیه بنت علی بن ابیطالب} دختر حضرت امیر علیه السلام به دنبال علی بن ابی رافع کسی را فرستاد. {قال بلغنی } که در بیت المال حضرت امیر المومنین یک عقد لؤلؤ است. گردن بندی از طلا که در دست تو است. گفت من دوست دارم آن را عاریه بدهی {انا احب ان تعیرنی اتجمل فی ایام عید الاضحی} در ایام عید قربان آن را وسیله زینت خودم قرار بدهم. {فارسلت الیها} من برای او فرستادم {و قلت عاریة مضمونة} عاریه می دهم عاریه مضمونه. _از مواردی که شخص ضامن می شود که اگر آن شیء از بین رفت هزینه آن را بدهد. (در قیمی قیمت آن را و در مثلی مثل آن را بدهد)._ گفت بله قبول کردم. {عاریة مضمونة مردودة بعد ثلاثة ایام فدفعته الیها} عاریه مضمونه است بعد از سه روز می دهم. دختر امیر المومنین گردنبند را گرفت _اسمش را در اینجا ذکر نکردند_ و گردنبند را به گردن انداخت. {رآه علیها} حضرت امیر المومنین این را دیدند. فرمودند {من أین صار الیک هذا العقد} این گردنبند را از کجا آورده ای؟ {قالت استعرت} عاریه گرفتم از ابن ابی رافع، {لاتزین به فی العید} تا در روز عید خودم را آرایش کنم. {ثم ارده}. بعد علی بن ابی رافع می گوید حضرت امیر کسی را فرستادند

نزد علی بن ابی رافع که به نزد امام علی علیه السلام بیاید. {اتخون المسلمین یابن ابی رافع؟} خیانت می کنی به مسلمان ها؟ {قلت له معاذ الله عن اخون المسلمین}. حضرت فرمودند {فقال کیف اعرت بنت امیر المومنین العقد الذی فی بیت مال المسلمین} آن عقدی که در بیت المال بود چگونه آن را عاریه دادی؟ {بغیر اذنی و رضاهمپ؟} ابن ابی رافع گفت {یا امیر المومنین انها ابنتک} او دختر شماست! {و سئلنی ان اعیرها ایاها تتزین به فاعرتها ایاها عاریة مضمونة مردودة} و او ضامن شد، {و علی ان ارده سلیما الی موضعه قال فرده من یومک} همین الان باید گردنبند را برگردانی. {و ایاک ان تعود لمثل هذا } و دیگر تکرار هم نباید شود. {ثم قال اولی لابنتی لو کانت اخذت العقد علی غیر عاریة مضمونة مردودة لکانت اذن اول هاشمیة قطعت یدها فی سرقة} اگر این عاریه مضمونه نبود اول هاشمیه ای که دستش را برای سرقت قطع می کردم دختر خودم بود. بالاخره دختر آن گردنبند را آورد و تحویل داد و خود دختر هم آمد و گفت {انا ابنتک و بضعة منک فمن احق بلبسه منی؟} چه کسی از من شایسته تر می باشد که این گردنبند را به گردن بیاویزد؟ حضرت امیر المومنین فرمودند که {یا بنت علی بن ابیطالب لا تذهبن بنفسک عن الحق} به این جمله دقت بفرمایید فرمودند که {أ کل نساء المهاجرین تتزین فی هذا العید بمثل هذا } آیا همه زن های مهاجرین مثل این گردنبند را روز عید قربان می بندند؟ گفت نه. این یک تبعیض است چرا باید فرقی باشد بین دختر امیر المومنین و دیگران در استفاده از بیت المال ؟! خلاصه، می گوید این را برگرداندم. مطالعه بفرمایید ان شاء الله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سی وهشتم تاریخ: ۸۷/۹/۱۰

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در بحثی که درباره جهاد است چند تا مطلب باید مورد توجه باشد که ان شاء الله تعالی بعضی موارد بحث شد و بعضی ها بعدا بحث خواهد شد. یکی این بود که آیا جهاد ابتدایی انحصار به امام معصوم علیه السلام دارد؟! یعنی بدون اذن امام معصوم جهاد ابتدایی واجب نیست؛ بلکه مشروع نیست. صاحب ریاض و صاحب مسالک در زمان غیبت، غیر از جهاد دفاعی هیچ جهادی را مشروع نمی دانسته اند. وجوب جهاد را بلکه مشروعیت جهاد را منحصرا به اذن امام معصوم علیه السلام یا منصوب امام معصوم،- منصوب خاص- می دانسته اند. این یک مبنا بود که ما قبول نکردیم وگفته ایم از ادله ثابت است که فقیه هم همان قدرت و اختیار را در زمان غیبت امام دارد؛ همان شأن و موقعیتی که امام معصوم در مدیریت جامعه اسلامی دارد. یکی از شئون مدیریت، مسئله جهاد می باشد. بنابراین این را ما بحث کردیم و ثابت شد به اینکه در زمان غیبت امام معصوم فقیه هم می تواند با شرایطش به این امر قیام کند. بیشتر از این، این را ما فعلا بحث نمی کنیم.

دوم این است که آیا جهاد در اسلام منحصر به جهاد دفاعی است یا نه، جهاد ابتدایی هم داریم؟! عده ای، -مخصوصا از عامه- فکر کرده اند که اصلا تمام جهادهای پیغمبر صلوات الله علیه و آله همه اش دفاع بوده است و در اسلام ناب می خواهند بگویند که جهاد ابتدایی نداریم. یکی از کسانی که این قول را تقویت می کند و خیلی تشدید می کند صاحب المنار می باشد؛ که یکی از مفسرین است. ما این روایت را بحث خواهیم کرد که جهاد، وسعت جهاد یا ضیق اش تا چه اندازه است. اینها می خواهند ادعا کنند که تمام جنگ های پیغمبر دفاع بوده و در اسلام ما جهاد ابتدایی نداریم. این هم یک بحثی است که باید بعدا انجام دهیم.

خوب بحث دیگر این است که جهادهایی مثل قیام امام حسین علیه السلام چه نوع جهادی است؟ اگر قرار باشد که جهاد را ما محدود کنیم به جهاد ابتدایی که برای دعوت به اسلام باشد یا برای دفاع از کشور اسلامی باشد،در مثل قیام امام حسین علیه السلام چه بگوییم؟ امثال آن زیاد می باشد. این هم یک بحثی است که باید انجام دهیم که جهاد در اسلام محدود به آن است که فقهای ما گفته اند؟! بنده معتقد هستم که نه، جهاد یعنی هر حرکتی، هر انفاق مالی و هر انفاق و ایثار جانی، که برای اعلای کلمه اسلام باشد، جهاد است. چه یک نفر انجام بدهد و چه چند نفر انجام بدهند. از این جهت ما در برابر قیام شهدای فخ -که بعدا بحث می کنیم-، زید بن علی بن حسین علیه السلام، مال سیدالشهدا قبل از همه اینها، اینها چه نوع جهادهایی است ؟! جهاد اصلا در اسلام یک معنای بسیار وسیعی دارد. هر کسی که با هر قدرتی و با هر حرکتی، هدف، فی سبیل الله و اعلای کلمه اسلام باشد کوبیدن دشمن و اعلای کلمه اسلام باشد، جهاد می باشد. یک معنای بسیار وسیعی دارد. خود انقلاب. خوب این چند تا بحث که باید انجام بدهیم. الان سه تا شد. در نظر بگیرید، اولی تمام شد. گفتیم که فقیه همان قدرت را دارد. ولی دومی که گفتیم جهاد منحصر به جهاد دفاعی نیست و اعم می باشد. سومی که مثل قیام های سید الشهدا علیه السلام، قیام زید و شهدای فخ و امثال آنها، حتی قیامی مثل قیام میثم تمار و حجر بن عدی، اینها جهاد است. بالاخره به عقیده بنده، عرض کردم که در آن زمان مبتلا به نبوده، فقهای ما خیلی مختصر بحث کردنده اند، محدود بحث کرده اند؛ حال اینکه جهاد خیلی اوسع است از اینکه اینها گفته اند،که دو نوع بیشتر نیست، سه نوع بیشتر نیست. یکی جهاد برای دعوت به اسلام است، یکی برای جهاد دفاعی است، سوم بغاة است. نه خیر جهاد خیلی وسیع تر از اینهاست. ما در مثل کشته شدن معلی بن خنیس و حجر بن عدی و میثم تمار و قنبر و کمیل، قیام زید و قیام شهدای فخ و سید الشهدا -و امثال اینها زیاد می باشد- اینها هم جهاد می باشد. شهادت است و جهاد. بنابراین ما نباید جهاد را معنی کنیم. آنچه از قرآن و تاریخ صحیح استفاده می شود خیلی وسیع تر از این می باشد.

حالا اینجا مطلبی می خواهیم عرض کنیم؛ اینکه امام رضوان الله تعالی علیه در موقعی که قیام انجام گرفت و انقلاب پیروز شد و جمعیت هایی می آمدند، آن موقع بعضی ها در گوشه و کنار تمسک کردند به این روایت باب سیزدهم که می خواهیم بخوانیم. در باب سیزده از باب جهاد عدو در وسائل، شانزده- هفده روایت است. یستفاد از اینها که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام، هر قیامی محکوم به شکست است و باطل است. امام می فرمودند که رفاه طلبان و انزوا طلبان شکم پرست، برای اینکه تنبلی خودشان را توجیه کنند به این روایات چسبیده اند و چه بساطی به راه انداخته اند و این روایت مخالف قرآن است که فرموده اند یکی از معیارها برای صحت و بطلان

روایت، سنجیدن با قرآن است، مخالفت کتاب و موافقت کتاب است. برای اینکه انبیاء در برابر قدرتهای ظلم و جباران قیام می کردند. خوب این قرآن می گوید که همیشه مسلمانان یک وظیفه دارند، قدرت پیدا کنند و در برابر قدرتهای باطل و فاسد قیام کنند. حضرت موسی علیه السلام را مثال می زند. ایشان می گوید این روایت وعاظ السلاطین برای توجیه شکم پرستی و تنبلی خودشان درست کرده اند. اما ما ناچاریم که این روایات باب سیزدهم را بالاخره مورد بحث قرار دهیم.

باب سیزده از ابواب جهاد عدو صفحه ۳۵ جلد یازده از وسائل ۲۰ جلدی. عنوان باب این است که باب حکم الخروج بالسیف قبل قیام المهدی علیه السلام. حالا اینجا عبارت چیز دیگر نوشته، من مهدی علیه السلام می گویم. می خواهیم این را بررسی کنیم. بحث جهاد ما با تاریخ هم خیلی ارتباط دارد. ائمه علیهم السلام در زمانی می زیسته اند که خوب جریان هایی وجود داشته. آنوقت مسلمان ها هم فرقه -فرقه بوده اند. برخی از فرقه ها مثل زندیه قائل بوده اند که امام صادق علیه السلام کوتاه می آید و ایشان امام نیست و از این قبیل چیزها و بله خوارجی بودند که آنها خروج در برابر حکومت را لازم و واجب می دانسته اند و امام صادق علیه السلام در زمان حکومت خودشان قیام را لازم نمی دانستند. حالا بالاخره ما روایات را یک- یک می خوانیم.

خبر اول باب {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن صفوان بن یحی عن عیسی بن القاسم}. خبر سندا صحیح می باشد. کلینی از علی بن ابراهیم عن ابیه عن صفوان،-این چهره ها را کاملا می شناسیم- عن عیسی بن القاسم؛ که این هم یک چهره جدیدی است؛ ولی ثقه می باشد. ثقه است و عین و ثقة. از ثقات طبقه پنج است ایشان. {قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول : علیکم بتقوی الله وحده لا شریک له} اول سفارش به تقواست،{و انظروا لانفسکم} خودتان را نگاه کنید، مراقب خودتان باشید. {فوالله ان الرجل} اول ترجمه می کنیم بعد می بینیم چه میگوید .{لیکون له الغنم} لام جواب قسم می باشد {لیکون له الغنم فیه الراعی}، یک شخصی گوسفندهایی دارد. یک چوپانی آن گوسفندها را اداره می کند؛ {فاذا وجدرجلا هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها} همین شخصی که گوسفند دارد و چوپان دارد، یک چوپانی را دید که آن ماهر تر است در اداره گوسفندها، -خوب چوپان ها تفاوت خیلی دارند. یک چوپانی ممکن هست که بصیرت و مهارت کامل ندارد. گوسفندهایش گرگ ها در کمین اش هستند، چون مهارت ندارد، بلد نیست، ممکن است که این گوسفندها در معرض حمله گرگ ها باشند و از بین بروند. اما یک چوپانی هست که بصیرت دارد به این منطقه، از همه جهت.- وقتی که آن شخص صاحب گوسفند یک چوپان ماهرتری را پیدا کرد این را می گذارد کنار آن چوپان ماهرتر و او را برای اداره گوسفندهایش انتخاب می کند. خوب {یخرجه و یجیء بذلک الرجل الذی هو اعلم} می رود سراغ آن چوپانی که اعلم بوده از چوپان اولی. این یک کبری کلی است و درست است {و الله لو کانت لاحدکم نفسان} حضرت به اصحابشان می فرمایند اگر شما دو جان داشتید،{یقاتل بواحدة یجرب بها} با یک جان می رفتید جنگ می کردید و تجربه می کردید و با جان دیگر نتیجه آن تجربه را به کار می بستید. اما یک جان که بیشتر ندارید، چون یک جان بیشتر ندارید. حالا اگر این جان را ببرید و جنگ کنید و در ضمن جنگ از دست بدهید تمام شده رفته.

زمان امام صادق علیه السلام- در سال ۸۰ هجری به دنیا آمده و در سال ۱۴۵ یا ۱۴۶ یا ۱۴۸ به شهادت رسیده در سن ۶۵ یا ۶۶ یا ۶۸ سالگی- این دوره دوره بسیار طوفانی بوده. بنی امیه رو به انقراض می رفتند با آن ظلم های فراوان، در میان مردم منفور بودند. مردم کم کم بالاخره در گوشه و کنار مجهز می شدند؛ برای خاطر اینکه یک حکومتی به وجود بیاورند، که این حکومت، حکومت اهل بیت علیهم السلام باشد. چون بنی امیه در برابر اهل بیت، ظلم های فراوان کردند. قبل از جریان انقراض بنی امیه یک شهیدی -غیر از سید الشهدا علیه السلام که خیلی مهم است- شهیدی از این دودمان به نام زید بن علی بن حسین قیام کرد در برابر هشام بن عبد الملک. در میان سلاطین بنی امیه، هشام بسیار شقاوتمند و در عین حال بسیار با تدبیر بوده، بالاخره قیام کرد و به شهادت رسید. زید خیلی مقامش عالی است. برادر حضرت باقر علیه السلام است که بعد از حضرت باقر که امام است، زید فقیهاً- شجاعاً- سخیاً- خیلی مرد بزرگی است. زید خیلی مرد بزگی است. پیغمبر صلوات الله علیه و آله از شهادت زید خبر داد. به سید الشهدا فرمود {یا حُسَیْنُ یَخْرُجُ مِنْ صُلْبِکَ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ زَیْدٌ یَتَخَطَّی هُوَ وَ أَصْحَابُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ رِقَابَ النَّاسِ غُرّاً مُحَجَّلِینَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِلَا حِسَابٍ}. این را پیغمبر به امام حسین فرمودند. در میان اهل بیت، منتظر ولادت یک چنین مولود با عظمتی بودند؛ چون در میان اهل بیت عظمت زیادی داشت و حضرت امیر علیه السلام هم فرموده بودند. بنده هم جریان آن را در کتاب امر به معروف و نهی از منکر نوشته ام. بالاخره منتظر یک مولودی که در هاله ای از عظمت باشد، بودند. تا اینکه زید به دنیا آمد. در سفینه البحار هست که زمانی که زید به دنیا آمد امام سجاد علیه السلام قرآن را برداشت و تفأل زدند؛ این آیه آمد

که {ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة} قرآن را زمین گذاشتند و دوباره برداشتند و تفأل زدند این آیه آمد {فضل الله المجاهدین علی القاعدین}. {قال هو والله زید، هو والله زید، هو والله زید} این مولود همان است که پیغمبر فرمودند. خلاصه زید بسیار شجاع و سخی و عابد وزاهد و فقیه بود. سپس تا اینکه زید قیام کند حضرت باقر علیه السلام از دنیا رفتند. قیامش زمان امام صادق علیه السلام صورت گرفت. حضرت امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمودند –که در سفینة البحار و روضه کافی هست. اسم ابو حمزه ثابت بن دینار است و کنیه اش ابو حمزه است و ثمالی هم که لقبش می باشد.– فرمودند {لو عشت لترین هذا الغلام مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا مصلوبا} اگر تو بمانی خواهی دید که فرزند من زید را می کشند. زید رفت به شام پیش هشام که از نزدیک هشام را نصیحت کند و هشام به خاطر آن غروری که داشت خیلی متکبرانه با زید برخورد کرد. بالاخره هشام دستور داد که زید را از شام بیرون کنند. زید که از شام بیرون شد گفت {لا یکره قوم حرّ السّیوف قطّ الا ذلّوا} هر کس که از حرارت شمشیر ترسید ذلیل شد.– نباید از شمشیر و جهاد ترسید–. زید از مدینه آمده بود، دیگر به مدینه بر نگشت. آمد به کوفه. –مردم به دلیل اینکه گرفتار ظلم نشوند رهبر می خواهند و الا مردم آماده قیام هستند– وقتی به کوفه آمد مردم جمع شدند و با او بیعت کردند برای قیام. در تاریخ هست که ۴۰ هزار نفر با او بیعت کردند. زید در برابر هشام در کوفه قیام کرد؛ منتهی مردم کوفه همان مردم کوفه اند. در درگیری و گرماگرم جنگ عهد و پیمان خودشان را شکستند، اکثرا متفرق شدند و تعداد کمی ماندند. تا در ضمن آن برخورد تیری به پیشانی زید اصابت کرد؛ او را از میان لشکر بیرون بردند. یک حجّام (حجامت کننده) آوردند که آن تیر را بیرون آورد. تیر را که بیرون کشید، زید به شهادت رسید؛ ولی چون می ترسیدند که به بدنش اهانت شود آوردند و جلوی آبی روان که در آنجا بود را بستند و زید را در آنجا دفن کردند و آب را از همان جا به جریان انداختند تا دیگر کسی به آنجا نیاید. ولی همان حجام رفت و خبر داد به طرفداران هشام و فردا صبح آمدند در آنجا و بدن زید را نبش قبر کردند و بدن زید را مثلة کردند و سرش را هم بریدند و در کوچه های کوفه کشاندند. بعد به دار زدند و حدود چهار سال بالای دار بود. حالا این جریان را امام سجاد علیه السلام برای ابو حمزه بیان کردند {لو عشت لترین هذا الغلام مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا} (یعنی لباس و کفش را سلب کردند) مصحوبا (کشان کشان در کوفه) مصلوبا فی الکناسه (کناسه مکانی بود در کوفه) { ثم یحرق}. بعد یحیی پسر زید چون می دانست که چون پدرش در آنجا شهید شده، اگر در آنجا بماند مورد سختگیری قرار می گیرد، به همین دلیل آمد به ایران و در طالقان قیام کرد و به شهادت رسید. قیام یحیی هم خیلی عجیب است. وقتی یحیی در اینجا قیام کرد هشام یا ولید که چوبه دار را با زید سوزاند و خاکسترش را به باد دادند، {و یذری فی البحر} و به دریا ریختند. خلاصه بنی امیه رو به زوال رفتند. بعدا که بنی عباس سر کار آمدند، در بنی عباس موج سواری کردند. مردم متوجه اهل بیت بودند که حالا که بنی امیه این چنین و آن چنان کردند و حدیث ثقلین و امثال آن هم که بود، حقانیت اهل بیت و عظمت اهل بیت روز به روز جلوه بیشتری پیدا می کرد، پس حالا بیایند و یکی از اهل بیت علیه السلام را به عنوان حاکم انتخاب کنند؛ آن هم امام صادق علیه السلام بود. ولی آن موج سوارها آمدند به نام اهل بیت توجه مردم را قبضه و جلب کردند که ما هم اهل بیت پیغمبریم. اول می گفتند ما بیعت می کنیم بر مردم برای {رضا من آل محمد}. هر کسی از آل محمد که مردم از او راضی باشند. به این نام کلی مردم حاضر شدند و بیعت کردند؛ ولی در میان اینها عبد الله پسر حسن مثنی –امام حسن مجتبی پسری دارد به نام حسن مثنی. عبد الله جزو رؤسای بنی عباس بود. او دو پسر داشت به نام محمد و ابراهیم.– اینها فکر کردند که اینها خلافت و سلطنت و حکومت را که الان مردم به آن توجه دارند، قبضه کنند. ولی عظمت امام صادق علیه السلام معلوم بود. امام قیام را صلاح نمی دانستند. ابو مسلم خراسانی چند نامه نوشت؛ یکی برای امام صادق علیه السلام، یکی برای محمد بن عبد الله، یکی برای خود عبد الله و داد به قاصد. اول به امام صادق نوشت که اگر شما حاضر باشید ما این لشکری که فراهم کرده ایم همه اینها را می آوریم دور و بر شما زمام امور را به دست بگیرید. امام صادق علیه السلام می دانستند که این کار به نتیجه نمی رسد و بالاخره بنی عباس حکومت را قبضه خواهند کرد.، عبد الله و محمد بن عبد الله به مردم می گفتند که امام صادق صحفی است. یعنی کسی که سرو کارش با کتاب است، اهل جنگ و جهاد نیست و ما یک کسی را می خواهیم که اهل جنگ و جهاد باشد. این چنین تبلیغی را راه انداخته بودند که ما الان مرد میدان و جهاد می خواهیم و امام صادق علیه السلام همیشه سر و کارش با کتاب است. امام صادق گفتند بله من صحفی هستم ولی صحف ابراهیم و موسی و ... نزد من است. یک حدیثی هم درست کردند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند که کسی قیام کرد که اسمش اسم من است و اسم پدرش اسم پدر من

است. که این هم محمد بن عبد الله است و او می گفت کـه مـن هـستم. خلاصه یک چنین جریانی بود و امام صادق با یک چنین جریانی مواجه بودند. آن کسی که نامه را آورده بـود داد امـام صـادق خوانـد. گفـت جواب؟ شب بود امام صادق چراغ را کشید به پیش و نامه را گرفـت و روی چراغ سوزاند و فرمودند جوابش همین. بعد ابـو مـسلم خراسـانی رفتند و جریان بنی عباس به وجود آمد. این حدیث نظر به آن دارد کـه الان می خوانیم معلوم می شود امام صادق می خواهنـد بـه اصحابـشان بگویند که شما نه به این لشکر، نه به این جبهه ارتباطی نداشته باشـید. جبهه ای که مال محمد بـن عبـد الله و عبـد الله اسـت؛که اینهـا پیـروز نخواهند شد. اینها امام صادق را قبول نداشـتند. اینهـا مـی خواهنـد در مقابل امام معصوم خودشان جبهه ای درست کنند. این است کـه حـدیث ما خیلی با تاریخ مربوط است. یعنی این باب به طور کلی.

حضرت می فرمایند {لو کانت لاحد نفسان} اگـر شـما دو تـا جـان داشتید {یقاتل بواحدة یجرب بها} با یکی جنگ می کردید {ثـم کانـت الاخری باقیة یعمل علی ما قد استبان لها} بعد که می جنگیدید با اینهـا و آن کشته می شد؛ ولی برایتان روشن می شد که اینها حکومت عـدل الهی را نمی خواهند. اینها در مقابل امـام صـادق آمـده انـد و بـساطی درست کرده اند، آن وقت می توانستید که از تجربه خود استفاده کنیـد، بدانید که اینها باطلند؛ ولی چه کنید شما یک جان بیـشتر نداریـد. اگـر بروید و جمع شوید دور بنی عباس و این یک جان را از دسـت بدهیـد، خسارت کرده اید. {و لکن له نفس واحدة} و لکن هر کدام از شما یک نفس دارید. {اذا ذهبت لقد والله ذهبت النوبة (یا التوبـة)} اگـر آن یـک نفس از بین برود دیگر نوبه یا توبه شما از بـین رفتـه. {فـأنتم احـق أن تختاروا لانفسکم} شما شایسته هستید که یک نفر را خودتـان انتخـاب کنید، دنبال هوی و هوس و تبلیغات بنی عباس نرویـد. {ان اتـاکم آت منا} اگر از طرف ما کسی آمد ، شما به آن جبهه بپیوندید، با ما باشید. ولی این جبهه، جبهـه ی مـا نیـست. ایـن جبهـه ی بنـی عبـاس اسـت. {فانظروا الی ای شیء تخرجون} ببینید شما حرکت مـی کنیـد بـر چـه مرکزی و بر چه جریانی حرکت می کنید؟! دقیق باشید، حق را از باطـل تشخیص بدهید، دنبال هر تبلیغاتی نروید. {و لا تقولوا خـرج زیـد، و انّ زید کان عالما و کان صدوقا}. اینها به امام صادق می گفتند زیـد قیـام کرد در برابر بنی امیه شما هم قیام کنید و بیایید به میدان. امام فرمودند زید غیر از عبد الله و محمد بن عبد الله بود. زید عالمی بـود و صـدوق هم بود. {و لم یدعکم الی نفسه} زید شما را بـه خـودش دعـوت نمـی کرد. دعوت می کرد به امام معصوم. ولی اینها، منظور خودشان هستند. اگر هم از ما اسم می برند به عنوان ابزار می خواهند استفاده کننـد. {و انّما دعاکم الی الرضا من آل محمد صلوات الله علیه و آله} زید دعوت می کرد اشخاص را به رضای آل محمد که همان ائمه باشند.- قیام زید سال ۱۲۱ ه.ق است در زمان امام محمد باقر علیه السلام بـود و وقتـی شهید شد زمان امام صادق علیه السلام بود- {لو ظهر لوفی بما دعـاکم الیه}. اگر زید غالب می شد وفا می کرد، حکومـت را بـه مـا مـی داد. {انما خرج الی سلطان مجتمعٍ لینقضه}. ولی زیـد خـارج شـد در برابـر هشام. یک سلطانی بود که خیلـی قـدرت داشـت. چـون خیلـی قـدرت داشت زید شکست خورد. این مال زید بود. اما امروز بـه چـه صـورت است؟ {فالخارج منا الیوم الی ایّ شیء یدعوکم} این که امروز عبد الله بن حسن مثنی و پسرانش شما را به چه دعوت می کنند؟ {الـی الرضـا من آل محمد صلوات الله علیه و آله} نه خیر، {فنحن نشهدکم أنّا لـسنا نرضی به} ما شهادت می دهیم به این قیام -اینها که اهل بیت را ابـزار قرار دادند و موج سواری می خواهند کرد، قدرت را به دست بیاورند و مستقل باشند- ما به این راضی نیستیم.{و هو یعصینا الیوم و لیس معـه احد}. این شخصی که قیام کرده الان که تنهاست ما را قبول ندارد. فردا که قدرت پیدا کرد به طریق اولی ما را قبول نخواهد داشـت.{و هـو اذا کانت الرایات و الالولیة أجدر أن لا یسمع منا}. وقتی که فردا پرچم هـا را به دور خودش ببیند شایسته تر است که از ما هیچی نشنوند. آن هـم این چنین آدمی امروز که تنهاست از ما هیچی قبول نمی کند، فردا کـه ألویة و رایات دورش را بگیرند مسلما أجدر است که أن لا یسمع منـا. {اِلّا من اجتمعت بنو فاطمه معه} او قبول نخواهد کرد که بنو فاطمه بـا او جمع شوند، {فوالله ما صاحبکم الا من اجتمعوا علیه اذا کان رجـب}. حالا امام صادق یک وعده ای به اینها مـی دهـد، بـا قیـام بنـی عبـاس نباشید، اما ماه رجب اگر شد، شعبان اگر شد، رمضان، آنجا شما همراهی کنید. حالا این برای چیست؟ {اذا کان رجب فأقبلوا علـی اسـم الله و ان أحببتم أن تتأخروا الی شـعبان فـلا ضـیر و ان أحببـتم أن تـصوموا فـی اهالیکم فلعل ذلک یکون اقوی لکم و کفاکم بالسفیانی علامـة}. معنـی ذیل درست روشن نیست . آیا آن زمان چیزی بوده است و ما نمی دانیم و تاریخ ثبت نکرده است؟! و یا نظر دارد به امام زمان علیـه الـسلام ؟! مراد از سفیانی چیست؟

یکی از مطالبی که در اخبار آخر الزمان باید مورد بحث قـرار گیـرد، سفیانی، مروان ، دجّال، یمانی است.اخبار مربوط به آخـر الزمـان خیلـی منقح نشده است چون در حوزه ها خیلی مورد بحث قرار نگرفتـه اسـت؛ ولی واقعا نیاز به تحقیق دارند و خیلی از اخبار را اهل بیت علیه السلام

به رمز فرموده اند. چون در آن زمان غیر از گفتن رمز چاره ای نبوده است. ولی کسی باید تحقیق کند که مثلا آیا دجّال یک نفر است و یا دجاجیل؟ مراد از دجال و سفیانی و ... چیست؟

خلاصه آخر حدیث درست روشن نیست، شاید یک جریان تاریخی در آن زمان بوده است. ولی تا اینجا روشن شد که امام صادق علیه السلام نظرشان این بوده است که با بنی عباس هماهنگ نباشید و ...

این خبر مربوط به آن زمان است. بنابراین به درد بحث ما نمی خورد که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام هیچ کس کاری انجام ندهد و قیام نکند. این حدیثی است مربوط به آن زمان که نهی می کند از پیوستن به بنی عباس و گرم کردن جبهه ی بنی عباس. بنابراین حدیث اول دلالت بر آنچه آنها بیان کرده اند ندارد.تا بقیه را ان شاء الله بحث کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه سی ونهم تاریخ: ۸۷/۹/۱۱

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث درباره روایات باب سیزده از ابواب جهاد عدوّ می باشد ، که تمسک به این روایات شده در اینکه قیام و جهاد قبل از ظهور مهدی علیه السلام محکوم به شکست می باشد . بنابراین می خواهند بگویند قیام و جهاد در برابر هر نوعی از قدرت های کفر و استکبار و فساد قبل از ظهور مهدی علیه السلام واجب نیست و این روایات آن را نفی می کند . از این جهت توجه به این روایات بسیار ، بسیار مهم می باشد ، خبر اول که صحیحة عیص بن القاسم می باشد ، سندش هم صحیح است و دلالت داشت بر اینکه امام صادق علیه السلام به اصحاب خودشان می فرمایند که سر جای خود بنشینید و حرکت نکنید ، اما در ضمن دارد که جریان زید با جریان فعلی که در زمان امام صادق بود با هم فرق دارند ، زید در زمان بنی امیه قیام کرد ، زیدِ مجاهد یکی از کسانی است که پیامبر اکرم صلوات الله علیه وآله و حضرت امیر علیه السلام خبر داده بودند ، چنین فردی که فرد برجسته و بسیار مهمی است قیام می کند و به شهادت می رسد و دارای مقام بسیار بسیار والایی است . خوب اینجا امام صادق علیه السلام معاصر با افراد دیگری غیر از زید نیز هستند ، معاصر با بنی الحسن هستند ، بنی الحسن سادات حسنی ، با امام صادق علیه السلام معاصر بودند ، تعدادی از اینها با امام صادق نقش مخالف ایفاء می کردند ، به امامت حضرت معتقد نبودند ، چون جوّ یک جوّ خاصی بود که بنی امیه با آن همه فساد و ظلم ولی ایشان سکوت کرده بودند ، خوب مردم متدین می خواهند قدرت را به دست بگیرند ، قدرت به دست کسی سپرده شود که ، آن جنایات و فسادها را مرتکب نشود ، عادل باشد ، حکومت حقه باشد ، حکومت اسلام باشد . از این جهت که مردم همچین حرکتی دارند و یک هم چنین علاقه ای دارند اینجا موجی به وجود آمده برای تغییر حکومت و برای به وجود آمدن یک حکومت مقتدر ، مردم هم چشم هایشان به سوی اهل بیت می باشد ، بنی امیه هم ظلم هایشان بیشتر به اهل بیت بوده است ، امام صادق علیه السلام امام وقت بود و وجود داشت و در برابر ایشان بنی الحسن بودند که می خواستند از این موج بهره بگیرند و آنها قدرت را به دست بگیرند .

یکی از این افراد که در اینجا وجود دارد عبد الله محض می باشد ، عبد الله پسر حسن مثنی است ، حسن مثنی پسر امام حسن می باشد ، به او عبد الله محض می گفتند چون پسر حسن مثنی است و حسن مثنی هم پسر امام حسن مجتبی است و مادرش هم فاطمه بنت الحسین می باشد ، محض می گفتند چون یک نسب بسیار شریفی دارد ، از طرف مادر به امام حسین می رسد و از طرف پدر به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد . عبد الله محض شخصی با سواد بوده و موقعیت مهمی داشته ، که این چنین پسرانی دارد که اسم یکی از آنها محمد می باشد ، محمد نفس زکیه گفته می شد ، این هم موقعیت مهمی دارد حتی بعضی ها اقرار می کردند آن مهدی که موعود می باشد همین محمد نفس زکیه می باشد ، برادری دارد به نام ابراهیم آن هم بسیار بسیار جلیل و شجاع و مبارز می باشد ولی اینها به امام صادق علیه السلام عنایت ندارند ، خودشان می خواهند قدرت را به دست گیرند ، منصور دوانیقی هم اول با اینها بیعت کرده بود ولی بعد از اینکه سفاح مرد برگشت .

خوب یک جریانی به وجود آمده که خیلی حساس می باشد برای اینکه بنی امیه سقوط کرده اند و افرادی هم می خواهند قدرت را به دست گیرند ، و از آن افراد بنی الحسن هستند ، امام صادق علیه السلام امام وقت و امام معصوم می باشند . اینها می خواهند سعی کنند امام صادق از آنها تبعیت کنند ، امام صادق از آنها تبعیت نمی کند چون می داند که این سعی و کوشش به جایی نمی رسد و بنی الحسن در این جریان پیروز نمی شوند و بالاخره خلافت به منصور و بنی عباس منتقل خواهد شد . این هم یک جریانی است این روایات با تاریخ خیلی مرتبط می باشند.

خبر اول را سنداً خواندیم که صحیح بود و دلالت داشت که امام صادق علیه السلام به اصحاب خودش می گوید که سر جای خود بنشینید و تصمیم نگیرید و حرکت نکنید ، تا اینکه امام می فرمایند {فانتم احقّ ان تختاروا لانفسکم} شما خودتان (اصحاب امام صادق علیه السلام) اختیار کنید یک شخصی را و جلو بیندازید ، دور کسی را بگیرید که شایستگی داشته باشد . {ان آتاکم آتٍ منّا} اگر از طرف ما کسی آمد و گفت که شما بر محور امام صادق علیه السلام باشید ، حرکت کنید .{و لا تقولوا خرج زید} خیلی از حرفها این بود که گفتند ، زید شمشیر برداشت و جهاد کرد ، به امام گفتند که شما هم جهاد کن تا اینکه تو این خلافت را به دست گیری ، البته بنی عباس هم نمی خواستند به این سادگی خلافت را از دست بدهند . تو جهاد کن و شمشیر بزن مثل زید ، بر همه دشمن ها ، بر همه مدعیان غالب باش و

زمام امور را به دست بگیر . امام می فرمایند {لا تقولوا خرج زید} نگویید که زید خروج کرد پس تو هم باید قیام کنی یا به قیام کنندگان ملحق شوی زید فرق دارد با عبد الله و محمد نفس زکیه و ابراهیم ، زید با اینها فرق دارد چون عبد الله محض و پسرانش حکومت را برای خودشان می خواهند ، ولی اگر زید غالب می شد موقعیت و حکومت را به امام خودش می داد اگر زید پیشرفت می کرد امامت یعنی موقعیت و حکومت را به امام صادق علیه السلام می داد ، زید این گونه بود ، به خودش هم دعوت نمی کرد بلکه به کسی که پیغمبر و آل او راضی باشند دعوت می کرد ولی اینها حکومت را برای خودشان می خواهند و امام صادق را قبول ندارند {و لا تقولوا خرج زید} نگویید که زید خروج کرد ، جهاد کرد پس من هم الان باید در جهاد شرکت نمایم ، با چه کسی باید شرکت کنم ، باید با بنی الحسن شرکت کنم و آنها من را قبول ندارند {زید کان عالما و کان صدوقا} زید با عبد الله محض و فرزندانش فرق دارد زید عالم بود {و کان صدوقا و لم یدعکم الی نفسه} هیچ وقت شما را به طرف خودش دعوت نمی کرد {و انّما دعاکم الی الرضا من آل محمد} و زید دعوت می کرد به کسی که از آل محمد باشد و مردم به او راضی باشند {و لو ظهرلوفی بما دعاکم الیه} اگر زید ظهور می کرد ، یعنی اینکه غالب می شد ، اگر زید غالب می شد وفا می کرد ، یعنی سلطنت و حکومت را به امام صادق علیه السلام می داد ، بنابراین وضع فعلی و بنی الحسن فعلی و قیامشان با زید فرق دارد ، زید اینگونه انسانی بود اگر غالب می شد حکومت را به امام می داد و به طرف خودش هم دعوت نمی کرد ، اینها مردم را به طرف خودشان دعوت می کنند و اگر غالب شوند هم حکومت را به امام نخواهند داد این تفاوت بود بین عبد الله محض و فرزندانش با زید.

ما می خوانیم تا تفاوت بیشتر معلوم گردد ، در باب نهم حدیثی است ، حدیث دوم ، صفحه ۲۸ ، جلد یازده ، وسائل ۲۰ جلدی ، خبر این می باشد {و عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن أذینة عن زرارة عن عبد الکریم بن عتبة الهاشمی} خبر سنداً باز هم صحیح می باشد یعنی کلینی از علی بن ابراهیم ، عن ابیه ، عن ابن ابی عمیر ، عن عمر بن أذینة ، عن زرارة که معلوم می باشند ، عن عبد الکریم ، عبد الکریم بن عتبة الهاشمی طوری که زرارة از آن نقل می کند او هم ثقه می باشد و هر دو از طبقه چهار می باشند . {قال کنتُ قاعداً عند ابی عبد الله علیه السلام بمکة} عبد الکریم بن عتبة می گوید ، نشسته بودم نزد ابی عبد الله در مکه ، {اذ دخل علیه اناس من المعتزلة} عده ای از معتزله آمدند خدمت امام صادق علیه السلام .

معتزلة سنی هستند اما در آن زمان بخاطر ظلم های زیاد بنی امیه وضعیت طوری شده بود که هم سنی و هم شیعه البته بیشتر شیعه ، ناراحت بودند . حالا بنی امیه سقوط کرده است دنبال کسی می گردند که این موقعیت را به دست گیرد.

از جمله آنها عمرو بن عبید ، واصل بن عطاء ، حفص بن سالم ، مولی بن هبیرة می باشند ، {و ناس من روسائهم} ، اینها تمامشان از معتزله اند و سنی می باشند . سنی ها دو طایفه هستند ، اشاعره و معتزله ، نوعاً اشاعره هستند و عده ای معتزله ، فرق و تفاوت آنها را نیز می دانید که چه هست . اینها معتزله بودند ، سنی بودند ولی معروف بودند ، این عمرو بن عبید همان کسی است که هشام با او بحث کرد در زمان امام صادق علیه السلام ، امام صادق علیه السلام به هشام فرمودند ، که ای هشام شنیده ام که رفته ای به بصره ، هشام فقیهی بود در عین حال تاجر هم بود ، امام صادق علیه السلام یکی از کارهایش این بود که افرادی را تربیت کند که مناظره کنند و مسلط باشند بر آراء و عقاید و معلومات تا با سنی ها و غیر سنی ها مباحثه کنند ، حدیث در اصول کافی می باشد امام صادق علیه السلام روزی به هشام فرمودند که شنیده ام رفته ای به بصره و بحث کرده ای با عمرو بن عبید معتزلی ، (با همین شخص) دلم می خواهد آن را برای من نقل کنی ، هشام گفت یابن رسول الله من نزد شما خجالت می کشم بیان کنم ، قدرت بیان من در برابر شما ناتوان می باشد ، حضرت فرمودند هر چه ما می گوییم از لحاظ ادب باید آن را انجام دهید ، همان بحثی که شما در بصره انجام دادید برای ما نقل کنید . هشام گفت من روز جمعه ای وارد بصره شدم ، و دیدم که بصره پر است و من با سختی جا پیدا کردم . کم کم خودم را نزدیک کردم به عمرو بن عبید دیدم که یک لباس بسیار ساده ای پوشیده و مردم سوال می کنند و او جواب می دهد . من هم گفتم یک سوالی دارم ، اجازه می دهید سوال کنم ، گفت سوال کن ، گفتم آیا چشم دارید ؟ گفت بله . گفتم چشم برای چه می باشد ؟ گفت خوب با آن می بینم . گفتم آیا قوّة ذائقة و زبان دارید ؟ گفت بله . با این چه می کنید ؟ گفت طعم غذاها را می چشم و امثال اینها . گوش دارید ؟ گفت بله . اصوات را می شنوم. گفت چه سوال هایی می کنی ،گفتم هر کس به اندازه خودش سوال می کند و من هم اینگونه سوال می کنم . بعد از چند سوال گفتم عقل هم داری ؟ گفت بله . گفتم عقل برای چه می باشد ؟ گفت ، فرزند عزیزم ! عقل برای این است که چشم می بیند ، زبان می چشد و گوش هم می شنود اما اینکه درک صحیح از ناصحیح ، درک قبیح از غیر قبیح اینها کار عقل می باشد ، مثلاً ما با چشم می

بینیم این راه است و آن چاه اما اینکه از راه بروی و به چاه نیفتی این کار عقل می باشد . با زبان می چشی این تلخ است و آن غیر تلخ اما تلخ را نخور و شیرین را بخور این کار عقل می باشد بنابراین اینها کارشان این است که محسوسات را درک می کنند اما حکم و قضاوت به اینکه کدام صحیح است و کدام صحیح نیست ، کدام مضرّ و کدام مفید است این کار عقل است که راهنماست و راه را نشان می دهد . وقتی که به اینجا رسید هشام گفت که وقتی خداوند در این بدن شما یک قوه ای ، قدرتی قرار داده برای تشخیص حق از باطل ، برای راهنما بودن بدن که یک مجموعه کوچکی است ، خداوند در یک مجموعه بزرگ بشری کسی را به عنوان هادی و راهنما قرار نداده ؟! آن خداوند عادل و حکیمی که در وجود انسان که یک مجموعه کوچکی است هادی و راهنما قرار داده ، چطور ممکن است که برای جامعه هادی و راهنما معین نکند ؟! . هشام می خواهد ریشه را بزند چون سنی ها می گویند که بعد از پیغمبر خدا امامی قرار نداده است ، مردم هر کس را که خودشان انتخاب کرده اند او امام است. ولی شیعه می گوید نخیر! چنان که پیغمبر هادی بود ، باید وصی و راهنمایی برای خودش قرار دهد و معرفی کند . عمرو فهمید که هشام چه می گوید ، هشام مساله امامت را دارد می گوید که بر طبق عقیده شیعه می باشد و ریشه آن خلافتی که سنی ها می گویند می خواهد بزند . عمروبن عبید گفت که تو هشام نیستی ؟ گفت نه ، هشام که می باشد ؟ من یک غریبه هستم که آمده ام به این شهر ، گفت با هشام نشست و برخاست نکرده ای ؟ گفت نه ، من یک مسافر غریبه هستم . گفت والله تو هشامی . عمرو بن عبید گفت والله تو هشامی ، بعد هشام را آورد و جای خود نشاند ، گفت من از جواب این عاجزم ، هر کس می تواند جواب او را بدهد ، دیگر حرفی هم نزد تا مجلس تمام شد.

امام فرمودند که هشام این را از کجا یاد گرفته ای ، گفت از کلمات شما استفاده کرده ام امام فرمود {والله إنّ هذا لمکتوبٌ فی صحف ابراهیم و موسی} این حرف شما در صحف پیامبران پیشین آمده است که خداوند باید برای مردم راهنما قرار دهد . پیغمبران در عصر خودشان راهنما هستند و باید وصی و راهنما قرار دهند ولی سنی ها می گویند نخیر! پیغمبر بلا وصی هست، این شعر مال عُزُلی است در آن قصیده اش {أنبی بلا وصی تعالی امّا یقوله السفهائا} پیغمبری بدون وصی؟! بزرگ است پیغمبر از آن حرفی که سفهاء می گویند که پیغمبر مُرد و برای خود جانشین و وصی قرار نداد.

خلاصه اینها آمدند خدمت امام صادق علیه السلام {و ذلک حدثان قتل الولید } ولید مرده است و او جزء بنی امیه بود. آمدند خدمت امام صادق { الی أن قال فأسندوا امرهم الی عمروبن عبید} تمام معتزله که حضور داشتند کارشان را واگذار کردند به عمرو بن عبید به عنوان نماینده تا با امام صادق صحبت کند، { فَتَکَلَّمَ فَأَبْلَغَ وَ أَطَالَ} عمروبن عبید شروع کرد به صحبت و خیلی بلیغ و طولانی صحبت کرد { فَکَانَ فِیمَا قَالَ أَنْ قَالَ} در میان حرف هایش اینگونه گفت { قَدْ قَتَلَ أَهْلُ الشَّام خَلِیفَتَهُمْ } اهل شام خلیفه خود را کشتند، مروان حمار آخرین خلیفه بنی امیه بود که کشته شد. گفت که {وَ ضَرَبَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْض وَ شَتَّتَ أَمْرَهُمْ} کار اهل شام که مرکز حکومت بود خیلی طولانی تمام شد { فَنَظَرْنَا } حال که حکومت بنی امیه سقوط کرد { فَنَظَرْنَا فَوَجَدْنَا } ما مطالعه کردیم {رَجُلًا لَهُ عَقْلٌ وَ دِینٌ وَ مُرُوءَةٌ وَ مَوْضِعٌ وَ مَعْدِنٌ لِلْخِلَافَةِ } ما مطالعه کردیم که یک شخصی که عقل داشته باشد (به امام صادق دارد می گوید)، دین داشته باشد ، مروت داشته باشد ، موقعیت داشته باشد و معدن برای خلافت باشد،کیست؟ محمد بن عبد الله می باشد، محمد پسر عبد الله محض، همان نفس زکیه که گفتند بعداً در مدینه کشته شد . ما محمد بن عبد الله را پیدا کردیم { وَ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ- فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْتَمِعَ عَلَیْهِ فَنُبَایِعَهُ } ما قصد کرده ایم که اطراف او جمع شویم (محمد بن عبد الله بن حسن) و بیعت کنیم . { ثُمَّ نَظْهَرَ مَعَهُ } خوب بعد از اینکه با او بیعت کردیم به میان مردم برویم { فَمَنْ کَانَ تَابَعَنَا فَهُوَ مِنَّا} هر کس با ما باشد جزء ما خواهد شد { وَکُنَّا مِنْهُ } و ما هم با او هستیم { وَ مَنِ اعْتَزَلَنَا کَفَفْنَا عَنْهُ } کسی که از ما کناره گیری کرد ما هم با او نیستیم { وَ مَنْ نَصَبَ لَنَا جَاهَدْنَاهُ } کسی که آمد در برابر ما موضع گرفت ما با آن جنگ می کنیم و { وَ نَصَبْنَا لَهُ عَلَى بَغْیِهِ وَ رَدِّهِ إِلَى الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ } ما با او جنگ می کنیم و برمی گردیم به حق { وَ قَدْ أَحْبَبْنَا أَنْ نَعْرِضَ ذَلِکَ عَلَیْکَ } آمدیم مطلب خودمان را خدمت شما عرض کنیم . { فَتَدْخُلَ مَعَنَا } شما هم داخل ما باش (به امام می گوید) { فَإِنَّهُ لَا غِنَى بِنَا عَنْ مِثْلِکَ } ما از مثل تو مستغنی نیستیم، چرا ؟ { لِمَوْضِعِکَ } چون در میان مردم امام صادق خیلی موقعیت داشته است { وَ کَثْرَةِ شِیعَتِکَ}. شما بیایید و تابع ما باشید و همه تابعیت کنیم از محمد بن عبد الله بن حسن و او را امام خود کنیم (به امام صادق دارد می گوید) { فَلَمَّا فَرَغَ} حرف ها را که تمام کرد {قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ کُلُّکُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَالَ عَمْرٌو } سوال کرد از حاضرین آیا حرف های شما مثل این عمرو بن عبید معتزلی است. {قَالُوا نَعَمْ} گفتند بله ما نیز اینطور می گوییم { فَحَمِدَ

اللَّهَ وَ أُثْنِی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله وعلیه وآله} امام صادق خطبه ای خواندند، حمد و ثنا کردند { نَسْخَطُ إِذَا عُصِیَ اللَّهُ} هر وقت در سطح زمین دچار معصیت شویم به غضب می آییم { فَأَمَّا إِذَا أُطِیعَ رَضِینَا} اما وقتی مردم اطاعت کنند ما خشنود می شویم، مبنای ما اهل بیت اینگونه است و ما تابع امر خدا هستیم. امام از عمرو سوال می کند {إِلَی أَنْ قَالَ یَا عَمْرُو أَ رَأَیْتَ لَوْ بَایَعْتُ صَاحِبَکَ الَّذِی تَدْعُونِی إِلَی بَیْعَتِهِ } اگر تو بیعت کنی با محمد بن حسن، که مردم را به بیعت با او می خوانی، {ثُمَّ اجْتَمَعَتْ لَکُمُ الْأُمَّةُ } بعد کار شما رونق گرفت و همه مردم با شما بیعت کردند { فَلَمْ یَخْتَلِفْ عَلَیْکُمْ رَجُلَانِ فِیهَا} و هیچ دو نفری مخالفت نکرد، {فَأَفْضَیْتُمْ إِلَی الْمُشْرِکِینَ } شما مسلمان هستید و در مقابل شما مشرکین هستند، یهود هست، نصاری هست، چطور می خواهید با آنها رفتار کنید، مشرکینی که { الَّذِینَ لَا یُسْلِمُونَ} مسلمان نیستند { وَ لَا یُؤَدُّونَ الْجِزْیَةَ } مشرکینی که جزیه نمی دهند چون جزیه مال یهود و نصاری و اهل کتاب می باشد و مشرکین جزیه نمی دهند. اگر اینها در مقابل شما موضع گرفتند و جزیه هم نمی دهند چه می خواهید بکنید؟ { أَ کَانَ عِنْدَکُمْ وَ عِنْدَ صَاحِبِکُمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا تَسِیرُونَ فِیهِ بِسِیرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه آله فِی الْمُشْرِکِینَ فِی حُرُوبِهِ}آیا شما و صاحب شما، همان محمد بن عبد الله بن حسن آنقدر معلومات دارید که به سیره رسول الله درباره مشرکین رفتار کنید ؟ {قَالَ نَعَمْ} گفتند بله، ما این کار را انجام می دهیم (ادعائشان هم زیاد بود) { قَالَ فَتَصْنَعُ مَاذَا } چه می کنید ؟ { قَالَ نَدْعُوهُمْ إِلَی الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبَوْا دَعَوْنَاهُمْ إِلَی الْجِزْیَةِ } گفتند اگرآنها اسلام نیاوردند ما از مشرکین هم جزیه می گیریم. منظور امام این بود که آیا شما با مشرکین قدرت جنگ دارید، گفتند ما از آنها جزیه می گیریم { قَالَ إِنْ کَانُوا مَجُوساً لَیْسُوا بِأَهْلِ الْکِتَابِ } اگر مجوس باشند و اهل کتاب نباشند { قَالَ سَوَاءٌ } برای ما فرقی نمی کند ما از کسی که دعوت ما را قبول نکرد جزیه خواهیم گرفت . اینگونه گفتند { قَالَ وَ إِنْ کَانُوا مُشْرِکِی الْعَرَبِ وَ عَبَدَةَ الْأَوْثَانِ قَالَ سَوَاءٌ} اگر مشرکین عرب باشند ، بندگان بت پرست باشند مثل هندوستان و امثال آنها اینها چطور؟ گفتند فرقی نمی کند هر کسی دعوت ما را نپذیرفت از او جزیه می گیریم { قَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ الْقُرْآنِ تَقْرَؤُهُ}، امام صادق فرمودند که عمرو بن عبید تو قرآن می خوانی؟! {قال إقراء قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ } قتال کنید با کسانی که ایمان به خدا و به یوم آخر ندارند { وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ} جزیه مال اوتوا الکتاب می باشد ولی شما می گویید ما از مشرکین جزیه می گیریم، از عبدة اوثان جزیه می گیریم ولی شما خلاف قرآن حرف می زنید { فَاسْتِثْنَاءُ اللَّهِ تَعَالَی وَ اشْتِرَاطُهُ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ } خداوند فقط در اینجا استثنا کرده از قاتلوا اهل کتاب را ، با غیره باید قتال کرد، ولی شما می گویید با مشرکین قتال نمی کنیم با عبدة اوثان قتال نمی کنیم و از همه جزیه می گیریم شما برخلاف قرآن سخن می گویید. استثناء پروردگار از قاتلوا اهل کتاب می باشد { فَهُمْ وَ الَّذِینَ لَمْ یُؤْتَوُا الْکِتَابَ سَوَاءٌ ، قَالَ نَعَمْ} عمرو بن عبید از بس که پر رو بود گفت، بله! برای ما اهل کتاب و غیر اهل کتاب مساوی می باشد { قَالَ عَمَّنْ أَخَذْتَ ذَا قَالَ } اینکه تو می گویی برخلاف قرآن است این را از چه کسی یاد گرفته ای { سَمِعْتُ النَّاسَ یَقُولُونَ } مردم اینگونه می گویند { قَالَ فَدَعْ} ملاک حرف مردم نیست باید با قرآن عمل کنیم { ذَاثُمَّ ذَکَرَ احْتِجَاجَهُ عَلَیْهِ وَ هُوَ طَوِیلٌ إِلَی أَنْ قَالَ} حضرت با عمرو بن عبید طولانی مباحثه کردند و بالاخره او را محکوم کردند { ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی عَمْرِو بْنِ عُبَیْدٍ} سپس حضرت رو کردند به عمرو بن عبید { فَقَالَ یَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ } از خدا بترس، چیزی که برخلاف قرآن است مطرح نکن ، به علاوه از کسی که مقابل امام صادق بساطی درست کرده نباید تبعیت کرد { یَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ أَیُّهَا الرَّهْطُ } شما ای جماعتی که همراه عمروبن عبید هستید { فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ أَبِی حَدَّثَنِی وَ کَانَ خَیْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ } پدرم امیر المومنین که خیر اهل ارض بود { وَ أَعْلَمَهُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه وآله} حضرت امیر نقل کرده اند که خیر اهل ارض و اعلم بودند. دقت کنید این کلمه را { أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَیْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَی نَفْسِهِ وَ فِی الْمُسْلِمِینَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَکَلِّفٌ} هر کسی که شمشیر به دست گیرد و مردم را به طرف خودش بخواند و حال آنکه در میان مردم اعلم از او وجود دارد او ضالّ متکلّف می باشد و این محمد بن عبد الله بن حسن با بودن امام صادق که شکی نیست اعلم از او می باشد مردم را به طرف خودش می خواند این ضالّ متکلّف می باشد، شما پیرو این ضالّ می خواهید باشید.

این حدیث را ما از باب نهم خواندیم تا معلوم شود که این محمد بن عبد الله و عبد الله با زید فرق دارند، زید برای خودش حکومت را نمی خواست، او جهاد می کرد تا حکومت را از ناحق بگیرد و به حق بدهد اما در اینجا بنی الحسن می خواهند امام صادق از آنها تبعیت کند و حکومت را برای خودشان می خواهند این تفاوت است بین زید و غیر زید {ولا تقولوا خرج زید}.

حال برای روشن شدن مطلب یک حدیث دیگری نیز بخوانم. کلینی در روضة ، روضة کافی که قبلا گفته ایم جلد هشتم می باشد جلد اول و دوم اصول کافی می باشد ، پنج جلد هم فروع می باشد جلد هشتم روضه کافی می باشد در روضه کافی از معتّب نقل می کند {قَالَ بَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام} عبد الله پدر محمد و ابراهیم می باشد ، عبد الله پسر حسن مثنی می باشد این تقریباً رئیس بنی الحسن بود ، بنی الحسن در برابر حکومت بنی عباس تسلیم نمی شدند و کشته شدند ، محمد نفس زکیة در مدینه قیام کرد و در برابر منصور کشته شد ، ابراهیم در بصره قیام کرد و کشته شد تاریخ در اینجا خیلی مطالب عجیب و جالبی دارد ، اینها کشته شدند ، منصور هم خیلی شقیّ بوده است ، شجاع و شقیّ بوده است . منصور هم با بنی الحسن خیلی سخت برخورد کرد تمام بنی الحسن، عبد الله را و تقریباً ۲۰ نفر را دستگیر کرد و در یک زندانی در مدینه اینها را زندانی کرد. زندان از چند جهت شدت داشت یکی اینکه زندانی بود تاریک که شب و روز شناخته نمی شد آنها نمازهای خود را از آن جهت می خواندند که وقتی بیرون بودند برایشان روشن بود که در ۲۴ ساعت چقدر می شود قرآن خواند با خواندن جزء های قرآن که حفظ بودند اوقات نماز را تشخیص می دادند و نماز می خواندند ، یک تاریک بودنش بود . دوم اینکه به اندازه ای جا تنگ بود، که اینها پاهایشان را نمی توانستند دراز کنند، همه شان به هم چسبیده بودند. سوم اینکه آنها را برای قضای حاجت به بیرون نمی بردند{یبول بعضهم الی بعض}. چهارم این بود که هر کدام می مرد جنازه اش پهلوی بقیه می ماند. بله! این شرایط بود در آنجا، مدت زیادی طول کشید امام صادق با اینکه با اینها مخالف بودند ولی برای آنها گریه می کردند ، تا اینکه به دستور منصور سقف زندان را بر سرشان خراب کردند و همه آنها مردند، این بود که بنی العباس با بنی الحسن خیلی مخالف بودند، تبلیغات زیادی علیه امام حسن کردند . اینکه شما در کتاب ها شنیداید که امام حسن صد تا زن گرفت ، هفتاد تا زن گرفت ، دویست تا زن گرفت ، اینها همه تبلیغات بنی العباس می باشد اینها یک تهاجم فرهنگی علیه امام حسن شروع کردند برای کوبیدن بنی الحسن. آنها می گفتند امام حسن بعد از اینکه امیرالمومنین از دنیا رفت ، به مدینه رفته و سالی هم چقدر از معاویه پول می گرفت و شروع کرده است به لذت گرایی و تنوع گرایی و تجمل گرایی. در مناقب ابن شهرآشوب سیصد تا زن برای امام حسن نوشته اند. در میان اخبار باید خیلی غور و جستجو کنیم، اینها تماماً مجعولات می باشد. از آنها سوال می کنیم نام زن ها را ببرید؟! نمی توانند نام ببرند، آن کسی که سیصد تا زن می گیرد باید خیلی اولاد داشته باشد در صورتی که اولاد امام حسن خیلی کم می باشند.

خلاصه این یکی از تهاجمات فرهنگی علیه امام حسن علیه السلام می باشد که بنی العباس شروع کردند.

این حدیث را دقت کنید یک نفر(منظور عبد الله بن حسن) می رود سراغ ابی عبد الله {یَقُولُ لَکَ أَبُو مُحَمَّدٍ أَنَا أَشْجَعُ مِنْکَ وَ أَنَا أَسْخَى مِنْکَ وَ أَنَا أَعْلَمُ مِنْکَ فَقَالَ لِرَسُولِهِ}، آن عبد الله کنیه اش ابو محمد می باشد. می گوید به امام صادق پیغام من را برسان ، که عبد الله می گوید من از تو شجاع ترم ، از تو سخی ترم و از تو اعلم می باشم . امام صادق فرمودند {اما الشجاعة} شجاعت با ادّعا که نمی شود، در کدام جنگ در کدام نقطه تو توانسته ای غلبه کنی و پیشرفت کنی، {أَمَّا الشَّجَاعَةُ فَوَ اللَّهِ مَا کَانَ لَکَ مَوْقِفٌ يُعْرَفُ فِيهِ جُبْنُکَ مِنْ شَجَاعَتِک} موقفی پیش نیامده که ما ببینیم شما چقدر شجاعت دارید .

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه چهلم تاریخ: ۹/۱۲/ ۸۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما درباره اخبار و روایات باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو می باشد اخبار این باب دستاویزی شده است برای بسیاری که فکر می کنند قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) هر قیامی بی خود و محکوم به شکست و بی نتیجه می باشد. که امام رضوان الله علیه هم بارها در تذکرات خودشان چون آن موقع هم برخی با استناد به این اخبار نق نق می زدند و فکر می کردند که کار به نتیجه نمی رسد . این که لازمه روایات باب سیزدهم با دقت مورد توجه قرار بگیرد و جواب داده شود. یکی از مسائل بسیار مهم مربوط به این موضوع این است که امام جعفر صادق علیه السلام با یک مشکلی مواجه بوده اند. این اخبار هم ارتباط با همون مشکل دارد و آن این که بنی الحسین فرزندان امام حسین علیه السلام بعد از این که دولت بنی امیه سقوط کرد& بنی عباس در تلاش بودند که خلافت و سلطنت را قبضه کنند. بنی الحسین در تلاش بودند که نگذترند آن ها به میدان بیایند و خلافت و سلطنت را قبضه کنند بلکه این ها خلافت و سلطنت را به طرف اهل بیت جلب کنند. این درگیری بین بنی الحسین و بنی عباس درگیری شدیدی بود. مردم مسلمانان از بنی امیه متنفر بودند و همین مردم هم همت کردند و سلطنت بنی امیه را سرنگون کردند خلاصه دو مطلب تاریخی است که بین دو جبهه درگیری وجود داشته، بسیار شدید بنی امیه هم منفور بودند به طوری که مردم در سرنگونی آن ها همت کردند، سرنگون شدند، حتی مردم رفتند و قبرهای آن ها را شکافتند، قبرهای سلاطین بنی امیه را می شکافتند و اگر چیزی پیدا می کردند می سوزاندند، خلاصه شدت تنفر از بنی امیه معلوم بود. اما حالا بعد از سقوط این رژیم چه کسی سر کار بیاید این جا مردم میل به اهل بیت داشتند مردم مسلمان. اما بنی عباس هم موج سواری می کردند خلاصه این توجه بنی عباس اهل بیت، ما فرزندان عباسیم و عباس هم عموی پیغمبر می باشد می خواستند از این که مردم توجه به اهل بیت دارند این ها هم به نام اهل بیت توجه مردم را به طرف خودشان جلب کنند از طرفی

هم بنی الحسین سعی داشتند مردم را به طرف خودشان جلب کنند. در این بین امام صادق علیه السلام عقیده شان این بود که قیام ایشان قیام فرهنگی باشد نه قیام با سیف. ایشان قیام فرهنگی را لازم تر می دانستند ولی بنی الحسین سعی می کردند که امام صادق را نیز با خودشان هم دست کنند که اون هم در جبهه این ها شرکت داشته باشد چون می دانستند که امام صادق علیه السلام بالاخره قرآنی، متدین و متعهد بودند به فضیلت و عظمت امام علیه السلام معترف بودند و او را امام خود می دانستند این ها سعی می کردند (بنی الحسین) که امام را به جبهه خودشان ملحق کنند که دیروز ما خبر دوم را از باب نهم خواندیم که عمر بن عبید عتزلی با جمعی خدمت امام صادق آمدند و گفتند ما با عبد الله بیعت کردیم و فرزندان عبد الله چنین هستند و چنان که امام صادق به آن ها ملحق بشه که حضرت قبول نکردند. در اینجا بحث جهاد با تاریخ خیلی مربوطه. روایات اهل بیت علیه السلام ابن عبد الله که بعدا توضیح می دهیم این تقریبا سرگروه بنی الحسین بود، عبد الله پسر حسین .... است، حسین .... هم فرزند امام حسن علیه السلام بود مادرش هم دختر سید الشهدا به نام فاطمه می باشد این که عبد الله محض می گفتند خب موقعیت عظیمی داشت هم باسواد بود و هم متدین بود و هم زاهد بود و عابد بود و چنین و چنان بود این چند تا پسر دارد، این پسرهایش خیلی مهمند یمی محمد نفس زکیه می گفتند این ادعایی داشته که مهدی این است در میان مردم چون بلکه مردم مسلمان می دانستند که مهدی قیام خواهد کرد او به نام مهدی تقریبا خودش را جا می زد. پدرش هم او را به نام مهدی صدا می زد. این محمد، این در مدینه قیام کرد علیه منصور و کشته شد، محمد نفس زکیه به او می گفتند. ولی کشتنش، شهامتش، شجاعتش این ها خیلی مهمه. در اون قصیده دعبل که چند تا قبر نام برده قبر همین هاست که نجوم السموات بارض فلات این فرزندان امام حسن هستند که در جاهای متعدد آمده است اون وقتی که لشکر زیادی داشت اما موقعی که حس کرد شکست می خورد سعی کرد که یک طوماری بود در آن طومار نام کسانی که با او همکار داشتند، اونجا نوشته بود. این فکر کرد اگر من کشته شوم و آن طومار به دست بنی عباس بیفته اون افراد را شکنجه خواهد داد، اذیت خواهد کرد و خواهد کشت این بود که سعی کرد و آن طومار را سوزاند بعد از سوزاندن گفت الان ... لی الموت الان دیگر برای من شهادت چیزی نیست و شهید شد. برادری دارد به نام ابراهیم او در بصره قیام کرد علیه منصور او در بصره قیام کرد علیه منصور خب آن هم خیلی شجاع بود کارش خیلی مهم بود او هم در بصره به شهادت رسید خب او پنج تا پسر دارد که هر ۵ تای آن ها در تاریخ جایگاه مهمی دارند یکی از آن ها یحیی است صاحب الدیلم یحیی آمد در گیلان دیلم امروز می گوییم گیلان . مازندران و گیلان. آن وقت ها به گیلان می گفتند دیلم

رشت و آن طرف یحیی آمد و در آن جه قیام کرد اما این قیام قدری به تاخیر افتاد زمان هارون الرشید قیام کرد یحیی صاحب الدیلم این ها مطالبی هست که هم در مقاتل الطالبین آمده کتاب بسیار مهمی است مال ابو الفرج اصفهانی این قیام های علویون و سادات و طالبین را نوشته است یحیی صاحب الدیلم در گیلان قیام کرد اما زمان هارون الرشید بود به طوری قیامش مهم بود که خب ایرانی ها از اول به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند هستند به طوری قیام او مهم بود که هارون الرشید خیلی احساس وحشت کرد بالاخره نقشه ای کشید با نقشه فراوان به یحیی امان داد جنگ را متوقف کند بعد از این که به یحیی امان داده شد یحیی آمد به بغداد هارون الرشید خیلی احترام کرد، استقبال کرد و غیره بعدا یمک نقشه ای کشید که آن امان نامه را به هم بزمد بالاخره با یک ترفندی امان نامه را به هم زد و یحیی را دستگیر کرد و زندانی نمود و در زندان او را کشت این یحیی صاحب الدیلم می باشد که هارون الرشید او را کشت. سه تا پسر شد محمد، ابراهیم، یحیی یک پسر دیگر به نام ادریس می بادش ادریس هم در جنگ با محمد و ابراهیم بوده امتا فرار کرده و از جبهه جنگ رفت او رفت به طرف مغرب به مصر و به طرف مراکش و تونس و آن جاها او هم در ان جا چون هر کدام از این ها به جایی که می رسیدند اولا به اندازه ای فصیح و بلیغ و با سواد بودند و خطیب بودند و این ها به علاوه مردم این ها را به عنوان اهل بیت به عظمت می شناختند آن جا یک لشکری فراهم کرد بسیار مهم که بیاید و حمله کند به بغداد و هارون را از میان بردارد بالاخره هارون باز نقشه ای کشید و یک نفر را به آن دیار فرستاد او را در آن جا مسموم کرد و ادریس نیز در آن جا شهید شد. این ها پسران عبد الله محض هستند پنجم پسری دارد به نام سلیمان، سلیمان بن عبد الله این سلیمان در جریان شهید ..... همراه حسین بود حسین شهید ..... هم، این ها هم بنی الحسن هستند آن یک قیام دیگری است الان اگر به مکه مشرف شده اید آن وقت ها فغ در جایی در ۶ کیلومتری مکه بود الان مکه چون بزرگ شده فغ داخل در مکه می باشد به تنعیم که یکی از میقات ها می باشد نزدیک است آن جا الآن زیارت گاه است و بنده هم چون مشرف شده ام به فغ پیغمبر صلی الله علیه و آله از شهدای فغ تمجید کرد سر کرده این ها حسین ثانی است که نسب او به امام جعفر بر می گردد این ها از طرف مادر به امام حسین می رسیدند ولی از طرف پدر هم آن ها بنی الحسن می باشند حسین شهید فغ است و آن زمان هادی جریان فغ به وجود آمده منصور دوانیقی اول ابوالعباس سفاح بعد دوم منصور و سوم هادی چهارم هارون می باشد جریان فغ در زمان هادی واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله تمجید کرد از شهدای فغ امام صادق که ان جا می رسیدند پیاده می شدند و به مکه می رفت نماز می خواندند، زیارت می کردند شهدای فغ هم مقام خیلی بالایی دارند امام صادق علیه السلام فرمودند بعد از جریان کربلا برای ما هیچ جریانی شدیدتر از جریان شهدای فغ نیست این ها نیز بنی الحسن می باشند سلیمان پسر حسن مثنی جزء شهدای فغ می باشد منظور این است که پسرهای عبد الله است این ها فرزندان عبد الله هستند خود عبد الله نیز پسر حسن مثنی می باشد عبد الله هم جزء کسانی است که دیروز گفتم در زندان منصور تقریبا ۲۰ نفر از بنی الحسن را زندانی کرد در آن زندان تنگ و تاریک که دیروز گفتم عبد الله جزء شهدای آن زندان است این ها بنی الحسن می باشند این ها در مقابل امام صادق علیه السلام مشکل این بود اصرار می کردند که امام صادق هم با آن ها همکاری نماید در قیام ها و امام صادق علیه السلام قیام به سیف را برای خود وظیفه نمی دانستند که قیام فرهنگی انجام داد این یکی از مشکلات زمان امام علیه السلام بود ولی درعین حال باید توجه داشته باشیم که امام صادق علیه السلام وقتی جریان این ها را می شنید اشک می ریخت گاهی به آن ها نامه می نوشت چون قیام این ها برای شکستن هیمنه بنی عباس موثر بود برای این که مردم راه شهادت را فراموش نکنند این پرچم شهادت همیشه در اهتزاز باشد چراغ شهادت همیشه روشن باشد این ها را اهل بیت تقویت کردند ولی شرکت با این ها را صلاح نمی دانستند حتی آن وقتی که حسین شهید فغ قیام کرد خیلی قیام شجاعانه با همراهام خودش در مدینه فرستاد سراغ امام موسی کاظم علیه السلام چون آن زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفته بودند در سال ۱۶۹ بوده فرستاد سراغ امام موسی کاظم علیه السلام و امام آمدند حسین هم بسیار مرد بزرگی بود گفت شما با ما همکاری کنید ما قیام کردین علیه بنی عباس ندیدید که منصور چه کارها کرد چون منصور امام صادق علیه السلام را شهید کرده بود آن ها این چنین هستند به نام اهل بیت موج سواری کردند و خلافت را قبضه کردند و این ها ظلم می کنند و با ما دشمن هستند منصور که بغداد را ساخت در ساختن آن تمام دیوارها و ستون بر پیکر علویین کشته ساخته است خیلی منصور کشت روزی می گفت قتلت الفا و بقی سیدهم من هزار تا از سادات را کشتم ولی امام جعفر صادق علیه السلام مانده است مثل استخوان در گلوی من است تا بالاخره امام صادق را نیز شهید کرد فرستاد حسین شهید فغ امام موسی کاظم علیه السلام آمد گفت که شما با ما شرکت کنید در این قیام علیه بنی عباس امام علیه السلام فرمودند که شما پدر من امام صادق علیه السلام را

چقدر اصرار کردید شرکت نکرد من هم همین طور می باشم من قیام به سیف را الآن بی نتیجه می دانم هر چیزی موقعی دارد خوب این معلوم است که بالاخره قیام به سیف امام حسن علیه السلام قیام نکرد امام حسین علیه السلام قیام کرد ائمه علیه السلام مقتضیات زمان را در نظر می گرفتند الاآن بحث ما در این است که یکی از مشکلات امام صادق علیه السلام این بنی الحسن بود به این ترتیب آن ها می خواستند که حضرت شخصا با آن ها شرکت داشته باشد حضرت هم این را قبول نمی کرد و سلاح نمی دانست این روایات نه همه این ها را مقداری می خوانیم که نظری به این جهت دارند، روایت اول را خواندیم روایت اول صحیح علی بن قاسم بود در این روایت امام صادق علیه السلام به اصحابش می گوید فعلا قیام نکنید و بعد آن ها می گویند که زید چگونه قیام کرد زمان امیه شما هم قیام کنید حضرت می فرمایند زید با این قیام فعلی فرق دارد آن جا زید دعوت می کرد مردم را به ..... من آل محمد منظور او ما بودیم. زید برای خود دعوت نمی کرد که بخواهد خلافت و حکومت را قبضه نماید ولی الآن بنی الحسن ما را قبول ندارند و برای خودشان دست و پا می زنند، یستفاد از این حدیث که موجود بوده، قیام اگر قیام، باشد برای دعوت به نفس و خود قائم هم صلاحیت نداشته باشد این را ائمه باطل می دانستند ولی اگر قیام باشد برای دعوت به امام یا قائم مقام امام که حکومت اسلامی باشد آن را جایز می دانستند مال زید اونجوری بود. امام گفتند زید با عبد الله و فرزندان عبد الله فرق داره زید اگر غالب می شد سلطنت را به ما واگذار می کرد ولی اگر این ها غالب باشند به ما نمی دهند آن ها مستقلا برای خودشان می خواهند این بود که از صحیحه قیس چند مطلب استفاده می شود اول این که قیام اگر دعوت به حق باشد و دعوت برای این باشد که سپرده شود مقام و موقعیت به اهل، که اهل هم یا امام معصوم یا قائم مقام معصوم اشکالی ندارد این جور قیام ها و در هر زمانی این گونه می باشد. ما قبلا گفتیم که جهاد بایستی به معصوم یا قائم مقام معصوم باشد که فقیه هم همان مقام را دارد. دوم این که امام صادق علیه السلام به زید حضرت باقر هم فرمودند، حضرت سجاد هم فرمودند که تو کشته می شوی و به دار آویخته می شوی باید توجه داشت که علم به شهادت مانع از جهاد نمی باشد ممکن است کسی فکر کند، اگر کسی بداند، که برود کشته می شود نباید برود. نه خیر این چنین نیست. خیلی جاها داریم به این که میثم تمار می دانست کشته می شود قیام کرد، حجر بن عدی می دانست کشته می شود. حتی میثم تمار در آن درختی که به دار آویخته شد آن درخت را آبیاری می کرد به این که منتظر بود که به شهادت برسد. بله زید می دانست که کشته می شود ولی خب قیام کرد، سید الشهدا علیه السلام نیز می دانست. خلاصه این علم به این که کسی بداند که اگر قیام کند کشته می شود فقط قیام باید اثر داشته باشد مشروعیت قیام به این است که یا قیام امر معصوم باشد یا کسی که قائم مقام او باشد این مشروعیت قیام. ولی علم به کشته شدن هیچ وقت مانع از انجام وظیفه نمی شود. در این صحیحه اول مطالب خیلی زیادی داشت ازش استفاده می شد که خواندیم حالا می رسیم به خبر دوم این باب این اخبار باب سیزدهم را ما باید بررسی کنیم، دیروز یک مطلبی را از عبد الله نقل می کردیم نصف و نیمه ماند گفتیم، که در روضه کافی است جلد ۸ صفحه ۳۶۳. روضه کافی جلد ۸ صفحه ۳۶۳ بحار جلد ۷ صفحه ۲۷۵ در تاریخ امام صادق علیه السلام باب ۳۱ در بحار حدیث پانزدهم باب این را رای نمونه خواندیم نصف کاره ماند معقب می گوید که عبد الله محض همان که گفتم، پدر ان شهدا، من را فرستاد سراغ امام صادق علیه السلام گفت از طرف من این پیام را به امام علیه السلام برسان و این عبد الله کنیه اش ابو محمد می باشد. برو به ایشان بگو که ابو محمد می گوید اشجع منک، من از تو شجاع ترم و انا اسخن منک از تئ سخاوتمندتر هستم و انا اعلم منک این پیغام ها را به امام صادق برسان پس او باید بیاید و از من تبعیت کند و ما هم که در این قیام داریم جزء جبهه ما باشد چرا رفته آنجا مستقلا و جدا و به ما ملحق نمی شود. این پیام را وقتی به امام علیه السلام رساند امام فرمود اما الشجاعه به فوالله کانک موقفٌ. تا به حال موقفی پیش نیامده که یعرف به جنبک عن شجاعتک تا ببینیم راست می گویی در میدان جنگ معلوم می شود ..... به کسی نمی شود گفت که شجاع هستی. تا به حال چیزی به وجود نیامده اما السخاء سخاوت کسی که داشته باشد، از جهت شروع اخذ کند در حق خودش هم خرج نماید این هم تا به حال پیش نیامده. اما علم که می گویی از من باسئادتر هستی فقد اعتق ابوک علی بن ابیطال الف مملوک گفت پدر تو علی بن ابی طالب هزار مملوک را آزاد کرد. حضرت امیر علیه السلام من ..... اعتق الف مملوک بعد فمّ خمسة منهم گفت از این هزار نفر پنج نف، خواست علم او را امتحان کند. پنج تای آن را رای ما نام ببر. اگر تو عالم هستی پنج تای ان ها را بگو خب این پیام که برگشت سراغ عبد الله گفت که امام صادق این طور می گویند اقلا پنج نفر از ان هزار نفر را نام ببر گفت برگرد یک پیغام از طرف من به امام برسان چه بگویم ، گفت که عبد الله می گوید انت رجل صحفی، گفت تو آدم اهل مطالعه هستی، اسم ها را در نظر داری ما اهل مطالعه نیستیم ما اهل جنگ و جهاد هستیم اهل مبارزه هستیم یقول لک انت رجل صحفی

تو اهل کتابی اهل مطالعه هستی این اسامی را ممکن است همه را حفظ باشی و مراجعه کنی و بگویی و ما نمی دانیم، اهل مطالعه نیستیم بلکه ما مرد میدان مبارزه هستیم ابی عبد الله علیه السلام گفت که پس این جواب ما را نیز به ایشان برسان بله من صحفی هستم ولی صحف ابراهیم و موسی و عیسی همه پیش من است، کتاب ها انبیاء. ورث عن آبائه علیه السلام همه این کتب را از آباء خود به ارث برده ام و علامت چون دو چیز ..... می باشد برای امامت یکی تصریح امام سابق به امام لاحق یا پیغمبر این ها همه در اصول کافی می باشد. عن نص بابی داره به نام نص امام باقر، امام صادق، دوم این که دو چیز را همراه داشته باشد یکی ودایع انبیاء، ودایع انبیاء الان در محضر امام عصر (عج) می باشد ودایع انبیا مثل عصای موسی و غیره نزد امام زمان (عج) می باشد، یکی ودایع انبیاء را داشته باشد، دوم این که سلاح انبیاء را داشته باشد، و سلاح ائمه چون اسلام هیچ گاه دین را جدا از جهاد نمی داند. پیغمبران و ائمه علیه السلام علم و جهاد را دارند این یک مسئله بسیار مهمی است الآن مسلمانان طوری شده اند، جهاد را از زندگی انسان جدا کرده اند، ما الآن قبل از انقلاب یادتان باشد، قبل از انقلاب هر وقت می خواستند شهید بخوانند در نظر مردم شهید باید به کربلا برود، کربلا، غیر از شهدای کربلا دیگر نام شهید برده نمی شد فکر می کردند که شهادت مال جریان کربلاست. این انقلاب راه شهادت را به روی شهادت طلبان و آرزومندان و مشتاقان شهادت باز کرد، شهادت و جهاد با علم و ودایع انبیاء این ها علامت امامت هستند، امام صادق فرمودند بله درست است من صحفی ام، ولی نه صحفی به این معنی که اهل مطالعه هستم اهل مطالعه در دنیا زیادند، صحفی ام چون صحف ابراهیم و موسی و عیسی و همه پیامبران در نزد من است. خب بالاخره ما زیاد نمی خواهیم این موضوع را بحث کنیم، ما این ها را که عرض کردیم، فقط به خاطر این بود که این صحیحه عیسی بن قاسم را توضیح داده باشیم. حال می رویم سراغ خبرهای بعد ای، خبر اول باب بود انا خبر دوم: خبر دوم باب این است، یستفاد از خبر اول هر قیام و هر جهادی که برای دعوت به حق باشد و دعوت به امام معصوم باشد یا کسی که قائم مقام او باشد، مشروع زیرا این چنین بود ولی عبدالله و فرزندانش این چنین نیستند، مطلب دوم، امام صادق می گوید به این که، شما چون برای این که عبد الله و فرزندان او قیان کردند برای خودشان، با بودن یک امام معصوم مثل امام صادق علیه السلام، به او ملحق نشوید، اعتنا نکنید قیاس نکنید قیام عبد الله و فرزندانش را با قیام زید، این خبر اول بود. خبر اول ..... بر سکون و سکوت در برابر ظلم و ستم و حکومت ها، ..... بر این که قیام ها جایز می باشد به شرط این که یه ولی فقیهی یک امامی در رأس آن قیام باشد. بنابراین خبر اول بحث اش تا اندازه ای که لازم بود انجام شد. در آخرش مرآة العقول، چون این روایت در کافی هم هست مرآة العقول شرح کافی است. اصولا و فروعا، بسیار کتاب خوبی است. مرآة العقول در این جا داره ذیل حدیث شاید اشاره باشد به قیام حضرت مهدی علیه السلام ما هم حالا با ذیل کاری نداریم اون مقداری که لازم بود در حدیث ما اشاره کردیم. حالا برویم سراغ خبر دوم و عنه عن ابیه یعنی محمد بن یعقوب کلینی عن ابیه عن حماد بن عیسی عن ربعی حدیث باز هم سندا خوبه. ربعی هم ثقه می باشد تا این جا حدیث خوبه، اما رفعه، رفعه می شود مرسل، هر حدیث مرفوعی مرسل می باشد. یک راوی ..... اسم کسی را نبرد بگوید رفعه ای فلان حدیث می شود مرسل یکی از مرفوع ها را شاید یادتان باشد در رسائل خواندیم که شیخ انصاری نقل می کند مرفوعه ای از رفعه ای زرارة یأتی عنکم خبران یتعارضان ..... این صاحب ..... یکی از علمای متأخر رفعه ای زرارة، معلوم می شود مرسل می باشد، هر وقت در حدیث مرسل یا یا مرفوعا یا رفع به کار برده شد، این علامت ارسال می باشد، این جا هم این طوری می باشد. این ربعی رفعه معلوم نیست چه کسی بوده است. معلوم نیست، چون ربعی طبقه پنجم می باشد، طبقه پنج تقریبا با حماد هم عصر می باشد اما از امام سجاد نقل می کند راویان امام سجاد نوعا طبقه چهار هستند یا سه، مثلا زرارة طبقه چهار می باشد با امام صادق علیه السلام هم عصر می باشد رفعه عن علی بن الحسین تنها اشکال این خبر این است که مرسل می باشد، چون معلوم نیست که واسطه بین ربعی و امام سجاد علیه السلام چه کسی می باشد، مرسل می باشد و خبری هم که مرسل می باشد حجة نمی باشد و این اولین اشکال به خبر می باشد. این خبرها را هم می خوانیم و بررسی می کنیم. حالا ما خبر دوم را می خوانیم این خبر دوم یک اشکالش این است که خبر مرسل می باشد چون رفعه، قال والله لا یخرج احد منا قبل خروج المهدی (عج) الا کان مثله کمثل فرج ..... قبل ان یستوی جناحان فاخذه الصبیان فعبثوا به. از امام سجاد علیه السلام نقل می کند قسم می خورد هیچ یک از ما اهل بیت خروج نمی کنیم قبل خروج مهدی علیه السلام الا اینکه مثلش مثل مثل جوجه ای می باشد که، کمثل فرخ، فرخ یعنی جوجه طار من وکره جوجه ای که از لانه خودش پرواز کرده قبل ان یستوی جناحان قبل این که پر و بالش مرتب گردد خب چنین جوجه ای که حرکت کند از لانه اش قبل این که برداشته باشد برای پرواز بچه ها آن جوجه را می گویند فعبثوا به و با آن بازی می کنند، این متن حدیث می باشد یک دفعه دیگر

بخوانم و الله لا یخرج احد منا قبل خروج المهدی علیه السلام الا کان مثله کمثل فرخ طار من کره قبل ان یستوی جناحان فاخذه الصبیان فعبثوا به دلالت دارد به این که قبل از خروج مهدی علیه السلام هر کس قیام کند سرنوشتش این می باشد. حالا به خاطر بسپارید تا فردا ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه چهل و یکم تاریخ: ۸۷/۹/۱۳

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبـا القاسـم محمّـد و علـی أهـل بیتـه الطیبـین الطـاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

.یکی از راه ها ی پی بردن به شخصیت و فکر و فرهنگ شخص مطالعـه ی کتابی است که که از او باقی مانـده بـرای شـناخت اشـخاص، بلکـه بهترین راه مطالعه ی آثار و یادگاری هایی است که از شخص مانده مثلا ما بخواهیم فردوس را بشناسیم از مطالعه ی کتاب شـاهنامه بـه فکـر و فرهنگ و قدرت ادبی و قدرت فکری و شخـصیت فردوسـی از مطالعـه این کتاب پی می بریم. همین طور سعدی و نظامی و سایر رشـته هـایی که اشخاص در ان ها تألیفاتی دارنـد. بـرای شـناخت صـاحب جـواهر مطالعه جواهر راه خوبی است برای پی بردن به فکر و فرهنگ و تـلاش و زحمت و درک و شخصیت صاحب جواهر، نهـج البلاغـه هـم کـه بـا توفیق پروردگار ما روز چهارشنبه به بیان مطالب آن اشتغال داریم تجلی شخصیت حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه است. یعنی یکـی از راه هـای پی بردن به شخصیت و عظمت و فرهنگ بسیار بالای حضرت امیـر (ع) مطالعه ی این کتاب است. دوره های زندگی حضرت امیر (ع) را به سـه قسمت می تـوان تقـسیم کـرد دوره ی اول دوره ای اسـت کـه دوره ی سازندگی اسلام یعنی هنگامی که پیغمبر (ص) در سن ۱۰ سالگی اسـلام و ایمان را قبول کرده و پیوسته از اول که در آغوش پیغمبر بزرگ شـده این دوره بیست و سه سال که پیغمبر اکرم حضرت محمـد (ص) در ایـن دوره بیست و سه سال که سیزده سال در مکه و ده سال در مدینـه بـوده این دوره دوره ی ساختن اسلام و مبانی و معارف اسلام اسـت. در ایـن دوره حضرت امیر (ع) در کنار پیغمبر (ص) همیشه حضور داشته در روز جنگ شمشیر بر دست و پرچم جهاد بـر دوش، در تمـام غـزوات مهـم شرکت داشته و به جهاد می پرداخته است در روز صلح هم قلم به دست در کنار پیغمبر صلوات الله علیه و اله تعلیم و تربیت این یست و سه سال دوره اول زندگی مولای متقیان حضرت امیر علیه السلام مـی باشـد کـه زمانی است که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و اله مبعـوث شـده، سـیزده سال در مکه و ده سال در مدینه در کنار پیغمبر صلوات الله علیـه و الـه بوده خطی در نهج البلاغه در رابطه بـا ایـن موضـوع داریـم. دوره دوم، دوره ای است که ۲۵ سال از خلافت چشم پوشی کرده با آن نظـر واقـع بینانهبرای مصلحت اسلام با این که پیغمبر صلوات الله علیه و اله او را به عنوان خلافت معرفی کرده از لحاظ شایستگی و برجستگی شکی نبـوده اما بالاخره یک جریان انحرافی به وجود آمد. حضرت امیر علیه الـسلام کنار زده شد برای مصلحت اسلام اغماض کرد و صبر و سکوت این ۲۵ سال است این دوره ی دوم است در این ۲۵ سـال صـبر و سـکوت بـه معنای خاموشی نبوده بلکه برای خاطر مـصلحت اسـلام چـون درخـت جوان و نوپای اسلام بایستی شکفته شود. اسلام باید قوت بگیرد از ایـن جهت از طرفی با خلفا همکاری کرده از طرفی تعلیم و تربیت و رفع نیاز مندیهای جامعه مکسلمانان. این دوره هم ۲۵ سال تا آن سه نفر خلافـت و حکومت کردند. نهج البلاغه خطبه ها و مطالبی دربـاره ایـن موضـوع دارد گویاترین مسئله در این موزد در این ۲۵ سال همان خطبه شقـشقیه است که خطبه سوم نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه الـسلام ایـن ۲۵ سال را که آن سه نفر خلافت کردند و خودش چـه نقـشی داشـته و صبرت و فی العین قضا و فی الحلق شجا این هم یک دو.ره بسیار بسیار حساسی است برای این که در این دوره اسلام در جریانی واقع شده کـه منافقین، مشرکین، یهود ، نصاری قطب حکومتی روم و قطـب حکـومتی ایران همه این ها برای از بین بردن اسلام با همدیگر تبانی داشـتند اگـر حضرت امیر علیه السلام دست به شمشیر می بـرده و بـرای خلافـت در داخل اسلام با این ها درگیر می شد اسلام ... ...می شـد. آن هـا از ایـن فرصت استفاده می کردند، اسلام به طور کلی نابود مـی شـد. امـا بـرای خاطر این که اسلام پا بر جا بماند و تقویت شود این ۲۵ سال صبر امیـر المؤمنین است. بله خطبه های مربوط به این موضوع کلمـاتی اسـت کـه یکی خطبه شقشقیه می باشد. بعد از سـپری شـدن ۲۵ سـال دوره سـوم آغاز می شود، دوره ی سوم دوره ی خلافت امیر مومنان می باشد ایـن هم ۵ سال در این دوره هم کارهای فراوانی انجام شده. اما از این جهـت که مهم ترین کار، کار تشکیل یک حکومتی است که تـشکیل حکومـت نمایانگر این است که اسلام چه نوع حکومتی را قبول دارد چون مسئله حکومت، مسئله بسیار مهمی است. پیشرفت ها، سقوط ها، انحطاط هـا، ترقی ها، تنزل ها، تکامل ها تمتم این ها بیشتر برمـی گـرده بـه مـسئله حکومت ها، حکومت ها سرنوشت سازند. برای خاطر این کـه مقـدرات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی همه و همه بر مـی گـردد به حکومت ها. این قدر تاثیر و کارایی در سرنوشت مردم دارد. امـام در این ۵ سال تأسیس یک حکومتی کـه اسـوه و نمونـه و معـرف معـارف اسلامی از لحاظ حکومت است. ما بحث مان درباره توحیـد پروردگـار متعال در همین ضمینه است. مبانی و اصول حضرت امیر علیه الـسلام را بیان کنیم تا معلوم شود در دنیا اسلام چه نـوع حکـومتی را پـی ریـزی کرده و قبول دارد این بحث شاخه هـای متعـدد دارد. اول شـاخه مـورد

بحث ما فعلا درباره ی بیت المال بود چون در هر جامعه ای اموالی است که متعلق به عموم می باشد آن اموال متعلق به عموم چه طور بایستی جمع آوری شود، چه طور نگهداری شود، چه طور مصرف گردد این خیلی مهمه، خیلی مهم. از این جهت ما یکی از مقدمات و اصول را مسئله بیت المال قرار دادیم مثلا کسی که وضو می گیرد این آب مال همه ملت است در قطره قطره اش باید دقت گردد اگر کسی واقعا در همان وضو گرفتن یا خوردن آب ما در روایات داریم آب خوردید در ته لیوان مقداری آب ماند دور نریزید چون آب مال همه ملت می باشد. برق مال همه ی ملت است و هکذا. مسئله بیت المال و اموالی که متعلق به همه است اگر انسان درباره ان اسراف کند، دقت نکند یک خیانت به یک ملت به حساب می آید نه به یک نفر، دو نفر. این اسن که این مسئله یکی از مسائل مهم زندگی به شمار می آید. حضرت امیر علیه السلام مطالبی دارد درباره همان بیت المال. در این جا ما فرصت نداریم ولی به عنوان راهنمایی عرض می کنم مطالعه تاریخ که چه قدر اسراف و زیاده روی ها به عمل آمده قبل از حضرت امیر علیه السلام، خلفای قبل از آن، حضرت امیر در همان خطبه شقشقیه یخضمون مال الله خضمة الابل نبتة الربیع درباره عثمان و طرفداران عثمان می گوید. این چنین بودند درباره بیت المال. این ها بعد تاریخ های بعدش که مطالب عجیبه، بنی امیه و بنی عباس و سلاطین. این سلاطین این همه ساختن کاخ ها، جمع مال و ثروت، عیاشی ها، خودکامگی ها، تبذیرها، اسراف ها، خدم و حشم ها و تشکیلات این همش از بیت المال بوده خب مسئله، خیلی مسئله مهمی است. حالا برای نمونه، شما می خواهید مطالعه کنید، شیخ عباس قمی در تتمه منتهی در جریان عثمان از عثمان چقدر ثروت مانده و طلحه چقدر، زبیر چقدر، عمر و عاص چقدر. اینها چقدر طلا و خدم و حشم و خانه و انعام و حیوانات این ها خیلی زیاد است اما اگر بخواهیم بپردازیم به این ها خیلی وقت گرفته می شود در جلد بیست و یکم تفسیر طنطاوی یکی از تفاسیری که از یک جهت مطالعه اش خیلی خوب می باشد. که بنده شاید چهل، پنجاه سال قبل از این مطالعه اش کرده ام از همه اش فهرست برداشته ام. طنطاوی تفسیرش این خصوصیت را دارد که از راه علوم طبیعی وقتی که این قبیل آیات را ذکر می کند به مسئله توحید و این ریزه کاری ها یی که در خلقت زمین و آسمان و ماه و خورشید و دریا و درخت و جانوران و انسان در این قسمت ها آن ریزه کاری ها یی که مربوط به خلقت است و حاکی از نظم و هماهنگی موجودات و حرکت و حدوث و همه این ها بحث های توحیدی خیلی جالبی دارد. آن در جلد ۲۱، ۲۵ جلد می باشد. به مناسبت این آیه اذهبتم طیباتکم فی الحیاة الدنیا آمده زیاده روی ها و اسراف های سلاطین و خلفا را نمونه های فراوانی ذکر کرده که مطالعه می کنید اگر ما به آن جنبه بپردازیم خیلی طول می کشد. حضرت امیر علیه السلام عنایت فراوانی به مسئله بیت المال دارد در نامه ۶۲، یکی از نامه هایی است که حضرت امیر علیه السلام این صحبت ها که ما عرض کردیم تقریبا اشاره به این ها دارد. نامه ۶۲ را امام به اهل مصر نوشته اند و این نامه را با مالک اشتر همراه ساخته است همه نامه را نمی خوانم فعلا ولی چند نکته ای که به بحث امروز ما مربوطه. اول دارد که فلما .... صلوات الله علیه و اله از جهان چشم پوشید تنازع المسلمون الارض بعده مسلمان ها در امر خلافت کشاکش و کشمکش فراوانی به وجود آوردند فوالله ما کان یلقی فی روعی در خاطر من خطور نمی کرد و یخطر ببالی. ان العرب ترعج هذه الارض بعده فکر نمی کردم که عرب بعد از پیغمبر خلافت و حکومت را از ما بگیرند، از اهل بیت بگیرند ولا انهم منحوه انی من بعدی فکر نمی کردم که من را از خلافت دور کنند ولی خب این کار شد البته این باز کنایه است، نمی خواهد بگوید که من نمی دانستم این مطلب کنایه از این است که این امر به اندازه ای مسلم بود که من خلیفه و جانشین پیغمبر هستم. کسی جای فکر نبود که فکر کند در این مورد. که چطور خواهد شد حالا شد. بالاخره شد. فما راعنی الا ..... الناس علی فلان یبایعونه. چیزی نگذشت که دیدم مردم فوج فوج به طرف ابوبکر حرکت می کنند. فلان مرد ابوبکر هست. فکر نمی کردم این چنین بشود ولی دیدم مردم بعد از پیغمبر حرکت کردند و برای بیعت با ابوبکر البته یک نقشه ای بود که ..... نقشه بود که قبلا تنظیم شده بود آن چه قبلا مخالفیم تنظیم کرده بودند عملی کردند بله فامسخت یدی من دست نگه داشتم این حاکی از یک درد دل و رنج روحی فراوانی است حتی رایت راجعة الناس قد رجع عن الاسلام یدعون الی محق محمد صلوات الله علیه و اله دیدند فکرهایی که پدید آمده که می خواهند مردم را از اسلام برگردانند، اصلا نقشه از بین رفتن دین طرح می شود و عملی می گردد بله عملا همین طور بود. فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله من ترسیدم از این که اگر من قیام نکنم به کمک به اسلام از حق خود صرف نظر کنم ولی کمک به اسلام کنم ان اری فیه ثلما او هدما یا رخنه ای به وجود می آید که دیگر قابل جبران نخواهد بود یا اصلا اسلام به طور کلی منهدم می شود. مصیبت از بین رفتن بالاتر از این بود که من خلافتم از بین برود خلافت چیست دو جنبه دارد حضرت امیر علیه السلام ولایت واقعی و باطنی خب امام است چه مردم قبول کنند چه مردم قبول نکنند چه غصب کنند

یا نکنند این یک مسئله امامت و ولایت است اما خلافت و حکومت بر مردم این را من صرف نظر کردم چون این حکومت ولایتی است متاع ایام قلائل. در چند روز قلیل حکومت بر مردم یزول منها ما کان یزول که چند روز سپری می شود کما یزول السراب کما که انسان از دور سرابی را یک نقطه آب نمایی را از دور می بیند وقتی که نزدیک بروید محو می گردد او کما یتقشع السحاب یا مثل ابری که در مدت کمی پراکنده می شود فنهضت فی تلک الاحداث من در این جا دیگر قیام کردم به کمک کردن به اسلام همان که گفتیم راهنمایی خلفا از طرفی تعلیم و تربیت مردم، بیان احکام خداوند رفع نیازمندی ها از طرفی حتی زاح الباطل و زهق، و اطمأن الدین و تنهنه. دین برقرار ما گشت و این باز مقدمه ای است بر آن چه می خواهم بگویم خب حالا من به حکومت رسیدم ///// حالا که من خلافت را قبضه کردم مخالفینی به وجود آمدند سه جبهه به وجود آمده یک جبهه، جبهه بغاة می باشد یعنی کسانی که در برابر این حکومت تسلیم نیستند مثل معاویه که باعث به وجود آمدن جنگ صفین شد این یکی هست کسانی که متمرد هستند در برابر حکومت اسلامی و تن در نمی دهند یا مخالفت می کنند این یک جبهه است جبهه دیگر جبهه ناکثین می باشد طلحه و زبیر و عایشه و امثال اینها بیعت کردند اما بیعت را به هم زدند و دوباره مخالفت کردند این یک جبهه است جبهه دیگر جبهه مقدمین و خوارج نهروان می باشد. طالبانی صفتان که این ها هم آن تقدس ظاهری و خشک و متعصب مثل وهابی ها تقریبا بودند این ها هم یک جبهه است که به وجود امده خب تا حالا سه جبهه به وجود آمده و انی والله لو لقیتهم واحدا اگر تنها من در کارم ثابت قدم و با تصمیم و اراده باشم و هم طلاع الارض کلها اگر تنها من باشم و مخالفین سطح زمین را پر کنند ما با لیت و لا استوحشت من ترسی ندارم وحشتی ندارم ////// من از این که آن ها گمراه و راه ذلالت می روند و از این که من بر حقم شکی ندارم و یقینا من ربی من از این که آن ها راه باطل می روند شکی ندارم این ها امروز هم برای ما در س است الآن امروز هم حکومت اسلامی است و اسلام است در برابر دشمنان کینه توز و سرسخت ولی ما در این که راه ما راه حق است و راه آن ها راه باطل شکی نداریم ولی یک نکته که بحث ما مربوط به این است که /////// من از این جهت متأسفم و نگرانم که امر این امت حکومت این امت را سفها و فجار به دست بگیرند سفها یعنی کم خردان فجار یعنی فاسقان و گنهکاران اگر ان ها به دست گیرند چهار چیز به وجود می آید اول این که یتخذوا مال الله دولا بیت المال را و مال خدا را دست به دست می گرداند و مورد استفاده شخصی خودشان قرار می دهند این اول به بیت المال است و عباده خولا دوم این که بندگان خدا را به زنجیر استبداد می کشانند یعنی بندگان خدا را بنده خودشان می کنند برای این که استبداد شأنش همین می باشد کسی که مستبد باشد خودش را یک فرمانروای تام الاختیار تلقی می کند مردم را مثل یک برده خیال می کند هر چه می باید آن ها باید انجام بدهند خودشان را خود قانون می دانند قانون رأی آن ها ست فکر آن هاست و صالحین حربا و الفاسقین حزبا با صالحین حکومت های استبداد و ظالم قدرت های استکباری به طور کلی و استبدادی با صالحین حرب و جنگ می کنند سعی می کنند صالحین را بکوبند و از میان بردارند چون صالحین همیشه سد راه آن ها هستند جلوی زیاده روی ها و ظلم های آن ها را می گیرند اما فاسقین را برای خودشان پشتیبان و حزب و گروه قرار می دهند از این جهت من نگران هستم خب در عین حال این که بسیاری از مطالب از این قبیل در نهج البلاغه است و برای ما راه گشاست و استفاده می کنیم این مطلب را داشت یتخذوا مال الله دولا همیشه حکومت های فاسد بیت النال را میان خودشان دست به دست می گردانند مورد استفاده شخصی قرار می دهند و مردم را که حق مردم در ان است محروم می کنند بحث ما با توفیق پروردگار متعال در همین زمینه است که ببینیم حضرت امیر علیه السلام چه مطلبی دارند این مطلب در بحار است جلد ۴۱ طبع جدید صفحه ۱۰۵ امام صادق علیه السلام عن آبائه علیه السلام حضرت امیر علیه السلام کتب الی عماله نامه نوشتند برای کارگران و کارمندان حکومت وقت خودشان ادقوا اقلامکم و قاربوا بین سطورکم واحذفوا انی فضولکم قلم ها را ریز بتراشید در نوشتن نامه های اداری سطرها را نزدیک به هم بنویسید واحذفوا انی فضولکم کلمات اضافی را حذف کنید واقصدوا قصد المعانی و به ان مطلب توجه داشته باشید عبارت های اضافی به کار نبارید و ایاکم والاکثار از زیاده روی جدا بپرهزید فان اموال المسلمین لا تحتمل الاضرار بیت المال مسلمان ها تحمل ضرر زدن را ندارد این خیلی مهم است نمونه ای است از این که در بیت المال چقدر باید کارجگزاران حکومت صرفه جویی کنند. قلم که ریز شد معلوم است در کاغذ جای کمتری می گیرد در نوشتن درشت ها بیشتر می گیرند این صرفه جویی در کاغذ می باشد شاید در مرکبش هم صرفه جویی باشد قلم که ریز شد مرکب کمتر تحمل می کند قلم درشت مرکب بیشتر علاوه بر این در ان وقت نوشتن قاربوا بین سطورکم سطرها را به هم نزدیک بنویسید باز هم صرفه جویی است در کاغذ که سطرها نزدیک تر است تا کاغذ کمتر مصرف شود واحذفوا انی فضولکم کلمات اضافی را حذف کنید تارک ها و عبارت

های اضافی و امثال این ها برای خاطر این که این کلمات اضافی هم وقت را می گیرد هم کاغذ بیشتر مصرف می شود هم قلم و مرکب بیشتر مصرف می گردد همیشه توجه داشته باشید که لب مطلب را بنویسید همین و ایاکم و الاکثار از زیاده روی جدا خودداری کنید برای این که بیت المال مسلمان ها متحمل این ضررها نباید باشد این یک نمونه است از بحار جلد ۴۱ صفحه ۱۰۵ حالا مطلب دیگری باز هم در بحار جلد ۴۰ صفحه ۳۲۵ الاصبغ بن نباته از خواص اصحاب حضرت امیر علیه السلام می باشد قال علی علیه السلام او نقل می کند دخلت بلادکم باشمالی هذه و رحلتی و راحلتی ها هی خطاب به اهل کوفه است چون حضرت از مدینه آمد بصره و جنگ جمل را انجام داد بعد آمد به کوفه کوفه شهر جدید الاحداثی بود در زمان عمر کم کم بنا شد. کوفه از جهت این که از این طرف به ایران نزدیک بود و از طرف دیگر از عراق می آمدند. بله از طرف حجاز می آمدند در آن بین یک شهری به نام کوفه ساخته شد بعد کوفه کم کم به شط فرات هم رسید و موقعیت خاصی دارد و کم کم یک شهر بزرگی شد حضرت امیر علیه السلام آن جا را به اسلام پایتخت قرار داد خطاب به مردم که ای مردم کوفه من روزی که وارد این شهر شدم سوار یک شتری بودم این هم همان شتر است که الآن زیر پای من است و لباسی در بر داشتم که همان لباس است که در ر دارم و رحلتی رحله یعنی آن اثاثی که مسافر به همراه دارد یک لیوانی، قاشقی مثلا و مشک آبی این می شود رحل راحله یعنی شتر رحل یعنی اثاثی که همراه مسافر است لباسم بر تن این ها را داشتم آمدم و وارد این شهر شدم فان انا خرجت من بلادکم بغیر ما دخلت فانی من الخائنین اگر روزی بعد از چند سال حکومت در این شهر رفتم بیش از این داشتم بدانید که من خیانت کرده ام بله ببینید واقعا این حکومت علوی است این کلماتی است که در بحث ما مطرح می باشد خیلی خب حالا چون ما در بحث بیت المال داریم بحث می کنیم هفته گذشته از آن کلمات ۲۱۵ که یادداشت فرمودید مطالبی نقل کردیم درباره این که حضرت امیر علیه السلام به برادرش عقیل آمد و قصه حدیدة محماة آهن داغ شده را خواندیم باز قصه ای خواندیم هفته گذشته درباره این که دخترش بود و آن گردن بند و آن ها را هم خواندیم ما حالا فعلا بحث های مربوط به بستگان و نزدیکان مربوط به حضرت امیر را داریم می گوییم حالا یکی می خوانیم راجه به پسر عموی حضرت که در آن جا از امام حسن و امام حسین علیه السلام اسم برده این نامه ۴۱ نهج البلاغه است چون می دانید که نهج البلاغه سه قسمت می باشد قسمت اول الخطب و الاوامر سید رضی رحمت الله علیه سه قسم کرده است خطبه ها و اوامر آن حضرت کلماتی که در مجامع، مساجد، مراک عمومی و میدان جنگ و امثال این ها قسمت دوم الکتب و الرسائل نامه ها که بر کارگزاران حکومت خود نوشته است قسمت سوم کلمات قصار می باشد موعظه هایی است تذکراتی است که کوتاه کوتاه آمده است در این قسمت دوم که الکتب و الرسائل می باشد نامه ۴۱ را می خواهیم مورد بحث قرار دهیم نامه ۴۱ در فیض الاسلام ولی در بعضی ها مثل خویی نامه ۴۰ می باشد کن در تعداد این ها یک روزی بحث کرده ام باز هم تذکر می دهم که عددها فرق می کند این نامه ای است من کتاب علیه السلام الی بعض عماله نامه ای است که حضرت برای کارگزاران حکومت وقت خود نگاشته است این چه کسی می باشد بحث پدامنه ای است که در این که این شخص که بوده است چون سید رضی گفته بعض عمال بیش از این دیگر نگفته است.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه چهل و دوم تاریخ: ۸۷/۹/۱۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که در برابر آیات و روایات و آثار اهل بیت علیهم السلام _که دلالت دارد بر اهمیت و عظمت جهاد به اینکه جهاد باعث عزت و عظمت است و ترک جهاد باعث سقوط است و اینکه بایستی جهاد برای رفع فتنه به کار برده شود تا فتنه خاموش شود و اینکه صلاح دین و دنیا در جهاد است. از این قبیل تعبیرات که خواندیم_ در برابر این همه تأکید و تشدید در امر جهاد، در باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو در وسائل الشیعه روایاتی داریم که دلالت دارند بر منع و جلوگیری از جهاد. و اینکه نباید به جهاد اقدام شود. از این قبیل مطالب. در حقیقت این روایات سدّی است در برابر آیات و روایاتی که دلالت بر امر جهاد دارد. آیا این روایات ساختگی است که دشمنان اسلام در زمان بنی امیه و بنی عباس که در برابر آنها ائمه علیهم السلام و اتباع ائمه علیهم السلام بر اساس فرهنگ اسلام در برابر طواغیت و جباران و ظالمان قیام می کردند، این روایات را ساختند تا این قیام ها را خاموش کنند، قیام ها را سست کنند؟ خلاصه مطلب، مطلب مهمی است که در برابر آن همه ادله، ما روایاتی داشته باشیم از معصوم که منع و نهی کند از جهاد. همین روایات دست آویز کسانی است که با هر انقلاب و با هر قیامی و با هر امر به معروف و نهی از منکر کلانی مخالفت کنند.

خبر اول را خواندیم. خبر دوم این است {و عنه عن ابیه عن حماد بن عیسی عن ربعی رفعه عن علی بن حسین علیه السلام} سند خبر را خواندیم. خبر سنداً مرسل است. چون رفعه دارد. هر خبری که در سند آن رفعه و مرفوعا و امثال اینها به کار رفته این یک نوع مرسل است. واسطه را حذف می کند به آن واسطه بعدی منتهی می کند. خبر مرسل هم حجت نیست. سندا مخدوش است. اما متناً از امام سجاد است. {قال و الله لا یخرج احد منا قبل خروج المهدی علیه السلام الا کان مثله کمثل فرخ طار من وکره قبل ان یستوی جناحاه فاخذه الصبیان فعبثوا به}. هیچ یک از ما قیام نمی کند و خروج نمی کند قبل از خروج مهدی علیه السلام الا اینکه مثلش مثل جوجه ایست که از لانه خودش پرواز کرده قبل از اینکه پر و بالش منظم شود. بچه ها یک اینچنین جوجه ای را می گیرند و با او بازی می کنند. این دلالت بر حکم شرعی ندارد. اخبار غیبی است که از یک مطلبی خبر می دهد. نمی گوید جهاد نکنید. (با ضعف سند که دارد) خبر می دهد که هر یک از ما اهل بیت قیام کند به نتیجه نمی رسد فاتح و پیروز نمی شود و مثل می زد. مثل جوجه ایست که قبل از اینکه پر و بالش مرتب شود گیر بچه ها افتاده و بچه ها او را گرفته اند و با او بازی می کنند. احتمال قوی است که این چنین اخبار را دستگاه های دولت بنی امیه و بنی عباس ساخته باشند برای خاموش کردن قیام ها و جهادها که علیه آنها صورت می گرفت.احتمال زیاد است.سندا هم ضعیف است.به علاوه چطور ممکن است که امام سجاد علیه السلام چنین مطلبی را فرموده باشند با اینکه فرزند امام سجاد علیه السلام زید، یکی از مجاهدین عمده است. بعد از جریان کربلا کسی که جریان بنی امیه را واقعا سبک و بی آبرو کرد قیام زید بود. واقعا خیلی مقام بالایی داشت. خوب این فرزند امام سجاد است و در خبر اول که گفتیم امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمودند {لو عشت لترین هذا الغلام مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا مسحوبا مصلوبا فی الکناسه ثم ینزل و یحرق و یدق و یذری فی البر} پیغمبر صلوات الله علیه و آله خبر داده بودند از قیام زید. با چه تجلیلی! اهل بیت منتظر تولد این فرزند بودند. امام سجاد علیه السلام اینطور از زید تجلیل و تکریم می کردند. خوب حالا امام سجاد با آن همه تجلیل از قیام فرزندش حالا بگوید هر کسی از ما که قیام کند چنین و چنان است و قیام او درست نیست، پس قیام نکند. بنابراین نمی توان گفت که این خبر منع از جهاد کند، یا ساختگی است که سندش هم ضعیف است یا محمول بر محامل دیگر است. خلاصه این خبر با ضعف سند دلیلی برای کسانی که مدعی هستند نمی شود. امام صادق علیه السلام از جریان زید خیلی متأثر شدند و گریه کردند برای شهدا و امام رضا علیه السلام برای بازماندگان، هزار دینار از مدینه به کوفه فرستادند. شیخ عباس قمی قضیه عبد الله را _که در خبر اول گفتیم_ در سفینة البحار جلد ششم طبع جدید، در ماده عبد الله بن حسن بیان کردند. شیخ عباس از اقبال سید بن طاووس نقل می کند که امام فرمودند کار اینها مرضی بود ولی آنگونه که آنها می خواستند که امام صادق علیه السلام با آنها باشد نبود. ولی به این صورت نبود که کارشان خلاف شرع باشد و امام صادق برای آنها نامه ای نوشتند که ناراحت نباشید از اینکه این جریان به وجود آمد، خداوند به شما اجر می دهد و ثواب می دهد. ما نمی خواهیم الان وارد آن بحث شویم. شیخ

عباس در آنجا به این مطلب متعرض شده اند و در پاورقی آدرسی را از بحار ذکر کردند مراجعه بفرمایید .

خلاصه در خبر اول که خواندیم دلالت داشت بر اینکه امام صادق علیه السلام جریان زید را تمجید کردند و فرمودند ما دو جور دعوت داریم؛ دعوت الی نفسه که قبول نداریم و این بنی هاشم، عبد الله محض می خواستند دعوت الی نفسه انجام دهند. محمد نفس زکیه ـــ که در مدینه شهید شد ـ می گفت مهدی موعود همین فرزند من است حتی به امام صادق گفت که تو حسد می ورزی. از این قبیل کلمات، خلاصه به خاطر عقیده غلطی که داشتند امام صادق علیه السلام با آنها همگام نشدند. چون در زمان معصوم دعوت الی نفسه درست نیست. اما می گوید {لا تقولوا خرج زید} زید {کان یدعوا الی الرضا من آل محمد صلوات الله علیه و آله } زید گفت اگر غالب شوم حکومت را به امام صادق علیه السلام می دهم. خلاصه، این خبر اول بود که خواندیم.

در خبر دوم که می گوید امام سجاد فرمودند هر کس از ما قیام کند چنین و چنان می شود؛ نمی شود گفت که این انتقاد از قیام می باشد چون خود فرزند امام سجاد ـزیدـ قیام کرد و اما سجاد و پیغمبر صلوات الله علیه و آله از او تمجید کردند. بعد از آن جریان فخ به وجود آمد. آنها هم بنی الحسن هستند چون حسین بن علی بن حسن مثنی از اولاد حضرت مجتبی علیه السلام هستند. خوب در این جریان، هم پیغمبر از شهدای فخ تمجید کرده بودند هم امام صادق علیه السلام. جریان بعد از امام صادق علیه السلام اتفاق افتاد ولی می دانستند و وقتی به مکه می رفتند در آنجا پیاده شدند و نماز خواندند و خبر داد که بعد از جریان کربلا برای ما هیچ جریانی مثل شهدای فخ سنگین نبوده. خلاصه در این خبر دوم نمی توان گفت که امام سجاد علیه السلام می خواهند انتقاد کنند از قیام کردن و منع کنند از قیام. ولی یک حقیقت است که به نتیجه نمی رسید، به نتیجه تأسیس یک حکومت اسلامی و سرنگون کردن حکومت بنی عباس. اما بالاخره با نتیجه است و این خبر سندا هم ضعیف است.

خبر سوم {و عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عثمان بن عیسی عن بکر بن محمد عن سدیر (بر وزن امیر)} این خبر کلینی است عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن عثمان بن عیسی که قبلا گفتیم و اقفی است؛ ولی موثق است. عن بکر بن محمد که ثقه است عن سدیر که ثقه است، خبر سندا موثق است {قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا سدیر الزم بیتک} در خانه خودت بنشین {و کن حلسا من احلاسه} گلیمی باش از گلیم خانه خود. حلس به آن گلیمی می گویند که ملازم با بیت است. کنایه از این است که از خانه ات تکان نخور، حرکت نکن، قیام نکن. {یا سدیر الزم بیتک و کن حلسا من احلاسه و اسکن ما سکن اللیل و النهار} مادامی که لیل و نهار ساکن است، شب و روزی در جریان است، تو هم ساکن باش. {فاذا بلغک انّ السفیانی قد خرج فارحل الینا و لو علی رجلک} اگر شنیدی به اینکه سفیانی خارج شده در آخر الزمان، قبل از زمان ظهور حضرت مهدی (عج الله فرجه الشریف)، تا آن موقع ساکن باش و وقتی که شنیدی سفیانی خروج کرده بیا به طرف ما ولو پیاده باشی. {و لو علی رجلک}. این خبر چطور است؟ خبر سندا موثق بود. اما به سدیر خطاب می کند. نوع این اخبار نظر دارد به جریان سقوط بنی امیه و حرکت های فراگیری برای قبضه خلافت و حکومت به جای بنی امیه و به وجود آمدن بنی هاشم با این حرکت شدید که گفتیم. عبد الله محض که یکی از پسرانش محمد ـنفس زکیه است ـ که در مدینه قیام کرد و به شهادت رسید، یکی از پسرانش ابراهیم است که در بصره قیام کرد و به شهادت رسید به دست منصور، یکی از پسرانش یحیی صاحب دیلم بود که قبلا گفتیم، یکی دیگر ادریس بود. گفتیم که عبد الله فرزندان خیلی شجاع و مقام داشت و یکی از فرزندانش هم همراه حسین در فخ به شهادت رسید. ۵ تا پسر داشت که هر ۵ تا قیام و انقلاب داشتند. اینها از طرفی امام صادق با اینها همراه نبودند، اینها خیلی اصرار داشتند که با موقعیتی که امام صادق علیه السلام داشتند آنها را همراهی کند، با آنها همگام باشد، آنها را تأیید کنند برای حرکت، ولی نکردند. سدیر از اصحاب امام صادق علیه السلام بود. بعضی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گفتند که چرا شما قیام نمی کنید؟ خبر هفتم باب قبل را خواندیم. دلیل را گفتیم که امام فرمودند من علم خود را مطابق جهل آنها قرار نمی دهم. آنها اصرار می کردند به امام صادق که با آنها همراه باشد. این سدیر هم جزء همان هاست، سدیر شخصی است که آمد به خدمت امام صادق علیه السلام و گفت شما چرا قیام نمی کنید؟ خبرش را خواندیم که گفت صد هزار شمشیرزن در خراسان تابع شما هستند، گفت نه دویست هزار و حتی زیادتر. حضرت چیزی نگفتند. بعد از چند دقیقه فرمودند با هم به خارج از شهر برویم. سدیر گفت باشد. حضرت فرمودند حمار و بغلی آوردند و سوار شدند و رفتند رسیدند به یک مکانی. حضرت فرمودند نماز بخوانیم. نماز خواندند. در آن نزدیکی یک چوپانی بود که چند تا برغاله می چراند. حضرت فرمودند سدیر اگر من به تعداد این بزغاله ها تابع می داشتم قیام می کرد ، سدیر

بزغاله ها را شمرد و دید که ۱۷ بزغاله است. این سدیر همان است. این خبر هم که عرض کردم در اصول کافی جلد دوم، باب فی قلة عدد المؤمنین، حدیث چهارم صفحه ۲۴۲ این باب. بابی است از ابواب کتاب ایمان و کفر. {لو کان لی شیعة بعدد هذه الجِداء} _جِداء جمع جَدی است و جَدی یعنی بزغاله_ من سر جای خود ساکن نمی نشستم. سدیر را در حالاتش در تنقیح المقال است که امام فرموده سدیر {عصیدة بکل لون} یعنی این آدمی است که به هر رنگی در می آید. یعنی آدمی احساسی بود. یعنی هر کس که چیزی می گفت، او داغ می شد. مردم پشت سر او می گفتند چرا امام صادق قیام نمی کند؟ چرا؟موقعش است واقعا. بنی امیه که سقوط کردند بنی عباس می آیند و ما را قبضه می کنند. مردم واقعا توجه به اهل بیت دارند. آنها موج سواری کردند و گفتند ما هم جزو اهل بیتیم. چون عباس عموی پیامبر بود. می گفتند شما امام هستید قیام کنید. اما امام صادق موافقت نمی کردند. آن وقت سدیر می رفت پیش آنها، آنها حرف می زدند بعد او داغ می شد، احساساتی می شد و می آمد پیش امام صادق و امام را مذمت می کرد که چرا قیام نمی کنید. آن وقت این سدیر {عصیدة بکل لون}. بعد امام صادق علیه السلام به سدیر گفتند که وضع من به این صورت است. تو هم جزو اصحاب ما هستی. {الزم بیتک و کن حلسا من احلاسه}. در خانه ات بنشین. یک اشکالی هم داشت، اگر آنها می رفتند، مردم می شناختند که آنها از اصحاب امام صادق علیه السلام هستند و فکر می کردند که امام صادق هم مطابق و مؤید و مؤکد قیام است. آن وقت بنی عباس متعرض می شدند و امام صادق می خواستند که متعرض آنها نباشند و آن جریان فرهنگی و تربیت شاگردان به وجود نمی آمد. اگر امام صادق با آنها همراه می شدند ما الان مذهب جعفری نداشتیم. امام صادق علیه السلام به خاطر اینکه یک کار اساسی انجام بدهند آن قدر تحریفات و تبلیغات و انحرافات به وجود آمده بود، آن تشیع ناب که فرهنگ اهل بیت بود دیگر میان مردم حاکم نبود. امام سجاد به اندازه امام صادق عمر کردند. ۳۵ سال امام بودند ولی از ایشان حدیثی نداریم فقط همان صحیفه سجادیه است. طوری آنها را منزوی کرده بودند که کسی دور و بر ایشان نمی آمد. شاگردی نداشتند. فقط امام صادق توانستند چهار هزار شاگر از اطراف جمع کنند و فرهنگ اهل بیت را احیا کنند. خلاصه امام صادق این قیام را لازم نمی دانستند؛ ولی اگر اصحاب ایشان می رفتند امام صادق را متهم می کردند که با آنها هم دست است و متعرض می شدند. خلاصه به سدیر می گوید بله وقتی که امام عصر علیه السلام آمدند بیا حتی اگر پیاده هم بودی بیا به طرف ما، آن وقت قیام می کنیم. امام صادق در آن زمان مصلحت را در قیام فرهنگی ضروری می دانستند نه در قیام جهادی. امام رضوان الله علیه جواب این اخبار را بیان فرمودند. گفتند یک عده تنبل شکم پرست اخبار باب سیزدهم را دست آویزی قرار دادند برای توجیه تنبلی خودشان. مگر می شود اخباری با قرآن متضاد باشد، آن وقت ما بیاییم به آن اخبار تمسک کنیم؟! بله برای تنبل ها که می خواهند کار سستی خودشان را، کار تنبلی خودشان را، کار سکوت خودشان را، لذت گرایی و استراحت گرایی خودشان را، تو جیح کنند این خبر درست است.

خبر چهارم {و عنه عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن علی} که محمد بن علی صیرفی است و وثاقتش ثابت نیست. {عن حفص بن عاصم} که ثقه است و از طبقه پنج است {عن سیف التمار} که ثقه است {عن ابی المرهف}. سند ضعیف است. یکی به واسطه محمد بن علی صیرفی و یکی ابی المرهف. این کیست؟ در تنقیح المقال جلد دوم، چاپ قدیم صفحه ۳۴ {لم اعرف اسمه و لا حاله}. می گوید من ابی المرهف را نمی شناسم .{عن ابی جعفر علیه السلام قال الغبرة علی من أثارها} اینها همه نظر به جریان آن زمان دارد. غبرة یعنی غبار. غُبرة و غَبَرة یعنی غبار. غبار بر علیه کسی است که آن غبار را به وجود آورده و اول آن غبار به چشم و دهان و بینی خود شخص می رود. أثار با ثاء یعنی برانگیختن. گرد و غبار به ضرر کسی است که آن غبار را برانگیخته است. {هلک المحاصیر}. محاصیر هلاک شدند. {قلت جعلت فداک ما المحاصیر} پرسید که محاصیر چیست؟ محاصیر جمع محصار است. یعنی آنهایی که عجله می کنند. خوب اینها آدم های بد نیتی نبودند ولی عواقب را نمی دانستند، عجله می کردند. وقتی که بنی امیه سقوط کرد می گفتند ما باید قیام کنیم و حرکت کنیم و خیلی با شتاب پست ها را اشغال کنیم و خلافت را قبضه کنیم و نگذاریم دیگران بگیرند. نشستیم بنی امیه خلافت را گرفت و به ما ظلم کرد از این قبیل چیزها. امام صادق علیه السلام فرمودند نه خیر عجله نکنید، این کارها به نتیجه نمی رسد و کسی که به حرف من گوش ندهد، مثل عبد الله و فرزندانش. رفتند و کشته شدند و نتیجه نگرفتند. {قال المستعجلون} آنهایی که عجله می کنند و می خواهند با شتاب جبهه جهادی تشکیل دهند. {اما انهم لن یردوا الامر یعرض لهم}. تا کسی تاریخ را درست مطالعه نکرده باشد نمی تواند این روایت را معنا کند. امام فرمودند مستعجلون، منظورشان همان عبد الله و فرزندان و دور و بریهایشان بود. ابو مسلم خراسانی شاید اول فرد خوبی بود. وقتی که از

خراسان با جمعیتی آمد و توانست بنی امیه را سرنگون کند، این فرد نامه ای نوشت به امام صادق و عبد الله، ولی اول به امام صادق،که شما بیایید حالا که بنی امیه سقوط کرده، ما دور و بر شما هستیم و شما را محور قرار می دهیم و این خلافت و حکومت را قبضه کنید. امام صادق علیه السلام نامه را گرفتند روی چراغ و سوزاندند. گفتند جواب همین است. بعد نامه را برد سراغ عبد الله. عبد الله نمی دانست نامه ای که به امام صادق دادند این شکلی بوده. خلاصه امام صادق فرمودند بله این مستعجلین خلافت را که به آنها عرضه کردند رد نکردند،_ ولی خودشان رد کردند_ آنها آن امری که به آنها عرضه شد را رد نکردند و گفتند بله ما هستیم و قیام هم کردند و آن طور شد. {الی أن قال یا أبا المرهف أتری قوما حبسوا انفسهم علی الله لا یجعل لهم فرجا} ولی حضرت ابی المرهف را نصیحت کردند و فرمودند سر جایتان بنشینید و شما با آن مستعجلون شرکت نکنید. ولی بدانید کسانی که خودداری کردند برای خاطر خدا و برای خاطر شنیدن نصیحت امام، خداوند برای اینها فرجی قرار می دهد. شما هم بدانید بدون ثواب نیستید. ای ابا المرهف آیا کسانی که در راه خدا خودداری کردند، خدا برای آنها فرجی قرار نمی دهد؟! {بلی والله لیجعلن الله لهم فرجا}. بله قسم به خدا که خدا برای آنها فرجی قرار می دهد. آنها ساکن شدند. خوب زرارة هم در آن زمان بود، محمد بن مسلم هم در آن زمان بودند. داغ تر از اینها که کسی نمی تواند باشد. زرارة و محمد بن مسلم و ... خیلی آدم های با تقوایی بودند و در سطح بالایی بودند. امام صادق هر چه فرمودند آنها گفتند چشم. ولی خوب خداوند برایشان فرجی قرار داد و فرج این بود که توانستند فرهنگ ناب مذهب جعفری را برقرار کنند. با شنیدن حدیث و نوشتن حدیث و تأسیس مکتب امام صادق. ولی اگر اینها با آن افراد عجول همراه می شدند مثل همان محمد نفس زکیه و ابراهیم کشته می شدند و آن هدفی که امام صادق علیه السلام داشتند، آن احیای اسلام ناب، عملی نمی شد. بله برای شما فرجی است و آن انتظار ظهور امام عصر علیه السلام است. خلاصه این حدیث هم قضیة فی واقعة است و سندا هم ضعیف است. دلیل نمی شود برای منع جهاد. بقیه ان شاء الله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه چهل و سوم تاریخ:۸۷/۹/۱۸

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما در روایات باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو می باشد. آن روایاتی که از آنها استفاده کرده اند که جهاد در زمان غیبت امام عصر υ جایز نیست و هر کسی به جهاد اقدام کند جهادش محکوم به شکست است. کسی که پرچم جهاد را در زمان غیبت بلند کند، طاغوت است و مردم باید او را به این سِمَت بشناسند. ما روایات را تا خبر چهارم خواندیم، حالا خبر پنجم باب.

خبر سندش معتبر و این است. ﴿ و عن محمد بن یحیی ﴾ یعنی کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی که از اساتید بسیار مهم کلینی است نقل می کند، ﴿ عن محمد بن الحسین ﴾ بن ابی الخطاب این هم از اجلاء رواة است، ﴿ عن عبد الرحمن بن ابی هاشم ﴾ این هم ثقةٌ ثقةٌ از طبقه ۶ است، ﴿ عن الفضل الکاتب ﴾. در وسائل یک جا نوشته فضل و یک جا نوشته فُضَیل، ولی فضل است. فضل کاتب بعضی توثیقش نکرده اند، اما در معجم رجال حدیث جلد سیزدهم صفحه ۳۱۷ توثیقش می کند. از نجاشی و غیر او توثیقش را نقل کرده است. ﴿ قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام ﴾ این فضل می گوید من پیش امام صادق علیه السلام بودم ﴿فأتاه کتاب ابی مسلم ﴾ کتاب ابی مسلم را به خدمت امام صادق υ آوردند.

دیروز بحث ما در همین جا بود. احادیث این باب با تاریخ خیلی مربوط است. شیخ مفید در ارشاد در احوال امام صادق علیه السلام نوشته که زمان امام صادق اضطرابات فراوانی وجود داشت. هم اضطراب فرهنگی به خاطر اینکه مذاهب مختلف باطل، فراوان به وجود آمده بود حتی انکار صانع.که بحث ابن ابی العوجاء و توحید مفضل و ... با آن ارتباط پیدا می کند. از طرفی هم دولت بنی امیه به سوی انقراض رفته بود و افراد بسیاری قیام کرده بودند، برای خاطر اینکه آن خلا را پر کنند و یک حکومتی به وجود بیاورند. در اینجا هم نقش بسیار مهمی دعاة بنی عباس داشتند. _دعاة جمع داعی است._ بنی عباس کسانی بودند که در میان مردم شخصیتی داشتند. یکی از آنها ابراهیم امام است که برادر ابوالعباس سفاح است که او خلیفه اول بنی عباس بود. منصور نیز با اینها برادر بود که خلیفه دوم بنی عباس بود. ابراهیم یک شخصیتی داشت و خیلی مبرز بود. دعاة بنی عباس برای ابراهیم امام دعوت می کردند. ابراهیم امام به دو واسطه می خورد به عبد الله بن عباس. سلاطین بنی امیه هم از اولاد عبد الله اند که اینها سه تا برادرند؛ عبد الله، عبیدالله، قُسم بن عباس. در نهج البلاغه حضرت امیرالمومنین علیه السلام برای قُسَم نامه هایی دارند. عبید الله کسی است که از طرف امام حسن مجتبی برای جنگ با معاویه اعزام شد، ولی پول گرفت و صحنه را خالی کرد و ملحق به معاویه شد. درباره عبد الله بعداً باید بیشتر بحث شود. خلفای بنی عباس همه اولاد عبد الله اند. پیغمبر صلوات الله علیه و آله روزی به عموی خود عباس گفتند که ﴿ ویلٌ لذریّتی من ذرّیتک ﴾ بعد جریان را بیان کردند که از طایفه بنی عباس چنین جریانی به وجود خواهد آمد. _۶ تا از ائمه ما را بنی عباس شهید کردند و ۴ تا را بنی امیه شهید کردند. از امام جعفر صادق علیه السلام به آن طرف همه مقتول بنی عباس هستند. جنایات بنی عباس بسیار بسیار زیاد است._ در برابر پیغمبر عباس توضیح خواست. پیغمبر صلوات الله علیه و آله توضیح دادند. عباس خیلی ناراحت شد و گفت: اجازه بدهید یک دوایی بخورم خودم را عقیم کنم. پیغمبر فرمودند: از اینها گذشته. چون عبد الله متولد شده بود. خلاصه ابراهیم به دو واسطه به عبد الله می رسد. بنی عباس از آن موج سواری خودشان که مردم از بنی امیه متنفر بودند و توجه مردم به اهل بیت بود، استفاده کردند و مردم را به بنی عباس یعنی به ابراهیم امام دعوت می کردند. ابراهیم خیلی شخصیت بزرگی داشت. از طرفی هم در میان بنی هاشم هم دو نفر بودند که خیلی مهم بودند؛ یکی همان عبد الله محض بود که درباره اش بحث کردیم که پدر محمد و ابراهیم و یحیی و ادریس بود و یکی هم امام صادق علیه السلام که از بنی هاشم بودند. ولی آنها اولاد عباس بودند. آخرین خلیفه بنی امیه را مروان حمار می گفتند که خیلی شخص با جرأتی بود. از این جهت به او حمار می گفتند. _چون مثل الاغ خیلی صبر و مقاومت داشت._ مروان حمار اطلاع پیدا کرد که برای ابراهیم دعوتی صورت می گیرد که مردم را دعوت می کنند به قیام به نفع ابراهیم. خلاصه تاریخ آن خیلی مفصل است. اما یک طوری مقدمه ای چید که ابراهیم را به دست آورد و ایادی مروان ابراهیم را دستگیر و او را زندانی کردند. این جریان ها در ﴿ مروج الذهب ﴾ _مروج الذهب یکی از کتب تاریخ ما است_ و نیز در﴿ سیرة الائمة الاثنی عشر﴾ _تألیف هاشم معروفِ حسنی_ به عنوان مثال وجود دارد. بنده هم در کتاب خمس مقداری از آن را نوشته ام. خلاصه ابراهیم امام را، مروان حمار توانست به دست بیاورد و زندانی کند. بعد یک انبانی را از نوره که به صورت پودر بود پر

کردند و شبانه در زندان، سر ابراهیم را در آن داخل کردند و از گلویش بستند. ابراهیم دو ماه در زندان بود در نتیجه تنفس از نوره کشته شد. بعد از مردن ابراهیم دو نفر که دعوت کننده بودند که مردم را دعوت می کردند؛ یکی ابوسلَمه خلّال بود و یکی ابومسلم خراسانی بود. این دو نفر جزو دعاة بودند که مردم را دعوت می کردند. بعد از اینکه ابراهیم کشته شد و مروان هم در جنگی که واقع شده بود کشته شد، ابوسلمه دعوت خود را از بنی عباس به بنی هاشم _امام صادق علیه السلام _ برگرداند. _به ابوسلمه می گفتند وزیر آل محمد چون خیلی مقتدر بود در دعوت هم خیلی زحمت کشیده بود. در اینجا نوشته ام که شیخ مفید در ارشاد می گوید که امام صادق علیه السلام آنقدر دلایل واضح برای امامتشان بود که ﴿ بَحَرَت القلوب ﴾ دلها را مبهوت کرده بود و به طرف خودش جلب کرد ﴿ و اخرست المخالف ﴾ و زبان مخالفین را لال کرد و بست. اما عالم اسلام در آن روز موج می زد از اضطرابات فروان و آتش جنگ در جمیع بلاد اسلام مشتعل بود؛ چون امپراطوری امویه رو به انحطاط می رفت و دولت عباسیه رو به اوج قدرت می رفت._ ابوسلَمه نامه ای به امام صادق نوشت و یک شخصی نامه را خدمت امام صادق علیه السلام آورد. ایشان فرمودند: من با ابوسلمه که ارتباطی ندارم، آن شیعه غیر من است. او تابع ابراهیم بوده است. بعد امام به خادمشان گفتند: چراغ را بیاور نزدیک و نامه ابوسلمه را روی آتش گرفتند تا کاملاً سوخت. کسی که نامه رسان بود گفت که جواب نامه؟ امام فرمودند: این جواب نامه ابوسلمه است. ابوسلمه این نامه را برای سه نفر نوشته بود؛ یکی امام صادق علیه السلام ؛ یکی عبد الله محض و یکی عَمرو اشرف. _که در منتهی الامال عُمَر اشرف است که از اولاد امام حسین علیه السلام بود و آدم مهمی بود._ ام سلمه به نامه رسان گفت که اگر امام صادق جواب مساعد دادند دیگر به آن دو نفر نمی خواهد نامه را بدهی. وقتی که امام صادق نامه را سوزاندند و گفتند این جواب نامه، نامه رسان رفت سراغ عبد الله محض و نامه او را داد. تا نامه را عبد الله خواند بوسید و روی چشمش گذاشت و فوراً سوار مرکب شد و آمد خدمت امام صادق علیه السلام . گفت: این کتاب ابو سلمه است ﴿ یدعونی الی الخلافة ﴾ مرا به خلافت دعوت می کند. ما شیعیانی در خراسان داریم ابو سلمه ما را به آن شیعیان ارتباط داده. _ولی او نمی دانست قبل از او نامه را نزد امام صادق آوردند و ایشان خواندند._ امام صادق فرمودند: مردم خراسان کی شیعه شما شدند؟! آیا تو ابو مسلم خراسانی را فرستادی که به خراسان برود و مردم را به طرف تو دعوت کند؟! تو چند نفر از شیعیان خراسان را می شناسی؟ چطور آنها شیعیان شمایند و تو آنها را اصلا نمی شناسی؟! عبد الله گفت: این کلامی که شما می گویید گوشه دارد. یعنی شما نمی خواهید که من ترقی کنم و زمام خلافت را به دست بگیرم. حضرت فرمودند: خدا می داند ﴿فقد علم الله انی اوجب النصح علی نفسی و لکل مسلم﴾ خدا می داند که من نصیحت و خیرخواهی را برای هر مسلمی لازم می دانم. ﴿فکیف اَدَّخره عنک﴾ چطور می شود که من نصیحت را از تو ذخیره کنم ﴿فلا تمنَّ نفسک بالخلافة﴾ امید به خلافت نداشته باش، به خودت امید نده. ﴿ اِنَّ هذه الدولة ستتم لهؤلاء﴾ این دولت برای بنی عباس تمام خواهد شد. برای ما که بنی هاشم هستیم از این دولت نصیبی نیست.

حالا آدرس؛ یکی ﴿ سیرة الائمه الاثنی عشر ﴾ سیره ائمه اثنی عشر مال هاشم معروف حسنی جلد دوم صفحه ۲۴۳. و یکی هم مروج الذهب که چهار جلد است. در جلد سوم صفحه ۲۵۴. بنده هم در کتاب خمس خود نوشته ام.

بعد از این جریان، بنی عباس مطلع شدند که ابوسلمه دارد دعوت می کند بنی هاشم را به خلافت. ابو عباس سفاح که قدرت پیدا کرد، ابو سلمه را وزیر خودش کرد. اما ابومسلم خراسانی و بقیه بنی عباس از این کار ابوسلمه ناراحت بودند. این بود که دو_سه ماه بیشتر طول نکشید، جمعیت را روان کردند که ابوسلمه را کشتند و شایع کردند که خوارج ابوسلمه را کشتند. به این تدبیر ابوسلمه را از سر راهشان برداشتند، چون دیدند تمایل به اهل بیت دارد. بعد توانستند با آن جریان که قبلا گفتیم، بنی عباس تسلط پیدا کنند بر خلافت. اما در عین حال از ابو مسلم خراسانی می ترسیدند. _همیشه ظالمان و جباران یک نفر را که می بینند طرفدار آنهاست به او پر و بال می دهند برای پیشرفت کار خودشان. ولی وقتی پیشرفت کردند از قدرت همان شخص می ترسند و او را از میان برمی دارند._ ابوسلمه را که از میان برداشتند حالا مانده ابومسلم. یک عبارتی در اینجا هست که ابومسلم خراسانی قائد ثورة هست در بلاد فارس. ابومسلم هم مردم را می گفت به ﴿ رضا من آل محمد﴾ و مردم را اینطور دعوت می کرد. هر یک از اهل بیت را مردم قبول داشته باشند. او هم به امام صادق نامه نوشت که تو سید اهل بیت هستی ﴿تطلعَت الانظار﴾ به سوی شما و من مردم را دعوت می کنم به طرف شما اگر قبول کنید. امام صادق علیه السلام جواب دادند که ﴿ ما انت من رجالی و لا الزمان زمانی ﴾ تو می دانی که طرفدار ما نیستی، _طرفدار بنی عباس بود، اینها کارهای سیاسی بود._ زمان هم هنوز زمان ما نیست. این را هم از کتاب ﴿ الامام الصادق و المذاهب الاربعه ﴾ که یکی از کتاب های بسیار خوب است. این کتاب تألیف

اسد حیدر از علمای عراق است. این کتاب به این نام است. ولی خیلی مطالب مورد استفاده دارد. در ۴ جلد سابقاً چاپ شده بود. الان شاید در چاپ جدید ۱۰ جلد شده باشد. بالاخره نقشه کشیدند برای از بین بردن ابومسلم خراسانی؛ و نقشه این بود که منصور دید که با بودن ابومسلم خراسانی با این قدرت، ممکن است دوباره خلافت را برگرداند به طرف اهل بیت. و از نامه ها اطلاع پیدا کرده بودند. این بود که منصور ابومسلم را خواست به کاخ خودشان. این جریان کاملش در ﴿ روضة الصفاء ﴾ است. ۳۰ نفر را در پشت پرده گذاشت و گفت وقتی ابومسلم وارد می شود من با او صحبت می کنم. وقتی به دستم زدم شما بریزید و او را بکشید. این بود که ابومسلم وارد شد و در طبقه پایین اسلحه اش را گرفتند و او اصرار کرد که سلاح همراه داشته باشد؛ ولی نگذاشتند. بدون سلاح آمد پیش منصور. منصور با او صحبت کرد. بعد منصور عتاب_خطاب کرد که تو فلان کار را کردی. ولی او ملایم صحبت کرد. بعد که دست را به دست دیگر زد، سربازان بیرون آمدند و ابومسلم را گرفتند و همانجا او را کشتند. هر چه ابومسلم اصرار کرد که مرا نگه دارید که برای روزگار سخت شما من باز می توانم کمک کنم، قبول نکردند و او را کشتند. ابومسلم وقتی آمده بود هزار نفر هم از فرماندهان لشکر همراهش بود. آنها اطراف قلعه مانده بودند و منتظرش بودند. منصور گفت: سر ابومسلم را توی کوچه بیندازید و او هزار کیسه آورد و در هر کیسه هزار دینار پول قرار داد و گفت: بعد از اینکه سر را انداختید پایین، کیسه ها را هم به پایین بیندازید. سر را که انداختند، آن فرماندهان فهمیدند که ابومسلم کشته شده است. ولی وقتی که کیسه ها را انداختند، هر کسی یک دانه از آن کیسه ها را برداشتند و رفتند. به این جریان هم ابومسلم خراسانی را از میان برداشتند. در چنین جریان هایی آنها همیشه سعی می کردند که _حالا یا از روی سیاست یا چیز دیگر_ امام صادق را به سوی خودشان جلب کنند. امام جعفر علیه السلام می دانستند که این خلافت مال بنی عباس خواهد بود. تمام این قیام ها بی نتیجه خواهد بود. حالا خبر پنجم با این موضوع ارتباط دارد.

﴿ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ ﴾ نامه ابومسلم آمد خدمت امام صادق ﴿ فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ اخْرُجْ عَنَّا﴾ امام صادق علیه السلام فرمودند: کتاب شما جواب ندارد. _در این جا فضل کاتب آورنده نامه نیست بلکه راوی مطلب است._﴿ إِلَى أَنْ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ﴾ خداوند عجله نمی کند برای خاطر عجله مردم. مردم عجله می کردند که امام صادق علیه السلام روی کار بیایند و خلافت را به دست بگیرند. یا عجله می کردند که آنها روی کار بیایند یعنی اولاد عبد الله محض. مردم عجله می کردند که از بنی هاشم خلافت را قبضه کنند؛ ولی امام صادق علیه السلام می دانستند که این خلافت مال بنی عباس خواهد بود. ﴿ وَ لَإِزَالَةُ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقَضِ أَجَلُهُ ﴾ کوه را از جا کندن آسان تر است از کندن خلافت و سلطنتی که هنوز مدتش باقی است. منظورش این است که این جریان اینطور مقدر شده که مال بنی عباس باشد. شما بیخود خود را به این طرف و آن طرف نزنید. نه سراغ من بیایید نه سراغ عبد الله محض بروید. ﴿إِلَى أَنْ قَالَ قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ﴾در اینجا راوی فضل کاتب می گوید: پس علامت چیست بین ما؟ ما چه وقت منتظر حکومت شما باشیم؟ ﴿ قَالَ لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَأْجِيبُوا إِلَيْنَا يَقُولُهَا ثَلَاثاً وَ هُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ﴾ این وعده قیام امام عصر علیه السلام را می دهد که میان مردم این روشن بوده که روزی سفیانی دجال خواهد آمد. و بعد امام زمان خواهند آمد. و این حتمی است. حالا چرا این وعده ها را می دادند؟! این تقیه مانند بود که بنی عباس مطمئن باشند که امام صادق علیه السلام الان را زمان قیام نمی دانند و برای جهاد قیام نخواهند کرد. امام صادق علیه السلام آن جهاد فرهنگی را می خواستند انجام دهند. اگر قیام امام صادق هم مثل قیام عبدالله محض می بود، جهادی به وجود می آمد و نمی توانستند مذهب جعفری و فرهنگ ناب اسلامی را امام صادق علیه السلام عملی کنند.

دیروز بعد از تمام شدن بحث یک نفر سؤال کرد که پس این ۴۰۰۰ شاگرد که امام جعفر صادق داشتند هیچ کدامشان مجاهد نبودند؟ و چطور شده؟ گفتم خوب همه آنها مجاهد بودند ولی جهاد مقدماتی می خواهد، زمان مناسبی می خواهد. پیغمبر خدا در ۱۳ سال در مکه اصلاً جهادی نکردند، آمدند در مدینه خوب در آنجا جهاد کردند. امام حسن طی آن جریان ها جهاد نکردند، امام حسین علیه السلام جهاد کردند. این نمی شود که بگوییم چرا جهاد نکردند؟! خوب زمان باید یک زمان مناسبی باشد. امام صادق علیه السلام جهاد و قیام را در آن زمان مناسب نمی دانستند. این است که در آن زمان لازم می دانستند که جو آرامی به وجود بیاید تا در برابر این اضطراب بتوانند مذهب جعفری، معرفی اهل بیت، روایات اهل بیت به وجود بیاید. خلاصه آن اثری که از امام صادق علیه السلام مانده برای ما و تا قیامت باقی است، آن اثر هم اگر امام صادق مثل بقیه قیام می کردند باقی نمی ماند.

در اینجا چند مطلب است؛ _بنده امیدوارم این بحث جهاد که شما حضور پیدا می کنید واقعاً یک نمونه ای باشد در حوزه. تا به حال درباره جهاد اینطور بحث ها صورت نگرفته. خیلی مختصر و کم رنگ به جهاد پرداخته اند._ یک موقع قیام ائمه علیهم السلام مطلبی است، یک موقع قیام کسانی که در زمان آنها بودند و آنها خودشان صلاح نمی دانستند ولی بر آن صحه می گذاشتند این یک مطلب دیگر است، مطلب دیگر این است که قیام های صورت گرفته به چه شکلی بوده؟ اینها باید بحث شود. بله خود امام صادق علیه السلام مثل امام حسین علیه السلام قیام را لازم نمی دانستند؛ ولی قیام های آن زمان را گاهی تأیید می کردند. مثلا حضرت امیرالمومنین علیه السلام خودشان با عثمان در نیفتادند ولی ابوذر که قیام کرد او را تأیید کردند، ابوذر را بدرقه کردند، دلداری دادند او را از این نظر که قرار بود تبعید شود. ولی خودشان صلاح نمی دانستند که با عثمان جنگ کنند. ولی بعضی قیام ها مثل قیام عمار و ابوذ را تأیید می کردند. خود امام های دیگر بعد از آن قیام مستقیم نداشتند و لکن قیام کنندگان را تشویق می کردند. منظور این است که این خبردلیل نمی شود برای عنوان باب. عنوان باب این است که < جهاد در زمان غیبت نیست به هیچ شکلی تا امام زمان ظهور کنند. > این دلالت ندارد. این طبیعی است و دلالت دارد که امام صادق خودشان قبول نکردند که جهاد کنند و گفتند که این حکومت مال بنی عباس است و به نفع آنها تمام می شود. در اینجا بحث های زیادی است که ان شاء الله بعداً بحث می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه چهل و چهارم تاریخ:۸۷/۹/۲۰

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در اینکه توفیق بحث نهج البلاغه برای ما در روز چهارشنبه به وجود آمده خداوند را شکر می کنیم که در سایه ولایت هفته ای یک روز اقلاً این بحث را داشته باشیم. مقدمتاً در جلد ۳۹ بحار، صفحه ۳۵ تا ۸۹ باب ۷۳ «باب أن فیه خصال الانبیاء و اشتراکه مع نبینا فی جمیع الفضائل سوي النبوة» این عنوان باب است که حضرت امیر علیه السلام در وجود و شخصیتشان، خصال همه انبیاء جمع است و اشتراک دارد با پیغمبر خدا در جمیع فضائل، سوی النبوة. روایات زیادی را نقل کرده که یکی از آنها این است «قال رسول الله صلوات الله علیه و آله من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمه و الی ابراهیم فی خلقه و الی موسی فی هیبة و الی یوسف فی جماله و الی سلیمان فی بهجته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن البیطالب علیه السلام » ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه عبارتی دارند درباره عظمت حضرت امیر علیه السلام . با اینکه آن شناختی که ما از حضرت امیر داریم ابن ابی الحدید آن را ندارد و ما هم در شناخت خودمان اعتراف به تقصیر خودمان و کوتاهی فکر و اندیشه خودمان در برابر عظمت حضرت امیر می کنیم. ایشان در شرح خطبه می گویند: « فجزي الله قائلها عن الاسلام أفضل ما جزي به ولیاً من أولیائه فما أبلغ نصرته له تارةً بیده و سیفه و تارةً بلسانه و نطقه و تارةً بقلبه و فکره إن قیل جهاد و حرب فهو سید المجاهدین و المحاربین و إن قیل وعظ و تذکیر فهو أبلغ الواعظین و المذکرین و إن قیل فقه و تفسیر فهو رئیس الفقهاء و المفسرین و إن قیل عدل و توحید فهو إمام أهل العدل و الموحدین

«لیس علي الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد»

از خداوند متعال بعید نیست که تمام جهان و یک دنیا فضیلت را در یک شخصیتی جمع کرده باشد. در خطبه ۱۰۸ که در آن، حضرت امیر می فرمایند: «سبحانک خالقاً و معبوداً بحسن بلائک عند خلقک.خلقت داراً و جعلت فیها مأدبةً مشرباً و مطعماً و ازواجاً و خدماً، و قصوراً و انهاراً، و زروعاً و ثماراً» با خداوند مناجات می کند. خداوند یک چنین دار بهشتی را آفرید. « ثم ارسلت داعیاً یدعوا الیها » بعد پیغمبر آمدند و مردم را به آن دار، دعوت کردند. « فلا الداعی اجابوا، و لا فیما رغّبت الیه رغبوا » نه داعی که پیغمبر بود را اجابت کردند و نه در آنچه که تو رغبت کرده بودی رغبت کردند، « و لا الی ما شوّقتَ الیه اشتاقوا » و آنچه که مردم را به آن تشویق کرده بودی مردم اشتیاق پیدا نکردند. « اقبلوا علی جیفة » جمع شدند بر جیفه دنیا. « افتضحوا باکلها و اصطلحوا علی حبها »در اینجا ابن ابی الحدید می فرماید: کسی که بخواهد فصاحت و بلاغت را یاد بگیرد در این کلام دقت کند اگر این کلام خوانده شود بر زندیق ملحد مصمم قلبش به تکان می افتد و برمی گردد « فجزي الله قائلها عن الإسلام أفضل ما جزي به ولیا من أولیائه فما أبلغ نصرته له تارة بیده و سیفه و تارة بلسانه و نطقه و تارة بقلبه و فکره إن قیل جهاد و حرب فهو سید المجاهدین و المحاربین و إن قیل وعظ و تذکیر فهو أبلغ الواعظین و المذکرین و إن قیل فقه و تفسیر فهو رئیس الفقهاء و المفسرین و إن قیل عدل و توحید فهو إمام أهل العدل و الموحدین

«لیس علي الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد»

ما درباره اصول و مبانی حکومت امیر المومنین در مورد بیت المال بحث می کردیم. البته ما عید غدیر را هم در پیش داریم. عید غدیری که از طرفی با یک دنیا شادی و مسرت به طرف ما می آید و ما هم به استقبال او می رویم و از طرفی هم واقعاً بزرگترین حق کشی تاریخ و مظلومیت امیر علیه السلام در نظر ما مجسم می شود. ما در زمینه این مظلومیت ــ چون عید غدیر را در پیش داریم ــ روایتی را می خوانیم. در سفینة البحار جلد پنجم، سفینة البحار سابقاً در دو جلد چاپ شده بود؛ اما چاپ فعلی در ۸ جلد است. البته مزیت هم زیاد دارد. در پاورقی مدارک و منابع و مطالبی که محدث قمی دارد ذکر شده است. در جلد پنجم سفینة البحار طبع جدید صفحه ۳۸۵ می گوید «ان علیا علیه السلام لم یقم مرةً علی المنبر الا قال فی آخر کلامه قبل ان ینزل "ما زلتُ مظلوماً منذ قبض الله نبیه"» هر موقع که به منبر رفتند ــدر آن چند سال که بودند ــ در آخر کلامشان گفتند که بعد از ارتحال پیغمبر صلوات الله علیه و آله من همیشه مظلوم بوده ام و خود پیغمبر هم فرمودند. در همین جا ایشان نقل می کند: «یا علی انت مظلوم فویلٌ لمن قاتلک و طوبی لمن قاتل معک». کسی که با تو به قتال برخیزد « ویل له » و کسی که همراه با تو به قتال برخیزد « طوبی له ». بالاخره باز در همان صفحه ۳۸۵ می گوید که « عن مسیب بن نجیة قال: بینما علی علیه السلام یخطب اعرابی یقول وامظلَمتاه » یک اعرابی گفت به من خیلی ظلم شده « قال علی علیه السلام اُدنُ » حضرت فرمودند بیا نزدیک « فدنا قال لقد ظُلمتُ عدد المدد و الوبر» حضرت فرمودند من به تعداد کلوخ های بیابان و کرک ها ــوَبَر، کرک حیوان است مثل مو و پشم.ــ

خلاصه، کمیت بن زید اسدی که یکی از شعرای اهل بیت است و خیلی مقام بالایی هم داردو در همین راه هم شهید شده. او یک قصیده ای دارد درباره حضرت امیر علیه السلام او جزو شعرای غدیر است ـکه علامه امینی در الغدیر کمیل بن زید اسدی را مثل دعبل خزائی و امثال اینها جزو شعرای غدیر ذکر می کند و او شهید هم شده است.ـ در این شعرش است که « و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولایة لو اُطیعا » ـدوحه آن درخت هایی بود که آنجا جمع کردند، آن بیابان را هموار کردند برای نصب منبر و پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه غدیر را خواندندـ « و لکن الرجال تدافعوها » و نگذاشتند آن منصب را اشغال کنند، در آن قرار بگیرد. « تبایعوها » به هم آن منصب را فروختند رجال و غاصبین. « فلم ار مسّها خطراً مبیعاً » ـخطر به چیزی که ارزش و موقعیت داشته باشد می گویندـ این مقام را به همدیگر فروختند. و خطری به این اندازه مهم، اینطور مورد دست به دست گشتن و فروختن قرار بگیرد، عجیب است. در آنجا نوشته که بعضی از مومنین، حضرت علی علیه السلام را در خواب دیدند، حضرت فرمودند آن اشعار کمیت را برای من بخوان. او هم خواند. وقتی رسیدند به این آخر که خوانده شد حضرت امیر یک شعری اضافه کردند. « فلم ارَ مثل ذاک الیوم یوماً و لم ارَ مثله حقاً اُضیعا » روزی مانند آن روز وجود ندارد اعظم اعیاد است و خیلی مهم است. ولی هیچ حقی هم مانند این حق مورد تضییع و ضایع شدن و حق کشی قرار نگرفت.

ما در بحث مربوط به بیت المال نامه ۴۱ را شروع به خواندن کردیم. ـالبته در فیض الاسلام ۴۱ است. ولی در بعضی از شروح ۴۰ است.ـ این نامه را حضرت امیر علیه السلام برای یکی از کارگزاران وقت خودشان نوشته اند. در این نامه حضرت امیر علیه السلام اول گفته اند که من تو را شِعار ـشعار به آن لباس می گویند که به بدن انسان بچسبد، به موی بدن بچسبدـ حضرت فرمودند: من تو را شعار خودم و خاصه خودم قرار دادم. چقدر به تو محبت کردم و تو را مورد اعتماد خودم قرار دادم. بیت المال بصره در اختیار تو می باشد؛ ولی تو بیت المال را ربودی و بردی. بحث قبل ما راجع به برادرشان عقیل بود. و این راجع پسر عمویشان است. این شخص بعد از اینکه از طرف حضرت در بصره حکومت را به دست گرفته بود، ـدر آن زمان کسی که ولایت و حاکمیت پیدا می کرد چند چیز در اختیارش بود؛ مثلا نماز جمعه را او می خواند، بیت المال در اختیار او بود، مدیریت آن حوزه از همه جهت در اختیار او بود و او هم منصوب از طرف حضرت امیر علیه السلام بودـ ولی این فرد در بیت المال دست برد زد و بیت المال را برداشت و به طرف حجاز رفت. حضرت امیر در این بیان با شدت او را مورد توبیخ قرار می دهند. « اما بعدُفانّی کنتُ اشرکتُکَ فی امانتی » در امانت خود، تو را شریک کردم. « و جعلتُک شِعاری و بطانتی» تو را شعار خودم ـیعنی خیلی نزدیک خودمـ و از خاصه خودم قرار دادم. « و لم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی » در میان اهل خودم کسی از تو مورد اعتمادتر نداشتم. « لمواساتی و موازَرَتی » برای کمک کردن به من، وزیر من بودن، « و أداء الامانة الی » من با تو این کار را کردم. اما « فلمّا رأیتَ الزمانَ علی ابن عمّکَ قد کَلِبَ » تو وقتی دیدی که زمانه بر پسر عموی تو اشتداد پیدا کرد، ادبار به وجود آمد، ـحضرت امیر علیه السلام در اول که به خلافت رسیدند می خوانیم خیلی اقبال و توجه به ایشان شد. بعد از اینکه عثمان ۱۱ سال خلافت کرده بود و جنایات و خلافت های فراوانی کرده بود، مردم دیگر به ستوه آمده بودند و عثمان را کشتند. در خطبه شقشقیه هست که « فما راعنی الّا و الناس کعُرفِ الضَبُع الیَّ ینثالون علیَّ من کل جانب » در اینجا دارد که حضرت فرمودند مردم هجوم آوردند از هر طرف به من مثل یال کفتار. ـعرف یعنی یال، کفتار یک یال پرپشت دارد.ـ پشت سر هم، مردم آن طور هجوم آوردند که با حضرت بیعت کنند « حتی لقد وُطئَ الحسنان » امام حسین و امام حسن زیر پای مردم ماندند. آن قدر هجوم شدید بود. خلاصه به این ترتیب آمدند، روز اول که جمع شدند. سال ۳۵ هجرت بود و روز جمعه بود که بیعت کردند. اول مردم خواستند که بیایند داخل خانه بیعت کنند. ولی حضرت فرمودند نه. اول فرمودند: « دعونی و التمسوا غیری فانّی لکم وزیراً خیرٌ من ان اکون امیراً » این برای اتمام حجت بود که مرا رها کنید و بروید سراغ کس دیگری همانطور که تا حالا رفته بودید. من وزیر باشم و راهنمایی کنم که تا حالا هم چنین بودم، بهتر از آن است که امیر باشم. این برای این بود که فردا نگویند که رفتند توی خانه حضرت و بیعت کردند. حضرت می خواستند بیایند و بین مردم بیعت باشد. خلاصه مردم گفتند نه و افرادی مثل عمار و مالک اشتر گفتند: نه خیر این طور نیست. حضرت فرمودند: پس حالا که این طور می خواهید فردا که روز جمعه است در مسجد جمع شوید که من بیایم. فردا در مسجد جمع شدند. روز ۱۸ ذی الحجة الحرام سال ۳۵ عثمان کشته شد. این روز ۲۵ سال ۳۵ بود. حضرت امیر بر منبر نشستند و مردم فوج فوج آمدند و بیعت کردند. در حکومت، ما یک مشروعیت داریم یک مقبولیت. الان هم در حکومت به این صورت است. مشروعیت این است که از طرف شرع یک چیزی تثبیت شده. اما مقبولیت این است که مردم بیعت کنند. در حکومت اسلامی همین طور است؛ بیعت یک عهد و پیمانی است که مردم با ولایت

فقیه می بندند. فقیه زیاد است، همه شان هم ذاتاً مشروعیت دارند برای اداره امور، ولی یک نفر باید برای خاطر اینکه هرج و مرج نشود و امور منظم باشد و اراده و حرف یکی باشد، علاوه از مشروعیت باید مقبولیت هم پیدا کند. مقبولیت همان بیعت است و به این بیعت و عهد و پیمان باید طرفین پای بند باشند. خوب در روز جمعه این بیعت انجام شد. بعد حضرت از منبر آمدند پایین نماز جمعه خواندند و رفتند. آن وقت فردا که شنبه است و یکشنبه درباره بیت المال خواندند اولین کارشان همین بود. «لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ حَتَّي يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ» فکر نکنید که من مثل دیگران عمل خواهم کرد در اولش هم گفتند چون خودشان در آن نامه مالک اشتر گفتند: « انّ هذا الدین قد کان اسیراً فی ایدی الاشرار یعمل فیه بالهوی و تُدَّع فیه الدنیا » یعنی ۲۵ سال این دین اسیر بود در دست اشرار. به هوی هوس عمل می کردند. دین را ابزاری قرار داده بودند برای طلب دنیا. اما من آن طور نیستم. من به حکم خدا عمل خواهم کرد. در این لحظه تمام گردن ها کشیده شده، در روز اول آن حاکمی که سر کار می آید آن برنامه های خودش را بیان می کند و مردم منتظرند ببینند که دولت که می خواهد عوض شود می خواهد چه کاری انجام دهد و چه طور عمل می کند. حضرت فرمودند: آنچه را می گوییم عمل خواهم کرد و به شما اعلام می کنم «لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً» لرزه در وجود شما خواهد افتاد، قلب های شما تکان خواهد خورد، « وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً » شما غربال خواهید شد. «وَ لَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ» وقتی دیگ به جوش می آید آنچه در دیگ است زیر و رو می شود، شما هم آن طور خواهید شد. «حَتَّي يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ». این یک انقلاب است. طبیعت یک انقلاب همین است. خیلی ها پایین هستند، بالا می روند و خیلی ها بالا هستند پایین می آیند. الان در مملکت ما الحمد لله این انقلاب که به وجود آمده ببینید اینهایی که وزیرند و وکیلند اگر انقلاب نشده بود یک نفر از اینها در مسند کار نبودند. اینها یا در زندان بودند و یا در یک گوشه ای بودند. این انقلاب است که اعلی را آورد اسفل و اسفل را آورد به اعلی. آنهایی که در بالا بودند همه شان یا رفتند یا کشته شدند و یا فرار کردند و آنهایی که در گوشه و کنار بودند و گمنام بودند همه شان در مسند قرار گرفتند. حضرت امیر اعلام می کنند که انقلابی به وجود خواهد آمد. در این موقع خیلی از چشم ها خیره شده که حضرت چه می خواهند بخوانند! حضرت فرمودند: بله بعضی باغستانهایی دارند، کنیزها و غلام هایی دارند، صدها شتر و مزرعه دارند، کاخ ها و خانه های آنچنانی دارند، اینها از کجا آمده؟ اینها همه از بیت المال آمده. همه اینها را من پس خواهم گرفت. « وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ » اگر من ببینم کسی از بیت المال مهریه زن قرار داده، قیمت کنیز قرار داده، همه را پس خواهم گرفت. این زمینه یک غوغایی است. این جنگ جمل و صفین از همین جا سرچشمه گرفت. آنها طور دیگری فکر می کردند؛ فکر می کردند حضرت علی(ع) هم شخصی است مثل عثمان و افرادی مثل طلحه و زبیرها که باغ های فراوان و شترها و غلام و حشم داشتند، دیدند که منافعشان به خطر افتاد. این یک نوع انقلاب علوی است از بیت المال شروع می شود.

خلاصه نامه ۴۱ را که مطالعه می فرمایید. حضرت امیر(ع) اول می گویند: من به تو اعتماد کردم. حضرت در اینجا اسم نمی برند؛ ای پسر عمو خطاب می شود. در تیترش هم هست که « الی بعض عماله » اسم نمی برد که کیست؟ لذا بعدا خیلی بحث عرض می کنیم که چه کسی است. « قلبتَ لابن عمک ظَهر المِجَنّ » ولی تو وقتی که دیدی اینطور شد و روزگار برگشت، سپر را برگرداندی. ــچون در همین خطبه ای که از حضرت خواندیم و این قبیل حرفها، خیلی ها را تکان داد و آنها هم مخالف شدند امثال طلحه و زبیر و عایشه و غیره ــ کسی که در صلح است روی سپرش به طرف مقابل است. وقتی که می خواهد جنگ کند سپر را اینطور برمی گرداند. «فَفَارَقْتُهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ خُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَّيْتَ» نه با پسر عموی خود مواسات کردی و نه در امانت، رعایت امانت کردی. بعداً مطالعه می کنید که حضرت خیلی با شدت فرمودند: آیا این مالی که مال ایتام بود، مال بیت المال بود، با خون و جان شهدا جمع آوری شده بود جمع کردی و بردی در حجاز برای خانه خود و آشیانه و کنیز خریدی آیا فکر نمی کنی؟ «أَ مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ أَ وْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ» آیا از قیامت نمی ترسی؟ آیا از آن موشکافی که در حساب قیامت است نمی ترسی؟ بعد می گویند که این مال را به جایش برگردان، بیت المال را به جایش برگردان. اگر به جایش برنگردانی با این شمشیر که به هر کس زدم راه جهنم را پیش گرفت سر تو را می زنم و بر سر تو فرود می آورم. و الله اگر حسن و حسین من این کار را می کردند به آنها هم نرمش نشان نمی دادم. این بسیار با تشدید از طرف حضرت بیان شده. نامه ۴۱ است و مربوط به بیت المال است. خلاصه خودتان مطالعه کنید.

مطلب مهمی که در آخر این نامه می باشد این است که « فَضَحَّ رُوَيْداً » یعنی آهسته شتر خود را بچران. « فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَي » مثل اینکه عمرت به پایان رسیده. « وَ دُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَي » و زیر خاک دفن شدی « وَ عُرِضَتْ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ

» عملت بر تو عرضه شده، آن هم در روز قیامت که ظالم با حسرت آه می کشد. « وَ يَتَمَنَّي الْمُضَيِّعُ فِيهِ الرَّجْعَةَ » و ضایع کننده عمر کسی است که آرزو می کند که به دنیا برگردد.[وَ لاتَ حِينَ مَناص].

خوب حالا بحث مهم در اینجا این است که این شخص کیست؟ یک شخصی پسر عموی حضرت باشد و اینطور مورد اعتماد قرار بگیرد، بعد اینطور خیانت کند. این کیست؟ در بین علمای رجال و در تاریخ ما خیلی بحث شده که این کیست « واختلفوا على ثلاث فِرَق » حالا صاحبان قول را عرض می کنیم. عده ای آمدند گفتند که ما متوقفیم و نمی دانیم. ابن ابی الحدید جزو همین ها می باشد. می گوید اگر سوابق عبد الله بن عباس را در نظر بگیریم که یک چنین کاری را انجام داده باشد و اینقدر حضرت امیرالمومنین علیه السلام با آن توبیخ و شدت برخورد کردند دیگر با آن مقام و جلالت ابن عباس نمی سازد، نمی دانیم که او کیست. ابن ابی الحدید می گوید « انا من المتوقفین » در جلد ۱۶ شرح ابن ابی الحدید صفحه ۱۶۹. عده ای گفتند نه خیر، عباس سه تا پسر دارد. عبید الله بن عباس که نیست، چون شخصی آنقدر قابل اعتماد نبود. حضرت مجتبی علیه السلام وقتی که حرکت کردند ـبعد از شهادت حضرت امیرـ برای جنگ با معاویه، عبید الله بن عباس را سرکرده لشکر خودش قرار داد. از کوفه خارج شدند ولی شبانه معاویه ۵۰۰ هزار درهم فرستاد شبانه و گفت ۵۰۰ هزار درهم هم بعد می فرستم که جبهه را عوض کند و از فرماندهی امام حسن کنار بیاید، حتی قول داد که دخترش را هم به عبید الله بدهد و او هم قبول کرد. صبح جمعیت دیدند که عبید الله بن عباس نیست. این عبید الله بن عباس است. یکی دیگر قُسم بن عباس است که سرنوشت بسیار خوبی دارد. در نهج البلاغه هم نامه ای داریم که در طرف یمن از طرف حضرت امیر حاکم بوده و گاهی هم در حجاز بوده. بالاخره خوب است. می ماند عبد الله بن عباس. این اگر عبد الله باشد عبد الله بن عباس است.عبد الله بن عباس پدر سلاطین بنی عباس همین عبد الله است، که پیغمبر هم به عباس فرمودند: « ويلٌ لذريةٍ من ذريتک ». بعد عباس پرسید که چطور؟ حضرت فرمودند که یکی از فرزندان شما خلافت را به ناحق قبضه خواهد کرد. بنی عباس بیش از ۵۰۰ سال حکومت کردند. بالاخره عباس ناراحت شد گفت: بروم دوایی بخورم و خودم را عقیم کنم؟ پیامبر فرمودند: نه چون دیگر کار از این کارها گذشته. وقتی که عبدالله به دنیا آمد قابله بچه را برداشت و گفت « خذه ابو الاملاک » این پدر سلاطین است همه می دانستند. خلاصه عبد الله سابقه اش خوب است. چون پیامبر زمانی که می خواست وضو بگیرد عبد الله رفت برای پیامبر آب آورد. پیغمبر دعا فرمودند « اللهم فقّهه فی الدین و علّمه التأویل » این دعای پیغمبر برای عبد الله مستجاب شد. از سینه اش علم و فقه می جوشید و سوابقش هم خیلی خوب است. از این جهت واقعاً بحث شده. بحرانی می گوید که استبعاد نکنید. معصوم که نبوده این عبد الله همان است که حضرت امیر درباره اش صحبت کردند. بحرانی در جلد پنجم صفحه ۹۰ می گوید: این سوابق درست است ولی خداوند عاقبت شخص را به خیر کند. معصومین هستند که نمی لغزند و با این سوابق استنباط نمی کنیم. در تنقیح المقال که دارد چاپ می شود ـکتاب رجال بسیار خوبی است مخصوصاً در ضبط اسامی و القاب و کنیه ها خیلی عنایت دارد ـ الان بیست و چند جلد از آن چاپ شده ولی هنوز در حرف ح و ج و ... است. اما چاپ قدیم که سه جلد بود، در جلد دوم از صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۵ ایشان خیلی تردید می کند؛ آخرش هم می گوید که بعضی ها سعی کردند که ابن عباس را خیلی بکوبند بعضی ها بالا ببرند. بنابراین « خير الامور أوسطها ». ممکن است اشکالی مرتکب شده باشد ولی بعداً که حضرت امیر علیه السلام تهدید کردند برگشته باشد و بیت المال را پس داده باشد. ما در اسمش خیلی بحث نداریم. ما کلام حضرت علی علیه السلام را می خواهیم در بیت المال. حالا آن شخص چه کسی بوده برای ما خیلی مهم نیست. اما بعضی ها طوری جواب می دهند که خود نهج البلاغه را زیر سوال می برند. ما آن را قبول نداریم، ما قبول داریم که این کلام امیر المومنین است. تشدید و تحکیم بر اهمیت بیت المال است؛ اما اینکه چه کسی است مهم نیست. اما از «غرر و درر» سید مرتضی نقل می کنند که ایشان در جایی جواب داده که خود کلام زیر سوال است. نه خیر ما کلام را زیر سوال نمی بریم. کلام صحیح و درست است. اما در معجم رجال حدیث آیت الله خوئی ـکه شاید بهترین کتاب رجال فعلی ما همین کتاب باشد. چون خیلی چیزها را جمع کرده ـ در این کتاب جلد دهم صفحه ۲۲۹ تا ۲۳۹، ایشان بحث کرده اند که این شخص عبد الله بن عباس نیست و چیزهایی که دلالت دارد عبد الله بن عباس است سنداً ضعیف است. و از علامه حلی نقل می کند که عبد الله از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است، محب حضرت امیرالمومنین علیه السلام است و تلمیذ اوست. در عظمت و جلالت و اخلاص او شکی نیست. بله کشّی احادیثی نقل کرده که متضمن قدح است. ولی او اجل من ذلک است.

بالاخره این آدرس هایی که عرض کردم مطالعه می کنید. برای ما خیلی مهم نیست که این شخص چه کسی باشد. برای ما مهم کلام نهج البلاغه است. یستفاد از آن، اینکه بیت المال اینطور است و این شخص هم مورد مؤاخذه قرار گرفته. ان شاء الله بقیه بحث برای بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه چهل و پنجم تاریخ:۸۷/۹/۲۳

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث درباره اخبار باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو در جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی است که از صفحه ۳۵ به بعد شروع می شود. روایاتی در این باب وجود دارد که این روایات دست آویز کسانی است که قائلند در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام جهاد باید تعطیل باشد. جهادی که با آن همه اهمیت و موقعیت که به عرض رسید. با تمسک به این اخبار می خواهند بگویند که جهاد باید موقوف باشد تا حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور کنند. در طی چند قرنی که طول کشیده بقیه را خدا می داند، ما روایات را یک به یک خواندیم حالا رسیدیم به خبر ششم.

خبر ششم این است «و عنه عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن حمّاد بن عیسی عن الحسین بن مختار عن ابی بصیر» سند خبر صحیح است. کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی که از اساتید بزرگ کلینی است، عن احمد بن محمد بن عیسی از اجلای طبقه هفتم است و از علما و فقهای بزرگ است، عن حسین بن سعید که از اجلای رواة است. اهوازی بوده که بعد آمده و ساکن قم شده، بعد حماد بن عیسی و حماد بن عثمان هر دویشان از اجلای طبقه پنجم هستند، عن حسین بن مختار که این فرد بحثی دارد در تنقیح المقال جلد ۲۳ طبع جدید. ــتنقیح المقال سابقاً در سه جلد قطور چاپ شده بود. اما الان مشغول چاپ آن هستند تا جلد ۲۴، ۲۵ رسیده ولی هنوز در حرف (ح) است. شاید این کتاب ۵۰ جلد شود.ــ در تنقیح المقال جلد ۲۳ طبع جدید صفحه ۵۳ اثبات می کند که حسین بن مختار هم ثقه است، عن ابی بصیر، ابی بصیر کنیه است. چند نفر به نام ابی بصیر داریم. ابی بصیر مطلق، یحیی بن قاسم اسدی است. همه آنها ثقه هستند آنها را وقتی بخواهند ذکر کنند می گویند: لیث بن بختری و... ولی وقتی که بدون قرینه ذکر کنند می شود یحیی بن قاسم اسدی. در کتاب «الجوامع الفقهیه» که در این کتاب چندین رساله را جمع کرده اند. ــبنده این کتاب را در کتابخانه دارم و سابقاً هم مطالعه کرده ام.ــ در آنجا کتابی است به نام «رسالة فی احوال ابی بصیر» یک رساله ای است که ابوتراب خوانساری که از علمای بزرگ بوده اند آن را نوشته اند؛ در اثبات اینکه ابی بصیر مطلق کیست؟ در آنجا با دلائل و قرائن ثابت می کند که ابی بصیر مطلق «یحیی بن قاسم اسدی» است.

خلاصه سند صحیحی است. «عن ابی عبدالله علیه السلام کُلُّ رَایَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیَامِ المهدی علیه السلام فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ یُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل» در روایات اسم مهدی نیست اسم دیگری است که باید به احترام آن برخاست از این جهت ما به مهدی تعبیر می کنیم. هر پرچمی که قبل از قیام مهدی علیه السلام برافراشته شود صاحبش طاغوت است. و مورد عبادت و پرستش قرار می گیرد. «یُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل». این خبر با این مضمون با سند صحیح متمسک کسانی است که قائلند اگر پرچم جهاد را کسی بلند کند قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام طاغوت است ومحکوم به اسلام نیست. این روایات که در اینجا خواندیم در جاهای دیگری هم وجود دارد. در غیبت نعمانی، ــنعمانی یکی از محدثین است که کتابی به نام غیبت دارد.ــ در این کتاب این خبر را به سند خودش، عن مالک بن اعین، ــمالک برادر زراره است.ــ این سند هم خوب است، عن ابی جعفر علیه السلام. در وسائل این خبر از ابی عبدالله علیه السلام بود. اما نعمانی این خبر را از ابی جعفر علیه السلام نقل می کند. قال: «کل رایة ترفع قبل رایة القائم علیه السلام صاحبها طاغوت» مستدرک چاپ قدیم که در سه جلد بود. در جلد دوم صفحه ۲۴۸، باب دوازده از ابواب جهاد عدو. همین روایت را از غیبت نعمانی عن ابی جعفر علیه السلام نقل می کند. بنابراین این یکی از متمسک های مهم کسانی است که قائلند جهاد قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام باید تعطیل باشد و هر پرچمی که برافراشته شود «صاحبها طاغوتٌ». این خبر به این مضمون در اول صحیفه سجادیه هم هست. در زمان امام رضوان الله علیه کسانی که در آن زمان نقش مخالف ایفا می کردند به این خبری که در اول صحیفه سجادیه است توجه می کردند. چون این انقلاب با این عظمت با این سادگی پیش نرفت. آن موقع عده ای سنگ اندازی می کردند، عده ای هم امام را نصیحت می کردند که این کار به جایی نمی رسد. خلاصه بعد از آن کم کم انقلاب پیروز شد. در مقدمه صحیفه سجادیه آنجا هم این خبر هست. درباره صحیفه سجادیه که دیگر نمی توان حرفی زد. ما ناچاریم که مقدمه صحیفه سجادیه را هم مورد توجه قرار دهیم. صحیفه سجادیه یکی از کتاب های بسیار بسیار پر ارزش ماست. زبور اهل بیت است و بسیار مهم است. شرحی هم هست به نام «ریاض السالکین» که مال سید علی خان است و شرح بسیار خوبی است. همان سید علی خان که حاشیه ای بر صمدیه دارد. این فرد از اعلام بسیار بزرگ است و معاصر علامه مجلسی است و از آن زمان است. شرح صحیفه سجادیه را ــریاض السالکین.ــ در هشت جلد نوشته است و در آن مطالب ادبی، فلسفی، حدیثی، قرآنی گنجانده است. حالا ببینیم صحیفه سجادیه چه سندی دارد؟ خوب صحیفه به اندازه ای از نظر

مضمون عالی است که احتیاجی به سند ندارد. آیت الله عظمی بروجردی در درس خودشان ــبه مناسبت نماز جمعه که واجب است یا واجب نیست، از مختصات امام است یا فقیه هم می تواند اقامه کند،ــ متعرض این بحث شده بودند. آنجا یک دعایی است که امام سجاد علیه السلام در هر جمعه و عیدی آن دعا را می خواندند. اول دعا این است که «اللهم ان هذا المقام مقامُ اولیائک» این نماز جمعه و عید مقام اولیای پروردگار است. «ابتَزّوها» غضب کردند. در دلی در این دعا وجود دارد که در آن زمان خلفای جور ــبا اینکه آنقدر آلوده بودندــ ولی نماز جمعه و عید را آنها می خواندند. آن وقت آقای بروجردی (رحمة الله علیه) که در آنجا بحث می کردند گفتند: احتیاجی به سند ندارد. برای اینکه آنقدر مضمون عالی است که احتیاجی به اینکه به چه وسیله و چه کسی نقل کرده ندارد. چون معلوم است این کلام معصوم است . غیر معصوم نمی تواند کلامی به این اندازه جامع و با عظمت را بیان کرده باشد. از آیت الله امینی من خودم شنیدم که فرمودند: من رفتم به سوریه در آنجا در مسجد جامع دمشق ده شب صحبت کردم. ــچون ایشان علاوه بر قلم در بیان و خطابه خیلی قوی بودند. می توان گفت که خطابه شان از قلمشان قوی تر بود.ــ می فرمودند: وقتی که من رفتم به سوریه علمای سوریه ــسنی و شیعهــ برای دیدن من آمدند. ــچون مشهور شده بودند و سخنان ده شبی که آنجا صحبت کرده اند چاپ شده به نام «سیرة نبینا و سنته». در این ده شب ایشان صحبت کرده اند درباره اینکه عزاداری اهل بیت سیره و سنت پیغمبر بوده. چون سنی ها مخصوصاً وهابی ها به ما ایراد می گیرند که این عزاداری ها و مجالس بدعت است.ــ خلاصه ایشان می گفتند: در یکی از ملاقات ها که علمای سنی آمده بودند، به من گفتند: شما که به دوازده امام قائل هستید، بعضی از امام های شما واقعا نقش بسیار مهمی داشتند در هدایت مردم، در تأسیس اساس بسیاری از مطالب مذهبی. مثل امام صادق علیه السلام مثل حضرت امیر علیه السلام، امام حسین علیه السلام در آن قیام. ولی بعضی از اینها که آنقدرها نقشی نداشتند، به چه دلیل شما آنها را امام می دانید؟ آقای امینی از آنها پرسیده بودند که کدام امام مورد نظر شماست؟ او در جواب گفته بودند: مثلا امامی که شما می گویید علی بن حسین، ــامام چهارمــ این امام شما چه کاری انجام داده؟ چه اثری دارد؟ در کربلا هم که مریض بود و به جهاد نرفت. آقای امینی گفتند: که من یک صحیفه سجادیه به همراه داشتم که به آن سنی دادم و به او گفتم: شما این را مطالعه کن بعداً جوابت را برای من بنویس. او صحیفه سجادیه را از من گرفت و بعداً برای من نوشت که من امام سجاد را که شناختم، امامان دیگر را هم به واسطه عظمت ایشان شناختم. صحیفه سجادیه اینقدر عظمت و موقعیت دارد. خوب حالا این صحیفه یک مقدمه ای دارد. در مقدمه اش این مطلب است که هر جهاد و هر حرکتی قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام صورت بگیرد بیشتر باعث گرفتاری ما و شیعیان ما می شود. از این جهت بعضی تمسک کرده اند به این مقدمه. در این بحث ما که مناسبت دارد عرض می کنم. حالا مقدمه اش را عرض می کنیم. در ریاض السالکین هم مطالبی هست که بعداً عرض می کنیم. یکی از چیزهایی که انسان را متأثر می کند که باید توجیح شود این است که در اول ریاض السالکین سید علی خان با آن عظمت، از شاه سلطان صفوی سه صفحه تعریف می کند. با یک عبارت های بسیار مبالغه آمیز. شاه سلطان حسین صفوی که یک سلطان بسیار بی عرضه و بی کفایت و آلوده است. حالا چطور شده گاهی بعضی از علمای بزرگ ما ناچار از این قبیل سلاطین تعریف و تمجید کرده اند؟! مثلاً در اول معراج السعادة در حدود ۱ــ۲ صفحه تعریف از فتحعلی شاه قاجار است، با اینکه می دانیم فتحعلی شاه یک انسان بسیار بی عرضه و بی کفایت بوده و در زمان او دو مرتبه به ایران حمله شده و با روسیه جنگیده و شکست خورده و حرم سرای بسیار داشته و عیاشی و از این قبیل چیزها؛ ولی خوب در اول معراج السعادة این تعریف ها وجود دارد. یا مثلاً در اول «کشف الغطاء» مال شیخ جعفر است و کتاب بسیار مهمی است مال « شیخ جعفر کاشف الغطاء » نه شیخ جعفر شوشتری. ما در یک روز هم عبارت شیخ جعفر را د ر کشف الغطاء نقل خواهیم کرد که او در کتاب جهاد اجازه داده به فتحعلی شاه برای اداره امور مملکت و... باید دید که او چگونه این کار را انجام داده است؟ یا در حالات محقق کرکی و شاه طهماسب صفوی. خوب اینها مطالبی است که امروز از ما سؤال می شود ما بخواهیم یا نخواهیم، بدانیم یا ندانیم، باید اینها را جواب دهیم. امام (رضوان الله علیه) درباره بعضی از تعاریفی که از سلاطین شده فرمودند: آنها در آن زمان که قدرت در دست سلاطین بوده و علما قدرتی نداشتند، بسط ید نداشتند. از طرفی هم علما همیشه این درد و غصه را داشتند که بالاخره باید امر به معروف و نهی ار منکر کنند، حدود الهی را جاری کنند، تبلیغ و ارشاد کنند، اسلام ناب را برای مردم بیان کنند، ناچار بودند که به بعضی از سلاطین نزدیک شوند؛ با اینکه می دانستند که نزدیکی با اینها «لو خُلی وطبعه» کار خوبی نیست.

منصور وقتی که بر اوضاع مسلط شد و اهل بیت را کنار زد یک نامه ای نوشت به امام صادق علیه السلام «لِمَ لَا تَغْشَانَا كَمَا يَغْشَانَا سَائِرُ النَّاسِ»گفت چرا کناره گیری می کنید؟ حالا که مردم به اطراف ما آمدند شما هم نزدیک ما بیایید. این نامه را منصور به امام صادق نوشته. در

کتاب «الامام الصادق و المذاهب الاربعة» حضرت در جواب نوشتند: «لستَ فِی نِعْمَةٍ فَنُهَنِّیَكَ وَ لَا تَرَاهَا نَقِمَةً فَنُعَزِّیَكَ» نوشتند که تو در یک نعمتی نیستی که بیاییم به تو تبریک بگوییم. و این جریان خلافت را هم برای خودت مصیبت نمی دانی که به تو تسلیت بگوییم. پس چرا به نزد تو بیاییم. ما با تو کاری نداریم بعد منصور دوباره در جواب نوشت: «نَصْحَبُنَا لِتَنْصَحَنَا» بیایید و مرا نصیحت کنید. حضرت فرمودند: «مَنْ أَرَادَ الدُّنْیَا لَا یَنْصَحُكَ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ لَا یَصْحَبُكَ» فرمودند: کسی که دنیا بخواهد به تو نصیحت نمی کند. کسی که آخرت را بخواهد به تو نزدیک نمی شود والسلام. خلاصه یک چنین جریان هایی بود. حالا در اول کشف الغطاء بله این مطلب است. امام فرمودند و چون می دیدند که قدرت دست اینها است و ناچار گاهی به اینها نزدیک می شدند حتی سلطان العلماء وزیر سلاطین صفویه بود مثلاً. گاهی هم یک عبارت هایی باید به اینها گفت که به انسان راه بدهند. حالا متأثر شدیم که در ریاض السالکین در جلد اول از جلد هشت گانه در یک جا در سه صفحه از شاه سلطان حسین تعریف می کند.

بالاخره ما ناچاریم که مقدمه صحیفه سجادیه را در نظر بگیریم تا این عبارتی که در اینجا است را جواب دهیم. اینجا اول که شروع می کند، حدّ ثنا می گوید این است که بحث شده که این حدّ ثنا را چه کسی می گوید؟ وقتی که کافی بگوید خوب معلوم است کافی را می شناسیم محمد بن یعوب کلینی را می شناسیم، صدوق بگوید، خوب می شناسیم، یکی این است که حدّ ثنا که در اول صحیفه سجادیه است مال «عمید الرؤسا» است. عمید الرؤسا از علمای بزرگ است در کتاب «الکنی و الالقاب» شیخ عباس قمی در ماده «ع»، عمید الرؤسا را معرفی می کند و می گوید: در سند صحیفه این شخص است. رضی الدین فلان است. و خیلی این شخص را تعریف می کند. بالاخره سند از ایشان شروع می شود بعد از ایشان دو نفر در سند هستند که از لحاظ علم رجال وثاقت اینها ثابت نیست یکی «شیبانی» است که ذکر می کنیم که در سند هست. «ابی المفضل محمد بن عبدالله بن مطلّب شیبانی است». ما گفتیم که صحیفه سجادیه احتیاجی به سند ندارد. ولی چون در این عبارتی که می خواهیم بخوانیم این اشخاص نقل کرده اند از این جهت سندش را می خوانیم. یکی ابی المفضل محمد بن عبد الله بن مطلّب شیبانی است. این در سند واقع است. دوم «متوکل» نه آن متوکل عباسی معروف، متوکل نامی، او نقل می کند برخوردش را با یحیی بن زید و امام صادق علیه السلام. آخرین راوی «متوکل بن عمیر» است که به او «متوکل بن هارون» می گفتند. بله عمیر بن متوکل از ابیه ــمتوکلــ نقل می کند. از اینجا شروع می شود.

می گوید: من یحیی بن زید را ملاقات کردم. یعنی بعد از اینکه زید در کوفه به شهادت رسید. ــکه گفتیم: یحیی راه ایران را پیش گرفت به طرف خراسان، خراسان آن موقع نه تنها خراسات فعلی، قسمت شرقی ایران را می گفتند خراسان. به طوری که افغانستان فعلی همه جزء خراسان حساب می شد. بلخ و کابل و غیره همه جزء خراسان بود.ــ می گوید: من یحیی بن زید را دیدم، متوجه خراسان بود. بعد از اینکه پدرش در کوفه به شهادت رسید. متوکل می گوید: «سلّمتُ علیه» سلام کردم. از من پرسید از کجا می آیی؟ گفتم: از حج می آیم. از اهل خودش، از بنی عمش پرسید. ــیحیی پسر زید است. امام صادق پسر امام محمد باقر است. امام محمد باقر عموی یحیی است. این است که سؤال کردند از بنی عمش فی المدینه.ــ جواب داد.«وَ أَحْفَی السُّؤَالَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام» اسرار کرد در اینکه احوال امام جعفر صادق را بپرسد. «أخبرتُه» خبر دادم. دیدمش و گفتم: وقتی که پدر شما زید بن علی بن حسین به شهادت رسید، امام صادق (بسیار محزون شد. یحیی گفت: عموی من ــامام محمد باقرــ به پدر من گفته بود: زید خروج نکن، ــدر مقابل هشام بن عبد الملک. که قیام کرده بود و کشته شدــ و گفته بود: که اگر خروج کنی چه خواهد شد. ولی پدر من قیام کرد و به شهادت رسید. بعداً پرسید همین یحیی گفت پسر عموی من امام جعفر صادق علیه السلام چه گفتند، آیا درباره من چیزی گفتند؟ «خبِّرنی» متوکل گفت: «جُعلتُ فداک» بله گفته اند. من در برابر یحیی گفتم: بله من درباره شما چیزی شنیده ام ولی نمی خواهم بگویم. وقتی گفتم نمی خواهم بگویم، یحیی گفت: «أَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی» مرا از مرگ می ترسانی؟ بگو هر چه شنیدی. گفتم: بله من از امام صادق علیه السلام شنیدم: «إِنَّكَ تُقْتَلُ وَ تُصْلَبُ كَمَا قُتِلَ أَبُوكَ وَ صُلِبَ» تو هم کشته می شوی و به دار آویخته می شوی، چنانکه پدرت زید کشته شد و به دار آویخته شد، تو هم کشته می شوی و به دار آویخته می شوی. یحیی کمی چهره اش تغییر پیدا کرد و گفت: [یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ] ــچون ما معتقدیم خداوند دو کتاب دارد یک لوح محو و اثبات دارد و یک لوح محفوظ دارد. مقدرات نهایی در لوح محفوظ است. چون خداوند دو جور مقدرات دارد. ولی مقدراتی که تغیّر پیدا می کنند، آن در لوح محو و اثبات است. مثلاً اگر کسی صله رحم کرد عمرش طولانی می شود و اگر نکرد عمرش کم می شود. تمام اعمال خوب و بد اثر زیادی در اعمار دارند، در اموال دارند، در جریان های زندگی دارند، تمام اینها در آن لوح محو و اثبات است. آنجا است که معلق است. آن وقت خداوند متعال چون مقدرات نهایی را هم می داند که هر کسی چه خواهد کرد و چه نخواهد کرد،آن مقدرات نهایی در آن لوح محفوظ است.ــ یحیی گفت:

یا متوکل خداوند متعال به ما علم داده و شمشیر. ما با بنی عممان فرق داریم. عموی من حضرت باقر و پسر عموی من حضرت صادق علیه السلام فقط علم دارند. ولی من که پسر زیدم، ما دو چیز داریم هم علم داریم هم شمشیر داریم. « يَا مُتَوَكِّلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَيَّدَ هَذَا الْأَمْرَ بِنَا وَ جَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَ السَّيْفَ فَجُمِعَا لَنَا وَ خُصَّ بَنُو عَمِّنَا بِالْعِلْمِ وَحْدَهُ» بعد گفتم: «جُعِلْتُ فِدَاءَكَ إِنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَي ابْنِ عَمِّكَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْيَلَ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَ إِلَي أَبِيكَ» بعد متوکل می گوید: بله یحیی؛ ولی مردم به امام جعفر صادق علیه السلام بیشتر مایلند تا به شما. شما می گویی ما دو فضیلت داریم؛ یکی علم، یکی شمشیر ولی آنها یک فضیلت دارند که همان علمشان است. ولی مردم به آنها مایل ترند. یحیی گفت: «دَعَوَا النَّاسَ إِلَي الْحَيَاةِ وَ نَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَي الْمَوْتِ». بله آنها مردم را به حیات دعوت می کنند ولی ما مردم را به مرگ دعوت می کنیم. ما مرد جهادیم چون جهاد مرگ دارد؛ ما مردم را به مرگ دعوت می کنیم، آنها مردم را به علم و قدرت دعوت می کنند. بعد پرسید یابن رسول الله « أَ هُمْ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ؟» آیا آنها اعلم اند یا شما؟ ــمثل دو گروه در برابر هم. یک طرف زید است و پسرش یحیی و طرف دیگر امام محمد باقر و پسرش امام جعفر صادقــ متوکل می گوید: وقتی این سؤال را پرسیدم که شما اعلمید یا آنها؟ یحیی کمی مکث کرد. « فَاطرقَ الی الارض ملیاً ثم رفَع رأسه». سر را پایین انداخت و کمی فکر کرد بعد سر را برد بالا و گفت «کلنا له علمُ» گفت: همه ما علم داریم. غیر اینکه آنها «غيرُ انهم يعلمون كلما نعلم و لا نعلم كلما يعلمون» آنها هر چه را ما می دانیم، می دانند؛ ولی ما هر چه آنها می دانند نمی دانیم. یعنی آنها حضرت باقر و صادق علمشان بیشتر است. بعد یحیی می گوید: «أَكَتَبتَ مِن ابنِ عمی شیئاً» از پسر عموی من چیزی نوشته داری؟ «قلتُ نعم» « قال أرِنیه» به من نشان بده. من خیلی چیزها شنیده بودم از امام صادق و یادداشت کرده بودم. نشان دادم به ایشان. بعد دعایی را که از امام صادق شنیده بودم را نیز نشان دادم. امام صادق که آن دعا را به من داده بود و «حدثنی» که آن را پدرش محمد بن علی نوشته. یعنی امام صادق فرمودند که این دعا را پدرش از پدرش امام سجاد شنیده. یحیی دعا را از من گرفت و دعا را از اول تا آخرش نگاه کرد. گفت: اجازه می دهی من این را استنساخ کنم؟ گفتم یابن رسول الله ما هر چه داریم از شماست. چه اشکالی دارد؟ دادم به ایشان. و گفتم: امام صادق این را به من داده و گفته به اینکه از غیر اهلش این را منع کن؛ ولی به شما می دهم. بعد یحیی هم یک صحیفه درآورد و گفت: پدر من هم «زید» از امام سجاد این دعاها را شنیده. بعد دعایی که من داده بودم، یحیی داد به یک نفر و گفت: این را شما بنویس با یک خط بسیار خوبی. او هم نوشت. متوکل می گوید: من چون که امام صادق فرموده بودند که این را به غیر اهلش نده و به کسی نده قدری ناراحت شدم ولی در عین حال به یحیی دادم. بعد از اینکه یحیی دعا را داد به یک نفر که آن را بنویسد به غلامش گفت: آن چمدان من را بیاور. غلامش چمدان را آورد. یحیی آن چمدان را باز کرد و صحیفه ای درآورد که قفل شده بود و مختوم هم بود و به او مهر زده بودند. یحیی نگاه کرد به آن مهر، بوسید و گریه کرد. بعداً قفل را باز کرد، گذاشت روی چشمش و به صورتش مالید آن صحیفه را. گفت: اگر پسر عموی من نگفته بود که من کشته می شوم، من این صحیفه را به تو نمی دادم. ولی چون امام صادق گفته «أُقتَل و أُسلَب» من ناچارم این را به شما بدهم. و چون می دانم پسر عموی من هر چه بگوید حق است. می دانم هر چه او بگوید از آباء خودش شنیده است. ولی من می ترسم که آنچه را که من دارم و از چمدان در آوردم، به دست بنی امیه بیفتد و جزء خزائن آنها قرار بگیرد؛ از این جهت من این را به شما می دهم. شما این را نگه دار. وقتی که امر خداوند درباره من تحقق پیدا کرد، آن امانت را بده به فرزندان عبدالله محمد و ابراهیم. ــمحمد نفس زکیه همان بود که در مدینه قیام کرد و ابراهیم در بصره.ــ آنها بعد از من به این کار قیام خواهند کرد. متوکل می گوید: من صحیفه را گرفتم و یحیی بن زید هم رفت و به شهادت رسید.من آمدم به مدینه خدمت امام صادق علیه السلام، حدیثی گفتم و جریان یحیی را گفتم و امام صادق بسیار محزون شدند و گریه کردند. فرمودند: «رحم الله ابن عمّی و الحقه بآبائه و اجداده. والله یا متوکل ما منعنی من دفع الدعاء الیه إِلَّا الّذِی خَافه علي صحيفةِ أَبِيه» اینکه من گفتم این دعا را به کسی نده به خاطر این جریان بود. می دانستم که او کشته خواهد شد. بعد من صحیفه ای که یحیی به من داده بود را دادم به امام صادق. امام آن را باز کرد و گفت: «هذا والله خطُ عمی زید» این خط عموی من زید است. «و دعاء جدی علی بن حسین علیه السلام» بعد امام به پسر بزرگش اسماعیل فرمودند: یا اسماعیل حالا شما هم بلند شو و آن دعایی که من قبلاً به شما داده بودم را بیاور. اسماعیل بلند شد و یک صحیفه ای آورد. متوکل می گوید: مثل همان صحیفه ای که زید به من داده بود. امام صادق هم آن صحیفه را بوسیدند و روی چشمشان گذاشتند و گفتند: این خط پدر من است و «املاء جدی علیهما السلام بمشهدٍ منی» در حضور من، جدّ من امام سجاد املا کرد به پدر من حضرت باقر و پدر من نوشت. من گفتم، یابن رسول الله اجازه می دهید من این دو تا را با هم مقابله کنم؟ فرمودند: بله اشکالی ندارد. من آن را که از یحیی گرفته بود و این را که از امام صادق گرفته بود مقایسه کردم. یک حرفی که با هم اختلاف داشته باشد، ندیدم.

هر دو عین هم بودند. بعد گفتم یا رسول الله یحیی این را گفته که من بدهم به محمد و ابراهیم و امام فرمودند: بله[ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها] «فادفعها الیهما». ببر بده به محمد و ابراهیم پسران عبدالله. من که خواستم بروم، فرمودند:صبر کن. من که صبر کردم. امام فرمودند: من الان یکی را می فرستم که آنها بیایند به اینجا. وقتی که محمد و ابراهیم آمدند، امام صادق فرمودند: این میراث ابن عمّ شما یحیی است به شما داده، من به شما می دهم. ولی من یک شرطی با شما می کنم؛ این که آن را از مدینه بیرون نبرید. گفتند: چرا؟ حضرت فرمودند: آن چیزی که بر یحیی و زید می ترسیدم همان به سر شما خواهد آمد. شما دو نفر ــمحمد و ابراهیمــ هم کشته خواهید شد. «لا حول و لا قوة الا بالله» گفتند و رفتند.

خلاصه در اینجا خوابی نقل کنم از پیغمبر صلوات الله علیه و آله ، پیغمبر در خواب دیدند که چند تا میمون بر منبرشان بالا می روند و پیغمبر ناراحت شدند و جبرئیل آمد و گفت: آنها بنی امیه هستند و گفت: بنی امیه مسلط خواهد شد و این جریان به وجود خواهد آمد. حتی گفت که ۳۵ سال بعد از هجرتشان به مدینه اتفاق خواهد افتاد. بقیه برای فردا ان شاء الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه چهل و ششم تاریخ:۸۷/۹/۲۴

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره روایاتی بود در باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو. به این روایات تمسک کرده اند که جهاد تا زمان حضرت مهدی علیه السلام بایستی متوقف باشد. روایاتی در این باب است و بحث ما در خبر ششم باب بود.

صحیحه ابی بصیر که از لحاظ سند هم معتبر و صحیح بود. ولی دلالت داشت بر «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ علیه السلام » این رایة صاحبش طاغوت است و در برابر عبادت پروردگار ایستاده و محکوم به شکست است. این خبر ششم از باب سیزدهم بود که «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ» گفتیم: این مضمون خبری هم است در غیبت نعمانی. منتهی این از ابی عبدالله علیه السلام است به این مضمون و آن عن ابی جعفر علیه السلام است. بالاخره گفتیم که یک خبری شبیه به همین ها هم در مقدمه صحیفه سجادیه وجود دارد. آن خبر را هم عرض کردیم.

حالا جواب این قبیل اخبار چیست؟ چه باید گفت در برابر این اخبار که دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام هر قیامی باطل است و صاحبش طاغوت است. معنایش این است که از زمان ائمه علیهم السلام، امام صادق علیه السلام، حضرت باقر علیه السلام، از آن زمان تا وقتی که حضرت صاحب علیه السلام ظهور کنند ـکه صدها سال تا به حال طول کشیده شاید سال های بسیار دیگری هم طول بکشدـ در تمام این مدت جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و قیام همه اینها متوقف باشد؟! ما باید به این اخبار جواب بدهیم.

بنده در اینجا نوشته ام که این اخبار چند اشکال دارد؛ اولاً که این اخبار منافات دارد با یک جریانی که بعد از این به وقوع پیوسته و پیغمبر و ائمه علیهم السلام بر آن صحه گذاشته اند. آن هم قیام شهید فخّ است. قیام شهید فخ حسین بن علی فرزند حسن مثلث. اینها هم بنی الحسن هستند. این قیام خیلی قیام مهمی بوده بعد از جریان کربلا. خود ائمه علیهم السلام فرمودند: برای ما یک جریانی مثل جریان فخّ نبوده. این قیام بعداً صورت گرفته. این قیام را همه ائمه علیهم السلام، پیغمبر صلوات الله علیه و آله، امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام جواد علیه السلام این قیام را ستوده اند و بر این قیام صحه گذاشته اند. اگر قرار بود که هر قیامی صاحبش طاغوت باشد، این منافات دارد با این قیام شهید فخ. قیام شهید فخ واقعا یک جریان بسیار بسیار بزرگی است. این در زمان موسی هادی صورت گرفته است.

خلفای بنی عباس به این ترتیبند: اول عبدالله سفاح است. سفاح یک مدت کوتاهی خلافت کرد و آن هم با علویون در نیفتاد بعد مرد. بعد از او منصور سر کار آمد. منصور تقریباً ۲۰ سال حکومت کرد. این عداوت شدیدی نسبت به اهل بیت داشت. منصور همانی است که بغداد را ساخته و دیواره های شهر را روی پیکر علویون قرار داده است. بنی حسن هم که گفتیم «ابراهیم و محمد» در زمان منصور قیام کردند و به شهادت رسیدند. آنها می خواستند امام صادق را با خودشان هماهنگ کنند، حضرت صلاح ندانستند که با آنها در قیام هماهنگ باشند. ولی آیا قیام آنها مورد تصویب بود یا نه؟ بحثی است که بعضی می خواهند بگویند بله. امام صادق از اینکه متأثر شدند و گریه می کردند برای آنها، این دلیل بر تأیید آنهاست. زیرا گاهی امام خودش صلاح نمی داند که مستقیماً قیام کند. فرق دارد قیام امام. مثلاً عبدالله به امام صادق گفت: شیعیان ما در خراسان هستند. آنها طرفدار اهل بیت بودند نه طرفدار بنی الحسن. حضرت فرمودند: تو شیعه ای در خراسان نداری. او فریب خورده بود. خلاصه دومین خلیفه بنی عباس منصور بود. سوم «مهدی» عباسی که مدت کوتاهی خلافت کرد. چهارم «موسی هادی» است که هارون الرشید پسر او است. در میان خلفای بنی عباس چند نفرشان با اهل بیت عداوت و سرسختی بیشتری داشتند؛ یکی منصور بود، دوم موسی هادی که شهید فخ در زمان او بود، سوم هارون الرشید است و چهارم متوکل عباسی است. این چند نفر عداوت شدید و سختگیری های زیادی با اهل بیت داشتند. جریان شهید فخ کتابی درباره آن وجود دارد. علاوه بر اینکه در اصول کافی داریم، در «مقاتل الطالبین» داریم، در بحار داریم، در تنقیح المقال در حالات حسین بن علی شهید فخ مطالب زیادی نوشته است. این قیام در زمان موسی هادی است. حسین بن علی قیام کرد. ـعلی پسر حسن مثلث است ـ او قیام کرد و شهر مدینه را گرفت. قیامش خیلی قیام قوی بود. تمام کارها را در مسجد انجام می داد. خطابه ها و امثال اینها. شهر مدینه را تصرف کرد و بیت المال را به دست گرفت. بعد از مسخر کردن شهر مدینه به طرف مکه حرکت کرد که مکه را بگیرد. ـالان آنها قبورشان در داخل مکه است. در آن زمان قبورشان چند کیلومتر از مکه جدا بود، اما حالا چون مکه وسعت پیدا کرده شهدای فخ الان قبورشان در داخل شهر مکه است.ـ می گوید: اگر مکه و مدینه را بگیرم تقریباً توانسته ام کشور اسلامی را مسخر کنم. به این

قصد حرکت کرد ولی در مکه بین او و «موسی بن عیسی» پسر عموی هادی ـکه او را با لشکر زیادی فرستاد. لشکر او ۴۰۰۰ نفر بودند ولی حسین بن علی ۵۰۰ نفر لشکر داشت.ـ درگیری به وجود آمد. در آن درگیری حسین بن علی به شهادت رسید. این جریان خیلی به جریان کربلا شباهت دارد. به خاطر اینکه بدن های شهدا را چند روز روی زمین گذاشتند بماند، بقیه را اسیر کردند، سرهای بریده را بردند به بغداد به نزد موسی هادی. جریانش به همین ترتیبی است که عرض کردم.

ما می خواهیم بگوییم که خبر ششم با قیام شهدای فخ ـکه مورد صحه پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است ـ منافات دارد. حالا اینجا بحث ما این است که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله آغاز می شود. پیغمبر صلوات الله علیه و آله در سرزمین فخ فرمودند: اینجا کسی کشته می شود «يُقْتَلُ هَاهُنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي عِصَابَةٍ تَسْبِقُ أَرْوَاحُهُمْ أَجْسَادَهُمْ إِلَي الْجَنَّةِ» ارواحشان پیش از جسدهایشان به بهشت وارد می شود. آدرس هایی که می گوییم مطالعه کنید؛ بحار الانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۷۰، تنقیح المقال مامقانی جلد اول چاپ قدیم صفحه ۳۳۷. در اینجا نوشته ام که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: روزی پیغمبر صلوات الله علیه و آله از سرزمین فخ عبور می کردند؛ هنگاهی که به آنجا رسیدند از مرکب پیاده شدند، دو رکعت نماز خواندند. در رکعت دوم پیغمبر صلوات الله علیه و آله بی اختیار به گریه افتادند. اصحاب از گریه شان به گریه افتاند. بعد پرسیدند چرا شما گریستید؟ پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل بر من نازل شد، گفت: «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكَ يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَ أَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ» و کسی که با او شهید شود اجر دو شهید را دارد. بحار الانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۷۰، مقاتل الطالبین و ... . امام صادق علیه السلام در سفر حج به آن شخصی که همراهشان بود فرمودند: هر گاه به منطقه فخ رسیدیدم من را خبر کن. ـاین جریان شهدای فخ مال بعد است و در زمان امام موسی کاظم اتفاق افتاده.ـ به آنجا که رسیدند، حضرت پیاده شدند و نماز خواندند و فرمودند: اینجا کسی کشته می شود به این ترتیب. حضرت جواد علیه السلام فرمودند: «لَمْ يَكُنْ لَنَا بَعْدَ الطَّفِّ مَصْرَعٌ أَعْظَمُ مِنْ فَخٍّ» فرمودند بعد از جریان کربلا قتلگاهی برای ما اعظم از فخ نبوده. در بحارالانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۶۵، تنقیح المقال همان که عرض کردیم. اعیان الشیعه سابقاً در ۵۰ـ۶۰ جلد چاپ شده بود. بعداً در ۱۰ جلد چاپ شد، یک جلد هم فهرست است که می شود ۱۱ جلد. اعیان الشیعه چاپ جدید جلد ششم صفحه ۱۰۱.

شهید فخ حسین بن علی وقتی که قیام کرد، ـاسم این هم حسین بن علی است ولی فرزند حسن مثلث است و اسم شهید کربلا هم حسین بن علی است منتهی ایشان حسین بن علی بن ابی طالب است.ـ وقتی شهید فخ در مدینه قیام کرد ـکان صوّاماً قوّاماًـ خیلی او را ستودند. او حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را به بیعت با خود دعوت کرد. ـهمانطور که آنجا عبدالله بن حسن امام صادق را به بیعت با خود دعوت کرد.ـ وقتی که امام موسی کاظم علیه السلام را به بیعت دعوت کرد، حضرت فرمودند: «يَا ابْنَ عَمٍّ لَا تُكَلِّفْنِي مَا كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ عَمَّكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع» به من تکلیف نکن همان طور که فرزند عمویت امام صادق را به بیعت دعوت کرد تو هم مرا به تکلیف نینداز. «فَيَخْرُجَ مِنِّي مَا لَا أُرِيدُ كَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ» چون من چیزی می گویم که خوشت نمی آید، که امام صادق علیه السلام هم چیزی گفت که خوشتان نیامد. امام صادق علیه السلام فرمودند که همه شما کشته خواهید شد، این قیام شما به نتیجه نمی رسد، من هم همین را می گویم. خلاصه مطلبی بود که امام موسی کاظم علیه السلام مایل نبودند بگویند. در آن موقع حسین خیلی مؤدبانه با امام حرف زد «فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْراً» من چیزی را به شما پیشنهاد کردم «فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ وَ إِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أُحْمِلْكَ عَلَيْهِ» اگر قصد دارید همراهی کنید و اگر شما دوست ندارید، من تحمیل نمی کنم. ـچون اگر امام با او همراه می شدند خیلی قدرت پیدا می کرد ـ «وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ» امام موسی کاظم علیه السلام خداحافظی کردند و حرکت کردند. این جریان در مدینه است. ولی وقتی که حرکت کردند یک مطالبی که حاکی از دلسوزی و محبت بود بیان فرمودند. گفتند: «يَا ابْنَ عَمٍّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدَّ الضِّرَابَ» تو کشته خواهی شد ولی برخورد خودت را شدیدتر کن. این صحه گذاشتن است.

اینها خیلی مصلحت و اثر داشت در بیداری مردم، در معرفی شقاوت و ظلم بنی عباس. ولی ائمه علیهم السلام خودشان مستقیماً صلاح نمی دانستند که شرکت کنند. نظایرش زیاد است در تاریخ ما. مثل حضرت امیر علیه السلام که خودشان در برابر عثمان قیام نکردند؛ ولی وقتی که ابوذر تبعید شد و عمار را کتک زدند، در نهج البلاغه هست که وقتی که عثمان ابوذر را از مدینه به ربذه تبعید کرد، در آنجا گفت: هیچ کس حق ندارد ابوذر را بدرقه کند و همراهیش حرکت کند. حضرت امیر علیه السلام با برادرش عقیل و حسن و حسین و چند نفر دیگر ابوذر را بدرقه کردند. در نهج البلاغه هست که «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَي دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَي دِينِكَ» حضرت مطالبی را به ابوذر گفتند: «لَا يُؤْنِسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ». با این

کلمات حضرت امیر علیه السلام اباذر را بدرقه کردند. خودشان قیام را در برابر عثمان ـچنانکه در مقابل خلفای پیشین هم صلاح نمی دانستند.ـ صلاح نمی دانستند. ولی دیگران را تأیید می کردند. اینجا هم امام موسی کاظم علیه السلام می گویند: برخورد را شدیدتر کن ولی تو هم کشته خواهی شد. «يَا ابْنَ عَمٍّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَاْجِدَّ الضِّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ». بعد حضرت مطلبی فرمودند ـگفتیم زید که قیام کرد ۴۰ هزار نفر در کوفه با او بیعت کردند؛ ولی در آخر ۵۰۰ نفر ماندند. همه بیعت را شکستند و فرار کردند.ـ امام موسی کاظم علیه السلام به حسین بن علی فرمودند: مواظب باش آنهایی که دور و بر تو را گرفته اند «فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَاناً وَ يُسِرُّونَ شِرْكاً». ظاهراً می گویند: با شما هستیم. همین طور هم شد. در آخر با حسین شهید فخ هم ۵۰۰ نفر بیشتر نماندند. «وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عَصَبَةٍ» من به حساب خدا می گذارم این مصیبتی که برایمان پیش خواهد آمد. ولی شما کار خود را انجام بده. اصول کافی جلد اول صفحه ۳۶۶، بحار الانوار جلد هشتم که از مقاتل الطالبین نقل کرده و تنقیح المقال. خلاصه مطلب حسین فخ در اینها است. در آخر آنها قیام کردند و شهید شدند و جنازه های آنها را روی زمین ریختند و چند روز ماندند و سرها را از مکه به مدینه بردند برای ترساندن مردم و از مدینه به بغداد پیش موسی هادی بردند. ـکه خلیفه چهارم از خلفای بنی عباس بود.ـ تمام اسرا را نیز بردند. موسی هادی گفت که تمام اسرا را بکشید. بین اسرا زن نبود. همه را کشتند. این یکی از جریان های بسیار بسیار سخت بود. سرها را همه را در ملأن مردم بر بالای نیزه زدند. منظور ما این است که این روایاتی که داریم یستفاد از این روایات که چند نفر از معصومین علیهم السلام بر این قیام صحه گذاشتند و این بعد از آن خبر صادره از حضرت باقر و صادق علیهما السلام است. اگر قرار باشد بر اینکه «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ» با اینها چه باید کرد؟! این یک اشکال، بنابراین «یرد علیه اولاً ینافیه ـخبر ششم را.ـ قیامُ شهید فخ. و شهید فخ ـحسین علی بن حسن مثلث.ـ قد ورد تعظیمه و تکریمه عن النبی صلوات الله علیه و آله و الئمه علیهم السلام».

اشکال دوم اینکه «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ» اگر ما این خبر را بگیریم، از تاریخ صدور این خبر ـکه زمان امام صادق و باقر علیهما السلام است.ـ تا زمان حضرت مهدی علیه السلام ـالان بیش از هزار سال می گذرد، به بعد هم چقدر طول می کشد خدا می داند،ـ در تمام این مدت باید جهاد تعطیل باشد. و حال اینکه جهادی که «الخیر کله فی السیف ما صلح دینٌ و لا دنیا الا به» جهادی که عزت اسلام و مسلمین است، جهادی که «من ترکه البسه الله ذلاً و فقراً فی معیشته» جهادی که [قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَة] اینها را چه کنیم؟! اینها که مال زمان خاصی نیست. باید هزاران سال مردم بنشینند و تماشاگر فتنه ها باشند. تماشاگر ذلت ها باشند، تماشاگر فسادها باشند؟! خوب این آیات و روایات مربوط به جهاد مال زمان خاصی نیست. مال همیشه است. مسلمان ها اگر می خواهند ذلیل نباشند، باید جهاد کنند. اگر صلاح دین و دنیا می خواهند باید جهاد کنند. اگر مثلاً الان ما قدرت پیدا کنیم باید اسرائیل را بکوبیم. این فتنه است دیگر. این یک پایگاهی است برای استکبار و استعمار. جریان غزه و این مصیبت ها. الان ۶۰ سال است که این پایگاه فتنه در آنجا به وجود آمده، پس مسلمان ها باید بنشینند و تماشاگر این فتنه ها باشند و حرکت نکنند؟! نه خیر این درست نیست، این با اسلام و مبانی اسلام نمی سازد. ثانیاً این قبیل روایات منافات دارد با آیات و ادله دال بر جهاد، با ذکر فلسفه و حکمت جهاد که داریم.

ثالثاً منافات دارد با آیات و ادله امر به معروف و نهی از منکر. بالاخره امر به معروف و نهی از منکر که مال زمان خاصی نیست. چه منکری بالاتر از اینکه انسان ببیند یک افراد جبار و ظالمی یک حکومت را به دست گرفتند؟! حکومت خیلی در سرنوشت مردم مؤثر است. حکومت سالم در سرنوشت مردم از جهت صلاح و سعادت و تکامل مؤثر است. و حکومت فاسد[إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّة] قرآن کریم که این را ذکر می کند بیخود که نیست. ملوک این طور بودند. ما در اسلام کلمه ولایت داریم نه حکومت. ولایت با حکومت فرق دارد. ولایت یعنی کسی که در رأس واقع شده با مردم به عطوفت و مهربانی و مدیریت و صلاح و صفا برقرار کند. این روایات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر به اندازه ای قوی و زیاد است که جهاد شعبه ای است از امر به معروف و نهی از منکر. حضرت امیر علیه السلام فرموده اند: «وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنْ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ» تمام اعمال خوب حتی خود جهاد در نزد امر به معروف و نهی از منکر مثل آب دهان در برابر یک دریای پهناور است. خوب حالا اینها را چه کنیم؟!

حالا من یک روایت را به عنوان نمونه از امر به معروف می خوانم. حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ»

این روایت، حکمت امر بـه معـروف را مـی گویـد: اولاً سـبیل انبیاست، منهاج صلحاست. آن وقت ۷ اثر دارد امر به معروف و نهی از منکر: یکی اینکه «بِهَا تُقَامُ الْفَـرَائِضُ» اگـر نباشـد هـیچ فریـضه ای از فرایض الهی عملی نمی شود. «وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ» یعنی راه ها امنیت پیـدا کند راه های زندگی امنیت فکری، مالی، جانی، امنیت حیثیتی در سـایه امر به معروف و نهی از منکر است. «وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ» اگر نباشد کسب های حرام شایع می شود. حلیت مکاسب در سایه امر به معروف و نهی از منکر است. «وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ» اگر نباشد حقوق پابرجا نمی ماند «وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ» آبادی زمین «وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ» انتقام از اعداء و آخرینش «وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ»، تمام اینها تعطیل باشد و مردم منتظر باشند. همه حزب قاعدین باشند، آرام بنشینند و منتظر ظهور باشند؟! این قبیل روایات باید توجیه باشد ظاهرش منافات دارد. حدیثی که خواندیم حدیث ششم بود از باب اول از ابواب امر به معروف و نهی از منکر از وسائل.

باز می رویم سراغ نهج البلاغه. کلمات قصار ۳۶۵ «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَاناً يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَراً يُدْعَى إِلَيْهِ» هر کس که ببیند در هر زمانی، «فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ» یعنی سه وظیفـه اسـت در برابـر منکـر و تـرک معروف؛ اول تنفـر قلـبی. د.م لـسانی. سـوم یـدی و جلـوگیری. حـالا جلوگیری به هر شکلی که باشد. «فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ» با قلب اگـر باشـد یک مرتبه است «وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ وَ مَنْ أَنْكَـرَهُ بِالسَّيْفِ» ولی کسی که با شمشیر در برابر منکر قیام کند «لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُـدَى» این راه را کسی پیش بگیرد، راه هدایت همین است. اگـر تنفـر قلـبی و انزجار و نهی از منکر لسانی مؤثر نشد، باید قیام با سیف صورت بگیرد.

مثلا سید الشهدا علیه السلام امام حسین علیه السلام که زیاد خواندیم فرمودند: «مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ و... ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه» امام حسین چرا قیام کرد؟ آن دیگـر دعوت به اسلام نیست. بعداً می گوییم که فقهاء ما که جهاد را منحـصر کردند به دو تا، نه خیر این طور نیست. خیلی وسیع تر است. هـر کجـا فتنه ای است باید کوبیده شود. مراکز حکومتی باطل هر کجا هست فتنه نیز هست. سید الشهدا علیه السلام برای دعوت به اسلام قیام نمی کرد. دفاع هم که نبود، پس چه بود؟ برای کوبیدن حکومت یزید و ثابت کردن پیروزی خون بر شمشیر. و این درس بسیار بزرگی است و موجی است کـه هـر روز بر قدرت آن افزوده می شود. این راجع به این خبر.

البته دشمنان اسلام ناب این قبیل احادیث را جعل می کردند کـه قیام مردم مسلمان را علیه قدرت هـای ظلـم و اسـتکبار بگیرنـد؛ تـا مسلمان به درس های این قبیل اخبار قیام نکنند و آنها بتوانند با رفاه و خاطر جمعی حکومتشان را انجام دهند. الان تفاوت ما با سنی ها در همین است. سنی ها روایات زیاد دارند. بنده هم در کتاب امر به معروف نوشته ام. می گویند: در برابر هر حکومت باید تسلیم بود. روایاتشان این طور است. ولی شیعه این طور نیست؛ شیعه ادله و دلایل فراوانی برای قیام و جهاد دارد که اینها در هر زمانی باید عملی شود. آنها سعی مـی کردنـد روایات درست کنند با روایات شیعه قاطی کنند، تا اینکه شیعه هم مثـل سنی ها در برابر ظلم ها و قدرت های استکباری و استبدادی سـاکت و خاموش باشند.

حالا می رویم سراغ صحیفه سجادیه. البته در خودش هیچ بحثی نیست و دلیل لازم ندارد. آن قدر از لحاظ فصاحت و بلاغت و مضمون و محتوا بلند و عالی است که به دست هر کس بیفتد می فهمد کـه کـلام معصوم است. اما آمده اند برایش مقدمه ای درست کردند. به نظر می آید که در مقدمه اش خدشه ای است. اولاً آن تقابلی را که دیروز خوانـدیم که استفاده می شد یحیی بن زید خودش را تقریباً مقابل امام صادق علیه السلام معرفی می کند، ما قبول نداریم که زید و فرزند او تقابلی به ایـن شـکل داشته باشند. می گوید: پسر عموی من مردم را به علم می خواند ولی ما مردم را می خوانیم به علم و جهاد. ما با آنها فرق داریم. از این جهـت مردم به آنها مایلند چون مردم را به حیات می خوانند، مردم به ما مایل نیستند چون ما مردم را به موت می خوانیم. بعد می گوید: این صـحیفه سجادیه که به همراه دارم به امام صادق نـده بـده بـه محمـد و ابـراهیم فرزندان عبدالله. بنده به نظرم نمی آید که این تقابل درست باشـد. چـون خود زید تابع بود، فرزند زید هم. بنده در کتاب امر به معروف نوشتم که می گوید: ــخودش به خودش خطاب می کندــ تو راه زید را باید پیش بروی. آنها طوری بودند که تابع ائمه علیهم السلام بودند نه اینکه با هم تقابل داشته باشند. از این جهت دو نفر در سند وجود دارند که مخدوش است. حالا ان شاء الله فردا به عرض می رسانیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه چهل و هفتم تاریخ:۸۷/۹/۲۶

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره روایات باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو است که دلالت دارند بر اینکه جهاد و قیام، تا آمدن حضرت مهدی علیه السلام محکوم به شکست است و نباید انجام بگیرد. کسانی که مخالف هر حرکت و هر قیامی در برابر ظلم ظالمین و مراکز فتنه و فساد هستند و عقیده دارند که در برابر اینها باید سکوت کرد و بی تفاوت بود، به این روایات تمسک می کنند برای جلوگیری از رواج و پیشرفت جهاد و قیام ها. ما این روایات را خواندیم تا رسیدیم به خبر ششم این باب که صحیحه ابی بصیر بود.

صحیحه ابی بصیر که سندش به عرض رسید دلالت داشت بر اینکه «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ کُلُّ رَایَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ یُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل» این روایت علاوه بر اینکه می گوید: نباید قیام کرد، صاحب رایة هم متهم می شود به اینکه طاغوت است. هر کسی که بخواهد قیام کند طاغوت است. ـهمین خبر در غیبت نعمانی از ابی جعفر علیه السلام به همین مضمون نقل شده است.

خوب این روایات ـآن روز عرض کردیمـ معارض است با چند چیز؛ اولاً معارض است با قیام هایی که صورت گرفته و ائمه علیهم السلام بر آن صحه گذاشتند. که یکی از آنها که خیلی مشهور است، قیام شهدای فخ است. قیام شهدای فخ در زمان امام موسی کاظم علیه السلام بوده است. چندین سال بعد از صدور این حدیث، این قیام صورت گرفته. پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه دیگر مثل حضرت جواد علیه السلام و امام صادق علیه السلام بر این قیام صحه گذاشتند. بنابراین این روایت معارض است با قیامی که مورد تصویب ائمه علیهم السلام بوده است. در این روایت حضرت باقر یا صادق می گویند هر قیامی قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام محکوم به شکست است و صاحبش طاغوت است ولی بعد از همین حدیث شهدای فخ قیام کردند و پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از آنها تجلیل کردند، بر آن صحه گذاشتند و ستایش کردند.

ثانیاً این روایت معارض با آیات و روایات معتبر جهاد است. که خیر دین و دنیا و صلاح دنیا و آخرت، عزت مسلمان ها را در هر عصر و هر زمانی در جهاد خلاصه می کند و ترک جهاد را موجب ذلت مسلمان ها می دانند و می گوید که هر کجا فتنه است باید قیام کرد و فتنه را خاموش کرد. اگر قرار باشد که صدهاسال مردم دست روی دست بگذارند و تماشاگر فتنه ها باشند و تماشاگر ذلت مسلمان ها باشند، تماشاگر از دست رفتن صلاح دین و دنیا باشند، این نمی سازد با مذاق ائمه علیهم السلام و با روایات معتبر و آیات قرآن نمی سازد.

ثالثاً ادله ای داریم برای امر به معروف و نهی از منکر که مال همه زمان هاست. چه منکری از این بالاتر که ظالمین و غاصبین تسلط پیدا کنند بر سرنوشت مردم و مردم بنشینند و نگاه کنند؟! گاهی منکر و معروف را در امور جزئی ما ملاحظه می کنیم اما منکرهای کلان، معروف های کلان خیلی مهم هستند. چه منکری کلان تر از اینکه، امام (رضوان الله علیه) فرمودند چه فتنه ای بالاتر از اینکه محمدرضا و رضاخان در ایران به وجود آورده بودند. ایران برای استکبار و استبداد پایگاهشان شده بود، منابع و ثروت ایران را می بردند، فرهنگ و سیاست ایران را قبضه کرده بودند. این فتنه است دیگر. حالا مردم بنشینند و تماشا گر این فتنه ها و منکرات باشند؟! بنابراین این صحیحه ابی بصیر مخالف است با قیام هایی که حق بوده است از نظر ائمه علیهم السلام.

حالا آیا ما می توانیم این معارضات را توجیه کنیم؟ چون میزان ما این است که اگر دو تا خبر، دو تا دلیل با هم تعارض کردند، بعد از اینکه هر دو جامع شرایط صحت بودند از نظر سند، اگر جمع دلالی ممکن بود که جمع دلالی می کنیم. ـجمع دلالی هم یا عام و خاص است یا مطلق و مقید است یا حاکم و محکوم است و یا وارد و مورود.ـ دلیلی نسبت به دلیل دیگر عام است و آن خاص، تخصیص می زنیم. با حفظ سند و غیره آن یکی مطلق است این یکی مقید، به دست عرف بدهند اهل عرف متحیر نمی ماند. یکی از آنها را «بیانٌ للاخر» حساب می کند. هر کجا این طور شد جمع دلالی می کند. مثل عام و خاص، مطلق و مقید، حاکم و محکوم، وارد و مورود. این جمع دلالی است. در اینجا می گوییم نیست؛ زیرا «کل رایة ترفع» یک سیاق آبی از تخصیص است و جمع دلالی بین این «و ما یعارضه» امکان ندارد. باید برویم سراغ موازین دیگر. ما در تعارض ادله موازینی داریم. اگر جمع دلالی باشد جمع دلالی. اگر آن نشد باید برویم سراغ موافقت و مخالفت کتاب، موافقت و مخالفت عامّه. این راه هایی است برای ما. آخرش اگر هیچ کدام نشد «فَتَخَیّر». خوب قبل از اینکه به «فتخیر» برسد می بینیم که این روایات مخالف کتابند. مگر اینکه اینجور توجیه کنیم؛ بگوییم: قیام دو جور است که بعضی نقل می کنند، شواهدی هم در روایات دارد؛ یک قیامی است که دعوت به نفس است. یک قیامی است که دعوت به حق است. دعوت به

کسی است که اگر من غلبه پیدا کردم، این قدرت را به او تسلیم خواهم کرد. مثل قیام زید که در آن صحیحه «عیص» خواندیم. در خبر اول به این صورت بود که حضرت فرمودند: قیام بنی الحسن مثل قیام زید نیست. زید اگر قیام کرد در زمان بنی امیه در برابر هشام بن عبدالملک، اگر قیامش موفق می شد «لوفا» وفا می کرد. این قدرتی که به دست آورده بود، این را به اهل بیت علیهم السلام تسلیم می کرد. اینجور قیام ها مورد رضایت بوده. ولی اگر شخصی قیام کند که دعوت به خودش کند در برابر صاحبان حق و ائمه علیهم السلام، بله این «صاحبها طاغوت». اگر از قرآن بیاوریم اینطور دارد [الَّذِينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ]. طاغوت را در برابر خدا، در برابر هم قرار داده. سبیل الله و سبیل طاغوت یعنی سبیل حق و سبیل باطل. اگر کسی مثل زید باشد قیام کند یا مثل شهدای فخ باشد که قیام کردند برای دعوت به حق، ممکن است کسی قدرت داشته باشد که قیام کند، بعد منطقه ای را تصرف کند و بعد آن منطقه را تقدیم کند به صاحبان حق. در اینجا هم باید به این صورت گفت. باید گفت: بله هر کسی قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام قیام کند و دعوت به خودش کند این یک مصیبت و فاجعه ای است که گریبانگیر جامعه اسلامی شده. از آن روزی که غدیر را کنار زدند کم کم این کار باب شد. فاطمه زهرا سلام الله علیها اولین شهید این جریان هستند. کم کم اهل بیت علیهم السلام که صاحبان حق بودند کنار گذاشته شدند. حضرت علی علیه السلام فاطمه زهرا سلام الله علیها را سوار بر الاغ می کردند و شبها به در خانه مهاجر و انصار می رفتند و می گفتند: ببینید که حق ما دارد پایمال می شود؛ ولی کسی کمکی نمی کرد. بعد از این جریان حضرت علی علیه السلام در آن آخر توانستند چند سال حق خود را قبضه کنند. بعد هم بنی امیه و بنی عباس و غزنویان و سلجوقیان و ایلخانان و تیموریان و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه و پهلوی آمدند روی کار. تمام اینها طاغوتند. برای اینکه اینها قیام که کردند، نظرشان این نبود که دین را تأیید کنند و حق را به صاحبان حق بدهند. صاحب حق کیست؟ یا امام است یا پیغمبر است یا کسی که قائم مقام او باشد. بنابراین توجیهش این است که قیام دو قسم است. آن صحیحه عیص که اول باب است شاهد این هم هست. ائمه علیهم السلام از قیام هایی که صورت می گرفت ولی آن شخصی که قیام می کرد قصدش این بود که اگر تسلط پیدا کرد حق را به صاحب حق ادا کند، حمایت می کردند. این روایت محمول است بر آنجایی که آن قیام دعوت به نفس خودش است در برابر حق، بنابراین معلوم است که این قیام باطل است. ریختن خونها برای این نبوده که حق پیشرفت کند. خواسته است منافع و اهداف شخصی خودش را تأمین کند. خوب معلوم است این طاغوت است.

مثلا در کتاب تاریخ قم که یکی از مدارک بحار است در سفینة البحار هم در ماده «ق -م» نقل کرده؛ این کتاب تاریخ قم مدرکی برای محدثین است و صاحبش معاصر صدوق است. صدوق ۳۸۱ ه.ق از دنیا رفته، یعنی قرن چهارم. آنجا است که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمَّ يَدْعُو النَّاسَ إِلَي الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبَرِ الْحَدِيدِ لَا تُزِلُّهُمُ الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ وَ لَا يَمَلُّونَ مِنَ الْحَرَبِ وَ لَا يَجْبُنُونَ وَ عَلَي اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِين» خیلی ها این قیام را به انقلاب اسلامی تعبیر کردند. مردی از اهل قم قیام می کند و دعوت به حق می کند. قومی که با او جمع می شوند ۵ صفت دارند؛ اول اینکه مثل قطعات آهن محکم و مقاوم هستند. دوم اینکه تند بادها آنها را به حرکت در نمی آورد، و متزلزل نمی کند. سوم از جنگ هم خسته نمی شوند. چهارم خوف و ترس به خودشان راه نمی دهند. پنجم «علی الله یتوکلون».

بالاخره ما باید این حدیث را توجیه کنیم به همین معنا که عرض کردم. چون اگر برای حدیث توجیه نباشد، باید امر به معروف و نهی از منکر و جهاد تعطیل باشد و همه مسلمان ها تن به ذلت و زبونی بدهند و تسلط و استکبار و قدرت های فاسق به وجود بیاید و همه تماشاگر باشند و بگویند ان شاء الله صاحب حق می رسد. این راجع به این حدیث ششم بود که مورد بحث ما بود.

چند حدیث است که باید بحث کنیم و چون مضامینشان با هم فرق می کند، ما انها را جدا جدا بحث می کنیم. بعد یک مطلبی راجع به صحیفه سجادیه خواندیم و گفتیم که شبیه به همین عبارت حدیث ششم در صحیفه سجادیه هم است که «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل» چون صحیفه سجادیه خیلی عظمت دارد. حالا در مقدمه اش یک چنین حدیثی ذکر شده مورد بررسی است. صحیفه سجادیه را عرض کردیم که احتیاجی به سند ندارد؛ آنقدر مضمون عالی است که تمام محدثین و علما از اول با دید عظمت به آن نگریسته اند و قبول کرده اند و زبور اهل بیت هم است. اما در مقدمه آن این حدیث وجود دارد، که هر کس مقدمه آن را بخواند، می گوید: امر به معروف و نهی از منکر و جهاد باید تعطیل باشد، تا امام زمان علیه السلام بیایند. حالا جوابش چیست؟ جوابش این است که این مقدمه در سندش دو نفر مجهول الحال وجود دارد و سند ضعیف است. این دو نفر که در سند واقع است یکی «محمد بن عبد الله ابوالمفضّل شیبانی» است. این را علمای رجال تضعیف کردند. برای نمونه در جلد ۱۶ معجم رجال حدیث

صفحه ۲۴۴ تا ۲۴۵ ایشان می گوید که نجاشی گفته: که محمد بن عبد الله «کان سافر فی طلب الحدیث عمره» در تمام عمرش برای حدیث این طرف و ان طرف می رفت «أصله کوفی و کان فی أول أمره ثبتا، ثم خلط و رأیت جل أصحابنا یغمزونه و یضعفونه» در ابتدا خوب بود «ثم خلط». نجاشی می گوید: جلّ اصحاب ما او را احترام نمی کردند و تضعیفش می کردند.و شیخ هم در فهرست فرموده که محمد بن عبد الله « کثیر الروایة حسن الحفظ، غیر أنه ضعفه جماعة من أصحابنا». شیخ طوسی در رجال دو کتاب دارد. ما درباره رجال دو جور کتاب داریم؛ یکی فهرست است یکی رجال است. فهرست یعنی فهرست اسماء مصنفین. مثل نجاشی ولی کتاب کشی رجال است. فهرست آن است که مقید به این است که صاحبان کتاب را ذکر کند، صاحبان اصول را ذکر کند. تقید به این دارد. در اول کتاب هم دارد که چون من دیدم که به ما طعنه می زدند که شما مؤلف و مصنف کم دارید، این را ما تألیف کردیم که نشان دهیم در میان شیعه چقدر مؤلف وجود دارد. نجاشی کتابش فهرست است. ولی کشی، خیلی به کتب کار ندارد. به اشخاص کار دارد. گاهی استطراداً می رود سراغ کتب؛ این می رود سراغ اشخاص؛ ولی همّ نجاشی به فهرست و ذکر مؤلفین و مصنفین است و همّ کشی به ذکر رجال است. خیلی از تاریخ هایی که ما داریم، در منتهی الامال، تاریخ های ائمه و اهل بیت علیهم السلام و رجال و ... از کشی گرفته شده است، کشی خیلی کتابش مهم بوده. الان کتاب کشی در دست نیست. این که الان در دست است این را شیخ طوسی از او اخذ کرده و نوشته، حالا به نام کشی است. ولی اصلش نیست. خیلی مطلب های تاریخی دارد. مال نجاشی فهرست است و مال کشی رجال است. ولی شیخ هر دو را دارد شیخ یک فهرست دارد و یک رجال دارد. آن عبارت که خواندم مال فهرست بود. در رجال، شیخ طوسی فرموده «ابوالمفضّل وضاعٌ کثیر المناکیر» می گوید که جعل احادیث می کرده منکرات زیاد دارد «و رأیت کتبه فیها الاسانید من دون المتون و المتون من دون الاسانید و اری ترک ما ینفرد به» هر خبری که ابوالمفضل گفته آن را ما ترک می کنیم. این یک نفر است که در سند مقدمه صحیفه سجادیه است.

دوم متوکل بن عمیر بود، آخرین راوی این شخص بود. در معجم رجال حدیث جلد ۱۴ صفحه ۱۷۷ می گوید: متوکل بن عمیر «قال النجاشی» نجاشی گفته: متوکل بن عمیر همین شخصی که از یحیی بن زید دعای صحیفه را ذکر کرده، ولی گفته به اینکه این شخص «فهو کیف کان لم تثبت وثاقته» وثاقت این شخص ثابت نیست. بنابراین سند آنچه که در مقدمه صحیفه سجادیه ذکر شده و آن عبارتی که در آن بود که: هر قیامی قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام محکوم به شکست است، این مقدمه از لحاظ سند ضعیف است. دو نفر در سند هستند که علاوه بر اینکه مجهول الحال نیستند تضعیف نیز شده اند.

اما حالا برویم سراغ خود صحیفه. در خود صحیفه به این عظمت، یک راه بهتر این است که ببینیم چیزی درباره جهاد وجود دارد؟! اگر داشته باشد مطلب روشن می شود. در خود صحیفه درباره جهاد و تشویق به جهاد و قیام خیلی مطلب وجود دارد. بنابراین ما چرا برویم سراغ مقدمه؟ می رویم سراغ خود صحیفه. دعای ۲۷ سجادیه، دعایی است درباره مرابطین و مجاهدین. مرابطین یعنی مرزداران، ــما نخواندیم ان شاء الله رباط را می خوانیم.ــ رباط به معنی مرزداری است. مرزداری خیلی ثواب دارد. قبل از شهادت رباط ثوابش از جهاد بیشتر است. مثلاً دو نفر حرکت کرده اند یکی از آنها می رود جبهه که در موقعش جهاد کنند، یکی دیگر می رود به نگهبانی مرز. آن هم مرز بین کفر و اسلام، از آنجاست که بیشتر خطرها به وجود می آمده. رباط یک شبش ثواب چند سال عبادت را دارد که بعداً می خوانیم. در آخر دعای اول صحیفه این است که: خدایا شهادت را نصیب ما بفرما. اما دعای ۲۷ صحیفه سجادیه را مطالعه کنید. بنده چند جمله از آن را می خوانیم چون خیلی مفصل است. «و کان من دعائه علیه السلام لاهل الثغور» دعای امام سجاد علیه السلام برای مرزداران. ــاول از مرزداری شروع می شود، بعد در مورد جهاد است.ــ اول می گوید:«اللهم صل علی محمد و آل محمد»، یکی از خصوصیات صحیفه سجادیه که خیلی باید با آن کتاب آشنا باشیم و بخوانیم. ــبعضی از دعاهایش خیلی برای ما طلبه ها مهم است.ــ یک دعایی است که امام سجاد علیه السلام بعد از نماز شب می خواندند: «یا من یرحم من لا یرحمه العباد و یقبل من لا یقبله البلاد» خیلی دعای عجیبی است. در هر چند جمله، بعدش دارد: «اللهم صل علی محمد و آل محمد». امام سجاد علیه السلام عنایت داشتند که در ضمن این دعاها این مطلب را هم جا بیندازند، تثبیت کند که: محمد و آل محمد را فراموش نکنند. تمام دعاها و کارهایشان به برکت اهل بیت باشد. شروع این دعای ۲۷ هم همین ذکر است. بعد «و حصّن ثُغورَ المسلمینَ بعزّتک» خدایا مرزهای مسلمانات را با عزت خود محکم بگردان «و أید حماتها بقوّتک» خدایا حامیان مرزها را با قوت خود تأیید کن. «و أسبغ عطایاهم من جِدَتِک» عطایای مرزداران را از فضل خودت تأمین کن. ــجِدَة یعنی اموال و تمکن ــ «اللهم صل علی محمد و آل محمد و کَثِّر عِدَّتَهُم» عده شان را زیاد کن. «و اشحَذ اسلحتهم» اسلحه های آنها را بّران کن. «واحرُس حوزَتَهم» حوزه آنها را

حفظ کن. «وامنَع حَومَتَهم» منطقه شان را حفظ کن. «و أَلِّف جمعهُم و دَبِّر أمرهم» خلاصه این دعایی است که به این ترتیب آغاز می شود.

بعد درباره دشمن کلماتی آورده، پروردگارا دشمن را «وامزُج میاهَهُم بالوَباء» پروردگارا آب های دشمن را به میکروب وبا آلوده کن. امروز ثابت شده که وبا از راه آب منتقل می شود. از این قبیل کلمات شدید علیه دشمنان اسلام دارد، بعد می رود سراغ مجاهدین. خوب ببینید کلمات درباره مجاهدین طوری است که هر وقت صورت بگیرد به این گونه است. «اللهم اغزُ بکلِّ ناحیةٍ من المسلمین» هر جا که مسلمانان داری مشرکینی باشند، اولاً با ملائکه آنها را تأیید کن تا بتواند آنقدر بجنگد که پروردگارا اسلام علوّ و عظمت پیدا کند. «واعمُم بذلک اعداءک» عمومیت بده به جهاد که قیام کنند. «مِنَ الْهِنْدِ وَ الرُّومِ وَ التُّرْكِ وَ الْخَزَرِ وَ الْحَبَشِ وَ النُّوبَةِ وَ الزَّنْجِ وَ السَّقَالِبَةِ وَ الدَّيَالِمَةِ وَ سَائِرِ أُمَمِ الشِّرْكِ» خداوندا طوری قدرت بده به جهادگران که شرق و غرب و همه نقاط را بتوانند تسلط پیدا کنند و حرکت کنند. شما خودتان بقیه را مطالعه کنید. از این قبیل نمونه ها مفصل است و دلالت بر این دارد که جهاد چقدر مهم است. امام سجاد که نمی خواهد دعا کند و مردم صدها سال بنشینند، تا وقتی که امام زمان آمدند. این دعای صحیفه سجادیه است و امام سجاد هم قبل از امام باقر و صادق علیهما السلام بوده. در این دعا می فرمایند که مردم مجاهد قیام کنند و حرکت کنند، خداوند به آنها کمک کند و هند و روم و ترک و خزر و حبش را بکوبند.

بنده اینجا بعد از مراجعه به ریاض السالکین ـگفتیم که ریاض السالکین شرح صحیفه سجادیه است در ۸ جلد چاپ شده مال سید علی خان و بسیار شرح خوبی است. همه چیز دارد؛ فلسفه، ادب، کلام، حدیث،ـ بنابراین دعای ۲۷ دلالت بر این دارد که جهاد با این عمومیت مورد تأیید ائمه علیهم السلام بلکه مورد دعای آنهاست؛ که مسلمانان ظفر پیدا کنند پیشرفت پیدا کنند. می توانیم بگوییم که امام سجاد علیه السلام این دعا را خوانده که مردم، قرن ها دست روی دست بگذارند و تماشاگر فتنه ها و فسادها و اسرائیل اشغالگر و تسلط آمریکا بر افغانستان باشد؟! عجیب است واقعاً! ۳۰ مملکت به آمریکا کمک کردند و لشکر دارند در افغانستان و در عراق هم همین طور. یعنی آن روایات که از اهل بیت داریم، پیغمبر صلوات الله علیه و آله در حجة الوداع فرمودند: «یَأْتِی قَوْمٌ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ قَوْمٌ مِنَ الْمَغْرِبِ فَالْوَیْلُ لِضُعَفَاءِ أُمَّتِی مِنْهُمْ» این حدیثی جامع است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله بیان فرمودند در مورد جریان های آخر الزمان. من حساب کردم که در آنجا ۶۴ موضوع را پیغمبر فرمودند. در حجة الوداع بعد از جریان عرفات و منی و ... آمدند و رو به روی خانه کعبه، «الا اخبرکم» خبرداد چه خواهد شد. بعد آنجا ۶۴ موضوع را پیغمبر فرمودند. عجیب است واقعاً. آخرش هم می گوید: قومی از مشرق و قومی از مغرب بر امت من حمله ور می شوند. خوب الان ببینید از چندین مملکت به عنوان ناتو جمعیت جمع کردند در افغانستان، همین طور در عراق.

همان لنگه کفش دیشب خیلی چیز عجیبی بود که به طرف بوش پرتاب کردند. واقعاً بعضی از کارهای ابتکاری جالب است؛ تقریباً مثل حرکت حسین فهمیده که خیلی ابتکار جالبی بود. ما باید سعی کنیم که همیشه ابتکار داشته باشیم. بنده گاهی نگاه می کنم به تلویزیون می بینم سالی چند دفعه از پژوهشگران، فناوری ها و غیره تقدیر و تشویق می کنند؛ ولی ما در حوزه نداریم. ما طلبه ها چه کم داریم؟ ما هم باید داشته باشیم. ما طلبه ها هم باید سالی چند دفعه از کسانی که واقعاً تحقیق و پژوهش دارند، درس ها را مرتب می نویسند، خودشان نوآوری دارند، تقدیر کنیم. ولی ما نداریم. ما هم باید در فکر باشیم. آیا در حدود ۴۰ هزار نفر که در حوزه هستید در طی سال، هیچ فن آوری و نوآوری ندارید که قابل تشویق باشید؟! دارید، ولی باید رسیدگی شود. بالاخره اینها کارهایی است که باید رسیدگی شود.

این کار که لنگه کفش را زد به بوش کار مهمی بود. بعد مردم عراق حرف خوبی گفتند، گفتند: آن لنگه کفش را باید در موزه ملی عراق به عنوان یک سند افتخاری برد. این کفش ها خیلی قیمت دارد. البته اگر حرکت مردم عراق نباشد، سر آن شخص بلا می آوردند. ولی امیدواریم مردم عراق حرکتی داشته باشند. حرف سر این است که نباید دست روی دست گذاشت، این هم جهاد است. بقیه را ان شاء الله بعداً می خوانیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه چهل و هشتم تاریخ:۸۷/۹/۳۰

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال در باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو بود. روایاتی وجود دارد که عده ای به این روایات تمسک کرده اند و فکر کرده اند که این روایات دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام هر کسی پرچمی بلند کند و قیامی کند در برابر ظلم و استکبار و هر قدرتی که قدرت شیطانی باشد، این قیام محکوم به شکست است و صاحب آن پرچم طاغوت است. اگر این روایات دلالت بر این مطلب داشته باشد معنایش این است که باید چند قرن مسلمان ها در برابر قدرت های شیطانی و قدرت های ظلم و استکبار ساکت بنشینند و تماشاگر این جنایت ها باشند، به قصد اینکه حضرت مهدی علیه السلام خودشان می آیند و اصلاح می کنند. خوب این واقعاً خیلی مطلب عجیبی است. صاحب وسائل هم باب را به این صورت مطرح کرده: باب اینکه قیام به سیف قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام چیست؟ به این صورت مطرح کرده. اگر کسی به این باب نگاه کند این طور فکر می کند که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام هر قیامی محکوم به بطلان است و صاحبش طاغوت است.

ما ناچاریم در بحث جهاد خودمان روایات ر ا یک حساب کنیم که آیا این دلالت دارد یا ندارد. در میان اینها قوی ترینش همان خبر ششم بود که خواندیم «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ» این را ما جواب دادیم. و دو سه روز درباره این از جهاتی بحث کردیم. آخرش هم گفتیم: در مقدمه صحیفه سجادیه هم مثل این خبر هست. خود صحیفه مستغنی از سند است. اما یک مقدمه ای برایش تنظیم شده است که در آن مقدمه شبیه همین عبارت وجود دارد. و گفتیم: آن مقدمه سندش صحیح نیست. ما درباره اخبار که بحث می کنیم عمده برای ما در اول سند است. گفتیم: در سند مقدمه صحیفه سجادیه دو نفر هستند؛ که یکی شیبانی و دیگری متوکل بن عمیر که هر دو ضعیف بودند. حالا این مقدمه را چه کسی درست کرده؟! مسلما جباران و ظالمان که همیشه می خواهند مسلمان ها در برابر حرکت های آنها آرام باشند در درست کردن این مقدمه دست داشته اند.

ولی این حرفها منافات پیدا می کرد با آیات و ادله جهاد و آیات و ادله امر به معروف و نهی از منکر و گفتیم: اگر هم بخواهیم توجیه کنیم، اولاً که شرایط حجیت ندارد و ثانیاً اگر بخواهیم توجیه کنیم باید اینطور توجیه کنیم که ما دو جور دعوت داریم؛ یکی دعوت به نفس است و یکی دعوت به کسی است که شایستگی دارد. در اسلام شایستگی صاحب رایة بودن و صاحب پرچم و حکومت و قدرت بودن، برای کسی است که معصوم باشد یا قائم مقام معصوم باشد. غیر از این طاغوت است. پس منظور این است که دعوت کند به خودش، نه مثل زید که اگر غالب باشد حق را بدهد به امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام. می توانیم اینجور توجیه کنیم. پس روایاتی که معارض باشد به اقوی و ادلّ از خودش، بایستی طرحش کرد یا اگر قابل توجیه باشد توجیهش کرد. توجیهش هم همین است که عرض کردیم. این است که با توفیق پروردگار از خبر ششم فارغ شدیم. اما خبر هفتم.

«وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ» عنه یعنی کلینی از محمد بن یحیی، ـضمیر عنه برمی گردد به محمد بن یحییـ کلینی عن محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی عن احمد ـیعنی احمد بن محمد بن عیسیـ عن علی بن الحکم، سند تا اینجا خوب است. این هم از ثقات است. عن ابی ایوب خزاز. اسم ابی ایوب، ابراهیم بن عثمان است. از ثقات است. عن عمر بن حنظله «فی وثاقته بحثٌ». در معجم رجال حدیث جلد ۱۳ صفحه ۲۷ وثاقت او را قبول نمی کند. ایشان می گوید: «لم يُنَصَّ على توثيقه» بر توثیق عمر بن حنظله نصی نداریم. چند دلیل هم ذکر می کند و همه را رد می کند. پس عمر بن حنظله وثاقتش ثابت نیست. حالا چه می خواهد بگوید: «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ» علیه السلام تا علامت است قبل از قیام مهدی علیه السلام اول «الصیحه»، صیحه آسمانی. این خبر ظاهرش درباره علامت های ظهور حضرت است، به بحث ما مربوط نیست تا اینجا. حضرت مهدی علیه السلام قبل از ظهورش علیه السلام تا علامت قطعی دارند؛ یکی صیحه آسمانی، که در روایات متعدد هم هست که از آسمان شنیده می شود برای ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام. دوم سفیانی، در روایات کثیر سفیانی عبارت از کسی است که در برابر حضرت قائم علیه السلام جبهه گیری، موضع گیری و خلاف دارد. یک این چنین قدرت استکباری در برابر او وجود خواهد داشت. سوم خَسف. یعنی فرو رفتن زمین. بله هست که سفیانی با جیش خودش به زمین فرو می روند. قتل نفس زکیه، که در آن زمان چه کسی است؟! در اخبار مربوط به علائم آخر الزمان رمزهای فراوانی است. برای تبیین اینها باید خیلی مطالعه کرد، اخبار را روی هم حساب کرد، تا چیزی انسان به دست بیاورد. چهارم هم قتل نفس زکیه، پنجم یمانی که خوب است.

اخبار ما در این مورد تمجید شده. اما سفیانی نه. تا اینجا که به بحث ما مربوط نیست و ذکر علائم ظهور است. بعد عمر بن حنظله سؤالی می کند «إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَ نَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ لَا» اگر قبل از این علامات که قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام است، کسی از اهل بیت تو خروج کند، ما هم با او همگام باشیم؟ «قال لا»، آن شخصی هم که به این خبر فکر کرده است که دلالت دارد، به واسطه همین زید است که اینجا ذکر کرده است. زیدی که خبرش را خواندیم. فرمودند نه خیر. خوب در اینجا مخاطب امام صادق علیه السلام است. عرض کردیم تاریخاً امام صادق علیه السلام در یک زمانی بودند که ابومسلم خراسانی از خراسان، ــدر آن زمان خراسان خیلی مهم بوده، خراسان توانست دولت بنی امیه را سرنگون کند و دولت بنی عباس را به وجود بیاورد. در آن زمان شعرای پارسی هم درباره خراسان شعر می گفته اند: یک شعری است که: (آن خراسان کو که گر طفلش گرستی نیمه شب خواب خوش بر دیده عباسیان گشتی خراب). آن خراسان کجاست که اگر بچه ای نیمه شب گریه می کرد، خواب خوش را از دیده بنی عباس سلب می کرد.ــ خوب خلاصه آنها در خراسان قیام کردند به آنها می گفتند مسودة. در بعضی روایات هست آنها پرچم سیاه داشتند، لباس سیاه داشتند؛ این رمز لشکر خراسان بود. امام صادق علیه السلام با اینها هم عصر بودند. دست هایی کار می کرد که موج سواری کند از این تنفر مردم و حرکت مردم علیه بنی امیه، [سوء استفاده کند]. یعنی حکومت را به طرف خودش جلب کند. که بنی عباس همین کار را کردند. در مقابل هم بنی الحسن بودند، بنی الحسن می خواستند حکومت را خودشان قبضه کنند. امام صادق علیه السلام می دانستند که دخالت در این جریان برای ایشان صلاح نیست. چون اگر بخواهند دخالتی بکنند، باعث می شود که یک حرکتی به وجود بیاید. ولی امام صادق علیه السلام می خواستند که آن جنبه فرهنگی اسلام را تأمین کنند. مذاهب باطل زیادی به وجود آمده بود و ایشان می خواستند که مذهب جعفری را تنظیم و ترسیم کنند. حالا این بود که به حضرت می گفتند: چرا شما حرکت نمی کنید؟ و ایشان را ملامت می کردند. و می گفتند: حالا که زمینه فراهم شده شما حرکت کنید و جریان را به طرف اهل بیت برگردانید. امام صادق علیه السلام هم چون می دانستند این نتیجه به دست نخواهد آمد، دست به قیام نزدند. لذا این شخص سؤال می کند که اگر کسی از شما «إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَ نَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ لَا» خروج کرد ما هم با او هماهنگ باشیم؟ حضرت فرمودند نه خیر. چون در آن زمان در برابر بنی الحسن و بنی عباس و ... حضرت سکوت را لازم می دانستند. این هم دلالت ندارد بر اینکه می گوید: قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام هر کسی قیام کند، قیامش چنین و چنان است. «قضیةٌ فی واقعة» قضیه شخصیه است در یک واقعه خاصی است. دلیل کلی نخواهد بود. این هم خبر هفتم. حالا خبر هشتم.

«وَ عَنْ حميدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ» در سند این حدیث جداً چند مجهول وجود دارد. اول اینکه این خبر را کلینی از استادش حمید بن زیاد نقل می کند. بحثی است در تنقیح المقال از کتاب رجال، که بسیار کتاب خوبی است مخصوصاً برای ضبطها. بحث است که این حَمید است یا حُمید است. ایشان می گوید برخی گفته اند حُمید و برخی حَمید ولی خودش حَمید را قبول می کند. یکی از اساتید کلینی این شخص است. که اهل نینوا است. در این بحثی نیست. اما «عبید الله بن احمد دهقان» مجهول است و «علی بن حسین طاطری» مجهول الحال است. «محمد بن زیاد» مجهول الحال است. این «ابان» کیست؟ معلوم نیست. «صباح بن سیابه»مجهول الحال است. سند جداً ضعیف است. اما «المعلی بن خنیس» ما او را خوب می دانیم. آیت الله العظمی آقای خوئی در معجم رجال حدیث المعلی بن خنیس را خیلی توثیق کرده. المعلی همان شخصی است که شهید شد. امام صادق علیه السلام مسافرت کرده بودند. این معلی مدیریت مخارج امام صادق علیه السلام را داشت. خیلی وسیع بود، زیرا با امام صادق علیه السلام شیعیانی بودند که همکاری می کردند که باید امام به آنها پول می رساندند. حقوق و مواجبشان را برسانند. امام صادق علیه السلام مسافرت کرده بودند. داوود بن علی از طرف منصور در مدینه حاکم بود. معلی را گرفت و دستگیر کرد. گفت: باید بگویی چه کسانی با امام صادق علیه السلام مربوطند؟ معلی نگفت. حاکم شهر اصرار کرد. معلی گفت: مرا ببرید پیش مردم. او را بردند جایی که مردم حضور داشتند. پیش مردم گفت: این داوود اصرار دارد که من طرفداران و اصحاب امام صادق علیه السلام را معرفی کنم. ولی بدانید اگر نام های اینها زیر پای من باشد، پای خود را از زمین بر نمی دارم و آنها را معرفی نمی کنم. و در همانجا داوود بن علی معلی را کشت. معلی در همین راه ه شهادت رسید. امام صادق علیه السلام وقتی از مسافرت برگشتند، خیلی ناراحت شدند. بالاخره امام صادق علیه السلام نفرین کردند و داوود بن علی مرد. معلی در سند خوب است. اما آن چند نفر ضعیف بودند. حالا خبر چیست؟ «قَالَ ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ» ــذهبت به، باء تعدیه است یعنی_ بردم نامه عبد السلام و سدیر را. چند نفر بودند. نامه ها را معلی برده پیش امام صادق علیه السلام. عبد الله و سدیر

کسانی بودند که خیلی داغ بودند ولی عاقبت امر را نمی دانستند . آنها اصرار داشتند که امام صادق علیه السلام قیام کنند و با این جریانی که به وجود آمده بلکه بتواند حکومت را به دست بگیرد. «وَ كُتُبِ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام » خیلی اشخاص نامه نوشتند به امام صادق علیه السلام. نامه ها را معلی برد به نزد امام صادق علیه السلام «حِينَ ظَهَرَ الْمُسَوِّدَةُ» هنگامی که خراسانی ها با پرچم سیاه حرکت کردند «قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ» پیش از اینکه فرزندان عباس امر را قبضه کنند و ظاهر شوند. در نامه ها این طور نوشته بودند «بِأَنَّا قَدَرْنَا» ما این طور تقدیر کردیم «أَنْ يَئُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ» تا این کار به شما برگردد. «فَمَا تَرَي» «فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ» امام صادق علیه السلام آن نامه ها را زدند به زمین «قَالَ أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ» من امام اینها نیستم. ــچون ابومسلم و ابوسلمه خلال که قبلا گفتیم، مردم را به بنی الحسن دعوت می کردند. بنی الحسن هم رئیس آنها عبد الله است و پدر مهدی و ابراهیم و یحیی و ادریس که قبلاً خواندیم. اینها همه پسران عبد الله هستند. عبدالله هم پسر حسن مثنی است. عبدالله برای خودش ادعایی داشت و امام صادق علیه السلام را قبول نداشت. می گفت: تو صحفی هستی و سواد من از تو بیشتر است. تو این همه مطالعه می کنی ولی من همه چیز را بلدم و احتیاجی هم به مطالعه تو ندارم. عبدالله یک این چنین آدمی بود. پسرانش هم مردم را به خودشان دعوت می کردند نه به امام صادق علیه السلام. ــبرای همین است که امام صادق علیه السلام فرمودند: من امام اینها نیستم، اینها مردم را به کس دیگری دعوت می کنند. به همین دلیل کتب را به زمین زدند و گفتند: «أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يُقْتَلُ السُّفْيَانِيُّ» در اینجا سفیانی رمز است. اینها باید بدانند سفیانی کشته می شود. شاید نظر این باشد که ابومسلم خراسانی را منصور کشت و خلافت را برای خودش قبضه کرد و تثبیت کرد. همان طور که قبلاً گفتیم. خلاصه حدیث بر ما نحن فیه دلالتی ندارد. این حدیث «قضیةٌ فی واقعة خاصة». بله سفیانی کشته خواهد شد. حالا آیا حضرت مهدی علیه السلام قیام می کنند و سفیانی را می کشند؟ این ارتباط پیدا نمی کند. به خاطر اینکه به بحث ارتباط پیدا کند، سفیانی می تواند کنایه باشد از اینکه در این جریان سفیانی کشته می شود. منظور همان رئیس خراسانی ها که ابومسلم است کشته خواهد شد و دیگران بُل خواهند گرفت [از موقعیت به وجود آمده سوء استفاده می کنند]. چه کسانی بُل خواهند گرفت؟ عبدالله سفاح برادر منصور که مدت کوتاهی خلافت کرد و مُرد. عبدالله آدم بدی نبود با اهل بیت هم خوب بود ولی منصور که سر کار آمد ۲۰ سال خلافت کرد با شقاوت بسیار زیاد و علویون را کشت. این هم خبر هشتم بود که «قضیة فی واقعة خاصة» دلالت بر آنچه خصم می گوید ندارد.

حالا خبر نهم. تا اینجا نقل از کلینی بود، اینجا شروع می شود به نقل از صدوق «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ» بن موسی بن بابویه که همان شیخ صدوق است. «بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ» صدوق مثل کلینی نیست، کلینی وقتی نقل می کند از خودش تا معصوم را نوعاً یک به یک ذکر می کند. این طرز روایت کلینی است. ما سه تا محدث بزرگ که داریم،هر کدامشان یک سبک خاص دارند. کلینی از اول کافی تا آخر کافی سعی می کند که از خودش تا معصوم را یک به یک ذکر کرده باشد. ولو تکرار شود، ــالبته معلقات هم در کافی زیاد است. یعنی خبر را قبلاً ذکر کرده خبر بعدی از نصف سند است، قبلی ها اینجا منظور است. به اینها می گویند معلقات کافی. آیت الله العظمی بروجردی اعلی الله مقامه یک وقت می فرمودند: فهمیدن معلقات کافی هم خودش مهارت می خواهد.ــ دوم شیخ طوسی که در تهذیب و استبصار خبر را از کتب گرفته؛ میان خودش و صاحب کتاب وسائطی وجود دارد. آن وسائط در آخر کتاب نوشته شده. با ملاحظه به آنها معلوم می شود که خبر ضعیف است یا صحیح است. این هم رسم شیخ طوسی. اما سومی که صدوق است آخرین راوی را ذکر می کند. خودش را می گوید بعد آن آخرین راوی که از امام نقل می کند را می گوید. دیگر آن وسائط همه را می اندازد. برای فهمیدن اینکه آن وسائط کدامند در آخر «من لا یحضر» نوشته است. به عنوان مثال «ما رویتُ عن زرارة» واسطه بین من و زراره فلان است و فلان. شیخ صدوق «بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ». از این دو نفر. قبلاً عرض کردم برای فهمیدن وسائطی که شیخ طوسی دارد به کتب، وسائطی که شیخ صدوق دارد به آخرین راوی، باید مراجعه کنید به جلد دوم جامع الرواة. در آخر این دو تا را ذکر کرده. هم اسانید شیخ طوسی را دارد و هم اسانید فقیه را دارد. در آنجا نوشته که اسناد صدوق به این دو نفر ضعیف است و سند ضعیف است. جامع الرواة، جلد دوم صفحه ۵۳۳. «اسناد فقیه الی حماد بن عمر و انس بن محمد فی وصیة النبی ــکه الان می خوانیم ــ فیه مجاهیل». افراد بسیاری هستند که مجهولند. این همان وصیت نبی است که می خوانیم «فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيٍّ ع قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالَةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِيَ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ مُلْكٍ لَمْ تَنْقَضِ أَيَّامُهُ» پیغمبر صلوات الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام وصیت کردند: ازاله کوه ثابت، ــرواسی جمع راسیه است یعنی ثابت و استوار ــ از جا کندن کوه ثابت و استوار راحت تر است از اینکه یک سلطنتی که ایامی را خداوند برای آن معین کرده بخواهیم قبل از آن

ایام آن حکومت را به هم بزنیم. این کار شدنی نیست. اما در مقدمه صحیفه سجادیه بود که پیغمبر صلوات الله علیه و آله در خواب دیدند که چند تا میمون از منبر بالا می روند. قرده ای است که «ینزون علی منبره» می جهند و بالا و پایین می روند. پیغمبر صلوات الله علیه و آله خیلی ناراحت شدند بعداً فرمودند: اینها بنی امیه هستند. و مقدر شده که هزار ماه اینها حکومت کنند. [انا انزلناه فی لیلة القدر. لیلة القدر خیرٌ من الف شهر] لیله قدر از الف شهر بهتر است. اشاره به همین است. یعنی لیلة القدر بهتر از هزار ماه و هزار سالی که ــچون هر سال که ۱ ماه رمضان بیشتر ندارد ــ در آن شب قدر نباشد. شب قدر اینقدر فضیلت دارد. ما به این کار نداریم. خلاصه مقدر شده بود که بنی امیه اینقدر حکومت کنند. هر حکومتی که در لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات که مدت آن معین شده، کسی بخواهد آن حکومت را از جا تکان دهد، تکان دادن کوه آسان تر است از آن.

حضرت امیر المومنین علیه السلام در آخر عمرشان مردم را به جهاد دعوت می کردند ولی مردم کوتاهی می کردند. «أُفٍّ لَکُمْ لَقَدْ سَئِمْتُ عِتَابَکُمْ» من خسته شدم «لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِی قَیْحاً وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِی غَیْظا» دل مرا پر از خون کردید. بیایید همت کنید. این معاویه و این جسم مرکوس و ضعیف را از میان بردارید. ولی مردم کوتاهی می کردند. بعد از جریان حکمین، مردم خیلی کوتاهی کردند. در جای جای نهج البلاغه این ناراحتی وجود دارد؛ تا اینکه در یک جا حضرت می گویند: حالا که با من همکاری نکردید، «لَیُسَلَّطَنَّ عَلَیْکُمْ غُلَامُ ثَقِیفٍ الذَّیَّالُ الْمَیَّالُ» حجاج بن یوسف بنی امیه، بر شما مسلط خواهد شد. «یَأْکُلُ خَضِرَتَکُمْ وَ یُذِیبُ شَحْمَتَکُمْ» پیه های بدن شما را آب می کند. این مجازات آن ملتی است که رهبری دعوت کند آنها را به قیام، ولی سکوت کنند و او را تنها بگذارند. بعد از جریان حکمین در نهج البلاغه هست که حضرت امیرالمومنین علیه السلام یک روز درد دل کردند و یاد کردند از عمار و غیره که شهید شده بودند و گفتند: باید جهاد کنید، مردم سکوت کردند. فرمودند: «أمخرسون انتم؟» فرمودند: شماها لال هستید که حرف نمی زنید؟! وقتی کسی مثل امیر المومنین دعوت می کند، باید حرف بزنید، لبیک بگویید و اجابت کنید و حرکت کنید. بعد یکی از آنها گفت: یا علی تو برو ما هم می آییم. حضرت فرمودند: این چه حرفی است که تو می زنی؟ من باید در مرکز باشم که نیرو فراهم کنم و بعد خودم به شما ملحق شوم. خلاصه این نتیجه عمل مردم است. هر ملتی که به دعوت رهبر و مجاهد، جواب مثبت ندهد و لبیک نگوید بالاخره باید در زیر سلطه استبداد و استکبار بمانند. قبلاً ایران هم همین جور بود. چرا که قبلاً این انقلاب نبود. چون نه رهبری به آن صورت بود نه مردمی این جور بودند. اما رهبری به آن ترتیب پیدا شد و مردم هم به این ترتیب و این انقلاب به وجود آمد. این جبر نیست. [ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم].

خوب این حدیث می گوید: «ازالة جبال رواسی اهون من ازالة ملک لم ینقض ایامه» حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: «انّ اخوف الفتن علیکم فتنة بنی امیه» خیلی مردم را می ترساندند اما مردم گوش نکرده و قیام نکردند. امام حسن را هم حمایت نکردند و آنگونه شد. بنابراین این جبر نیست، زیرا به اعمال اختیاری انسان ارتباط پیدا می کند.

این حدیث نیز بر ما نحن فیه دلالت ندارد. به خاطر اینکه می گوید: حکومتی که پایه های محکمی دارد مبارزه کردن با آن مقدماتی دارد. اگر آن مقدمات را ندارید «لم تُنقض ایامه». ایام هم تابع اعمال شماست. [ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم]. [ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم] خداوند نعمتی را که به مردم داده هیچ گاه سلب نمی کند. ولی مردم خودشان کفران نعمت می کنند و این باعث سلب نعمت می شود. می فرماید: [الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی] و نیز [الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشونی] امیرالمومنین علیه السلام را برای خلافت معین کردیم و دیگر دشمنان از دست اندازی و نفوذ مأیوس شدند با آمدن علی علیه السلام. ولی بدانید دیگر باید از من بترسید. اگر کفران این نعمت کنید و زیر این پرچم جمع نشوید باعث این گرفتاری ها می شود. اینها جبر نیست، فهمیدن اینها خیلی لازم است. این از سنتهای الهی است. سنت الهی بر این است که اگر مردمی با شرایطی جمع شدند و پذیرفتند [پیروز می شوند]. اگر همان مردم کفران نعمت کردند، گرفتار خواهند شد. بنابراین این حدیث هم دلالت ندارد بر ما نحن فیه. سند این خبر نهم هم ضعیف بود.

خبر دهم. «وَ فِی الْعِلَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِیِّ». منظور از علل، علل الشرایع مرحوم صدوق است. سند در وسط دو قسمت است. یعنی دو سند می باشد. تا اینجا یک نصف سند و دیگر در علل از «وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیع جَمِیعاً عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعِیصِ بْنِ الْقَاسِمِ» سند صحیح است. عیص بن قاسم همان است که در خبر اول خواندیم. این حدیث تقریباً همان حدیث اول است که تکرار شده. «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ» ابومسلم خراسانی و لشکر فراوان آمده است. بنی الحسن می خواهند برای خودشان خلافت را قبضه کنند

و بنی عباس هم برای خودشان سینه می زنند و به امام صادق علیه السلام هم می گویند: شما هم بیایید قاطی این جمعیت شوید و خلافت را در دست بگیرید. امام صادق علیه السلام هم صلاح نمی دانند. به اصحاب می فرمایند: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ» به فکر خودتان باشید. «فَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ نَظَرَ لَهَا أَنْتُمْ» بهترین کسی که باید به فکر خودش باشد شما خودتان هستید. موقعیت خودتان را و موضع گیری خودتان را حفظ کنید. «لَوْ كَانَ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ» اگر شما دو روح داشتید، «فَقَدَّمَ إِحْدَاهُمَا وَ جَرَّبَ بِهَا اسْتَقْبَلَ التَّوْبَةَ بِالْأُخْرَي كَانَ» به یکی تجربه می کردید بعد از آن به دیگری به تجربه خود عمل می کردید، خوب می شد. اما یک روح بیشتر ندارید. اینجا می روید خودتان را نفله می کنید و چیزی به دستتان نمی آید. اگر اینگونه بود که دو نفس داشتید اشکال نداشت. «وَ لَكِنَّهَا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَ اللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ» اما شما یک نفس بیشتر ندارید. اگر اشتباه کردید و آن یک نفس خود را از بین بردید و به حرف ما عمل نکردید، دیگر توبه هم نمی توانید بکنید؛ زیرا کشته شده اید و از بین رفته اید. «إِنْ أَتَاكُمْ مِنَّا آتٍ لِيَدْعُوَكُمْ إِلَي الرِّضَا مِنَّا». بله اگر یک نفر از طرف ما آمد و گفت ما شما را دعوت می کنیم به رضای از اهل بیت، این اشکال ندارد. مثل زید بن علی بن حسین قیام کرد و مردم را دعوت کرد به رضای من آل محمد صلوات الله علیه و آله. خیلی خوب بود و هر کس رفت به سعادت رسید ولو اینکه موفق نشد و به شهادت رسید. اما کار کار خوبی بود. اما الان اینگونه نیست. این عبدالله و فرزندانش مردم را به خودشان دعوت می کنند. «فَنَحْنُ نُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَا نَرْضَي» ما راضی نیستیم که خودتان را قاطی کنید به بنی عباس و لشکر ابومسلم خراسانی و بنی الحسن. علتش این است «إِنَّهُ لَا يُطِيعُنَا الْيَوْمَ وَ هُوَ وَحْدَهُ» امروز سرکرده این سپاه عبدالله بن حسن مثنی است. پدر محمد و ابراهیم. که محمد در مدینه قیام کرد و به او نفس زکیه و مهدی می گفتند و کشته شد و ابراهیم در بصره. الان که تنهاست به حرف من گوش نمی دهد. فردا اگر قدرت پیدا کند به طریق اولی گوش نخواهد کرد و امام معصوم را کنار خواهد گذاشت. «وَ كَيْفَ يُطِيعُنَا إِذَا ارْتَفَعَتِ الرَّايَاتُ وَ الْأَعْلَامُ» وقتی که پرچم ها و علم ها بالا رود مسلماً حرف مرا قبول نخواهد کرد. پس تابع امام وقت خودتان باشید. امام فعلاً قیام شما را صلاح نمی داند. پس این روایت «قضيةٌ في واقعةٍ خاصة» و از آن مطلب کلی استفاده نمی شود. بقیه ان شاء الله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه چهل و نهم تاریخ:۸۷/۱۰/۱

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما درباره اخبار باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو است. روایاتی که به اینها تمسک شده برای این ادعا که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام جهاد لازم و واجب نیست؛ بلکه مشروع هم نیست. و هر کسی که قیام کند و پرچمی را بلند کند، صاحب آن طاغوت است، «یعبد من دون الله عزّوجل». اگر قرار باشد که این روایات حاکم باشد، مقتضای این روایات این است که مردم در طول چند قرن که امام زمان حضور ندارند باید ساکت باشند و تماشاگر ظالمین و ظلم ها و طاغوت ها و استکبار و ... باشند و روز به روز شاهد جنایت آنها باشند. آنها نیز چون در برابر خودشان قیام و حرکتی نمی بینند، ظلمشان پررنگ تر باشد. این روایات را گفتیم که کسی درباره جهاد بحث می کند مورد نظر قرار دهد. ما تعدادی از این روایات را به عرض رساندیم. تا خبر دهم را خواندیم.

خبر یازدهم، در صفحه ۳۸ جلد یازدهم وسائل ۲۰ جلدی است که از عیون اخبار الرضا نقل می کند. عیون اخبار الرضا کتابی است که صدوق (ره) نوشته است. صاحب بن عبّاد ـکه در اصفهان دارای گنبد و بارگاه و صحن است ـ وزیر دیالمه است. به دیالمه آل بویه هم می گویند. رکن الدوله، عضد الدوله، عز الدوله اینها چند نفر بودند از ایران از شهر دیلم. ـآن موقع به استان گیلان (پشت سر طالقان) دیلم می گفتندـ اینها اهل گیلان هستند. آنها شیعه بودند و قدرتی پیدا کردند و توانستند در برابر بنی عباس تشیع را تقویت کنند. شیخ مفید و شیخ صدوق و مقداری از حیات کلینی و مقداری از حیات سید مرتضی و شیخ طوسی معاصر با دیالمه هستند. چون شیعه بودند و شیعه قوت پیدا کرده بود، آزادی برای شیعه به وجود آمد. در آن موقع صاحب بن عبّاد ـکه گفتیم: هیچ وزیری مثل او گنبد و بارگاه ندارد و قبرش زیارتگاه نیست. او شیعه است و فقیه و ادیب است و یکی از شعرای غدیر است. علامه امینی در الغدیر درباره صاحب خیلی مطالب نوشته است.ـ دو قصیده در مدح امام رضا علیه السلام بر ای صدوق فرستادند. در آن موقع صدوق عازم توس (خراسان) بود و به زیارت امام رضا علیه السلام می رفت. در اول عیون اخبار الرضا آن دو قصیده وجود دارد. صدوق هم برای قدردانی از این وزیر فقیه شیعه نوشتند: که من هم یک کتابی تألیف می کنم که اخباری است از امام رضا علیه السلام.

صدوق خیلی تسلط بر احادیث داشته و صاحب ۳۰۰ تألیف است که ما فقط ۲۴ تا از آنها را داریم و بقیه از بین رفته است. در جریان هایی که بعدا به وجود آمد؛ در حمله مغولها خیلی از کتاب ها از بین رفت. صدوق به دعای امام عصر علیه السلام متولد شده بود. او اینقدر توفیق و احاطه بر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام داشته که کتابی به عنوان عیون اخبار الرضا در دو جلد نوشته که در آن روایاتی از امام رضا علیه السلام است. این خبری که الان می خواهیم بخوانیم از عیون اخبار الرضا است. از خبر نهم به بعد را ما از صدوق نقل کردیم. خبر نهم در من لا یحضر، خبر دهم در علل الشرایع و خبر یازدهم در عیون اخبار الرضا است. این سه خبر از صدوق است.

حالا خبر یازدهم. «وَ فِی عُیُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی الْمُکَتِّبِ» که از علما بوده ولی توثیق نشده، «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الصَّوْلِیِّ » این شخص هم در رجال توثیق نشده، «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَیْدٍ النَّحْوِیِّ » این هم مجهول الحال است، «عَنِ ابْنِ أَبِی عُبْدُونٍ» که اصلا مهمل است و اسمی از این شخص بنده در کتب رجال ندیدم. «عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام» ـعیون اخبار الرضا دو جلد است، جلد دوم صفحه ۲۳۲ این مطالب را اگر مطالعه کنید در آنجا است.ـ «فِی حَدِیثٍ أَنَّهُ قَالَ لِلْمَأْمُونِ » این یک حدیثی است که مربوط به یک جریان تاریخی بسیار مهم است. آن جریان تاریخی در سال ۱۹۹ (ه.ق) در زمان خلافت مأمون اتفاق افتاده است. ـخلفای بنی عباس اول عبد الله سفاح، دوم منصور، سوم مهدی، چهارم هادی، پنجم هارون الرشید، ششم امین و هفتم مأمون است.ـ یک خبر غیبی از طرف حضرت امیر علیه السلام وارد شده است که حضرت خلفای بنی عباس را شمرده. در بین آنها افرادی است که مدت کوتاهی خلافت کرده اند. حضرت فرمودند: «سابعهم اعلمهم» خلفای بنی عباس را یک به یک می شمارند و اوصاف آنها را نیز بیان می کنند. سلاطین بنی عباسِ معروف 37 نفرند که آخرین آنها المستعصم بالله است؛ ولی حضرت فرمودند 40 نفر، چون بعضی خیلی کوتاه سلطنت کردند. مثلا می فرمایند: «ثانیهم اَفتَکُهُم» منصور را می گویند که خونریزترین آنهاست. تا بالاخره «سابعهم اعلمهم» که مأمون است و اعلم خلفای بنی عباس است. و متوکل را می فرمایند اخبثهم. برای هر کدام صفتی را ذکر کردند.ـ در زمان خلافت مأمون علویین که اینها می گویند طالبین در کتاب مقاتل الطالبین علویین و سادات در برابر بنی عباس قیام می کردند. این قیام ها بی نتیجه نبود، ولی خوب بعضی از اینها مورد تصویب ائمه

علیهم السلام نبوده. فرق می کرده بین اینکه قیام کنند برای در هم شکستن سلطنت و واگذاردن حکومت به ائمه علیهم السلام، ـکه این را ائمه قبول داشتندـ یا قیام کنند برای اینکه دعوت کنند به خودشان؛ این را ائمه قبول نداشتند.

یکی از این جریان ها قیام ابوالسرایا است که در سال ۱۹۹ ه.ق است. چند نفر از سادات علویین که بعضی بنی الحسن و بعضی بنی الحسین بودند دور و بر ابوالسرایا جمع شدند و قیامی صورت گرفت. ابوالسرایا از آنها نیست ولی سرکرده است. آنها توانستند مدینه و بصره را تسخیر کنند. امام موسی کاظم علیه السلام فرزندان زیادی داشتند. نوشتند 30 فرزند داشتند. یکی از آنها زید بن موسی بن جعفر است. زید در این قیام همراه ابوالسرایا بوده است. زید برادر امام رضا همراه ابوالسرایا بوده وقتی بصره را تسخیر کردند زید خانه های بنی عباس را سوزاند، حتی افرادی هم سوختند. ولی بالاخره مأمون لشکری فرستاد و در درگیری های زیاد ابوالسرایا کشته شد. در آن زمان وزیر مأمون حسن بن سهل بود. ابوالسرایا را گرفتند و آوردند نزد حسن بن سهل و او هم ابوالسرایا را به دار زد. در میان کسانی که گرفتند و آوردند، یکی زید بن موسی بن جعفر بود. چون خانه های مردم را سوزانده بود به «زید النّار» معروف شد. حسن بن سهل خواست زید را بکشد ولی یک نفر او را نصیحت کرد و گفت: زید را نکش، او را به نزد مأمون بفرست. چون ممکن است اگر او را بکشی بعدا برایت اسباب زحمت شود. و جریانی هم برای او نقل کرد ـدر منتهی الامال و تتمه المنتهی این جریان آمدهـ.

او گفت: زمانی که جعفر بن یحیی برمکی را هارون کشت، برای این بوده است که جعفر یکی از سادات به نام افطس که علیه هارون قیام کرده بود را گرفت و به زندان انداخت. در آن زمان جعفر بن یحیی برمکی که نخست وزیر هارون بود در یک روز عیدی هدیه ای برای هارون فرستاد. برامکه خودشان یک تاریخ مفصلی دارند. جعفر در آن روز عید گردن آن سید را زد و گذاشت داخل طبقی و برای عیدانه نزد هارون فرستاد. در عین حال که آن شخص در زندان هارون بود و قیام کرده بود علیه او، هارون از این جریان که جعفر بدون مشورت با او آن سید را کشته بود ناراحت شد. در آن زمان برامکه خیلی قدرت پیدا کرده بودند، به طوری که هارون از قدرت آنها احساس خطر می کرد برای حکومت خودش. چون آنها یک خانواده ایرانی بودند که قدرت پیدا کرده بودند. یحیی بن خالد برمکی، جعفر بن یحیی برمکی تعدادشان زیاد بود ولی سرکرده آنها جعفر بود. بالاخره یک شبی هارون که در کاخ بود یکی از جلادها را خواست و گفت: جعفر بن یحیی برمکی را می شناسی؟ جلاد گفت: بله، من کسی را بهتر از او نمی شناسم. هارون گفت: الان می روی و سر او را می آوری به نزد من. جلاد خیلی از این مأموریت وحشت کرد ولی بالاخره چون هارون گفته بود عزیمت کرد. رفت به پیش جعفر و گفت: من مأمور به کشتن تو هستم. جعفر گفت: فکر نمی کنم هارون مرا گفته باشد، شاید تو اشتباه می کنی؟! ولی او گفت نه خیر، هیچ اشتباهی نیست. جعفر گفت: پس مرا زنده ببر در یک جایی که صدای هارون می آید دوباره در آنجا این مأموریت تکرار شود تا معلوم شود که مرا گفته، آن وقت مرا بکش. من به تو خدمت کرده ام و چیزی هم به تو می دهم. جلاد قبول کرد و جعفر را به جایی برد که هارون صدای پای او را شنید. گفت: فلانی تو هستی؟ گفت بله. گفت: مأموریت را انجام دادی؟ مأموریت تو این بود که جعفر بن یحیی برمکی را بکشی؟ بعد آن جلاد به جعفر گفت: شنیدی؟ و او گفت: بله، پس چشم من را با یک دستمال ببند بعد گردن مرا بزن. جلاد هم همین کار را کرد. هارون به جلاد گفت: وقتی او را می کشتی به او بگو چون آن افطس را در روز عید برای من آوردی، تو را می کشم. جعفر این را هم شنید. بعد هم بدنش را به دار زدند و او را سوزاندند. این مقدمه سقوط برامکه شد.

در اینجا هم یک نفر به حسن بن سهل گفت آن جریانی که جعفر انجام داد و باعث کشته شدن خودش شد، می خواهی برای تو نیز تکرار شود؟ این زید النار را، زید بن موسی بن جعفر را نکش. او را زنده به نزد مأمون بفرست تا هر کار که خودش می خواهد انجام دهد. حسن بن سهل از آن شخص تشکر کرد و گفت نصیحت خیلی خوبی بود. او را زنده فرستاد نزد مأمون. مأمون وقتی با او صحبت کرد، گفت: من تو را نزد امام رضا علیه السلام می فرستم. هر کاری را که امام رضا بگویند من قبول دارم ـچون مأمون خیلی آدم مکاری بودـ این جریان قبل از این بود که امام رضا علیه السلام به خراسان بیایند. بعد امام رضا علیه السلام به زید خیلی عتاب و خطاب کردند. این جریان مربوط به این است که امام رضا علیه السلام دارند راجع زید النار با مأمون صحبت می کنند. «قال للمأمون» امام رضا علیه السلام به مأمون می گویند: «قَالَ‌لِلْمَأْمُونِ لَا تَقِسْ أَخِي زَيْداً إِلَي زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ» مأمون به امام رضا علیه السلام می گوید: زید پسر امام سجاد علیه السلام در زمان بنی امیه، در برابر هشام که قیام کرد، چه جریانی به وجود آورد؟! این زید هم برادر شما مثل همان است، در برابر ما قیام کرده و معلوم است شما با ما مخالفت و فکر درگیری دارید. امام رضا علیه السلام در اینجا فرمودند: آن زید را با این زید مقایسه نکن. آن زید با این فرق دارد. «لَا تَقِسْ أَخِي زَيْداً إِلَي زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ» این زید که برادر من است را با زید

بن علی بن حسین قیاس نکن. اینها با هم فرق دارند. چرا؟ «فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله علیه و آله» آن زید بن علی بن حسین از علمای آل محمد صلوات الله علیه و آله بود «غَضِبَ لِلَّهِ» او برای خدا به غضب آمده بود. «فَجَاهَدَ أَعْدَاءَهُ» و مجاهده کرد آن زید شهید «حَتَّي قُتِلَ فِي سَبِيلِهِ» آن زید مقام والایی دارد. قبلا هم گفتیم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از قیام زید خبر داده بودند. زید در یک هاله ای از عظمت مورد استقبال اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته بود. «وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَي بْنُ جَعْفَرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام» امام رضا علیه السلام می گویند: امام موسی بن جعفر علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند: «يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْداً إِنَّهُ دَعَا إِلَي الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» او برای خودش سلطنت را نمی خواست. او می خواست سلطنت را به اهلش که اهل بیت علیهم السلام باشند برگرداند. «وَ لَوْ ظَفِرَ لَوَفَي بِمَا دَعَا إِلَيْهِ» اگر در آن غالب می شد، به آنچه که خودش عهد بسته بود وفا می کرد. ــگفتیم که آمد در کوفه قیام کرد ۴۰ هزار نفر با او بیعت کردند. مردم خیلی مترصد بودند بر این قیام ها. مردم به ستوه آمده بودند و رهبری می خواستند. اما در موقع درگیری پیمان را شکستند و فرار کردند. فقط ۵۰ نفر باقی ماندند.ــ امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر زید غلبه پیدا می کرد وفا می کرد. بعد فرمودند: «لَقَدِ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ» این را امام صادق علیه السلام از پدرشان امام باقر علیه السلام نقل می کنند. امام باقر علیه السلام فرمودند: که زید در هنگام خروجش با من مشورت کرد. «فَقُلْتُ إِنْ رَضِيتَ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ الْمَصْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ فَشَأْنُكَ» گفتم اگر حاضر هستی که کشته شوی و در کناسه به دار آویخته شوی برو. زید هم قبول کرد و رفت. هدفش هم بسیار مقدس بود. «الی ان قال» آن زید این طور بود. ولی این زید النار این طور نبود. در عیون اخبار الرضا درباره زید مطالب زیادی نقل می کند. امام رضا علیه السلام در یک جلسه ای بودند که زید هم در آن جلسه بود. امام رضا علیه السلام دیدندکه این زید ــبرادرش ــ با عده ای حرف می زند و به آنها می گوید: نحن فلان و نحن فلان. ما اهل بیت چنین و چنان هستیم. امام رضا علیه السلام توجه کردند به ایشان و گفتند: چه می گویی نحن، نحن می گویی. زید آیاتی می خواند برای عظمت اهل بیت علیهم السلام. امام رضا علیه السلام فرمودند: آن آیات درباره اهل بیت، حسن و حسین هستند به تو مربوط نیست. تو داری معصیت می کنی، پدر تو موسی بن جعفر بود. اگر قرار باشد که تو به بهشت بروی او هم به بهشت برود، در این صورت باید تو از او افضل باشی. امام موسی کاظم علیه السلام با آن تقوا و عصمت و عظمت را خدا می برد به بهشت؛ تو هم اگر گناه بکنی خدا تو را به بهشت ببرد، این می شود که شما مقامت از امام هم بالاتر است! چون امام موسی کاظم علیه السلام تقوا داشته و به بهشت رفته و تو گناه کردی و به بهشت رفته ای. این چه حرف هایی است که می زنی؟! تقوا و عمل در احکام خدا ارزش دارد. آیا نشنیدی که قرآن می گوید: [یا نوح انه لیس من اهلک انه عملٌ غیر صالح] کسی که فرزند حضرت نوح بود، ولی: پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد. پسر نوح وقتی که منحرف شد خدا گفت: [انه لیس من اهلک] تو هم همین طور هستی.

زید یک سابقه ای این گونه دارد. امام رضا علیه السلام در آنجا این مطلب را به زید گفتند. حالا در اینجا این است که: «فَقَالَ الرِّضَا علیه السلام إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يَدَّعِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ» زید بن علی بن حسین پسر امام چهارم ادعا نکرد چیزی را که حق نداشت. «وَ إِنَّهُ كَانَ أَتْقَي لِلَّهِ مِنْ ذَلِكَ» او باتقواتر از این بود که برای خودش چیزی را ادعا کند. «إِنَّهُ قَالَ أَدْعُوكُمْ إِلَي الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله علیه و آله» در بالا یا لم یدَّعِ است یا لم یدعُ، «اِنَّ زید بن علی لم یدعُ» چون بعداً «ادعو» دارد شاید «لم یدعُ» باشد.

اما زید النار حالاتش خیلی زیاد است. در بحار الانوار جلد ۴۳ از صفحه ۲۳۰ تا ۲۳۲، جریان زید النار در آنجا است. در مروج الذهب چهار جلدی از لحاظ تاریخ در جلد سوم صفحه ۴۳۸ تا ۴۴۰، خروج ابوالسرایا و ابن طباطبا که از بنی الحسن است و قومی از علویین که در عراق قیام کردند. محمد بن ابراهیم که همراه اینها هست به چهار واسطه به حضرت مجتبی علیه السلام می رسد. خلاصه اینها مدینه را گرفتند و به بصره هم تسلط پیدا کردند. زید در آن لشکر به بصره مسلط شده بود. در سال ۲۰۰ حمّاد سر لشکر حسن بن سهل است به ابوالسرایا غالب شد و او را به نزد حسن بن سهل برد. حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین است که در خراسان بود و وزیر مأمون بود. حسن بن سهل «قتله و سلبه»، ابوالسرایا را که سرکرده همه اینها بود بر جسر بغداد بدنش را دار زد. این در جلد ۴۲ بود. در جلد ۴۹ بحار الانوار صفحه ۲۱۶، مأمون زید را فرستاد پیش امام رضا علیه السلام. گفتیم که زید به دست حسن بن سهل دستگیر شدو حسن او را به نزد مأمون فرستاد و مأمون هم به خاطر آن سیاستی که داشت، زید را به پیش امام رضا علیه السلام فرستاد. «انه قَالَ لَهُ قَدْ وَهَبْتُ جُرْمَهُ لَكَ» مأمون گفت: من او را بخشیدم. ولی ببینیم امام رضا علیه السلام چه می گویند؟ «فَلَمَّا جَاءُوا بِهِ عَنَّفَهُ وَ خَلَّي سَبِيلَهُ» امام رضا علیه السلام خیلی زید را توبیخ کردند. و گفتند که در کار حق هیچ گاه از راه باطل نمی شود به آن رسید. و از راه معصیت نمی توان به طاعت برسد. سوزاندن خانه مردم و کشتن آنها درست نیست. کسی که می خواهد

دعوت کند به عنوان جهاد باید از راه درست وارد شود. این است که امام رضا علیه السلام زید را ملامت کردند. «وَ حَلَفَ أَنْ لَا يُكَلِّمَهُ أَبَداً مَا عَاش» امام رضا قسم خوردند که تا وقتی که زنده هستند با زید حرف نزنند و همین کار را هم کردند.

اما در معجم رجال حدیث در جلد هفتم آیت الله خوئی در صفحه ۳۶۰، روی همان موازینی که در علم رجال حکم فرما است، این روایات را بررسی کردند. ایشان می گویند: تمام روایاتی که دال بر ذمّ «زید النار» است سندا ضعیف است. همین خبری هم الان خواندیم ضعیف بود. می گویند: این اخبار که بر ذم زید النار است سندا ضعیف است. «لا یعتمد علیها و الذی یسهل الخطب» می فرمایند: آنچه که کار را آسان می کند این است «لم یرد فی هذا توثیقٌ و لا مدحٌ» درباره زید نه توثیقی است و نه مدحی. این مربوط به علم رجال.

اما در بحث ما این خبر یازدهم که خواندیم هیچ دلالتی بر آنچه که عنوان باب منعقد شده ندارد. چون «قضیةٌ تاریخیةٌ وقعت فی واقعةٍ خاصةٍ فی زمانٍ خاصٍ» روشن هم هست که او شخصی بوده که دعوت به خودش می کرده نه دعوت به امام. اگر دعوتی بود دعوت باطلی بوده و به بحث ما مربوط نیست. بحث ما این است که قبل از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جهادهای به حق نباید تعطیل باشد. در جهاد هم ما گفتیم که اذن امام در صدر مطالب است. باید در رأس مجموعه ای که به جهاد اقدام می کند، یا پیغمبر باشد یا امام معصوم باشد و یا قائم مقام امام معصوم. بنابراین این خبر هیچ دلالتی بر آنچه که خصم ادعا می کند علیه ما ندارد. چون یک قیامی بوده برای یک هدف خاصی که الهی نبوده و انجام شده و امام رضا علیه السلام آن را مذمت کردند. آن جور قیام ها را ما هم مذمت می کنیم. قیام هایی که برای دعوت به نفس خودش باشد، در برابر ائمه علیهم السلام باشد، آن هم از راه باطل، از راه سوزاندن خانه های مردم، مورد قبول ما هم نیست. این است که خبر یازدهم دلالتی بر علیه ما ندارد. بقیه برای فردا ان شاء الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه پنجاهم تاریخ:۸۷/۱۰/۲

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

روایات باب سیزدهم را می خوانیم. دیروز خبر یازدهم را خواندیم، و اما خبر دوازدهم.

«مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ السَّيَّارِيِّ عَنْ رَجُلٍ» ابن ادریس یکی از فقهای بزرگ و مؤسس حوزه حلّه است. علامه و محقق و غیره از فارغ التحصیلان این حوزه هستند و بسیار حوزه پر برکتی بوده است. در یک برهه از زمان حوزه نجف افول می کند و حوزه حلّه طلوع می کند. سرائر کتاب ابن ادریس است و در فقه است. در آخر این کتاب بعضی از اصول را ایشان داشته و عجیب است که در اختیار شیخ طوسی و صدوق و فقهای دیگر نبوده است. و بعضی از کتب فقط در اختیار ابن ادریس بوده، چون در آن زمان چاپ نبوده است. به همین دلیل در آخر کتاب سرائر از چند کتاب مطلب نقل می کند. یکی از کتاب ابی عبدالله سیاری، این شخص کتابی داشته که در کتابخانه ابن ادریس حلّی بوده. ولی خود ابی عبدالله سیاری «فی غایه الضعف» خیلی ضعیف است. به علاوه «عن رجل» رجل هم معلوم نیست که کیست. به همین دلیل از این جهت هم ضعیف است. بنابراین خبر سندا «فی غایه الضعف» است. «قَالَ ذُكِرَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ خَرَجَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله علیه و آله» در خدمت ابی عبدالله علیه السلام از کسانی که خروج کردند از اهل بیت در برابر ستمگران و جباران، این مطلب به میان آمد. حضرت این طور فرمودند: «فَقَالَ لَا أَزَالُ أَنَا وَ شِيعَتِي بِخَيْرٍ مَا خَرَجَ الْخَارِجِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوَدِدْتُ أَنَّ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَ عَلَيَّ نَفَقَةُ عِيَالِهِ» مادامی که از بنی الحسن، از بنی هاشم، از سادات کسی قیام کند، ما حالمان خوب است. و من دوست می داشتم که افرادی خروج کنند و من مخارج اهل و عیال آنها را تأمین کنم. یعنی من و شیعه من در امان هستیم مادامی که یکی از آل محمد صلوات الله علیه و آله قیام کند. این حدیث که ایشان نقل کردند ــبا ضعف سندی که داردــ دلالتی بر مدعای ایشان ندارد، بلکه بر خلاف مدعای باب دلالت دارد. این خبر محمول بر این معناست که کسی که خروج می کند باید به اذن ما باشد. مثل خروج زید، شهدای فخ که اینها به اذن ائمه علیهم السلام قیام کردند، ائمه علیهم السلام هم به خروج اینها صحه گذاشتند. گاهی هم هست که دو تا ظالم با هم درگیر می شوند. در آنجا هم برای مؤمنین یک رفاهی هست. «اللهم اشغل الظالمین باالظالمین و اجعلنا بینهما سالمین» گاهی هم این طور است. به همین دلیل می فرمایند که «انا و شیعتی بخیر» مادامی که خارجی از آل محمد صلوات الله علیه و آله قیام کند و به اذن ما باشد. نفقه اهل و عیالش را من تأمین کنم. ولی سندش خیلی ضعیف است. محمول است به اینکه کسی قیام کند ولی به اذن اهل بیت علیهم السلام باشد. و گفتیم اگر هم درگیری بین دو گروه ظالم به وجود بیاید در آن بین، اهل بیت رفاه پیدا می کنند.

خبر سیزدهم که سندا خوب است. «الْحَسَنَ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ» شیخ طوسی که افتخار شیعه است و شیخ الطائفه است، پسری دارد، خودش اسمش محمد است و پدرش اسمش حسن است و پسری به نام حسن دارد، که خیلی مهم بوده و جای شیخ طوسی را از نظر علم و دیگر جهات پر می کرد. او کتاب مجالسی دارد. «الْحَسَنَ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنِ ابْنِ قُولَوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعُبَيْدِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام » سندا صحیح است. «قَالَ مَا كَانَ عَبْدٌ لِيَحْبِسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ» هیچ کس نیست که خودش را وقف کند برای خدا ــحبس نفس برای خدا یعنی انسان خودش را برای خدا وقف کند. یک انسان خالص در حدی از خلوص باشد که بگوید: پروردگارا من خودم را و آنچه خودم دارم و در توان دارم همه آنها را برای تو حبس کرده ام یعنی وقف کرده ام. حدیث این را می خواهد بگوید.ــ هیچ کسی نیست که خودش را وقف کند برای خدا و خداوند متعال او را داخل بهشت نکند. این حدیث سندش خوب است و بر مطلبی که گفتیم دلالت دارد. ولی با بحثی که عنوان باب است که قبل از قیام حضرت مهدی عليه السلام قیام به سیف جایز نیست ربطی ندارد.

خبر چهاردهم «وَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِ عَنْ حَيْدَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعَيْمٍ» که توثیق نشده، «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْكَشِّيِّ عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ» محمد بن عُمر کشی که توثیق نشده البته سند چند نفر دارد که ضعیف هستند. یکی احمد بن محمد علوی که مجهول الحال است. یکی دیگر حیدر بن محمد بن نعیم که ضعیف است. خلاصه سند ضعیف است. «قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیهم السلام» حسین بن خالد می گوید: به امام رضا عرض کردم: عبدالله بن بکیر ــکه از اصحاب امام صادق عليه السلام است و جزء همان کسانی است که «اجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصح عنهم» در او بحث است که فطحی المذهب است، اما موثق است.ــ «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بُكَيْرٍ كَانَ يَرْوِي حَدِيثاً وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ أَعْرِضَهُ عَلَيْكَ» حسین بن خالد می گوید:

عبدالله بن بکیر حدیثی را نقل کرده، من دوست دارم آن حدیث را بر شما عرضه کنم. «فَقَالَ مَا ذَلِكَ الْحَدِيثُ» کدام حدیث؟ «قُلْتُ قَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ زُرَارَةَ » ابن بکیر از عبید بن زراره نقل می کند. «قال کنت عند ابی عبدالله (ع) ایام خروج محمد بن ابراهیم» ـمحمد و ابراهیم است که هر دو پسران عبدالله بن حسن مثنی هستندـ می گوید: من پیش ابی عبدالله علیه السلام بودم ایامی که خرج محمد وابراهیم پسر عبدالله بن حسن. «إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا» یک نفر آمد نزد امام صادق علیه السلام «فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَدْ خَرَجَ» به محمد بن عبدالله محمد نفس زکیه می گفتند که ادعای مهدویت هم داشت و در مدینه خروج کرد. «فَمَا تَقُولُ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُ». ما با او خروج کنیم و هماهنگ باشیم؟ «فَقَالَ اسْكُتُوا مَا سَكَتَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ» نه، حرکت نکنید. امام صادق علیه السلام بر قیام محمد و ابراهیم و امثال آنها صحه نمی گذاشتند؛ قیام زید وشهدای فخ مورد تأیید آنها بوده؛ اما قیام بنی الحسن نه. بعضی از اصحاب نگاه می کردند که باید جهاد کرد و قیام کرد و بعد از اینکه بنی امیه سقوط کردند، ما نباید بگذاریم بنی عباس حکومت را قبضه کنند. ولی امام صادق علیه السلام فرمودند: نه. «فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ هَكَذَا أَوْ لَمْ يَكُنْ خُرُوجٌ مَا سَكَتَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ» اگر کار این گونه باشد که ما همیشه سکوت کنیم و حرکت نکنیم، ـدر اینجا صاحب وسائل «اَو» آورده است اما «واو» صحیح است.ـ اگر قرار است، ما همیشه سکوت کنیم، حتی امام زمان هم که آمدند ما سکوت کنیم، «فَمَا مِنْ قَائِمٍ وَ مَا مِنْ خُرُوجٍ» بنابراین دیگر امام زمانی و خروجی نخواهد بود. شیعیان همیشه باید بنشینند و صبر کنند و تن به ذلت و سکوت دهند. عبدالله بن بکیر این گونه به امام صادق می گوید. «فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام صَدَقَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام » امام صادق علیه السلام درست فرموده است. نظرشان این بوده است که با بنی الحسن حرکت نکنید، نه اینکه الی الابد سکوت کنید. ـعبدالله بن بکیر آن طور تعبیر کرده است.ـ «وَ لَيْسَ الْأَمْرُ عَلَي مَا تَأَوَّلَهُ ابْنُ بُكَيْرٍ» اما آن گونه که ابن بکیر فهمید که همیشه سکوت کنند، امام صادق علیه السلام همیشه را نمی گفته است. او زمان ابو مسلم خراسانی و بنی الحسن و آن زمانها را می گفته است؛ نه برای همیشه. «لَيْسَ الْأَمْرُ عَلَي مَا تَأَوَّلَهُ ابْنُ بُكَيْرٍ إِنَّمَا عَنَي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اسْكُتُوا مَا سَكَتَتِ السَّمَاءُ مِنَ النِّدَاءِ وَ الْأَرْضُ مِنَ الْخَسْفِ بِالْجَيْشِ» امام زمان که می آیند، از آسمان ندا شنیده می شود و صیحه آسمانی خواهد بود؛ ارض هم خسف می کند و سفیانی و ... را از بین می برد. منظور این بوده. و چون جریان امام زمان خیلی واضح و روشن بوده و کسی نمی توانسته درباره آن حرف بزند، فرموده است شما ساکن باشید تا وقتی که آسمان از ندا ساکن باشدو زمین از خسف؛ نه الی الابد. «إِنَّمَا عَنَي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اسْكُتُوا مَا سَكَتَتِ السَّمَاءُ مِنَ النِّدَاءِ وَ الْأَرْضُ مِنَ الْخَسْفِ بِالْجَيْشِ» نداء آن صیحه آسمانی است. بنابراین آن طور که عبدالله بن بکیر فهمیده نبوده. این روایت دلالت دارد بر اینکه در آن زمان امام صادق علیه السلام امر به سکوت و صبر می کردند و نمی خواستند آنها با بنی الحسن و ... هماهنگ باشند و به بحث ما مربوط نمی شود.

خبر پانزدهم. محمد بن حسین رضی موسوی در نهج البلاغه، حالا می رود سراغ نهج البلاغه از حضرت امیر علیه السلام. «أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ الْزَمُوا الْأَرْضَ» به زمین بچسبید، در زمین بنشینید و ملازم زمین باشید. ـیعنی حرکت نکنیدـ «وَ اصْبِرُوا عَلَي الْبَلَاءِ» و بر بلا صبر کنید «وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَي أَلْسِنَتِكُمْ» بایدیکم (بای) زائده است. مثل [ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة] دست خود را حرکت ندهید، شمشیر را حرکت ندهید در راه میل های خودتان. «وَ لَاتَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يَعْجَلِ اللَّهُ لَكُمْ» و عجله نکنید به آنچه خداوند عجله نکرده «فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَي فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَي مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ» وقتی کسی مطابق دستور ائمه علیهم السلام رفتار کند، مثلا منتظر فرج باشد و آمادگی داشته باشد، اگر کسی این طور باشد حتی اگر بمیرد هم ولی با معرفت خدا و معرفت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باشد، «مَاتَ شَهِيداً». خداوند به او ثواب شهید را می دهد. «وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَي اللَّهِ». و اجرش هم با خداست. «وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَي مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ» ثواب نیت خودش را می برد. «وَ قَامَتِ النِّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ بِسَيْفِهِ» نیت قائم مقام شمشیر کشیدن است. چون نیتش را دارد همان ثواب را می برد که اگر شمشیر می کشید. «فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلًا».

این خیلی عجیب است که در بابی که مرادش اینست: بایستی تا قیام حضرت مهدی علیه السلام همه ساکت و صامت باشند و قیام نکنند و هر کس قیام کرد طاغوت است، بیاییم در این باب چیزی از نهج البلاغه ذکر کنیم. واقعا جفا به امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنینی که در نهج البلاغه اش در چندین جا جهاد را عزت معرفی می کند و ترک جهاد را ذلت و سقوط معرفی می کند؛ امیرالمؤمنینی که می گویند: «ما صلح الدین و الدنیا الا بجهاد» امیرالمؤمنینی که وقتی می شنود زینت یک زن، یک النگو، گردن بند، یک خلخال را از پای یک زن مسلمان یا از پای یک زن یهودی که در پناه اسلام است در آورده اند می گوید: اگر از غصه شنیدن این، کسی بمیرد «لم یکن عندی ملوما و لکان به جدیرا» این در خطبه 27 نهج البلاغه است. امیرامؤمنینی که می گوید: «إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ

وَ الَّذِی نَفْسُ ابْنِ أَبِی طَالِبٍ بِیَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّیْفِ أَهْوَنُ عَلَیَّ مِنْ مِیتَةٍ عَلَی الْفِرَاشِ». خوب یک مردی که این چنین با این ایده و فکر در باب جهاد سخن و حرف دارد، بگردیم یک جایی را پیدا کنیم که فرموده باشد سکوت کنید و یر جایتان بنشینید، هر چی شد، شد. این واقعا یک جفایی است به حضرت امیر علیه السلام. خلاصه در میان این همه مطالب در نهج البلاغه که ما در باره جهاد داریم، ـجهاد موجب عزت اسلام و مسلمین است، ترک جهاد موجب سقوط و انحطاط و ذلت است و صلاح دین و دنیا به جهاد است و ...ـ کنار گذاشته شود و برای این باب که بگوییم «قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام هیچ کس نباید قیام کند» از نهج البلاغه یک چیزی پیدا کنیم و نقل کنیم. این جفا است.

من در اینجا یادداشت هایی کرده ام که حضرت امیرالمؤمنین در میدان های جنگ مثلاً می فرمودند: «الجنه امامکم و العار ورائکم»، مسلمانان هر موقعی که جهاد نکردند عار و ننگ بوده؛ مثل امروز در افغانستان، در عراق، در فلسطین هر موقعی که دست به شمشیر نبردند و قیام نکردند باعث ننگ و عار است آنجا امیرامؤمنین حرف دارند که می فرمایند «الجنه امامکم و العار ورائکم».

از این کلمات امیرالمؤمنین «طارق بن زید» استفاده کرده است. زمانی که اندلس را فتح کرد و وقتی عبور کرد از تونس و مراکش به طرف اروپا، بعد از عبور طارق بن زیاد از جبل الطارق ـکوهی است که در آنجا بوده و به نام طارق نام گذاری شده، در رو به روی او اسپانیا بود ـکه در آن موقع اندلس می گفتندـ پشت سرش هم دریا بود. طارق بن زیاد دستور داد که تمام غذاهایی که همراه داشتند همه را بسوزانند و فقط یک وعده غذا بماند. بعدا یک خطبه ای که از امیرالمؤمنین فرا گرفته بود خواند و گفت: «العدو امامکم و البحر ورائکم». رو به روی شما دشمن است. کشتی ها را هم سوزاندند و کسی نمی توانست با کشتی عبور کند. گفت: دشمن پیش روی شماست ولی پشت سر شما دریاست. در پشت سر هیچ امید زندگی نیست. چون هر کس برگردد غرق می شود. اما در پیش رو دشمن است، در آنجا امید زندگی است. اگر همت کنید و مقاومت کنید و بر دشمن غالب شوید می توانید اسپانیا را بگیرید و زندگی کنید. در آخر همین طور هم شد. این را از کلام امیرالمؤمنین گرفته بود در آنجا که حضرت فرموده بودند: «الجنه امامکم و العار ورائکم» او گفت: «العدو امامکم و البحر ورائکم». من خیلی متأسف می شوم که ما بیاییم ـبرای ادعای خودمانـ این همه مطالب درباره جهاد را بگذاریم کنار ـکه هر کجا ننگ و عاری در بین است، هر کجا ذلت و سقوط در بین است هر کجا عزت حاکم باشد اگر جهاد کنیمـ و بگردیم از نهج البلاغه چند سطری را پیدا کنیم و به آن ها تمسک کنیم و دلیل باشد برای ما برای ترک جهاد.

حالا این چه می خواهد بگوید؟ این چند کلمه که اینجاست، اینها در نهج البلاغه در خطبه 232 است طبق شماره گذاری فیض الاسلام. علامه خوئی در جلد یازده صفحه 183ـاسم شرح نهج البلاغه خوئی «منهاج البراعه فی شرح النهج البلاغه» است.ـ ذکر کرده. علامه بحرانی در جلد 4 شرح نهج البلاغه صفحه 201 ذکر کرده، ابن ابی الحدید در جلد 13 صفحه 110 ذکر کرده. فی ظلال اثر «محمد جواد مغنیه» در جلد 3 صفحه 92 ذکر کرده. حالا ببینیم چه چیزی گفته است. نکته ای را باید اینجا عرض کنم که در فیض الاسلام خطبه 232 است ولی در خوئی خطبه 189، ابن ابی الحدید خطبه 236 و فی ظلال خطبه 188. همین مطلب و همین خطبه چقدر در شروح با هم فرق دارد. ما با توفیق پروردگار روزهای چهارشنبه بحث نهج البلاغه داشتیم که حالا ماند برای بعد از دهه محرم. این بحث خیلی مهمی است که چرا یک خطبه ای اینقدر در شروح تفاوت دارد در رقم آن خطبه. ابن ابی الحدید و علامه خوئی و فی ظلال همشان دارند که حضرت امیر علیه السلام در یک جای خاصی این را گفته اند. «الْزَمُوا الْأَرْضَ» حرکت نکنید. در میان لشکر حضرت امیرامؤمنین مالک اشترها و عمارها و این قبیل افراد خیلی مجهز و مقاوم و شجاع بودند که مرد جهاد و شمشیر بودند؛ اما در میان اصحابشان کسانی بودند که منافق بودند. یکی از آنها اشعث بن قیس است. اینها دل و هوایشان با معاویه بود. از همان اول افراد نفوذی و منافق در هر مجمعی دخالت می کردند. گاهی یک حرفی اشعث بن قیس می زند و گاهی یک حرفی مالک اشتر می زند. خوب معلوم است که فکر و فرهنگ مالک اشتر با فکر و فرهنگ اشعث بن قیس نمی سازد. جعده دختر همین اشعث بود که امام حسن را مسموم کرد. اینها گاهی که در مجامع بودند، حرفهایی می زدند. یک حرفی مالک اشتر می زد و یک حرفی اشعث و درگیری به وجود می آمد. معلوم است کسی که با معاویه دارد می جنگد، با خوارج نهروان می جنگد، با جمل می جنگد، بایستی لشکرش را خیلی با مدیریت قوی، همه را نگه دارد که تمام قوا در آن جنگ مورد نظر مصرف شود. اگر بنا باشد اینها به جان هم بیفتند، مالک اشتر و اشعث بن قیس و امثال اینها، لشکر متفرق می شود. عجز و اختلاف به وجود می آید. این سخن در آنجا است. ابن ابی الحدید و بقیه این طور گفتند که من عرض می کنم. می گویند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان اصحابشان این طور بوده. به اینها می گوید: «الْزَمُوا الْأَرْضَ» فعلا ساکت باشید و صبر کنید بر این چیزهایی که می

شنوید. خوب افرادی در آنجا بودند که طرفدار معاویه بودند. و به هوی و هوس شمشیر تکان ندهید. شما تحت سیطره امام حرکت کنید. «وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَي أَلْسِنَتِكُمْ وَ لَاتَسْتَعْجِلُوا» حضرت امیر علیه السلام می دانند وقت حرکت چه وقتی است. اگر 5 روز قبل حمله کنید دیگر فایده ندارد. جنگ یک مدیریت قوی لازم دارد. این است که مدیریت جنگ در دست امیرالمؤمنین است. قبلا خواندیم که جهاد باید زیر نظر پیغمبر باشد یا امام معصوم یا فقیه قائم مقام معصوم. آنها می خواستند به جان هم بیفتند و لشکر متلاشی و ضعیف می شد به همین دلیل در آنجا حضرت این کلمه را گفتند. حالا ما بگردیم در نهج البلاغه و دوسه سطری پیدا کنیم برای آن ادعایی که باب را بر آن ادعا منعقد کرده ایم، واقعا یک جفایی است.

به علاوه ما وقتی به وسائل الشیعه نگاه می کنیم در اول وسائل صاحب وسائل مدارک خود را ذکر کرده که تقریبا 150 کتاب در جلد اول وسائل الشیعه ذکر کرده است. که ما این وسائل الشیعه را که 35 هزار حدیث دارد از این کتب نقل می کنیم. در آنجا دو جور ذکر کرده؛ یک کتاب هایی که بلا واسطه است و در دستش بوده. صاحب وسائل مرد بزرگی بوده و کتابخانه ای داشته و در مشهد بوده است، ایشان در همان زمان که علامه مجلسی اصفهانی در اصفهان بوده، و ملا محسن فیض کاشانی در کاشان بوده، در همان زمان ایشان در مشهد بوده است. این محمدین ثلاثه اُخر هم عصرند و در یک زمان تصمیم گرفتند که اخبار اهل بیت را جمع کنند. محمد باقر مجلسی در اصفهان، ملا محسن فیض کاشانی در کاشان و محمد بن حسن حرّ عاملی در مشهد. ایشان اخبار مربوط به احکام را جمع می کردند. نظرها فرق دارد. خلاصه ایشان در آنجا 35 هزار حدیث جمع کرده اند. مدارکش را در اول وسائل الشیعه نوشته. نصفی از اینها تقریبا 80 جلد بلاواسطه است و 80 جلد هم مع الواسطه است. نهج البلاغه اصلا در آنجا نیست. اصلا ایشان از نهج البلاغه چیزی نقل نمی کند. خیلی کم دیدم که صاحب وسائل از نهج البلاغه چیزی نقل کند. یکی از اشکال های ما به اینها همین است، که چطور شد که نهج البلاغه را با این عظمت به حساب نمی آورید. اما در اینجا آمده یک روایتی را که به قول ایشان مربوط به سکون و سکوت است ذکر کرده. این خبر را هم عرض کردیم.

خبر شانزدهم سندش خوب است «الْزَمِ الْأَرْضَ وَ لَا تُحَرِّكْ يَداً وَ لَا رِجْلًا» حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: چون حضرت باقر و صادق علیهما السلام در زمان انقراض بنی امیه و حرکت برای حکومت از طرف بنی الحسن و بنی عباس بودند و امام هم با اینها مخالف بودند و به اصحابشان می گفتند که شما با این گروه ها همگام نشوید. و می فرمودند: نه دست و نه پا را حرکت ندهید. «حَتَّي تَرَي عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ» تا علاماتی را بگویم. منتها آن علامات به خاطر آنکه علامات ظهور امام زمان خیلی مسلم است گاهی آنها را می گفتند. «وَ مَا أَرَاكَ تُدْرِكُهَا اخْتِلَافُ بَنِي فُلَانٍ» اختلاف بنی الحسن، بنی عباس به ما چه مربوط است؟ «وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ يَجِيئُكُمُ الْمَوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ». امام زمان که ظهور می کنند در فلسطین و اردن و آنجاها برخوردهای شدیدی وجود دارد. ما روایتی داریم از امام صادق علیه السلام «شَرُّ الْيَهُودِ يَهُودُ بَيْسَانَ وَ شَرُّ النَّصَارَي نَصَارَي نَجْرَانَ» شر النصاری که معلوم است. 24 همین ماه هم جریان مباهله نجران است. اما شر الیهود، یهود بیسان همان یهود فلسطین است و اسرائیل اشغالگر. الان کسانی که در لغت دقت می کنند می گویند بیسان همان نقطه فلسطین است.

آخرین خبر که خبر هفدهم است، سندش ضعیف است و دلالت دارد بر اینکه در جنگ نهروان حضرت امیر علیه السلام از فتن صحبت کردند. گفتند فتنه هایی بعد از ما به وجود خواهد آمد. یک شخصی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در آن موقع ما چه کار کنیم؟ حضرت فرمودند: «انْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ» این خبر خیلی خوب است، فرمودند شما تابع اهل بیت باشید. «فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا» لَبَدَ یعنی اقام و سکن «وَ إِنِ اسْتَصْرَخُوكُمْ فَانْصُرُوهُمْ تُؤْجَرُوا وَ لَا تَسْتَبِقُوهُمْ فَتَصْرَعَكُمُ الْبَلِيَّةُ» این خبر هم دلالتش خوب است ولی مربوط به تبعیت از اهل بیت علیهم السلام است.

اخباری که مربوط به این باب بود با توفیق پروردگار متعال ما لازم بود بخوانیم و خواندیم و جواب های لازم هم عرض شد. بعضی از مطالب را در امروز نمی رسیم که عرض کنیم. می خواهم آن جواب امام رضوان الله علیه را که درباره این اخبار است را بخوانم.

امام رضوان الله تعالی علیه در ولایت فقیه ــ بنده معنایش را نوشته ام در کتاب «علمای اسلام» هم بنده نوشته امــ ایشان فرمودند: صاحب وسائل چند خبر را ذکر کرده که دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام در برابر ستمگران قیام جایز نیست و مردم باید صبر و سکوت کنند. امام می فرمایند: انزواطلبان شکم پرست با متمسک قرار دادن این روایات ضعیف تنبلی و سستی خود را توجیه می نمایند. ملاحظه کنید با دو روایت ضعیف چه بساطی راه انداخته اند و این اخبار را در مقابل قرآن کریم قرار داده اند. قرآنی که با جدیت می گوید بر ضد سلاطین قیام کنید، قرآنی که موسی علیه السلام را به قیام علیه سلاطین وا می دارد. علاوه بر قرآن روایات بسیاری درباره قیام در برابر ستمگران و

کسانی که در دین تصرف می کنند وارد شده. تنبل ها اینها را کنار گذاشتند و به دو روایت ضعیف تمسک کردند. شاید اینها را وعاظ السلاطین جعل کرده اند؛ که باید با سلاطین ساخت. بالاخره می فرمایند که انزواطلبی ناشی از سودجویی و رفاه طلبی یا از ترس و زبونی است. بنابراین این اخبار که گفتیم روشن شد بقیه مطالب ماند برای بعد از دهه محرم که بحث را با توفیق پروردگار ادامه می دهیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه پنجاه و یکم تاریخ:۸۷/۱۰/۲۴

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با توفیق پروردگار متعال بحث جهاد به ذکر اقسام آن رسیده بود، بعد از اینکه مطالب لازم مقدماتی از آیات و روایات به عرض رسید. بحث در اقسام جهاد است. فقهای ما با تعبیر «من یجب جهاده» ـیعنی ما با چه کسانی باید به جهاد بپردازیم؟!ـ به این موضوع پرداخته اند.

فقهای ما نوعا جهاد را به سه قسم تقسیم کرده اند؛ یکی از آنها که جهاد ابتدایی نامیده می شود به عنوان دعوت به اسلام است. چون هر پیغمبری که از جانب خداوند برانگیخته شده حکم شرع خود را باید به مردم برساند که مردم را دعوت کند به شرع و احکام و قوانین خود. و معلوم است که این کار با سهولت انجام نمی گیرد. کسانی که در مقابل پیغمبران خدا سدّ راه دعوت می شوند و نمی گذارند که دعوت آن پیغمبر انتشار پیدا کند. از این جهت این یک مطلب لازم و مهم و مسلم است که هر پیغمبری در شریعتش جهاد است برای نشر دعوت خود. پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله هم به همین ترتیب در شریعتش جهاد وجود دارد و انجام شده. جهاد با روم و ایران و امثال آنها را در همین راستا باید ارزیابی کرد. غزو اسلام با روم که یک حکومت قوی بود، غزو اسلام با ایران که در آن موقع حکومتی قوی بود، در همین راستا انجام شده است.

امام (رضوان الله تعالی علیه) در کلماتشان دارند که خداوند هر پیغمبری را که فرستاد در یک دست کتاب هدایت داشت و در یک دست سلاح جنگی برای جهاد داشت. بعد مثال می زنند که حضرت ابراهیم علیه السلام در یک دستش کتاب صحف ابراهیم و در دست دیگرش تبر و با نمرود و نمرودیان در افتادن، که خودش جهاد بود. حضرت موسی علیه السلام در یک دست تورات و دست دیگر عصا که اژدها می شد و با فرعون و فرعونیان جهاد کردن. حضرت عیسی علیه السلام در یک دست انجیل و دست دیگر وسیله جهاد با بنی اسرائیل آن روز که در مقابل حضرت عیسی علیه السلام صف آرایی داشتند. پیغمبر معظم اسلام در یک دست قرآن و در دست دیگر شمشیر، در برابر ابوجهل ها و ابولهب ها و ابوسفیان ها. حضرت امیر علیه السلام که در یک دستش نهج البلاغه و در دست دیگر آلات رزمی برای جهاد با ناکسین و مارقین. خلاصه این دلیلش همراهش است. جهاد ابتدایی به این معنا که بعدا توضیح بیشتری خواهیم داد، این نوع اول جهاد است. خداوند متعال این رسالت را به پیغمبر اسلام داده که در برابر خرافات و در برابر ظلم ها و استبدادها و استکبارها که همه بر خلاف اسلام بوده اول با نصیحت و حکمت و موعظه حسنه، ولی اگر با اینها پیشرفت نکرد با لاخره باید موانع را از سر راهش بردارد، به عنوان جهاد که یکی از ارزش های مهم اسلامی است. این نوع اول جهاد است که باید آداب و شرایطش بحث شود به عنوان دعوت به اسلام، یا به عنوان جهاد ابتدایی، اگر نیایند خودمان باید حرکت کنیم و این کار را انجام دهیم.

دومین نوع جهاد دفاع است. اگر دشمن تهاجمی به یک مرکز اسلام و یا به یکی از کشورهای اسلامی حمله کرد، در آنجا لازم است که مسلمان ها ساکت ننشینند و در برابرش قیام کنند و جهاد کنند و برهمه مسلمان ها واجب است که دشمن را دفع کنند. این هم یک نوع از جهاد است در این دومی بحث است که اذن امام شرط است یا نیست، امام باشد یا نباشد، دسترس به او باشد یا نباشد، حاکم شرع باشد یا نباشد. در اولی بحث بود که فقط بر مردها واجب است و بر زن ها واجب نیست. اما در دومی بر پیر و جوان و زن و مرد لازم است که همه به طور کلی برای دفاع از اسلام و مسلمین به پا خیزند و جهاد کنند. بعدا باید در آداب و شرایط آن بحث شود.

سوم جهاد بغاة است. بغاة جمع باغی است. مثل قضاة جمع قاضی، دعاة جمع داعی. بغاة کسانی هستند که در برابر امامی که حکومت حق مشروع اوست قیام می کنند و زیر بار نمی روند. یک فرد باشد مثل ابن ملجم و یا جمعیتی باشند مثل معاویه و جنگ صفین، همه از همین راه ارزیابی می شوند که جهاد بغاة است. و هر یک آداب و شرایطی دارد که باید بحث شود. ولی فقهای ما نوعا در این سه تا جهاد را محصور کرده اند.

گاهی هم عبارت دفاع است که آن کار فردی است. هر کس که جانش در خطر است باید از خودش دفاع کند، عِرض و ناموسش در خطر است باید دفاع کند، نسبت به عرض و ناموس و خودش باید دفاع کند؛ ولی نسبت به مالش واجب نیست ولی جایز است. اگر خودش از مالش صرف نظر کرد و دفاع نکرد مسئول نیست. ولی نسبت به جان و عِرض و ناموس اگر دفاع نکرد مسئول است و باید تا سر حد مرگ دفاع خودش را انجام دهد. این نوع آخر یک جهاد فردی است نه جهاد عمومی. و نوعاً هم در کتاب حدود متعرضند نه در کتاب جهاد. آنکه در کتاب جهاد است همین سه قسم است. در جواهر جلد ۲۱، کتاب جهاد که بحث ماست صفحه ۱۸ هم همان سه قسمی که عرض کردیم ذکر کرده

است. جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام و جهاد به معنای دفاع و دیگری جهاد با بغاة، نوعا همین طور است در جواهر که شرح شرایع است، علامه در قواعد و ریاض شرح مختصر النافع.

ولی از بحث سابق ما یک مطلب دیگر به دست آمد؛ آن مطلب این است که یک نوع جهاد دیگر نیز ما داریم که اینها متعرض نشده اند و آن اینکه اگر یک مرکزی و یک سلطنتی محل استبداد و ظلم باشد و بر خلاف شرع رفتار کند، ما شیعه ها واجب می دانیم که با آن جهاد کنیم. ما چند نمونه برای این ذکر کردیم. این مطلب برای ما شیعه خیلی مهم است و مخصوص ما شیعه هاست. آنها اصلا متعرض نیستند. حتی صاحب جواهر و غیره. آن مثل جریان قیام زید در زمان بنی امیه در مقابل هشام بن عبدالملک، که امام صادق علیه السلام بر آن صحه گذاشتند و فرمودند: زید فقیه و عالمی بود از اهل بیت و اگر غالب می شد به آنچه گفته بود عمل می کرد. یعنی حکومت را از بنی امیه می گرفت و به بنی هاشم واگذار می کرد. بنابراین یک جهادی است که مشروع و لازم است. ولی فقط ما شیعه ها به آن قائلیم. یا مثلا شهدای فخ که خواندیم و گفتیم شهید فخ را پیغمبر صلوات الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام بر آن صحه گذاشتند. منتهی در زمان امام موسی کاظم علیه السلام اتفاق افتاد. شهید فخ در برابر بنی عباس قیام کرده بود که گفتند بعد از جریان کربلا هیچ قیامی برای ما سنگین تر و مصیبت بارتر از شهید فخ نبوده است. خوب این یک نوع جهاد است. سر سلسله همه اینها جهاد سید الشهدا علیه السلام است. جهاد سید الشهدا برای دعوت به اسلام که نبود، برای دفاع هم نبود؛ بلکه قیام در برابر یک سلطان جائر و ظالم بود.

سیدالشهدا در موقع برخورد با حرّ در یک منزلی به نام بیضه خطبه ای خواندند. «قال رسول الله صلوات الله علیه و آله من رای سلطانا جائرا مستحلا لحُرم الله ناکسا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله یَعمل فی عباده بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعلٍ و لا قولٍ کان حقاً علی الله ان یدخلهُ مدخله الا و اِنَّ هؤلاء ترکوا طاعه الرحمن و لزموا طاعه الشیطان و عطّلوا الحدود و استأثروا بالفَیء و استحلوا حرامه و حرّموا حلاله فأنا احق من غَیَّر» بنابراین این طور آثاری که از اهل بیت علیهم السلام داریم هم تاریخ معتبر ما و هم احادیث معتبر ما دلالت دارد بر اینکه یک نوع دیگر از جهاد داریم و متأسفیم که در کتب فقهای ما این عنوان نشده و حال این یک نوع از جهاد است که بسیار مهم است. جهاد یک مصداقی است از امر به معروف و نهی از منکر.

مثلا انقلاب اسلامی ایران یک جهادی بود. این چه نوع جهادی است؟ این از آن اقسامی که فقها گفته اند خارج است. از نوع دعوت به اسلام بود؟ دفاع بود؟ نه، بلکه این خودش یک نوع جهاداست که امام (رضوان الله علیه) فرمودند: [قاتلوهم حتی لا تکون فتنه] چه فتنه ای بالاتر از اینکه یک مرکزی، مرکز استبداد و ظلم و اجحاف و طغیان و ... باشد. البته ما این را مشمول آیات می دانیم، این را که بحث خواهیم کرد. ادله اش را از آیات و روایات ذکر خواهیم کرد؛ ولی ما از این جهت می گوییم که در کلمات جواهر و امثال آن این نوع جهاد را ذکر نکردند. این نوع جهاد یک جهاد سرنوشت ساز است مثلا در مشروطیت، قیام ایران تحت همین نام مندرج است. برای خاطر اینکه در برابر سلاطین مستبد که آن همه اجحاف و ظلم داشتند، قیام کردند و کشته دادند. این یک نوع جهاد است و این از مختصات شیعه است. این جهاد را که ما عرض می کنیم یعنی قیام و جهاد در برابر مراکز دیکتاتوری و استبداد و ظلم. اینها خیلی زیاد در تاریخ بوده و هست و همیشه شیعه به این متعهد بوده و همیشه از طرف شیعه قیام صورت می گرفته. این را ما باید در کتاب جهاد توجه کنیم و شرایطش را ذکر کنیم.

اهل تسنن ــ که بنده هم در کتاب خمس ذکر کرده ام ــ متأسفانه به این قائلند که این نوع جهاد حرام است. اطاعت از حاکم و امیر و سلطان هر قدر فاسق و جائر باشد لازم است. این یکی از جاهایی است که فقه شیعه با فقه آنها فرق می کند. یک مقداری از مدارک آنها را بنده در کتاب خمس صفحه ۵۵۴ ذکر کرده ام. البته این مسئله هم از اینجا سرچشمه گرفت که در زمان خلفای جور بنی امیه و بنی عباس. برای خاطر اینکه مردم را آرام کنند احادیث مجعول زیاد درست کردند. آنها با همان احادیث مجعول که هزاران نوع حدیث مجعول درست کردند، مردم را آرام می کردند و حکومت خودشان را ادامه می دادند. یکی از این احادیث این است که گفته اند: «الصحابه کلهم عدول» تمام اصحاب عادل هستند. حتی صحابه را این طور معنا کرده اند که هر کس پیغمبر را دیده است حتی لازم نیست خبری از او نقل کرده باشد. دوم «الصحابه کلهم مجتهدون» اصحاب تمامشان مجتهدند و هر کاری که انجام داده اند بر اساس اجتهادشان بوده. «و المجتهد ان اصاب فله اجران و ان أخطأ فله اجرٌ واحد». به واسطه این پایه هایی که درست کرده اند برای دوام حکومت خودشان، صحابه همه شان عادلند و مجتهدند. بعد شروع کردند به طعن بر ما که شما شیعه ها سبّ صحابه می کنید. و احادیثی درست کرده اند که «لا تسبّوا اصحابی» پیغمبر فرموده اصحاب ما را هیچ وقت سبّ نکنید. و شما که اشخاص خاصی از پیغمبر را سبّ می کنید خلاف می کنید. خودشان را از ما طلبکار می دانند به واسطه همین احادیث که جعل کردند. یکی از عرصه های جعل حدیث آنها همین احادیث مربوط

به اطاعت حاکم است. هر کس که حاکم شد ولو به قهر و غلبه و شمشیر، بر مردم لازم است که اطاعت کنند و در برابر او قیام نکنند و صبر و سکوت کنند. این خیلی عجیب است.

در اینجا بنده نوشته ام تقریبا ده تا حدیث در صحیح مسلم وجود دارد، مضمونش این است: هر کسی که زمام امور را ، سلطنت و حکومت را به دست گرفت ولو «کان ظالما، فاجرا، فاسقا» در مقابلش باید اشخاص سکوت کنند و حرفی نزنند. «و عدة من الاحادیث المجموله ترجع الی تحذیر المسلمین عن الثوره» تعدادی از احادیث آنها مسلمانان را از ثوره و قیام بر ضد طواغیت منع می کند. هر چند «بالغوا فی الجور و الظلم و اَنّ السعی و القیام» در برابرشان، ــولو هر کس که قیام کند، هر کسی که باشدــ اسلام این را تجویز نمی کند.

اصحاب صحاح: ــکه مدرکش در پاورق کتاب خمس من هستــ «اَنّ النبی صلوات الله علیه و آله قال من رای من امیره شیئا یکرهه» هر کسی از امیر خود چیزی دید که دوست نمی دارد «فلیصبر علیه» صبر و سکوت کند. «فان من فارق الجماعة شبراً مات میتة الجاهلیة» چون مردم زیر سیطره او دارند زندگی می کنند، شما هم با آن مردم هماهنگ باشید. اگر کسی از آن مردمی که زیر سیطره او زندگی می کنند بخواهد فاصله بگیرد و قیام کند «مات میتة الجاهلیة» این که خواندیم از صحیح مسلم بود. باز هم گفته اند که پیغمبر فرمودند: «و ما روی عن رسول الله صلوات الله علیه و آله یکون بعدی ائمة». پیشوایانی، ــپیشوا در قرآن دو جور است یکی امام ضلال و دیگری امام هدایت [و جعلناهم ائمه یدعون الی النار] مثل فرعون و اینهاــ «لا یهتدون بهدای» به هدای من هدایت نمی شود «و لا یستنّون بسنتی» به سنت من هم استنان ندارند. «و سیقوم فیه رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جسمان انس» در میان آنها مردانی است ــهمین سلاطین جائرــ دلشان دل شیاطین و جسمشان جسم انسان است. «قال حذیفة قلت کیف اصنع یا رسول الله قال ان ادرکت ذلک تسمع و تطیع للامیر» اگر چنین روزگاری پیش آمد، باید از آن سلاطین بشنوی و اطاعت کنی. «و ان ضرب ظهرک و اخذ مالک» هر چند او تو را بزند و حال تو را بگیرد تو باید صبر کنی. «فاسمع و اَطِع».

اَتباع مدرسه خلفا ــما نوشتیمــ از این قبیل عبارات زیاد دارند؛ متکلمین آنها، محدثین آنها، فقهاء آنها. حتی این کتاب صحیح مسلم شرح دارد ــشرح نوی_ و امثال اینها. در شروح اینها هم فتاوی علمای اینها همین است. الان وهابی ها را می بینیم. وهابی می بیند که ملک عبدالله در واشنگتن با بوش پیاله شراب را به هم می زنند؛ حالا گفتند: در آن شراب نبود ولی آن را می بیند، با آنها آن جور می سازد. می بیند که بوش و صهیونیسم چه کار می کنند. ملک عبدالله اینها را می بیند؛ بعد همه وهابی ها از آنها اطاعت می کنند. چون مذهب سنی ها این است که از امیر باید اطاعت کرد و آنها را اولوالامر می دانند. این یکی از فوارق بین مذهب شیعه و سنی ها در باب جهاد است.

در اینجا که ملاحظه می کنید ما روایات زیادی ذکر کردیم که فقط ده تا از آنها از صحیح مسلم است. بقیه از صحاح دیگر که دلالت بر همین مطلب دارند که گفتیم. بنابراین یکی از جهادهایی که ما شیعه ها لازم می دانیم و آنچه ما قبلا بحث کردیم می شود گفت که عمدتاً مقدمه همین موضوع بوده که جهادی ما داریم که آنها ندارند. و از این جهت انقلاب ها و قیام هایی که شیعه انجام داده و ائمه علیهم السلام بر آن صحه گذاشتند یا خودشان انجام دادند مثل سید الشهدا علیه السلام این یک راهی است که این جهاد باید زنده باشد، جز این است که اگر فتنه ای در میان مردم باشد باید از بین برود و عزت اسلام این است. این بحث مقدمه امروز ما با توفیق پروردگار بحث درباره اقسام جهاد است. حالا یک_یک اینها را با شرایط و دستور و آداب ان شاء الله باید شرح دهیم. از فردا از همان اولی که جهاد ابتدایی به چه شکلی است و چه شرایطی دارد بحث می کنیم تا با توفیق پروردگار وظیفه مان را انجام داده باشیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه پنجاه و دوم تاریخ۸۷/۱۰/۲۵

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

امروز هجدهمین_نوزدهمین روزی است که حمله وحشیانه صهیونیستها به نوار غزه انجام گرفته است. در این چند روز با به راه انداختن حمام خون و کشتن زنان و کودکان و تخریب مساجد و مراکز عبادت و بستن راه نان و آب و برق و احتیاجات زندگی، این جنایت وحشیانه همچنان از راه زمین و هوا ادامه دارد. البته ظلم ها و جنایت آنها ریشه تاریخی ۵۰_۶۰ ساله دارد. صهیونیست های جنایتکار بعد از بیرون کردن مردم فلسطین از خانه و کاشانه شان و آواره کردن آنها و به راه انداختن دیر یاسین ها و کشتن افراد آزادی خواه، علما و جهادگران، این جریان را چندید سال است که همچنان ادامه می دهند.

ما باید ریشه اصلی این جریان ها را در نظر بگیریم و بشناسیم. اولین ریشه همین فکر و فرهنگ صهیونیستی است که با اسلام و مسلمان ها از آغاز مخالفت و عداوت و دشمنی به شکل های مختلف داشته اند و اعمال کرده اند و هرگز حاضر نشدند در برابر منطق و استدلال تسلیم باشند. بنابراین اولین مجرم خود فکر و فرهنگ آنها است. دوم، قدرت های استکباری است که این کانون فساد و شرارت را در منطقه خاور میانه ایجاد کرده اند و این شجره خبیثه را غرص و تقویت کرده اند، برای اینکه آنها هم با اسلام دشمنی و کینه دیرینه دارندو روز به روز در تقویت صهیونیست ها در برابر اسلام و مسلمان ها کوشیده اند. الان هم می بینیم که آلمان و فرانسه و انگلستان علاوه بر آمریکا با چه منطقی از صهیونیست ها پشتیبانی می کنند. با مغالطه هایی که صهیونیست ها در خانه خودشان با دشمنان خود می جنگند و می خواهند قدرت خودشان را در خانه خود حفظ کنند. این یک مغالطه است؛ چون خانه مال آنها نیست. غاصبان و ستمگرانی اراضی فلسطینیان را اشغال کردند. اگر یک غاصبی جایی را غصب کند و در آنجا بخواهد از خود دفاع کند این مشروعیت ندارد. غاصب نمی تواند بگوید اینجا خانه من است. اینها غاصبند و اشغال گر و صاحبان خانه فلسطینیان هستند. آنها باید قیام کنند و جهاد کنند و خانه خودشان را از لوث وجود غاصبان و اشغالگران پاکیزه و منزه بسازند. بنابراین دومین مجرم و مقصر این جریان آمریکا و قدرت های استکباری که از امریکا تبعیت می کنند می باشند. سومین مجرم در این جریان ها سازمان های بین المللی هستند. سازمان ملل، شورای امنیت و امثال آنها. اینها از آغاز به این اسم و عنوان به وجود آمده اند که طرفدار صلح باشند و در مقابل ظلم و طغیان عکس العمل منفی و مخالف نشان دهند؛ اما الان این طور نیست. این سازمان های بین المللی فعلا ابزاری هستند در دست قدرت های استکباری. اگر یک وقتی هم مجبور می شوند قطع نامه ای صادر کنند بسیار بی خاصیت و کم رنگ و بی اثر است. چهارمین مجرم در این جریان سران سازشگر عرب هستند. این سران چون از طرفی پشتوانه مردمی ندارند مجبور می شوند زیر سیطره استکبار قرار بگیرند تا بتوانند حکومت خود را چند روزی حفظ کنند. خلأ اینها از پشتیبانی مردمی است، چنان که دیده می شود تظاهرات از طرف مردم برقرار است. ولی آنها چراغ سبز به آمریکا و صهیونیست نشان داده اند. از طرفی این سازشگران عرب احکام اسلام و معارف اسلام را زیر پال گذاشته اند. مگر نه این است که اسلام می گوید اگر یک مسلمانی در یک مضیقه ای قرار بگیرد و استمداد کند، مسلمان دیگر نمی تواند بی تفاوت باشد و باید کمک کند. اسلام می گوید که مسلمان ها باید با هم هماهنگ باشند و نسبت به زندگی هم بی تفاوت نباشند. ولی اینها تمام جریان های مربوط به اسلام را پشت پا گذاشتند و با دشمنان اسلام هم پیاله می شوند، مصافحه می کنند و گرم می گیرند. (لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاء) ولی آنها زیر سیطره یهود و نصاری قرار گرفته اند. بنابراین می توان سازشکاران عرب را چهارمین مجرم و مقصر در این جریان قلمداد کرد و شناخت. این است جریان مصیبت باری که در این چند روز در نوار غزه گذشته و می گذرد.

ولی از طرفی باید توجه داشته باشیم که مقاومت امروزه غزه و حماس مثل مقاومت دیروز حزب الله لبنان است. صهیونیست و اسرائیل اشغالگر در مسیر سقوط و سراشیب اضمحلال حرکت می کنند؛ این بسیار روشن است. اگر یکی _دو سال قبل از این ما جریان برخورد مسلمانان فلسطینی را با صهیونیستها می دیدیم آنها با سنگ از خودشان دفاع می کردند. اما امروز آنقدر قدرت پیدا کرده اند _هم مادی و هم معنوی_ داشتن موشک ها و سلاح هایی که کاربرد زیادی دارد. از طرفی هم قدرت روحی آنها روز به روز راه را برای آنها روشن تر می کند و ثابت می کند که همان جریانی که در انتظار اسرائیل در لبنان بود و واقع شد همان جریان در انتظار صهیونیست ها در نوار غزه است. ما مطلب را خیلی روشن می بینیم.

ما از اینجا به مقاومت و حماس اعلام می کنیم که شما بدانید که این جریان به نفع شما و با لطف خداوند تمام شد. اولاً تمام آزادی خواهان دنیا و مسلمانان، چهره کریه اسرائیل را شناختند. آنها تبلیغات فراوانی به کار برده بودند؛ با ساختن هلوکاستها و امثال آن. ولی مردم چهره شما را شناختند و غیر از شرارت، خونریزی، تهاجم وحشیانه و ددمنشانه چیزی از شما ساخته نیست. بنابراین یکی از فواید این جریان، به نفع اسلام و مسلمان ها این بود که نقاب صهیونیست ها از چهره هایشان کنار رفت و کاملا ماهیت و هویت آنها شناخته شد. از طرفی هم معلوم شد که مقاومت و حماس هم مانند حزب الله لبنان دارای قدرت رو به افزایش هستند و این قدرت، قدرت الهی است.

ما از همین جا به حماس اعلام می کنیم که شما بدانید تمام دلهای مسلمان و آزادی خواه و کسانی که بر اساس فطرتشان گام بر میدارند با شماست و پشتیبان شما هستند شما مدال (إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ) را بر سینه دارید. به دلیل اینکه «ربنا الله» گفتید و راه استقامت را پیش گرفتید. خوفی از آینده و حزنی از گذشته به خود راه ندهید، راه بسیار روشن است. افق جدیدی در پیش روی شما گشوده شد که آن افق فتح و ظفر و عزت شما است. شاید تا به حال این افق این طور روشن و درخشان نبود و بدانید که صبح روشن در مقابل شماست. «إِنَّ مَوْعِدَكم الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيب»

آخرین کلام این است که علاوه بر اینکه همه مسلمانهای متعهد و تمام آرادی خواهان جهان مادیاً و معنویاً پشتیبان شما هستند، حوزه های علمیه و علما به دلیل اینکه وظیفه خاصی دارند نیز از شما حمایت می کنند. «و ما أخذ الله علي العلماء ألا يغاروا علي كظة ظالم و لا سغب مظلوم». خداوند این عهد و پیمان را از علمای متعهد گرفته که در برابر ظلم ظالمان و مظلومیت مظلومان بی تفاوت نباشند. از این جهت حوزه های علمیه و علما نیز از همه جهت حامی شما هستند. امیدواریم به همین زودی ها فتح و پیروزی کامل نصیب شما شود.

ما از همین جا درود خود را به مردم مقاوم حماس نثار و اعلام می کنیم و به آنها می گوییم که مطمئن باشید که فاتح و پیروز این جریان شما هستید. بر مقاومت و جهاد خودتان همچنان ادامه دهید. (اِن تنصروا الله ینصرکم) شما که در راه خداوند گام برمی دارید برای دفع ظلم، پیروزی و نصرت از آن شماست. خداوند به شما توفیق بیشتری در این راه عنایت بفرماید.

چهارشنبه ها همان طور که می دانید بحث ما با توفیق پروردگار در نهج البلاغه بود. نهج البلاغه برای خود یک دانشگاهی است. این کتاب بعد از قرآن کریم جامع ترین کتاب اسلام و فرهنگ اسلام است. در این کتاب درس شهامت، درس جهاد، درس عزت، درس ترقی و تکامل در همه ابعاد زندگی وجود دارد. می دانید که زندگی انسان دارای ابعاد و جهات متعددی هست. ما باید به تمام ابعاد توجه کنیم و در تمام ابعاد درس خود را از این کتاب با عظمت فرا بگیریم. یک بعد از ابعاد زندگی انسان بعد اقتصادی است که بعد بسیار مهمی است. «من لا معاش له لا معاد له». برای خاطر اینکه آن زندگی که در پرتو مال و ثروت و تأمین احتیاجات اقتصادی انجام می گیرد بعد مهمی از زندگی انسان است. یک بعد دیگر بعد سیاسی و مدیریت جامعه است از جهات مختلف. بعد دیگر بعد فرهنگی است که شامل تعلیم و تربیت وعلم و فرهنگ است. بعد دیگر بعد جهادی است در برابر دشمنانی که همیشه در برابر حق صف آرایی داشتند. اینها ابعادی است که در زندگی انسان وجود دارد.

ما با توفیق پروردگار که درباره حکومت اسلامی علوی از نهج البلاغه بحث می کنیم، فعلا یکی از اصول همان اصول مربوط به اقتصاد است. این موضوع، موضوع بسیار مهمی است. ما فعلا در بیت المال بحث می کنیم. وقتی که قرآن را مطالعه می کنیم می بینیم که هر پیغمبری از جانب خداوند در یک بعدی از ابعاد زندگی انسان درخشندگی و برجستگی خاصی را دارد. در مورد حضرت یوسف عليه السلام (وَ قالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكِينٌ أَمِينٌ) این یکی از برجستگی هایی است که در زندگی حضرت یوسف عليه السلام جلوه گر است. بعد از آن همه جریان ها و مشکلاتی که می دانید و به وجود آمده بالاخره حضرت یوسف عليه السلام طلوع کرده است. بعد از اینکه ملک این شایستگی ها را از حضرت یوسف عليه السلام شنید و دید، گفت: از زندان او را بیرون بیاورید (استخلصه لنفسی) تا او را از خواص خودم قرار دهم. وقتی که آمد (کلّمه) و با او صحبت کرد، ـ«الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِه»ـ به آن قدرت فکر و فرهنگ یوسف پی برد. (قالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكِينٌ أَمِينٌ) حالا حضرت یوسف عليه السلام (قالَ اجْعَلْنِي عَلي خَزائِنِ الْأَرْضِ) حضرت یوسف آن جنبه اقتصادی و بیت المال را در نظر گرفت. گفت حالا که این چنین شد خزائن زمین را در اختیار من بده (إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) درس بزرگ قرآن در اینجا این است. بیت المال باید در دست کسی باشد که «حَفِيظٌ عَلِيمٌ» است. دو چیز مهم است یکی اینکه حافظ باشد و بیت المال را از همه جهت حفظ کند. چون افراد بسیاری به بیت المال دست برد می زنند و به آن طمع دارند. حفیظ که بتواند به طور کلی

حفظ کند. دوم علیم که بداند به طور دقیق در کجا باید بیت المال مصرف شود. این دو سه خط خیلی مهم است.

حضرت امیر علیه السلام در بیت المال یکی از اصل هایی که مورد بحث ماست همین است. «حفیظٌ علیمٌ» حفظ بیت المال از ضیاع و هدر رفتن و مورد دست بر قرار گرفتن. یکی هم علیم که در چه موردی باید مصرف شود تا اینکه عزت و عظمت و استغنای مسلمان ها در آن جامعه تأمین شود. این اصل، مورد بحث ماست.

در جلسه گذشته عرض کردیم که حضرت امیر علیه السلام بعد از اینکه ۲۵ سال از مسند خلافت دور افتاده بودند، مفاسد فراوانی در عالم اسلام به وجود آمده بود. بالاخره مردمی قیام کردند و با حضرت بیعت کردند. حضرت امیر علیه السلام در جایگاه اصلی خودشان قرار گرفتند، خطبه ای خواندند که در آن خطبه می خواستند اعلام کنند که انقلابی را به وجود خواهند آورد. عرض کردیم که این خطبه کلام شانزده نهج البلاغه است. «و من کلام له ع لما بویع فی المدینة» در مدینه که بیعت صورت گرفت، حضرت منبر رفتند و خطبه خواندند. در این خطبه اعلان این است که حضرت در جامعه تحولی به وجود خواهند آورد. «لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ حَتَّي يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ». این خطبه این طور شروع می شود «ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةٌ» ذمه من در گرو آن چه است که می گویم و آنچه امروز اعلام می کنم به آن عمل خواهم کرد. «وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ» من ضامنم که آنچه می گویم به مرحله اجرا بگذارم. «أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص» مفاسد بسیاری در این ۲۵ سال به وجود آمده بود که خودشان در نامه ۵۳ که به مالک اشتر نوشتند، فرمودند: «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَي وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا». دین ۲۵ سال در دست اشرار اسیر بود. با هوا و هوس خود رفتار می کردند و از دین به عنوان ابزار استفاده می کردند. بدانید که بلیة و محنت و امتحان شما الان بازگشت کرده است. مثل همان روز که پیغمبر خدا مبعوث شد. در آن روز پیغمبر خدا در برابر افکار جاهلی که در تمام شعب زندگی شاخه داشت و نفوذ کرده بود مبارزه کردند و آنها را برگرداندند. آن قدر در این ۲۵ سال مفاسد به وجود آمده که دوباره همان جاهلیت برگشته است. «أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً» بالا و پایین خواهید رفت اضطرابی به وجود خواهد امد. «وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً» و غربال خواهید شد. یک نفر که مرکز و مصدر حق است و مجسمه حق است کارهای زیادی انجام خواهد داد. کسانی که تابعند و می پذیرند، خوب معلوم است. اما بسیاری هستند که مثل امروز دنیا و فردای دنیا در برابر حق تسلیم نیستند و موضع گیری مخالف دارند؛ ناچار باید غربال به وجود بیاید و آن چهره ها از این چهره ها شناخته شود. «وَ لَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ» مثل دیگی که در میان آن دیگ محتویات فراوانی است و وقتی که جوش می آید آن مواد بالا و پایین می آیند. آن کس که ملاقه در دستش است و دیگ را به هم می زند آن خیلی از مواد را بالا و پایین می برد. شما نیز به همان شکلی که در داخل دیگ مواد حرکت می کنند خواهید شد. «حَتَّي يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ» بیاری از کسانی که کنار زده بودید، عمارها، مالک اشترها، و امثال آنها دوباره در افق فعلی چهره هایشان نمایان خواهد شد و در مصادر و مساندی که شایستگی دارند قرار خواهند گرفت و بسیاری که «يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ» آنها باید کنار و پایین بروند. انقلاب الهی این چنین است. انقلاب الهی خیلی از بالاها را پایین و پایین ها را بالا می برد. «وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصَّرُوا» بسیاری سبقت داشتند در اسلام. مثل عمارها، ابوذرها، سلمان ها، مالک اشترها و امثال آنها. آنها را شما کنار زدید باید الان به رو بیایند «وَ لَيَقْصُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا» بسیاری هم به وجود آمدند از جمله خویشاوندان عثمان و عمر و امثال اینها که باید به کنار بروند. این اعلان آن انقلاب و تحولی است که نهج البلاغه می خواهد در این زمینه به وجود بیاورد.

بنده یک مقداری از هر خطبه را می خوانم بعد آدرس را به شما عرض می کنم که خودتان مطالعه کنید. این کلمات که الان ما خواندیم کلام ۱۶ است. در شرح خوئی جلد سوم صفحه ۲۱۷، در شرح ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۲۷۲، در شرح بحرانی جلد اول صفحه ۲۹۶، در فی ظلال جلد اول صفحه ۱۳۱. تا به شروح مراجعه نکنیم برای مان این کلمات به درستی روشن نمی شود. خیلی از مطالب نهج البلاغه با تاریخ ارتباط دارد. چون یک دانشگاه است. چنانچه آن خطب توحیدی با فلسفه ارتباط دارد. این طور خطبه ها با تاریخ ارتباط دارد. بعضی از خطبه ها با جهاد ارتباط دارد و بعضی با موعظه و نصیحت ارتباط دارد. این نهج البلاغه یک این چنین کتابی است که در هر موردی مطالب سازنده مناسبی وجود دارد. این خطبه ۱۶ بود که اعلان اصلاحات، انقلاب، تحولی به این اندازه از عمق و وسعت و عظمت در آن بود.

حالا کار شروع می شود. در این رابطه خطبه ها و کلمات فراوان وجود دارد؛ یکی از اینها خطبه ای است که قبل از این خطبه سید رضی ذکر کرده است. «و من کلام له ع فیما رده علي المسلمین من قطائع عثمان» عثمان که سر کار آمد قطائع ـجمع قطیعه است که به زمین و به

غیر منقول می گویندــ بسیاری از زمین ها مال بیت المال بود، مال ملت بود؛ ولی عثمان اینها را به بستگان و خویشاوندان و طرفداران خود داده بود و آنها از آن استفاده می کردند. حضرت این اعلامیه را درباره قطائع صادر می کنند «وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ» به والله اگر من پیدا کنم از بیت المال از قطائع که حتی کابینه زن ها قرار دادند، حتی دادند و برای خودشان اماء و کنیز خریده اند همه را برمی گردانم بدون استثناء. «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ» در عدالت هر کس در راستای عدالت گام بردارد وسعت دارد، منطق است و دلیل است و وسعت است و فطرت. عدل را فطرت می پذیرد، منطق و دلیل هم کمک می کند و پیشرفت می کند. این را بدانید که در عدل وسعتی است، کسی که طرفدار عدل است طرفداران فراوانی دارد و کارش پیشرفت و وسعت پیدا می کند، ولی کسی که عدل برایش مضیقه ایجاد می کند، از عدل به تنگ می آید در برابر عدل نمی تواند خودش را با عدل هماهنگ کند. بداند که این شخص در ورطه جور واقع شده و ورطه جور اضیق و تنگ تر است. هم در دنیا کسی که ظلم کند چنان است که سرگذشت ظالمان را دیدیم و هم در آخرت خزی است و عذاب است. حالا این شروحش را عرض کنم؛ این خطبه را بخواهید مطالعه کنید کلام ۱۵ نهج البلاغه در شرح خوئی جلد سوم صفحه ۲۱۳، بحرانی جلد اول صفحه ۲۹۵، ابن ابی الحدید جلد اول صفحه ۲۶۹، فی ظلال جلد اول صفحه ۱۲۹. در این شروح اسامی کسانی که از بیت المال سوء استفاده کرده بودند و چه کسی این بدعت را ایجاد کرده بود و حضرت امیر چگونه این اموال را از چنگ آنها در آورد با آن قاطعیت و صلابت ذکر شده. مطالعه کنید بقیه برای جلسه بعد ان شاء الله تعالی.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه پنجاه وسوم تاریخ: ۸۷/۱۰/۲۸

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث فعلی ما در این است که با چه کسانی جهاد واجب است، البته بعد از آن مقدمات و دلائلی که عرض کردیم که وجوب جهاد یکی از مسلّمات اسلام است و اقسام جهاد یا مَن یجیب جهادُه که یعنی با چه کسانی واجب است جهاد انجام بگیرد.

به اعتباراتی جهاد تقسیم شده است، یکی از تقسیم‌ها این است که جهاد یا جهاد ابتدایی است برای دعوت به اسلام، که ملسمان‌ها این را وظیفهٔ خود می‌دانند که جهاد و قیام کنند برای دعوت کفّار به اسلام، این یک نوع جهاد است که بحث ما هم از همین آغاز می‌شود، دوّم جهاد به معنی دفاع است که اگر یک نقطه‌ای که اسلامی است یا بلاد مسلمان‌ها یا بیضه اسلام از طرف کفار مورد تهاجم قرار بگیرد به مسلمان‌ها واجب است که دفاع کنند، سوم جهاد با بغات، بغات جمع باغی یعنی کسانی که در برابر حکومت مشروع اسلامی یا در برابر امام که در رأس حکومتی قرار گرفته است حاضر نیستند تسلیم شوند و زیر بار آن حکومت بروند و در برابر آن حکومت موضع مخالف دارند این هم یک نوع جهاد است، امّا جهاد در برابر مال و جان و عرضِ شخص هم ثواب جهاد را دارد امّا فعلاً مورد بحث ما نیست این را فقهاء ما بیشتر در کتاب حدود متعرض شده‌اند، این یک جور تقسیم‌بندی جهاد است به اعتبارات دیگر هم می‌شود جهاد را تقسیم‌بندی کرد که جهاد یا با کفار اهل کتاب است چون اهل کتاب احکام خاصی دارند یا با کفار غیراهل کتاب حال هر چه باشند، دهریّه باشند که اصلاً معتقد به خدا نیستند یا دهریّة نیستند مثل کسانی که در هندوستان هندو هستند که غیر اهل کتابند، این هم یک نوع جهاد ست حالا با توفیق پروردگار متعال ما بحث‌مان را از جهاد ابتدایی آغاز می‌کنیم. اسلام این رسالت را دارد که کفار را به اسلام دعوت کند با ترتیبی که عرض می‌کنیم اگر آن ترتیب پیشرفت نکرد جهاد مسلّح را با کفّار لازم می‌داند که به این جهاد ابتدائی می‌گوئیم، درنظرتان است که ما از اول که بحث جهاد را شروع کردیم بحث‌هایی پیش آمد که با این بحث ارتباط دارد. مثلاً کلام صاحب ریاض که ادّعا کرده بود که در زمان غیبت امام عصر(عجّل الله فرجه الشریف) جهاد واجب نیست حالا هر چند سال که این غیبت طول بکشد در تذکره هم یک چنین عبارتی بود که ما قبول نکردیم، استناد آنها این بود که جهاد باید با امام عادل باشد امام عادل را هم مخصوص امام معصوم می‌دانند ولی ما گفتیم امام عادل پیشوای عادل است. صاحب جواهر هم گفتند که ادلّة ولایت فقیه اقتضاء می‌کند که امام عادل فقط مخصوص امام معصوم نباشد چون فقیه به حسب آن ولایت فقیه جای امام است بنابراین در بحث ما کلام صاحب ریاض و علامه در تذکره جا ندارد که می‌گویند در زمان غیبت امام معصوم جهاد ابتدایی واجب نیست امّا دفاع را کسی شکی ندارد که در جای خودش دفاع واجب است امّا جهاد ابتدایی که حرکت کنند و بروند و کفار را به اسلام دعوت کنند و اگر نپذیرفتند با آنها جهاد کنند مورد بحث وگفتگو است.

بحث ما فعلاً در جهاد ابتدایی است جهاد ابتدایی را ما بر حسب ادلّه واجب می‌دانیم صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۴۶ می‌گوید از ضروریّات دین است که اسلام جهاد ابتدایی دارد اگر نباشد از قطعیات است و بر مسلمان‌ها لازم است که با تأمین مقدماتی جهاد را انجام دهند حالا {فی کل عامٍ مرّة} را بعداً بحث می‌کنیم، ایشان می‌گوید اگر از ضروریات نباشد از قطعیات است و از مسلمیّات فقه ماست، بنابراین بحث ما فعلاً با توفیق پروردگار متعال در جهاد ابتدایی است، ادلهٔ وجوب جهاد ابتدایی کتاباً و سنتاً در سیرة پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) برای ما مطلب را ثابت می‌کند، امّا کتاباً، این همه آیات را که خواندیم و چندین جلسه بحث کردیم، این آیات قرآن بالاخره اطلاق و عمومیت دارند و می گویند بر مسلمان‌ها واجب است که جهاد و قتال کنند، مخصوصاً اینکه اگر جهاد نباشد{قاتلوهم حتی لاتکون فتنه} معطل می ماند پس تا فتنه‌ای در سطح زمین وجود دارد جهاد واجب است،{ویکون الدین کلُّه لله} از این قبیل تعبیرات که ما داشتیم {لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض} تا زمانی که روی زمین فساد است بر مسلمان‌ها واجب است که جهاد وقتال کنند تا فساد را از میان بردارند یا {لولا دفع الله لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد} اگر جهاد نباشد مراکز عبادت همه بر باد می‌رود، مخصوصاً گذشتِ زمان برای ما این منطق را ثابت‌تر می‌کند، خلاصه تعلیلاتی که در این آیات قرآن است اقتضاء می‌کند که این حکم الهی همیشه جریان داشته باشد، این آیات که خواندیم.

و روایات این بود که جهاد اگر نباشد عزت مسلمان‌ها به مخاطره می‌افتد و هر قومی که جهاد را ترک کرد محکوم به ذلت و سقوط و انحطاط است {و الله ما صلح الدین و لا الدنیا الا به} بنابراین این روایات که خواندیم اقتضاء می‌کند که جهاد ابتدایی واجب باشد زیر اصلاح و عزت دین و دنیا در گرو جهاد است. بعلاوه سیره پیغمبر(صلّی

الله علیه وآله)، یکی از بحث ها این است که آیا جنگ‌های پیغمبر همه دفاع بوده یا بعضی جهاد ابتدایی بوده است، ما شکی نداریم که بعضی جهاد ابتدایی بوده مثلاً پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) جیش اُسامه را ترتیب می‌دهند در آن موقع که خودشان در حالت مریضی هستند تأکید می‌کنند که باید از مدینه بروند و با روم بجنگند، خوب این که دفاع نیست این جهاد ابتدایی است، یا خود پیغمبر در جنگ تبوک، شاید به همین ترتیب بوده، جنگ خیبر هم شاید به همین ترتیب بوده که یهودی‌ها در خیبر پناه گرفته بودند و پیغمبر رفتند و آنها را متلاشی کردند، بله! بعضی‌ها دفاع است به دلیل اینکه مشرکین قریش حرکت کردند و آمدند به مدینه برای از میان برداشتن اسلام، در جنگ اُحد اینها خواستند که از حیثیت وایمان خویش و از مرکزیت خودشان دفاع کنند. جنگ‌های پیغمبر متفاوت است امّا شکی در این نداریم که جهادابتدایی را پیغمبر انجام داد و پایه گذاری کرد مثلاً جنگ با روم، جنگ با ایران که ما بعداً از نهج‌البلاغه نمونه‌هایی داریم که حضرت امیر(علیه السلام) به عمر گفتند که خودت نمی‌خواهد بروی ولی لشگر بفرست به ایران، که آن فتح الفتوح در دماوند انجام گرفت، خوب این جهاد ابتدایی است زیرا آنها لشکر کشیدند برای از میان برداشتن آن مرکز کفر، همین‌طور جنگ با روم آن هم همین‌طور بود که حضرت امیر(علیه السلام) فرمودند که لشکری به روم بفرست که به این ترتیب جنگ کنند و این جهاد ابتدایی است زیرا برای دعوت به اسلام است هر جنگی را که برای دعوت به اسلام است جنگ ابتدایی می‌نامیم، امّا جنگی که دشمن حرکت کرده و مرکزیت اسلام و مسلمین را در یک نقطه یا نقاطی مورد تجاوز قرار می‌دهد در برابر آنها دفاع کردن جنگ دفاعی است، امّا فعلاً بحث ما در جنگ ابتدایی است، بنابراین کتاباً و سنتاً و سیرة پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) اقتضاء می‌کند که جهاد ابتدایی واجب باشد، یعنی اسلام برای خودش این رسالت را می‌بیند که در برابر کفر و شرک ساکت ننشیند اینگونه نبوده که پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) یک قرآنی آورده و در یک نقطه‌ای نشسته و شروع کرده به گفتنِ مسئله و احکام به مردم، نخیر! برای خودشان لازم می‌دانستند که حرکت کنند، نامه‌هایی که پیغمبر برای سلاطین نوشتند و سلاطین را به اسلام دعوت کردند و هر کدام که نپذیرفتند مسلمان‌ها رفتند و با آنها جنگ کردند، به این جنگ‌ها حضرت امیر(علیه السلام) نظر داشتند و جنگ‌هایی مشروع و صحیح بود، بنابراین ما باید اینطور تلقّی کنیم که آیات قرآن و روایات معتبر ما و سیرة پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) اقتضاء می‌کند که جهاد و جنگ ابتدایی واقع شود، البته یک قسم از جهاد را فقهاء ما معترض نشدند، بنده در روز اولِ این بحث گفتم، البته کتاب جهاد در کتب فقهی ما بسیار کمرنگ و کوتاه بحث شده مثل اینکه زمانشان طوری بوده که فکر نمی‌کردند که روزی قدرتی پیدا کنند و جهاد انجام دهند، مثلاً شیخ طوسی در مبسوط جهاد ابتدایی را جایز نمی داندبلکه می گوید {هو خطاءٌ و قبیحٌ} این واقعاً عجیب است که اینها راجع به جهاد اینگونه نظر داشتند، ما گفتیم یک قسم از جهاد این است که یک کانون و مرکزی، مرکز ظلم و اجحاف باشد در برابر آن جهاد واجب است ولی این جهاد ابتدایی نیست، دفاع هم نیست، جهاد با بغات هم نیست مثلاً جریان کربلا، که سیدالشهداء خودشان فرمودند {من رای سلطاناً جایراً مستحلّاً لحرم الله ناکساً لاهل الله مخالفاً لسنتة رسول الله یعمل فی عباده بالاثم والعدوان ...}، ویا قیام زید در برابر هشام بن عبدالملک که ائمه بر آن صحّه گذاشتند و یا قیام شهدای فخ در زمان بنی‌عباس، خوب اینها مواردی هستند که روایات معتبر ما بر آنها صحّه می‌گذارند. این هم یک نوع از جهاد است و به انواع جهاد توجّه کردن خیلی لازم است و از جمله چیزهایی که برای ما لازم است مطالعه کلمات امام (رضوان الله علیه) است در دفتر تبیان یک جلد جنگ و دفاع مقدس است یک جلد جهاد است و جای جای کلمات همین است که عرض می‌کنیم و بر مسلمانان لازم است که آنقدر قدرت داشته باشند چون اگر اینطور نباشد دشمنان ما را هضم می‌کنند و از بین می‌برند چون جهاد کار ساده‌ای نیست {اعدّوا لهم} می‌خواهد مقدمات می‌خواهد در هر عصری مسلمان‌ها باید این واجب را با مقدماتش فراهم کنند چون ذی‌المقدمه واجب است پس مقدمه هم واجب است. خلاصه بحث بسیار مهم و زنده و مورد لزوم امروز است.

بحث ما با توفیق خداوند در جهاد ابتدایی است که کتاباً و سنتاً و سیرةً ثابت و قطعی است امّا کیفیت این، بعداً در کیفیت قتال بحث خواهیم کرد چون از جهاتی با جنگ‌های معمول بشری فرق دارد در جهاد اولاً باید قصدشان خدا باشد، جهاد عبادت است اگر با قصد خدا باشد امّا کسانی که با قصد توطئه‌گری و کشورگشایی به جنگ می‌روند این به حساب جهاد مربوط نیست کسانی که قصدشان خدا است و نشر اسلام و دعوت به اسلام است مربوط به جهاد است.

جهاد ابتدایی شرایطی دارد اولین شرطش وجوب دعوت به اسلام است بعد اگر قبول نکردند و مانع ایجاد کردند و سماجت به خرج دادند نوبت به جهاد می‌رسد جهاد به عنوان {آخر الدواء الکیّ} می باشد این مَثَلی است در میان عرب‌ها یعنی آخرین دواء کیّ است یعنی داغ‌کردن، یکی از معالجات حیوان‌ها داغ کردن است که یک سیخی را در آتش سرخ می‌کنند بعد با آن سیخ آن حیوان را داغ می‌کنند آن داغ خیلی از

مرض‌ها را از بین می‌برد و لذا {آخر الدواء الکیّ} این تعبیر هم مال آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان است که جهاد به عنوان {آخر الدواء الکی} می باشد که در جای خودش واجب است، خوب اولین مرحله‌اش این است که باید دعوت به اسلام صورت بگیرد و لذا در قرآن مجید می‌بینیم که همه‌اش برهان و دلیل است اینها باید برای مردم بیان شود، اسلام که نخواسته خودش را بر مردم تحمیل کند دعوت به اسلام با بیان دلایل و براهین است در قرآن می‌بینیم که دربارهٔ توحید چقدر ادلّه است، دربارهٔ معاد چقدر ادلّه است در هر موضوعی همین طور است، قرآن می‌گوید {قل‌هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین} علامت صدق را اقامهٔ برهان می‌گوید بنابراین مسلمان‌ها که می‌خواهند با کفار به عنوان جهاد برخورد کنند بایستی با اقامهٔ دلایل و براهین اسلام را که نجات‌بخش و آزادی‌بخش است توجیه کنند، در وسائل الشیعه ی ۲۰ جلدی که بحث ما در جلد ۱۱ است یک باب وجود دارد به عنوان {باب وجوب الدعاء الی الاسلام} و یک باب است به عنوان {کیفیة الدعاء الی الاسلام}. اولاً واجب است که دعوت به اسلام کنند اگر نشد آخرش دست به شمشیر بردن است یک بحث دیگر هم هست که کیفیت دعوت باید به چه شکلی صورت بگیرد بالاخره ما باید به این مطلب توجه داشته باشیم که اسلام دین دلیل و برهان است و لذا علاوه بر قرآن و آیات فراوان در روایات ما هم احتجاجات فراوانی وجود دارد، یکی از کتاب‌های بسیار خوب ما کتاب احتجاج طبرسی است، بعضی از مؤلفین و متصّنفین بسیار خوش سلیقه بودند در جمع‌آوری مطالب، احتجاج طبرسی خیلی قطور نیست و در دو جلد چاپ شده ولی هر چه هست بسیار خوش سلیقه بوده و خوب ترتیب داده شده است، یا مثلاً کتاب تحف العقول که چقدر در جمع احادیث خوش‌سلیقه بوده است. طبرسی شروع کرده از احتجاجات پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) و ائمه(علیهم السلام) یک به یک که به چه ترتیبی با مخالفین برخورد می‌کردند و احتجاج و استدلال می‌کردند. این هم از این جهت خوب است که مردم بدانند که اسلام با شمشیر پیش نرفته، اسلام با منطق پیش رفته است، بسیاری از ممالک هستند که هیچگاه مسلمان‌ها به عنوان جهاد به آنجا نرفتند ولی مسلمان هستند، اندونزی هیچ‌وقت کسی نرفته به آنجا که شمشیر ببرد ولی یکی از کشورهای اسلامی است بلکه پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی است و امثال اینها زیاد است خیلی جاها هست که اصلاً شمشیر و جهاد مسلّح در آنجا نبوده امّا در نتیجهٔ همان متانت و جامعیت و مطابق بودن با برهان و دلیل، اشخاصِ بی‌غرض پذیرفته‌اند. در کتاب آیت الله طبرسی در حالات پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) که بنده یادداشت کرده‌ام، بعد از بیان این آیه {ادعُ الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظه الحسنة و جادلهم بالّتی هی احسن} که آیهٔ ۱۲۵ سورهٔ نحل سورهٔ ۱۶ قرآن کریم است، این آیه را بعداً بیشتر توضیح می‌دهیم بعد از ذکر این آیه از حضرت عسکری(علیه السلام) می‌گوید ۵ طائفه جمع شدند و به خدمت پیغمبر آمدند یکی مشرکین و بت‌پرستان بودند، دوّم یهود، سوم نصاری، چهارم ثنویة، که کسانی بودند که برای عالم دو مبدأ قائل بودند یک مبدأ خیر و یکی شر آن مبدأ خیر را یزدان می‌گفتند و مبدأ شر را اهریمن می‌نامیدند ولی ما می‌بینیم که همه طرف خداست، پنجم دهریّة، که کسانی بودند که منکر خدا بودند مثل کمونیست و اینها، این چند صفحه شاید ده یا پانزده صفحه از کتاب را اشتغال کرده است پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) به آنها فرمودند که اینطور که شما سر و صدا می‌کنید حرفی گفته نمی‌شود شما هر کدامتان یک نماینده معین کنید بعد نمایندگانتان حرفهای خودشان را بزنند ما هم حرفهای خودمان را می‌زنیم، همین کار را کردند از هر طائفه‌ای چند نفر را معین کردند پیغمبر با کمال متانت سوال کردند که یهود شما چه می‌گوید؟ نصاری شما چه می‌گویید؟ چون در قرآن مجید آیات فراوانی است که در اول اعتقادات یهود و نصاری را ردّ می‌کند مثلاً یهود گفت {عزیر ابن الله}، نصاری می‌گفتند {مسیح ابن الله} حتی می‌گفتند {ثالثُ} خلاصه اینها مطالب خودشان را بیان کردند هر طائفه‌ای صحبت می‌کرد پیامبر(صلّی الله علیه وآله) اجازه می‌دادند که هر نظری دارند بیان کنند بعد از اینکه بیان می‌کردند پیامبر می‌فرمودند آیا تمام شد و می‌گفتند: بله، بعد پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) شروع کردند به جواب گفتن و همه اینها مسلمان شدند، بیشتر پیشرفت اسلام با منطق و برهان و دلیل است این یکی تهمتی است که نصرانیها به ما می‌زنند که اسلام با شمشیر پیشرفت کرده است.

خلاصه یکی از کیفیت دعوت به اسلام همین آیه است {ادع الی سبیل ربک بالحکمة و المؤعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن} در اینجا خداوند سه راه را بیان می‌کند، قبل از جهاد اول حکمت، حکمت چه معنایی دارد یکی از کلماتی که در قرآن کریم زیاد به کار رفته حکمت است در ۲۰ جای قرآن این کلمه وجود دارد به اندازه ای این کلمه در قرآن مورد تجلیل است که فرموده {من یأتی الحکمة لقد اوتی خیراً کثیراً}، این چیست که خداوند به هر کس حکمت داد خیر کثیر داده است؟! و نیز فرموده {و لقد آتینا لقمان الحکمه أن أشکر لله} و در مورد خود پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) {یعلّمه الکتاب و الحکمة} آیت الله طباطبائی(رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۱۹ تفسیر المیزان یک بابی منعقد کرده که حکمت در قرآن به چه معناست ایشان در بیان حکمت

می‌گویند که هر طائفه‌ای، هر جامعه‌ای، هر امتی، هر ملتی یک اصولی دارد که بر اساس آن اصول حرکت می‌کند همین‌طور فرهنگ خاصی دارد در فرهنگش یک اصولی، یک سنتی و یک قوانینی است، آن ملت آن سنت و قانون و اصل را اساس زندگی و فکر و فرهنگ خودش می‌داند مثلاً گاوپرست در آن ملیّت خودش این را یک اصلی می‌داند (البته این اشتباه است) این که اینقدر احترام به گاو می‌کنند بر اساس همان فرهنگ و ملیّت خودش است بت‌پرست برای بت از آن دید نگاه می‌کند، ایشان می‌فرمایند که هر طائفه‌ای، هر جامعه‌ای یک اصولی دارد که بر اساس آن اصول حرکت می‌کند، فکر و عمل و فرهنگ و کارش همه بر اساس آن اصول و سنن تنظیم می‌شود خوب قرآن و اسلام هم در برابر ملل دیگر یک ارزش‌ها و اصولی دارد آن اصول حکمت است پیغمبر خدا(صلّی الله علیه وآله) علاوه بر اینکه به مردم کتاب را می‌آموخته حکمت را نیز به مردم می‌آموخته، یعنی دین اسلام چه مبانی و چه ارزش‌هایی دارد، مثلاً صداقت، امانت، عدالت و اینطور چیزها، اینها اصول هستند اینها را پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) بیان می‌کردند تا مردم بدانند که اسلام دارای اصول و ارزش‌هایی است این حکمت است روایات فراوانی هم هست در تفسیر برهان و ... یک روایت از امام صادق(علیه السلام) که می‌فرمایند حکمت یعنی تفقّه در دین، خوب فهمیدن دین {فمن تفقّه فهو حکیم} هر کس که فقیه است حکیم هم است، هر کسی که دین را درست شناخته حکمت‌ها را هم درست شناخته، این است که اولین مأموریت پیغمبر خدا(صلّی الله علیه وآله) {ادع الی سبیل ربک بالحکمة} یعنی با برهان و دلیل ارزش‌ها را برای مردم بیان کن. آیت الله طباطبائی می‌فرمایند این ارزش‌ها مطابق فطرت انسان است، انسان آنچه مطابق فطرتش باشد می‌پذیرد ارزش‌هایی در اسلام است که بر اساس فطرت انسان پی‌ریزی‌شده است. پس اول حکمت است، دوم {و المؤعظه الحسنة} موعظه یعنی پند دادن بسیاری از چیزها را انسان می‌داند ولی باید به انسان تذکر دهند این تذکر باید خیر خواهانه باشد و آن مذکِّر هم خیرخواه باشد خالص و مخلص باشد {فذکِّر إنّما أنت مذکِّر} این هم باب موعظه است که همه به آن محتاجیم، حتی پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) که در آخر من لایحضره الفقیه می‌باشد به جبرئیل گفتند {عِظ لی} با آن مقام، جبرئیل در سه کلمه پیغمبر را موعظه کرد اول {عِش ماشئت فانّک میّت} هر قدر که زندگی کنی آخرش مرگ است، دوم اینکه {أحبب ما شئت فانّک مفارقه} هر چه را که دوست می‌داری بدان که بالاخره از آن جدا می‌شوی در دنیا، سوم {و اعمل ماشئت فانّک ملاقیه} هر عمل که انجام دهی به جزای آن عمل خواهی رسید این موعظه است، موعظه یک بابی است در اسلام، قرآن می‌گوید دعوت کن با حکمت و دلیل و منطق، دعوت کن با موعظه، یک طائفه‌ی دیگر هستند که {جادلهم} اینها به این آسانی نمی‌پذیرند اینها با شما به جدال برمی‌خیزند در برابر آنها باید {جادلهم} منتهی {بالتی هی احسن} آن ۵ طائفه‌ای که گفتیم برای همین مثال می‌زند که یهود و نصاری و مشرکین و ثنویة و دهریّة اینها با پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) مباحثه کردند و پیغمبر به واسطه {جاءهم بالتی هی احسن} به آنها جواب دادند و آنها مسلمان شدند.

بنابراین اولین مأموریت که مسلمان‌ها می‌خواهند در راه جهاد گام بردارند دعوت به این ترتیب می باشد، {و لذلک و ادع و استقم} در قرآن آیاتی ک مربوط به دعوت می‌باشد به این ترتیب است.

در وسائل الشیعه یک بابی است که دلالت دارد بر اینکه واجب است که قبل از قتال دعوت کردن، این یک باب است باب پشت سرش باب کیفیت دعوت است حالا ما یک حدیث از باب اول می‌خوانیم در جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی صفحه ۳۰ {باب وجوب الدعاء الی الاسلام قبل القتال} خبر اول این است {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی} این سند مورد اعتماد ماست {عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال قال امیرالمؤمنین(علیه السلام) بعثنی رسول الله(ص) الی الیمن} پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) حضرت امیر را به یمن اعزام کردند برای دعوت به اسلام و قتال در راه اسلام {و قال یا علی لاتقاتلنّ أحداً حتی تدعوه الی الاسلام} با هیچ‌کسی قتال نکن تا آن شخص را دعوت به اسلام کنی {و أیمُ الله لأن یهدی الله عزّوجلّ علی یدک رجلاً خیرٌ لک مما طلعت علیه الشمس و غربت} بعد پیغمبر قسم خوردند {و أیم الله} اگر یک نفر به دست تو مسلمان بشود از کل آنچه خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند بهتر خواهد بود. بنابراین این دو باب را باید ما بررسی کنیم بعلاوه نامه‌هایی که پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) به سلاطین نوشته‌اند و اینکه مضمونشان چه بوده و عکس‌العمل آنها چه بوده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه پنجاه وچهارم تاریخ:۸۷/۱۰/۲۹

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بعد از تقسیم جهاد به اقسامی که عرض شد. اولین قسم جهاد ابتدایی است یعنی مسلمانان و مجاهدین اسلام به نقاطی که لازم است مردم را به اسلام دعوت کنند حرکت کنند و برای نشر اسلام قدم بردارند البته این مراحلی دارد، اول دعوت به حکمت و موعظة حسنه و{جادلهم بالتی هی احسن} اینها بر جهاد مقدم‌اند، یعنی از راه منطق و استدلال و نشان دادن محاسن اسلام با منطق و دلیل و همچنین با وعظ و نصیحت وهمچنین با جدال که یعنی دشمن حرفهای خودش را بزند و ما بشنویم و ما نیز در برابر آن حرفها جواب خود را بیان کنیم، اگر از این جریان‌ها پیشرفتی حاصل نشد بالاخره ما نباید از مأموریت خودعقب‌نشینی کنیم، مأموریت شما چیست؟ هدایت است، می‌توان مأموریت پیغمبران خدا و ائمه(علیهم السلام) را در یک کلمه و در هدایت خلاصه کرد ولی خداوند متعال که پیغمبران و ائمه(علیهم السلام) را برای هدایت انتخاب کرده آنها تنها اکتفا نمی‌کردند به منطق و بیان، بلکه در جای خودش به جهاد و قوای مسلّح هم اقدام می‌کردند. در نهج‌البلاغه در مواردی حضرت امیر(ع) وضع دنیا را در آن روزکه پیغمبر خدا مبعوث شده بیان کرده است، در آن روزِ دنیا چراغ هدایت به طور کلّی خاموش بود یکی از مسائل اساسی، مسئله توحید بود در هیچ جای دنیا توحید به معنای واقعی کلمه حاکم نبود، در عربستان که مردم مشرک و بت پرست بودند، نصاری هم توحید را از دست داده بودند و می‌گفتند مسیح ابن الله است و أب و ابن و روح القدس را با خداوند متّحد می‌دانستند یکی از خرافات و انحرافاتی که در قرآن در چند جایی ذکر شده انحراف مسیحیت در مسئله توحید است که اصل و اساس هم مسئله توحید است، یهود هم می‌گفتند عزیر پسر خداست آنها هم از این جهت منحرف بودند در ایران هم مذهب شایع مذهب مجوس بود در این مذهب برای آتش قداستی قائل بودند آنها هم از این جهت در توحید انحراف داشتند در هر جای دنیا به صورتی از توحید منحرف بودند در یک جا نبود که توحید به معنای واقعی کلمه حاکم باشد، بر اساس همین فکر انحرافات فراوانی بود حالا برای نمونه در نهج‌البلاغه در خطبه ۱۸۷ {بَعَثَهُ حینَ لاعَلَمٌ قائمٌ، ولا مَنارٌ ساطعٌ و لا منهَجٌ واضحٌ} خداوند پیغمبر خود را مبعوث کرد در موقعی که علم قائم، نشانة صحیحی بر پا نبود و روشنی نمایان وجود نداشت و راه روشنی برای مردم وجود نداشت. و همین طور خطبه ۹۴ {بَعَثَهُ و النّاس ضُلّالٌ فی حَیَرةٍ} خداوند پیغمبر خود را مبعوث کرد در حالی که مردم گمراه و سرگردان بودند {خابطون فی فتنة} و مردم در فتنه و فساد فرو رفته بودند {قد استَهوَتهُمُ الاهواء} هواهای نفسانی آنها را گمراه کرده بود {واستَزَلَّتهُمُ الکبریاء} کبر و نخوت آنها را به اشتباه انداخته بود {و استخفَّتهُمُ الجاهلیّةُ الجَهلاء} جاهلیت مردم را به سبک سری کشانده بود جهل و نادانی {و آلِهِ فی النَّصحَهِ و مضی عَلَی الطریقَهِ} در خطبه ۸۸ ، { ارسَلَهُ علی حینِ فَتْرة منَ الرُّسُل و طولِ هَجعَةٍ من الْأُمم، و اعتزامٍ من الفتَنِ، وانتشارٍ منِ الأُمُور، و تَلَظّ من الحروب، والدّنیا کاسِفَةُ النّور ظاهِرَةُ الغُرورِ} از این قبیل کلمات که وضع دنیای آن روز را منعکس می‌کند.

خداوند پیغمبر اسلام را برگزیده و بایستی این دین را که وسیلة هدایت است منتشر کند و به مردم برساند خوب حالا منتشر کردن و رساندن آن به مردم به چه صورتی باید باشد اگر پیغمبر یک مرکزی درست کند و در آنجا بنشیند و هر کس که می‌خواهد بیاید و ببیند که پیغمبر چه می‌گوید، دین که پیشرفت نمی‌کند مخصوصاً دین با منافع بسیاری از ابرقدرت‌ها همیشه مخالفت دارد این است که باید حرکتی انجام دهد خروشی باید کند تا در نتیجه ی این حرکت کاری انجام شود و پیغمبر این کار را انجام داد، مثلاً خودشان در جنگ تبوک با رومیان به جنگ برخاستند که یک ماه هم طول کشید و در موقع احتضار خودشان جیش أُسامه ترتیب دادند برای جنگ با رومیان، از طرف دیگر نامه نوشتند برای سلاطین بعد این آیه آمد که {قل یا ایّها الناس انّی رسولُ الله علیکم جمیعاً} پیغمبر تدریجاً حوزة تبلیغ خودش را وسعت داده، اول {و أنظر عشیرتک الأقربین} فقط بستگان خودش را دعوت کرد این مرحلة اول بود، بعد {لتنذر اُمّ القری و حولها} مکه و اطراف مکه، کم کم {قل یا ایها الناس انی رسول الله علیکم جمیعاً} پیغمبر به مردم خطاب می‌کند خداوند امر کرد که به همه مردم بگویید که من رسول الله هستم، {و ما ارسلناک الّا رحمةً للعالمین}. خلاصه معلوم می‌شود که پیغمبر باید به تمام دنیا رسالت خودش را ابلاغ کند، از این جهت یکی از بحث‌های مهم در اینجا نامه‌هایی است که پیغمبر خدا برای سلاطین و امرای آن روز نوشته، کتاب‌هایی در این زمینه وجود دارد، یکی کتابی است که مال علّامه احمدی میانجی (رحمة الله علیه) بنام مکاتب الرّسول است در آن بیش از صد نامه از پیغمبر خدا برای سران دولت‌ها و حکومت‌های آن روز ذکر کرده است، پیغمبر خدا لشکری فراهم کردند و رفتند با ایران جنگیدند، چرا؟ به دلیل اینکه نامه پیغمبر را خسرو پرویز پاره کرده و

خود خسروپرویز و دستگاه او احساس خطر کردند، از این جهت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله) ناچار هستند و مسلمانان باید حرکت کنند و بروند با ایران بجنگند. و همچنین پیغمبر نامه ای نوشتند به قیصر روم او هم نیز موضع‌گیری مخالف داشت و مسلمان‌ها که تربیت‌شده مکتب پیغمبر بودند وظیفه خود می‌دانستند که حرکت کنند و به جهاد بروند و مهلت ندهند که دشمن به سراغشان بیاید، قبل از اینکه دشمن حرکت کند و به سراغ ما بیاید {أعزوهم قبل أن یغزوکم} شما باید حرکت کنید، جیش أسامه چیست؟ پیغمبر مریض و در آستانه احتضار است و می‌گوید {لعن الله من ...} تأکید می‌کند که شما بروید و با روم بجنگید، از مدینه بروند و با روم بجنگند، این جهاد ابتدایی است، همین‌طور از مدینه حرکت کنند و بروند با ایران بجنگند. آنها سعی می‌کردند که اول با همان هدایت و موعظه و نصیحت باشد ولی اگر نشد {فقاتلوا اولیاء الشیطان انّ کید الشیطان کان ضعیفاً} {قاتلوا ائمةَ الکفر} چون باید ائمة کفر را از میان برداشت تا اینها هستند نمی‌گذارند که اسلام پیشرفت کند اولیای شیطان را باید نابود کرد این اسلام است. خلاصه نامه‌ها را اجمالاً مطالعه کنید نامه‌هایی که در کتاب مکاتب الرسول است که علامه احمدی میانجی (رحمة الله علیه) نوشته اند.

در کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم که قبلاً گفتیم مال جعفر مرتضی عاملی است و ۳۵ جلد سیرة پیغمبر است در جلد ۱۶ نامه‌ها را ذکر می‌کند البته آیت الله احمدی صابری همدانی هم کتاب محمّد و زمامداران را دارند که درباره همین نامه‌هاست که پیغمبر نوشته‌اند، در مضمون این نامه‌ها و در پیامد و مقدمه این نامه‌ها مطالعه کردن مفید است، بحث جهاد یک بحثی است که با تاریخ خیلی ارتباط دارد. در کتاب مکاتب الرسول حتی نوشته که پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) برای ملک هند نامه نوشتند چون در آن روز پادشاهان معروف دنیا یکی امپراتوری ایران بود و یکی هم قیصر روم بود اینها معروف بودند و قدرت حکومتی در اختیار این دو نفر بود امّا افرادی که برایشان نامه می‌نویسند یکی هم پادشاهی هند بوده این خیلی کار مهمی است بالاخره پیغمبر در آخر سال ششم هجری در اوایل سال هفتم هجری فرمودند که من مأمور شدم که هدایت خود را به تمام دنیا برسانم بعد از نزول این آیه که از آیات سورة اعراف است وآیه ۱۵۸ است {قل یا ایهاالناس انّی رسول الله علکیم جمیعاً} نامه‌ها که نوشته شده (چند تا از آنها که مهم هستند را توضیح خواهیم داد) بعضی پذیرفتند و قبول کردند و مسلمان شدند یکی از آنها که خیلی با رغبت پذیرفت ملک حبشه بود که جزء افریقا است و در آن روز خیلی مهم بود، پادشاه حبشه دعوت پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) را پذیرفت و پیغمبر هم خیلی به او عنایت داشت حتی موقعی که سلطان حبشه از دنیا رفت پیغمبر در مدینه برای او نماز خواندند، و یکی دیگر که نامه پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) را پذیرفت ملک مصر است و هدایایی برای پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) فرستاد، بعضی‌ها می‌گفتند ما فکر کنیم بعد جواب می‌دهیم، امیر بحرین هم ایمان آورد یمن هم جزء کسانی بود که با اختیار خودش ایمان آورد، درجلد ۱۶ الصحیح من سیرة النبی الاعظم صفحه ۱۵۶ چند از این نامه‌ها وجود دارد ایشان بحثی را در آنجا باز کرده‌اند که مخاطبة ملوک در آن روز کار آسانی نبود چون سلاطین همان‌طور که حضرت امیر فرمودند آنقدر نخوت و تکبّر و استبداد داشتند که حاضر نبودند از یک نفری که در عربستان رشد کرده و بوجود آمده تبعیت کنند چون در آن زمان عربستان یک مدّتی زیر سیطرة ایران و مدتی زیر سیطرة روم بوده و از خود استقلالی نداشته و مملکت عقب‌مانده‌ای بوده و مردمش هم به دلیل عقب‌ماندگی چیزی نداشتند تا دولت‌ها در او طمع کنند و بر آن تسلط پیدا کنند، حالا یک نفر از آنها برخاسته و می‌گوید من پیغمبرم و نامه نوشته برای سلاطین، این است که حساسیت زیادی در این موضوع وجود دارد برای چهار نفر که یکی از آنها ملک فُرس بود که در آن زمان خسروپرویز بود، پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) که به دنیا آمدند در زمان انوشیروان بود اینها همه از سلاطین ساسانی هستند البته در میان مردم درست کرده بودند که انوشیروان عادل بوده، نخیر! امام هم می‌فرمودند و در کتابشان هم دارند که عادل نبوده، سلطان عادلی ما نداریم و بخاطر همین امام هم می‌فرمایند و در شاهنامه فردوسی هم هست که در زمان انوشیروان مردم چند طبقه بودند و نظام طبقاتی عجیب حاکم بوده که بعضی از طبقات از سواد و علم محروم بودند و حق درس‌خواندن نداشتند اختلاف میان ایران و روم مدتی تداوم داشت به همین دلیل انوشیروان می‌خواست با روم بجنگد و احتیاج به پول داشت برای هزینه کردن در جریان نظامی، گفتند یک کفش گری است که ثروتمند است رفتند سراغ او، کفش‌گر حاضر شد که پول بدهد به شرط اینکه سلطان اجازه بدهد پسر او درس بخواند، طلاهایی که داده بود بار کردند و آوردند پیش انوشیروان و به او گفتند که این کفش‌گر به این قصد پول را داده در شاهنامه فردوسی دارد که (برو همچنان بازگردان شتر) انوشیروان پول را برگرداند و قبول نکرد و گفت که درس‌خواندن فقط مال سلاطین و سلاطین زادگان است و عدّه‌ای از علماء و دبیران و کارمندان دولت هم حق داشتند که درس بخوانند بقیه مردم حق درس خواندن نداشتند خلاصه یک حدیثی به دروغ درست کردند و امام هم

می‌گوید، و آن حدیث اینکه {ولدتُ فی زمن الملک العادل} که پیغمبر فرمودند من در زمان سلطان عادل به دنیا آمدم. حالا بعد از چند سال که انوشیروان مرده، دولت مال خسروپرویز است پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) برای ملک فرس که خسروپرویز است و دیگر ملک روم که به او هِرَقْل می‌گفتند که از کلمه هراکلی یوس گرفته شده و دیگر ملک مصر که مقوقس بود و ملک حبشه که نجاشی بود این چهار تا مهم بودند. اینها ملک بودند بقیه امرای قبایل بودند. گفتند در نامه‌ها باید مُهری باشد و مجبور شدند مُهری بنام پیغمبر درست کنند که سه سطر بود (الله - محمد - رسول) یعنی محمد رسول الله ولی به این ترتیب نوشتند برای احترام الله بالاست بعد محمد و بعد رسول، نامه‌ها نوشته شد و مهر زده شد و با افرادی برجسته نامه‌ها فرستاده شد مثلاً مال ایران را عبدالله بن حذافة که مردی بسیار برجسته بود حتی به آنها وقتی به پیش سلطان رسیدند گفتند سجده کنید ولی آنها قبول نکردند و گفتند ما برای غیر خدا سجده نمی‌کنیم خیلی مقاوم بودند.

حالا کمی از نامه‌ای که پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) برای ایران نوشته است را می‌خوانیم، در صفحه ۲۶۱ از همان کتاب که عرض کردم در جلد ۱۶ این است: {بسم الله الرحمن الرحیم - مِن محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس، سلامٌ علی من اتّبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهِد أن لا اله الا الله وحدهُ لا شریک لَه و أنّ محمداً عبده و رسولُه، أدعوک بدعایة الاسلام} تو را من به اسلام دعوت می‌کنم {فإنی أنا رسول الله الی الناس کافّةً} برای همه مردم فرستاده شده ام {لأنذر من کان حیّاً و یحق القول علی الکافرین أسلِم تسلَم} اسلام بیاور تا سالم بمانی {فإن أبیتَ فعلیک إثم المجوس} اگر اسلام نیاوری گناه مجوس هم (که مردم ایران در آن موقع دین مجوس داشتند) به گردن تو خواهد بود، نامه وقتی به دست خسروپرویز می‌رسد یک نفر نامه را می‌خواند همین که می‌بیند در اول نامه پیغمبر خدا اسمش را قبل از اسم او نوشته دیگر نمی‌گذارد که نامه تمام شود نامه را پاره می‌کند، این چه کسی است که اسم خود را قبل از اسم من نوشته در حالی که عبد من است؟! خوب در برابر این فکر باید جهاد ابتدایی باشد، یمن و عراق در آن موقع تحت سیطرة ایران بوده و از آن طرف مصر تحت سیطرة روم بوده است بعد خسرو نامه‌ای می‌نویسد برای پادشاه یمن(بازان) که یک نفر از مدینه برای من نامه‌ای نوشته است، چند نفر بفرست که او را بگیرند و نزد من بیاورند و او هم همین کار را کرد و چند نفر را فرستاد که بروند پیغمبر را بگیرند و بیاورند نزد خسروپرویز، بعضی از جزئیات را نمی‌خواهیم بگوییم خلاصه آمدند خدمت پیغمبر بعد پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) فرمودند یکی دو روز صبر کنید آنها هم صبر کردند بعد از دو روز آمدند نزد پیغمبر و گفتند ما مأمور هستیم و باید زود کار انجام شود به ما جواب دهید و پیغمبر فرمودند دیشب شیرویه پسر خسروپرویز پدر خود را کشت و خسروپرویز کشته شد در فلان شب و فلان ساعت، آنها تاریخ گذاشتند و برگشتند به نزد بازان سلطان یمن و سلطان یمن گفت من تحقیق می‌کنم اگر این درست باشد من ایمان می‌آورم از این جهت تحقیق کرد و ایمان آورد، خوب این جریان پادشاه ایران بود با نامه پیغمبر، پیغمبر فرمودند که {مزّق الله ملکه} نامه مرا پاره کرد خداوند هم سلطنت او را پاره پاره خواهد کرد، سلمان هم در آنجا بود پیغمبر فرمودند که {یاسلمان سیُوضع علی رأسک تاج کسری} تاج کسری (سلاطین ساسانی) بر سر تو گذاشته خواهد شد سلمان در آنجا داشت زنبیل می‌بافت خیلی استبعاد می‌کردند که چنین جریانی باشد بعداً چند دفعه مسلمان‌ها با ایران جنگیدند در مدائن و تیسفون جنگیدند وآخرین جنگ در نهاوند بود که آن فتح الفتوح صورت گرفت، مدائن هفت شهر بود مدائن پایتخت سلاطین ساسانی بوده تیسفون هم به او گفته می‌شد، مدائن که فتح شد و خزائن ساسانی به دست مسلمان‌ها افتاد سلمان در آنجا حضور داشت سلمان از داخل خزانه تاج را برداشت و تاج انوشیروان را بر سرش گذاشت و گفت الحمدالله که من نمردم و وعده پیغمبر را درباره خودم به حقیقت درک کردم و دیدم. خلاصه یکی از فصل‌های مهم موضوع مطالعه این نامه‌هاست که مرحله‌ای است از هدایت پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله).

دیروز عرض کردیم که صاحب جواهر در صفحة ۴۶ در جلد ۲۱ می‌گوید که جهاد ابتدایی از ضروریات اسلام است بلکه از قطعیات اسلام است چون ما هستیم و این آثار اسلامی، در برابر آثار اسلامی می‌بینیم که جهاد ابتدایی لازم است منتهی اسلام می خواهد که مسلمان‌ها در حدّی باشند {و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوةٍ و من رباط الخیل} {خذوا حذرکم} آنقدر مسلمان‌ها را در سطح بالا نگه دارند از لحاظ آمادگی نظامی، آمادگی روحی، آمادگی فکری که اینها بتوانند اسلام را نشر دهند، امام(رضوان الله علیه) چند کتاب در رابطه با جهاد دارند یکی دفاع مقدس که یک جلد از دفتر تبیان است، یکی جنگ و دفاع است، یکی سپاه پاسداران، یکی ارتش که ۵، ۶ جلد است در تمام اینها امام این حرف را دارد که مسلمان‌های صدر اسلام و تربیت‌شده ی مکتب پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) برخودشان لازم می‌دانستند که حرکت کنند و بروند و آنقدر قدرت داشته باشند و با قدرت خودشان دنیای کفر را دعوت به اسلام کنند البته اول با منطق و استدلال و در

آخر {آخر الدواء الکیّ} انشاء الله امیدوارم در این بحث توفیق پیدا کنیم که ادامه دهیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه پنجاه وششم تاریخ: ۸۷/۱۱/۱

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقسام جهاد بود، فقهای ما با توجه به برخی از آیات و تمسّک به آنها جهاد را به اقسامی که ذکر کردیم تقسیم کردند. جهاد با کفّار که کفّار هم دو قسم اند اهل کتاب و غیر اهل کتاب، که جهاد با اینها متفاوت است و یا کسانی که بغاة باشند و یا کسانی که حمله کنند به مملکت اسلامی و در برابر آن حمله به عنوان دفاع به جهاد بپردازند، این اقسامی بود که گفته بودند.

جهاد در لغتِ عرب به معنی جهاد و کوشش است و هر جهد و کوششی که فی سبیل الله باشد در قرآن جهاد نامیده شده است {تجاهدون باموالکم و أنفسکم} و امثال این تعبیرات، هر کوشش و سعی‌ای که برای اعلای کلمه اسلام باشد برای تأمین عزّت و عظمت اسلام باشد این جهاد است. بنابراین ما با توجه به سیرة پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) و سیره اهل بیت(علیهم السلام) جهاد را منحصر به اقسامی که فقهاء فرموده بودند نمی‌دانیم و نباید بدانیم چون مواردی می‌باشد که به آن جهاد گفته شده است ولی در اقسامی که فقهاء گفته‌اند نمی‌گنجد و شکّی هم نیست که آنها جهاد می‌باشند مانند قیام سیدالشهداء(علیه السلام) یا قیام زید بن علی‌بن الحسین(علیهما السلام) ویا قیام شهداء فخ و مانند آن، بنابراین ما جهاد را منحصر به آنچه فقهاء گفته‌اند نمی‌دانیم و شاه فرد جهاد هم همین جهادی است که در برابر ظلم و ظالمین و مستکبرین و کانون‌ها و مراکزی که برای طغیان و فساد و برای جلوگیری از نشر اسلام بوجود می‌آید است، اینها یک مطالبی است که باید به آنها توجه داشت، در زمان ما اول کسی که این فکر را ایجاد کرد امام(رضوان الله علیه) بود، قبل از ایشان جهاد خیلی کمرنگ بود در نتیجه ی اینکه فقهاء جهاد را منحصر به آن چند صورت کرده بودند بعلاوه مشروط به اینکه باید امام معصوم حضور داشته باشند و جهاد با حضورش یا با حضور نائب خاص او صورت بگیرد به طور کلی جهاد را از صحنه زندگی مسلمان‌ها دور کرده بودند ولی امام (رضوان الله علیه) جهاد را به صحنه زندگی آوردند، الآن هم آن عزّت و عظمتی که برای اسلام و ایران و انقلاب می‌بینیم در سایه همین است که ایشان جهاد را پررنگ کردند و فرهنگ جهاد و شهادت طلبی را پررنگ کردند و باعث شده که اسلام عظمت دیگری پیدا کند، در قرآن در بعضی از آیات است که از آنها استفاده می‌شود که جهاد اعمّ است ولی فقهاء ما ذکر نکردند، یکی از آیاتی که در قرآن کریم است این که {و مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان} این از آیات سورة نساء است که چرا شما قتال نمی‌کنید در راه خدا؟! مستضعفین عطف به جای الله است {و فی سبیل الله فی سبیل المستضعفین} و در راه نجات مستضعفین که در چنگال مستکبرین گرفتار شده‌اند باید شما مسلمان‌ها قتال و جهاد کنید و آنها را از چنگال مستکبرین نجات دهید، آیه ۱۷۱ به بعد در تفسیر آیت الله طباطبایی جلد چهارم صفحه ۴۴۷ در سورة نساء این آیه را به آن ترتیبی که عرض کردیم معنا می‌کند بعداً ایشان می‌گویند که تعصّب به طور کلی در اسلام ممدوح نیست ولی به طور کلی هم مذموم نیست بعضی از تعصّب‌های باطل البته مذموم است امّا بعضی تعصّب‌ها مثل تعصّب انسان درباره عِرض و ناموس خودش، دربارة عزّت و عظمت خودش لازم است، مستضعفین هم برادران شما هستند لااقل هم نوعان شما هستند شما بایستی اگر قدرت دارید قیام کنید و مستضعفین را از چنگال مستکبرین نجات دهید، یکی از بیانات امام که عرض می‌کنیم همین است که جهاد یک نوعش قیام است که افردی از مسلمانان که قدرت دارند برای آزاد ساختن مستضعفین از زیر سیطره ی مستکبرین قیام کنند، کلمات امام را بعداً می‌خوانیم، در باب دوازده از ابواب جهاد عدوّ ما چند روایت خواندیم، از آنها فقهاء استفاده کرده بودند که جهاد واجب است ولی وجوبش مشروط به وجود امام معصوم است یا نائب خاص نه نائب عام، از این جهت در زمان غیبت امام معصوم جهادی واجب نیست و این خیلی جهاد را متوقف می‌کند و کمرنگ می‌کند، صاحب ریاض (که قبلاً گفتیم) اینگونه گفتند که اجماع فقهاء بر این است، ما این را ردّ کردیم و گفتیم که شیخ مفید مخالف بودند، صاحب ریاض ادعای اجماع می‌کند که در زمان غیبت معصوم جهادی نیست خوب! جهاد که در میان مردم نباشد مردم کم‌کم فنون نظامی را فراموش می‌کنند، این بحث‌ها یک بحث‌هایی است که تا حدی تازگی دارد در حوزه، جهاد کردن تمرین می‌خواهد آمادگی جسمی و فکری و روحی و اقتصادی از همه جهت می‌خواهد ولی جهاد که تعطیل شد دیگر اینها وجود نخواهد داشت ملّت تقریباً یک ملّت ضعیف می‌شود از هر طرف حمله به آنها خیلی آسان می‌شود الآن که شما می‌بینید ایران از هر طرف دشمنان از آن حساب می برند به این دلیل است که جهادی در آن صورت گرفته و مجاهدینی تربیت شدند، عاشقان شهادت فراوان وجود دارند میلیون‌ها نفر به این ترتیب وجود دارند دیگر دشمن جرأت نمی‌کند نه از راه هوا، نه دریا، نه زمین به طرف ایران کج نگاه کند ولی قرن‌های قبل اینطور نبوده است، خود

صاحب ریاض که اینطور می‌گوید پسرش سید محمد مجاهد گرفتار یک جهادی شد و شکست خورد چون در زمان سید محمد مجاهد روسیه به ایران حمله کرد ایران در دو مرتبه‌ای که به جنگ روسیه رفت آنها ۱۷ شهر ما را گرفتند و در هر دو ما شکست خوردیم اولی به عهدنامه گلستان ختم شد و دومی به عهدنامه ترکمنچای، بعد از دادن این همه مضرّات و خسارت‌ها و جان‌ها و تلفات ما ناچار شدیم تن به صلح بدهیم، سید محمد مجاهد در دومین جنگ حاضر بود و حکم جهاد را هم صادر کرد ولی با آن مقدمات که نمی‌شد به جنگ رفت مردم حاضر شدند ولی به دلیل اینکه حکومت ایران حکومت ارباب و رعیّتی و خان خانی بود و اینکه استبداد قاجاری حاکم بود موفق نشدند، مردمِ مسلمان همیشه خوب بوده اند و همیشه با ما هستند اگر ما واقعاً آن طور که لازم است حرکت کنیم، این جنگ در حدود ۲۰ ماه طول کشید که سید محمّد مجاهد حرکت کرده بود از نجف و کربلا آمده بود به هر شهری که می‌رفت با استقبال مردم رو به رو می‌شد مردم ایران ۲۰ ماه خسارت این جنگ را تحمل کردند در آن روزها رساندن آذوقه به جبهه‌ها خیلی سخت بود ۴۰ نفر مجتهد در رکاب ایشان بودند یکی حاج ملا احمد نراغی بود که هر کدام یک مرجعی بودند تمام طلاب حوزه‌های علمیه حرکت کردند در رکاب بودند شب ها در جبهه‌ها نماز جماعت برقرار بود و گفتن احادیث درباره جهاد، مسائل دینی و احکام و گرم کردن مردم، ولی چه باید کرد؟! یک مملکتی است که چندین قرن حکمی از جهاد نبوده آمادگی نبوده، بالاخره درهر دو جنگ ایران شکست خورد، در دومین جنگ کاپیتالیسیون بوجود آمد که روسیه علاوه بر اینکه خسارت جنگی از ایران گرفت در حالی که او حمله کرده بود و شهرهای ما را گرفته بود ولی ما باید خسارت می‌دادیم و کاپیتالیسون به این صورت بود که کسانی که از کشور خارج در ایران هستند باید مصونیت قضایی داشته باشند که هر کاری بکنند ایران حق محاکمه ندارد، بعلاوه وقتی که سید محمد مجاهد از مرز روس و ایران برگشت، یکی از کارهایی که روسیه انجام داد این بود که قبول کرد بعد از فتحعلی‌شاه پسرش عباس میرزا حاکم ایران باشد و سعی کردند شکست‌ها را به گردن آخوندها بگذارند و به طوری این تبلیغات را انجام دادند که به هر شهری سید محمد مجاهد قدم می‌گذاشتند مردم کجاوه‌اش را سنگ باران می‌کردند، آب دهان به سویش می‌انداختند و به او و طلبه‌ها بد می‌گفتند، در کتاب روضة الصفا که فارسی است جریانش هست که اهانت به علماء فراوان است، با نعلین و عمامه رفته بودند به جنگ و شکست خورده بودند، از این قبیل تعبیرات دارد، چرا اینجور شد؟! چونکه درقرن‌ها فتوی داده شده که جهاد واجب نیست، نه آمادگی است، نه تجهیزاتی است، نه یادگرفتن فنون رزمی است، بعضی فتاوی را میرزای قمی در جامع الشتات دارد چون ایشان در آن زمان بوده و فتوی صادر کرده ولی پیشرفت نکرده است، در نتیجه جهاد باید همیشه در صحنه مملکت اسلامی به عنوان یک موجود زنده، یک موجود تحرک بخش و عظمت آفرین، همیشه زنده و پابرجا باشد به همین دلیل به نظر بنده ترک این مسائل به این ترتیب باعث ضرر و عقب‌ماندگی زیادی برای مسلمان‌ها شده است.

حالا دو سه کلمه از کلمات امام را می‌خوانیم، ما ۵۰ جلد دفتر تبیان داریم که کلمات امام را جمع کردند چند جلد از این مربوط به جهاد است دفاع مقدس یک جلد است، سپاه پاسداران یک جلد است، ارتش یک جلد است، در دفتر تبیان شماره ۲۴ امام می‌فرمایند جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی شناسد ما به کسانی که با عقیده ما هماهنگ نیستند می‌جنیگیم، بنده نوشته‌ام ترسیم چنین افق وسیعی از حوزه ی جهاد که امام فرموده‌اند برای عظمت اسلام بسیار مؤثر است، ایشان می‌گویند دفاع از اسلام و مسلمین و مستضعفین، دفاع از حزب الله از نهضتِ کشوری اسلامی سرچشمه می‌گیرد ما نباید با جهاد خودمان آبروی اسلام و مسلمین را حفظ کنیم؟! و این الگوگیری امام از سیرة نبوی و ائمه(علیهم السلام) سرچشمه گرفته است و احاطه زیادی بر تاریخ دارند، خود امام می‌فرمایند که اگر یک ملتی بخواهد مقاومت کند برای یک حرف حقی، باید از تاریخ اسلام استفاده کند، ببینند که در تاریخ اسلام چه گذشته و گذشته سرمشقی است برای آینده، این در صحیفه امام جلد ۲۱ صفحه ۸۷ آمده است.

پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) چند دفعه نامه نوشتند برای سلطان روم، در دفعه دوم آن شخص که نامه را می‌برد (آن وقت‌ها روم طوری بود که اردن و سوریه و لبنان و فلسطین همه جزو قلمرو روم بودند) کشتند، پیغمبر برای اینکه آن شخص کشته شد لشکری فراهم کرد و جنگ موته در این رابطه بوجود آمد، یک نفر کشته شده بود ولی پیغمبر برای نشان دادن قدرتشان یک لشکری می‌فرستند یا در جنگ تبوک که دوباره با روم بود.

بنده نوشته‌ام این پیر فرزانه همواره در طول حیات خود در مبارزات انقلابی خود سیره پیغمبر و ائمة معصومین(علیهم السلام) را الگو قرار داده بود و ایشان نوشته است که با خدای خویش عهد کردیم که دنباله‌رو امام خودمان سید الشهداء(علیه السلام) باشیم. در جای دیگر امام(رضوان الله علیه) در جلد ۲۰ صحیفه نور صفحه ۳۱۳ می‌فرمایند که کدام فتنه و بلیه بالاتر از اینکه دشمنان اسلام خصوصاً در این زمان برای

برچیدن اساس اسلام به بر پا کردن حکومت‌هایی مثل حکومت ستم شاهی و برگرداندن مستشاران غارتگرو بر باد دادن عزت و عظمت در کشورهایی مثل عراق و ایران دست به کاراند، بعد می‌فرمایند {قاتلوهم حتّی لا تکون فتنة} باید شما مسلمان‌ها قتال کنید تا فتنه و فساد را از زمین بردارید، باز ایشان در جلد ۲۷ صحیفة نور صفحه ۳۱۸ می‌فرمایند که هیهات که خمینی در برابر تجاوز دیو سیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن و عترتِ رسول خدا ساکت و آرام بماند و یا نظاره‌گر صحنه‌های ذلت و غارت مسلمان‌ها باشد نباید مسلمان‌ها نظاره‌گر صحنه‌های ذلت باشند من خون و جان ناقابل خویش را برای ادای واجب حق و دفاع از مسلمان‌ها آماده نمودم و در انتظار فوز عظیم شهادتم، آخرین کلام ایشان، قدرت‌ها و ابر قدرت‌ها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر من یکّه و تنها هم بمانم برای مبارزه با ظلم و کفر و شرک و بت‌پرستی به راه خود ادامه خواهم داد به یاری خدا در کنار بسیجیان اسلام این پا برهنه‌های مغصوبِ دیکتاتورها خواب راحت را از دیدگاه جهان خواران و سرسپردگانی که به ظلم و ستم خویش اصرار می‌نمایند سعی خواهم کرد. خلاصه این جهاد و روحیه جهادی است و ما جهاد را اینگونه معنا می کنیم.

عرض کردم به اینکه در باب دوازدهم ازابواب جهاد عدوّ که تکیه‌گاه مهمّی بود که روایاتی داشتیم که جهاد واجب نیست الّا مع الامام در آن باب ما خواندیم که اگر یادتان باشد ده، دوازده روایت بود، این روایات که صاحب جواهر هم داشتند جواهر جلد ۲۱ صفحه ۱۱ {لا خلاف بیننا و الاجماع بقسمیه علیه یجب الجهاد بشرط وجود الامام(علیه السلام) و بسط یده أو من نصبه للجهاد} بعد آمدند در این باب دوازدهم از ابواب جهاد عدوّ از وسائل جلد ۱۱ صفحه ۳۲ روایات را ذکر کردند روایاتی که ایشان ذکر کردند خبر یک، دو، سه، چهار، پنج، هفت، هشت و ده است برای آن مدّعای خودشان. باب دوازده از ابواب جهاد عدوّ صفحه ۳۲ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی، خبر اوّل باب که ضعیف هم بود خبر بشیر دهّان که ما گفتیم بشیر دهّان وثاقتش ثابت نیست این روایت را با این ضعف سند علامه در تذکرة، علامه در منتهی، صاحب ریاض و مسالک همه‌شان ذکر کردند، روایت این است {عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال قلت له انّی رأیت فی المنام انّی قلتُ لک أنّ القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرامٌ مثل المیتة والدم و لحم الخنزیر} می‌گوید من در خواب دیدم که به شما می‌گویم که قتال با غیر امامی که طاعتش مفترض باشد حرام است، حرمتش مثل میته است و دم است و لحم خنزیر، {و قلتَ لی نعم هو کذلک} در خواب به شما گفتم و شما هم در خواب گفتید هیمن‌طور است {قال ابوعبدالله(علیه السلام) هو کذلک هو کذلک} این خبر دلالت دارد بر اینکه جهاد با غیر امام مثل أکل میته و أکل لحم خنزیر است. ولی سندش ضعیف است این را فقهای ما ذکر کرده‌اند و خبرهای دیگر که ما خواندیم، در این باب خبر هشتم که سندش صحیح بود این‌طور می‌گفت باید در جهاد در رکاب کسی بود که حکم خدا را اجرا کند، این اعمّ است از امام و نائب امام و فقیه و غیره، اگر یادتان باشد آنجا ما این روایات را بررسی کردیم، و آن که صحیح بود دلالت بر آنچه می‌گفتند نداشت چون بعضی از این روایات تعبیر به امام دارند، بعضی امام عادل و بعضی امام معصوم، ولی در روایت ما امام معصوم نداریم، اولاً روایات دلالت نداشتند، دوم اینکه صاحب جواهر در آنجا گفت که این روایات مخالف ولایت فقیه است چون ادلّه دال بر ولایت فقیه، فقیه را جانشین امام می‌داند در هر کاری، آنجا اشکال کردیم که اجماع نیست چون شیخ مفید که کلماتش را ذکر کردیم می‌گوید در زمان غیبت امام زمان فقهاء از راه امر به معروف و نهی از منکر باید به جهاد قیام کنند، خوب از این جهت ما اجماع را ردّ کردیم، حالا بحث ما این است که این روایت که در باب ۱۲ می باشد و قبلاً بحث شده و آن خبر که دیروز خواندیم و ناتمام ماند، دلالت دارند بر اینکه امام لازم نیست و همین‌قدر که مردم تائبون و عابدون و سائحون و راکعون و ساجدون و ... باشند واین صفات را دارا باشند کفایت می‌کند و باید جهاد کنند. چطور شده که فقهاء آن روایات را ذکر می‌کنند امّا این روایات که دیروز ما خواندیم که از آنها استفاده می‌شد که امامی لازم نیست و مردم مسلمان که احساس مسئولیت کنند باید بروند و جهاد کنند را ذکر نکردند.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه پنجاه و هفتم تاریخ: ۸۷/۱۱/۲

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درروزهای چهارشنبه از مباحث و مطالب کتاب شریف نهج‌البلاغه می‌باشد، که یکی از متون بسیار مهم اسلامی است یعنی بعد از قرآن مجید کتابی به این عظمت و متانت و جامعیت نداریم و بحث ما در این کتاب که مطالب بسیاری دارد درباره اصول و مبانی حکومت اسلامی است. امام(رضوان الله علیه) در جای جای صحیفه نور از نهج‌البلاغه نام برده‌اند، در یک جا فرموده‌اند، فکر می‌کردند که بعد از سقوط رژیم سلطنتی یک رژیمی سرکار خواهد آمد مشابه همان یا کمی بهتر از آن ولی حالا باید بدانند این یک حکومت و نظامی است که اساس مشی‌اش بر مثل نهج‌البلاغه است که مبیّن خصوصیات حکومت اسلامی است. در عظمت این کتاب مطالبی بیان فرموده‌اند، که هر کسی به اندازه فهم و درک خودش از این کتاب استفاده می‌کند و بعد کلمه‌ای را فرموده‌اند، که در این کتاب کلمه‌ای است در مورد خدا که در مسأله توحید است {داخل فی الأشیاء لا بالممازجة خارج عن الأشیاء لابالمغایرة} فرموده‌اند هر کس قبل از مطالعه شروح ببیند در ذهن خودش از این کلمه درباره خدا چه می‌فهمد آن فهمش دلیل آن خواهد بود که در مسألة توحید چقدر کمال دارد.

ما در بحث خودمان که اصول و مبانی حکومت اسلامی است ۳۰ فصل و أصل داریم، أصل اوّل دقت و حفاظت دربارة بیت‌المال، چون بیت‌المال یک مال عمومی است و درباره صرف کردن مال عمومی دقت بسیاری باید اعمال شود چون برای همه است و اگر کسی توجه نکند و زیاده‌روی کند در برابر یک ملّت مسئولیت دارد. در جلسه گذشته عرض کردیم که در قرآن مجید درباره پیغمبران، خداوند یک برجستگی ذکر کرده است، درباره حضرت یوسف علیه السلام {وقال الملک ائتونی به استخلصه فلمّا کلّمه قال انّک الیوم لدینا مکینٌ امین} بعد از اینکه برای حضرت یوسف علیه السلام آن جریان ها و مرارت ها پیش آمد، بالآخره یوسف شناخته شد، مَلِک یوسف را خواست و گفت که او را از خواص خودم قرار می دهم بعد که با او حرف زد {قال انّک الیوم لدنیا مکین أمین - قال اجعلنی علی خزائن الأرض انّی حفیظ علیم} این بیت القصیده جریان حضرت یوسف علیه السلام است و آن برجستگی که قرآن بیان کرده است این است که آن خزائن الارض که بیت‌المال جزء آن هست باید تحت نظر کسی باشد که حفیظٌ علیمٌ باشد، هم علیم باشد که بداند کجا باید مصرف شود و هم حافظ و نگهبان باشد تا در آنجا که مصرف می‌شود زیاده‌روی و تخطّی و تخلّف بوجود نیاید.

ما بحث را از بیت‌المال آغاز کردیم در جای جای نهج‌البلاغه درباره این موضوع مطالبی هست، یکی در خطبه ۱۲۶ که حضرت امیر علیه السلام وقتی زمام امور را به دست گرفت فرمودند {لتبلبلنّ بلبلة و لتغربلّن غربلة و لتساطُنّ سوط القدر حتی یعود أسفلکم أعلاکم و أعلاکم أسفلکم} خودشان پیش‌بینی می‌کردند و دانستند که این جریان حکومت، بالا و پایین‌هایی و تحوّلی بوجود خواهد آورد و این امر غربالی خواهد بود که چه کسی می‌تواند تحمّل کند وچه کسی نمی‌تواند تحمّل کند، این خطبه در موضوع بیت المال است که به ترتیب شماره‌گذاری فیض الاسلام کلام ۱۲۶ می‌باشد. این خطبه در شرح خوئی جلد ۸، صفحه ۱۸۲ تا ۱۹۴ می‌باشد، اگر کسی این شروح را مطالعه نکند آن حقائق موجود در نهج‌البلاغه را نمی‌تواند درست درک کند، در این شرح می‌فرمایند که این خطبه و مطالب این خطبه تحوّل عجیب بوجود آورد و همین‌کار باعث شد که طلحه و زبیرها بروند کنار و جنگ جمل را بوجود بیاورند و همین باعث شد که جنگ صفین بوجود آمد. شرح ابن ابی الحدید جلد ۸، صفحه ۱۰۹، شرح بحرانی جلد ۳، صفحه ۱۳۰ شرح فی ضلال جلد ۲، صفحة ۱۳۰.

سید رضی قبل از اینکه خطبه را بیان کند این مقدمه را ذکر کرده‌اند {ومن کلام له لمّا عُوتب علی تصییره الناس أسوة فی العطاء} پیغمبر صلی الله علیه و آله دأب و برنامه‌شان این بود که بیت المال را میان همه، میان کسانی که سهمی از بیت‌المال داشتند بالسویّة تقسیم می‌کردند، آن موقع هم بگونه‌ای بود که بسیاری از مردم در بیت المال سهیم بودند، خودشان را آماده می کردند و در موقع جهاد به جهاد می‌رفتند و در موقعی که جهاد نبود آمادگی خودشان را حفظ می‌کردند و از بیت المال ارتزاق می‌کردند و سهم می‌بردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به همه به طور مساوی می‌داد، فرقی بین افراد نبود. زمان ابوبکر هم مطلب به همین ترتیب بود ولی عمر در بیت المال تفاوت‌هایی ایجاد کرد به کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند بیشتر داد، به زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر داد، در میان زن‌های پیغمبر برای عایشه سهم بیشتری قائل شد، عرب را بر عجم ترجیح داد به عرب‌ها بیشتر می‌داد، به کسانی که نفوذ داشتند و فعّال‌تربودند و دور و بر حکومت بودند و باعث تقویت حکومت می‌شدند و بدخواهان را از حکومت دور می‌کردند به این قبیل افراد بیشتر داد و تمایزهای زیادی قائل شد که در شرح خوئی بیان شده است. عثمان که آمد سرکار این

مطلب را بیشتر تقویت کرد، به بستگان خودش، به خویشاوندان خودش بیشتر و بیشتر می‌داد.

حضرت امیرعلیه‌السلام این روند را می‌خواهند به زمان پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بر گردانند و به همه مساوی بدهند. {ومن کلام له علیه‌السلام لمّا عُوتب علی تصییره الناس أسوة فی العطاء} کلام امیرالمؤمنین وقتی که مردم را مساوی قرار دارد. إسوة در اینجا یعنی مساوی قرار دادن، حضرت از طرف زیاده‌خواهان و افزون طلبان مورد عتاب قرار گرفت و آنها اعتراض کردند، {من غیر تفضیل اولی السابقات و الشرف} حضرت اولی السابقات و الشرف را تفضیل نداد، فرمودند هر کس در جنگ ها کار کرده است برای خدا کار کرده است و عوضش را باید از خدا بگیرند و من در بیت المال اینگونه تفاضل‌هایی که خلفای قبل من (یعنی عمر و عثمان) بوجود آوردند قبول نداریم، این امر باعث شد که عتاب‌ها سرازیر شد به طرف حضرت امیرعلیه‌السلام، آن زیاده‌خواهان و افزون طلبان طاقت نمی‌آوردند و عتاب و خطاب می‌کردند و همین باعث شد که طلحه و زبیر و امثال آنها به کنار رفتند.

حضرت در مقابل عتاب آنها اینگونه فرمودند {أتامرونّی أن أطلب النصر بالجور فیمن ولیّت علیه؟!} أتامرونّی اصلش أتامروننی بوده که با تأکید اینگونه شده است، آیا از من می‌خواهید که من جور و ظلم کنم به کسانی که زیر سیطره ی حکومت من هستند تا برای خودم طرفدار درست کنم، چون معلوم است به صاحبان قدرت و نفوذ بیشتر دادن موجب درست شدن طرفدار می‌شود ولی این باعث ظلم می‌شود چون بیت‌المال برای همه است و این باعث کم گذاشتن حق افرادی می‌شود {و الله لاأطور به ماسمر سمیر} والله من این کار را نمی‌کنم، یکی از خصوصیّات حضرت امیر این قاطعیّت و صراحت می‌باشد. سمر لغتاً به معنی صحبت در شب است، عرب صحبت در شب را می‌گوید سمر سموراً. شاعر هم می‌گوید {شنیده‌ام که محمود غزنوی شب دی - شراب خورد شبش جمله به سمور گذشت} {فقیر گوشه‌نشینی لب تنور گرفت - لب تنور بر آن بینوای عور گذشت - علی الصباح بزد نعره‌ای که ای محمود - شب سمور گذشت و لب تنور گذشت} خلاصه سمر سموراً یعنی در شب سخن گفتن امّا کم‌کم سَمَرَ سموراً اسم شده است برای شب و روز. مادامی که شب و روز پشت سر هم و اختلاف لیل و نهار ادامه دارد علی این کار را نخواهد کرد. {و ما أمّ نجمٌ فی السماء نجماً} مادامی که ستاره‌ای در آسمان پشت سر ستاره‌ای حرکت می‌کند، چون ستاره‌ها که متراکم نیستند و در فضای پهناور هر یک مسیری دارند و در آن مسیر هر یک پشت سر دیگری حرکت می‌کنند، مادامی که شب و روز وجود دارد و مادامی که ستارگان آسمان پشت سر هم در حرکتاند من این کار را نخواهم کرد. {لو کان المال لی لسویّت بینهم فکیف و أنّما المالُ مالُ الله} اگر مال بیت المال مال خودم بود به همه مردم مساوی می‌دادم و حال اینکه مال مال خودم نیست و مال خداست، از این جهت من در بیت المال تفاضل و تفاوتی برای این اشخاص قائل نخواهم شد. این است که یکی از صفات امیرالمؤمنین تقسیم بالسویه است.

در بحار الانوار جلد ۴۱، صفحه ۱۰۵، می‌دانید که بحارالانوار دو چاپ دارد و در آدرس‌ها به این باید توجه کنیم. یکی چاپ ایران و اسلامیة است و یکی هم چاپ بیروت است. هر دو تقریباً ۱۱۰ جلد می‌باشند تا جلد۴۰، ۵۰ مساوی‌اند ولی از جلد ۵۰، ۵۵ که بالا می‌رود ۳، ۴ جلد تفاوت تقدّم و تأخّر وجود دارد. آدرسی که عرض کردم چاپ بیروت است. {قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله لعلیّ یا علیّ تخاصم الناس بعد بستة خصالٍ فتخصمهم} پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به حضرت علی علیه‌السلام فرمودند بعد از من با ۶ خصلت با پیشینیان خود به مخاصمت بر خواهی خواست، یعنی حضرت علی‌علیه‌السلام با خلفای قبل از خودش در این ۶ خصلت تفاوت دارد، پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند با این ۶ خصلت با آنها به مخاصمه بر می‌خیزی ولی تو آنها را محکوم می‌کنی و جلو می‌اُفتی.

{إنّک اوّل الناس ایماناً بالله} این یکی از خصلت‌های تو است هیچ‌وقت به بت سجده نکردی ولی آن خلفای سابق قبلاً بت‌پرست بودند، آن کسی که یک لحظه‌ای در راه غیر توحید گام برنداشت امیرالمؤمنین بود، سنّی‌ها برای پرده‌پوشی به این مطلب خیل حرف‌ها زده‌اند و گفته‌اند اینگونه نیست که یکی از آنها ابن ابی الحدید می‌باشد و این مطلب را قبول نمی‌کند، دوم گفته‌اند علی ۱۰ ساله بوده که ایمان آورده است و ایمان صبیّ که نافذ نیست و از این قبیل حرف‌ها که علیه حضرت امیرالمؤمنین می باشد آنها زیاد دارند.

۱ - {أنّک اوّل الناس ایماناً بالله}، ۲ - {و أقومهم بأمرالله عزّوجلّ} تو کسی هستی که برای اجرای امر پروردگار از همه مستقیم‌تر و پایدارتر بودی. ۳ - {أوفهم بعهدالله} به پرورگار از همه بیشتر وفا کردی ۴ - {أرئفهم بالرّعیّة} تو به رعیت از همه مهربان‌تر بودی. ۵ - {و أعلمهم بالقضیة} در امور قضایی از همه مردم واردتر و آگاهتر بودی (أقضاکم علیّ). ۶ -{اقسمهم بالسویّه} در قسمت کردن بیت المال به طور مساوی از همه دقیق‌تر بودی. {و أفضلهم عندالله عزّوجلّ} از لحاظ فضائل و مناقب از همه بافضیلت‌تر بودی. این روایت را ما برای این کلمه ی {أقسمهم بالسویّه} ذکر کردیم.

خلاصه این یکی از کارهای حضرت امیرعلیه‌السلام بود که {إسوةً فی العطاء} یک تحوّلی ایجاد کرد و بسیاری از افراد حریص و افزون طلب که عادت کرده بودند به سلطه‌خواهی از اطراف امیرالمؤمنین متفرق شدند و کنار رفتند و این باعث بوجود آمدن جنگ جمل و صفین شد. این یک مورد بود که عرض شد.

دوم نامه ۲۶ حضرت امیرالمؤمنین است که به بعضی از عمّالشان می‌باشد {وقد بعثه الی الصدقة} حضرت او را فرستاد برای جمع‌آوری ذکاوات و بیت‌المال، ما مختصر آن را می‌خوانیم خودتان مراجعه کنید، {آمره بتقوی الله فی سرائر أمره و خفیّات عمله} این کلمات را بیان می‌کنند و بعد می‌فرمایند وقتی بیت المال در دست تو است {فوفّهم حقوقهم} حقوق مردم را به آنها برسان {و إلّا تفعل فانّک من اکثر الناس خصوماً یوم القیامة} عرض کردیم چون بعضی از اموال مال ملّت است اگر کسی در آن خیانت کند خصوم زیادی در روز قیامت خواهد داشت، گاهی کسی به مال یک فرد اجحاف می‌کند خصمش همان یک فرد است ولی گاهی اجحاف می‌کند به بیت‌المال، مانند همین برق که بیت‌المال است و اگر کسی در موقع خودش خاموش نکند و یا اضافه مصرف کند به همه مردم اجحاف کرده است و مانند آب و ... که برای عموم است و در مصرف آنها باید دقت زیاد إعمال شود. و اگر کسی زیاده‌روی کند {اکثر الناس خصوماً یوم القیامة} می‌باشد، چون این اجحاف به یک ملّت و میلیون‌ها نفر می‌باشد.

{و بؤساً لمن خصمُه عندالله الفقراء و المساکین و السائلون و المدفوعون و الغارم و ابن سبیل} بدا به حال کسی که در روز قیامت خصمش فقراء باشند، خصمش مساکین باشند، خصمش سائلون باشند کسانی که سائل به کف‌اند، خصمش مدفوعون باشند کسانی که رانده شده از اجتماع‌اند، خصمش در روز قیامت وام داران باشند، خصمش در روز قیامت ابن سبیل باشد، چون بیت‌المال با اینها بیشتر مطرح می‌شود. اگر کسی اجحاف کند همه اینها روز قیامت به عنوان خصم جلو انسان را می‌گیرند.

{و من استهان بالامانة و رتع فی الخیانة} کسانی که متصدی بیت‌المال‌اند این در دست آنها امانت است، کسی که امانت را کوچک بشمارد و در راه خیانت گام بگذارد، {و لم نیزّه نفسه و دینه عنها} دین خود را و خودش را از خیانت مصون نگه ندارد، {فقد أحلّ بنفسه فی الدنیا الذّل و الخزی و هو فی الآخرة أذلُّ و أخزی} هم در دنیا برای خودش رسوائی و ذلّت را بوجود آورده و در آخرت هم أذلّ و أخزی است.

و این کلمه‌ای که می‌خواهم بخوانم بسیار مهم است و در نهج‌البلاغه مانند ستاره‌ای می‌درخشد. {و إنّ أعظم الخیانة خیانةُ الأمّة و أفظع الغشّ غشُّ الائمة} بزرگترین خیانت، خیانت به یک ملّت است و زرشت‌ترین غشّ و تقلّب این است که انسان با پیشوایان و رهبران دینی تقلّب و نفاق داشته باشد. ما در روایات داریم که در سه چیز نصیحت لازم است، نصیحت لغةً به معنی خیرخواهی است، نصیحت یک امر قلبی است که قلباً انسان خیرخواه باشد، ما که به این کلمات می‌گوییم نصیحت، مجازاً به آنها گفته می‌شود، چون این کلمات حاکی است از آن خیرخواهی به آنها گفته می‌شود نصیحت. ما روایت داریم که نصیحت در سه چیز خیلی لازم است {النصح لله و لرسوله و للائمة} در سه چیز انسان باید قلباً خیرخواه باشد و با خلوص نیت باشد، یکی نسبت به خداست دوم نسبت به پیغمبر خدا و دین، سوم نسبت به پیشوایان دین، چون افرادی که نسبت به پیشوایان دین غش دارند، زبانشان چیزی می‌گوید و قلبشان چیز دیگر می‌گوید، این قبیل افراد ضرر زیادی به حکومت می‌رسانند چون حکومت به زبان آنها نگاه می‌کند و اعتماد می‌کند ولی آنها قلباً خائن‌اند و ممکن است در یک نقشه‌هایی علیه حکومت دخالت داشته باشند و یا خودشان طرّاح آن نقشه‌ها باشند. اضافه خیانة به أمة، اضافه مصدر به مفعول به است و همین‌طور در اضافه غشّ به أئمّه و فاعل آن، شخص است یعنی خیانت کردن شخص نسبت به أمّة، چون مصدر گاهی به فاعل و گاهی به مفعول به اضافه می‌شود.

مطلبی از بحار در مورد خطبة ۱۲۶ عرض کنیم، بحار جلد ۴۱، صفحه ۱۰۸، طائفه‌ای از اصحاب امیرالمؤمنین به نزد ایشان رفتند {عند تفرّق الناس و فرار کثیرهم الی معاویة} در پی جریان عدالت امیرالمؤمنین مردم از اطراف ایشان پراکنده شدند چون تحمّل عدل برایشان مشکل بود و به سمت معاویه فرار کردند، {طلباً لما فی یده} برای بدست آوردن آنچه در اختیار معاویه بود رفتند سراغ معاویه، چون بیت المال و اموال عمومی در شام در اختیارش بود، منسب و مقام هم که به اشخاص می‌داد، عبیدالله بن عباس از طرف حضرت مجتبیعلیه‌السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین معیّن شد که برای جنگ به طرف معاویه حرکت کند با ۱۲ هزار نفر از کوفه حرکت کردند، رفتند در چند منزلی وسط راه، معاویه برایش نامه نوشت که من یک میلیون درهم به تو می‌دهم این ۵۰۰ هزار درهم نقداً و بقیه را هم بعداً که آمدی به علاوه حکومت فلان‌جا به تو می‌دهم، به خیلی‌ها وعد دختر و ... می‌داد که داماد خلیفه شود و بعداً معلوم شد که معاویه اصلاً دختر ندارد و تمام این وعده‌ها دروغ بوده است.{فقالوا یا امیرالمؤمنین} رفتند سراغ امیرالمؤمنین {أعطِ هذه الأموال و فضِّل هؤلاء

الاشراف من العرب و قریش علی الموالی و العجم} اینها به قول خودشان خیرخواهان بودند، گفتند بیت المال را به افراد با نفوذ بده و این اشراف را که از عرب و قریش‌اند بر عجم برتری بده، به ایرانی‌ها می‌گفتند عجم و آنها را تحقیر می‌کردند، این از زمان عمر باقی مانده است بحار می‌گوید خطبه ۱۲۶، شأن نزولش اینجاست.

مسأله بیت المال و شیوة قسمت کردن آن (به همان صورت که عرض کردیم) بخاطر این بوده است که فقر ریشه کن شود و برای افراد کار و اشتغال ایجاد شود تا جامعه یک جامعه ای آبادی باشد و در جامعه فقرزدایی بوجود بیاید.

در روایات می‌خوانیم، در وسائل ۲۰ جلدی، جلد ۱۱، باب ۱۹ از ابواب جهاد عدوّ، {عن محمد بن ابی حمزة عن رجلٍ} ایشان می‌گوید که حضرت امیرعلیه‌السلام یک پیر مرد نابینا و مسنّ را دیدند که دارد سؤال می‌کند، یعنی گدائی می‌کند و دست سؤال به طرف مردم دراز می‌کند، امیرالمومنین فرمودند {ما هذا} یعنی در حکومت حضرت امیرعلیه‌السلام نباید کسی آنقدر محتاج بماند که محتاج به سؤال باشد، {قالوا یا امیرالمؤمنین نصرانیٌّ} گفتند او مسلمان نیست نصرانی است، {قال‌علیه‌السلام استعملتموه حتی إذا کبرُ و عجز منعتموه} فرمودند این نصرانیّ در تحت سیطره حکومت اسلام کار می‌کرده است ولی وقتی پیر شده و عاجز از کار شده است آنقدر کسی به او کمک نکرده است که ناچار دست سوال دراز می‌کند، {أنفقوا علیه من بیت المال} از بیت المال به او بدهید. کسی که قدرت کار دارد برایش کار ایجاد کنید و کسی که قدرت کار ندارد باید ازبیت المال اداره بشود تا احتیاج به سؤال و اظهار احتیاج نباشد، این یک خبر بود.

خبر دیگر در جلد ۱۴ وسائل ۲۰ جلدی در کتاب نکاح، صفحه ۲۶۷، شخصی را خدمت حضرت امیرالمؤمنین آوردند که {عبث بذکره} استمناء کرده بود، استمناء یک عملی است که دارای مضرّات بسیار زیادی است {فضرب یده حتی احتمرّت} حضرت امیرعلیه‌السلام اوّل به او تعزیر جاری کرد، به دستش شلاق و تازیانه زد تا دستش سرخ شد، {ثم زوّجه من بیت المال} و حضرت از بیت المال وسائل تزویج او را فراهم کرد. اینها نمونه‌هایی است در روایات ما که بیان می‌کند بیت المال در چه جاهایی باید مصرف شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه پنجاه و هشتم تاریخ: ۸۷/۱۱/۵

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که در اقسام جهاد، فقهای ما این مطلب را متعرض شده‌اند که جهاد در صورتی واجب است که امام معصوم حضور داشته باشد یا کسی که از طرف او به خصوص نیابت و اذن دارد حضور داشته باشد و کسانیکه اذن عام دارند در زمان غیبت نمی‌توانند لشکری تجهیز کنند و مردم را برای جهاد آماده کنند و به جهاد اقدام کنند، در حقیقت آنطور که صاحب ریاض گفتند در زمان غیبت امام عصر(علیه السلام) جهاد واجب نیست مگر جهادی که به عنوان دفاع باشد که اگر مملکت اسلامی بیضه اسلام مورد تهاجم قرار بگیرد آن جا به عنوان دفاع جهاد واجب است و حضور امام هم شرط نیست بر همه افراد هم واجب است، مرد و زن و پیر و جوان، امّا در غیر این مورد خواستند بگویند که جهاد در زمان غیبت امام معصوم واجب نیست، خوب اگر جهاد برای دعوت به اسلام واجب نیست! جهاد با بغاة هم در صورتی که یک حکومت باشد و امام معصوم در رأس آن باشد و کسی در برابر آن قیام کند بوجود می آید در نتیجه در زمان غیبت وجود ندارد تا وجوب داشته باشد بنابراین جهاد را خیلی کمرنگ کرده‌اند و از صحنه زندگی مسلمان‌ها به حاشیه برده‌اند، عرض ما این بود اولاً اجماعی نیست و صاحب جواهر ادّعا کرده بود چنین چیزی اصلاً وجود ندارد، شیخ مفید و عدّه‌ای جهاد را در زمان غیبت هم واجب می‌دانند و نقل کردیم که مفید در مقنعة گفته که جهاد واجب است، پس چنین چیزی اگر باشد که امام معصوم باید باشد ادلّة ولایت فقیه اقتضاء می‌کند به اینکه فقیه قائم مقام امام است و هر کاری که اگر امام حضور می‌داشت انجام می‌داد فقیه هم باید آن کار را انجام دهد که صاحب جواهر هم در آخر کلامشان گفتند {لولا أدلة ولایة الفقیة} ما می‌توانستیم بگوییم جهاد واجب نیست ولی ادلّه‌ی ولایت فقیه اقتضاءمی‌کند به اینکه واجب باشد.

علاوه بر این گفتیم که باب دوازدهم از ابواب جهاد عدوّ روایاتی داشت که دلالت داشتند به زعم آنها بر عدم وجوب جهاد إلّا مع حضور الامام المعصوم آن روایات را ما خواندیم فقط در میان آن اخبار خبر هشتم خبر ابوبصیر خبر صحیح بود و دلالت داشت به اینکه جهاد باید با کسی انجام بگیرد که عالم به احکام پروردگار باشد چون جهاد احکام زیاد دارد، خود جهاد دارد، غنایم آن احکام دارد، اسیرها یک احکام دارند، گاهی صلح است گاهی امان است خلاصه احکام فراوانی در جهاد وجود دارد، خبر هشتم باب دوازده اقتضاء می‌کرد به اینکه کسی باید در جهاد در رأس قرار بگیرد که این احکام پروردگار را بداند و این باشیم از اینکه اینها را اجراء خواهد کرد، خلاصه ما قبول نکردیم آن حرفی که به مشهور نسبت داده شده بود با مقدماتی که به عرض رسید، عرض کردیم که در باب نهم از ابواب جهاد عدوّ که از صفحه ۲۳ جلد ۱۱ شروع می‌شود تا صفحه ۲۸ یعنی این خبر ۵ صفحه است از این خبر استفاده می‌شود به اینکه اینطور نیست که جهاد مخصوص حضور امام باشد، هر کسی که دارای اوصافی است که می‌خوانیم و ذکر شده می تواند جهاد کند یعنی افراد باید صالح باشند، افرادی باشند که مورد وثوق باشند چون جهاد عبادت است، به قصد عبادت این کار را انجام دهند از این خبر خیلی سوء استفاده می‌شود ولی تعجب ما از این است که آن اخبار را که استناد کرده‌اند شیخ طوسی و کلینی دارند و این اخبار را هم اینها دارند پس چطور شده که رفتند سراغ آن خبر و به آن استدلال کردند مثل خبر بشیر دهّان و امثال آن، ولی این خبر که اینقدر شرح و بسط و توصیف دارد که ۵ صفحه است به این خبر توجه نکرده‌اند.

مقداری از این خبر را قبلاً خواندیم {باب من یجوز له جمع العساکر و الخروج بها الی الجهاد}باب کسی که برایش جایز است که لشکر جمع کند و با آن‌ها به میدان جهاد حرکت کند، چون جهاد چیز ساده‌ای نیست و باید کسی که می‌خواهد به جهاد برود برای خودش لشکری فراهم کند این خبر {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه} تا اینجا این چهره‌ها را می‌شناسیم {عن بکر بن صالح} مجهول الحال است {عن القاسم بن یزید} در معجم رجال حدیث است این قاسم بن برید است چون اینطور تصحیف‌ها وجود داشته است، سابقاً نقطه‌گذاری معمول نبوده و سابقاً خط کوفی بوده است و خط کوفی مثل خط فعلی خوانا نبوده و اشتباهاتی بین یزید و برید و امثال اینها فراوان بوده، خلاصه این فرد ثقة است و نجاشی هم قاسم بن برید را توثیق کرده است، {عن ابی عمر زهری} ولی در بعضی از نسخه‌ها ابی عمرو زبیری است معجم رجال هم در مقایسه با نُسَخ متفاوت می‌گوید زبیری صحیح است.{عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال قلت له اخبرنی عن الدعاء الی الله و الجهاد فی سبیله} دعوت به سوی پروردگار و جهاد {أهو قوم لا یحلّ الاهلم} آیا این مخصوص اشخاص خاص و شخص خاصی است {لایقوم به الّا من کان منهم} یک قوم خاصّی باید به جهاد قیام کنند و برای یک قوم غیرخاص جایز نیست یا {أمْ هو مباحُ لکل من وحدّ الله عزّوجلّ و آمن برسوله(صلّی الله علیه وآله)} یا نه هر کسی که موحدّ باشد و ایمان

داشته باشد می‌تواند جهاد کند {و من کان کذا فله أن یدعو الی الله عزّوجلّ و الی طاعته و أن یجاهد فی سبیل الله} حضرت فرمودند، بله! کار هر کسی نیست {فقال ذلک لقوم لا یحلّ إلّا لهم و لا یقوم به إلّا مَن کان منهم و قلت من اولئک} سؤال کرد این افراد خاصی که شما می‌فرمایید چه کسانی هستند {قال من قام بشرائط الله عزّوجلّ فی القتال و الجهاد علی المجاهدین} چون قتال و جهاد شرایط فراوان دارد کسی که قدرت قیام به آن شرایط را داشته باشد {فهو المؤذون} او ماذون است، بعد آن شخص گفت یا بن رسول الله بیشتر توضیح بدهید تا برای ما روشن شود، فرمودند: جهاد دعوت به سوی خداست اوّل کسی که این کار را کرده خود پروردگار است که فرموده {یدعوا الی دارالسلام} بعد پیغمبر است که خدا فرموده {اُدعُ الی سبیل ربّک بالحکمة و المؤعظة الحسنة} این خبر ۵ صفحه است که باید خودتان مطالعه کنید. در اینجا حضرت می‌فرمایند اولاً در جهاد {و لتکن منکم أمةٌ یدعون الی الخیر یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر} این آیه که در سورة آل عمران است که باید از شما مسلمان‌ها امتی باشند داعی به خیر باشند امر به معروف کنند و نهی از منکر کنند {اولئک هم المفلحون} یکی از بحث‌هایی که در باب جهاد لازم است این است که آیا جهاد یک فردی از افراد معروف است و تحت امر به معروف مندرج است یا جهاد در مقابل امر به معروف و نهی از منکر است این یکی از بحث‌های خیلی مهم است. در اینجا حضرت وارد می‌شوند به اینکه چه کسانی بایستی به جهاد قیام کنند آیاتی از قرآن ذکر کرده اند اول این آیه که {محمد رسول الله(صلّی الله علیه وآله) و الذین معه اشدّاء علی الکفّار رُحَمَاء بینهم ترئهم رکّعاً سجّداً ...}این آیه آخر(۲۹) از سورة فتح، سورة ۴۸ از قرآن کریم است. بنابراین جهاد کار کسانی است که اشداء علی الکفار باشند و رحماء بینهم باشند، بعد گفته‌اند کسانی که این صفت را دارند می‌توانند به جهاد اقدام کنند، منظور اینکه در این پنج صفحه از اینکه باید امام معصوم باشد چیزی نیامده است بعد آیه دیگر را می‌فرمایند {إنّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم و أموالهم بأنّ لهم الجنّة یقاتلون فی سبیل الله فیَقتُلون و یُقتَلون وعداً علیه حقاً فی التورئة و الأنجیل و القرآنِ و مَن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بابعیتم بِه و ذلک هو الفوز العظیم} این آیه که آیه ۱۱۱ از سوره توبه، سورة نهم قرآن است جهاد را در یک سطح بسیار بالا معرفی کرده که جهاد بذل جان و مال در راه خداوند است، این آیه که آمد بعضی‌ها گفتند یابن رسول الله آیا هر کسی می‌تواند اقدام کند به جهاد؟ و حضرت آیه بعد از آن را خداوند {التائبون العابدون الحامدون السّائحون الرّاکعون الساجدون الآمرون بالمعروف و النّاهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشّر المؤمنین} این اوصاف مجاهدین است که ۸ صفت است که می‌فرمایند مجاهدین باید این چنین افرادی باشند بعد از اینکه صفات مجاهدین را که در این آیه بود بیان کردند می‌فرمایند که خداوند فرمود که {أُذِنَ للذین یُقاتلون بأنّهم ظلموا} خداوند أذن داده برای کسانیکه (یقاتلون) دشمن با آنها قتال می‌کند که جهاد کنند {و إنّ الله علی نصرهم لقدیر} که این آیه ۳۹ از سورة حج، سورة ۲۲ قرآن است، منتهی در اینجا حضرت قدری توضیح داده‌اند این شخص سؤال می‌کند که اگر اینطور که شما می‌گویید باشد این آیه که {یقاتلون بانّهم ظلموا} {الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حقٍ} این آیه آن مهاجرین را می‌گوید که از مکه بغیر حق از خانه‌هایشان خارج شدند چون در مکه مورد شکنجه و اذیت و آزار بودند و آمدند به مدینه این آیه نازل شد که اینها حق دارند قتال کنند، این شخص می‌پرسد که این آیه که مربوط به مهاجرین است سؤال من این بود که بطور کلی به امت اسلامی در چه شرایطی و با چه اوصافی جهاد واجب است و مسلمان‌ها با کسری و قیصر چرا جنگیدند؟ حضرت می فرمایند که این آیه شامل همه مسلمان‌ها می‌شود تا روز قیامت، چون هر مؤمنی مظلوم واقع شده است، چرا؟ به دلیل اینکه این سمت‌ها، این موقعیت‌ها، این قدرت‌هایی که غیر مسلمان‌ها دارند یا قدرت‌هایی که در راه غیر اسلام از آن بهره‌برداری می‌شود اینها مال مسلمان‌ها می‌باشد مال مؤمنین است کسانی که در این موقعیت‌ها قرار گرفته‌اند ظلم کرده‌اند و مسلمان‌ها مظلوم واقع شده‌اند و به همین دلیل که مظلوم واقع شده‌اند و خداوند به مظلوم اجازه داده که جهاد کند از این جهت این آیه شامل می‌شود برای همه مؤمنین تا روز قیامت، البته فهم قرآن و احادیث مراتب دارد این آیه را امام اینطور معنا کردند و اگر امام نبودند ما نمی‌توانستیم اینگونه معنا کنیم. این از چه بابی است از باب تخصیص که نیست، از باب حکومت هم نیست، از باب ورود هم که نیست یک بابی است که ائمه(علیهم السلام) خودشان واردند، مثل اینکه زمانی امام حسن مجتبی(علیه السلام) با معاویه در یک جلسه‌ای بودند آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) در تفسیرشان که بنده بودم این را می‌فرمودند، آنوقت معاویه به امام حسن مجتبی(علیه السلام) گفت که شما می‌گویید همه چیز در قرآن هست حضرت فرمودند: بله، بعد گفت شما محاسنتان اینقدر مزیّن و مرتّب است(امّا معاویه محاسنی داشته که مرتب نبوده وگاهی موهایی پریشان و نامرتب در ریش انسان بوجود می‌آید که ریش نامناسبی برای انسان پدید می آید) معاویه گفت در کجای قرآن هست که ریش من اینگونه باشد و ریش شما آنطور؟ حضرت فرمودند: چرا! قرآن فرموده که {والبلد الطیّب یخرج نباته بإذن

ربّه و الذی خبث لایخرج إلّا نکداً} ریش ما مال بلد طیب است و بـأذن ربّه اینگونه است و مال شما بلد خبیثه است. این قبیل فهمیدن آیات قرآن به این نحو مخصوص ائمه(علـیهم الـسلام) اسـت، در آن خـبر هـم امـام صادق(علیه السلام) طوری آیه را معنا می‌کنند کـه شـامل همـه مـؤمنین برای همیشه می‌شود، ایشان می‌فرمایند {إنّ مـا أذِنَ} کـسی کـه مـؤمن باشد، {لا یکونُ مأذوناً حتی یکون مظلوماً}، در صفحه ۲۶ می‌فرمایند در قتال مأذون نیست مگر اینکه مظلوم باشد، مظلوم نخواهد بود مگر اینکـه مؤمن باشد و مؤمن نخواهد بود مگر اینکه به شرایط ایمان قیام کند و بعد که به شرائط ایمان قیام کرد آنوقت جهاد بر او واجـب و لازم مـی شـود خلاصه این ۵ صفحه را که مطالعه کنید مطلبی باقی نمانده که ذکر نکـرده باشد غیر از اینکه نفرموده جهاد مشروط است به اینکـه امـام معـصومی باشد.

بنده اینجا نوشته‌ام که المسفاد از ایـن روایـت چنـد چیـز اسـت، المسفاد از خبر اول از باب ۹ از ابواب جهاد عـدوّ، صـفحه ۲۳ تـا ۲۸ از جلد ۱۱ وسایل چند چیز است: اول اینکه کسی مأذون در جهاد است کـه دارای صفات و شرایطی باشد نه هر کسی از مسلمان‌ها، دوم اینکه جهاد مراتبی دارد بعضی کلمه جهاد را که می‌شنوند به نظرشان جنگ می آیـد جنگ با همه سختی‌هایی که دارد در نظرشـان مجـسم مـی شـود و فکـر می‌کنند که جهاد یعنی جنگ کردن نخیر! جهاد در نظر ائمه(علیهم السلام) مراتبی دارد مرتبه اول دعوت به اسـلام اسـت {ادعـوا الی سـبیل ربـک بالحکمة و الموعظة الحسنة} صفات دعـاة را هـم ذکـر کـرده، آیـه ۲۹ از سوره فتح را ذکر کرده، آیه ۱۱۱ از سورة توبه را نیز ذکر کرده، کـسی کـه اهل این آیه باشد می‌تواند به جهاد قیام کند و دیگر اینکه معنی این آیـه {اذن للذین یقاتلون بأنّهم ظلموا} که در سورة حج است را خیلی توسعه داده که شامل تمام کفّاری کـه موقعیـت‌هـا را در تـصرف دارنـد و ایـن موقعیت‌ها مال مؤمنین است و آنها غضب کردند و باید مؤمنین در برابـر آنها قیام کنند حتی در اینجا در صفحه ۲۸ هست که {ولـسنا نقـول لمـن أراد الجهاد و هـو علـی خـلاف مـا وصـفنا لاتجاهـدوا} کـسانیکه کـه می‌خواهند جهاد بروند و اوصافی که می‌گوییم ندارند به آنهـا نمـی‌گـوییم {ولا تجاهدوا ولکن نقول} که طوری کنید که این صفات را در خودتـان بوجود بیاورید بعد به جهاد بروید منظور ما این است که این خبر با ایـن تفصیل هیچ دلالت ندارد به اینکه بایستی امام معصوم یا نائـب خاصـش حضور داشته باشند.

در اینجا سه باب وجود دارد این یک باب بود باب نهم بـود کـه عرض کردیم. بعد باب دهم بیان می‌کند که واجـب اسـت قبـل از جهـاد دعوت به اسلام صورت بگیرد، اینجا ایشان دو خبر ذکر کـرده‌انـد خـبر اول {محمد بن یعقوب عن علی بن ابـراهیم عـن ابیـه عـن نـوفلی عـن السکونی عن ابی عبدالله(علیه السلام)} خبر از نظر سند قابل اعتماد است {قال امیر المؤمنین(علیـه الـسلام) بعـثنی رسـول الله الی الـیمن} پیـامبر اکرم(صلّی الله علیه وآله) حضرت امیرالمؤمنین را به یمن فرستادند {قال یا علی لاتقاتلنّ احداً حتی تدعوه الی الاسلام} قتـال نکـنی تـا زمـانی کـه دعوت کنی به اسلام {و أیم الله لأن یهدی الله عزّوجلّ علی یدیک رجـلاً خیراً لک عمّا طلعت علیه الشمس} مثل این خبر را قبلاً خوانـده بـودیم خبر دوم باب خبر سلمی است صاحب جواهر در بعضی جاهـا بـه ایـن خبر اشاره کرده {کلینی عن محمد بن یحیی ابوجعفر عطّار قمی عن احمـد بن محمد بن عیسی عن علی بن حکم عن ابی غرة الـسلمی} کـه توثیـق نشده {عن ابی‌عبدالله(علیه السلام) قال سأله رجل فقال انّـی کنـتُ اکثِـر الغروة} یک نفر سوال کرد که یابن رسول الله من به جنگ و جهاد زیـاد می‌روم {أبعد فی طلب الأجر} از خانه و زندگی دور می‌شوم برای اجـر و ثواب {و أطیل فی الغیبة} و غیبت از خانه و آشیانه‌ام طولانی می‌شـود {فحجر ذلک علیّ} بر من این کار سخت شده چه کار کنم؟ {فقـالوا لا غزوة إلّا مع امام عادل} به من گفته‌اند که با امام عـادل بایـد بـه جهـاد بروی، (چون در آن زمان با امام صادق که به جهاد نمی‌رفتند) {فما تری أصلحک الله} چه کار کنیم؟ {فقال ابوعبدالله(علیه السلام) إن شئت أُجمل لک أجملت} اگر می‌خواهی مجمل بگویم مجمل بگویم {و إن شئت ألخصّ لک لخّصت} و اگر می‌خواهی تلخیص بگویم که تلخیص بگـویم {فقـال بل أجمل} گفت نه مجمل بفرمایید {و قال إنّ الله یحشر الناس علی نیّـاتهم یوم القیامه} حضرت فرمودند تا اینکه قصد تو چه باشـد {قـال فکأنّـه إشتهی إن یلخّص له} راوی (سلمی) می‌گوید آن شنونده دلش خواسـت که حضرت تلخیص کند {قال فلخّص لی أصـلحک الله} گفـت ملخّـص بفرمایید، {قال هات} فرمودند بیا نزدیک‌تر و هر چه مـی‌خـواهی بگـو {فقال الرجل غزوتُ و واقعتُ المشرکین} من جنگ کردم و بـا مـشرکین درگیر شدم {فینبغی قتالهم قبل أن أدعوهم} قتال شایسته اسـت قبـل از اینکه دعوت به اسلام کنم {و قال إن کانوا غزوا و قوتلوا و قـاتلوا انّـک تجتزی بذلک} اگر دفعه اولش است باید شما دعوت کنی بـه اسـلام بعـد قتال کنی، اگر قبلاً جنگی واقع شده و به اینها اسـلام توضـیح داده شـده حالا دیگر لازم نیست مـثلاً در آن زمـان کـه اسـلام بـا ایـران یـا روم می‌جنگید در هر برخوردی دعوت به اسلام که صورت نمی‌گرفت دعوت به اسلام صورت گرفته بود چند دفعه به اینها گفته شـده بـود خودشـان می‌دانستند پیغمبر به آنها نامه نوشته بودند و آنها قرآن را دیده بودنـد و

دعوت به اسلام را می‌دانستند امّا در برخوردهای دوم و سوم و در آخر که در نهاوند آن فتح الفتوح واقع شد دعوتشان دیگر لازم نیست یک دفعه که دعوت شدند دیگر کافی است بعد حضرت فرمودند { و إن کانوا قوماً لم یغزوا و لم یقاتلوا فلا یسعک قتالهم حتی تدعوهم} اگر نه دفعه اولی است که می‌خواهید با آنها جنگ کنید لازم است اول دعوت صورت بگیرد، بعد آن شخص سوال دیگری کرد {فقال الرجل فدعوتهم فأجابنی مجیبٌ} من دعوت کردم یک نفر هم به من جواب مثبت داد {و أقرّ بالاسلام فی قلبه} و اسلام را قبول کرد {و کان فی الاسلام} داخل شد در جرگه ی مسلمان‌ها {فجیر علیه فی الحکم و أنتهکت حرمته} ولی در آن زمان که حکومت اسلامی نبود، داخل می‌شدند تحت حکومت بنی امیه و بنی‌عباس و آنها به مسلمان‌ها ظلم می‌کردند و حرمتش به هم می خورد {و اخذ ماله و أعتدی علیه} و مالیاهای گزافی از او می‌گرفتند {فکیف بالمخرج و أنا دعوته} من گناه دارم چون من گفتم که او مسلمان شود و این گرفتاری برایش بوجود آمد، حالا من چه کاری انجام دهم {و قال ائکما مأجوران} فرمودند نخیر شما گناهی نداری اگر نیتت خوب بوده تو مأجوری، آن شخص هم که اسلام را قبول کرده مأجور است و آن افرادی که ظلم کردند گناه کردند {وقال إنّکما مأجوران علی ما کان من ذلک} هم تو و هم آن شخص مأجورید {و هو معک} آن شخص هم برادر دینی تو است قبول کرد که مسلمان شود و این برای تو کمک است {یحوطک من وراء حرمتک و یمنع قبلتک} از قبلة شما دفاع خواهد کرد {و یدفع کتابک} از روزی که مسلمان شده از کتاب تو قرآن دفاع خواهد کرد {و یحقن دمَک خیرٌ من أن یکون علیک} در این حال شما کار خوبی انجام داده‌ای، این کار را انجام دهی بهتر از این است که کافر بماند، قبله شما را خراب کند حرمت شما را به هم بزند، یک روزی خون شما را بریزد و روزی کتاب قرآن را بسوزاند بنابراین شما کار خوبی انجام داده‌ای و به نفع او و شما تمام شده و اگر کسی ظلم کرده گناهی برای شما نیست و گناهکار مجازات خود را خواهد دید باب نهم خبرش به عرض رسید.

باب دهم اینکه واجب است دعاء به اسلام قبل از قتال، باب یازدهم کیفیة الدعاء که إن شاء الله فردا می‌خوانیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه پنجاه و نهم تاریخ: ۸۷/۱۱/۶

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

قاسم بن محمد جوهری است. چند تا قاسم بن محمد داریم. و این، قاسم بن محمد جوهری است به قرینه ی نقلش از منقری. قاسم بن محمد جوهری هم توثیق نشده. در معجم رجال حدیث آیت الله العظمی خوئی (اعلی الله مقامه) ایشان در اول کتاب که راههایی برای اثبات وثاقت ذکر کرده یکی از آنها این است کسی که در سلسله ی اسناد کامل الزیارات قرار بگیرد. کامل الزیارات کتاب بسیار خوبی در مورد زیارت ائمه : است. کامل الزیارات مال ابن قولویه است. دیگر کتاب تفسیر علی بن ابراهیم. می گوید کسانی که در اسناد روایات این دو کتاب قرار بگیرند موثقند. به خاطر این که صاحب این دو کتاب در اول ذکر کردند که هر حدیثی که ما ذکر کردیم ما وثوق داریم به رواة آن حدیث. ایشان خواسته بگوید که شهادت این دو نفر ابن قولویه و علی بن ابراهیم به وثاقت این افراد کافی است در ثبوت وثاقت. ولی خوب ما این را قبول نکردیم. بعداً هم شنیدیم که خودشان اعلی الله مقامه در درسشان از این مطلب عدول کردند. برای خاطر اینکه در باب عدالت رواة و وثاقت رواة و امثال آنها باید ببینیم که از چه راه حجت است. آیا از این راه است که تعدیل کند یک نفر عادل یک نفر را، یا از راه رجوع به اهل خبره است. مثل لغت، ما قول لغویین را چرا حجت می دانیم؟! از باب حصول اطمینان. چون برای اینکه اینها اهل خبره اند. یکی از دلائل و حجج ما رجوع به اهل خبره و قول اهل خبره است. ساختمانی می خواهیم قیمت کنیم. مثلاً قاضی می خواهد یک خانه ای را بردارد از جهت بدهکاری زید. مقوِّم می آید خانه را قیمت می کند. خوب این خانه را به همان قیمت می فروشد دین را ادا می کند. به طبیب می خواهیم مراجعه کنیم. قول طبیب از راه اهل خبره است. بنابراین ما دو باب داریم. یک باب شهادت داریم، یک باب رجوع به اهل خبره داریم.

در باب شهادت باید شاهد عن حسٍ مطلب برایش ثابت شود تا حجت باشد. اگر عن حدسٍ باشد قولش حجت نیست. شهادت عن حسٍ باید باشد. دیده باشد، شنیده باشد. شهادت از این باب است. رجوع کردن به شاهد و بینات از این باب است. اما قول اهل خبره از باب حصول اطمینان است. آن عن حسٍ لازم نیست. آن خبرویت دارد. طبیب خبرویت دارد. مقوم خبرویت دارد. رجوع به اهل خبره دلیلش بنای عقلاست. اگر اهل خبره مورد اطمینان باشند ترتیب اثر می دهیم و حجت می دانیم. حالا این که رجوع کردن به اهل خبره در باب رجال مثل نجاشی، کشّی، شیخ طوسی، علامه حلی، اینها متخصص فن هستند. اینها اگر بیایند کسی را توثیق کنند برای ما ثابت می شود. چون متخصصند در این رشته. مثل مقوم که متخصص است. طبیب که متخصص است. اما علی بن ابراهیم یک مفسری است و راوی است و همین طور ابن قولویه. اعتماد کردن به قول اینها که آیت الله خوئی در جلد اول معجم رجال حدیث ذکر کرده، نه، اینها وثاقت را ثابت نمی کند.

ایشان هم در اینجا دارند در معجم رجال حدیث می فرمایند که قاسم بن محمد جوهری در سند کامل الزیارات ابن قولویه واقع است. ولی این کافی نیست در اینکه این شخص موثق باشد. «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ» سلیمان بن داود منقری موثق است. خوب است. «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ» سفیان بن عیینه جزء صوفی هاست. مثل سفیان ثوری. این دو نفر سفیان نام، هر دو از اکابر صوفیه هستند. معلوم است که صوفیند پس انحراف دارد. علامه ی حلی در الخلاصه گفتند که سفیان « لیس من أصحابنا و لا من عدادنا» اینها از اصحاب ما نیستند. این دو نفر صوفی هستند. در عداد ما امامیه هم نیستند. «عَنِ الزُّهْرِي» زهری کیه؟ زهری، محمد بن مسلم بن شهاب زهری است. این هم جزء کسانی است که از علمایی بوده که طرفدار بنی امیه بوده. امام سجاد علیه السلام در تحف العقول ذکر کرده. نامه ای نوشته به محمد بن مسلم بن شهاب زهری. اینها یک افرادی بودند که جمع شده بودند دور بنی امیه و مطابق خواسته ی آنها فتوا می دادند. مثل ابوهریره و اینها زیاد بودند. این جزء آنهاست. حضرت آنجا فرمودند « جَعَلُوكَ قُطْباً أَدَارُوا بِكَ رَحَي مَظَالِمِهِم» نصیحت می کنند. می فرمایند امام سجاد علیه السلام که ای زهری بنی امیه تو را قطبی قرار داده اند در محور تو آسیای مظالم خودشان را می چرخانند. «جَعَلُوكَ سُلَّما يَعْبُرُونَ بِها» تو را نردبان قرار داده اند. از نردبان وجود تو بالا می روند برای انجام ظلمهای خودشان. «جَعَلُوكَ جِسْراً يَعْبُرُونَ بِكَ» تو را پلی قرار دادند. عبارتهای جالبی است برای عبور از آن، و رسیدن به خواسته های خودشان. این زهریه، که منحرف است. خلاصه حدیث سندا خوب نیست ولی به هر حال دلالت دارد بر کیفیت دعا الی الاسلام.

«قَالَ دَخَلَ رِجَالٌ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام» زهری معاصر امام سجاد علیه السلام است. آن نامه هم از امام سجاد علیه السلام بود برای زهری. رجالی از قریش خدمت امام سجاد علیه السلام آمدند «فَسَأَلُوهُ كَيْفَ الدَّعْوَةُ إِلَي الدِّين» دعوت به دین به چه کیفیت باید باشد؟ «قَالَ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَدْعُوك إِلَي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَي دِينِه» کسی را

که بخواهید دعوت کنید به دین بعد از « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَدْعُوكَ إِلَي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَي دِينِهِ» . «وَ جِمَاعُهُ أَمْرَانِ» یعنی بخواهید دعوت کنید دو چیز جامع دعوت تو باید باشد. یکی دعوت به توحید و دوم دعوت به نبوت. « أَحَدُهُمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْآخَرُ الْعَمَلُ بِرِضْوَانِهِ وَ إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ » آن موضوع توحید خیلی مهم است. «أَنْ يُعْرَفَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْعِزَّةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْقُدْرَةِ وَ الْعُلُوِّ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ وَ أَنَّهُ النَّافِعُ الضَّارُّ الْقَاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» بیشتر اینها بین ما و سنی ها هم محل اختلاف است. آنها قائلند خداوند قابل رؤیت است. در دنیا نه ولی در روز محشر خدا را می بینند از این قبیل چیزها. مسئله ی « لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» آنها صفات نفسیه قائلند و ما قائل نیستیم. صفات را ما عین ذات می دانیم ولی آنها از این حرفها و بحثها ندارند. خلاصه بحث های زیادی است در توحید. اول این و دوم «وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَاسِوَاهُ هُوَ الْبَاطِلُ فَإِذَا أَجَابُوا إِلَي ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْهِمْ مَا عَلَي الْمُسْلِمِينَ» اگر تو دعوت کردی به این ترتیب و به تو جواب مثبت دادند «فَلَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْهِمْ مَا عَلَي الْمُسْلِمِينَ» این روایت را صاحب جواهر هم به آن اشاره کرده است. درباره ی کیفیت دعوت به اسلام است. رواه الکلینی گفتیم و رواه الشیخ. اول این مطلب در بحث امروز این خبر بود که عرض کردیم خبر 11 از باب جهاد عدو جلد 11 وسائل.

بعداً بحث کردند، صاحب جواهر بحث کرده بر اینکه حالا باید دعوت به اسلام صورت بگیرد در جهاد آیا اگر به همان سرلشکر یا فرمانده بگویند کافی است؟ یا باید کل فردٍ فردٍ از سپاه دعوت به آنها برسد؟ ایشان می گویند بله بهتر این است که همین طور بگوییم چون ما می خواهیم با آحاد اینها جنگ کنیم. جهاد است دیگر باید بر هر یک از اینها حجت تمام شده باشد. بنابراین تنها به اینکه به آن رئیس بگوییم کافی نیست. بلکه باید طوری دعوت کرد که به یک یک آنها دعوتمان را رسانده باشیم. بنابراین باید به تک تک بگوییم و تک تک با ما مواجهند. ما هم دست به شمشیر بردیم و با آنها می جنگیم یک نفر را اگر بخواهیم بدون دعوت بکشیم مقصریم. باید تمام این افراد دعوت ما، حرفهای ما را بشنوند حجت تمام شود برای کشتنش عند الله تعالی مسئول نباشیم. صاحب جواهر در اینجا در کلمات خودشان دارند که اگر یک دفعه دعوت کردیم نپذیرفتند حالا آمدند دوباره با ما جنگ کنند باید دعوت تکرار شود؟ نه ایشان گفته اند به اینکه «یسقط اعتبار وجوب الدعوة علي تقديره في حق من عرفها بقتال سابق عليها» اگر کسی دعوت را شنیده بقتال سابق علیها، دیگر دفعه دوم لازم نیست که دعوت را تکرار بکنیم. ساقط می شود اینجا. بعد ایشان و فقهای دیگر، علامه در تذکره، علامه در منتهی می گویند به اینکه پیغمبر ﷺ با بنی المصطلق غزوه ای و جنگی انجام داد. به آنها چون قبلاً گفته بودند دیگر دعوت نکردند. ایشان می گویند به اینکه «و ما حكاه غير واحد من أن النبي صلي اللَّه عليه و آله» البته اشاره می کند به آن خبر دیروز که از باب دهم خواندیم. خبر دوم خبر سلمی که گفتم به آن اشاره می کنیم چنان که قبلاً گفتیم دیگر لازم نیست که بگوییم. خبر سلمی خبر دوم از باب دهم بود که دیروز خواندیم. بعد ایشان می گویند پیغمبر ﷺ با بنی المصطلق جنگ کرد «و هم آمنون و إبلهم تسقي علي الماء و استأصلهم» پیغمبر ﷺ با آنها جنگ کرد در حالی که آنها ایمن بودند. بی خبر و ناگهان حمله کرد. شترهایشان در آن چشمه ها آب می خوردند «و استأصلهم» خوب این را علامه در تذکره و منتهی اشاره به همین جنگ دارند. این جنگ بنی المصطلق است. مصطلق با صاد و طاء به کسی می گویند که صدای شدید داشته باشد. این طایفه اسمش بنی المصطلق بود. یکی از چیزهایی که اینجا ذکر کردند. در حالات حضرت امیر ﷺ، شیخ مفید در ارشاد دارد در اولش نوشته ـکتاب بسار بسیار عالی استـ نوشته درباره ی شناختن ائمه : این کتاب را می نویسم بر اساس مدارکی که حتی سنی ها هم قبول دارند تا کسانی که مطالعه می کنند ائمه : را خوب بشناسند. در حالات حضرت امیر ﷺ ایشان این جریان را نوشته، منتهی این غزوه ی بنی المصطلق را غزوه ی "ذات السلاسل" هم می گویند غزوه ی "وادی الرمل" هم بهش می گویند. چون در یک وادی که در آن ریگ فراوان بود واقع شده. ذات السلاسل برای این می گویند چون که اینها طوری دشمن، کفار خودشان را تنظیم کرده بودند که در قطار و یک صفی مثل اینکه گردن هایشان را به زنجیر بسته اند این طور پشت سر هم ایستاده بودند. ذکر کرده روزی پیغمبر ﷺ در مدینه بودند کسی آمد گفت به اینکه طایفه ی بنی المصطلق می خواهند یک شب شبیخون بزنند به مدینه و پیغمبر ﷺ و یاران پیغمبر ﷺ را بکشند. پیغمبر ﷺ اصحاب خود را جمع کرد هفتصد نفر بودند گفت کی حاضره برود در مقابل آنها. این خبر را آنجا این طور نوشته. در تفسیر صافی مفصل تر از همه است. چون سوره "والعاديات" اینجا نازل شده. در تفسیر سوره والعادیات در تفسیر صافی مفصل تر نوشته. پیغمبر ﷺ گفت کی حاضره برود. اول ابوبکر رفت و نتوانست کاری انجام بدهد و برگشت و بعد عمر رفت و نتوانست و بعد عمر بن عاص رفت و

نتوانست. سه نفر نتوانستند. بعد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند. از اول هم حاضر بود که برود ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله او را نگه داشت تا معلوم شود فضیلت علی. بالاخره چهارم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد که برود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از یک راه دیگر رفت و بی خبر به اینها حمله کرد. جریان این طور بود که سوره والعادیات اینجا نازل شده. سوره صدم قرآن کریم (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ وَ الْعادِیاتِ ضَبْحا) عادیات از عَدو می آید. عَدو ناقص واوی نه ناقص یایی. والعادیات ناقص واوی است. عدو یعنی دویدن. عدو با عین یعنی دویدن. (وَ الْعادِیاتِ ضَبْحا) قسم به اسبهای دونده. ضبح یعنی نفس نفس زدن. اسبهایی که برای جهاد با شتاب می دویدند و نفس نفس می زدند. (فَالْمُورِیاتِ قَدْحا) در نتیجه ی همین با شتاب حرکت کردن و دویدن سمهایشان می خورد به سنگها. سم که به سنگ می خورد آتشی و جرقه ای از سنگها می درخشید (فَالْمُورِیاتِ قَدْحا) اسبها به این ترتیب با سمهای خودشان از سنگها آتش به وجود آوردند، افروختند. (فَالْمُغیراتِ صُبْحاً) صبح اینها حمله کردند اَغار ــ یُغیره یا غار ــ یغیر هردو به معنی حمله کردن است. یعنی در صبح حمله کردند. (فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً) نقع به معنی گرد و غبار. در نتیجه ی حمله ی این چنین گرد و غباری را به وجود آوردند. (فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً) توانستند دشمن را در میان بگیرند. دشمن را محاصره کردند. این سوره والعادیات در این جریان نازل شده. در همین تفاسیری که نام بردم. تفسیر المیزان، تفسیر صافی، مجمع البیان و همه ی تفاسیر والعادیات را این طور تفسیر کردند.

خوب این سوره بر چند تا مطلب دلالت دارد. دلالت اول این که صاحب جواهر گفته اینها دیگر دعوت نکردند به اسلام، یک دفعه حمله کردند ناگهانی و دشمن را مغلوب کردند. این برای این جریان. مطلب دوم که دلالت دارد بر عظمت جهاد و جهادگران. این قدر جهاد در درگاه پروردگار مقدس است و مهم و با فضیلت که خداوند به اسبهای مجاهدین قسم می خورد. والعادیات اسب است دیگر. قسم به اسبهای دونده پرشتاب نفس زنان. به اینها قسم می خورد. اینها که (فَالْمُورِیاتِ قَدْحا) در نتیجه حرکت شتاب آمیز اینها سمهایشان به سنگها می خورد و از سنگها جرقه به وجود می آید. (فَالْمُغیراتِ صُبْحاً) صبح حمله ور شدند به دشمن. (فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً) گرد و غباری برانگیختند (فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً) به واسطه ی آن جهاد خودشان دشمن را وسط گرفتند. این دلالت این سوره، سوره ی صدم قرآن است. پس عظمت جهاد خیلی فوق العاده است. معلوم می شود که جهاد در درگاه پروردگار آن قدر مهم و بافضیلت است که نه تنها جهادگر مهم است بلکه آلات و ابزار جهاد هم دارای فضیلت است. اسبی که مرکب مجاهدین است آن قدر شرافت و فضیلت دارد که خداوند به آن اسبها به این ترتیب سوگند یاد می کند. غفلتاً به اینها حمله کردند آن وقت اینجا اسیر زیاد آوردند. در ارشاد شیخ مفید که نگاه کنید غنائم فراوانی آوردند. حتی ذات السلاسل که می گفتند چون اسیرها را با طناب بسته بودند و مثل سلسله می آوردند از این جهت ذات السلاسل می گویند. مفسرین ما همه این جور ذکر کردند که اینطوری و قرینه است و دعوتی نبوده چون قبلاً دعوت صورت گرفته. صاحب جواهر بعداً می فرمایند به اینکه بله واجب نیست. آیا مستحب است؟ بله مستحب است. اگر قبلاً دعوت صورت گرفته دیگر واجب نیست دعوت شود. مثل جنگ با ایران در نهاوند. گفتیم که همه مسلمانان، ایرانیها می دانستند که پیغمبر است و اسلام است و قرآن است. قبلاً گفته شده بود. بله مستحب است. آن وقت در مستحب چند تا مطلب ذکر می کند. یکی اینکه می فرمایند به اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ احزاب به عمروبن عبدود قبل از کشتن گفت من تو را دعوت می کنم به اسلام که عمروبن عبدود قبلاً اسلام را می دانسته خودش آمده بود به جنگ با پیغمبر صلی الله علیه و آله. «للمحکی من فعل علی علیه السلام عند مقاتلة عمرو بن عبدود» دیگر وصیت نبی صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام «لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَداً حَتَّي تَدْعُوَهُ إِلَي الْإِسْلَام» این را خواندیم دیروز پریروز. دیگر دعوت سلمان، اهل فارس است. در یکی از جنگها سلمان با اهل فارس روبرو شد با اهل فارس دعوت شده بودند سلمان از آنها دعوت کرد. این مطلب دوم بحث امروز. البته می گوید صاحب جواهر «یُسْتَحَب الدُّعَاءِ بِالْمَأْثُور» قبل از جنگ مستحب است که انسان به مأثور دعایی بخواند، همان طور که وارد شده. در خبر میمون که این خبر در باب ۵۵ از ابواب جهاد عدو است. در باب ۵۵ از ابواب جهاد عدو خبری هست که صاحب جواهر اشاره به این خبر می کند. خبر این است که «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع کَانَ إِذَا أَرَادَ الْقِتَالَ قَالَ هَذِهِ الدَّعَوَاتِ» این دعوت کفار به اسلام نیست بلکه دعاست در درگاه پروردگار. «اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَعْلَمْتَ سَبِیلًا مِنْ سُبُلِکَ جَعَلْتَ فِیهِ رِضَاکَ» این دعا در این است که با پروردگار مناجات کنیم پروردگار ما را دعوت به یاد کرده ما را پذیرفته آمدیم اگر کشته شدیم شهادت و شهید محسوب می شویم. اگر کشته نشویم عاقبت به خیر می شویم. این را مطالعه کنید.

مطلبی که به نظر رسید که عرض کنیم، در اینجا مناسب است. این است که ما در اینجا بحثمان این است که ما در جهاد ابتدایی که اول دعوت به اسلام، بعد قتال، آیا دعوت به اسلام که ما مأموریم مسلمانها مأمورند که کفار را دعوت به اسلام بکنند بعدش جهاد بکنند این دو تا

با هم ارتباط دارند مثل اقل و اکثر ارتباطی؟! یا هر دو یک واجب مستقلی هستند؟! برای مسلمانها دعوت کفار به اسلام یک واجب مستقلی است. «ادْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّكَ» که در روایت هم خواندیم « بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ» ما دو مطلب داریم موظفند مسلمان ها بر حسب روایات ما و آیات قرآن دو تا وظیفه. یکی اینکه کفار را دعوت به اسلام کنند. دوم اینکه اگر دعوت اثر نکرد جنگ کنند. حالا ما به جنگ قدرت نداریم دعوت به اسلام نکنیم؟ ما وظیفه داریم با کفار بر اساس منطق و استدلال جمعیتی را تجهیز کنیم و برویم با آنها صحبت کنیم. مخصوصاً در دنیای امروز اگر ببینیم یک وقت در هلند یا یک کشور دیگر اهانت به پیغمبر خدا می شود، اهانت به اسلام می شود، چه اشکال دارد که همیشه در حوزه ها، در مراکز علمی افرادی که درس خوانده اند، مجهز هستند، به مزایا و صحبت های دیگران آگاهی دارند حرکت کنند و بروند و اگر این کار می شد خیلی توفیق حاصل می شد؛ مخصوصاً در دنیای امروز.

دیروز یکی می گفت من رفته بودم به قاهره بعد رفتم به (از طرف حوزه رفته بود) اسیوط یک شهری است حدود ۳۰، ۴۰ کیلومتری قاهره که سیوطی اهل آنجاست. در یک جلسه، می گفت عاشورا بود قدری من صحبت کردم. چند تا از این سنی ها بودند در آنجا که استاد دانشگاه بودند. یکی بلند شد و گفت ما همه مان بدبختیم. برای خاطر اینکه درباره ی علی بن ابیطالب چیزی نشنیدیم، صحبتی نکردیم. کسی نیامده که با ما صحبت کند. اصلاً امروز دنیا خیلی آماده است برای این جهت. اگر ما حرکت کنیم به کشورهای دیگر برویم. مثلاً با یک مقدماتی البته با وهابی ها صحبت کنیم. برویم و با سنی ها صحبت کنیم یا در جای دیگر حتی راجع به انقلاب. فکر نکنند که این انقلاب برای کشورگشایی بوده. این خیلی نتیجه بخش است. بنابراین می شود گفت که این دعوت کفار به اسلام مقدمه ی منحصر به جهاد نیست. البته از آن طرف بله جهاد بدون دعوت نباید باشد. اما این طور نیست که دعوت هم بدون جهاد نباید باشد. خیلی جاها است که جهاد فراهم نیست برای ما، امکان ندارد، قدرتش را نداریم در بیفتیم با آنها. آن جهاد «آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَی» که گفتیم قبلاً. اما اگر برای دعوت افرادی داشته باشیم بسیار بسیار کار خوبی است. به نظر بنده می رسد که حتی بعضی از روایاتمان جهاد را هم نداشت. آن که الان امروز خواندیم خبر اول از باب ۱۱، این اصلاً جهاد نیست اینجا. می گوید «کیف الدعوة الی الاسلام» می فرماید این طور دعوت کنید به اسلام. نمی گوید خونشان را بریزید، جهاد کنید، باهاشون درگیر شوید. آن خبر را که چهار، پنج صفحه از آن را خواندیم آن هم همین طور بود. از حضرت پرسیدند که جهاد چطوره؟ حضرت فرمودند جهاد مراتبی دارد. خودش یک مرتبه از جهاد است. دعوت به اسلام خودش مرتبه ای از جهاد است. بنابراین می توان گفت که این دو چیز این طور نیست که از همدیگر منفک نباید باشند. نه دو تا مرحله است ممکن شد هر دو را انجام دهید. ممکن هم نشد همان مرحله ی اول کافی است. بقیه هم ان شاء الله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه: شصتم تاریخ: ۸۷/۱۱/۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در اقسام جهاد به طوری که به عرض رسید، در کتب فقهاء به این ترتیب تقسیم کرده اند، یک نوع جهاد ابتدایی است که مسلمانان مجهّز شوند و حرکت کنند برای دعوت به اسلام، و اینکه باید امام معصوم(علیه السلام) یا نائب او حضور داشته باشد بحث شد. قسم دوم، دفاع است که یک مملکت یا بیضه اسلامی (که بیضه را بعداً معنا می کنیم) مورد تهاجم قرار بگیرد به طوری که مرکزیت اسلام مورد تهاجم است که قصدِ دشمن از بین بردن اسلام است یا در کشور اسلامی مهاجم قصد دارد تسلط پیدا کند بر مال و جان مردم، این هم یک قسم است که به دفاع تعبیر می‌شود، بعضی از اقسام را که ذکر کردند در حقیقت دفاع فردی است، اینکه فردی جان و مال یا عِرضش مورد مخاطره قرار می گیرد از خودش دفاع می کند و قسم سوم، جهاد با بغات است، کسانی که در مقابل حکومت امام معصوم یا قائم مقامش تسلیم نمی شوند اینها بغات هستند.

ما از اول همان طور که اطلاع دارید این تقسیم را قبول نداشتیم به نظر بنده این تقسیمات و کتاب جهاد بر اساس مبانی مذهبی شیعه تنظیم نشده چون در این اقسام که ملاحظه می کنید قیام‌هایی که عرض کردیم مثل قیام کربلا یا شهید فخ یا قیام زید را شامل نمی شود و طوری تنظیم کرده اند که در ترتیب ابواب و بیان احکام، قسمت زیادی وجود دارد که مورد توجه قرار نگرفته است، (ما قصد جسارت به علماء بزرگ نداریم و همیشه با دید احترام به آنها می نگریم) بنده فکر می کنم که بر اساس فقه عامّه اینها تنظیم شده است.

ما باز هم قیام ها را ذکر می کنیم چند تا از آنها را که عرض کردیم یکی جریان کربلا است یکی قیام زید در برابر هشام بن عبدالملک بود که امام صادق(علیه السلام) هم بر آن صحّه گذاشتند و یکی دیگر قیام شهید فخ است که امام موسی کاظم(علیه السلام) بر آن صحّه گذاشتند، اگر تتبّع کنیم باز هم پیدا می کنیم به نظر بنده یکی دیگر قیام ابوذر است که در برابرعثمان قیام کرد و کشته شد، ابوذر اوّل در شام بود و بعد از اینکه عثمان بیت المال را به بستگان و عمّال خودش می داد ابوذر تحمّل نکرد، حرکت می کرد و آیه ۳۵ از سورة توبه را می خواند {والذین یکنزون الذهبَ و الفضةَ ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذابٍ الیمٍ - یومَ یُحمَی علیها فی نار جهنَّم فتکوی بها جباهُهُم و جنوبُهُم و ظهورُهُم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون} این آیات را می خواند، یعنی کسانی که پول های بیت المال را از عثمان گرفته اند و کنز و گنج کرده اند و در حالی که فقراء در مضیقه زندگی می کنند منتظر عذاب باشند، بالاخره تبعید به شام شد در آنجا هم معاویه از طرف عثمان کار می کرد و ابوذر در حالی که پیر بود با عصایش راه می افتاد و در همه جا این آیات را به صورت اعتراض می خواند بعد از آن معاویه نامه ای به عثمان نوشت که اگر می خواهی دمشق تحت اختیار باشد باید ابوذر از اینجا برگردد (الآن که در لبنان تشیّع هست بخاطر این است که ابوذر چند صباحی در آنجا تشیع را تبلیغ می کرده است.)خلاصه دوباره برگشت، جریانش خیلی مفصّل است که باید در تاریخ مطالعه کنیم، در برابر عثمان باز هم ساکت ننشست، بعد او را به ربذة تبعید کردند که در آنجا از گرسنگی مُرد. یکی از افراد بسیار مقاوم و محکم و مجاهد ابوذر بوده و در عین حال بسیار فقیه و محدث بوده و آن همه روایت از پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) داریم که یا اباذر، یا اباذر ولی نه از سلمان داریم و نه از مقداد، در نهج البلاغه {و من کلام له (علیه السلام) لابیذر لمّا أخرج الی ربذة} بالاخره تبعیدش کردند به ربذة چون اهل همان جا هم بوده و پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) فرمودند که آسمان سایه نیفکنده و زمین هم در بر نداشته کسی که راستگوتر از ابوذر باشد. بعد عثمان از ابوذر خواست که دست از اعتراض بردارد و مشاجره طولانی بین آنها صورت گرفت، کعب الاحبار را که فردی یهودی بود و مسلمان شده بود ولی در عین حال خیلی ادّعا می کرد که من خیلی از مبانی تورات را بلد هستم عثمان در نزد خود نشانده بود، الان هم خیلی از اسرائیلیات ما از این قبیل افراد است، خلاصه ابوذر چون این آیه را می خواند و اعتراض می کرد عثمان از کعب الاحبار در حضور ابوذر پرسید که کسی که مالی از راه حلال بدست بیاورد اگر نگه دارد و خرج نکند چه اشکالی دارد ابوذر فهمید که اعتراض به ابوذر است که این آیه را می خواند {و الذین یکنزون الذهب و الفضة... } کعب الاحبار جواب داد که اشکالی ندارد ابوذر با همان عصایی که داشت و اغلب در این موارد بکار می برد به سر کعب الاحبار کوبید و گفت {یابن الیهودیة أانت تعّلمونا دیننا} بالاخره عثمان دید که بودن ابوذر قابل تحمل نیست، پرسید کجا را دوست می داری و کجا را دشمن؟ گفت ربذة را دوست ندارم چون زمانی که مسلمان نبودم در آنجا بودم ولی مکه و مدینه را دوست دارم وقتی که ابوذر را تبعید کردند به ربذة (سنی ها خیلی سعی کردند در بیان این پرده پوشی کنند)، {و من کلام لهُ(علیه السلام) لابیذر

رحمه الله لما أخرج الی ربذة} این کلام سید رضی است، عثمان قدغن کرد که کسی نباید ابوذر را بدرقه کند ولی حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) و عقیل و لقمان ابوذر را بدرقه کردند در حرکت به سوی ربذة، در اینجا حضرت امیر فرمودند {یا اباذر عندک عضبتَ للهِ فارجُ مَن غضبت لَه إنّ القوم خافوک علی دنیاهم و خفتَهم علی دینک فاترک فی ایدیهم ما خافوک علیه و اهرُب منهم بما خفتهم علیه} و در آخر دارد {لا یونسنّک الّا الحق و لا یوحشنّک الّا الباطل} جز حق با چیزی انس نگیر و جز از باطل از چیز دیگری وحشت نکن. در شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۲۳۶، در شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۵۲، در شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۵، در شرح فی ضلال جلد دوم صفحه ۲۶۳، بنده عرض می کنم که در باب جهاد اقسام را طوری ذکر نکرده اند که شامل این قبیل قیام ها شود این قیام، قیام سیدالشهدا (علیه السلام)، قیام زید، قیام شهدای فخ، ما باید بر اساس مبانی مذهبی شیعه طوری اقسام جهاد را بحث کنیم که این قبیل قیام ها را نیز شامل شود، خوب اینها را که شامل نمی شود خیلی دیگر را نیز شامل نمی شود. قیام مردم ایران برای مشروطه، و کشته دادن به راهنمایی علماء، قیامی که در ایران صورت گرفت که الان در دهه فجر هستیم، بالاخره اینها را در کجا مندرج کنیم، جهاد را طوری تعریف کردیم که شامل این اقسام نمی شود و با مبانی مذهبی شیعه تطبیق نمی کند امّا با مبانی سنّی ها بله.

بالاخره با توفیق پروردگار بحث ما امروز درباره جهاد نوع دوم که دفاع می باشد، در جواهر جلد ۲۱ صفحه ۱۴ بعد از جهاد ابتدایی که بحث کردیم و بعد هم خواهد آمد گفته شده که {وقد تجب المحاربة علی وجه الدفع} گاهی محاربه واجب می شود ولی دفاع است، البته امام حضور ندارد منصوبش هم حضور ندارد، مثال می زنیم، {کأن یکونَ بین قوم یغشاهم عدوٌ یخشی منه علی بیضة الاسلام} ما میان قومی باشیم که دشمن حمله کند و هدفش از بین بردن اسلام باشد، بیضة اسلام یعنی مراکز اسلامی مثل مساجد، مدارس و امثال اینها که در آنجاها احکام اسلامی بیان می شود و منتشر و تبلیغ می شود، گاهی دشمن هدفش همین است حمله می کند برای از بین بردن مساجد و مراکز عبادت و مدارس و... {أو یرید الاستیلاء علی بلادهم أو أسرهم و أخذ مالهم} یا اینکه دشمن حمله می کند، نمی خواهد مراکز اسلامی را نابود کند ولی می خواهد بر شهرهای مسلمان ها مسلّط شود یا مسلمان ها را اسیر کند و اموالشان را بگیرد {أو یکون بین أهل الحرب} یا یک مسلمانی از ما در میان اهل حرب است مثلاً در اروپاست، دشمن حمله می کند به آن کشور کار دارد ولی این شخص هم در میان آنهاست، برای دفاع از خودش و مال و عرضش به دفاع می پردازد، اینها دفاع اجتماعی است.

یک قسم دیگر این است که دفاع از شخص باشد شخصی در یک جایی واقع شده در دنیای کفر یا اسلام فرقی نمی کند مورد حمله قرار می گیرد یا می خواهند خودش را بکشند یا می خواهند مالش را بگیرند یا اینکه عرض و حیثیّتش مورد خطر قرار می گیرد یا نفس مؤمنة یا مال محترمة. محقق (رحمة الله علیه) در شرایع، جواهر هم تبعاً له می گوید {ولا یکون جهاداً} این جهاد نیست و دفاع است، منظورِ آنها چیست که این جهاد نیست؟ منظورشان این است که احکام جهاد بر این مترتب نیست، در آنجا سه چهار موضوع ذکر می کند و نقل می کند از کلمات دروس و از مسالک و غیره که جهاد چند حکم دارد: یکی اینکه فرار حرام است یعنی کسی که در عرصه جنگ است نباید فرار کند تا کشته شود پس یکی تحریم فرار است، دوم احکامی که برای غنایم جنگی داریم که می گوید در اینجا این احکام هم نیست، سوم این که با اسرای آنجا یک رفتارهایی صورت می گیرد که مربوط به اینجا نیست، چهارم این که شهید {لا یُغسّل ولا یکفّن} این در باب جهاد است ولی در باب دفاع نیست، صاحب جواهر می گوید این چهار مورد منظورِ محقق است ولی خودش بعداً بر می گردد و می گوید شاید هم منظورش این باشد که جهاد ابتدایی که دیروز خواندیم نیست و احکام آن را ندارد امّا خودش یک نوع جهاد است و مثل عموماتی که ما در قرآن داریم شامل این مورد هم می شود و خودشان هم بعداً می فرمایند که ما همه احکام را در اینجا مترتب می کنیم یعنی اینجا هم شهید {لایغسّل و لا یکفّن} است که در باب طهارت در تدفین اموات و غسل اموات گفتیم و هم اینکه فرار حرام است و هم اینکه خواهیم گفت که غنائمش حکمش چیست و هم حکم اسیرها را خواهیم گفت.

خوب از اینجا با توفیق پروردگار شروع می شود به بحث دفاع، بنابراین یکی از چیزهایی که در باب جهاد بحث می شود وجوب دفاع است اگر کشور یا شهر اسلامی مورد تهاجم از طرف کفار قرار بگیرد حتی اگر کافر هم نباشند، از طرف مسلمانی که در مذهب با ما هماهنگی ندارند، واجب است که دفاع کنند حالا دلیل بر وجوبش چیست؟ می توان گفت که به ادلّة اربعه دفاع واجب است، یکی اینکه قرآن می فرماید {قاتلوا الذین یقاتلونکم} کسانی که با شما به قتال برخواستند با آنها قتال کنید و می شود گفت {لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة} بنابراین واجب است که مسلمان ها با دست خودشان وسایل هلاکت خود را فراهم نسازند و حرکت کنند و جهاد کنند، عمومات آیات قرآن که درباره قتال

و جهاد داریم و صاحب جواهر هم می گوید شامل اینجا می شود این کتاباً، و امّا سنتاً هم معلوم است، چند روایت است که بعداً می خوانیم. امّا اجماع، کسی از فقهاء ما مخالف این مطلب نیست که دفاع بر مسلمان ها در چنین جریانی واجب است. امّا عقلاً می توان گفت که اینطور دفاع ها هم فطرتاً لازم است هم عقلاً، بعضی مطالب است که فطری است و بعضی مطلب است که عقلی و منطقی است و بعضی هر دو هستند، مثل ظلم که هم فطرتاً قبیح است یعنی کسی که ظالم است اشخاص از او قلباً متنفّراند و فطرت هر آدمی در برابر او تنفّر و انزجار نشان دهد و همین طور عقلاً، عقل آنجاست که منطق باشد، صغری و کبری می چینیم و قضیه و نتیجه ترتیب می دهیم می شود عقلی، بنابراین همان طور که ظلم فطرتاً و عقلاً قبیح است اینجا هم دفاع واجب است فطرتاً، این فقط مخصوص انسان نیست حیوانات هم اگر لانه و آشیانه آنها مورد هجوم قرار بگیرد آنها عقل که ندارند بلکه از روی فطرت از لانه و آشیانه خودش دفاع می کند بنابراین هم فطرتاً واجب است هم عقلاً. در نتیجه دفاع واجب است کتاباً، سنتاً، اجماعاً، عقلاً.

تفاوت دیگر این است که در اینجا مثل بحث های قبل نیست در آنجا می گفتیم که بر چند طائفه واجب نیست و بر چند تا واجب است در آنجا گفتیم که بر زن ها واجب نیست بر أعرج و بچه ها واجب نیست ولی در اینجا این طور نیست در دفاع مرد و زن و پیر و جوان حتی صبیان که از آنها کاربر می آید باید حرکت کنند.

بحث دیگر این است که در اینجا یک امام معصوم لازم است، نخیر لازم نیست امام معصوم یا مأذونش وجود داشته باشد هر مسلمانی در فطرت خودش لازم می داند که دفاع کند.

در مملکت ما دو دفعه جریان دفاع رخ داده، یکی در زمان فتحعلی شاه قاجار و اینها خیلی مهم است و دو نفر از فقهای بزرگ ما هم که کتابشان در دست است در آن زمان بوده اند یکی کشف الغطاء است که مال شیخ جعفر کاشف الغطاء که در آن زمان حضور داشته یکی هم میرزای قمی که در جامع الشتات مطالبی دارد این دو نفر چون در سال ۱۲۱۸ حضور داشتند (میرزای قمی در سال ۱۲۳۰ (هـ . ق)و شیخ جعفر کاشف الغطاء در سال ۱۲۲۸ از دنیا رفتند) و قرن ۱۳، قرنی بوده که برای مسلمان ها مصیبت زیاد بوده و ممالک اسلامی خیلی ضعیف بودند، در جامع الشتات مطالب زیادی دربار جهاد دارند. حمله اول روسیه به ایران در آن زمان در سال ۱۲۱۸(هـ . ق) شروع شده و در سال ۱۲۲۸ (هـ .ق) تمام شده یعنی ده سال این جنگ ادامه داشته و بعد از ده سال عهدنامه گلستان بین ایران و روسیه منعقد شد که بر اساس این عهدنامه جنگ ترک شود در این ده سال هیچ وقت ایران آرام نبوده آنها ۱۷ شهر از شهرهای ما را گرفتند و الان هم در اختیارشان است، باکو و در بند و شیروان و نخجوان و از این قبیل شهرها، مردم مسلمان که در آنجا تحت سیطره روسیه قرار گرفتند به علماء و مراجع آن وقت نامه نوشتند که ما در اینجا نه امنیت جانی داریم نه امنیت عرضی داریم و نه امنیت دینی به داد ما برسید و ما را از چنگال روسیه نجات دهید علماء هم ساکت و آرام نبودند در فکر این بودند که مردم را بسیج کنند و تجهیز کنند و مردم بروند شهرهای خودشان را از اختیار آنها در بیاورند.

کتاب کشف الغطاء اخیراً در ۴، ۵ جلد چاپ شده چاپ قبلی اش خیلی خوب نبود در چاپ اخیر پاورق هم دارد و کتاب خیلی مهمی است شیخ جعفر یکی از علمای بسیار بزرگ است ایشان در جلد اول که درباره اصول عقاید بحث کردند مسائل توحیدی خیلی زیادی دارد درباره ی نبوت، درباره ی امامت، در نبوت که بحث می کند از تورات و انجیل نقل می کند این حاکی از اطلاعات کامل آن شخص است بر این کتب، در اینجا ایشان بحث می کنند درباره دفاع که مورد بحث ماست و این بحث را پیش می کشند که آیا در دفاع هم لازم است امام حضور داشته باشد یا مأذون امام یا اقلاً فقیهی در رأس مجاهدین قرار بگیرد؟ اینها را ایشان می گویند واجب نیست، میرزای قمی هم در جامع الشتات می گوید که واجب نیست مردم وظیفه دارند که خودشان حرکت کنند حتی تأخیر نیندازند، بعد از بیان این موضوع می روند سراغ این مطلب (تواضع هم می کند و می گوید) اگر من فقیه باشم و بخواهم یک نفر را معین کنم فتحعلی شاه را به عنوان نائب معین می کنم که در این جنگ حضور داشته باشد در دفاع در برابر روسیه، سلاطین قاجار بی عرضه ترین سلاطین بودند این سلاطین که حرمسراها و لذت گرایی ها و تجمل‌گرایی‌هایی داشتند دیگر نمی‌رسیدند که به فکر مردم و جهاد در راه خدا (فی سبیل الله) باشند ولی ایشان از روی ناچاری فتحعلی شاه را انتخاب می کند چون علماء که لشکری ندارند مردم هم فقط از آنها تقلید می کردند و در سطح پایینی بودند خلاصه ایشان می گوید من فتحعلی شاه را (خلّد الله ملکه) نائب انتخاب کردم و مردم در جنگ از او اطاعت کنند، مخالفت با او مخالفت با من است و مخالفت با من مخالفت با امام و مخالفت با خدا است، خلاصه به مردم تاکید می کند که از فتحعلی شاه پیروی کنید تا اینکه در این دفاع موفق باشید این کتاب را مطالعه کنید در این کتاب خودش ۳۰ برنامه برای جنگ معین می کند از صفحه ۳۳۲ جلد چهارم کشف الغطاء را مطالعه می کنید، جریان نصب فتحعلی شاه نائب شیخ جعفر در صفحه ۳۳۳ وجود دارد، بالاخره در این جریان

کسی که بیشتر کارگردان بود عباس میرزا پسر فتحعلی شاه بود و به عنوان ولیعهد معین شده بود در عهدنامه گلستان و بعد هم که عهدنامه ترکمنچای بسته شد یک ماده این بود که روسیه باید قبول کند که عباس میرزا بعد از فتحعلی شاه پادشاه باشد، آنها برای خودشان کار می کردند.

کتاب جامع الشتات هم مطالب جالبی دارد که بعداً عرض می کنیم آنها در آن زمان حضور داشتند، جنگ اول از سال ۱۲۱۸ است تا ۱۲۲۸ بود که به عهدنامه گلستان خاتمه پیدا کرد بعداً این عهدنامه عملی نشد و شهرهای ما در اختیار آنها بود و مشکلات همچنان وجود داشت تا می رسد به سال ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ در این زمان دیگر کاشف الغطاء و میرزای قمی از دنیا رفته اند و موقع مرجعیت سید محمد مجاهد است که پسر صاحب ریاض می باشد و در نجف مرجع است و خیلی مهم می باشند، بالاخره حرکت می کنند و به ایران می آیند مردم بسیار به او احترام می گذارند بعد به جبهه می روند و امر می کنند که علماء و وعّاظ و خطباء و هر چه طلبه هست به جبهه بیایند تقریباً حدود ۱۷ ماه مردم ایران جبهه را اداره کردند در آن زمان رساندن ارزاق و لوازم و احتیاجات کار آسانی نبود وقتی که سید محمدمجاهد وارد ایران می شوند به تهران می روند و حکم جهاد را صادر می کنند و ۴۰ نفر از مجتهدین معروف در رکاب او بودند یکی از آنها حاج ملا احمد نراغی صاحب معراج السعادة است بالاخره چند ماه جنگیدند امّا چون قبلاً در مردم روحیه جهاد ایجاد نشده بود و {خذوا حذرکم} و مقدماتش نبود و مملکت هم مملکت خان خانی و ارباب و رعیتی بود یعنی هر چند تا روستا را یکی از فلان الدوله ها و فلان الملک ها و فلان السلطنه ها صاحب بودند، در نتیجه آنهایی که به جبهه رفته بودند همه سر در آخور عباس میرزا و فتحعلی شاه داشتند، خلاصه در دومین جنگ هم شکست خوردند.

در اینجا دو جنگی بود که ایران پشت سر گذاشته و حضور این دو عالم و علماء دیگر و مطالب زیادی درباره دفاع وجود دارد و عبرتهای زیادی که باید آموخته شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه: شصت و یکم تاریخ: ۸۷/۱۱/۸

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در نوع دوم از جهاد یعنی دفاع بود ، اگر مملکتی ، شهری ، مرکزی که بیضه‌ی اسلام است مورد تهاجم قرار گیرد بر مسلمان‌ها لازم است که دفاع کنند و آن نقطه را از زیر سلطه‌ی دشمن خارج کنند .

صاحب جواهر تبعاً للشرایع در صفحه‌ی ۱۴ و۱۵ جلد ۲۱ فرموده اند : « لا یکون جهاده » این جهاد نیست ، شاه فرد جهاد به نظر این ها ، آن جهادی است که مسلمانان خودشان حرکت کنند برای دعوت به اسلام و دشمن را دعوت به اسلام کنند، با مراتب اگر قبول نکردند جهاد کنند .

صاحب جواهراول برای تقریب کلامشان از چند نفر نقل کرده که این جهاد نیست .

ثمره : گفتند ثمره در ترتب احکام جهاد است و چهار حکم ذکر کرده اند : اولاً این که در جهاد صغار و خالی کردن صحنه و جبهه حرام است پس حکم « لا یکون جهاده » این جا نیست ، اگر کسی در مقام دفاع سنگر را خالی کند کار حرامی نکرده . دوم در آن غنایمی است که ما بعداً عرض می‌کنیم ترتیب تقسیم غنایم اینجا می‌آید یا نمی‌آید . سوم در مورد حکم اسیرها . چهارم کسی که در جهاد کشته شود « لا یغسل و لا یکفن » غسل نمی‌دهند و کفن نمی‌کنند با همان لباسی که در جبهه‌ی جنگ داشته و شهید شده دفنش می‌کنند . صاحب جواهر اول برای تقریب کلام محقق و امثال آن گفت که بله این از مصاق روایات و عباراتی که دال بر ترتیب آثار حکم جهاد است خارج است ، چون جهاد متعارف همین جهاد اولی هست که دعوت به اسلام باشد ، ولی بعداً برگشته به قیل و قال که این گونه نیست برای خاطر این که ادله‌ای که داله است بر وجوب جهاد در قرآن و روایات شامل این هست و ادله که شامل شد و موضوع محقق شد آن احکام آن هم هست ، یک حکم آن فرار حرام بود اینجا هم کسی که دفاع می‌کند اگر سنگر را خالی و رها کند مرتکب کار حرامی شده است اما حکم غنایم و اسرا بعداً خواهد آمد . چهارم که « لا یغسل و لا یکفن » این جا می‌توانیم بگوییم ادله دال است بر براینکه مجاهدی که « قتل فی المعرکه » شهید است و « لا یغسل و لا یکفن » اینجاست . به بعضی از روایات آن اشاره کردیم که روایات در باب ۱۴ از ابواب غسل میّت است ، در جلد ۲ رسائل ۲۰ جلدی صفحه‌ی ۶۹۸ .

روایات زیادی در آن باب هست که دال اند بر اینکه شهیدی که در معرکه مرده و مسلمان‌ها و کسانی که با او در جنگ مشارک بودند او را درک کردند که هنوز رمق داشته شهید است و اگر بردند بیرون شهید نیست بلکه باید « یغسل و یکفن » اما اگر درک کردند که دیگر رمقی ندارد و کشته شده غسل و کفن ندارد .

در این باب روایات زیاده کرده ، حدیث هفتم ، عن أبان بن تغلب بیشتر هم از این است ، سند آن هم خوب است ، خبر این است : « قال سئلت اباعبدالله (علیه السلام): عن الذی یقتل فی سبیل الله أ یغسل و یکفن و یحنّط قال یدفن کما هو فی ثیابه » پرسیده از کسی که « قتل فی سبیل الله أ یغسل و یکفن و یحنّط قال یدفن کما هو فی ثیابه إلا أن یکون به رمق » مگر این که همرزمانش او را درک کنند که هنوز زنده است « و إن کان به رمق ثم مات یغسل و یکفن و یحنّط و یصلّی علیه » ، خوب حالا اگر کسی را که درک کردند احتمالاً زنده است باید ببرند بیرون غسل و کفن و حنوط کنند « و یصلّی علیه إن رسول الله (ص) صلّی علی حمزة و کفّنه لأنّه کان قد جرد » نماز که باید خوانده شود اما پیغمبر(ص) کفن زد چرا؟ چون لباس او را برده بودند چون طوری حمزه را شهید کردند که لباس و هیچ چیزی نداشت باید یک چیزی به دور او می پیچیدند اما پیغمبر(ص) حمزه را : « کفّنه لأنّه کان قد جرد » برای این که حمزه مجرد شد یعنی لباس او را برده بودند و عریان بود .

خوب واما درخبر ۹ از این باب گفته شده : « إلاّ أن یدرکه المسلمون و به رمق » اگر مسلمین او را درک کردند که هنوز زنده است در آن صورت باید ببرند و وقتی مرد غسل و کفن این‌ها را انجام بدهند .

در خبر دوم قال الصدوق که پیامبر (ص) حنظله غسیل الملائکه را ، (حنظله در جنگ احد شرکت کرد در همان شبی که فردای آن جنگ احد واقع می‌شد در آن شب ، شب زفاف این حنظله بود آن شب زفاف ترتیب داده بود شنید که منادی پیغمبر(ص) دارد اعلام می‌کند برای شرکت در جنگ احد ، صبح خدمت پیغمبر(ص) رسید درحالی که جُنُب بود و بالأخره در همان جنگ شهید شد) ، صدوق علیه الرحمه فرموده که پیغمبر (ص) فرمودند که اورا غسل ندهید : « رأیت الملائکه بین السماء و الأرض تغسل حنظله بماء المزن فی صحاف من فضه و کان یسمّی غسیل الملائکه » مزن یعنی آبی که از ابر فرود می‌آید .

خبر ۴ از این باب این خبر است : « عن جعفر عن أبیه (علیهما السلام) : أن علیاً لم یغسّل عمّار بن یاسر ولا هاشم بن عتبه و هو المرقال و دفنهما فی ثیابهما » امیرالمومنین(ع)در جنگ صفین این‌ها را غسل نداد . بحث ما چون در جهاد به عنوان دفاع است ذکر یک نکته خالی از وجه نیست

، در جهاد به عنوان دفاع عرض کردم که ، در ایران در قرن ۱۳ هجری قمری که بوده که دفاع صورت گرفته ، در حمله‌ی روسیه به ایران . اولی از سال هزار و دویست و هجده قمری شروع می‌شود تا سال هزار و بیست و هشت قمری که ده سال از آن طرف تجاوز و حمله‌ی نظامی و تسخیر شهرهای ایران از این طرف هم، خوب مسلمان‌ها وظیفه‌ی خودشان را دانستند که این شهرها را از چنگال دشمن خارج کنند، آن زمان مصادف بود و شاگردان بحرالعلوم و شاگردان وحید بهبهانی، این‌ها شاگردان فراوان و خیلی مبرّز داشتند، شیخ جعفر کاشف الغطاء، ملا مهدی نراقی، ملا احمد نراقی، صاحب ریاض، میرزای قمی، این‌ها سید جواد آملی این‌ها کسانی هستند که در این قرن می‌زیسته‌اند و مواجه بودند با این مشکل که مطرح می‌کرد به این که دشمن آمده، دشمن کافر، شهرها را مسخّر کرده و گرفته، خوب وظیفه‌ی خودشان می‌دانستند که قیام کنند تا در سال هزار و دویست و سی، هم میرزای قمی از دنیا رفت و هم صاحب ریاض از دنیا رفته اند، هم شیخ جعفر کاشف از دنیا رفتند در آن دفعه‌ی اول این‌ها حیات داشته‌اند و این‌ها مردم را تشویق می‌کردند و تبلیغ می‌کردند اما در دومی که هزار و دویست و چهل و یک، آغاز شد در آن دومی سید محمد مجاهد شخصاً از عتبات آمده و حضور داشتند با چهل تا از مجتهدین بزرگ که یکی از آن‌ها حاج احمد نراقی بود امثال این ها، شید محمدتقی برقانی، این‌ها بوده‌اند این است که در هردوی این‌ها مطالب فراوانی در دفاع ما داریم، حالا ما اینجا چند فتوا را از میرزای قمی، از جامع الشتاء، سؤال شده ایشان جواب داده تا ببینیم که چه بوده و وظیفه چه بوده و چه دستور می‌داده است، جامع الشتاء در چند جلد چاپ شده، سابقاً در دو جلد بود بسیار کتاب خوبی است میرزای قمی احاطه‌ی بسیار زیادی به فقه داشته و تنها هم جواب مسائل نیست، استدلال‌هایی دارد ذکر اخبار که حاکی از تتبع و اطلاعات ایشان است حتی بعضی از سوالات ادبی از ایشان می‌شود و جواب می‌دهند، مثلاً ثار الله چه معنایی می‌دهد ثار به معنای خون نیست که خون خدا، ثار اول آن ثائر الله بوده ثائر به کسی می‌گویند که انتقام گیرنده‌ی خون است یعنی کسی که انتقام خونش خداست، در اثر کثرت استعمال، یعنی شده ثار الله و الا ثار الله هست، و ثائر به کسی می‌گویند که انتقام خون کسی گرفته باشد، اصلاً سؤالات ادبی و فلسفی و اخلاقی در جامع الشتاء خیلی زیاد است که مطالعه‌ی آن لازم است، بله خلاصه این است که در چند جلد چاپ اول آن، دو جلد قطور بود، اما الآن در چند جلد اخیراً چاپ شده، در جلد اول جامع الشتات، طبع جدید، صفحه‌ی سیصد و هفتاد و هفت تا چهارصد و یک، از ایشان چند سؤال درباره‌ی دفاعی که آن روز می‌بایست صورت بگیرد و می‌گرفت، سؤال شده حالا از سوال و جواب معلوم می‌شود که مطلب چه بوده؟ و نوشته‌اند که با توجه به سؤالات و جواب ها، آن روز معلوم می‌شود که چه وضعی در ایران حاکم بوده اول سؤال این است که در این اوقات که طایفه‌ی منحوسه‌ی روسیه، به جمله‌ی ممالک محبوسه‌ی ایران و سایر بلاد مسلمانان همّت بر تسخیر بلاد اسلام گماشته‌اند و مانع از اجرای احکام سیّده (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند دفع ایشان شرعاً واجب و لازم است یا نه؟ سؤال می‌کند واجب است دفن ایشان، جواب واجب است «علی أقربه الأقرب» در دفاع باید کسانی که نزدیک تر هستند اول این‌ها اقدام کنند و نتوانستند دیگران، نتوانستند همه‌ی مسلمانان، مثل الآن مردم فلسطین، خوب یک سرزمینی است که کفار آن جا را اشغال کرده‌اند و لازم است بر ایشان که نشد همه‌ی مسلمانان لازم است شرکت کنند دفاع کنند و دشمن اشغالگر را از آن سرزمین بیرون کنند، بله خلاصه ایشان می‌گویند بله واجب است «علی الأقرب فالأقرب» در هر طبقه الأقرب فالأقرب، اگر در بعضی از آن‌ها دفاع صورت بگیرد، بر کلّ آن‌ها واجب کفایی است، اگر احتیاج به اجتماع همه هست واجب عینی است به همین ترتیب شرکت کنند و کمک کنند تا دشمن را از سرزمین اسلام بیرون کنند. دو اگر دفع روسیه حاصل نشود مگر به اتفاق جمیع مسلمین، این‌ها مسائلی است که امروزه ما هم با این‌ها مواجه هستیم مثل اسرائیل و این ها، افغانستان و عراق، اگر دفع روسیه حاصل نشود مگر به اتفاق جمیع مسلمین، در این صورت اجتماع همه لازم است بله، بر همه لازم است، سوم در صورتی که آن‌ها به قصد مال و عرض و اسر، اسر یعنی اسیر کردن، و قتل مسلمین و تسخیر جمیع بلاد اسلام آمده و جهاد و انکار با آن‌ها واجب شد، ثواب مجاهدین با مقاتلین در این قتال، با ثواب مجاهدین به بین یدء الإمام تفاوت دارد یا نه؟ سؤال می‌کند که ثواب این مجاهدین با ثواب مجاهدینی که بین یدء الإمام المعصوم جهاد می‌کرده‌اند فرق دارد یا نه؟ سؤال می‌کند که ثواب این مجاهدین با مجاهدینی که بین یدء الإمام المعصوم جهاد می‌کرده‌اند فرق دارد یا نه؟ ایشان جواب می‌دهد که کسی که با نیت قربت در این دعوا کشته شود او را شهید می‌توان گفت یا نه؟ ایشان می‌فرمایند جای شکی نیست در صورتی که مقصود ایشان تغییر احکام اسلام و تبدیل دین خدا و نحو و غارت مسلمین، قتال واجب است و فی سبیل الله صادق است با نیت خالص هر کس شرکت کند همان ثواب را دارد، روایاتی ذکر می‌کند که ما خوانده‌ایم در کتاب جهاد، یکی از آن‌ها این است «فوق کلّ از امام صادق (علیه السلام) «فوق کلّ

ذی برّ بَرّ» بر به شخص می‌گویند جمع آن هم ابرار است ولی بِر به آن کار خوب می‌گویند، بله «فوق کلّ ذی برّ بَر حتی یقتل فی سبیل الله فإذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه برّ» این‌ها روایتی است که قبلاً خوانده ایم، پس فرق بین حضور امام و غیبت امام نیز این ثواب هست، ممکن است گفته شود قتال در زمان غیبت امام افضل از زمان حضور آن است در زمانی که امام غائب است و غیبت کند افضل است چرا؟ چون در حضور امام و ظهور معجز و تأثیر نفس شریف امام، در مبادرت به امتثال حصول یقین، مدخلیت تمام دارد در حضور امام ببینند حرف امام را بشنوند و معجزاتی ببینند از امام هر چه ببینند از امام آن اثر بیشتر دارد، اما کسانی که در زمان غیبت بخواهند باشند، این‌ها مدح شان از آن‌ها بیشتر است که ایشان می‌گویند در روایات داریم کسانی که پیغمبر و امام را ندیده‌اند به همان سفیدی و سیاهی ایمان آورده‌اند یعنی به آن چه در کتاب نوشته شده، ایمان این‌ها افضل است از ایمان کسانی که در حضور امام یا پیغمبر بوده‌اند بنابراین ایشان می‌گویند که کشته شدن در این راه ثواب همان را دارد بلکه بالاتر است بله.

خوب سؤال چهارم این است که اگر رئیسی شریک بیاید و دستیت داشته باشد از بعد از خواندن این‌ها جواب آقای مجاهدی هم عرض می‌کنیم که چطور بود که در آن زمان فقهاء بستیت چون نداشتند که از علت شکست این بوده، می‌گویند رئیس شرعی که بستیت داشته باشد ممکن نباشد، حالا در این زمان، ما داریم دفاع می‌کنیم اما خوب سرکرده‌ی ما و فرمانده‌ی ما که فقیه نیست جالب است اگر شخصی به اسم مجتهد جامع الشرایط، چون آن موقع گرداننده‌ی جهاد، به عهده‌ی سلطنت و فتحعلی شاه و این‌ها بوده است دیگر، آن‌ها گرداننده بودند و اداره می‌کردند حالا ایشان می‌گویند که ما اگر بخواهیم با اذن مجتهد جامع الشرایط، این کار را به عهده بگیرد چگونه است؟ شکی در جواز آن نیست اگر باعث ... یک حرفی هم دارد که کاشف الغطاء هم داشتند که بله باید از مجتهد اجازه بگیرید نه از مجتهدینی که وسواس باشند، لذا بعضی از مجتهدین در بعضی از زمان‌ها بودند که وسواس بوده‌اند جرأت اجازه‌ی جهاد را، نمی‌داده‌اند می‌گفتند که خون ریخته می‌شود و جواب آن را نمی‌توانیم دهیم از این قبیل، ایشان هم می‌گویند اگر مجتهد وسواس نباشد باید اجازه بگیرند و شرکت کنند، بله خوب بالأخره می‌گویند در این زمان آیا شرط است اجازه‌ی مجتهد بگیرند یا شرط نیست در این ها، اما بگیرند خوب بهتر است، ششم بر همه‌ی عالم مشخص است که کفره‌ی روسیه، دولت و مملکت و ریاست دارد و لشکر کشی خیلی مجهزّ است و در قدرت ما نیست اسباب و اسلحه‌ی جنگ و توپ و تفنگ و علم و طبل و این ها، آیا این‌ها را از کجا فراهم کنیم؟ از زکوات که بدهکار هستیم، از وجوهات؟ می‌گوییم بله، این‌ها را از همان زکوات و وجوهات فراهم کنید، اجازه می‌دهد که از زکوات صف بکشند برای این مسائل.

آیا لازم است بر همه‌ی مردم که ؟؟؟ معونه‌ی خدا را در این راه صرف کنند، تا قدرت مالی و امکانات دفاعی به وجود بیاید؟ می‌گویند بله واجب است آن پازل معونه، خمس در هر چه که اضافه بیاید خمس در آن واجب است، خمس را می‌گوید دیگر، پازل معونه که برای خمس واجب است همه راه در این راه صرف کنند، بله خیلی خوب است آیا زکوات را می‌توان در این راه صرف کرد؟ بله می‌توان صرف کرد. بعد می‌گویند به کسانی که استنکاح کنند هم از حضور، آن‌ها را بخواهیم امر به معروف و نهی از منکر کنیم، بله این از اعظم انواع معروف است، امر به معروف و نهی از منکر این جا بسیار بسیار لازم است.

آیا در این صورت که مؤمنین اموال خود را صرف مستحبات می‌کنند در دفع کفره اگر صبر کنند چگونه است؟ می‌گویند این اولی است این از همه‌ی مستحبات اولی تر است، صرف مال برای دفع کفّار واجب است به هیچ وجه مستحبی مزاحم آن نیست، اگر غنیمت از کفره‌ی روسیه به دست بیاید این چگونه است؟ ایشان می‌گویند که هر چه از کفّار به دست آوردید این برای خودتان است کلاً، بله این گونه است، در این نماز غصبی و این‌ها فتوای ایشان است با این که این سفر، یک سفر طولانی است در این گونه سفرهای طولانی خوب ما معتقدیم که سفر کسی که، کثیر السفر است یا دائم السفر است، اگر مقصد نزدیک است دفعه‌ی اول قصد دوم و سوم به بعد تمام است، اگر مقصد دور است که چند روز باید برود، همان سفر اول که یک روز رفت روز دوم به بعد، ایشان بیاید، آیا در ایام غیبت حکم مرابطه چگونه است؟ آن هم می‌گوید بله درست است، حفظ صغور آن چه؟ آن هم می‌گوید بله واجب است، افرادی که آن جا هستند صغور را هم حفظ کنند، اگر کسانی که در صغور هستند نتوانستند لازم را تقویت کنیم، تا صغرها و مرزها حفظ شود، حالا این دقت یکی هم مجاهده با این طایفه‌ی منحوسه مورد تعلیم و تعلم است، انداختن توپ و تفنگ و سایر عدوات حربیه، بله تعلیم و تعلم جایز است مباح است، ایشان می‌گویند نخیر در این زمان واجب بر همه است که بروند تعلیم و تعلّم توپ و تفنگ و به کار بردن اسلحه را واجب کرده‌اند و بروند یاد بگیرند، نخیر عزیز من، تا اینکه این آیه‌ی شریفه «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال/۶۰) باید محقق شود.

آیا بر کفار و اهل کتاب که در این دعوا به ما کمک می‌کنند آن‌ها جزء مؤلفة القلوب ما هستند به آن‌ها زکات دهیم؟ هیچ اشکالی ندارد بله.

سؤال می‌کنند که آیا فرار از این مجادله چگونه است؟ جواب می‌دهد که بر هر کس که واجب است شرکت کند فرار حرام است و فرار جایز نیست. آیا در این صورت که خوف هجوم و غلبه‌ی مشرکین بر بلاد مسلمین است و جواب مدافع و مجاهد به آن‌ها فوری است شرکت در جنگ فوری است از این طرف، حج هم پیش آمده آن هم واجب فوری است، اینجا می‌گوید اهمّ و مهم را بسنجیم این واجب تر است این را مقدم بدارند شرکت در جبهه‌ی جنگ را بر رفتن حج مقدم بدارند، مستحبی که هیچ عتبات و عالیات و این ها، ولی اگر این مزاحمت شد با حج، دو تا واجب است اهمّ و مهم است و این مهم تر است.

آیا اگر از اهل اسلام کسانی با کفار هم داستان شده، و اختیاراً کمک به ایشان می‌کنند آن‌ها کشتن شان چگونه است؟ بعضی از مسلمانان جاسوس برای کفار بودند کشتن این‌ها هم جایز است و هیچ اشکالی ندارد. بعد سؤال می‌کند که اگر با آن‌ها ما برخورد کنیم اگر مسلمان‌ها را آورده‌اند در جلو قرار داده‌اند تترس به این می‌گویند یعنی مسلمانان تُرس قرار داده‌اند یعنی اگر حمله کنیم باید عده‌ای از مسلمان‌هایی از زن و بچه‌ها را بکشیم، می‌گوید اشکالی ندارد غیر از این راهی ممکن نیست کشتن مسلمان و زن و بچه به عنوان تُرس و تترس کردن اشکال ندارد.

خلاصه فضیلت ثواب جهاد را خیلی زیاد ذکر کرده است و کسانی که حالا می‌گویند در آن شهرها ساکن هستند و تحت سیطره‌ی روسیه است آن جا نمی‌توانند احکام خدا را عمل کنند و هجرت برای آن‌ها واجب است؟ بله یکی از بحث‌هایی که خواهد آمد هجرت است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الهجرة باقیة مادام الکفر باقیه» در هر شهری انسان باشد و نتواند به وظیفه‌ای انجام دهد در اروپا اگر هر جا باشد نتواند، واجب است هجرت کند ایشان می‌گوید بله کسانی که آن جا هستند بر آن‌ها واجب هستند «لا ؟؟؟ الهجره حتی تطلع الشمس من مغربها» آن‌ها تفسیر می‌کنند به قیامت.

بیست و چهارم در صورتی که پادشاه حکم مقرر فرماید این زمان فتحعلی شاه را می‌گوید، به نحوی که انهار، پادشاهی شرف صدور یافته که این کتابی که بعداً ما می‌گوییم روضة الصفا را مطالعه بفرمایید در آن زمان که نوشته و این‌ها خیلی تملق کردند به سرنوشت و حکومت، از علما هم فراوان بدگویی کرده‌اند این‌ها حضور علما را در صحنه مخل خودشان می‌دانستند از این جهت می‌گفتند که علما حضور پیدا نکنند راست است، محمد مجاهد به آن جریان آمده است میرزای قمی است بعداً آمد خیلی قدرت داشت می‌گوید سلطان گفته‌اند که علماء شرکت نکنند اگر علماء شرکت کردند اشکالی ندارد آن وقت می‌گویند به این که شرکت کنیم، باید لباس جندی بپوشیم، لباس جندی پوشیدن برای فقیه و عالم خیلی خوب است در میدان جنگ فقیه لباس جندی بپوشد، خیلی خوب است چون حضرت امیر، دیگر بالاتر از حضرت امیرالمؤمنین لباس جندی، لباس رزم می‌پوشید، بله خوب بالأخره بیست و پنجم هر گاه این جهاد، احتیاج به امر مجتهد باشد هر کس بتواند لایق و قابل بدانند مرخص و متصدی این کار را بکنند، ایشان در جواب می‌گویند به این که ما دستی نداریم و قدرتی نداریم، کجاست آن بسط یدی از برای حاکم شهر که خراج را و زکوات را بگیرد و تجهیز سپاه کند، کجاست آن تمکن و سلطنت و مملکت؟ آن وقت آخرش نام حلوا بر زبان بندند/ نه چون حلواستی. یعنی بستیت برای فقیه مثل حلواست، شیرین است اما نام حلوا بر زبان بردن نه چون حلواستی، ما با گفتن نام حلوا دهانمان شیرین نمی‌شود و قدرت نداریم. خوب این‌ها فتاوایی بود که با مطالعه کردن معلوم می‌شود که آن زمان چه بوده و بر مسلمانان چه می‌گذشته؟ حالا جواب آقای مجاهدی که قول دادیم.

عرضم که برای واضح شدن مطلب و این که مطلب را جریان دفاع آن روز و این هجمه و این ها، یکی از کتاب‌هایی که باید مراجعه شود، کتاب روضة الصفاست، روضة الصفاست ده جلد و فارسی است. بحث ما در جلد نهم روضة الصفاست، از صفحه‌ی سیصد و نود و هشت، دویست صفحه باید مطالعه کنید این چون گفتم دیروز جواب آقای مجاهدی، این دویست صفحه را آقای مجاهدی مطالعه کنند تا بدانند چه بوده و چه می‌گذشته، ـ حالا برای فهم مطلب بخواهید روشن شود در اعیان الشیعه، در حالات سید محمد مجاهد ـ صحبت‌های متفرقه ـ خوب عرض کنم این مواردی که ما گفتیم حالا به نظر بنده در این جا علت شکست، اولاً که دیروز آقای مجاهد گفتند که چرا شکست خورد ایران، بعضی جواب دادند که در جنگ احد هم پیغمبر شکست خورد، این شکست خوردن دلیل باطل بودن نیست، شکست دادن دلیل حق نیست، بله امام فرمودند که ما مأمور هستیم به وظیفه نه به نتیجه، ما هشت سال جنگ می‌کردیم تضمین نکردیم که حتماً غالب شوید، شما باید جنگ کنید حالا شکست بخورید شهید شوید، ما به وظیفه مأمور هستیم بله، اما چند نکته باید عرض کنم اولاً این که این‌ها تتمه‌ی جدا کردن دین از سیاست و سیاست از دین، جدا کردن روحانیت از سیاست و سیاست از روحانیت است، علما در سیاست حالا لشکر و نظام و این‌ها در دست سلطنت بود و علما چیزی نداشتند خود علما شرکت کرده بودند به عنوان یک وظیفه

و الا لشکر و تجهیزات و این‌ها همه در اختیار سلاطین قاجاریه بود،
دوم که خیلی مهم است فقدان روحیه‌ی جهادی، که جهاد کار ساده‌ای
نیست .

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه: شصت و دوم تاریخ: ۸۷/۱۱/۱۲

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما در دفاع بود ، نوع دوم از جهاد، دفاع است، امام (رضوان الله علیه) در تحریر الوسیله دفاع را به دو قسمت تقسیم کرده، یکی دفاع مسلمانان در برابر هجوم و تهاجم که صورت می‌گیرد، دوم دفاع از شخص، همان گونه که لازم است دفاع کنند در برابر هجوم دشمن، لازم است که شخص هم دفاع کند از خودش، از جان و از مالش و از حریمش از حیثیت خود، این است که دفاع به دو قسمت فعلاً تقسیم شد. بحث ما فعلاً در همان قسمت اول است آیات قرآن کریم داریم که از آن‌ها استفاده می‌شود که دفاع لازم است «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ» این در سوره‌ی توبه است این آیه، ظاهراً آیه‌ی ۱۲۳ سوره‌ی توبه باشد، کفاری که به آن‌ها نزدیک هستید و آن‌ها به شما در فکر خطر هستند و در فکر ضرر با آن‌ها مقاتله کنید، در سوره‌ی بقره «وَ قَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ» (بقره، ۱۹۰) این آیه بسیار صریح است، پس این آیه هم ظاهراً آیه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی بقره باشد «وَ قَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ» کسانی که به قتال شما آمده‌اند به قتال آن‌ها برخیزید و بپردازید. اسلام می‌خواهد که مسلمان‌ها مجهّز باشند و آماده باشند و دشمن نتواند به آن‌ها ضربه بزند خضوع و آمادگی خود را همیشه حفظ کنید یا در سوره‌ی ظاهراً انفال باشد «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ» (انفال، ۶۰) همیشه باید در حالی باشید که دشمن مرعوب شما باشد و دشمن از شما بترسد.

آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان، در تفسیر المیزان در این آیه‌ی آخر ایشان نوشته‌اند به این که ممکن است کسی فکر کند که اسلام می‌خواهد که تجهیز کند مسلمانان را به طوری که همیشه در فکر جنگ باشند، اسلام دین جنگ است اما این گونه نیست اسلام می‌خواهد مسلمان‌ها را تشویق کند، ترغیب کند، که همیشه مهیّا باشند چون دشمنان آن‌ها همیشه در کمین هستند، مهیّا هستند بعد پشت سر همین آیه، این آیه است «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (انفال، ۶۱) دشمنان بدانند که ما نمی‌خواهیم همیشه با شما بد باشیم اما «إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ» اگر آن‌ها میل کردند به سلامتی، «فَاجْنَحْ لَهَا» شما هم میل به سلامتی کنید و به آن‌ها پیمان بستن و این حرف ها، بالأخره اسلام این گونه است، مسلمان‌ها مجهّز باشند و آماده باشند اگر کسی آمد جواب بدهند «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» اما در عین حال اگر آن‌ها از راه سلم و صفا آمدند شما هم قبول کنید و با منطق و استدلال با آن‌ها صحبت کنید، این آیاتی بود که در این زمینه، اما در وسائل روایاتی هم وجود دارد که به آن روایات هم باید توجه کنیم.

باب ششم و هفتم، باب ششم و هفتم از ابواب جهاد عدو است. صفحه‌ی ظاهراً نوزده و بیست باشد، در باب ششم، (سکوت) در باب ششم خبر دوم و سوم باب از خبر اول مربوط به مرابطه است که بعداً صحبت خواهیم کرد.

«وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ» خبر قبل «محمد بن حسن شیخ طوسی بإسناده عن محمد بن حسن صفار» عنه به همان صفار بر می‌گردد، شیخ طوسی الصفار، صفار طبقه‌ی هشت است شیخ طوسی طبقه‌ی دوازده است حدیث را از کتاب صفار گرفته و إسناد شیخ طوسی به صفّار هم صحیح است «عن محمد بن عیسی محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» آن هم از جلدهای طبقه‌ی هفت است «عن یونس بن عبدالرحمن» است. «قَالَ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع رَجُلٌ» یک شخصی از ابالحسن حضرت موسی بن جعفر (علیهم السلام) سؤال کرده. «جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِیکَ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا یُعْطِی سَیْفاً وَ قَوْساً فِی سَبِیلِ اللَّهِ» سؤال می‌کند دقت کنید که زمینه‌ی حدیث چیست؟ می‌گوید به این که یکی از دوستان شما از شیعیان شما به او رسید که یک شخصی شمشیری و تیری، به کسی که در راه خدا جهاد کند می‌دهد، «فَأَتَاهُ فَأَخَذَهُمَا مِنْهُ» آمد و گرفت، «و هو جاهد وجه السبیل» در آن زمان ائمه (علیهم السلام) چون برای این که برای آن زمان کارگردان جهاد بنی امیه و بنی العباس بودند، حالا این بنی العباس بودند ائمه (علیهم السلام) در رکاب بنی العباس به جنگ رفتن را جایز نمی‌دانستند قبلاً هم خواندیم، جهاد برای دعوت به اسلام، پیشرفت اسلام باید امام معصوم باشد یا کسی که قائم مقام امام معصوم باشد، این‌ها غاصب خلافت هستند و این ها، این شخص رفت شمشیر و تیر را گرفت ولی نمی‌دانست «جاهد وجه السبیل ثُمَّ لَقِیَهُ أَصْحَابُهُ» بعد همین شخص که از شیعیان شماست دوستان شما را، اصحابش را دید «فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ السَّبِیلَ مَعَ هَؤُلَاءِ لَا یَجُوزُ» گفتند جهاد با بنی العباس در رکاب او جایز نیست «وَ أَمَرُوهُ بِرَدِّهِمَا» گفتند برو نیزه را، شمشیر را پس بده، «قَالَ فَلْیَفْعَلْ» باید این کار را بکند چون ما جایز نمی‌دانیم در رکاب آن‌ها با شمشیر آن ها، با نیزه‌ی آن‌ها بجنگد «فَلْیَفْعَلْ قَالَ قَدْ طَلَبَ الرَّجُلَ فَلَمْ یَجِدْهُ»

گفت رفت و آن شخصی که این سلاح را داده بود، رفت و پیدایش نکرد گفتند «قَضَى الرَّجُلُ» مرده از دنیا رفته، حضرت فرمودند حالا که سلاح دست شما است «فَلْيُرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ» دو چیز داریم یکی رباط بود یکی مرزداری بود، لازم است در هر زمانی لازم است افرادی مرزها را حفظ کنند تا کفّار و دشمنان از آن طرف مرز به این سمت مرز نفوذ نکنند، حضرت فرموده بله جنگ رفتن و جهاد رفتن با بنی العباس جایز نیست اما حالا که آن شمشیر را گرفته است و تیر، «فَلْيُرَابِطْ» برود کار خوبی انجام دهد خدمت و ثواب رباط، بعداً می‌خوانیم رباط از جهاد هم ثوابش بیشتر است «فَلْيُرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ» آن هم مثل قزوین و عسقلان و دیلم، آن طرف این شهرها کفّار بودند این طرف مسلمان بودند به مرز باید برود قزوین مرز بود عسقلان مرز بود و دیلم به همان گیلان می‌گفتند دیلم، «وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الثُّغُورَ» برود آن جا گفت حالا برود آن جا رباط کند، بعد می‌پرسید می‌خوانید و مطالعه می‌کنید اگر رفت آن جا و دشمن حمله کرد این باید چه کار کند؟ اگر دشمن حمله کرد حفظ بیضه‌ی اسلام لازم است بیضه را صاحب جواهر به مجتمع اسلام معنا کرده است، هر جا که به اجتماع اسلامی کافر حمله کند آن جا بایستی دفاع کرد واجب است بله اگر رفت آن طرف و این گونه شد آن جا بایستی. «و إن خاف علی بیضة الإسلام مؤتلف»، اگر حمله به گونه‌ای است که در بیضه‌ی اسلام یک کسی دشمن از مرز عبور کند و داخل شود به مجتمع اسلام بله قتال کند «فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ لَا لِلسُّلْطَانِ» آن جا هم قتال کرد برای خاطر خودش است وظیفه‌ی خود را انجام دهد نه برای بنی العباس، بله چرا؟ «لِأَنَّ فِي دُرُوسِ الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم)» دروس یعنی کهنه شدن برای این خاطر است که مندرس شود، اگر اسلام مندرس شود نام محمد مندرس می‌شود آن‌ها دشمن هستند داخل می‌شوند و داخل شدند به اجتماع اسلام که بالأخره از بین بردند، ذکر اسلام مندرس می‌شود، «؟؟؟ استفادة هذا الحدیث» هرگاه که بیضه‌ی اسلام در خطر باشد دشمن حمله کند، دفاع لازم و واجب است این یک حدیث است.

حدیث دوم در صفحه‌ی بیستم جلد یازده وسائل بیست جلدی، حدیث بعد از آن و بإستناد عن محمد بن عیسی، یعنی باز إسناد شیخ طوسی، عن محمد بن یحیی عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ»، طلحة بن زید توصیه نشده، « عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ أَرْضَ الْحَرْبِ» یک شخص مسلمان داخل شد به أرض حرب، دارالکفر، دار الحرب، جاهایی که برای کفار است و این‌ها «بِأَمَانٍ» به او امان دادند داخل شد، وقتی آن جا داخل شد آن جا یک درگیری به وجود آمد «فَغَزَا الْقَوْمَ الَّذِينَ دَخَلَ عَلَيْهِمْ قَوْمٌ آخَرُونَ» این القوم الذین اول مجعول قضاست، قوم آخرون فاعل آن است آن قومی که این‌ها داخل شده بود، «فَغَزَا الْقَوْمَ الَّذِينَ دَخَلَ عَلَيْهِمْ قَوْمٌ آخَرُونَ» یک عده‌ای حمله کردند آن‌ها هم کافر بودند ولی یک مسلمان این جا گیر کرده، «قَالَ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ» مسلمان باید برای حفظ جان خودش هم باشد بالأخره باید قتال کند، «عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ وَ يُقَاتِلَ» قتال کند چون آن‌ها داخل می‌شود به اینجا، این باید از خودش دفاع کند «عَنْ حُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ رَسُولِهِ» ولی با کفّاری که قتال می‌کند هدفش این است که از خدا و رسول دفاع کند «وَ أَمَّا أَنْ يُقَاتِلَ الْكُفَّارَ» اینجا خیلی قصد سؤال جواب را دارد اینجاست، اگر این شخص بخواهد قتال کند به قصد اینکه از این قومی که به این امان داده‌اند از این‌ها دفاع می‌کند این کار بدی می‌کند چون این‌ها هم کافر هستند و آن‌ها هم کافر هستند، هر دو کافر هستند این باید دفاع کند به حکم این که با کفار می‌جنگد برای سرکوب کفّار، که کفار با باب اسلام مخالف هستند، بله. «وَ أَمَّا أَنْ يُقَاتِلَ الْكُفَّارَ عَلَى حُكْمِ الْجَوْرِ وَ سُنَّتِهِمْ فَلَا يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ» اگر نخیر این قتال کند برای خاطر این که در این مملکت است این‌ها هم که کافر هستند و حاکم جائر هستند و سنت جائرانه دارند از این‌ها بخواهد دفاع کند لا یجوز، به واسطه‌ی این‌ها بخواهد شرکت کند در جنگ لا یجوز، برای حفظ جان خودش و برای حفظ دین خودش اشکال ندارد. خوب این هم دلالت دارد بر این که قتال کردن با کفّاری که برای حفظ جان و حفظ دین و این‌ها جایز است، این خبر دوم و سوم این باب بود در این باب این خبری که دوم بود خواندیم بیضه‌ی اسلام بود، این که در روایات ما هست در کتاب فقهاء بیضه‌ی اسلام در این خبر دوم بود که خواندیم «و إن خاف علی بیضة الإسلام مؤتلف».

خوب خبر بعد از آن، در باب هفتم از این باب است بله، این خبر هم از ابی الحسن الرضا (علیه السلام) «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ» که یکی از کتاب‌های حدیثی مهم ما است، عن محمد بن عبید یقطینی عن الرضا (علیه السلام) «أَنَّ يُونُسَ سَأَلَهُ» از حضرت رضا (علیه السلام) «وَ هُوَ حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَؤُلَاءِ مَاتَ وَ أَوْصَى» یک شخصی مرده، و وصیت کرده «أَنْ يُدْفَعَ مِنْ مَالِهِ فَرَسٌ وَ أَلْفُ دِرْهَمٍ وَ سَيْفٌ لِمَنْ يُرَابِطُ عَنْهُ وَ يُقَاتِلُ فِي بَعْضِ هَذِهِ الثُّغُورِ» یکی از نذرهای مهم این است نذرها و وقف ها. یک شخصی مرده وصیت کرده که از مالش یک اسب و یک هزار درهم و شمشیر بدهند برای کسی که یرابط، کسی در مرزها رباط می‌کند، «عَنْهُ» به نیابت از این شخص این کار را بکند، وَ يُقَاتِلُ فِي بَعْضِ هَذِهِ الثُّغُورِ» در بعضی از مرزها قتال کند. «فَعَمَدَ الْوَصِيُّ» وصی،

وصیت عمل کرد «فَدَفَعَ ذَلِکَ کُلَّهُ إِلَی رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا» این پول را داد به یک نفر از اصحاب ما، « فَأَخَذَهُ مِنْهُ وَ هُوَ لَا یَعْلَمُ» گرفت و اینکه نمی‌دانست حکومت، حکومت بنی عباس است در آن زمان آن ها، کسی برود قتال کند جایز نیست این را قبلاً خواندیم قتال، از طرف مسلمین باید امام معصوم باشد در رأس آن یا نایب، ولی بنی العباس این گونه نیستند، بعد فهمید که وقت آن نشده، آن وقتی خواهد شد که امام رضا (علیه السلام) ظهور کند اما در حکومت بنی العباس که وقت قتال بر کفار نیست، «ثم أَنَّهُ لَمْ یَأْتِ لِذَلِکَ وَقْتٌ بَعْدُ» هنوز وقت نشده که انسان برود قتال کند با دشمن «فَمَا تَقُولُ یَحِلُّ لَهُ أَنْ یُرَابِطَ» چون او گفته بود یا مرابطه کند یا قتال کند، بعد فهمید که قتال جایز نیست در رکاب بنی العباس قتال جایز نیست حالا برود رباط بکند یا نه؟ خوب حالا «یَرُدُّ إِلَی الْوَصِیِّ مَا أَخَذَ مِنْهُ وَ لَا یُرَابِطُ» فرمودند حتی رباط را قبول نکردند آن چه را گرفته‌ای پس بده رباط هم نکن، «فَإِنَّهُ لَمْ یَأْتِ لِذَلِکَ وَقْتٌ بَعْدُ» هنوز وقت رباط نرسیده، خوب، حالا «فَقَالَ یَرُدُّهُ عَلَیْهِ فَقَالَ یُونُسُ فَإِنَّهُ لَا یَعْرِفُ الْوَصِیَّ» گفت حضرت تأکید کرد برود پس بدهد گفت این وصی را نمی‌شناسد برود پس دهد، «قَالَ یَسْأَلُ عَنْهُ» حضرت فرمودند برود بپرسد «فَقَالَ لَهُ یُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَقَدْ سَأَلَ عَنْهُ فَلَمْ یَقَعْ عَلَیْهِ» رفت تحقیق کرد آن شخص را پیدا نکرد آن وصی که پول را داده بود پیدا نکرد، بله «کَیْفَ یَصْنَعُ» حضرت فرمودند اگر این گونه است «فَلْیُرَابِطْ وَ لَا یُقَاتِلْ» برود رباط بکند ولی قتال نکند مرز مسلمان‌ها و اسلام، «فَإِنَّهُ مُرَابِطٌ» گفت اگر رفت در آن جا به رباط، برای دشمن که حمله کرد مثل خبر قبلی است، دشمن حمله کرد به کشور اسلام «یُقَاتِلُ عَنْ بَیْضَةِ الْإِسْلَامِ» از مجتمع اسلام قتال کند بله «فَإِنَّ فِی ذَهَابِ بَیْضَةِ الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِکْرِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم)» زیرا اگر بیضه‌ی اسلام اجتماع مسلمان‌ها از بین برود، ذکر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم مندرس می‌شود، حدس می‌زنم که این دو خبر یکی باشد، آیت الله العظمی بروجردی (رحمة الله علیه) نظرشان این بود که خبرهایی که رجالشان یکی بود ـ صحبت‌های متفرقه ـ خلاصه این است که خبر این خبر، که الآن خواندیم که خبر عرض کنم که دوم از باب هفتم بود، بله خیلی شباهت دارد به خبر دوم از باب ششم، علی‌ای الحال، آن ابوالحسن بود ؟؟؟ موسی بن جعفر (علیه السلام) این حضرت رضا بود، شاید ابوالحسن این باشد خلاصه، هر دو دلالت دارد به این که اگر بیضه‌ی اسلام به مخاطره بیافتد، اطراف دشمن را حمله کند در آن جا لازم است بر مسلمانان که دفاع کنند، این بحث ما در دفاع قسم اول، هم آیه‌ی قران دارد دلالت آن را عرض کردیم، هم این روایات دارد.

خوب مطلب دیگر این است که صاحب جواهر در این جا دارد که اگر یک کشوری، یک شهری، از طرف دشمن مورد هجوم قرار گرفت، واجب است بر این که هر کس اطلاع پیدا کند برود و دفاع کند در همه‌ی مسلمان‌ها چون خطاب به همه‌ی مسلمان ها، منتها الأقرب فالأقرب، بر همه‌ی مسلمان‌ها واجب است که به دفاع بر خیزند و دشمن را دفع کنند منتها الأقرب فالأقرب، سه نوع از کلام ایشان استفاده می‌شود، یکی این که ما بدانیم که آن‌ها که نزدیک هستند توانستند دفاع کنند و دشمن را جواب دهند و از گردن ما ساقط شود، اگر بدانیم این کار را کرده‌اند یکی این که ما ندانیم که آیا می‌توانند یا نمی‌توانند، ندانیم هم واجب است که برویم، چون ایشان می‌گوید اشتغال یقینی فراغ یقینی می‌خواهد، اینجا که ما اطلاع پیدا کردیم دشمن حمله کرد به یک شهر اسلام و به یک بیضه‌ی اسلام، برای همه واجب است که بروند این گردنشان اشتغال به این تکلیف پیدا کرد، اشتغال یقینی فراغ یقینی می‌خواهد، این‌ها اگر بدانند که آن‌ها می‌توانند یا نمی‌توانند باید بروند، علم داشتند که نمی‌توانند، ندانند باید بروند. بدانند که نمی‌توانند هم باید بروند اما اگر بدانند که می‌توانند و توانستن ثابت شود، به سه صورت پیدا می‌کند: علم به عدم، علم به وجود، عدم العلم. اگر علم پیدا کردیم به وجود که می‌توانند رفتند و کار را انجام دادند از ضمه‌ی ما ساقط است، اگر علم داریم نمی‌توانند حتماً لازم است برویم، اگر علم داریم که می‌توانند و توانستند از ضمه‌ی ما ساقط است. اگر اینکه نمی‌توانند باید برویم، علم نداریم که می‌توانند یا نمی‌توانند باز هم باید برویم. می‌شود یکی علم به عدم، علم به وجوب و عدم علم. در عدم علم باید برویم، علم به عدم باز هم باید برویم ولی اگر علم پیدا کردیم که می‌توانند دیگر نه آن جا لازم نیست رفته اند، این قسمت حکم دفاع بود.

اما در این جا حالا به مناسبت فقهای ما، در باب دفاع از شخص، و دفاع از مال و دفاع از ارث را هم وضع کرده اند. حالا کلام امام (رضوان الله علیه) را بخوانیم تا دلیل آن را عرض کنیم. امام در تحریر الوسیله فرموده اند: «قسم فی الدفاع و هو علی غصبین أحدهما الدفاع عن بیضة الإسلام و حوزة» یکی دفاع از بیضه‌ی اسلام و حوزه‌ی اسلام، از مجتمع اسلام و مرکز اسلام، دوم «عن نفسه» از طرف خودش. خوب این دو قسم شد. اول رفته سراغ آن اولی که ما خواندیم «لو غشاء بلاد المسلمین أو بلاد المسلمین، او ثغورها عدوا و غشیة ممن ما غشیهم لو غشیة بلاد المسلمین او ثغورها عدواً یخشا من بیضة الإسلام و مجتمع یجعل علیهم الدفاع بأی وسیلة ممکنة» اگر بدانیم که بلاد مسلمانان و یا مرز مسلمانان مرود حمله قرار گرفته که می‌ترسیم بر بیضه‌ی اسلام و

مجتمع اسلام، دفاع واجب است به هر وسیله‌ی ممکن با بذل مال و جان دفاع کنند. بعد می‌فرمایند: «لا یشترط فی ذلک حضور الإمام» در دفاع حضور امام شرط نیست، إذن امام شرط نیست، إذن نایب خاصی هم شرط نیست، إذن نایب عام آن هم شرط نیست، إذن فقیه هم شرط نیست هر مکلفی، مرد و زن و پیر و جوان به هر وسیله‌ای به هر قید و شرطی، لازم است و واجب است که دفاع کنند. خوب این را خواندیم و عرض کردیم اما دوم، قسم دوم که دفاع از جان و مال و حیثیت و حریم. «لا إشکال الإنسان کأن للإنسان یدافع المحارب و المهاجم و الوث» بر هر انسان لازم است که از محارب دفاع کند از مهاجم دفاع کند و از ؟؟؟ دفاع کند، «عن نفسه و حریمه و ماله مستطاع» از خودش و از مالش و از حریمش. بعداً فرموده: «لو هجم علیه لوث أو غیره» اگر دزدی یا غیر دزد، «فی داره أو غیرها» در خانه‌ی شخص به شخص حمله کرده‌اند یا در بیابانی و جایی، فرقی نمی‌کند «لیقتله ظلماً» تا این شخص را بکشند «یجب علیه‌ای الدفاع الممکنة» واجب است به هر وسیله‌ای دفاع کند «ولو جبراً إلاّ قتل المهاجم» او به شما حمله کرد و شما هم که دفاع کنید ولو این که او کشته شود، کشته هم شود عمر او هدر خون او هدر رفته، «و الجزء الإستثناء و للإنضلام» این عجیب است که هیچ وقت جایز نیست که شخص تسلیم شود جایز هم نیست این که ظلم را بپذیرد هر شخصی هم به توان خودش اگر به یک مسلمان حمله کردند، به اندازه‌ی توان خودش ولو با دست خالی هم باشد اگر می‌بینید که نخیر آن مجهز است فلان و فلان، این تسلیم باشد جایز نیست کار حرامی کرده، إنظلام، یعنی تن به ظلم دادن جایز نیست باید دفاع کند دلیل آن را بعداً می‌گویم خوب بعد گفته «لو هجم لیقتله أو علی حریمه» اگر هجوم کرد که شخص را بکشد یا حریم او را بکشد، مثلاً خانواده‌ی او را بکشد، «؟؟؟ مقاتله و لو أن مع قتال لا یفید» ولو بدانند که قتال او هیچ مؤثر نخواهد بود پس واجب است که دفاع کند یعنی باید ننشیند تماشا کند، بی تفاوت باشد به اندازه‌ای که می‌تواند ولو با مشتش و با هر وسیله‌ای که بوده، باید دفاع کند بله استثناء هم جایز نیست تسلیم شدن در برابر دشمن، اگر بداند که کاری از پیش نمی‌برد باز هم استثناء نکند اعم از این که بداند یا احتمال هم دهد، یا احتمال دهد یا ظن داشته باشد، گمان داشته باشد که نمی‌تواند کاری کند باز هم باید دفاع کند احتمال هم دهد باید دفاع کند، علم هم داشته باشد به این که نمی‌تواند کار را انجام دهد باز هم باید دفاع کند.

خوب اما مال چطور؟ جان و حریم و مال فرق دارد. دفاع از جان اجب است به هر وسیله‌ای واجب است نکند گنهکار است دفاع از حریم هم واجب است نکند گنهکار است اما مال چطور؟ مال نه، مال جایز است نکرد از مال خود صرف نظر کند اشکال ندارد، حالا اگر یک وقتی، یک عنوان دیگری به این منتقل شود عنوان ذلّت و خفّت و این‌ها و الا دفاع از مال واجب نیست جایز است دفاع کردن، اما دفاع از نفس و از خودش و از حریمش و این‌ها واجب است، کلمه‌ی محارب که اینجا به کار برده شده بود این را عرض کنم و بقیه باشد. در قرآن کریم ما آیه‌ای داریم درباره‌ی محارب به این صورت، «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» (مائده، ۳۳) این‌ها کسانی هستند که محارب هستند یعنی مفسد فی الأرض هستند یعنی کسانی هستند که این ها، مردم را می‌ترسانند و راهزنان و از این گونه آدم ها، «وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ یُقَتَّلُوا» یکی از این چند چیز است یا کشته شوند «أَوْ یُصَلَّبُوا» یا به دار آویخته شوند «أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ» قطع خلاف این است که اگر دست راست را برید پای چپ را ببرد، دست چپ را برید پای راست را ببرد، این گونه. «أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» یا اینکه تبعید شوند «ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ» حالا این چند چیزی که گفته شد .

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه: شصت و سوم تاریخ: ۸۷/۱۱/۱۳

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

برای کتب أربعة ما که این قدر مهم اند، این پدر و پسر این زحمت را کشیده اند و این کتب أربعة را به این ترتیب شرح کرده اند. در ما نحن فیه برای تفسیر بیشتر مطلب به ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الاخبار مراجعه کرده ام جلد ۷، صفحه ۴۱۵، می گوید مراد از ابن صفیّة زبیر است، زبیر پسر عمه پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) است و صفیّة هم مادرش می‌باشد. تقریباً می شود گفت که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خواسته آن غیرت و شهامت زبیر را بیان کرده باشد لذا فرموده است {أما إنّه لو دخل علی ابن صفیّة} اگر این مرد که مهاجم است و بدون اجازه شما وارد خانه شد و حُلیّ زوجه شما را برده بر ابن صفیّة داخل می شد که زبیر باشد {لما رضی بذلک حتی یعمّه بالسیف} او به این مطلب تن در نمی داد تا اینکه با شمشیر آن شخص را به سزای خودش می رساند، این دالّ است بر اینکه اگر کسی بی اجازه وارد خانه شخصی شود و نسبت به همسر انسان بی‌حرمتی کند و حُلیّ او را بگیرد شخص حق دارد که او بکشد و اشکالی هم ندارد، این خبر اوّل باب است.

ما اخبار را دسته بندی کردیم، یکی از کارهای لازم و بسیار خوب این است که اخبار را یک یک دسته بندی کنیم و بر اساس آن دسته بندی بحث کنیم. بحث ما در مورد اخباری است که دلالت دارند بر اینکه اگر کسی بدون اجازه وارد خانه شخصی بشود و نسبت به همسر و یا کنیز انسان ویا خاله ی انسان و... بی حرمتی کند. خبر اوّل در مورد زوجه بود. امّا خبر دوازدهم باب {عن الرضا(علیه السلام) عن الرجل یکون فی السفر و معه جاریةٌ له و یجیء قومٌ یریدن أخذ جاریته} طائفه ای می‌آیند و می خواهند جاریة این شخص را از او بگیرند {أیمنع جاریته من أن تأخذ و إن خاف علی نفسه القتل} آیا جلو اینکه جاریه اش را ببرند بگیرد حتی اینکه خودش را بکشند، {قال نعم} بله! واجب است که دفاع کند که جاریه اش را نبرند ولو اینکه خودش کشته شود، {قلت و کذلک إذا کانت معه امراةٌ قال نعم} اگر غیر از جاریة زنی (گفته امراةً و نه گفته امراته) همراهش باشد باز هم همانگونه است، {قلت کذلک الأمّ و البنت و ابنة العمّ و القرابة} اگر مادرش، دخترش، دختر عمویش، خاله اش و... همراه او هستند {یمنعهنّ و إن خاف علی نفسه القتل، قال نعم} باید جلو آنها را بگیرد هر چند که بترسد کشته می‌شود، {قال و کذلک المال یریدون أخذه فی سفرٍ فیمنعه و أن خاف علی القتل، قال نعم}، خلاصه اگر عزّت انسان آبروی انسان و چیزهایی که با انسان ارتباط دارند در خطر بیافتند باید دفاع کند.

مطلب دوم اینکه در اینجا یک حکم تکلیفی داریم و یک حکم وضعی داریم، حکم تکلیفی این است که این شخص باید دفاع کند، اگر بی تفاوت بماند و ساکت باشد گناه کرده است. حکم وضعی اینکه اگر دفاع کرد و آن طرف را کشت این شخص ضامن نیست.

در مورد حکم تکلیفی، دسته ای از اخبار یستفاده منها حکم تکلیفی که خبر دوم باب است، {عن جعفر عن أبیه علیهما السلام إنّ الله لیمقت العبد یُدخَل علیه فی بیته و لایقاتل} خداوند دشمن می دارد کسی را که شخصی بدون اجازه او وارد خانه اش شده و قصد تهاجم دارد و او قتال نمی کند. این خبر می گوید واجب است قتال کند و اگر قتال نکند گناه کرده است. این خبر در صفحة ۹۱ در باب ۴۶ می‌باشد. خبر پانزدهم باب، {عن رسول الله(صلّی الله علیه وآله) قال یُبغِض الله تبارک و تعالی الرجل یُدخَل علیه فی بیته و لایقاتِل} خداوند دشمن می دارد کسی را که وارد خانه او شدند و قتال نکند، این خبر دلالت دارد بر حکم تکلیفی که باید قتال کند ولو اینکه کشته شود و اگر ساکت باشد گناه کرده است.

و حال باید چه کند؟ در خبر سوم باب بیان شده است، {عن جعفر عن أبیه علیهما السلام أنّه قال إذا دخل علیک رجلٌ یرید أهلک و مالک فابدره بالضربة إنْ استطعتَ} اگر کسی داخل خانه تو شد و با اهل تو کار دارد و یا مالت را می خواهد بگیرد او را اگر توانستی با شمشیر بزن، علاوه بر اینکه نباید بی تفاوت باشی باید قیام کنی و او را با شمشیر بزنی. {فإنّ اللصّ محارب لله و لرسوله} لُصّ یعنی دزد، و حضرت از صغری بحث محارب استفاده کرده است که دیروز خواندیم. {انّما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله...} که در سوره مائده بود، حضرت می فرمایند این شخص مصداق محارب است، چون محارب کسی است که امنیت را بر هم بزند، محارب کسی است که {یسعون فی الارض فساداً} در زمین سعی در فساد دارد و امنیت را بر هم می زند. {فما تبعک منه شیءٌ فهو علیَّ} او را بزن و اگر او را زدی و جایی از او شکست و یا او را کشتی، بعهده من است یعنی شما چیزی ضامن نیستی. این روایات که خواندیم از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی، باب ۴۶ از ابوباب جهاد عدّو می باشد.

بعضی از اخبار را صاحب وسائل در اینجا ذکر نکرده است و در باب حدود و تعزیرات ذکر کرده است. در آنجا باب ۷ از ابواب دفاع،

خبر سوم، {قال سمعت اباعبدالله(علیه السلام) یقول من دخل علی مؤمنٍ داره محارباً فدمه مباح فی تلک الحال للمؤمنین و هو فی عنقی} یعنی اگر زد و کشت خونش بر گردن من است و آن شخص ضامن نیست، در نتیجه این اخبار هم دلالت دارند بر حکم تکلیفی که نباید ساکت باشد و حکم وصعی که اگر این دفاع منجر به کشته شدن شود ضمانی وجود ندارد.

خبر ششم باب ۴۶ از ابواب جهاد عدّو، {قال قلتُ لابی جعفر(علیه السلام) اللصّ یدخل علیّ فی بیتی یرید نفسی و مالی قال اُقتلْه فأُشهدالله و من سمع أنّ دمه فی عنقی} او را بکش و ضامن هم نیستی. دسته ای از روایات دلالت دارند که اگر کسی در این راه کشته شود شهید است یعنی خداوند به او ثواب شهید را می دهد، خبر نهم این باب، {عن ابی جعفر(علیه السلام) قال قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دون مظلمته فهو شهیدٌ} هر کس در راه تثبیت و احقاق حق خودش کشته شود، شهید است. (مظلمة به حقوق گفته می شود) {ثمّ قال یا أبا مریم هل تدری ما دون مظلمته} آیا می دانی مظلمته چیست؟ {قلت جعلت فداک الرجل یُقتَل دون أهله و دون ماله و أشباه ذلک} کسی که در راه حفظ أهلش و مالش و أشباه ذلک که در نزد انسان احترام دارند کشته شود، {قال یا ابا مریم إنّ من الفقه عرفانُ الحق} حضرت فهم او را تصدیق کردند و فرمودند یکی از ابواب فقه این است که انسان حق را بفهمد و تو حق را فهمیدی. کسی دون مظلمه اش کشته شود یعنی دون مالش، دون عرضش و دون جانش کشته شود و او شهید است.

خبر هشتم باب، {عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دُون مظلمته فهو شهیدٌ} هر کس در راه حق خودش و برای حفظ حق خودش قیام کند و کشته شود و هو شهیدٌ.

خبر سیزدهم، {مِن الفاظ رسول الله(صلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دون ماله فهو شهیدٌ} این را صدوق اینگونه ذکر می کند. کتاب مَن لا یحضره الفقیه ۶ هزار حدیث دارد، کتاب کافی اصولاً و فروعاً ۱۵ هزار حدیث دارد. آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند من خیلی دوست دارم که با عامّه بحث کنم و به آنها ثابت کنم که ما چقدر روایات از اهل بیت(علیهم السلام) داریم و آنها چقدر در روایت کم و کسر دارند، ایشان می فرمایند اگر تمام روایات آنها را جمع کنید به ۱۳، ۱۴ هزار نمی رسد. کتابی است به نام جامع الأصول که مال ابن اثیر است و تمام روایات را جمع کرده است که تمام آنها (بنده دیده ام) ۱۴ هزار تا است. ما در وسائل ۳۵ هزار حدیث داریم، در مستدرک هم ۲۲ هزار حدیث داریم که مجموعاً ۵۷ هزار حدیث می شود. ایشان می فرمایند عامّه چون حدیث کم آورده اند قیاس و استحسان درست کرده اند ما نیاز به اینها نداریم، ما ۵۷ هزار حدیث داریم.

کتاب من لایحضره الفقیه ۶ هزار حدیث دارد که ۲ هزار آنها مرسل است و ۴ هزار مسنَد است. در آن ۲هزار حدیث مرسل تعابیر فرق می کند، یکی مانند اینجاست و می گوید {مِن ألفاظ رسول الله} و بعضی اوقات هم می گوید {رُوِی} که این هم مرسل است، امام (رضوان الله تعالی علیه) بین این دو در درسشان فرق می گذاشتند، می فرمودند گاهی صدوق می گوید {رُوِی} که مرسل است ولی گاهی می گوید {مِن الفاظ رسول الله} چون به اندازه ای برای ایشان ثابت و مسلّم بوده که {رُوِی} نگفته است. خلاصه خبر سیزدهم باب این است {محمد بن علی بن الحسین (که همان صدوق است) قال من الفاظ رسول الله(صلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دونَ ماله فهو شهیدٌ} این قدر این حدیث در نظر صدوق مسلّم بوده است گفته {مِن الفاظ رسول الله(صلّی الله علیه وآله)}.

حال می رویم سراغ مال، آیا مال با عرض و جان فرق دارد یا ندارد؟ چون فقهاء ما نوعاً فرموده اند و امام هم در تحریر الوسیله دارند که نسبت به جان واجب است انسان دفاع کند هر چند بداند که کشته می شود، احتمال و ظنّ که سهل است اگر بداند که کشته می شود باز هم واجب است که دفاع کند. درباره عرض هم باید به همین گونه دفاع کند هر چند بداند که کشته می شود ولی راجع به مال اینگونه نیست بلکه جائز است نه اینکه واجب باشد. جائز است که دفاع کند ولو اینکه کشته شود و همچنین جائز است که صرف نظر کند، چون زمانی می بیند که اگر بخواهد از مالش دفاع کند خودش کشته می شود، أهمّ و مهمّ می کند، می سنجد و دفاع نمی کند. پس در مورد مال دفاع جائز است نه واجب. خبری که در این مورد است خبر دهم است و آن این است {عن الحسین بن أبی العلاء قال سألتُ أباعبدالله(علیه السلام) عن الرجل یُقاتِل دون ماله قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دونَ ماله فهو بمنزلة الشهید} فرمودند اشکال ندارد، {أیقتال أفضل اولایقتال فقال أمّا أنا فلو کنتُ لم أقاتل و ترکتُه} آن شخص سوال کرد که اگر قتال کند افضل است یا نه؟ فرمودند در اینجا مجبور و ملزَم نیست و اگر من باشم و در مورد مال باشد من قتال نمی کنم و آن را ترک می کنم. بنابراین نسبت به مال و جان و عرض تفاوت وجود دارد، در جان و عرض دفاع واجب است ولو اینکه بداند که کشته می شود امّا در مورد مال اینگونه نیست، شاید بتوان گفت در موارد فرق می کند، بعضی جاها می باشد که اگر مال

انسان را ببرند و قتال نکند یک خفّت و ذلّتی برای انسان می باشد و با آن اخباری که خواندیم و می گفتند که شارع مقدس می خواهد که عزّت انسان حفظ شود منافات پیدا می کند، امّا گاهی اینگونه نیست. صاحب جواهر بحث اینجا را حواله کرده است به کتاب حدود، کتاب حدود جلد ۴۱ جواهر است و صاحب جواهر در آخر آنجا این بحث را آورده است و همین مشی فقهاء را پیموده است. امام (رضوان الله تعالی علیه) هم در تحریر الوسیله در کتاب دفاع که بعد از امر به معروف ذکر کرده اند می فرمایند در مال جائز است و در آن دو واجب است.

چند نکته در اینجا وجود دارد، یک نکته ای که قبلاً از تذکره بیان شد و در جواهر وجود نداشت این می باشد که اگر به زنی حمله کنند (البته در روایات به این گونه نیست) و بخواهند با او زنا کنند و یا به مردی حمله کنند و قصد لواط داشته باشند واجب است دفاع کند، کشته شود ولی به این کار تن در ندهد، اینجا امر دائر می شود بین جانش و عرضش، یا باید زنده بماند که در این صورت عرضش از بین رفته است چون با او یا زنا انجام شده و یا لواط، و یا اینکه دفاع کند و کشته شود و عرض خود را حفظ کند، تذکره می گوید باید عرض خودش را حفظ کند ولو تا حدّ کشته شدن برسد.

بحث دیگری که در اینجا وجود دارد بحث الایسرفالایسر می باشد، گفتیم که مراتب دارد. اگر کسی حمله می کند شما باید با مراتب دفاع کنید، چون ممکن است مثلاً آن شخصی که آمده نمی خواهد شما را بکشد بلکه می خواهد فقط زخمی به دست شما بزند در این صورت شما نباید او را بکشید، خلاصه باید مراتب رعایت شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه: شصت و چهارم تاریخ: ۸۷/۱۱/۱۴

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث روز گذشته درباره دفاع شخصی بود که اگر کسی خودش یا عرض و حیثیتش و یا مالش مورد تهاجم قرار بگیرد لازم است که دفاع کند، عرض کردیم که این بحث با سه اصل مربوط است، اول اصل احترامِ دماء و فروج و نفوس و اموال، که سه چیز احترام خاصی در اسلام دارد یکی نفوس است یعنی نفوس محترمة، دوم مال و سوم عرض و حیثیت، این یک اصل مهمی است. اصل دوم این بود که اسلام عنایت دارد که مسلمانان عزّتِ اسلامی خود را حفظ کنند و تا می‌تواند کاری کند که به خفّت و ذلّت نیافتند. اصل سوم اینکه بحث ما با امر به معروف و نهی از منکر ارتباط دارد که توضیح داده شد و مباحث لازم انجام شد و روایاتش هم به عرض رسید، مطلبی که باقی ماند این بود که ترتیب لازم است چون به بحث امر به معروف و نهی از منکر مربوط است و امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه است وترتیب لازم دارد، در برابر منکر انسان وظیفه ای دارد و در برابر ترک معروف نیز انسان وظیفه ای دارد ولی مراتب باید مراعات شود، اگر شد با الفاظ و عبارات ملایم اگر نشد در مرتبه بالاتر با الفاظ خشن و موعظه و نصیحت تا اقدام بیدّ و تا می رسد به جرح و آخرش هم می رسد به قتل، ولی اینها هر کدامشان جای خاصی دارند کسی که می خواهد این وظیفه را عملی کند باید این جایگاه ها را بشناسد {الایسر فالایسر} و مراتب را در نظر بگیرد اگر در نظر نگرفت مرتکب گناه شده چون اذیّت مسلمان یک گناه است و همچنین قتل مسلمان که معلوم است. در ما نحن فیه مطلب به همین صورت است کسی که مورد حمله قرار بگیرد یا اینکه خودش را بخواهند بکشند یا تهاجم به عرض و حیثیت یا به مال صورت بگیرد این دفاع هم مراتب دارد چون مثل نهی از منکر است. ممکن است آن شخص مهاجم گمان کند کسی نیست و شما با یک سرفه می توانید او را متوجه کنید همین کافی است اگر شما بجای سرفه آن شخص را بُکشید تکلیفاً مسئولید و از لحاظ وضعی ضامن خونِ آن شخص هستید چون برای حفظ نفس خودتان کار کردید و با یک سرفه ی شما حفظِ نفس حاصل می شود و او می فهمد کسی در اینجا است بنابراین لازم است که مراعات مراتب شود، اگر سرفه و تنحنح را کافی ندانسته و بجای اینکه از جایش حرکت کند و هیاهو کند که باعث می شده آن شخص برود او را کشته باز هم مرتکب خلاف شده و ضامن است خلاصه در تمام مراحل باید مراتب را در نظر بگیریم و اگر در نظر نگیریم هم تکلیفاً گناه کردیم و هم اگر باعث شویم جرحی یا قتلی بوجود آید ضامن هستیم این تتمة بحث دیروز بود.

امام (رضوان الله تعالی علیه) در بحث دفاع فروعی هم ذکر کرده اند ما لازم نمی دانیم این فروع را بحث کنیم خودتان مراجعه کنید امّا بعضی از آنها، مثلاً ایشان در مساله ی ۱۷ بحث دفاع گفته اند اگر لصّی یعنی دزدی و مانند آن حمله کند به شما ولیکن او نمی دانست که در اینجا موانعی است و نمی تواند به شما اذیّت و آزار برساند مثلاً نهری در بین است و از آن نهر نمی تواند عبور کند و بدون عبور از نهر هم نمی تواند کاری انجام دهد امّا نمی داند دراینجا نهری وجود دارد یا دیوار بلندی است، خلاصه چیزی است ما بین شما و او که او خیال می کند به شما دسترسی دارد ولی متوجه نیست که موانعی وجود دارد و از آن موانع غافل است در اینجا اصلاً لازم نیست شما او را بکشید چون او نمی تواند از این موانع عبور کند حالا اگر کسی در اینجا آن دزد را کشت مسلّماً مرتکب گناه است و ضامن هم است، شما در صورتی می توانستید او را بکشید که موانعی در بین نباشد یعنی مقتضی موجود باشد موانع مفقود باشد.

همچنین ایشان دارند که اگر آن شخص مهاجم خیال می کند که بر شما غالب است ولی شما قوی هستید و او ضعیف است در اینجا هم حق ندارید که او را بُکشید چون اگر او به شما نزدیک شود شما از نظر زور و قدرت بر او غالب هستید یا اینکه امام (رضوان الله علیه) در مساله ی چهارده فرموده اند که اگر شخصی در نظر شما به قصد کشتن و تجاوز به عرض و مال میاید ولی او در واقع قصد شوخی دارد و قصدش جدی نیست در اینجا شما اگر او را بُکشید امام می فرمایند {کان ضامناً و ان لم یکن آثماً} شما گناه نکردید چون شما فکر نمی کردید که او قصد شوخی داشته و فکر می کردید که با قصد جدی پیش می آید امّا ضامن هستید چون او قصد کشتن و تجاوز به عِرض شما را نداشته، این ضامن بودن شاید به صورت کلی مشکل باشد چون شاید در مواقع مختلف فرق کند، و نیز قرائن و شواهد فرق می کند، شاید در یک نصف شبی شخصی با یک هیکلی وارد شود که فکر نمی کنیم در آن موقع کسی برای شوخی آمده باشد خلاصه موارد فرق می کند، اگر طوری باشد که انسان اصلاً فکر نمی کند که قصدش شوخی باشد و ظاهر کار حاکی از جدیّت است و من هم مأمور به حفظ نفس و عزّت خود هستم، در این موارد ضامن

بودن مشکل است. خوب این بحث که مربوط به دفـاع و امـور شخصـی بود باتوفیق پروردگار به همین اندازه کافی است.

بحث دیگری را امام (رضوان الله علیه) ذکر کرده اند کـه در هـیچ جا و هیچ رساله ای وجود ندارد و مساله ی مهمی است و به بحث ما هم مربوط است، ما آنچه تا بحال در دفاع و جهاد بحث کرده ایم مربـوط بـه هجمه و حمله نظامی بوده و گفتیم اگر حمله نظامی در مملکت اسـلامی و به بیضه اسلامی صورت گرفت واجب اسـت کـه دفـاع کنـیم در اینجـا حضور امام لازم نیست، حضور نائب امام هم لازم نیست و بر زن و مرد و پیر و جوان و هر کس که قدرت دارد واجب است از حـوزه اسـلام و مملکت اسلامی دفاع کند. امّا امام (رضوان الله علیه) در مسـاله دفـاع در تحریر الوسیلة چند مطلب را اضافه کرده اند کـه لازم اسـت بحـث شـود هجمه ی فرهنگی، هجمه ی سیاسی، هجمه ی اقتصـادی اینـها را بحـث کرده اند امروز هم لازم است در حوزه ها این قبیل مسائل که در زمـان ما و مقارن با زمان ما بوجود آمده بحث شود چـون مـا معتقـد بـه فقـه جواهری و پویا هستیم که پاسخگوی تمام مسائل روز در هر عصر و هـر زمان است، اینها مسائلی است که در زمان ما یا مقارن زمان مـا بوجـود آمده است. هجمه ی فرهنگی یک نوع هجمه است و خطر این از خطـر هجمه ی نظامی کمتر نیست، هجمه ی سیاسی یک نوع هجمـه اسـت و اسعتمار سیاسی از دیگـر اسـعتمارها خطـرش کمتـر نیسـت یـا هجمـه اقتصادی که مربوط به قبضه اموال و ثروتها و منابع ثروت می باشـد بـه صورتی که آنچه مربوط به مال و ثروت شما می باشـد را ببرنـد و تحـت سیطره ی دیگران قرار بگیرید و شما فقط مصرف کننده و خریدار باشـید و تولیدات شما به دست دشمن باشد اینها مطالبی است کـه امـام(رحمـة الله علیه) مطرح کرده اند ایشان دلیل ذکر نکرده اند ما باید بحث کنیم و برای این موضوع دلیل بیاوریم.

مقدمه ای عرض کنیم، در روایات ما دو مطلب مورد تأکید است یکی شناخت زمان است و دیگری شناخت اهل زمان است که بر اساس فرهنگ اهل بیت ما مسلمان ها هم باید زمان را بشناسیم، زمان یعنی تمام جریان هایی که در زمان قرار می گیرد و بوجود می آید و زمان همیشـه آبستن حوادث فراوانی است و آنها را باید بشناسیم و تشـخیص دهـیم و دوم اینکه عارف به اهل زمان باشیم در روایات ما این دو عنوان وجـود دارد {عارفاً بزمانه عارفاً بأهل زمانه} اهـل زمـان را کـه چهـره هـای گوناگون دارند و در جاهای مختلف حضور دارنـد بشناسـیم و شـناخت کیدها و مکرها و اندیشه های آنها تا این چنین نباشد مسـلمان هـا نمـی توانند آن حیثیت و کیان خودشان را و عظمت خودشان را همیشه حفـظ کنند، برای نمونه ذکر می کنیم {عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال فی حکـم آل داوود علی العاقل أن یکون عارفاً بزمانـه مقـبلاً علـی شـأنه حافظـاً بلسانه} بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۳۰۷ که حضرت ابی عبدالله فرمودنـد که شخص عاقل باید هم زمان خود را بشناسـد و هـم بایـد آن موضـع گیری مناسب را داشته باشد چون هر کسـی یـک شـأنی دارد و از هـر کسی یک موضع گیری خاصی انتظار است، انتظار از عـالم غـیر از غـیر عالم است از یک فقیه غیر از غیر فقیه است خلاصه هم زمان را بشناسد و هم بر اساس آن زمان وظیفه خود را تنظیم کند و پی ریزی کنـد ایـن یک روایات است. آیت الله شهید مطهری یک کتابی داشـتند در اسـلام و مقتضیات زمان، که اسلام خیلی به زمان عنایت دارد. و خـبر دیگـر کـه مربوط به همین مطلب عارف به زمان بودن است {عـن امیرالمـؤمنین(ع) لابدَّ للعاقل من ثلاثٍ ان ینظر فی شأنه و یحفظ لسانه و یعرف زمانه} این در جلد ۷۸ بحار صفحه ۴۰ است. باز هم بحار جلد ۷۸ صفحه ۸۰ {عـن علی(علیه السلام) حسب المرء من عرفانـه علمُـه بزمانـه} در عرفـان و معرفت، شخصیت انسان در این است که زمان خود را بشناسد این خـبر هم مربوط به شناخت زمان بود و امّا شناخت اهل زمان در بحار جلد ۷۱ صفحه ۳۰۷ {فی وصیة علی(علیه السلام) للحسن(علیه السلام) یا بنّی إنّه لابدّ للعاقل من أن ینظر فی شانه فلیحفظ لسـانه و لیعـرف اهـل زمانـه} بنابراین هم شناخت زمان مورد عنایت است هم شـناخت اهـل زمـان و این خیلی مهم است. و روایتی که از قبل در ذهن بنده اسـت در کـافی از امام صادق(علیه السلام) {العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس} هـر کسـی که نسبت به زمان خودش شناخت داشته باشد هرگز گرفتار اشـتباه نمـی شود.

امام در اینجا هفت مساله ذکر کرده اند آنچه مهم است این هفـت مساله است، اینها را باید ذکر کنیم که ببینیم دلیلش چیست؟ و در مباحث جهاد ما نباید خالی از این بحث باشیم. درمساله دفاع مساله چهارم بنا بر تربیت نوشتن امام، بحث اول استعمار فرهنگی و هجمه ی فرهنگی است، دولت های استکباری قرن ها سعی کردند برای منـافع خودشـان تـلاش کنند مخصوصاً منافع اقتصادی چون دولت هـای غـربی بیشـتر بـه فکـر اقتصادند، اگر به عراق آمدند اوّل بوی نفت را استشمام کردند و استعمار فرهنگی مقدمه استعمار اقتصادی و سیاسی است است، استعمار فرهنگی این است که نقشه می کشند در فرهنگ مردم تغـییری بوجـود بیاورنـد، آنچه را که در فکر انسان در ذهن انسان و در اندیشه انسـان اثـر گـذار است فرهنگ می گویند، دشمن ها اوّل به فکر استعمار فرهنگی می افتند به دلیل اینکه فرهنگ در عمل و اخلاق انسان اثر گذار است و از طـرف

دیگر اگر بتوانند فرهنگ مملکت را قبضه کنند همه چیز آن مملکت را قبضه و تصرّف می کنند، یکی از نقشه های دشمنان اسلام این است که سعی کردند فرهنگ اسلام را پایین بیاورند و فرهنگ خودشان را فوق فرهنگ اسلام قلمداد کنند و تبلیغات زیادی کردند مخصوصاً در آن زمانی که علم و صنعت در اروپا رواج داشت و این بواسطه علومی بود که از کشورهای اسلامی برده بودند و آنها را بکار گرفتند و این باعث پیشرفت آنها شد و گرنه قبلش عقب مانده بودند ولی کشورهای اسلامی در نتیجه ی سیطره ی استبداد و سلاطین بی فکر عقب ماندند، آنها فکر کردند که باید استعمار فرهنگی ایجاد کنند و به این مطلب دامن زدند که علت عقب ماندگی شما دین و اسلام شماست و اسلام باعث انحطاط است، با عناوین مختلف اسلام را مورد هجمه قرار دادند، یکی اینکه می گفتند اسلام مالِ چهارده قرن پیش از این بوده و به درد دنیای فعلی نمی خورد، اسلام را کنار بگذارید ما به کلیساها نمی رویم شما هم به مساجد نروید ما هم با کشیشان کاری نداریم شما هم با علماء و روحانیون کاری نداشته باشید کتابهای شما را (در دانشگاه ها) ما تنظیم می کنیم اساساً شما انسان درجه دوم هستید و ما انسان درجه اول هستیم در هر کاری شما به ما محتاجید اگر می خواهید پل بسازید باید ما کارشناس بفرستیم، اگر می خواهید سدّ درست کنید یا راه بکشید نیز همین طور، نفت دارید ما آن را استخراج می کنیم حتی شما باید خیابان ها را به نام ما بگذارید، مثل ما لباس بپوشید، مثل ما غذا بخورید، اسم های حسن و حسین را کنار گبذارید از اسم های ما برای فرزندانتان انتخاب کنید طوری شد که مردم و دولت ها باور کردند که همین طور است این است که برای کارهای مهم از آنها کارشناس می خواهند حتی می گفتند اگر شما مریض شوید باید بیایید ما معالجه تان کنیم شما چیزی بلد نیستید حتی مفاخر ما را به حساب خودشان می گذاشتند، حرکت زمین را می گویند گالیله کشف کرده در صورتی که ما در قرآن ونهج البلاغه مطالبی درباره حرکت زمین داریم یا قوه جاذبه را که در روایات و قرآن مطرح شده گفتند نیوتن کشف کرده، مسکون بودن کرات آسمانی را که قرآن دارد گفتند هرشل کشف کرده است و...، مفاخر اسلامی را در دانشگاه ها طوری کرده بودند که تربیت شدگان دانشگاه ها آن را به حساب غرب می گذاشتند به همین دلائل بود که استعمار فرهنگی بوجود آمده بود کم کم دین را به حاشیه راندند، می گفتند دین اسلام نسبت به زن ها نظر منفی دارد یا دین اسلام نسبت به فقراء نظر تحقیر دارد، دین اسلام اغنیاء را بوجود آورده و یا می گفتند اصلاً دین افیون ملت هاست خلاصه این استعمار فرهنگی بود که قرن ها باعث شده بود که مردم مسلمان زیر سیطره آنها باشند، آنها از راه فرهنگ می خواستند ما را مسخّر کنند. امام (رضوان الله علیه) به این جزئیات خیلی توجه داشتند که در کلماتشان خیلی فراوان است حالا بنده فقط آن فرع اوّلیه را بخوانم تا بعد بقیه را عرض کنم، می فرمایند {لو خیف علی حوزة الاسلام من الاستیلاء السیاسی و الاقتصادی} اگر بر حوزه ی اسلام بترسیم از استیلاء سیاسی (یعنی استعمار سیاسی) و استعمار اقتصادی {المنجر الی أسرهم السیاسی} این جور استعمار ها باعث می شود که ما اسیر سیاسی شویم و سیاست های ما را آنها بچرخانند و اسیر اقتصادی شویم و موجب وهن و ضعف اسلام و مسلمین شود، در این صورت {یجب الدفاع} دفاع واجب است امّا دفاع در برابر استعمار فرهنگی غیر از دفاع در برابر حمله نظامی است، در حمله نظامی دفاع شما با شمشیر است و باید تجهیزات رزمی داشته باشید اما در برابر استعمار سیاسی شما هم باید با نقشه ی دیگری دفاع کنید در برابر استعمار فرهنگی با نقشه ی دیگری باید دفاع کنید، در استعمار اقتصادی با حربه ی دیگر، می فرمایند {یجب الدفاع بالوسائل المشابهة} در هر استعماری برای دفاع و تقابل یک وسائل مشابه لازم است در استعمار فرهنگی باید با فرهنگ مان دفاع کنیم و پاسخگو باشیم، در استعمار سیاسی باید با سیاست صحیح مان پاسخگو باشیم {و المقاومات المنفیّة} مقاومت منفیّ داشته باشیم {کترک شراء أمتعتهم} ما نباید متاع آنها را بخریم {و ترک استعلمالها} و متاع های آنها را استعمال نکنیم و در برابر آنها تحریم اقتصادی داشته باشیم {و ترک المراودة و المعاملة معهم مطلقاً} و باید ارتباطمان را کلّاً با آنها قطع کنیم چون همین ارتباط راه نفوذ آنهاست، ما باید راه نفوذ آنها را ببندیم، این کلام امام است. خلاصه استعمار سیاسی همین بود که آنها به خورد ملت ها داده اند که شما از لحاظ فکر عقب مانده هستید و نمی توانید کشور را اداره کنید، ما لیستی برای وکلاء می دهیم و وکلای مجلس را بر اساس لیستی که ما می دهیم انتخاب کنید و لیستی هم برای وزرای شما می دهیم و حتی واقعاً این طور شده بود که می گفتند ما خودمان برای شما ترتیب فراماسون داریم، یکی از کارهای آنها این بود که جوانان ما را می کشیدند برای درس خواندن به اروپا و وقتی این جوانان به آنجا می رفتند آنها را شستشوی مغزی می دادند که شما عقب مانده و چنین و چنان هستید ما یک لُژهایی داریم برای تربیت شما، این ها را تربیت می کردند و آنها سرسپرده می شدند. بعضی از دوستان می گویند شما مسائلی می گویید که در کتاب نیست، بنده می خواهم با کمک شما یک سری مطالب بروزی در مورد بحث جهاد داشته باشیم و گرنه ما هم می توانیم روایات را بخوانیم و سند را بیان کنیم و همین گونه رد شویم و برویم. امروز لازم

است جهاد به شکل های مختلف شکل بگیرد در برابر دشمنانی که با شکل های مختلف می خواهند ما را در سیطره ی خودشان در بیاورند.

در زمان پهلوی تمام اساتید دانشگاه ها تمام وزراء و حتی نخست وزیر ما جزء فراماسون ها بودند یعنی سر سپردگانی که در غرب سر سپردند و آمدند در ایران و آن پست های کلیدی را گرفتند، این می شود استعمار سیاسی، سیاست یعنی مدیریت مملکت، اداره مملکت در تحت سیطره و اداره سیاسی آنها بود.

امّا استیلاء و استعمار اقتصادی آنها می گفتند شما معادن زیادی دارید، نفت دارید و نیروی ارزان هم در مملکت شما زیاد است (چون افراد بیکار بودند) به همین دلیل ما برای استخراج نفت می آییم، موادّ خام را شما بدهید، پنبه را شما بکارید، شما زحمت بکشید بعد ما پارچه هایی درست می کنیم و به چند برابرآنچه از ما پول گرفتید به شما می فروشیم، اقتصاد و صنعت و کشاورزی و همه چیز زیر سیطره ی آنها بود.

استیلاء اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که واضح شد، این اقسام و مسائلی که بیان شد و کلمات امام (رضوان الله تعالی علیه) را در این زمینه مطالعه کنید ان شاءالله بقیه را فردا بحث می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه شصت و نهم تاریخ: ۸۷/۱۱/۱۶

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال، در کتاب جهاد درباره‌ی دفاع بود یعنی اگر یک کشور اسلامی، یک مجتمع اسلامی، مرکز اسلامی، از طرف دشمنان اسلام، مورد تهاجم قرار گیرد بر مسلمان‌ها لازم است که دفاع کنند «وَقَاتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ » که آیه‌ی صد و نود از سوره‌ی بقره بود و این دفاع، که یک نوع از جهاد با جهادهای دیگر فرق داشت یکی این که در این جا شکی نیست که حضور امام و یا نماینده‌ی امام هم لازم نیست بر مردم مسلمان لازم است که، پیر و جوان و زن و مرد برای دفاع برخیزند و دفاع کنند صاحب جواهر، در جلد بیست و یکم، صفحه‌ی نوزده متعرض شده و ایشان می‌گوید: « کتاباً سنتاً اجماعاً عقلا» هر مرکز اسلامی، هر مملکت اسلامی که از طرف دشمن مورد تهاجم نظامی قرار بگیرد، لازم است که مسلمان‌ها قیام کنند همه‌ی مسلمان ها، منتها الأقرب فالأقرب گاهی ممکن است همه‌ی مسلمان‌ها لازم باشد که از بیضه‌ی اسلام، از مرکز اسلام و از مجتمع اسلام دفاع کنند و در این جا حضور امام و نایب امام هم شرط نیست و آن جهاد معمولی، از زن‌ها و فلان و فلان برداشته شده است اما این جا زن و مرد و پیر و جوان لازم است که برای دفاع برخیزند و دفاع کنند، این را با توفیق پروردگار انجام دادیم، عرض کردیم که در کتب فقهاء، همین مسئله‌ی نظامی، تهاجم نظامی مورد بحث قرار گرفته، که اگر یک دشمنی با سپاه و لشکر حرکت کرد و بخواهد اشغال کرد و متعرض شد چه باید کرد؟ اما چند نوع تهاجم هم وجود دارد که آن‌ها بر حسب زمان که مقتضی نبوده در کتب فقهاء بحث نشده است تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم اقتصادی، یعنی دولت‌های استکباری و ظالمین، بعداً متوجه شده‌اند که تهاجم نظامی خیلی خرج و مخارج و دردسر دارد بهتر آن است که یک راه دیگری پیش بگیرند که هم فائده و منافع تسخیر و سلطه بر یک مملکت داشته باشند و مخارج کمتر، عایدات بیشتر، با آن تهاجم فرهنگی است اگر بتوانند فرهنگ یک ملت را عوض کنند آن ملت خودش خوب وابسته شود به آن ملت دیگر و آن مهاجم بتواند سیاست یک ملت را تغییر دهند و قبضه کنند خوب این ملتی که سیاست آن قبضه شده تابع آن ملتی خواهد شد که، آن دولتی که سیاست این‌ها را تغییر داده است و همین گونه اقتصاد، از این جهت سه تا تهاجم به وجود آمده که در کتب فقهای ما نیست، تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم اقتصادی، از طرفی هم خوب در حوزه‌ی علمیه‌ی قم که در این زمان در کتاب جهاد بحث می‌شود لازم است این مباحث هم خوب مطرح شود برای خاطر این که فقه ما یک فقه پویایی است و در هر زمان پاسخگوی احتیاجاتی است و اسلام یک دینی در سطح بسیار بالایی است اگر در همه‌ی زمان‌ها یک تطبق «وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ» (آل عمران، ۱۳۹)، «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه»، خوب این باید مفروض باشد بنابراین پس لازم است که درباره‌ی تهاجم فرهنگی، و سیاسی و اقتصادی هم در حوزه‌ی علمیه‌ی قم با توفیق پروردگار با مطالعه یش ما که بحثی است که تا به حال بحث نشده است ما باید فکر کنیم خودمان بر اساس کتاب و سنت دلائلی برای این موضوع به وجود بیاید و بحث کنیم، یعنی باید بحث شود.

تنها کسی که متعرض شده است امام (رضوان الله علیه) است اصل مسئله را گفتیم امام در تحریر، فصلی به نام دفاع دارند جهاد و دفاع، در آن جا ده مسئله ایشان ذکر کرده‌اند که در کتب دیگر، وجود ندارد. این ده مسئله بر می‌گردد به همین سه تا که عرض کردم، تهاجم غیر از نظامی که گفتند، تهاجم فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، اول معنا کنیم تهاجم فرهنگی آن است که قدرت‌های بزرگ و استکباری سعی کنند فرهنگ ملتی را عوض کنند و تابع فرهنگ خودشان کنند، هر ملتی یک فرهنگی دارد حتی کمونیست و سوسیالیستی، فرهنگشان انکار خدا بود و این گونه مسائل بود بالأخره فرهنگ یعنی آن چه که به فکر و اندیشه و عقیده‌ی مردم فرهنگ محسوب می‌شود. گاوپرست‌ها خودشان فرهنگی دارند بر اساس فرهنگ خودشان گاو را مقدس و محترم می‌شمارند و هکذا، خوب فرهنگ‌ها خیلی متفاوت است غرب خودش یک فرهنگی دارد آن فرهنگ آن ها، فرهنگ اومانیسم است یعنی انسان محور و مدار است خدا و دین و این‌ها را گذاشته‌اند کنار، گفتند این انسان است و خواسته‌های انسان است و دولتی ترتیب دهیم بر اساس خواسته‌ی انسان ها، رأی انسان ها، اسم آن هم می‌شود لیبرال دمکراسی مثلاً که این خودش یک فرهنگی است آن‌ها دیگر با خدا و آخرت و این‌ها کار ندارند آن‌ها می‌گویند انسان هر چه بخواهد حتی با کلیساهای خودشان هم الآن کار ندارند با پاپ‌های خودشان هم یک احترامی است، اساساً در انجیل آن‌ها چیزی به نام سیاست و فرهنگ و اقتصاد وجود ندارد خلاصه، از این جا سعی کرده‌اند برای این که فرهنگ ملت‌ها را تغییر دهند و تابع فرهنگ خودشان کنند وقتی یک ملتی فرهنگ خود را از دست داد مثل درختی که ریشه‌ی خود را از دست داده است آن را دیگر

هر کجا بکاریم بکشیم می‌شود کاشت دیگر، فرهنگی را وقتی از دست داد این تابع فرهنگ آن ملت مطلوب خودش می‌شود یک خودباختگی و شیفتگی و وابستگی و آن فرهنگ مطلوب خود را پیدا می‌کند هر کجا باشد یک نوکری است در حقیقت، سرخورده‌ای است هر کجا باشد تابع شما کار خواهد کرد سعی کردند به این که، فرهنگ بسیاری از کشورهای اسلامی را این گونه کند قبل از انقلاب ایران ما همین گونه بود، همه جا وابسته بود به غرب، حتی کتاب‌های دانشگاهی ما، ؟؟؟ اسلام را هم به حساب آن‌ها نوشته بودند می‌گفتند گالیله و ؟؟؟ بود که حرکت زمین را کشف کرد و حال آن که در روایات و قرآن ما خوب نهج البلاغه دلایل فراوان هست و هکذا مسائل دیگری که شاید هم گفته باشم. این می‌شود تهاجم فرهنگی، هر کس که تابع آن‌ها بود روشنفکر و منور الفکر و این‌ها و هر کس تابع نبود مرتجع و عقب مانده و اکثریت هم آن‌ها بودند، ؟؟؟ کلیدی هم دست آن‌ها بود و یک اقلیتی هم تابع نشده بودند اما کاری از آن‌ها بر نمی‌آمد، تهاجم سیاسی آن است که مدیریت کارها را به دست آن‌ها باشد یعنی مثلاً فرض کنید که وزرا و وکلا و اساتید دانشگاه‌ها و بالاترها، تابع آن‌ها هستند سیاست را آن‌ها ورق می‌زنند و معین می‌کنند بقیه‌ی مردم تابعیت و تبعیت دارند این می‌شود تهاجم سیاسی گفتیم قبلاً فراماسون‌هایی اشخاصی که می‌رفتند برای خواندن درس به غرب، شستشوی مغزی داده می‌شدند فکرشان عوض می‌شد و بر می‌گشتند اما دست نشانده‌ی آن‌ها هستند شما می‌خواهید برای مجلس، انتخاباتی انجام دهید این گونه نیست که آن‌ها بگویند که چه کسی باید انتخاب شود و هکذا، این تهاجم سیاسی آن‌ها بود امام از یک دل دردمندی این مسائل را ذکر کرده‌اند آشنایی با اوضاع زمان همین است تهاجم اقتصادی همین بود که آن‌ها منابع اقتصادی ما را قبضه کرده بودند، معادن و این‌ها هر چه بود می‌شکافتند و می‌بردند، پنبه را از ما می‌خریدند به قیمت ارزان، ولی لباس می‌کردند فاستونی و لباس‌های دیگری به قیمت خیلی گران ما می‌خریدیم چون خود ما انقدر عقب مانده بودیم صنعتی نداشتیم، در این کتاب سفرنامه‌ی مظفرالدین شاه، نوشته که اگر روسیه به ما چلوار ندهد برای مردگانمان کفن نداریم انقدر از لحاظ اقتصادی عقب مانده بودند آن یک تهاجم اقتصادی است پس بنابراین سه نوع تهاجم فرهنگی، اقتصادی، سیاسی. گاهی هر سه توأم بودند با هم و گاهی منفک بودند، خلاصه آن ده تا مسئله‌ی امام (رضوان الله تعالی علیه) مربوط به این موضوع در کتاب دفاع، که ایشان فرمودند به این که باید و لازم است بر مسلمانان که اولاً اعتراض کنند از این که هیچ وقت تحت سلطه‌ی آن‌ها نه نظامی، نه سیاسی، نه فرهنگی، نه اقتصادی قرار نگیرند و همه باید با یکدیگر متحد باشند و سلطه را نپذیرند و قیام کنند.

؟؟؟ـ آن بحث دیگری است خلاصه آن بحث دیگری است اول می‌فرمایند به این که باید بیدار باشند و این ها، بعد اگر به وجود آمد خوب باید چه کار کنند؟ اگر عقدی، پیمانی بسته شده است باید لغو کنند و به هم بزنند و اگر عقد و پیمان نیست هر نوع رابطه‌ای که اقتضاء می‌کند آن‌ها سلطه پیدا کنند در برابر آن رابطه قیام کنند آن رابطه را قطع کنند این ده مسئله‌ای که در دفاع هست اما مدارد مطالعه می‌کنید، حالا بحث ما با توفیق پروردگار در همین جا است می‌خواهیم ببینیم که اسلام از چه راهی در برابر سلطه‌ی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به ما راه نشان داده بله، اسلام چون یک دین بسیار جامع و کاملی است اگر یک وقت هم این جریان به وجود آمده برای خاطر این است که آن سنگرهای اسلام را ما از دست دادیم، بلکه هر قشونی که سنگر خود را از دست دهد سنگرش به دست دشمن بیافتد، دشمن مملکت را تسخیر کند، ما سنگرها را باید بشناسیم بحث ما در آن سنگرها و در اصولی است که با توجه به آن اصول، نه تنها رفع بلکه دفع است چون رفع یعنی اعدام الشیء بعد وجوده، دفع یعنی اعدام الشیء قبل وجوده، اسلام مبانی و اصول و سنگرهایی دارد با توجه به آن مبانی اصلاً دفع است یعنی طوری اسلام فرصت نمی‌دهد میدان نمی‌دهد که دشمنی بتواند فرهنگ مسلمان‌ها را قبضه کند یا سیاست آن را و یا اقتصاد آن را، منتها چون مسلمانان سنگرهای خودشان را از دست داده‌اند و ؟؟؟ را نکرده‌اند تحت تأثیر سلطه‌ی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی قرار گرفته‌اند خوب یکی از آن‌ها را با توفیر خداوند قبل از محرم، بحث کردیم. قبل از ماه صفر قبل از دهه‌ی آخر صفر، آن قاعده‌ی نفی سبیل بود آیه‌ی صد و چهل و یک از سوره‌ی نساء، «وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» این قاعده را بحث کردیم، این قاعده می‌گوید تمام راه‌هایی که ممکن است از آن راه‌ها کافر، در مسلمان تسلط پیدا کند آن راه‌ها از نظر اسلام مشروعیت ندارد هم تکلیفاً حرام است هم از لحاظ حکم وضعی اگر عقودی چیزی پیمانی به وجود آمده باطل است این را بحث کردیم ادله‌ای که ا قتضاء می‌کرد گفتیم که آیت الله علامه‌ی بجنوردی هم در جلد اول قواعد فقهیه مفصل بحث کرده پس یکی از راه‌هایی که جلوی سلطه را می‌گیرد قاعده‌ی نفی سبیل است که از این آیه، برای روایت دیگری هم استفاده کردیم، این اول بود، دوم آیاتی که در قرآن کریم وجود دارد و نهی می‌کند تشدید می‌کند تأکید می‌کند از تولی کفّار این آیات خیلی زیاد است که می‌گوید شما کفّار را تولی نکنید با خیلی شدّت و چند تا بحث است اول

شناخت دشمنان، دوم نهی از تولی آن‌ها که تولی را معنا می‌کند سوم خطر و ضررهایی که قرآن ذکر می‌کند تا مسلمانان خطر و مفاسد تولی کفار را بدانند.

ـ ؟؟؟ : بله اول شناخت دشمنان اسلام است، خیلی من دوست دارم هر کجا مطلب روشن نشد شما بفرمایید که ما تکرار کنیم یا هرکجا که اشکالی هست اشکال بعد از مطالعه و صحیح ما استقبال می‌کنیم بله این جا می‌شود مطلب را چند قسم، چند بعد بحث کرد اول این که قرآن دشمنان اسلام را برای ما ذکر می‌کند دوم کیدها و مکرهای آن‌ها را برای ما ذکر می‌کند، با یک عبارت‌هایی که «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ» (آل عمران، ۱۱۸) اگر شما تعقل و تفکرتان سست است و ما آیات را در این مورد به شما بگوییم مواظب باشید خیلی، سوم راه رهایی از این کیدها و مکرها قرآن نشان می‌دهد که شما سنگر خودتان را اگر حفظ کنید از این راه هم دشمنان نمی‌توانند سلطه‌ای بر شما به هیچ نحو پیدا کنند بحث بسیار مهم قرآنی است هر هچند بعضی فکر می‌کنند که بحث قرآنی که ما داریم بحث فقهی ما می‌خواهیم، چه فقهی از فقه قرآن بالاتر می‌شود باشد؟ خوب بنابراین، آیت الله طباطبایی (أعلی الله مقامه) در چند جای قرآن، تفسیر المیزان، با تعبیر بسیاری این مطلب را ذکر کرده‌اند که در قرآن کریم هیچ جا نسبت به دو چیز فقط، این تشدید و تأکید نیست، یکی امر تولی کفار که می‌گوید از همین راه است که اسلام سعید و مسلمان‌ها ضعیف شده‌اند یکی هم ایشان می‌گویند ربا، دیگر زنا و شرب خمر و این‌ها هیچ کدام این تأکید را ندارد، بنده قرآن هم همراه آورده ام که بعضی جاها اگر لازم بود از روی قرآن بخوانیم، بنابراین چند بحث اینجا لازم است انجام بگیرد بحث اول معرفی دشمنان اسلام است آن‌ها همیشه دام‌هایی داشته‌اند و آن‌ها خیلی هم در کار خودشان مقاوم هستند که خداوند می‌گوید: «وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره، ۱۲۰) هیچ وقت در فکر این نباشید که آن‌ها را از خودتان راضی کنید یهود و نصارا، تا شما از اسلام صرفنظر نکنید تا با آن‌ها نشوید آن‌ها راضی از شما نخواهند شد خوب بنابراین، اول مربوط به معرفی دشمنان اسلام است بله قرآن کریم سه تا دشمن برای ما معرفی می‌کند اول این است که «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» (نساء، ۱۰۱) تمام کفار بدون استثنا با شما دشمن آشکار است آیه‌ی ۱۰۱ از سوره‌ی نساء، سوره‌ی چهارم قرآن کریم، «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» دوم «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ» (مائده، ۸۲) این صهیونیست‌ها که یهود خاصی هستند این‌ها شاید منظور باشد. این‌ها خودشان را یک تافته‌ی جدا بافته می‌دانند این‌ها نژاد خاصی خودشان را می‌دانند نژاد برتر و بالاتر می‌دانند بقیه‌ی مردم را نژاد پایین تر می‌دانند و حتی قائل هستند «نحن اولیاء الله و أحباؤه» این‌ها می‌گویند اولیاء خدا ما هستیم ما باید غلبه پیدا کنیم کشتن انسان‌ها برایشان یک چیز عادی است و مشروعیت دارد، تا غلبه پیدا کنیم بر کل جهان این‌ها «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ» آیه‌ی هشتاد و دو از سوره‌ی مائده است، سوره‌ی پنجم قرآن. سوم، در سوره‌ی شصت و سوم قرآن است که سوره‌ی منافقون است بعد از سوره‌ی جمعه، درباره‌ی منافقون «عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» (منافقون، ۴) منافق یعنی کسی که ظاهر آن غیر از باطن او و زبان او غیر از عمل او باشد خلاصه، این کسانی که برخوردهای دو گانه دارند خلاصه، کسانی ممکن است یک نفر کافر باشد و هم منافق باشد این‌ها ؟؟؟ الجمع نیستند خلاصه «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» منافقین عدو هستند آیه‌ی چهارم از سوره‌ی المنافقون سوره‌ی شصت و سوم قرآن مجید است. خوب این‌ها دشمنان اسلام هستند شکی نداریم، حالا ببینیم بعد از این که فهمیدیم دشمنان اسلام، در قرآن مجید نهی از تولی این‌ها هست تا برسیم به نقشه‌های آن ها، آیات فراوان است درباره‌ی تولی، حالا برای نمونه ملاحظه کنید که «لاَّ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۲۸) هرگز مؤمنین، کفار را اولیاء اتخاذ نکنند یعنی مؤمنین با مؤمنین با یکدیگر ولایت داشته باشند اما هرگز مؤمنین کافرین را، آیه‌ی بیست و هشت از سوره‌ی آل عمران است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء» (ممتحنه، آیه ۱) این آیه از آیات سوره‌ی ممتحنه است سوره‌ی ممتحنه سوره‌ی شصتم سوره‌ی قرآن است اصلاً از اول این گونه است « بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ × يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء» شأن نزول آیه این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواستند که مکه را فتح کنند، فتح مکه بسیار مهم است از مکه اخراج شدند مرکز بت‌ها آن جاست خانه‌ی کعبه بت خانه شده است و مشرکین که از دشمنان بسیار سرسخت اسلام بودند آن آیه‌ای که خواندیم یک جمله دارد که لازم نبود بخوانم، این است که «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُواْ» (مائده، ۸۲) پشت سرش این است مشرکین هم دشمن سرسخت اسلام بودند منتها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ‌ها گاهی می‌خواست فتح کند بدون درگیری این خیلی مهم است فتح بدون درگیری، بدون جنگ یکی از آن‌ها مکه بود، پیغمبر اگر به مکه می‌فهمیدند می‌خواهد به مکه بیایند لشکری درست می‌کردند برخوردی می‌کردند و خون‌هایی ریخته می‌شد، اما پیغمبر می‌خواست که سری این کار را انجام دهد، این بود که پیغمبر قصد کرد

که مکه را فتح کند ولی هیچ چیز نمی‌گفت و کسی نفهمد، تا این که خبر نرسد. در مدینه بعضی فهمیدند فاصله زیاد است هفتاد هشتاد فرسخ است، یک مردی به نام حاطب بن ابی طلحه، که در فقیه المقال هم اسم آن هست آدم بالأخره منافق شد آخرش، حاطب بن ابی طلحه یک نامه‌ای نوشت به مردم مکه به بعضی از بستگانی که آن جا داشت که پیغمبر قصد لشکر آوردن به مکه را دارد خبر بده، خوب این خبر به آن جا می‌رسید و فوراً این خبر شایع می‌شد و مردم مکه می‌فهمیدند و تمام مشرکین بودند دیگر، ابوسفیان و این‌ها بودند دیگر، این حاطب بن ابی طلحه برای این که نفهمد این را داد به یک زنی، ننوشته به زن خودش به یک زنی، گفت شما این را می‌برید به مردم مکه می‌رسانید، آن زن حرکت کرد که نامه را برساند، جبرئیل امین نازل شد به پیغمبر جریان را گفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیرالمؤمنین و زبیر و چند نفر گفت یک زنی در فلان جا دارد می‌رود، شما تعقیب کنید آن نامه را از او بگیرید بیاورید، خود زن را هم برگردانید این‌ها رفتند و رسیدند به یک زن، آن محل خاخ بود، در خاخ پیدا کرده بودند رسیدند به آن زن، گفتند نامه‌ای همراه داری، انکار کرد هر چه اصرار کردند انکار کردند زبیر و یکی دو نفر گفتند که می‌گوید ندارم، حضرت امیرالمؤمنین گفت خدا گفته دارد، پیغمبر گفته دارد، این می‌گوید ندارم؟ شمشیر کشید گفت اگر نامه را ندهی با این شمشیر می‌کشمت، زن گفت پس بروید کنار، زن از میان این زلف سرش نامه را در آورد نامه را داد، افرادی از مکه که پیغمبر قصد لشکرکشی به مکه را دارد زن را آوردند و نامه را آوردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن شخص را خواست گفت چرا این کار را کردی؟ گفت: من در مکه قوم و خویش دارم آن‌ها به من احسان و خدمت کرده‌اند من هم خواستم خدمتی به آن‌ها انجام داده باشم و این سوره نازل شد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء» چند آیه از سوره که آن حتی نقشه‌ی آن‌ها را نشان می‌دهد این، این سوره، سوره‌ی شصتم از قرآن کریم است بله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» شما می‌خواهید به آن‌ها مودت کنید با اضافه است «تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» شما به آن‌ها مودت و محبت خودتان را به آن‌ها اظهار می‌کنید حالا نمی‌دانست این‌ها «وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءكُم مِّنَ الْحَقِّ» این‌ها کافر هستند حق و قرآن آمد،ای اهل مکه همه‌ی آن‌ها انکار کردند و قبول نکردند «يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ» پیغمبر را و شما را از مکه اخراج کردند آن قدر به شما سخت گرفتند شما به ناچار از مکه هجرت کردید به مدینه، «أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ» برای خاطر این که شما ایمان آورده بودید، شما را از مکه اخراج کردند و در مدینه هستید «إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي» یک مقدار ؟؟؟ است مطلب، عدو خدا و عدو مرا محبت نکنید اگر شما مجاهد هستید «وَابْتِغَاء مَرْضَاتِي» اگر می‌خواهید خشنودی ما را جلب کنید نباید با عدو و عدوکم ارتباط پیدا کنید و نامه بنویسید و این‌ها «تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» شما سری و مخفیانه محبت به آن‌ها اظهار می‌کنید این نامه را مخفیانه به آن‌ها می‌دادید «وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ» و حالا من علم خدا هستم و من می‌دانم که شما مخفیانه چه کار می‌کنید؟ «وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِيلِ» کسی که با دشمنان اسلام، این گونه ارتباط پیدا کند این راه راست را پشت سر گذاشته و گمراه کرده، «إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاء» شما این دشمن را نمی‌شناسید، اگر دشمنان قدرت پیدا کنند آن‌ها دشمنان شما هستند «وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» این‌ها اگر قدرت پیدا کنند شما را نابود می‌کنند مقصود این آیه بود، «إِن يَثْقَفُوكُمْ» اگر آن‌ها غلبه پیدا کنند بر شما، این پرده از آن نقشه‌های دشمن، بر نمی‌دارد دشمن همیشه در فکر ضربه زدن به شماست، اگر قدرت پیدا کنند «كُونُوا لَكُمْ أَعْدَاء وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» این‌ها اگر قدرت پیدا کنند دست‌های خودشان را به سوی شما به عنوان عدوان و تعدی دراز می‌کنند «وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ» این‌ها حتی زبان‌های خودشان را به سمت شما می‌گشایند «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» آن‌ها دوست دارند که شما کافر شوید و از اسلام صرفنظر کنید.

خوب بالأخره این قبیل آیات قرآن دارد ما بحث مان در شناسایی دشمن و چه معلوم و مودت آن‌ها را می‌گوییم آیات فراوان، حالا همه را نمی‌خواهیم بخوانیم خودتان مراجعه کنید به معجم المفرس قرآن کریم که برای فؤاد عبدالباقی است کلمه‌ی ولا یبدوا کلمه‌ی ولا یلی، اولیاء و این‌ها را «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَي أَوْلِيَاء» (مائده، ۵۱) ببین «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» هر کس از شما یهود و نصارا را دوست داشت آن خودش دیگر جزء شما نیست جزء آن‌ها است این با شدت عمل است بله، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آبَاءكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاء إَنِ اسْتَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلَي الإِيمَانِ» (توبه، ۲۳) آیات از این قبیل زیاد است «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» (مجادله، ۲۲) کسی که ایمان به خدا دارد نمی‌شود که من حاد الله و رسوله، آن‌ها که به خدا و رسول کفر می‌ورزند، چنین کسی را دوست داشته باشند «وَلَوْ كَانُوا آبَاءهُمْ أَوْ أَبْنَاءهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ» از این قبیل آیات، آخرش هم فردا بحث می‌کنیم یک کلمه دارد «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت، ۴۱) در سوره‌ی عنکبوت به همین نام نامیده

شده مثل کسانی است که خودشان را وابسته باشند به کفار در فکر جلب خشنودی و نارضایتی آن‌ها هستند مثل عنکبوت هستند، عنکبوت یک خانه‌ی بسیار ظریفی می‌سازد ولی در مقابل گرما و سرما و باد هیچ مقاومتی ندارد شما اگر به این کفار وابسته شوید بدانید که هیچ برای شما فایده ندارند هیچ فایده‌ای ندارند مثل همان سید حسن نصر الله گفت که اسرائیل مثل لانه‌ی عنکبوت است همان گونه ضعیف هستند بالأخره شما با خداوند توجه داشته باشید و تولی کفّار. بقیه انشاءالله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه: شصت وششم تاریخ: ۸۷/۱۱/۱۹

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال در دفاع بود آنچه فقهای ما فرموده بودند و روایاتی که داشتیم این بود که اگر مملکتی مورد تهاجم کفّار قرار بگیرد دفاع واجب می‌شود به ادلّة اربعة کتاباً، سنتاً، اجماعاً و عقلاً بر همه مردم واجب است، مرد و زن و پیر و جوان و حضور امام و نائب امام هم شرط نیست درباره دفاع این بحث به عمل آمد، امّا آنچه که در کتب فقهاء مطرح بود هجمه ی نظامی بود که اگر تهاجم نظامی صورت بگیرد دفاع هم به همان ابزار و تجهیزات نظامی باید انجام بگیرد امّا چند نوع استیلاء و تهاجم است که در آن زمان ها معمول نبوده و در زمان ما بوجود آمده و خطر و ضرر اینها از هجمه ی نظامی کمتر نیست، اول هجمه ی فرهنگی، دوم هجمه ی سیاسی، سوم هجمه ی اقتصادی، اینها مطالبی است که باید در حوزه ها بحث شود هم از لحاظ حکم تکلیفی و هم از لحاظ احکام وضعی که بر اینها مترتب می شود.

امام(رضوان الله علیه) در تحریر هفت موضوع برای این مساله ذکر کرده اند، برای اینکه تصور صحیحی از این مساله داشته باشیم این موارد را بررسی می کنیم، در کتاب دفاع مساله چهارم این بحث راشروع می کنند{ لو خیف علی حوزة السلام مِن الاستیلاء السیاسی و الاقتصادی} اگر خوفی بوجود بیاید در حوزه اسلام، در کشور اسلام از استیلاء سیاسی یا اقتصادی کفّار. سیاست اسلامی یعنی مدیریت بر اساس عدل، تفاوت بین سیاست اسلامی و غیر اسلامی در همین است و سیاستی که بر اساس منطق و عدل و دلیل باشد صحیح است و سیاستِ اسلامی است و ائمه(علیهم السلام) {وساسة العباد} در اول زیارت جامعه کبیرة {السلام علیکم یا اهل بیت النبوة} ساسة جمع سائس است مثل قادة که قائد است. {وساسة العباد} یعنی برای بندگان خدا سیاست مدارند و سیاستی بر مدار اسلام و عدالت دارند.

اگر دشمن حمله کرد و تهاجم کرد و استیلاء سیاسی پیدا کرد، مدیریتی بوجود می‌آورد که از نظر تدبیر و اداره، کارگردان کشور اسلامی می شود یا از نظر اقتصادی استیلاء پیدا کرد که مربوط به اموال می‌شود، تولید مال، توزیع مال، مصرف مال، اینها همه اقتصاد نامیده می شود. دشمن بر حوزه اسلام حمله کرده استیلاء سیاسی یا اقتصادی {المنجر الی أسرهم السیاسی} که این استیلاء سیاسی و اقتصادی منجر به اسارت مسلمان ها از نظر سیاست یا از نظر اقتصادی می شود، {و وهن الاسلام و المسلمین} این معلوم است که اگر دشمن کافر بخواهد مدیریت یک کشور اسلامی را در دست بگیرد باعث می‌شود که مسلمان ها موهون و ضعیف شوند، {یجب الدفاع} اینجا دفاع واجب است منتهی در آنجا دفاع با شمشیر و تجهیزات رزمی بود ولی در اینجا باید فکر کرد که با چه وسیله ای باید دفاع کرد بالاخره باید جلویشان را گرفت، ایشان می‌گویند با وسائل مشابه، یعنی مشابه کار آنها را باید در پیش گرفت که با این وسیله آن هجمه ی سیاسی یا اقتصادی را دفع کرد {و المقاومات المنفیة کترک شراء أمتعتهم} که متاع‌های آنها را ما نخریم {و ترک استعمالها} و آنها را بکار نبریم {و ترک المراودة} و با آنها ارتباط خودمان را قطع کنیم {و المعاملة معهم مطلقاً} از این راه دفاع سیاسی در برابر استیلاء سیاسی، دفاع اقتصادی در برابر استیلاء اقتصادی صورت می گیرد. این مساله ی چهارم است ما در این مسائل باید دقت کنیم تا اینکه دلیلش را پیدا کنیم که چرا به این صورت است؟

مساله پنجم {لو کان فی المراودات التجاریّة و غیرها مخافةٌ علی حوزة الاسلام} اگر با کشورهای دشمنان اسلام ما مراودات و ارتباطات تجاری یا سیاسی داشته باشیم و غیر این مراودات مثل رفت و آمد یا دیپلماسی و در این مخافتی باشد بر حوزة اسلام و بلاد مسلمین و کم کم این مراودات تجاری منجر شود به اینکه ما خوف پیدا کنیم از تسلط آنها {سیاسیّاً أو غیرها} که آنها بر ما مسلط شوند، تسلّط سیاسی یا اقتصادی یا فرهنگی {الموجب لاستعمارهم} و آن باعث شود که ما را استعمار کنند {أو استعمار بلادهم و لو معنویّاً}، ظاهراً چیزی نیست، رفت و آمد است و تجارت ولی ما را از لحاظ فرهنگی کم کم طوری می کنند که ما فرهنگ آنها را برتر از فرهنگ خودمان تصوّر کنیم، این باعث می شود که آنها یک تفوّق فرهنگی پیدا کنند و راه‌های پیشرفت فرهنگی را به روی ما ببندند و گفتیم کار را به جایی رسانده بودند که اگر کسی از آنجا به ایران می‌آمد حق توحّش می گرفتند یعنی ماها را وحشی حساب می کردند و فرهنگ خودشان را بالاتر از فرهنگ ما می دانستند و از این جهت ما در لباس پوشیدن و غذا خوردن و نام خیابان ها و نام گذاری فرزندان و چیزهای دیگر از آنها پیروی می کردیم و ما خودمان را انسان درجه دوم به حساب می آوردیم و به آنها به عنوان انسان درجه اول نگاه می کردیم.(ایشان بجای فرهنگی می گویند معنویاً) از لحاظ فرهنگ بر کافّة مسلمین واجب است چون قبلاً گفتیم که دفاع بر همه مسلمان ها واجب است منتهی {الأقرب فالاقرب، الأهّم فالأهّم}، بر کافّة مسلمان ها واجب است که اگر یک کشوری یا شهری در این

خطر قرار بگیرد از آن اجتناب کنند، {و تحرم تلک المراودة} و تمام این مراودات و ارتباطات حرام می‌شود.

مساله ی بعد این است که اگر روابط سیاسی بین دُوَل اسلامیه و دُوَل اجانب باعث استیلاء آنها شود بر بلاد ما یا نفوس ما یا اموال ما {أوْ موجبةً لأسرهم السیاسیّ} یا باعث شود که از لحاظ سیاست ما اسیر و ذلیل دست آنها باشیم {یحرم علی رؤساء الدُوَل تلک الروابط}. حدیثی در سفینة البحار در مادة تسع (تاء- سین- عین) شعبی گفته است {تکلّم علیٌّ علیه السلام بتسع کلمات ارتجلهنّ ارتجالاً} به نظر می‌رسد بدون فکر گفتند و هیچ کس نتوانست مثل آن را بگوید، سه تا از آنها در حکمت است و سه تا در مناجات با خداست و سه تا هم در ادب است، آن سه که در حکمت است اول اینکه {المرء مخبوءٌ تحت لسانه} هر انسانی زیر زبان خود پنهان است تا حرفی نزده آن درجه و میزانِ فرهنگ و فهم و علمش معلوم نمی‌شود، دوّم {ماهلک امرءٌ عرف قدرَه} هر کس قدر و قیمت خودش را شناخت دچار هلاکت نمی‌شود و سوم که الان در نظرم نیست. سه تا هم در مناجات با خداست اول اینکه {کفی بی عزّاً الهی أن اکونَ لک عبداً} دوم {کفی بی فخراً أن تکونَ لی ربّاً} سوم {الهی أنت کما أحبّ فاجعلنی کما تحبّ} اینها در مناجات بود. سه کلمه هم در ادب است، ادب یعنی معاشرت، اول {أحسن إلی مَن شئت تکن أمیرَه} به هر کسی احسان کنی نسبت به او فرمانروایی و أمارت پیدا می‌کنی، دوم {إستغنِ عمّن شئت تکن نظیره} از هر کس که مستغنی باشی تو نظیر او می شوی حال او هر کس می خواهد باشد، شاهد ما همین کلمه است سوم {إحتج إلی مَن شئت تکن أسیرَه} به هر کس محتاج باشی تو اسیر او هستی. بنابراین این استغناء و استقلال وسیله ای است که انسان اسیر نباشد. اجانب و دشمنان اسلام همیشه سعی می کنند که ما را به خودشان محتاج کنند {یا سیاسیاً، یا اقتصادیاً، یا ادبیاً و...} ایشان می‌فرمایند که اگر روابط بین ما و دول باعث شود که ما به آنها محتاج باشیم و در دست آنها اسیر باشیم حرام است بر روسای دول که این طور روابط و مناسبات را ایجاد کنند {و بطلت عقودها} و تمام عقدهایی که در این روابط بسته می شود باطل است و ادّلة اقتضاء می کند که تکلیفاً حرام باشد و وضعاً هم آن عقود باطل باشد و بر همه مسلمان ها واجب است که آنها را ارشاد کنند {و إلزامهم بترکها و لو بالمقاومات المنفیة}.

مسأله بعد {لو حیف علی الدُوَل الاسلامیّة من هجمة الأجانب} اگر بر یکی از دولت ها بترسیم که اجانب به آن هجمه کنند یا سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی {یجب علی جمیع الدُوَل} بر جمیع دول واجب است که دفاع کنند، اینجا مرز میزان نیست یعنی حدّ و مرز آن عقیده و اسلام و ایمان است نه مرز جغرافیایی، {بأیّ وسیلةٍ ممکنةٍ} بر همه مسلمان ها واجب است که جلوی این را بگیرند.

مساله بعد {لو أُوقع إحدی الدُوَل الاسلامیة عقد رابطةٍ} اگر یکی از دُوَل اسلامی رابطه ایجاد کند بین خودش و یک کشور اجنبی و این مخالف باشد با مصلحت اسلام و مسلمین بر تمام دول واجب است که جدّیت کنند {الجدّ علی حلّ عقدها} که این عقد را منحلّ کنند بوسائل سیاسی یا اقتصادی که قطع روابط سیاسی و تجاری می‌باشد، بر تمام مسلمان ها واجب است که اهتمام بورزند بر این مطلب و امثال این عقود به طور کلی وضعاً باطل و حرام است.

مساله بعدی اینکه بعضی از رؤسای دُوَل یا وکلای مجلسَین موجب نفوذ اجانب باشند سیاسیاً و اقتصادیاً بر مملکت اسلامی، {بحیث یخاف منه علی بیضة الإسلام} آن وکیلی که در مجلس چنین رأی و نظری دارد خائن است و منعزل از آن مقام است هر چند تصدّی اش حق بوده ولی الآن باطل می شود، {و علی الأمة الاسلامیة مجازاته} و امّت اسلامی باید آن وکیل را آن رئیس را مجازات کند {ولو بالمقاومات المنفیة کترک عشرته و ترک معاملته و الاعراض عنه بایّ وجهٍ ممکن و الاهتمام باخراجه عن جمیع الشئون السیاسیّة} و باید این وکیل را این رئیس را از شئون سیاسی کنار بزنند، {و حرمانه عن الحقوق الاجتماعیة}.

آخرین کلام و مساله اینکه اگر در روابط تجاریة با دول یا تجّار أجنبیة مخافتی باشد بر سوق مسلمانان و حیات اقتصادی آنان {وجَب ترکها} تجارت در این صورت حرام است، {و علی رؤساء المذهب مع خوف ذلک أن یحرّموا متاعَهم و تجارتهم بحسب اقتضاء...}.

اینها مطالبی بود که خیلی مهم است و امروزه لازم است مورد بحث قرار بگیرد و مطالبی است که همه امّت اسلامی به آن گرفتار بودند، ایران الحمدالله الان اینطور نیست ولی قبلاً گرفتار بوده است، حالا می خواهیم دلیلش را بحث کنیم، دلیل این مطلب چیست؟ در حقیقت ادّلة‌ی این مطلب چیست؟ در قواعد فقهیّة ما یک قاعده ای است بنام قاعدة نفی السبیل این در جلد اول مجلّدات هفتگانه قواعد فقهیّة علّامة بجنوردی است، علامة بجنوردی قواعد فقهیة نوشته اند که هفت جلد است این قاعده در صفحه ۱۵۷ می‌باشد. این قاعدة نفی السبیل یکی از قواعد فقهیّ ماست که در مکاسب هم شیخ انصاری آن را ذکر کرده است، شیخ انصاری در مکاسب بعد از بحث بیع فضولی و ولایت فقیه گفته اند جایز نیست که عبد مسلمان را به کافر بفروشند، در مساله تحریم بیعِ عبد مسلم

بر کافر، قاعدة نفی السبیل را ذکر کرده و در آنجا دارد که اجاره مسلمان به کافر، عاریه مسلمان به کافر، مسلمان ولو حرّ هم باشد اجیر برای کافر شود و... اینها را بحث کرده است در اینجا شیخ استدلال کرده به قاعدة نفی السبیل، آیه ۱۴۱ از سورة نساء {ولَن یَجْعل اللهُ للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} به این آیة نفی السبیل استدلال کرده است. این آیة شریفة اگر در مقام تشریع باشد دلالت دارد بر اینکه هر عقدی هر معامله ای که موجب تسلّط کافر بر مسلمان باشد، {لن یجعل الله} خداوند چنین چیزی را تشریع نکرده است، بعد گفته اگر این قاعده از نظر دلیل درست باشد این حکومت پیدا می کند بر ادلّة اولیة، ادلّة اولیة مانند أوفوا بالعقود و امثال ذلک که داریم. دلیل أولیّة اقتضاء می کند که فلان معامله صحیح باشد فلان چیز صحیح باشد هم چنان که قاعدة لاضرر حکومت دارد بر احکام اولیّة مانند أوفوا بالعقود، ولی در اینجا بیع غبنی صورت گرفته است و آن بیع غبنی موجب ضرر مشتری است اینجا أوفوا بالعقود کارایی ندارد این قاعدة لاضرر جلو أوفوا بالعقود را می‌گیرد. هم چنان قاعدة لاجرح حکومت دارد بر ادلّة اولیة، ادلّة اولیة این که شما باید وضو بگیرید و نماز بخوانید امّا اگر وضو گرفتن برای شما عسر و حرج دارد و هوا خیلی سرد است و وضو برای شما سخت است آنجا تیمم می کنید. خلاصه آنچنان که قاعدة لاجرح و لاضرر حکومت دارد بر ادلّة اولیة اینجا هم قاعدة نفی السبیل حکومت دارد بر ادلّة اولیة، بیعی باشد، اجاره ای باشد که مقتضی تسلّط کافر بر مسلمان شود آن را بر می دارد. علامة بجنوردی دارند که این {ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} قبلش این است {الله یحکم بینهم یوم القیامة} از این جهت بعضی گفته اند این آیه مربوط به عالم آخرت است، مربوط به دلیل و حجت است، خداوند حجتی علیه مسلمان ها به نفع کافر ندارد همیشه از نظر حجت و دلیل شما غالب هستید پس مربوط به موضوع ما نیست و در مقام تشریع و جعل حکم نیست، در حقیقت خبر از یک حقیقتی است تکویناً و آن اینکه شما از نظر تکوین همیشه از لحاظ حجت و دلیل غالب هستید بر کفّار، چون قبلش {والله یحکم بینهم یوم القیامة} می باشد. گفتیم که شیخ انصاری هم در مکاسب دارد و خدشه کرده است. آیه که عرض کردم آیه ۱۴۱ از سوره نساء بود ولی تتمة و ذیل است و اوّل آیه این است {الذین یتربّصون بکم} کسانیکه در برابر شما منتظر حوادث اند، تربّص یعنی انتظار، منافقین را می گوید {و ان کان لکم فتحٌ مِن الله قالوا ألم نکن معکم} منافقین بین مسلمان و کفّار این نقش را بازی می کردند به مسلمان ها می‌گفتند مسلمانیم و با شما هستیم، به کفّار هم می گفتند ما با شما هستیم {یتربّصون بکم} با اینکه منتظر حوادث علیه ما بودند {و ان کان لکم فتحٌ من الله قالوا ألم نکن معکم و إن کان للکافرین نصیبٌ ألم نستحوذ علیکم} اگر مسلمان ها فاتح بودند می گفتند ما با شما بودیم پس در غنایم با شما سهیم هستیم و اگر کافرین پیشرفت می کردند {ألم نستحوذ علیکم} می گفتند ما باعث شدیم شما غالب شوید {و نمنعکم من المؤمنین} ما باعث شدیم که مؤمنین بر شما غالب نشوند، حالا {فالله یحکم بینهم یوم القیامة ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} خداوند بین شما قضاوت می‌کند، بعضی گفته اند آیه مربوط به عالم آخرت است و خداوند در عالم آخرت حکم خواهد کرد بین شما و منافقین و کفّار، و همیشه حجت به نفع شماست و حق با شماست پس این مربوط به ما نحن فیه نمی شود که در مورد معاملات دنیوی است. آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد پنجم صفحه ۱۱۷ گفته‌اند ممکن است آیه (نشأتین) هر دو را در بر بگیرد که معنای عامی دارد یعنی هیچ وقت چیزی به نفع کفّار و علیه مسلمان ها خداوند قرار نداده حالا چه دنیا باشد چه آخرت، چه مقام احتجاج و حجت و چه مقام دفاع، فرقی نمی کند، ایشان اینگونه گفته اند بنابراین یکی از دلائل ما برای قاعدة نفی السبیل همین آیه بود به نظر ما هم اعّم است و اشکال ندارد و آنچه ذکر شده است مصداق است. امام (رضوان الله علیه) که در سال ۴۳ در آبان علیه کاپیتالاسیون که در مجلس درست شده بود صحبت کردند و در نتیجه ی آن تبعید به ترکیه شدند، مطلع کلامشان همین بود {ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} در زمان ما دو نخست وزیر کشته شدند، در سال ۱۳۲۹ آیت الله کاشانی اصرار می کرد که نفت را از چنگال انگلیس در بیاورد چون چند سال نفت را خیلی ارزان برده بودند و خورده بودند، آیت الله کاشانی مجتهدی بسیار قوی بود و سیاسی بود، ایشان وقتی که بیانیه صادر می کردند تمام بازار تهران می بستند و حرکت می‌کردند، یک روز یادم است که خودم در تهران بودم ایشان بیانه ای صادر کرده بودند که مردم جمع شوند جلوی مجلس و از وکلاء مطلبی را بخواهند، چون ایشان واقعاً مردی سیاست مدار و زیرکی بود ولی متأسفانه در آن زمان تا حدودی تنها بودند جلوی مجلس که همه جمع شده بودند یکی از تجّار رفت روی پله که صحبت کند علیه آن قرارداد، ایشان گفت بیا پایین، بسیار مرد شجاع و حرّی بود، گفت صحبت اینجا با من است شما تاجری هر وقت پول خواستیم شما بده شما نباید صحبت کنید من باید صحبت کنم، خلاصه ایشان اصرار داشتند نفت را از چنگال انگلستان در بیاورد، رزم آرا نخست وزیر بود و اصرار می کرد که نخیر! نفت در سیطره انگلستان باشد و بعداً شخصی به نام خلیل طهماسبی رزم آرا را ترور کرد، آیت الله فیض قمی مرحوم شده بود و در مسجد شاه آن

روز و مسجد امام امروز مجلس ختمی بود چند نفر قرار گذاشته بودنـد و می دانستند که رزم آرا برای مجلس ختم خواهـد آمـد، رزم آرا کـه لـب حوض آمد خلیل طهماسبی او را ترور کـرد و کشـت. یکـی دیگـر هـم حسنعلی منصور بود که امام (رضوان الله علیه) که صحبت کردند دربـاره کاپیتالاسیون امام را به ترکیه تبعید کردند و آن کسی که در اینجـا نقـش داشت حسنعلی منصور بود که یکی از فدائیان اسلام به نام ناصر بخارایی او را کشت اینها هر دو بعداً شهید شدند. خلاصه این را عرض می کردیم که آیه ممکن است اعّم باشد {لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} آیت الله طباطبائی این طور می گویند، اعّم است از اینکه این نشئه باشد یا آن نشئه، بنابراین یکی از دلیل های ما برای قاعدة نفی السبیل این آیه است به این ترتیب که به عرض محترمتان رسـید. بقیـه را انشـاءالله فـردا عرض می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه: شصت وهفتم تاریخ: ۸۷/۱۱/۲۰

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

عرض کردیم آن چه در کتاب جهاد، در مسئله‌ی دفاع، فقهای بزرگ ما (أعلی الله مقامهم) متعرض شده اند، دفاع نظامی است یعنی در برابر استیلای و حجمه‌ی نظامی، باید در دفاع و جهاد نظامی به چه صورتی انجام شود؟ اما خوب استیلا و حجمه، انحصار به حجمه‌ی نظامی ندارد گاهی حجمه، حجمه‌ی فرهنگی است گاهی حجمه، حجمه‌ی سیاسی است گاهی اقتصادی است که این موضوعات دو سه قرن است که نسبت به کشورهای اسلامی محقق شده است یعنی دشمنان اسلام برای استیلا و تسلط و سلطه گرایان تسلط فرهنگی و حجمه‌ی فرهنگی، نسبت به کشورهای اسلامی به وجود آورده‌اند که همه مقدمه‌ی همان استیلای اقتصادی است، طوری وانمود کرده‌اند که فرهنگ آن‌ها توفق و برتری آن‌ها بر فرهنگ مسلمان‌ها دارد، رفته رفته در نتیجه‌ی تبلیغات طوری کردند که مسلمان‌ها فرهنگ خودشان را کم کم کنار بگذارند و تابع فرهنگ آن‌ها باشند البته فرهنگ آن‌ها خالی از افساد نسبت به مسلمان‌ها نیست، یا فرهنگ سیاسی طوری وانمود کرده‌اند که شما خودتان از اداره‌ی امور زندگی خودتان در همه‌ی ابعاد، عاجز هستید ناچار هستید که از لحاظ سیاسی و تدبیر و اداره با ما هماهنگ باشید و تحت سیطره‌ی ما باشید و کم کم از لحاظ سیاسی سیطره‌ی خودشان را بر کشورهای اسلامی تحمیل کرده اند، یا از جهت اقتصادی، با اینکه شما خودتان مواد زیادی دارید اما نمی‌توانید آن‌ها را به صورت زیادی در بیاورید که مورد استفاده‌ی کامل قرار بگیرد و این است که در اقتصاد تابع ما باشید و کم کم بالأخره منابع اقتصادی کشورهای اسلامی را، مثل نفت و امثال آن ها، تحت سیطره و سلطه‌ی خودشان قرار داده‌اند خوب این‌ها یک نوعی، استیلا است و اسلام هرگز نمی‌پذیرد که مسلمان‌ها تحت سیطره‌ی و تحت استیلای آن‌ها قرار بگیرند این مباحث صورت نگرفت و لازم است صورت بگیرد و اسلام یک دین پویایی است و پاسخگوی همه‌ی مشکلات زندگی انسان‌ها در تمام اعصار و ازمان است، از این جهت ما با متعرض شدن چند فرعی از امام (رضوان الله علیه) این بحث را آغاز کردیم حالا دلیل ما بر این که باید مسلمان‌ها در برابر استیلای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی دفاع داشته باشند و در اسلام چه قانونی هست که جلوی این گونه مشکلات و حجمه‌ها را می‌گیرد، گفتیم یکی از آن‌ها قاعده‌ی نفی سبیل است، که علامه‌ی بجنوردی (أعلی الله مقامه) در جلد اول از آن مجلدات هفت گانه‌ی خود، قاعده‌ی نفی سبیل را ذکر کرده است دلیل قاعده‌ی نفی سبیل چیست؟ اول آیه‌ی صد و چهل و یکم از سوره‌ی نساء بود «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» مخصوصاً تعدی جلب علی، یجعل الله للکافرین علی المؤمنین، در کفارین لام به کار برده است درباره‌ی مؤمنین علی بکار برده است لن «لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» خوب، آیه‌ی صد و چهل و یکم از سوره‌ی نساء را گفت که عرض کردیم معنی آیه این است که خداوند متعال در مقام تشریع، آیه‌ی اخبار از مقام تشریع است، خداوند متعال قانونی و حکمی قرار نداده است که در آن قانون نفی کفار باشد و ضرر مسلمان‌ها باشد تفوق و علو کفار نسبت به مسلمین در هیچ قانونی، از قانون اسلام جا ندارد بنابراین این قاعده هم، حالا مثلی بزنیم مثلاً در ولایت، پدر بر فرزندش صغیر ولایت دارد جد هم ولایت دارد حالا اگر یکی از این‌ها کافر باشند، دیگر در آن صورت آن جد یا أب کافر باشند ولی آن بنت و إبن مثلاً مسلمان باشند ولایت ندارد خلاصه در هیچ موردی خداوند متعال قانونی که علو کافر را بر مسلمان‌ها داشته باشد جعل نکرده است، بنابراین، این قاعده هم مثل قاعده‌ی لا ضرر و لا حرج، چنان که آن‌ها حکومت دارند بر احکام اولیه، خوب یک بیعی واحد ضرری است چون غبن دارد یکی مغبون شده است لاضرر آن لزوم بیع را بر می‌دارد، چون لزوم بیع مستلزم ضرر بر مغبون است بر می‌دارد خیار به وجود می‌آید بتواند مغبون، بیع را به هم بزند مثلاً یا مثلاً لا حرج، روزه و نماز و امثال واجب و یکی مستلزم حرج باشد، قاعده‌ی لاضرر را وجوب بر وضو ندارد و ممکن است مبدل به تیمم شود و هکذا، این هم همان گونه است این جا منتهی شیخ انصاری (رحمة الله علیه) این را این بحث نفی سبیل و این‌ها را برده به عدم صحت بیع مسلمان بر کافر، یعنی اگر مثلاً یک عبدی را بخواهد یک نفر بفروشد نمی‌تواند آن را به کافر بفروشد، برای خاطر این که صحت آن مستلزم آن است که این مسلمان عبد کافر باشد و مسلمان عبد کافر باشد برای مسلمان یک ذلتی است « وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ

لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» شیخ انصاری، در مکاسب، در بیع مکاسب بعد از ذکر بیع و بعد بیع فضولی و بعد هم به سراغ ولایت فقیه و ولایت عدول مؤمنین این‌ها را بحث کرده است بعد آمده سراغ این بحث «لا یسخ بیع عبد مسلمان من الکافر» برای خاطر این که این مستلزم توفق با علو کافر است، که این می‌شود مملوک و آن می‌شود مالک، آن کافر مالک شده است و این مملوک این تحت سیطره‌ی او قرار م گیرد، مسلمان بودن تحت سیطره‌ی کافر بودن لن یجعل الله، قانون را وضع نکرده است بنابراین، این قاعده‌ی نفی سبیل، صحت وی را بر می‌دارد و هکذا شیخ آن جا ذکر کرده است. خوب بنابراین ما بحثمان در قاعده‌ی نفی سبیل اولین دلیل قاعده‌ی نفی سبیل همین آیه است و به همین مناسبت و این قاعده به این نام، نامیده شده است دلیل این قاعده زیاد است عرض می‌کنیم ولی به مناسبت آیه، این قاعده، قاعده‌ی نفی سبیل نامیده شده مخصوصاً این آیه‌ی صد و چهل و یکم از سوره‌ی نساء «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» بنابراین اولین مدرک این قاعده، قاعده‌ی کلی است و شیخ ذکر کرده است که یکی از مصادیق ذکر کرده است خوب، اولین دلیل این قاعده این آیه بود دوم «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ» قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ» کجاست این حدیث، اسلام علو پیدا می‌کند علو دارد و هرگز چیزی بر آن علو پیدا نمی‌کند. خوب این روایت را، من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم در چهار جلد آن که بنده دارم چاپ قبلی خانه‌ی تهران است، من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم، صفحه‌ی سیصد و سی و چهار آن جا ذکر کرده است. صاحب وسائل این را در باب موانع ارث ذکر کرده است، در کتاب ذکر ابواب موانع ارث، قتل است و کفر است و رق، این سه چیز باعث می‌شود به این که قاتل از مقتول ارث نمی‌برد، کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، رقیق عبد از آزاد ارث نمی‌برد، بنابراین ابوابی داریم در کتاب ارث ابواب و موانع ارث، القتل و الرق والکفر. آن وقت در آن باب که باب اول است در باب اول، در وسائل خبر یازدهم آن باب است، خبر یازدهم از باب اول از ابواب موانع ارث، ما همیشه آدرس از جلد از وسائل بیست جلدی آدرس می‌دادیم ولی اینجا دیگر آن همراه من نبود، یعنی وسائل سی جلدی هم می‌دانید هست البته در وسائل سی جلدی کامل تر است در پاورق، آدرس‌ها که می‌دهد خیلی کاملتر را می‌گوید، این است که این خبر یازده از باب اول از ابواب موانع ارث، جلد بیست و ششم طبع جدید، صفحه‌ی دوازده وسائل جلد بیست و ششم، این خبر را در وسائل در این باب ذکر کرده از همان فقیه، از صدوق، آن که خبر یازدهم واقع است این تتمه‌ی ذیل دارد، «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ وَ الْکُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَی لَا یَحْجُبُونَ وَ لَا یَرِثُونَ» اول این جمله را گفته «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ» دنباله‌ی آن «وَ الْکُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَی لَا یَحْجُبُونَ وَ لَا یَرِثُونَ» به مناسبت همین ذیل هم در کتاب ارث ذکر شده است کفار نه حاجب می‌توانند باشند و نه ارث ببرند مثلاً یک نفر مرده یک برادر أبوینی دارد اما کافر است، یک برادر أبی دارد مسلمان است با بودن برادر أبوینی به برادر أبی ارث نمی‌رسد اما چون این کافر است می‌تواند حاجب باشد، اگر مسلمان بود حاجب می‌شد،یعنی برادر أبوینی با بودن برادر أبوینی برادر أبی ارث نمی‌برد، بله خوب اگر این برادر أبوینی مسلمان بود ارث برای همین برادر أبوینی بود به برادر أبی نمی‌رسید یعنی حاجب بود، اگر مسلمان بود حاجب بود، اما چون کافر است حاجب نمی‌تواند باشد، ارث را آن برادر أبی می‌برد و امثال این در آن زیاد است ما سه طبقه داریم از طبقات ارثیه، در نسبی. أبوان و أولی طبقه‌ی اول هستند، أخوه و اجداد طبقه‌ی دوم هستند، أعمام و أخوان طبقه‌ی سوم هستند، اگر در طبقه‌ی اول همه‌ی آن‌ها کافر باشند این‌ها دیگر در این صورت ارث نمی‌برند اگر این‌ها مسلمان بودند حاجب بودند با بودن این‌ها به دومین نوبت نمی‌رسد، با بودن دوم به سوم نوبت نمی‌رسید، اما اگر طبقه‌ی اول أبوان و اولاد کافر هستند و آن شخص که مرده این پدر و مادر همه اولادشان کافر هستند آن وقت طبقه‌ی دوم أخوان و أجداد یک نفر هم مسلمان باشد آن ارث می‌برد، اگر اخوان و اجداد همه‌ی آن‌ها کافر هستند، در اعمام و اخبار، ؟؟ یک کفار لا یحجبون، حاجب نمی‌توانند باشند مسلمان بودند حاجب بودند با بودن طبقه‌ی اول یک مسلمان بود دیگر به دوم نمی‌رسید در دوم اگر یک نفر مسلمان بود به سوم نمی‌رسید ولی این‌ها فرض کنید که این گونه نیست خلاصه کفار، لا یحجبون و لا یرثون، کفار نه از مسلمان ارث می‌برند و نه می‌توانند حاجب باشند، معلوم است دیگر باز هم توضیح می‌دهیم. این خبر این است فرموده به این که «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ وَ الْکُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَی لَا یَحْجُبُونَ وَ لَا یَرِثُونَ» چند خبر که قریب به این مضمون است می‌خوانیم از لحاظ سند ولو ضعیف هم باشند، این را صدوق به طور مرسل نقل

می‌کند اما چون مورد عمل فقهاء هست این اخبار، از لحاظ سند بحثی نیست دلالت آن را داریم بحث می‌کنیم، این الإسلام یعلو و لا یعلی علیه، بعضی آمده‌اند اشکال گرفته‌اند این دارد که در اسلام علو پیدا می‌کند و هیچ دینی بر اسلام برتری و توفق پیدا نمی‌کند ما بحث مان در اسلام که نیست بحث ما در مسلمین است می‌خواهیم بگوییم که کفار بر مسلمین توفق پیدا نمی‌کنند گفتند این حدیث دلالت ندارد این در کلمات شیخ و این‌ها من زیاد دیده ام، محشین مکاسب، در این حدیث دلیل نمی‌تواند باشد، برای خاطر این که، در برابر خود اسلام دارد می‌گوید، اسلام از لحاظ مبانی و اصول، در حدی است از استحکام و متانت که روز به روز به علو بست، ولا یعلی علیه و هیچ دینی و مذهبی بر آن علو پیدا نمی‌کنند، بنابراین به بحث ما گفته‌اند که مربوط نیست برای این که بحث ما در خود اسلام که نیست، بحث ما این است که مسلمانان هیچ وقت تحت سیطره‌ی کفار قرار نمی‌گیرند

ـ ؟؟؟

بله اشکال کرده‌اند و گفته‌اند که حدیث مربوط است به علو اسلام، ولی بحث ما در علو اسلام نیست بحث‌هایی که مسلمانان باید علو داشته باشند نسبت به

ـ ؟؟؟

نه ملازمه همیشه نیست، اسلام کسی شکی ندارد که اسلام یعلبوا و لا یعلی علیه می‌خواهیم ببینیم که این ارتباطش با مسلمانان چه اندازه است؟ شکی به این نیست که اسلام از لحاظ مبانی و اصول در حدی از استحکام و متانت است که بله یعلوا، روز به روز هم علو اسلام، عظمت اسلام بیشتر معلوم می‌شود اما بحث ما این است که می‌خواهیم بگوییم مسلمان نباید زیر سیطره‌ی کفار قرار بگیرد، سیطره‌ی فرهنگی، سیطره‌ی اقتصادی، سیطره‌ی سیاسی آیا این دو با هم، ولی این را می‌خواهیم عرض کنیم در خود روایت قرینه هست که نه این نمی‌خواهد از یک امر خارجی، مثلاً بخواهد یک امر خارجی را بیان کرده باشیم مقام تشریع است یک وقت مطلبی را داریم خبر می‌دهیم، می‌گوییم بله دین اسلام یک دین بسیار متین است و مستحکم است یعلوا، این اخبار از یک امر خارجی است این تشریع قانون کاری نداریم یک حقیقتی را داریم می‌گوییم، یک وقت نه در مقام تشریع می‌گوییم، می‌گوییم احکام و قوانین اسلام طوری این قوانین درست شده و تنظیم شده است که مسلمانان، اسلام و مسلمانان همیشه در علو هستند این دومی را می‌خواهیم بگوییم، چرا؟ چون برای این که معلوم است در مقام اخبار نیست، در مقام تشریع است پشت سر آن دارد که لا یحجبون و لا یرثون، برده حرف را به این که مسلمان‌ها طوری هستند که کفار در برابر آن‌ها مثل موتی هستند، مثل مرده این است که کفار مثل موتی هستند، چون مثل موتی هستند لا یحجبون و لا یرثون، نه حاجب می‌توانند باشند و نه وارث می‌توانند باشند با این بیان که عرض می‌کنیم این اخبار از یک امر خارجی نیست برای این که، این در مقام تشریع و قانونگذاری است می‌گوید قوانین اسلام طوری تنظیم شده است که کفار مثل موتی هستند، مؤثر در زندگی آن‌ها نباید باشند، موتی دیگر سیطره‌ی فرهنگی پیدا کرده و سیطره‌ی نظامی پیدا کند و سیطره‌ی اقتصادی پیدا کند، «الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرِثُونَ» این جواب باز هم معلوم است در کتاب همین باب، در این باب روایات زیاد است حالا چند تای آن را باز عرض می‌کنیم در این باب موانع ارث باب اول که کفار «لا یرثون و لا یحجبون» خبر چهارم باب، عنوان باب را صاحب وسائل این گونه بیان کرده اهست «أَبْوَابُ مَوَانِعِ الْإِرْثِ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْقَتْلِ وَ الرِّقِّ بَابُ أَنَّ الْكَافِرَ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذِمِّيّاً وَ الْمُسْلِمَ يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ الْكَافِرَ» کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولو کافر ذمّی هم باشد در برابر کافر حربی، کافر حربی به آن کافر می‌گویند که به شرائط ذمه عمل نمی‌کند نکرده، کافر ذمی که در مملکت اسلام هستند شرائطی هست به آن شرائط دادن جزیه و امثال آن، آن را می‌گویند کافر ذمی، کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولو زمیّاً به هیچ نحوی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، یک نفر هست مرده در میان وراث آن هم کافر است و یک مسلمان است ده تا کافر، همان یک مسلمان می‌برد، کفار ارث نمی‌برند حتی اگر بیع بر مرده در میان وراثش یک نفر مسلمان نیست، ارثش برای کیست؟ برای امام است. خوب چون امام وارث لا وارث علیه، این است که «الْكَافِرَ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذِمِّيّاً» اما «وَ الْمُسْلِمَ يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ الْكَافِرَ» اما مسلمانان از کافر ارث نمی‌برد و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، حالا این عنوان باب است عرض کنم به این که خبر چهارم باب این است همان شیخ صدوق، «عن محمد بن سنان» محمد بن سنان غیر از عبدالله سنان است، عبدالله سنان خیلی خوب است اما محمد بن سنان محل بحث است که چگونه آدمی است در معجم هست که محمد بن سنان هفتصد و نود و نه حدیث دارد

یعنی در سند هفتصد و نود و نه تا حدیث واقع شده است در القواعد الرجالیه، کتابی است در رجال، در چهار جلد هم چاپ شده است الفوائد الرجالیه، برای سید بحر العلوم است، آیت الله آقای بروجردی (أعلی الله مقامه) گاهی از ایشان نقل می‌کرد و خیلی توجه داشتند، چون سید بحر العلوم، عموی پدر ایشان بود الفوائد الرجالیه، آن جا سعی کرده است که محمد بن سنان را درست کند یعنی مورد وثاقت قرار دهد حرف خوبی هم دارد، اما در معجم ؟؟ الحدیث نه، وثاقت این را قبول نمی‌کند این هفتصد و نود و هفت تا حدیث دارد ایشان می‌گوید بحرالعلوم ما اگر بخواهیم وثاقت این را درست کنیم هفتصد و نود و هفت تا حدیث را درست کردیم سند آن را، سعی کرده که وثاقت این را ثابت کند، خلاصه حدیث این است شیخ صدوق از «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)» سند حدیث البته این است محمد بن سنان، عبدالرحمن أعین هم توصیف نشده است عن أبی جعفر (علیه السلام) «فِي النَّصْرَانِيِّ يَمُوتُ وَ لَهُ ابْنٌ مُسْلِمٌ (أَ يَرِثُهُ)» نصرانی مرده «قَالَ (نَعَمْ) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزّاً فَنَحْنُ نَرِثُهُمْ وَ هُمْ لَا يَرِثُونَّا» بله یک پسر مسلمان دارد ارث را این می‌برد، اسلام باعث عزت این شده که این مسلمان از کافر ارث ببرد ولی کفار از مسلمان ارث نمی‌برند، تعلیل کرده است ارث بردن مسلمان از کافر را، به عزّ اسلام و این که از ما ارث نمی‌برند چون عزیز هستیم و آن‌ها کافر هستند و از ما ارث نمی‌برند، بله این خبر چهارم باب بود، خبر ششم باز «عن عبدالرحمن أعین عن أبی عبدالله (علیه السلام) لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ» سنی‌ها که با ما فرق دارند سنی‌ها قائل هستند به این که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی ما قائل هستیم نخیر، مسلمان از کافر ارث نمی‌برد اما کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، در هیچ طبقه‌ای از طبقات، «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ» اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند یعنی ما از آن‌ها ارث نمی‌بریم ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند، « لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ نَحْنُ نَرِثُهُمْ وَ لَا يَرِثُونَّا» ما از آن‌ها ارث می‌بریم ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند باز این است «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزّاً» سنی‌ها قائل هستند به این که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث می‌برد این گونه قائل هستند ولی ما از منفردات امامیه این است که ما مسلمانان از کافر ارث می‌بریم ولی هیچ کافری از مسلمان ارث نمی‌برد اما معلل کرده به این که این باعث عزت اسلام است عزت اسلام به این است که مسلمان ارث می‌برد و آن‌ها از مسلمانان ارث نمی‌برند، خوب بنابراین دلیل دوم نفی سبیل و قاعده‌ی نفی سبیل، «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» و این روایات است ما ادله‌ی نفی سبیل را داریم ذکر می‌کنیم، طبعاً علامه‌ی بجنوردی، در قواعد فقهیه در جلد اول، دلیل دوم پس این بود برای قاعده‌ی نفی سبیل، سومین ایشان گفته‌اند که اجماع، شیخ انصاری هم در مکاسب گفته‌اند به اجمال هم تکیه می‌کنند برای عدم صحت بیع عبد مسلمان به کافر، ولی ظاهراً اجمالی در مسئله نیست اگر هم باشد اجمال مدرکی است این قبیل اجماعات به درد نمی‌خورند، اجماعاتی که مدرک مجمعین معلوم است عنایت به همان مدرک باید باشد چون برای اینکه، دو جا اجماع داریم یکی اجماعات داریم به این که مدرک آن در دست ما نیست، ولی فقهای ما خلفاً عن سنداً به آن‌ها استدنا کرده است مثل مثلاً مسئله‌ی مغرب و ذهاب و این‌ها دلیل خیلی محکم در دست دارند که آن‌ها را دلیل گرفته‌اند برای این است که مغرب در موقع ذهاب ؟؟؟ ان مسائلی که ادراکات آن در دست نیست ولی خیلی خوب فقهای ما و بزرگان ما به آن تکیه کرده‌اند بله، آن کشف از اسلام می‌کنند اطمینان پیدا می‌کنند چیزی بوده که به آن‌ها استناد کرده‌اند منتها لم یصد إلینا، اما ؟؟؟ این جا آیات و روایات داریم دیگر، همه‌ی این‌ها مدرک مجمعین است این گونه اجماعات را می‌گویند اجماعات مدرکی، اجماعات مدرکی دلیل نمی‌شود چون عنایت به همان مدرک است، چهارم چیزی که ذکر کرده ایشان، آقای بجنوردی، مناسبت بکم الموضوع، گفته به این که ما احکام را نگاه می‌کنیم، موضوعات را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که همیشه شارع مقدس، عزت مسلمان‌ها را در نظر گرفته است هیچ قانونی ما نداریم به این که مسلمان تحت سیطره‌ی کفار قرار بگیرد مخصوصاً این آیه، «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَعْلَمُونَ» آیه از آیات سوره‌ی منافقین است بله این آیه که «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» بله این آیه که لام را روی مؤمنین آورده و هم روی رسول آورده و هم روی مؤمنین، «وَ لكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَعْلَمُونَ» این آیه، آیه‌ی هشتم از سوره‌ی منافقون، سوره‌ی شصت و سوم از قرآن کریم است و بعد دیگر خداوند لله را هم ؟؟؟ می‌تواند چون تقدم تقدیم خبر بر مبتلا، ؟؟؟ می‌کند اول می‌فرماید و لله العزة، عزت مبطلا است و خبر آن به الله است دیگر، یعنی منحصراً آن عزت برای خدا است و رسول

است و مؤمنین است خوب وقتی این‌ها منحصر شود کفار نباید به عزت پیدا کنند اگر قرار باشد کفار در آن جنبه‌هایی که ما عرض کردیم توفق بر ما پیدا کنند بر خلاف قرآن است و برای خلاف عزت مسلمانان است، ایشان می‌فرماید که این خیلی دلیل است ایشان فکر نکنید که ایشان می‌گوید فکر نکنید که این یک چیز تنقیه منات ظنی است و این ها، نه این تنقیه قطعی است دلالت این آیه بر این که عزت مسلمان‌ها منحصراً باید عزیز باشد، این دلالت لفظی و جنبه‌ی منات قطعی است و أحسن الوجوه است برای این قاعده، خوب بنابراین اولین دلیل ما بر این که، نباید کفار از هیچ توفقی و استیلای فرهنگی و نظامی و سیاسی و اقتصادی، یک قاعده‌ی نفی سبیل است تا به دلیل‌های دیگر، این که منتها شیخ انصاری بعضی مطالب گفته که دانستن آن برای ما خوب است، مطلب خیلی روشن است برای این که شیخ انصاری استدلال می‌کند به این آیه، یعنی به این قاعده، برای عدم صحت بیع یک بنده‌ی مسلمان بر کافر، برای خاطر این که مستلزم ذلت یک بنده است، خوب این به طریق اولی دارد برای ما نفی‌ای ندارد برای اینکه درست نباشد، صحیح نباشد، بر خلاف باشد یک نفر چنین استیلا بر یک ملتی باید باشد و یک مملکتی باشد و یک شهری باشد، بحث ما در استیلای سیاسی، اقتصادی و نظامی بر یک شهر است بر یک مملکت است، با این وسیله‌ی طریق اولی، دلالت دارد بر این که این استیلاها، مشروع نیست و درست نیست شیخ انصاری آمده این جا چند تا بحث کرده بنده فقط باید اشاره کنم، یک بحث این کرده و گفته که حالا این گونه که ما گفتیم، بنابراین که بیع آن صحیح نیست وصیت آن هم صحیح نیست هبه‌ی آن هم صحیح نیست یک مسلمان را هبه کنیم بر کافر، همین دلیل است دیگر، وصیت کند یک شخصی بعد از مردنش عبد مسلمانش، برای یک کافر باشد این درست نیست این پس هبه ندارد هر چیزی که مستلزم تسلط باشد همین اول است، بعد رفته سراغ اجاره، آیا اجیر شدن مسلمان بر کافر، چطور است؟ در آن هم همین گونه است اگر بخواهد مسلمانی اجیر شود بر کافر، سابقاً بود در ایران بعضی می‌رفتند مثل یهودی‌ها اجیر می‌شدند برای یهودی‌ها کار می‌کردند و برای نصرانی‌ها کار می‌کردند، این درست نیست برای خاطر این که همان مسلمانی که تحت سیطره‌ی اجاره‌ی آن‌ها است ذلتی است، بنابراین قاعده‌ی نفی سبیل درست نباشد، در بعضی اوقات در بعضی از روایات ما داشتیم سابقاً یک وقتی بحث شد، که مثلاً در روایات ما هست حضرت امیرالمؤمنین برای یهودی اجیر شد و از چاه آب می‌کشید به هر دلوی خرما می‌گرفت، امیرالمؤمنین اجیرش برای کافر یهودی، این آن شخصی که آن را ذکر می‌کرد از جهت زهد امیرالمؤمنین و کار امیرالمؤمنین ذکر می‌کرد اما دیگر توجه به این جنبه ندارد که امیرالمؤمنین بخواهد اجیر شود برای یک کافر، آن هم یهودی مثلاً و یا مثلاً می‌گوییم فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) یک چیزی رشته بود بافته بود برای یهودی مثلاً، این را برای زهد فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) ذکر می‌کنند حتی در آن شعر، فکر می‌کنم برای شیخ عطار باشد، شیخ عطار خودش جزء صوفی‌ها است من دارم از نظر شعرش می‌گویم، شعرش این است که: ز مشرق تا مغرب گر امام است/ علی و آل او ما را تمام است. بعد حضرت امیرالمؤمنین را می‌گوید: چو هیچ طاقت منت نبودی/ ز همت گشت مزدور یهودی. دارد حضرت امیرالمؤمنین را می‌گوید این را نباید قبول کنیم، به خاطر این است که شیخ انصاری بحثی که اینجا دارد، اجیر شدن مسلمان برای کافری یک نوع ذلتی است برای مسلمان و یک نوع تسلطی است برای کافر، از این جهت نباید قبول کند به همین دلیل که عرض کردیم، خوب بعد هم برده بحث را ما نمی‌خواهیم همه‌ی حرف‌هایی که شیخ انصاری گفته را بگوییم، بعد هم برده بحث را به عاریه، عاریه به اجاره چه فرقی دارد؟ عاریه تملیک انتفاع است اجاره تملیک منفعت است بله این دو تا این فرق را دارند اجاره تملیک منفعت است عاریه تملیک انتفاع است، اگر شما چیزی را به کسی بخواهید دهید اجاره، فرشی داده‌اید اجاره منفعت فرش را داده‌اید اجاره، یعنی معلوم هست که فرش فروختید و منفعت برای شما است دادید به آن شخص، این منفعتش شد، برای آن مستأجر، غاصب اگر غصب کرد مال او را برده، برای مستأجر را برده برای شما را نبرده شما فروختید و پول آن را هم گرفتید دیگر، منفعت را گرفتید و پول آن را گرفته اید، غاصب اگر غصب کرد آن مال مستأجر را غصب کرده و او باید برود سراغ غاصب و غاصب هم باید ؟؟؟ اما در عاریه این گونه نیست فرشی را داده‌اید عاریه، فرش را تا یک سال به شما عاریه داده ام، این تملیک انتفاع است مال شماست آن حق انتفاع دارد، غاصب اگر غصب کرد برای چه کسی را غصب کرده؟ برای معین را نه برای مستعین را، پس فرق اجاره با عاریه این است دیگر، اجاره تملیک منفع است، منفعت

می‌شود برای مستأجر از ملک مؤجر برای این، اما عاریه تملیک انتفاع است، منفعت هنوز در ملک شماست خوب حق استفاده دارد اگر غاصب غصب کرد برای شما را غصب کرده، نه برای مستعین را، شیخ انصاری دو سه مرتبه اینجا دارد که حالا دیگر وقت نمانده... .

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه شصت و هشتم تاریخ: ۸۷/۱۱/۲۱

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

{و لقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر أنّ الارض یرثها عبادی الصالحون} امروز روز ۲۱ بهمن ماه است و فردا روز ۲۲ بهمن است که در تاریخ انقلاب اسلامی یوم الله و روز به ثمر نشستن مجاهدات و زحمات امام (رضوان الله علیه) و مردم متعهد ایران است از این جهت بسیار لازم است که توجه بیشتری به روز ۲۲ بهمن انجام بگیرد، یعنی یک نفر فقیه برجسته و شایسته، آشنا به اوضاع جهان و زمان شناس، قهرمانِ میدان جهاد و اجتهاد بعد از اینکه ملاحظه کردند که چند قرن است که اسلام منزوی شده بپاخاستند، چون قدرت های استبدادی و استکباری اسلام و علماءِ اسلام را که با منافع آنها در تضاد بودند منحرف کرده بودند؟ اربابان زر و زور و تزویر با ترفندهایی اسلام را تحریف کرده بودند یا توجیه غلط و ناروا انجام می دادند و از این جهت بدبختی و ضعف مسلمان ها از همین جا آغاز شده بود، مسلمانان دنیا دچار استضعاف فکری و فرهنگی، استضعاف اقتصادی، استضعاف سیاسی و اجتماعی شده بودند، مسلماً این مطلب ریشه ای دارد، اسلام همان اسلام است که در آغاز وجودش توانست قدرت بزرگی را در جهان بوجود بیاورد و قدرت های استکباری را در هم بشکند حالا چه شده که همان اسلام و مسلمانان این چنین ضعف و ذلیل شده اند بالاخره ایشان در خودش آن جرأت و شهامت و اخلاص را دید که یک مباهله ای انجام دهد در حقیقت کار امام یک مباهله بود، مباهله ی حق با باطل، مباهله ی جهاد و اجتهاد با دنیای کفر و استکبار و نفاق و استبداد، این مباهله درحدود ۱۴ سال طول کشید کار ساده ای نبود، آن استقامت و آن شهامت و آن ایمان به هدف به اندازه ای برای ایشان مهم بود که توانست ۱۴ سال این مباهله را انجام دهد تبعید از قم به تهران، بازگشت دوباره به قم و تبعید به ترکیه و از آنجا به عتبات و نجف، در ظرف این ۱۴ سال در هر هفته در هر ده روز یک بیانیه ی بسیار بسیار فصیح و بلیغ و رسا صادر می کردند که در تمام اینها می فرمودند اسلام قربانی می خواهد کاش آن قربانی من باشم در آن ۱۷ شهریور کاش خمینی هم با شما بود و کشته می شد، اگر در عراق هم ممکن نباشد از فرودگاهی به فرودگاهی می روم و حرف حق را می گویم، آن وقتی که از عراق با فشار و با اصرار ناچار شدند که حرکت کنند آمدند از طرف بغداد به طرف کویت بروند که کویت نپذیرفت حتی از کویت خواستند که اجازه بدهد وارد فرودگاه شوند و از آنجا به کشور دیگری بروند باز هم قبول نکرد که حتی امام قدم به کویت بگذارند، بعضی پیشنهاد کردند که به کشور دیگری مانند سوریه، پاکستان بروند، ایشان گفتند کدام کشوری از کشورهای اسلامی است که تحت سیطره ی استکبار نباشد، ناچار به پاریس رفتند چون هر یک از کشورهای اسلامی مانع می شدند و تحت سیطره ی شرق یا غرب بودند، بالاخره امام(رضوان الله علیه) با آن شهامت و اخلاص و توکّلی که داشتند به راه خودشان ۱۴ سال ادامه دادند، نویسنده‌ای بودند که واقعاً مِدادش از خون شهیدان بالاتر بلکه خون شهیدان را پرورش می دادند و برای جهاد بسیج می کرد، گوینده‌ای که نفوذ کلماتش یادآور خطبه‌های رسای نهج البلاغه بود، فریادگری که در سینه اش فریاد همه فریادگران جهان را داشت، خلاصه با آن قدرت خودش در برابر تمام قدرت های استبدادی و استکباری قیام کرد {و تالله لاکیدنّ أصنامکم} موفّق شد و توفیق پیدا کرد. از این جهت روز ۲۲ بهمن که فردا می باشد روز به ثمر نشستن تمام این زحماتی بود که در این ۱۴ سال نه تنها ایشان بلکه دنبال ایشان علمای بسیاری یا کشته شدند یا زندان رفتند یا تبعید شدند، ولی در عین حال به اندازه ای نفس گرم و تأثیرگذار بود که کار را ادامه دادند و به ثمر نشست.

آیت الله شهید مطهری به پاریس رفتند برای ملاقات با امام) وقتی که بگرشتند ما از ایشان سوال کردیم که امام(رضوان الله علیه) را چطور دیدید؟ ایشان گفتند که {آمن بربّه، آمن بهدفه، آمن بسبیله، آمن بخلقه} با این چهار جمله کار امام و نقش امام رامجسّم کردند امّا {آمن بربّه} کلمه بزرگی است {آمن الرسول بما أنزل الیه}، قدم اول آن ایمان عمیق است که انسان در دلش بین خود و خدا آنقدر راه را روشن ببیند که برای خودش یک مأموریتی ببیند و به پروردگار خودش آنقدر ایمان کامل و یقین داشته باشد که بداند راه همین راهی است که در پیش گرفته، دوم {آمن بهدفه} هدف تنها ایران نبود، هدف این بود که اسلام ناب را بعد از اینکه چندین قرن به حاشیه رانده شده بود و مورد تهمت قرار گرفته بود مانند اینکه دین از سیاست جداست، اسلام طرفدار اغنیاست، اسلام نسبت به زنها نگرش منفی دارد، اصلاً اسلام و دین افیون ملت هاست، اسلام که مال ۱۴ قرن قبل بوده نمی تواند دنیای امروز را اداره کند با این ترفندها و دسیسه ها اسلام را کنار زدند، هدف امام این بود که اسلام ناب را به عرصه زندگی مردم بیاورد در اوّل وصیّت نامه شان مرقوم داشته اند که ما افتخار می کنیم قرآن را که در گوشه ی قبرستان ها و مجالس ترحیم خوانده می شد به عرصه ی زندگی مردم آوردیم،

هدف این است! هدف نجات مستضعفان جهان از چنگال مستکبران است، هدف بیدار کردن مستضعفان و محرومان و مظلومان و اینکه تشکّل در آنها بوجود بیاید که بتوانند در برابر مستکبران بایستند، اعلامیه‌ها پایه های قدرت و هیبت مستکبران را به لرزه در می آورد. بنده مخصوصاً به فضلا توصیه می کنم که کتاب های امام را مطالعه کنید یکی صحیفه نور است که ۲۲ جلد است، جلد ۲۲ که فهرست ۲۱ جلدِ تمام کلمات و بیانات امام است، تا ببینیم از چه دلی این کلمات بر می خاسته، روحیه ی ایشان چه روحیه ای بوده چه برداشتی از اسلام داشتند، دوم دفتر تبیان که عده ای از علماء کلمات امام را دسته بندی کردند و چاپ شده و ۵۰ جلد است، استضعاف و استکبار یک جلد است، شهادت و ایثار یک جلد است، روحانیت و حوزه های علمیه یک جلد است، تاریخ معاصر یک جلد است، حکومت اسلام یک جلد است، سپاه پاسداران یک جلد است، ارتش یک جلد است، جوانان یک جلد است، بانوان یک جلد است، وحدت اسلام و مسلمین یک جلد است خلاصه ۵۰ جلد است. سوم وصیت نامه امام که حاصل تجارب خودشان را بعد از این همه حرارت در وصیت نامه خود آورده اند، بنابراین اوّل {آمن بربّه} دوم {آمن بهدفه} که هدف خیلی وسیع است، در جلد استضعاف و استکبار می فرمایند هدف این است که زمینه سازی کنیم برای ظهور امام عصر(عجّل الله تعالی فرجه الشریف) ایشان عقیده شان این بود که این مستضعفین روز به روز پر و بال بیشتری پیدا می کنند و در برابر مستکبرین متشکّل می شوند و این استضعاف زمینه ظهور امام عصر(عجّل الله تعالی فرجه الشریف) است و سوم {آمن بسبیله} راه هم همین راهی است که در پیش گرفته، این راه، راه جهاد است، راه مبارزه است غیر از این هیچ راه دیگری وجود ندارد، ایشان می فرمایند خدا هر پیغمبر را که فرستاد در یک دستش کتاب هدایت و در دست دیگرش ابزار جهاد بود، بعد مثال می زنند که حضرت ابراهیم در یک دستش صحف ابراهیم و در دست دیگر تبر بود، حضرت موسی(علی نبیّنا وآله وعلیه السلام) در یک دستش تورات و در دست دیگرش عصا که اژدها می شد، پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله(صلّی الله وعلیه و آله) در یک دستش قرآن و در دست دیگرش شمشیر بود، حضرت علی(علیه السلام) در یک دست نهج البلاغه و دست دیگر شمشیر در برابر ناکثین و مارقین و قاسطین، خلاصه راه همین است {آمن بسبیله} بعد {آمن بخلقه} به مردم ایران ایمان دارند در وصیت نامه ی خود نوشتند که مردم فعلی ایران از مردم زمان پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) بهترند، مردم ایران از مردم زمان حضرت علی(علیه السلام) بهترند، نوعش را می گویند، افرادی معدودی در آن زمان بودند مثل سلمان و ابوذر که خوب بودند امّا نوعاً حساب کنیم مردم ایران اگر این انقلاب در غیر ایران می بود پیش نمی رفت، مردم با هوش و با فراستِ ایران در هر عرصه ای امروز ماشاهکارهایی از اینها می بینیم در عرصه جهاد و اجتهاد هم همین طور بود این بود که {آمن بربّه، آمن بهدفه، آمن بسبیله، آمن بخلقه}.

فردا روز بسیار بسیار با عظمتی است که تمام این زحمات به ثمر رسیده و روز به روز این ثمره و شجرة طیّبة بار و میوه اش بیشتر می شود الان در تمام دنیا ایران یک مرکزی است بسیار با اقتدار و قدرتمند و روز به روز هم شکوفایی و نوآوری پیدا می کند و قدم های بیشتری در این مسیر برداشته می شود، از این جهت هم لازم است مخصوصاً امسال، چون سال به سال دشمن حساس تر می شود سال به سال دشمن ضعیف تر می شود و چون ضعیف تر می شود با دسیسه های بیشتری به میدان می آید هر چند که به جایی هم نخواهد رسید، به همین دلیل باید امسال در روز ۲۲ بهمن با شور و شکوه بیشتری گام برداریم تا آن عظمت اسلام و انقلاب را إن شاءالله به دنیا نشان دهیم.

امّا بحث ما در قاعدة نفی السبیل بود که یکی از دلایل ماست، که از طرفی در برابر استیلاء سیاسی، استیلاء نظامی، استیلاء فرهنگی، استیلاء اقتصادی که دشمن در همه ی این عرصه ها چند سال است که حضور پیدا کرده است چه باید کرد؟! چند کلمه از کلمات امام را می خوانیم جلد ۳۱ دفتر تبیان که شیطان بزرگ و آمریکاست مطالب فراوانی درباره سلطه ی اقتصادی، سیاسی، نظامی آمریکا نسبت به کشورهای اسلامی وجود دارد.

حالا ما دو سه سطر را می خوانیم، سلطه اقتصادی: از طرفی دیگر کارشناسان و سرمایه داران بزرگ آمریکا به اسم عظیم ترین سرمایه گذاری خارجی برای اسرات این مظلوم به ایران هجوم نموده اند، سرمایه دارانی که بنا به نوشته بعضی از روزنامه ها هر لحظه از عمرشان ده ها هزار دلار قیمت دارد، ایشان می فرمایند اینها تمام معادن و منابع ایران را مطالعه کرده اند و سلطه ی اقتصادی آنها این است که به تمام اینها راه پیدا کنند و اینها را از شرق به غرب ببرند، چند صفحه درباره سلطه ی اقتصادی بحث می کنند، مثلاً می گویند در همدان یک نقشه ای پیش من آوردند این نقشه به اندازه ای دقیق بود که در این نقشه تمام جاهایی که در همدان معدن وجود دارد طول و عرضش و شمال و جنوبش کشیده شده بود این فقط منحصر به همدان نبود نسبت به تمام ایران و کشورهای اسلامی اینطور بود، همه را مطالعه می کردند تا سلطه ی اقتصادی بر همه چیز پیدا کنند، ما خیلی ارزان و با زحمت کار را می

کردیم ولی آنها منافعش را می بردند یکی از آنها نفت بود. خلاصه این بحث ما با توفیق پروردگار در سلطه ی اقتصادی می باشد، در کتاب جهاد فقط در سلطه ی نظامی بحث شده است امّا سلطه ی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بحثی از آنها نشده در حالی که خیلی مهم هستند، اسلام درباره اینها چه نظری دارد؟! این باید در حوزه ها بحث شود، بعضی نوشته اند که در فقه و اصول باید بحث کنیم و این مباحث را فقه و اصول نمی دانند اینها معنی حرفی را اصول می دانند مثلاً مشتق را یک ماه بحث کنیم اشکالی نمی دانند، امّا این بحث برای آنها خسته کننده به نظر می آید با اینکه ملاحظه می کنید که معنی حرفی و یا مشتق چه نتیجه ای دارد در برابر نتیجه اینگونه بحث ها؟! این بحث ها باید در حوزه انجام شود، امام (رضوان الله علیه) آن چند فرعی را که ذکر کرده بودند راه را برای اینگونه بحث ها باز کردند.

خلاصه ما بحث کردیم که از نظر اسلام قاعدة نفی السبیل دلالت دارد بر اینکه هر قانونی که مستلزم عزّت کفّار و ذلّت مسلمین باشد، هر قانونی که مستلزم این باشد که مسلمان ها ضعیف تر شوند و کفّار تسلط پیدا کنند این آیه آن را نفی می کند، آیه ۱۴۱ از سوره نساء {ولن یجعل الله} لَنْ می گوید و نمی گوید لَمْ که معنای نفی ابد دارد، اصلاً در اسلام قرار داده نشده و مشروع شناخته نشده، هر قراری دادی، هر عقدی، هر بیعی، هر توافق نامه ای که راهی برای عزّت کفّار و غلبه کفّار باشد نسبت به مسلمانان چنین چیزی را خدا قرار نداده است، بنابراین در اسلام چنین قانونی نیست اوّلاً اگر هم باشد این قاعدة نفی السبیل مثل قاعدة لاجرح و لاضرر آن را از کار می اندازد چنان که قاعدة لاجرح و لاضرر نسبت به احکام اوّلیة حکومت دارند و آنها را از کار می اندازد این آیه شریفه هم با این مفاد تمام قراردادها و عقدهایی که بسته شود و باعث شود کافرین بر علیه مومنین نفوذ پیدا کنند آن را از مشروعیت و صحّت می اندازد، ما دیروز چند کلمه از مکاسب شیخ انصاری خواندیم عرض کردیم که شیخ اعظم انصاری در بیعِ مکاسب بعد از بحث ولایت فقیه به سراغ این رفته اند که اگر بیعِ عقد مسلمان به کافر صورت بگیرد این باطل است و سراغ قاعدة نفی السبیل رفته اند و یکی هم {الاسلام یعلی و لایعلی}، کلام شیخ را با آن دقّتی که بود نقل کردیم، می خواهیم چند تا فرع را از شیخ نیز نقل کنیم، گفتیم نه تنها بیع حتی إجاره دادن عبدِ مسلمان به کافر صحیح نیست، إجاره حرّ مسلمان به کافر نیز صحیح نیست چون در إجاره هم یکی تسلّطی آن مُوجِر به اجیر دارد و اسلام نمی خواهد یک مسلمان تحت سیطره ی یک کافر قرار بگیرد، بعد گفتند که ودیعه اشکالی ندارد چون ودیعه تسلّط نیست بلکه حفظ و نگهداری است اگر عبد مسلمانی را یا چیزی را نزد کافری بگذاریم اشکال ندارد. یکی از دوستان گفتند که در بعضی از کتاب ها وجود دارد که حضرت علی(علیه السلام) اجیر شدند برای یهودی یا فاطمه زهرا(سلام الله علیها) چیزی را بافتند برای یک نفر یهودی اینها با مبانی فقه ما نمی سازد، هر چند در بعضی از کتاب ها هست، ولی اجیر شدن حضرت امیر برای یهودی این درست نیست چون بالاخره آن مستأجر به اجیر یک تسلّطی دارد. اسلام وقتی عقدِ مسلمانی را صحیح نمی داند که برای یک نفر کافر اجیر شود در مورد فاطمه زهرا(سلام الله علیها) و حضرت علی(علیه السلام) هم همین طور است. اینها فکر کردند که این بُعدی می باشد که زهد این بزرگواران را می رساند امّا باید در هر مساله به تمام ابعاد توجه کنیم، کسی که سه روز پشت سر هم روزه می گیرد و افطارش را به فقیر و مسکین و اسیر می دهد این ناچار شود برود برای یهودی اجیر شود این را نمی توانیم قبول کنیم! بعد شیخ انصاری می گویند که خریدن عبدِ مسلمان توسط کافر نمی شود ما هم گفتیم که نمی تواند بخرد، امّا اگر طوری شود که عبد مسلمان به کافر قهراً منتقل شود، یعنی پدر این شخص مرده و یک عبد مسلمان هم داشته و آن پدر چه مسلمان بوده یا کافر بوده حالا این عبد مسلمان قهراً بواسطه ارث منتقل شود به این پسر که کافر است ایشان می گوید این تملّک، تملّک قهری است و صحیح است ولی {یُجبَر علی بیعه} روایت هم داریم اگر یک وقت چنین چیزی بوجود آمد بایستی او را مجبور کرد که فوراً آن عبد را بفروشد و حدیثی هم از حضرت امیر است که باید آن را بفروشد.

{فی عبدٍ کافرٍ أسلم} شخصی یک عبد کافری داشته بعد مسلمان شد تا مسلمان شد باید او را ببرند و بفروشند {و یُدفَع الیه ثمنه} ثمنش را به او بدهند. بعد شیخ می فرمایند اگر خود مالک برد و فروخت (باید این عبدی که مسلمان شده را حاکم شرع بفروشد و پولش را به مالک بدهد) آیا خیار دارد یا نه؟ (اینها مباحثی است که شیخ بحث می کند) عبد را بفروشد خیار مجلس که هست، ما ۱۴ خیار داریم، خیار مجلس در هر بیعی هست، خیار حیوان شامل عبد هم می شود و سه روز است، گاهی ممکن است خیار شرطی، عیبی و... باشد، خلاصه اگر خودش بفروشد خیار ندارد. آیه نفی السبیل می گوید که کافر نباید سبیلی و راه تسلّطی پیدا کند چون اگر خیار داشته باشد خودش یک نوع تسلّط است این قاعدة اقتضاء می کند که خیار نداشته باشد. بعد یک جمله ای می فرمایند که شیخ این را در چند جا در خیارات دارد و آنجا از شافعی نقل کرده عبارت این است {الزائل العائد کالّذی لم یزل أو کالّذی لم یعُد} چیزی بود که زائل شد و دوباره برگشت، مثل این شخص که مالک این

عبد بود و عبد مسلمان شد این را یا خودش فروخت یا حاکم شرع فروخت در نتیجه این زائل شد دوباره خیار بخواهد بیاید بر می گردد. چیزی که بود و زائل شد و دوباره برگشت مثل آن است که اصلاً زائل نشده و حالت اول را دارد یا مثل آن است که اصلاً برنگشته. {لم یزل} یعنی ملکیّت اول باقی است، {لم یعُد} یعنی رفته و دیگر برنگشته است، کدامیک می باشد؟ شیخ در اینجا می گوید {یمکن أن یبتنی} بحث ما که آیا خیار دارد یا ندارد مبتنی بر این حرف می باشد {علی الزائل العائد کالّذی لم یزل أو کالّذی لم یعُد}.

{و علی الاوّل} یعنی مثل این است که اصلاً از بین نرفته و ملکش باقی است و خیار دارد. اگر {کالّذی لم یعُد} از ملکش رفته و بر نگشته دیگر ملکش نیست تا خیار داشته باشد.

بعد می گویند این یک حرفی است که گفته شده، نمی گویند شافعی گفته و می گویند ما باید سراغ قواعد برویم. نفی السبیل در اینجا اقتضاء می کند که خیار نداشته باشد چون اگر خیار داشته باشد دو دفعه نفی السبیل تخصیص می خورد امّا اگر خیار نداشته باشد یک دفعه که همان اول است، می گوید تخصیص أقلّ چون بهتر است اکتفا می کنیم بر متیقّن، اول که این عبدش کافر بوده و مسلمان شده و فروخته شده این عبد ملک او بوده است چون ملک را می فروشند و مثمن از هرجا خارج شود ثمن به آنجا بر می گردد پس این عبد ملک او بوده است ولی ملکِ خیلی موّقت، این ملکش هست ولی از ملکش باید خارج شود این بودن ملکیّت ولو آناًما بر خلاف آیه نفی السبیل است ولی در این صورت این آیه یک بار تخصیص می خورد امّا اگر بخواهد خیار داشته باشد دوبار تخصیص می خورد و تخصیص أقلّ بهتر از تخصیص اکثر است، کلام شیخ تمام شد. امّا بحث خودمان که قاعدة نفی السبیل است و آنطور که بحث کردیم مفادش برای ما روشن است امّا ببینیم غیر از این آیه راهی دیگر داریم، بحث ما در این است که برای جلوگیری از استضعاف اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی، اسلام چه حکمی دارد؟ یکی از حکم ها آیه نفی السبیل بود که اقتضاء می کند به اینکه کاری که مسلمان را به ذلّت می کشاند به هر عنوانی که باشد بیع، صلح و... محکوم به فنا و نفی است امام هم فرمودند، دوم این است که در قرآن کریم آیات فراوانی است و از آن آیات استفاده می شود به اینکه ریشه تسلّط کفّار بر مسلمان ها چیست و اینکه مسلمان ها باید اقدام ریشه ای انجام دهند و آن تولّی است که باعث تسلّط کفّار می شود، آن آیات فراوان قرآن که می گوید {لا تتخذوا الیهود و النصاری أولیاء}، {لاتتخذوا عدوّی و عدوّکم أولیاء} و آیات فراوان دیگر. این موضوع بسیار مهمی است منتهی در بحث های فقهی ما به قرآن خیلی عنایت نمی شود که آیات آن مورد بحث قرار بگیرد و دقت و موشکافی شود ولی قرآن خیلی مطالب دارد. حالا کلامی از آیت الله طباطبایی نقل کنیم ایشان در تفسیر المیزان جلد۲ صفحه ۴۳۲، ممکن است چاپ ها فرق کند امّا در تفسیر آیه ۲۷۵ تا ۲۸۱ سوره بقره می باشد، این حرفی که من می خواهم از ایشان نقل کنم از کسی است که عمری با مفاهیم آیات قرآن آشنا بوده ایشان وقتی که تفسیر می گفتند (بنده هم ۵ سال توفیق شرکت در درس اسفار و تفسیر ایشان را داشتم) واقعاً طوری آیات را معنا می کردند که نشان می داد در آن اعماق روحشان این آیات اثر گذاشته بود آیات جهنّم را که می خواندند گاهی گریه می کردند، آیات بهشت را که می خواندند یک فرحی در چهره ایشان نمایان می شد مثل این که آیات قرآن در روح ایشان تجسّم پیدا کرده بود، حالا ایشان می فرمایند خداوند درآیات قرآن به دو چیز بیش از همه موارد تشدید وتأکید دارد ایشان می گویند در هیچ چیزی حتی شرب خمر و زنا این تشدید را ما نمی بینیم، آن دو چیز یکی مربوط به اقتصاد است و یکی مربوط به سیاست، آنچه مربوط به اقتصاد است ربا است ایشان می فرمایند درباره ربا خداوند آنقدر تشدید می کند که درباره هیچ امر حرامی مثل قمار، ظلم، شرب خمار، زنا، قتل نفس این تحکیم و تشدید را نمی بینیم مانند {فأذنوا بحربٍ من الله و رسوله} و امثال ذلک که خیلی شدید است. دوم تشدید به اینکه با کفّار تولّی نداشته باشید {و مَن یتولّهم منک فإنّه منهم} کسی که از شما نسبت به کفّار تولّی دارد جزء آنها است، تولّی را معنا می کند. این همه قرآن می گوید {لا تتخذوا الیهود و النصاری أولیاء}، {لا تتخذوا عدوّی و عدوّکم أولیاء} آیات قرآن در این موضوع خیلی عجیب است. ما در فارسی کلمه ای که بتواند تولّی را خوب معنا کند نداریم خیلی از کلمات همین طور است عربی اش را داریم ولی فارسی آن را نداریم، آیة الله عظمی آخوند (رحمة الله علیه) استاد ما در همدان می گفتند ما برای مسافر کلمه ی فارسی نداریم، بله! با یک عبارت های فارسی می توانیم منظور را برسانیم ولی کلمه ای برای آن نداریم، ایشان خیلی در لغت دقیق بودند، خیلی از عبارت های عربی را پیدا می کردند و گفتند ما معادل فارسی آن را نداریم، یا بوده و از بین رفته است و یا اصلاً نداریم پس ناچاریم از همان عربی کمک بگیریم.

معنی تولّی این است که انسان محبّت و گرایش داشته باشد نسبت به کفّار، این سابقاً خیلی معمول بود اصلاً مسلمان ها در برابر کفّار خود باخته بودند و نسبت به آنها گرایش داشتند، این مطالب به عنوان مقدمه عرض کردیم بقیّه را انشاء الله بعداً بحث می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه شصت و نهم تاریخ: ۸۷/۱۲/۱۳

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال، در کتاب جهاد درباره‌ی دفاع بود یعنی اگر یک کشور اسلامی، یک مجتمع اسلامی، مرکز اسلامی، از طرف دشمنان اسلام، مورد تهاجم قرار گیرد بر مسلمان‌ها لازم است که دفاع کنند «وَقَاتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ » که آیه‌ی صد و نود از سوره‌ی بقره بود و این دفاع، که یک نوع از جهاد با جهادهای دیگر فرق داشت یکی این که در این جا شکی نیست که حضور امام و یا نماینده‌ی امام هم لازم نیست بر مردم مسلمان لازم است که، پیر و جوان و زن و مرد برای دفاع برخیزند و دفاع کنند صاحب جواهر، در جلد بیست و یکم، صفحه‌ی نوزده متعرض شده و ایشان می‌گوید: « کتاباً سنتاً اجماعاً عقلا» هر مرکز اسلامی، هر مملکت اسلامی که از طرف دشمن مورد تهاجم نظامی قرار بگیرد، لازم است که مسلمان‌ها قیام کنند همه‌ی مسلمان ها، منتها الأقرب فالأقرب گاهی ممکن است همه‌ی مسلمان‌ها لازم باشد که از بیضه‌ی اسلام، از مرکز اسلام و از مجتمع اسلام دفاع کنند و در این جا حضور امام و نایب امام هم شرط نیست و آن جهاد معمولی، از زن‌ها و فلان و فلان برداشته شده است اما این جا زن و مرد و پیر و جوان لازم است که برای دفاع برخیزند و دفاع کنند، این را با توفیق پروردگار انجام دادیم، عرض کردیم که در کتب فقهاء، همین مسئله‌ی نظامی، تهاجم نظامی مورد بحث قرار گرفته، که اگر یک دشمنی با سپاه و لشکر حرکت کرد و بخواهد اشغال کرد و متعرض شد چه باید کرد؟ اما چند نوع تهاجم هم وجود دارد که آن‌ها بر حسب زمان که مقتضی نبوده در کتب فقهاء بحث نشده است تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم اقتصادی، یعنی دولت‌های استکباری و ظالمین، بعداً متوجه شده‌اند که تهاجم نظامی خیلی خرج و مخارج و دردسر دارد بهتر آن است که یک راه دیگری پیش بگیرند که هم فائده و منافع تسخیر و سلطه بر یک مملکت داشته باشند و مخارج کمتر، عایدات بیشتر، با آن تهاجم فرهنگی است اگر بتوانند فرهنگ یک ملت را عوض کنند آن ملت خودش خوب وابسته شود به آن ملت دیگر و آن مهاجم بتواند سیاست یک ملت را تغییر دهند و قبضه کنند خوب این ملتی که سیاست آن قبضه شده تابع آن ملتی خواهد شد که، آن دولتی که سیاست این‌ها را تغییر داده است و همین گونه اقتصاد، از این جهت سه تا تهاجم به وجود آمده که در کتب فقهای ما نیست، تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم اقتصادی، از طرفی هم خوب در حوزه‌ی علمیه‌ی قم که در این زمان در کتاب جهاد بحث می‌شود لازم است این مباحث هم خوب مطرح شود برای خاطر این که فقه ما یک فقه پویایی است و در هر زمان پاسخگوی احتیاجاتی است و اسلام یک دینی در سطح بسیار بالایی است اگر در همه‌ی زمان‌ها یک تطبق «وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ» (آل عمران، ۱۳۹)، «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه»، خوب این باید مفروض باشد بنابراین پس لازم است که درباره‌ی تهاجم فرهنگی، و سیاسی و اقتصادی هم در حوزه‌ی علمیه‌ی قم با توفیق پروردگار با مطالعه یش ما که بحثی است که تا به حال بحث نشده است ما باید فکر کنیم خودمان بر اساس کتاب و سنت دلائلی برای این موضوع به وجود بیاید و بحث کنیم، یعنی باید بحث شود.

تنها کسی که متعرض شده است امام (رضوان الله علیه) است اصل مسئله را گفتیم امام در تحریر، فصلی به نام دفاع دارند جهاد و دفاع، در آن جا ده مسئله ایشان ذکر کرده‌اند که در کتب دیگر، وجود ندارد. این ده مسئله بر می‌گردد به همین سه تا که عرض کردم، تهاجم غیر از نظامی که گفتند، تهاجم فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، اول معنا کنیم تهاجم فرهنگی آن است که قدرت‌های بزرگ و استکباری سعی کنند فرهنگ ملتی را عوض کنند و تابع فرهنگ خودشان کنند، هر ملتی یک فرهنگی دارد حتی کمونیست و سوسیالیستی، فرهنگشان انکار خدا بود و این گونه مسائل بود بالأخره فرهنگ یعنی آن چه که به فکر و اندیشه و عقیده‌ی مردم فرهنگ محسوب می‌شود. گاوپرست‌ها خودشان فرهنگی دارند بر اساس فرهنگ خودشان گاو را مقدس و محترم می‌شمارند و هکذا، خوب فرهنگ‌ها خیلی متفاوت است غرب خودش یک فرهنگی دارد آن فرهنگ آن ها، فرهنگ اومانیسم است یعنی انسان محور و مدار است خدا و دین و این‌ها را گذاشته‌اند کنار، گفتند این انسان است و خواسته‌های انسان است و دولتی ترتیب دهیم بر اساس خواسته‌ی انسان ها، رأی انسان ها، اسم آن هم می‌شود لیبرال دمکراسی مثلاً که این خودش یک فرهنگی است آن‌ها دیگر با خدا و آخرت و این‌ها کار ندارند آن‌ها می‌گویند انسان هر چه بخواهد حتی با کلیساهای خودشان هم الآن کار ندارند با پاپ‌های خودشان هم یک احترامی است، اساساً در انجیل آن‌ها چیزی به نام سیاست و فرهنگ و اقتصاد وجود ندارد خلاصه، از این جا سعی کرده‌اند برای این که فرهنگ ملت‌ها را تغییر دهند و تابع فرهنگ خودشان کنند وقتی یک ملتی فرهنگ خود را از دست داد مثل درختی که ریشه‌ی خود را از دست داده است آن را دیگر

هر کجا بکاریم بکشیم می‌شود کاشت دیگر، فرهنگی را وقتی از دست داد این تابع فرهنگ آن ملت مطلوب خودش می‌شود یک خودباختگی و شیفتگی و وابستگی و آن فرهنگ مطلوب خود را پیدا می‌کند هر کجا باشد یک نوکری است در حقیقت، سرخورده‌ای است هر کجا باشد تابع شما کار خواهد کرد سعی کردند به این که، فرهنگ بسیاری از کشورهای اسلامی را این گونه کند قبل از انقلاب ایران ما همین گونه بود، همه جا وابسته بود به غرب، حتی کتاب‌های دانشگاهی ما، ؟؟؟ اسلام را هم به حساب آن‌ها نوشته بودند می‌گفتند گالیله و ؟؟؟ بود که حرکت زمین را کشف کرد و حال آن که در روایات و قرآن ما خوب نهج البلاغه دلایل فراوان هست و هکذا مسائل دیگری که شاید هم گفته باشم. این می‌شود تهاجم فرهنگی، هر کس که تابع آن‌ها بود روشنفکر و منور الفکر و این‌ها و هر کس تابع نبود مرتجع و عقب مانده و اکثریت هم آن‌ها بودند، ؟؟؟ کلیدی هم دست آن‌ها بود و یک اقلیتی هم تابع نشده بودند اما کاری از آن‌ها بر نمی‌آمد، تهاجم سیاسی آن است که مدیریت کارها را به دست آن‌ها باشد یعنی مثلاً فرض کنید که وزرا و وکلا و اساتید دانشگاه‌ها و بالاترها، تابع آن‌ها هستند سیاست را آن‌ها ورق می‌زنند و معین می‌کنند بقیه‌ی مردم تابعیت و تبعیت دارند این می‌شود تهاجم سیاسی گفتیم قبلاً فراماسون‌هایی اشخاصی که می‌رفتند برای خواندن درس به غرب، شستشوی مغزی داده می‌شدند فکرشان عوض می‌شد و بر می‌گشتند اما دست نشانده‌ی آن‌ها هستند شما می‌خواهید برای مجلس، انتخاباتی انجام دهید این گونه نیست که آن‌ها بگویند که چه کسی باید انتخاب شود و هکذا، این تهاجم سیاسی آن‌ها بود امام از یک دل دردمندی این مسائل را ذکر کرده‌اند آشنایی با اوضاع زمان همین است تهاجم اقتصادی همین بود که آن‌ها منابع اقتصادی ما را قبضه کرده بودند، معادن و این‌ها هر چه بود می‌شکافتند و می‌بردند، پنبه را از ما می‌خریدند به قیمت ارزان، ولی لباس می‌کردند فاستونی و لباس‌های دیگری به قیمت خیلی گران ما می‌خریدیم چون خود ما انقدر عقب مانده بودیم صنعتی نداشتیم، در این کتاب سفرنامه‌ی مظفرالدین شاه، نوشته که اگر روسیه به ما چلوار ندهد برای مردگانمان کفن نداریم انقدر از لحاظ اقتصادی عقب مانده بودند آن یک تهاجم اقتصادی است پس بنابراین سه نوع تهاجم فرهنگی، اقتصادی، سیاسی. گاهی هر سه توأم بودند با هم و گاهی منفک بودند، خلاصه آن ده تا مسئله‌ی امام (رضوان الله تعالی علیه) مربوط به این موضوع در کتاب دفاع، که ایشان فرمودند به این که باید و لازم است بر مسلمانان که اولاً اعتراض کنند از این که هیچ وقت تحت سلطه‌ی آن‌ها نه نظامی، نه سیاسی، نه فرهنگی، نه اقتصادی قرار نگیرند و همه باید با یکدیگر متحد باشند و سلطه را نپذیرند و قیام کنند.

؟؟؟ـ آن بحث دیگری است خلاصه آن بحث دیگری است اول می‌فرمایند به این که باید بیدار باشند و این ها، بعد اگر به وجود آمد خوب باید چه کار کنند؟ اگر عقدی، پیمانی بسته شده است باید لغو کنند و به هم بزنند و اگر عقد و پیمان نیست هر نوع رابطه‌ای که اقتضاء می‌کند آن‌ها سلطه پیدا کنند در برابر آن رابطه قیام کنند آن رابطه را قطع کنند این ده مسئله‌ای که در دفاع هست اما مدارد مطالعه می‌کنید، حالا بحث ما با توفیق پروردگار در همین جا است می‌خواهیم ببینیم که اسلام از چه راهی در برابر سلطه‌ی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به ما راه نشان داده بله، اسلام چون یک دین بسیار جامع و کاملی است اگر یک وقت هم این جریان به وجود آمده برای خاطر این است که آن سنگرهای اسلام را ما از دست دادیم، بلکه هر قشونی که سنگر خود را از دست دهد سنگرش به دست دشمن بیافتد، دشمن مملکت را تسخیر کند، ما سنگرها را باید بشناسیم بحث ما در آن سنگرها و در اصولی است که با توجه به آن اصول، نه تنها رفع بلکه دفع است چون رفع یعنی اعدام الشیء بعد وجوده، دفع یعنی اعدام الشیء قبل وجوده، اسلام مبانی و اصول و سنگرهایی دارد با توجه به آن مبانی اصلاً دفع است یعنی طوری اسلام فرصت نمی‌دهد میدان نمی‌دهد که دشمنی بتواند فرهنگ مسلمان‌ها را قبضه کند یا سیاست آن را و یا اقتصاد آن را، منتها چون مسلمانان سنگرهای خودشان را از دست داده‌اند و ؟؟؟ را نکرده‌اند تحت تأثیر سلطه‌ی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی قرار گرفته‌اند خوب یکی از آن‌ها را با توفیر خداوند قبل از محرم، بحث کردیم. قبل از ماه صفر قبل از دهه‌ی آخر صفر، آن قاعده‌ی نفی سبیل بود آیه‌ی صد و چهل و یک از سوره‌ی نساء، «وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» این قاعده را بحث کردیم، این قاعده می‌گوید تمام راه‌هایی که ممکن است از آن راه‌ها کافر، در مسلمان تسلط پیدا کند آن راه‌ها از نظر اسلام مشروعیت ندارد هم تکلیفاً حرام است هم از لحاظ حکم وضعی اگر عقودی چیزی پیمانی به وجود آمده باطل است این را بحث کردیم ادله‌ای که ا قتضاء می‌کرد گفتیم که آیت الله علامه‌ی بجنوردی هم در جلد اول قواعد فقهیه مفصل بحث کرده پس یکی از راه‌هایی که جلوی سلطه را می‌گیرد قاعده‌ی نفی سبیل است که از این آیه، برای روایت دیگری هم استفاده کردیم، این اول بود، دوم آیاتی که در قرآن کریم وجود دارد و نهی می‌کند تشدید می‌کند تأکید می‌کند از تولی کفّار این آیات خیلی زیاد است که می‌گوید شما کفّار را تولی نکنید با خیلی شدّت و چند تا بحث است اول

شناخت دشمنان، دوم نهی از تولی آن‌ها که تولی را معنا می‌کند سوم خطر و ضررهایی که قرآن ذکر می‌کند تا مسلمانان خطر و مفاسد تولی کفار را بدانند.

ـ ؟؟؟ : بله اول شناخت دشمنان اسلام است، خیلی من دوست دارم هر کجا مطلب روشن نشد شما بفرمایید که ما تکرار کنیم یا هرکجا که اشکالی هست اشکال بعد از مطالعه و صحیح ما استقبال می‌کنیم بله این جا می‌شود مطلب را چند قسم، چند بعد بحث کرد اول این که قرآن دشمنان اسلام را برای ما ذکر می‌کند دوم کیدها و مکرهای آن‌ها را برای ما ذکر می‌کند، با یک عبارت‌هایی که «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ» (آل عمران، ۱۱۸) اگر شما تعقل و تفکرتان سست است و ما آیات را در این مورد به شما بگوییم مواظب باشید خیلی، سوم راه رهایی از این کیدها و مکرها قرآن نشان می‌دهد که شما سنگر خودتان را اگر حفظ کنید از این راه هم دشمنان نمی‌توانند سلطه‌ای بر شما به هیچ نحو پیدا کنند بحث بسیار مهم قرآنی است هر هچند بعضی فکر می‌کنند که بحث قرآنی که ما داریم بحث فقهی ما می‌خواهیم، چه فقهی از فقه قرآن بالاتر می‌شود باشد؟ خوب بنابراین، آیت الله طباطبایی (أعلی الله مقامه) در چند جای قرآن، تفسیر المیزان، با تعبیر بسیاری این مطلب را ذکر کرده‌اند که در قرآن کریم هیچ جا نسبت به دو چیز فقط، این تشدید و تأکید نیست، یکی امر تولی کفار که می‌گوید از همین راه است که اسلام سعید و مسلمان‌ها ضعیف شده‌اند یکی هم ایشان می‌گویند ربا، دیگر زنا و شرب خمر و این‌ها هیچ کدام این تأکید را ندارد، بنده قرآن هم همراه آورده ام که بعضی جاها اگر لازم بود از روی قرآن بخوانیم، بنابراین چند بحث اینجا لازم است انجام بگیرد بحث اول معرفی دشمنان اسلام است آن‌ها همیشه دام‌هایی داشته‌اند و آن‌ها خیلی هم در کار خودشان مقاوم هستند که خداوند می‌گوید: «وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره، ۱۲۰) هیچ وقت در فکر این نباشید که آن‌ها را از خودتان راضی کنید یهود و نصارا، تا شما از اسلام صرفنظر نکنید تا با آن‌ها نشوید آن‌ها راضی از شما نخواهند شد خوب بنابراین، اول مربوط به معرفی دشمنان اسلام است بله قرآن کریم سه تا دشمن برای ما معرفی می‌کند اول این است که «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» (نساء، ۱۰۱) تمام کفار بدون استثنا با شما دشمن آشکار است آیه‌ی ۱۰۱ از سوره‌ی نساء، سوره‌ی چهارم قرآن کریم، «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» دوم «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ» (مائده، ۸۲) این صهیونیست‌ها که یهود خاصی هستند این‌ها شاید منظور باشد. این‌ها خودشان را یک تافته‌ی جدا بافته می‌دانند این‌ها نژاد خاصی خودشان را می‌دانند نژاد برتر و بالاتر می‌دانند بقیه‌ی مردم را نژاد پایین تر می‌دانند و حتی قائل هستند «نحن اولیاء الله و أحباؤه» این‌ها می‌گویند اولیاء خدا ما هستیم ما باید غلبه پیدا کنیم کشتن انسان‌ها برایشان یک چیز عادی است و مشروعیت دارد، تا غلبه پیدا کنیم بر کل جهان این‌ها «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ» آیه‌ی هشتاد و دو از سوره‌ی مائده است، سوره‌ی پنجم قرآن. سوم، در سوره‌ی شصت و سوم قرآن است که سوره‌ی منافقون است بعد از سوره‌ی جمعه، درباره‌ی منافقون «عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» (منافقون، ۴) منافق یعنی کسی که ظاهر آن غیر از باطن او و زبان او غیر از عمل او باشد خلاصه، این کسانی که برخوردهای دو گانه دارند خلاصه، کسانی ممکن است یک نفر کافر باشد و هم منافق باشد این‌ها ؟؟؟ الجمع نیستند خلاصه «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» منافقین عدو هستند آیه‌ی چهارم از سوره‌ی المنافقون سوره‌ی شصت و سوم قرآن مجید است. خوب این‌ها دشمنان اسلام هستند شکی نداریم، حالا ببینیم بعد از این که فهمیدیم دشمنان اسلام، در قرآن مجید نهی از تولی این‌ها هست تا برسیم به نقشه‌های آن ها، آیات فراوان است درباره‌ی تولی، حالا برای نمونه ملاحظه کنید که «لاَّ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۲۸) هرگز مؤمنین، کفار را اولیاء اتخاذ نکنند یعنی مؤمنین با مؤمنین با یکدیگر ولایت داشته باشند اما هرگز مؤمنین کافرین را، آیه‌ی بیست و هشت از سوره‌ی آل عمران است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء» (ممتحنه، آیه ۱) این آیه از آیات سوره‌ی ممتحنه است سوره‌ی ممتحنه سوره‌ی شصتم سوره‌ی قرآن است اصلاً از اول این گونه است « بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ × يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء» شأن نزول آیه این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواستند که مکه را فتح کنند، فتح مکه بسیار مهم است از مکه اخراج شدند مرکز بت‌ها آن جاست خانه‌ی کعبه بت خانه شده است و مشرکین که از دشمنان بسیار سرسخت اسلام بودند آن آیه‌ای که خواندیم یک جمله دارد که لازم نبود بخوانم، این است که «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُواْ» (مائده، ۸۲) پشت سرش این است مشرکین هم دشمن سرسخت اسلام بودند منتها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ‌ها گاهی می‌خواست فتح کند بدون درگیری این خیلی مهم است فتح بدون درگیری، بدون جنگ یکی از آن‌ها مکه بود، پیغمبر اگر به مکه می‌فهمیدند می‌خواهد به مکه بیایند لشکری درست می‌کردند برخوردی می‌کردند و خون‌هایی ریخته می‌شد، اما پیغمبر می‌خواست که سری این کار را انجام دهد، این بود که پیغمبر قصد کرد

که مکه را فتح کند ولی هیچ چیز نمی‌گفت و کسی نفهمد، تا این که خبر نرسد. در مدینه بعضی فهمیدند فاصله زیاد است هفتاد هشتاد فرسخ است، یک مردی به نام حاطب بن ابی طلحه، که در فقیه المقال هم اسم آن هست آدم بالأخره منافق شد آخرش، حاطب بن ابی طلحه یک نامه‌ای نوشت به مردم مکه به بعضی از بستگانی که آن جا داشت که پیغمبر قصد لشکر آوردن به مکه را دارد خبر بده، خوب این خبر به آن جا می‌رسید و فوراً این خبر شایع می‌شد و مردم مکه می‌فهمیدند و تمام مشرکین بودند دیگر، ابوسفیان و این‌ها بودند دیگر، این حاطب بن ابی طلحه برای این که نفهمد این را داد به یک زنی، ننوشته به زن خودش به یک زنی، گفت شما این را می‌برید به مردم مکه می‌رسانید، آن زن حرکت کرد که نامه را برساند، جبرئیل امین نازل شد به پیغمبر جریان را گفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیرالمؤمنین و زبیر و چند نفر گفت یک زنی در فلان جا دارد می‌رود، شما تعقیب کنید آن نامه را از او بگیرید بیاورید، خود زن را هم برگردانید این‌ها رفتند و رسیدند به یک زن، آن محل خاخ بود، در خاخ پیدا کرده بودند رسیدند به آن زن، گفتند نامه‌ای همراه داری، انکار کرد هر چه اصرار کردند انکار کردند زبیر و یکی دو نفر گفتند که می‌گوید ندارم، حضرت امیرالمؤمنین گفت خدا گفته دارد، پیغمبر گفته دارد، این می‌گوید ندارم؟ شمشیر کشید گفت اگر نامه را ندهی با این شمشیر می‌کشمت، زن گفت پس بروید کنار، زن از میان این زلف سرش نامه را در آورد نامه را داد، افرادی از مکه که پیغمبر قصد لشکرکشی به مکه را دارد زن را آوردند و نامه را آوردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن شخص را خواست گفت چرا این کار را کردی؟ گفت: من در مکه قوم و خویش دارم آن‌ها به من احسان و خدمت کرده‌اند من هم خواستم خدمتی به آن‌ها انجام داده باشم و این سوره نازل شد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء» چند آیه از سوره که آن حتی نقشه‌ی آن‌ها را نشان می‌دهد این، این سوره، سوره‌ی شصتم از قرآن کریم است بله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» شما می‌خواهید به آن‌ها مودت کنید با اضافه است «تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» شما به آن‌ها مودت و محبت خودتان را به آن‌ها اظهار می‌کنید حالا نمی‌دانست این‌ها «وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءكُم مِّنَ الْحَقِّ» این‌ها کافر هستند حق و قرآن آمد،ای اهل مکه همه‌ی آن‌ها انکار کردند و قبول نکردند «يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ» پیغمبر را و شما را از مکه اخراج کردند آن قدر به شما سخت گرفتند شما به ناچار از مکه هجرت کردید به مدینه، «أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ» برای خاطر این که شما ایمان آورده بودید، شما را از مکه اخراج کردند و در مدینه هستید «إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي» یک مقدار ؟؟؟ است مطلب، عدو خدا و عدو مرا محبت نکنید اگر شما مجاهد هستید «وَابْتِغَاء مَرْضَاتِي» اگر می‌خواهید خشنودی ما را جلب کنید نباید با عدو و عدوکم ارتباط پیدا کنید و نامه بنویسید و این‌ها «تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» شما سری و مخفیانه محبت به آن‌ها اظهار می‌کنید این نامه را مخفیانه به آن‌ها می‌دادید «وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ» و حالا من علم خدا هستم و من می‌دانم که شما مخفیانه چه کار می‌کنید؟ «وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِيلِ» کسی که با دشمنان اسلام، این گونه ارتباط پیدا کند این راه راست را پشت سر گذاشته و گمراه کرده، «إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاء» شما این دشمن را نمی‌شناسید، اگر دشمنان قدرت پیدا کنند آن‌ها دشمنان شما هستند «وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» این‌ها اگر قدرت پیدا کنند شما را نابود می‌کنند مقصود این آیه بود، «إِن يَثْقَفُوكُمْ» اگر آن‌ها غلبه پیدا کنند بر شما، این پرده از آن نقشه‌های دشمن، بر نمی‌دارد دشمن همیشه در فکر ضربه زدن به شماست، اگر قدرت پیدا کنند «كُونُوا لَكُمْ أَعْدَاء وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» این‌ها اگر قدرت پیدا کنند دست‌های خودشان را به سوی شما به عنوان عدوان و تعدی دراز می‌کنند «وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ» این‌ها حتی زبان‌های خودشان را به سمت شما می‌گشایند «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» آن‌ها دوست دارند که شما کافر شوید و از اسلام صرفنظر کنید.

خوب بالأخره این قبیل آیات قرآن دارد ما بحث مان در شناسایی دشمن و چه معلوم و مودت آن‌ها را می‌گوییم آیات فراوان، حالا همه را نمی‌خواهیم بخوانیم خودتان مراجعه کنید به معجم المفرس قرآن کریم که برای فؤاد عبدالباقی است کلمه‌ی ولا یبدوا کلمه‌ی ولا یلی، اولیاء و این‌ها را «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَي أَوْلِيَاء» (مائده، ۵۱) ببین «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» هر کس از شما یهود و نصارا را دوست داشت آن خودش دیگر جزء شما نیست جزء آن‌ها است این با شدت عمل است بله، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آبَاءكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاء إَنِ اسْتَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلَي الإِيمَانِ» (توبه، ۲۳) آیات از این قبیل زیاد است «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» (مجادله، ۲۲) کسی که ایمان به خدا دارد نمی‌شود که من حاد الله و رسوله، آن‌ها که به خدا و رسول کفر می‌ورزند، چنین کسی را دوست داشته باشند «وَلَوْ كَانُوا آبَاءهُمْ أَوْ أَبْنَاءهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ» از این قبیل آیات، آخرش هم فردا بحث می‌کنیم یک کلمه دارد «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت، ۴۱) در سوره‌ی عنکبوت به همین نام نامیده

شده مثل کسانی است که خودشان را وابسته باشند به کفار در فکر جلب خشنودی و نارضایتی آن‌ها هستند مثل عنکبوت هستند، عنکبوت یک خانه‌ی بسیار ظریفی می‌سازد ولی در مقابل گرما و سرما و باد هیچ مقاومتی ندارد شما اگر به این کفار وابسته شوید بدانید که هیچ برای شما فایده ندارند هیچ فایده‌ای ندارند مثل همان سید حسن نصر الله گفت که اسرائیل مثل لانه‌ی عنکبوت است همان گونه ضعیف هستند بالأخره شما با خداوند توجه داشته باشید و تولی کفّار. بقیه انشاءالله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه هفتادم تاریخ: ۸۷/۱۲/۱۴

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با عرض تسلیت شهادت حضرت امام حسن عسگری(علیه السلام) بحث ما در نهج البلاغه درباره مبانی و اصول حکومت علوی بود که بحث بسیار مهمی است که اساس حکومت اسلامی بر چه پایه هایی از مبانی و اصول بایستی استوار باشد، عرض کردیم که اولین اصل آن دقت و سختگیری و حفاظت نسبت به بیت المال است، آن اندازه ای که لازم بود به عرض محترم رسید. اصل دوم اینکه یک پیشوای اسلامی باید زندگی خود را هم طراز فقراء قرار دهد چون در سطح مملکت افراد فراوانی وجود دارند که بعضی از اینها دچار فقر و محرومیت می باشند بر کسی که امام و پیشوای ملت است لازم است که وضع زندگی خود را هم طراز آن فقیر و محروم قرار دهد که به یک معنا به همان زهد و وارستگی بر می گردد.

ما به این مناسبت در جلسه گذشته عرض کردیم که نسبت به فقراء چند مطلب است، اول حبّ فقراء است بر هر مسلمانی لازم است مخصوصاً کسانی که زندگی در سطح متوسط یا بالاتر دارند که فقراء و محرومین و مستضعفین را دوست داشته باشند بخاطر اینکه آن رحمت و عطوفت اسلامی اقتضاء می کند که از درد و رنج آنها آگاه باشند و از لحاظ قلبی پیوند عاطفی بین مسلمان ها و فقراء و محرومین وجود داشته باشد، دوم این است که مجالست با فقراء دارای ثواب فراوانی است که انسان ازآنها فاصله نگیرد و با آنها مجالست داشته باشد، سوم که مربوط به امام و پیشواست، امام و پیشوای اسلامی باید زندگی خود را هم طراز فقراء و محرومترین افراد در مملکت قرار دهد، در جلسه گذشته توضیحاتی در باره ی این موضوع داده شد.

بنده روایتی دیدم درباره موضوع اول و دوم از اصول کافی که اول این را عرض می‌کنیم بقیه را بعداً ادامه می‌دهیم، در اصول کافی جلد دوم صفحه ۲۶۲ باب فضل فقراء المسلمین{عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال جاء رجلٌ موسرٌ}یک شخص توانگری به خدمت پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) آمد{نقیّ الثوب} لباس پاکیزه ای داشت {فجلس الی رسول الله} و در کنار پیغمبر نشست{وجاء رجلٌ معسرٌ} یک مرد فقیری هم بعداً آمد{دَرِنُ الثوب} لباسش قدری مندرس بود و پاکیزه نبود{فجلس الی جنب الموسر} آن شخصی که لباس مندرسی داشت در کنار آن توانگر نشست{فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه} وقتی که توانگر حس‌کرد یک فقیری در کنارش نشسته قدری خودش را کنار کشید و لباس خود را هم جمع کرد که لباسش با لباس او و بدن او ارتباط پیدا نکند، این حرکت از این فرد غنی صادر شد، پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) که در هر فرصتی می خواستند احکام خدا را به مردم برسانند به آن توانگر این چنین گفتند {أخفتَ أن یمسّک من فقره شیءٌ} آیا ترسیدی که فقر او به تو سرایت کند که خودت را کنار کشیدی {قال لا، قال فخفتَ أن یصیبه من غناک شیءٌ} ترسیدی که از توانگری تو چیزی به او برسد {قال لا، قال فخفتَ أن یوسّخَ ثیابک} ترسیدی لباست آلوده شود که لباس خود را جمع و جور کردی {قال لا، قال فما حملک علی ما صنعتَ} پس به چه جهتی خودت را جمع و جور کردی و به کنار کشیدی {قال یا رسول الله إنّ لی قریناً یزیّن لی کلَّ قبیحٍ یقبّح لی کلَّ حسنٍ} گفت من یک قرینی دارم آن قرن من هر چیز خوب را در نظر من نامطلوب جلوه می دهد و هر چیز بد را خوب جلوه می دهد مقصودش شیطان بود یعنی شیطان در دل و روح من است، این کار من، کار خوبی نبود که آن را انجام دادم ولی شیطان این را در نظر من خوشایند جلوه داد، {و قد جلعتُ له نصفَ مالی} برای اینکه خودم را مجازات کرده باشم در برابر این کار نامطلوب نصف مالم را به این فقیر بخشیدم {قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله) للمُعسر أ تقبل} پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) رو کردند به آن فقیر فرمودند قبول می کنیم {قال لا} گفت نه قبول نمی کنم، {قال له الرجلُ و لِمَ} آن دارا پرسید از فقیر که چرا قبول نمی کنی{قال أخاف أن یدخلنی ما دخلک} گفت می ترسم من هم مثل تو شوم اگر نصف مال تو را قبول کنم از صف فقراء خارج شوم و به زمره ی اغنیاء بپیوندم و مثل تو شوم، از این جهت قبول نکرد، بالاخره ما عرض کردیم که سه مطلب است یکی حبّ مساکین که روایت در این مورد زیاد داریم، ابوذر می گوید {أوصانی رسول الله بحبّ المساکین و الدنوّ منهم} حبّ مساکین مخصوصاً برای علماء خیلی لازم است به منزل فقراء رفتن با آنها رفت و آمد کردن آنها را در دعوت هایشان شرکت دادن، دوم مجالست با آنها، انسان که با آنها مجالست می کند از زندگی خودش خشنود می شود ولی وقتی با اغنیاء رفت و آمد می کند و می بیند که آنها دارای تجمّلات هستند انسان از زندگی خودش قلباً ناراحت می شود، خلاصه فوائد زیاد دارد. امّا بحث ما در سوّمی است که مربوط به این بود که پیشوانان اسلام بایستی زندگی خودشان را هم طراز محروم‌ترین افراد قرار دهند درباره حضرت امیر(علیه السلام) روایات زیادی است که در این صفت خیلی سر آمد بودند در بحار در جلد ۳۹ صفحه ۲۹۸ {قال رسول الله(صلّی الله

علیه وآله) لعلّی(علیه السلام) یا علی إنّ الله قدزیّنک بزینةٍ لم یزیّن العباد بزینةٍ أحبّ الی الله منها} پیغمبر به حضرت امیر فرمودند خداوند به تو یک زینتی داده که به هیچ کس نداده و آن زینت را خداوند از همه ی زینت ها بیشتر دوست می دارد {زیّنک بالزهد فی الدنیا} خداوند تو را مزّین کرده به زهد در دنیا {و وهب لک حبّ المساکین} و این خصلت را نیز به تو داده که مساکین را دوست می داری {و جعلک ترضی بهم اتّباعاً و یرضون بک اماماً} مساکین خشنودند که پیرو تو باشند و راضی اند به اینکه تو امام و پیشوای آنها باشی در این رابطه ما در جلسه گذشته اشاره کردیم به خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه در این خطبه این عبارت مورد نظر ما بود {إنّ الله تعالی فرض علی ائمة الحق} خداوند واجب کرده بر ائمة حق {أن یقدّروا أنفسهم بضَعَفة الناس} ائمة حق باید خودشان را با افراد ضعیف هم سنگ و هم طراز قرار دهند {أن یقدّروا} تقدیر کنند و خودشان را این طور قرار دهند {بضَعَفة الناس} با مردم ضعیف از لحاظ معیشت هم سنگ و هم طراز باشند {کیلا یَتَبَیَّغُ بالفقیر فقرُهُ} تا فقر بر فقیر سنگینی نکند حضرت امیر فرمودند که {أأغنی مِن النفسی بأن یُقال لی امیرالمومنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر} همان نامه ای که به عثمان بن حنیف بود که در جلسه قبل خواندیم، آیا من قناعت کنم در خودم که به من بگویند امیرالمومنین ولی در تلخی های زندگی با آنها مشارک نباشم، در جلسه گذشته عرض کردیم که این خطبه ۲۰۰ در شرح خوئی جلد ۱۳ صفحه ۲۰۸ و در همین جلد ایشان مطاعنی برای صوفیّه نوشته اند و ما از ایشان نقل کردیم چون بنده به یک مناسبتی گفتم که از فرقه های باطل و گمراه صوفیّه است ما درباره ی هیچ فرقه ی گمراهی به اندازه صوفیّه روایت نداریم برای اینکه اینها با بدل سازی ها و چهره سازی ها خواستند که ائمه را کنار بزنند و برای خودشان قطب و مرشد درست کردند و همان کمالاتی که ما برای ائمه قائلیم آنها برای قطب های خودشان قرار دادند، علم به غیب و طیّ الارض و معجزات و کرامات فراوان و ....، ائمه(علیهم السلام) فرمودند آنها دشمنان ما هستند و این را هم جبّاران و خلفاء درست کرده اند بنی عباس و بنی امیه، برای اینکه با ائمه نمی توانستند کنار بیایند و نمی توانستند اصول ائمه را تحمّل کنند از طرفی هم چون می خواستند در میان مردم خودشان را متدیّن جلوه دهند بدل سازی کردند و این فرقه ی صوفیّه را ساختند، برای اینها خانقاه درست کردند، کرامت‌هایی درست کردند، چهره سازی و چهره آرایی فراوان انجام دادند، ائمه(علیهم السلام) از اینها بیزاری می جستند و این که اینها دشمنان ما هستند را توصیه می کردند، صوفی ها گفتند که ما شریعت و طریقت و حقیقت داریم، ما را و علمای بزرگ ما مثل شیخ مفید، شیخ طوسی و غیره را اهل شریعت می دانستند یعنی ظاهر اسلام را قبول دارند ولی می گفتند ما اهل طریقتیم که باطن اسلام را قبول داریم آنها پوستند ولی ما مغز هستیم، یک مقدار در طریقت کار کنی به حقیقت می رسی که مرتبه سوم است به حقیقت که رسیدی دیگر فانی فی الله شده ای و حتی دیگر عبادت و نماز هم لازم نیست، مطاعن فراوانی این فرقه دارند که مقداری از اینها را خوئی در جلد ۱۳ ذکر کرده است، ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۳۲، بحرانی جلد ۴ صفحه ۱۶، فی ضلال جلد ۳ صفحه ۲۳۸ این را به این خاطر عرض می کنم که با این شروح ما باید آشنا شویم تا با نهج البلاغه آشنا شویم، این مربوط به خطبه ۲۰۰ بود که مقداری بحث شده بود.

حالا وارد خطبه دیگری در همین موضوع می شویم آن هم خطبه ۱۵۹ نهج البلاغه است حضرت امیرالمومنین در این خطبه اوصاف پیغمبران را ذکر کرده اند در زمینه زهد و وارستگی، بنده معتقدم (البته با استفاده از این خطبه ها و اخبار اهل بیت) کسی که شغل اجتماعی دارد از دیدگاه اسلام تا دارای وارستگی و زهد نباشد نمی تواند وظیفه خودش را انجام دهد چون غرق در دنیا و طمع و تجمّلات زندگی می شود و این حد یقف ندارد و اگر انسان سرگرم این موضوع شود دیگر نمی تواند وظیفه ی خودش را انجام دهد و به دردِ مردم برسد این است که برای علماء هم خیلی لازم است که زاهد باشند، این حدیث نبوی در بحار است {مَن إزداد فی العلم رشداً و لم یزدد فی الدنیا زهداً لم یزدد من الله إلّا بُعداً} کسی که هر چه بیشتر علم پیدا کرد اگر به موازات افزایش علمش زهد پیدا نکند یعنی هر چه علمش بیشتر می شود باید به خدا و مردم بیشتر توجه کند و بیشتر از حرص و آز و تجمّلات زندگی بکاهد و اگر این طور نباشد از خداوند بُعد پیدا می کند. به نظر بنده یکی از جهات افت تحصیلی در حوزه قم تقریباً همین موضوع است (نسبت به همه عرض نمی کنم) چون سابقاً که می آمدیم به قم برای درس خواندن بیشتر هدف این بود که درسی بخوانیم، کسی که متأهّل بود قانع به این بود که اطاقی اجاره کند و وقت خودش را صرف درس خواندن کند و تجمّلات و تمتّعات زندگی در نظرش جلوه ای نداشت اما حالا که وارد قم می شوند دلش می خواهد خانه بخرد، ماشین بخرد و تشکیلاتی درست کند اینها هم که حد یقف ندارند و روز به روز وسعت پیدا می کنند و غرق در تجمّلات زندگی و توجه به تمتّعات و تنعّم گرایی باعث می شود که انسان در آن وادی حرکت کند، شهید ثانی در منیة المرید فرموده اند که علم چیزی است که {لایُعطیک العلمُ بعضَه حتی تُعطیه کلّک} تا تو همه آنچه که داری به علم ندهی علم بعضی از خودش را به تو نخواهد

داد و این شخص بجای اینکه آنچه دارد از فراقت و جوانی را به علم دهد به همین تجمّلات می پردازد و این باعث عقب ماندگی و انحطاط می شود این مساله ی خیلی مهمی است. حالا وارد خطبه ۱۵۹ می شویم که اگر انبیاء این زهد و وارستگی را نداشتند نمی توانستند رسالت خود را انجام دهند در آخر این خطبه است که {والله لَقد رقعتُ مِدرعتی هذه حتّی استحییتُ مِن راقعها} من این پیراهن خود را آنقدر وصله زدم که از وصله زننده خجالت کشیدم {مِدرعة} لباسی که از پشم باشد را مدرعة می گویند {و لقد قال لی قائلٌ ألا تنبذها عنک؟} یک نفر گفت که این پیراهن وصله دار را کنار نمی گذاری؟ {فقلتُ أعزب عنّی} عَزَبَ، یعزُب یعنی غایب شدن، حضرت به آن شخص فرمودند از من دور شو {فعند الصّباح یُحمَد القومُ السّری} این مَثَل است، آن مردمی که شب حرکت می کنند صبح آسوده و راحت می باشند چون شب هوا خنک است و خلوت است و افرادی که آن کاروان را می بینند مورد ستایش قرار می دهند {فعند الصّباح یُحمَد القومُ السّری} از نظر ادبی یُحمَد بخوانیم یا یَحمَد واینکه السُری به چه معناست؟ اگر یُحْمَدُ بخوانیم السُّری صفت قوم است یعنی صبح که شد آن قومی که شب راه را طی کردند السُّری یعنی شب راه طی کردن، آن قوم مورد حمد و ستایش قرار می گیرند. در بعضی از نسخه ها است یَحْمَدُ اگر اینطور بخوانیم یعنی قوم سیر در شب را ستایش و تمجید می کنند، خلاصه در این خطبه چند مطلب است که عرض می کنیم اوّل در خوئی جلد ۹ صفحه ۳۴۳، بحرانی جلد ۳ صفحه ۲۷۶ ابن ابی الحدید جلد ۹ صفحه ۲۲۲، شرح فی ضلال جلد ۲ صفحه ۴۲۴. در اینجا حضرت امیر(علیه السلام) پیغمبران را یک یک ذکر کرده اند تا پیغمبر اسلام و بعد خودشان را گفته اند، پیغمبر اسلام را این طور گفته {خرج من الدنیا خمیصاً} پیغمبر از دنیا رفت با شکم گرسنه {و وَرد الآخرة سیلماً} و با سلامت وارد آخرت شد {لم یَضَع حجراً علی حجرٍ} در عمر خود سنگی روی سنگی نگذاشت برای خودش چیزی بنا نکرد، حضرت علی(علیه السلام) بعد خودشان را گفته اند، در بحار جلد ۴۰ صفحه ۳۲۲ حضرت باقر(علیه السلام) حضرت امیر را می گویند {لقد ولّی خمس سنین و ما وضع آجرة علی آجرة} حضرت امیر ۵ سال حکومت کردند ولی آجر روی آجر نگذاشت آجر در عربی را آجِر می گویند ولی لَبِن به خشت خام می گویند، آجِر به خشت پخته می گویند، حضرت آجر روی آجر نگذاشت و لَبِنه ای هم روی لَبِنه نگذاشت، {ولا أقطع قطیعاً} هیچ زمینی را تصرف نکرد {و لا أورث بیضاء و لاحمراء} نه طلا و نه نقره، هیچ چیزی به ارث نگذاشت، این مساله ی وارستگی در این حدّ البته خیلی بالاست ولی درس است و اصل است که باید پیشوایان اسلام زندگیشان ساده باشد چون مردم وقتی ببینند پیشوای اسلام به تمتّعات و تجمّلات توجهی ندارد و فقط در فکر انجام وظیفه خودش است و به فکر مردم و محرومین است این اثر زیادی دارد در اینکه مردم او را بپذیرند و از او پیروی کنند امّا وقتی ببینند که او هم مثل مردم حریص است و می تازد برای دنیا دیگر به او توجهی نمی کنند و حرفش اثری ندارد. این خطبه ۱۵۹ که عرض کردم در اولش دارای مطالب فراوانی درباره توحید است ما آنچه که به بحث ما مربوط بود را انتخاب کردیم ولی دارای مطالب فراوانی است مخصوصاً توحیدی که چند سطر از آن را می خوانیم {و ما الذی نری مِن خلقک} حضرت با پروردگار حرف می زنند و می گویند آنچه از خلقت تو می بینیم {و نعجب له مِن قدرتِک} و تعجب می کنیم از قدرت پروردگار، {و نَصِفَه مِن عظیمِ سلطانک؟} سلطنت و عظمت پروردگار را توصیف می کنیم اینها را می بینیم امّا {و ما تغیَّب عنّا} (و) حالیه است، و حال آنکه آنچه از نظر ما غایب است {و قصُرت أبصارنا عنه} چشم های ما قاصر از آنکه ما آنها را ببینیم {و انتهت عقولُنا دونه} عقل های ما در برابر آن ها عقب نشینی می کند و به جایی نمی رسد {و حالَت ستورُ الغیوب بیننا و بینه أعظم} پرده های غیب ما بین ما و آنها حائل است و خیلی بیش از این است که ما می بینیم و درک می کنیم {فمَن فرَّغ قلبَه و أعمل فکرَه} کسی که دلش را با فراغت مورد مطالعه و توجه قرار دهد و فکر خودش را به کار بیاندازد {لیعلم کیف أقمتَ عرشَک} عرش در روایات ما و در قرآن هم آمده به دو معناست، یکی این که یک جسم بزرگی است که چند ملائکه در بالا آن را حمل می کنند و معنای دیگر آن این است یعنی مقام تسلّط برای همه موجودات {علی العرش الستوی} یعنی خداوند متعال بر عرش تسلّط پیدا کرده، عرش یعنی آن مقام احاطه ی به همه موجودات آن جسم خاص نیست و این کنایه است، آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان می گویند این جور آیات {استوی} مقام و احاطه ی سلطنت به همه موجودات است و شعری هم در تفسیر ذکر کرده اند {قد استوی بشرٌ علی العراق} بشر بر عراق مسلط شد (در اینجا برای مسلّط شدن کلمه عرش را بکار برده) آن مقام تسلّط بر همه موجودات و فرماندهی و سلطنت پروردگار، به عرش تعبیر شده و این کنایه است از اینکه سلطان عرشی دارد، وقتی سلطان روی تختش می نشیند فرماندهی اش بر تمام جاها گسترش دارد عرش هم به این معناست. پروردگارا اگر کسی فکر کند که تو سلطه و قدرت خود را چطوری به همه موجودات گسترش دادی {و کیف ذرأتَ خلقک} و چطوری موجودات را آفریدی {و کیف علَّقتَ فی الهواء سماواتک} و

چطور در این آسمان کرات را نگه داشتی فکرش حیران می ماند، بنده در کتاب دانش عصر فضا درباره عظمت عالم کـه بحـث کـردم اول دربـاره کهکشان بحث کردیم، کهکشان مجموعه ای اسـت از سـتارگان اسـت کـه زمین و منظومه شمسی هم جزء یکی از کهکشان هاسـت کهکشـان یـک مجموعه بزرگی است که اقلاً صد هزار میلیون در آن ستاره وجود دارد و اقلاً در فضا صد هزار میلیون کهکشان وجود دارد و در هر کهکشان صد هزار میلیون ستاره وجود دارد که هر ستاره مثل خورشید از لحاظ جـرم و حجم می باشد. ضرب صد هزار میلیون در صد هزار میلیون می شـود ده هزار میلیارد میلیارد، یعنی بنویسیم یک و در جلوی آن ۲۲ صفر قرار دهیم، اینها به اندازه ای زیاداند که اگر مردم روی زمین که تعدادشان بـه شش میلیارد می رسد بخواهند این ستاره ها را سـرشماری کننـد در هـر ثانیه هم ده تا بشمارند در صورتی می توانند این سرشماری را انجام دهند که هر یک دارای ۱۵ هزار سال عمر باشند این قدر وسعت عالم و عظمت عالم زیاد است این است که در این خطبه حضرت امیر(علیه السلام) اول درباره عظمت عالم مقداری بحث کرده اند بعد می رسند به اینکه پیغمبران خدا از لحاظ ساده زیستی و تنزّه و وارستگی چنین بوده اند تا بعـد مـی رسند به خودشان إن شاءالله بقیه بحث برای بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفتاد و یکم تاریخ: ۸۷/۱۲/۱۷

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

روز بسیار مبارکی است. روز آغاز امامت مولایمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از این جهت تبریک عرض می کنیم. بسیار روز مبارکی است. بحث ما در این بود که فقهای ما (اعلی الله تعالی مقامهم) در کتاب جهاد، در اینکه اگر تهاجم نظامی صورت بگیرد باید دفاع انجام شود. ادله ای برای دفاع، کیفیت دفاع، حالا کیفیت را بعداً مبسوطاً بحث می کنیم. این را بحث کرده اند. اما خوب در آن زمان ها که این کتب نوشته شده، دیگر تهاجم از طرف کفار و دشمنان اسلام انحصار به تهاجم نظامی و قتال داشته. آنها سعی کردند با ذکر ادله از جمله (قاتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ الَّذینَ یُقاتِلُونَکُم) که ادله ی مربوط به دفاع نظامی را ذکر کرده باشند. اما گفتیم بر اساس گذشت زمان تهاجم دشمنان اسلام نسبت به مسلمین تهاجم سیاسی، تهاجم فرهنگی، تهاجم اقتصادی صورت گرفته و خطر و ضرر اینها برای مسلمانان از خطر و تهاجم نظامی مسلّماً کمتر نیست. نظر اسلام از لحاظ دفاع در برابر این قبیل تهاجم مورد بحث ماست. که اگر تهاجم فرهنگی صورت گرفته چه جور باید دفاع کرد. یا تهاجم سیاسی یا تهاجم اقتصادی. در اینجا عرض می کنیم به اینکه اسلام چون یک دین بسیار جامع و کامل است اگر توجه و دقت شود در برابر تمام این تهاجم ها دفاع کامل دارد. اولین نکته این است که در اینجا باید بحث دفع و رفع را توجه کنیم. دفع یعنی اعدام الشیء قبل وجوده و رفع یعنی اعدام الشیء بعد وجوده. اسلام طوری اصول خود را تنظیم کرده که در اینجا اصلاً دفع به عمل می آید. اگر توجه شود. اگر آن سنگرها که اسلام ذکر کرده حفظ شود اصلاً تهاجم صورت نمی گیرد. نه فرهنگی، نه سیاسی، نه اقتصادی. ولی وقتی که شما سنگرها را از دست دادید و آن سنگرها در اختیار دشمن قرار گرفت خوب قهراً معلوم است در هر برخوردی، که همیشه ما برخورد داریم با دشمنان اسلام، آن ها هیچ وقت علیه ما آرام نیستند، ساکت نیستند، خاموش نیستند، بی نقشه نیستند. خوب وقتی دشمنی که آرام نیست، خاموش نیست، نقشه هایی دارد. برای شما هم سنگرهایی معین شده. در این برخوردها شما اگر سنگرهای خود را رها کنید خوب مسلّم و معلوم است که آن سنگرها به دست دشمن می افتد و نتایج و خطرهایی که عرض کردیم به وجود می آید. ما حالا بحثمان در همین سنگرهاست. چنین سنگرها از دست داده شد این تهاجمات صورت گرفت.

یکی از سنگرها که عرض کردیم قاعده ی "نفی سبیل" بود. اگر شما مراقب باشید عهد و پیمان و عقد و قراردادی را شما تنظیم نکنید که موجب نفوذ دشمن در جبهه ی شما باشد. قرار و عهد و پیمان و ارتباطی که اقتضا می کند که سبیلی دشمن بر شما پیدا کند و مسلم و معلوم است از این سنگر که دست برداشتید وقتی شما آمدید و قرداد و پیمان و عقد و ارتباطی به وجود آوردید که مستلزم سبیل دشمن بر شماست، مسلماً در اینجا چنین چیزی به وجود می آید، آن عواقب به وجود می آید. آن را ما بحث کردیم. قاعده ی نفی سبیل را.

دومین سنگر و دومین اصل این آیاتی است که ما را نهی می کند جدّاً از تولی با کفار. بعد از اینکه دشمنان را معرفی کرده، عرض کردیم آیاتی که نهی می کند از تولی با دشمنان اسلام. از اول می دانید که وقتی که ما به بچه ها یاد می دادیم اصول و فروع دین را می گفتیم تولی و تبری. این حرف بیخودی نبود. اما این چون درست شکافته نشد از این جهت کم کم مورد توجه قرار نگرفت. این مسئله ی تولی و تبری خیلی مهم بود. از ارکان اسلام است ولی چون توجه کامل به آن نشد این بود که تولی و تبری فراموش شد یا درست شکافته نشد، مفهومش درست روشن نشد. تعداد زیادی از آیات قرآن زیاد است خیلی زیاد است. بعد کلام علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) را نقل می کنیم که درباره ی هیچ موضوعی این قدر تشدید و تأکید به عمل نیامده. تولی کفار. تولی را ایشان معنی می کنند که تولی یعنی دو چیز با همدیگر ارتباط داشته باشند نحوه ی ارتباط فرق می کند. گاهی تولی به طوری است که او کمک است و ناصر است و شما منصور هستید این یک نوع تولی است. تولی از نوع کمک خواستن. گاهی تولی طوری است که آن را برای خودتان مولا و سرور قرار دادید، شما تابع آن شدید. این یک نوع از تولی است که آن از شما اطاعت می خواهد. او مطاع است و شما مطیع. این یک نوع است. انواع و اقسام تولی را ایشان ذکر کردند. یادداشت کرده بودم که عرض کنم خدمت شما. آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان، ایشان می فرمایند در تفسیر المیزان جلد پنجم، صفحه ۴۰۰ به بعد، آیه ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده سوره ی پنجم قرآن مجید. این آیات خیلی مهمند. این آیات ۵۱ تا ۵۴ در این زمینه است ولی مطالب زیادی دارد. ایشان در جلد پنجم صفحه ی ۴۰۰ به بعد متعرض شده. می گوید ولایت نوعی اقترابی است از شیء نسبت به شیء دیگر. در فارسی گفتم ما کلمه ای که به جای این بگذاریم نداریم. ولایت یک نوع اقترابی است، ارتباطی

است بین دو شیء تقریباً. این کلمه به اندازه ای معنای وسیع دارد که ما می گوییم مثلاً هم خدا (وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا) و هم می گوییم علی ولی الله. هم از طرف ما به خدا اطلاق می شود و هم از طرف خداوند اطلاق می شود به افراد. یک معنای وسیعی دارد. یک نوع ارتباط است. ارتباط شیئی به شیئی این انواع پیدا می کند. گاهی به نوع تقوی و انتصار است که می خواهد کمک بگیرد، قدرت بگیرد. آن را می گویند والی و ولی که کمک می کند. به این شخص هم کمک می شود. این یک نوع ارتباط است. گاهی به نحو محبت و این طور چیزهاست. آن ولی می شود محبوب و شما می شوید حبیب. این یک نوع ارتباط است بین حبیب و محبوب مثلاً. گاهی به طوری است که آن را برای خودش سرپرست و زعیم انتخاب می کند. آن می شود مطاع و این می شود مطیع. تمام اینها همان ارتباط است. یک نوعش هم به ولای نَسَب است که از لحاظ نَسَب قرابت دارند با هم. خلاصه یک معنای وسیع دارد. قرآن چون نهی می کند و مطلق هم است به همان معنی عامش قرآن نهی می کند. در این سوره که عرض کردم آیه ی ۵۱ تا ۵۴ سوره ی مائده بحث خوبی دارد این است که اول نهی می کند از تولی کفار. یهود و نصاری و اینها. با شدت نهی می کند. بعد می گوید (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُون) ولی شما خداست. پیغمبر خداست. بعد از اینکه نهی می کند از آنها که این ولایت را اتخاذ کنید. ولی شما الله است و رسولش و کسی که در حال نماز است و در حال رکوع مانند حضرت امیر علیه السلام . بعد می گوید (وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون) پشت سرش این کلمه را می گوید کسانی که خدا و رسول را و کسی را که در نماز در حالت رکوع تصدق داد دوست داشته باشد. اینها حزب الله هستند. حزب الله غالبند. این آیه ی ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده این بحثها را دارد. خلاصه ایشان از لحاظ این معنی ولایت، قرآن با شدت نهی می کند از تولی کفار. آیات متعدد است. گاهی کفار را می گوید، گاهی از یهود و نصاری می گوید، گاهی اهل کتاب را می گوید و به شدت نهی می کند. در ضمن نهی کردن گاهی از اوقات نصیحت هم می کند، تذکراتی میدهد. (مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُون) شما دلگرم نشوید به این کار، اقدام نکنید برای خاطر اینکه کسانی را که شما ولی خودتان اتخاذ می کنید شما مثل این هستید که پناهنده شدید به خانه ی عنکبوت. خانه ی عنکبوت گرچه ظاهرش خیلی آراسته و منظم و مرتب است، چون عنکبوت، از قسمتهای آخر بدن عنکبوت یک مایعی ترشح می کند. آن مایع که در مجاورت هوا قرار بگیرد می شود نخ، می شود تار. اما تارهای بسیار بسیار ظریف. بنده هم ۴۰، ۵۰ سال قبل کتابی نوشته ام به نام "شگفتیهای آفرینش" در باره ی عنکبوت آنجا بحث کردیم. خلاصه عنکبوت با مورچه و موریانه و زنبور عسل فرق دارد. آنها جمعیتی کار می کنند. لانه ی زنبور عسل، لانه ی موریانه و مورچه از عجایب است ولی کار، کار یک جمعی است. اما عنکبوت به تنهایی لانه ی خودش را می سازد. این وقتی می خواهد لانه بسازد یک جا را به عنوان مرکز انتخاب می کند دور آن مرکز از همان تاری که از بدن او ترشح کرده دوائری ایجاد می کند، دایره هایی ایجاد می کند. تمام این دایره ها متحد المرکزند. یعنی مرکز آن همان مرکزی است که اول انتخاب کرده. هر چه این دوائر به مرکز نزدیکند دایره کوچکتر است و هر چه از آن دورتر شود دوائر وسیع تری را به وجود می آورد. محیطها وسیع ترند، بزرگترند. بعداً به عرض همین دوائر باز تار درست می کند در نتیجه مثلثهایی به وجود می آید. و این مثلثها همه شان زاویه شان زاویه ی قائمه است و خیلی مرتب است. منظورم این است که این از لحاظ فاصله های دوائر، از لحاظ فاصله های مثلثات، ار لحاظ نظم آن مثلثات بسیار بسیار، بدون پرگار و آلات و ابزار بسیار بسیار منظم است. با اینکه این حیوان نه ریاضی خوانده است نه هندسه، نه معلم دیده است نه مدرسه. خلاصه می تواند چنین چیزی درست کند. خیلی هم با سرعت. در ظرف چند ساعت می بینیم این طور لانه ای درست شد اما این لانه، البته این به درد آن حیوان می خورد گاهی بعضی از حیوانات که از آنجا عبور می کنند این تارها را چسبان می کند خودش. یک ماده دارد که چسبان می کند. آن حیوان که از آنجا عبور می کند پایش گیر می کند به آن. این شکار می کند. این آلت شکار این است. آن وقت می بینیم از آن که شکار کرده از آن شکار استفاده می کند. اما هر چه هست در برابر سرما و گرما و بادها اینها دوامی ندارد. تشبیه قرآن از این جهت است. (مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً) سوره ی عنکبوت سوره ی ۲۹ قرآن مجید است. (وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُون) گاهی این طور مثال می زند. گاهی این طور می گوید (الَّذینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَ یَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمیعا) آیا کسانی که پناهنده می شوند به کفار، کسانی که کفار را برای خودشان ولی اتخاذ می کنند چی می خواهند؟ اگر اقتدار می خواهند باید بدانند عزت از آن پروردگار متعال است و خلاصه یک تعداد از آیات هم بعد از نهی از تولی این قبیل مثلها و موعظه ها دارد که اشخاص متوجه شوند و ولایت با کفار پیدا نکنند.

تعدادی از آیه های قرآن نقشه های کفار را ذکر می کند. شما مواظب باشید آنها علیه شما نقشه دارند. این نقشه ها که ذکر شده از این قبیل (وَدَّ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَميلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً) کفار خیلی دوست دارند شما غافل بمانید از سلاحهایی که دارید شما مسلمانان سلاحهای فراوان دارید نفت یکی از سلاحهای شماست از سلاحهای شماست. (وَ أَمْتِعَتِكُمْ) و متاعهایی دارید که آنها ندارند آنها خیلی دوست دارند که شما توجه نکنید به اینها و اینها را در اختیار آنها قرار دهید. (فَيَميلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً) آیه ی ۱۰۲ از سوره ی نساء است این آیه. (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُون) دوست دارند شما با نرمش با آنها برخورد کنید. آنها هم با نرمش، حالا زیر نقاب این نرمش ها مکرها و ترفندهای خودشان را اعمال کنند. (وَدَّ كَثيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّارا) خیلی از اهل کتاب یهود و نصاری دوست دارند که شما از دین خودتان دست بکشید و مثل آنها کافر باشید. چون (وَ لَنْ تَرْضي عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصارى حَتَّي تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ) آنها با دین شما کار دارند. دین شما برای آنها مشکل ساز است. آنها می خواهند طوری شود که شما از دینتان دست بردارید. تمام جریان ها برمی گردد به دین شما. از اول هم آنها با دین شما مخالف بودند و تسلیم نشدند. جنگ صلیبی به وجود آوردند به خاطر همان دین شما. بالاخره هر چه بوده بخاطر دین شما بوده. دین شما را آنها تحمل نمی کنند. تابع نمی شوند، تحمل نمی کنند. برای آنها مشکل ساز است این است که (وَدَّ كَثيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّارا) دوست دارند که شما بعد از اینکه ایمان آوردید کافر شوید و بدانید (وَ لَنْ تَرْضي عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصارى حَتَّي تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ) آنها هیچ وقت از شما راضی نخواهند شد تا تابع آنها شوید و از دینتان دست بردارید. آیه ی ۱۲۰ سوره ی بقره. (وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواء) دوست دارند که شما کافر شوید مثل آنها. آیه ی ۸۹ سوره ی نساء است. (وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ) خلاصه قسمتی از آیات قرآن در ذکر نقشه ها و ترفندها و مکرها و حیله های آنهاست. این آیات قرآن برای ما خیلی مهم است که بفهمیم و توجه کنیم. هر چند بعضی ها فکر کردند که دقت در آیات قرآن فقه نیست و ما باید فقه بخوانیم. ولی چه فقهی بهتر از اینکه خود قرآن که ریشه ی فقه ماست در این دقت بکنیم. آیه ی ۱۱۸ سوره ی آل عمران تا آیه ی ۱۲۰. آیه این است که (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ) "بطانه" در برابر "الظهاره"، ظهاره به لباس رو می گویند. بطانه به لباس زیر می گویند. به بدن می چسبد. کنایه از این است که آنها را محرم اسرار خودتان، رازهای خودتان، خصوصیات خودتان قرار ندهید. (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ) نهی می کند از این. بعد چند تا مطلب درباره ی مکر و حیله و کارهای آنها ذکر می کند. اول اینکه (لا يَأْلُونَكُمْ خَبالاً) آنها از هیچ گونه اخلال و فساد درباره ی شما فروگذار نمی کنند. بدانید (لا يَأْلُونَكُمْ خَبالاً) خبال یعنی فساد و اخلال. (وَدُّوا ما عَنِتُّمْ) دوم دوست دارند که شما در مشقت باشید. دوست دارند شما عقب مانده باشید، در مشقت باشید، زحمت بکشید. (وَدُّوا ما عَنِتُّمْ) سوم (قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ) از دهان آنها بغض و کینه و عداوت آنها با کلمات و عباراتی که به کار می برند به دست می آید و روشن می شود. ولی بدانید که چهارم (وَ ما تُخْفي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ) آنچه در دل نسبت به شما کینه دارند بیش از آن است که از زبانشان ظاهر می شود. (قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآياتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُون) این یک تعبیر عجیبی است. اگر عقل داشته باشید ما آیات را برای شما بیان می کنیم ولی به شرط اینکه شما عقل و فهم داشته باشید. این مفاهیم و مضامین را درست درک کنید. تتمه دارد. (ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ) شما آنها را دوست می دارید ولی آنها شما را دوست ندارند. شما خیال می کنید. (ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ) شما فرقتان با آنها این است که شما به تمام کتابهای آسمانی ایمان دارید. شما تورات را قبول دارید. انجیل را قبول دارید. پیغمبرها را قبول دارید. اما آنها قبول ندارند قرآن شما و کتاب شما را. این مزیت شماست. (تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ) به شما که برخورد می کنند خیلی با شما گرم می گیرند و می گویند ما شما را قبول داریم (إِذا خَلَوْا) وقتی خلوت می کنند و با هم هستند انگشتان خودشان را به دندان می گیرند از غیظ و خشمی که نسبت به شما دارند. غیظ و غضب فرقشان این است که غضب در دل است اما غیظ آن غضبی است که ظاهر شده است. این فرق بین غیظ و غضب است. (قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ) این شعار قرآنی است به جای مرگ بر فلان می گوید (قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ) به آنها بگویید که (مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُور) دنباله دارد (إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ) اگر به شما خوبی برسد آنها بدشان می آید از ترقی شما، پیشرفت شما ناراحت می شوند. (إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها) ولی اگر شما گرفتاری پیدا کنید مشکل داشته باشید خوشحال می شوند. این کلام خداست . (إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها) حالا یک کلمه، آن کلمه هم این است که در چند جای قرآن این کلمه هست. این همان حفظ سنگر است. (وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً) شما دو چیز را لازم دارید. صبر به معنی استقامت است. اگر

استقامت داشته باشید، در بسیاری از جاهای قرآن صبر به معنی این نیست که انسان بنشیند و زانو به بغل بگیرد و تحمل کند. نه استقامت داشته باشید. کار کنید ولی بر اساس استقامت. (وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا) و دیگر در راستای تقوا، تقوا یک معنی جامع است. تمام آنچه ما می گوییم به کار ببندیم می شود تقوا. جامع است دیگر. اگر شما این سنگرها را حفظ کنید کید آنها به شما ضرر نمی رساند.(وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحيط) یک جای دیگر قرآن است که (وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُور) صبر و تقوا عزم و اراده می خواهد. اگر با اراده ی خودتان و تصمیم خودتان (تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا) آن وقت تمام است و تمام کارها حل است. حالا ما با توفیق پروردگار بحثمان در این آیات است که عرض کردیم.

مطلب مهمی که در اینجا داریم این است. کلام آیت الله طباطبایی که ایشان در چند جای قرآن این مطلب را تأکید می کند که تشدید و تأکید مهمی به عمل آمده نسبت به تولی کفار، که هیچ چیزی ایشان می گوید:زنا و شرب خمر و فلان و فلان. می گوید درباره ی هیچ گناهی به اندازه ی دو گناه در قرآن تشدید به عمل نیامده. یکی ربا است، از جنبه ی اقتصادی. خیلی مهم است. الان تمام دنیا آلوده به ربا است که این همه جریان ها به وجود می آید. همین جریانی که الان در اروپا و آمریکا درباره ی اقتصاد غوغا می کند ریشه اش همان رباخواری است. رباخواری این طور درآورده. هنوز هم من معتقدم که بانکهای ایران هم از ربا منزه نیست. خلاصه یکی مسئله ی تشدید درباره ی ربا است. یکی تشدید در تولی اعداء الدین است. آیت الله طباطبایی چند جا این مطلب را گفتند که به عرض محترم می رسانیم. یکی، ایشان می فرمایند: ملحمه ی قرآنی است. ملحمه جمعش ملاحم است. یعنی وقعه ی بزرگ و عظیمی که باعث گرفتاری و مشکلات می شود در آخر الزمان. ملاحم آخرالزمان همین است. ایشان می فرمایند که با ممارست که در آیات قرآن ما داشته ایم به دست آوردیم که هر کجا خداوند یک مطلب را تکرارکند با تأکید، این یک نگرانی است. که بعداً آن جریان به وقوع خواهد پیوست. هشدار مهمی که بدانید چنین چیزی به وجود خواهد آمد در برابر شما، به وظیفه تان عمل کنید. چند تا مثال می زنم. اول می گوید قرآن خیلی تأکید دارد به "مودت فی القربی" نسبت به اهل بیت خیلی تأکید کرد. اما بالاخره نشد و اهل بیت کنار زده شدند و مظلوم شدند و این چنین است. دوم تأکید فراوان به وجود و اتحاد مسلمانها. ولی نشد. و ایشان می گوید به اینکه ما روایت داریم که امت حضرت موسی اختلف علی احدی و سبعین. حضرت عیسی اثنین و سبعین یا اثنتین و سبعین. ولی اختلاف امت مسلمان ثلاث و سبعین فرقه است. اختلاف و افتراق در این امت بیش از امتهای دیگر است و تأکید قرآن به وحدت با تأکید فراوان، بالاخره منتهی شد به این جریانی که این همه اختلاف به وجود آمد. بعد می آید سراغ این که می گوید از ملاحم قرآنی است که نهی از تولی کفار با این شدت. ولی تولی کفار به طوری شد که مسلمانها اسلام خودشان را از دست دادند. چون هم تحت استیلای فرهنگی کفار واقع شدند، هم تحت استیلای سیاسی، هم تحت استیلای اقتصادی واقع شدند. و ایشان می گوید این از ملاحم قرآن کریم است. بعد رفته و اخبار آخرالزمان را ذکر کرده. اخبار آخرالزمان را از تفسیر قمی نقل می کنیم. قدیمی ترین تفسیر ما، تفسیر علی بن ابراهیم قمی است. در سوره محمد ﷺ در این کلمه ی (فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها)، بله (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها) این عبارت در سوره ی محمد ﷺ است. در آنجا ایشان می گویند به اینکه "ساعة" یعنی آخرالزمان. و روایات آخرالزمان را ذکر کرده. یک روایت بسیار مفصلی است که بنده شمردم شصت و چهار موضوع را که درآخرالزمان به وجود خواهد آمد. پیغمبر ﷺ در حجة الوداع آمده اند نزدیک خانه ی کعبه که مردم همه جمع بودند «أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ» شروع کردند به بیان کردن. نزدیکترین شخص هم به پیغمبر ﷺ سلمان بود در آن جمع. پیغمبر ﷺ می گفتند سلمان می گفت «انَّ ذلک لکائنٌ» پیغمبر می گفتند «ای والله» هی می گفت «انَّ ذلک لکائنٌ» پیغمبر ﷺ می گفتند «ای والله» که تقریباً ۶۴ موضوع را ذکر کردند. حالا بنده آدرس آیت الله طباطبایی را عرض کنم. بحث امروز تمام شود که چند جا این مطلب را گفته اند. جلد پنجم المیزان، صفحه ۴۰۲. جلد سوم، صفحه ۱۶۲. جلد پنجم تفسیر المیزان در تفسیر آیه ی ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده گفتم که خیلی مطلب دارد. مثلاً می گوید درباره ی ولایت (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُم) ولی یک کلمه هست که (الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ) همین نگرانی از جهت انحرافی بود که در مسیر ولایت واقع شد. خلاصه در تفسیر المیزان جلد پنجم، آیه ی ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده، ۱۰، ۱۵ صفحه ایشان در این مورد مطلب دارند. همین مطالب که عرض کردیم. آن وقت ایشان می فرمایند خلاصه اینکه علت اینکه مسلمانها ضعیف شده اند و عقب هستند و استیلای دشمنانت صورت گرفت ایشان بیان می کنند. بقیه ان شاء الله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفتاد و دوم تاریخ:۸۷/۱۲/۱۸

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر دشمنان با قتال و وضع نظامی به کشور و بیضه اسلام حمله کنند، [یا ایها الذین امنوا قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم]؛ اینجا وظیفه در برابر حمله نظامی دفاع نظامی است و به همان ترتیب که عرض شد صورت می گیرد. اما استیلاء فرهنگی، اقتصادی، سیاسی که اینها بعداً به وجود آمده، در برابر اینها اسلام چه برنامه ای دارد؟

در اینجا باید توجه کنیم که اسلام همیشه سعی کرده با تنظیم برنامه هایی عزت مسلمانان را حفظ کند. جهاد «آخر الدواء الکیّ» می باشد. جهاد آخرین مرحله برخورد با دشمن است و الا اگر آن برنامه های لازم صورت بگیرد کمتر اتفاق می افتد که جهادی صورت بگیرد. ما بیانمان در این مورد بود: راه هایی که اسلام غیر از جهاد قتالی برای جلوگیری از استیلاء در نظر گرفته است، چه سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی. یکی از این راه ها قاعده "نفی السبیل" بود که عرض شد. دوم اینکه قرآن خیلی تکرار و تشدید دارد به اینکه غرب گرایی، یهود و نصاری گرایی و دشمن گرایی در میان مسلمانان نباشد. چون تولی کفار به هر شکلی که باشد باعث می شود که مسلمانان سنگرهای خود را از دست بدهند و یکی از سنگرها همین است که با دشمنان طوری برخورد کنند که آنها میدانی برای نفوذ پیدا نکنند. ولی اگر این تولی به وجود بیاید راه تسلط دشمن هموار می شود و دشمن از لحاظ سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی بر کشور تسلط پیدا می کند. کسانی که سنگر خود را از دست می دهند و سنگر را به دست دشمن می سپارند اینها باید تبری داشته باشند، برائت داشته باشند. اما اینها تبری و برائت را کنار گذاشته اند و آمدند تولی و گرایش به دشمن را پیش گرفتند. مسلم است راه نفوذ دشمن باز می شود و این استیلاء ها به وجود می آید. عرض کردیم که آیات در این زمینه زیاد است. اما مطلبی که دیروز عرض شد این بود که اگر قرآن با این شدت ما را از ارتباط با کفار نهی می کند خوب! دنیا دنیایی است که همه مسلمان نیستند و ما باید ارتباط داشته باشیم با دول کفر و کفار، از این جهت جواب این مطلب چیست؟ امروز بحث ما با توفیق پروردگار درباره همین موضوع است.

اسلام نمی گوید که شما با کفار ارتباطی نداشته باشید، اسلام نهی از تولی می کند. در سوره ممتحنه ـکه سوره ۶۰ قرآن کریم است ـ اول سوره این طور آغاز می شود: [یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء]. گفتیم که شأن نزول هم این است که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه قصد فتح مکه را داشتند که این فتح خیلی مهم بود و مکه پایگاه توحید بسیار مهمی بود و نباید در دست مشرکین باشد از این جهت این کار لازم بود که صورت بگیرد. اما پیغمبر صلوات الله علیه قصد داشتند که این پایگاه را بدون خونریزی و قتال تسلط کنند و به دست بیاورند از این جهت سفر به مکه و آماده کردن مردم برای فتح مکه را پنهان می داشتند. اما یک نفر می خواست که دشمنان را با نامه باخبر کند که پیغمبر صلوات الله علیه از طریق جبرئیل امین با خبر شدند. به همین دلیل پیغمبر صلوات الله علیه حضرت امیر ﷺ را با جمعی فرستادند و نامه را از آن شخص گرفتند تا این مطلب مخفی بماند. اول سوره به این صورت آغاز می شود و می فرمایند: شما نامه می نویسید برای دشمن خدا و پیغمبر خودتان و شما این را در نظر بگیرید که آنها [أخرجوکم من دیارکم] این ظلم ها را درباره شما انجام دادند و شما این را باید بدانید که آنها با شما همراه نیستند و اگر به شما غلبه کنند، [ان یثقفوکم] خون شما را خواهند ریخت و بر شما تسلط پیدا خواهند کرد. اول این تذکرات است ولی بعداً به دلیل اینکه اسلام دین سلم است و دین اخوت است و اسلام می خواهد که مردم را به اسلام و اخوت و رحمت دعوت کند و در زیر پرچم اسلام همه در محیط اخوت و صفا زندگی کنند، منتهی بعضی در برابر اسلام عناد و لجاجت به خرج می دهند که اسلام با آنها به گونه دیگری برخورد می کند. اما نظر اولیه اسلام که دین سلم و صفا و محبت و مودت و اخوت است و می خواهد که بر اساس عدالت و صفا و مودت در میان مردم رفتار شود. به همین دلیل در همین سوره آیاتی در همین مورد آمده که این آیات [لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین] ما می گوییم که دشمنان را دوست نداشته باشید، تابع آنها نباشید، آنها را ولی اتخاذ نکنید؛ ولی نمی گوییم که با آنها رفتار و ارتباط نداشته باشید. در سوره ممتحنه خداوند متعال آیاتی درباره ارتباط با کفار دارد. در اول سوره هم [لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء] می باشد. آنها فکر نکنند اسلام می خواهد به همه به نظر عداوت نگاه کند، با همه با برخورد قتالی برخورد کند، نه این طور نیست. در اینجا از آیه هفتم شروع می شود [لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم] خداوند نهی نمی کند به کسانی که

نسبت به دین شما با شما قتال ندارند، قتال به هر شکلی که باشد ما باید جواب دهیم. قتال به شکل برخورد نظامی یا به شکلی که الان غرب دارد مثلا کاریکاتورهای موهن، ایجاد سلمان رشدی، خلاصه اگر آنها برخورد قتالی یا مغرضانه داشته باشند بله باید مقابله کرد. اما کسانی که [لم یقاتلوکم فی الدین] با دین شما کار ندارند که امام (رضوان الله علیه) فرمودند: اگر در برابر دین ما بایستند ما در برابر دنیای آنها می ایستیم، اما کسانی که [لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم] چون در صدر اسلام اهل مکه مهاجرین را از خانه هایشان خارج کردند که پیامبر هم ناچار شدند که مکه را ترک کنند. آنها اخراج کردند پیغمبر و یاران پیغمبر را از مکه. مثل همان اشغالگران اسرائیل که مردم فلسطین را اخراج کردند. این سرزمین مال مردم فلسطین بوده آنها به خاطر اینکه دشمن یک پایگاهی در قلب کشورهای اسلامی داشته باشد، از این جهت بعد از جنگ جهانی اول، استکبار این کشور و دولت اسرائیل را ایجاد کرد و کم کم اسرائیل را در آنجا پر و بال و قدرت داد و عده زیادی از فلسطینی ها را [أخرجوهم من دیارهم] و هنوز آواره اند در لبنان و سوریه و کشورهای دیگر و آنهایی را هم که توانستند کشتند. در اینجا اسلام ساکت نیست. در مکه هم همین طور بود. در مکه آنها نکشتند. ولی عده ای را مثل سمیه و پدر عمار را با شکنجه کشتند. کسانی را که تازه اسلام آورده بودند یا می کشتند یا از مکه اخراج می کردند. اما [لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم] بَرّ، یَبَرُّ نیکی و احسان است. علاوه یر اینکه با آنها برخورد و قتال نداشته باشید اصلاً [تبروهم] با آنها برّ و احسان کنید. [و تقسطوا الیهم]. با آنها با عدالت رفتار کنید. [ان الله یحب المقسطین]. بعد از آن [انما ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم] بله کسانی که درباره دین شما با شما قتال انجام دادند و شما را از خانه هایتان خارج کردند، [و ظاهروا علی اخراجکم] و کمک کردند به اخراج شما از خانه هایتان «ینهکم ان تولوهم». ما از تولی نهی می کنیم. تولی را عرض کردیم که ما ولایت بعضی از آنها را بپذیریم که آنها ولی ما باشند، بر ما تسلط پیدا کنند به هر نحوی. شاهد بزرگ این مطلب را گفتیم که در سوره مائده است از آیه ۵۱ شروع می شود تا آیه ۵۵ـ۵۶. اول شروع می کند به این که یهود و نصاری را اولیاء خودتان اتخاذ نکنید [لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض] بعد می گوید [انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون] ولیّ شما خداست و پیغمبر خدا و حضرت علی علیه السلام که در حال رکوع صدقه دادند. [و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فانّ حزب الله هم الغالبون] در این آیه خیلی روشن می شود که تولی که قرآن نهی می کند این است که مسلمانان سلطه پذیر باشند، آنها را بر خودشان مسلط کنند.

قبل از انقلاب غرب گرایی افتخار بود و کسانی که توجه به غرب داشتند و خود باخته در برابر غرب بودند، عقیده شان این بود که ما باید مثل غربی ها باشیم، به آنها روشنفکر می گفتند و به مثل ماها مرتجع می گفتند. چند قرن در بین مسلمان ها این تفکر حاکم بود که ما عقب مانده هستیم و راه پیشرفت ما این است که زیر بار آنها قرار بگیریم و در هر کاری به آنها مراجعه کنیم. طبیب نداشتیم، باید برای معالجه به آنجا برویم. اسم هایمان را با اسمهای آنها اسم بگذاریم. شهرها را و کوچه ها را و افراد را. خلاصه طوری شیفته و فریفته غرب شده بودند که تنها راه پیشرفت را زیر بار غرب قرار گرفتن و سلطه پذیر بودن می دانستند و قرآن این را نهی می کند. طبیعت آنها زیاده خواهی است. آنها خوی استکباری دارند، می خواهند تمام کارها را قبضه کنند تا اذهان و فکرها را عوض کنند، اقتصاد را عوض کنند تا ما محتاج آنها باشیم، سیاست را عوض کنند تا تدبیر و اداره امور ما از طرف آنها باشد و ما تحت اداره آنها زندگی کنیم. این استیلاء سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بود اسلام ما را از این نهی می کند. اما از اینکه ارتباط داشته باشیم با دُوَلی که کاری با دین ما ندارند نهی نکرده است. اما الان غرب با دین ما کار دارند. آمریکا که معلوم است، آلمان، فرانسه، هلند، انگلستان با پر و بال دادن به صهیونیست ها و اسرائیل. اینها به جنگ اسلام آمده اند. هلند با آن کاریکاتورهای موهن. خلاصه کسانی که در راه دین با ما دشمنی دارند ما در برابرشان ساکت نیستیم. ولی کسانی که [لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین] احسان و نیکی کنید. [انما ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم] اسلام تولی را نهی می کند. [و من یتولهم فالئک هم الظالمون] کسانی که تولی کنند راه آنها را هموار کردند و آنها نفوذ پیدا می کنند. وقتی که نفوذ پیدا کردند و راهشان هموار شد معلوم است پشت سرش هم استیلاء فرهنگی است، هم سیاسی، هم اقتصادی و ذلت مسلمان هاست و عزت کفار و خدا اینها را نمی پسندد. اینها در سوره ممتحنه بود.

ما درباره یهود قبلا صحبت کرده بودیم که در قرآن آیات زیادی بر علیه یهود است که هیچ کتابی مانند قرآن پرونده یهود را افشا نکرده است [فبما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیة]، [فبما نقضهم میثاقهم و کفرهم بایات الله و قتلهم الانبیاء]، [و قولهم علی مریم بهتانا

عظیما]. امثال این آیات قرآن زیاد است و لذا آنها گاهی قرآن را چاپ می کنند و در همین اواخر هم همین کار را کردند و آیات قرآن را که بر ذمّ یهود است را از قرآن حذف می کنند و قرآن را به این صورت چاپ می کنند و به کشورهای دیگر می فرستند. در اسرائیل آیات مربوط به انتقاد یهود را که زیاد است برمی دارند و قرآن را چاپ می کنند. چون نمی توانند در برابر قرآن جبهه بگیرند. چون قرآن سند محکمی است و پرونده اینها را به این طور فاش کرده است.

تلفن کردند که وکیل یهودی های ایران در مجلس شورای اسلامی می خواهد برای ملاقات بنده بیاید. ایشان به همراه یکی از وکلای قم آمدند. یا آقای بنایی بود یا آشتیانی، به من گفتند که ایشان علت آمدنشان این است که شنیدند شما آیاتی از قرآن درباره یهود گفتید، آمده که از شما گله ای بکند که چرا شما این طور گفتید؟! ایشان آمدند منزل و مطلب خودشان را بیان کردند و بنده همین آیات سوره ممتحنه را برایشان خواندم و گفتم که ما حرفمان با یهود و نصاری و صهیونیست است که خوی استکباری دارند و در برابر دین ما ایستادند و ظلم و جنایت می کنند. ولی شما که در کشور ما هستید و تابع دولت ما هستید ما با شما غرضی نداریم. [ان تبروهم و تقسطوا الیهم] قانع شد و رفت.

خلاصه این مطلب را باید توجه کنیم که قرآن نمی خواهد بگوید که در برابر کفار همیشه جبهه مخالف بگیریم. کفار با هم فرق دارند؛ آنهایی که با دین ما کار دارند، در برابر دنیایشان ما می ایستیم؛ به هر شکلی که با دین ما کار داشته باشند. مثلا در صدر اسلام، پیغمبر که جبهه اسلام را تقویت کرد و دعوت خود را آغاز کرد روم در برابر اسلام ایستاد. قاصد پیغمبر9 که به روم رفت آن را کشتند و جنگ موته پیش آمد. در آنجا پیغمبر9 فهمید که آنها دارند تدارک می بینند که به اسلام حمله کنند و اسلام نوپا را از بین ببرد. از طرفی در ایران نامه پیغمبر9 را پاره کرد و نوشت به آن شخصی که در یمن تابع سلطنت ایران بود که پیغمبر9 اسم خود را قبل از اسم من نوشته و چند تا مأمور بفرست که او را بکشند و سرش را بیاورند. بنابراین پیغمبر9 که دید ایران به این ترتیب و روم به این ترتیب است برای پیشگیری جهاد کردند. خلاصه منظور ما این است که باید توجه کنید که در برابر کفار همیشه مخالف باشیم، از تولی نهی می کند. ولی [لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین]، [انما ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فالئک هم الظالمون]. این سوره در همین مورد مطالب بسیار جالبی دارد. بعد می رود سراغ حضرت ابراهیم و کفار که ما کاری نداریم. آیات این سوره مربوط به مشرکین مکه بود که ابوسفیان در رأس آنها بود و مسلمانان قصد حمله و فتح مکه را داشتند. مسلمان ها از این جهت که در مکه خویشاوند داشتند ناراحت بودند. ولی آیه آمد که [لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء]. اگر آنها برگردند به طرف اسلام ما با آنها مخالف نیستیم. این است که این گونه فرمودند: [عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة]. وقتی که خداوند [عسی الله] می فرمایند، امید است که یک مطلبی در آینده محقق شود. بالاخره وقتی که پیغمبر9 رفت و مکه را فتح کرد خیلی هایشان مسلمان شدند و دوباره مودت برقرار شد. [عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة]. خداوند شما را امیدوار می کند به اینکه میان شما و مشرکین در مکه مودت برقرار شود. [والله قدیرٌ]. خداوند قدرت دارد که این کار را انجام دهد. [والله غفورٌ رحیم]. اگر آنها از کفرشان برگردند و مسلمان شوند دوباره مودت ما بین شما و آنها برقرار خواهد شد. اما سوره را ختم می کند به همان مطلب اول. آخرش این است: [یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور].

باز تأکید می کنیم، اول سوره گفتیم آخر سوره هم می گوییم، منظور قرآن کریم این است که تولی نباشد. تولی یعنی دوست داشتن، گرایش به آنها، با دید محبت به آنها نگریستن و در برابر آنها شیفته و فریفته بودن. چون این نظر باعث می شود که شما زیر سلطه قرار بگیرید و آنها بر شما تسلط پیدا کنند. آنها کسانی نیستند که رحم و انصاف داشته باشند. خوی سلطه گری و استکبار در آنها وجود دارد. آنها به خاطر این که از شما استفاده کنند و شما را زیر سیطره خود قرار دهند اول فرهنگ شما را عوض می کنند. فرهنگ خیلی مهم است. بعد اقتصاد شما، تمام منابع ثروت شما را قبضه می کنند. شما عقب مانده می شوید. باید کار کنید، زحمت بکشید. آنها در علم و صنعت پیشرفت می کنند و شما باید در اقتصاد زیر سیطره آنها باشید. کم کم وقتی که به آنها خوشبین شدید می گویید ما بلد نیستیم کار کنیم. قبلا به این صورت بود. در هر کاری که در ایران بود می گفتند که کارشناس می خواهیم. کارشناس کیست؟! باید از آمریکا و اروپا بیاوریم. حتی یک راه آهن می خواستند درست کنند، جاده را آسفالت کنند، برق بکشند، در تمام اینها باید مراجعه می کردیم به آنها و از آنها کارشناس می آوردیم. وقتی که انقلاب پیروز شد ۶۰ هزار مستشار نظامی آمریکا در ایران بود. اینها برای چه آمده بودند؟! یعنی اصلا ما نظامی گری بلد نیستیم؛ سرهنگ و سرتیپ آنها بودند و بقیه ایرانی ها زیر دست بودند؛ به طوری در بین ما خود کم بینی ایجاد

کرده بودند که ما طبیب نداشتیم و از پاکستان و بنگلادش و هندوستان طبیب می آوردیم. طوری ما را عقب مانده نگه داشته بودند که همه نیازهایمان زیر نظر آنها بود.

امام (رضوان الله علیه) فرمودند: من که در اروپا بودم در نوفل لوشاتو وقتی جوان های ایرانی برای ملاقات من می آمدند، جوان ها می گفتند: آن درسی که در اروپا به ما می دهند غیر از درس خودشان است. همان اروپا و آمریکا به خودی هایشان یک درسی می دادند که در رتبه بالا قرار بگیرند. ولی به جوانان مسلمان که رفته بودند درسی می دادند که پایین تر باشند. این مطلب در دفتر تبیان هم است. خوی آنها این است. خوی زیاده خواهی و استکبار این طور است. برای همین است که تأکید قرآن به این است. حتی اگر کسی مریض می شد ـ حتی مریضی های عادی ـ برای معالجه باید به اروپا می رفت. کسی که می خواست دندان بکشد باید به اروپا می رفت. تبری همان برائت و بیزاری است که بعدا بحث خواهیم کرد که امام (رضوان الله علیه) عنایت داشتند که حجِ بی برائت حج نیست و در حج باید برائت داشته باشیم. یعنی باید در حج آشکار کنیم که شما با دین ما کار دارید، ما هم با دنیای شما کار داریم. برائت از شما می جوییم. این باید همیشه زنده باشد. در آخر سوره می فرماید: [یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم] به قومی که خداوند بر آنها غضب کرده ـ تأکید در اول سوره و آخر سوره که ـ نسبت به آنها تولی نداشته باشید. حالا [غضب الله علیهم] کیست؟ در قرآن کریم در جاهای متعددی غضب نسبت به یهود است. مثلا در سوره بقره [و ضُرِبَت علیهم الذلّة و المسکنة]. ذلت و مسکنت مانند سکه ای که بزنند بر روی فلز بر یهود زده شد. اینها همیشه ذلیلند. الان هم آمریکا اینها را نگه داشته است. در چند روز قبل در مصر که حسنی مبارک جلسه ترتیب داده بود از ۸۰ مملکت دعوت کرد غیر از حماس و فتح که زیر بغل اسرائیل را بگیرند. چون دیدند که اسرائیل در غزه دارد شکست می خورد و به اسرائیل کمک کنند به عنوان صلح بین اعراب و اسرائیل. اینها این طور است که همیشه ذلیلند و باید کسی زیر بغلشان را بگیرد، اگر نه سقوط می کنند. [ضَربت علیهم الذلة و المسکنة و بآؤ بغضب من الله]. این آیه ۶۱ سوره بقره است. بعد آیه ۹۰ سوره بقره: [فباؤ بغضب علی غضب]. آیه ۱۱۲ سوره آل عمران: [ضربت علیهم الذلة این ما ثقفوا الا بحبل من الله و حبل من الناس]. آیه ۱۵۲ سور ه اعراف: [ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم]. این هم باز یهود که گوساله را به عنوان معبود اتخاذ کردند. [هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة عند الله]. در اینجا آیات قبلش درباره یهود مطالبی دارد. یهود به ما ایراد می گرفتند که شما ایمان آوردید [هل تنقمون منا]. بدتر از این، این است که اینها [من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت]. خداوند لعنتشان کرده، بر آنها غضب کرده از آنها قرده (میمون) قرار داده. این مال جریان یوم السبت است. در قرآن است که به آنها گفته شده بود از طرف پروردگار که در روز شنبه شکار ماهی نکنند. بالاخره حیله ای درست کردند و خداوند در برابر حیله آنها برای شکار ماهی آنها را مسخ کرد. [کونوا قردة خاسئین]. به شکل میمون مسخ شدند. چه کسانی خنازیر می باشند؟ بعضی مفسرین مثل تفسیر صافی دارد که خنازیر هم از آنها بود. به دو شکل مسخ شدند؛ به شکل میمون و خنزیر. در تفسیر صافی است که خنازیر کسانی بودند که از حضرت عیسی بودند که گفتند مائده ای از آسمان نازل کن. بعد حضرت عیسی فرمودند نازل می کنیم؛ ولی اگر بخورید و کفران نعمت کنید بعدا چنین و چنان خواهد شد. مائده نازل شد و عده ای خوردند و کفران نعمت کردند و آنها را خداوند متعال مثل خنزیر مسخ کرد. [من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت]. طاغوت مثل همان عجل و گوساله است که یهود پرستش کردند. این آیه ۶۰ سوره مائده، سوره پنجم قرآن کریم. ببینید چند جای قرآن خداوند غضب بر یهود را، صهیونیست ها را ذکر کرده. در آخر سوره متحنه هم داریم [لا تتولوا قوما غضب الله علیهم] در نماز هم که [غیر المغضوب علیهم] که می گوییم روایت داریم که یکی از مصادیق کامل آن یهود است.

گفتیم که تولی غیر از ارتباط است. ارتباط اشکالی ندارد. داد و ستد و رفت و آمد اشکالی ندارد. الان در مملکت ما سفرای زیادی از کفار داریم. ما در آنجا سفیر داریم. تولی با معامله فرق دارد. اگر نداشته باشیم دنیا پیش نمی رود. دنیا به هم مربوط است. ما که نمی توانیم در یک محیط دربسته زندگی کنیم. اما شیفته آنها نباشیم. سابقا این شعر را می گفتند:

ایرانی ار بسان اروپائیان نشد ایران زمین، زمین اروپا نمی شود

می گفتند ایرانی باید بسان اروپایی شود. یعنی مثل آنها حرف بزنید، مثل آنها غذا بخورید، مثل آنها لباس بپوشید. قرآن این را نهی می کند. غرب گرایی و گرایش به آنها و گفتیم که قرآن می گوید به الله و رسول خدا گرایش پیدا کنید. اما در آن زمان به جای گرایش به اینها آمریکا را کشورهای اروپایی را مثل بت می پرستیدند. اما معامله ورفت و آمد و داد و ستد اشکالی ندارد. [لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور]. آنهایی که از

آخرت مأیوس شدند یعنی کفاری که ایمان ندارند به خدا و رسول خـدا9 با اینکه پیغمبر9 را می شناختند ولی باز هم ایمان نیاوردند، مـی دانسـتند که در آخرت عذاب دارند.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفتاد و سوم تاریخ:۸۷/۱۲/۱۹

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث دیروز در سوره ممتحنه [لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم انّ الله یحب المقسطین] که آیه ۸ این سوره بود. در اول سوره همان مطلبی بود که در جاهای متعدد قرآن با تأکید و تشدید بیان شده که تولّی کفار حرام است و نباید انجام بگیرد. در تولی کفار، آنها را ولی قرار دادن، زیر سلطه آنها قرار گرفتن دارای مفاسد فراوانی است. اینها بحث شد که آیات متعددی در این موضوع بود. اول سوره هم [لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء] مربوط به همین موضوع تولی و نهی از تولی است. اما چند آیه بعد مطلب دیگری است که به تولی مربوط نیست و مربوط به ارتباط است که شما مسلمانها نبایستی در برخورد با کفار به گونه ای برخورد داشته باشید که شما را مظهر خشونت یا اینکه اسلام را دین خشونت تلقی کنند. اسلام دین صفا و محبت و عاطفه و سلم است از این جهت کسانی که با دین شما کاری ندارند و به ضرر شما اقدامی نمی کنند و خوف اقدام به ضرر هم نیست اشکالی ندارد به [ان تبروهم و تقسطوا الیهم] نسبت به آنها احسان داشته باشید، قسط و عدل را محور کار خودتان قرار دهید. [ان الله یحب المقسطین] این خلاصه بحث دیروز بود.

اما مطلبی دیروز مطرح شد و آن اینکه تولی نکنیم، پس باید تبری کنیم که این بحث باید روشن شود که آیا نفی تولی و نهی از تولی مستلزم تبری است یا اینکه نه خیر؟ و اینکه این دو با هم چه نسبتی دارند؟ دو تا مطلب است؛ ما نسبت به کفار تبری که داریم نهی از تولی هم که داشتیم حالا این دو مطلب با هم چه نسبتی دارند؟ اولی که در آن شکی نیست، و نهی از تولی فراوان داریم. آیات متعدد قرآن نهی می کند از اینکه ما آنها را ولی خودمان قرار دهیم چون اگر آنها ولی ما باشند خوف استیلاء فرهنگی، استیلاء سیاسی، استیلاء اقتصادی وجود دارد و مسلمان ها باید جدا از اینکه به هر شکلی زیر بار سلطه قرار بگیرند احتراز کنند. بنابراین در آن مطلب اول که نهی از تولی و نفی از تولی است شکی نداریم این یکی از ملاهم قرآنیه است که باید انجام شود.

اما مسئله تبری، ما تبری قلبی و عملی داریم. نسبت به کفار ما تبری داریم اما تبری قلبی است یعنی اینکه قلبا از هویت و دین آنها بیزاریم ما دین آنها را کفر می دانیم. تولی نکنید به هیچ شکلی اما تبری هم داشته باشید تولی و تبری جزء دین و مذهب ماست. تولی نسبت به مسلمان ها و اولیای خدا داریم و تبری قلبی نسبت به کفار هم داریم. دلیل بر این مطلب زیاد است یکی از خطبه های نهج البلاغه در این مورد است و آن را عرض می کنم تا مطلب روشن شود. حضرت امیر۷ در کلام ۵۶ نهج البلاغه می فرمایند «و من کلام لَهُ ۷ لاصحابِهِ، اَما اِنَّه سَیَظهَرُ علیکم بعدی رجلٌ رَحبُ البُلعوم، مُندَحِقُ البَطنِ» در نهج البلاغه اخبار غیبة هم فراوان است این یکی از اخبار غیبه نهج البلاغه است. آگاه باشید لاصحابه می گفتند «سیظهَرُ» یعنی سیغلب گاهی ظهر_یظهر به معنی غلبه می آید و گاهی به معنی آشکار شدن می آید. [فأصبحوا علی عدوهم ظاهرین]. بعد از من کسی بر شما غالب می شود که «رحب البلعوم» است. بلعوم به آن مجرای غذا می گویند. در گلوی انسان دو تا لوله وجود دارد یک لوله مجرای آب و غذاست و یک لوله مجرای تنفس و هواست به آن که مجرای آب و غذاست بلعوم می گویند و به آن پشت سری حلقوم می گویند. حضرت می فرمایند: بعد از من شخصی بر شما غالب می شود که گشاده گلوست. منظور معاویه است چون معاویه خیلی غذا می خورده آخرش هم می گفت خسته شدم ولی سیر نشدم این هم به واسطه این است که پیغمبر ۹ درباره اش دعا کرد. پیغمبر شخصی را فرستاد دنبالش نیامد گفتند دارد غذا می خورد، «اللهم لا تُشَبِع بطنه» این بود که دعای پیغمبر۹ درباره اش مستجاب شد و هر چه غذا می خورد سیر نمی شد. رجلی گشاده گلو و «مندحِقُ البطن» شکمش خیلی جلو آمده بود وقتی که می نشست شکمش روی رانها قرار می گرفت. «یاکُلُ ما یجد» آنچه که گیرش بیاید می خورد «و یطلب ما لا یجِد» آنچه که به دست نمی آورد دنبالش است که به دست بیاورد. «فاقتلوه» او را بکشید «و لن تقتلوه» ولی نخواهید کشت. روایتی از پیغمبر۹ است که «اذا رأیتم معاویة علی منبری من بعدی فاقتلوه» این روایت ها را با مدرکش در شرح نهج البلاغه فی ظلال است. فی ظلال جلد اول صفحه ۳۰۶ در شرح همین خطبه روایات زیادی با ذکر مدرکش از عامه نقل می کند. شرح این خطبه در خویی جلد چهارم صفحه ۳۳۸. ابن ابی الحدید جلد چهارم صفحه ۵۴، بحرانی جلد دوم صفحه ۱۴۸ .این چهار شرح معروف و مشهور نسبت به نهج البلاغه است. حالا بقیه خطبه ۵۶ «الا و انّه سیأمُرُکم بِسَبّی و البراءةُ منّی» او شما را امر خواهد کرد به بدگویی از من و اینکه از من تبری بجویید «فاما السَّبُّ فَسبّونی» در اینجا تقیه است می فرمایند اگر شما را امر کرد به سبّ من «سبّونی» مرا سبّ کنید «فانّه لی زکاةٌ و لکم نجاةٌ» برای اینکه اگر مرا سبّ کنید برای من زکات است و باعث می شود ثواب و فضیلت من بیشتر شود و سب کنید

نجات پیدا می کنید. خوب این جریان عملی شد، اشخاصی مانند رشید حجری، حجر بن عدی، عمرو بن خزایی، میثم تمار و امثال آنها که یک مرتبه بالاتری را در نظر گرفتند حتی سبّ هم نکردند و در این راه کشته شدند. امر، امر ارشادی است مولوی نیست آنها شهید شدند اما عده ای هم سبّ کردند و نجات پیدا کردند. مقام تقیه است چون در قرآن هم داریم درباره عمار [الا من اکره و قلبه مطمئنٌ بالایمان] سمیه مادر عمار را خواستند که به پیغمبر ۹ بد بگوید نگفت و شهید شد که اولین زن شهید در اسلام اوست. پدر عمار، یاسر هم به همین صورت شهید شد اما خود عمار در اینجا از پیغمبر ۹ بیزاری جست، آمد خدمت پیغمبر ۹ اشک ریزان گفت: یا رسول الله «هلکت» هلاک شدم. مادر و پدر من به این صورت کشته شدند ولی من بالاخره تبری جستم حالا نزد شما آمدم. پیغمبر ۹ فرمودند اشکالی ندارد اگر دوباره از شما این کار را خواستند انجام بده. از قرآن هم آیه آمد که [الا من اکره و قلبه مطمئنٌ بالایمان]. این تقیه است و اشکالی ندارد. حضرت امیر ۷ می فرمایند «و امّا البراءةُ فلا تتبرّأ و امنّی» اما از من برائت پیدا نکنید برائت یک امر قلبی است در زبان عملا برای نجات خودتان، شما «سبّونی» اما از من قلبا هیچ بیزاری نجویید. «فانّی ولِدتُ علی الفطرة» چون من علی هستم «و سبقتُ الی الایمان و الهجرة» همان طور که عرض کردیم در ۴ شرح که مطالب زیادی در این باره وجود دارد این را به این خاطر عرض کردم که برائت یک امر قلبی است. بنابراین شما باید نسبت به کفار آن برائت قلبی را خودتان را داشته باشید اما عملا به خاطر آنکه نگویند اسلام یک دین خشن است و اسلام را دین عاطفه و صفا و عدل بدانند با توجه به آیات سوره ممتحنه لازم نیست برائت عملی داشته باشیم. این راجع بحث دیروز بود که تتمه اش لازم بود این مطالب را ذکر کنیم.

بحث ما در این بود که بالاخره تبعا لامام (رضوان الله علیه) که فروعی را از ایشان خواندیم، اگر خوف از این باشد یا اینکه تحقق پیدا کند استیلاء سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی از کفار نسبت به دول اسلامی یا مسلمانان چه باید کرد؟! این منکر بسیار بزرگی است و باید مسلمان ها با این مبارزه کنند و این را دفع کنند و حتی اگر به یکی از کشورها واقع شود کشورهای دیگر وظیفه دارند که با این برخورد کنند چون اسلام هیچ وقت اجازه نمی دهد که یک مملکت اسلامی یا بیضه اسلام یا مجتمع اسلامی زیر سیطره کفار باشد. حالا یا سیطره فرهنگی باشد یا اقتصادی یا سیاسی باشد. بحث ما در این بود و گفتیم اسلام کاری کرده که از اول جلوی این ها گرفته می شود و این رفع است نه دفع و اینها در نتیجه تولی کفار به وجود می آید. اگر تولی کفار را ما مراقب باشیم، هیچ وقت گرفتار سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی نخواهیم شد. بعضی از اینها رفع است و بعضی دفع است، اول قاعده "نفی السبیل" بود، دوم همین آیات که درباره نفی تولی بود که عرض شد.

حالا ببینیم که مطلب سوم چیست؟ برای اینکه برای ما روشن شود که بحث، بحث بسیار به جایی است و باید انجام بگیرد، از طرفی هم ما باید این را بدانیم که بحث ما با بحث صلاة و طهارت و ... خیلی فرق دارد چون درباره صلاة کتاب زیاد است. جواهر است مدارک است، مسالک است، صلاة حاج آقا رضا همدانی است، صلاة آقا شیخ کریم حائری است. خوب اینها دیگر آسان می شود، انسان مطالعه می کند بعد بحث می کند و طهارت هم همین طور. اما ما که درباره جهاد بحث می کنیم کتابی نداریم مخصوصا این مطالبی که بنده الان می گویم که اگر سلطه اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی به وجود آمد چه بکنیم؟ سلطه نظامی را که بحث کردیم. در جواهر هم است اما سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در هیچ کتابی نیست. بنابراین مطالبی که ما عرض می کنیم مطالبی است که خودمان فکر می کنیم در حقیقت یک ابتکار مانند است. از این جهت باید عزیزان بدانند که این مباحث جهاد به این صورت هیچ جا وجود ندارد و هیچ کتابی در این زمینه وجود ندارد. ما خودمان از روی مطالب روایی و قرآن مطالبی به دست می آوریم و می گوییم. بالاخره این اولین قدم است و ممکن است نواقصی هم وجود داشته باشد. ولی بالاخره این باید در حوزه قم انجام شود. حالا ما دو موضوع را بحث کردیم یکی قاعده نفی السبیل بود یکی هم آیات نهی از تولی بود که در این رابطه عرض شد که بعضی از اینها رفع است و بعضی دفع، موارد فرق می کند.

سومین آیه ای که می شود به آن تمسک جست و از تفسیر المیزان هم می شود استفاده کرد این است که [و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون] این آیه ۱۱۳ از سوره هود سوره یازدهم قرآن کریم است که خداوند نهی می کند مسلمان ها را از اینکه رکون داشته باشند نسبت به ظالمین. معنای رکون یعنی اعتماد، آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد ۱۱ در تفسیر همین آیه دارند که «رکون اعتماد عن میل» یعنی اعتماد از روی میل و رغبت. خداوند از این نهی کرده، [الی الذین ظلموا] و لذا می فرمایند با" الی" متعدی شده و نگفته «لا ترکنوا علی». ایشان می گویند از این "الی"، رکون عن میل استفاده می شود، ایشان می گویند [الذین ظلموا] با ظالمین فرق دارد کسی که یک ظلمی بکند ولو یک آن، به آن ظالم گفته می شود، در آیه ۱۲۴ سوره بقره آمده که [و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمت

فأتهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین]. در اینجا می گوییم که یک نفر اگر در عمر خودش یک مرتبه هم ظلم کرده باشد عهد امامت به او نمی رسد. امام باید از اول تا آخر عمرش معصوم باشد، این [الظالمین] است. اما در اینجا [الذین ظلموا] است. این به کسانی نمی گویند که یک دفعه ظلم کرده باشند، اینها در شیوه زندگیشان ظالمین هستند. مثل جباران روزگار و سلطه گران، آیت الله طباطبایی این طور می گویند که قابل توجه هم است. خلاصه می گویند معنی رکون این است که ما دخالت بدهیم به ظالمین در امور دین و دنیای خودمان، خدا از این نهی می کند به اینکه به آنها اعتماد کنیم، با آنها عهد و پیمان ببندیم و آنها را طرفدار و پشتیبان خودمان بدانیم. چون بسیاری از سلطه ها از همین جا صورت می گیرد که اشخاص با جباران و مستکبران پیمان و قول و قرار می بندند، در نتیجه آن پیمان سلطه ایجاد می شود که الان در دنیا زیاد است. مثلا پیمان ناتو که یک پیمان سیاسی و نظامی است که بین چند تا از دول برقرار است، کسانی که پیمان و عهد و قرار با ظالمین می بندند [الذین ظلموا] که شیوه کار آنها ظلم است قرآن این را نهی می کند. چون این طور پیمان ها باعث می شود که آنها در کار شما دخالت کنند، در اقتصاد شما در فرهنگ و سیاست شما دخالت می کنند این کم کم باعث سلطه فرهنگی و سیاسی، اقتصادی می شود. بیان آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در تفسیر این آیه بیان رسایی است. البته ایشان می گویند که گاهی از اوقات در امور دینی این کار انجام می شود حتی گاهی از اوقات عده ای از علما تقرب پیدا می کنند به ظالمین و دین را برای آنها بیان می کنند، اما چیزهایی که به نفع آنها است را می گویند و چیزهایی که به ضرر آنها است را نمی گویند، یا کار آنها را توجیه می کنند. ظالمین گاهی کارهای بسیار بدی انجام می دهند، اما بعضی از وعاظ السلاطین با آنها ارتباط برقرار می کنند و کار آنها را توجیه می کنند. خلاصه کار اینها همه رکون است و قرآن می گوید: [فتمسکم النار] بنابراین می شود گفت برای ما نحن فیه یکی از آیات که می شود استدلال کرد برای جلوگیری از سلطه فرهنگی و سیاسی و اقتصادی این آیه شریفه سوره هود است. قبلش هم این است [فاستقم کما امرت و من تاب معک] اول به پیغمبر ۹ می گوید شما استقامت داشته باش در کار خودت. «شیبتنی سورة هود» که آیت الله طباطبایی هم در تفسیر المیزان نقل می کند از همین جاست. پیغمبر ۹ از این جهت گفتند «شیبتنی سورة هود» چون در سوره هود امر به استقامت شده بود و استقامت در مشی زندگی به طور مداوم کار آسانی نیست. پشت سر این آیه را هم خواندیم که [و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون]. این آیه هم یکی از آیاتی است که برای بحث ما می شود به آن استدلال کرد.

در مورد کلام امام (رضوان الله علیه) که گفتیم فقط ایشان متعرض شده اند، ایشان در اینجا تقریبا ده مسئله را ذکر کرده اند. در دفاع از حوزه اسلام که در همان تحریر الوسیله شان می باشد. ایشان می فرمایند به اینکه «لو خیف» باید جلویش را گرفت، تحقق پیدا کرد باید از بین برد، ایشان می گویند اگر در یک مملکت هم باشد بر تمام ممالک اسلامی لازم است که قیام کنند و جلوی سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را بگیرند. منتهی در اینجا باید توجه کنیم به اینکه این همه اش جهاد و برخورد قتالی نیست. باید مسلمان ها اولا توجه کنند و اهتمام بورزند بر این مسئله، اهتمام که ورزیدند با همدیگر تمام سازو کارها و راهکارها را در نظر بگیرند، امام (رضوان الله علیه) این کار را کردند و قلع و قمع کردند. سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی هر سه در ایران حاکم بود. برخورد ایشان یک برخوردی نیست که همه اش قتالی باشد، بیدار کردن مردم، تظاهرات مردم، حرکت مردم خلاصه اینها باعث شد که انقلاب صورت پذیرد. امام هم نمی گویند همه اش با قتال برخورد کنید، ارتباطات خودتان را با آنها قطع کنید راه کارها را مورد مطالعه قرار دهید، این کار یک نفر نیست بزرگترین صدمه ای که به عالم اسلام متوجه شد و الان هم هست نبودن وحدت و اتحاد است و الا مسلمان ها همه اگر با هم متحد باشند خیلی کارها می توانند انجام دهند. الان شما ملاحظه می کنید مثلا قبل از اینکه آن کنفرانس حمایت از فلسطین که در ایران انجام شد، در مصر ۸۰ دولت را جمع کردند یک طوری خواستند اسرائیل را نجات بدهند و صلح ایجاد کنند. بنابراین هر کاری فقط منحصر به قتال و برخورد رزمی نیست. باید مسلمان ها بی توجه نباشند و وحدت داشته باشند و این سلطه ها را برطرف کنند. حالا باید در مورد راهکارها و ساز و کارها مطالعاتی انجام بگیرد و اینکه به چه وسیله ای می شود انجام داد. خلاصه خاموش بودن و بی تفاوت بودن درست نیست و از طرفی هم منحصر به جهاد و برخورد قتالی نیست.

دفتر تبیان ۵۰ جلد است کلمات امام را دسته بندی کردند که ۵۰ جلد شده. جلد ۳۱ مربوط به شیطان بزرگ است. در آن جا که مربوط به شیطان بزرگ است ایشان شاید ده، بیست صفحه درباره سلطه اقتصادی بحث کرده که چقدر ایران زیر سلطه اقتصادی بوده و مخازن ثروت در دست آنها بوده و باید کاری کرد و کار انجام شد و برطرف شد الحمد لله. حالا اینها را مطالعه کنید تا بقیه برای بحث بعدی ان شاء الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفتاد وچهارم تاریخ:۸۷/۱۲/۲۰

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

ما ادله ای که دلالت داشتند بر اینکه اگر استیلاء سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی نسبت به ملت اسلام به وجود آمد را بررسی کردیم. آن ادله اقتضا می کند که بایستی دفاع صورت بگیرد. بعضی از اینها به صورت رفع بود و بعضی به صورت دفع و بعضی هر دو را شامل می شد. عرض کردیم که خلاصه برنامه اسلام طوری تنظیم شده اگر مسلمانان عمل کنند هیچ گاه این استیلاها به وجود نمی آید. یعنی آن چنان که جهاد نظامی باعث می شود عزت اسلامی محفوظ باشد و اگر کسی آن را ترک کند «البسه الله ذلا و فقرا فی معیشة». در اقتصاد هم همین طور است در سیاست و فرهنگ نیز به همین صورت است زیرا در اسلام ما اقتصاد کاملی داریم و تمام منابع ثروت که انفال نامیده می شود در اختیار رسول خدا و امام و نائب امام علیه السلام قرار می گیرد و این منابع ثروت بسیار وسیع و زیاد است و تمام معادن و جنگل ها «کل ارض لا ربّ لها» تمام نیزارها، تمام جبال، بستر رودخانه ها، فضا، دریا خلاصه اینهایی که مالک معین ندارد کلش در ملک پیغمبر و امام و قائم مقام امام است به عنوان انفال. که اگر با برنامه صحیحی از اینها بهره برداری شود اقتصاد کامل می شود. اقتصاد هم در زندگی بسیار مهم است«من لا معاش له لا معاد له» این برنامه اقتصادی اسلام است. اما چون به اینها عمل نشده احتیاجاتی به وجود آمد بعد یک کشوری، یک دولتی محتاج می شود و تحت استیلاء اقتصادی قرار می گیرد. همین طور در سیاست اگر آن مدیریت صحیحی که پیغمبر صلی الله علیه و آله یا ائمه : یا کسانی که قائم مقام ائمه : «و ساسة العباد» هستند را در دست داشته باشیم و سیاست صحیح صورت بگیرد دیگر هیچ گاه استیلاء سیاسی از طرف دشمنان اسلام به وجود نمی آید و همین طور از نظر فرهنگ. فرهنگ اسلام معلوم است. اما چون مسلمان ها در طول تاریخ کوتاهی کردند استیلاء سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به وجود آمده. حالا راه رفع اینها چند تا از آنها عرض شد.

آخرین راه را هم امروز عرض می کنیم که شاید مهم ترین دلیل هم باشد، امر به معروف و نهی از منکر است که اگر آن طور که اسلام خواسته عمل شود بسیاری از مشکلات حل می شود. امر به معروف و نهی از منکر خیلی وسیع است. معروف یعنی هر چیز که مشروع است و در زندگی مؤثر و صحیح است. منکر یعنی هر چیزی که ناپسند است و در زندگی تأثیرگذار منفی و نامطلوب است. بعضی ها به معروف و منکر کلان توجه نمی کنند و به معروف و منکر جزئی مثل اینکه کسی نماز بخواند یا نخواند توجه می کنند. اما به استبداد، استکبار، این موضوعات کلانی که اگر در مملکتی راه پیدا کند باعث انحطاط و بدبختی و نکبت می شود و معروف های کلانی که اگر عملی شود همه مرفّه و متعالی می شوند کسی زیاد توجه نمی کند و حال اینکه بسیار اعم است، مفهوم معروف و منکر خیلی اعم است.

در قرآن کریم آیات زیادی در این موضوعاتی که بحث می کنیم وجود دارد. یکی همان استضعاف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است برای کشورهای اسلامی. یکی از آیات قرآن آیه ۱۸۶ از سوره آل عمران است [لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا] این یک اخبار عجیبی است! قرآن می گوید شما امتحان می شوید و شما از اهل کتاب یهود و نصاری اذیت های فراوانی خواهید دید. شما امتحان خواهید شد درباره اموال و انفس [و لتسمعن] (با تأکید) شما از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری، از مشرکین اذیت فراوانی می شوید. این یک اخبار قرآنی است نسبت به مسلمان ها و هشدار می دهد که بدانند! حالا چه باید کرد؟! [و ان تصبروا و تتقوا فانّ ذلک من عزم الامور]. همان طور که آن روز گفتیم [و ان تصبروا و تتقوا لا یضروکم کیدهم شیئا] علاج را قرآن در همین می داند استقامت و تقوا، در برابر اذیت های مشرکین. در اینجا هم می گوید اراده ای می خواهد که اگر شما صبر کنید و در راستای تقوا حرکت کنید کار حل است. بحث ما در این است که آخرین و مهم ترین دلیل برای جلوگیری و تدافع و دفع استیلاء فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جریان امر به معروف و نهی از منکر است. این هم رفع است و هم دفع است.

ولی مراد از امر به معروف و نهی از منکر چیست؟ در جواهر همان جلد ۲۱ که بحث ما در آن است صفحه ۳۸۰ تا ۳۸۳ ایشان می گویند که باید توجه داشت که در امر به معروف و نهی از منکر یک معنای دیگر مراد است. امر یعنی فرمان دادن و نهی یعنی فرمان به طرف نفی و منفی، اما مراد این نیست. مراد از امر به معروف یعنی حمل شخص بر کار خوب. مراد از نهی از منکر یعنی جلوگیری شخص از کار بد، این به قول باشد یا به فعل باشد یا به مقدمات. به هر چیزی که باشد. پس امر یک لفظی است مراد این نیست. بلکه یعنی وادار کردن شخص یا فرد یا جامعه به معروف. وادار کردن یک معنای وسیعی دارد. به هر وسیله ای که شده باید معروف را به وجود آورد، قولا، فعلا یا عملا. نهی از

منکر یعنی جلوگیری از کار منکر آن هم به هر وسیله ای که ممکن است. صاحب جواهر می گوید این واجب است و ادله اقامه می کند.

یک روایتی است که در وسائل آن را قطعه قطعه کرده که روایت بسیار مهمی است ولی در کتاب امر به معروف که بنده خودم نوشتم می باشد و خواستم بخوانم که ببینیم واقعا چقدر در روایات ما مطالب راهگشا وجود دارد. این روایت در جلد پنجم فروع کافی صفحه ۵۵ است. کافی «عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد» سندتا اینجا خیلی خوب است «عن بعض اصحابنا عن بشر بن عبدالله عن ابی عصمة قاضی مرو» این دو نفر آخری مجهول الحال اند. «بعض اصحابنا» هم اقتضا می کند که خبر مرسل باشد. «عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام » ما دو تا جابر داریم؛ جابر بن عبد الله انصاری که آخرین صحابه ای بود که حضرت باقر را درک کرد، یکی هم جابر جوفی که هر دو خیلی خوبند. جابر جوفی هم مقامش خیلی بالاست. «یکون فی آلاخر الزمان قومٌ یُتَّبَع فیهم قومٌ مُرائون» در آخر الزمان فرقه ای به وجود می آید که اهل ریا هستند «یتقرئون» اینها قرآن می خوانند «و یتمسکون» اهل عبادت هم هستند «حدثاء سفهاء» تازه به دوران رسیده و سفیه اند «لا یوجبون امراً بمعروف و لا نهیا عن منکر» اینها امر به معروف و نهی از منکر را لازم نمی دانند «الا اذا امنوا الضرر» فقط آنجا که ضرر ندارد امر به معروف و نهی از منکر می کنند «یطلبون لانفسهم الرُخَص و المعاذیر» اینها برای خودشان یک بهانه هایی، یک عذرهایی را می خواهند به دست بیاورند. یعنی برای اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند دنبال عذری می گردند. «یتّبعون زلّات العلماء» اینها دنبال لغزشهای علما هستند. علماء گاهی می لغزند معصومین افراد معدودی هستند ولی کسی که دنبال کند لغزش های علما را این کار خوبی نیست. عالم نباید بلغزد ولی گاهی اتفاق می افتد. حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است «زلّة العالم کانکسار السفینة تغرقوا و تغرق» لغزش عالم مثل این است که کشتی بشکند؛ هم غرق می کند، هم خودش غرق می شود. عالم با دیگران فرق دارد. اگر یک دوچرخه سواری اشتباه کند؛ خوب می افتد. اما اگر یک راننده ماشین اشتباه کند، عده ای از سرنشینان ماشین به هلاکت می رسند. هر چه قدر افراد بیشتری دنبال انسان حرکت کنند اشتباه انسان خطر و ضرر بیشتری دارد. اما آخر الزمان کسانی به وجود می آیند که «یتّبعون زلّات العلماء و فساد عملهم» دنبال این هستند از عالمی لغزش ببینند و آن را برای خودشان یک دستاویزی قرار دهند برای اینکه کارهای خلاف خودشان را انجام دهند. «یقبلون علی الصلاة و الصیام» و کسانی پیدا می شوند که اقبال بر نماز و روزه دارند «و ما لا یکلمهم فی نفس و ما لا مال» و دنبال عمل هایی هستند که به آنها ضرری نمی رساند. نماز و روزه و این طور چیزها. «و لو أخّرت الصلاة بسائر ما یعملون بأموالهم و أبدانهم لرفضوها» اگر نماز ضرر می رساند همان نماز را هم نمی خواندند. اگر نماز به اموال و اعمالشان ضرر می رساند همان را هم نمی خواندند. «کما رفضوا أسمی الفرائض و أشرفها» کما اینکه ترک کردند بالاترین فریضه و اشرفش را که امر به معروف و نهی از منکر است. این حدیث را صاحب وسائل قطعه قطعه کرده. یکی از اشکالات وسائل ـکه آیت الله العظمی بروجردی (اعلی الله مقامه) فرمودند وسائل باید تکمیل شود و آن جامع احادیث شیعه نوشته شدـ تقطیع بود که در وسائل به وجود آمده بود. خبر را قطعه قطعه می کند بعد در هر بابی یک مقدار از آن را نقل می کند و حال آنکه انضمام جمله ها به هم صدراً و ذیلاً گاهی تأثیر در فهم حدیث دارد. ولی صاحب وسائل یکی از کارهایش تقطیع است. در باب ۲ از ابواب امر و نهی در جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۳ مقداری را نقل کرده در باب ۳ مقداری را نقل کرده ولی همه خبر را می خوانیم. فرمودند: «انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة بها تقام الفرائض» به وسیله این فریضه بقیه فرایض انجام می شود. ولی ترک می کنند. ترک که کردند «هنالک یتم غضب الله عز و جل علیهم» غضب پروردگار را به وجود می آورند «فیعّمهم بعقابه فیهلک الابرار فی دار الفجّار» دار، دار فجّار است، فضا مال فجار است ولی ابرار هم هلاک می شوند. «و الصغار فی دار الکبار انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء فریضةٌ عظیمةٌ بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلُّ المکاسب و تردُّ المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر» در اینجا هفت خصلت را عرض می کند؛ این فریضه، فریضه عظیمه است. فرایض به وسیله آن اقامه می شوند و راه های زندگی به وسیله آن امنیت پیدا می کنند. راه فکری و مالی هر چه که باشد و کسب ها به وسیله آن حلال می شوند و حقوق پرداخت می شود و سطح زمین آباد می شود و از دشمنان انتقام گرفته می شود این همه خاصیت و اثر در امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد. حالا تتمه دارد «فأنکروا بقلوبکم» این را صاحب جواهر ذکر کرده در همان صفحاتی که عرض کردم، در این زمینه که در امر به معروف و نهی از منکر مراتبی وجود دارد؛ یک مرتبه گفتن و وعظ و نصیحت اول با ملایمت بعد قدری خشن تر قولا بعد تا می رسد به ضرب و قتل. در ضرب ایشان می گویند که احتیاجی به اذن فقیه ندارد. از شیخ طوسی نقل می کند که احتیاج به اذن فقیه دارد. اما در جرح و قتل می فرمایند به اذن فقیه احتیاج دارد. این خبر دلالت دارد بر همان ضرب و جرح.

می فرمایند به اینکه «فانکروا بقلوبکم و الفظوا بالسنتکم» اول با دل انسان باید نسبت به آن گناه متنفر باشد. دوم لفظ و زبان «و صکو بها جباههم» سوم اینکه بکویید به پیشانی کسانی که مرتکب منکرند یا تارک معروف اند «و لا تخافوا فی الله لومة لائم» در راه خدا از ملامت کسی نترسید «فان اتعظوا و الی الحق رجعوا» اگر قبول کردند و به حق برگشتند «فلا سبیل علیهم [انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم]» در اینجا به این آیه استشهاد کرده که این آیه ۴۲ از سوره شوری است. اگر قبول نکردند «هنالک فجاهدوهم بأبدانکم» به جهاد بپردازید «و ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا و لا باغین مالاً» شما قصدتان خداست نه برای سلطنت خودتان نه به خاطر اینکه مالی به دست بیاورید «و لا مریدین بظلم ظفرا» نمی خواهید از راه ظلم غلبه پیدا کنید، از راه انجام وظیفه. «حتی یفیئوا الی امر الله و یمضوا علی طاعته قال و اوحی الله عزّ و جلّ الی شعیب النبی صلوات الله علیه انی معذب من قومک مائة الف اربعین الفا من شرارهم و ستین الفا من خیارهم» به حضرت شعیب خداوند وحی کرد که صد هزار نفر از قوم تو را من معذب می کنم. اما به این ترتیب: چهل هزار از بدان و شصت هزار از خوبان. «فقال علیه السلام یا ربّ هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار» گفت پروردگارا! اشرار مستحق عذابند اما اخیار چرا؟ «فأوحی اله عزّ و جلّ الیه داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا الغضبی» آنها چون مداهنه کردند با اهل معصیت و به غضب نیامدند.

خوب این روایت به این ترتیب که عرض کردیم یکی از روایات امر به معروف و نهی از منکر است. توجه به معروف ها و منکرهای کلان در جامعه خیلی لازم است. توجه به اینها نشده توجه به جزئیات شده. خلاصه کار رسیده به جایی که نسبت به دولت ها و ملت های اسلامی، هم استیلاء فرهنگی، هم سیاسی و هم اقتصادی به وجود آمد و راهش همان است که عرض کردیم. یکی هم همین امر به معروف و نهی از منکر است. صاحب جواهر بعد از ذکر این مطالب که به عرض رسید و مقداری از آن را نیز خودتان مطالعه می کنید در آخر مطلبی گفته که عرض می کنم. ایشان در آخرش دارند که «نعم من اعظم افراد الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و اعلاها و اتقنها و اشدها تأثیرا» (این را توجه کنید چون راجع ما طلبه هاست) می خواهد یک چیزی را معرفی کند که مؤثرتر از همه مراتبش است «خصوصا بالنسبة الی رؤساء الدین أن یلبس رداء المعروف واجبه و مندوبه و ینزع رداء المنکر محرمه و مکروهه». می گوید علما اگر ردای معروف را به دوش بگیرند، واجبات و مستحبات را انجام دهند و ردای منکر را کنار بگذارند چه محرم و چه مکروه، «و یستکمل نفسه بالاخلاق الکریمه» خودشان و روح خودشان را به اخلاق کریمه آراسته کنند «و ینزهها عن الاخلاق الذمیمه» و روح خودشان را از اخلاق ذمیمه منزه و مبری کنند «فان ذلک منه سبب تامٌ لفعل الناس المعروف ...» همین عمل را از علماء ببینند همین علت تامه است برای اینکه مردم گرایش به معروف پیدا کنند و منکر را ترک کنند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام «الملوک حکامٌ من الناس و العلماء حکام الی الملوک» زمامداران حکامند بر مردم ولی علماء حاکمند بر زمامداران و ملوک. یعنی بالاخره تمام تأثیرها بر می گردد به علماء و اگر همه علماء خوب باشند زمامداران هم مجبورند که خوب باشند. این دو طایفه وقتی که خوب شدند مردم هم همه خوب اند. «صنفان من امتی ان صلحا صلح الباقی و ان فسدا فسد الباقی». کلام صاحب جواهر را می خوانیم «خصوصا اذا اکمل ذلک بالمواعظ الحسنة» حالا علما بعد از اینکه اینطور شدند به مردم موعظه کنند «المرغبة و المرهبة» ترغیب به کارهای خوب، ترساندن از کارهای بد. «فان لکل مقام مقالاً و لکل داء دواء». علما باید روانشناس هم باشند علاوه بر آن باید جامعه شناس هم باشند که چه باید گفت و چه باید کرد. هر مقامی مقالی و هر دائی دوایی دارد. «طب النفوس و العقول اشد من طب الابدان بمراتب کثیرة» شما طبیب افکار و عقول هستید. «العلم علمان علم الابدان و علم الادیان» حدیث منسوب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است. نظامی هم می گوید:

در ناف دو علم بوی طیب است آن هر دو فقیه یا طبیب است

پیغمبر گفته:

العلم علمان علم الابدان و علم الادیان

بعد ایشان یک نصیحتی می کند می گوید:

می باش طبیب عیسوی هش اما نه طبیب آدمی کش
می باش فقیه عبرت اندوز اما نه فقیه حیلت آموز
گر هر دو شوی بلند گردی پیش همه ارجمند گردی
می کوش به هر ورق که خوانی تا معنی آن درست دانی

خلاصه این دو فن، فن مهمی است در میان علم ها. علم ادیان و علم ابدان. صاحب جواهر می گوید طبیب نفوس و عقول که ما طلبه ها هستیم این اشد است از طب بدنی. این خیلی مهم تر از آن است. انسان باید خیلی مهارت داشته باشد تا این وظیفه ر انجام دهد. «و حینئذ یکون قد جاء بأعلی أفراد الامر بالمعروف» اگر کسی از علماء این طور شد آن اعلی مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر را به جا آورده. «و نسأل الله التوفیق لهذه المراتب».

خلاصه این بحث با توفیق پروردگار به آن اندازه که لازم بود انجام شد که در برابر تهاجم سیاسی و فرهنگی و اقتصادی اسلام چه مطلبی دارد. اسلام در هیچ وقت و در هیچ جایی بحثی نیست که دستوری نداده باشد. دستور همان است که ما عرض کردیم و الحمدلله در ایران از طرف عالمی که دارای همه این صفات بود انجام شد و استیلاء سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برطرف شد. الحمدلله تعالی این راهی است که اسلام گفته. بقیه ان شاء الله بعدا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه هفتاد و پنجم تاریخ:۸۷/۱۲/۲۱

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با توفیق پروردگار متعال بحث درباره اصول و مبانی حکومت علوی و آنچه از نهج البلاغه و از کتب درباره حضرت امیر علیه السلام نوشتند مورد بحث ماست. عرض کردیم که اولین خصیصه، حق مداری است و توجه به خدا و اخلاص است. دوم دقت زیاد درباره بیت المال از لحاظ حراست و حفاظت و صرف در مورد خودش. سوم که مورد بحث اخیر بود مربوط به زهد است. زهد یک بعد روحی و قلبی دارد و یک بعد عملی. تنها ساده زیستی زهد نیست. بلکه زهد اول به قلب مربوط است. وجود انسان و افق زندگی او طوری باشد که انسان توجه به خداوند داشته باشد. و امکاناتی هم در اختیار دارد. و برای جلب خشنودی خداوند و رضای او انسان از لذات و تمتعات و امکاناتی که در اختیار دارد صرف نظر کند. به خاطر خدا و آنها را در مواردی که خشنودی پروردگار را جلب می کند خرج کند. آنچه در اختیار است به عنوان آلات و ابزاری است برای صرف در راه هایی که باعث رضایت خداوند است.

در خطبه ۲۰۰ عرض کردیم که حضرت امیر علیه السلام فرمودند «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ» خداوند واجب کرده بر پیشوایان حق که وضع زندگی خودشان را هم طراز ضعیف ترین افراد قرار دهند. در سطح مملکت، افراد فراوانی وجود دارد. دقت شود که آن کسی که از همه ضعیف تر و ناتوان تر است، باید ائمه حق زندگی خودشان را هم سطح زندگی چنین افرادی قرار دهند. مطالب زیادی درباره زهد حضرت امیر علیه السلام وجود دارد که حالا مقدمتاً چند مورد را برای نمونه عرض می کنیم.

در بحار جلد ۴۰ صفحه ۳۳۵ «وَ خَرَجَ يَوْماً إِلَي السُّوقِ» حضرت امیر علیه السلام روزی به بازار آمدند «وَ مَعَهُ سَيْفُهُ لِيَبِيعَهُ» می خواستند شمشیر خودشان را بفروشند. حضرت امیر علیه السلام با اینکه مالک و حاکم حجاز و عراق و قسمتی از ایران و سوریه که الان هر کدام برای خودشان یک سرزمینی است بودند. در زمان ابوبکر و عمر و عثمان خیلی از جاها را اسلام فتح کرد و جزء قلمرو وسیع اسلام شد. حضرت امیر علیه السلام تقریبا ۲۵ سال خانه نشین بودند و در این ۲۵ سال مسلمان ها خیلی از جاها را فتح کرد. ایران را فتح کردند عراق و حجاز و سوریه که بسیاری از آن جزء روم محسوب می شد. حضرت حاکم همه اینها بودند و بیت المال هم در اختیارشان بود اما هیچ گاه از بیت المال ارتزاق نمی کردند. در مدینه زمانی که فرصت داشتند بیل زدند و کار کردند و زحمت کشیدند و مزرعه ای به وجود آوردند که به آن "ینبُع" می گفتند و از آنجا مخارج خود را به دست می آوردند و از بیت المال ارتزاق نمی کردند. حالا از آنجا نرسیده، به همین دلیل می خواستند شمشیر خودشان را بفروشند. حضرت امیر علیه السلام روزی به بازار آمدند «فَقَالَ مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي هَذَا السَّيْفَ» چه کسی از من این شمشیر را می خرد؟ «فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ» سوگند به پروردگاری که دانه را در دل زمین شکافت «لَطَالَ مَا كَشَفْتُ بِهِ الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله علیه» مدت های طولانی من با این شمشیر غم و اندوه را از چهره پیغمبر صلی الله علیه و آله زدوده ام. یعنی این شمشیر در جنگ ها در دست من بوده «وَ لَوْ كَانَ عِنْدِي ثَمَنُ إِزَارٍ لَمَا بِعْتُهُ» اگر به اندازه خریدن یک شلوار پول داشتم این شمشیر را نمی فروختم.

در همین جلد ۴۰ صفحه ۳۲۵ «كَانَ عَلِيٌّ ع لَا يَأْكُلُ مِمَّا هُنَا حَتَّي يُؤْتَي بِهِ مِنْ ثَمَّ يَعْنِي الْحِجَازَ» حضرت امیر علیه السلام از آنچه در اختیار داشتند در عراق و کوفه نمی خوردند تا اینکه از مزرعه ای که در حجاز به نام ینبع داشتند چیزی برسد و مصرف کنند. در همین جلد صفحه ۳۲۵. «الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ قَالَ عَلِيٌّ ع دَخَلْتُ بِلَادَكُمْ بِأَشْمَالِي هَذِهِ» من داخل این شهر شدم با این لباسی که در تن دارم «وَ رِحْلَتِي وَ رَاحِلَتِي» رحلة آن اندازه که مسافر همراه دارد مانند قاشقی، لیوانی و مانند اینها و راحله هم آن مرکب. با همین ها فقط وارد شهر کوفه شدم «هَا هِيَ فَإِنْ أَنَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِكُمْ بِغَيْرِ مَا دَخَلْتُ فَإِنَّنِي مِنَ الْخَائِنِينَ» یک روزی اگر بخواهم صرف نظر کنم از حکومت و از این شهر بیرون بروم اگر غیر از این موارد چیزی به همراه داشتم خیانت کرده ام. در همین صفحه است که «تَرَصَّدَ غَدَاءَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ» عمر وبن حریث خواست بفهمد حضرت امیر علیه السلام صبحانه چه می خواهد بخورد «فَأُتِيَ بِفِضَّةٍ بِجِرَابٍ» فضه رفت یک انبانی آورد «مَخْتُومٍ» ولی مهر بر سر آن زده شده بود «فَأَخْرَجَ مِنْهُ خُبْزاً مُتَغَيِّراً خَشِناً» یک تکه نان متغیر و بسیار خشن حضرت امیر علیه السلام از آن انبان آوردند بیرون. عمرو رو کرد به فضه «فَقَالَ عَمْرٌو يَا فِضَّةُ لَوْ نَخَلْتِ هَذَا الدَّقِيقَ وَ طَيَّبْتِيهِ» اگر این آرد را شما غربال کنید، این نان نرم تر می شود. «قَالَتْ كُنْتُ أَفْعَلُ فَنَهَانِي» فضه گفت من این کار را می کردم حضرت امیر علیه السلام جلوگیری کردند «وَ كُنْتُ أَضَعُ فِي جِرَابِهِ طَعَاماً طَيِّباً» من گاهی در آن انبان غذای پاکیزه می گذاشتم «فَخَتَمَ جِرَابَهُ» و حضرت مهر زدند به آن انبان که کسی چیزی داخل نکند که نرم و ملایم شود. «ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَتَّهُ فِي قَصْعَةٍ» حضرت نان را تکه تکه کردند در

میان کاسه ای «وَ صَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ» ومقداری آب رویش ریخت «ثُمَّ ذَرَّ عَلَيْهِ الْمِلْحَ» و مقداری نمک روی آن ریختند «وَ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعِهِ» و آستین زدند بالا و آن را میل کردد. «فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ يَا عَمْرُو» وقتی که تمام کردند و به عمر بن حریث فرمودند «لَقَدْ حَانَتْ هَذِهِ وَ مَدَّ يَدَهُ إِلَي مَحَاسِنِهِ وَ خَسِرَتْ هَذِهِ إِنْ أُدْخِلُهَا النَّارَ مِنْ أَجْلِ الطَّعَامِ» دست زدند به محاسنشان و گفتند اگر من این محاسن را به واسطه غذا وارد آتش جهنم کنم به این محاسن خودم زیان وارد کرده ام. و این کافیست برای من. «وَ هَذَا يُجْزِينِي» « وَ رَآهُ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ». عدی پسر حاتم، حاتم که قبل از پیغمبر ﷺ از دنیا رفته بود ولی عدی آمد و مسلمان شد و از اصحاب خاص امیر المؤمنین بود. «وَ بَيْنَ يَدَيْهِ شَنَّةٌ» دید که بین حضرت امیر المؤمنین ﷺ یک مشک کوچک کهنه «شنه» است. «فِيهَا قَرَاحُ مَاءٍ» آب خالصی است «وَ كَسَرَاتٌ مِنْ خُبْزٍ شَعِيرٍ وَ مِلْحٌ» و تکه ای از نان «فَقَالَ إِنِّي لَا أَرَي لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَتَظَلُّ نَهَارَكَ طَاوِياً مُجَاهِداً وَ بِاللَّيْلِ سَاهِراً مُكَابِداً» این جور چرا می بینیم روزها که روزه هستی و به مجاهده مشغولی شبها هم بیداری و مشغول عبادت «ثُمَّ يَكُونُ هَذَا فَطُورَكَ» فطور شما این باشد؟! «فَقَالَ ﷺعَلِّلِ النَّفْسَ بِالْقُنُوعِ وَ إِلَّا طَلَبَتْ مِنْكَ فَوْقَ مَا يَكْفِيهَا» حضرت فرمودند که روح و نفس خود را به قناعت عادت بده و الا بیش از اینکه او را کافی باشد از تو مطالبه می کند. در همین جلد ۴۰ بحار صفحه ۳۲۳ «عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ مَا كَانَ لَيْلَةً أُهْدِيَ لِي فَاطِمَةُ ع شَيْءٌ يُنَامُ عَلَيْهِ إِلَّا جِلْدُ كَبْشٍ» آن شبی که فاطمه ﷺ را آوردند حضرت امیر المؤمنین ﷺ چیزی که رویش بخوابند نبود مگر پوست کبش.

اینها مقدمه بود که خیلی زیاد است که در همین جلد ۴۰ خودتان مطالعه فرمایید. چیزی که می خواهم عرض کنم از نهج البلاغه است از کلمات قصار شماره ۷۴ طبق شماره گذاری فیض الاسلام «وَ مِنْ خَبَرِ ضِرَارِ بْنِ ضَمْرَةَ الضَّبَّابِيِّ» ضرار نامی پسر ضمره هر دو با «ضاد» است. ضمره ضبابی ــنام قبیله است ــ این شخصی از اصحاب خالص حضرت امیر المؤمنین ﷺ بود. معاویه بعد از اینکه حضرت امیر ﷺ شهید شدند سعی می کرد که اصحاب امیر المؤمنین ﷺ را به یک عنوانی به شام جلب کند و می خواست که اشخاصی از کوفه و شام به عراق بیایند و مطالبی می گفتند و تملق و چاپلوسی می کردند و مردم را جمع می کردند تا سلطنت معاویه را تحکیم کنند که امیر المؤمنین ﷺ این طور و این چنین بوده. نماز نمی خواند و به این دلیل بوده که معاویه با حضرت مبارزه می کرده. گاهی در اینها افرادی از اصحاب خلّص بودند آنها آمدند و از حضرت تعریف و تمجید می کردند. این ضرار از آن افراد است ضرار بن ضمره ضبابی آمد پیش معاویه «عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَي مُعَاوِيَةَ وَ مَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ» معاویه از او سؤال کرد که امیر المؤمنین ﷺ را برای من توصیف کن. اول معذرت خواست که از من صرف نظر کن ولی معاویه قبول نکرد. ما اول عبارت نهج البلاغه را می خوانیم. بعد در شروح مطالب فراوانی هست. این طور گفت «قَالَ فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ» گفت من شهادت می دهم که دیدم امیر المؤمنین ﷺ «وَ قَدْ أَرْخَي اللَّيْلُ سُدُولَهُ» شب پرده های خود را آویخته بود (یعنی تاریک شده بود) «وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ» حضرت امیر ﷺ در محراب ایستاده بودند «قَابِضٌ عَلَي لِحْيَتِهِ» و محاسن خود را در دست گرفته بودند «يَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِيمِ» مانند مار گزیده به خود می پیچید (سلیم) به مار گزیده می گویند. عرب گاهی یک اسم را برای تفأل می گذارد. مار گزیده نزدیک است که بمیرد اما بهش (سلیم) می گویند که تا آن خطر از بین برود و بلکه نمیرد. «یتململ» یعنی به خودش می پیچد (تململ) هم از ماده ملّ است ملّــ یمل که در شرح خوئی است. «ملّ» به ریگ داغ می گویند کسی که روی ریگ داغ قرار بگیرد، هی به این طرف و آن طرف حرکت می کند. «يَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِيمِ» حضرت امیر المؤمنین ﷺ به خود می پیچید مانند مار گزیده که به خود می پیچید «وَ يَبْكَي بُكَاءَ الْحَزِينِ» و گریه می کرد مانند گریه کسی که اندوهگین باشد «وَ يَقُولُ يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا» دنیا را مخاطب قرار می داد این را از این جهت ما مطرح می کنیم که حضرت با دنیا حرف می زند یعنی یک مجاز است؟! دنیا را تنزیل می کند منزله کسی که بشنود، آن را مخاطب قرار می دهد؟! این است گاهی، گاهی ما وارد یک خرابه می شویم و با آن خرابه حرف می زنیم با در و دیوار یک جایی حرف می زنیم؛ تنزیل می کنیم آن خرابه یا در و دیوار را به عنوان کسی که شنوا باشد این مجاز است. اول یک تنزیلی صورت می گیرد بعد این صحبت انجام می شود. تشبیه است و تنزیل. این که در چند جا داریم حضرت با دنیا حرف می زند به این صورت بوده یا اینکه نه خیر برای حضرت دنیا مجسم است؟! ما دو مطلب داریم که اگر فرصت باشد باید در هر دو بحث شود. یکی تجسم اعمال است اصلاً در روز قیامت نعمت و ثواب و عذاب به چه صورت است؟ اعمالی انسان در دنیا انجام می دهد در آخرت مسلماً نتایج این اعمال را دریافت می کند ولی علما در علم کلام سه جور تصور کردند. بنده هم سابقاً که مقالات می نوشتم در مجله پاسدار اسلام، آیا آن عذابها یا ثواب هایی که متفرع می شود بر عمل قراردادی است؟ چون گاهی بعضی از عذابها قراردادی است. دولت تعیین می کند که هر که از چراغ قرمز رد شود باید اینقدر بدهد این قراردادی است. امروز این طور می

گوید فردا یک چیز دیگر می گوید بعضی از مجازات ها به این صورت است یعنی کسانی که حکومت ها در دستشان است می نشینند و یک مجازات هایی در برابر اعمال جعل می کنند این اعتباری است. آیا این چنین است بهشت و جهنم در برابر اعمال ما یک چیزی قراردادی است؟ خداوند این طور اعتبار کرده؟! این یک احتمال، احتمال دیگر این که نه این یک چیز قراردادی نیست بلکه این نتیجه ی عمل است مثل حاصل که نتیجه ی بذر است. شما یک تخمی در جایی می کارید آن تخم نمو می کند می شود یک درخت.

هرکه تخم خار کارد در جهان هان هان آن را مجو در گل ستان

یکی تخم گل می کارد گل به دست می آید و یکی تخم خار می کارد خار بدست می آید. به این صورت است؟! این قراردادی و اعتباری محض نیست بلکه رابطه علت و معلولی و سبب و مسببی است. رابطه مُعِدّ و مُعَدّ. یک این چنین رابطه ای این هم یک احتمال است. احتمال آخری این است که نه خیر اصلا خود عمل مجسم می شود؛ منتهی عمل دو چهره دارد؛ در دنیا چهره زکات و روزه و نماز و حج است و چهره اش چهره ی دروغ و ظلم و غیبت است ولی همین عمل در آخرت تجسم پیدا می کند به صورت عذاب اگر عمل بد باشد و به صورت نعمت اگر عمل خوب باشد. این سومین تجسم اعمال است. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان این را اختیار کردند چون ایشان می گویند که **(الیوم تجزون ما کنتم تعملون)** امثال این ها در قرآن زیاد است اصلاً **(ما کنتم تعملون)** جزای شما همان عمل شماست. از این قبیل عبارت ها. مثلا روزی که **(عملت من خیر محضرا)** همان عمل حاضر است از آیات این طور استناد کردند. آیت الله شهید مطهری هم در عدل الهی همین را اختیار کرده اند. این بحث تجسم اعمال است.

بحث دیگر این است که آیا می شود که دنیا مجسم باشد که ائمه دنیا را ببینند ما در روایت ها داریم که در روز قیامت قرآن به" احسن صورة" حاضر می شود و مورد غبطه ی انبیاء و شهدا واقع می شود که این کیست که به احسن صورة حاضر شده؟! بعد می گوید من قرآنم. کسانی که مرا خواندند و عمل کردند او بهشتی و آن هایی که عمل نکردند این چنین اند. مثلا ماه رمضان یا روز حضور پیدا می کنند. از این موارد زیاد داریم. در مکاسب محرمه شیخ انصاری در بحث «تولی من قبل الظالم» که بحث کرده در اواخر مکاسب محرمه قبل از بیع در آنجا ایشان این بحث را پیش کشیدند. ــاین خیلی برای ما مهم است ــ ایشان نوشتند که در اهواز وقتی نجاشی والی آنجا شد و از شیعیان خاص امام صادق(ع) بود نامه ای نوشت به امام صادق (ع) «انی ابتلیتُ» من مبتلا شدم به ولایت اهواز. برای من دستوری صادر کنید تا در حکومت خودم به آن دستور عمل کنم. شیخ انصاری این را در دو، سه صفحه ذکر کرده. امام صادق (ع)جواب می دهند. ما دو نفر را داریم که ولایت پیدا کردند امام برایشان نامه نوشته یکی مالک اشتر است که حضرت امیرالمومنین برایش نامه نوشتند نامه ۵۳ نهج البلاغه که طولانی ترین نامه در نهج البلاغه است. وقتی که مالک حاکم مصر شد البته آن به صورت یک برنامه ی جامع حکومتی الان هم در سازمان ملل وجود دارد. حضرت امیر(ع) خیلی متاثر شدند از این که مالک در راه شهید شد و می گفتند آن نامه چه طور شد؟ بالاخره بعداً به دست ما افتاده. دوم نامه امام صادق به نجاشی بود که شیخ انصاری هم در آنجا نقل کرده به عنوان خاتمة، که این نامه است. یعنی نجاشی از امام صادق(ع)خواسته که من مبتلا شدم به حکومت اهواز. برای من شما یک نامه ای بنویسید که برنامه ی حکومتی من چه طور باشد؟ حضرت می فرمایند: «فسرنی ذلک، و سائنی» از یک طرف خوشحال شدم از این که مثل تو انسانی در صدر یک حکومت قرار بگیرد و از این جهت من ناراحت شدم که نکند تو لغزشی پیدا کنی که لغزش شماها بسیار سخت و گران تمام می شود. مطالب زیادی ذکر کردند که اگر یک وقتی، وقت کنیم آن را می خوانیم. بعد در آن جا دارد که امام صادق (ع) مطلبی را برای نجاشی از پدرشان امام باقر(ع) و ایشان از امام سجاد(ع) ذکر می کنند که سیدالشهدا (ع) وقتی که خواستند برای عراق بروند ابن عباس آمد و گفت که عراق معلوم است و مردم کوفه معلومند، شما به آن جا بروید معلوم نیست که به وعده های خودشان عمل کنند و امام حسین (ع) به ابن عباس فرمودند که پدر من حضرت امیرالمومنین زمانی که در فدک مشغول کار بودند دنیا در آن جا مجسم شد یعنی دنیا را دیدند. آن جا با دنیا حرف زدند «یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلاثا لا رجعة فیها» امثال این ها که دنیا به صورت یک شخصی که در آن جا است که به صورت "بثینه" که زیباترین زنان عرب بود ظاهر شد. گفت یا علی چرا در فدک زحمت می کشی و کار می کنی؟ بیا من را به عنوان همسر خود بگیر من تو را مستغنی می کنم. خوب حضرت شناختند که این دنیاست. حضرت به او فرمودند که من از تو مستغنی هستم « یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلاثا لا رجعة فیها » خلاصه این مطلب بر این است که این جا که می خواهیم عرض کنیم خطاب امیر المؤمنین (ع) «یا دنیا یا دنیا» را نمی توانیم این را حمل بر مجاز کنیم. در نظر ایشان دنیا مجسم و حاضر و با او حرف می زند. خلاصه در آن جا ضرار به معاویه می گوید که دیدم شبی

«يَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِيمِ وَ يَبْكَى بُكَاءَ الْحَزِينِ وَ يَقُولُ يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكِ عَنِّي أَ بِي تَعَرَّضْتِ» شوق خود را به طرف من متوجه کردی «الیک» یعنی از من دور شو. متعرض من شدی «أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ» شوق خود را به طرف من متوجه کردی «لَا حَانَ حِينُكِ» وقت آن نیست که بتوانی مرا فریب دهی «هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكِ قَدْ طَلَّقْتُكِ ثَلَاثاً لَا رَجْعَةَ فِيهَا فَعَيْشُكِ قَصِيرٌ وَ خَطَرُكِ يَسِيرٌ وَ أَمَلُكِ حَقِيرٌ» زندگی تو بسیار کوتاه است، آمرزش تو بسیار کم است، آرزوها در تو بسیار ناچیز است. «آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ».

آدرس این بحث نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۷۴، ابن ابی الحدید جلد ۱۸ صفحه ۲۲۶، ابن ابی الحدید دارد که وقتی ضرار این طور توصیف کرد معاویه و همه گریه کردند، عظمت امیرالمومنین را طوری توصیف کرد که همه گریه کردند. بعد گفت یا ضرار «فکیف حزنك علیه» حالا که امیرالمومنین علیه السلام شهید شد حزن تو در چه حد است «قال حزن من ذبح ولدها فی حجرها» مثل مادری که فرزندش را در آغوشش سر ببرند چه طور آن مادر ناراحت می شود من هم آن مقدار محزون هستم. شرح خوئی جلد۲۱ صفحه۱۱۱، بحرانی جلد۵ صفحه۲۷۶، فی ظلال جلد ۵ صفحه۲۵۸.

بقیه انشاالله برای بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفتاد و ششم تاریخ: ۸۷/۱۲/۲۴

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

یکی از مباحث مهم جهاد مسئله ی رباط است. یعنی مرزداری. که فقهای ما در کتاب جهاد به عنوان مرابطه یا رباط ذکر کردند. رباط لغتاً به معنای این است که انسان مرزی در نظر می گیرد. در آن مرزی که آن طرف دشمن وجود دارد. برای خاطر اینکه دشمن به این طرف مرز نفوذ نکند و داخل نشود در مرز مراقب است. به این می گویند مرزبندی و مرزداری و رباط. این یکی از مباحث مهم کتاب جهاد است. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۸ ذکر کرده. تبعاً للشرایع و شرح شرایع است و کتابهای دیگر.

اولاً بحث این است که تبعاً لجواهر آیا رباط، مرابطه، مرز آبی، مرز خاکی، مرز هوایی، این حفظ مرز و مرزداری و سنگرداری در مرز این آیا مستحب است یا واجب است. حالا ما اول قول فقها را نقل می کنیم. صاحب جواهر گفته به اینکه این مستحب است. بلکه می گوید "بلا خلافٍ أجِدُ". من اختلافی در این پیدا نمی کنم. که مرابطه مستحب است. بعد هم یک قولی از بعضی نقل کرده که نه واجب است. اما خودش می گوید به اینکه مستحب است. بعداً رفته رفته قولی از شیخ طوسی نقل می کند که در زمان غیبت امام اصلاً مستحب هم نیست. عرض کردیم که آن برداشت و کیفیت بحثی که ما داشتیم با کیفیت بحثی که اینها دارند خیلی فرق دارد. بیشتر اقوال مبتنی بر این است که در زمان غیبت امام اصلاً جهاد واجب نیست. کسانی که در زمان غیبت امام معصوم اصلاً جهاد را واجب نمی دانند اینها مثل این است که این جهاد را و کیفیت برخورد با دشمن را متعطل می دانند، تا امام زمان ظهور کند. که صاحب تذکره، علامه اجماع نقل کرد. قبلاً خواندیم در آن بحث جهاد که متوقف بر وجود امام عادل است. آنجا گفتیم صاحب ریاض و علامه در تذکره ادعای اجماع کردند بر اینکه در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اصلاً جهاد وجوب ندارد. بله دفاع هست. اگر حمله کردند، ما باید جواب بدهیم؛ اما جهاد وجود ندارد. بنا بر این مبنا و این طور برداشت اینها جهاد را واجب نمی دانند. مرابطه را هم که یک شأنی از شئون جهاد است، آن را هم واجب نمی دانند، لازم نمی دانند.

بعد بحث کردند حالا که واجب نیست آیا مستحب هست یا مستحب نیست. در این بحث کردند. صاحب جواهر اختیار کرده استحباب را در صفحه ۳۸ از جلد ۲۱ و می گوید که "بلا خلاف اجد" مستحب است. دلیلش را بعداً می گوییم. بعد قولی هم نقل کرده از شیخ طوسی در نهایه که اصلاً در زمان غیبت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف مستحب هم نیست و اینها. این قولی است که نقل کرده. از لحاظ اقوال اینها متطابقند به اینکه مستحب است. آنها دلیلشان چی هست. باید ما دلیلها را در نظر بگیریم. به نظر ما دلیلی از آیات قرآن داریم. دلیلی از روایات داریم. دلیلی از عقل داریم.

اما دلیلی از آیات قرآن سه آیا با این موضوع ارتباط دارد. یکی آیه ۲۰۰ از سوره ی آل عمران که آخرین آیه از سوره ی آل عمران است. (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون) آیه ۲۰۰ از سوره ی آل عمران، سوره ی سوم قرآن مجید ، آخرین آیه است از این سوره. مفسرین در تفسیر آیه اختلاف شدید دارند. مخصوصاً در کلمه ی "رابطوا"، "رابطوا" آیا با بحث ما ارتباط دارد. بحث ما در رابطه است دیگه. آیا کلمه ی "رابطوا" در این آیه با بحث ما ارتباط دارد یا ندارد؟ آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان "رابطوا" را طوری بحث کرده که هیچ ارتباطی به جهاد ندارد. عجیب این است که ۴۰ صفحه، آیت الله طباطبایی در این آیه بحث کرده. ممکن است سؤال کنید چطور ۴۰ صفحه در این آیه بحث کرده. در این عنوان کرده "رابطوا" یعنی با هم ارتباط داشته باشید. "رابطوا" به معنای ارتباط و "اصبروا" یعنی صبر کنید. صبر بر ترک معصیت، صبر در مقابل مصیبت، صبر در اداء فرائض. روایات زیاد ما صبر را به سه قسمت تقسیم می کند. تحمل انسان داشته باشد در برابر مشکلات. اداء فرائض مشکلات دارد. این یک جور صبر است. دیگر صبر در مصائب. این هم یک جور است. مصیبتها فشار می آورد به انسان، باید تحمل داشته باشد، صبر کند. یکی هم صبر بر ترک محرمات و اینها. ترک گناهان. این معنی "اصبروا" است. "اصبروا" حکم "کل فردٍ فردٍ" است. فرد فرد را می گوید. هر فردی وظیفه دارد که صبر کند در این مراحلی که عرض شد. اما "صابروا" این است که صبرها را با هم هماهنگ کنید. چون اگر شما صبر کنید و من صبر نکنم بالاخره آن اجتماع منظم به هم می خورد. "صابروا" یعنی علاوه بر اینکه "کل فردٍ فردٍ" صبر کند، صبرها را با هم هماهنگ کنید تا مقصود اصلی به وجود بیاید. این هم معنی "صابروا" است. که باب مفاعله بین اثنین "صابروا" صبرها را با هم هماهنگ کنید. هر فرد فردی علاوه بر آن وظیفه دارد، یک وظیفه ای هم داریم ما، وظیفه اجتماعی که صبرها را با هم هماهنگ کنیم متطابق کنیم. بعد "رابطوا"، این را چه طور معنا کنیم. آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان "رابطوا" را، آدرسش

را هم عرض کنم خدمت محترمتان، "رابطوا" را ایشان در جلد چهارم المیزان از صفحه ۹۷ تا صفحه صد و چند که ۴۰ صفحه تقریباً می شود در "رابطوا" بحث کرده. البته بحثها گاهی آیت الله طباطبایی بعضی از مطالبش با تفسیر آیه متطابق نیست. آیه یک مناسبتی دارد. "رابطوا" یعنی بین هم رابطه ایجاد کنید. با هم مرتبط باشید. افراد جامعه برای تشکیل یک جامعه ی منظم باید با هم ارتباط داشته باشند. نحوه ی ارتباط را ایشان آمده در چهل صفحه بحث کرده. شانزده مطلب ذکر کرده. ایشان هیچ روایتی نقل نکرده. "رابطوا" به همان معنایی که عرض می کنم. شانزده مطلب ذکر کرده. مطالعه اش بسیار مفید است. به مناسبت ذکر کرده. یکی از آنها مثلاً ولایت فقیه است. اجتماع لازم است و چنین باشد و در رأس اجتماع باید یک فقیهی باشد و چه باشد و در این جا خیلی انتقاد از غربگرایی از آن وقتی که مسلمانها رعایت نکردند آن رابطه اجتماعی و اسلامی را و این باعث شد که اسلام ضعیف شد و مسلمانها ضعیف شدند. خلاصه ۱۶ مطلب در ۴۰ صفحه ایشان، خودش می تواند یک کتابی باشد. مطالب بسیار مفید است. روی آن اطلاعات وسیعی که ایشان دارد، ۴۰ صفحه ایشان در تفسیر این آیه بحث کرده. اما ربطی به "ما نحن فیه" ندارد. که راجع به جهاد باشد و آن رباطی که مورد بحث ما است ربطی نداده ایشان. "رابطوا" به معنی لغوی یعنی با همدیگر ارتباط داشته باشید. کیفیت ارتباط چون متفاوت و مختلف است در این بحث کرده. قول مفسرین را می گوییم. این تفسیر آیت الله طباطبایی است. البته وقتی بحث روایی می رود، بحث راجع به روایت را ذکر می کنیم. اما در بحث خودش، بحث تفسیری در این ۴۰ صفحه هیچ ارتباطی به کتاب جهاد نداده. به بحث ما مربوط نبود. این کلام آیت الله طباطبایی است. اما در تفسیر مجمع البیان، ایشان برعکس می گوید که "رابطوا" یعنی "رابطوا عدوکم". نه خیر "اصبروا" در اداء وظیفه ی خودتان، "صابروا" در مقابل عدو، همین طور "رابطوا عدو". مجمع البیان هم آدرس نوشته باشم خدمتتان عرض کنم. جلد دوم ده جلدی است. مجمع البیان چند جور چاپ شده است. آن چه که پیش بنده است ده جلد است. مجمع البیان ده جلدی، جلد دوم صفحه ۵۷۳. صاحب مجمع البیان ایشان این جور نوشته اول اللغه، بعد المعنا، گاهی الاعراب. خوب در لغت می گوید که "اصل الرباط"، اصل رباط «ارتباط الخیل للعدو». اینکه ما اسب را ببندیم و نگهداری کنیم، برای مقابله با دشمن. اصل رباط را این می گوید لغتاً. اما «استعمل فی کل مقیم فی ثغر» بعد استعمال شده که مرکس در مرز اقامت کند برای دفع دشمن به آن می گویند مرزبندی و مرزداری و رباط. ایشان آمده است، عرض کنم به اینکه می گوید آیات قبل را اگر در نظر بگیریم مربوط به اقوال مومنین و اقوال کافرین است و خداوند می خواهد نتیجه بگیرد یعنی نتیجه ی سوره ی آل عمران این است. (یا ایها الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون) نتیجه این است. می گوید صبر، می گوید در معنا، چند تا معنا دارد آیه. احتمال چند وجه دارد. اما می گوید صبر بر اینکه بر اداء فرائض، "صابروا" لزوم دین در جهاد. "رابطوا" معنایش همان مرزداری در برابر دشمن است. «وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام» می گوید این معنا که ما می گوییم "رابطوا" به معنی مرزداری در برابر دشمن، از حضرت باقر علیه السلام نقل شده. و می گوید این قول، قول اقرب است و اول است. پس بنابراین "رابطوا" را مجمع البیان به همان بحث ما که مرزداری در برابر دشمن. اینطور معنا می کند. این مجمع البیان است.

ما یک تفسیر داریم به نام تفسیر برهان. در حقیقت ما دو جور تفسیر داریم. یک تفسیر داریم که آیات قرآن تفسیر می شود. خیلی نظر به اخبار اهل بیت ندارد. این یک جور تفسیر است. آیت الله طباطبایی جداکرده. اول بحث می کند بعد بحث روایی را می گوید. بعضی اصلاً نظر ندارند. خود لغت هر چی اقتضا می کند، آیات را اون جور تفسیر می کنند. یک جور تفسیر، این جور تفسیر است. یک جور تفسیر نظر دارد به اخبار اهل بیت :. از جمله کتابهای در این قسمت مهم، تفسیر برهان است. در تفسیر برهان ۱۲۰۰ روایت وجود دارد. ایشان عنایت دارد به اینکه آیات قرآن را با اخبار اهل بیت : که قرآن "نزل فی بیتهم" تفسیر کند. تفسیر برهان در چند جلد چاپ شده. سابقاً سه، چهار جلد، ده، دوازده جلد در پاورق هم مدارک نوشته. این تفسیر برهان یک مزیت دیگر هم دارد. و آن این است که ما روایات را سعی می کنیم که مسنداً نقل کنیم. تفسیر صافی سند را حذف می کند. نور الثقلین سند را حذف می کند. اما تفسیر برهان آن اندازه که ممکن بوده سعی کرده با سند نقل کند و ۱۲۰۰ روایت در تفسیر برهان وجود دارد. ببینیم حالا ایشان چه می گویند. معنی آیه.

تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۱۴۹. ایشان شانزده خبر در تفسیر این آیه ذکر کرده. (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون) شانزده خبر ذکر کرده. جلد دوم صفحه ۱۴۹ تا ۱۵۲. حالا بعضی هایش را می خوانیم. خبر دوم «عن أبی عبد الله علیه السلام اصبروا علي الفرائض و صابروا علي المصائب و رابطوا علي الأئمة :» "رابطوا" را بیشتر روایات این است که ارتباط با ائمه داشته باشید. به آن رابطه که ما مرزداری کنیم در برابر دشمن تفسیر نکرده. روایات ما که ایشان نقل می کند، همه اش "رابطوا" با ائمه :. خبر دوم «اصبروا علي الفرائض و

صابروا علي المصائب و رابطوا علي الأئمة :» خبر چهارم آن ابی عبد الله بود. این از امام باقر (علیه السلام) «اصبروا علي أداء الفرائض، و صابروا عدوكم، و رابطوا إمامكم المنتظر» این خبر چهارم حضرت باقر (علیه السلام) ارتباط با امام زمان داشته باشید. خبر ششم از ابی عبدالله (علیه السلام) «اصبروا علي المصائب ، و صابروا علي الفرائض ، و رابطوا علي الأئمة :» خبر هشتم از ابی عبدالله (علیه السلام) «اصبروا علي دينكم، و صابروا علي عدوكم ممن يخالفكم، و رابطوا إمامكم، و اتقوا الله فيما أمركم به، و افترض عليكم». خبر یازدهم باز ابی عبدالله (علیه السلام) «رابطوا إمامكم» خوب این اخباری که در تفسیر برهان است به همین ترتیب است. در تفسیر برهان "رابطوا" را همه را زده به اهل بیت :. یا امام منتظر یا ائمه : به آنها ارتباط داده. ملاحظه می کنید که چقدر تفاوت می شود. آیت الله طباطبایی اصلاً هیچ ارتباطی نمی دهد حتی با جهاد هم. مسلمانها باید با همدیگر ارتباط داشته باشند. ولی درباره ی کیفیت ارتباط ۴۰ صفحه بحث می کند. و ۱۶ مطلب ذکر می کند. مجمع البیان می گوید نه خیر "رابطوا" یعنی در باب جهاد. مرزداری کنید در برابر دشمن و جلوی نفوذ دشمن را بر کشورهای اسلامی بگیرید و خیلی مطلب هم مهم است. برای خاطر مرزداری. چه مرز آبی، چه مرز خاکی، چه مرز هوایی. از آنجا ها نفوذ می کند اول. خیلی مهم است. مجمع البیان این طور معنا می کند. تفسیر صافی هم که آن هم عنایت دارد به اخبار ائمه : خلاصه ی تفسیر برهان را ذکر کرده. که "رابطوا" یعنی با اهل بیت : ارتباط داشته باشید. این هم تفسیر برهان. این نسبت به این آیه که بنا بر قول مجمع البیان این آیه درباره ی بحث ماست که در برابر دشمن مرزداری داشته باشید.

البته آنچه بنده عرض می کنم یک نمونه ای از بحث است. آنقدر فرصت مراجعات به تفسیر همگانی ندارم. ما برای نمونه گفتیم که تفسیر مجمع البیان این است. تفسیر برهان آن است. تفسیر صافی آن است. تفسیر المیزان این است. بله تبیان شیخ طوسی خیلی مهم است. تفاسیر دیگر خیلی مهم هستند. مراجعه کنید. مخصوصاً بعضی ها معتقدند که مجمع البیان خلاصه ی تبیان شیخ طوسی است. چون شیخ طوسی تفسیرش قطورتر است و بیشتر است. مجمع البیان خیلی ارتباط دارد با تبیان. من فرصت نکردم برای مراجعه ی به تفسیر تبیان که شیخ طوسی چه می گویند. ما همین قدر عرض کردیم که در آیه بنا بر قول صاحب مجمع البیان به بحث ما مربوط است که "رابطوا" یعنی در برابر دشمن مرزداری مهمی داشته باشید تا راه نفوذ دشمن را بگیرید. خودمان هم که عرض می کنیم. بعداً عرض خواهیم کرد.

آیه دوم از قرآن مربوط به مرزداری. همان آیه ای است که یک وقتی، یک مقداری در آن ما بحث کردیم. آن بحث آن بود که (یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ) و پشت سرش (فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَميعا) مربوط به جهاد است که آمادگی خودتان را برای دفاع از دشمن حفظ کنید. این خیلی مهم است. ما قبلاً بحث کردیم که این حفظ آمادگی در برابر دشمن به چه کیفیت بایستی باشد. (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَميعا) آیه ی ۷۱ از سوره ی نساء است. این آیه خیلی مهم است. درس بسیار بزرگی دارد. آمادگی خودتان را از همه جهت حفظ کنید. دستور جامع، همه جانبه در همه ی قرون و اعصار برای حفظ امنیت خود و دفاع از کیان و قدرت اسلام و مسلمین.

گفتیم یک آمادگی، آمادگی علمی است. برای خاطر اینکه سابقاً با شمشیر و اینها جنگ می شد در هر زمان آمادگی یک طور است. آمادگی رزمی با علوم روز همیشه تفاوت می کند. تحقیقات و فن آوری، پیشرفتهای علمی اینها همه باید در نظر باشد برای آمادگی علمی در برابر دشمن. دشمن روز به روز تجهیزات مدرن تری به وجود می آورد. شما هم باید آمادگی علمی داشته باشید تا بتوانید در برابر دشمن آن نقش خودتان را ایفا کنید. این آمادگی علمی است. دوم آمادگی روحی است. یعنی انسان از لحاظ فرهنگ شهادت طلبی و جهاد، روحیه ی جهاد داشته باشد، روحیه ی برخورد داشته باشد. این هم خیلی مهم است. حدیثی عرض کردیم از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) «من مات و لم يغز و لم يحدث نفسه بالغزو مات علي شعبة من النفاق» هر کس که به جبهه نرفته و یا خودش را آماده نکرده برای رفتن، بمیرد یک مقداری از نفاق در روحیه ی این هست. انسان کامل آن است یا به جنگ رفته باشد یا خودش را آماده کند برای رفتن به جهاد. البته این هر چه قدر قوی تر باشد. مثل حسین فهمیده ها باشد. حماسه باشد. خوب شدیدتر است. این آمادگی روحی بهش می گوییم. آن هم آمادگی علمی است. این دومی آمادگی روحی خود شخص است. سوم آمادگی تسلیحاتی و تجهیزاتی. خوب این هم خیلی مهم است. آمادگی اطلاعاتی، یعنی از نقشه های دشمن در جنگ از همه جهت ما مطلع باشیم. این آمادگی اطلاعاتی است. خیلی مهم است. مثلاً من باید بدانم که دشمن اگر بخواهد حمله کند، از کجا حمله می کند، از کجا برای هواپیمایش بنزین می گیرد، از کجا چی می کند. تمام راهکارهایی که ممکن است دشمن از آن راهها نفوذ کند، تمام راهکارها را ما باید قبلاً داشته باشیم آمادگی اطلاعاتی به این می گوییم. دیگر آمادگی تمرینی و بدنی است. هر فردی، حالا بعداً ما باید بحث سبق و رمایه را بحث کنیم. سبق و رمایه بیخود نبوده. افراد باید آمادگی بدنی و

تمرینی داشته باشند. هر کسی، امام (رضوان الله علیه) فرمودند که ما ارتش بیست میلیونی، سی میلیونی داریم. یعنی همه ی افراد بروند و یاد بگیرند. حتی ما طلبه ها هم لازم است که برویم و این کار را بکنیم. همهی افراد بروند و یاد بگیرند و آمادگی تمرینی داشته باشند. "خذوا حذرکم" من جمیع جهات باید باشد. این هم یک نوع آمادگی است. آمادگی بعدی می شود آمادگی مرزی. آمادگی علمی، آمادگی روحی، آمادگی تجهیزاتی، آمادگی اطلاعاتی، آمادگی بدنی و تمرینی، یکی هم آمادگی مرزی. الان الحمد لله تعالی مرزهای ما مرزبانهای ما قوی هستند که دشمن قدرت ندارد. هم آبی، هم خاکی، هم هوایی. (خُذُوا حِذْرَكُمْ) می شود به این آیه که امر است و مفید وجوب، استدلال کرد برای وجوب رباط. ما معتقدیم به وجوب رباط نه استحباب. واجب است که این کار انجام شود در برابر دشمن هایی که ما داریم. در هر زمانی همین طور است. آمادگی خیلی مهم است. مرزبانی خیلی مهم است. این هم دوم. این آیه، آیه ی ۷۱ از سوره ی ۴ سوره ی نساء بود.

آیه ی سوم که میرزای قمی در "جامع الشتاط" آن را ذکر کرده. به نظر ما آن هم دلالت دارد بر این مطلب. (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ) این آیه ی شریفه که می گوید آماده کنید در برابر دشمن. (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) آن اندازه قوه و قدرت دارید، همه ی اینها را آماده کنید در برابر دشمن. و (وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ) را ایشان، میرزای قمی می گوید بعضی ها این طور تفسیر کردند. یعنی اسبها را، مرکبها را در مرزها ببندید، آماده نگه دارید در حدی که (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ) اصلاً خود همین مطلب دشمن را عقب می زند. دشمن باید از شما احساس ترس کند. احساس در حدی باید باشد که همیشه دشمن از شما احساس ترس کند. این آیه هم دلالت دارد.

بنابراین ما سه تا آیه امروز با توفیق خداوند ذکر کردیم. اول آیه ی ۲۰۰ از سوره ی آل عمران بود. دوم آیه ی ۷۱ از سوره ی نساء بود. (خُذُوا حِذْرَكُمْ) بود. آخری همین آیه ای که عرض کردیم. این آیات را مطالعه کنید تا ان شاء الله برای بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفتاد و هفتم تاریخ: ۸۷/۱۲/۲۶

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث درباره ی مرابطه کـه یکـی از بحثهـای جهـاد اسـت. یعـنی مرزداری. مسئله ی مرزداری، مرزهای آبی، خاکی، هوایی کـه راههـای نفوذ دشمن هست. کسانی که وظیفه دارند بر حفظ کیان اسلام و مسلمین، بر آنها لازم است که مرزها را بشناسند و نقشه هـای دشمـن در خـارج مرزها به چه ترتیبی است، بشناسند و مرزها را حفظ کننـد کـه راه نفـوذ دشمن از همه جهت بسته شده باشد. این یکی از بحثهای مهم جهاد اسـت. فقهای ما نوعاً ذکر کرده اند که مستحب است. محقق در شـرایع دارد کـه مرابطه مستحب است. «لأنها لا تتضمن قتالا بـل حفظـا و إعلامـا» مـی گوید این قتال نیست. منظور چیه که مرابطه مستحب است؟ چرا مستحب است؟ چون متضمن قتال نیست. نظرشان به این است که در زمان غیبـت امام زمان علیه السلام جهاد واجب نیست. چون جهاد واجب نیست، چون جهاد را اینها می گویند باید در رکاب امام معصـوم علیه السلام باشـد. و چـون امـام معصوم علیه السلام حضور ندارد، پس واجب نیست. در غیر رکاب امام معصوم علیه السلام حرام است. مثل "لحم خنزیر" و "میته" که قـبلاً داشـتیم. پـس مـی خواهد ایشان دفع دخل بکند. چرا می گوید مسـتحب اسـت؟ چـرا مـی گوید واجب نیست؟ چون اگر بگوییم واجب نیست بـرای خـاطر اینکـه قتال نیست. قتال را ما حرام می دانیم. ـایشان می خواهد بگویـدـ در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام قتال حرام است. قتال نیست تا حرام باشد. بلکه این حفظ است و اعلام است. حفظ است، حفظ مرز از نفوذ دشمـن. اعلام است برای اینکه ما در آن قسـمت اطلاعـاتی کسـب مـی کنـیم از تحرکات دشمن. کسانی که در مرز هستند اطلاعاتی از تحرکـات دشمـن بـه دست می آورند. اعلام می کنند به داخل. ولی خودشان قتال نمـی کننـد. اگر خودشان قتال می کردند، حرام بود. پس خودشان قتـال نمـی کننـد. چون قتال نمی کنند، حرام نیست. مستحب است از جهتی کـه ایـن حفـظ است و اعلام است و روایت داریم. واقعاً بازنگری این مسائل خیلی مهم است. چه جور مسائل را ما حساب کنیم. چون حکومت اسلامی نبـوده، خودشان قدرتی نداشتند، در دست ظالمین و جبارین بوده و با آنها در امر جهاد شرکت کردن را حرام می دانستند. چـون امـام عصـر علیه السلام غایـب است. و جهاد هم نیست مگر با حضور امام عصر علیه السلام. اینجوری حساب می کردند. چون اینجوری حساب می کردند پس مـی بینیـد « لأنهـا لا تتضمن قتالا » مرابطه از این نظر مستحب است که قتال نیست تـا حـرام باشد. «بل یکون حفظاً و اعلاماً» این برای حفظ مرز اسـت و یکـی هـم اعلان است که اگر دشمن تحرکات داشت و ما خبر پیدا کـردیم بـه مرکـز اطلاع بدهیم. جواهر و قواعد علامه به همین ترتیب است. شرایع به همین ترتیب است که عرض کردم. پس اینها این طور می خواهند بگویند

. حالا شرایع را بخوانیم. «و من لواحق هذا الرکن المرابطة. و هـی الإرصاد لحفظ الثغر» نگهبانی و ترصد و اینها برای حفظ مرز است. و هی مستحبّة، و لو کان الامام مفقودا» هر چند امام غایـب اسـت. «لأنهـا لا تتضمن قتالا، بل حفظا و إعلاما» می گویـد از ایـن جهـت ایـن واجـب نیست و مستحب است چون قتال نیست. اگر قتال بود، حـرام مـی شـد. محقق می خواهد بگوید. بلکه این حفظ است و اعلام است. مسئله را این طور حساب کردند که امام زمان علیه السلام که غایب است و حکومت اسلامی وجود ندارد. حکومت مال جباران است و مال ظالمین است و جزء آنهـا قلمداد شدن حرام است. ثبت نام در دیوان آنها حرام است. کمک به آنها حرام است. هر نوع کمک به آن ظالمین حرام است. چون این چنین است قتال با آنها که مثل لحم خنزیر است و چی هست و گفتیم حـرام اسـت. پس این «لا تتضمن قتالا» تا حرام باشد. «بل یکون حفظا و إعلاما» این حفظ مرز است. و اعلان به اینکه اگر تحرکـاتی از دشمـن دیـدیم اطـلاع بدهیم به داخل. اینها معتقدند به اینکه امام زمان غایب است، قتال نیست. قتال حرام است. «لا جهاد » الا با امام عادل، امام عادل هـم یعـنی امـام زمان. از این جهت مثل لحم خنزیر است. مثل میته و لحم خنزیـر اسـت. قتال اعم است. جهاد هم اعم است. دفاع اگر باشد، دفاع را واجـب مـی دانیم. اما صحبت در جهاد است.اگر یک بیضه ی اسلام، مملکـت اسـلام مورد هجمه قرار گرفت و دشمن آمد داخل شد دفاع را واجب می داننـد. اینکه جهاد کنیم و دشمن را دعوت به اسلام کنیم، اینها می گویند نه، ایـن شأن امام زمان علیه السلام است و الان هم مفقود است. بنابراین اینها قتـال را، دعوت به اسلام را، جنگیدن با دشمن را برای دعوت به اسلام حرام مـی دانند. مثل لحم خنزیر و لحم میته که خواندیم. مبنای اینها این است. بنـده که عرض می کنم که الان واقعاً کتاب جهاد در حوزه یک بازنگری لازم دارد، همین است. در زمانی اینها می زیسته اند که حکومت دست بنی امیه و بنی عباس و امثال آنها بوده. آنها ظالم بودند، جبار بودند. به هر عنوانی ثبت نام در دیوان جبار، کمک به جبار به هر عنوانی حرام می دانسـتند. امام صادق علیه السلام با اینکه در زمان بنی عباس می زیسته، روایات فـراوان داریم در اینکه «لَا تُعِنْهُمْ عَلَي بِنَاءِ مَسْجِدٍ» مسجد هـم بسـازند بـه اینـها کمک نکنید. روایاتن فراوان داریم. چون این چنین بوده اینها هم بر همان

اساس بحث کرده اند. دیگر فکر به اینکه یک روزی بیاید و جباران بروند کنار و حکومت به دست فقهای اسلام بیفتد و آنها ناچار باشند برای حفظ مملکت هم ثغرها. حفظ کردن مرزها لازم است. جهاد لازم است. همه چیز لازم است. این طور فکر نمی کردند. این قواعد علامه، شرایع، محقق اینها می گوید که مرابطه مستحب است. برای خاطر اینکه «لا تتضمن قتالا» قتال بود حرام بود. برای اینکه امام مفقود است. امام حاضر نیست. «بل یکون حفظا و إعلاما» این حفظ مسلمانهاست. اعلان به این چیزی که درک کرد و خبری پیدا کرد به مرکز مملکت خبر بدهد.

بحثهای جهاد که ما می کنیم نوعاً همین طور است. دیدگاهها فرق می کند. روی این دیدگاه اینها بحث کردند. غیر از دیدگاه ماست. غیر از این است که ولایت فقیه هست و فقیه همان قائم مقام امام معصوم علیه السلام است و هر کاری بکند، باید هم بکند. باید ظلم را قلع و قمع کند و حکومت اسلامی ترتیب بدهد و یکی از شئون حکومت اسلامی هم جهاد است. جهاد هم مسلماً مقدماتی می خواهد یکی از مقدمات مهم لواحق و آثار جهاد حفظ مرزها است. چه مرز آبی باشد، چه مرز خاکی باشد، چه مرز هوایی باشد. اینطور بحث نمی کردند که اینها. اینها بحث فقیهی است ولی مبسوط الید نیست و در کنار است و حکومت دست دیگری است و دست ظالمین است و به هر عنوان هم کمک به ظالمین حرام است.

ما عرض کردیم که این طور نیست. مرابطه،مرزبندی، مرزداری واجب است. به واسطه ی همین آیات. سه تا آیه ذکر کردیم. اول آیه ی ۲۰۰ از سوره ی آل عمران. سوره ی سوم قرآن. (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون) کلمه ی "رابطوا". گفتیم افرادی از کلمه ی "رابطوا" همان مرابطه را فهمیدند. این طور گفتیم. اقوال نقل شد. دیگر آیه ۶۰ از سوره ی انفال، سوره ی هشتم قرآن. (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُم) شما در حدی باشید که (عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُم) احساس رعب کند از شما. اگر مرزها را رها کنید. هیچ احساس رعب نمی کند. چون عمده همان مرزهاست. بنابراین شما باید آن اندازه قدرت رزمی پیدا کنید که (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُم). بنابراین این آیه هم دلالت دارد بر این مطلب. ما هر چی را که بحث می کنیم باید بحثمان راجع به آن باشد. اشکالمان راجع به همان باشد. آیه می گوید شما باید در حدی مجهز باشید و باید در حدی تجهیزات داشته باشید تا دشمن از شما بترسد. اگر ما مرزها را رها کنیم دشمن از ما نمی ترسد. سوم (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ) "حذر" گفتند "ما به الحذر". چیزی که دشمن را به آن وسیله می ترسانیم. بیشتر "حذر" را به سلاح معنا کردند. در صلاة خوف هم داریم که «و لیأخذو حذرکم» نماز خوف هم که می خوانید، اسلحه همراه داشته باشید. این یک معنایی است. اما آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان دارد که این شاید کنایه باشد از اینکه آمادگی خودتان را در برابر دشمن حفظ کنید. که دشمن بداند که شما آمادگی برای دفع دشمن دارید. اگر به این معنا، معنا کنیم، یکی از چیزهایی که به آن وسیله می فهمانیم که آمادگی دفع دشمن داریم مرزداری است. اگر دشمن بفهمد که مرزهای ما یله و رهاست و دشمن بتواند به آسانی نفوذ کند دیگر (خُذُوا حِذْرَکُمْ) نیست. بنابراین اگر این را آن طور که آن روز معنا کردیم، معنا کنیم دلالت دارد بر اینکه مرزداری واجب است. و صیغه ی امر هستند. "خذو حذرکم" آن هم "رابطوا" بود.

حالا ما وارد می شویم به کلام جواهر بهتر روشن می شود. دقت کنید و ببنید که جواهر چطور برخورد می کند با مسائل. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۸. اینها به نظر بنده نگاه می کردند به روایات. هر چه از روایات می فهمیدند، استنباط می کردند. اما آن نظر جمعی، نظر جمعی به اینکه جهاد برای چی هست و بالاخره حکومتی اسلامی لازم است که باشد و جهاد باشد، اینجوری نگاه نکردند. روایات را ببینیم، توجه کنید:

در جواهر جلد ۲۱ صفحه ۳۸. می گوید «فهی مستحبة» در شرح عبارت محقق. "مستحبة" چرا؟ «لما تسمعه من النصوص» "نصوص" را می گوییم. تکیه گاهشان نصوص است. می خواهد از آن نصوص استفاده ی استحباب بکند. «لما تسمعه من النصوص» که این "نصوص" در باب ششم و هفتم از ابواب جهاد عدو است که می خوانیم. عرض کنم خدمت محترمتان که صفحه ۱۹ وسائل جلد ۱۱، وسائل ۲۰ جلدی که می خوانیم. دقت کنید. چرا مستحب است و واجب نیست؟ برای خاطر اینکه «صرح به الفاضلان و الشهیدان» صاحب جواهر همیشه عنایت دارد که آن قول مشهور را یا اجماعی را درست کند. "لسان المشهور" است. کم اتفاق افتاده است در جواهر که بر خلاف مشهور چیزی گفته باشد. این است که اینجا مشهور اینطور گفته. «لا أجد فیه خلافا بینهم» حالا دلیلش چی هست. دقت در دلیل. دلیل، اصل است. اولین دلیل که واجب نیست اصل برائت است. اول کلام جواهر را عرض می کنیم، بعد ببینیم که چند تا اشکال دارد. «لِلْأَصْل» گفته اصل، اصل برائت. واجب نیست، مستحب است. «للأصل السالم عن معارضة ما یقتضی الوجوب» این اصل در برابر چیزی که مقتضی وجوب باشد نیست. چون همیشه اصل دلیل فقاهتی است. دلیل فقاهتی یعنی دلیل اجتهادی در مقابلش نباشد. می گوید در

مقابل این اصل چیزی که مقتضی وجوب باشد نداریم. «للأصل السالم عن معارضة ما یقتضی الوجوب کتابا و سنة» نه در قرآن چیزی هست که مقتضی وجوب باشد در مقابل اصل برائت و نه در سنت چیزی هست. چنین چیزی می خواهند بگویند. خوب اگر در قرآن چیزی باشد، مقتضی وجوب باشد، بر اصل برائت گاهی ورود دارد، گاهی حکومت دارد. اصل برائت عقلی باشد، دلیل اجتهادی بر آن ورود دارد. اصل برائت نقدی باشد دلیل اجتهادی بر آن حکومت دارد. ایشان می گوید نداریم چنین چیزی. اصلی که سالم است از معارضه ی چیزی که مقتضی وجوب باشد نه کتاباً چیزی داریم بر خلاف اصل و نه سنتا. چرا حالا؟ باید دقت کنیم. «ضرورة خلو الأول» می گوید در قرآن چیزی که دال بر وجوب باشد نداریم. بر وجوب مرابطه. به قدری در قرآن چیزی هست مبتنی بر مدح مرابطین است. مدح مرابطین اعم از وجوب است. چون در مستحبات هم مدح هست. «ضرورة خلو الأول عما یزید علي مدح» چیزی که زاید بر مدح باشد در قرآن نداریم. بله قرآن، ایشان قبول می کند که آیه دال است. آیه را حمل بر استحباب می کند. قرآن دال است بر مدح مرابطین. مدح هم اعم از وجوب است. در مستحبات هم ما مدح زیاد داریم. چیه حالا؟ کدامشان را می خواهد بگوید؟ این آیه را می خواهد بگوید. «الذین جاهدوا و رابطوا» این آیه ی ۲۰۰ از سوره ی آل عمران، ایشان اصلاً خلاف نقل می کند. یا جواهر غلط است، صاحب جواهر اصلاً متأسفانه به نظر بنده به آیات قرآن در استدلالهایش خیلی توجه ندارد. اصلاً آیه را غلط نوشته. ما کی داریم در قرآن "جاهدوا و رابطوا" قرآن اینطوری بوده (اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا) حالا یا نسخه غلط است یا ایشان مراجعه نکرده. بگوییم که در قرآن داریم «جاهدوا و رابطوا» این هم مدح است. در جای دیگر امر مقتضی وجوب است. اما ایشان می گوید این مدح است. مدح هم دلالت بر وجوب ندارد. «عما یزید علي مدح الذین جاهدوا و رابطوا» فقط در قرآن مدح داریم برای جهاد و ربط. این نسبت به قرآن «و قصور ما وصل إلینا من الثانیة» نسبت به سنت هم آنچه "وصل الینا" قصور دارد از افاده ی وجوب. افاده ی استحباب می کند. «و قصور ما وصل إلینا من الثانیة عن إثبات الحکم بالوجوب» بنابراین نه در کتاب قرآن و نه در سنت چیزی که مقتضی وجوب باشد ایشان می گوید ما نداریم. نداریم، باید برویم سراغ اصل برائت. اصل برائت را هم می گوید واجب نیست. استحبابش را از روایات استفاده می کنیم. ثواب دارد. ایشان اینجوری می گویند. «لکن فی التنقیح وجوبها» فقط یک نفر است در تنقیح گفته واجب است مرابطه بر مسلمین. واجب کفایی «من غیر شرط ظهور الإمام علیه السلام» آن وقت چون خودش قائل به این قول مشهور که امام نباشد واجب نیست می گوید «لعله یرید حال الضرر بعدمها» شاید تنقیح آن جا را هم می گوید که اگر مرزبندی نکنیم، ضرر به ما می رسد. دفع ضرر هم واجب است. «لا أن المراد وجوبها من حیث کونها کذلك مطلقا» نمی خواهد بگوید به اینکه همیشه واجب است. «نعم هی راجحة» هر چند امام هم نباشد، امام غایب باشد، رجحان دارد. چون متضمن قتال نیست. قتال هم با غیر امام عادل حرام است. متضمن قتال نیست تا مندرج باشد در فی ما دل علی النهی. بلکه متضمن حفظ است و اعلام است. این کلام جواهر است.

بنده نوشتم که چند تا اشکال می شود کرد به کلام جواهر. اولاً اینکه شما می گویید که اصل، برائت است. اصل در قبال آیات است. سه تا آیه ذکر کردیم. از این سه تا آیه اگر استفاده ی وجوب کنیم، تمسک به اصل در جایی است که دلیل اجتهادی در بین نباشد. آیه اگر مقتضی وجوب باشد نمی شود که تمسک به اصل کرد. ایشان تمسک به اصل کرده. اولا اصل لا یجری در قبال آیات. گفتیم که اصل برائت عقلی باشد آیات بر آن ورود دارند. نقلی باشد بر آن حکومت دارند. تمسک به اصل جایی ندارد. ثانیاً در کتاب عزیز در قرآن کریم کلمه ی "جاهدوا" که داریم. امر مقتضی وجوب است. "رابطوا" که داریم مقتضی وجوب است. شما می گویید که فقط مدح استفاده شود. و مدح هم اعم است از استحباب و وجوب. اینها مدح نیست. امر است دیگه. همان طور که در جاهای دیگر امر مقتضی وجوب است خوب اینجا هم باید امر مقتضی وجوب باشد. "رابطوا"، "جاهدوا". یعنی چه؟ مدح است. چرا مدح است؟! ظاهر قرآن دلالت بر وجوب جهاد دارد. چقدر آیه ی جهاد ما خواندیم. همین طور "رابطوا" صیغه ی اول دال بر وجوب است. مدح نیست. این وجوب صیغه "افعل" است. صاحب جواهر را می گویم که می گوید مدح. می گویم مدح نیست. صاحب جواهر می گوید این امر است که مقتضی مدح است. دال بر وجوب است. امر در جاهای دیگر دال بر وجوب است. اینجا امر دال بر مدح شد؟! ما با جواهر داریم حرف می زنیم. صاحب جواهر می گوید به اینکه در قرآن مدح است در "جاهدوا" و "رابطوا" مدح هم اعم از وجوب است. در مستحب هم مدح است. در جاهای دیگر صیغه ی افعال دال بر وجوب است اما اینجا دال بر مدح شد؟! اولا به اینکه اصل در مقابل آیات جاری نیست. دوم اینکه کتاب عزیز آنچه نوشته است صیغه ی افعل است و صیغه ی افعل دال بر وجوب است نه مدح تنها. ثالثا روایات که اینها می گویند «لما تسمعه من النصوص» این روایات را می خوانیم. از آن روایات ببینیم استحباب که ایشان استفاده

می کنند. برویم سراغ روایات که ایشان می گویند. دقت کنید در روایات. که دلیل ایشان این روایات است. در باب ششم از ابواب جهاد عدو صفحه ۱۹ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی. خبر اول باب ثواب را می گوید، کار نداریم. خبر دوم. دقت کنید. «و عنه» یعنی شیخ طوسی «عنه: عن محمد بن حسن صفار» خیلی جلیل القدر است و اسناد شیخ طوسی هم به ایشان خیلی خوب است. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى محمد بن عیسی بن عبید یقطینی» از طبقه ی ششم بسیار خوب است. «عَنْ يُونُسَ بن عبدالرحمن» سند صحیح است. «قَالَ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع رَجُلٌ» یونس می گوید به اینکه حضرت رضا علیه السلام یا حضرت ... البته ابالحسن مطلق حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را می گویند. ولی یک خبری داریم که قریب به همین است. امام رضا را هم می گوید. حالا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام «سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع رَجُلٌ وَ أَنَا حَاضِرٌ» دقت کنید «فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ» یک شخصی از دوستان شما «بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا يُعْطِي سَيْفاً وَ قَوْساً فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یکی از دوستان شما بهش خبر رسیده که یک نفر شمشیر و تیر می دهد برای جهاد در راه خدا. «فَأَتَاهُ فَأَخَذَهُمَا مِنْهُ» این از دوستان شما بوده. رفت و از آن شخص تیر را گرفت و همین طور شمشیر را. «و هو جاهل بوجه السبيل» ولی نمی دانست که در حکومت بنی عباس به جهاد رفتن حرام است. چون آنها قائلند که جهاد باید با امام عادل باشد. حالا اینها می گویند معصوم. نشد اقلاً فقیه عادل باشد. امام صادق علیه السلام خواندیم فرمودند که جهاد با اینها مانند لحم خنزیر است و میته. این است دیگه. « و هو جاهل بوجه السبيل ثُمَّ لَقِيَهُ أَصْحَابُهُ فَأَخْبَرُوهُ» خودش نمی دانست. «فاغتم» غمناک شد. چون بهش گفتند که با این بنی عباس، در رکاب بنی عباس، در دولت بنی عباس، کمک کردن به اینها، به جهاد رفتن در راه هدف اینها حرام است. «فَأَخْبَرُوه أَنَّ السَّبِيلَ مَعَ هَؤُلَاءِ لَا يَجُوزُ» گفتند که سبیل، جهاد با اینها جایز نیست. «وَ أَمَرُوهُ بِرَدِّهِمَا» گفتند برو این شمشیر را و تیر را که گرفتی پس بده. «قَالَ فَلْيَفْعَلْ» حضرت فرمودند همین کار را بکن. برو پس بده. «قَالَ قَدْ طَلَبَ الرَّجُلَ فَلَمْ يَجِدْهُ» رفت آن شخصی که آن شمشیر و تیر را داده بود پیدایش نکرد. «وَ قِيلَ لَهُ قَدْ قَضَى الرَّجُلُ» گفتم به این کرده مرده، از دنیا رفته شخصی که اینها را به شما داده. "قضی" به مردن می گویند اینها. «قَالَ فَلْيُرَابِطْ» حضرت فرمودند حالا که اینجوره پس برود و با این شمشیر و تیر رباط بکند. جنگ نکند، رباط بکند. «فَلْيُرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ» ولی جنگ نکند. چون جنگ کردن، این شرکت است با حکومت بنی عباس در جهاد. اما رباط این طور نیست. «فَلْيُرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ»، «قُلْتُ مِثْلَ قَزْوِينَ وَ عَسْقَلَانَ وَ الدَّيْلَمِ» حالا می خواهد رباط کند به کجا برود؟ برود به قزوین، عسقلان. اینها در آن زمان مرزی بودند میان کفار و مسلمانها. یعنی در زمان بنی امیه و بنی عباس ایران فتح شد تا قزوین و عسقلان ولی آن طرف هنوز فتح نشده بود. آنجا مرز است. «وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الثُّغُورَ» جایی که شباهت داشته باشد به همین مرزها. «فَقَالَ نَعَمْ» گفت اینجا بروم. گفت بله اینجا برو. امام فرمودند بله اینجا برود و مرزبانی بکند. «قَالَ فَإِنْ جَاءَ الْعَدُوُّ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي هُوَ فِيهِ مُرَابِطٌ كَيْفَ يَصْنَعُ» این شخص سوال می کند. رفت و آنجا مشغول مرزبانی شد. بعد دشمن کافر آمد و خواست از این مرز داخل کشور شود. چه کار کند. «قَالَ يُقَاتِلُ عَنْ بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ» بیضه ی اسلام اگر به خطر بیفتد، دفاع واجب است در هر زمانی واجب است. رکاب امام ندارد. اگر امام غایب هم باشد دفاع واجب است. اینجور که شد دیگر از جهاد بیرون می رود و می شود دفاع. دفاع از بیضه ی اسلام اشکال ندارد. «قَالَ يُجَاهِدُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَخَافَ عَلَى دَارِ الْمُسْلِمِينَ» جهاد کند. بعد گفت جهاد کند نه مطلق. اگر بر دار مسلمین ترسید. بله آنجا دفاع است و باید دفاع کند. حضرت بعد مثلی زدند. «أَ رَأَيْتَكَ» یعنی "اخبرنی" «لَوْ أَنَّ الرُّومَ دَخَلُوا عَلَى الْمُسْلِمِينَ» اگر روم داخل شد و به مسلمانها حمله کردند. «لَمْ يسع لَهُمْ أَنْ يَمْنَعُوهُمْ» بر مسلمانها لازم نیست که جنگ کنند. «قَالَ يُرَابِطُ وَ لَا يُقَاتِلُ وَ إِنْ خَافَ عَلَى بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ قَاتَلَ» حضرت باز تکرار کردند. رباط کنید ولی قتال نکنید. بله اگر ترسید خطری بر بیضه ی اسلام متوجه است، قتال کند. آن می شود دفاع در این صورت. «فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ» ببینید چقدر حضرت تحاشی دارند. «ليس لِلسُّلْطَانِ» اینجا هم دفاع می کند باز خودش وظیفه دارد. نه برای کمک به بنی عباس. «لِأَنَّ فِي دُرُوسِ الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله» برای خاطر اینکه این اگر بخواهد در اینجا دفاع نکند اسلام کهنه می شود. "دروس" یعنی مندرس شدن و کهنه شدن. اسلام مندرس می شود. و دروس اسلام، دروس ذکر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بله ... خلاصه می گوید که این برود و رباط کند. و قتال نکند. که تقویت و شرکت در حکومت بنی عباس باشد. اگر طوری شد که داخل شدند و مملکت اسلام، بیضه ی اسلام به خطر افتاد باید دفاع کند.

حالا صاحب جواهر منظورش چی هست؟ صاحب جواهر از آن کلمه ی "والیرابط" که اینجا داشت می خواهد استفاده کند که رباط مستحب است. از این خبر که صاحب جواهر می گوید دال است از این "فالیرابط" که در بین داشت می خواهد استفاده کند که مستحب است. حالا این هم خوب است که ظاهرش "فالیرابط" صیغه ی امر است. از

این کلمه استفاده کند. چند خبر هست بخوانیم بعد نتیجه را عرض کنیم. این یک خبر است.

خبر سوم « وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي » اسناد شیخ طوسی. شیخ طوسی اسناد به «أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي » خیلی خوب است. آن طبقه ی ۱۲ است ولی این طبقه ی ۷ است. اما اسناد شیخ طوسی به ایشان که از کتابش گرفته خیلی خوب است. « عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَي ابوجعفر عطار قمی» خوب خیلی خوب است. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ» ثقة ثقة عدل ورع، خلاصه خیلی خوب است. از طبقه ۶ است. « عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ » که ضعیف است و توثیق نشده. در "تنقیح المقال" می دانید که این کتاب مال مامقانی است. سابقاً در سه جلد قطور بزرگ چاپ شده بود. الان تا ۲۵ جلد چاپ کردند هنوز هم در حرف سین و اینهاست. شاید ۴۰ـ۵۰ جلد بشود. خیلی عالی چاپ کردند. در پاورق مدارک را ذکر کردند. برای رجال خیلی خوب است. مخصوصا ضبط اسامی و القاب و عناوین خیلی عالی دارد. در تنقیح المقال که به اینجا هنوز نرسیده. چاپ قدیم جلد دوم صفحه ۱۰۹. "طلحة بن زيد" را می گوید. «فمنهم من قال انه بُتريٌ » بتری فرقه ای است زیدیه. چند فرقه اند. بتریه و جارودیه و فلان . خلاصه این از فرقه است. «کالشیخ فی رجاله و المحقق فی المعتبر. منهم من قال انه عامی کالشیخ فی الفهرست» شیخ یک رجال دارد و یک فهرست دارد. در رجال گفته است "بتری". در فهرست گفته است "عامی". نجاشی و ... همه شان گفته اند به اینکه این عامی است. «لم یوثقه». در معجم رجال الحدیث هم توثیق نکرده اند. خلاصه این خبر از جهتی که "طلحة بن زید در آن واقع است. ضعیف است. حالا متن «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ أَرْضَ الْحَرْبِ» یک شخصی داخل شد به "ارض حرب". ارض به دو قسمت تقسیم می شد. ارضی که در آنجا حکومت اسلامی است. ارض اسلام است. اگر آنجا نباشد، ارض حرب می شود. «بِأَمَانٍ فَغَزَا الْقَوْمَ الَّذِينَ دَخَلَ عَلَيْهِمْ قَوْمٌ آخَرُونَ» دقت کنید این رفت و داخل شد به تهران. تهران ارض اسلام بود و به امان. حالا این را هم این طور فرض می کنیم. تهران ارض حرب بود و "بامان" داخل شد. داخل شد به یک جایی که ارض حرب است. بعد همان شهری که این به آنجا داخل شده بود، یک عده ای آمدند با اینها به جنگ. "قومٌ" فاعلش است بعداً می گوییم. «فَغَزَا الْقَوْمَ الَّذِينَ دَخَلَ عَلَيْهِمْ» جنگ کردند با اهل تهران. حالا چه کار کند این شخص. « قَالَ عَلَي الْمُسْلِمِ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ» بله می تواند از خودش دفاع کند. باز منظورش این است که باید به کفار کمک نکند. «وَ يُقَاتِلَ عَنْ حُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ رَسُولِهِ» بله این می تواند از خودش دفاع کند. اگر یک خطری بر حکم خدا و رسول است دفاع کند. «وَ أَمَّا أَنْ يُقَاتِلَ الْكُفَّارَ عَلَي حُكْمِ الْجَوْرِ وَ سُنَّتِهِمْ فَلَا يَحِلُّ لَهُ ذَلِك» فرض این است که اینها کافرند. آنها هم که کافرند که حمله کرده اند. این نباید به کفار کمک کند. اما اگر بخواهد این قتال کند کفار را بخواهد دفع کند « عَلَي حُكْمِ الْجَوْرِ وَ سُنَّتِهِمْ فَلَا يَحِلُّ لَهُ ذَلِك » این حلال نیست.

حالا صاحب وسائل که این را ذکر کرده. صاحب جواهر می خواهد استفاده کند که خبر از لحاظ یستفاد به اینکه این یک نوع رباط است. خبرهای دیگر را هم بعد می خوانیم خدمتتان. باشه ان شاء الله برای بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفتاد و هشتم تاریخ: ۸۷/۱۲/۲۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما در باب جهاد درباره‌ی رباط و مرابطه، مرزداری و مرزبندی و سنگرداری برای حفظ مرزهایی که دشمن ممکن است از آن راه به داخل مملکت اسلامی نفوذ کند، باید توجه داشت که این بحث رباط با بحث جهاد مربوط است بحث جهاد هم با حکومت اسلامی و نظام اسلامی، مربوط است از این جهت آن دو مطلب را تا در نظر نگیریم، بحث رباط برای ما روشن نمی‌شود این فقهای ما جدا جدا، صاحب جواهر رباط را تنها حساب می‌کند خوب رباط با جهاد مربوط است بنابراین باید رباط را مشخص کرد و تفاوت و دیدگاهی که به این عرایض ما و کلمات فقهاء بود در جهاد خیلی فرق دارد آن‌ها جهاد را منحصر می‌دانستند به دعوت به اسلام، یک نوع جهاد یا دفاع در مقابل نفوذ کفار به کشور اسلامی یک نوع، سوم بقاط همین، ما گفتیم این گونه نیست و جهاد وسیعتر از این است هر کجا فتنه‌ای باشد قاتلوهم، تا این که فتنه‌ای در بین نباشد جریان سید الشهداء «سلطاناً جائراً» جهاد است خیلی از جاها امر به معروف است جهاد می‌کند آن‌ها هیچ نمی‌توانند توجیه کنند انقلاب ایران را برای اینکه نه دعوت به اسلام بوده و نه دفاع بوده آن‌ها می‌گویند نه بقاط بوده و حال این که حرکت زید بن علی بن الحسین (علیهم السلام) جریان شهدای ؟؟؟ ما یک جریان‌هایی را ذکر کردیم از کتاب جهاد که معلوم می‌شود جهاد بسیار بسیار وسیعتر از آن است که آقایان ذکر کرده اند، این یک نوع بحث بود که بحث ما با این دیدگاه مربوط است و دیگر مطلب این که آن‌ها گفتند که در زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) اصلاً جهادی نیست مگر این که وقتی حمله کنند به کشور و ما بخواهیم دفاع کنیم، گفتند این گونه نیست جهادی که موجب عزت و عظمت است جهادی که با فتنه در زمین مربوط است، جهادی که با من سلطان جائراً مربوط است این جهاد نمی‌شود تعطیل باشد بگوییم صدها سال جهاد نیست تا امام زمان بیاید این‌ها دیدگاه‌هایی است که ما قبلاً داشته ایم بحث ما با این‌ها همه ارتباط پیدا می‌کند، خوب بعد از توجه به این دو مطلب یکی این که جهاد با آن معنا که خیلی وسیع است و این‌ها دوم این که جهاد، مربوط است به این که در هر زمانی امام زمان (علیه السلام) غایب است باید کسی نایب ایشان باشد و این جهاد با آن همه فلسفه که «والله ما صلحت دین و لا دنیا الا به» نمی‌شود این تعطیل باشد مرابطه با همین امر مربوط است بنابراین وقتی که این گونه جهاد را ما تفسیر کنیم و تعلیل کنیم خوب معلوم می‌شود که این رباط لازم دارد برای این که دشمنانی که همیشه در کمین کشورهای اسلامی هستند در کمین اسلام هستند هیچ وقت آرام نیستند، بنابراین واجب است که در مرزها مرابطه‌ای صورت بگیرد تا این که مانع نفوذ دشمن شود بنابراین به حکم عقل و عقلاء لازم می‌دانند کسی که در یک مرکزی دشمنانی دارند مرزها را حفظ کنند چه مرز آبی و چه مرز خاکی، چه مرز هوایی الآن در همین ایران ما اگر مرزهای مستحکمی ما نداشتیم و مرزبندانی، این‌ها که واقعاً مرزهایی که استحکام را به وجود آوردند هم از لحاظ دریایی و هم از لحاظ خاکی و هم هوایی، دشمن بالأخره وارد می‌شد بنابراین به حکم عقل و عقلاء و از آن لحاظ که ذکر کردیم، به حکم عقل و عقلاء مرابطه واجب است.

ـ ؟؟؟

حالا ما بنشینیم تا دشمن بیاید داخل بشود برویم دفاع کنیم، ما نباید بنشینیم که دشمن بیاید از این جا داخل شود چون مرز را معنا کنیم به این معنا بنشینیم و منتظر بمانیم لذا دشمن بیاید و داخل شود برویم دفاع کنیم، این بحث ما نیست بحث این است که مرزها را محکم کنیم که اصلاً دشمن فکر نکند به این که بتواند از مرزها وارد شود «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» (انفال، ۶۰) به این ترتیب باید باشد آیات را خواندیم دیگر، بنابراین خیلی مطلب روشن است به نظر بنده، در این که صاحب جواهر ذکر کرد مقداری از آن را عرض کردیم که درست نیست، مقداری از آن در مورد روایات است که این روایات را متعرض شویم خیلی خوب است هیچ کدام از این روایات را که شما می‌دانید عدالت ندارند، بله بنابراین مطلب به نظر ما خیلی روشن است و آن مشی که تا حالا داشتیم، صاحب جواهر به روایات باب ششم و هفتم به روایت باب ششم و هفتم استناد می‌کند. دیروز ما خواندیم بعضی از روایت‌ها را یکی از روایت‌هایی که خیلی مهم بود خبر یونس را دیروز خواندیم عرض کردیم به این که این جا هم کلمه‌ی فلیرابط دارد که امر حاضر است و امر دلالت دارد بر وجوب، از این استفاده‌ی استحباب نمی‌شود کرد، حالا خبر سوم باب هم که دیروز باز عرض شد ظاهراً، سنداً هم ضعیف است خبر باب سوم از طلحة بن زبیر، اما خبر چهارم باب، خبر چهارم باب را بإسناده، اسناد شیخ طوسی «عن محمد بن أحمد بن یحیی» این را می‌شناسیم که خیلی خوب است «عن محمد بن هاشم»خیلی خوب است اما «عن علی بن معبد» علی بن معبد توصیف نشده از این جهت خبر ضعیف است «عن واصل» آن هم توصیف نشده این دو نفر در خبر

ضعیف هستند «عن عبدالله بن سنان» این خوب است «قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُولُ فِی هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یُقْتَلُونَ فِی هَذِهِ الثُّغُورِ» از امام صادق می‌پرسند کسانی که در مرزها کشته می‌شوند این‌ها حکمشان چیست؟ «قَالَ فَقَالَ الْوَیْلُ» این‌ها مستحق عذاب هستند «یَتَعَجَّلُونَ قَتْلَةً فِی الدُّنْیَا وَ قَتْلَةً فِی الْآخِرَةِ» این‌ها تعجل می‌کنند و عجله می‌کنند در دنیا کشته شوند و در آخرت هم کشته می‌شوند «وَ اللَّهِ مَا الشَّهِیدُ إِلَّا شِیعَتُنَا وَ لَوْ مَاتُوا عَلَی فُرُشِهِمْ» و الا شهید شیعیان ما هستند خوب این مطالب جهاد، با تاریخ خیلی مربوط است امام صادق (علیه السلام) در زمانی بود که بنی العباس حرکت می‌کردند برای تحکیم و تقویت و تأسیس سلطنت خودشان و امام صادق (علیه السلام) در آن زمان، خوب قیام را در برابر سقوط بنی امیه و قبضه‌ی حکومت سلاح نمی‌دانستند و این کار را نکردند بنی الحسن، آن‌ها حرکت می‌کردند از این موج سواری نتیجه بگیرند حالا که بنی امیه سقوط می‌کند حکومت را به دست بیاورند، امام صادق (علیه السلام) می‌دانستند که این نتیجه ندارد به نتیجه نمی‌رسد، بالأخره بنی العباس حکومت را قبضه می‌کند بنی عباس حکومت را قبضه کردند، بالأخره حکومت است و رباط دارد و مرابطه دارد ولی هر چه هست جزء همان حکومت بنی عباس است، بنی عباس هم مثل حکومت بنی امیه است حکومت جباران و ظالمان است، حکومت جبار و ظالم که شد کمک بر آن حرام است ثبت نام در دیوانشان حرام است، هر نوعی تقویت آن‌ها به ارتباط آن‌ها حرام است آن وقت آن‌ها که حکومت را در دست داشتند خوب آن‌ها قتال داشتند و مرابطه داشتند و رباط داشتند اشخاصی را در دفترشان ثبت نام می‌کردند و مهیا می‌کردند می‌فرستادند برای ثغور برای مرزها، اما خوب جهاد یک عبادتی است جهاد شأن پیامبر است و امامان معصوم است و کسی که قائم مقام امام معصوم باشد ما بنی عباس نه جهادشان مشروع است و نه رباطشان مشروع است، کسی که با آن‌ها همکاری کند گنهکار است خوب معلوم است دیگر، امام صادق می‌خواهد این را بگوید این‌ها که در ثغور و در مرزها می‌روند برای رباط از طرف بنی العباس می‌روند دیگر، از طرف بنی عباس می‌روند تقویت ثبت نامه آن‌ها در دیوان آن‌ها است، بله اهل جهنم هستند و در دنیا کشته می‌شوند که معذب هستند و در آخرت هم معذب خواهند بود این گونه، راجع به این است «قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُولُ فِی هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یُقْتَلُونَ فِی هَذِهِ الثُّغُورِ» کسانی که در زمان بنی عباس می‌روند در این ثغور کشته می‌شوند این چگونه است؟ «قَالَ فَقَالَ الْوَیْلُ یَتَعَجَّلُونَ قَتْلَةً فِی الدُّنْیَا» گفتند وای بر آن‌ها این‌ها نباید بروند جزء حکومت بنی عباس برای تقویت حکومت آن‌ها گام بردارند و ثبت نام در دیوان آن‌ها بکنند آن‌ها نباید رباط انجام دهند، «یَتَعَجَّلُونَ قَتْلَةً فِی الدُّنْیَا» تعجل می‌کنند عجله می‌کنند در دنیا کشته می‌شوند بله در آخرت هم یعنی عذاب دارند «وَ اللَّهِ مَا الشَّهِیدُ إِلَّا شِیعَتُنَا وَ لَوْ مَاتُوا عَلَی فُرُشِهِمْ» شهید شیعیان ما هستند پیروان ما هستند، این‌ها پیروان ما نیستند روایت خیلی خوبی است از جهت این که مطلب را خیلی روشن می‌کند خوب امام صادق (علیه السلام) در آن زمان، هر چند که در فرهنگ اسلامی، کار می‌کردند و بیان احکام اسلام و شرایع اسلام، ولی باید توجه داشت که امام صادق و سایر ائمه این گونه نبودند که اگر در قسمت فرهنگ گام بر می‌دارند از سیاست به سیاست توجه نکنند، بیشتر روایات علیه بنی عباس از امام صادق (علیه السلام) است که بنده در کتاب امر به معروف نقل کرده ام و جداً با شدت مخالفت می‌کردند: «لَا تُعِنْهُمْ عَلَی بِنَاءِ مَسْجِدٍ» مسجد هم به این‌ها کمک نکنید ؟؟ در دیوان و این‌ها ؟؟؟ خلاصه روایات زیادی ذکر کرده اند آن‌ها اعتقاد دارند که امام صادق (علیه السلام) در آن زمان این گونه نبوده حالا که مکتبی دارد و شاگرد تربیت کرده و درس می‌دهد از جنبه‌ی سیاست مثلاً غفلت داشته باشد و توجه نداشته است، نخیر بیشتر این روایاتی که معارضه می‌کند با شدت با بنی العباس از امام صادق (علیه السلام) است ـ صحبت‌های متفرقه ـ امام صادق (علیه السلام) بسیار با شدت این گونه می‌گویند در حالی که می‌بینید معاصر با منصور و این ها، آن هم می‌پرسد به این که می‌روند کسانی در ثغور کشته می‌شوند، با شدت می‌گوید الویر، «قَالَ فَقَالَ الْوَیْلُ یَتَعَجَّلُونَ قَتْلَةً فِی الدُّنْیَا وَ قَتْلَةً فِی الْآخِرَةِ وَ اللَّهِ مَا الشَّهِیدُ إِلَّا شِیعَتُنَا وَ لَوْ مَاتُوا عَلَی فُرُشِهِمْ» خوب این باب ششم بود در این باب فقط یک روایت را صاحب جواهر استدلال کرده برای استحباب گفتیم نه این دولت ندارد، آن گونه وضع این گونه بوده، فلیرابط دارد فلیرابط دال بر وجوب هست باب هفتم، هم

ـ ؟؟؟

این باب چهار روایت بیشتر ندارد دلالت دارد بر این که کسانی که در زمان بنی عباس و بنی امیه گفتیم جهاد باید در رکاب امام باشد، غیر از این حرام است لحم الخنزیر همان گونه که قبلاً خواندیم این جهاد، روایت هم همین گونه است.

ـ ؟؟

روات هم همین گونه است روات و جهاد روات از تبعات و از مواهب و مقدمات جهاد است، جهاد اول بحث را می‌گویم برای همین می‌گویم دو مطلب را باید توجه کنیم، یکی جهاد است و یکی هم چه است؟ یکی جهاد است خوب بنابراین جهاد باید با امام معصوم باشد یا نایب منابع، و

الا حرام است مثل لحم خنزیر خواندیم در یکی از باب ها، و رباط هم از مواهب آن است حالا اگر کسی می‌خواهد قتال کند ولی با بنی عباس، حرام است رباط هم کند حرام است برای خاطر این که این روات کند با آن ها، باید برود جزء آن دستگاه شود و ثبت نام در دیوان آن‌ها کند برای تقویت آن‌ها قدام بردارد هر نوع ارتباط و تقویت و تحکیم و تأسیس ظالمین چیست؟ حرام است، بله رباط با آن‌ها حرام است حرام مثل لحم خنزیر با آن‌ها حرام است و کسانی که بروند کشته شوند و در آخرت هم عذاب می‌شوند.

ـ ؟؟

الامام الصادق و المذاهب الاربعه، تألیف اسد حیدر، ما باید مطالعاتمان خیلی وسیع باشد مخصوصاً جهاد کتاب جهاد با تاریخ خیلی مربوط است، اخبار اهلبیت با تاریخ آن زمان خیلی مربوط است خوب این عرض کنم که باب ششم بود، چهار تا خبر داشت به این ترتیب، اما باب هفتم در باب هفتم هم باز خبر اول محمد بن حسن بإسناده عن علی بن مهزیار شیخ طوسی، به استاد خود از علی بن مهزیار، اسناد شیخ طوسی بله مطلب خیلی صحیح است، از اجلای روات ما است و الآن قبرش در عراق زیارتگاه است معاصر حضرت جواد (علیه السلام) بوده است، «کتب رجل بنی هاشم إلی أبی جعفر ثانی» حضرت جواد (علیه السلام) است چون برای این که بخواهد روایت مفصل می‌شود خلاصه‌ی آن را مطالعه می‌کنیم یک شخصی سؤال می‌کند از أبی جعفر (علیه السلام) که من نذر کرده ام برای رباط، خوب قصد رباط، برای این که جزء جهاد اسلامی است، اصل رباط امر ممدوحی است ما در صحیفه‌ی سجادیه، دعای بیست و هفتم درباره‌ی امام سجاد دعا برای اهل ثغور، یک دعای بسیار مفصلی هست در صحیفه‌ی سجادیه دعای بیست و هفتم «و من دعاء أهل ثغور» حضرت دعا می‌کند برای اهل ثغور، پروردگار شمشیرشان را بران کن کارشان را مرتب کند چه بکن و چه بکن، رباط که عرض کردم رابط جزء جهاد است و جهاد هم که در جهاد مهم است رباط هم مهم است منتها باید در کسانی ساماندهی کنند که معصوم باشد نه ساماندهی جهاد و رباط به وسیله‌ی جباران و ستمگران و این ها، بله این شخص می‌گوید به این که یک شخصی نذر کرده برای رباط، ولی خوب می‌بینیم که الآن رباط دست کیست؟ دست بنی عباس است دیگر، زمان حضرت جواد (علیه السلام) این کار هم انجام دهد یا نه، حالا جواب حضرت هم خیلی مسئله را روشن می‌کند، حضرت جواب می‌دهند که اگر این که نقل کرده برای این کار، در سؤال می‌گوید که من نذر کرده ام بعد این‌هایی که مردها دست بنی عباس است آن‌ها ساماندهی می‌کنند کار رباط را، و معلوم است که جزء جباران و ظالمان هستند آیا می‌توانم آن را که من نذر کرده ام در راه دیگری خرج کنم؟ یا ناچار باید همان جا خرج کنم؟ حضرت می‌فرمایند اگر شما این را نذر کردید کسی اطلاع دارد تقیه است و اطلاع دارد ناچار همین کار را بکن ضرورت است ندارد این‌ها را رباط می‌گویند، ولو نذر کرده باشید این پول را در جای دیگری خرج کن، این را در آخری می‌خوانم می‌گوید «یَلْزِمُنِی الْوَفَاءُ فَکَتَبَ إِلَیْهِ بِخَطِّهِ وَ قَرَأْتُهُ» حضرت به خط خود نوشت علی بن مهزیار هم آن خط را خوانده، «إِنْ کَانَ سَمِعَ مِنْکَ نَذْرَکَ أَحَدٌ مِنَ الْمُخَالِفِینَ» اگر نذرت را شنیده اند «فَالْوَفَاءُ» ضرورت است دیگر تقیه است « بِهِ إِنْ کُنْتَ تَخَافُ شُنْعَتَهُ» اگر از پیامد این می‌ترسی برو دفاع کن تقیه است «وَ إِلَّا فَاصْرِفْ مَا نَوَیْتَ مِنْ ذَلِکَ فِی أَبْوَابِ الْبِرِّ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ إِیَّاکَ لِمَا یُحِبُّ وَ یَرْضَی» اگر کسی خبر ندارد نرود، به رباط خرج نکن به کارهای دیگری خرج کن، چرا؟ چون آن زمان این گونه بوده است رباط‌ها و مرابطین دست بنی عباس بوده و رفتن آن‌ها تقویت آن‌ها بوده، ائمه (علیهم السلام) حرام می‌دانستند این را، این خبر. منتها یک کلمه‌ای هست که این را باید معنا کنم در این جا هست که سؤال می‌کند که: «إِنِّی کُنْتُ نَذَرْتُ نَذْراً مُنْذُ سَنَتَیْنِ أَنْ أَخْرُجَ إِلَی سَاحِلٍ مِنْ سَوَاحِلِ الْبَحْرِ» می‌گوید من چند سال است نذر کردم بروم به ساحلی از سواحل دریا، «إِلَی نَاحِیَتِنَا مِمَّا یُرَابِطُ فِیهِ الْمُتَطَوِّعَةُ» متطوعه در آن جا ؟؟؟ رباط هم دارد بعداً خواهد آمد در همین جواهر، دو طایفه بودند این‌ها نسبت به جهاد، یکی متطوعه بودند، متطوعه به کسانی می‌گفتند که این‌ها مشغول نجاری و بنایی و خیاطی بودند، هر وقت می‌خواست دولت می‌خواستند ابلاغ می‌کردند می‌رفتند به جهاد، این‌ها یک حکمی داشتند یک عایدتی داشتند از این راه، ولی این گونه بودند عده‌ای دیگر مرسلین بودند این‌ها همیشه آماده بودند برای جهاد، کار دیگری نداشتند و همیشه هم در آن زمان برخوردها و جهادها و مأموریت‌ها و نظامی و انتظامی و این‌ها بود، به آن‌ها می‌گفتند مرسلین، این متطوع که این جا هست آن طایفه‌ی اول را می‌گوید، می‌گوید همان گونه که متطوعه نجار و بنا و خیاط و گاهی می‌روند کارهای مرابطه من هم نذر کرده ام بروم، «نَحْوَ مَرَابِطِهِمْ بِجُدَّةَ» همان جدّه‌ی فعلی «وَ غَیْرِهَا مِنْ سَوَاحِلِ الْبَحْرِ» وسواحل بحر، چه کار کنم؟ حضرت جواب می‌دهند اگر موقعی که نذر کردی مطلع شدند تقیه است برو، ؟؟ نمی‌خواهد بروی چون برای این که این مرابطه در زمان بنی عباس و تقویت سلطنت و حکومت این جباران و این گونه موارد، این هم از این خبر دلالت بر چیزی هم ندارد.

خوب بعد خبر دوم عبدالله بن جعفر همگری است در روایت آمده عبدالله بن عیسی عن الرضا (علیه السلام) این خبر هم باز مطالعه می‌کنید باز دارد که اگر، طوری است که ناچار هستی فلیرابط برو برای رباط، منظورم این است که این روایت هیچ کدام از آن دال بر آن که صاحب جواهر می‌گوید نیست، استحباب آن را می‌گویم، عجیب این است که ایشان در صفحه‌ی اول که دیروز گفتم استحباب می‌گویند و بعد در صفحه‌ی بعد می‌گویند شیخ طوسی، در صورتی که مستحب هم نیست چرا؟ در یک زمانی بوده اند که جهاد و رباط و همه در دست ظالمان بوده است و این ها، حتی بگوییم مستحب هم نیست، ولی شیخ طوسی گفته مستحب است در یک زمانی بودند که تمام قدرت‌ها در دست حکومت جباران بوده است جهاد آن شؤون حکومت‌ها بود، رباط از شؤون حکومت‌ها بود، بله آن چه ما عرض کردیم لکن آیات و قرآن که عرض کردیم به حکم عقل عقلاء هر کسی که زماندار است و هر کسی زمان است و هر کسی که قبضه کرده است حکومت را البته باید ساماندهی کند یکی از ساماندهی و برقراری حکومت همان جهاد است و قتال است و رباط است و مرزبندی‌ها و مرزداری‌ها است بنابراین به نظر ما، همان که عرض کردیم جهاد به آن معنا، حکومت به این معنا و این از شؤون حکومت است و مرزداری، رابط لازم و واجب است برای عقل و عقلاء و برای مرزها را که بایستی محکم ببندد و نگاه دارند تا دشمن نتوانند نفوذ کنند، در نهج البلاغه هم سه تا در نامه‌ها درباره‌ی ثغور و مرزها هست مستفاد از آن‌ها که بله، لازم است که ثغرها و مرزها محکم باشد نامه‌ی چهل و ششم است که الآن فرصت نیست بخوانیم نامه‌ی شصت و یکم است و نامه‌ی هفتاد و یکم است این سه تا نامه درباره‌ی مرزداری است نامه‌ی چهل و ششم شصت و یکم و هفتاد و یکم، چرا؟ چون حضرت امیر حکومت داشتند کسی که حاکم باشد باید مرزها را کاملاً مواظب باشد و مرزبندی کند و مرزبانی برقرار باشد، نامه‌ی شصت و یکم به کمیل بن زیاد نخعی است کمیل بن زیاد که از لحاظ تقوا و تعهد و ولایت در سطح بسیار بالایی است و در همین راه هم کمیل کشته شد، حجاج بن یوسف کمیل را شهید کرد و الآن هم قبر کمیل بن زیاد در عراق یک زیارتگاه بسیار مهمی است خوب، نامه‌ی شصت و یکم از حضرت به کمیل است کمیل را حضرت امیرالمؤمنین برای جایی والی قرار داده بود و قرار بود که مرز را هم حفظ کند اما نتوانست حفظ کند حضرت امیر به آن صراحت خودشان گفتند به این که تو چون نمی‌توانی حفظ مرز کنی، بیا کنار شهری از شهرهای عراق به نام ؟؟؟ این در آن شهر حاکم بود ولی به گونه‌ای بود که معاویه در شام حاکم بود به عراق نفوذ می‌کرد برای خاطر این که امنیت را به هم بزند تا حضرت امیر را اذیت کند و این ها، حضرت در آن خطبه‌ی بیست و هفتم فرمودند که من شنیدم لشکر معاویه داخل شده اند از سمت انوار و النگو و گردنبند یک زن زنیه را که آن البته مسلمان نبوده ولی تحت سیطره‌ی اسلام بوده گردنبند شان را برداشتند این خیلی متأثر شدم اگر هر کسی این جریان را بشنود از غصه بمیرد، «ما کان عندی ملوما بل کان به جدیرا» از غصه بمیرد که دشمن وارد می‌شود به خاک مرز حفظ نشود و داخل شود به خاک اسلامی ولو این که یک زن زنیه هم باشد ولو چون تحت سیطره‌ی اسلام است این گونه شود خلاصه حفظ مرزها، انقدر موضوع مهمی است نامه‌ی شصت و یکم را به کمیل است که چون نتوانستید شما مرز را حفظ کنید بیا کنار و کس دیگری آن جا برود، این هم از این و دعای بیست و هفتم است، دعای بیست و هفتم صحیفه‌ی سجادیه که دعاء اهل الثغور، بله برای اهل ثغور حضرت امام سجاد دعا می‌کند آن دعا را اگر مطالعه بفرمایید چقدر امام سجاد (علیه السلام) عنایت و اهتمام دارد به حفظ ثغور و مرزها و کسانی که مرزداران هستند و چقدر این‌ها فضیلت و ثواب دارند حضرت دعا می‌کند، البته صحیفه‌ی سجادیه برای همه‌ی زمان هاست این برای زمان بنی عباس نیست، در زمان بنی عباس هم کسانی که مرزها را حفظ می‌کنند برای اینکه بیضه‌ی اسلام حفظ شود مسلمانان حفظ شود و اسلام حفظ شود، خلاصه ما در این استحباب احتیاجی به دلیل‌های صاحب جواهر نداریم، خود همین صحیفه‌ی سجادیه دلیل بزرگی است برای ما، که امام سجاد (علیه السلام) برای اهل ثغور دعا می‌کند خوب این خیلی فضیلت است دیگر، نیازی به آن ادله نیست که ایشان می‌گوید ؟؟؟ بلکه ما آن را از استحباب بالاتر می‌دانیم به این که واجب است و این ها، درباره‌ی چون امروز خواستم این بحث تمام شود، درباره‌ی رباط روایات فراوان داریم بیشتر هم از عامه است که چقدر ثواب دارد این، یکی دو تا از آن روایت‌ها را حالا خدمت شما عرض کنم در صحیح بخاری، «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رباط یوم فی سبیل الله خیر من الدنیا و ما فیها» یک روز اگر کسی برود مرزها را حفظ کند از دنیا و ؟؟؟ حفظ است قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «رباط فی سبیل الله أفضل من ألف یوم فیما سواه» بله «؟؟؟ فی سبیل الله» حفظ کردن است حفظ کردن مرزها و بیدار ماندن «أفضل قیام لیلها و صیام نهارها» این روایات را در منتهای علامه که جلد چندم بود عرض کردم منتهای بحث ما الان اینجا هست.

ـ ؟؟؟

منتهای علامه جلد چهارده، تذکره جلد نه، روایات فراوانی تذکره‌ی علامه، روایات فراوانی هست در پاورق آدرس تمام این روایات ذکر شده است منتها به تذکره مراجعه می‌کنید، خوب مطلب دیگر که خواستم عرض کنم خدمت محترمتان که این بحث تمام شود این است که، رباط و مرزداری، معنای وسیعتری هم دارد که در جلد دوم بحار، صفحه‌ی پنجم، «علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی إبلیس و عفاریته» امام صادق (علیه السلام) فرموده است علمای شیعه‌ی ما همه مرزدار هستند، همه‌ی طلبه‌ها باید مرزدارانی باشیم، «علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته» در مردی که آن طرف مرز ابلیس و عفاریت و قوای ابلیس است «یمنعونهم من الخروج الی الضعفاء شیعتنا» این‌ها مانع اند از این که دشمنان اسلام نفوذ کند و ضعفای شیعیان ما را گمراه کند، «فمن انتصب لذلک قتل جاهد الروم و الترک و الخزر ألف ألف مرة» کسانی که از علمای شیعه‌ی ما خودشان را آماده کنند برای حفظ مرزها، نه از جهاد با روم و خزر که در آن زمان کافر بودند هزار هزار برابر، یک میلیون دفعه، چرا؟ لأنه یدفع عن أدیانهم و هؤلاء عن أبدانهم» برای این که مرزداران دیگر، بدن‌های مردم را حفظ می‌کنند، مرزداران لشکری اما علمای ما دین مردم را و دین مردم را حفظ کنند حدیث را یک بار دیگر می‌خوانم ... بنابراین ما طلبه مجاهد هستیم مرابط هم هستیم که شأن ما به این است که باید دل‌ها را حفظ کنیم یک وقت وسوسه هایی، یک وقت مغالطه کاری‌هایی در دل مردم نفوذ نکند و ایمان آن‌ها را سست نکند، بحث مرابطه یکی از بحث‌های جهاد بود با توفیق پروردگار که تمام شد امروز می‌خواهم دیگر انشاءالله بعد از این بخوانیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفتاد و نهم تاریخ:۸۸/۱/۱۵

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با عرض تبریک برای ولایت حضرت عسکری در ابتدای عرضم حدیثی را از همان حضرت نقل می کنیم که به بحث ما هم مربوط است. در جلد دوم بحار صفحه ۵، احادیثی در اوایل جلد دوم بحار از تفسیر حضرت عسکری وجود دارد. کتابی به این نام جزء مدارک بحار است. برای توضیح بیشتر هم به کتابی که مربوط به تألیفات است، "الذریعة الی تصانیف الشیعة" می شود مراجعه کرد در مورد کتاب تفسیر حضرت عسکری علیه السلام. این یکی از مدارک بحار است. در جلد دوم بحار در اول کتاب از این تفسیر احادیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه : یک_یک ذکر کرده. چند حدیث از حضرت عسکری علیه السلام ذکر کرده، ایشان خبری از امام صادق علیه السلام نقل می کند« قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ ع عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسُ وَ عَفَارِيتُهُ» علماء شیعه ما مرزبان ومرزدار هستند در مرزی که در آن طرف آن ابلیس قرار دارد « يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَي ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا» علماء شیعه ما مانع می شوند از این که ابلیس و عفاریت ابلیس به طرف شیعه ما حرکت کنند «وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ» علماء شیعه ما مانع هستند از اینکه ابلیس و شیعه ابلیس و پیروانش که نواصب هستند بر شیعه ما تسلط پیدا کنند «أَلَا فَمَنِ ائْتَصَبَ لِذَلِكَ» آگاه باشید کسی که از علماء شیعه خودش را برای این کار محیا کرده که مانع شود از این که ابلیس و عفاریت ابلیس بر شیعیان ما مسلط باشند« كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ» فضیلتش بیش از کسانی است که با روم و خزر بجنگند هزار، هزار مرتبه «لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ» برای این که علماء شیعه ی ما از دین محبین ما دفاع می کنند ولی لشکریان اسلام که با روم و ... می جنگند از ابدان دفاع می کنند. از این جهت فضیلت علماء شیعه ی ما بر آن ها برتری دارد. چون این ها مدافع دین هستند و آن ها مدافع ابدان هستند.

بحث ما قبل از تعطیلی ها راجع به "مرابطه" بود. مرزبانی و مرزداری یکی از لواحق جهاد است از مطالبی است که با جهاد مربوط است. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه۳۸ در آن جا در شرح عبارت شرایع «تستحب المرابطه» داشتند که مرابطه مستحب است. مرزداری مستحب است. صاحب جواهر بعد از نقل این کلام از شرایع استدلال کردند که مرابطه واجب نیست. در آن طرف دشمن با نقشه های فراوان، در عین حال حفظ مرزها واجب نیست. مرز آبی، خاکی، هوایی که یکی از مطالب مهم این است که باید مرزها محفوظ باشند. کسانی مترصد باشند در مرزها از حرکت ها و نقشه های دشمن تا این که بدون اطلاع داخل نشوند « مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذُلُّوا» حضرت امیر علیه السلام فرمودند: هر قومی که صبر کنند تا دشمن وارد خانه ی آن ها شود بعد بخواهند با دشمن بجنگند دچار ذلت و مشکلات می شوند. این است که همیشه لازم است که مرزبانی و مرزداری برقرار باشد. افراد برای حفظ مرزها مترصد باشند و کسب اطلاعات از تحرکات دشمن. در این باره صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۸ فرمودند:«تستحب المرابطه تبعاً للشرایع» بعد گفتند که لا اجد فیه خلافاً که مستحب است. اول به اصل، اصل برائت. بعد گفتند که اگر ما آیه یا روایتی داشته باشیم که داریم این ها دالّ بر مدح مرابطه و ثواب مرابطه است. مدح و ثواب اعم از وجوب است. خلاصه ایشان انکار کردند وجوب مرابطه را. ما بر جواهر اشکال کردیم و گفتیم که آیاتی در قرآن وجود دارد بر وجوب مرابطه. یکی آیه ۲۰۰ سوره آل عمران [يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا] که این آیه بود که به آن استدلال شده بود و دیگر آیه [وَ أَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ] روایت هم داریم که رباط الخیل، همان مرابطه است." اعدوا" واجب است. بعد[يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ] اقتضا می کند به این که رعایت احتیاط و بیدار بودن این است که باید مرابطه برقرار باشد این ها را قبل از تعطیلی بحث کرده بودیم.

چند مطلب را در این باره می خواهم عرض کنم که مطلب ناتمام نباشد؛ یک مطلب این که فقها ما (رضوان الله علیهم)_ با این که ما به آن ها به دید احترام می نگریم_ این ها در مسائل اجتماعی فقه مسائل را جدا جدا از هم بحث کردند. مثلاً به وسائل نگاه می کنیم باب رباط چند روایت است، مفاد این روایات چیست، وجوب و استحباب استنباط می کند و می نویسد و آن یکی هم هکذا. مسئله مرابطه و مسئله اراضی موات در بحث انفال، مسئله حدود، مسئله امر به معروف مسائل فراوانی است که نمی شود جدا جدا بحث کرد. در فقه ما یک امام یا ولی ای وجود دارد. چون قسمت مهم از فقه ما بدون امام یا سیاستمدار یا زمامدار غیر ممکن است که حساب شود. جهاد از آنهاست. اگر ما تنها به این نگاه کنیم که «من احیی ارضا میتة فهی له» در باب اراضی و انفال، خوب یک نفر پیدا می شود و می رود خیلی از زمین ها را احیا می کند و یک نفر می بیند که دیگر زمینی در این نزدیکی برای او نمانده. باید برای احیاء اراضی موات یک برنامه ای باشد و تحت نظر یک فقیه

یا امام معصوم صورت بگیرد و بر اساس آن برنامه حق تحجر بوجود بیاید، احیاء به وجود بیاید. یا مثلاً در باب حدود، این حدود را اجرا کننده ای می خواهد و او باید ریشه یابی کند که چطور می شود که این جنایت به وجود می آید تا این حدود انجام بگیرد از ریشه بایستی خشک شود، تا این جنایات صورت نگیرد. خیلی از بحث های فقهی ما این طور است. جهاد از این باب است یک مطلبی نیست که بنده یا شما اینجا نشسته باشیم و فکر کنیم راجع جهاد و وباط، جهاد یک مسئول و زمامداری می خواهد، یک سیاستمدار می خواهد، اطلاع از حالات و نقشه های دشمن می خواهد، تجهیزات باید در داخل صورت بگیرد تا بتوانیم در برابر دشمن بایستیم. بنابراین ما نمی توانیم بگوییم مرابطه مستحب است. هزار سال بیشتر است که فقهای ما می گویند مرابطه مستحب است، فرق می کند. گاهی دشمن نزدیک مرز است در اینجا ما دیگر نمی توانیم بگوییم مستحب است. مرز مثل در خانه است وقتی که دشمن پشت در باشد بستن در واجب است نمی توانیم بگوییم بستن در مستحب است که در این صورت دشمن داخل می شود. منظور بنده این است که ما نمی توانیم این جور مسائل فقهی را جدا از سیاست و ولی فقیه و زمامدار و امام معصوم علیه السلام حساب کنیم. این مسائل باید زیر نظر او باشد گاهی بله واجب است، گاهی مستحب است. وجوبش در چه حدی است. چه اشخاصی در آنجا باشند اینها حساب نشده. اشکال ما به این است که این قبیل مسائل اجتماعی فقهی که در کتب فقهی ما مستقلِ مستقل، منفک از ولایت و سیاستمدار و ولی حساب شده درست نیست.

امام (رضوان الله علیه) در جلد ۴۵ از دفتر تبیان که ۵۰ جلد است _دفتر تبیان متصدی جمع آوری بیانات امام به صورت دسته بندی شده است_ جلد ۴۵ مربوط به ولایت فقیه است، ایشان می فرمایند: کسانی که این طور مسائل را جدا حساب می کنند بیراهه می روند. چون معلوم است دیگر در اسلام جهاد مسئول دارد. اگر جهاد تعطیل باشد که نمی شود ذلت و سقوط است. باید جهاد باشد. حالا به دست چه کسی و نظر چه کسی باید باشد؟ که قبلاً گفتیم یا امام معصوم یا قائم مقام امام معصوم. رباط هم یکی از لواحق و ملحقات جهاد است. بنابراین ما نمی توانیم رباط را تنها حساب کنیم. و بگوییم رباط مستحب است. باید ببینیم دشمن در چه حالی است. گاهی واجب می شود گاهی اوجب واجبات می شود.

مطلب دوم این است که رباط یعنی مرزداری و سنگرداری در مرز و نوار مرزی و متوجه باشند که در آن طرف مرز دشمنان ما چه نقشه هایی دارند و ما در برابر، اولاً اینکه به داخل اعلام کنیم و ثانیاً چه وظیفه ای داریم؟ این مرزداری است. دشمنان ما در آن طرف مرز ممکن است چند نقشه علیه ما داشته باشند و دارند. یکی مسئله نظامی گری است یکی مسئله فرهنگی است، یکی مسئله اقتصادی و یکی مسئله سیاسی است. اینها مرزهایشان با هم فرق دارد. مرز نظامی گری که اگر حمله از آنجا صورت بگیرد مرز آبی یا خاکی یا هوایی است. بنابراین مرزدارانی که از لحاظ نظامی گری تبحر و آمادگی دارند باید مراقب مرزهای آبی و خاکی و هوایی باشند که دشمن به وسیله نظامی در آنها نفوذ نکند. اما حالا مرزهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی چگونه است؟ در مرز فرهنگی دشمن از راه دریا و هوا نمی آید در آنجا دشمن با مغز و فکر و اندیشه شما کار دارد. دشمن می خواهد به وسیله نقشه ها در افکار و اندیشه شما اثر بگذارد. بنابراین آن یک مرز و نقشه جداگانه دارد، شناخت و مرزدار جداگانه دارد. این خیلی مسئله است و خطر مرز فرهنگی خیلی بالاتر از مرز نظامی است. دشمنان اسلام چند قرن است که روی این مسئله کار می کند. این هم مسئله مرزداری نسبت به مرز فرهنگی. مرز سیاسی، دشمن سعی می کند که نفوذ کند از راه سیاست آن هم یک راهی دارد در سیاستمداران و در گردانندگان مملکت تأثیر می گذارد، افکار آنها را عوض می کند که آنها طوری سیاست را عوض می کنند که به نفع دشمن می شود. مرزهای اقتصادی، دشمن سعی می کند از راه اقتصاد، دشمن سعی می کند از راه ثروت و منابع ثروت و تولید ثروت و توزیع ثروت نفوذ کند و برای جلوگیری از این راه دیگری وجود دارد که کارشناسان در امور اقتصادی باید مطالعاتی کنند و نباید اقتصاد یک کشور اسلامی تحت سیطره دشمنان اسلام قرار بگیرد.

حضرت امیر علیه السلام در آن نامه ای که به مالک اشتر نوشتند و مالک اشتر را اعزام به مصر کردند نمی گویند که مالک به آنجا برود و مسئله بگوید می فرمایند «وَلَّاهُ جِبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا» یعنی این شخصی که به آنجا می رود از چند جهت باید کار کند؛ اولاً اینکه مالیات را جمع آوری کند و هزینه ای تأمین شود دوم «جِهَادَ عَدُوِّهَا» سوم تعلیم و تربیت به وجود بیاورد و همه افراد احتیاج به تعلیم و تربیت و ارشاد و فرهنگ دارند. چهارم «عِمَارَةَ بِلَادِهَا». بنابراین ما می خواهیم عرض کنیم که در تتمه بحث قبل که درباره مرز نظامی (آبی، خاکی و هوایی) بحث کردیم می خواهم عرض کنم کسی که درباره مرابطه بحث می کند درباره مرز فرهنگی که دشمن چه نقشه هایی درباره نفوذ در افکار و اندیشه و فکرها دارد شناخت اینها و دیده بانی و مرزداری از اینها این لشکر دیگری می طلبد «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسُ وَ عَفَارِيتُهُ» این است که در شأن

ماست طلبه ها و علما. مرز سیاسی که باید کاملاً شناخته شود کـه اگـر دشمن بخواهد از راه سیاست نفوذ کند... مرز اقتصادی... . لازم بود که این بحث را ما انجام داده باشیم.

در بحث جهاد که با توفیق پروردگار در حوزه علمیه قـم بـه ایـن شکل صورت می گیرد یک مسئله ای بود که بنده خیلی متـأثر شـدم و می خواستم در اینجا به مناسبت همین بحث عرض کـنم. چنـد روز قبـل شخصی کتابی برای بنده آورد ــحالا ببینیم که اگر مرز فرهنگی رعایـت نشود چه پیش می آیدــ این کتابی است به نام "شرف الـنبی و معجزاتـه" در تاریخ ۱۳۸۵ در قم چاپ شده. به تألیف "عبد الملک نیشـابوری" کـه سنی است ولی مصحح آن سید حسین رضوی قمی. انتشارات سلسله، قم خیابان ارم پاساژ قدس. این کتاب کلاً ۵۴۰ صفحه است. عـربی اسـت و ترجمه هم دارد. حالا چند حدیث از این کتاب را بخـوانیم تـا ببینـیم کـه مرزداری به چه صورتی باید باشد. در صفحه ۲۹۰ آمده «عن علی بن ابی طالب علیه السلام لا تُفضِّلونی علی ابی بکر و عمر» مرا نسبت بـه ایـن دو نفـر تفضیل ندهید، از اینها بالاتر ندانید «الا و من فضلنی علیهما» کسی که مرا بر اینها برتر معرفی کند «فقد افتری والله لأجلدنَّ» به خدا هر کسی که مرا بر این دو نفر برتر معرفی کند تازیانه می زنم. حدیث بعدی «عن علی بن ابی طالب علیه السلام یخرج فی الآخر الزمان قوم یقال لهـم الرافضـة ینتحلـون شیعتنا و لیسوا بشیعة »می گویند که ما شیعه ایم ولی شیعه نیسـتند «آیـه ذلک» آیت آن قوم این است کـه «یسـبون ابـوبکر و عمـر فـاذا رایـتم فاقتلوهم فانهم مشرکون» اینها شیعه ی ما نیستند علامتش این است کـه ابوبکر و عمر را لعن می کنند. ما می گوییم وهابی ها اعـلام قتـل مـا را داده اند آن وقت کتابی در قم چاپ شده که در آخرالزمان قومی بـه نـام رافضه که علامتشان این است که ابوبکر و عمر را سب می کننـد. «فـاذا رأیتهم فاقتلوهم». حدیث سوم «عن ابی هریره قال خرج رسـول الله صلی الله علیه و آله فی اصحابه ذات یوم» روزی پیغمبر با اصحابشان خـارج شـدند «فتقـدم رجل امام ابی بکر» یک نفر از او جلو افتاد «قـال رسـول الله صلی الله علیه و آله مهـلاً تمشی امام من هو خیر منک والله ما طلعت الشمس علی احد بعد النبـیین خیر من ابی بکر والله ما کتب محمد فی السماء رسول الله الا و علـی اثـره ابوبکر صدیق». حدیث چهارم «ابن ابی کعب قال سمعت رسـول الله صلی الله علیه و آله یقول جائنی جبرئیل علیه السلام فذکر امر عمر بن خطـاب فقلـت: یـا جبرئیـل اخبرنی عن فضائل عمر و ماذا له عندالله قال یا محمد لـو جلسـتُ معـک قدر ما لبس نوح مع قوم لن استطع اخبرک عـن فضـائل عمـر و مـا لـه عندالله ثم و قال یا محمد صلی الله علیه و آله لبیکی الاسلام بعد موتک علی موت عمر». حدیث پنجم «ابوسعید خدری قال سمعـت رسـول الله صلی الله علیه و آله اذا کـان یـوم القیامه یوضع ثلاثة کراسی من ذهب احمـر یتلالـو منـها الجمـع فـیجلس ابراهیم علیه السلام علی واحد فیها و اجلس انا علی الاخر و یبقی واحـد منـها فیوتی بابی بکر فیجلس علیه ثم ینادی منادٍ یا طوبی لصدیق بین حبیـب و خلیل» حدیث ششم و آخرین حدیث «عن ابن عبـاس قـال رسـول الله صلی الله علیه و آله اذا کان یوم القیامة جمع الله الاولین والآخرین یوتی بمنـبر مـن النـور فینصب احدهما عن یمین العرش و الآخـر عـن یسـاره و یعلـو شخصـان فینادی» دو نفر می آیند نسبت به این منبر «فیناد الذی عن یمین العرش... من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانـا رضـوانٌ خـازن الجنـة ان الله امرنی اَن اسلم مفاتیحها الی ابی بکر و عمر ». کلید بهشت را بـه ایـن دو نفر می دهد «لیدخل محبیهم الجنة الا فاشهدوا ثم ینـاد الـذی عـن یسـار العرش... من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا مالک خازن النـار ان الله امرنی ان اسلم مفاتیحها (مفاتیح بهشـت و جهـنم) الی محمـد و محمـد امرنی ان اسلمها الی ابی بکر و عمر فیدخلان مبغضیها النار الا فاشهدوا ». این قبیل احادیث در این کتاب وجود دارد. این کتاب در سال ۸۵ در قم چاپ شده. حالا ببینید که دشمن از چه راه هایی نفوذ می کند. البته بنـده نمی خواهم عرض کنم که با آن کتابفروش یا آنها که چـاپ کردنـد چـه کنید بلکه بنده می خواهم عرض کنم که وضع این چنین اسـت و در قـم یک این چنین کتابی که می گوید شیعیان را "فاقتلوهم فـانهم مشـرکون" چاپ می شود. این است باید مرزها را در نظـر گرفـت مـا مـرز آبی و خاکی و هوایی داریم که آن درباره ی نظامی گری است. مـرز فرهنگـی داریم، مرز سیاسی داریم و مرز اقتصادی که باید مسلمان ها مجهز باشـند و تمام مرزها را در نظر بگیرند و برای همه ی این ها مرزبان و دیده بـان لازم است تا جهاد به صورت کامل صورت بگیرد. این بحث مرابطه بود.

با توفیق پروردگار این بحث تمام شد. یکـی از بحـث هـای جهـاد بحث سبق و رمایه است ما وارد این بحث می شـویم. بـرای ایـن کـه در اسلام مسلمانان همیشه در برابر دشمن مجهز باشند یکـی از مقـدماتی کـه لازم است و در فقه ما بحث شده همین بحث اسـت. در جلـد ۲۸ جـواهر است. اخبارش هم در جلد ۱۳ وسائل است. برای شروع عرض می کنم. در جلد ۲۸ جواهر صفحه ۲۱۲ بحث سبق و رمایه. محقق مثل سـایر فقهـا «و فائدتها» فائده سبق و رمایه «بعث العزم و تهیئه علی الاستعداد للقتال» فائده سبق و رمایه آن است که افراد اراده کنند و تصمیم بگیرنـد و مهیـا باشند برای قتال در برابر دشمن. که این ها هم سوارکاری و هم تیراندازی را کاملاً یاد بگیرند. البته این ها از لحاظی که در آن روز مرکـب اسـب بوده ــبا این که در این بحث صاحب جواهر دارند که الاغ و دیگر مرکب ها هم هستندــ و سلاح جنگی هم تیر و شمشـیر بـوده. ولی بـر حسـب

زمان این ها ابزارند. شارع مقدس حکمش را می گوید و بر اساس ازمنه ابزار فرق می کند. بنابراین یاد گرفتن تمام مرکب هایی که به وسیله ی آن ها جنگ صورت می گیرد مستحب است و به کار گرفتن و یاد گرفتن تمام سلاح ها و ابزارهایی که در جنگ و جهاد به کار گرفته می شود لازم است. و "رمایه" یک معامله است در معامله معلوم است که یک نقل و انتقالی است. ما دو نفر با هم قرار می گذاریم شما اسب داری من هم اسب دارم این ها را در یک میدانی می تازانیم، هرکدام که جلوتر رفت از آن یکی مثلاً صد هزار تومان ببرد. این یک معامله ای است وقتی که این معامله واقع شد و عمل محقق شد بنده از شما مثلاً صد هزار طلبکار هستم یا عیناً یا دیناً. همین طور در تیراندازی که یک هدفی قرار می دهیم بعد به طرف آن هدف تیر می اندازیم و هرکس که برنده شد مثلاً فلان مقدار باید از دیگری بگیرد. خلاصه این عقدی است که ایجاب و قبول می خواهد، عملاً یا این که قولاً و باعث می شود که وقتی عقد محقق شد نقل و انتقالی به این ترتیب صورت بگیرد و طلب و بدهکاری باشد. این بحث را با دو آدرسی که عرض کردم مطالعه کنید. بقیه انشاالله برای فردا

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هشتادم تاریخ: ۸۸/۱/۱۶

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در بحث جهاد همان طور که عرض کردیم، بعضی مطالب و آیات و روایات و ابواب فقهی داریم که برای تحصیل آمادگی است که مسلمانها همیشه کسب آمادگی و مهارت برای شرکت در امر جهاد. یکی از این موضوعات بحث سبق و رمایه است. در رابطه با بحث سبق و رمایه چند مطلب است. مطلب اول تشویق و ترغیبی که در اخبار اهل بیت : صورت گرفته برای کسب مهارت در سوارکاری و تیراندازی و شنا. به طور کلی به کار بردن آلات جنگی. کلمه ی نص که ما داریم، بعداً می گوییم با صاد به معنی به کار بردن آلات جنگی که از آهن ساخته می شود. در آن زمان اشیاء خاصی بود در زمان های قبل، (وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاس) مسئله ی حدید در جهاد، در جنگ دارای موقعیت بسیار مهمی است. خلاصه اگر ما دسته بندی کنیم روایات را یک دسته تشویق و ترغیب برای فراگرفتن سوارکاری و تیر اندازی و شنا و به کار بردن آلات جنگی. دسته ی دوم مربوط به این است که مسابقه ی با اینها. آن اول ولو هر فردی که این کار را انجام بدهد، سوارکاری یاد بگیرد، تیراندازی یاد بگیرد. بحث دوم اینکه عقدی منعقد کند. برای تشویق بیشتر که اگر بعوض باشد، پولی هم در بین باشد، برد و باختی هم در بین باشد باز هم شارع تشویق و ترغیب می کند که بعوض اشکال ندارد. هم در رمی هم در مسابقه ی اسب سواری و اینها.

در جلد سوم می توان گفت که اخباری است که نهی می کند در غیر اینها برد و باخت را یا به عوض بودن را. حالا کلمه ی برد و باخت نباشد، به عوض بودن را. می گوید لا سبق الا در اینها و نفی می کند از غیر اینها. این است که باید در این سه موضوع، ـشاید تدریجاً بحث از آنها بوجود بیاید ـ بحث فقهی انجام بگیرد.

عرض کردیم که صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در جلد ۲۸ جواهر بحث سبق و رمایه را مطرح کرده. ولی ما به همین ترتیب که عرض می کنیم به آنجا هم می رسیم. بحث اول درباره ی تشویق و ترغیب به اینکه شما سوارکاری یاد بگیرید، شنا یاد بگیرید، تیراندازی، به کار بردن آلات جنگی را یاد بگیرید. هر فردی در مهیا بودن و کسب مهارت برای جهاد که پیش می آید داشته باشید. اگر انسان باور کند که جهاد امر ساده ای نیست، همان طوری که اجتهاد و تبلیغ و خطابه و همه اینها قبلاً چقدر باید انسان درس بخواند تا مهارت پیدا کند در این قبیل کارها. حالا تذکری هم می خواستم بنده بدهم که بعضی ها فکر می کنند که با نوار انسان مجتهد می شود، محقق می شود. ولی هیچ کس نیست. چون که با نوار و سی دی محقق نمی شود. انسان باید استاد ببیند. این که رسم بوده از سابق استاد و شاگرد دیدن استاد و معاشرت با استاد و رویارو بودن و سؤال کردن و جواب شنیدن اینها خیلی اثر دارد. این که بعضی ها فکر کنند حتماً انسان با نوار و سی دی مجتهد می شود، محقق می شود، این اشتباه است. باز یکی از اشتباهات این است که در هر درسی انسان باید مرتب حضور پیدا کند. بعضی ها می بینید که گاهی هستند و گاهی نیستند. نه. این را برای خیرخواهی می گویم. بعضی از مطالب مانند حلقه ی زنجیر به هم مربوط است. کسانی که گاهی هستند و گاهی نیستند این طور درس خواندن هیچ وقت انسان را یک محققی، مجتهدی، فقیهی نمی کند. یا مثلاً یک روز اول بحث می آید یک روز وسط بحث. این هم حاکی از آن است که عنایت لازم به آن درس را ندارد. عنایت لازم به این است که انسان مرتب حضور پیدا کند، مداوم باشد، درس را بنویسد، پیش مطالعه کند، بعد مطالعه کند، اشکال داشته باشد بپرسد، بعد می شود یک درسخوان حسابی.

حالا بالاخره ما در این بحث سبق و رمایه اول بحث بر این بود که تشویق و ترغیب بر اینکه هر فردی در سوارکاری و تیراندازی و شنا و اینها مهارت پیدا کند. حالا روایاتی داریم برای نمونه در مستدرک الوسائل طبع جدید جلد چهارم صفحه ۵۱۷. «عَلِّمُوا أَبْنَاءَكُمُ الرَّمْیَ وَ السِّبَاحَة» پیغمبر ﷺ حدیث نبوی است، به فرزندان خودتان تیراندازی و شنا را یاد بدهید. السباحه با سین به معنی شنا کردن و شناوری است. این دستور آموزش تیراندازی و شنا برای فرزندان خودتان برای جوانان خودتان تا همیشه آماده باشند برای جریانهایی که خطر آفرین است و پیش می آید اینها آمادگی داشته باشند. این حدیث که عرض کردیم.

باز حدیث دیگر است که از پیغمبر ﷺ «ارْکَبُوا وَ ارْمُوا» رکوب و سوارکاری یاد بگیرید «وَ ارْمُوا» تیراندازی یاد بگیرید «وَ انْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ تَرْکَبُوا» حال اگر امر دائر شد بین یاد گرفتن تیراندازی و سوارکاری، پیغمبر ﷺ رمی را ترجیح می دهند. در روایات ما است که «ألا إن القوة الرمی» اینها واقعاً حاکی از این است که رمی ـحالا در زمان ما معلوم می شود ـ رمی خیلی نقش دارد. آن وقت رمی در تیراندازی بود مثلاً. بعداً هم منجنیق اینها را یاد گرفتند برای رمی. اما امروز بیشتر آلات و ابزار جنگی ما رمی است. موشک و فلان و فلان همه اش رمی است. رمی خیلی نقش دارد، روز به روز هم رمی وسعت

بیشتر پیدا می کند در آلات و ابزار جنگی. مـی فرماینـد کـه «ارْكَبُـوا وَ ارْمُوا وَ انْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا» اگر امر دائر شد بین فراگـرفتن سوارکاری یا تیراندازی، اگر شما تیراندازی یاد بگیرید بهتر از این اسـت که تنها سوارکاری یاد بگیرید. بالاخره می گوییم تیراندازی محبوبتر است نزد ایشان. یک قسمت از روایات در این قسمت تشویق و ترغیب و یاد گرفتن و اینهاست.

قسمت دوم اینکه بحث مسابقه است و برای تشویق بیشتر که اینها با جمعیت باشند. چون برای اینکه رقابت، خود رقابت کار اجتمـاعی بـه انسان یک تشویق بیشتری به انسان می دهد، شوق بیشتری می دهد. آن اولی تقریباً یک امر فردی است، فردی را هم شامل می شود. اما دومـی بحث سبق و رمایه است. در بحث سبق و رمایه که با جمعیت با هم مسابقه بگذارند، خود همین ایجاد رقابت بین افراد تشویق بیشتری، شوق بیشتری ایجاد می کند. در اینجا هم در وسائل الشیعه در دو جا وسـائل متعـرض است. یکی در باب یازده در کتاب جهاد متعرض این روایات است. مـی دانید که جهاد عدو که ما داریم می خـوانیم بـا جهـاد نفـس در جلـد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی است. یکی هـم در جلـد ۱۳ در بحـث سـبق و رمایـه متعرض شده صاحب وسائل. نوع روایات در دو جـا ذکـر شـده، منتـها بعضی ها اینجا هست آنجا نیست و بعضی ها آنجا هسـت اینجـا نیسـت. حالا در جلد ۱۱ کتاب جهـاد صـاحب وسـائل صـفحه ۱۰۷ ایشـان مـی فرمایند ما در جهاد خیلی مطلب داریم. این ها هم جزء جهاد است، سبق و رمایه جزء جهاد است. صاحب وسائل هم در کتاب جهاد ذکـر کـرده. ؟؟؟ منتها این دو تا با هم ارتباط دارند. در وسائل در جلد ۱۱ صفحه ۱۰۷، یک باب اول انعقاد کرده منعقد کرده صـاحب وسـائل بـرای "اسـتحباب اجراء خیل". برای اسب سواری که مسابقه در اسـب سـواری. خـب آن وقت مرکب اسب بوده، هر مرکبی که در جنگ و جهاد اینها کاربرد دارد. حالا آن وقت اسب است. باب ۵۷ از ابواب جهاد عدو مال اسب سواری است. باب ۵۸ مال تیرانـدازی اسـت در کتـاب جهـاد. بـاب ۵۷ بـاب استحباب ارتباط الخیل. حتی روایاتی ذکر کـرده کـه اسـب نگـه داشـتن خودش مستحب است «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْـرُ إِلَـي يَـوْمِ الْقِيَامَـة» حدیث پیغمبر ﷺ است. یعنی به پیشانی اسب ــنواصـی پیشـانی یـا بـه مویی که روی پیشانی اسب می روید، یال اسبــ بر پیشانی اسب خیر و برکت تا روز قیامت بسته شده است. سابقاً مرسوم بوده حالا چون بـرای اینکه نگه داشتن حیوانـات و اینـها مخصوصـاً در شـهرها مشـکل اسـت مرسوم بود بین مردم در هر خانه ای که اسب باشد فقر بـه آن خانـه راه پیدا نمی کند. یک برکتی خداوند به اهل آن خانه می دهد، در هـر خانـه ای که اسب باشد فقر در آن خانه راه پیدا نمی کند. اینجا صاحب وسـائل مطالعه می کنید ما همه چیز نمی خـواهیم ذکـر کنـیم بـاب ۵۷، روایـات مربوط به "استحباب ارتباط الخیل" نگه داشتن اسب. در آن زمـان یـک مرکب سواری خیلی مهمی بوده.

بعد می آییم سراغ باب ۵۸. وسائل جلـد ۱۱ بـاب ۵۸ از ابـواب جهاد عدو. چند تا خبر ذکر کرده خبر اول این است «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُـوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَي» کلینی « عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَي اَبو جَعفَر عَطار قُمـی» خود کلینی از طبقه ی ۹ است استادش طبقه ی ۸ است. خیلی مهم است. محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی از اساتید مهم کلینی است. از ایشـان و علی بن ابراهیم بیشترین روایات را دارد. بعد «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ» کـه احمد بن محمد بن عیسی از اجلای طبقه ی ۷ است «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَي» محمد بن یحیی خزاز این هم از طبقه ی ۶. اینها همه شان از اجـلای رواة هستند «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ» طلحة بن زیـد شـیخ در رجـال گفتـه «اِنَّـه عامی» سنی است «لَهُ كِتابٌ الّا اَنّ کتابه معتمدٌ» بعضی از اینها سنی بودنـد ولی کتابهایشان مورد اعتماد فقهای ما بوده است. «عَنْ أَبِي عَبْـدِ اللَّـهِ ع قَالَ الرَّمْيُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْإِسْلَام» رمی، انداختن، تیری است از تیرهـای اسلام. ما بعداً هم می گوییم که درباره ی رمی چقدر روایت داریم.

حدیثی داریم بعداً می خوانیم از پیغمبر ﷺ خداونـد دربـاره ی یک تیر سه نفر را وارد بهشت می کند. یکی آن کسی که آن چوب را در اختیار تراشکار گذاشته که از آن چوب تیر درست کند. همین که این یک انتخابی این چنین اقدامی این چنین کـه چـوب را آورده و در راه دیگـر خرج نکرده. چوب را آورده و در اختیار کسی گذاشـته کـه آن آلات و ابزار جهاد درست می کند. همین کارش به قصد خدا باشد داری ثواب و بهشت است. دوم آن کسی که آن چـوب را مـی تراشـد و از آن چـوب تیری درست می کند. خب این هم دوم است که خداوند به آن بهشت می دهد، به قصد سبیل الله. سوم آن کسی که آن تیر را به کار می برد بـرای زدن به دشمن. خداوند به آن شخص هم ثواب می دهد، فی سبیل الله کـار کرده باشد بهشت می دهد. می خوانیم بعـد. ایـن خـبر کـه خوانـدیم در صفحه ۱۰۷ جلد ۱۱ وسائل باب ۵۸ خبر اول باب مربـوط بـه تیرانـدازی بود.

خبر دوم این باب «وَ عَنْهُ» یعنی کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَي» عنه برمی گردد به استاد کلینی. «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَي» این هم از اجلای ثقاة است و خیلی خوب است. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ» حسن بن ظریف هـم ثقه است. تا اینجا بحثی نداریم «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِـيرَةِ» از طبقـه ی ۵ است از اجلای رواة است. صاحب ریاض، ریاض را همیشه مطالعه کنید،

کتب فقهی را، همه شان را. در بحث ما در ریاض جلد ۱۰ طبع جدید. محسنات این کتابها این است که در این کتابهای مسالک که تازه چاپ شده یا ریاض و اینها در پاورق مدارک کتب و روایات را ذکر می کند. چاپهای قبل این حرفها را نداشت. اما الآن در پاورق اسم هر کتابی را که در متن برده در پاورق مسطور است به طور کامل. جلد ۱۰ ریاض صفحه ۲۳۳ بحث ما سبق و رمایه در اینجاست. بعد از اینکه عبدالله بن مغیره را ذکر کرده کلمه ای را عرض کنم «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ رَفَعَهُ» عبدالله بن مغیره جزء طبقه ششم است «رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» معلوم است که یک نفر از طبقه ی شش نمی تواند از پیغمبر ﷺ نقل کند. وسائط را حذف کرده. این حدیث از جهت حجیت سندی به این ترتیب، یک قسمی از مرسلات است که حجت نیست. ولی صاحب ریاض بعد از نقل همین خبر ایشان گفته به اینکه عبدالله بن مغیره از کسانی است که «أجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصحّ عنه» این عبارت را دقت کنیم چون زیاد در کتب رجال و در کتب فقهی هست که «أجمعت العصابة علي تصحيح ما يصح عن جماعة» اولاً که خود این اجماع چه اجماعی است؟ ثانیاً معنی این کلمه چیه که «أجمعت العصابة علي تصحيح ما يصح عن فلان». بحث زیادی شده. امام (رضوان الله علیه) در بحث خودشان، شاید یک روز همین را بحث کردند. اولاً اجماع از آن اجماعات نیست که قول معصوم ازآن کشف شود. چون اجماعی است که علمای رجال به این اجماع کردند. خوب هر اجماع که کشف از قول معصوم نمی کند. اجماع در مسائل فقهی اگر باشد، مدرکی نباشد، اطمینان پیدا کنیم به اینکه اینها روایتی، چیزی در دستشان بوده که لم یصل الینا، بله. اینها آن جور نیست. از این جهت این اجماع حجیت فقهی ندارد. مسلم عند علمای رجال است. دوم اینکه معنی عبارت چیست؟ بعضی ها گفتند معنایش این است که اگر یکی از اینها در سند باشد دیگر آن سند کلاً معتبر است. نه این طور نیست. معنی عبارت این است که این شخص آن قدر در حد وثاقت و اطمینان عالی است که دیگر درباره اش حرفی نیست، بحثی نیست. همین. بعضی ها گفتند به قبل از این نگاه نمی کنیم، به بعد از این نگاه نمی کنیم، نه خیر این فقط خودش. اینها هم ۱۸ نفرند. ۶ تا از طبقه ی چهارم، ۶ تا از طبقه ی پنجم، ۶ تا از طبقه ی ششم. برای طبقه بندی اینها را به خاطر بسپارید کمکی است برای شناخت طبقات رجال. سید بحرالعلوم در آن اشعارش جمع کرده «قد اجمع الكل علي تصحيح ما / يصح عن جماعة فليعلما / و هم أولو نجابة و رفعة / أربعة، و خمسة و تسعة» اربعه و خمسه می شود نُه، بعد هم تسعه می شود ۱۸ نفر. «فالستة الاولى من الأمجاد» شش تا از آن اولی ها جزء امجادند «أربعة منهم من الأوتاد» روایات زیادی از اهل بیت : درباره ی چهار نفر زراره و محمد بن مسلم و اینها هستند که «رَحِمَ اللَّهُ زُرَارَةَ بْنَ أَعْيَنَ لَوْ لَا زُرَارَةُ لَانْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي» امام صادق ﷺ فرمودند. خدا زراره را رحمت کند اگر نبود احادیث پدر من از بین می رفت. «زرارة ثم بريد قد اتي / ثم محمد و ليثٌ يا فتى» «كذا فضيل بعده معروف» بعد فضیل بن یسار است بعد معروف بن خربوز «و هو الذى ما بيننا معروف» این شش نفر هستند که در طبقه ۴ هستند. بعد «و الستة الوسطي أولو الفضائل / رتبتهم ادنى من الأوائل جميل الجميل مع ابان» جمیل بن دراج و ابان بن عثمان «و العبدلان» عبدالله بن بکیر عبدالله بن مسکان «ثم حمادان» حماد بن عثمان و حماد بن عيسي. در یک شعر جمع کرده. این شش نفر طبقه ی پنجم هستند. اما طبقه ی ششم «و الستة الأخري هم صفوان / و يونس عليهما الرضوان ثم بن محبوب كذا محمد / كذاك عبد اللَّه ثم احمد» محمد بن ابی عمیر، احمد بن ابی نصر بزنطی. خلاصه این عبدالله بن مغیره جزئ طبقه ی ششم است.

اینجا بحث طایفه ی دوم را بحث می کنیم. طایفه ی دوم مربوط به مسابقه است. در اینجا در مسابقه صاحب جواهر و ریاض و فقهای دیگه گفتند اول آیات قرآن. از کجا آیات قرآن دلالت دارد بر صحت مسابقه؟ یکی این آیه ای که (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ) این آیه ی قرآن است. آیه ی ۶۰ از سوره ی انفال است. این آیه ی ۶۰ از سوره ی انفال چطور دلالت دارد بر مسابقه؟ برای اینکه گفته (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ) "من قوة" را پیغمبر اکرم ﷺ به رمی معنا کرده. رباط الخیل مربوط به همان اسب سواری است. اما قوه را به رمی. این است که ایشان می گوید به اینکه این شخص که به این ترتیب عرض کردیم این عبدالله بن مغیره می گوید که «رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ قَالَ الرَّمْيُ» بنابراین چون قوه را به رمی معنا کردند. این است که می گویند دلالت بر مسابقه دارد. یکی هم در سوره ی یوسف (إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا) این هم صاحب جواهر و همه شان دارند. از این آیه استفاده می شود به اینکه مسابقه در شرع قبل از اسلام مشروع بوده. بحثی هم می دانید که ما داریم در رسائل و کفایه که چیزهایی که در شرایع سابقه صحت داشته و مشروعیت داشته استصحاب می توانیم بکنیم برای شرع خودمان؟ گفتند بله. یستفاد از این آیه ی ۱۷ از سوره ی یوسف سوره ی ۱۲ قرآن مجید یستفاد بر اینکه در آن شرع مشروعیت داشته مسابقه، فی الجملة استصحاب بکنیم در شرع ما هم ثابت می شود.

حالا ما روایات را عرض می کنیم. روایات چند دسته شد. یک دسته روایاتی هستند که دلالت دارند بر اینکه اسب سواری، روایت داریم دلالت دارند بر اینکه بر تیراندازی، صاحب وسائل هم در جلد ۱۳ در بحث سبق و رمایه همین روایات را به این ترتیب فرمودند که ما باید به آنها توجه کنیم. در جلد ۱۳ وسائل ایشان صاحب وسائل، چهار پنج باب بیشتر ندارد در کتاب سبق و رمایه. جلد ۱۳ جلد ۱۳ وسائل ۲۰ جلدی صفحه ۳۴۵. اول، "باب استحباب اجراء الخیل". اول رفته سراغ اسب سواری "و تأدیبها و الاستباق". هم خیل را اجرا کنند، یعنی مسابقه اسب سواری بگذارند، اجراء کنند یعنی مسابقه گذاشتن و اسب را تربیت کنند تا استباق حاصل شود. خبر اول باب «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ» این همان سندی است که تا اینجایش را قبلاً خواندیم. کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَي» این محمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی، جزء اجلای رواة است «عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع» از غیاث بن ابراهیم. این توثیق نشده. ابی عبدالله هم کنیه ی یکی از رواة است که توثیق نشده. «عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَجْرَي الْخَيْلَ وَ جَعَلَ سَبَقَهَا أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ» پیغمبر ﷺ اسبها را در مسابقه قرار دادند. سبق [سَبَق_با سکون باء] و سَبَق. کتاب [سَبَق_با سکون باء] یا سَبَق. سَبق مصدر است مثل ظرف. اما سَبَق به آن عوضی می گویند که به آن برنده داده می شود. اینجا سَبَق می خوانیم. پیغمبر ﷺ اسبها را اجراء کردند و سَبَق را «أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ» قرار دادند. اواقی جمع اوقیه است. اوقیه هم به چهل درهم از نقره گفته می شد. اجراء کرد خیل را در مسابقه و سَبَق آن خیل را «أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ» چند وَقیه از فضه که هر وقیه چهل درهم است.

خبر بعدی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَي» کلینی از علی بن ابراهیم او هم از ابیه معلومه، از محمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ» طلحه هم گفتیم به اینکه عامیٌ ولی کتابش معتبر است. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَغَارَ الْمُشْرِكُونَ عَلَي سَرْحِ الْمَدِينَةِ» مشرکون بر سرح ـسرح با سین و با حاء حطی به چراگاه می گویند که اطراف شهر قرار می گیرد_ مشرکون بر آن چراگاهها حمله کردند «فَنَادَي فِيهَا مُنَادٍ يَا سُوءَ صَبَاحَاهْ» منادی ندا کرد که «يَا سُوءَ صَبَاحَاهْ» کلمه ای است مثل واویلا که در موقع مصیبت این کلمه را می گفتند. مشرکین آمدند و حمله کردند، روزگار ما سخت خواهد شد. «فَسَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْجَبَلِ فَرَكِبَ فَرَسَهُ فِي طَلَبِ الْعَدُوِّ» پیغمبر ﷺ بر فرس خودش سوار شد برای طلب عدو «وَ كَانَ أَوَّلُ أَصْحَابِهِ لَحِقَهُ أَبُو قَتَادَةَ» ابو قتاده آمد و به پیغمبر ﷺ ملحق شد تا تنها نباشند «عَلَي فَرَسٍ لَهُ» اولین کسی که آمد ابوقتاده بود «وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفَّتَاهُ لِيفٌ» این اسب یک زینی داشت، این زین دفتاه لیف خرما یعنی خیلی تشکیلاتی نبود. «وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفَّتَاهُ لِيفٌ لَيْسَ فِيهِ أَشَرٌ وَ لَا بَطَرٌ» این اسب با این ترتیب برای تفریحات نبود برای سواری که با آن کاری انجام بدهند «فَطَلَبَ الْعَدُوَّ فَلَمْ يَلْقَوْا أَحَداً» رفتند سراغ دشمن اما کسی را پیدا نکردند «وَ تَتَابَعَتِ الْخَيْلُ» اسب سوارها پشت سر هم آمدند «فَقَالَ أَبُو قَتَادَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْعَدُوَّ قَدِ انْصَرَفَ» دشمن رفته «فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَبِقَ» استشهاد به ذیل حدیث است، اگر حاضر هستید پیغمبر با شما مسابقه بگذاریم. پیغمبر ﷺ سوار بر اسبی است و اسب سوارها هم آمدند مسابقه بگذاریم. «فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَبِقَ فَقَالَ نَعَمْ» پیغمبر ﷺ گفتند اشکال ندارد «فَاسْتَبَقُوا» خود پیغمبر ﷺ شرکت کرد در این مسابقه ی سوارکاری «فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَابِقاً عَلَيْهِمْ» پیغمبر ﷺ برنده شد از همه جلوتر. بعد هم یک بحثی در جواهر است، شرایع هم دارد که جلو بودن اسب از چه معلوم می شود؟ گردن اسب باید جلوتر باشد از گردن اسب بعدی؟ یا همان گوشها جلوتر باشد کافیه؟ در مورد این بحث کردند. خب بالاخره الآن بخواهیم اسب سواری بکنیم بدانیم اولی دومی سومی چقدر باید جلوتر باشد؟ امروز هم در مسابقات موازین دارند. چقدر باید جلوتر باشد؟ صاحب جواهر می گوید همان گردن اسب و اینها. خلاصه «ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ» پیغمبر ﷺ وقتی برنده شدند توجه کردند به اشخاصی که پشت سرش بودند «فَقَالَ أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ مِنْ قُرَيْشٍ» من پسر عواتک هستم. عاتکه اسم زن است. عاتکه با عین و تاء. در اجداد پیغمبر ﷺ چند تا زن به نام عاتکه وجود دارد. این زنها خیلی سابقه ی خوبی داشتند. پیغمبر ﷺ افتخار می کند که «أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ» من پسر عواتکم من قریش. «إِنَّهُ لَهُوَ الْجَوَادُ الْبَحْرُ» اسبش را هم معرفی کرد. اسب من از جواد است «ان الجواد قد یکبو» این است. هم اسبم از اسبهای خوب است هم خودم فرزند عواتکم. خلاصه پیغمبر ﷺ در اینجا خودش را این طور معرفی کرده.

حالا ما اگر بخواهیم تمام روایات را بخوانیم وقت شما زیاد گرفته می شود لازم هم شاید نباشد. خبر سوم را می خوانیم اگر بعضی از اخبار هم سنداً ضعیف باشند مورد عمل اصحابند. خبر سوم این است که «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص» خود پیغمبر ﷺ «أَجْرَي الْخَيْلَ الَّتِي أُضْمِرَتْ» پیغمبر ﷺ اسبهایی که «أُضْمِرَتْ» اضمرت به آن اسبهایی می گفتند که مضمار آنجا بود که اسبها را تربیت می کردند، مهیا می کردند، اسبهایی که تربیت شده بودند پیغمبر ﷺ آن اسبها را به مسابقه گذاشتند. «مِنَ

الْحَصَي إِلَي مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ الْحَدِيثَ». عرض کنم به اینکه همه ی اخبار را نمی خوانیم شما بخوانید.

خبر ششم «قَالَ الصَّادِقُ ع» از صدوق نقل می شود مرسلاً «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنْفُرُ عِنْدَ الرِّهَانِ» ملائکه در موقع برد و باخت که انجام می گیرد نفرت دارند، حاضر نمی شوند «وَ تَلْعَنُ صَاحِبَهُ مَا خَلَا الْحَافِرَ وَ الْخُفَّ وَ الرِّيشَ وَ النَّصْلَ» ما نمی خواهیم در اینجا زیاد بحث کنیم. برای اینکه چند تا بحث اینجا هست که به بحث قمار مربوط است. در بحث قمار همین اخبار را برده اند و آنجا هم ذکر کردند.

چهار جور قمار بازی داریم. حالا قمار نگوییم، برد و باخت نگوییم، چون همه شان را قمار نمی دانیم، حرام نمی دانیم. چهار جور مغالبه داریم که دو نفر با هم، مسابقه بگوییم، مسابقه بدهند. مسابقه ای با آلات قمار بعوض حرام است عند الکل. با آلات قمار برد و باخت انجام بگیرد. یعنی عوض هم در بین باشد. این قدر متیقن از آیات و روایات است. دوم مسابقه است با آلات قمار بدون برد و باخت یعنی بدون عوض، بدون پول در بین. این هم حرام است. سوم مسابقه است، ولی آلات قمار در بین نیست. ببینیم کی بهتر خط می نویسد، کی بهتر قرآن را حفظ می کند و امثال ذلک. این هم دو جور است. یک وقت بیهوده است، ببینیم شب تاریک که این کتاب را ببرد و بگذارد قله ی کوه خضر و برگردد و بیاید. نصف شب. فردا ببینیم اگر درست باشد این برنده باشد. کبوتر بازی و امثال ذلک. یک چیزهایی است که بی فایده است. یک وقت می بینیم که فایده دارد. ببینیم کی بهتر خط می نویسد، ببینیم کی بهتر نهج البلاغه را حفظ می کند، کی بیشتر حفظ می کند، چطوری حفظ می کند، برای کارهایی که مهارت اگر باشد یک محاسنی است و دارای مصلحت. پس چهار جور می شود به طور خلاصه هم این را عرض می کنیم. اول با آلات قمار و بعوض. دوم آلات قمار و بغیر عوض. این دو تا حرام است. درباره ی شطرنج بحثی هست که اگر از آلات قمار بودن خارج شده باشد آن هم اشکال ندارد. سوم اینکه کارهایی انجام شود از این قبیل کارها بعوض. هر کس توانست یک کار انجام دهد، خط خوب و فلان و فلان بعوض. چهارم همین کار بغیر عوض. ببینیم کدامان بهتر می نویسیم. بدویم ببینیم کدامان جلوتر می رویم. عوضی هم در بین نیست، اما می خواهیم ببینیم که کدامان در دویدن قوی تر هستیم. حالا اینها را ان شاء الله یک مقدار بحث می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هشتاد و یکم تاریخ: ۸۸/۱/۱۷

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در بحث جهاد همان گونه که عرض کردیم بعضی از مطالب و روایات و ابواب فقهی داریم که برای تحصیل آمادگی است که مسلمانان همیشه، کسب آمادگی و مهارت برای شرکت در امر جهاد، یکی از این موضوعات، بحث سبق و رمایه است در رابطه با بحث سبق و رمایه، چند مطلب هست، مطلب اول تشویق و ترغیبی که در اخبار اهلبیت (علیهم السلام) صورت گرفته، برای کسب مهارت در سوارکاری و تیراندازی و شنا، به طور کلی به کار بردن آلات جنگی، کلمه‌ی نصل که ما داریم بعداً بگوییم با صاد به معنای به کار بردن آلات جنگی که از آهن ساخته می‌شود یا در آن زمان، اشیاء خاصی بود در زمان‌های بعد «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ» (حدید، ۲۵) وسیله‌ی حدید در جهاد، در جنگ دارای موقعیت بسیار مهمی است و خلاصه، اگر ما دسته بندی کنیم روایات را یک دسته تشویق و ترغیب، برای فرا گرفتن سوار کاری و تیراندازی و شنا و به کار بردن آلات جنگ است دسته‌ی دوم، مربوط است به این که مسابقه‌ی با این‌ها آن اول، هر فردی این کار را انجام دهد سوارکاری یاد بگیرد و تیراندازی یاد بگیرد، بحث دوم این است که عقدی منعقد کنند برای تشویق بیشتر که اگر به عوض باشد پولی هم در بین باشد باصطلاح برد و باختی هم در بین باشد باز هم شارع تشویق و ترغیب می‌کند که به عوضاً در این جا اشکالی ندارد، هم در رمل و هم در مسابقه‌ی با اسب سواری و این ها. دسته‌ی سوم که می‌توان گفت که اخباری است که نفی می‌کند در غیر این ها، برد و باخت را یا حالا به عوض بودن را، حالا کلمه‌ی برد و باخت نباشد به عوض بودن را می‌گوید لا سبق الا در این ها، منحصر می‌کند و نهی می‌کند از غیر از این ها، این است که باید در این سه موضوع، شاید در بحث این موضوع هم به وجود بیاید بحث فقهی انجام بگیرد، عرض کردیم که دیروز صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در جلد بیست و هشتم جواهر، بحث سبق و رمایه را مطرح کرده است ولی ما به همین ترتیب که عرض می‌کنیم به آن جا هم می‌رسیم، بحث اول درباره‌ی تشویق و ترغیب به این که شما سوارکاری یاد بگیرید، شنا یاد بگیرید، تیراندازی به کار بردن آلات جنگ را یاد بگیرید هر فردی آن مهیا بودن و کسب مهارت، برای جهاد که پیش می‌آید داشته باشید، چون جهاد یک امر ساده‌ای نیست همان گونه که اجتهاد و تبلیغ و خطابه و همه‌ی این‌ها قبلاً باید انسان چقدر درس بخواند تا مهارت پیدا کند در این قبیل کارها، ـصحبت‌های متفرقه ـ حالا خلاصه ما در این بحث سبق و رمایه اول بحث داریم که تشویق و ترغیبی در هر فردی، در سوارکاری و شنا و این‌ها مهارت پیدا کند، حالا روایاتی داریم برای نمونه در مستدرک الوسائل، طبع جدید، جلد چهارم، صفحه‌ی پانصد و هفده، «عَلِّمُوا أَبْنَاءَكُمُ الرَّمْیَ وَ السِّبَاحَةَ» پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث نبوی است به فرزندان خودتان تیراندازی و شنا را یاد دهید، مستدرک الوسائل جلد چهارم، صفحه‌ی پانصد و هفده، «عَلِّمُوا أَبْنَاءَكُمُ الرَّمْیَ وَ السِّبَاحَةَ» سباحه با سین به معنای شنا کردن و شناوری است این دستور و آموزش تیراندازی و شنا برای فرزندان خودتان و جوانان خودتان، تا همیشه آماده باشند برای جریان‌هایی که خطرآفرین است و پیش می‌آید این‌ها آمادگی داشته باشند، این حدیث که عرض کردیم، باز حدیث دیگری هست که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است می‌فرمایند که: «ارْكَبُوا وَ ارْمُوا» سوارکاری را یاد بگیرید «وارموا»تیراندازی یاد بگیرید «وَ أَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا» حالا اگر امر داده شد بین یاد گرفتن تیراندازی و سوارکاری، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رمی را ترجیح می‌دهند رمی در روایات ما هست که «الا ان القوة الرمی الرمی» این‌ها واقعاً حاکی از این است که رمی حالا در زمان ما معلوم می‌شود، رمی خیلی نقش دارد آن وقت رمی در تیراندازی بود مثلاً یا بعداً هم منجنیق و این‌ها را هم یاد گرفتند برای رمی، اما الآن امروز بیشتر آلات و ابزار جنگی برای رمی است موشک و فلان و فلان همه رمی است، این است که رمی خیلی نقش دارد در جهاد و جنگ و روز به روز هم رمی وسعت بیشتری پیدا می‌کند در آلات و ابزار جنگی می‌فرمایند «ارْكَبُوا وَ ارْمُوا وَ أَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا» اگر امر داده شده است بین فراگرفتن سوارکاری یا تیراندازی، اگر شما تیراندازی یاد بگیرید بهتر است از این که تنها سوارکاری یاد بگیرید، بله خوب بالأخره آن تیراندازی می‌گوید محبوبتر است، یک قسمت روایات در این قسمت تشویق و ترغیب و یاد گرفتن این‌ها است قسمت دوم که بحث مسابقه است و برای تشویق بیشتر که این‌ها با جمعیت باشند، برای این که آن رقابت، خود رقابت کار اجتماعی به انسان، یک تشویق بیشتری انسان می‌دهد، شوق بیشتری می‌دهد آن اولی تقریباً یک امر فردی را شامل می‌شد، اما دومی بحث سبق و رمایه است، در در بحث سبق و رمایه این است که با جمعیت با یکدیگر مسابقه بگذارند خود همین رقابت میان

افراد تشویق بیشتری، شوق بیشتری ایجاد می‌کند در این جا هم، در وسائل الشیعه در دو جا متعرض است وسائل، یکی در باب یازده در کتاب جهاد متعرض این روایات است چون که می‌دانید جهاد عدو که ما با جهاد نفس می‌خوانیم، در جلد یازده رسائل بیست جلدی است، یکی هم در جلد سیزدهم در بحث سبق و رمایه متعرض شده است صاحب رسائل نوع روایت در دو جا ذکر شده است منتها بعضی آن جا هست این جا نیست و بعضی این جا هست آن جا نیست. حالا در جلد یازدهم، صاحب رسائل، همان کتاب جهاد، صفحه‌ی صد و هفت ایشان می‌فرماید که ما در جهاد خیلی مطلب داریم، سبق و رمایه خودش جزء جهاد مطرح کرده است در جهاد خیلی بحث داریم، منتها ارتباط دارد این دو با یکدیگر، در رسائل جلد یازده صفحه‌ی صد و هفت، یک باب انعقاد کرده منعقد کرده صاحب رسائل برای استحباب اجرای خیل، برای اسب سواری که مسابقه در اسب سواری، خوب آن وقت مرکب اسب بوده است هر مرکبی که خوب در جنگ و جهاد و این‌ها کاربرد دارد دیگر آن سمت اسب بوده است. باب پنجاه و هفتم از ابواب جهاد و برای اسب سواری است، باب پنجاه و هشتم برای تیراندازی است در کتاب جهاد، خوب باب پنجاه و هفتم باب استحباب ارتباط الخیل، حتی روایاتی ذکر کرده است که اسب نگه داشتن خودش مستحب است «الخیر معقود بنواصی الخیل إلی یوم القیامه» حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی به پیشانی اسب، نواصی پیشانی یا مویی که روی پیشانی می‌روید یال اسب، بر پیشانی اسب خیر و برکت تا روز قیامت بسته شده است سابقاً مرسوم بوده حالا که نگهداشتن حیوانات و این‌ها مخصوصاً در شهرها مشکل است مرسوم بود بین مردم در هر خانه‌ای که اسب باشد فقر به آن خانه راه پیدا نمی‌کند یک برکتی خداوند به اهل آن خانه می‌دهد در هر خانه‌ای که اسب باشد، فقر در آن خانه راه پیدا نمی‌کند این جا صاحب رسائل مطالعه می‌کنید، ما همه را نمی‌خواهیم ذکر کنیم، باب پنجاه و هفتم روایات مربوط به استدلال ارتباط خیل، نگه داشتن اسب، خوب در آن زمان یک مرکب سواری خیلی مهمی بود، بعد هم آمده سراغ باب بعد از آن، باب پنجاه و هشتم، وسائل جلد یازده، باب پنجاه و هشت از ابواب جهاد عدو، بله چند خبر ذکر کرده است خبر اول این است «محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی» کلینی، «عن محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی» خود کلینی طبقه‌ی نه است استادش طبقه‌ی هشت است خوب خیلی مهم است محمد بن أبی جعفر از اساتید مهم کلینی است از ایشان و علی بن ابراهیم بیشترین روایات را دارد، بعد «عن أحمد بن محمد که أحمد بن محمد بن عیسی» از اجلای طبقه‌ی هفت است «عن محمد بن یحیی خزاز» این هم از طبقه‌ی شش، این‌ها از اجله‌ی روات هستند «عن طلحة بن زید» طلحة بن زید شیخ در رجال گفته است که «إنّه عامی» سنی است «له کتاب الا عند کتابهم معتمد» بعضی از این‌ها سنی بودند ولی کتابهایشان مورد اعتماد فقهای ما بوده است، «عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال الرمی سهم من سهام الإسلام» رمی انداختن، تیری است از تیرهای اسلام، ما بعداً هم می‌گوییم درباره‌ی رمی چقدر روایات داریم، حدیثی می‌خواند از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خداوند درباره‌ی یک تیر سه نفر را وارد بهشت می‌کند، یکی آن کسی که آن چوب را در اختیار تراشکار گذاشته که، از آن چوب تیر درست کند همین که این یک انتخاب این چنین، اقدام این چنین که چوب را آورده در راه دیگری خرج نکرده، چوب را آورده در اختیار کسی گذاشته است که آن آلات و ابزار جهاد درست می‌کند همین کارش، به قصد خدا باشد روی ثواب و بهشت است دوم کسی که آن چوب را می‌تراشد و از آن چوب، تیر درست می‌کند خوب این هم دوم است که خداوند به آن بهشت می‌دهد به قصد سبیل الله، سوم کسی که آن تیر را بکار می‌برد برای زدن به دشمن، خداوند به آن شخص ثواب می‌دهد فی سبیل الله این کار را کرده باشد بهشت می‌خواند او را، خوب این خبر که خواندیم در صفحه‌ی صد و هفتم جلد یازدهم باب پنجاه و هشت، خبر اول باب، مربوط به تیراندازی بود خبر دوم باب «و عنه» یعنی «کلینی عن محمد بن یحیی» عنه بر می‌گردد به آن استاد کلینی، بله، «عن ابراهیم بن موسی» خوب این هم از اجلای سقاطی خیلی خوب است «عن حسن بن ظریف» حسن بن ظریف هم ثقه است تا اینجا بحثی نداریم، «عن عبدالله بن مغیره» مغیره از طبقه‌ی پنج از اجلای روات است صاحب ریاض، ریاض را همیشه مطالعه کنید در بحث ما در ریاض، جلد دهم طبع جدید، محسنات این کتاب‌ها این است که در این کتاب‌های جدید که چاپ شده است ریاض و این ها، در پاورقی، مدارک کتب و روایات را ذکر می‌کند، از چاپ‌های قبل نداشت این حرف‌ها را، اما الآن در پاورق، اسم هر کتابی را که در متن برده در پاورق مذکور است به طور کامل، جلد ده ریاض، صفحه‌ی دویست و سی و سه، بحث ما سبق و رمایه در اینجاست بله، بعد از این که این عبدالله بن مغیره را ذکر کرده است «عن عبدالله بن مغیره، رفعه» عبدالله بن مغیره جزء طبقه‌ی ششم است «رفعه قال رسول الله» خوب معلوم است که از طبقه‌ی شش، نمی‌تواند از پیامبر نقل کند وصایف را نص کرده این حدیث از جهت حجیت سندی به این ترتیب، یک قسم از مرسلات است که حجت نیست، ولی صاحب ریاض بعد از نقل خبر همین خبر، ایشان گفته که

عبدالله بن مغیره، از کسانی است که «أجمع الأصحاب علی فصیه فصح ما أمر» این عبارت را دقت کنیم چون زیاد در کتب رجال و فقهی هست که «أجمعة الإصابه علی تصحیح ما یصحه عن جماعة» اولاً که خود این اجماع، چه اجماعی است؟ ثانیاً معنی این کلمه چیست که «أجمعة الإصابه و لا تصحیح ما یصح عن فلان» بحث زیادی شده است امام (رضوان الله علیه) شاید در بحث خودشان یک روز این را بحث کرده اند، اولاً اجماع از آن اجماعاتی است که قول معصوم از آن کشف می‌شود چون اجماعی است که علمای رجال به این اجماع کرده اند، خوب هر اجماع که کشف از قول معصوم نمی‌کند، اجماع در مسائل فقهی اگر باشد مدرکی نباشد، اطمینان پیدا کنیم به این که این ها، روایتی چیزی در دستشان بوده بله این این گونه نیست، اجماع حجت فقهی ندارد، مسلم است عند علماء رجال. دوم این که معنی عبارت چیست؟ بعضی گفته‌اند معنایش این است که اگر یکی از این‌ها در سند باشد دیگر آن سند کلاً معتبر است ـصحبت‌های متفرقه ـ خوب خلاصه این جا بالأخره طایفه‌ی دوم داریم بحث می‌کنیم طایفه‌ی دوم در مسابقه است در این جا در مسابقه، صاحب جواهر و ریاض و فقهای دیگر اول گفتند که آیات قرآن، خود آیات قرآن، از کجا آیات قرآن دلالت دارد بر صحت مسابقه، یکی این آیه‌ای که «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» این آیه‌ی قرآن است، آیه‌ی شصتم از سوره‌ی انفال است این آیه‌ی شصتم از سوره‌ی انفال، چطور دلالت دارد بر مسابقه؟ برای خاطر این که «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» من قوه را پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به رمی معنا کرده، رباط الخیل، مربوط به همان اسب سواری است اما قوه را به رمی بله این است که ایشان می‌گوید که این شخص که به این ترتیب عرض کردیم این عبدالله مغیره می‌گوید که قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «قوه الرمی» بنابراین چون قوه را به رمی معنا کرده است این را گفتند که دلالت در مسابقه دارد یکی هم در سوره‌ی یوسف، «إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا» می‌گوید از این آیه استفاده می‌شود به این که مسابقه در شرع قبل از اسلام مشروع بوده است بحثی هم می‌دانید که ما داریم، در رسائل و کفایه، چیزهایی که در شرایع سابق صحت داشته و مشروعیت داشته، استصحاب می‌توانیم بکنیم برای شهر خودمان؟ گفتند بله، مصطفاد از این آیه‌ی هفدهم از سوره‌ی یوسف، سوره‌ی دوازدهم از قرآن مجید، مصطفاد بر این که در آن شرع مشروعیت داشته مسابقه، فی الجمله استصحاب کنیم در شرح ما هم ثابت می‌شود خوب حالا ما روایت را عرض می‌کنیم روایات چند دسته شد؟ یکی روایات هستند که دلالت دارند بر این که اسب سواری است باید دلالت کنند بر این که بر تیراندازی، صاحب وسائل هم در جلد سیزدهم در بحث سبق و رمایه همین روایات را به این ترتیب فرموده‌اند که ما باید به آن‌ها توجه کنیم، خوب در جلد سیزدهم بله، وسائل این روایات، ایشان صاحب وسائل چهار پنج باب بیشتر ندارد در کتاب سبق و رمایه در جلد سیزدهم، صفحه‌ی سیصد و چهل و پنجم شروع می‌شود، جلد سیزدهم وسائل بیست جلدی، صفحه‌ی سیصد و چهل و پنج، اول باب استحباب الإجراء الخیل، اول رفته سراغ اسب سواری «و تأدیبها و الاستباق» هم خیل را اجرا کنند نه اسب سواری مسابقه بگذارند و تعبیر اسب را تربیت کنند و استباق حاصل شود خبر اول باب، محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، این همان سندی است که تا اینجا خواندیم، خوب کلینی، از محمد بن یحیی از ابوجعفر عطار قمی عن محمد بن احمد، که دوباره محمد بن یحیی، این محمد بن یحیی بعدی، محمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی، این هم جزء اجلای روات است، عن قیاس بن ابراهیم، عن أبی عبدالله، عن أبیه عن علی بن الحسین. خوب از قیاس بن ابراهیم، این توصیف نشده است أبی عبدالله هم کنیه‌ی یکی از روات است و توصیه نشده است، عن أبیه عن علی بن الحسین، (علیهم السلام) إن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «أَجْرَي الْخَيْلَ وَ جَعَلَ سَبَقَهَا» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسب‌ها را در مسابقه قرار دادند سبق این جاست، سبق و سبق، کتاب سبق، یا سَبَق، سَبَق مصدر است اما سبق به آن عوضی می‌گویند که به آن برنده داده میشود این جا سَبَق می‌خوانیم، پیغمبر اسب خود را اجرا کردند و سَبَق را چه قرار دادند «أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ» أواقی، جمع أوقیه است أوقیه هم به چهل درهم از نقره گفته می‌شود به أوقیه، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجرا کرد خیل را در مسابقه و سبق آن خیل را «أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ» چند رقی از فضه که هر وقی چهل درهم است خوب خبر بعدی، «عن علی بن ابراهیم عن أبیه محمد بن یحیی، کلینی از ابراهیم، آن هم از أبیه، محمد بن یحیی اشعری قمی، عن طلحة بن زید» عن طلحه هم گفتیم به یکی از عامیون، خیلی کتابش معتبر است عن أبی عبدالله (علیه السلام) برای «أَغَارَ الْمُشْرِكُونَ عَلَي سَرْحِ الْمَدِينَةِ» مشرکون در سرح، سرح با سین با حای به چراگاه می‌گویند که اطراف شهر قرار می‌گیرد، مشرکین در آن چراگاه‌ها أغار، حمله کردند «فَنَادَي فِيهَا مُنَادٍ يَا سُوءَ صَبَاحَاهْ» منادی ندا کرد که صباحاه، کلمه‌ای مثل واویلا و این در موقع مصیب این کلمه را می‌گفتند یک ناله‌ای کرد یا سوء صباحاه، یعنی خوب مشرکین آمدند حمله کردند و روزگار سخت خواهد شد «فَسَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْخَيْلِ فَرَكِبَ فَرَسَهُ فِي طَلَبِ الْعَدُوِّ» پیغمبر سوار شد به فرس خودش

برای طلب عدو «وَ كَانَ أَوَّلَ أَصْحَابِهِ لَحِقَهُ أَبُو قَتَادَةَ» ابو قتاده آمد به پیغمبر ملحق شد، پیغمبر تنها نباشد «عَلَي فَرَسٍ لَهُ» اولین کسی که آمد أبو قتاده بود «وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفَّتَاهُ لِيفٌ» این اسب یک زینی داشت این زین از لیف خرما بود یعنی خیلی تشکیلاتی نبود «وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفَّتَاهُ لِيفٌ لَيْسَ فِيهِ أَشَرٌ وَ لَا بَطَرٌ» این اسب با این ترتیب برای تفریحات و چیزی نبود، گاهی سواری که برای کار انجام دهند «فَطَلَبَ الْعَدُوَّ فَلَمْ يَلْقَوْا أَحَداً» رفتند سراغ دشمن کسی را پیدا نکردند «وَ تَتَابَعَتِ الْخَيْلُ» اسب سوارها پشت سر یکدیگر آمدند، به قول ابو قتاده «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْعَدُوَّ قَدِ انْصَرَفَ» دشمن رفته «فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَبِقَ» استشهاد به ذیل حدیث است اگر حاضر هستید پیغمبر با شما مسابقه بگذاریم؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار بر اسبی است و اسب سوارها آمدند به سمت او «فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَبِقَ» اشکال ندارد «فَاسْتَبَقُوا» خود پیغمبر شرکت کرد، در این مسابقه‌ی سوار کاری، «فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَابِقاً عَلَيْهِمْ» پیامبر بنده شد از همه جلوتر بعد هم یک بحثی در جواهر هست که شرایع هم دارد که جلو بودن اسب از چه معلوم می‌شود؟ گردن اسب جلوتر باشد از گردن اسب بعدی، یا همان گوش‌ها کافیست؟ در مورد خود این بحث کرده است خوب بالاخره می‌خواهیم اسب سواری کنیم بدانیم جلو اولی دومی و سومی چقدر باید جلوتر باشد؟ امروز هم در مسابقات موازین دارند دیگر، موازینی هست چقدر باید جلوتر باشد؟ صاحب جواهر می‌گوید همان گردن اسب و خلاصه، بالأخره پیامبر برنده شد پیغمبر بعد از این که برنده شد «أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ» توجه کردند به اشخاصی که پشت سر او بودند، «فَقَالَ أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ مِنْ قُرَيْشٍ» من پسر عواتک هستم یعنی چه؟ عاتکه اسم زن است عاتکه با عین و ت دو نقطه، در اجداد پیامبر چند زن به نام عاتکه وجود دارد، این زن‌ها خیلی سابقه‌ی خوبی داشتند من پسر عواتک هستم از قریش «إِنَّهُ لَهُوَ الْجَوَادُ الْبَحْرُ» اسبش را هم معرفی کرد هم اسبم از اسب‌های خوب است و هم خودم فرزند عواتک هستم خلاصه پیامبر در این جا خودش به این طریق معرفی کرد خوب حالا ما بخواهیم تمام روایات را بخوانیم وقت شما زیاد گرفته می‌شود و شاید لازم نباشد، خبر سوم را می‌خوانیم اگر بعضی از این اخبار سنداً ضعیف باشند مورد عمل هستند خبر سوم این است که عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بله خود پیغمبر «أَجْرَي الْخَيْلَ الَّتِي أُضْمِرَتْ» پیغمبر اسب‌هایی که اضمرت به آن اسب‌ها می‌گفتند که مضمار آن جا بود که اسب هارا تربیت می‌کردند مهیا می‌کردند اسب‌هایی که تربیت شده بودند پیغمبر آن اسب‌ها را به مسابقه گذاشتند، «مِنَ الْحَفْيَاءِ إِلَي مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ» خوب عرض کنم به این که، همه‌ی اخبار را شما می‌خوانید خبر ششم این باب، قال الصادق (علیه السلام) از صدوق نقل می‌شود مرسل «عند المالک و تنفر عند الرهان» ملائکه در موقع برد و باخت که انجام می‌گیرد، نفرت دارند حاضر نمی‌شوند «و طلع عن صاحبه ما علی الحافر و الخف و الریش و نصل» ما نمی‌خواهیم اینجا زیاد بحث کنیم برای این که چند بحث هست مربوط به بحث قمار است، در بحث قمار همین اخبار را آن جا هم ذکر کرده‌اند چهار نوع قمار بازی داری، حالا قمار نگوییم و برد و باخت نگوییم چون همه را قمار نمی‌دانیم و حرام نمی‌دانیم، چهار نوع مغالبه داریم که دو نفر با یکدیگر مسابقه دهند، مسابقه‌ای با آلات قمار، به عوضاً حرام است عند الکل، با آلات قمار برد و باخت انجام بگیرد عوض هم در بین باشد این قدر متیقن از آیات و روایات است، دوم مسابقه است با آلات قمار بدون برد و باخت، یعنی بدون عوض و بدون پول در بین، این هم حرام است سوم مسابقه است ولی آلات قمار در بین نیست، ببینیم که چه کسی بهتر خط می‌نویسد؟ چه کسی بهتر قرآن را حفظ است امثال و ذالک، این هم دو نوع است یک وقتی بیهوده است می‌رویم شب تاریک که برای این کتاب بگذارد قله‌ی کوه خضر و برگردد بیاید نصف شب، فردا برویم ببینیم برنده باشد، مثلاً کبوتر بازی و امثال ذالک، یک چیزهایی است که بی فایده است و یک وقت‌هایی فایده دارد ببینیم چه کسی بهتر خط می‌نویسد؟ ببینیم که چه کسی بهتر نهج البلاغه را حفظ می‌کند؟ بیشتر حفظ می‌کند؟ چگونه حفظ می‌کند برای کارهایی که مهارت اگر باشد محاسنی است و دارای فلسفه است چهار نوع می‌شود به طور خلاصه عرض می‌کنیم اول به آلات قمار و به عوض، دوم آلات قمار و به عوض این دو تا حرام است درباره‌ی شطرنج بحثی است که اگر آلات قمار باشند و خارج شده باشد آن وقت آن هم اشکالی ندارد، سوم این که کارهایی انجام شوم از این قبیل کارها به عوضا، هر کسی توانست که مثلاً این کار را انجام دهد خط خوب هم آن هم به عوض، چهارم همین کار نه به عوض، ببینیم کدام یک بهتر می‌نویسم؟ بدویم کدام بهتر می‌دویم؟ عوضی هم در کار نیست ببینیم کدام در دویدن قویتر است... .

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هشتاد و دوم تاریخ:۸۸/۱/۱۸

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث جهاد که یک موضوع بسیار مهمی از معارف اسلامی است مسئله ای است که باید آن را ایجاد کرد و اِعداد کرد، مقدماتش را فراهم کرد و همیشه این مقدمات باید در جامعه زنده و حاکم باشد. همان طور که خداوند در آیه 60 سوره انفال، سوره هشتم قرآن مجید فرمود: [وَ أَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ] بنابراین جهاد مقدماتی دارد و این مقدمات را بایستی کسی که ولی امر مسلمانان است فراهم کند. پیغمبرﷺ در زمان خودش، ائمه: در زمان خودشان و در زمان غیبت آن ها هم ولی که منصوب شده است. خلاصه بایستی مردم را اعداد و محیا کرد برای جهاد که یکی از آنها که عرض کردیم مسئله سبق و رمایه است که این هم برای عموم مردم است که باید سبق و رمایه حاکم باشد. ما در تعبیرات سبق و رمایه، خفّ و حافر و نصل داشتیمو آن خفّ و حافر مربوط به مراکب است. در آن زمان مرکب خفّ و حافر بوده است. اما مقصود مراکب بحری، مراکب فضایی و مراکب دریایی با پیچیدگی و وسعت تمام که الان وجود دارد می باشد. باید مسلمان ها ــحتی ما طلبه ها، فرقی نمی کندــ همه بایستی هم با مراکب زمان و هم با تجهیزات رزمی زمان آشنا باشیم. مراکب در آن زمان را خفّ و حافر می گفتند. ولی الان هم مراکب فضایی داریم که همه باید به آن آشنا باشند، به کار گرفتن آنها را یاد داشته باشند، هم مراکب بحری با وسعت و تنوعی که دارد، هم مراکب فضایی با پیچیدگی که دارد، هم مراکب بری و زمینی. اینها خفّ و حافر است. از طرفی هم نصل و تجهیزاتی که مربوط به مرکب نیست اما آن هم پیچیدگی و وسعت فراوان دارد و آشنا بودن به آنها به هر ترتیبی لازم است. ما می خواهیم مسئله سبق و رمایه را و آنچه که به آن مربوط است را امروز تمام کنیم .

در جلد 13 وسائل 20 جلدی چهار باب در سبق و رمایه بود. در این چهار باب روایات متعددی است که پیغمبر ﷺ خودشان ایجاد می کردند مراکبی را و نظارت می کردند که مسلمان ها در آن زمان مسابقه ای در خفّ و حافر در خیل، در چند جا هست «أجری الخیل» "أجری" معنایش این است که پیغمبر ﷺ خودشان نظارت می کردند و ایجاد می کردند و فراهم می کردند که مسلمانها به سوارکاری با اسب آشنا شوند و مسابقه بگذارند. در بعضی از روایات است که پیغمبر ﷺ از جانب خودش و کیسه خودش آن سبق و عِوَض را عنایت می کردند. گاهی این طور بود، ایجاد می کردند و خودشان نظارت می کردند برای اینکه سوارکاری را به طور کامل یاد بگیرند. در دو خبر است که پیغمبر ﷺ خودشان نیز جزو سوارکاران بودند؛ به این دلیل که مردم فکر نکنند که پیغمبر ﷺ با آن قوه الهیه کار می کنند، بلکه با همان قوه بشریه است. در دو جا هم پیغمبر ﷺ مسبوق شدند یعنی دو نفر بر پیغمبر ﷺ سبقت گرفتند؛ یکی اعرابی بود، در این حدیث است که بر پیغمبر ﷺ سبقت گرفت و یکی دیگر زید بود. خلاصه اینها را مطالعه بفرمایید. همین طور حضور پیدا می کردند در تیراندازی. درباره این هم چند روایت داریم که پیغمبر ﷺ خودشان در مسابقات تیراندازی شرکت می کردند و گاهی آن سبق را پیغمبر ﷺ می دادند. عنایت فراوانی پیغمبر ﷺ به رمی داشتند چون کاربرد و تأثیر رمی از تأثیر سوارکاری بیشتر است. مخصوصاً در زمان ما این تجهیزات رزمی فراوان همه مربوط به رمی می شود این آیه هم [وَ أَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ] در اینجا پیغمبر ﷺ قوه را گفتند: «الا انّ القوة هو الرمی». در این آیه شریفه که کلمه "قوه" به کار رفته یعنی"الرمی". رباط الخیل هم که معلوم است. خبری است که در این خبر درباره یک تیر پیغمبر ﷺ فرمودند که سه طائفه وارد بهشت می شوند؛ برای تشویق و ترغیب. این خبر در جلد 13 وسائل است. خبر قبیل در جلد 11 در باب 58 از ابواب جهاد عدو صفحه 107 بود « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ارْكَبُوا وَ ارْمُوا» هم سوارکاری یاد بگیرید و هم تیراندازی. « وَ أَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا» رمی تأثیر بیشتری دارد و در نزد پروردگار متعال رمی محبوب تر است « أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيُدْخِلُ بِالسَّهْمِ الْوَاحِدِ الثَّلَاثَةَ الْجَنَّةَ» خداوند با یک تیر که در جهاد به کار برده می شود سه نفر را وارد بهشت می کند. اول « عَامِلَ الْخَشَبَةِ» کسی که آن تیر را ساخته یعنی کسی که روی تخته تراشکاری کرده و آن تیر را ساخته. دوم « الْمُقَوِّيَ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» کسی که فی سبیل الله آن تیر را وسیله تقویت رزمندگان قرار داده آن را حمل و نقل کرده و در اختیار رزمندگان قرار داده. سوم « وَ الرَّامِيَ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» کسی که آن تیر را به طرف دشمن پرتاب کرده است. در یک تیر سه نفر را خداوند داخل بهشت می کند اگر این کار را فی سبیل الله انجام دهند.

خبر دیگر از این چهار باب « عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ أَنَّهُ كَانَ يَحْضُرُ الرَّمْيَ وَ الرِّهَانَ» امام صادق ؑ خودشان حضور پیدا می کردند در رمی و رهان که مربوط به خوف و حافر است و رمی هم مربوط به تیراندازی است. در تاریخ داریم که امام باقر ؑ و امام صادق ؑ در

مسافرتشان به شام در زمان هشام بن عبدالملک وقتی وارد شدند یک میدانی بود برای تیراندازی. در آن زمان مهارت در تیراندازی فضیلت بزرگی محسوب می شد. خلاصه وقتی که حضرت باقر علیه السلام وارد شدند هشام فکر می کرد که ایشان با تیر و تیراندازی آشنا نیستند و فقط با کتاب و مطالعه سر و کار دارند. به همین دلیل تیری به حضرت داد تا تیر را به هدف بزنند. به این وسیله می خواست که ایشان را از موقعیتشان پایین بیاورد. حضرت اول قبول نمی کردند بعد قبول کردند و چند تیر را دقیقاً به هدف زدند. همه اعتراف کردند که حضرت باقر علیه السلام چه قدر مهارت دارد. شما می دانید که در صحیفه سجادیه دعای 27 که قبلاً بحث کردیم دعای حضرت است درباره اهل ثغور (مرزداران) دعا چقدر مفصل است چه تعبیراتی دارد . با اینکه زمان، زمان بنی امیه است ولی در عین حال امام سجاد علیه السلام برای اینکه به مردم بفهمانند که آمادگی و مهارت رزمی و مرزبانان چقدر فضیلت دارند آن دعا را فرمودند. خلاصه این بحث سبق و رمایه یکی از بحثهای مهمی است که امیدوارم که عمومی و عملی شود و همه حتی ما طلبه ها هم شرکت کنیم. بعد از اینکه این بحث به این ترتیب که گفتیم انجام شد فقهای ما دیدند که تعبیراتی مانند «لَا سَبَقَ إِلَّا فِی خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْل» وجود دارد که نفی می کند سَبق را یا سَبَق را جزء در سه چیز؛ یکی خفّ و حافر که مرکب است، یکی هم نصل که تیر و شمشیر و مانند اینها است. در زندگی بشر مسابقات فراوانی وجود دارد اگر نباشد که غیر از این سه چیز هیچ مسابقه دیگری مشروع نباشد چه باید کرد و از لحاظ فقهی حکم چیست؟ که به این مناسبت به جاهای دیگر رفته اند. یکی از جاهایی که تناسب داشته بحث قمار است.

ما شک نداریم که قمار یک نوع مسابقه است با آلات مخصوصی و شکی نیست که حرام است. از این جهت کتاباً، سنتاً و اجماعاً و اقوال فقها درباره قمار مطرح می شود. کتاباً ادلّ آیه بر این، آیه 90 تا 92 از سوره مائده سوره پنجم قرآن کریم است [یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ]، [إِنَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ] درباره این آیه فقهاء ما و مفسرین گفتند: این آیه از چهار جهت دلالت دارد بر تحریم. بعضی گفتند از شش جهت و بعضی تا ده جهت. علامه در منتهی تا ده جهت گفته است. [رِجْسٌ] این یک دلیل بر تحریم است. [رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ] این دلیل بر تحریم است. [فَاجْتَنِبُوهُ] دلیل بر تحریم است. علما از این کلمات استفاده های فراوان کردند. [إِنَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ]، [الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ] که در محرمات است. [یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ] خلاصه گفتند که از این دو آیه استفاده فراوان می شود که در این شکی نیست. [الْمَیْسِرِ] هم در سه جای قرآن که دو جا در این آیه است و یکی هم در سوره بقره [الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فیهِما إِثْمٌ کَبیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما] بنابراین کتاباً که شکی نیست. [الْأَنْصابُ] یعنی آن بتهایی که برای پرستش نصب می کردند یا قربانی هایی که برای بت ها کشته می شد. [الْأَزْلامُ] آن تیرهای گروبندی است.تیرهایی بود برای گروبندی و شرط بندی که به تفسیر مراجعه می کنید که آن هم یک نوع برد و باخت بود. برد و باخت به هر عنوان باشد آیه دلالت دارد بر حرمتش. بعد رفتند سراغ روایات. این روایات در جلد ۱۲ وسائل ۲۰ جلدی است. ابواب "ما یکتسب به" یعنی مکاسب محرمه. در آنجا چند باب است. یک باب در این است که میسر و قمار حرام است. یک باب است که میسر و قمار یک چیز است. و روایات فراوانی در تشدید هستند. یک باب در تحریم شطرنج است. یک باب در تحریم حضور در جلسه نرد و شطرنج و ... است. ۳۶ مرتبه کلمه ی شطرنج در این خبرها با تشدید فراوانی ذکر شده است. این به خاطر این است که در آن زمان خلفاء و سلاطین سر و کار بیشتری با شطرنج داشتند. شطرنج نه تنها یک قماربازی است بلکه در حد خودش یک هنری است. مهارت در آن یک هنری است. حالا هنر مثبت یا منفی! هنری است. این روایات در جلد ۱۲ وسائل است. ولی بنده دیگر نقل نمی کنم. در اینجا فقها بعد از توجه به آن روایات سبق و رمایه و بعد از توجه به آیات و روایات قمار یک بحث دیگر به وجود آوردند که آن بحث ۴ جور تصور می شود.

یکی لهو به آلات قمار مع العِوَض. اینجا قدر متقین از تحریم است. آلات قمار، آلات مخصوصی است مثل نرد و ... و یکی از آنها در آن زمان شطرنج بوده. بحث این است که اگر بازی کنند با آلات قمار مع رهن ــرهن به همان عوض یا پول می گویندــ برد و باخت در برابرش آن برنده از بازنده پول می گیرد. این شکی نیست که حرام است. معیار بردن در اینجا تقریباً شانس است. گاهی هم پول بالا می اندازند شما می گویید شیر و او می گوید خط از این قبیل بازیها زیاد بوده. خلاصه این شکی نیست که حرام است، عند العامة و الخاصة. این قسم حرام است که بازی با آلات قمار مع عِوَضٍ فی البین.

دوم بازی با آلات قمار بدون رهن و عوض، شطرنج یا غیر شطرنج برای سرگرمی. برنده و بازنده ای در بین است ولی شرط کردند که پولی در بین نباشد؛ این را هم ما حرام می دانیم، ولی سنی ها اختلاف

دارند؛ شافعی و امثال آن حلال می دانند در «الفقه علی المذاهب الاربعة» ملاحظه کنید که اقوال ذکر کرده آنها نوعاً شطرنج را بدون عِوَضٌ فی البین حلال می دانند؛ ولی ما می گوییم با آلات قمار ولو بدون رهنٍ و عِوَضٍ حرام می دانیم.

سوم لعب (بازی کردن) بدون آلات قمار، این چه طور است؟ مثلاً دو نفر مسابقه می گذارند ولی آلات قمار در بین نیست این دو صورت می شود یکی بعوضٍ و یکی بلا عوضٍ این چه طور است؟ مثلاً دو نفر در نوشتن که هر کدام خطش بهتر بود بازنده فلان مقدار پول به برنده بدهد گاهی این گونه است و گاهی هم کمال و هنری در بین نیست مثلاً اگر کسی این کتاب را نصف شب روی کوه خضر قرار دهد این مقدار پول به او می دهیم و ... این را هم که برد و باخت همراه با عوض در بین است ولی با آلات قمار نیست. فقهاء ما حرام می دانند. هم آیت الله خوئی در مصباح الفقاهه و هم امام (رضوان الله علیه) در مکاسب محرمه، ولی دلائلشان فرق دارد. البته عوض در اینجا منظور این است که مثل سبق و رمایه عقد منعقد کنند.

چهارم این است که مسابقه ای است و لیکن بدون عِوضٍ این را هم حتی در کلمات علامه در تذکره، شیخ طوسی در خلاف و امثال اینها حرام می دانند. حال دو_سه مطلب را عرض کنم. مطلب اول راجع به شطرنج، امام (رضوان الله تعالی علیه) که فرمودند شطرنج اشکالی ندارد اگر عوضی در میان نباشد. نظرشان این بود که بعضی از چیزها در زمانی آلات قمار بودند، عرف هر زمانی میزان و ملاک است، ولی در زمان ما از حالت قمار بودن خارج شده است. چون یک کار و ورزش فکری می باشد و در ضمن هنر هم است. بنده در کتاب دانش عصر فضا درباره اعداد و ارقام که بحث کردم مطلبی را نوشتم و آن این است که کسی که شطرنج را اختراع کرد این را از هندوستان پیش انوشیروان آورد وقتی که آن را نشان داد که این یک بازی است به این شکل و 64 خانه دارد و چند مهره است و گردش دادن مهره ها در این خانه ها بازنده و برنده دارد و این یک هنری است و مهارت می خواهد، انوشیروان خیلی خوشش آمد و گفت در مقابل این از من چه هدیه ای می خواهی؟ گفت که یک گندم به خانه اول بگذارید به خانه دوم دو تا به خانه سوم چهارتا، چهارم هشت تا. این 64 خانه را به این ترتیب بگردانید و حاصلش را به من بدهید. انوشیروان گفت که خوب یک گونی گندم به این بدهید این گفت خوب حساب کنید حساب کردند دیدند که اگر تمام گندم روی زمین را در تمام طول سال بدهد کافی نیست. این قدر رقم بالاست. انوشیروان گفت: که این حرف دوم شما از اختراع شطرنج بالاتر است. چون کسی فکر نکرده گمان می کند که این رقم کم است ولی وقتی که حساب می کند می بیند که این رقم بالاست. خلاصه امام (رضوان الله علیه) نظرشان این بود که در این زمان شطرنج از حالت قمار بودن خارج شده و در هر زمان در این که چیزی آلت قمار است یا نه، عرف آن زمان حاکم است. بعد به خدمت ایشان نوشتند که این را که شما نوشته اید یک حرف تازه ای است. ایشان فرمودند که آیت الله خوانساری هم یک این چنین حرفی دارند. آیت الله احمد خوانساری وقتی که بنده به قم آمدم مدتی هم در درس ایشان شرکت کردم. ایشان از نظر سن در ردیف آقای بروجردی بودند و از نظر فقاهت هم بسیار بالا بودند بعد به امر آیت الله بروجردی با تواضعی که داشتند به تهران رفتند و در مسجد آقا سید عزیز الله نماز می خواندند و در آنجا درس هم می گفتند. بنده گاهی که به تهران می رفتم در آنجا هم شرکت می کردم. فقیه بسیار دقیق و بزرگواری بودند. کلام ایشان را من در اینجا نوشتم. ایشان مختصر محقق را شرح کرده اند که 5 جلد است به نام کتاب "جامع المدارک" که با همان دقت و مهارت خودشان. در کتاب جامع المدارک جلد سوم صفحه 27 ایشان دارند که درباره بعضی از چیزها که زمانی آلت قمار بودند ولی در زمان های دیگر از آلت قمار خارج شدند مثل زمان ما از جمله شطرنج. ایشان بحث می کنند چند روایت ذکر می کنند و رد می کنند؛ خلاصه ایشان می گویند که شطرنج از آلت قمار بودن در زمان ما خارج شده، پس آلت قمار نیست مثل سایر چیزها که آلت قمار نباشند و افراد مشغول باشند؛ البته بدون عوض فی البین.

بحث دیگر این است که صاحب جواهر (رحمة الله علیه) در جلد 28 که بحث سبق و رمایه آنجاست فرمودند که قسم سوم و چهارم حلال است. حتی قسم سوم که عوض در بین است. چرا؟ ایشان می گویند که ممکن است که ما از اخبار استفاده کنیم. چند مورد ذکر کردند؛ یکی درباره حسنین علیهما السلام که بحث مصارعه را ذکر کرده است. کشتی گرفتن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام. گفته که کشتی گرفتن مسابقه است حالا عوضی هم در بین نباشد معلوم است دیگر مسابقه است. عوضی هم اگر در بین باشد بحث قلاده را پیش کشیدند. قلاده ای که حضرت زهرا علیها السلام گردن بند خودشان را به عنوان عوض دادند. این بزرگواران دو مسابقه گذاشتند یکی در خط و یکی هم در کشتی گرفتن. در آن خط مسئله قلاده را ذکر کرده است. از این جهت گفتند که قسم سوم و چهارم اگر در برابر یک شایستگی و هنری ومهارتی باشد اشکالی ندارد که عوضی در بین باشد. گفتند اگر بگوییم سبق و رمایه هم نیست خودش یک معامله است هیچ چیز که نباشد یک جایزه است. امروز که این همه

جایزه در مسابقات فوتبال و غیر فوتبال است هیچ اشکالی ندارد. به خاطر این که این سبق و رمایه و عقد بین این و آن نیست به آن ترتیب، بلکه این یک جایزه است که وعده می دهند که بیایید این مسابقات را انجام دهید وبه هر کس که برنده شد جایزه ای بدهند. مثلاً نهج البلاغه را حفظ کنید، قرآن را حفظ کنید کارهای مثبت خیلی زیاد است که در زندگی بشر اثر دارد که اگر بخواهیم برای اینها مسابقه ای ذکر کنیم فروان است.

در مناقب ابن شهر آشوب جلد دوم صفحه 20 است که پیغمبر ﷺ روزی فرمودند هر کس که دو رکعت نماز بخواند و در نمازش حواسش از اول تا آخر به غیر خدا نباشد من یکی از این شترها را به او می دهم. چند مرتبه فرمودند اما هیچ کس غیر از امیر المؤمنین علیه السلام داوطلب نشد (در مرتبه سوم) حضرت ا میر المؤمنین علیه السلام وضو گرفتند و دو رکعت نماز خواندند. معلوم است که مرد این میدان فقط باید امیر المؤمنین علیه السلام باشد. نماز را که به آخر رساندند پیغمبر ﷺ فرمودند که در آخر نماز فکر شما رفت که کدامیک از این شترها چاق تر است جبرئیل امین آمد و گفت که خداوند فرمودند هر دو شتر را به ایشان بده. چون فکرشان رفت که کدام چاق تر است که در راه خدا بدهند. این در چند جا است بحار الانوار جلد دوم صفحه 612، بحار الانوار جلد 36 صفحه 161، تفسیر برهان جلد هفتم طبع جدید صفحه 304.

ما سه جور مسابقه داریم؛ یکی این که فقط شانس حاکم است که آن را شارع قبول ندارد و حرام است. دوم این که آلت قمار در کار نیست ولی یک کار سفهی حساب می شود مانند این که اگر کسی این کتاب را بر قله کوه خضر ببرد [لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل] اینها هم صحیح نیست. اما قسم سوم که کاری باشد با فضیلت و هنری باشد مثلاً کسی قرآن حفظ کند یا نهج البلاغه را حفظ کند و کار مثبتی باشد برای اینها قرار دادن جوایز اشکالی ندارد و این روایات هم محمول به همانجا است. این بحث مربوط به سبق ورمایه با توفیق پروردگار متعال.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه هشتاد و سوم تاریخ:۸۸/۱/۱۹

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در تاریخ اسلام و انقلاب و تاریخ قیام و نهضت در برابر ظلم و استکبار یکی از چهره های بسیار روشن و درخشان شهید سید محمد باقر صدر است که از علماء بسیار بزرگ و مجاهدین بود و جایگاه بلندی در تاریخ انقلاب و نهضت دارند. ایشان و همشیره ی ایشان. امروز مصادف است با سالروز شهادت این دو نفراست. سید محمد باقر صدر که دارای آثار علمی و برکات علمی فروانی است و با شهادت خودش جبهه شهادت و نهضت را رنگین تر کرد. بعد از اینکه قیام امام (رضوان اله علیه) در نجف و در دنیا انعکاس پیدا کرد، از جمله کسانی که در این رابطه قیام و نهضت انجام داد سید محمد باقر صدر است و کلماتی که از ایشان مانده بسیار بسیار زنده و در خشان است. از جمله کلماتشان این است که «ذوبوا فی الاسلام کما ذاب الامام الخمینی» به شاگردان و علاقه مندانش این کلمه را تکرار می کردند که در اسلام ذوب شوید. اسلام طوری است که انسان باید در آن ذوب شود تا آنکه به کنه و عمق تعالیم اسلامی پی ببرد و هم در اعماق وجود خودش آنها را زنده و نگهداری کند. نوشتند در موقعی که سید محمد باقر صدر دستگیر و در زندان بود به هم راه خواهرش بنت الهدی، صدام گفت: که برای کشتن اینها من خودم باید حضور داشته باشم. در حضور صدام با شکنجه ی فروان این دو نفر را کشتند. نواری از سید محمد باقر صدر مانده که در زمانی که او را شکنجه می کردند که می گفته چقدر لذت بخش است در راه خداوند شهید شدن و جان دادن «ما الذَّ الشهادة». خلاصه اینها راه گشای راه کسانی هستند که می خواهند در راه خدا نهضت انجام دهند و همیشه این چراغ، روشن و این پرچم در اهتزاز خواهد بود، ان شاء الله تعالی تا زمانی که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند.

بحث ما در روزهای چهارشنبه درباره نهج البلاغه است. نهج البلاغه همان طور که گفتیم مباحث بسیار فراوانی دارد. یکی از مباحثی که مورد بحث ما بود مسئله اصول حکومت علوی است. در این رابطه ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی دقت در بیت المال از حیث حفاظت و توزیع و نگهداری مطالبی را عرض کردیم. اصل دوم درباره زهد حضرت امیر علیه السلام به آن معنای بسیار عالی بود که نمونه هایی هم در این مورد به عرض رسید.

اما اصل سوم که اصل عدالت است که مسئله بسیار بزرگی است. در قرآن کریم [لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ] سوره حدید سوره 57 قرآن مجید. در این سوره خداوند هدف بعثت انبیاء را در این کلمه [لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ] خلاصه کرده. این قدر قیام به قسط و عدالت مهم است که هدف بعثت تمام پیغمبران در این کلمه خلاصه می شود. آیه 17 از سوره حدید [لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ] پیغمبران خود را با بینات فرستاده ایم. بینات یعنی معجزات و حجج و آن دلایلی که حقانیت انبیا را مجسم و تثبیت می کند. [وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ] کتب آسمانی که پیغمبران اولوالعزم دارای کتب آسمانی بودند و نه هر پیغمبری. [وَ الْميزانَ] میزان همان دین است و قوانین و ارزش های الهی. بعد چرا ؟ [لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ] برای این که مردم به قسط و عدل قیام کنند به قدری این موضوع مهم است که هدف بعثت همه پیغمبران و ارسال رسل و انزال کتب و همه اینها به این خاطر بوده است. [وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ] ما حدید (آهن) را به وجود آوردیم. آهن هم معلوم می شود که خیلی موقعیت دارد در عالم خلقت [فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ] در این که در انزال و ایجاد آهن بأس شدید است. تناسب این جمله ها و جمله قبل چیست؟مفسرین ما گفته اند: این است که برای اجرای عدالت جهاد لازم است. بدون جهاد که با حدید صورت می گیرد عدالت برقرار نخواهد شد. معلوم است که حدید منافع زیادی دارد. [وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيزٌ] و خداوند جهاد را واجب کرده تا معلوم شود که چه کسانی به جهاد برمی خیزند و همت به خرج می دهند تا در راه اجرای عدالت با جهاد آنهایی که حاضر نیستند به این آسانی تسلیم شوند از سر راه بردارند تا عدالت حاکم و برقرار شود. این اهمیت موضوع عدالت است.

در نهج البلاغه در حدود 60 مورد حضرت امیر علیه السلام از عدالت سخن گفتند که می توان گفت که یکی از موضوعات بسیار مهمی که در این کتاب به چشم می خورد اهتمام آن حضرت برای اجرای عدالت بوده. عدالت به چند قسمت تقسیم می شود؛ عدالت فردی، عدالت اجتماعی. این یک جور تقسیم است. چون اولین مرحله ی عدالت درباره خود انسان است. انسان خودش باید عادل باشد. این معنایش چیست؟! عدالت از اعتدال است. اعتدال یعنی خلو از افراط و تفریط. چون در هر جریانی تندروی و کندروی، افراط و تفریط وجود دارد. اما آن صراط مستقیم الهی که صراط فطرت انسان است، هر کس در این مسیر حرکت کند این مسیر، مسیر عدالت است؛ هم در اعتقاد، هم در عمل و هم در

اخلاق. این است که اولین گام در راه عدالت، عدالت فرد است که آن فرد خودش در نفس و روح خودش اعتدال را رعایت کند. اعتدال در قوه شهویه، قوه غضبیه، قوه عاقله. در انسان قوای متعددی است و تمام این قوا افراط و تفریط دارند. کسی که سعی کند میان قوای باطنی و روحی خودش آن اعتدال و توسط را ایجاد کند که خلو از افراط و تفریط باشد _که کار آسانی نیست_ این عدالت می باشد. حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه اول توجه به عدالت فردی را بیان کردند.

یک خطبه ای در نهج البلاغه است _خطبه 86 است_. قبلاً عرض کردیم که درشماره خطب در شروح نهج البلاغه تفاوت وجود دارد. حتی در تقدم و تأخرش. در بعضی از شروح خطبه 84 است. این خطبه ایست درباره عرفا و عرفان و تنها خطبه ای که کاملاً عرفا و عرفان را شرح داده است. شراح می گویند که حضرت امیر علیه السلام در این خطبه خودشان را می گویند. آن قدر در سطح بالاست که حضرت امیر علیه السلام خودش و فرزندان خودش که ائمه معصومین : باشند را می گویند و الا این صفات 40 گانه در افراد عادی جمع نمی شود. این خطبه به این ترتیب شروع می شود. « عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَي نَفْسِهِ» محبوب ترین بنده خداوند در میان بدگانش بنده ایست که 40 صفت دارد اول « أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَي نَفْسِه» خداوند توفیق داده که اول بتواند نفس خود را رام کند، در باطن وجود خودش در روح خودش خصائل و فضائلی که لازم است را ایجاد کند. خطبه خیلی بلند و کلمات بسیار عالی است.

در شروح لازم است که مطالعه شود چون از نظر عرفان خیلی در سطح بالایی است. در شرح خوئی در جلد 6 صفحه 167 این شرح یکی از شروح بسیار کامل نهج البلاغه است، شرح ابن ابی الحدید جلد 6 صفحه 369، شرح فی ظلال جلد اول صفحه 429، شرح بحرانی جلد دوم صفحه 288، در بقیه خطبه ها 86 است ولی در بحرانی 84 می باشد. 40 صفت برای عرفا را بحرانی می گوید. باید توجه داشته باشیم که بعضی می گویند «عرفان و تصوف»، تصوف را پشت سر عرفان می گویند. حتی در نوشته های آیت الله شهید مطهری این کلمه وجود دارد. البته ایشان خیلی بزرگوار هستند ولی در کتابی است به نام مجموعه ی آثار که آیت الله شهید مطهری در آن درباره علوم بحث کردند؛ علم اصول، علم فقه همه اینها را ذکر کردند. البته چون ایشان تبحر زیادی داشتند در هر وادی که قدم گذاشتند تحقیقات فراوان انجام دادند. ایشان واقعاً فرد نادری بودند. از لحاظ تهذیب نفس و اخلاق و معلومات و کمال اما در این مجموعه ی اثرشان به عرفان که می رسند صوفیه را قاطی کردند. حسن بصری، بایزید بسطامی معروف به کرخی، شهید بلخی، از اینها تمجید می کنند. اینها را جزو عرفایی که خوبند معرفی می کنند. ولی بنده شخصاً معتقدم که صوفیه یک مذهب باطلی است و زیاد هم مطالعه کردم و نوشتم ولی چاپ نشده و اینها را جباران در برابر ائمه : ساختند. چون جباران نمی توانستند با ائمه کنار بیایند و از طرفی هم ائمه : چون با اینها نبودند اینها را ظالم معرفی می کردند و مذمتشان می کردند و روایات فراوانی در مذمت صوفیه داریم. ما درباره ی هیچ فرقه ی منحرفی به اندازه ی صوفیه روایت نداریم. از امام صادق علیه السلام داریم که «أعدائنا و من مال الیهم فهو اعدائنا» از این قبیل روایات. از این جهت هارون الرشیدها و سلاطین دیگر برای اینکه در میان مردم و جبهه ی دینی به وجود بیاورند و حفظ کنند صوفیه را ساختند و به آنها پرو بال دادند. برایشان خانقاه درست کردند و به ملاقاتشان رفتند. آنها هم اسلام را خلاصه کردند در کشکول و تبرزین و زهد صوفیانه و چله نشینی و چیزهای دیگر. ولی در برابر این سلاطین امیر المؤمنین علیه السلام به آنها گفتند و تمام کمالاتی که ما برای ائمه : قائلیم برای صوفیه هم ذکر کردند. یعنی مرده زنده کردن، طی الارض، اِخبار از غیب و آن صفات و کمالاتی که برای ائمه : قائلیم برای قطب ها و مرشدها هم درست کردند. این یکی از مسائل و مصائب مهمی است که برای اسلام پیش آمده و علمای بزرگ ما از اول، از زمان شیخ مفید تا زمان حالا با اینها مخالفند. متأسفانه صوفیه هفتاد و چند فرقه هستند. «ذهبیه و ...» ولی در کتاب شهید مطهری عرفان را با تصوف قاطی کردند و در مراحل عرفان قرن اول حسن بصری، قرن دوم فلانی و ... این طور ذکر کردند. تمام اینها را بنده باطل می دانم با دلائل و مطالعات خودم. خلاصه منظور بنده این بود که شما هیچ گاه عرفان و تصوف را با هم قاطی نکنید. خیلی ها این دو را با هم قاطی کردند. نه خیر تصوف باطل است اما عرفان، عرفان اهل بیت بسیار مهم است. امام (رضوان الله علیه) از استادشان آیت الله شاه آبادی که در عرفان کتاب هایی دارند خیلی اسم می برند و فرزند ایشان هم که در قم هستند در این قسمت خیلی تبحر دارند و برای بنده هم کتابهایشان را فرستاده اند. خلاصه عرفان اسلامی اهل بیت غیر از تصوف است. این خطبه مربوط به عرفان است با احتوای 40 صفت. اما خیلی در سطح بالایی است. بعضی را بنده عرض می کنم. مثلاً « زَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَي فِي قَلْبِهِ» کسی که خداوند به او کمک کرده و چراغ هدایت در دلش روشن شده. از این قبیل عبارات « نَظَرَ فَأَبْصَرَ» نگاه می کند ولی بصیرت پیدا کرده . « فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَي مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ» آن قدر این افراد عارف از لحاظ یقین و ایمان کاملند مثل چراغ که روشن

است اینها این قدر یقین دارند به معارف اسلامی و آخرت. بعضی را می گوید به این حد هستند « قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِی أَرْفَعِ الْأُمُورِ» اینها خودشان را در جایگاه بلندی قرار دادند « مِنْ إِصْدَارِ کُلِّ وَارِدٍ عَلَیْهِ» هر سؤالی را می توانند جواب دهند و « وَ تَصْیِیرِ کُلِّ فَرْعٍ إِلَی أَصْلِهِ» مجتهدینی هستند که هر فرع را به اصل بر می گردانند. «مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ کَشَّافُ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ دَفَّاعُ مُعْضِلَاتٍ» اینها چراغ تاریکی ها هستند و آشنا کنندگان امور مشتبه هستند و کلید هر امر مبهمی و رفع کنند هر مشکلی «دَلِیلُ فَلَوَاتٍ» راهنمای بیابان های پهناور. کلمات بسیار عالی است. خداوند توفیق دهد که انسان بتواند تا حدی به این درجه از عرفان برسد. ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می گویند که اشخاصی که به طرف خداوند گرایش زیادی دارند 3 طائفه هستند عبّاد و زهّاد و عرفا. بعد عبّاد را شرح می دهد و می گوید اینها درجه شان بالاست ولی فقط در فکر نجات خودشان هستند و زهّاد هم تا حدی از دنیا اعراض دارند زهدی که او می گوید نه زهدی که ما گفتیم. اما عرفا کسانی هستند که خیلی مقامشان بالاست. حضرت امیر علیه السلام در این خطبه عرفا را می گویند. حالا کلمه ای که به بحث ما مربوط است را عرض می کنم. « قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَکَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْیُ الْهَوَی عَنْ نَفْسِهِ» عرفا کسانی هستند که خودشان را ملزم کردند به عدل. اولین عدلشان این است که هوی و هوس را از وجود خودشان دور کردند. بنابراین اولین گام در عدل نسبت به خود انسان است. این که امام جماعت باید عال باشد یا قاضی عادل باشد اینها مربوط به خودشان است. خودشان بایستی عادل باشند، بدون عدل اسلام کسی را قبول نمی کند. این عدل فردی است. که معنایش روشن شد. یعنی اعتدال و میانه روی و خلو از افراط و تفریط هم در عقیده هم در اخلاق و هم در عمل. حضرت امیر علیه السلام هم این را لازم می دانند برای فردی که شایسته باشد.

اما عدل اجتماعی این را دو قسمت می شود کرد؛ عدل اقتصادی و اجتماعی. نسبت به دیگران از لحاظ اقتصاد و از لحاظ دیگر مسائل غیر از اقتصاد. به عبارت روشن تر عدل یعنی رعایت حقوق. به مناسبت بحث ما بحث حقوق خیلی لازم است. رساله ای از امام سجاد علیه السلام داریم به نام «رسالة الحقوق» این رساله در کتاب تحف العقول که کتاب بسیار خوبی است و یک جلد است، می باشد. این قدر خوش سلیقه بوده که از هر امامی دارد. از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا آخر از هر کدام از اینها مطالب بسیار جالب و جامعی ذکر می کند. در کتاب تحف العقول رساله امام سجاد علیه السلام «رسالة المعروفة به رسالة الحقوق» در تحف العقول مرسل نقل می کند. سند را نقل نمی کند ولی همین رساله در وسائل الشیعه وجود دارد. در وسائل بعد از کتاب جهاد «ابواب المعروف و ابواب المنکر». بعد از کتاب« امر به معروف و نهی از منکر»، در ابواب معروف رساله ی حقوق را صاحب وسائل ذکر کرده. کتاب حقوق که عرض می کنم خیلی مهم است. چند شرح هم شده به عربی و فارسی. در آخرش امام سجاد علیه السلام فرمودند: «و هذه خمسون حقاً» 50 حق را ذکر کردند. انسان در هر قدمی در زندگی با حق مواجه است. اول راجع خودش بعد در خانواده و اعضای خانواده، بعد همسایه. در زندگی ما قدم به قدم با حقوق مواجه هستیم. شناخت حقوق خیلی لازم است و مسلمان کامل کسی است که این حقوق را بشناسد و به اینها عمل کند. اگر می خواهید یک مسلمان متعهد را بشناسید در همان بزنگاه های حقوق بشناسید آیا واقعاً آن حقوق لازم را دقیقاً و با دقت عملی می کند یا نه. هر مسلمانی که واقعاً بتواند این حقوق را در زندگی رعایت کند آن مسلمان کاملی است. این رساله ی حقوق از ابوحمزه ثمالی نقل شده. ابوحمزه دو یادگار دارد؛ یکی دعای ابوحمزه ثمالی است که ماه رمضان در سحر می خوانیم و یکی هم این رساله ابوحمزه. اسمش «ثابت بن دینار» است و ابوحمزه کنیه اش است و پدر سه شهید است. سه تا از فرزندانش را با زید شهید همراه کرد و در قیام زید به شهادت رسیدند. و ایشان سه امام را درک کردند؛ امام سجاد علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام. امام صادق علیه السلام دارند: ابوحمزه در نزد ما مثل لقمان است. بعضی از امامان هم فرمودند ابوحمزه مثل سلمان است در نزد ما. این قدر مقامش بالاست. خلاصه این رساله حقوق منقول از ابوحمزه ثمالی است. در آن 50 حق وجود دارد. اول «حق الله الاکبر» که حق خداست بعد «حق لسانک، یدک، رجلک» که حقوق اعضای بدن را ذکر می کند. اعضاء به چه مناسبت؟ مگر اعضاء غیر از شماست؟ بله شخصیت انسان به روح انسان است و اعضاء و جوارح آلات و ابزارند. و لذا در هر علیه السلام سال تمام اعضای بدن عوض می شوند. یعنی سلول های فرسوده از بین می روند و سلول های جدید جایگزین می شوند. در نتیجه تنفس و تغذیه سلول های جدید ساخته می شوند. بدن انسان مرکز سوخت و ساز است. آنچه باقیست روح است و شخصیت انسان هم به روح است. در منظومه ی سبزواری ده دلیل برای تجرد روح آمده در اسفار 11 دلیل برای تجرد روح آمده. اینها با این ادله عقلیه ثابت می کنند که شخصیت انسان به روح انسان است و انسان دارای روح مجردی است که بعد از مرگ همچنان باقی می ماند. ولی بدن انسان می پوسد و نابود می شود. در عالم برزخ این روح در قالب مثالی است که به آن قالب برزخی هم می گویند و شباهتی به این

بدن دارد از لحاظ سیما و قیافه. ولی خیلی سبک تر است یا معذب است یا متنعم. اما در روز قیامت پروردگار متعال دوباره ذرات بدن را، هر کجا بود خدا می داند، آن ذرات بدن را خدا جمع می کند. [قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا كِتابٌ حَفِيظٌ] درباره ی معاد که تردید می کردند گاهی خداوند به روح جواب می دهد [قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُم] گاهی جواب می دهد از بدن که می گفتند بدن چطور شد؟ آن که جزو خشت ساختمان ها شده، اعماق دریاها شده، جانوران خوردند! خداوند می فرمایند: [قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا كِتابٌ حَفِيظٌ] بنابراین چون شخصیت به روح است در رساله ی حقوق حضرت سجاد عليه السلام «حق لسانک، حق یدک، حق رجلک و ...» حق تمام اعضای بدن اینها آلات و ابزارند و نسبت به شما حق دارند. باید زبان و دست و پا را هر کدام را در راهی که باعث عذاب است به کار نبریم. بعد می رسد به حق همسایه و معلم و متعلم پدر و مادر این رساله واقعاً خیلی آموزنده است. بنده خودم وقتی که نماینده ی امام (رضوان الله علیه) در اروپا بودم همین را برای مردم بیان می کردم که باور کنند که اهل بیت مکتبشان چه چیزهایی دارد که دنیای امروز ندارد. در این رساله بزرگترین حق که مورد بحث ما خواهد بود حقی است که مردم بر حاکم دارند. امیر المؤمنین عليه السلام یک حاکم، یک امیری بودند که درباره ی عدالت مطالبی دارند. آن حق بزرگترین حق است. تمام افراد مملکت به گردن آن گرداننده حق دارند. عدل آن است که به هر کسی به اندازه استعداد و ظرفیتشان کار دهد و بهره بدهد. تبعیضی نباشد این خیلی مهم است از این جهت قبول کردن یک منصب امارت هر چند که ثواب بسیار زیادی دارد از طرفی هم مسئولیت بسیار سنگینی دارد. این عدل می شود که حضرت علی عليه السلام از این دیدگاه مطالبی دارند که ان شاء الله به عرض محترم می رسد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هشتاد و چهارم تاریخ:۸۸/۱/۲۲

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

یکی از مباحثی که در جهاد لازم است مطرح شود این است که دشمنان اسلان فکر کردند که اسلام دینی است که بر خلاف صلاح و مسالمت قدم بر می دارد و اسلام را یک دین خشنی معرفی کردند. وقتی که اسلام را می خواهند نشان دهند چند نفر شمشیر به دست به افرادی حمله می کنند و می گویند: یا مسلمان شوید یا با این شمشیر شما را می کشیم. از این قبیل تعبیرات زیاد وجود دارد. ما به مناسبت بحث جهاد می خواهیم عرض کنیم که جهاد یک ضرورتی است از نظر اسلام که فطرت انسان هم آن را می پسندد حتی در عالم حیوانات حیواناتی که حس کنند زندگی آنها در خطر است از خودشان دفاع می کنند و حق دفاع دارند. اسلام [ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ] دعوت خود را بر اساس حکمت و موعظه و منطق و استدلال و مناظره قرار داده. اما اگر دشمنان در برابر اسلام عداوتی به خرج دهند بله اسلام منطقش در برابر عداوت و ضربه و قیام و دشمنی جهاد است. اولین بحث امروز ما این است که اسلام زندگی بشر را بر اساس صلح و مسالمت قرار می دهد. زندگی مسالمت آمیز زیر بنای زندگی انسان هاست از دیدگاه اسلام. دلیل این مطلب زیاد است؛ اولاً این آیاتی که در سوره انفال است. در سوره ی انفال از آیه 59 تا 61 به این ترتیب است. [وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لا یُعْجِزُونَ] افراد کافر فکر نکنند که آنها پیش افتاده اند آنها هرگز نمی توانند خدا را عاجز کنند و فکر نکنند که از زیر سیطره پروردگار خارج شدند، نه آنها هرگز نمی توانند خدا را عاجز کنند. در جای دیگر است [وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِی الْکافِرِینَ] بدانید که شما هرگز نمی توانید خدا را عاجز کنید. خدا به شما مهلتی می دهد. اینجا هم [لا یُعْجِزُونَ] مثل [أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ] است. این آیه 59 سوره است. حالا آیه بعدش [وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ وَ آخَرِینَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ یَعْلَمُهُمْ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فِی سَبِیلِ اللَّهِ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ] این آیه را زیاد خواندیم و می دانیم که ترغیب و تأکید بر اینکه از لحاظ تجهیزات باید در حد بالایی باشید که [تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ] در این آیه "قوه" هم یعنی رمی. پیغمبر ﷺ فرمودند «الا ان القوة هی الرمی» آنچه که وسیله پرتاب کردن است که در جنگ ها نقش مهمی همان پرتاب کردن دارد. [وَ آخَرِینَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ] غیر از عدوی که در نظرتان است شما دشمنانی دارید که خودتان نمی دانید. [اللَّهُ یَعْلَمُهُمْ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فِی سَبِیلِ اللَّهِ» در جهاد هزینه و بودجه هم لازم است. [یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ]. آیه بعد [وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها] اگر دشمن از راه سلم آمد شما هم سلم را قبول کنید بنابراین اولین اساس آن سلم است. ما با شما دعوایی نداریم ما منطق خودمان را بیان می کنیم. [وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ] بنابراین زیربنای زندگی و اجتماع را اسلام سلم و صلح معرفی می کند. ولی در موقع خودش هم «آخر الدواء الکی» جهاد یک امر فطری است و در جای خود لازم است. این یک دلیل است که از آیات 59 تا 61 سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن استفاده کردیم. انواع جهاد و اهداف جهاد را ما بعد از این بحث عرض می کنیم.

ما در بحث فقهی درباره جهاد در سوره ی ممتحنه بحث کردیم. [لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ] خداوند نسبت به کسانی که شما را از خانه هایتان اخراج نکردند و با شما برخورد عداوت آمیزی نداشتند [أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ] نهی از نیکی نمی کند بلکه به آنها نیکی کنید. [إِنَّما یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ قاتَلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ أَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ] بله کسانی که در دین با شما قتال کردند و از خانه هایتان بیرونتان کردند با آنها دوستی نکنید. منطق اسلام این است. هیچ گاه اسلام با شمشیر پیش نرفته. هیچ گاه اسلام نگفته به کسی حتی کفار بدی کنید. ابتدائاً بحث امروز این است که فکر نکنند که زیربنای اجتماع در اسلام برخورد با شمشیر است. نه خیر زیربنا صلح و مسالمت است. از طرفی هم که اسلام می گوید باید خیلی مجهز باشید به اندازه ای که قدرت دارید این هم سلاح صلح است. چون اگر مسلح نباشیم دشمن می آید و آدم را می کشد. الان ایران از این جهت سالم مانده چون خیلی مجهز است. دشمنان به افغانستان و عراق حمله می کنند ولی به ایران نمی توانند حمله کنند. یکی از راه های صلح همین است. اگر انسان خودش را قوی کند دیگر دشمن هم نمی تواند حمله کند. پس این یک واکنش سریعی است که اسلام می خواهد که در مقابل قوت شما صلح به وجود بیاید. اگر شما قوی نباشید دشمن به شما حمله می کند و درگیری و کشتار به وجود می آید. اما [أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ] قوی باشید. آیات و مطالب مربوط به جهاد را باید با دقت بررسی کرد به نظر بنده خیلی از جاها

اسلام دفع نه رفع طوری کرده که جنگی به وجود نیاید. یکی از راه ها همین است که شما خود را تقویت کنید.

در نهج البلاغه نامه ی 53 که نامه ایست به مالک اشتر در اولش حضرت امیر ﷺ مالک اشتر را مأمور می کند برای اداره ی کشور مصر و چهار چیز را سرلوحه ی کارش قرار می دهد. «جِبَایَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا» این سرلوحه ی کار هر مدیر اسلامی است. اول مسئله مادی و اقتصادی « جِبَایَةَ خَرَاجِهَا»، دوم دور کردن دشمن از حوزه های اسلامی « جِهَادَ عَدُوِّهَا»، سوم تعلیم و تربیت طوری باشد که همه ی افراد صالح و شایسته بار بیایند « اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا»، چهارم « عِمَارَةَ بِلَادِهَا». نامه ی ۵۳ بسیار جامع و مطالب فراوانی دارد. یکی از مطالبی که حضرت به مالک اشتر فرمودند « وَ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ» هر گاه دشمن از راه صلح جلو آمد شما هم از راه صلح جلو بروید صلح را دفع نکن. « و لِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمْناً لِبِلَادِكَ» علتش را هم بیان می کند. در صلح سه چیز است؛ اول اینکه لشکر در استراحت و آسایش است « دَعَةً لِجُنُودِكَ»، دوم تو خودت هم راحتی چون جنگ احتیاج فراوانی به فکر و زحمت و تلاش دارد. « رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ»، سوم « أَمْناً لِبِلَادِكَ» اینکه جنگ مستلزم خرابی و تخریب است. ولی در صلح شهرها در امنیتند. « وَ لَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ» حضرت به مالک اشتر فرمودند بترس ــترسیدن خیلی شدیدــ که گاهی دشمن از راه صلح وارد می شود پیمان هم ممکن است منعقد شود و شما فکر کنید که صلح به وجود آمده ولی در زیر نقاب صلح دشمن دارد خودش را تقویت می کند و آلات و تجهیزات تهیه می کند تا نفسی بکشد بعد به شما حمله کند. از این جهت از لحاظ مآل بینی و بیداری از دشمن حذر کن. «فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ» گاهی دشمن نزدیک می آید تا شما را غافل کند « فَخُذْ بِالْحَزْمِ» بنابراین آن حزم و احتیاط را همیشه در نظر داشته باشید. « وَ اتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ» حسن ظن را متهم بدان و خوش گمان نباش. بلکه همیشه آن احتیاط و مآل بینی را در نظر داشته باش.

ما با توفیق پروردگار چون بحث جامع الاطرافی در جهاد انجام می دهیم وارد اقسام و اهداف جهاد می شویم. ما از راه اهداف جهاد که در کتاب الله است اقسام جهاد را هم به دست می آوریم. فقهاء ما فقط سه نوع از جهاد را گفتند ولی به نظر ما خیلی وسیع تر از این است. اول دعوت به اسلام، دوم دفاع، سوم بغاة کسانی که در برابر حاکم اسلامی و امام ایستادگی می کنند. ولی به نظر ما بیش از اینهاست که به عرض می رسانیم. قبل از اینکه وارد بحث شویم مطلبی بود که می خواستم عرض کنم. این بود که آقای رحیم پور ازغدی که شبهای شنبه بیشتر در تلویزیون صحبت می کنند و چون از لحاظ بیان و صحبت اطلاعاتشان خوب است جمعیت زیادی را جمع کردند ولی علیه حوزه زیاد از ایشان می شنوم و راهی هم ندارم که به ایشان برسانم. دیشب که صحبت می کردند در یزد هم صحبت می کردند و در صحبت هایشان علما را می کوبند و حوزه را می کوبد. خیلی از ایشان ناراحت هستم. گفت که دویست سال است که علما اصلاً کاری برای اسلام نکردند. خیلی شدید حمله کرد به حوزه ها و علماء. جمع هم همه علماءبودند بعد یک پیرمردی بلند شد و گفت چرا این حرف را می زنی علماء خدمت های زیادی کردند انقلاب و ... بعد او تشر زد که بنشین من هر چه می گویم از قول امام می گویم. یک شب دیگر صحبت می کرد که اجتهاد یعنی "استفراغ وسع" چند قرن است که ما در حوزه ها استفراغ وسع نداریم. اصلاً شما چه کار دارید که در حوزه ها دخالت می کنید؟! گفت چند قرن است که در حوزه ها دیگر اجتهاد نیست و عجیب است واقعاً. و شبی دیگر می گفت که علما با حکومت اسلامی مخالفند فقط امام بود که قیام کرد. چون بنده خیلی ناراحت بودم خواستم که به شما گفته باشم.

خلاصه عرض کنم خدمت محترم که ما اقسام جهاد را از اهداف جهاد از مطالبی که در کتاب الله تعالی و روایات ما ذکر شده استنباط و استخراج می کنیم که ببینیم چند نوع است. یک نفر نیست که به این آقا بگوید این شیخ فضل الله نوری یا مدرس چرا شهید شدند؟ این قیام ها، جریان تنباکو، جریان مشروطه اینها چه بوده که ۲۰۰ سال است که هیچ حرکتی از آنها به وجود نیامده. من تعجب می کنم از اینکه تلویزیونی که برای همه پخش می شود یک نفر این طور درباره ی علما و حوزه صحبت می کند. شبی دیگر درباره ی حقوق زنان صحبت می کرد. بعد یک نفر گفت که علما و فقها می گویند که جای ورزش زنان و مردان باید از هم جدا باشد. حتی راه ورود و خروجشان جدا باشد. بعد به جای اینکه به نفع دین جواب بدهد لبخندی زد و گذشت و جواب نداد. مثلاً در کتاب "شهید الفضیله" که مال علامه امینی است. این کتاب جزء کتاب هایی بوده که قبلاً مطالعه کردم و برایش فهرست نوشتم. از قرن چهارم، پنجم شروع کرده. این خدمات علماست که در این کتاب ۱۲۱ نفر را ذکر کردند. از علمایی که به شهادت رسیدند. تعدادی از آنها را زنده ــ زنده در آتش سوزاندند و در مورد بعضی است به اینکه «اکلوا لحمه نتقوا شعره» حتی گوشتشان را خوردند و موهای بدنشان را کندند. کسی که این شعر را گفت بآل محمد عرف الثوابُ / و فی ابیاتم نزل الکتاب/ علی درٌ و ذهبٌ مصفّی / و باقی الناس کلهم الترابُ / هو البَکاء فی المحراب

لیلاً / هو الضحاک اذا اشتدّ الضرابُ/ او را زنده زنده سوزاندند. خلاصه وقتی انسان این کتاب را مطالعه کند که مجموع شهداء الفضیله ۱۲۱ نفر است که ۳۹ نفر به دست اهل تسنن کشته شدند _مثل شهید اول و ثانی_ ۳ نفر به دست اسماعیلیه کشته شدند. ۳ نفر را ملاهده کشتند. _یعنی زندیق ها و کسانی که خدا را قبول ندارند_ ۵ نفر شهداء مشروطه که یکی از آنها شیخ فضل الله نوری است. ۲ نفر را وهابی ها، ۲ نفر را بابی ها کشتند. _که یکی شیخ محمد قزوینی، شهید ثالث در قزوین موقع نماز صبح_ ، ۵ نفر را نادر شاه کشته. _چون نادر شاه تسنن را تقویت می کرد_ ۲ نفر را بدخواهان دشمنان اصلاحات کشتند مثل محقق کرکی که در زمان صفویه خیلی به اسلام خدمت کرد. ۱ نفر را خوارج کشتند. ۱ نفر را صوفی ها کشتند. ۱ نفر را ارمنی ها کشتند. چند نفر را کمونیست ها کشتند. چند نفر را هم راهزن ها و امثال آنها کشتند. خلاصه از این قبیل جهادها. ولی فقهای ما طوری جهاد را مطرح کردند که همه اینها از حیطه ی جهاد فقه ما خارج است.

ما درباره ی اهداف و اقسام جهاد بحث می کنیم تا ببینیم چند مورد می شود. یکی قیام برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین. در سوره ی نساء خداوند این طور فرمودند [فَلْيُقاتِلْ فی سَبيلِ اللَّهِ] اول مقاتله را می گوید بعد ما خواهیم گفت که جهاد با جنگ خیلی فرق دارد. هم از لحاظ هدف، هم از لحاظ لشکر و هم از لحاظ نتیجه. بعضی خیال می کنند جهاد یک نوع جنگ است. جنگ های معمول بشری با جهاد خیلی فرق دارد. این مقدمه ایست برای جهاد برای نجات مستضعفین [فَلْيُقاتِلْ فی سَبيلِ اللَّهِ الَّذينَ يَشْرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ] "يَشْرُونَ" یعنی یبیعون. باید آن مجاهدین به این اندازه در ایمان قوی باشند که حیات دنیا را در برابر آخرت بدهند. [وَ مَنْ يُقاتِلْ فی سَبيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتيهِ أَجْراً عَظيما] این آیه ۷۴ از سوره نساء سوره ی چهارم قرآن است. بعد پشت سرش [وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ] شما را چه شده است که در راه خدا قتال نمی کنید. (مستضعفین) عطف به جای (الله) است. تا مستضعفین را از چنگال مستکبرین نجات دهید. [الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَةِ الظّالِمِ أَهْلُها] آنهایی که می گویند پروردگارا ما از این مکانی که در آن ظلم است و ما در ورطه ی ظلم قرار گرفتیم. [وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصيراً]. [فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُم].

امام (رضوان الله علیه) یک جلد از دفتر تبیانشان که ۵۰ جلد است مربوط به استضعاف است. عقیده شان این است که قیام ما نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین است. چون استکبار از چند جهت مستضعفین را استضعاف می کند. استضعاف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی استضعاف رسانه ای و اخباری. اگر قیامی صورت بگیرد که این مستضعفینی که به این ترتیب حقوقشان پایمال شده و زیر چکمه ی استکبار کوبیده شدند این یک نوع جهاد است. که این آیه به آن دلالت دارد و آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان جلد چهارم در تفسیر این آیه توضیح بسیار لازم و جالبی دارند که این یک نوع جهاد است که اسلام مسلمانان را دعوت می کند که این طور قیام کنند. بعد پشت سرش دارد که [الَّذينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ فی سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ فی سَبيلِ الطّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيْطانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعيفا] عجیب این است که ذیل این آیه این است [فَقاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيْطانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعيفا] آیات قرآن را وقتی پشت سر هم کنیم خیلی مطلب می فهمیم تا به تنهایی. پشت سر آیه ی نجات مستضعفین از دست مستکبرین می گوید کسانی که مستکبرند و مسلمان ها و غیر مسلمان ها را به استضعاف کشاندند اینها اولیاء شیطانند. [فَقاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيْطانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعيفا] امروز با توفیق پروردگار یک نوع از جهاد _که یستفاد از قرآن و اخبار که نهضت و قیام برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین_ را بحث کردیم. ان شاء الله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هشتاد و پنجم تاریخ:۸۸/۱/۲۳

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در بحث جهاد عرض کردیم که یکی از بحث ها اقسام جهاد است که جهاد به چند قسم صورت می گیرد. فقهای ما در کتب فقهی فقط سه قسم ذکر کردند؛ یکی برای دعوت به اسلام، کسانی که در موقع دعوت در بین راه سدی ایجاد می کنند و مانع دعوت می شوند جهاد با اینها یک نوع است. دوم جهاد به معنای دفاع، زمانی که دشمنان حمله می کنند و دفاع مسلمانان در برابر تهاجم آنها. سوم بغاة، کسانی که در برابر امام معصوم علیه السلام قیام کنند و زیر بار حکومت امام معصوم علیه السلام یا قائم مقام امام معصوم علیه السلام نروند. ولی ما عرض کردیم که با تتبع در روایات و تاریخ و احادیث و آیات انواع جهاد خیلی بیش از اینها می شود.

یکی از آنها را که دیروز هم عرض کردیم. جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین است. زیرا یکی از مصیبت های بزرگ بشری مسئله ی استکبار بوده ــیعنی کسانی که در برابر خدا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه: و مردم خود بزرگ بینی داشتند و خودشان را بزرگ تر از آن می دیدند که زیر بار حق و اسلام و دین بروند ــ گاهی در برابر خدا استکبار می کردند و می گفتند: [أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلي] یا مثلاً فرعون که گفت: ای هامان برای من یک نردبانی درست کن تا به وسیله ی آن به بالا بروم تا از اله موسی اطلاعاتی به دست آورم و با او بجنگم. [قالَ إِبْراهيمُ رَبِّيَ الَّذي يُحْيي وَ يُميتُ قالَ أَنَا أُحْيي وَ أُميت] گاهی استکبارشان در این حد در برابر خدا بود. گاهی در برابر پیغمبران بود. می گفتند[أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا] یا مثلاً [لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلي رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظيم] این پیغمبر مال و ثروتی ندارد. دستش خالی است. از این جهت با حقارت به او نگاه می کردند و او را قبول نمی کردند. گاهی هم نسبت به مردم [قالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصاري نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُه] یهود و نصاری می گفتند: ما یک نژاد برتر هستیم. ما فرزندان و دوستان خدا هستیم. [قُلْ يا أَيُّهَا الَّذينَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِياءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقين] این آیه در سوره ی جمعه خطاب به یهودی هاست که ای یهودی ها شما که می گویید اولیاء الله هستیم [مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقين]، خلاصه در ۴۸ جای قرآن خداوند از استکبار به عنوان یک بلای بزرگ بشری از آغاز یاد کرده. آیات فراوانی در این قسمت وجود دارد. [أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوي أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَريقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَريقاً تَقْتُلُون] این قبیل آیات قرآن. بنابراین یکی از مصیبت های بزرگ بشری وجود افراد زیاده خواه و سلطه طلب بود که مردم را به استضعاف می کشیدند؛ در فرهنگ و سیاست و اقتصاد مردم سلطه پیدا می کردند و استضعاف فکری و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی به وجود می آوردند. انبیاء هم برای نجات توده های مستضعف از زیر سلطه ی استکبار قیام هایی داشتند. حضرت ابراهیم علیه السلام ،حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام، پیغمبر ما که یکی از کارهایشان همین بوده. قرآن یک کتاب تاریخی نیست که بخوانند و کنار بگذارند. قرآن یک کتاب تلاوت نیست که بخوانند و روی طاقچه بگذارند. بلکه کتاب هدایت و درس است. کتاب ایجاد شور و حرکت است. پس قرآن که جریان حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام را نقل کرده، برای این بوده که ما درس بگیریم. یکی از درس های جهاد را مبارزه و قیام را از قیام پیغمبر خدا فرا بگیریم. پس بدون جهت نبوده که ما با توفیق پروردگار بحث جهاد را مطرح کرده ایم.

باید عرض کنم که بحث جهاد برای خود من خیلی آموزنده است. بنده جهاد را به این اندازه عمیق و وسیع فکر نمی کردم. این توفیق پروردگار است که ما جهاد را از این دید بحث کنیم و در معرض مطالعه قرار دهیم. خلاصه یکی از کارهای پیغمبران قیام برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین بوده است. این یک جهادی است. [وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصيرا] آیه ۷۵ سوره ی نساء، سوره ی چهارم قرآن کریم. این قسم اول از جهاد است به ترتیبی که ما به عرض می رسانیم. در سوره های قرآن این مطلب زیاد ذکر شده که یکی از کارهای پیغمبران این بوده. مثلا در سوره صافات آیات ۱۱۴ و ۱۱۵، سوره ۳۷ قرآن [وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلي مُوسي وَ هارُونَ وَ نَجَّيْناهُما وَ قَوْمَهُما مِنَ الْكَرْبِ الْعَظيم]ما بر موسی و هارون منت گذاشتیم و آنها را و قومشان را از "کرب عظیم" ــدر تفسیر المیزان کرب عظیم همان استضعاف بوده ــ نجات دادیم. کرب عظیمی که بنی اسرائیل آن زمان به آن گرفتار بودند و موسی و هارون با آن همه جهد و کوشش و مبارزه از آنها برطرف کردند، همین استضعاف بوده. در جای دیگر قرآن در سوره ی دخان سوره ی ۴۴ قرآن آیه ۱۸ [أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبادَ اللَّه] که حضرت موسی با فرعون صحبت می کند. برای نجات عباد الله برخاسته. به فرعون می گوید: [أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ

عِبادَ اللَّهِ إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِین] و آیه ۳۰ و ۳۱ [وَ لَقَدْ نَجَّیْنا بَنِی إِسْرائِیلَ مِنَ الْعَذابِ الْمُهِینِ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ کانَ عالِیاً مِنَ الْمُسْرِفِین] ما بنی اسرائیل را از عذاب مهین، ــدر قبل استضعاف را کرب عظیم گفته بود ولی در اینجا می گوید از عذاب مهین ــ نجات دادیم.

بنابراین یکی از فلسفه و حکمت و هدف قیام انبیاء نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین است. مستکبرین که الان هم وجود دارند و انقلاب اسلامی ایران یکی از اهداف عالی اش همین موضوع نجات مستضعفین بوده که عرض می کنیم. اینها در کار خودشان برنامه هایی دارند. یکی از برنامه های آنها که از قرآن کریم استفاده می شود همین خود بزرگ بینی است. خودشان را از آن حد بشری بزرگتر می دانند. در نتیجه میان ملت های دیگر که تحت استضعاف آنها هستند خود کم بینی به وجود می آورند. انسان دارای کرامت و مقام بلند است. ولی به نظر آنها انسان ها دو درجه اند؛ درجه اول و دوم. مستضعفین را انسان های درجه ۲ حساب می کنند. آنقدر هم با فرهنگ خاصی تبلیغات می کنند که اینها خیال می کنند که بله همین طور است.ما آن قدرت و فکر آنها را نداریم. و کم کم دچار خود کم بینی می شوند و به ذلت و استکبار و استضعاف تن می دهند. آن استعدادهایشان کم کم سرکوب می شود و خودشان را کمتر از آن می بینند که بتوانند در برابر آنها کاری انجام دهند. حتی برای خودشان هم نمی توانند کاری انجام دهند. فکر می کنند که علم و ثروت و امکانات همه مال آنهاست. ما باید کارهای کوچکتر را اگر بتوانیم انجام دهیم. این ایجاد حقارت و خود کم بینی و خودباختگی در برابر مستکبرین است. فکر می کنند در سیاست و فرهنگ و اقتصاد باید به آنها پناه ببرند. آنها باید کارشناس بفرستند. کارهای مهم را انجام دهند و ما هم زیر سیطره ی آنها مشغول به کار باشیم.

یکی از برنامه های آنها اشاعه ی فحشاست. در میان ملت های مستضعف فحشاء را گسترش می دهند تا ملت های مستضعف به آن فحشاء سرگرم باشند. فکرشان تحتیر و ضعیف شود و به فکر آن نیفتند که در برابر مستکبرین قیامی انجام دهند. اشاعه ی فحشاء یکی از نقشه های آنهاست که از زمان تاریخ اندلس (اسپانیای امروز) معلوم می شود. در تاریخ اندلس مسلمانان توانستند اسپانیا را که در قلب کشورهای اروپایی بود فتح کنند و چندین قرن در آنجا حکومت مهمی داشتند. در لغت نامه ی دهخدا نوشته که "طارق بن زیاد" همدانی بوده. اگر کسی بخواهد به طارق افتخار کند آن طارقی که پیشتاز بود و از جبل الطارق عبور کرد و وارد اروپا شد و اسپانیا را فتح کرد همدانی بوده. بالاخره اسپانیا فتح شد. و چندین قرن زیر دست حکومت های اسلامی بود و تمدن های عظیمی به وجود آمد. بعداً برای اینکه مسلمان ها را تضعیف کنند مخالفین شروع کردند به اشاعه ی فحشاء، آنقدر فحشاء را گسترش دادند که تمام جوان ها را تحتیر کردند و سرگرم کردند تا ضعیف شدند و توانستند بر مسلمان ها غالب شوند و مسلمان ها را بیرون کنند.

بنده خودم به عنوان نماینده ی امام وقتی که به اسپانیا رفتم سعی داشتم هر کجا که می روم آن آثاری را که باید ببینم، ببینم. در اسپانیا چند شهر بزرگ است به نام گرانادا. همان قرناتا را گرانادا می گویند. قُرتبا را کُردبا می گویند. از این قبیل عبارات. در یکی از شهرهای بزرگ آنجا همان گرانادا، پایتخت بوده، قرناته. یک موزه ای بود ما به آن موزه رفتیم و دیدیم در آن موزه مجسمه های فراوانی است که حمله ی مسلمان ها به اسپانیا را مثل حمله ی مغول ــکه ما می گوییم چقدر حمله ی سنگین و مخربی بوده ــ معرفی کردند. آنقدر تبلیغات فراوان است که مسلمان ها آمدند و کشتند و سوزاندند و تخریب کردند که مردم نسبت به اسلام آن بغض و عداوت را همیشه در دل داشته باشند. یکی از نقشه های آنها اشاعه ی فحشاست. یکی دیگر از نقشه های آنها تضعیف و تحریف دین است. به مسلمان ها القاء کنند که این دین اسلام است که باعث عقب ماندگی شماست. شما اگر این دین را نداشتید چنین و چنان بودید. به این وسیله سعی می کنند دین را در نظر متدینین تضعیف و تحریف کنند. عقب ماندگی شما به واسطه دین است. دین اسلام نسبت به زن ها نظر منفی دارد تا زنها را بدبین کنند. دین اسلام طرفدار اغنیاست تا فقرا را به دین اسلام بدبین کنند. بالاخره دین افیون ملت هاست. از این قبیل تعبیرات تا مردم این دین را که جهاد دارد و خیزش و حرکت و شور دارد نسبت به این بدبین شوند تا مبادا با تکیه به دین در برابر آنها قیام کنند. و همین طور کوبیدن علماء ــچون علماء منادیان دین هستندــ سعی می کنند که علمای بزرگ را بکوبند که مردم نسبت به آنها آن نظر و ارادتی را که دارند نداشته باشند. دیگر دوگانه برخورد کردن با مسائل است. مستکبرین همیشه منافقند. یعنی همیشه یک جانبه گرایی دارند، برخورد دوگانه دارند. اینها نقشه هایی است که قرآن کریم برای مستکبرین ذکر کرده.خلاصه این استکبار و استضعاف یک مسئله بسیار مهمی است و یکی از اقسام جهاد قیام است در برابر مستکبرین برای نجات مستضعفین. [وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَةِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیرا].

امام (رضوان الله علیه) ابعاد مختلفی دارند. در اینجا ما به عنوان یک فقیه به ایشان می نگریم نه به عنوان یک سیاستمدارو پایه گذار

انقلاب. ایشان در صحیفه ی نور و در کتاب دفتر تبیان در چندین جا از آیات قرآن و اخبار و تاریخ اسلام همین مسائل را استنباط می کنند که کار و مبارزه و جهاد ما، جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین است. ما برای نجات مستضعفین جهاد می کنیم. بنابراین یکی از اقسام جهاد از نظر امام (رضوان الله علیه) که در اینجا کاربرد داشت همان مبارزه و جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین است. حالا نمونه هایی. در صحیفه ی نور، جلد ۲۱. صحیفه ی نور ۲۲ جلد است که جلد ۲۲ فهرست مطالب است و ۲۱ جلد دیگر مطالب است.این کتاب خیلی پر ارزش و راه گشا و تأثیر گذار است. در جلد ۲۱ صحیفه ی نور صفحه ۸۶ به بعد مطالب زیادی دارند. اول این را می گویند: ملت عزیز ما که مبارزان حقیقی و راستین ارزش های اسلامی هستند به خوبی دریافتند که مبارزه با رفاه طلبی سازگار نیست. یعنی اولین شرط مبارزه این است که انسان رفاه طلب نباشد. آنهایی که تصور می کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه داری و رفاه طلبی منافات ندارد با الفبای مبارزه بیگانه اند. آنهایی که تصور می کنند سرمایه داران و مرفهین بی درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می شوند و به مبارزان می پیوندند آب در هاون می کوبند. امروز جهان تشنه ی فرهنگ اسلام ناب محمدی است. و مسلمانان در یک تشکیلات بزرگ اسلامی رونق و زرق و برق کاخ های سفید و سرخ را از بین خواهند برد. امروز خمینی آغوش و سینه ی خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت در برابر تمام توپ ها و موشک های دشمن باز کرده است و همچون عاشقان شهادت برای درک شهادت روزشماری می کند. جنگ ما جنگ عقیده است. جغرافیا و مرز نمی شناسد. ما باید در جنگ اعتقادی مان بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم. ان شاء الله ملت بزرگ ایران با پشتیبانی مادی و معنوی خود از انقلاب، سختی های جنگ را به شیرینی شکست دشمنان خدا و نجات مستضعفین جبران خواهند کرد.

در جای جای صحیفه ی نور این مطلب تکرار شده که بنده فقط شما را راهنمایی می کنم. جلد ۲۱ صحیفه ی نور از صفحه ی ۸۶ تا صفحه ی ۹۰ در همین موضوع است. بنابراین مطلب برای ما خیلی روشن شد. ولی کلمات ایشان به اندازه ای زیاد است که جلد ۴۰ دفتر تبیان _که ۵۰ جلد است_ اسمش استضعاف و استکبار است. از نشر آثار امام این را بخوانید. در دفتر تبیان جلد ۴۰ در صفحه ۱۲۷ می فرمایند: ایران مبدأ و نقطه ی اول است و الگو برای همه ی ملت های مستضعف جهان است. ملت های ضعیف ببینند که ایران با دست خالی و قدرت ایمان و وحدت کلمه و تمسک به اسلام در مقابل قدرت های بزرگ ایستاد و آنها را شکست داد. سایر اقشار ملت ها به این رمز اسلامی و ایمان اقتدا می کنند و در تمام اقشار عالم مسلمین به پا خیزند و بلکه مستضعفین به پا خیزند. وعده ی الهی که مستضعفین را شامل است و می فرماید: ما منت بر مستضعفین می گذاریم و آنها را امام می کنیم. این را بشنوید **[**وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَي الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثين**]** آیه ۵ سوره ی قصص سوره ی ۲۸ قرآن کریم. امامت حق مستضعفین است، وراثت از مستضعفین است. مستکبرین غاصبند و باید از میدان خارج شوند. ما مستکبرین را از صحنه بیرون کردیم و به جای آن مستضعفین را برقرار کردیم.

خلاصه این قسم اول از جهاد بود که به عرض محترم رسید. اما قسم دوم قیام در برابر سلاطینِ ظالمین و جبارین. این قسم دوم است که با قسم اول فرق دارد. قسم اول قیام در برابر مستکبرین برای نجات مستضعفین بود. ولی این قیام در برابر سلاطین مستبد و استبدادگر است برای نجات ملت ها و مردم. در همین رابطه است قیام تحریم تنباکو، قیام مشروطه، کشته شدن شیخ فضل الله نوری، شهادت مدرس و امثال اینها. هیچ کدام از اینها با آن مبانی که فقهاء گفتند تطبیق نمی شود. ولی ما این طور که بحث می کنیم تمام این قیام ها، قیام ابوذر در برابر عثمان و امثال آن، قیام زید، قیام شهدای فخ همه ی اینها با این معیار دوم که عرض می کنیم تطبیق می شود که بعداً ان شاء الله به عرض می رسانیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هشتاد و ششم تاریخ:۸۸/۱/۲۴

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. با توجه به آیات قرآن و روایات و تواریخ معتبر اسلامی جهاد به چند قسم تقسیم می شود؛ قسم اول که دیروز بحث شد قیام و نهضت و جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین بود. این یک نوع از جهاد است که آیات قرآن دلالت دارد بر اینکه انبیاء الهی و ائمه : برای نجات مستضعفین اهتمام می داشتند و این را یک نوع جهاد حساب و معرفی می کردند. این بحث شد. نوع دوم جهاد، جهاد در برابر سلاطین و ظالمین است. این هم در جای خود جهاد بسیار مهم دینی است. اما مسئله ی ریشه ای در اینجا تفاوت بین مذهب امامیه و اهل تسنن است. ریشه و اصل در اینجا این موضوع است که اول این موضوع باید برای ما روشن شود.

امامیه معتقدند به اینکه هدایت و حکومت هر دو شأن پیغمبر ﷺ و اهل بیت : است با دلائلی که دارند. حدیث ثقلین و امثال آن دلالت دارد بر اینکه هدایت در شأن پیغمبر ﷺ و اهل بیت : است. در این حدیث پیغمبر ﷺ تصریح می کند که «کتاب الله و عترتی و اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. الله الله فی اهل بیتی لا تقدموهم فتهلکوا و لا تأخروا عنهم فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم» حدیث با سندهای متعدد و مسلم و متواتر. متن حدیث هم که خیلی روشن است. سید شرف الدین در المراجعات می گوید: پیغمبر ﷺ ــ این مطلب را که هدایت از قرآن و اهل بیت : باید باشدــ در ۵ جا حدیث ثقلین را بیان فرمودند و مدارکش را هم از مدارک عامه نقل می کند. اول در حجة الوداع در بیابان عرفات، دوم در غدیر خم، سوم در سفر به طائف، چهارم در مسجد مدینه در روی منبر و پنجم در حجره و خانه ی خودشان، «والبیت خاصٌ باهله». این یک مطلبی است که هدایت را فقط و فقط از قرآن و اهل بیت بایستی گرفت. امامیه این طور معتقد است و همین طور حکومت. غیر از جریان غدیر خم نصب حضرت امیر ﷺ به حکومت، روایات فراوانی داریم که امامت و مدیریت در شأن پیغمبر ﷺ و امام یا قائم مقام امام است برای غیر از اینها در سیاست و مدیریت شأنی قائل نیستیم و کسی غیر از اینها باشد ما آن را غاصب و ظالم می دانیم. امامیه مذهبشان این است. بنابراین ما ادله ی فراوان داریم برای این که (لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمینَ) امامت مال کسانی است که ظالم نباشند و معصوم باشند. نمونه های فراوان در همان خطبه ی اول نهج البلاغه وجود دارد. « وَ لَمْ یُخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ أَوْ کِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ » خداوند متعال هرگز خلق خود، سطح زمین را خالی نگذاشته از نبی مرسلی یا کتاب منزلی یا حجة لازمه که همان امامت است. «او محجة قائمه» که راه راست و مستقیم است. در شرح خوئی در جلد دوم در معنای این جمله ای که خواندیم مطالب زیادی ذکر کردند. خلاصه حرف این است که یکی از احتیاجات مهم بشری مسئله ی مدیریت است که هیچ وقت جامعه ی بشری از ولایت و حکومت و مدیریت مستغنی و بی نیاز نیست؛ چون ابعاد دیگر زندگی به همین ولایت و مدیریت بر می گردد. بعد تعلیم و تربیت فرهنگی، بعد سیاسی، بعد نظامی، بعد اقتصادی. تمام ابعاد زندگی بشر که شکی نیست که بشر با اینها سرو کا دارد بر می گردد به یک مدیریت صحیح. اگر مدیریت، مدیریت مثبتی باشد در تمام این جهات پیشرفت و تکامل و ترقی مادی و معنوی حاصل می شود. اگر مدیریت، مدیریت منفی باشد نتیجه ای جز انحطاط و سقوط و نکبت و بدبختی ندارد. در طول تاریخ برخورد ما به همین بر می گردد. بیشتر برخوردهایی که به وجود آمده مربوط به همین مسئله حکومت و مدیریت و فرمانروایی و فرماندهی است. این خیلی مسئله مهمی است. در چنین مسئله ای اسلام ساکت نمی ماند. مسلماً با تمام ابعاد و خصوصیات در اسلام مسئله ی مدیریت و ولایت مورد توجه و بیان قرار گرفته. مسئله ی شیعه این است. این کبری، برای صغری هم دلیل فراوان است. مثلاً در کاب اصول کافی در باب الحجة، ــاصول کافی یعنی کافی با تهذیب استبصار، من لا یحضر خیلی فرق دارد . برای اینکه تهذیب و استبصار و من لا یحضر فقط فروع را گفتند. در اصول بحثی ندارد. کافی یک ذخیره ی بزرگی است برای اهل تشیع خیلی مطالب مهمی دارد. اول درباره ی توحید بعد درباره ی حجت بعد درباره ی ائمه : و شأن آنهاــ یکی از باب های مهم کافی "کتاب الحجة" است. آدرسش برای مطالعه؛ اصول کافی جلد اول از صفحه ۱۶۸ آغاز می شود. بعد از بحث توحید. در همان توحیدش هم خیلی مطالب است که ما با سنی ها فرق داریم. توحیدی که ائمه : به ما معرفی می کنند که خداوند دارای چه صفات و چگونه است که از کتاب توحید می فهمیم، با توحیدی که سنی ها معتقدند خیلی فرق دارد. آنها خدا را طوری توصیف کردند که خداوند دست و پا و چشم دارد. در کتاب های آنها از جمله صحیح بخاری و امثال آن از این موارد زیاد است. اما توحیدی که اصول کافی معرفی کرده درباره ی خداوند خیلی فرق دارد. ائمه : عنایت داشتند به

این مطلب در برابر مطالب آنها که در همان روز مطرح کرده بود که خداوند قابل رؤیت است و دست و پا دارد و می خندد. از این موارد در کتب کلامی آنها زیاد است. اما در کافی خدا را منزه از اینها معرفی کرده. بعد از بحث توحید وارد کتاب الحجة می شود. در صفحه ۱۶۸ اصول کافی، اول "باب الاضطرار الی الحجة" یعنی مردم ناچارند حجتی داشته باشند. این ناگزیر است، یک مسئله ای که مردم ناگزیرند و مهم است در زندگی و نقش منحصری دارد نمی شود چنین مسئله ای را خداوند و ائمه : و پیغمبر ﷺ بیان نکرده باشند. در اینجا چندین باب است یکی "باب ان الارض لا تخلوا من حجة" اصلاً نمی شود که زمین از حجت خالی باشد «لولا الحجة لساخت الارض باهلها» اگر حجت نباشد زمین اهل خود را فرو می برد. در اینجا روایات فراوانی وجود دارد که اگر دو نفر در روی زمین باشند "رجلان" یکی از آنها باید امام باشد اینقدر امام و پیشوا مهم است. «وآخر من یموت الامام » آخرین کسی که از انسان ها می میرد باید امام باشد. در اصول کافی روایات فراوانی است که حضرت امام صادق ﷺ از هشام پرسیدند که شما با عمروبن عبید معتزلی بحث کردید. ـاین خبر سوم همین باب اضطرار است. آن را مطالعه کنیدـ هشام با عمرو بن عبید معتزلی که سنی بود بحث کرد و ثابت کرد خداوند بایستی امام قرار دهد. در بدن انسان که یک فرد است امامی به نام عقل وجود دارد که اگر نباشد انسان چقدر اشتباه می کند. وقتی که در بدن یک فرد خداوند امام و رهبر و راهنمایی به عنوان عقل قرار می دهد، برای جامعه ی بشری هم باید امامی قرار دهد که مردم گمراه نشوند. هشام با آن قدرت بیانی که داشت این مطلب را بسیار محکم و مستدل با عمرو بن عبید بحث کرد و ثابت کرد و عمرو هم محکوم شد و گفت تو هشامی؟ ولی او برای تقیه انکار می کرد و عمرو گفت و الله تو هشامی و از جای خودش بلند شد و هشام را در جای خودش نشاند. بعد برای امام صادق ﷺ که بیان کرد حضرت فرمودند: « هَـذَا وَ اللَّـهِ مَكْتُـوبٌ فِـی صُـحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى » این بیان و منطق تو برای اثبات امامت در صحف ابراهیم و موسی بیان شده است. این مسئله امامت است که شیعه به این ترتیب به این مسئله معتقد است اینها را خودتان از صفحه ۱۶۸ تا ۱۸۰ اصول کافی از چاپ آخوندی مطالعه کنید؛ تا ببینید که چقدر عنایت و اهتمام از طرف پیغمبر ﷺ و ائمه : به مسئله امامت شده است، که از طرف خداوند باید امام معرفی شود. این امام که شأنش هم هدایت است و هم حکومت و هم قضا یکی از شئون حکومت است. جهاد یکی از شئون حکومت است ما همه ی اینها را از شأن امام می دانیم باید از طرف امام معصوم ﷺ قاضی نصب شود به سلسله مراتب و همین طور جهاد. همه ی اینها بر می گردد به آنها و در تمام اینها ما با سنی ها فرق داریم. بنابراین بحث ما بحث ریشه ایش این است که ما باسنی ها در مسئله ی امامت و سلطنت و حکومت این تفاوت را داریم. ائمه : سعی می کردند که شیعه ها در این راستا حرکت کنند از وقتی که در سقیفه ی بنی ساعده اختلاف به وجود آمد آنها رفتند به آن طرف. وقتی به آن طرف رفتند بنی امیه را قبول کردند بنی عباس را به خلافت و سلطنت قبول کردند، سلاطین دیگر را نیز قبول کردند. لذا در بحث جهاد این تأثیرگذار است. آنها هیچ گاه در برابر سلطان ظالم و جبار جهاد نمی کنند روایاتی از پیغمبر اسلام ﷺ دارند که عرض می کنیم که هر کسی غلبه پیدا کرد شما اطاعت کنید. هلاکو بیاید، چنگیز بیاید. ولی ائمه : در دو جنبه کار کردند و برای ما بیان فرمودند؛ یک جنبه این که امامت این است، حکومت و هدایت در حوزه ی اهل بیت است و کسی که اینها معین کرده باشند حق ولایت دارد. تنها به این اکتفا نکردند. جنبه ی دیگر نفی کردن سلطه ی ظالمین و جبارین و دعوت به مبارزه با آنها را کردند و گفتند شما باید کسی که این شرایط را ندارد، کسی که امام نیست، عادل نیست، یا از طرف امام منصوب نیست و برای حکومت لیاقت ندارد، شما وظیفه دارید که در برابرش قیام و جهاد کنید هر چند که کشته شوید. لذا این تاریخ با این سلسله مراتب محفوظ مانده، شیعه هیچ گاه زیر بار حکومت بنی امیه و بنی عباس و سلاطین دیگر نرفتند و لذا کشته شدند، به زندان رفتند شکنجه و آزار و اذیت فراوان شدند؛ ولی این عقیده را حفظ کردند. شعبه ی یکی از کارها به وسیله ی جهاد است که بحث ماست. ما باید ریشه ای بحث کنیم که چطور شده که شیعه جهاد را لازم می داند و آنها لازم نمی داند.

بحث در این جنبه چند مطلب است. مطلب اول اهمیت مسئله ی امامت و حکومت که این مسئله خیلی مهم است. در اول مکاسب روایتی که خواندیم از تحف العقول شیخ انصاری نقل کرده. چند جمله اش این است «اما وجوه الحرام» در کسب حلال و حرام «من الولایة: فولایةُ الوالی الجائر و ولایةُ ولاته، و العمل لهم و الکسبُ معهم» حدیث از امام صادق ﷺ است در تحف العقول در کلمات امام صادق ﷺ. چون تحف العقول به ترتیب از پیغمبر ﷺ تا آخرین امام از هر کدامشان به ترتیب مطالبی را نقل می کند. حالا بقیه ی روایت « و ذلك أن فی ولایة الوالی الجائر دوس الحق کله » (دوس_داس_یَدوُس) با (سین) یعنی پایمال کردن، والی جائر که به سر کار بیاید تمام حق پایمال می شود. « و إحیاء الباطل کله » کل باطل احیاء می شود. « و إظهار الظلم و الجور و الفساد » ظلم و جور و فساد فراگیر می شود « و إبطال الکتب و قتل الأنبیاء و

المؤمنین و هدم المساجد و تبدیل سنة الله و شرائعه فلذلك حرم العمل معهم و معونتهم و الکسب معهم » چون ولایت والی جائر دارای این همه مفاسد است، عمل به آنها، کمک به آنها، کسب با آنها حرام است. « إلا بجهة الضرورة نظیر الضرورة إلی الدم و المیتة » مگر اینکه انسان ناچار شود مثل ناچاری که برای خوردن خون و مردار به وجود می آید. در اینجا مطالب زیاد است که همه را نقل نمی کنیم.

حالا می رویم سراغ نهج البلاغه. در نهج البلاغه هم همین دو جنبه است که عرض کردیم. یکی جنبه ی مثبت که حاکم و والی باید چه صفاتی داشته باشد و یکی اینکه کسی که این صفات را نداشت باید با او جهاد کنید. امیر المؤمنین در نامه ی ۶۲ نهج البلاغه می فرمایند که اگر آنها به من حمله کنند « وَ هُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا » و سطح زمین را دشمنان من پر کنند « مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ » من نه وحشت می کنم و نه ترسی دارم « وَ إِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَي الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلَي بَصِيرَةٍ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٍ مِنْ رَبِّي» چون من نسبت به خودم یقین دارم « وَ لَكِنَّنِي آسَي أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلًا وَ عِبَادَهُ خَوَلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْباً وَ الْفَاسِقِينَ حِزْباً » من از این نگرانم که اینها تسلط پیدا کنند و مال خدا و بیت المال را ـدُوَل جمع دولة است یعنی دست به دست بگردد ـ (یتلاولونها) بین خودشان، بیت المال را بین خودشان تصرف کنند و بخورند. بندگان خدا را عبید خودشان قرار دهند. با صالحین به مبارزه و حرب برخیزند و فاسقین را برای خودشان حزب و همدست قرار دهند. این کلام امیر المؤمنین است.

حالا خطبه ی ۱۳۱ .اول حضرت امیر علیه السلام می فرمایند پروردگارا من به خاطر جلب خشنودی تو خلافت را قبول کرده ام. « وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَي الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ » کسی که والی است بر ناموس و خون مردم و بر بیت المال و احکام مردم و امامت مسلمین، چند طائفه صلاحیت ندارند که هیچ گاه این طور امور را در دست بگیرند؛ اول «البخیلُ» کسی که بخیل است یعنی حرص و طمع در جمع اموال دارد « فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ » اگر بخیل باشد حرص و طمع در اموال مردم و بیت المال دارد «و لا الجاهل» باید فقیه و عالم به احکام اسلام باشد اگر جاهل شد « فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ » در سایه ی جهل مردم را به گمراهی می اندازد « وَ لَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ » از لحاظ معاشرت باید مهربان باشد اگر جافی باشد غلظت و خشونت داشته باشد ارتباطش با مردم قطع می شود. اصل هم مردم هستند. « وَ لَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ » باید شجاع باشد، اگر بترسد تکیه به این و آن می کند « وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ » باید در حکم قاطع باشد. رشوه در او اثر نکند « فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ يَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ » اگر رشوه خوار باشد به هر عنوانی حقوق از بین می رود و در مقاطع مختلف حکم را قطع نمی کند « وَ لَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ » باید سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را اجرا کند اگر اجرا نکند به هلاکت می رسد.

در نهج البلاغه خطبه ای است به نام خطبه "قاصعه" که طولانی ترین خطبه ی نهج البلاغه است. چنان که در نامه ها نامه ی مالک اشتر طولانی ترین نامه هاست. حالا چرا به این خطبه قاصعه می گویند؟ بحث های زیادی است. یکی از معانی قاصعه، ـقصعـ به حیوانی که نشخوار می کند می گویند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سوار بر شتری بودند، شتر در حال نشخوار کردن بوده این خطبه را بیان کردند. برای امیر المؤمنین فرقی نمی کرد مسجدی باشد، بازاری باشد، در بین راه باشد. این خطبه خیلی مطالب زیادی دارد که برای ما آموزنده است. آدرس شروح را عرض می کنم. شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۲۳۲ که این شرح ۵ جلد است. بحرانی هم خیلی مهم است. بحرانی معاصر با خواجه نصیر الدین طوسی بوده و نزد خواجه کلام می خوانده و خواجه نزد بحرانی فقه می خوانده با همدیگر اینجور درس و بحث داشتند. شرح خوئی جلد ۱۱ صفحه ۲۶۳، شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۲۳۸، شرح فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۰۷. من خلاصه می گویم شما مطالعه کنید. بیشتر خطبه درباره ی امتحان و در کوبیدن استکبار و مضررات استکبار است. می گوید شما عبرت بگیرید از حال ولد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل « فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِي إِسْحَاقَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ؛» از حالات ولد یکی از پسران حضرت ابراهیم علیه السلام که اسماعیل است و یک پسرش اسحاق، اسرائیل فرزند یعقوب است یعقوب فرزند اسحاق است اسحاق هم فرزند ابراهیم است. خلاصه یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم. بنی اسرائیل را چرا بنی اسرائیل می گویند؟ در شرح فی ظلال نکته ی عجیبی است شرح فی ظلال که مال محمد جواد مغنیه است ـمغنیه که شهید شد از همین دودمان است اینها شیعه های خاص هستند ـ در فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۴۲ می گوید: اسرائیل همان یعقوب است. اما چرا به یعقوب اسرائیل می گویند؟ می گوید در تورات در سفر تکوین ـتورات سفر-سفر است ـ که مربوط به خلقت است، در اسحاح ۳۲ این طور نوشته که خدا خودش یک شب آمد داخل شد بر اتاق یعقوب. ـدر تورات از این قبیل مطالب زیاد است ـ. خدا با یعقوب کشتی گرفت «حتی الفجر» شب تا صبح «فما استطاع احدٌ منهما ان یغلب الاخر» از اول شب تا صبح که خدا با یعقوب کشتی گرفت هیچ کدام نتوانستند

غالب شوند. در اینجا خداوند لقب اسرائیل را بـه یعقـوب داد. اسـرائیل یعنی «مصارع»، کشتی گیر. «عندئذٍ منح الله یعقوب لقب اسرائیل اعترافـاً لمقدرته» اسرائیل در لغت عبرانی که تـورات بـه ایـن زبـان اسـت یعـنی مصارع الله. پس بنی اسرائیل معنایش را از اینجا می فهمیم یعنی کسی که با خدا کشتی گرفته. در تورات و انجیل مطـالبی بـر خـلاف عقـل اسـت تناقض بین مطالب خودشان در این دو کتاب، نسبت هایی به خداوند، به پیغمبران از این قبیل، کشتی گرفتن زیاد است. تورات و انجیل فعلی همان تورات و انجیلی که قرآن می گوید نیست. قرآن در چند جا از تـورات و انجیل تعریف کرده و می گوید (فیه هدی و نور) به تورات و انجیل کتاب هدایت و نور گفته. اما این تورات و انجیل با اشتمال به این همه تناقض و ضد و نقیض شامل آن تعریف قرآن نمی شوند.

یـک وقـتی در آمریکـا بعـد از جریـان ۱۱ سـپتامبر کتـاب هـای تروریست را جمع کردند که علیه آنها مطلب دارد. در صدر آنها قـرآن را قرار دادند. قرآن به عنوان یک کتاب تروریستی در آمریکـا جمـع شـد و همین باعث شد مردم بیشتر به قرآن توجه کنند. در آن زمـان بنـده یـک بیانیه ای نوشتم که اگر شما به قـرآن دسـت بزنیـد، خدشـه کنیـد، خـود مسیحیت به خطر می افتد. چون ما حضرت عیسی را از قرآن می گوییم. شما چه دلیلی دارید که عیسی علیه السلام پیغمبر بوده؟ قرآن بـه عنـوان اینکـه یک معجزه ی واقعی است از آن فهمیدیم که عیسـی علیه السلام پیغمـبر بـوده. امام رضا علیه السلام هم که در مجلس مأمون در خراسان بحث کردند وقتی کـه آن عالم نصرانی "جاثلیق و ..." گفت که حضرت عیسی که پیغمـبر بـوده چرا شما او را کنار گذاشتید و بـه دیـن اسـلام رفتیـد؟ امـام رضـا علیه السلام فرمودند: ما ایمان داریم به آن عیسی که قرآن معرفی کرده. غـیر از قـرآن دلیل بر عیسی نداریم. آن عیسی به مردم می گوید که بعد از من پیغمبری خواهد آمد به نام محمد بن عبدالله؛ ما این عیسی را قبول داریم و شناخت این عیسی به ما ضرری نمی رساند. بنده هم نوشتم که عیسی را قرآن مـا ثابت می کند. به علاوه اگر از قرآن صرف نظر کنیم در انجیل شما نسـبت به مریم است که (العیاذ بالله) حضرت عیسی را تقریباً از زنـا معـرفی مـی کند. یک مردی به نام یوسف نجار بوده و با مریم مربوط بوده، بعد عیسی به وجود آمده. این قرآن ماست که حضرت مریم را به آن عظمت معـرفی می کند. عیسی را می گوید (کمثل آدم خلقه من تراب) و الا اگـر قـرآن را کنار بگذاریم شما چه دلیلی دارید که عیسی خـدای نکـرده ازراه زنـا نیست؟! بقیه ان شاء الله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هشتاد و هفتم تاریخ:۸۸/۱/۲۵

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. عرض کردیم که قسم اول جهاد قیام و نهضت در برابر مستکبرین برای نجات مستضعفین است؛ که این خود یک فصلی از قیام انبیاء و اولیاء خداوند است و مسئله ی بسیار مهم و فراگیر و جهانی بوده است. موضوع دوم نهضت و جهاد در برابر قدرت های سلطنتی و حکومتی. چون یکی از موضوعات تأثیرگذار سلاطین بوده اند که بر اساس ظلم و اجحافی که داشته اند بر مردم حکومت می کردند؛ این هم فصلی از قیام انبیاست. این قیام خیلی تأثیر گذار است. در نهج البلاغه در نامه ی ۳۱ که حضرت امیر علیه السلام برای فرزندشان امام حسن مجتبی علیه السلام نوشتند «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَان» آنقدر سلطنت و سلطان در سرنوشت مردم در جریان ها مؤثر است که «إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَان». باز حضرت امیر علیه السلام در تحف العقول «الناس بأمرائهم أشبه منهم بآبائهم» مردم به فرمانروایان خود شبیه ترند تا پدران و مادران خود. تأثیر اخلاق ملوک و فرمانروایان در مردم بیش از تأثیر اخلاق پدر و مادر در فرزند است. قرآن کریم هم در یک مورد (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّة) آیه ۳۴ از سوره ی نمل سوره ی ۲۷ قرآن مجید. هر چند قرآن نقل می کند "قالت" از قول آن ملکه ی یمن، اما بالاخره قرآن که نقل می کند رد نمی کند. یک پرونده ایست برای ملوک در قرآن کریم به این ترتیب که ملوک ایجاد فساد می کنند «إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها» و عزیزان آن قریه و مملکت را ذلیل می کنند «وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذلِكَ يَفْعَلُون» کارشان و نقششان در زندگی این است.

ما در روایات فراوان داریم که پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله یکی از نگرانی هایشان این بوده که بر ملت مسلمان ملوک و ائمه مضلین و پیشوایان گمراه کننده تسلط پیدا کنند. در بحار جلد ۲۸ صفحه ۳۲ نقل می کند «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّمَا أَخَافُ عَلَي أُمَّتِي الْأَئِمَّةَ الْمُضِلِّين» من بر امت خودم از پیشوایان گمراه کننده خوف و نگرانی دارم. از حضرت امیر علیه السلام در جلد ۴۱ بحار صفحه ۳۱۸ در اخبار حضرت از مغیبات «أَلَا وَ إِنِّي ظَاعِنٌ عَنْ قَرِيب» من به زودی کوچ خواهم کرد ظاعن_ ظاء و عین_ ظعن به معنی کوچ کردن «وَ مُنْطَلِقٌ لِلْمَغِيب» و از شما غائب خواهم شد «فَارْهَبُوا الْفِتَنَ الْأُمَوِيَّةَ وَ الْمَمْلَكَةَ الْكَسْرَوِيَّةَ» از فتنه ی بنی امیه و از مملکتی که کسرویه (کیاسره، اکاسره و قیاصره و کسرویه) کسری _با جر کاف_ لقب سلاطین ایران بوده. قیصر لقب سلاطین روم بوده. کِسری را به اکاسره جمع می بستند و قیصر را به قیاصره. روایات این است که ائمه : مردم را از سلطنت های قیصری و کسروی ترسانده اند. ما در اسلام اصلاً سلطنت نداریم. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) کتابی دارند به نام شیعه در اسلام که باید مطالعه کنید، در صفحه ۵۵ آن کتاب دارند که اولین کسی که حکومت را به سلطنت تبدیل کرد معاویه بود. در زمان عثمان یک حرکتی آغاز شد از آن سادگی که حکومت اسلامی داشت که متصدی آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام بودند. اما عثمان در زمان خودش ساختن کاخ و تشریفات را شروع کرد و لذا ابوذر در برابرش قیام کرد که بعداً می گوییم. اما باز هم به تشکیلات معاویه نمی رسید. در آن زمان چون شام تحت سیطره ی روم بود فتح شده بود همان قیاصره، معاویه همان نقش قیاصره را کم کم در حکومت خود پیاده کرد و ساختن کاخ ها و تشریفات و این جور مسائل. بالاخره این تبدّل حکومت اسلامی _که بسیار ساده بود از جهاتی_ به سلطنت و تشریفات یکی از مصیبت های بزرگ عالم اسلام است و این از همان اکاسره و قیاصره گرفته شده. اکاسره سلاطین ایران که تشریفات فراوان داشتند و قیاصره هم سلاطین روم. حضرت امیر علیه السلام می فرمایند که بترسید از فتنه بنی امیه و مملکت کسرویه. مملکتی که بر اساس همان حکومت سلاطین ساسانی و سلاطین ایران پی ریزی می شد. بعد در همین آدرس جلد ۴۱ صفحه ۳۱۸ حضرت خلفای بنی عباس را یک یک ذکر کردند که این اخبار از مغیبات است. باب ۱۱۴.

خلاصه یکی از اقسام جهاد، قیام در برابر این نوع حکومت ها و سلطنت ها است که قیام سید الشهداء شاهفرد این موضوع است که عرض می کنیم. قیام در برابر سلاطین و جباران، قیام زید در برابر هشام از همین باب است. قیام شهدای فخ در برابر سلطنت هادی از همین قسم است. در این رابطه خیلی قیام صورت گرفته؛ قیام مشروطه و تحریم تنباکو و قیام امام (رضوا ن الله علیه) اینها همه شان به این مربوط می شود. قیام در برابر سلاطین جبار و حکومت های سلطنتی که دارای مفاسد فراوانی هستند.

دیروز ما در اینجا بحث کردیم به نهج البلاغه رسیدیم، گفتیم در نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام خطبه ای فرمودند به نام خطبه قاصعه. این خطبه در فیض الاسلام خطبه ۲۳۴ است. ولی در شروح شماره ی خطبه خیلی فرق دارد. نهج البلاغه مثل قرآن نیست. در قرآن ترتیب آیات در سور و بقیه موارد اختلافی وجود ندارد؛ اما در نهج البلاغه این طور

نیست. یک خطبه ممکن است در شرحی یک شماره و در شرح دیگر شماره ی دیگر باشد. حالا چرا این جور شده؟ حرف همان حرف است _مطلب همان است_ اما در شماره و ترتیب و تقدم و تأخر تفاوت دارد. خلاصه خطبه ی قاصعه طولانی ترین خطبه در نهج البلاغه است. این خطبه در شرح خوئی ۱۹۱ است. این قدر تفاوت وجود دارد. منظورم از خوئی علامه ی خوئی است که شرحش بر نهج البلاغه ۲۳ جلد است که شاید کامل ترین شرح باشد. از جهت اینکه هم روایات دارد و هم تاریخ دارد و خیلی به روایات اهل بیت نظر دارد. این خوئی غیر از آیت الله العظمی خوئی است. زمانش هم قبل از ایشان است. در شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۲۳۲، شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ی ۲۳۸، فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۰۷. حضرت در اینجا می فرمایند که عبرت بگیرید «فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِي إِسْحَاقَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عليهم السلام» در این خطبه درباره ی موضوع امتحان و مستکبرین و نقش آنها مطالب زیاد است، تا می رسد به اینجا که عبرت بگیرید از فرزندان اسماعیل و پسر ابراهیم عليه السلام، فرزندان اسحاق و بنی اسرائیل که فرزندان یعقوبند. بعد می فرمایند در نتیجه ی اختلاف بین آنها اکاسره و قیاصره بر اینها مسلط شدند «كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَ الْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُم» و از اینکه اکاسره و قیاصره و سلاطین این چنین نقش منفی در زندگی انسان ها دارند در اینجا حضرت مطالبی دارند که مطالعه می کنید. بعد از این موضوع می فرمایند «أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ» بترسید بترسید «مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبَرَائِكُم» از اطاعت آنهایی که به جای بزرگان و فرمانروایان در میان شما خودشان را جا زده اند «الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ» گردن کشی کردند و از شخصیت خودشان خود را بالاتر تصور کردند «وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ» فوق نسبت خودشان. در کتابها ملاحظه می کردید، خاقان بن خاقان بن خاقان، سلطان بن سلطان بن سلطان خودشان را یک تافته ی جدا بافته از مردم معرفی می کنند و اینها نقششان این است که می خواهند مردم عبیدشان باشند و خود ارباب مردم باشند. در برابر اینها باید قیام صورت بگیرد. غیر از زبان جهاد هیچ زبان دیگری نمی تواند اینها را از این ادعاهایشان پایین بیاورد. «وَ أَلْقَوُا الْهَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ» اینها کارشان به جایی رسید که از طرف خدا ادعاهایی داشتند. سلطان را ظل الله معرفی می کردند، قبله ی عالم معرفی می کردند، برای خودشان یک قداستی درست کرده بودند. مردم عوام هم سلاطین را با یک قداستی نگاه می کردند. می دانستند که آنها گناهان و آلودگی های فراوانی دارند اما در عین حال قبله ی عالم بودند و ظل الله و از این قبیل عبارات.

آیت الله خامنه ای (دامت برکاته) در مسافرت خودشان در سال گذشته به شیراز که ده_دوازده روز طول کشید، بعد از برگشتن ایشان مطالبی منتشر شد به عنوان "سخن یار" که شامل سخنرانی های ایشان در شهرهای استان فارس بود. بنده این را از اول تا آخر مطالعه کردم. در یک جا دارند که در تبریز یک آخوندی بود، از علما بود، انسان خیلی خوبی هم بود اما مقداری ساده بود. از شاه تعریف می کرد. می گفتند شاه شراب می خورد! می گفت خوب شاه اگر شراب نخورد که شاه نیست. فکرش این طور بود. می گفتند شاه قمار می کند! می گفت شاه باید قمار بازی کند. بعضی به این اندازه ساده بودند. می دانستند که سلاطین این قدر انحراف ها و ظلم ها دارند ولی چون سلطان است، ظل الله است، نباید با او مخالفت کرد. یک وقتی شاه به مشهد رفته بود و یک نمازی می خواند عکس برداشته بودند، پخش می کردند که شاه نماز می خوانده؛ فکر می کردند شاه یک مقامی دارد که اگر نماز نخواند هم نخواند.

حضرت امیر عليه السلام در اینجا می فرمایند «أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ» بترسید بترسید از طاعت این قبیل افراد که این قدر گردن کشی و ترفع دارند. حتی نسبت به خداوند این طور ادعا می کنند «انهم أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ» اینها ارکان فتنه هستند. بنابراین در برابر اینها هیچ گاه طاعت نکنید و بیدار و هوشیار باشید.

ما در این بحثمان با توفیق پروردگار یکی از تفاوت هایی که می خواهیم بیان کنیم تفاوت بین شیعه و اهل سنت است. اهل تسنن تمام سلاطینشان را "واجب الطاعة" می دانند و قیام در برابر سلطانشان را هر چقدر هم که ظلم کند جایز نمی دانند. هر کس باشد؛ یزید و معاویه در نظر آنها مقدسند و اطاعت لازم است و قیام جایز نیست. مثلاً در برابر ولید بن یزید بن عبد الملک که آنقدر شراب می خورد و یک حوزی از شراب درست کرده بود و داخل آن می رفت و شنا می کرد و شراب می خورد، حتی خواست برود بالای بام خانه ی کعبه و شراب بخورد. قرآن را روزی باز کرد که ببیند عاقبت چه می شود که مردم این حرفها را می زنند (وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيد) این آیه آمد قرآن را گذاشت و هدف تیر قرار داد «تُهَدِّدُنِي بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ إِذَا مَا جِئْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشْرٍ فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَّقَنِي الْوَلِيد». تمام سنی ها قائلند به این که سلطان هر کسی که باشد باید از او اطاعت کرد و قیام در برابر او جایز نیست. ولی شیعه این عقیده را ندارد؛ بلکه این طور نیست. چون شیعه تابع فرهنگ اهل بیت : است. اهل بیت : از طرفی در مقابل این قبیل سلاطین با صراحت و قاطعیت گفتند که اینها ظالمند و با اینها همکاری کردن به هر نحوی که باشد حرام است.

بنده در کتاب خمس یک فصلی در این موضوع نوشته ام که ائمه : در برابر اینها چه می گفتند و در کتاب امر به معروف هم نوشته ام که چند سطر است. «من اشد المواقف» ائمه : داشته اند در برابر سلاطین بنی امیه و بنی عباس. دیروز هم کلام امام صادق علیه السلام را خواندیم که ولایت والی جائر "دوس" و از بین رفتن اسلام است و احیاء قاتل است و قتل انبیاء و هدم مساجد. شیخ انصاری هم در اول مکاسب محرمه دارد. خلاصه امام صادق علیه السلام در تحف العقول در کتاب های دیگر هم هست که عرض می کنم می فرمایند «مَنْ عَلَّقَ سَوْطاً بَيْنَ يَدَيْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ» کسی یک تازیانه ای را در مقابل سلطان جائر بیندازد «جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ السَّوْطَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُعْبَاناً مِنْ نَارٍ طُولُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً يُسَلِّطُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» در وسائل هم جلد ۱۲ صفحه ۱۳۰ از وسائل ۲۰ جلدی این روایت وجود دارد. «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ أَعْوَانُ الظَّلَمَةِ وَ مَنْ لَاقَ لَهُمْ دَوَاةً أَوْ رَبَطَ كِيساً أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةَ قَلَمٍ» هر کس که در دواتشان لیقه انداخته به این اندازه به آنها کمک کرده یا کیسه ای دوخته یا قلمی را تراشیده «فَاحْشُرُوهُمْ مَعَهُمْ». شخصی از حضرت سؤال کرد که اگر من به سلاطین بنی عباس کمک کنم چگونه است؟ حضرت فرمودند «مَا أُحِبُّ أَنِّي عَقَدْتُ لَهُمْ عُقْدَةً» من دوست ندارم گرهی در کار اینها بزنم «أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وِكَاءً» یا در مشکی را ببندم «وَ إِنَّ لِي مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا» لابتیها_ لابه تثنیه اش می شود لابتین_ ها به مدینه بر می گردد. یعنی اگر ما بین دو تا تپه یکی آن طرف مدینه و یکی این طرف مدینه که شهر در وسط قرار بگیرد، یعنی تمام مدینه را به من بدهند، دوست ندارم که یک گرهی در کارشان بزنم یا در مشکی را برایشان ببندم «لَا وَ لَا مَدَّةً بِقَلَمٍ إِنَّ أَعْوَانَ الظَّلَمَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سُرَادِقٍ مِنْ نَارٍ»، «مَنْ سَوَّدَ اسْمَهُ فِي دِيوَانِهِمْحَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خِنْزِيراً»، «لَا تُعِنْهُمْ عَلَى بِنَاءِ مَسْجِدٍ» اگر مسجد هم ساختند به آنها کمک نکنید.

خلاصه از این قبیل عبارات زیاد است. در همان جلد ۱۲ وسائل ذکر کرده. بنده هم در کتاب امر به معروف ذکر کرده ام. ائمه : با این شدت در برابر سلاطین نهضت و قیام داشتند. امام (رضوان الله علیه) هم در وصیت نامه ی خود دارند که ما افتخار می کنیم که ائمه ی ما در برابر جباران این طور قیام و صراحت داشتند، به زندان رفتند و به شهادت رسیدند برای اینکه حکومت اسلامی را بنا کنند و با حکومت غیر اسلامی مخالفت کرده باشند.

در اینجا مطالب زیاد است که ما فقط آنهایی که به بحث ما مربوط است را عرض می کنیم. یکی از موضوعاتی که بسیار لازم است به آن توجه کرد قیام سید الشهدا علیه السلام است. آن طور که فقهای ما گفتند اینها توجیه ندارد؛ چون آنها گفته اند که جهاد سه قسم است یا دعوت اسلام است یا دفاع است یا بغاة است. ولی خوب این طور نیست؛ جهاد خیلی وسیع تر از این است. قیام سید الشهدا علیه السلام، ثوره سید الشهداء علیه السلام. طبری در تاریخ خودش دارد، ابن اثیر در کامل که سید الشهداء علیه السلام وقتی با حرّ برخورد کردند این خطبه را خواندند «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَّهِ نَاكِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ» سید الشهداء علیه السلام هدف خود را در همین خطبه منعکس و بیان کردند که در برابر سلطان جائر سکوت جایز نیست و کسی که سکوت کند خداوند او را همانند آن سلطان داخل جهنم می کند. بنابراین جهاد در برابر سلطان جائر در فرهنگ اهل بیت : بسیار درخشنده و روشن است. مثلاً قیام ابوذر در برابر عثمان. در نهج البلاغه است که وقتی ابوذر قیام کرد و عثمان او را تبعید کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را بدرقه کردند و فرمودند «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَ اهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ» در آخرش دارد «لَا يُؤْنِسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لَأَحَبُّوكَ وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوكَ» آدرس این خطبه که خواستید مطالعه فرمایید. در شرح خوئی جلد هشتم صفحه ی ۲۳۶، شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ی ۲۵۲، شرح بحرانی جلد سوم صفحه ی ۱۴۵، شرح فی ظلال جلد دوم صفحه ی ۲۶۳.

بنده عرض کردم بسیاری از قیام ها با همین موضوع باید ارزیابی شود. همان جریان تحریم تنباکو، جریان مشروطه، جریان شیخ فضل الله نوری و شهادت ایشان، شهادت مدرس. تمام اینها این طور است و البته این را باید در نظر داشته باشیم که تمام جهادها که در حد کشتن می رسد باید به اذن امام یا قائم مقام امام علیه السلام باشد. یعنی انسان خود به خود نمی تواند این کار را انجام دهد. چون ما قائلیم که جهاد باید با امام عادل باشد؛ یا معصوم یا قائم مقام معصوم علیه السلام. در همان زمان ما کشتن رزم آرا، کشتن حسن علی منصور این دو نفر نخست وزیرانی هستند که در زمان ما کشته شدند. در اولی برای کشتنش از آیت الله کاشانی اجازه گرفتند و در دومی از آیت الله میلانی اجازه گرفتند که خودشان دارند که کار حزب مؤتلفه است.

بالاخره قیام ایران؛ در کلمات امام که پر از این مطالب است. حالا یک نمونه را عرض می کنیم. ایشان دارند که ولایت فقیه بیانگر این موضوع است که تمام این حکومت ها باطل است و بایستی فقیه زمام این امور را به دست بگیرد. کلمه ای دیگر دارند که بعضی به ما می گویند که

مردم این را نمی پذیرند. ایشان می گویند که شما کدام مردم را می گویید؟ امام می فرمایند ما سر و کارمان با آن مردمی است که در دفن آیـت الله طالقانی بیل و کلنگ را می بوسیدند. ولایت فقیه همان ولایت رسـول الله ﷺ است. اینها از آخوند نمی ترسند اسلام را آخوند آورده و عرض مـی کنم که آخوند و آخوند مسلک یعنی اسلامی و اسلامی مسلک بودن. اما کسانی که از آخوند می ترسند از اسلام می ترسند. این در جلد ۹ صحیفه ی امام صفحه ۵۳۰. امام در این بحث ما مطالب فراوانی دارند که ان شاء الله بقیه برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه هشتاد و هشتم تاریخ:۸۸/۱/۲۶

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در بحث نهج البلاغه که با توفیق پروردگار به آن اشتغال داریم بحث درباره ی اصل عدالت بود. اصول حکومت علی علیه السلام به ترتیب بیان می شود و اصل عدالت از هفته گذشته آغاز شد. این اصل یکی از مهم ترین اصول حکومت حقه است. در قرآن کریم (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) خداوند متعال هدف بعثت انبیا را در این آیه بیان می کند که از آیات سوره ی حدید سوره ی ۵۷، آیه ۲۵ می باشد. خداوند متعال خط سیر رسالت را در این آیه خلاصه کرده است. ما پیغمبران خود را با بینات و معجزات فراوان فرستادیم و همراه آنها کتاب آسمانی و میزان که همان ادیان و دین است فرستادیم و تمام این حرکت ها برای این یک کلمه بود. (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) تا مردم به عدالت قیام کنند. خداوند متعال در این آیه مسئله ی قسط و عدل را به اندازه ای مهم معرفی می کند که هدف ارسال رسل و انزال کتاب (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) است. بنابراین حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در ۶۵ مورد از عدل و عدالت و اهمیت عدالت و موقعیت عدالت سخن گفته است و این خیلی مهم است. یعنی محور بیشتر کلمات حضرت امیر علیه السلام در زمان حکومت همین موضوع عدالت است.

حال چند جمله ای در اهمیت عدالت که متخذ از نهج البلاغه می باشد و در کتاب غرر الحکم بیان شده است. کتاب غرر الحکم اثر یکی از علماء بزرگ است که در قرن ۶ هجری و استاد ابن شهر آشوب می باشد. غرر الحکم آمِدی (به کسر میم)، آمِد شهری بوده در عراق ما بین دجله و فرات و این عالم از آنجاست. او از کلمات حضرت امیر علیه السلام جمع کرده به نام غرر الحکم. این کلمان در اهمیت عدالت در آنجا بیان شده است. «الْعَدْلُ أَحْلَي مِنَ الشَّهْد» عدالت از عسل شیرین تر است. «الْعَدْلُ أَحْلَي مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمْآن» عدالت از آبی که تشنه به آن برسد شیرین تر و گواراتر است. «الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قِوَامُ الْعَالَم» عدل پایه است و قوام عالم به عدل است. «الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ وَ جُنَّةٌ بَاقِيَة» عدالت سپری است مهم برای نگهداری جامعه و بهشتی است همیشگی. «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْجَوْرُ مَمْحَاة» عدل زندگی است و جور مرگ است. «بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَات» برکات به واسطه عدل تضاعف و افزایش پیدا می کند. «الْعَدْلُ قِوَامُ الْبَرِيَّةو الظُّلمُ بوارُ الرَّعِيَّةِ» عدل قوام زندگی بشر است و ظلم باعث هلاکت انسانهاست. «الْعَدْلُ أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ» (اینها تشبیه است) عدل از سرشیر نرم تر است. زبد یعنی سرشیر. « الْعَدْلُ أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَ أَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ» عدل از مسک خوشبوتر است. «تاج الملك عدله» تاج سلطان عدالتش است. «زين الملك العدل» زینت سلاطین عدلشان است. «ثبات الدول بإقامة سنن العدل» ثبات دولت به اقامه ی سنتهای عدالت است. و در مقابل نسبت به ظلم فرموده اند: «بالظلم تزول النعم» به واسطه ظلم نعمت ها از بین می رود. «الظلم يدمر الديار» ظلم شهرها را خراب می کند. «الظلم يزل القدم و يسلب النعم و يهلك الأمم» ظلم قدمها را می لرزاند و نعمت ها را از بین می برد و باعث هلاکت ملت ها می شود. «مَنْ ظَلَمَ عَظُمَتْ صَرْعَتُهُ» هر کس ظلم کند سخت به زمین می خورد. «مَنْ ظَلَمَ رَعِيَّتَهُ نَصَرَ أَضْدَادَه» هر کس ظلم کند به دشمنانش کمک کرده است. «إِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَاباً الظُّلْم» سریع ترین شر و بدی ها که عقابش به انسان می رسد ظلم است. «مَا انْتَصَرَ اللَّهُ مِنْ ظَالِمٍ إِلَّا بِظَالِم» این کلمه عجیبی است. خداوند همیشه انتقام از ظالم را به وسیله ظالم گرفته است. مثلاً آمریکا صدام را بر می دارد. صدام ظالم است آمریکا هم ظالم است.

شما تصور کنید یک جامعه ای که در آن فقر نیست، بیکاری نیست، اذیت و آزار نیست، رفاه هست، امنیت هست، محرومی نیست، مظلومی نیست، مریض بی دوایی نیست، هیچ مشکلی از مشکلات زندگی در آن جامعه به وجود نیامده و وجود ندارد. همه در سایه رفاه و امنیت و آسایش زندگی می کنند. این جامعه، جامعه ی عادلانه است. چون عدل اگر باشد همه ی خوبی ها هست و ظلم اگر باشد همه ی مشکلات و بدی ها هست. بنابراین عدالت در زندگی انسان ها نقش اول را ایفا می کند.

در جلسه گذشته بنده عرض کردم معنی عدالت این است که رفتار و حرکت در راستای فطرت، در راستای شرع و عقل، دوری از افراط و تفریط و به عبارت روشن تر رعایت حقوق. عدل یعنی مراعات حقوق. برای بیان حق هم گفتم که رساله ای است مال امام سجاد علیه السلام به نام رساله ی حقوق که این رساله را در تحف العقول ذکر کرده است. در آخر این رساله آمده که «فَهَذِهِ خَمْسُونَ حَقّا» این ۵۰ حق است. از حق خداوند شروع کرده و حقوق دیگر در داخل خانواده، اعضای خانواده، همسایه، معلم، متعلم، بدهکار، طلبکار، خلاصه برای تمام افرادی که انسان در زندگی با آنها مواجه است حقی ذکر کرده است و سپس فرموده «فَهَذِهِ خَمْسُونَ حَقّا» و گفتیم که یک مسلمان را هم در همان مسئله حق می توان شناخت. تنها به عبادت نمی توان افراد را شناخت.

یک مسلمانی که به حقوق توجه دارد و آن حقوق را اجرا می کند این خیلی دقیق است و خیلی مهم است.

فراموش نمی کنم که آن زمان که شرح لمعه می خواندیم و یک مدت زیادی هم بحث بنده شرح لمعه بود. شهید ثانی در کتاب قضا در شرح لمعه بیان فرموده اند: استادی که شاگردانی را در یک جلسه جمع می کند و این شاگردان از لحاظ استعداد متفاوتند این استاد ظالم است. حال می بینید که تا چه اندازه دقیق است که شهید ثانی این مطلب را در آنجا ذکر کرده است.ما اگر بخواهیم خیلی مختصر بگوییم آنها که ذهنشان وسیع است می فهمند ولی آنها که ذهنشان کند است به مختصر گفتن نمی فهمند. در این صورت به آنها ظلم شده است. و اگر بخواهیم مفصل بگوییم آنها که ذهنشان خوب است فهمیده اند و وقتشان در اینجا تضییع می شود. البته این را که شهید ثانی فرموده در آن وقتی بوده که اختیار شاگردان در دست استاد بوده ولی در حال حاضر این گونه نیست و در درسها طوری است که اختیار شاگردان در دست استاد نیست و اختیار استاد هم در دست شاگردها نیست. معلوم می شود یک نظامی در آن زمان حاکم بوده است که استاد باید شاگردان را یک_یک انتخاب کند و آنها را در درسشان شرکت دهد و سعی کند افق فکری، ذهنی، استعدادی آنها با هم متقارب و متقارن باشد اگر افراد مختلفی را در یک درس جمع کند ظلم کرده است.

خلاصه مسئله ی حقوق مسئله ی بسیار مهمی است. عدالت یعنی مراعات حقوق. حضرت علی علیه السلام می خواهد یک حکومتی ترتیب دهد که این حکومت اصل عدل در آن حاکم باشد و این خیلی مشکل است. به طور مثال ایجاد عدالت در یک خانواده ای تا حدی مشکل است، از خانواده وسیع تر در یک شهری مشکل تر است، در یک مملکت مشکل تر است و در حکومت دولتی که می خواهد پاینده و استوار و اسوه و الگو باشد ایجاد عدالت در همه ی شئون و نسبت به همه افراد، هم عدالت اقتصادی و هم عدالت اجتماعی بسیار مشکل است. عدالت اقتصادی مربوط است به وضع معاش و زندگی مردم. یعنی همان شخص فقیر و محروم که در همسایگی شما هست و حق دارد همان حق را آن فقیر در گوشه زابل و زاهدان هم دارد. البته در حکومت عادلانه نباید فقیر باشد. یک حکومت عادلانه این است که باید به طور مساوی و تفاوتی بین افراد و دور و نزدیک و خویش و غیر خویش نباشد. همه بالسویه بهره خویش را از زندگی آن اندازه که ممکن است ببرند و به حق خویش برسند. این کار کار آسانی نیست. از لحاظ تعلیم و تربیت و سیاست و فرهنگ و اقتصاد از همه جهت کار بسیار مشکلی است. به خاطر همین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً» یک ساعت اجرای عدالت به این وسعت از عبادت هفتاد سال عبادت مستحبی ثوابش بیشتر است.

اینکه اسلام می فرماید امام جماعت باید عادل باشد، حاکم باید عادل باشد، شاهد باید عادل باشد، در همه ی این موارد اهمیت اسلام به عدالت روشن می شود. چون شناخت یک انسان در برازندگی، شایستگی و برجستگی در همین امر حاصل می شود.

با توفیق خداوند متعال اطراف و جوانب بحث را به عرض می رسانیم. امروز فکر کردم بحث را این گونه ادامه دهیم: کتابی است به نام "صوت العدالة الانسانية" امام علی بن ابی طالب علیه السلام صوت عدالت انسانی است. این کتاب را یک مسیحی نوشته است. این کتاب را در زمان آیت الله بروجردی برای ایشان فرستاده شد و ایشان آن را مطالعه کردند و فرمودند این کتاب عادم التطیر است (اگر این قضیه نبود بنده این کتاب را و این مطلب را ذکر نمی کردم) چون این مرد مسیحی لبنانی سعی کرده از نهج البلاغه علی علیه السلام را معرفی کند؛ از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام شخصیت علی را برای دنیا معرفی می کند. آقای بروجردی فرمودند: این عادم التطیر است و نظیر ندارد. کسی واقعاً چندین سال دقت کند در کلمات امیر المؤمنین علیه السلام و از میان آن کلمات حضرت امیر علیه السلام را معرفی کند. اسم کتاب "الامام علی بن ابی طالب صوت العدالة الانسانية" است این کتاب به فارسی ترجمه شده و دفتر تبلیغات آن را چاپ کرده است. در آن زمان آقای بروجردی که فرمودند این کتاب، کتاب بسیار خوبی است، ایشان نامه نوشتند به سید صدر الدین بلاغی که در آن زمان یکی از نویسندگان بود که ایشان این کتاب را به فارسی ترجمه کنند. سید صدر الدین بلاغی وقتی شروع کردند به ترجمه ساواک شاه ایشان را خواستند و بالاخره جلو ایشان را گرفتند. ما باید قدر این نعمت را که الان داریم بدانیم. بنده خودم آن زمان که کتاب امر به معروف را نوشتم برای آنها فرستادم. چون در آن زمان هر کتاب را که می نوشتی باید می فرستادی تا آنها ببینند. لجنه ای داشتند که کتاب را مطالعه می کردند. وقتی کتاب را برایم فرستادند دیدم هر جا اسم سلطان بود برداشته بود هر کجا اسم ظالم بود برداشته بود و هر کجا اسم ظلم بود برداشته بود و سه نقطه گذاشته بود. بنده دیدم این کتاب را که نمی شود چاپ کرد و این کتاب را بنده بعد از انقلاب چاپ کردم. در آن زمان این گونه بود. کتاب مطرح شده کتاب بسیار خوبی است و یکی از بحث های آن را بنده می خواهم در اینجا مطرح کنم.

در این کتاب که همیشه از نهج البلاغه مطلب بر می دارد می گوید امیر المؤمنین (علیه السلام) عقیده اش این بود که این جهان به عدالت برپاست. ما که تمام موجودات این عالم را می بینیم عدالت حاکم است که این جهان برپا و باقی و برقرار است. چرا؟ عدالت چه معنی دارد؟! یعنی در این دنیا هیچ موجودی معطل و محروم نیست. از هر موجودی به اندازه ی ظرفیت خودش برای برقراری این نظام استفاده شده است. به همان موجود هم بهره و هم بهاء به اندازه ی خودش داده شده است و عدالت همین است و این گونه نیست که هیچ حقی از ذره ای از ذرات عالم از بین رفته باشد و هیچ کدام هم نیست که نقش خودشان را در برقراری این نظام برپا نکرده باشند. این مطلب را ایشان می گوید و بعد از قرآن و کلمات نهج البلاغه استفاده می کند. این را دقت بفرمایید که یک بحث قرآنی و روایی نهج البلاغه ای است.

در قرآن کریم در سوره ی الرحمن سوره ی ۵۵ قرآن (وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمیزان) خداوند آسمانها را بالا برد و میزانی قرار داد. در بیان میزان به تفسیر صافی مراجعه کنید که از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) محمد بن عبد الله نقل می کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) «قال النبی (صلی الله علیه و آله) بالعدل قامت السماوات و الأرض» آسمانها و زمین به واسطه ی عدل برپا هستند. یعنی تعادل و توازنی بین همه ی موجودات برقرار شده است و آن عدالت است. به تفسیر صافی و برهان در این زمینه مراجعه بفرمایید.

باز هم از مطالب قرآن کریم مطالبی وجود دارد. (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیم) آیه ۲۸ از سوره آل عمران است. آن (قائِماً بِالْقِسْطِ) حال از فاعل "شهد" است یعنی «شَهِدَ اللَّهُ قائِماً بِالْقِسْطِ» خدایی که قائم به قسط است. خدایی که قائم است به برقرار کردن عدالت و اجرای به عدالت و حکم به عدل در میان مردم. این خدا «شَهِدَ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ» این موضوع بسیار مهمی است.

آیت الله طباطبایی استاد بزرگوار ما اعلی الله مقامه صاحب تفسیر المیزان ـکه بنده ۵ سال افتخار شرکت در درس تفسیر و اسفار ایشان را داشتمـ ایشان در اینجا می فرمایند این آیه مطلبی را می گوید که هم دلیل وجود خدا و هم دلیل عدل و عادل بودن خداست. چرا؟ این آیه می گوید موجودات این عالم همه با هم هماهنگ اند. هیچ ذره ای از ذرات نیست که از قلم افتاده باشد. توازنی و تعادلی و تطابقی و تناسبی و هماهنگی ای میان موجودات این عالم خداوند به وجود آورده است. از جهت ایجاد اسباب و مسببات و ایجاد ربط بین اینها و این دلیل است که این عالم خدایی دارد که اینها را به وجود آورده است و چون وحدت نظام حاکم است پس خدا واحد است که نظام هم نظام واحدی است. (لَوْ کانَ فیهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا) اگر دو تا خدا بود این نظام به هم می خورد. خلاصه چون موجودات حادث اند دلیل بر خداوند می باشد که خداوند قدیم است و موجود است وخالق. چون یک وحدت و هماهنگی بینشان حاکم است این دلیل بر این است که هم خداوند وجود دارد و هم بی شریک و بی همتاست و وحدت دارد. این بیان آیت الله طباطبایی (ره) در این آیه است.

حتی در مورد انسان (یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَریمِ الَّذی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ) خلقک که معلوم است. "سواک" معنایش این است که در یک مجموعه ای هر جزئی را در جای مناسب قرار دادن و این را می گویند تسویه. (فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماوات)، (أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها رَفَعَ سَمْکَها فَسَوَّاها) خلاصه معنای تسویه بدین گونه است که بیان شد. درباره ی انسان خدا فرموده (خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ) این آیه از آیات سوره ی انفطار سوره ی ۷۲ قرآن مجید است. خداوند تو را آفریده (فَسَوَّاکَ) هر عضوی در جای خودش است؛ مغز در میان کاسه ی سر قرار گرفته و سرنشین بدن است. چشم ها در قسمت فوقانی و جلو بدن است. زبان در میان دهان است و قلب و ریه پشت استخوانهای سینه است. آیت الله طباطبایی در همین جا می فرمایند: ألوف ألوف یعنی هزاران هزار جزء در بدن انسان هست ولی هر کدام در جای خود قرار گرفته است. این تعادل و توازن که بین اجزاء بدن، دستگاهها و سلولها قرار گرفته عدل است. (فَعَدَلَکَ) بنابراین عدل این نقش را دارد. عدل یعنی در یک مجموعه ای که اعضای فراوان وجود دارد به همه ی آنها نقش دادن و از ظرفیت همه ی آنها استفاده کردن و به علاوه به همه شان بهره و بها دادن و هیچ یک را محروم نکردن.

جرج جرداق می گوید: حضرت امیر (علیه السلام) دیدند نظام عالم بدین گونه است و با عدل پابرجاست. سعی کردند دولتی به وجود بیاورند که بر همین اساس عدل و عدالت باشد. این بیان ایشان است. سابقاً کتاب جرج جرداق در ۵ جلد چاپ شده بود. در جلد سوم این کتاب صفحه ی ۵۳۵ ایشان می خواهد با این عنوان حکومت عدل علی را و دولت علوی را مجسم کند و نمونه های فراوانی از نهج البلاغه ذکر کرده است. چون ایشان مدرکش فقط نهج البلاغه است و از نهج البلاغه می خواهد استفاده کند در هر مطلبی، و شناساندن حضرت علی (علیه السلام).اینجا مباحث زیادی را نقل کرده است که ما فقط یکی از آنها را عرض می کنیم.

در خطبه ی ۲۰۷ حضرت امیر (علیه السلام) می خواهند حکومت خودشان را بیان کنند «خَطَبَهَا بِصِفِّین» این خطبه را حضرت در صفین

بیان کردند. در اینجا باید نکته ای را عرض کنم که حضرت علی ﷺ مطالب بسیار عالی ای را در نهج البلاغه بیان فرموده اند و ایشان این مطالب را در مدرسه برای طلاب و علما نمی گفته اند. بلکه در میدان جنگ ویا در مسجد و یا در بازار برای مردم بیان می کرده اند. ببینید اسلام چقدر فرهنگ مردم را بالا برده است که آن مردم بازاری آن روز، آن لشکریان میدان جنگ آن روز، این کلمات را فهمیده اند. ما کلماتی داریم که ملاصدرا یک جور معنا می کند، بحرانی یک جور معنا می کند، خوئی یک جور معنا می کند، این کلماتی که در معنا کردن آنها فحول علما عاجزند و این قدر دقت می کنند چگونه بوده که در میدان جنگ لشکریان فهمیده اند؟! چگونه بوده که بازاری ها فهمیده اند؟! کسانی که می آمدند مسجد برای نماز جماعت می فهمیدند. چقدر فرهنگ مردم به واسطه اسلام در آن زمان بالا رفته که مطالبی را که علماء بزرگ با زحمت می فهمند بازاری ها و لشکریان میدان جنگ اینها را می فهمیده اند. حال یکی را به عنوان نمونه عرض می کنم. شما خودتان مطالعه بفرمایید.

در خطبه ۲۲۸ ـاین عبارت را ذکر می کنم شما خودتان فکر کنید ـ «بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ» این یک خطبه توحیدی است. خطبه های توحیدی خیلی در سطح بالایی می باشند. «بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ» خداوند که مشاعر را ایجاد کرد « عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ» چه رابطه ای بین اینها می باشد؟! و ...

یک زمانی امام (رضوان الله علیه) به مناسبتی در نهج البلاغه می فرمودند: ـدر صحیفه ی نور در ماده ی نهج البلاغه هست ـ آنها که فلسفه خوانده اند و فیلسوف اند، آنها که متکلم اند و علم کلام خوانده اند، بیایند و این دو کلمه را معنی کنند که در خطبه ی اول نهج البلاغه است. «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ» فرمودند: این کتاب آن قدر در سطح بالاست که فهمیدنش برای فلاسفه و متکلمین هم مشکل است و دقت فراوان لازم دارد.

حال برای اینکه شما علما مطالعه بفرمایید عرض می کنم که این خطبه ی توحیدی در شروح در کجاست. خطبه ی ۲۲۸ فیض الاسلام، در شرح خوئی جلد ۱۱ صفحه ۴، در شرح بحرانی جلد ۴ صفحه ۱۶۴، در شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۶۹، در شرح فی ظلال جلد ۳ صفحه ۶۴.

حضرت امیر ﷺ در جنگ صفین خطبه ای خواندند درباره ی عدالت که مورد بحث ما می باشد. می فرمایند: «أَمَّا بَعْدُ- فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً» خداوند متعال برای من نسبت به شما حقی قرار داده است. «و لكم عليّ من الحقّ مثل الّذي لی عليكم» شما هم بر من حق دارید . حق همیشه دو طرفه است غیر از حق خدا. مثلاً پدر بر گردن فرزند حق دارد و فرزند هم بر گردن پدر حق دارد. زن بر گردن شوهر حق دارد و شوهر هم بر گردن زن حق دارد. هر کسی که بر کسی حق دارد آن شخص هم بر او حق دارد منتهی کیفیت ها را باید در نظر گرفت. حضرت می فرمایند خداوند متعال حقی برای من برگردن شما قرار داده و حقی هم برای شما بر گردن من قرار داده است.«فالحقّ أوسع الأشياء فی التّواصف، و أضيقها فی التّناصف» حق در گفتن بسیار آسان است ولی وقتی به عمل می رسد بسیار سخت است.«و أعظم ما افترض - سبحانه- من تلك الحقوق حقّ الوالی علي الرّعيّة، و حقّ الرّعيّة علي الوالی»در میان حقوقی که در زندگی بشر حاکم است اعظم حقوق حق والی است بر رعیت و حق رعیت بر والی. والی آن قدر بر گردنش حق است که باید حقوق همه ی افراد ملت را، دور نزدیک و خویش و غیر خویش را ادا کند. هم از لحاظ اقتصاد و هم از لحاظ اجتماع. از طرف دیگر هم حق بزرگی والی این چنین بر گردن مردم دارد. حقی که والی دارد این است که مردم از او اطاعت کنند. حقی هم که مردم دارند اجرای عدالت و بسط و گسترش حقوق در میان مردم است.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هشتاد و نهم تاریخ:۸۸/۱/۲۹

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما در اقسام جهاد بود. بافت بحث جهاد این است که مبتنی بر کتاب و احادیث اهل بیت : و تاریخ می باشد. ما باید توجه کنیم که در بحث های فقهی بافت مسئله متفاوت است. مسئله جهاد با تاریخ پیغمبر ﷺ و ائمه : و تاریخ شیعه ها و علماء ارتباط زیادی دارد.

عرض کردیم قسم اول جهاد قیام و جهاد برای نجات مستضعفین از سیطره ی مستکبرین است. این قسم اول بود که با مبانی خودش بحث شد. قسم دوم قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین بود. در این قسم باید توجه داشته باشیم که بین ما و اهل تسنن اختلاف وجود دارد. این قسم با مسئله حاکمیت و امامت ارتباط دارد و ما در مسئله امامت با اهل تسنن اختلاف داریم؛ همان طور که در اصل نصب امام با اهل تسنن تفاوت داریم. ما عصمت را در امام شرط می دانیم و از این جهت امامت نزد ما به نصّ می باشد و باید امام از جانب خداوند نصب شود. خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید می گوید «العصمة تقتضی النص و سیرته» ایشان در بحث با عامه دارد که عصمت اقتضا می کند امام باید منصوص باشد، همان طور که نبوت امر جعلی است و از جانب خداوند است و منصوص می باشد، امامت هم باید منصوص باشد. هم عصمت مقتضی نصّ است و هم سیره ی پیغمبر ﷺ مقتضی نصّ است. چون پیغمبر ﷺ برای هر مسافرتی و هر جریانی امیری و جانشینی معین می کردند. خلافاً در مقابل آنهایی که می گویند پیغمبر ﷺ امامت را ساکت گذاشتند تا مردم هر کسی را می خواهند انتخاب کنند.

حال مسئله ای که به بحث ما مربوط است این می باشد که شیعه قائل است به اینکه در برابر سلاطین جائر قیام واجب است. بر هر کسی که ممکن باشد واجب است برای امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم قیام کند. ولی سنی ها معتقدند که حاکم هر کس باشد در برابرش انسان باید تسلیم باشد و قیام را حرام می دانند. ما قیام در برابر سلاطین جور را واجب می دانیم. سید الشهداء ؑ می فرمایند: «مَنْ رَأَي سُلْطَاناً جَائِراً» باید قیام کند اما آنها قائلند به اینکه در برابر سلطان ولو جائر و فاسق باشد اطاعت و تسلیم لازم است و قیام را حرام می دانند.

در این رابطه ما چند مورد را برای بحث خودمان به عنوان اصل و دلیل ذکر کردیم. اول همان قیام عاشورا می باشد که در خطبه ی امام حسین ؑ «مَنْ رَأَي سُلْطَاناً جَائِراً» است. دوم قیام زید بن علی بن الحسین 8 در برابر بنی امیه و هشام بن عبد الملک. سوم قیام حسین شهید فخ در برابر حکومت بنی عباس. چهارم قیام ابوذر در برابر عثمان که خطبه ی ۱۳۰ نهج البلاغه هم در همین زمینه می باشد که وقتی حضرت علی ؑ ابوذر را بدرقه کردند که در برابر عثمان قیام کرده بود مطالبی فرمودند که این قیام را حضرت علی ؑ صحه گذاشتند. علماء و فقهای ما همین روش را در طول تاریخ در صورت امکان در برابر سلاطین جائر تعقیب کردند و در برابر آنها قیام داشتند. پنجم که ما ذکر کردیم قیام و تحریم تنباکو که این خود یک قیام بوده است در زمان ناصر الدین شاه و کشتار هم داشته است. چون ناصر الدین شاه حاج میرزا حسن آشتیانی را ملزم کردند یا یک قلیانی در ملأ عام بکشید و یا از تهران خارج شوید. حاج میرزا حسن آشتیانی در تهران ازعلماء و فقهای بزرگ بود (بنده هم در کتاب علماء اسلام نوشته ام) و با میرزای شیرازی در مسئله تحریم تنباکو موافق بود و نامه ی میرزای شیرازی به دست حاج میرزا حسن آشتیانی رسید. ناصر الدین شاه خیلی عصبانی شد. یکی از سلاطین جائر به تمام معنی ناصر الدین شاه بود. او به حاج میرزا حسن آشتیانی گفت یا یک قلیانی در ملأ عام بکشید برای شکستن تحریم از طرف میرزای شیرازی یا این که از شهر تهران باید خارج شوید. ایشان فرمود من که قلیان نمی کشم و با میرزا حسن شیرازی موافق هستم ولی از شهر خارج می شوم. ایشان تصمیم گرفتند تا از شهر خارج شوند. مردم تهران با خبر شدند. بازار را بستند و ازدحام کردند و گفتند نمی گذاریم حاج میرزا حسن آشتیانی از شهر خارج شود و در این گیر و دار تعداد زیادی کشته شدند. این در جریان تحریم تنباکو بود. هر کجا که جهاد مشروع و لازم است، کشته شدن در آن شهادت است.ششم قیام مشروطیت. قیام مشروطیت یک قیام مهمی است از ایران در برابر استبداد سلاطین قاجار. این قیام، قیام ساده ای نبوده است. از نجف آخوند خراسانی، حاج میرزا عبد الله مازندرانی و علمای آنجا مردم را تهییج می کردند به اینکه قیام کنند در برابر استبداد تا مشروطیت به وجود بیاید. در این جریان برخوردهای فراوان به وجود آمد. در تبریز و تهران افراد زیادی کشته شدند. قیام مشروطیت برای ما بسیار قابل مطالعه است و این قیام بسیار مهم بوده است و تمام ایران را فرا گرفته بود. منتهی بعداً افرادی در آن زمان آمدند و مسیر قیام را منحرف کردند به طرف غرب. قوانین را از غرب گرفتند و سرانجام توانستند که مسیر قیام را منحرف کنند.هفتم قیام در انقلاب اسلامی ایران. خوب مگر قیام در انقلاب اسلامی ایران با این همه زحمات فراوان و شهید دادن چه بوده

است؟! قیامی بوده است در برابر سلطنت و نظام سلطنتی با آن همه مفاسدی که داشته است.

این هفت مورد بود که بیان شد و گاهی این هفت مورد قیامهای فردی هم داشته است. مانند قیام شیخ فضل الله نوری و شهادت ایشان، قیام شهید مدرس، حتی کشتن حسن علی منصور، کشتن رزم آرا، گاهی هم فقط یک فرد بوده است و فرقی ندارد. تمام این موارد جهادهایی است بر اساس قیام در برابر سلاطین و جباران صورت گرفته است. ما این را مشروع می دانیم بلکه در صورت امکان واجب می دانیم. این نظر شیعه است.

قیام یک نفر هم قیام است. ما در تعریف جهاد از امام علی علیه السلام داریم که شخصی در برابر سلطان جبار بایستد و کشته شود این جهاد است. بعضی ها گمان می کنند جهاد جنگ است. جهاد با جنگ بسیار فرق دارد هر حرکتی که برای اعلای کلمه ی اسلام باشد جهاد است. در قرآن در چند مورد (تُجاهِدُونَ بِأَمْوالِكُم) وجود دارد. یعنی ممکن است شخصی در خانه اش نشسته ولی مالش را در راه اعلای کلمه ی اسلام می دهد و این جهاد است. جهاد یک معنای بسیار وسیعی دارد. با قلم، با مال، با بیان، با جان می شود جهاد کرد. لغتاً جهاد از ماده ی (جُهد) می باشد. «أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ يُقتلُ عليهِ» افضل جهاد این است که کلمه ی عدلی در نزد امام جائر بگوید و در آن راه هم کشته شود. مثلاً ابن سکّیت که یک عالم اهوازی است ولی به دربار متوکل رفت و آمد داشته و به فرزندان متوکل درس می داد. متوکل هم از آن أشدّ اعداء اهل بیت : بوده. روزی متوکل از ابن سکّیت سؤال کرد که آیا مؤید و معتزّ که فرزندان متوکلند بهترند یا حسن و حسین 8 فرزندان حضرت علی علیه السلام؟ ابن سکّیت گفت که قنبر غلام حضرت علی علیه السلام برتری و فضیلت دارد بر مؤید و معتزّ و پدرش تا برسد به حسن و حسین 8. متوکل به جلادی امر کرد و او زبان ابن سکّیت را از پشت گردنش بیرون کشید برای همین کلمه ی عدل پیش امام جائر و شهید شد. این جهاد است. جهاد لازم نیست لشکر کشی باشد و چندین نفر باشند اگر یک نفر هم باشد جهاد است.

باید به این نکته توجه داشت که نگاهها و حسابها با هم فرق می کند. ما این گونه می گوییم که کشته شدن ابن سکّیت برای همین کلمه که گفت یک نوع جهاد است و خیلی مهم و مؤثر هم می باشد. حاج شیخ عباس قمی (ره) با اینکه محدث بزرگی می باشند ـکه چند روز پیش وفات ایشان بودـ و ما برای ایشان احترام زیادی قائل هستیم در پاورق کتاب "الکُنی و الالقاب" نوشته اند ابن سکّیت خیلی می گفت که بترسید زبان شما، شما را بر باد ندهد. ولی اینجا زبانش او را بر باد داد. ما این را در دید جهاد حساب می کنیم و می گوییم او عالماً عامداً و با شجاعت و شهامت در برابر متوکل حق را گفت و خود او می دانست که کشته می شود؛ مانند میثم تمار و حجر بن عدی و ... همه ی این موارد از نظر ما جهاد است و مانند شیخ عباس قمی (ره) به مسئله نگاه نمی کنیم.

خلاصه ما نمونه هایی در مورد بحث خودمان عرض کردیم. حالا لازم است که ببینیم اهل تسنن در اینجا چه می گویند؟! آنها قائلند که همه ی این قیام ها حرام است و در برابر سلطان جائر انسان باید اطاعت کند و صبر کند و این خیلی عجیب است! ما کتاب فقه مقارن داریم اما اگر یک تفسیر مقارن هم می داشتیم بسیار خوب بود. در آیاتی مانند (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم) آیه ی ۵۹ از سوره ی نساء که بعداً بررسی می کنیم ما "اولوالامر" را اهل بیت : می دانیم ولی آنها می گویند "اولوالامر" یعنی امرا و سلاطین. می بینید چقدر تفسیر فرق می کند. ما برخی از آیات را به گونه ای معنی می کنیم و آنها به گونه ای دیگر همان آیه را معنی می کنند. مثلاً (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِم) ما می گوییم هر طایفه ای را با امامش محشور می کنند. ما امام را حاکم و والی و ولی می دانیم ولی آنها می گویند امام یعنی کتاب «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِكتابِهم» یعنی با نامه ی عملشان آنها را محشور می کنیم. بنابراین اگر همت کنید و تفسیر مقارنی را بنویسید البته تتبع زیاد لازم دارد بسیار مفید و تأثیرگذار می باشد.

اهل تسنن با توجه به سنت و اخبارشان می گویند در برابر سلطان ولو جائر و فاسق قیام حرام است و باید اطاعت کرد. در اینجا لازم است چند روایت را ذکر کنیم. مسلم در صحیح خودش ـصحیح مسلم یکی از کتاب های اهل تسنن استـ جلد ۳ "کتاب الاِمارة" ـاِمارة با أمارة فرق دارد. أمارة یعنی علامت. می گوییم أمارات، الأمارة کالعلامة لفظاً و معناً، اما اِمارة یعنی فرمانروایی ـ باب ۱۳، حدیث ۱۸۴۷. «حذیفة بن یمان قال قلت یا رسول الله انّا کنّا بشرٍّ » حذیفه می گوید ما در زمان جاهلیت در شرور و مفاسد زندگی می کردیم، خداوند خیری آورد و شما آمدید «فنحن فیه فهل من وراء هذا الغیر شرٌّ» آیا بعد از این خیری که شما آمدید شری هم باز هست «قال نعم» فرمودند بله «قلت هل من وراء ذلک الشرّ خیرٌ قال نعم» فرمودند بعد از من نشیب و فرازهای فراوان به وجود خواهد آمد. هم بعد از خیر شر است و هم بعد از شر خیر است. «قلت کیف قال یکون بعدی ائمةٌ لا یهتدون بهدای» بعد از پیشوایانی خواهند آمد که «لا یستنون بسنتی» استنّ ـ یستنّ یعنی سنت را قبول کردن. «فسیقوم فیهم رجال فیهم قلوبهم قلوب الشیاطین فی

جسمان انس» در میان امرا و فرمانروایان «قال قلت کیف اصنع یا رسول الله، قال ان ادرکت ذلک تسمع و تطیع للامیر» اگر بعد از من کسانی به وجود آمدند قلوبشان قلوب شیاطین و ... باید بشنوی و اطاعت کنی «و ان ضرب ظهرک و اخذ مالک» اگر تو را بزنند و مال تو را بگیرند «فاسمع فأطع» بشنو و اطاعت کن. سنی ها می گویند اطاعت از سلطان واجب است حال هر کس باشد ولو اینکه فاسق و فاجر باشد.

حدیث دیگری در صحیح مسلم «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئاً فَلْيَصْبِرْ» کسی که چیزی دید از فرمانروایش باید صبر کند «فانه لیس احد من الناس خرج من السلطان بشرا فمات علیه الا مات میتة جاهلیة» هر کسی که از اطاعت سلطان یک وجب بر خلاف قدم بگذارد به مرگ جاهلیت مرده است. این حدیث در جلد ۳، در همان باب حدیث ۱۸۴۹ می باشد.

باز در صحیح مسلم «جاء عبدالله بن عمر الی عبدالله بن مطیع». جریان حرّة یک جریان عجیب تاریخی است. یکی از کارهای یزید به وجود آوردن وقعه ی حرّه است. بعد از این که حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شد چون مردم مدینه خیلی ناراحت شدند قیام کردند. در این قیام عبد الله بن حنظله یکی از قائدین و پیشروان این قیام بود. حنظله غسیل الملائکه که در جنگ احد شهید شد، پسری داشت به نام عبدالله. حنظله همان شب که در حجله ی زفاف بود و صدای منادی پیغمبر ﷺ را شنید که می گفت جنگ احد برپاست و پیغمبر ﷺ فرموده اند فردا صبح همه در جبهه ی جنگ احد حضور پیدا کنند، حنظله آن را که به صبح رساند آمد خدمت پیغمبر ﷺ و در جنگ احد شرکت کرد و به شهادت رسید و پیغمبر ﷺ فرمودند که حنظله را ملائکه غسل دادند چون که جُنُب بود البته صبح تیمم کرده بود و نمازش را خوانده بود. به همین خاطر غسیل الملائکه لقب یافت. پیش از اینکه حرکت کند به طرف میدان جنگ همسرش گفت شما شاهد بگیر چون شاید شما شهید شوی و ممکن است فرزندی به وجود بیاید تا این که مردم من را مورد تهمت قرار ندهند از این جهت او شاهد گرفت که اگر من رفتم و شهید شدم و از این زن من فرزندی به وجود آمد آن فرزند از من است و به او تهمت نزنید. فرزندی به وجود آمد به نام عبدالله که بسیار شجاع و مجاهد بود. کسانی که تحقیق می کنند در اینکه افکار انسان در حال آمیزش اثر می گذارد در فرزند یکی از شاهدهایشان همین مورد است. چون حنظله که آن شب در خانه اش ماند فقط در فکر جهاد و اُحد و ندای پیغمبر ﷺ بود. همین فکر در فرزندش عبدالله اثر گذاشت و فرزندش عبدالله یکی از مجاهدین شد.

حرّه یعنی سنگستان. چون مدینه میان سنگ ها واقع شده است. وقتی مردم مدینه شنیدند که سید الشهداء علیه السلام شهید شده است علیه یزید قیام کردند. یزید که شنید یک نفر را فرستاد به آنجا. مسلم بن عقبه بود و مردم را سرکوب کرد. این جریان یک فاجعه ی بسیار بزرگی بود. حاج شیخ عباس نوشته اند که در این جریان به هزار دختر باکره تجاوز شد و همه ی آنها فرزند آوردند.

ما این جریان را از ابن ابی الحدید نقل می کنیم که خودش از اهل تسنن است. می گوید در جریان حرّه عبدالله بن عمر آمد پیش عبد الله بن مطیع که سرکرده ی کل لشکر بود. وقتی که آمد چون پسر عمر بود خیلی به او احترام گذاشتند و عبدالله بن مطیع گفت که وسادة بگذارید تا ایشان قدری استراحت کنند. گفت من برای استراحت نیامده ام. آمده ام تا حدیثی بگویم که خودم از پیغمبر ﷺ شنیده ام که فرمودند «مَنْ خَلَعَ يَداً مِنْ طَاعَةٍ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا حُجَّةَ لَهُ، وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّة» یکی از راویان حدیث در صحیح بخاری همین عبدالله بن عمر است. من خودم از پیغمبر ﷺ شنیدم که کسی بمیرد و امام نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. آمده ام که بیعت کنم با یزید و چون شما نماینده ی یزید هستید با شما بیعت می کنم. شیخ عباس قمی هم در سفینة البحار در ماده ی عبدالله بن عمر این جریان را دارد. ابن ابی الحدید می گوید وقتی که آمد تا بیعت کند و بیعت کرد و گفت که حتی اگر یزید هم باشد باید ما اطاعت کنیم در غیر این صورت اگر بمیریم به مرگ جاهلیت مرده ایم. این روایت در صحیح مسلم جلد ۳ و در همان باب می باشد. ابن ابی الحدید دارد که عبدالله بن عمر ماند و ماند تا زمان حجاج بن یوسف که در زمان عبدالملک قیام کرد. حجاج خانه کعبه را به منجنیق بست. چون عبدالله بن زبیر که با عبدالملک مخالف بود در آنجا مقاومت می کرد. در آنجا عبدالله بن زبیر کشته شد و حجاج او را به دار زد و بعد عبدالله بن عمر آمد. حال از اینجا را ابن ابی الحدید نقل می کند. جلد ۱۳ صفحه ی ۲۴۲. عبدالله بن عمر آمد پیش حجاج. شب بود. در را کوبید و گفت آمده ام تا من بیعت کنم. یک شب را اگر بدون بیعت با امام به صبح کنیم « مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّة» از این جهت آمده ام با شما بیعت کنم. آمده تا با حجاج که از طرف عبدالملک بود بیعت کند. حجاج به او خیلی بی اعتنایی کرد، پایش را دراز کرد و گفت با پای من بیعت کن. گفت چرا با پا؟! چرا دستت را به من نمی دهی؟! گفت چون با دستم کاری انجام می دهم و چیزی می نویسم و مشغول هستم. گفت مرا مسخره می کنی؟ گفت نه ای احمق، تو با علی بیعت نکردی. اگر تو راست می گویی که از پیغمبر ﷺ شنیده ای چرا با علی

علیه السلام بیعت نکردی؟! چون از جمله کسانی که با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد همین عبدالله بن عمر است. چند نفر بیعت نکردند مثل سعد بن ابی وقاص که پسر عمر سعد بود بیعت نکرد، مثل زید بن اسامه بیعت نکرد؛ با اینکه سابقه اش در تاریخ روشن است اما بیعت نکرد و یکی هم همین عبدالله بن عمر بود که با امیر المومنین علیه السلام بیعت نکردند. حجاج گفت تو می گویی اگر کسی یک شب بخوابد بدون بیعت با امام و فرمانروا به مرگ جاهلیت مرده است. ولی چگونه با علی علیه السلام بیعت نکردی و حال می خواهی با من بیعت کنی؟! به خاطر همین پایش را دراز کرد و گفت دستت را به پای من بزن. گفت «یا احمق ما بایعت مع علی» تو با علی بیعت نکردی ولی حالا آمده ای و می گویی اگر کسی یک شب بدون بیعت امام زمان خود بخوابد به مرگ جاهلیت مرده است. مگر علی علیه السلام امام زمان تو نبود؟! که با او بیعت نکردی ولی عبدالملک و حجاج را امام می دانی! بعد گفت «والله ما جئتَ الی القول النبی بل جئتَ مخافة تلک الشجرة» گفت تو به خاطر قول پیغمبر صلی الله علیه و آله اینجا نیامده ای بلکه تو از این درخت ترسیده ای. همان درختی که عبدالله بن زبیر از آن به دار آویخته شده. حجاج عبدالله بن زبیر را بعد ازکشتن به دار زد. عبدالله بن عمر وقتی که دید او بالای دار است با خودش گفت اگر نروم و بیعت نکنم من را هم به دار می زنند. حجاج به او گفت «والله ما جئتَ الی القول النبی بل جئتَ مخافة تلک الشجرة التی صلب علیها ابن زبیر» .خلاصه اهل تسنن روایات زیادی در این زمینه دارند که دلالت دارد بر اینکه اگر سلطانی فاسق و فاجر، هر کس که باشد، در برابر او قیام حرام است و اطاعت لازم است.

بنده در کتاب خمس نوشته ام طائفه ای از حادیث مجعوله برمی گردد به تحذیر مسلمین عن الثورة ضد الطواغیت، روایات بسیاری جعل کرده اند که مسلمانان را تحذیر کنند. ذهن های آنها را آرام کنند تا در برابر طواغیت قیام نکنند. در کتاب خمس بنده روایات زیادی ذکر کرده ام که مطالعه می فرمایید. ۹ تا روایت از صحیح مسلم نقل کرده ام و از غیر از آن هم زیاد نقل کرده ام. آنها این گونه می گویند «و اما الخروج علیهم و قتالهم فحرام باجماع المسلمین» آنها این گونه می گویند که خروج بر سلاطین ظالم و قتالشان حرام است. «و ان کانوا فسقة ظالمین». آیت الله امینی در کتاب الغدیر، جلد ۷ متعرض این بحث شده اند و بنده بعضی از موارد را از آنجا نقل کرده ام. ایشان دارند که شمر بن ذی الجوشن نماز می خواند. بعضی ها به او گفتند تو با اینکه رفتی به کربلا و امام حسین علیه السلام و اهل بیتش را کشتی چگونه نماز می خوانی؟ شمر گفت «ان امرائنا امرونا بامر فلن نخالفهم» من بیخود که نرفتم بلکه امراء ما امر کردند و ما این کار را انجام دادیم. و اگر مخالفت کنیم «کنا شرا من هذه الحمر الشقی» اگر با آنها مخالفت کنیم از الاغ هم پست تر می شویم. اینها عقیده شان این گونه بوده است. و چون امیر امر کرده است حال می خواهد یزید باشد، بر اساس مذهب سنی ها اطاعتش واجب است.

تفاوت ما شیعه با مذهب اهل تسنن در این است که ما این گونه قیام ها را واجب و مشروع می دانیم و آنها این گونه قیام ها را حرام می دانند. این مبحث تتمه دارد. بقیه را ان شاء الله فردا عرض می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نودم تاریخ:۸۸/۱/۳۰

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث درباره ی اقسام جهاد است. همان طور که عرض کردیم قیام و جهاد برای نجات مستضعفان از زیر سیطره ی مستکبران، بعد از آن قسم دوم قیام با سلاطین و جباران روزگار. در این قسم عرض کردیم که تفاوتی ما بین ما و اهل تسنن وجود دارد، در فقه ما بر حسب آیات و روایاتی که عرض کردیم و عرض می کنیم این قیام واجب است و باید انجام بگیرد. اهل تسنن همان طور که در مسئله ی امامت با ما اختلاف دارند در این مسئله هم با ما اختلاف دارند. ما قائلیم که قیام و جهاد در برابر ظالمین واجب است البته با شرایطش که باید زیر نظر معصوم علیه السلام یا کسی که قائم مقام معصوم است صورت بگیرد. در کلیه ی جهادها این شرط وجود دارد. ولی اهل تسنن قائلند که حرام است. آنها قائل به این هستند که در برابر هر کسی که سلطنت و حکومت می کند قیام حرام است. این تفاوت بزرگی است ما بین فقه شیعه و فقه اهل سنت. دلیل ما همان بود که عرض کردیم. دلیل آنها هم روایاتی مجعول است که خودشان درست کردند برای حفظ موقعیت خودشان که در برابر بنی امیه و بنی عباس قیامی صورت نگیرد. آنها هم مفتیانی ساخته بودند که به نفعشان فتوا می دادند.

سنی ها در سه جبهه علیه ما کار کردند: یکی تاریخ است، تاریخ ما با تاریخ آنها خیلی فرق دارد. دوم تفسیر است که بسیاری از آیات قرآن را به نفع خودشان تفسیر کردند. سوم حدیث است که احادیث مجعول زیادی دارند. روایات فراوانی وجود دارد که قیام در برابر سلاطین هر کسی که باشد حرام است. علامه امینی (رحمة الله علیه) در جلد هفتم الغدیر آن روایات را ذکر کردند. بنده هم در کتاب خمس تعدادی از آنها را ذکر کرده ام. از صحیح مسلم و امثال آن. ما معتقدیم همین صحاح مغرضانه نوشته شده چون در این صحاح روایاتی است که با مبانی محکم و متقن ما نمی سازد. مقداری از روایات را ما دیروز عرض کردیم بقیه را مطالعه کنید.

یک آیه ای که بین ما و آنها محل خلاف است و خیلی مهم است در تفسیرش که بنده عرض کردم، اگر کسی فرصت پیدا کند یک تفسیر مقارن بنویسد، فقه مقارن از زمان شیخ طوسی شروع شده شیخ طوسی خلاف را نوشته، علامه تذکره، منتهی، محقق معتبر، اینها فقه مقارن است. در این کتب فقهی می گوییم ما این طور می گوییم، آنها این طور می گویند، دلیل آنها و دلیل ما و اثبات مزیت فقه ما بر فقه آنها، حتی از طرق خودشان. این فقه مقارن می شود. ولی تفسیر مقارن ما نداریم. اگر شما همت کنید یک تفسیری بنویسید، بسیاری از آیات قرآن را ما طوری تفسیر می کنیم و آنها طور دیگری. بگوییم آنها این طور تفسیر می کنند ما این طور دلیل ما این است. آیات قرآن را طوری تفسیر می کنند که ابوطالب را مشرک معرفی می کنند. در تفسیر آیات قرآن امثال اینها فراوان است که اگر ما یک تفسیر مقارن داشته باشیم بسیار کارگشا خواهد بود در مطالعاتمان. حتی یک تاریخ مقارن. تاریخ های زیادی علیه ما وجود دارد. ما اگر بنویسیم ما این طور تاریخ داریم آنها این طور، دلیل ما این است، دلیل آنها این است، این یک خدمتی خواهد بود که جایش در حوزه خالی است.

حدیثی که دیروز خواندیم «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ» کسی که عند امام جائر بایستد و کلمه ای بر اساس عدالت بگوید این افضل جهاد است. در جلد ۱۰۰ بحار کتاب جهاد، ـامر به معروف جلد ۱۰۰ بحار استـ چاپ آخوندی. چون دو تا چاپ دارد. در دو جا این حدیث را نقل کرده؛ یکی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و یکی از امام صادق علیه السلام که «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ» یکی در دنباله دارد «یقتل علیه». خلاصه جهاد اعم از این است که یک لشکر کشی باشد. هر حرکت و هر قول و فعلی که برای اعلای کلمه ی اسلام باشد جهاد است.

ما با توفیق پروردگار متعال امروز این آیه را می خواهیم بحث کنیم. (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) یکی از آیاتی که میان ما و عامه محل حرف است این آیه است آیه ی ۵۹ از سوره ی نساء سوره ی چهارم قرآن مجید. جلد ۵ در تفسیر برهان از صفحه ۲۵۲ به بعد ۳۰ خبر از اهل بیت : نقل کرده که مراد از اولوالامر منظور اهل بیت : است. «أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ» که مشخص است. خبر اول را عرض می کنیم. جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که این آیه را خواندند سؤال کرد یا رسول الله "أَطیعُوا اللَّهَ" الله را شناختیم "أَطیعُوا الرَّسُولَ" رسول را هم شناختیم اما مراد از "اولوالامر" کیست؟ این طور سؤال کرد «یا رسول الله، عرفنا الله و رسوله، فمن أولو الأمر الذین قرن الله طاعتهم بطاعتك؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب دادند «فقال صلی الله علیه و آله: «هم خلفائی- یا جابر- و أئمة المسلمین من بعدی، أولهم علی بن أبی طالب، ثم الحسن، ثم الحسین» ائمه دوازده گانه همه را ذکر کرده آخرش فرموده اند به اینکه اما آخری کسی است که «حجة الله فی أرضه،

و بقيته في عباده ابن الحسن بن علي، ذاك الذي يفتح الله تعالى ذكره علي يديه مشارق الأرض و مغاربها، ذاك الذي يغيب عن شيعته و أوليائه غيبة لا يثبت فيها علي القول بإمامته إلا من امتحن الله قلبه للإيمان.قال جابر: فقلت له: يا رسول الله، فهل يقع لشيعته الانتفاع به في غيبته؟ فقالﷺ: إي و الذي بعثني بالنبوة، إنهم يستضيئون بنوره و ينتفعون بولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس، و إن تجلاها سحاب. يا جابر، هذا، من مكنون سر الله، و مخزون علم الله، فاكتمه إلا عن أهله» این خبر چنان چه که ملاحظه می کنید تفسیر می کند از زبان پیغمبر ﷺ در جواب جابر اولوالامر را به اهل بیت :. نقل خبر از کمال الدین و اتمام النعمه است که اثر مرحوم صدوق (رحمة الله علیه) است.

خبر دوم که خیلی عجیب است «محمد بن يعقوب: عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حكيم» تا ابن عمیر را می شناسیم که از چهره های معلوم و مسلم است. اما محمد بن حکیم در معجم رجال دارد این ممدوح است یعنی وثاقتش معلوم نیست ولی ممدوح است. در جلد ۱۶ معجم رجال حدیث صفحه ۳۳ «عن أبي مسروق» ابی مسروق اسمش عبدالله بن طلحه است، اما توثیق نشده «عن أبي عبد الله ﷺ» خبر را کامل نقل می کند «قال: قلت له: إنا نكلم الناس» از سؤالش پیداست که آدم با کمالی است. از امام صادق ﷺ سؤال می کند که ما با اهل تسنن صحبت می کنیم «فنحتج عليهم بقول الله عز و جل: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» این طور می گوییم اما آنها می گویند «نزلت في أمراء السرايا» می گویند اولوالامر یعنی سرلشکرها، فرماندهان لشکر «فنحتج عليهم بقوله عز و جل: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إلى آخر الآية» ما می گوییم حضرت امیر ﷺ و رسول خدا ﷺ (الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راكعون) آنها می گویند نه خیر همه ی مومنان همین طور هستند «نحتج عليهم بقول الله عز و جل: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» آنها می گویند قربی یعنی قربی المسلمین «قال: فلم أدع شيئا مما حضرني ذكره من هذا و شبهه إلا ذكرته» می گوید هیچ چیز را فروگذار نکردم هر چه از آیات قرآن یادم آمد به امام صادق ﷺ عرض کردم. گفتم ما این طور می گوییم و آنها این طور می گویند حضرت فرمودند «إذا كان ذلك» وقتی که شما با آنها بحث کردی و هر چه گفتی آنها چیزی گفتند، «فادعهم إلى المباهلة» با آنها مباهله کن.

یک بحثی است که آیا مباهله که پیغمبر ﷺ انجام داد این مختص به همان زمان و پیغمبر ﷺ بود یا اینکه نه خیر در هر زمانی هر کسی که بحث کرد و بحث پیشرفت نکرد می تواند از مباهله استفاده کند؟ ما از روایات این طور استفاده می کنیم که مختص نیست. در هر زمانی شما می توانید این کار را انجام دهید. اگر مباحثه کردید و بحث به جایی رسید که طرف مقابل لجاجت می کند و قبول نمی کند می توانید مباهله کنید. نظیر این مورد هم زیاد اتفاق افتاده. در کتاب قصص العلماء است که شیخ جعفر کبیر وقتی که در زمان فتحعلی شاه قاجار به ایران آمد،ــدر اول کشف الغطاء هم خودش ذکر کرده ــ در کشف الغطاء یک صفحه تعریف از فتحعلی شاه است. آنها مثل این که در آن زمان ناچار بودند برای اینکه قدرت پیدا کنند با سلاطین ارتباط داشته باشند. کشف الغطاء اخیراً در چند جلد چاپ شده. کتاب بسیار مهمی است. صاحب جواهر شاگرد صاحب کشف الغطاء است. از صاحب جواهر سوال کردند که شما چرا "شرایع" را شرح کردی می بایست کتاب استادت کتاب "کشف الغطاء" را شرح کنی؟ چون نوشتند هر شب کنار قبر استادش می آمد و فاتحه می خواند. ایشان می گفت من از "اَو ــ اَو" های استادم شرح بدهم عاجزم. چون کشف الغطاء خیلی او دارد. دلایل که می آورد می گوید یا این یا این یا آن، با "اَو" عطف می کند. گفت من از شرح کلمات استادم چون "اَوــ اَو" زیاد دارد عاجزم، از جهت من شرایع را شرح کردم.

خلاصه وقتی شیخ جعفر کبیر به ایران آمد، ایشان در زمان فتحعلی شاه قاجار به شهرهای متعددی مسافرت کردند. در آن زمان یک "شیخ محمد اخباری" بود که اخباری گری را ترویج می کرد. یکی از قائله های بزرگ همین اخباریت بوده که اینها همه شاگر وحید بهبهانی هستند. که وحید بهبهانی اخباری ها را کوبید. اخباری ها یک وقت خیلی قدرت پیدا کرده بودند. کتاب های اصول را با مَقّاش بر می داشتند. دست تر به کتاب اصول نمی زدند. یا با دستمال خشک یا با مقّاش و طوری علمای اصولی را کوبیدند که اگر کسی بخواهد اصول را درس دهد باید به سرداب رود و در را ببندد و چند طلبه به طور خصوصی تدریس کند. این قدر اخباری ها قدرت پیدا کردند و حوزه ها را گرفتند و به اندازه ای میان مردم قدرت پیدا کردند که اصولیون این طور شدند و بهبهانی اینها را کوبید. بعد شیخ انصاری و آخوند خراسانی اصول را رونق دادند.

در زمانی که شیخ جعفر کبیر به ایران آمده بود شیخ محمد اخباری مردم را تبلیغ می کرد. شیخ جعفر گفت خوب مباحثه کنیم حاضر شد و شیخ جعفر او را محکوم کرد؛ ولی مجاب نمی شد و لجاجت به خرج می داد. شیخ جعفر گفت باشد اعلام کنید که فردا در یک بیابانی در تهران با هم مباهله کنیم. در آنجا از خدا می خواهیم هر کس که باطل است بمیرد. در تهران مردم را خبر کردند. آن روز غوغایی بود. همه ی

مردم تهران در بیابان وسیعی جمع شده بودند و منتظر آمدن شیخ جعفر و شیخ محمد اخباری برای مباهله. شیخ جعفر آمد، وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و ایستاد. ولی شیخ محمد اخباری از ترس نیامد.

خلاصه در این خبر امام صادق علیه السلام به آن شخص می گوید وقتی به اینجا رسیدی که حرف شما را قبول نکردند دعوت به مباهله کنید. «فادعهم إلی المباهلة قلت: و کیف أصنع» چطور مباهله کنیم؟ «فقال: أصلح نفسك» اولاً کسی که می خواهد مباهله کند آن قدر ایمان داشته باشد به درگاه پروردگار که خداوند او را به حق کمک خواهد کرد و شرمنده اش نمی کند به این اندازه با خدای خودش صاف کرده باشد «و صم و اغتسل» روزه بگیر و غسل کن «و ابرز أنت و هو إلی الجبان» تو به صحرا برو و او هم به صحرا بیاید. وقتی طرف مقابل به صحرا آمد «فتشبك أصابعك من یدك الیمنی فی أصابعه» انگشت های دست راست خود را در انگشتان او قفل کن و... .بعد دعایی است. این دعا را که چند سطر است را می خوانی و می گویی پروردگارا! هر کس که باطل است الان هلاکتش را به وجود بیاور. حضرت فرمودند اگر این کار را نجام دهی آن وقت ثابت می شود. بعد این را راوی "ابی مسروق" می گوید «فو الله ما وجدت خلقا یجیبنی إلیه» بعد از اینکه این را امام صادق علیه السلام به من یاد داد یک نفر حاضر نشد با من به میدان مباهله قدم بگذارد.

در این باب۳۰ روایت است. این خبر را خواندیم. این خبر در کافی هم است، در کافی جلد دوم صفحه ۳۷۲. حالا خبر دیگر که باز از کافی نقل کرده تفسیر برهان. کافی هم سندش صحیح است "علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس" دو تا نصفه سند است که پیوند می خورند. کلینی از علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی_ عبیده یقطینی_آن هم از یونس بن عبدالرحمن. استاد دیگر کلینی علی بن محمد از سهل بن زیاد بن زیاد بالاخره می رسد به یونس و ابن مسکان عن ابی بصیر. اما ناقل اصلی ابی بصیر است. «قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ. فقال: نزلت فی علی بن أبی طالب، و الحسن، و الحسین :». حضرت فرمودند درباره ی اهل بیت : است. «فقلت له: إن الناس یقولون: فما له لم یسم علیا و أهل بیته : فی کتاب الله عز و جل» مردم می گفتند این طور که شما می گویید درباره ی خلافت چرا در قرآن اسم علی علیه السلام نیست، اسم حسن و حسین نیست «فقال» امام صادق علیه السلام می فرمایند «قال: «فقولوا لهم: إن رسول الله صلی الله علیه و آله نزلت علیه الصلاة و لم یسم الله لهم ثلاثا و لا أربعا» خدا گفته «اقیمو الصلاة» دیگر نگفته صبح اینطوره، ظهر این طور. چهار رکعت بخوان، سه رکعت بخوان. «حتی کان رسول الله صلی الله علیه و آله هو الذی فسر ذلك لهم و نزلت علیه الزکاة و لم یسم لهم من کل أربعین درهما درهما» دیگر نگفته زکات از چی بدهید چقدر بدهید «رسول الله صلی الله علیه و آله فسر ذلک» «و نزل الحج فلم یقل لهم: طوفوا أسبوعا» نگفته که هفت دفعه طواف کنید «رسول الله فسر ذلک» این را که گفتید این را هم بگویید (أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ) پیغمبر صلی الله علیه و آله تفصیل داده اند که درباره علی و حسن و حسین : است. بعد در رابطه با غدیر خم که پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را نصب کرده است و مطالبی دیگر و نیز بیان کرده که (إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیراً). بنابراین اگر کسی گفت که در قرآن نیست قرآن کلیات را بیان کرده (وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی) پیغمبر صلی الله علیه و آله تفسیر نموده است.

خلاصه ۳۰ خبر در تفسیر برهان نقل کرده است. جالب این است که علامه امینی در کتاب الغدیر _نه فقط از طریق ما_ در جلد اول صفحه ۱۶۵ یک مناشده ای ذکر کرده. مناشده این است که حضرت علی علیه السلام با حضاری که بودند «أُنشدکم الله أُنشدکم الله» قسم می دادند آنها را و فضائل خود را بیان می کردند، که شما بودید که پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین گفت این مناشده است. علامه امینی در جلد اول مناشده حضرت امیر علیه السلام را نقل کرده در ضمن آن این آیه را آورده. از حضار سؤال می کند از جمله (أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُم) آیا شما شنیدید که پیغمبر صلی الله علیه و آله این را تفسیر کرد به من و اهل بیت :؟ گفتند بله شنیدیم. از طریق ما که مطلب خیلی روشن است. حالا بعد می گوییم که صافی و تبیان و مجمع البیان چه می گویند اما اهل تسنن: فخر رازی، نفسیر فخر رازی ۲۰ جلد است که به آن تفسیر کبیر می گویند. تفسیر طبری که این هم ۳۰ جلد. اینها از تفسیرهای بزرگ اهل تسنن هستند. در تفسیر فخر رازی در تفسیر همین آیه و تفسیر طبری، الجامع الاحکام القرآن _که مال قُرطُبی است که ده_دوازده جلد است_ تفسیر المنار. اینها تفاسیر معروف عامه است. هیچ کدام از اینها به ائمه تفسیر نمی کنند. اقوال را که نقل می کنند می گویند یک قول «امراء السرایا» فرماندهان لشکر، یک قول السلاطین، یک قول العلماء. خلاصه اولوالامر را این طور تفسیر می کنند، به اهل بیت تفسیر نمی کنند. با اینکه ما گفتیم که این همه مدرک داریم. حتی علامه امینی در الغدیر از کتب خود آنها نقل می کند. می دانید که الغدیر طبق کتب آنها نوشته شده است. نقل می کند که اولوالامر اهل بیت هستند. ولی آنها قبول نمی کنند.

منتهی اینها حرفهایشان با هم فرق دارد. فخر رازی می گوید (أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ) که اینها معلوم است مطلق است. (وَ أُولِی

الْأَمْرِ مِنْكُم) این مطلق است. یعنی هر چه اولوالامر گفتند شما اطاعت کنید. باید معصوم باشند چون نمی شود خداوند مطلق امر کند نسبت به کسانی که گاهی گناه می کنند، یا امر کند به خلاف شرعی. پس یستفاد از این آیه اولوالامری که خداوند آن را مقارن رسول و الله قرار داده، اطاعت آنها که مطلقاً لازم است، پس باید اطاعت اولوالامر هم مطلقاً لازم باشد. چون قید نیامده پس باید معصوم باشد. این حرف اعتراف مال فخر رازی است. اما حالا که باید معصوم باشد، مراد کیست؟ اهل بیت را که نمی گویند. می گویند مراد همه ی امت است. اگر امت اسلامی همه بر یک مطلبی اجماع کردند «لا تجتمع امتی علی خطا» که آنها دارند، بنابراین اهل حل و عقد. آنها می گویند کسانی که خلیفه درست می کردند، عقد امامت برای کسی و اینکه چه کسی امام می شود و چه کسی امام نمی شود.

آقای امینی در جلد هفتم دارد که «اقرأ واضحک» بخوانید و بخندید! این خیلی عجیب است، علامه امینی استدلال می کند برای امامت که امام باید معصوم باشد ما شیعه این طور معتقدیم چون اگر معصوم نباشد بخواهد حکمی دهد و مردم را امری کند، خطا باشد یا دروغ باشد مردم به خطا می افتند. پس کسی که اطاعتش واجب است باید معصوم باشد. ولی آنها گفتند که نه لازم نیست که معصوم باشد. چون ابوبکر و عمر خلیفه شدند و معصوم نبودند. علامه امینی می گوید این را بخوانید وبخندید. ما می گوییم امام باید معصوم باشد پس ابوبکر خلیفه نیست. آنها می گویند امام لازم نیست معصوم باشد چون ابوبکر خلیفه است و معصوم هم نبود. گفت این چه حرفی است که شما می گویید «اقرأ واضحک».

خلاصه این تفسیر فخر رازی بعد از این که می گوید معصوم باید باشد می گوید امت معتبر است. طبری هم همین طور می گوید. اینها چند قول نقل می کند که عرض کردیم. تفاسیر آنها فخر رازی و طبری و جامع الاحکام القرآن قرطبی و المنار. اما ما تفسیر صافی و المیزان، تبیان، مجمع البیان که روایاتی که خواندیم نقل می کنند که اولوالامر ائمه معصومین : هستند. بقیه را ان شاء الله بعداً عرض می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نود و یکم تاریخ:۸۸/۱/۳۱

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

همان طور که بر اساس فقه شیعه عرض شد قیام و جهاد در برابر سلاطین و ظالمین و جباران با شرایط خودش واجب است و این مسئله ای بود که ما بین ما و عامه اختلاف وجود داشت. آنها قیام را واجب نمی دانند، بلکه اطاعت را واجب می دانند و قیام را جایز نمی دانند. مطالب مربوط به این موضوع به عرض رسید. آیه ۵۹ از سوره ی نساء (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم) یکی از آیاتی بود که ما بین ما و عامه در تفسیر آن اختلاف وجود دارد. عرض کردیم اگر یک تفسیر مقارنی مثل فقه مقارنی که داریم نوشته شود که کار شما جوانان است بسیار مفید و لازم است، خلاصه گفتیم که آنها در تفسیر طبری، فخر رازی، المنار، الجامع لاحکام القرآن قرطبی و امثال آنها اولوالامر را سلاطین و امراء نوعاً بیان کرده اند. ولی بر حسب روایات معتبر ما که ۳۰ تا از آنها در تفسیر برهان بود، اولوالامر را به ائمه اهل بیت : تفسیر کردند.

در بعضی از آیات قرآن شواهدی داریم که تفاسیر آنها درست نیست. یکی از آنها این است. در سوره ی شعراء سوره ی ۲۶ قرآن کریم آیات ۱۵۱ و ۱۵۲(وَ لا تُطیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفینَ الذین یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا یُصْلِحُونَ) تفسیر آنها با قرآن هم نمی سازد. همان طور که اولوالامر را می گوید اطاعت واجب است، از طرف دیگر نهی می کند از امر مسرفین. تاریخ خود شاهد این است که سلاطین و جباران جزو مسرفین هستند. آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان در جلد ۱۵ در تفسیر این آیه در صفحه ۳۳۳ (وَ لا تُطیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفینَ) بیان بسیار جالبی دارند در این که خداوند نهی کرده اطاعت از مسرفین را. ایشان می گویند ساختمان عالم طوری است ـهمان طور که در درس نهج البلاغه هم در روز چهارشنبه به طور مختصر عرض کردیمـ ساختمان عالم مانند مجموعه ایست که در این مجموعه هر جزئی در جای خود قرار گرفته و هر جزئی نقش خودش را ایفا می کند. این عالم به این ترتیب برپا و برقرار است و دوام دارد و اگر یک جزء از اجزای عالم در جای خودش نباشد اختلافی در اجزای دیگر هم به وجود می آید و این نظام نمی تواند به این شکل بر اساس عدل و توازن باقی و برقرار بماند. بعد ایشان می گویند در احکام تشریعی هم که خداوند متعال در نظام تشریع واجبات و محرماتی دارد هر یک از اینها اگر در جای خود عملی شد این نظام زندگی بشر تأمین می شود. قوانین تشریعی برای تأمین نظام زندگی بشر است. اگر احکام شرع عمل شود نظام زندگی یک نظام متوازن و متعادل باقی و برقرار خواهد بود. ولی اگر در هر جزئی از اجزاء عمل به حکم خدا نشود در نظام زندگی بشر اختلال به وجود می آید.

اسراف به این صورت است. اسراف یعنی از آن حد اعتدال خارج شدن. هم در زمینه اقتصادی و هم غیر اقتصادی اعتدال لازم است که هر کاری، هر وظیفه و تکلیفی در جای خود آن جور که اسلام مقرر کرده انجام بگیرد و تخلف از آن موجب اختلال در نظام است. کسی که در برابر اصلاح اسراف کند اختلالی به وجود می آید، در مال باشد، در عمر، در وقت یا در موارد دیگر. این است که اسراف باعث می شود آن نظامی که نظام عدل و توازن است به هم بخورد. بنابراین وقتی که قرآن کریم می گوید (أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم) اولوالامر نباید جزءمسرفین باشند و این سلاطین که شما معرفی می کنید و اطاعت از آنها را واجب می دانید همه جزء مسرفین هستند. در حقیقت آنها با قرآن مخالفند.

مثلاً طبری که هم تاریخ دارد و هم تفسیر، ـما دو تا طبری داریم که اسم هر دو محمد و هر دو ابن جریر هستند هر دو هم اهل آملند. محمد بن جریر، منتهی یکی صاحب تفسیر و سنی است ولی دیگری شیعه است.ـ "محمد بن جریر بن یزید طبری" این همان صاحب تفسیر است که تفسیر بزرگی است که ۳۰ جلد است. اگر مطالعه کنید می بینید که چقدر در فن خودش مهارت داشته و چقدر اقوال از اهل تسنن بلد است. ولی سنی است. همین شخص صاحب تاریخ هم است. تاریخ طبری هم مال همین شخص است. این شخص در تفسیر خودش، آیه ـ اولوالامرـ را به سلاطین معنا می کند. ولی در تاریخ خودش آن قدر ظلم و خرابکاری و اسراف از سلاطین نقل می کند. کسی که در تفسیرش اطاعت از سلاطین را واجب می داند، در تاریخ خودش نقل مطالب فراوانی در اسراف و ظلم و خرابکاری سلاطین می کند. اما یک طبری دیگر داریم که "محمد بن جریر رستم" این شخص شیعه است و کتابهای زیادی هم دارد؛ از جمله "المسترشد" که کتاب بسیار خوبی است و در تاریخ تشیع نوشته شده. درهمین کتاب است که «و کان سبب وفاقها ـحضرت فاطمه 3ـ اَنَّ قنفذاً مولی فلان ضربها و ... » شهادت حضرت زهرا 3 در همین کتاب است. به سند صحیح هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده. بنابراین طبری شیعه را از طبری سنی باید شناخت. منظور ما این

بود که بگوییم به اهل تسنن اشکال وارد است؛ آیه را که این طور معنا کردند با قرآن نمی سازد.

آیه ای دیگر از قرآن (وَ لا تَرْكَنُوا إِلَي الَّذينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ) رکون و اعتماد نکنید به کسانی که ظالمند که عاقبتش عذاب است. اطاعت از سلاطین رکون است. رکون یعنی اعتماد. تفسیری که سنی ها درباره ی اولوالامر کردند با قرآن نمی سازد. این اشکالی بود که ما به تفسیر عامه داشتیم. عرض کردیم خوب است یک تفسیر مقارن نوشته شود که ما این طور می گوییم و آنها این طور می گویند و اشکال ما بر آنها چیست. بحث ما فعلاً در این است که یکی از موارد جهاد قیام در برابر سلاطین و جباران است که مکتب سید الشهداء علیه السلام در فضای «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» باید برقرار بماند. شیعه این طور معتقد است و تمام قیام هایی که در عالم تشیع بوده بر همین اساس بوده که به عرض محترم رسید.

امام (رضوان الله علیه) کلمات زیادی در این مورد دارند. در جلد ۲ صحیفه ی امام صفحه ی ۳۷۰ می فرمایند از اول تاریخ بشر تا به حالا انبیاء در برابر سلطان ها و سلاطین جابر ایستاده اند و علماء هم ایستاده اند. آیا آنها عقلشان نمی رسید که در برابر سلاطین ایستادند؟! خدای تبارک و تعالی به موسی که می فرماید به سراغ فرعون برو و این شاهنشاه را از بین ببر، خدای تبارک و تعالی مثل من و شما قضیه را نمی دانست که نباید با شاه مخالفت کرد؟! چون خیلی ها می گفتند نباید با شاه مخالفت کرد. امام می فرمایند روایتی از طبری و ابن اثیر نقل شده است. دو تا تاریخ عربی مهم داریم یکی تاریخ طبری است و یکی تاریخ کامل ابن اثیر. هر چند که طبق همان مذاق عامه حرفهایی دارند که ما قبول نداریم. ایشان می فرمایند که در تاریخ طبری و ابن اثیر است که ملک الملوک منفورترین کلمات به معنی شاهنشاه است. (مدرک صحیح مسلم جلد سوم صفحه ی ۱۶۸۸). ائمه : همیشه در برابر جباران قیام داشتند حضرت موسی بن جعفر و .... .

نمونه هایی از کلمات امام را می خواهیم عرض کنیم: در جلد ۱۹ صحیفه ی نور صفحه ی ۴۳۲ امام (رضوان الله علیه) صحبتی کردند در حسینیه ی جماران روز ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام جعفر صادق علیه السلام. در آنجا ایشان بعد از تبریک می گویند آنچه امروز می خواستم عرض کنم این است که در روز ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله قضایای نادری واقع شده. بر حسب روایات ما و اهل سنت این قضایا باید بررسی شود که چیست؟ از جمله شکست خوردن طاق کسری. روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا قدم گذاشتند کنگره ی طاق کسری شکست خورد و فرو ریختن چهارده کنگره از آن قصر و از جمله خاموش شدن آتشکده های فارس و ریختن بتها به روی زمین.

در پاورق است که این جریان در بحارالانوار جلد ۱۵ صفحه ی ۲۵۷ حدیث نهم است. در صحیفه ی امام پاورق خیلی کامل است. تاریخ طبری جلد ۲ صفحه ی ۱۶۶. ایشان می فرمایند: این طاق کسری که آن روز شکست خورد و ۱۴ کنگره فرو ریخت این شاید معنایش این باشد که طاقها، طاق ظلم بوده. عهد این پیغمبر بزرگ طاق های ظلم می شکند. خصوصاً طاق کسری. برای اینکه در آن زمان طاق کسری مرکز ظلم انوشیروان بوده است.

بنده یک وقتی می گفتم کتابهای تاریخی که در زمان طاغوت و قبل از آن نوشته شده علیه دین و علماء مطالب زیاد دارد. یک وقتی اگر در حوزه این تاریخ ها بایستی پاک شوند از لوس مطالب برخلاف اسلام و علماء. تملق گویی، اینها را برای خوش آمد سلاطین نوشته اند. نمونه های فراوان بنده دیده ام مثلاً تاریخ "روضة الصفا" که ده جلد فارسی است در زمان قاجاریه نوشته شده. در این کتاب خیلی از سلاطین قاجاریه تعریف و تمجید کرده و سعی کرده آنها را بالا ببرد. در همان زمان جنگ بین ایران و روس واقع شده برای اینکه روسیه ی آن روز شهرهای ما را گرفته الان هم در اختیارش است، علماء قیام کردند سید محمد مجاهد که حتی خودشان به همراه علماء به جبهه ی جنگ رفتند. ۴۰ مجتهد مسلم همراه سید محمد مجاهد بود که یکی از آنها حاج ملا احمد نراقی بود که یک مجتهد مسلم بود. این جنگ چند ماه طول کشید ولی بافت حکومت و سلطنت و سیاست ایران طوری بود که ما شکست خوردیم. چون خود جهاد کار ساده ای نیست. جهاد یک سازندگی و تمهیدات لازمی احتیاج دارد و اصلش هم روحیه ی مردم است. اما بالاخره فئودالی و ملوک الطوایفی بود و در اختیار عباس میرزا و پسر فتحعلی شاه بود. ساخت، ساختی بود که نتوانستند مقاومت کنند. دو جنگ صورت گرفت که اولی به عهدنامه ی گلستان و دومی به عهدنامه ی ترکمانچای ختم شد. در آن دومی سید محمد مجاهد از علماء و مراجع بزرگ نجف حضور داشت و علمای دیگر. ایشان به اندازه ای در تاریخ روضة الصفا مجتهدین و علماء و طلاب را کوبیده است و استهزاء و مسخره کرده، نعلین و عبا و عمامه را و شکست را هم به گردن ما گذاشته است. به اندازه ای هم در آن زمان تبلیغ کردند که در برگشت سید محمد مجاهد کجاوه اش را سنگ باران کردند و فحش دادند که در قزوین دق کرد و از دنیا رفت. این کتابها باید پاکسازی شود.

امام می فرمایند: که انوشیروان بر خلاف آنچه که می گویند عادل بوده، یکی از ظالمان بوده. نمونه هایی را ذکر می کنند که در شاهنامه ی فردوسی هم وجود دارد که یک اختلاف طبقاتی عجیبی به وجود آورده بود که مردم عادی حق با سواد شدن و تعلم را نداشتند و نمونه های دیگر که خودتان مطالعه بفرمایید. ولی شعرا زیاد از انوشیروان تعریف می کنند. سعدی می گوید:

زنده است نام فرخ نوشیروان به عدل

گر سی بسی گذشت که نوشیروان نماد

بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت

گویند از او هنوز که بوده است عادلی

از این قبیل شعرا او را مدح می کردند که این قبیل تاریخ ها درست نیست و انوشیروان یکی از ظالمها بوده. امام (رضوان الله علیه) در اینجا ذکر می کنند که در تمام سلاطین از سر تا ته شان یک نفر آدم خوب وجود ندارد. بعد نمونه های دیگری ذکر می کنند که مطالعه کنید. می فرمایند من گمان ندارم در تمام سلاطین یک نفرشان آدم حسابی باشد. منتهی تبلیغات زیاد بوده. برای شاه عباس آن قدر تبلیغ کردند با این که در صفویه از شاه عباس بدتر آدمی نبوده. ـبرای شاه عباس جنت مکان درست کردند حتی پسرانش را با دست خودش کور کرد که یک روزی در برابرش اظهار وجود نکنندـ در قاجاریه آن قدر از ناصرالدین شاه تعریف کردند که به او شاه شهید می گفتند. ولی یک ظالم قداری بوده که بدتر از سلاطین دیگر بوده. عدالت گستری انوشیروان مثل صلح و دوستی رئیس جمهور آمریکا است، مثل کمونیستی شوروی است از این قبیل چیزها.

این یک نمونه از کلمات امام است درباره ی سلاطین و جباران. امام در این موارد حرف زیاد دارند. بعد هم در جلد اول مقایسه کردند رژیم پهلوی را با دولت های اموی و عباسی و این عبارت در اینجا است که سلاطین همه سر تا ته شان همه فاسد بودند گمان ندارم در تمامشان بتوانید یک نفر را پیدا کنید که شخص درستی باشد.

این قسمت دوم از انواع جهاد بود. قسم اول جهاد نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین و دوم جهاد در برابر سلاطین و جباران و ظالمان. ما آنچه از اخبار و قرآن استفاده می کنیم در تقسیم بندی جهاد عرض می کنیم. صفویه هم مثل دیگر سلاطین. اولاً آنها سعی داشتند صوفی گری را ترویج کنند که یکی از عیب های آنها است در ضمن کارهایشان. یکی از کارهایی که می شود گفت خوب است ـ "گاهی عدو سبب خیر شود اگر خداوند خواهد"ـ این است که از آن موقع تشیع درایران یک مذهب رسمی شد. تا آن زمان سنی و شیعه قاطی بودند و بیشتر کارها دست سنی ها بود. اما صفویه مذهب تشیع را به عنوان یک مذهب رسمی اعلام کردند. حدیث هم داریم که «إن الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر» خداوند گاهی این دین را به واسطه ی آدم فاجر تقویت می کند.

در قبل از انقلاب یک روزنامه ای مسابقه ای گذاشته بود که این شعر ـعدو شود سبب خیر..." مصراع دوم است. مصراع اول را پیدا کنید. این یک مصراع است مصراع دیگر آن چیست؟ هر کس جواب را پیدا می کرد به او جایزه می دادند. یک نفر پیدا کرد. مصراع اول این بود که "خمیر مایه استاد شیشه گر سنگ است" استاد شیشه گر این شیشه را از سنگ درست می کند. سنگ عدوی شیشه است. خلاصه یکی از کارهای سلاطین صفویه هم این بوده که مذهب تشیع را مذهب رسمی اعلام کردند.

حالا می رویم سراغ قسم سوم جهاد که قیام برای رفع فتنه است. این از آیات قرآن مجید روشن استفاده می شود. یکی: (وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) آیه ی ۳۹ از سوره ی انفال و دیگری (وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلاَّ عَلَي الظَّالِمِين) آیه ی ۱۹۳ سوره ی بقره. در اولی "كُلُّه" دارد ولی در این دومی ندارد. در دو جای قرآن این وجود دارد.

امام (رضوان الله علیه) در کلماتشان استشهاد به این هم زیاد دارند که قیام و جهاد برای دفع فتنه است. فتنه چه معنایی دارد؟ قبلاً این را بحث کردیم. اما خلاصه اش در تفسیر المیزان جلد ۹ صفحه ی ۷۵ است که می فرمایند: «الفتنة ما یمتحن به النفوس» فتنه یعنی چیزی که اشخاص به آن وسیله امتحان می شوند. اصل معنی لغت همین است ولی غَلَبَ استعمالُها در کشتار، در ارتفاع الارض و انتفاض الصلح. هر چند معنی فتنه لغتاً «ما یمتحن به النفوس» است. خوب یا بد. اما استعمالش غالباً در حمله و تهاجم هایی است که در آن کشتاری است، وقتی امنیت به هم می خورد و صلح به هم می خورد، به این فتنه می گویند.

در قرآن مجید در این جور جاها همین طور استعمال شده. قتال کنید تا فتنه را از میان ببرید. یعنی آن حرکت هایی که امنیت را به هم می زند باعث کشتار ناحق می شود، باعث از بین بردن صلح و صفای زندگی مردم می شود، در آنجا هم جهاد لازم است. حرف ما تتمه دارد در اینجا هم ما آیات قرآن متعددی داریم هم استشهادهای فراوانی داریم که یک نوع از جهاد این است. اما یکی از آیات قرآن این است که (وَ

اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصيبَنَّ الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً) آیه ای است که درباره اش زیاد بحث شده که چه می خواهد بگوید. «شما پرهیز کنید از آن فتنه ای که تنها به ظالمین نتیجه اش نمی رسد». یعنی ظالمین به وجود می آیند و این ظالمین کارهایی انجام می دهند که نتیجه ی ظلم و اجحاف و حرکت آنها به وجود آمدن فتنه است. فتنه که به وجود آمد بدانید که نتیجه ی آن فتنه تنها به ظالمین نمی رسد، بلکه نتیجه ی عامی دارد و به همه می رسد. ظالمینی ظلم می کنند شما وظیفه داشتید که جلوی ظلم آنها را بگیرید اما نگرفتید، نهی از منکر نکردید، جهاد نکردید و نشستید این فتنه به وجود آمد ولی نتیجه ی فتنه تنها به ظالمین نمی رسد؛ بلکه عمومیت پیدا می کند و همه ی مردم گرفتار ظلم می شوند. این آیه ۲۵ از سوره ی انفال است. اینهایی که ما می گوییم "مانعة الجمع" نیستند ممکن است در یک قضیه ای همه جمع شوند ما به طور "مانعة الخلو" بحث می کنیم. بقیه ان شاء الله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه نود و دوم تاریخ:۸۸/۲/۱

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار در انواع و اقسام جهاد بود، عرض کردیم به این که قسم اول جهاد برای نجات مستضعفان از زیر سیطره‌ی مستکبران که یک مطلب جهانی و بسیار مهم است، قسمت دوم جهاد در برابر سلاطین و امرای جبّار و ظالم، این دو با توجه به اصول و منابع خود بحث شد، قسم سوم جهاد برای رفع فتنه عرض کردیم در آیات قرآنی، جهاد برای رفع آیات متعددی دارد یکی در سوره‌ی انفال، آیه‌ی سی و نهم «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّي لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه فَإِنِ انتَهَوْاْ فَإِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» دیگر در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۳ «قَاتِلُوهُمْ حَتَّي لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّهِ فَإِنِ انتَهَواْ فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَي الظَّالِمِينَ» اول باید بحث در معنی فتنه که قتال واجب است برای از بین بردن فتنه، فتنه لغتاً به چیزی که باعث امتحان شخص می‌شود «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ» (انفال، ۲۸) و امثال این‌ها تعبیرها، بله فساد را بعداً بحث می‌کنیم چون بحث ما در فتنه است بله «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ» (بقره، ۲۵۱) آن بحث بعدی است فساد را بعدا بحث می‌کنیم بحث ما فعلاً در فتنه است، فتنه لغتاً «ما یمتحن به النفوس» چیزی است که باطن انسان را پیشامدهایی و جریان‌هایی که باطن انسان را ظاهر می‌کند، آشکار می‌کند لغتاً فتنه را به این معنا است این یک معنای جامعی است بین موارد مختلف، هم آیت الله طباطبایی (أعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان، جلد نهم، صفحه‌ی هفتاد و پنجم، بعد از آن که معنای فتنه را به همین معنا که عرض کردیم بیان می‌کنند می‌گویند که «و غلب استعمالها فی المقاتل و إرتفاع الأمن و انتقاد ؟؟؟» ولی در عرف عام غالباً استعمال می‌شود در آن جا که جریانی پیش بیاید کشتاری صورت بگیرد امنیت و آسایش به هم بخورد، صلح و صفا به هم بخورد، نوعاً به آن می‌گویند فتنه، بنده برای خاطر این که معنای فتنه روشن شود در اخبار و آیات، رجوع کردم به فهرست بحار، می‌دانید که برای بحار بیست و چهار جلد، در یک مرکز دوازده جلد، در دفتر تبلیغات قم فهرست تنظیم شده است معجم المفهرس برای بحار، برای بیست و چهار، بیست و پنج جلد بحار، فهرست هم بیست و چهار جلد که هر کلمه‌ای را بخواهیم در نظر بگیریم، در کجای بحار جلد چندم، سطر چندم راهنمایی شده است بنابراین کلمه‌ی فتنه را می‌خواهیم ما در بحار، پیدا کنیم که در موارد مختلف که به کار رفته است به چه معناست این یک راهی است که شما خودتان از این راه می‌توانید به فهرست بحار مراجعه کنید و هر کلمه‌ای را و این فتنه را، معنی اش را بدست آورید نمونه ما چند تا از آن را عرض می‌کنیم، «عن جابر عن أبی جعفر» آن البته فقط کلمه را می‌گوید، جمله را می‌گوید اما از چه کسی نقل شده است را نمی‌گوید، این عبارت بعد از نشان دادن فهرست مراجعه کنیم به آن جلدی که آن می‌گوید به آن صفحه‌ای که آن می‌گوید تا ببینیم که از کدام معصوم این جمله نقل شده است بنده خودم موقعی که این را تنظیم می‌کرد آمد این جا، ؟؟؟ من گفتم شما اگر این قدر زحمت کشیدید قبل از این که این فهرست تنظیم کردید، بعد از تنظیم آمده بودند نزد بنده بعد از چاپ کردن، قبلاً با من صحبت می‌کردید من یک چیزی می‌گفتم که خیلی کار شما پر ارزش تر می‌شد، شما که نوشتید این جمله «و ینصروا المهدی حتی یشمل أهل البلادة فتنه» حضرت مهدی (علیه السلام) ظاهر نمی‌شود تا تمام شهرها را فتنه بگیرد این را نوشتید اما ننوشتید از چه کسی است؟ یک کلمه نوشته الباقری، الصادقی، الکاظمی، الرضوی، خیلی زحمت برای مراجعه کننده کم می‌شد که این را حضرت امام باقر می‌فرمود، امام صادق می‌فرمود، اگر این کلمه را هم در جلوی آن می‌نوشتید چون آن‌ها با کامپیوتر آن‌ها را تنظیم می‌کنند اگر این کلمه را جلوی این می‌نوشتید خوب خیلی برای خواننده مفیدتر می‌شد اما ننوشتید، حالا ما باید این جمله را بگیریم از فهرست شما، بعد خودمان برویم سراغ بحار ببینیم که این جمله را کدام امام فرموده، بله خلاصه این حالا خواندم این است که حضرت مهدی (علیه السلام) ظاهر نمی‌شود تا تمام شهرها را فتنه فرا گیرد، این بعد از مراجعه‌ی بنده که جلد پنجاه و دوی بحار، صفحه‌ی دویست و هفتاد و یک «عن جابر عن أبی جعفر (علیه السلام)» حضرت باقر (علیه السلام) فرموده است حضرت مهدی ظاهر نمی‌شود تا تمام شهرها را فتنه فرا بگیرد خوب این جا ما خیلی چیزها نوشته‌ایم من فقط خواستم راهنمایی کنم که آقا برای خاطر این که بدانید که فتنه در افکار نوعاً در چه معنا استعمال می‌شود راهش همین است که این کلمه را در نظر بگیرید بعد با معجم المفهرس بحار، در کدام جلد است که برای ف تاء است ؟؟؟و این‌ها می‌شود فتنه آن وقت آن به شما می‌گوید که این کلمه، در کجا و کجای بحار، جلد چندم و صفحه‌ی چندم و حتی سطر چندم را هم دارد به کار برده شده است با مراجعه به این هم معلوم می‌شود که آیت الله طباطبایی فرموده‌اند فتنه معنایش این است که جریانی به وجود بیاید، جریانی که اختلال و تشنج به وجود می‌آورد در زندگی مردم یک بلایی و مصیبتی محسوب می‌شود

کشتار و تخریب و به هم زدن امنیت و آسایش و رفاه و به هم زدن صلح و صفا در زندگی، این معنی فتنه است.

خوب اگر دشمنان اسلام، اگر یک همچنین جریانی به وجود آوردند «قاتلوهم» با آن‌ها قتال کنید تا فتنه به طور کلی ریشه کن و برطرف شود این در دو جای از آیات وجود داشت که عرض کردیم. امام (رضوان الله تعالی علیه) بنده این جا نوشته ام این فهرست تقریباً دو سه صفحه جا گرفته، در کجا کجا به کار برده شده است مثلاً پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «تکون بعدی فتنه» پیغمبر فرموده است بعد از من فتنه است «حب الدنیا مجمع کل الفتنه» مثلاً این گونه موارد «نعوذ بالله من الفتنة الدجال» مثلاً از این قبیل «إن الخوف الفتن عندی علیکم فتنة بنی أمیه» مثلاً از این قبیل عبارت‌ها زیاد در این جا وجود است بله.

خوب امام (رضوان الله تعالی علیه) خوب به عنوان یک علی از جنبه‌ی فقاهت، به عنوان کسی که خودش بالأخره این‌ها را تجربه کرده است این‌ها را، از این قبیل استدلال‌هایی که دارد در موارد متعددی، در مثل دفتر تبیان صحیفه‌ی نور، برای این که یکی از موارد جهاد از بین بردن فتنه است حالا به یکی از آن‌ها برای نمونه ما مراجعه می‌کنیم، بله. خوب برای این که ایشان در جلد نوزده‌ی صحیفه‌ی نور، صفحه‌ی صد و پانزده، می‌گویند این که قرآن و کتاب الهی یک سفره‌ی گسترده‌ای است همه باید از آن استفاده کنند منتها هر کسی با هر نظری مراجعه می‌کند یکی از حوزه ها، حوزه‌های جنگ است، این جنگ برای خاطر آن است که دنبال آن، برای مردم آرامش و آسایش به وجود بیاید و فتنه را برطرف کند و تمام پیامبران این برنامه را در زندگی خودشان داشته اند، می‌گویند اگر نباشد ناقص است در هر دینی که جنگ نباشد ناقص است، بعد می‌گویند گمان حضرت عیسی (علیه السلام) اگر به آن مهلت می‌دادند، مثل حضرت موسی (علیه السلام) در مقابل فرعون و این‌ها قیام می‌کرد حضرت نوح (علیه السلام) قیام کرد و جهاد داشت و حضرت موسی قیام کرد و جهاد داشت بعضی می‌گویند ایشان اصلاً سرو کار با این امور نداشته فقط یک ناصح بوده نصیحت می‌کرده است، کسانی که می‌گویند حضرت عیسی (علیه السلام) فقط یک ناصح بوده این لطمه‌ای به نبوت عیسی می‌زنند اگر این گونه باشد عیسی پس پیامبر نبوده واعظ بوده است ایشان می‌گویند، اگر قرار باشد فقط یکی کارش نصیحت باشد می‌شود واعظ نه پیامبر، پیامبر کسی است که باید جنگ و جهاد داشته باشد کسانی که این گونه می‌گویند به نبوت عیسی لطمه می‌زنند اگر این گونه باشد معلوم می‌شود یک واعظ بوده نه یک نبی، واعظ غیر از نبی است، واعظ بر اساس آن دینی که هست نصیحت کند به مردم تشویق کند مردم را برای رعایت احکام دین، خوب اما پیامبر او نیست پیامبر کسی است که ایشان می‌گویند باید شمشیر داشته باشد باید جنگ داشته باشد با کسانی که دشمن‌اند به جنگ برخیزد اول این مطلب می‌فرماید که در جلد نوزده‌ی صحیفه‌ی نور، صفحه‌ی صد و پانزده، تا می‌آید می‌رسد به این که ریشه‌ی قرآنی شعار جنگ جنگ تا پیروزی، در موقع آن هشت سال جنگ یکی از شعارها این بود ایشان می‌گوید این ریشه‌ی قرآنی دارد ریشه‌ی قرآنی شعار جنگ جنگ تا پیروزی، خدای تبارک و تعالی چون نظرش به این است که انسان‌ها در امنیت و در رفاه و این‌ها در سایه‌ی توحید زندگی کنند این‌ها هر کجا که فته هست، فتنه آرامش و آسایش را به هم می‌زند این‌ها که می‌گویند جنگ جنگ تا پیروزی درست می‌گویند یعنی پیروزی وقتی است که باید فتنه اخذ شود، جنگ جنگ تا موقعی که فتنه برطرف شود، این در یک جای دنیا نیست در همه جای دنیا بایستی فتنه برطرف شود، از این جهت این جنگ جنگ تا پیروزی، یعنی جنگ جنگ تا رفع فتنه، رفع فتنه هم باید فتنه قلع و قمع شود ما اگر توانستیم ایشان را در یک گوشه از دنیا، کسی که در کلّ دنیا پیروزی و فتنه را برطرف خواهد کرد، امام (علیه السلام) است بعد ایشان اینجا می‌روند سراغ آخوندهای درباری، می‌فرمایند به کسانی که با جنگ مخالف هستند با قرآن مخالف هستند آخوندهای درباری می‌گویند این کار شما مخالف قرآن است، آخوندهایی بدتر از آخوندهای درباری هم می‌گویند این کار شما عرض کنم که مخالف قرآن است، اگر کسی بگوید با فاتح جنگ نکنید مخالف قرآن است اگر کسی بگوید که فتنه را با جنگ برطرف کنید این مخالف قرآن است ما به حمدلله جوان‌های ما مشغول هستند این گونه، بعد هم ایشان آمدند برای استدلال بیشتر برای ما نحن فیه، استدلالش این است که دقت بفرمایید در جلد بیستم از صحیفه‌ی نور، صفحه‌ی سیصد و دوازده، می‌گوید در کتاب جاوید، قرآن کریم این آیه هست «قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّي يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» این آیه در سوره‌ی توبه هست سوره‌ی نهم از قرآن، آیه‌ی بیست و چهارم، امام این را ذکر کرده است بعد می‌گوید این خطاب به مصلحت اندیشان و سازش کاران است آن زمان بعضی می‌گفتند که جنگ را تعطیل کنید به نظر خودشان از راه مصلحت اندیشی و سازش کاری با دشمن، این ایه می‌گوید خطاب به، مصلحت اندیشان و سازش کاران است دوباره که متأسف هستند برای شهادت جوانان و از دست رفتن مال‌ها و جان‌ها و

خسارت‌های دیگر، این به آن‌ها می‌گوید به آن‌ها می‌گویند این که شما در این آیه، خداوند متعال هر چیزی را گذاشته در یک کفه‌ی ترازو و بعد خدا و رسول جهاد، در یک کفه‌ی دیگر، آن هشت چیز اباء و ابناء و اخوان و همسران و عشیره و اموال و تجارت و منزل و مسکن، این خیلی آیه‌ی عجیبی است این هشت تا را که انسان‌ها نوعاً به این‌ها دلبستگی دارند گذاشتند در یک کفه، کفه‌ی دیگر چیست؟ الله است و رسول خدا و جهاد فی سبیل الله، این دو کفه را با یکدیگر مقایسه کرده اگر این اولی بر دوم بچربد «فَتَرَبَّصُواْ حَتَّي يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ» منتظر آینده‌ی ناگوار باشید این هشداری است باز آن کفه‌ی اول که خدا باشد و رسول و جهاد، علاقه به این‌ها بیش از کفه‌ی دیگر باشد اما اگر به أخذ شد علاقه‌ی آن به هشت چیز و یکی از هشت چیز یا همه‌ی آن بیش از آن‌ها باشد، «فَتَرَبَّصُواْ حَتَّي يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ» منتظر اینده‌ی ناگوار باشید «وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» خوب امام این آیه را ذکر کرده است به این ترتیب که عرض کردم ما توضیح دادیم، خوب بعد می‌فرماید به این که در این آیه ملاحظه می‌کنید که بعد از حب خدا و حب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بین تمام افراد جهاد فی سبیل الله را ذکر کرده است احکام اسلام زیاد دارد اما جهاد را ذکر کرده است و تنبه دارد که جهاد در رأس احکام است و حافظ اصول است و تذکر داده است اگر کسی قعود کند و به جهاد نرود منتظر عواقب ناگوار، عواقب ذلّت و اسارت بار، بر باد رفتن ارزش‌های اسلامی باید باشد، خوب این یک مقدمه‌ای است که از این آیه می‌فهمیم که تهدید عظیمی برای این که، برای ترک جهاد، انقدر جهاد نقش دارد، پس از این جا استفاده می‌کنیم امر به جهاد، از این آیه استفاده می‌شود که جهاد واجب است.

مقدمه‌ی دوم، «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» بترسند کسانی که از امر خدا مخالفت کردند و فتنه به آن‌ها برسد، کلمه‌ی فتنه را ما باید بحث کنیم امام از این راه آمده سراغ فتنه، «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» کسانی که امر خدا را مخالفت کنند بترسند به آن‌ها فتنه برسد در دنیا یا از عذاب أليم در آخرت، این آیه‌ی شصت و سوم از آیه‌ی نور است این دومی، اولی آیه‌ی بیست و چهار از سوره‌ی توبه بود این آیه‌ی شصت و سه از سوره‌ی نور. خوب آمدیم سراغ فتنه، حالا ایشان می‌گوید کدام فتنه بالاتر از آن چه دشمنان اسلام، خصوصاً در این زمان برای برچیدن اساس اسلام برپا کردن حکومت‌های ستم شاهی، برگرداندن مستشاران غارتگران آمریکایی، بر باد رفتن هست و نیست ملتی سر کشور ایران آوردند بنابراین، این که در جایی سلاطینی برقرار باشند ستمشاهی و استکبار و زیر سیطره‌ی استکبار، این فتنه‌ی بزرگی است فتنه مستلزم این است که آن امنیت دینی، آسایش دینی آرامش دینی همه به هم بخورد، این استدلال امام (رضوان الله تعالی علیه) به این آیات که عرض کردیم برای جهاد و جنگ، برای همین از انواع جهاد، جهاد برای رفع فتنه و فساد است که در ایران به حمدلله موفق شد و واقع شد.

خوب حالا امام همان صحیفه‌ی نور که عرض کردیم مطالب جلد نوزده، مطلب اولی از جلد نوزده خوانده شد و مطلب بعدی از جلد بیستم عرض شد آدرس آن را هم عرض کردم این راجع به قسم سوم جهاد بود ولی آیه‌ای دیروز خواندیم که بسیار مهم است و پرمحتوا است «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» این آیه، آیه‌ی بیست و پنجم از سوره‌ی انفال است، درباره‌ی فتنه داریم بحث می‌کنیم بله، آیه‌ی «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» ترجمه‌ی این آیه این است بترسید و دور کنید آن فتنه‌ای را که تنها به ظالمین نمی‌رسد، ظالمینی در جامعه به وجود می‌آیند، فتنه‌ای را ایجاد می‌کنند ولی دود آن به چشم همه می‌رود یعنی مجازات آن ظلم، تنها دامنگیر ظالم نمی‌شود علاوه بر این که دامنگیر ظالم است، دامنگیر همه‌ی جامعه می‌شود، از این قبیل فتنه‌ها بترسید، منظور چیست؟ قرآن گفته «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» آیه‌ی بیست و پنجم از سوره‌ی انفال است، می‌خواهیم ببینیم این چه فتنه‌ای بود که این گونه با این شدت، قرآن کریم، این گونه تحذیر کرده است «وَاتَّقُواْ» از بین ببرید ولو با شمشیر و جهاد هم بودید، اعم است دیگر، خوب این که ما یک تفسیر مقارن می‌خواهیم مفسرین ما با مفسرین عامه در تفسیر این آیه باز هم اختلاف دارند مثل بسیاری از آیات قرآن، در تفسیر صافی، تفسیر المیزان، تفسیر مجمع البیان، تفسیر تبیان، گفتند این نظر دارد به همان غصب خلافت، چون در غصب خلافت ظالمین خاصی آمدند و فتنه به وجود آوردند، ظالمین خاصی آمدند و در سقیفه‌ی بنی ساعده آن کار را انجام دادند، ولی دودش به چشم آن‌ها تنها نرفت، به چشم همه‌ی مسلمانان رفته و دارد می‌رودای باعث به وجود آمدند مذاهب مختلف شد، به وجود آمدن وهابی‌ها شد، به وجود آمدن سیاست‌های مختلف شد، باعث ذلّت و پریشانی کشورهای اسلامی شد و هکذا، هنوز هم باقیست اگر آن روز این فتنه به وجود نمی‌آمد، آن کسی که پیامبر خدا را معین کرد در سر جای خود می‌نشست این فتنه‌ها به وجود نمی‌آمد، پس «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» از آن فتنه‌ای که آن‌ها دامنگیر ظالمان می‌شود تنها دامنگیر ظالمان نمی‌شود و عمومیت پیدا می‌کند از آن فتنه بترسید، خوب آیه،

خیلی آیه‌ی خوبی است اما سنی ها، حالا ببینید که من عرض می‌کنم و سنی‌ها تفسیر فخر رازی، تفسیر طبری، تفسیر المنار، تفاسیر آن ها، تفسیر ابن کثیر، عجیب است آن‌ها آمدند گفتند این فتنه، فتنه‌ای است که در کشتن عثمان به وجود آمد، آن جا را قیچی کردند آن اصل اصل آن ثقیفه‌ی بنی ساعده است آن را بگذارید آمدند فتنه‌ی عثمان، حالا فتنه‌ی عثمان به گونه‌ای بود که عثمان کشته شد در آن روز نمی‌گذاشتند عثمان کشته شود فتنه به وجود نمی‌آمد، عثمان کشته شد در نتیجه‌ی کشته شدن عثمان، جنگ جمل به وجود آمد، جنگ صفین به وجود آمد، جنگ نهروان به وجود آمد، همین گونه چیزها، آن‌ها بردند مطلب را به آن جا، خوب تفسیر صافی، بعد از ذکر آیه، آیه‌ی بیست و پنج از سوره‌ی انفال بود ایشان می‌گویند بله، موقعیت آن را ذکر کردند از امام صادق (علیه السلام) می‌گوید این آیه، تعبیر آن این است که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کنار زدند و با بقیه بیعت کردند این فتنه‌ای به وجود آمد که این گونه ادامه دارد، تفسیر صافی و عرض کنم به این که تفسیر مجمع البیان، جلد چهارم، صفحه‌ی چهارصد و نود و دو، همین گونه منتها در نقل روایات از اهلبیت جایی کم دارد و بعضی از جاها بیشتر دارد المیزان که خیلی مفصل، تفسیر المیزان، بله جلد نهم، جلد نهم المیزان صفحه‌ی چهل و نه، ایشان می‌فرمایند که در صدر اسلام، این جریان متأسفانه به وجود آمد، و این فتنه‌ای که این آیه می‌گوید فتنه‌ی کوچک نیست باید فتنه‌ای باشد که دودش به چشم همه‌ی مسلمانان برود، چون می‌گوید به این که آن کسانی که «ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» به آن‌ها نخواهد رسید، به همه خواهد رسید این گونه است ایشان می‌گوید این باید مربوط شود به حکومت و سلطنت، حکومت است که یک مطلب عمومی است بعد می‌گوید: «أیاً ما کان» این فتنه‌ای که در صدر اسلام به وقوع پیوست، این آیه «اوضعه الإنطباق» بر همین فتنه است وحدت دینی از بین رفت، و اختلاف به وجود آمد و شوکت مسلمانان از بین رفت قتل و صبی و نحو و همه‌ی این‌ها به وجود آمد، بالأخره کاری رسید که «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان، ۳۰) این همه فتنه به وجود نمی‌آمد.

خوب اما آن ها، آن‌ها آمدند گفتند که مثل فخر رازی و طبری و المنار و ابن کثیر و این‌ها می‌گویند اولاً این گونه مقدمه می‌چینند که این یک سنتی از سنن الهی را دارد بیان می‌کند چون در قرآن کریم، آیاتی هست که سنن را می‌گوید، سنت عالم خلقت را بیان می‌کند که ما دو نوع سنت داریم، سنت تکوینی داریم و یکی سنت تشریعی داریم، این‌ها سنت‌هایی است که قرآن می‌گوید مثلاً «إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّي يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، ۱۱) این سنتی است تا یک ملتی خودشان روحیه‌ی خودشان را عوض نکنند خداوند هم نسبت به آن‌ها یک پیشامدی به وجود نمی‌آورد که مناسب روحیات آن‌ها باشد، «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَي آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ» (اعراف، ۹۶) این سنت خداست اگر مردم ایمان فراوان داشته باشند درهای برکت بر روی آن‌ها باز می‌شود در قرآن این گونه زیاد است این‌ها سنت است، مثل « كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء، ۳۵) این‌ها سنت است دیگر، خوب این‌ها می‌گویند که المنار مخصوصاً خیلی عنایت دارد به این غیر مطالب‌ها که خیلی مقرض هست و متعصب المنار، می‌گوید این سنن پروردگار را دارد یکی از سنت‌های پروردگار این است که اگر ظالمینی قیام کنند باید جلوی آن‌ها را گرفت، از اول نباید از ظالمین هدف خودشان را انجام دهند اگر کنار نشستند سستی کردند ظالمین کار خودشان را انجام دادند نتیجه‌ی ظلم شان دامنگیر خودشان تنها، نمی‌شود، بلکه نتیجه‌ی ظلم آن‌ها دامنگیر همه‌ی جامعه می‌شود این یکی از سنت‌های پروردگار عالم است. خوب آن وقت برده سراغ فتنه‌ی کشته شدن عثمان، جریان کشته شدن عثمان خیلی عجیب است، خود سنی‌ها در توجیه این از طرفی آمده‌اند گفته‌اند که تمام صاحبه کلّه عدول صحابه‌ی پیغمبر همه‌ی آن‌ها عادل هستند یک، دوم «الصحابه کلّ مجتهدون» همه‌ی صحابه هم مجتهدند، بله، مجتهد اگر خطا رفت معذور است خوب آن وقت می‌آیند عثمان را جزء صحابه است کشندگان آن هم صحابه زیاد است چون همان قاتلین هم صحابه است این را چگونه توجیه کنیم؟ ماندند در آن چه بگویند بله، این یک مطلبی است و مطلب دوم این است که این‌ها همه را دیدم سنی‌ها در کتابشان همیشه در بحث خلافت، می‌روند از معاویه شروع می‌کنند از وسط شروع می‌کنند آن پله‌ی اول را شروع نمی‌کنند آن پله‌ی اول، همان موضوع سقیفه‌ی بنی ساعده است خوب در آن روز سقیفه اگر حق امیرالمؤمنین را نمی‌گرفتند کار این گونه نمی‌شد آن را حساب نمی‌کنند، تا می‌ماند فتنه‌ی عثمان، بله اول فتنه، فتنه‌ی عثمان بود، این فتنه به وجود آمد باعث شد که جنگ جمل به وجود بیاید جنگ صفین به وجود بیاید جنگ نهروان به وجود بیاید این‌ها رفتند سراغ این گونه موارد، این است که بنده عرض می‌کنم تفسیر مقارن می‌خواهیم این گونه موارد را همان طور که ما عرض کردیم و بقیه انشاءالله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه نود و سوم تاریخ:۸۸/۲/۲

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در روزهای چهارشنبه با توفیق پروردگار متعال بحث درباره نهج البلاغه است؛ که ما از دید کتاب حضرت امیر علیه السلام را مورد مطالعه قرار می دهیم. بحث ما درباره اصول و مبانی حکومت حضرت امیر علیه السلام بود. در این رابطه چند موضوع عرض شده بحث اخیر ما درباره ی عدالت بود. می توان گفت قسمت مهمی از نهج البلاغه در باره ی همین موضوع است. چه عدالت اقتصادی، چه عدالت اجتماعی، چه عدالت فردی.

در بحث گذشته عرض کردیم که حضرت امیر علیه السلام عدالت خود را بر این اساس پایه ریزی کردند که نظام این عالم و خلقت این عالم بر اساس عدل پی ریزی شده. یعنی عالم مرکب از اجزایی است ولی هر جزئی در جای مناسب خود قرار گرفته. هر جزئی به اندازه ی ظرفیت خود در این عالم مؤثر است و به هر جزئی به اندازه حق خودش بهره ای داده شده. این تقریبا اساس کلام حضرت امیر علیه السلام در بحث عدالت است.

در بحار جلد 75 صفحه 83 «الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قِوَامُ الْعَالَم» عدل: هر جزئی در جای خود واقع شدن و از هر جزئی به اندازه خود استفاده کردن. به هر جزئی بهره ی لازم را دادن و پرداختن. این اساس است و قوام عالم به همان عدل است که در بحث گذشته عرض کردیم در تفسیر صافی، در تفسیر سوره ی الرحمن، سوره ی 55 قرآن (وَ السَّماءَ رفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمیزانَ أَلاَّ تَطْغَوْا فِی الْمیزانِ) حدیث نبوی ذکر کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بالعدل قامت السماوات و الأرض» آسمانها و زمین به عدالت برپا شده اند. این یک نمونه ای از این است که حضرت امیر علیه السلام در برپا داشتن عدالت به این ترتیب پایه ریزی کرده اند.

عرض کردیم که یکی از مطالب لازم توجه به حقوق است. چون عدل یعنی مراعات حقوق که در جامعه ی انسانی هر فردی حقی دارد ادای آن حق باعث عدالت می شود و عرض کردیم که شرح این حقوق در جلد 11 وسائل باب سوم از ابواب جهاد نفس، در جلد 11 وسائل بیست جلدی، اول جهاد عدو است که هفتاد و چند باب است بعد جهاد نفس است که صد و چند باب است. روایات جهاد نفس از جهاد عدو بیشتر است. در باب سوم از ابواب جهاد نفس صفحه 131 بابی است که حقوق را در آنجا ذکر کرده و این حقوق از امام سجاد علیه السلام نقل می شود که رساله ای در حقوق امام سجاد علیه السلام دارد. که عرض کردیم در تحف العقول هم صفحه 255 رساله ی امام سجاد در حقوق ذکر کرده. آخرش هم دارد «هذه خمسون حقا». این حقوق که در زندگی است 50 حق است و بر هر انسانی لازم است که به این حقوق توجه کند و در راه ادای این حقوق خودش را آماده کند. بنابراین بحث این طور می شود که اصل عدالت یکی از اصول حکومت آن حضرت است و بر این اساس هم پایه ریزی شده و شناخت آن حقوق بر ما لازم است تا بدانیم که عدالت یعنی رعایت و ادای حقوق.

عرض کردیم حضرت امیر علیه السلام در خطبه ی 207 نهج البلاغه که در جنگ صفین بوده یک خطبه ای ایراد کردند درباره ی همین حقوق. برای حضرت فرقی نمی کرده در هر کجا که می بودند می بایستی آن خطبه ها و بیانات خود را می داشتند. این خطبه در شرح خوئی جلد 14 صفحه 120. بعضی می پرسند که این خوئی کیست؟ البته ما باید به کتابخانه مراجعه کنیم. در کتابخانه شرح خوئی بر نهج البلاغه 23 جلدی می بینیم، بعد می رویم سراغ کتابفروشی ها. اول باید شناختی از این کتاب داشته باشیم. اسم کتاب "منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه" که شاید بهترین شرح نهج البلاغه است. میرزا حبیب الله خوئی که تقریبا از شاگردان شیخ انصاری بوده. شرح ابن میثم بحرانی که از علمای بسیار بزرگی است و معاصر خواجه نصیر الدین طوسی بوده که شرحی 5 جلدی بر نهج البلاغه دارد. بحث ما در جلد 4 صفحه 38 است. شرح ابن ابی الحدید که 20 جلد است جلد 11 صفحه 88، شرح فی ظلال که مال محمد جواد مغنیه است. مغنیه شهید از همین دودمان است که این شخص هم تفسیر فی ظلال دارد و هم نهج البلاغه فی ظلال دارد. جلد سوم صفحه 266. آن مقدار از خطبه که به بحث ما مربوط است به این ترتیب است خطبه 207. «خطبها فی الصفین» طبق شماره گذاری فیض الاسلام «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً بِوِلَایَةِ أَمْرِکُمْ» خداوند برای من بر عهده ی شما حقی قرار داده چرا؟ چون من نسبت به شما ولایت دارم. این ولایت ائمه : به جعل الهی است بعد از ائمه : در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام این ولایت از همانها سرچشمه می گیرد آنها جعل کردند ولایت را برای فقهای زمان غیبت. شایستگی هایی لازم است تا این ولایت به وجود بیاید. در صورتی هم رسمیت پیدا می کند که مردم بیعت کنند. در آن زمان بیعت، الان انتخابات که همان بیعت است. برای اینکه کسی که کسی را انتخاب می کند آن شخص خودش را کاندیدا کرده، شایستگی و برنامه ی خودش را برای شما بیان می کند و این که خودش را کاندیدا کرده این یک ایجاب از طرف اوست که متعهد می شود که حقوق شما را هر چه که هست ادا کند. شما که رأی می دهید این قبول

طرف شماست. یک تعهدی است متقابل بین انتخاب کننده و انتخاب شونده. این به جای بیعت آن زمان است. در آن زمان دست می دادند و بیعت می کردند. یک فقیهی از نظر اینکه شایستگی های فراوانی که دارد ذاتا شایستگی و لیاقت دارد؛ اما آن وقت رسمیت پیدا می کند و مشروعیت پیدا می کند که مردم هم رأی بدهند. اما در مورد ائمه : این طور نیست. خداوند در موردآنها جعل کرده در عین حال برای اینکه مردم اجتماع منظمی داشته باشند از مردم بیعت می خواستند. حضرت امیر علیه السلام می فرمایند که خداوند متعال حقی قرار داده برای من نسبت به شما ولایت امر شما «وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ» همان طور که من نسبت به شما حق دارم شما هم نسبت به من حق دارید حق یک امر متقابل است بین دو نفر «فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ» حق در تعریف وسیع ترین چیزها است. در بیان، حق خیلی آسان است، میدان سخن باز است و هر کسی در مورد عدالت صحبت می کند و وعده هایی می دهد؛ ولی وقتی مقام عمل برسد و انصاف به کار بگیریم بسیار میدان تنگی دارد. یعنی سخت است. شما می خواهید به عنوان یک والی در مورد انسان ها به عدالت رفتار کنید به یک شخص می خواهید کار بدهید به یک شخص می خواهید کمک کنید باید راه را باز کنید تا از لحاظ اقتصادی عدالت برقرار شود. از لحاظ منصب و گزینش و مقام و شایستگی ها عدالت اجتماعی برقرار شود. مثل این فرد زیاد هستند، باید تبعیضی در میان نباشد و همه به طور متساوی به حقوق خودشان برسند و اجحافی نباشد این کار آسانی نیست. این است که رعایت حق در یک خانواده مشکل است در یک روستا برای سرپرست اجرای عدالت مشکل تر. در یک شهر از آن مشکل تر. در یک استان از آن مشکل تر و در یک مملکت دیگر اشکل مشکلات است. برقرار کردن عدالت که این قدر تأکید شده خیلی کار مشکلی است. واقعا یک شخصی می خواهد که از همه جهت برجستگی و شایستگی داشته باشد. الان ایران یک مملکت است؛ در آن زمان حجاز، مصر، اردن، فلسطین، لبنان، سوریه اینها همه یک مملکت را تشکیل می دادند. از زمانی که جهاد شروع شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت کردند فتوحات زیادی انجام شد و بعد از خلافت خلفا بعد از 25 سال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خلافت را قبضه کرده و یک مملکت بسیار وسیعی بود که در آن مملکت افراد مختلفی وجود دارد و در میان اینها برقرار کردن عدالت کار آسانی نیست. این است که می فرمایند: در گفتن حق، خیلی میدان وسیع است و دم از عدالت زدن کار آسانی است اما اجرای آن میدان تنگی دارد. چرا؟ چون انسان باید خودش را به زحمت بیندازد و از تنگناها بگذرد تا بتواند عدالت را برقرار و اجرا کند. بعد می فرمایند «وَ أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ» بزرگترین حقی که خداوند برقرار کرده «حَقُّ الْوَالِي عَلَي الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَي الْوَالِي» در زندگی بشر این بزرگترین حق است. حقی که والی بر رعیت دارد و حقی که رعیت بر والی دارد «فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلٍّ عَلَي كُلٍّ» اینم فریضه است که خداوند برای هر یک نسبت به دیگری قرار داده بر هر والی، بر هر رعیت. چون همیشه حق دو طرف دارد. مثلا شوهر بایستی مخارج زن را بدهد. این حقی است که زن نسبت به شوهر دارد و از طرفی هم زن باید تمکین کند. بنابراین این دو در مقابل هم هستند تمکین از آن طرف باید باشد و از این طرف هم نفقه باید باشد. اگر او تمکین نکرد دیگر مرد نباید نفقه بدهد. حق همیشه همین طور است. فرزند بر پدر و مادر و پدر و مادر بر فرزند. این حقوق پنجاه گانه همه اش به همین ترتیب است. در اینجا حضرت امیر علیه السلام حق والی بر رعیت و رعیت بر والی را بیان می کنند. می فرمایند «فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ» این حقوق فلسفه اش این است. نظم و آرامش و الفت در سایه ی این حقوق است «وَ عِزّاً لِدِينِهِمْ» در صورتی عزت دین برقرار می ماند که این حقوق رعایت شود «فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ» رعیت هیچ گاه صالح نمی شود مگر این که ولاة صالح شود «وَ لَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا باسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ» از طرفی هم رعیت باید اطاعت کند و بپذیرد. آنچه که از طرف ولاة قانون گذاری می شود و از طرفی هم باید توجه داشت که ولاة هم باید بر اساس عدل حقوق خودشان را تنظیم کنند «فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَي الْوَالِي حَقَّهُ» رعیت اگر بپذیرند آنچه والی می گوید «وَ أَدَّي الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا» والی هم حق آنها را ادا کند، این چند خاصیت دارد: اول عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ» حق در میان آنها با عزت و ارجمندی برقرار می شود «وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ» قواعد دین پیاده می شود «وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ» نشانه های عدل در هر گوشه و کنار و هر موضوعی آشکار می شود «وَ جَرَتْ عَلَي أَذْلَالِهَا السُّنَنُ» جاده های سنت آن طوری که لازم است برقرار می شود و به راه می افتد «فَصَلُحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ» زمان شایسته و آراسته می شود «وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ» دولت برقرار و باقی می ماند «وَ يَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ» و دشمنان مأیوس می شوند، اگر حقوق به این ترتیب رعایت شود. «وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالِيَهَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ» اما اگر رعیت اطاعت نکند یا والی ظلم کند «اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ» کلمات مختلف می شود «وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ» نشانه های جور آشکار می شود «وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ» تبهکاری در دین فراوان می شود. همه هم می خواهند کار خودشان را با دین توجیه کنند. با اینکه نه رعیت به وظیفه عمل کرده و

نه والی عمل کرده. اما چون فضا، فضای اسلام و دین است، اینکه عمل نمی کند با دین کار خود را توجیه می کند و طرف مقابل نیز به همین ترتیب. «وَ تُرِکَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ» راه های سنت پیغمبر ﷺ ترک می شود «فَعُمِلَ بِالْهَوَي» و به هوای نفس عمل می شود «وَ عُطِّلَتِ الْأَحْکَامُ » و احکام تعطیل می شود « وَ کَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ » گرفتاری و دردها فراوان می شود «فَلَا یُسْتَوْحَشُ لِعَظِیمِ حَقٍّ عُطِّلَ» و کم کم حق پایمال می شود و اگر حق بزرگی هم پایمال شود کسی وحشت نمی کند. معروف منکر شده و منکر معروف شده. «فَهُنَالِکَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ وَ تَعِزُّ الْأَشْرَارُ» اگر این طور شد نیکوکاران ذلیل می شوند و بدکاران عزت پیدا می کنند «وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ عِنْدَ الْعِبَادِ» تبعات و آثار بد فراوان می شود. این یک فصلی است که مطالعه می کنید بر اساس همین آدرس که عرض کردم.

در آخر این فصل و خطبه یک نفر از جا برخاست و کلام طویلی را گفت. بالاخره یک فضای آزاد است. حضرت امیر ﷺ مطالبی را در مورد حق بیان کرده و شخصی هم بلند شده و توصیف و تمجید کرده. ولی توصیف و ثنا و ستایش زیاد. حضرت امیر ﷺ در اینجا که باید مطالبی گفته شود این را فرمودند: اولا فرمودند «مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ یُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ یُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَي الْکِبْرِ» بدانید که بدترین حالات ولاة و فرمانروا این است که مردم فکر کنند که او فخر را دوست می دارد و نسبت به مردم تکبر دارد. در اینجا چند چیز می فرمایند «فَلَا تُکَلِّمُونِي بِمَا تُکَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ » با من به صورتی که با جباران صحبت می کنند صحبت نکنید «وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا یُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ» و از من خجالت نکشید آن طوری که مردم در برابر فرمانروایان آزاد نیستند «وَ لَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ» خُلطه با من به مصانعه و تملق گفتن و چاپلوسی نباشد «وَ لَا تَظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقٍّ قِیلَ لِي» گمان نکنید که اگر حق را بگویید بر من سنگین باشد، نه این طور نیست. «وَ لَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي» من از شما نمی خواهم که مرا تعریف و تمجید کنید «فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ یُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ یُعْرَضَ عَلَیْهِ کَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَیْهِ» کسی که شنیدن حرف حق برایش سنگین است، عمل کردن به حق برایش سنگین تر است. نباید شنیدن حق برای انسان سنگین باشد. این کلمه ی بزرگی است. کسی که برایش سنگین است که به او حق را بگویند یا اینکه عدالت را بر او عرضه کنند، بدانید که برای او عمل کردن به حق برایش سنگین تر است. «فَلَا تَکُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ» هیچ گاه از گفتن حق و مشورت درباره ی عدل در برابر من خودداری نکنید. با من مشورت کنید و رأی و نظر خود را بر اساس عدل به من بگویید و حق را به من بگویید، که من برای شنیدن و اجرای آن آماده هستم. بنده چند مطلب را می خواستم عرض کنم که یک فصل آن این موضوع بود که مطالعه می کنید.ما نمونه هایی از عدالت حضرت امیر ﷺ را ذکر می کنیم. این خطبه ی 207 به این ترتیب که به عرض رسید یکی از نمونه های عدالت حضرت امیر ﷺ است. نمونه های دیگر را نیز می خواهیم خدمت شما عرض کنیم.

یکی از نمونه ها نامه ی 47 نهج البلاغه است. حضرت امیر ﷺ در شب 21 رمضان در آستانه ی شهادت در این نامه چیزهایی فرمودند اینکه «الله الله فی الصلاة الله الله فی الزکاة الله الله فی جیرانکم» را شما می دانید. بنده آن آخرش را می خواهم بگویم «یا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُلْفِیَنَّکُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِینَ خَوْضاً» ای فرزندان عبدالمطلب شما را نبینم که بعد از شهادت من خون مسلمان ها را می ریزید «تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ» بعد از اینکه من به شهادت رسیدم، ممکن است شما به جان مردم بیفتید که امیر المومنین ﷺ را چه کسی کشته؟ محرک چه کسی بوده؟ مسبب چه کسی بوده؟ نقشه را چه کسی کشیده؟ چنان که یک فرمانروا را می کشند بعد از آن که به آن شخص آسیبی رسید یا کشته شد آن اطرافیان به جان مردم می افتند و شخصی که ضربت را وارد کرده و بقیه ی مسائل را می روند و پیدا می کنند و همه ی آنها را مجازات می کنند. حضرت در این باره می فرمایند این یکی از موضوعات بسیار مهمی است که عدالت را می رساند. حضرت می فرمایند: نبینم بعد از اینکه من از دنیا رفتم، شما خون مردم را می ریزید. «أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي» فقط بعد از کشته شدن من قاتل من را بکشید و السلام. «انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ» من که از دنیا رفتم شما به ضربت نگاه کنید و اینکه آن ضربت به چه اندازه کارگر بوده در برابر همان یک ضربت یک ضربت بزنید و السلام «وَ لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ» مبادا اعضای بدن او را قطع کنید دست ببرید یا پا قطع کنید «فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ إِیَّاکُمْ وَ الْمُثْلَةَ وَ لَوْ بِالْکَلْبِ الْعَقُورِ» از مثله بپرهیزید هر چند یک سگی درنده باشد. اسلام مثله را به طور کلی نهی کرده. ممکن است اشخاصی باشند که از شدت غیظ و غضب دست و پای قاتل مرا قطع کنند، نه این طور نباشد؛ او یک ضربه زده شما هم یک ضربه بیشتر نزنید.

این یکی از نمونه های عدالت حضرت است. که در نامه ی 47 نهج البلاغه وجود دارد. این را که بنده می نوشتم به یاد شعری از شهریار افتادم که می گوید:

ای رهبر مهربان و معصوم ای دشمن ظلم ویار مظلوم

شبها به خرابه های خاموش نان فقرا کشیده بر دوش
با دست کرم ز رادمردی نان در دهن یتیم کردی
در کشور اگر گرسنه ای بود از غصه ی او دلت نیاسود
یک لحظه سرت ندید بالین چشم تو نکرد خواب شیرین
کی غیر تو پیشوای عادل بخشیده غذای خود به قاتل

در همان موقع هم که هنوز حضرت به شهادت نرسیده بودند اگر شیر می آوردند می فرمودند به ابن ملجم بدهید. این مطلب دوم بود.

حالا مطلب سوم اگر یادت باشد ما در جلسه قبل عرض کردیم که جرج جرداق مسیحی لبنانی هنگامی که کتاب "صوت العدالة الانسانیة" را نوشت و فرستاد خدمت آیت الله بروجردی (اعلی الله مقامه). آقا وقتی که مطالعه کردند، فرمودند این کتاب را به فارسی ترجمه کنید. در آن زمان ترجمه شد. اخیرا هم در قم ترجمه شده که در کتاب فروشی ها وجود دارد. که پنج جلد در یک جلد وجود دارد. کتاب از جهت اینکه نویسنده تمام عنایت به نهج البلاغه دارد و خواسته که عظمت و شخصیت آن حضرت را از این آینه ببیند، از این جهت خیلی مهم است. هر چند این را باید عرض کنم که آن مقامی که ما نسبت به حضرت امیر علیه السلام قائل هستیم، یک مسیحی نمی تواند قائل باشد. چون ما جور دیگری فکر می کنیم و فرهنگ ما جور دیگری است. امام (رضوان الله علیه) فرمودند ما به اندازه ی عقلمان حضرت را می شناسیم، کنه حضرت را نمی توانیم بفهمیم. اما یک مسیحی چون مسیحی است، حرفهایی که زده است با توجه به نهج البلاغه خیلی قابل مطالعه است. این را مطالعه می کنید. در آن نامه ی حضرت به مالک اشتر را نوشته، که نامه ی 53 است. در این نامه کلمات فراوانی است که الان هم در سازمان ملل به عنوان یک منشوری این نامه نگهداری می شود. در آنجا این عبارت را دارد که «وَ إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوُلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ» با فضیلت ترین نور چشم فرمانروایان آن است که عدالت در شهرها برقرار باشد. بعد از اینکه این را نوشته گفته خوب است که ما مقایسه کنیم بین مفاد این عهدنامه و منشور سازمان ملل. بعد رفته سراغ منشور. خوب ما در این زمان باید بفهمیم. خلاصه ی مطلب این که بعد از جنگ جهانی دوم در سال 1945. آن روز به قول خودشان بزرگانی بعد از پایان جنگ نشستند، گفتند برای اینکه دنیا، دنیایی باشد سراسر صلح و صفا و عدالت، بیاییم و یک منشوری بنویسیم. این منشور در سازمان برقرار باشد و اجرا شود تا دنیا از جنگ و خونریزی برکنار باشد. نوشتند. ایشان اول این نامه ی مالک اشتر را نوشته بعد آمده آن منشور را نوشته. 26 ماده نوشته. ماده ی اول این است که همه ی افراد جهان آزاد به دنیا می آیند و همه با هم مساوی و برادرند و همه باید به هم با نظر اخوت و برادری نگاه کنند. بعد ایشان نوشته که نامه ی امیرالمومنین از چهار جهت برتری دارد بر آن منشور. اول اینکه منشور ملل را هزاران نفر از خردمندان جهان در طی چهار سال نوشتند. گفتند همه ی خردمنان جهان نظراتشان را بیاورند همه را جمع کردند و از همه ی اینها منشوری نوشتند.ولی حضرت علی آن را به تنهایی نوشت. دوم اینکه اینها خیلی سعی کردند در دنیای علم و پیشرفت های علمی با تجربه های فراوان این منشور را بنویسند. اما نوشته امیر المومنین مال چهارده قرن قبل است. در آن زمان که زمان جاهلیت بود. ولی اینها بعد از پیشرفت دنیا این منشور را نوشتند. سوم اینکه واضعین منشور ملل و نویسندگان و گردآوردگان بیهوده لاف و گزاف فراوان زدند و خودستایی کردند و هزاران منت بر دوش مردم گذاشتند اما علی بن ابیطالب با کمال تواضع و فروتنی نوشت و در اختیار مردم قرار داد و چهارم که از همه مهم تر است نویسندگان منشور خونها ریختند و فسادها برانگیختند هنوز مرکب نوشته آنها خشک نشده بود شروع کردند به کشتن مردم و ظلم و طغیان و کشورگشایی، ولی علی بن ابیطالب این را نوشت و تا آخرین قطره ی خون هم به آن عمل کرد. در راه همین عدالت «قتل فی محراب عبادته لشدة عدله» آدرس این در صفحه ی 379 ترجمه ی امام امیر المومنین که نویسنده ی آن جرج جرداق است. به فارسی هم ترجمه شده. این مطلب را مطالعه بفرمایید بقیه انشاء الله برای بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نود و چهارم تاریخ:۸۸/۲/۵

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال در باره ی اقسام جهاد بود. اولین قسمی که عرض شد جهاد برای نجات مستضعفین از سیطره ی مستکبران بود. دوم جهاد با سلاطین و ظالمان و جباران و تفاوت بین ما و اهل سنت هم در این مسئله ذکر شد. سوم جهاد برای رفع فتنه که در قرآن مجید هم آیاتی درباره ی این موضوع وجود دارد. از طرفی هم آیه ای درباره ی فساد است. باید بحث شود که آیا فتنه و فساد یک چیز است که هر یک مستقلاً علت وجوب جهاد می باشند؟ یا فتنه و فساد دو چیز است؟

درباره ی فتنه در سوره ی انفال (وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِير) این آیه ی 39 در سوره ی هشتم سوره ی انفال وجود دارد. در سوره ی بقره هم (وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلاَّ عَلَي الظَّالِمِين) این آیه ی 193 از سوره ی بقره است. بنابراین طبق این دو آیه اقلاً، قتال و جهاد در موردی که مسلمان ها در مقابل فتنه قرار بگیرند لازم است که برای رفع فتنه جهاد کنند.

فساد هم آیه دارد (وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْض) این آیه هم در سوره ی بقره بعد از جریان قیام طالوت و داوود در برابر جالوت است که خداوند قصه اش را در سوره ی بقره ذکر کرده، که بالاخره قومی از بنی اسرائیل گفتند ما یک نفر فرمانده می خواهیم که با جالوت بجنگیم. بالاخره خداوند وسیله فراهم کرد و در برابر جالوت جنگیدند. در ضمن آیات استفاده می شود (وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا) کسانی که مطالبه می کردند برای جهاد در برابر جالوت کسانی بودند که به اینها ظلم شده بود و از خانه هایشان بیرون رانده شده بودند. خلاصه خداوند هم وسیله ای فراهم کرد (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشاءُ) پشت سرش (وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) این آیه 251 از سوره ی بقره است. یستفاد از این آیه به اینکه قیام برای دفع فساد هم، جهاد است و مشروع و لازم است.

حالا فتنه و فساد یک چیز هستند یا هر یک مستقل هستند برای جهاد. آیا در معنا فتنه و فساد مآلاً به یک چیز برمی گردند؟ نسبتشان چگونه است عام و خاص مطلق است یا عام و خاص من وجه یا مثل ترادف و تصادق با هم تطابق دارند؟ مثل اینکه فتنه یک پوششی از صحت و حق به جانبی دارد. ولی باطنش و عمق آن گاهی منجر به فساد می شود. یکی از الفاظ که در قرآن کریم استعمال زیاد دارد و معانی متفاوتی دارد. حتی گاهی خداوند به خودش نسبت می دهد. یک کلمه چند معنا دارد و یک معنای جامع کلی دارد و بر اساس موارد مصادیق متعددی پیدا می کند. آیا لفظش یک لفظ مشترک است مثل عین که برای چند معنا وضع شده؟ یا مشترک معنوی است، برای جامع وضع شده. منتهی این معنای جامع کلی در موارد مختلف مصادیق متعددی پیدا می کند؟ کدام است؟

یکی از بحث های امروز همین است که بحث قرآنی است. فتنه در قرآن در جاهای مختلف با معانی متفاوت ذکر شده. که شاید این معانی متفاوت مصادیق یک کلی باشند. گاهی حتی خداوند به خودش نسبت دارد (وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِم) که در اینجا به معنای امتحان به کار برده می شود. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) دارند که فتنه در لغت به معنای داخل کردن طلا در آتش است. طلا را در میان آتش قرار دهیم تا معلوم شود خلوص دارد، چند عیار است و به چه صورتی است؟ اصل لغت این است و لیکن غالباً استعمال می شود در بلا و تعذیب و قتل و به هم زدن امنیت. در قرآن کریم در آیه 102 سوره ی بقره آیت الله طباطبایی معنای عجیبی برایش ذکر کرده اند که بدانیم خیلی خوب است. بعد از ذکر معانی فرمودند این آیه یک میلیون و دویست و شصت هزار معنا دارد. این ظرافت قرآن است که یک آیه احتمال این همه معنا را دارد. در جلد اول تفسیر المیزان صفحه 236 بعد از ذکر آیه 102 از سوره ی بقره که آیه این است (وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطينُ عَلي مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَ لكِنَّ الشَّياطينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَي الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ ماروُتَ وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّي يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ ...) می گوید «و إذا ضربت بعض الأرقام التی ذکرناها من الاحتمالات فی البعض الآخر، ارتقی الاحتمالات إلی کمیة عجیبة» احتمالات مختلف را بعضی را در بعضی ضرب کنیم، احتمالات معنی آیه به یک کمیت عجیب می رسد «و هی ما یقرب من ألف ألف و مائتین و ستین ألف احتمال!.» یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال در این آیه است. این یکی از عجایب این آیه است که در هیچ آیه از قرآن به این صورت نیست و ایشان می فرمایند این ظرافت قرآن است که یک مطلبی را بیان می کند که احتمالات معانی به یک میلیون و دویست و شصت هزار تا می رسد و کلمه فتنه هم در اینجا به

کار برده شده (وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ) هاروت و ماروت به مردم سحر یاد می دادند (حَتَّي يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ) می گفتند این برای آزمایش است می خواهیم ببینیم شما این را در کجا به کار می برید. در اینجا می گویند معنای فتنه این است. البته این احتمالات در خود آیه است نه در معنای فتنه.

در روزی که بنده معانی فتنه را می گفتم یک موضوعی بود که بعدا دیدم و نگفتم. در خطبه ی حضرت زهرا 3 دارد که «زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَة أَلا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِين» جریان ابوبکر فتنه بود که ظاهری برایش درست کرده بودند. فتنه همیشه همین طور است یک پرده و پوششی از صحت و حق به جانبی دارد. اما در باطنش یک مکر و حیله و مطلبی پنهان است. گفتند حضرت امیر المؤمنین جوان هستند و فلانی و فلانی سنشان بیشتر است. این یک مطلب بود. ثانیاً به اینکه حضرت در جنگها و جهادها خیلی ها را کشته و آنها در دلشان کینه هایی وجود دارد و اگر حضرت خلیفه شود آن کینه ها به جوشش می آید و ممکن است فتنه به وجود بیاورند، خلاصه از این قبیل چیزها. که فرمودند «زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَة أَلا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِين». آیه از آیات سوره ی توبه است. بعد زن های مدینه رفتند خدمت حضرت زهرا 3 برای احوالپرسی در آنجا هم فرمودند که «و ابشروا بِسَيْفٍ صَارِمٍ...وَ اسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِين» حالا که شما از فتنه ترسیدید و این جریان را به وجود آوردید در آینده منتظر شمشیر برنده و استبداد ظالمین باشید.

خلاصه این معانی فتنه است و آیات قرآن و شواهد عرض شد. مسلم است که یکی از جاهایی که جهاد لازم است و مشروعیت دارد و لازم است در برابر فتنه و برای رفع فتنه است. حالا آیا فساد هم با فتنه یک معنا دارد یا فساد با فتنه فرق دارد؟ نسبتشان با هم چه نسبتی است، هر کجا فتنه است فساد هم است ولی هر کجا فساد هم است فتنه هم است، تا تساوی در معنا داشته باشند؟ و از آن طرف شکی نداریم که قرآن مجید همان طوری که برای رفع فتنه جهاد را تشریع می کند برای رفع فساد هم می گوید (وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْض) این را هم بعد از جهادی که از طرف طالوت و داوود صورت گرفته بود برای از بین بردن فتنه ی جالوت ذکر شده.

فساد در جاهای زیادی از قرآن به کار برده شده مثل (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّة) یا اینکه (إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلاد وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذاب) درباره جباران و این چنین قرآن کلمه ی فساد هم به کار می برد. حسن بحث ما در این است که بیشتر قرآنی است.

آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان درباره ی فساد بحثی دارند. ایشان در جلد دوم تفسیر المیزان صفحه ی 98 در آیاتی که در سوره ی بقره است (وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسَاد) می فرمایند فساد دو نوع داریم. یک فساد تکوینی و یک فساد تشریعی. فساد تکوینی این است که عالم، عالم کون و فساد است. یکی از بحث های فلسفی ــ به معنای شناخت حقایق موجودات ــ خیلی مهم این است که این عالم ما عالم کون و فساد است و به قول ایشان تنازع بقا است. برای اینکه موادی از این عالم رو به تکامل می روند ولی بعداً همین مواد متلاشی می شوند. مواد خاکی کم کم نطفه می شوند و کم کم به انسان تبدیل می شوند. بعد دوباره همان بدن انسان متلاشی می شود و برمی گردد به خاک. این کون یعنی تشکل بدن از مواد خاکی به صورت یک انسان. دوباره مرگ است و متلاشی شدن اعضا و تبدیل به خاک، که این فساد است. ایشان می فرمایند خداوند متعال خودش این را مقرر کرده. نمی گوید (لا يُحِبُّ الْفَساد) این تقدیر پروردگار است. نظام هستی بر همین محور حرکت می کند. حیات است و موت و کون و فساد. پس یک فساد تکوینی داریم که این (لا يُحِبُّ) نیست. این خدا خودش مقدر این است و قاضی این است و وجاعل این است.

اما شرعاً: خداوند متعال برای اینکه در دار تکلیف وظایفی وجود دارد و آن وظایف باعث اصلاح زندگی است. هم وظایف اخلاقی، هم اعتقادی و هم عملی که ما تمام احکام اسلام را در این سه صورت خلاصه می کنیم. وظایف اعتقادی مربوط به قلب است و باورها. وظایف اخلاقی مربوط به ملکات پسندیده و رذیله است. علم اخلاق متکلف بیان اخلاق است از لحاظ صلاح و فساد. معارف عملی اسلام، واجبات عملی، محرمات، همه ی اینها برای اصلاح و تکامل است. خداوند مقرراتی وضع کرده در هر سه مورد، اگر کسی از آن مقررات تخطی کند می شود فساد. تشریعاً فساد است و تمام آیات قرآن که از فساد افساد انتقاد می کند بر می گردد به همان فساد تشریعاً. به خاطر اینکه سلاطین یا هر کسی که می خواهد افساد به وجود بیاید همین کار را می کند. کشتار بی جا، تخریب بی جا بلاها و مصیبت ها برای مردم به وجود می آورد این افساد می شود. حالا این فساد به این معنا با آن فتنه به آن معنا با هم چه نسبتی دارند؟ این دو با هم تصادق پیدا می کنند. اما فتنه نوعاً در جایی به کار برده می شود که یک پوششی از حق به جانب به آن می زنند که درست هم نیست. ولی باطنش فساد است، باطنش اخلال

به امنیت است و بلا و مصیبت و کشتار است. فتنه در آنجا به کار برده می شود. اما فساد معلوم است. فساد بی پرده همان کشتار و تخریب است. بنابراین فتنه و فساد مفهوماً یکی نیستند، بله مصداقاً هر کجا فتنه باشد فساد هم است. ولی هر کجا فساد باشد فتنه نیست. فساد مثلاً شمشیر کشیده برای کشتن مردم این فتنه نیست. اما فتنه آنجایی است که گاهی ظاهری دارد فریبنده. اشخاصی هم ممکن است گاهی فریب آن ظاهر را بخورند. ولی باطنش فساد است و اخلال به امنیت است و مصیبت.

خلاصه ما اصراری نداریم در بحث جهادی ما این است که خداوند متعال در قرآن هم برای رفع فتنه جهاد را لازم و مشروع کرده که عرض کردیم هم برای رفع فساد. حالا اگر یکی بدانیم، که یکی است و اگر دو تا بدانیم ظاهراً فتنه اعم است از فساد. هر کجا فتنه است فساد هم هست و لی گاهی فساد است بدون فتنه بدون پوشش مثل حمله ی چنگیز. این دیگر فساد است اما گاهی یک لعاب و پوششی هم روی آن قرار می گیرد. خلاصه این بحث ما که مربوط به قسم سوم که جهاد برای رفع فتنه و فساد.

حالا برویم سراغ قسم چهارم که جهاد برای ازاله ی منکر است که بر می گردد به بحث امر به معروف و نهی از منکر. امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارند اولش با ملایمت و نصیحت و تذکر است کم کم بالا می رود گاهی می رسد به جایی که برای نهی از منکر باید به جهاد بپردازیم. مثلاً شخصی در یک جایی کارخانه ی شراب سازی درست کرده یا شراب فروشی دارد. ما رفتیم و نصیحت کردیم نشد. الفاظ خشن هم به کار بردیم نشد. ناچار می شویم که قیام کنیم برای خراب کردن فاحشه خانه ها و امثال اینها. این یک نوع جهاد است این جهاد برای ازاله ی منکر است در عین حال یک نوع امر به معروف و نهی از منکر هم است. خود جهاد یک فردی از افراد معروف است در امر به معروف. اما دلیلش یکی از این روایت ها است که می خوانیم.

این روایت در فروع کافی جلد پنجم عرض کردم که کافی 8 جلد است جلد اول و دوم را اصول می گویند از آنجا تا جلد هفتم را فروع می گویند و جلد هشتم را روضه ی کافی می گویند. خبری که می خواهیم بخوانیم در جلد پنجم صفحه 55 است. صاحب وسائل این روایت را چند قسمت کرده هر قسمت را در یک باب ذکر کرده. انسان واقعاً وقتی همه ی خبر را بخواند و مراجعه کند به وسائل آن وقت قدر کار مهم آیت الله العظمی بروجردی (اعلی الله مقامه) را می فهمد. که ایشان در بحثشان مکرر فرمودند خیلی وسائل کتاب خوبی است قرن ها هم مورد استفاده ی فقها در استنباط به کار رفته و 35 هزار حدیث هم در وسائل درباره ی احکام وجود دارد. 22 هزار حدیث هم در مستدرک که مجموعاً می شود 57 هزار حدیث. وسائل خیلی کتاب مهمی است اما یکی از نواقص آن تکه تکه کردن روایات است. صاحب وسائل سعی کرده به تعداد فروع فقهی باب درست کند. خلاصه باب زیاد درست کرده. وقتی که باب زیاد درست می کند می بیند که یک روایت چند مطلب دارد و با چند فرع فقهی تناسب دارد ناچار روایت را تکه تکه می کند و هر قسمت را در یک جا نقل می کند. گاهی هم چیزی درست می کند که حکم فرعی فقهی نیست ولی عنایت دارد به باب درست کردن.

مثلاً ما در روایات داریم که عطسه کردن خوب است و خواصیت دارد. دارد "باب استحباب العطاس". مستحب است که انسان عطسه کند. مستحب نیست. عطسه فوایدی دارد. آمده بابی درست کرده "باب استحباب العطاس" از این قبیل موارد هم دارد.

بالاخره تکه تکه کردن خبر باعث شده این بعضی از چیزهاست که خبر به هم ملزم شود اینها قرینه اند بر فهم مطلب. صدر قرینه ی ذیل است و ذیل قرینه ی صدر است. جملات با هم پشت سر هم باشند خیلی فرق می کند. بنده این خبر را از فروع کافی نقل می کنم اما وسائل چند تکه است یک تکه اش را نقل می کنم.

در فروع کافی جلد پنجم صفحه 55 شما چند جا همین حدیث را تکه تکه هایش را نقل کردید اما حالا ببینید که این حدیث یک حدیث مفصلی است و با هم ارتباط دارد. باب امر به معروف و نهی از منکر «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بِشْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عِصْمَةَ قَاضِي مَرْوَ» کلینی «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا» قبلاً گفتیم که این عده چه کسانی هستند و چند نفرند «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ» این هم بسیار خوب است اما «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا» این می شود مرسل به ابهام واسطه. نمی شناسیمش «عَنْ بِشْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ» مجهول الحال است و توثیق نشده «عَنْ أَبِي عِصْمَةَ قَاضِي مَرْوَ» این هم توثیق نشده. خبر از لحاظ سند قوی نیست «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع» از جابر جوفی و از حضرت باقر علیه السلام. جابر خیلی خوب است «قَالَ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ» در آخرالزمان طایفه ای به وجود می آیند «يَنْبَعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ» در وسائل هست "يَتَّبِعُ" غلط است در میان آن قوم پیدا می شوند "ینبع" یعنی می جوشند و به وجود می آیند. در میان مردم آخرالزمان قومی ریاکار به وجود می آیند «يَتَقَرَّءُونَ وَ يَتَنَسَّكُونَ» "تقرء" یعنی خودشان را قاری قرآن معرفی می کنند. باب تفعل برای این

است که انسان چیزی به خودش می بندد ولی واقعیت این طـور نیسـت. "تَزَهُّد" کسی زهد را به خودش بسته در صورتی که زاهد نیست خلاصـه چیزی انسان به خودش ببندد واقعیت ندارد نوعـاً بـرای ایـن مـی آیـد «یَتَقَرَّءُونَ» یعنی خودشان را قراء معرفی می کنند ولی ایـن قـرّاء حقیقـی نیستند « یَتَنَسَّکُونَ» خودشان را ناسـک و عابـد معـرفی مـی کننـد ولی ناسک و عابد نیستند «حُدَثَاءُ سُفَهَاءُ» "حدثاء" جمـع حـدیث اسـت مثـل "ضعفاء" جمع ضعیف تازه به کار افتاده و "سفهاء" جمع سـفیه اسـت. ایـن افراد «لَا یُوجِبُونَ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ» این افراد امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند مگر موقعی که برایشان ضرر نداشته باشد اگر ضرر داشته باشد امر به معروف نمی کننـد «لَـا یُوجِبُـونَ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ» اینها وقتی کـه امنـوا الضرر باشند امر به معروف و نهی از منکر می کننـد «یَطْلُبُـونَ لِأَنْفُسِـهِمُ الرُّخَصَ وَ الْمَعَاذِیرَ» اینـها بـرای خودشـان رخصـت هـایی مـی طلبنـد توجیهاتی می کنند که شانه خالی می کنند از امـر بـه معـروف و نهـی از منکر. برای خالی کردن شانه یک توجیهاتی می کننـد «یَطْلُبُـونَ لِأَنْفُسِـهِمُ الرُّخَصَ» "رخص" جمع رخصت است مثل "غرف" جمع غرفه «وَ الْمَعَاذِیرَ» عذرهایی برای خودشان می تراشند که از ایـن کـار شـانه خـالی کننـد «یَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ» اینها دنبال لغزشـهای علمـا مـی رونـد. یکـی از چیزهایی که در آخر الزمان هست و مذمت شده این است که گاهی مردم مسلمان دنبال لغزشهای علما بروند. یک عالمی هست انسان کـه معصـوم که نیست. معصومین افراد معدودی هستند. عالمی هست و صد تا نقطه ی مثبت دارد بالاخره انسان خالی از اشتباه نیست یا یک اشتباهی هم کرده افرادی که این چنین هستند دنبال لغزشهای علمـا مـی گردنـد کـه آن را بهانه کنند برای کوبیدن اسلام یا بـرای شـانه خـالی کـردن خودشـان از وظیفه ی خودشان. «یَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ» اینها می گردند که زلات علما را پیدا کنند «وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ» می گردند دنبال فساد عمل علمـا «یُقْبِلُـونَ عَلَي الصَّلَاةِ وَ الصِّیَامِ وَ مَا لَا یَکْلِمُهُمْ» کَلِمَ، یکلِمُ یعنی چیزی که به انسان ضرر برساند، زخم برساند. اینها نماز خوب می خوانند و روزه هم بگیرند دنبال چیزهایی می روند که برایشان ضرر نداشته باشد.

خیلی از مقدسین، مقدس نماها که امام (رضـوان الله تعـالی علیـه) گاهی یک الفاظ خیلی تندی درباره ی بعضی از مقدسین به کار می برد. چرا برای اینکه گاهی می فرمودند کـه ضـرر اینـها بـه اسـلام از ضـرر منافقین و کفار هم بیشتر است. چون قیافه ی خیلی حق بـه جانـب دارد مردم به آن ظاهر ش جلب توجه می کنند بعد می بیند که بـه آن اسـلام ناب عمل نمی کند و این باعث می شود که بسـیاری از مـردم هـم شـانه خالی کنند. بقیه اش برای فردا

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نود و پنجم تاریخ: ۸۸/۲/۶

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در بحث اقسام جهاد چهارمین نوعی که مورد بحث واقع شد، جهاد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر است. گاهی از اوقات امر به معروف یعنی ایجاد معروف، به وجود آوردن معروف یا ازاله ی منکر احتیاج به جهاد و قیام و برخورد شدیدی پیدا می کند. بحث ما اینجاست. چون برای امر کردن به معروف و نهی از منکر مراتبی هست. مرتبه ی اول انکار قلبی است. که انسان قلباً نسبت به آن معصیت منزجر و متنفر باشد. این مرحله ی اول نهی از منکر است. دوم به لسان. با زبانش، آن هم مراتب دارد. از ملایم شروع می شود. نصیحت و ملایمت و بعد بالاخره هر کس است با زبان، شدت پیدا می کند. آن هم به لسان است. اینها در بحث امر به معروف باید بحث شود. سوم به ید. قلباً، لساناً، یداً، با "ید". این هم دو معنا دارد. یکی اینکه انسان خودش، با دست خودش. معروف یعنی هر کار خوب. با دست خودش کسی کتاب می نویسد، یک نوع امر به معروف است. امر در اینجا به معنای آن نیست که دیگری را امر کنیم. یعنی وادار کردن خودمان یا دیگری به انجام معروف. بالاخره بسیاری از معروفها با ید خود شخص انجام می شود. بحثی نداریم. بسیاری از منکرات هم با ید شخص. شما خودتان شخصاً یک نفر شرابی را نابود می کند مثلاً. خوب این یک نوع از بین بردن منکر است. یک معنی ید این است که انسان خودش با دست خودش معروفی را ایجاد کند یا منکری را از بین ببرد. آن هم بحث ما نیست. ید به این معنا محل بحث نیست. ید به معنی اینکه انسان با دستش شمشیر بگیرد و قیام کند و جهاد کند. این محل بحث ماست. که بعضی از اوقات امر به معروف و نهی از منکر با جهاد است. شرابخانه ای است که می خواهیم خرابش کنیم. مسلماً برخوردی به وجود خواهد آمد. جرح و قتلی به وجود خواهد آمد و هکذا. ما می خواهیم عرض کنیم یک قسم از اقسام جهاد تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر قرار می گیرد. به عبارت روشن تر جهاد برای ازاله ی منکر. می خواهیم که ما جهاد کنیم، با شمشیر قیام کنیم، برخورد کنیم. این برخورد مستلزم جرح و قتل خواهد بود. این یک نوع جهاد است. منتها جهاد برای ازاله ی منکر. در این رابطه ما از روایات استفاده می کنیم.

ما کلامان در برابر فقهای بزرگ ما (رضوان الله علیهم) که جهاد را سه قسم کردند، گفتیم نه اقسام فراوان دارد. آنها گفتند یک جهاد برای دعوت به اسلام است که می رسیم. یک جهاد هم جهاد دفاع است، مقداری بحث کردیم باز هم بحث می کنیم. یک جهاد هم جهاد بغاة. با کسانی که در برابر حکومت اسلامی و امام عصر و زمان قیام کنند و آن حکومت را نپذیرند. مثل قاسطین، مارقین، ناکسین. اینها سه قسم گفته بودند. ما گفتیم نه خیر جهاد بر حسب آیات قرآن و روایات اهل بیت : اقسام زیادی پیدا می کند. حالا در آن زمان شاید، زمان اقتضا می کرده که به همین اکتفا کنند و همین را هم کمرنگ اکتفا کنند. اما ما گفتیم که ما به تمام علما وظیفه داریم با نظر بسیار بسیار تکریم و تجلیل نگاه کنیم. چیزی هم اگر عرض می کنیم. بحث علمی است و در حوزه ی علمیه است و اینهاست. دیروز که راجع به وسائل الشیعه چیزی گفتم، ما که نمی خواهیم نسبت به علما خدای نکرده مطلبی گفته باشیم که بر خلاف مقام شامخ آنها باشد. اما خوب. اینها همان سه قسم را گفته بودند. زمانشان اقتضا می کرده که به همان سه قسم اکتفا کنند، بسیار کمرنگ. ولی خوب وقتی ما با روایات و اخبار و آیات مطلب را حساب می کنیم جهاد خیلی اقسام پیدا می کند.

ما یک قسم داریم جهاد برای نجات مستضعفان از چنگال مستکبران. این یک قسم است. قسم دوم جهاد در برابر سلاطین و جباران. مثل قیام سیدالشهداء علیه السلام و امثال آن که موارد فراوان ذکر کردیم. یک قسم این بود. قسم سوم جهاد برای دفع فتنه، که آیات قرآن می گفت و دفع فساد. این سوم بود. اینها را بحث کردیم. چهارم جهادی است برای ازاله ی منکر. برای اجرا و عملی ساختن امر به معروف و نهی از منکر. آن هم با "ید". این مرتبه اش می شود جهاد و به بحث ما مربوط می شود. اما مراتب دیگر امر به معروف بحث آخر. با بحث ما که در جهاد داریم بحث می کنیم مربوط نمی شود. از روایات استفاده می کنیم این نوع جهاد را.

این خبر که دیروز مقداری خوانده شد گفتیم که خبر در فروع کافی جلد ۵ صفحه ۵۵. ولیکن در وسائل هم ذکر کرده. منتها قطعه قطعه کرده. یک قطعه اش مثلاً جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۳. باب ۳ از ابواب امر و نهی. قطعه قطعه کرده، یک قطعه اش آنجاست. آن قطعه هم که به بحث ما مربوط است همانجاست. جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۳ باب ۳ از ابواب امر و نهی. وسائل ۲۰ جلدی البته. این خبر این بود که حضرت باقر علیه السلام فرمودند «یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْم» از آخر الزمان خبر می دهد. یکی از چیزهایی که در فرهنگ ما بسیار وسیع است، هشدار درباره ی آخر

الزمان است. ائمه : برای اینکه مسلمانها، شیعه ها بدانند، مهیا باشند، جریان آخر الزمان چگونه خواهد بود؟! شما باید در آن زمان، چه ها به وجود خواهد آمد و دین خودتان را چگونه نگه دارید و وظیفه ی شما در آن زمان چیه؟! یک وقت من حساب کردم در بحار الانوار ۱۵۳ حدیث در کلمه ی آخرالزمان دارد. اگر کسی واقعاً این احادیث را جمع کند خیلی آموزنده است که در آخرالزمان چه خواهد شد. در ۱۵۳ حدیث کلمه ی آخر الزمان واقع شده. خوب خیلی مطالب هست. خیلی مهم بوده که اینقدر رویش تأکید شده و اهتمام به عمل آمده. گفتیم سند خبر همان طور که عرض کردیم قوی نیست. ولی «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ یَتْبَعُ» در وسائل است که "یتبع" اما غلط است. در کافی نسخه صحیح که مراجعه کنید "ینبع" است. یعنی به وجود می آید می جوشد. در آخر الزمان قومی می جوشند، به وجود می آیند «مُرَاءُونَ» ریاکار می شوند. «یَتَقَرَّءُونَ» یعنی قاری قرآن بودن را به خودشان می بندند. از باب تفعل برای بستن چیزی به خودشان. «وَ یَتَنَسَّکُونَ» ناسک بودن و عابد بودن را به خودشان می بندند. «حُدَثَاءُ سُفَهَاءُ» تازه به وجود آمده اند. و سفیه اند. عقل کامل ندارند. اینها «لَا یُوجِبُونَ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ» اینها امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی دانند. «إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ» فقط در جایی که ضرر نداشته باشد امر به معروف و نهی از منکر می کنند. «یَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرُّخَصَ وَ الْمَعَاذِیرَ» اینها برای خودشان، برای اینکه شانه خالی کنند از انجام این وظیفه. برای خودشان رخصت هایی می تراشند. درست می کنند. توجیه می کنند. برای خودشان عذرها و بهانه هایی را توجیه می کنند و درست می کنند. «یَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ» اینها می افتند دنبال لغزشهای علما. برای خاطر اینکه کارهای خودشان را توجیه کنند. یکی از کارهایشان این است که لغزشهای علما را پیدا می کنند. تا می گوییم چرا فلان کار را کردی؟ می گوید فلان کس که عالم است هم این کار را کرده. «یَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ» در وسائل هست که "فساد علمهم" ولی نه "فساد عملهم" درست است. «یُقْبِلُونَ عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصِّیَامِ» حدیث مشتمل بر انتقاد بسیار شدیدی است. این قبیل افراد به نماز و روزه اقبال می کنند. نماز خیلی سرمایه گذاری لازم ندارد. آب فراوان، وضو می گیری و نماز می خوانی. روزه هم می گیرند. «وَ مَا لَا یَکْلِمُهُمْ» دنبال چیزی هستند که به آنها ضرر نمی رساند. "کَلَمَ"، "یکلِمُ" یعنی ضرر رساندن و زخم کردن. «وَ مَا لَا یَکْلِمُهُمْ فِی نَفْسٍ وَ لَا مَالٍ» یعنی چیزی که ضرر مالی برای آنها ندارد. ضرر نفسی هم ندارد به آن اقبال می کنند. «وَ لَوْ أَضَرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا یَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا» اگر نماز ضرر می رساند به عملهای آنها، به مالشان ضرر می زد یا به بدنشان، همان نماز را هم نمی خواندند. نمازی هم که می خوانند آن جوری است که با آن شرایطی است که به آنها ضرر نرساند. «وَ لَوْ أَضَرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا یَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا کَمَا رَفَضُوا أَسْمَی الْفَرَائِضِ وَ أَشْرَفَهَا» اینها «أَسْمَی الْفَرَائِضِ» سامی ترین و عالی ترین فرائض را ترک کردند. اشرف فرائض را ترک کردند. چیه آن اشرف فرائض ها؟ امر به معروف و نهی از منکر. بعد می گوید «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَرِیضَةٌ عَظِیمَةٌ» بدانید امر به معروف و نهی از منکر فریضه ی بزرگی است. «بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هُنَالِکَ» فرائض دیگر به این وسیله اقامه می شوند. و این قبیل افراد در آخر الزمان به وجود خواهند آمد. « هُنَالِکَ یَتِمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» این چنین که شد. امر به معروف و نهی از منکر ترک شد، غضب پروردگار به وجود می آید. «فَیَعُمُّهُمْ بِعِقَابِهِ» خداوند همه را، خشک و تر را و همه را با عقاب خودش عقاب می کند. «فَیُهْلِکُ الْأَبْرَارُ فِی دَارِ الْفُجَّارِ» ابرار، خوبان هم، دار شده دار فجار دیگر. چون همه امر به معروف را ترک کردند، منکر را مرتکب می شوند دیگر.

پیغمبر ﷺ در حدیثی فرمودند که «کَیْفَ بِکُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُکُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ فَقِیلَ لَهُ وَ یَکُونُ ذَلِکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِکَ کَیْفَ بِکُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْکَرِ وَ نَهَیْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِیلَ لَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ یَکُونُ ذَلِکَ قَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِکَ کَیْفَ بِکُمْ إِذَا رَأَیْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْکَراً وَ الْمُنْکَرَ مَعْرُوفاً» کم کم همین جور می شود.

می فرمایند که عقاب پروردگار وقتی که عمومیت پیدا می کند ابرار در دار فجار هلاک می شوند. «وَ الصِّغَارُ فِی دَارِ الْکِبَارِ» صغار در دار کبار هلاک می شوند. «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ سَبِیلُ الْأَنْبِیَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِیضَةٌ عَظِیمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ» هفت چیز ذکر می کند برایش. اول «تُقَامُ الْفَرَائِضُ» تمام واجبات در سایه ی این به وجود می آیند. «وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ» راهها ی دین و دنیا به این وسیله امنیت پیدا می کنند. «وَ تَحِلُّ الْمَکَاسِبُ» به وسیله ی امر به معروف و نهی از منکر کسبها حلال می شود و الّا حرام می شود. «وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ» به این وسیله حقوق ادا می شود. «وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ» به این وسیله زمین آباد می شود. «وَ یُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ» به این وسیله از اعداء انتقام گرفته می شود. «وَ یَسْتَقِیمُ الْأَمْرُ» کار دنیا و دین منظم می شود. این حدیث را قطعه قطعه شاید خوانده باشید در جایی. ولی ما همه ی حدیث را داریم می گوییم. حالا چه باید کرد؟ «فَأَنْکِرُوا بِقُلُوبِکُمْ وَ الْفِظُوا بِأَلْسِنَتِکُمْ وَ

صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ» حضرت می فرمایند حضرت باقر علیه السلام ، هم با دل انذار و تنفر داشته باشید، هم با زبان نهی از منکر کنید. و بر پیشانی کسانی که مرتکب منکرند بکوبید. "صکّ" یعنی کوبیدن با شدت. "صکّ ـ یصکّ" مثل مدّ ـ یمدّ "وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ» در راه انجام وظیفه از ملامت ملامت کنندگان نترسید. «فَإِنِ اتَّعَظُوا وَ إِلَي الْحَقِّ رَجَعُوا» اگر مرتکبین منکر و تارکین معروف اگر از شما پذیرفتند موعظه ی شما را، به حق برگشتند، «فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ» در این صورت هیچ اشکالی نیست و کسی کاری ندارد. آیه ی قرآن (إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَي الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) این از سوره ی شوری آیه ی ۴۲ است. حالا باز هم تتمه دارد. «هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ» جهاد کنید. ـما منظورمان این کلمات است.ـ «فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ» از این جهت می خوانیم. حدیث دال بر این است که در این راه جهاد کنید. «هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ» با بدنهای خودتان شمشیر به دست و سلاح و خلاصه باید قیام کنید و جهاد کنید. «وَ أَبْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ» در دل که از آنها تنفر دارید ولی با دست جهاد کنید. منتها «غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَاناً» برای خدا این کار را بکنید. نه اینکه بخواهید سلطه به وجود بیاورید برای خودتان. «وَ لَا بَاغِينَ مَالًا» نمی خواهد مال به دست بیاورید. به معنی طلب است در اینجا. «وَ لَا مُرِيدِينَ بِظُلْمٍ ظَفَراً» نه اینکه شما بخواهید مثلاً فتح و ظفر برای خودتان بخواهید. نه، کار، کار الهی است و برای خدا. «حَتَّي يَفِيئُوا إِلَي أَمْرِ اللَّهِ وَ يَمْضُوا عَلَي طَاعَتِهِ» تا برگردند و اطاعت امر خدا کنند. «وَ يَمْضُوا عَلَي طَاعَتِهِ» آن وقت تتمه دارد. حدیث را قطعه قطعه خیلی جاها خواندید.

«قَالَ وَ أَوْحَي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَي شُعَيْبٍ النَّبِيِّ ص أَنِّي مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ» خداوند وحی کرد به شعیب که من صد هزار نفر از قوم تو را هلاک خواهم کرد. «أَرْبَعِينَ أَلْفاً مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفاً مِنْ خِيَارِهِمْ» چهل هزار از شرار ولی شصت هزار از اخیار. «فَقَالَ ع يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ» اشرار معلوم است. چهل هزار نفر. «فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ» اخیار چرا شصت هزار نفر؟! «فَأَوْحَي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي» برای خاطر اینکه آنها با اهل معاصی مداهنه کردند. یعنی سست و نرم برخورد کردند و تملق گفتند. «إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لِغَضَبِي» این خبر چنان که ملاحظه فرمودید، با انتقاد شدید از کسانی که تارک امر به معروف و نهی از منکر هستند تصریح دارد به اینکه «جَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ»، «وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ». این قبیل تعبیرات که دال است بر اینکه یک نوع جهاد هم این جهاد است. جهاد در راه ازاله ی منکر و ایجاد معروف. صاحب جواهر در بحث امر به معروف در جلد ۲۱ صفحه ۳۵۴ تا ۳۵۵ همین خبر را نقل کرده. ملاحظه فرمودید که این خبر دلالت دارد بر جهاد در راه ازاله ی منکر و ایجاد معروف.

چند خبر مثل این دارم. آدرس می دهم خودتان مطالعه کنید. یکی باز در باب ۳ از ابواب امر و نهی جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۵. از نهج البلاغه نقل می کند. حضرت امیر علیه السلام فرموده است به اینکه «وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» باز همان سه تا را می گوید. کسی که ترک کند امر به معروف را. نه با قلب و نه با لسان و نه با ید. این مرده است. اما کسی که هر سه را انجام بدهد هم با قلب و هم با لسان و هم با ید، این افضل و اکمل مراتب را انجام داده. اما بعضی ها فقط قلب است. آنها یک خصلت دارند. دو تایش را ترک کردند. بعضی ها فقط زبان است. آن ید را ندارند. خلاصه این حدیث است که هر سه باید باشد.

خبر هشتم از باب سوم از ابواب امر و نهی صفحه ۴۰۵ جلد ۱۱ وسائل. در صفحه ۴۰۶ هم باز حدیثی از نهج البلاغه نقل کرده. حدیث ۹ و ۱۰. دو تا نقل کرده. خوب این قبیل روایات دلالت دارند بر اینکه یک نوع از جهاد، جهاد در راه امر به معروف و نهی از منکر است.

آن وقت در اینجا یک بحثهایی به وجود می آید. یکی از بحثهای مهم همین است که در جواهر مطرح کرده. امر به معروف و نهی از منکر با قلب که بر همه لازم است. قلباً متنفر باشند از ترک معروف و ایجاد منکر. خوب معلوم است که این وظیفه ی همه است. دوم اینکه با لسان. قیام کنند و نصیحت و ملایمت و بعد درجه به درجه و خلاصه با لسان هر چه هست. مراتب دارد.

اما سوم اینکه با دست اگر بخواهند قیام کنند، برخورد کنند این منجر به این می شود که جرح و قتلی به وجود می آید. آیا اگر جرح و قتل به وجود آمد این را هم در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام مجازند. یا مجاز نیستند. اینجا "اختلفوا علی قولین" جواهر عرض کردم که مطالعه می کنید.

در جواهر در صفحه ۳۸۳ جلد ۲۱ بعد از نقل روایات و کلمات که دال بر وجوب بود، بعد از ذکر مراتب که قلب و لسان و اینها بود، بعد که به "ید" آمده این را گفته. «لو افتقر إلی الجراح أو القتل» اگر امر به معروفی است و محتاج به جرح و قتل است، یک سینمایی ساختند. سینمایی که فیلمهای بد داشت. حالا که الحمدلله دارد خوب می شود. شرابخانه ای درست شده مثلاً، فاحشه خانه ای تأسیس شده، رفتند، قلباً که منزجرند، لساناً گفتند و نتیجه نگرفتند، از بین بردنش محتاج به قیام و جهاد است، تا «صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ جَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ» عملی شود،

خوب مسلم است که این طور برخورد قتل دارد. صاحب جواهر عنوان می کند که آیا در زمان غیبت امام این جایز است یا نه؟ ایشان می گوید آنچه که محتاج به جرح و قتل است، «هل يجب؟قيل و القائل السيد» سید مرتضی، «و الشيخ في التبيان» شیخ طوسی در تفسیر تبیان «و الحلبي» حلبی به ابن ادریس می گوییم. «و الفاضل في جملة من كتبه» علامه «و يحيى بن سعيد و الشهيد في النكت علي ما حكى عن بعضهم نعم يجب» اینها گفتند که واجب است. واجب است ولو اینکه مستلزم جرح و کشتن و اینها باشد.

«و قيل و القائل الشيخ» باز شیخ طوسی. اینجا ایشان نقل کرده در صفحات قبل از شیخ طوسی در نهایه شیخ طوسی، نقل کرده که نه با دست در زمان غیبت واجب نیست. «و الديلمي و القاضي و فخر الإسلام و الشهيد و المقداد و الكركي علي ما حكى عن بعضهم» معلوم می شود بعضی کتابها پهلوی صاحب جواهر نبوده. می گوید «علي ما حكى عن بعضهم» به واسطه نقل می کند. «قيل لا». بنابراین دو قول شد "نعم" و "لا". منتها «قيل لا يجوز إلا بإذن الإمام عليه السلام» قيل لا الا باذن امام معصوم علیه السلام. «بل في المسالك هو أشهر» لا، اشهر است. «بل في مجمع البرهان و المقدسة الاردبيلي هو المشهور بل عن الاقتصاد الظاهر من شيوخنا الإمامية أن هذا الجنس من الإنكار لا يكون إلا للأئمة عليهم السلام أو لمن يأذن له الإمام عليه السلام» محقق می گوید «و هو الأظهر». صاحب جواهر قبول ندارد. حالا بعداً می گوییم. می گوید "اظهر" همین است. این جور جهاد در زمان غیبت امام جایز نیست. «و هو الأظهر» چرا؟ حالا دلیلهایش را ببینید. البته صاحب جواهر بعداً رد خواهد کرد.

حالا می بینیم دلیلها را. اول «للأصل» شک داریم به اینکه آیا این نوع جهاد در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام که خودشان غایبند، اذن خاصی هم به کسی نداده اند، اول اصل است. اصل عدم وجوب. نه واجب نیست. بنشینید و نگاه کنید. واجب نیست. این اصل هم می گوید سالم است از معارضه ی اطلاقات. نگویید اطلاقات امر به معروف. آنها منصرفند به قلب و لسان. در زمان غیبت امام شامل ید نمی شود. اول اصل «السالم عن معارضة الإطلاق المنصرف إلى غير ذلك خصوصا بعد..» حالا ایشان می گوید که قبلاً خواندیم که امر به معروف و نهی از منکر در جایی است که تأثیر داشته باشد. تأثیر داشته باشد معنایش چیه؟ یعنی شما برای خاطر اینکه یک نفر شرابخوار شراب نخورد زدید و کشتید. خوب تأثیر چیه؟ تأثیرش می گوید معنایش این است که این را می خواهیم که یک کاری بکنیم که آن منکر ترک شود نه که خودش بمیرد. سالبه به انتفاع موضوع کردید شما. شخصی که یک منکری مرتکب می شد شما می خواستید کاری بکنید که بعد از این آن شخص خودش باشد ولی منکر مرتکب نشود. ولی خودش را کشتید. بله آن هم می گوید که اینجا احتمال تأثیر نییست. قبلاً گفتیم شرطش تأثیر است. و تأثیر در جایی است که خود شخص باشد و متنبه شود و کار را ترک کند. شما شخص را از بین بردید. این دوم.

سوم اینکه اگر قرار باشد اینجور باشد فساد و هرج و مرج به وجود می آید. امام که خودشان غایبند و به شخص خاصی اذن نداده اند. اگر به مؤمنین واجب باشد که هر کسی این کار را بکند ـخوب ایشان می گوید، حالا ما نقل می کنیم.ـ فساد عظیم به وجود می آید. هرج و مرج به وجود می آید. ما می دانیم که در شریعت اسلام هرج و مرج جایز نیست. باید نظام زندگی مردم، فضای زندگی، زندگی باشد آرام، که هرج و مرج نباشد، مرتب باشد، منظم باشد. این هرج و مرج به وجود می آید. خصوصاً ایشان می گوید در این زمان. صاحب جواهر می گوید در زمان ما. اگر در یک زمانی منکر کم باشد نهی کنند به هر شکلی. اما اگر منکر و مرتکبین منکر فراوان باشند، اگر قرار باشد شما چاقو بردارید و شمشیر بردارید و بیفتید به جان کسانی که مرتکب منکرند. خوب زیادند دیگه. بالاخره آنها هم که آرام نمی نشینند و این باعث می شود که یک هرج و مرجی به وجود می آید. «و بالجملة لا يكاد ينكر» این مقتضی است که چه باشد؟ فساد نظام است. ادله از طرف "لا" هاست. پس کسی اگر اعا کند که "ما دل على وجوب امر و نهی" مقتضی این است که هر کسی بتواند قیام کند و برخورد فیزیکی بکند، این دعوا واضحة الفساد است.

از طرفی هم می شود کسی بیاید و بگوید این بر پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب بوده. هر چه بر آنها واجب بوده بر ما هم واجب است. ما تأسی به آنها می کنیم. اگر بودند آرام نمی نشستند. ما هم آرام نمی نشینیم. می گوییم این را هم نمی توان گفت. نمی شود گفت که هر چه بر آنها واجب بوده، بر ما هم واجب است. بنابراین اینها ادله ی آنهاست. حالا باز هم یک چیزی می گوید که در صورتی ضرر رساندن و کشتن بر کسی حرام است که مقصود کشتن باشد. اما اینجا مقصود امر به معروف است. می گوید فرقی نمی کند. بالاخره این نتیجه ی امر به معروف کذایی مستلزم جرح است و قتل است و موجب فساد است و هرج و مرج و اختلال نظام است. این ادله ی آن طرف. خوب اینها را گفته اند که "لا".

اما ادله ی این طرف که صاحب جواهر کم کم برمی گردد. خلاصه می رود سراغ ولایت فقیه. بله. اینطور اگر بخواهند مردم آزاد باشند و هر کس هر کس باشد اینطوری است. ولی ایشان می گوید که ما

معتقدیم که فقیه است، قائم مقام امام است، هر کاری که برای امام بـوده، بر فقیه هم لازم است که انجام بدهد. این باید تحت برنامه ای باشد کـه از طرف ولی فقیه تنظیم شود. ان شاء الله فردا عرض می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نود و ششم تاریخ: ۸۸/۲/۷

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

صاحب جواهر (رحمة الله علیه) همان طور که دیروز عرض شد در جلد ۲۱ صفحه ۳۸۳ و ۳۸۴ . روایاتی که ما خواندیم درباره اینکه امر به معروف و نهی از منکر در یک حدی واجب است که انجام بگیرد. اما در حد اینکه به "ید" که مستلزم جرح و قتل باشد اگر به این حد باشد آیا باز هم اشخاص می توانند انجام دهند؟ یا اگر به این حد رسید این فقط شأن امام معصوم علیه السلام است؟ صاحب جواهر تبعا للمحقق، الشرایع دو قول نقل کردند یک قول قیل نعم و یک قول هم قیل لا. یک قول این بود که واجب است که صورت بگیرد نهی از منکر و امر به معروف هر چند که معدی به قتل و جرح باشد. قول آخر این بود که لا. و صاحب آن این دو قول را ذکر کردند و ما هم عرض کردیم. در این لا محقق گفتند که و "هو الاظهر". اظهر این است که اگر برسد به حد قتل و جرح این فقط شأن معصوم علیه السلام است و در زمانی که معصوم علیه السلام غایب است فقها چنین کاری نمی توانند انجام دهند.

در طرف مقابل روایاتی بود که ما خواندیم که دلالت داشتند که ائمه : ، حضرت باقر علیه السلام خطاب به اشخاص «صُکُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِکُم» که تصریح داشتند بر این که اگر منکری صورت گرفت شما با شدت در برابرش بایستید جهاد کنید. از نهج البلاغه هم نقل شده که حضرت امیر علیه السلام فرمودند که اگر کسی منکری را ببیند با قلبش با لسانش حتی با یدش هر سه را انجام دهد این اکمل است این موضوع است که انجام شده اگر هیچ کدام نشد «مَیِّتٌ بَیْنَ الْأَحْیَاء». یکی باشد دو تا باشد یکی، دو تا انجام داده فضیلت دارد اما اشرف آن است که هر سه را انجام بدهد.

صاحب جواهر بعد از نقل این روایات آمدند گفتند بر اینکه ولی ـحالا ما داریم مناقشه ایشان را می گوییمـ و لکن من المعلوم این قبیل روایات مربوط به خودشان است که اگر امر به معروف و نهی از منکر کنید معدی شود به قتل و جرح «أشار إلی نفسه و من یقوم مقامه من أولاده علیهم السلام» ببینیم این کلام درست است یا نه. نوع خبر را که دیروز ما خواندیم و امثال آن که عرض شد. اینجا حضرت اشاره کرده به خودش، یا کسی از اولادش : که قائم مقام خودش باشد و این شامل هر کسی نمی شود. «لا سائر الناس کخطابات الحدود، قتال البغاة، جهاد الکفار»، چنان که خطابات حدود، اقامه ی حدود مخصوص خودشان است ایشان می گویند. قتال بغاة مخصوص خودشان است. جهاد کفار مقصود خودشان است. از این جهت جواب می دهد که بنابراین این روایاتی را که شما خواندید و ما عرض کردیم اینها اقتضا نمی کند که امر نهی از منکر تا حد قتل و جرح را مردم واجب باشد که انجام دهند؛ نه این اخبار ایشان می گوید که مخصوص ائمه : است. می خواهد مناقشه کند. مناقشاتش را می خواهیم بگوییم حالا ما چه باید بکنیم «علي أنه ظاهر فی الجواز دون الوجوب» علاوه بر این روایت که ظهور دارد در جواز نه در وجوب. دال است بر اینکه جایز است این کار انجام شود نه اینکه واجب باشد این مناقشات ایشان است عرض ما این است که بعد از اینکه ما ادله داریم که خودشان هم بعدا بر می گردند در اینکه برای اینکه هرج و مرجی نشود فسادی نشود امام معصوم اگر در میان مردم نباشد این شأن فقیه است و باید با برنامه ای که فقیه تنظیم می کند این کار انجام شود. خودشان هم بعدا برگشته و گفته در صفحه ی ۳۸۵ «نعم فی جوازه لنائب الغیبة» جایز باشد یک امر به معروف و نهی از منکر اگر معدی به جرح و قتل شد ـــگاهی گفتیم می شود بسیاری از جاها مراکز فسادی تأسیس می کنند، با تذکر هم متنبه نمی شوند خوب لازم است که مسلمانها از راه ازاله ی منکر، امر به معروف لازمه است که «جَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِکُم» جهاد باشد، برخورد باشد. البته برخورد هم خالی از جرح و قتل نخواهد بود گاهی از اوقات.ـ این است که می فرمایند برای کسی که نایب غیبت است مع فرض حصول شرایطه. اگر این طور چیزها یله و رها باشد و هر کسی بتواند انجام دهد بله فسادی، فتنه ای اختلال نظام به وجود می آید. هر کس بخواهد اجازه دهد و یک شمشیری بردارد و بکشد و این طور چیزها، نمی شود که. اینها باید یک برنامه ای داشته باشد. وقتی که با نظر ولی فقیه شد که ادله اقتضا می کند که آنها قائم مقام امام معصومند در زمان غیبت می توانند به همان وظایف عمل کنند. خوب آن فقیه برنامه تنظیم می کند. در تنظیم برنامه شاید تفاوت بین منکرات باشد این یک مطلبی است شاید در مناطق و مراتب باشد مثلا فرض کنیم شاید در فلان منطقه لازم است در فلان منطقه نه. شاید در فلان زمان لازم است در فلان زمان نه. خلاصه او یک اولویتهایی، یک برنامه ای تنظیم می کند شاید از اشخاص خاصی بله از اشخاص خاصی نه. روی اشخاص ممکن است برنامه باشد روی زمان برنامه باشد روی مکان برنامه باشد در خود منکرات ممکن است تفاوت به وجود بیاورد. خلاصه این این طور می شود که دیگر هرج و مرجی نیست و فسادی هم به وجود نمی آید. جهاد لازم نیست همیشه

پیروزی باشد. ما مأموریم به وظیفه نه نتیجه. در برابرش سکوت کردن جایز نیست. ما مأموریم به وظیفه ما حتما قول نمی دهیم که غالب باشیم احدی الحسنیین است یا پیروزی است یا شهادت. هر کدام اثر خودش را دارد. شهادت هم اثرگذار است. « نعم فی جوازه لنائب الغیبة». مثلا در زمان خلفا ابوذر قیام کرد و حضرت امیر هم پشتیبانی کرد خوب آن منجر شد برود به آن بیابان و از گرسنگی هم می میرد این قیام است و مخصوص همین افراد است. بعدا هم می خوانیم قیام ابوذر قیامی بوده در برابر عثمان. حضرت امیر ﷺ برای خودش لازم نمی دانسته اما از ابوذر پشتیبانی می کرده. خود ابوذر می گوید که من قیام کردم برای امر به معروف و نهی از منکر. رفت و حضرت امیر هم از او پشتیبانی کرد و در بیابان هم مرد از گرسنگی.

«نعم فی جوازه لنائب الغیبة» جواز امر به معروف برای نایب غیبت «مع فرض حصول شرائطه» ما حالا با جواهر کار داریم «مع فرض حصول شرائطه أجمع التی منها أمن الضرر و الفتنة و الفساد» خود آن فقیه هم که این برنامه را تنظیم می کند باید شرایط داشته باشد. عرض کردم خدمتتان شرایطش این است که فسادی نباشد فتنه ای نباشد. بله گاهی فتنه و فساد است. گفتیم که او باید برنامه را تنظیم کند از لحاظ اشخاص، از لحاظ منکرات، از لحاظ زمان، از لحاظ مکان. «لعموم ولایته» چون ولایت او عمومیت دارد. ــصاحب جواهر می گوید ــ « فی جوازه لنائب الغیبة قوة» بله قوت دارد. البته باید معلوم شود به اینکه در این طور جریانها بالاخره جهاد است و جهاد هم که خالی از کشته شدن و شهادت نیست. در زمان ناصر الدین شاه در جریان تحریم تنباکو خیلی ها کشته شدند. میرزای شیرازی از نجف حکم صادر کرده، در تهران میرزا حسن آشتیانی قیام کرده برای خاطر همین موضوع تحریم تنباکو. عده زیادی هم کشته شدند. مگر به این زودی ناصرالدین شاه ها حاضر می شوند به اینکه قبول کنند ولی باید قبولاند. خوب در برخوردها خوب کشته شدند «قوة، خصوصا مع القول بجواز إقامة الحدود له» اگر قائل باشیم که این فقیه که بعدا هم می گوییم که اقامه حدود هم برایش جایز است این جهاد هم برایش جایز است. منتها اینها چون زمان خودشان را در نظر گرفته اند «و إن کان ذلك فرض نادر» فقیه بتواند این کار را با تنظیم برنامه ای انجام دهد فسادی هم به وجود نیاید این فرض نادر است. «بل معدوم فی مثل هذا الزمان». اینها در زمانی بودند که در برابر سلاطین مستبد و فرمانروایان دیکتاتور برایشان خیلی مشکل بود این کار را انجام دهند. آنها نمی گذاشتند. این است که می گوید مثل ذلک الزمان، زمان صاحب جواهر. زمان ما الحمد لله این کارها خوب شده ولی در عین حال بحث این است.ما می خواهیم بگوییم فی الجمله یکی از موارد جهاد ازاله ی منکر و امر به معروف است البته این هم باید یک برنامه ای داشته باشد چنانکه اگر امام معصوم باشد در ید اوست نباشد با فقهاست.

اما حرفهایی که دیروز از صاحب جواهر نقل کردم فکر کنم لازم نباشد که بگوییم. مثلا یکی از حرفهایشان این بود که تمسک کردن به اصل، اصل عدم وجوب. تمسک به اصل در جایی است که ما دلیل نداشته باشیم. دلیل ما دو قسمت است یک قسمت ادله ی دالة ی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر. دوم ادله ی ولایت فقیه است. اینها ادله اند اقتضا می کنند به اینکه جلو منکرات را قیام کنند و بگیرند در جایی که دلیل داشته باشیم تمسک به اصل {صحیح نیست}. یکی حرفش این بود که اگر ما بخواهیم بکشیم آن مرتکب منکر را اینجا آن موضوع از بین می رود چون منظور ما این بود که مرتکب منکر را نهی کنیم تا منکر را انجام ندهد و متنبه شود. اگر بکشیم خودش از بین رفته. جوابش این است که آن خودش از بین برود عبرت برای دیگران است این لازم نیست که خود شخص مرتکب منکر را زنده نگه داریم و وادار کنیم که منکر را ترک کند. نه گاهی باید او را بکشیم ولی کشتن او چه می شود؟ برای دیگران عبرت حاصل می شود. بنابراین بدانند که در مملکت، در ید والی فقیه قوانینی است، ضوابطی است گاهی منجر می شود به این که مرتکب منکر کشته شود. که اگر او کشته شود برای دیگران عبرتی حاصل می شود. سایر جهادها هم همین طور است. عبرتی حاصل می شود برای دیگران که دیگر آن منکر را مرتکب نشوند. خلاصه آن وجوهی که دیروز عرض شد بنده آن را ناتمام می دانم دیگه نمی خواهیم همه اش را عرض کنیم. خوب این یک مطلب درباره مسئله دیروزی بود.

مطلب دیگر اینکه صاحب جواهر بالاخره در صفحات بعد در صفحه ۳۹۴ ایشان در مقابل محقق که تردید داشته در برابر اینکه قیام برای ازاله ی منکر و "و هوالاظهر" و... ایشان آمده به میدان که ولایت فقیه را ثابت کند. یکی از بحثهای مهم جواهر برای اثبات ولایت فقیه اینجاست می گوید « فمن الغریب بعد ذلك ظهور التوقف فیه من المصنف» خیلی عجیب است که محقق توقف کرده «سیما بعد وضوح دلیله» چند تا دلیل ذکر می کند برای اثبات ولایت فقیه. اول مقبوله ی عمر بن حنظله. ائمه : سعی می کردند که شیعه استقلال خودش، کیان خودش را در برابر سنی ها حفظ کند. تسنن که غلبه داشت از لحاظ کمیت و زیاد بودند. سلطنت هم در دست بنی امیه و بنی عباس که اینها مذهب تسنن

را تقویت می کردند. امام صادق علیه السلام مخصوصا که تمکن بیشتر به وجود آمد سعی کردند که شیعه استقلال خودش را حفظ کند و شیعه ذوب نشود در اهل تسنن. این کلمه ذوب که می گویم الان هم در بحث تقریب مذاهب که البته یک مرکزی است و در ایران هم مرکزی دارد و بحثهای فراوانی انجام می شود و چاپ می شود به عنوان تقریب مذاهب. که سعی می شود به اینکه مذاهب را به همدیگر نزدیک کنند تا درگیری بین شیعه و سنی به وجود نیاید که دشمن از آن سوء استفاده کند. یکی از عباراتشان این است که ما نمی خواهیم که مذهبی در مذهبی ذوب شود. برای خاطر اینکه اگر بگوییم که شما بیایید شیعه شوید آنها عقب نشینی می کنند به شیعه هم بگوییم بیا سنی باش این هم که نمی شود. این است که تأکید می کنند که ما نمی خواهیم مذهبی در مذهبی ذوب شود. برای تقریب می خواهیم بگوییم. یعنی با همدیگر انس و الفت داشته باشیم روی مشترکاتمان کار بکنیم و نرویم فقط سراغ اختلافات تا این که درگیری به وجود بیاید و دشمن تسلط پیدا کند. خلاصه ائمه : سعی می کردند شیعه در سنی ذوب نشود. استقلال خودش، کیان خودش را حفظ کند. اینجا چند تا روایت است که عرض می کنم. اول مقبوله ی عمر بن حنظله است که این در وسائل الشیعه باب یازدهم از ابواب صفات قاضی حدیث اول باب است. صفحه ۹۹ از جلد ۱۸ وسائل ۲۰ جلدی. آنجا از امام صادق علیه السلام سؤال می کند «عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا» به اهل تسنن. حضرت فرمودند با شدت: کسی که بخواهد به قضات اهل سنت مراجعه کند «تَحَاكَمَ إِلَى طَاغُوتٍ» به طاغوت مراجعه کرده. «وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» به آنها مراجعه نکنید در قضاوت خودتان. گفت پس «كَيْفَ يَصْنَعَانِ» چه کار کنند؟ «قَالَ انْظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً» و اگر حکم کند قبول نکنند «بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتُخِفَّ وَ عَلَيْنَا رُدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ» خیلی با شدت امام صادق علیه السلام فرمودند که به قضات جور مراجعه نکنید، آنها طاغوتند.

این حدیث بحث شده که آیا این فقط در قضاوت می خواهد ارجاع کند به فقهای شیعه. گفتند نه. امام (رضوان الله علیه) هم در بحثهای خودشان دارند که نه، حکومت ولایت فقیه. برای اینکه آن وقتها قضات خیلی تسلط داشتند، نفوذ داشتند. قاضی حکم می کرد، حکم خودش را اجرا می کرد. در خیلی جاها به قضات که در هر شهر منصوب بود مراجعه می شد. امام می خواهد بگوید که به آنها مراجعه نکنید. مراجعه کنید به فقهای شیعیان ما. معنایش این است که همان کار را که آنها می کنند ما همان حکمیت و قدرت را برای قضات شیعه، فقهای شیعه اصلاً قاضی هم نه «عَرَفَ حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا» برای فقها.

بنابراین یکی از ادله ای که صاحب جواهر می گوید مقبوله عمر بن حنظله است. در وسائل، باب یازده از ابواب صفات قاضی حدیث ۹۹ از جلد ۱۸ وسائل ۲۰ جلدی.

دوم مقبول ابی خدیجه «إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنِ انْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِياً فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ» این هم مقبوله ی ابی خدیجه است که در وسائل، باب اول از ابواب صفات قاضی حدیث ششم، صفحه ۱۰۰.

سوم قول صاحب الزمان (روحی له الفداء و عجل الله فرجه) «فِي التَّوْقِيعِ الْمَنْقُولِ مِنْهُ وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيهِم» وسائل باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی حدیث دهم صفحه ۱۰۱ جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی.

صاحب جواهر می گوید در بعضی کتابها است که به جای "انهم حجتی"، "انهم خلیفتی علیکم". اینجا هم ایشان می فرمایند که اینجا وقتی که حوادث را مراجعه می کنید. حوادث یعنی تمام پیشامدهایی که برای شما پیش می آید به فقها مراجعه کنید. خلاصه می خواهد بگوید به اینکه این "اشد ظهوراً" در هر کاری که امام انجام می داده همین کار را مراجعه کنید به فقهای خودتان.

از این سه تا می خواهد استفاده کند اینجا این را هم می گوید (یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِ) خلیفه اگر باشد، داود که خلیفه بود "فی الارض" تمام جریانات امور، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، همه چیز انجام می داد. همه ی اینها مراجعه می شود به فقیه در زمان غیبت. این را مطالعه می کنید. با این شدت ایشان می فرماید. بنده هم در کتاب اجتهاد و تقلید که ذکر کردم، چیزهای دیگر هم هست. اینجا ایشان می رود سراغ روایات، روایاتی که «انهم کانبیاء بنی اسرائیل» روایت داریم که «انهم ورثة الانبیاء»، «انهم لولاهم عرف حق من الباطل»، قول حضرت امیر علیه السلام «اللَّهمّ إنك قلت لنبيك صلواتك عليه و آله فيما أخبر به: من عطل حدا من حدودی فقد عاندنی و طلب بذلك مضادتی» از اینها. اینها دلالت دارند که در کل زمان حتی می گوید اجماع هم بقسمیه هست بر اینکه اینها اختصاص ندارد به ائمه : و فقیه می تواند که اینها را انجام دهد. خلاصه ایشان منظورشان این است که جهاد برای ازاله ی منکر باید زیر نظر فقیه باشد. فقیه هم ولایت دارد. با برنامه هایی که فقیه تنظیم می کند این کار باید انجام شود. بعد کلماتی نقل می کند که، حالا یک وقتی هم ما درباره ی ولایت فقیه بحث کردیم،

که الان نمی خواهیم خیلی وارد آنجا شویم. کلام جواهر را می خواهم عرض کنم.

صاحب جواهر بعد از نقل همه اینها می گوید «فمن الغریب وسوسة بعض الناس فی ذلك» بعضیها در ولایت فقیه وسوسه دارند. «بل کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا» کسی که وسوسه داشته باشد، از طعم فقه چیزی نچشیده. «و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمرا» از لحن قولشان هم و رموز ائمه : چیزی نفهمیدند. «و لا تأمل المراد من قولهم إنی جعلته علیکم حاکما و قاضیا و حجة و خلیفة و نحو ذلك» می گوید از اینجا معلوم می شود که در زمان غیبت شیعه باید به فقها مراجعه کند. فقها برنامه ی کل زندگی را تنظیم کنند و عمل کنید. منتها صاحب جواهر یک تردیدی می کند ببینیم این تردید چطور است. دقت فرمایید. «نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبة ببعض الأمور» ائمه : اجازه نداده اند به بعضی از امور در زمان غیبت. «یعلمون عدم حاجتهم إلیها» ائمه : می دانستند که فقها به اینها محتاج نیستند، اذن ندادند. آن چیزها: «کجهاد الدعوة» یکی جهاد دعوة «المحتاج إلی سلطان و جیوش و أمراء» اگر بخواهیم ما دشمنان اسلام و کفار را به اسلام دعوت کنیم، جیوش می خواهد، یعنی لشکر می خواهد. لشکر هم مقدمات و تجهیزات لازم دارد. امرا لازم دارد. «مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلك» و ائمه : می دانستند که فقها قصوریت دارند و نمی توانند تجهیز لشکر بکنند و مقدمات فراهم کنند. از این جهت می گوید که اینها را ائمه : اجازه ندادند. می خوانیم که آیا درست است اینها، ماقبول کنیم؟ در زمان غیبت اجازه ندادند که فقها لشکر درست کنند، سپاه درست کنند، مقدماتی، صنایع نظامی و دفاعی، از این قبیل چیزها. چرا؟ چون می دانستند که فقها به اینها محتاج نیستند. حالا نکته بعدش. فقها به اینها محتاج نیستند، چون قصوریت دارند، اگر اینها تحقق پیدا کند، خود امام زمان علیه السلام می آید. پس اینها نیست و نباید باشد. یعنی اینها اجازه ندادند، حالا نمی گوییم که نباید، اجازه ندادند برای درست کردن اینها. زیرا اگر اینها ممکن بود، خود امام زمان علیه السلام می آمد. «و إلا لظهرت دولة الحق» اگر اینها درست شود، قدرت داشته باشند بر تهیه ی جیوش و امرا، دولت حق ظاهر می شود. «کما أومأ إلیه الصادق علیه السلام بقوله» امام صادق علیه السلام این طور فرمودند: «لو أن لی عدد هذه الشویهات و کانت أربعین لخرجت» امام صادق علیه السلام فرمودند که اگر من به تعداد این، شویهات تصغیر شاة است، یعنی اگر به تعداد این گوسفندها طرفدار داشتم، قیام می کردم. و شمردیم گوسفندها چهل تا بیشتر نبودند. بنابراین دلالت بر اینکه ائمه :، علت اینکه غیبت کرده امام زمان علیه السلام این بوده که یار و یاور و طرفدار نداشته. و اگر یار و یاور و طرفدار می داشت، غایب نمی شد. غایب هم شده، ظاهر می شد. بنابراین فقها هم در زمان غیبت اذن ندادند که اینها را درست کنند. چون گفتند اگر اینها باشد، امام علیه السلام ظهور می کند. حالا نظر شما چیه در این عبارت. به نظر بنده این است که اینها یک زمان خاصی بوده که آن زمان خاص اقتضا کرده که این طور فکر کنند. یعنی فکر نمی کردند واقعاً. ولی زمان ما واقعاً یک زمان خاصی است. فکر نمی کردند که یک زمانی باشد که یک فقیهی بیاید و قدرتی پیدا کند و بتواند که تجهیز قوا کند و لشکری درست کند، سپاهی درست کند، ارتشی درست کند و بسیجی درست کند و صنایع نظامی و دفاعی و موشک و امثال اینها به اندازه ای قوی باشد فکر نمی کردند. این است که رفته سراغ این روایت که امام صادق علیه السلام فرمودند اگر من به اندازه چهل نفر طرفدار داشتم، من خودم قیام می کردم. پس نبوده، چون نیست و این نیست، نیست، فراهم نخواهد شد تا زمانی که امام عصر علیه السلام بیاید. این طور فکر می کردند. می خواهیم ببینیم این فکر چطور است؟!

البته این حرف آخر ایشان، بنده هر چه گشتم که این روایت را پیدا کنم که «عدد هذه الشویهات» عدد چهل تا گوسفند. این روایت را من پیدا نکردم، شویهات. ما داریم درباره ی، یک وقتی خواندم که سدیر صیرفی گفت امام صادق علیه السلام گفتند که چرا قیام نمی کنی؟ خیلی هم با شدت فرمودند من ندارم کسی را. گفتم نه، خیلی شیعه و طرفدار زیاد دارید. حضرت فرمودند اگر داشتم که، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم نداشت که اون جور شد. من هم ندارم. گفتم نه خیر، صد هزار. گفت صد هزار. بله دویست هزار، بیشتر از این. نصف دنیا طرفدار شما هستند حضرت ساکت شد. بعد از چند دقیقه فرمودند که حاضری برویم چند دقیقه قدم بزنیم بیرون شهر. گفتم بله. حضرت فرمودند حماری آوردند و بغلی و اینها را زین کردند و من سوار حمار شدم و حضرت سوار بغل شدند. یک مقدار رفتیم و از شهر خارج شدیم. یک مقدار که رفتیم رسیدیم به یک جایی. حضرت فرمودند اینجا پایین بیاییم و دو رکعت نماز بخوانیم. نماز خواندیم. نگاه کردم دیدم که یک غلامی، جوانی آنجا دارد، "اینجا جداء است. جداء جمع جدی است و جدی به معنی بز است." غلامی دارد بزهایی را می چراند. «وَ اللَّهِ یَا سَدِیرُ لَوْ کَانَ لِی شِیعَةٌ بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِی الْقُعُودُ» اگر من به تعداد این بزغاله ها شیعه داشتم هرگز نمی نشستم و قیام می کردم. «وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّیْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَی الْجِدَاءِ» سدیر نگاه کرد به آن بزغاله ها «فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِیَ سَبْعَةَ عَشَرَ» هفده تا. این کافی جلد دوم اصول کافی صفحه ۲۴۲، بحار الانوار جلد چهل و هفتم صفحه ۲۷۲. این هست.

آن جریان آن شخص سهل بن حسن خراسانی آمد و به حضرت صادق علیه السلام فرمود که خراسان همه تابع شما هستند. فرمودند بنشین. نشست و گفت به آن کنیز که تنور را روشن کند و روشن کرد و بعد هم به سهل بن حسن گفت که برو داخل تنور، نرفت. بعد هارون مکی آمد در همین حال "در آخر سفینة البحار هم در ماده ی تنور و سجره نوشته این را" به هارون مکی گفت که برو داخل تنور. رفت تو تنور. حضرت خیلی با این صحبت کرد برای خراسانی. وقتی که زیاد صحبت کرد بعد گفت که من چند نفر مثل این هارون مکی دارم که تنور برود؟ گفت یک نفر هم نداری. حضرت رفت و دید صحیح و سالم بین تنور است و بعد آوردش بیرون. اینها را ما داریم. خوب وقت هم تموم شد و بقیه بحث هم ان شاء الله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نود و هفتم تاریخ: ۸۸/۲/۸

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

صاحب جواهر (رحمة الله علیه) در خلال کلماتی که به عرض رسید پافشاری کردند برای اثبات ولایت فقیه. یکی از موضوعاتی که در جای جای جواهر عنوان شده همین مطلب است. صاحب جواهر از جمله فقهایی است که قائل است به اینکه فقیه در زمان غیبت ولایتی دارد. همان ولایت مطلقه ای که ما قائل هستیم. اخیراً کتابهایی چاپ شده در حوزه که اینها مطالعه اش برای ما بسیار لازم است. اندیشه ی سیاسی محقق، اندیشه ی سیاسی خواجه نصیر، اندیشه ی سیاسی شیخ طوسی، اندیشه ی سیاسی صاحب جواهر و .... شاید چهل_پنجاه تا باشد. آنچه من دیدم و دارم و تا حدی مطالعه کرده ام. تا چهل_پنجاه تا از این کتابها در حوزه چاپ شده. یعنی افرادی در حوزه ی قم با مراجعه به کلمات فقها، اندیشه ی سیاسی این فقها را استخراج کرده اند. که این خیلی مهم است که فقهای ما، فقهای شیعه در طول تاریخ اندیشه ی سیاسی آنها به چه سبکی و به چه شکلی بوده. از جمله کتابها، اندیشه ی سیاسی صاحب جواهر است. صاحب جواهر از جمله کسانی است که اندیشه ی سیاسی بالایی دارد. و معتقد است به ولایت فقیه به همان شرح و بسطی که ما عرض کردیم. اما چند سطری عبارت فرمودند در آخر کلامشان که ما به آن اشکال داریم.

بعضی رفقای محترم می گویند که شما نظر خودتان را روشن بگویید. خوب ما روشن می گوییم. در خلال کلمات نظر ما معلوم می شود. البته کتاب جهاد مثل کتابهای دیگر نیست. آن طور که ما بحث می کنیم. کتاب صلاة و طهارت، یک جا را باز می کنیم و مطالعه می کنیم. این مطالبی که ما می گوییم در هیچ کتاب فقهی وجود ندارد به این سبک. ما همه اینها را با توجه به آیات قرآن و روایات و تاریخ معتبر تا حالا به این سبک بحث کردیم. صاحب جواهر مطالبی فرمودند ولی در آخر در صفحه ۳۹۷ جلد ۲۱ در بحث ولایت فقیه فرمودند «نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبة» بله می گوید ائمه : در زمان غیبت، _غیبت به کسر غین. به معنی همان غیبت که حرام است._ اما "غیبة" را باید به فتح غین در اینجا بخوانیم. «لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبة ببعض الأمور» ائمه : به بعضی از کارها اذن نداده اند. کدام کار؟ «التی یعلمون عدم حاجتهم إلیها» که ائمه : می دانستند که فقها در زمان غیبت به آن محتاج نیستند. «کجهاد الدعوة» مثل جهادی که دعوت کنیم کفار را به اسلام. به آن می گویند جهاد ابتدایی. «کجهاد الدعوة المحتاج إلی سلطان و جیوش» احتیاج دارد به سلطنت. سلطان گاهی به معنی مصدر می آید. گاهی به معنی سلطان، آن شخص متصف به سلطان که تقریباً صفت مشبهه باشد. مثلاً قرآن (یَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِین) یعنی دلیل مبین. گاهی سلطان به معنی دلیل است و قانون است. گاهی به معنی شخص است. اینجا همان قانون است. یعنی تسلط. معنی مصدری دارد. تسلط و جیوش «و أمراء و نحو ذلك مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلك» که ائمه : می دانستند که فقها قصوریت دارند و نمی توانند لشکر فراهم کنند. «و إلا لظهرت دولة الحق» اگر قدرت داشتند برای تعبیه ی جیوش و فراهم کردن لشکر، دولت حق ظاهر می شد. «کما أومأ إلیه الصادق علیه السلام» حضرت صادق علیه السلام به این مطلب اشاره کرده اند «لو أن لی عدد هذه الشویهات» اگر من به تعداد این گوسفندها کمک داشتم «و کانت أربعین» و ایشان می گوید حالا که چهل تا گوسفند بیشتر نبود. «لخرجت» انتهی کلامه.

این چند سط را نوشتیم که امروز با توفیق پروردگار درباره ی این چند سطر بحث کنیم. حضرت امیر علیه السلام ۲۵ سال خانه نشین شد، چون قدرت نبود. بعد قدرت به دست آورد. بنده اینجا نوشته ام «و فی کلامه هذا وجوه من النظر» در این چند سطر که خواندیم چند تا اشکال به نظرم می رسد. اشکال را ما می گوییم. به نظرمان می رسد و می گوییم. رسم بحث این است. اول. چند جا که خواندیم، این را هم بگوییم بعد برویم سراغ کلام ایشان. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۴ تا ۱۵. باور کنید من در این بحث شاید صد دفعه جواهر را ورق زده ام و مطالعه کردم که ببینیم که چه می گویند. در جلد ۲۱ صفحه ۱۴ تا ۱۵ چند جا می گوید که جهاد لازم است. یکی آنجا که جهاد، جهاد دفاع باشد. اگر عدوی حمله کند، هجوم کند «یخشي منه علي بیضة الإسلام» که ترس است به اینکه مراکز اسلام را نابود کند. «أو یرید الاستیلاء علي بلادهم» یا می خواهد مسلط شود بر شهرهای مسلمانها. اینجا خوب جهاد دفاعی است. این را همه لازم می دانند. ایشان می گوید در اینجا لازم است جهاد. شرط نیست حضور امام، منصوب امام، اذن امام، لازم نیست. و ایشان اینجا سعی می کند که این را تحت ادله ی جهاد مندرج کند. چون جهاد یک آثار دارد. شهیدش مثلاً «لا یغسّل و لا یکفّن» آثار زیادی جهاد دارد. در موضع اسیرها یک حکمی دارد. در موضع مهادنه و صلح یک حکم دارد. خلاصه آنجا سعی کرده که این جهاد که دفاع است تحت ادله ی جهاد این را مندرج کند. شبهه از این جهت است که امامی حضور ندارد. منصوبش هم حضور ندارد. خود مسلمانها به واسطه

ی ارتکازشان، تشرعشان، تدین خودشان قیام کردند برای دفع عدو. این یک جاست که جهاد را لازم می دانند. در صفحه ۱۴ تا ۱۵. در صفحه ۱۱ بحث جهاد ابتدایی است. که مسلمانها حرکت کنند و کفار را دعوت به اسلام کنند. در صفحه ۱۱ جلد ۲۱ بعد از نقل کلمات فقها «و من جملتهم محقق» بحث کردند که نقل کرد که جهاد ابتدایی مشروط به وجود امام است. یا منصوب خاص امام. ابتدایی. روایاتی هم ذکر کرده که این روایات را ما خواندیم. در باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو است. روایات می گفتند «لا جهاد الا باذن الامام العادل» به امام عادل و از این قبیل تعبیرات داشتند. بعداً آمده که کلمات فقها را ذکر کرده. رویات را گفته. می گوید «مقتضاها» یعنی مقتضای این روایات «كصريح الفتاوي عدم مشروعية الجهاد مع الجائر و غيره» جهاد ابتدایی مشروعیت ندارد. مقتضای این روایات و این کلمات این است. یادتان باشد ما از یک نفر نقل اجماع کردیم که در زمان غیبت اصلاً جهاد نیست. آن که بود؟ یادتان هست گفتیم که بسیار صریح این مطلب را می گوید. صاحب ریاض داشتند صریحا که در زمان غیبت امام عصر عليه السلام اصلاً جهاد جایز نیست. مشروع نیست و جایز نیست. شیخ طوسی هم در مبسوط این چنین عبارتی دارد. این عبارتها را ایشان نقل کرده. در صفحه ۱۳ تا ۱۴ آمده. از ۱۱ شروع می شود تا ۱۳ و ۱۴. بلکه می گوید در مسالک هست که اصلاً اکتفا به نایب غیبت نمی شود کرد. صریحاً. نایب غیبت نمی تواند که جهاد ابتدایی را اصلاً انجام دهد. نباید انجام دهد. «فلا يجوز له توليه» اصلاً نباید مباشرت کند بر انجام جهاد ابتدایی. «بل في الرياض نفى علم الخلاف فيه» در ریاض گفته «لا أعلم خلافا» در زمان غیبت جهاد برای دعوت به اسلام مشروعیت ندارد. صاحب جواهر بعد از نقل این حرفها می گوید که ظاهر این کلمات اجماع است. می گوید «لكن إن تم الإجماع» که ما گفتیم که اجماع تمام نیست. شیخ مفید اینها مخالف بودند. «و إلا أمكن المناقشة فيه» و الا این درست نیست. چرا؟ «بعموم ولاية الفقيه» ادله ی ولایت فقیه می گوید که فقیه قائم مقام امام است در همه چیز. همانطور که خود امام در جهاد ابتدایی اقدام می کند، فقیه هم می تواند اقدام کند. صاحب جواهر عقیده اش این است. می گوید «و إلا أمكن المناقشة فيه» ادله ی ولایت فقیه شامل زمان غیبت هم هست. «المعتضدة بعموم أدلة الجهاد، فترجح علي غيرها» ولایت فقیه اقتضا می کند که فقیه جانشین امام و پیغمبر صلی الله علیه و آله است. کل آن چیزهایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام انجام می دادند. از جمله این چیزها جهاد ابتدایی است. پس ایشان استناداً به ولایت فقیه معتقد است که جهاد ابتدایی را هم فقیه می تواند انجام دهد و باید انجام دهد. این چیزها اگر جایز باشد، واجب می شود. واجب است که انجام دهد. این عبارتهای صاحب جواهر است. که خلاصه ایشان اینقدر در ولایت فقیه اصرار و پافشاری دارد.

ولی در اینجا این چند سطری که اول بحث خواندم خیلی به نظرم آمد که از چند جهت اشکال دارد. اول نوشته ام که عموم ادله ی فقیه «کما اعترف به و استدل بمقبوله ی عمر بن حنظله و ابی خدیجه و التوقیع الشریف» خواندیم. ایشان در بحث دیروز، پریروزمان استدلال کردند صاحب جواهر به ادله ی به عموم ولایت فقیه. استدلال کردند به مقبوله ی عمر بن حنظله. مقبوله ی ابی خدیجه، توقیع شریف حضرت صاحب العصر عليه السلام به اینها. خودش به اینها استدلال می کند. استدلال کرده به ولایت فقیه به اینها. الان هم خواندم که گفته جهاد ابتدایی هم مشمول همان ادله است. وقتی که ادله ی ولایت فقیه اقتضا می کند که فقیه قائم مقام امام و پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد. برای خود امام و پیغمبر صلی الله علیه و آله تعبیه ی جیوش، فراهم کردن لشکر لازم بود دیگه. آن وقت چطور می شود که ایشان از طرفی می گوید که ولایت فقیه عام است. از طرفی می گوید «لم یأذنوا» لشکر درست کند. خوب اینها اصلاً با یکدیگر نمی سازد. اگر واقعاً ادله ی ولایت فقیه اقتضا می کند که ولی فقیه، فقیه قائم مقام امام عليه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد. چطور که آنها خودشان در برابر دشمن لشکر و تجهیزات فراهم می کردند، باید فقیه هم فراهم کند. این دو تا با هم منافات دارد. ولایت فقیه را بگوید قبول می کنیم. ولی «لم یأذنوا» ولی اذن نمی دهد. اگر فقیه ولایت دارد. خوب ولایت فقیه برایش اذن است. قائم مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام است. وقتی که قائم مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام است. ادله ی جهاد هم شامل اینجا می شود. "جاهدوا" داریم "اعدوا لهم" داریم. اینها همه را داریم. چنانکه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام "اعدوا لهم" و تجهزات و سپاه و لشکر فقیه هم باید همین کار را بکند. این با "لم یأذنوا" نمی سازد. از یک طرف گفته ولایت فقیه به این عمومیت قبول می کند به همان ادله، از یک طرف می گوید"لم یأذنوا" در زمان غیبت لشکر در ست کنند. این دو تا با هم نمی سازد. برای عموم ادله فقیه، علیه ولایت فقیه کما اعترف به. استدلال کرده به آنها. علاوه بر اینکه گفته جهاد ابتدایی هم برای فقیه لازم است و می تواند انجام دهد، آن وقت این دیگه «لا یتم الا» به تعبیه ی جیوش. لشکر درست کند. ادله ی جهاد «عمومها». "اعدوا لهم" اینها اقتضا می کند به اینکه جیوشی و لشکری فراهم شود، تهیه شود. هر چه که جهاد به آن محتاج است به آن فراهم شود. پس استدلال کرد به ولایت فقیه در صفحه ۳۹۵ تا ۳۹۶ به احادیث. علما ورثه ی انبیا هستند. انبیاء مگر چه می کردند. علما ورثه ی انبیا هستند. انبیا لشکر فراهم می کردند. با دشمن می جنگیدند. خوب علما هم باید

همین کار را بکنند. "لم یأذنوا" چه معنا دارد. از طرفی استدلال به این ادله برای عموم ولایت فقیه. از طرفی اینجا می گویند که «لم یأذنوا لشیعتهم» یعنی چه؟! ما که نمی فهمیم. بله این با آن جور در نمی آید. این یک مطلب.

دوم «فإنّا و لو قلنا» به اینکه جهاد ابتدایی واجب نیست بر فقها. اما حفظ حوزه ی اسلام، بالاخره ولی کسی است که حوزه ی تشیع را حفظ کند. و حفظ حوزه ی تشیع در هر زمان محتاج به لشکر است و سپاه است و تجهیزات رزمی است. حالا جهاد ابتدایی هم قائل نباشد بالاخره این ولی هست یا نه؟! ولایت دارد یا نه؟! معنی ولایت چیه؟ معنی ولایت این است که حوزه ی اسلام، حوزه ی تشیع را با قدرت حفظ کند در برابر دشمنان. و حفظ چنین قدرت در برابر دشمنان نیاز دارد به لشکر درست کردن و تعبیه جیوش و اینها. "لم یأذنوا" معنا ندارد. اشکال دوم «فانا و لو قلنا بعدم وجوب» جهاد ابتدایی بر فقها ولی حفظ حوزه ی اسلام «مع وجود اعداء لهم فی کل زمان یحتاج الی تعبئة الجیوش و تحصیل مقدمات الجهاد». این هم اشکال دوم ما به ایشان.

سوم در صفحه ۳۹۷ که خواندیم می گوید: ــاین را ما نخواندیم ولی حالا من می خواهم عرض کنم.ــ جزء استدلالهای صاحب جواهر بود. «و کفي بالتوقیع الذی جاء للمفید من الناحیة المقدسة» برای ولایت فقیه آن توقیع که از امام عصر ﷺ برای شیخ مفید آمد ایشان می گویند کافی است. ایشان می گوید در آن تمجیدی است، تعظیمی است. «لو لا عموم الولایة لبقی کثیر من الأمور المتعلقة بشیعتهم معطلة» می گوید اگر ولایت فقیه نباشد تمام کارها، بیشتر کارهایی که متعلق به حفظ حوزه ی تشیع و کیان تشیع است، معطل می ماند.

حالا به توقیع اشاره می کنیم. بله ما دو تا توقیع به شیخ مفید داریم. با اینکه شیخ مفید در زمان غیبت کبری بوده. از سال ۲۶۰ که تقریباً ۵ــ۶ سال از سن حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می گذشت. از سال ۲۶۰ (ه.ق) تا سال ۳۳۰ این غیبت صغری است. از سال ۲۶۰ تا ۳۳۰ زمان غیبت صغری است. ۷۰ سال است تقریباً. از ۳۳۰ به آن طرف غیبت کبری آغاز شده. توقیع صادر شد که غیبت کبری آغاز شده است. از سال ۳۳۰ غیبت کبری آغاز شد. شیخ مفید در سال ۴۱۳ ه.ق وفات کرده. شیخ مفید در زمان غیبت کبری است. توقیعات در زمان غیبت صغری فراوان است. اما در زمان غیبت کبری آیا توقیع هست؟ برای شیخ مفید در زمان غیبت کبری توقیع آمده. بعضی نوشتند برای بعضی دیگر. اما آنچه خیلی مسلم است توقیعاتی برای شیخ مفید، با اینکه شیخ مفید در زمان غیبت کبری می زیسته. یکی در سال ۴۱۰، یکی در سال ۴۱۲. این دو تا توقیع خیلی مهم است. اینها را در احتجاج طبرسی، طبرسی در آخر احتجاجش نوشته. کسان دیگر هم نوشتند. حاج میرزا حسین نوری در مستدرک جلد سوم چاپ قدیم. حالا چندین جلد چاپ شده. مستدرک چاپ قدیم سه جلد قطور است. بنده از همانجا نوشتم و همین جا الان هست. دو تا توقیع برای شیخ مفید است. اولی «لِلْأَخِ السَّدِیدِ وَ الْوَلِیِّ الرَّشِیدِ الشَّیْخِ الْمُفِیدِ» «سلام علیک» «الْمَخْصُوصُ فِینَا بِالْیَقِینِ» عبارتهای این طور دارد. تجلیل و تکریم فراوانی است. البته در جلد سوم مستدرک در آن خاتمه عبارتهایی نقل کرده میرزا حسین نوری، در اینکه شیخ مفید واقعاً در سطح بسیار بالایی است، از لحاظ علم کلام و مناظره بسیار قوی بوده. ایشان می گوید هر کس بعد از شیخ مفید در هر کجا مناظره دارد اصلش را از شیخ مفید گرفته. اینقدر ایشان در مناظره قوی بوده. دو تا توقیع که تجلیل زیادی از ایشان به عمل آمده. صاحب جواهر ما استدلال کرده به آن توقیع ها برای عظمت فقیه و ولایت فقیه. خوب این شعر هم از همان نقل شده که:

لا صوَّتَ الناعی بِفَقدك إنّه یوم علي آلِ الرسولِ عظیمُ

إن کنت قد غیّبت فی جدث الثري فالعدل و التوحید فیک مقیمُ

بعد حضرت امام عصر ادامه داده که «یفرح کلّما تُلیت علیك من الدروس علوم»

و قبر شیخ مفید هم با قبر خواجه هر دو. وقتی می خواهیم وارد شویم به آن مضجع کاظمین : در سر راهمان قبر این هر دو در کنار هم، موقع رفتن سمت چپ قرار می گیرد. برگشتن سمت راست. شیخ مفید بسیار عظمت دارد.

ایشان می گوید اگر شیخ مفید که اینقدر ازش تعظیم شده این جزء فقهایی است که ولایت آن تثبیت شده. و اگر ما چنین فقیهی نداشتیم و چنین ولایت، کارهای شیعه معوق و معطل می ماند. حالا اشکال ما این است که شما بعد از اینکه این همه از ایشان تجلیل می کنید و قبول می کنید و می گویید اگر چنین فقیهی نداشته باشیم و چنین ولایت، کارهای شیعه معوق می ماند. خوب یکی از کارهای شیعه همان جهاد است. و تعبیه ی جیوش است. شیعه این همه دشمنان دارند. کسی که اگر ولایت دارد معنایش این است که باید محوزه ی شیعه را حفظ کند. عزت و عظمت حوزه را حفظ کند. حفظ عزت و عظمت و اینها بدون جهاد و بدون تعبیه ی جیوش اصلاً غیر ممکن است. این اشکال سوم ما به ایشان است. «و من المعلوم انه یلزم للشیعه لحفظ کیان من الاعداء» تعبیه ی جیوش و تمهید لوازم جهاد. این هم مطلب سوم.

حالا می خواستم دو سه کلمه از امام (رضوان الله علیه) بخوانم که یک نفر فقیه در زمان غیبت این جور می گوید. امام در جلد ۲۱ صحیفه ی نور صفحه ۸۱ تا ۸۲. امام (رضوان الله تعالی علیه) اعلی الله مقامه: "ما بارها اعلام نموده ایم در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه ی جهانخواران بوده و هستیم. ما در صدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیزم و سرمایه داری کمونیست در جهان هستیم. ما تصمیم گرفتیم که با لطف و عنایت پروردگار نزاعهایی را که بر این سه پایه استوار است صهیونیزم و سرمایه داری و کمونیست را نابود کنیم و نظام اسلام را در جهان استکبار ترویج نماییم. دیر یا زود ملتهای در بند شاهد آزادی خود خواهند بود."

یکی هست فقیهی که این جور در زمان غیبت نعره می کشد، فریاد می زند. ما بگوییم به اینکه در زمان غیبت «لم یأذنوا لشیعتهم تعبیة الجیوش» ائمه : در زمان غیبت به فقهای شیعه اذن نداده اند. اصلاً عجیب است این کلمه. اذن نداده اند. اذن نداده اند به اینکه لشکر فراهم کنند. سپاه فراهم کنند و اینها. این هم اشکال سوم بود.

چهارم.ـاشکالات به صاحب جواهر است.ـ چهارم اینکه ایشان فرموده است ملازمه است بین تعبیه ی جیوش، تعبیه ی لشکر و بسط ید و ظهور دولت حق. این ملازمه را ما قبول نمی کنیم. ایشان می گوید هر وقت که قدرت پیدا کردند فقهای شیعه به لشکر فراهم کردن، امام زمان علیه السلام ظهور می کند. بعد می گوید امام صادق علیه السلام گفتند اگر به اندازه ی این چهل تا گوسفند من یار و یاور داشتم، قیام می کردم. این معنایش این است که امام زمان اگر چهل تا یار و یاور پیدا کند قیام می کند. پس نیست کسی. ما این ملازمه را قبول نداریم. فرق است بین زمان امام صادق علیه السلام و ظهور دولت حق و امام زمان علیه السلام. امام صادق علیه السلام در آن زمانی که بنی امیه سقوط کرد و بنی عباس سر کار آمدند. مردم از بنی امیه خیلی متنفر بودند. مردم دوست داشتند که حکومت حقه ای به وجود بیاید. حکومت اسلامی به وجود بیاید. در اینجا دو جبهه سعی می کردند به اینکه سلطنت و حکومت را به وجود بیاورند. یکی بنی عباس بودند. بنی عباس با آن موج سواری خودشان توانستند از این اعراض مردم از بنی امیه و تنفر مردم به عنوان اینکه پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله ست عباس. ما فرزندان عباس هستیم و ما می خواهیم به اینکه یک حکومت به دست بیاوریم که حکومت اهل بیت باشد و نبوی باشد و این طور چیزها و برای این تلاش می کردند بنی عباس. ابو مسلم خراسانی قیام کرده و برای پشتیبانی از اهل بیت و بنی امیه را ساقط کرده و بنی عباس رفته اند جلو دارند این کارها را می کنند. از طرفی دیگر هم خوب معلوم است که بنی الحسن، فرزندان حضرت مجتبی علیه السلام، اینها دیدند که اینها قیام کنند بهتر از آنها می توانند که حکومت را اداره کنند. عبدالله بود پسر حسن مثنی. این قوی بود. فرزندان متعدد داشت. فرزندان خیلی قوی. محمد نفس زکیه در مدینه قیام کرد. ابراهیم در بصره قیام کرد. این پسرهایی داشت که خیلی پسرهای شجاعی هستندو بنی الحسن خواستند که بنی عباس را کنار بزنند و اینها حکومت را ایجاد بکنند. این عبدالله و فرزندانش و برادرانش امام صادق علیه السلام را قبول نداشتند. بلکه عداوت می ورزیدند. عبدالله می گفت امام صادق علیه السلام یک آدم صحفی است، کتاب زیاد مطالعه کرده و مطالبی می گوید و ما آن را قبول نداریم. ما احق و اولی هستیم به اینکه حکومت را به دست بگیریم. امام صادق علیه السلام در این جریان ملاحظه کردید اگر قرار باشد امام صادق علیه السلام هم حکم جهاد بدهد باید با پسر عموهای خودش درگیر شود. امام صادق علیه السلام باید با بنی الحسن درگیر شود. بنی عباس از این فرصت استفاده می کنند که حکومت را قبضه می کنند. به علاوه امام صادق علیه السلام می دانست با آن علم امامتش که بالاخره بنی عباس حکومت را به وجود خواهند آورد. و به وجود آوردند و قبلاً گفتیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرموده بودند «ویل لذریتی من ذریتک» به عباس فرمودند. امام صادق علیه السلام در آن زمان خلاصه جهاد را لازم نمی دانست. چون گفتیم که نتیجه این طور می شد. از این جهت هم نامه نوشت برای ابومسلم و اینها و گفت زمان من نیامده. من قیام نمی کنم. خوب امام صادق اینطور گفت. چون برای تبلیغات زیاد بنی عباس و همین طور تبلیغات بنی الحسن، امام صادق علیه السلام تنها بود. گفت من به تعداد این گوسفندان طرفدار جهادی ندارم. طرفدار زیاد داشت. از این جهت به جنبه فرهنگ و تأسیس مدرسه و تربیت شاگردها و و اظهار علوم اسلامی و مذهب پرداختند. این است که ما نمی توانیم بگوییم که هر زمان که بسط ید پیدا شد، امام زمان علیه السلام باید بیاید. در زمان ما الان بسط ید هست امام قیام کرده است. الحمدلله تعالی شیعه رونق پیدا کرده است و تشیع را قوی کرده است، امام زمان هنوز نیامده. ان شاء الله خواهد آمد. ولی این ملازمه را قبول نداریم. ایشان می گوید هر وقت قدرت پیدا شد امام زمان علیه السلام می آید. آن وقت به چه تمسک کرده؟ به حدیث امام صادق علیه السلام. زمان امام صادق علیه السلام کارش با کار امام زمان علیه السلام فرق دارد. کار امام زمان علیه السلام این است که دولتهای باطل همه باید از بین برود. وقتی زمینه فراهم شد از همه جهت. ۳۱۳ نفر به تعداد کسانی که در جنگ بدر شرکت داشتند اصحاب خاص لازم است. ۳۱۳ نفر. این غیر از آن چهل تا گوسفند است. که ۳۱۳ نفر ما اصحاب خاصی می خواهیم. آیا الان هست. ما که

نمی دانیم. غیر از آن هم یار و یاورهای فراوان لازم است. اتحاد و وحدت فراوان لازم است. زمینه ی زیادی لازم است. باید زمین پر از بی داد و جور فساد شود، او بیاید. ما نمی دانیم. از این جهت این ملازمه که ایشان می گوید که اگر زمینه فراهم شود با یک لشکری، امام زمان علیه السلام خواهد آمد و دولت حق ظاهر می شود. چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند که من اگر به تعداد این گوسفندها لشکر داشتم من هم قیام می کردم. آن زمان امام صادق علیه السلام با زمان قیام امام زمان علیه السلام خیلی فرق دارد. قیام امام زمان مثل، آن روز هم گفتیم که «لَا يَظْهَرُ الْقَائِمُ حَتَّي يَشْمَلَ أَهْلَ الْبِلَادِ فِتْنَةٌ» تا تمام زمینها را فتنه فرا نگیرد تا دنیا پر از ظلم و فساد نشود. آن علائم که گفتند مشخص نشود و به وجود نیاید، تا آن ۳۱۳ نفر که در جنگ بدر حضور داشتند آن هم تازه افراد خالص و خلص و کامل. تعداد اینها را از کدام شهر چند تا و از کدام شهر چند تا در اعیان الشیعه نوشته. از قم نوشته ۲۴ نفر. از نجف و کوفه ۱۸ نفرند. از هر شهری چند نفر اینها را نوشته. یکی از شهرهایی که زیاد دارد طالقان است. طالقان کجاست و اینها ... خلاصه امام زمان علیه السلام ظهورش شرایط فراوان لازم دارد. شما چه جور مقایسه می کنید. اشکال ما به صاحب جواهر این است. صاحب جواهر می گوید هر وقتی که لشکر فراهم شد امام زمان علیه السلام خواهد آمد. نه این ملازمه را قبول نداریم. الان در زمان ما لشکر فراهم است و برای تشیع رونق و اینها و هنوز امام زمان علیه السلام نیامده.

اصلاً یک روایت دیگر من اینجا نوشتم. این روایت در "سفینة البحار" هم هست در ماده ی قم. از تاریخ قم نقل می کند. کتاب تاریخ قم در زمان شیخ صدوق نوشته شده. خیلی، هزار سال بیشتر نوشته شده. کتاب بسیار خوبی هم هست. از ابی الحسن الاول، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام « رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمَّ يَدْعُو النَّاسَ إِلَي الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبَرِ الْحَدِيدِ» یک نفر از قم برمی خیزد. مردم را به حق دعوت می کند. قومی با آن جمع می شوند پنج تا صفت دارند. اول مثل زبر حدید. قطعات آهن. « لَا تُزِلُّهُمُ الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ» تندبادها آنها را از جای خودشان تکان نمی دهد. خیلی استقامت دارند. سوم «وَ لَا يَمَلُّونَ مِنَ الْحَرَبِ» از جنگ خسته نمی شوند. چهارم «وَ لَا يَجْبُنُونَ» جبن و ترس به دل خودشان راه نمی دهند. پنجم «وَ عَلَي اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ» خوب اینها این طوری است.

پس یک حدیث است که در زمان غیبت چنین چیزی به وجود خواهد آمد. این ملازمه ای که صاحب جواهر می گوید، می خواهم بگویم که درست نیست. که هر وقت تعبیه ی جیوش فراهم شد امام زمان علیه السلام می آید. نه. این حدیث می گوید که از قم یک نفر برمی خیزد و اینها. در این فاصله. فاصله ی غیبت و آمدن امام عصر علیه السلام.

بنابراین ما این چند تا اشکال را به این چند سطر صاحب جواهر داشتیم که به عرض رسید. باز هم مطالعه کنید مطلبی شد به بنده بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه نود و هشتم تاریخ: ۸۸/۲/۹

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

قبل از مطالب درسی یکی از موضوعاتی که بسیار لازم است که به آن توجه شود مسئله ی انتخاباتی است که در پیش داریم. الحمدلله تعالی امروز ارتباط حوزه و جامعه و دولت و حکومت همه برقرار است. این نظام اسلامی بعد از اینکه عقبه های متعددی را گذرانده، الحمدلله نظامی است عزتمند و قدرتمند. یکی از عقبه هایی که پشت سر گذاشتیم عقبه ی استبداد بوده که قرن ها بر مردم حاکم بوده، کرامت انسانی و تمام موازین را لگدکوب کرده و پایمال کرده بود. عقبه ی دوم عقبه ی استکبار و تصرف دشمنان اسلام به کشورهای اسلامی. عقبه ی سوم تلاشها و پیشامدهایی که بعد از پیروزی انقلاب از قبیل جنگ تحمیلی، نقشه هایی که دشمنان اسلام داشتند. الحمدلله تمام این عقبه ها پشت سر گذاشته شده. الان ما نظامی داریم عزتمند و قدرتمند. (خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ) آن نعمتی که پروردگار متعال به انسانها عنایت می کند، نگهداری آن نعمت هم وظیفه ی بسیار مهمی است. این نظام دارای تشکیلاتی است. نظام مثل یک موجود زنده دست و پا و پر و بال و تغذیه و تقویت و همه اینها را لازم دارد. یکی از تشکیلات، یکی از جریانهای مهم برای نظام مسئله ی انتخابات است. انتخابات، انتخاب ریاست جمهوری مسئله ی بسیار بسیار مهم است. مسئله ی اجتماعی است. در مسائل اجتماعی همه ی افراد آن اجتماع در آن مسئولند. همه مسئولند. یک نفر هم رأیش گاهی تأثیرگذار است. اگر کسی کوتاهی کند از مسئولیت خودش شانه خالی کرده و عمل نکرده. بنابراین همه ما در برابر این جریان مسئولیم.

یک فردی که می خواهد انتخاب شود، شرایط فراوان دارد. بر اساس آن شرایط و آن موازین بایستی ما اقدام کنیم. کلامی از امام (رضوان الله علیه) است بخوانیم بعد هم عرض می کنم.

امام (رضوان الله علیه) در وصیت نامه شان فرمودند: وصیت من به ملت شریف آن است که در تمام انتخابات، چه انتخاب رئیس جمهور، چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی، چه انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری. وصیت من آن است که همه در صحنه باشند. و اشخاصی که انتخاب می کنند روی ضوابطی باشد که بیان می شود. که اگر مسامحه نمایند و برای موازین شرعیه و قانون انتخاب نکنند چه بسا خساراتی به اسلام و کشور وارد می شود که جبران پذیر نباشد. در این صورت همه در پیشگاه خداوند متعال مسئول می باشند. از این قرار عدم دخالت ملت از مراجع و علما تا طبقه ی بازاری، کشاورز و کارگر و کارمند همه و همه مسئول سرنوشت کشور و اسلام می باشیم. چه در نسل حاضر، چه نسلهای آینده. در بعضی مقاطع عدم حضور و مسامحه گناهی باشد که در رأس گناهان کبیره است.ـ کسی اگر حاضر نباشد، رأی ندهد، شرکت نکند، این گناهی است که در رأس گناهان کبیره است.ـ پس علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. و الا کار از دست همه خارج خواهد شد. این حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده اید و لمس نموده ایم. ـدر مشروطه همه ی ملت قیام کردند. همه هم در صحنه حضور داشتند. بعد کم کم کوتاه آمدند. عقب نشینی کردند و شکست خوردند. دشمن اختلاف عجیبی ایجاد کرد. در نتیجه ی اختلاف شیخ فضل الله نوری بالای دار رفت و کم کم مشروطه از جریان اصلی منحرف شد. بالاخره به دست دشمنان اسلام افتاد. از متن مشروطه باز حکومت پهلوی به وجود آمد. بنابراین اگر بخواهد جمعیت کوتاهی بکنند، می فرمایند ـ این حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده که هیچ علاجی بالاتر و بالاتر از ین نیست که ملت در سرتاسر کشور در کارهایی که محول به اوست بر طبق موازین اسلامی و قانون اساسی انجام دهید. با علما و وروحانیون باتقوا و متعهد به جمهوری اسلامی مشورت نمایند که رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و مظلومان جامعه را لمس کرده و در فکر رفاه آنان باشد. این چند سطر از وصیت نامه ی امام (رضوان الله علیه) است که برای اینکه برای همیشه برای ما کارگشا باشد و راهگشا باشد پیش پای ما قرار داده اند.

حالا ما چنین جریانی را در پیش و چنین مسئولیتی را همگی در پیش داریم که در برابر جامعه همه مسئولیم. یعنی اگر ۵۰ میلیون جمعیت باشد ما در برابر همه مسئولیم. چون کار ما در سرنوشت همه دخالت دارد. و آن رئیس جمهور هم در برابر ۵۰ میلیون مسئولیتی را به عهده می گیرد. انتخاب، یعنی بیعت کردن، تعهد کردن و تعهد پذیر بودن. این تعهد می کند و آن هم تعهد را می پذیرد. یک چنین جریان بسیار مهمی است. بنابراین حالا چند شاخصه که به نظر بنده می رسد:

اول اینکه از لحاظ سوابق دارای سابقه ای باشد بسیار روشن و پاکیزه. ما درباره ی سابقه ی اشخاص باید اطلاع و تحقیقی داشته باشیم. اولین شرطش دارای سوابق روشن و پاک. دوم تعهد. تدین. تعهد و تدین نسبت به اشخاص فرق می کند. نسبت به پستها فرق می کند. تعهدی که بتواند با عدالتی که مورد بحث ما در نج البلاغه هست، رعایت حقوق همه

ی ملت با این شرط تعهد در این حد داشته باشد که حق همه ی ملت، همه ی افراد ملت، چه عدالت اجتماعی، چه عدالت اقتصادی از همه جهت بتواند که عمل بکند و رعایت بکند. سوم داشتن شجاعت. چون دشمنان اسلام همیشه در برابر ما صف آرایی دارند، نقشه هایی دارند. با تهاجم نظامی، تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم رسانه ای و تبلیغی در برابر این تهاجم یک شجاعی باید باشد که متسلط باشد، مقاوم باشد. بتواند که نقشه های دشمن را نقش بر آب بکند. این هم سومین شرط است که شجاعت در این حد. که آن آرمان انقلاب را که امام (رضوان الله علیه) برای ما گذاشته و رهبر معظم انقلاب (دامت برکاته) سکان دار این کشتی هستند بتوانند این آرمان را حفظ کنند. این موضوع شجاعت است. چهارم. چهارم بایستی متواضع باشد. خود تواضع در برابر ملت خیلی مهم است. واقعاً خدمتگزار حقیقی خودش را بداند در برابر ملت. مهربان باشد. دلسوز باشد. اینها شرایطی است که اسلام در هر کسی که پست اجتماعی در نظر می گیرد، به عهده ی آن می گذارد و مسئولیت دارد. بنابراین حالا باز بعداً شاید صحبت بکنیم. عرض ما امروز مقدمتاً این است که نسبت به انتخابات که در پیش داریم ما طلبه ها با جامعه مربوط هستیم. از اول هم انقلاب در نتیجه ی فعالیت شما پیشرفت کرد. علما و خطبا و وعاظ و همه، به مردم گوشزد کردند و پشت سر امام حرکت کردند و انقلاب پیروز شد. اگر کسی بتواند نقش روحانیت را کوچک بشمرد یا حساب نکند، این غافل است یا جاهل است یا مغرض است. خلاصه از اول این طور بوده. حالا هم ما طلبه ها این وظیفه را داریم برای تبلیغ اسلام و انقلاب مردم را باید طوری ترغیب کنیم که همه در صحنه حضور داشته باشند. یک انتخاب بسیار باشکوهی، پر جمعیتی، از قبلها هم باشکوه تر و پر جمعیت تر ان شاء الله انجام شود. حالا به هر کس که رأی می دهند بر حسب این موازین که عرض کردیم، ولی همه حضور داشته باشند. همه رأی بدهند. آن تعداد رأی و بالا بودن آمار خیلی اثر دارد در قدرت و عظمت نظام. که الحمد لله تعالی الان نظامی عزتمند و قدرتمند داریم. این اولین مطلبی بود که به عرض محترم رسید.

اما مطلب دوم که در روزهای چهارشنبه بحث ما درباره ی مطالب نهج البلاغه است. و بحث ما درباره ی اصول و مبانی حکومت حضرت امیر علیه السلام که همیشه سرمشق همه ی کسانی باشد که حکومت می خواهند که برای اداره مملکت گام بردارند. ما در بحث عدل مطالبی عرض کردیم. گفتیم سومین اصل، اصل عدالت و بسیار مهم است. «وَ إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوُلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ» حضرت امیر علیه السلام فرمودند در همان نامه ی ۵۳ که نامه ای است که به مالک اشتر نوشته اند. افضل قرة عین ولاة آن است که عدل و عدالت در بلاد برقرار باشد. عدل هم به معنی رعایت حقوق و حقوق هم بیان کردیم و شرح دادیم. امام صادق علیه السلام فرمودند «أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْل» اساس دین توحید است و عدل است. توحید، شناختن خداوند با صفات جلال و جمال. این اصل الاصول است. اصل همه ی اصولها توحید است. توحید که کامل شد، نبوت و امامت و معاد و همه ارزشها پشت سرش هست. این از جهت ارزش و اعتقاد. از جهت عمل هم، عدالت. این که فرمودند «أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْل».

باز امام صادق علیه السلام فرمودند «ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ يَحْتَاجُ النَّاسُ طُرّاً إِلَيْهَا الْأَمْنُ وَ الْعَدْلُ وَ الْخِصْب» سه چیز است که همه ی مردم به آن محتاجند و هر کسی که در رأس جامعه هست، باید سعی کند این سه چیز را برای همه برقرار کند. امنیت و عدالت و ارزانی. «الْأَمْنُ وَ الْعَدْلُ وَ الْخِصْب» می توان گفت اگر عدل باشد، آن دو تا هم هستند. عدل اگر باشد، امنیت هم هست. عدل اگر باشد، خصب هم هست. پس در میان این سه چیز هم باز آن رکن مهم همان عدل است. عدل اگر به معنی واقعی کلمه برقرار باشد هم امنیت هست. و هم خصب و فراوانی نعمت هست.

می دانید که نهج البلاغه یک دریایی است. انسان وقتی وارد یک دریا می شود یا در کنار یک دریا قرار می گیرد باید به اندازه ی یک قطره ای، به اندازه ی یک جزئی {استفاده کند}. ما درباره ی نهج البلاغه که بحث می کنیم همان نامه ی ۵۳. که نامه ای به مالک اشتر است. هفته ی گذشته هم عرض کردیم. به عنوان یک منشوری الان در سازمان ملل نگه داشته می شود. کسی نتوانسته به این جامعیت یک منشوری و برنامه ای برای اداره ی مملکت بنویسد. نامه ی ۵۳ نامه ای است به مالک اشتر. در جای این نامه از عدالت که مورد بحث ماست سخن به میان آمده. ما یک فصلی را الان عرض می کنیم. یک فصلی از نامه ی ۵۳. بله این در وسطهای نامه هست. «ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى» مالک از خدا بترس، از خدا بترس. درباره ی طبقه ی پایین. طبقه ی پایین، نه اینکه از لحاظ کرامت انسانی و ارزش پایین هستند. نه از لحاظ وضع درآمد مالی پایین هستند. توضیح می دهد. «مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ» کسانی که در زندگی بیچاره اند. «مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ» مساکین و نیازمندان «وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى» کسانی که گرفتارند در برابر مشکلات زندگی. «وَ الزَّمْنَى» زمنی جمع زمین است. با "ز". مثل قتلی، جمع قتیل. به چه کسی "زمنی" می گویند. "زمنی" به کسی می گویند که مریض است. یا بعضی از اعضای بدن را ندارد. یا بعضی از قوا تعطیل شده. چشمش، گوشش مثلاً. مساکین، محتاجین، اهل بؤسی و

گرفتار مشکلات و زمنی. و کسانی کـه فلـج هسـتند. یکـی از اعضـا را ندارند. یک قوه از قوایشان از دست رفته. یا مریض هسـتند. «فَـإِنَّ فِـی هَذِهِ الطَّبَقَةِ» واقعاً می تـوان گفـت کـه سـنگین تـرین مسـئولیت بـرای زمامداران، همین طبقه هستند. اینها مخصوص فقرا نیست. یعنی فقیر سائل. کسی که در اداره ی امور زندگی با مشکل مواجه است. کارمنـد اسـت. کارگراست. یا صنعتگر است. هر چه هست. خلاصه کسی که در اداره ی زندگی در رفاه نیست. از لحاظ درآمد.«فَإِنَّ فِی هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَ مُعْتَرّاً» قانع یعنی کسی که سؤال می کند. معتر کسی اسـت کـه نـدارد ولی روی سؤال هم ندارد. در این طبقه بعضـی هـا هسـتند کـه سـؤال مـی کننـد. درخواست می کنند باز هم تا حدی در نتیجه ی درخواسـت سـؤال بـه خواسته ی خودشان می رسند. اما بعضی ها معترند. آن قدر عفت نفـس دارند که حتی به خودشان اجازه نمی دهند که سؤال کنند. «وَ احْفَظِ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ» ای مالک در نظر بگیر پروردگار را و حق اینها را ادا کن. «وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكِ وَ قِسْماً مِنْ غَلَّـاتِ صَـوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ» در هر شهری قسمتی از بیت المال برای تـأمین رفـاه اینها را برقرار بدار. «فَإِنَّ لِلْأَقْصَي مِنْهُمْ مِثْـلَ الَّـذِي لِلْـأَدْنَي» بـرای دور افتاده ترین کسانی که در مملکت این طور هستند، همان حق آن دورافتاده دارد که امان حقی که کسی در نزدیک شما هست دارد. یعنی آن محـروم و فقیری که در زابل و زاهدان و در گوشه و کنـا و در میـان همـه زاغـه نشینان و حلبی آبادها و همه ی اینها قبلاً بود. در کلمات امام خیلی زیاد است توجه به اینها. حتی امام علیه السلام می فرمایند که اینـها شمـا را بـه روی کار آوردند. چون همیشه کسانی در جبهه و جهاد حضور پیدا مـی کننـد، کسانی دنبال پیغمبران و امامان راه می افتند که همین افراد هسـتند. یعـنی اینها به مشکلات عادت کردند. اینها اهل رفاه نیستند. از مـرفهین بی درد نیستند.

آیت الله طالقانی (اعلی الله مقامه) آن وقت کـه امـام جمعـه شـد از طرف امام (رضوان الله علیه) اولین جمعه که امد بـرای نمـاز جمعـه ــمـن خودم حضور داشتمــ نگاه کرد به این جمعیت. جمعیت خیلی زیاد بود. اما هم هشان از همین افراد. از آن روستا نشینان، از ان محرومان و پایین شهر نشینان و از این طبقات محروم. اولین کلمه اش ایـن بـود کـه همـین هـا انقلاب را به ثمر رساندند. و همین ها پشت سر پیغمبرها بوده اند. و الا آن مرفهین بی درد که پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام راه نمی افتند. یعنی حاضر به تحمل مشکلات نیستند.

می فرمایند که آن اقصی شان حقی مانند ادنی و نزدیکتـر دارد. «وَ كُلٌ قَدِ اسْتُرْعِيتَ حَقَّهُ» خدا ازتان می خواهد که حقشان را مراعات کنید. «وَ لَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ» مبادا مشغول خوش گذرانی و شادمانی باشی و و غفلت کنی از حال این درماندگان و بیچارگان. «فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ» معـذور نیستی در اینکه به قول خودتان این کارهای کوچک را رها کنید و بروید دنبال کار بزرگ تر. کار بزرگ این است. «فَلَـا تُشْـخِصْ هَمَّـكَ عَـنْهُمْ» توجهت را از اینها سلب نکن. «وَ لَا تُصَعِّرْ خَـدَّكَ لَهُـمْ» و چهـره از روی اینها برنگردان. «وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ» اگر کسـانی هسـتند که راه ندارند که اینها بروند که دردشان را به آن بالا بالاهـا بگوینـد. راه ندارند. به اینها راه نمی دهند. «مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ» چشمها بـه اینـها بـا خاری می نگرند. «وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ» و افراد به اینها با نظر حقارت نگـاه می کنند. «فَفَرِّغْ» بنابراین یک افرادی را در نظر بگیر «مِـنْ ثِقَتِـكَ» کـه مورد اعتماد باشند. «مِـنْ أَهْـلِ الْخَشْـيَةِ وَ التَّوَاضُـعِ» از خـدا بترسـند و متواضع باشند. در گوشه و کنار بگردند و این قبیل افـراد را پیـدا کننـد. دردهای اینها را به تو بگویند و تو این دردها را دوا کن. این طایفه «مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجَ إِلَي العَدل و الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ» این طایفـه در میـان مردم بیشتر محتاج عدالت و انصاف هستند. چون اینها کسانی هسـتند کـه به جایی راهشان نمی دهند. کسی به تلفنشان جواب نمی دهـد. کسـی بـه کاغذهایشان جواب نمی دهد. خلاصه اینها یک همچین کسی هسـتند. «وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ الْيُتْمِ وَ ذَوِي الرِّقَّةِ فِي السِّنِّ» و یتیمان و پیرمردان. آن وقت می گویند که «وَ ذَلِكَ عَلَي الْوُلَاةِ ثَقِيلٌ وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ» اینکه بـه شمـا مـی گویم مالکا توجه به حالت اینها، از بین بردن بیکاری، ایجاد اشتغال، ایجاد ازدواج، مسئله ی مسکن. خوب خیلی مسئله است واقعاً. اینها گرفتارند. می فرمایند این طایفه بیش از همه محتاجند به تعهد. و اینکه من می گویم بر ولاة ثقیل است. بر والیان این موضوع سـنگین اسـت. «وَ الْحَـقُّ كُلُّـهُ ثَقِيلٌ» بعد اضافه کردند که حق همه جا سنگین است. اما اینها خیلی ایـن حق سنگین است.

ما چون امروز خیلی دیگه وقت نداریم خواستم دربـاره ی مطلـب هفته ی قبل چیزی عرض کرده باشم. مطلب هفته ی قبل این بود که نامه ی ۵۳ از نهج البلاغه که مال مالک اشتر عـرض کـردیم. عـرض کـردیم جرج جرداق یک نفر لبنانی مسیحی است. کتابی به نـام "صـوت العدالـة الانسانیة" نوشته. به فارسی هم ترجمـه شـده. ایـن را خـدمت آیـت الله العظمی آقای بروجردی آوردند. این هم ۲۰ سال مطالعـه کـرده در نهـج البلاغه. هر چه دارد، ۵ جلد از نهج البلاغه است. و خیلی هم خوش قلم است. خیلی خوش عبارت است. بنده عربیش را چندین سال قبل از این مطالعه کردم. خودم برایش فهرستی نوشتم. الان ترجمه هم شده است. ولی عربیش واقعاً از لحاظ قلم و عبارات خیلی رساست. خیلی کامل اسـت.

در یک جا مطالبی که در هفته گذشته گفتم که ایشان می گوید که این عهد نامه از چهار جهت بر منشور سازمان ملل بعد از مقایسه می گوید برتری دارد. عرض کردم. منظور این است که در یک جا می گوید که ای روزگار ــمن چون به این ایراد دارد عرض می کنمــ ایشان می گوید ای روزگار چه می شد اگر در هر زمانی یک نفر مانند علی را به وجود می آمد. با همان شمشیر و همان ذوالفقار. با همان فصاحت و بلاغت. با همان احساس و عدالت. با همان برجستگیها و ویژگیها. این طوری می گوید. آن وقت شهریار این را به شعر درآورده. ما نظر خودمان را می خواهیم عرض کنیم هم درباره ی شعر شهریار، هم این حرف. تا چه حدی من به این حرف اشکال دارم. شعر شهریار را من اینجا نوشته بودم.

«چه بودی اگر هر زمان چون علی/ یکی زادی از مادر روزگار»

اگر در هر زمان از مادر روزگار فرزندی مانند علی به وجود می آمد.

«ترازوی عدلی چنان مستقیم/ ستون امانی چنان استوار» ستون امانی مثل علی استوار. «مکارم همان گونه آرام بخش» مکارم جمع مکرمه است. مکرمه یعنی اخلاق کریمه. «مکارم همان گونه آرام بخش/ مواعظ همان گونه آموزگار/ همان گونه از ظلم بنیاد کن/ همان گونه بر زخم مرهم گذار/ به مغز عظیمش همان عزم و جزم/ به کف کریمش همان ذوالفقار/ همان گونه هم چون قضا و قدر/ کمان دار پیکان پروردگار/ که برکندی از سینه ی دوست دق» دق را از سینه کندن یعنی یک کار بکند که خوشحال شود. «که برکندی از سینه ی دوست دق / برآوردی از جان دشمن دمار».

خوب آن مطلب را جرج جرداق گفته. شهریار هم به این ترتیب آن مطلب را به شعر درآورده. آن از لحاظ عبارات جالب است. این هم خوب از لحاظ شعر معلوم است که شهریار خیلی از لحاظ ذوق شعر برجسته است.

اما مطلب بنده این است که این بیان و این آرزو قدری انحرافی رفته. برای خاطر اینکه روزگار و خداوند متعال به وجود آورده. آن امام زمان است. امام زمان تمام صفات انبیاء و اولیاء را دارد. پس نباید بگوییم که چه بوده این روزگار و چنان. نه مردم چون صلاحیت نداشتند. مردم چون نتوانستند به وظایف خودشان عمل کنند. امام دوازدهم غایب شد. و الا ما در روایاتی که الان می خوانم تمام اوصاف انبیاء و اولیاء، تمام برجستگیها در (بَقِیَّتُ اللَّـهِ خَیْـرٌ لَکُـم) وجود دارد. ودایع تمام انبیاء و اولیاء هم در حضور ایشان است. پس نباید بگوییم روزگار چرا چنین چیزی وجود ندارد. به وجود آورده. خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید دارد که «وجوده لطف، و تصرّفه لطف آخر، و عدمه منّا» وجود امام زمان لطف است. تصرفش هم لطف آخر. عدمش از ما است. پس تقریباً یک مقدار این شعر و این بیان توجه به این مطلب نکرده. حالا این مطلب چیه؟ این مطلب این است که (بَقِیَّتُ اللَّـهِ خَیْـرٌ لَکُم) که از آیات سوره ی هود سوره یازدهم قرآن است در تفسیر آن آیه با قدری مطالعه ی بنده مطالبی هست که به این ترتیبی که خلاصه اش را باید عرض کنم. خلاصه این است که " بَقِیَّتُ اللَّه" یعنی ذخیره ی الهی. او خلاصه ی همه ی تجلیات گذشته است. حضرتش دارای خصائص همه ی انبیاء، برجستگی همه ی اولیاء و برگزیدگان الهی است. همه ی زیباییها و کمالات را دارد. از حضرت نوح طول عمر و تحمل صبر در دوران غیبت طولانی. از حضرت ابراهیم شکستن بتها و شجاعت. از حضرت موسی علیه السلام مهابت و شهامت در برابر جباران. از حضرت داوود قضاوت به حق. از حضرت سلیمان جهانداری. از حضرت یوسف زیبایی. احادیث آمده است که طاووس اهل جنت است. «کَوْکَبٌ دُرِّی؛ اَلْقَمَرُ الْمُنِیر» از این قبیل عبارات در روایات ما درباره ی امام زمان علیه السلام است. از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایجاد انقلاب و تحول و کوبیدن ستمگران و جباران که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند «أَشْبَهُ النَّاسِ بِی خَلْقاً وَ خُلْقا» حضرت مهدی علیه السلام. این از لحاظ خصوصیات آن حضرت.

اما تمام تجهیزات و ودایع انبیاء و اولیاء همراه اوست. عصای حضرت موسی در دستش است. خاتم سلیمان در انگشت است. حجر موسی علیه السلام همراهش است. حتی از مکه حرکت می کنند تا بیایند به کوفه، ندا می کند منادی که کسی همراه خودش آب و غذا برندارد. همان حجری که حضرت موسی عصا می زد و از آن "اثنتا عشر عیناً" آب می جوشید و "من و سلوی" همه. خلاصه این طور "من و سلوی و آب" همه همراه دارد. همراه دارد. عمامه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر، پیراهن پیغمبر صلی الله علیه و آله در بر، ذوالفقار حضرت امیر علیه السلام در دست و پرچم پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای سرش است و از لحاظ جمال ستاره ی درخشان و ماه شب چهارده و طاووس جنت. جبرئیل امین در سمت راست و میکائیل در سمت چپ و فوج فرشتگان همراه است و خلاصه اینها را مراجعه می کنید در اصول کافی. دو تا باب است. یک باب برجستگیهای حضرت. یک باب هم ودایع انبیاء همراه. بنابراین آن شعر را آن جور نباید گفت. گفت چطور می شد ای پروردگار همه ی مردم آن زمینه سازی را به وجود می آوردند تا حضرت عصر علیه السلام ظهور کند. اللهم ارنا الطلعة الرشیدة و الغرة الحمیدة. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه نود و نهم تاریخ: ۸۸/۲/۱۲

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در اقسام جهاد که ما بحث داشتیم، بحث اخیر ما این بود که در راه احیاء و ایجاد معروف یا ازاله ی منکر یک نوعی از جهاد وجود دارد. در آنجا که معروف، معروف مهمی باشد ولی در شرف ترک شدن است. یا منکر، منکر مهمی است در شرف تحقق است. در این مورد وظیفه این است که، روایت هم خواندیم که «فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُم وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُم» دلالت داشتند که یک نوع از جهاد در این مورد است. بحث ما هم با توفیق پروردگار در اقسام جهادهاست.

از لحاظ تاریخ هم بسیاری از چیزها را می شود در همین مورد ارزیابی کرد. یکی از آنها قیام ابوذر در برابر عثمان. که یکی از جریانهای تاریخی بسیار مهم است. و ما شکی هم نداریم که ابوذر کسی بوده که آسمان سایه نیفکنده و زمین هم برنداشته کسی که راستگوتر از ابوذر باشد. از طرفی حضرت امیر علیه السلام قیام ابوذر را تأیید کرده. که در نهج البلاغه «لأبی ذر رحمه الله لما أخرج إلی الربذة» هنگامی که در نتیجه ی قیام، عثمان خشمگین شد و ابوذر را تبعید به ربذه کرد کلام ۱۳۰ نهج البلاغه است. طبق شماره گذاری فیض الاسلام. کلام حضرت امیر علیه السلام که چند کلمه عرض می کنیم. شرح خوئی جریانش در جلد هشتم صفحه ۲۳۶. شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۵۲. بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۵. فی ظلال جلد ۲ صفحه ۲۶۳. خود کلام هم در نهج البلاغه فیض الاسلام شماره ۱۳۰. حضرت امیر علیه السلام فرمودند «یا أباذرّ، إنّك غضبت للّه» در موقع بدرقه «فأرج من غضبت له. إنّ القوم خافوك علي دنياهم، و خفتهم علي دينك، فأترك فی أيديهم ما خافوك عليه» مطالعه می کنید در آخرش هم هست که «لا يؤنسنّك إلّا الحقّ، و لا يوحشنّك إلّا الباطل» جز به حق به چیزی انس نگیر. وحشت نکن جز از باطل. وحشت تو و کناره گیری تو از باطل باشد. انس و الفت تو هم فقط با حق باشد.

در کتاب "الامام" جرج جرداق که با آن قلم بسیار توانا ۵ـ۶ صفحه جریان ابوذر را نوشته که بسیار جالب است. "الامام صوت العدالة الانسانية" جلد چهارم صفحه ۸۷۱. تصریح هم دارد خود ابوذر که من فقط برای «و الله ما وجدت لی عذرا إلا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر» موقعی هم که عثمان تبعیدش کرد، عثمان اعلام کرد که کسی حق بدرقه ی از ابوذر ندارد. «فما جَرُأَ علی تودیعه الا خمسة هم علی بن ابی طالب و اخوه عقیل و الحسن و الحسین ابنا علیٍ و عمار بن یاسر » اینها در موقع بدرقه ی ابوذر، آن کلام را حضرت امیر علیه السلام فرموده.

و دیگر باز از جمله جاهایی که می توان در همین موضوع قیام و جهاد برای امر به معروف و نهی از منکر ارزیابی کرد جریان مسجد گوهرشاد است. جریان مسجد گوهرشاد، که در سال ۱۳۱۳ ه.ش یکی از کارهای رضاخان کشف حجاب بود. در این جریان، قیامی که صورت گرفت و ۵۰۰۰ نفر در مسجد گوهرشاد کشته شدند چی بوده این. با کدام نوع از این انواع جهاد که ما خواندیم قابل ارزیابی است؟ با همین موضوع امر به معروف. برای خاطر اینکه یک منکر می خواست صورت بگیرد به عنوان کشف حجاب. یعنی بعد از اینکه رضاخان مسافرت کرد به ترکیه و یک ماه مهمان آتاترک بود. در آنجا وقتی که کار آتاترک را دید که برای پیروی از غرب مسئله ی بی حجابی، تغییر خط الفبا به خط لاتینی، از این قبیل چیزها که آتاترک انجام می داد، برای اینکه هم رنگ با غرب باشد. که متأسفانه بعد از اینکه چند صد سال دولت عثمانی یک دولت قوی اسلامی بود، ولی در اواخر آنها آتاترک بالاخره به قول خودش خلیفه ی عثمانی بود. ولی تمایل به غرب داشت. به اندازه ی غربگرایی در او شدید بود که بالاخره امام (رضوان الله علیه) خودشان در صحیفه ی نور دارند که من را که به ترکیه تبعید می کردند از استانبول که عبور کردم دیدم مجسمه ی آتاترک خبیث که دستهایش را به طرف غرب دراز کرده. یعنی هر چه هست در غرب است و ما هم باید از غرب تبعیت کنیم. خلاصه بعد از یک ماه آنجا مهمان بودن و برگشتن در سال ۱۳۱۳ در خرداد ماه کشف حجاب را خواست عملی کند. کار ساده ای نبود. این خیلی طوفان ایجاد کرد، مقاومت ایجاد کرد. ولی بیشتر مرکز ثقل مبارزه مشهد بود. آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم (رحمة الله علیه) سیاستش هم بسیار بسیار، در آن زمان هم خوب از یک نظر خیلی مهم بود برای حفظ حوزه و اینها. در قم قیامی به آن شکل نبود. حتی شیخ محمد تقی بافقی را آمدند قم و گرفتند و بردند. ایشان حرام کرد صحبت کردن در رابطه با این موضوع را حاج شیخ. برای اینکه حوزه محفوظ باشد. چون رضاخان خیلی دیکتاتور بود. ممکن بود که حوزه را به طور کلی متلاشی کند. از این جهت در مشهد چند نفر بودند. آیات عظام حاج آقا حسین قمی، آقا سید یونس اردبیلی، پسر آخوند خراسانی که بهش آقازاده می گفتند. این چند نفر در مشهد در این موضوع قیام کردند. بالاخره حاج آقا حسین قمی از مشهد آمد به تهران با خود رضا شاه صحبت کند. اما نتوانست صحبت کند و تبعید کردند به عراق و رفت به

عراق. اما آقا سید یونس اردبیلی و آقازاده بودند و بهلول واعظ هم آمد و مسجد گوهر شاد را مرکز کردند و صحبتهای زیاد و فروان و ازدحام فراوان مردم. دربرابر همین منکر که کشف حجاب است. بالاخره رضا خان هست و اینها. در همان مسجد گوهر شاد به توپ بستند و ۵ هزار نفر کشته شد. منظور این است که یکی از جریانها ی تاریخی ما، آن مشروطه را ما در مبارزه ی با سلطنت عرض کردیم. این یک بحث دیگر است که جهاد در سایه ی امر به معروف و نهی از منکر است. این در اینجا ارزیابی می شود. خوب این هم نسبت به این.

بنابراین این قسم جهاد، که جهاد در راه احیاء و ایجاد معروف مهم که باید آنقدر مهم باشد که به جهاد و به درگیری و شهادت و اینها، خوب باید مهم باشد. در هر معروفی این طور نیست. در هر منکری این طور نیست. ولی اگر یک معروف مهمی مثل حجاب دارد از بین می رود، منکر مهمی می خواهد صورت بگیرد، یکی از جاهایی که جهاد در اینجا مشروع است و لازم است. این مورد است. این قسم چهارم از جهاد است که داریم می خوانیم. اقسام را فراموش نکنید. قسم اول جهاد برای نجات مستضعفان از چنگال مستکبران، دوم جهاد بود با سلاطین و ظالمین جبار، سوم برای رفع فتنه و فساد، چهارم برای احیای معروف مهم یا ازاله ی منکر مهم. الان می رویم سراغ پنجم.

پنجمین نوع جهاد که بر اساس آیات قرآن و روایات و تواریخ معتبر انجام می گیرد، پنجمین نوع جهاد، جهاد در برابر ناکسین است. عهد شکنان. که تعدادی از آیات قرآن جهاد را در برابر ناکسین قلمداد می کند. واجب می کند. چندین آیه در قرآن داریم. یکی (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) اگر پیمان خود را شکستند. کفار پیمان خود را شکستند (بَعْدِ عَهْدِهِمْ) بعد از اینکه پیمان بسته بودند. (وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ) در دین شما طعن به راه انداختند. یعنی با نظر طعن و تمسخر به دین شما نگریستند. (فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ) با ائمه ی کفر مبارزه کنید. (إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ) آنها عهد و پیمان نمی فهمند. مثل صهیونیست ها. (فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ) یا دیگر آیات قرآن (قَتْلَهُمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍ) یا (قَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بُهْتاناً عَظِيماً) خلاصه در اینجا ما بیشتر تاریخهایی که داریم و آیات قرآنی مربوط به یهود است. (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ) با ائمه و پیشوایان کفر جنگ کنید. (إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ) اینها هرگز عهد و پیمان نمی فهمند. (لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) آیات زیادی است. این آیه که خواندم آیه ی ۱۲ بود از سوره ی توبه.

چند آیه در سوره ی انفال است. (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ) اینجا ۴ آیه است. ۴ آیه از سوره ی انفال است. (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ) بدترین جنبندگان، در نزد خدا کسانی هستند که کافرند ولی آنقدر لجاجت دارند تا آخر ایمان نمی آورند. این آیه ی ۵۶ از سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن. (الَّذِينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ)، (الَّذِينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ) کسانی که با آنها عهد و پیمان بستی، خطاب به پیغمبر ﷺ است. (ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ) عهد و پیمان خود را در هر دفعه شکستند (وَ هُمْ لا يَتَّقُونَ) اینها تقوا و باکی از شکستن پیمان ندارند. (فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ) اگر با اینها جنگ کردی، باید جنگ کنی، اگر در جنگ با آنها ظفر یافتی. (تَثْقَفَنَّهُمْ) یعنی اگر بر آنها مسلط شدی و ظفر یافتی. (فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ) آنها را طوری تنکیل کن و مجازات کن که عبرت باشد برای (مَنْ خَلْفَهُمْ) برای کسان دیگر که اینقدر در عهد شکنی پافشاری نکنند. (لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ) آیه ی ۵۸ از همین سوره است. انفال. (وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلى سَواءٍ) اگر عهد بستی با کسی، احساس کردی که خیانت خواهد کرد. به عهد و پیمان خودش پای بند نیست. اینجا اول بهش اعلام کن. ما هم الغا کردیم عهد و پیمانمان را. (فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ) یعنی دور کن و الغا کن. الغا با غین. الغا کن عهد و پیمان را. (وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً) اگر از یک قومی ترسیدی که خیانت بکند و پایبند به عهد نباشد (فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلى سَواءٍ) یعنی به آنها اعلام کن که ما چون احساس می کنیم که شما به عهد و پیمان خودتان پایبند نیستید، ما هم با شما پیمان داشتیم. ما هم با شما پیمانمان را به هم می زنیم. دیگه پیمان نداریم. (إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْخائِنِينَ) این چهار آیه از سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن. آن اولین آیه ای که خواندم مال سوره ی توبه بود. دلالت دارند بر اینکه اگر کسی عهد و پیمان خود را به هم زد، آن اسلام می گوید که جهاد بکنید. چون اینها علیه شما که همیشه نقشه دارند. عهد و پیمان هم بستند که شما را با این عهد و پیمان سرگرم کنند. و مشغول تهیه مقدماتی علیه شما هستند. با اینها شما بجنگید.

در شأن نزول این آیات سه تا طایفه از یهود ذکر شده که ما باید تاریخ اینها را بدانیم. یهود بنی قینقاع، دوم یهود بنی نضیر، سوم یهود بنی قریظه. پیغمبر ﷺ به مدینه که هجرت کردند برای اینکه یک آرامشی در ان محل به وجود بیاید. بستری باشد برای تقویت اسلام و ایجاد عزت و وحدت. چون معلوم بود که کفار زیادی در کمین هستند. تا در کی بستر

آرام قدرت و قوت صورت بگیرد بتوانند در مقابل دشمنان اسلام قیام کنند. دفاع کنند. معلوم بود. از این جهت پیغمبر ﷺ عهد و پیمان بست با طایفه ی یهود بنی قینقاع و یهود بنی نضیر و یهود بنی قریظه. اینها از همان شام و اینجاها آمده بودند به حجاز. ولی چندین سال بود که اینها در مدینه برای خودشان جایگاه محکمی داشتند. با اوس و خزرج و اینها عهد و پیمان بسته بودند. رئیس یهود کعب بن اشرف بود. رئیس منافقین عبدالله بن امی بود. رئیس مشرکین هم ابوجهل بود. این سه تا رئیس هر کدام در موقعیت خودشان دارای قدرتی بودند. همه در مقابل اسلام بودند. پیغمبر ﷺ با این یهود که نام بردیم عهد و پیمان بست.

اینها طایفه ها فرق دارد. یهود بنی قینقاع اول کسانی بودند که پیمان راشکستند. نوعاً زرگر بودند. تاجر پیشه بودند. در مدینه مشغول زرگری و تجارت بودند. جنگ بدر به وجود آمد. حالا عهد و پیمان برقرار هست و اینها کاری ندارند. اولین جنگ، جنگ بدر پیش آمد. جنگ بدر پیش آمد و اسلام خیلی قدرت پیدا کرد. قوت پیدا کرد. شکوه و عظمت اسلام طنین انداز شد. دشمنان اسلام متزلزل شدند. پیغمبر ﷺ به اینها پیغام داد که شما هم مسلمان شوید. اسلام را بپذیرید. برای اینکه شما قبل از اینکه من به مدینه بیایم به مردم می گفتید که یک پیغمبری خواهد آمد (يَسْتَفْتِحُونَ عَلَي الَّذينَ كَفَرُوا) چنین و چنان می دانستید. حالا من همان پیغمبرم با همان نام و نشان که داشتید. پیغام دادند که نه شما خیال کردید که در جنگ بدر که غالب شدید، آنها چند نفر تاجر و ماجر بودند. ولی ما یهود دارای قدرت نظامی هستیم. چنین و چنان هستیم. ما هرگز اسلام نمی آوریم. پیشنهاد پذیرفته نشد. بعداً در این بین یک زنی از انصار آمد به همان بازار زرگری که طلا بخرد. نشسته بود روی یک صندلی مانندی. ولی چهره اش را گرفته بود. آن تاجر یهودی اصرار می کرد به این زن که چهره اش را نشان بدهد و زن هم نشان نمی داد. بالاخره آن پا شد و از پشت سر به طوری که زن متوجه نشود. از پشت سر دامن و پیراهن این زن را به شانه اش با یک سنجاق مانندی وصل کرد. این زن هم چون نمی دانست که چنین کاری انجام داده. تا پا شد بدنش نمایان شد. خیلی ناراحت شد و فریاد زد که به داد من برسید. مردم مسلمان آمدند و این یهودی را کشتند. یهود هم جمع شدند و این شخص را کشتند. این که این یهود را کشته بود. این را کشتند. یک قائله ای به وجود آمد. پیغمبر ﷺ حس کرد که دیگر اینها، این حد که روابط تیره شده و این قبیل عهد شکنی به وجود آمده. ماندن بنی قینقاع در مدینه بعد از این خطر بزرگی برای مسلمانها است. از این جهت پیغمبر ﷺ حرکت کردند با مسلمانان. اطراف خانه های آنها را محاصره کردند و گفتند که باید شما از مدینه بروید. اول پافشاری کردند. بالاخره گفتند که باید برویم. چه جور باید برویم. پیغمبر ﷺ فرمودند به اینکه آن اندازه از متاع که می توانید همراهتان بردارید و بقیه باشه. همراه شتر. همین طور شدند ورفتند. بعد از ۱۵ روز محاصره. رفتند به طرف شام و به اذرعات شام ملحق شدند و عده ای هم به خیبر رفتند. این جریان بنی قینقاع است. عهد شکنی به این ترتیب.

دوم جریان بنی نضیر است. بنی نضیر هم قدری از مدینه فاصله داشتند. اما آنها هم خیلی قوی بودند. ثروت و قدرت داشتند. بعد جنگ احد پیش آمد. بعد از جنگ احد پیغمبر ﷺ با چند نفر حرکت کرند که بروند سراغ بنی نضیر. بهشان پیغمبر ﷺ پیشنهاد کرده. شاید حالا امتحانی بوده، چی بوده، بهشان پیشنهاد کرده که مقداری پول به ما قرض بدهید. ما می خواهیم دیه ای بپردازیم. الان پول نداریم. اینها گفتند خیلی خوب شده. پیغمبر ﷺ تا اینجا آمده. گفتند شما تشریف بیاورید تو قلعه. قدری صحبت کنیم. باشه. پیغمبر ﷺ داخل قلعه شد و در کنار دیواری نشست. فکر کردند خیلی خوب شده، پیش خودشان، پیغمبر ﷺ را بکشیم. یک نفر به نامه عمر بن جماش را حاضر شد که برود از بالای پشت بام یک سنگ بزرگی را بیندازد که پیغمبر ﷺ را همانجا بکشد به قول خودش. این که رفت این کار را بکند، جبرئیل به پیغمبر ﷺ خبر داد و پیغمبر ﷺ حرکت کرد و آمد از قلعه بیرون و معلوم شد که این هم از عهد شکنی بنی نضیر است. پیغمبر ﷺ هم فرمودند که مجهز شوید و لشکر برداشت و آمد و قلعه شان را محاصره کرد و بنی نضیر هم باید بروند. آنها هم بالاخره به اندازه ای که بتوانید بار شترتان را بردارید و بروید. اینها هم همین طور از مدینه خارج شدند و رفتند. این هم بنی نضیر بود و عهد شکنی آنها بود.

حالا مانده بنی قریظه. بنی قریظه هستند و هستند تا اینکه بالاخره اینها که از اینجا رفته بودند، بنی نضیر و اینها. شروع کردند و تبلیغات جنگ احزاب را به راه انداختند. مشرکین را دیدند و این را دیند و آن را دیدند. در سال ۵ هجری جنگ احزاب، یعنی به این معنا که حزب هایی از کفار قریش و یهود و این طرف و آن طرف جمع کردند و آمدند. همان که خیلی خلاصه اش کنم که به جنگ خندق هم معروف است و سلمان پیشنهاد کرد و خندقی کنده شد و بالاخره اینها آمدند و جنگ احزاب راه افتاده. در میان کسانی که آمدند برای جنگ، خوب یهودی هم زیاد است. این یهودیها رفتند سراغ بنی قریظه. که سومین طایفه است که مانده. حاضر نبود اول که با اینها همکاری کند. ولی اینقدر اصرار کردند و وعده و وعید دادند که بنی قریظه هم پیمان را شکستند و به این مخالفین

که آمده بودند برای جنگ احزاب کمک کردند. این هم جریان جنگ احزاب.

در جنگ احزاب هم می دانید که ای‌نجا که فتح شد و [توسط] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که جنگ خندق فتح شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله که آمد، جبرئیل آمد دیگه که نماز ظهر را که خواندی عصر را باید بروی در کنار قلعه ی بنی قریظه بخوانید. اینها باید بروند. پیغمبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد و با اصحابش آمدند و ۲۵ روز قلعه های آنها را محاصره کردند و خیلی آنها قوی بودند. بالاخره آنها ناچار بعد از جریان که در تاریخ مطالعه کنید تسلیم شدند به حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله. اینجا بود که سعد بن معاذ حکم کرد که باید مردانشان را بکشید و زنانشان اسیر شوند. اموالشان هم غنیمت باشد. و این حکم هم اجرا شد.

امام (رضوان الله علیه) هم یک وقت در صحبتشان فرمودند که آن موقعی که حمله های شدیدی بود در داخل ایران. فرمودند به اینکه حضرت امیرالمؤمنین در یک روز گردن ۶۰۰ تا یهودی را زد. اینها که واقعاً با ما اینقدر بی وفایی می کنند و به حرفشان عمل نمی کنند، غیر از این ما راهی نداریم. خلاصه اینها هم مردانشان کشته شدند و زنانشان هم به اسارت. این هم جریان بنی قریظه. در هر سه طایفه، هم بنی قینقاع، هم بنی نضیر، هم بنی قریظه این عهد شکنی وجود دارد. آیاتی که در اینجا وجود دارد بیشتر مربوط به همین هاست.

آیه ی دیگر که به شما متذکر شوم مطالعه کنید. تا برای فردا. (أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ) آیا قتال نمی کنید با کسانی که پیمانشان را شکستند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را از مکه خارج کردند. (وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ) اینها آیاتی از قرآن هست. به انضمام تاریخ و مطالبی که بعد عرض می کنیم. مربوط به اینکه قسم پنجم از جهاد، جهاد مسلمانان است با کفار عهد شکن. که غیر از این هم نیست. رژیم صهیونیستی امروز غیر از این راه دیگر وجود ندارد. مطالعه کنید تا فردا ان شاء الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صدم تاریخ: ۸۸/۲/۱۳

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

یکی از مواردی که در اسلام جهاد در آن مشروع و لازم شده در موردی است که مسلمانها با عهد شکنان، با کسانی که عهد و پیمان می بندند ولی بر عهد و پیمان خودشان وفادار نیستند، با شکستن عهد و پیمان در برابر اسلام و مسلمین مقاومت می کنند و نقشه هایی علیه مسلمانان طرح می کنند. در این موارد هم بر اساس آیات قرآن و روایات ما و تاریخ ما بر مسلمانان لازم است که اقدام به جهاد کنند و با عهد شکنان به جهاد بپردازند.

آیات قرآن که عرض کردیم در سوره ی توبه و در سوره ی انفال است. در سوره ی توبه به این ترتیب است. (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) آیات در اوایل سوره ی توبه است. همان برائتی که امام (رضوان الله علیه)، برائت از مشرکین را لازم می دانستند. این تتمه ی همان جریان است. که در برابر مشرکین که عهد شکن و پیمان شکنند که در دنیای امروز هم خیلی رایج است. چقدر دنیای امروز به این بحث جهادی محتاج است. کنوانسیون ها و معاهدات بین‌المللی فراوانی منعقد می شود. و کسانی که همین کنوانسیون ها را، همین معاهدات را امضا می کنند، همین ها عهد را می شکنند. که نظیر آن را ما می بینیم در لبنان در فلسطین، در عراق، در افغانستان یک معاهدات بین المللی وجود دارد. یکی از آنها این است که اگر کسی کشوری را اشغال کرد ملتزم شده که امنیت آنجا را حفظ کند. هر اشغالگری که تجاوز کرد، ظلم کرد، مملکتی را اشغال کرد، یکی از معاهدات بین المللی ایجاد امنیت و حفظ امنیت آن نقطه است. الان ما می بینیم که آمریکا با اشغال عراق چه جنایاتی در آنجا مرتکب شده. صدها هزار نفر را بی خانمان کردن و تخریب و زندانهای گوانتانامو و ابوغریب و امثال آنها. در افغانستان هم همان طور. در هر کجا قدم گذاشتند. به کار نبردن سلاحهای شیمیایی در جنگ یکی از معاهدات بین المللی است. در هر کجا قدم گذاشتند، سلاحهای شیمیایی به کار بردند. امثال این خیلی زیاد اسیت. این است که دنیای امروز با این منطق اسلام باید مواجه باشد که اسلام بگوید که هر کجا که پیمان شکنانی، کسانی که کنوانسیون ها را به هم می زنند با آنها شما بجنگید. (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ) عجیب این است که در اینجا ائمه ی کفر را مخاطب، یعنی مورد توجه قرار می دهد که با آنها بجنگید. چون پیمان شکنان نوعاً همان ائمه کفرند. (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ) به جای اینکه بگوید با آن ناکثین بجنگید کلمه ی "أَئِمَّةَ الْكُفْرِ" را به کار برده. که می خواهد بگوید ائمه ی کفر نوعاً ناکثین و پیمان شکنان می باشند. (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ) آنها هیچ کنوانسیون و عهد نامه ای را نمی شناسند. (لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) دنبالش است (أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ).

موردش این است که عرض کردم. که در اوائل سوره ی برائت که ذکر شده، پیغمبر ﷺ در سال هشتم هجرت مکه را فتح کردند. در سال ششم هجرت پیمانی در حدیبیه منعقد شد، که مشرکین مسلمانان را اذیت و آزار نکنند. ولی مشرکین به این عهد و پیمان عمل نکردند. اذیت و آزار مسلمانها. آن وقت در سال هشتم که مکه فتح شد، باز تأکید شد بر رعایت این عهد و پیمان ها. ولی باز عمل نکردند. این برائت در سال نهم هجرت است. بعد از آنکه مشرکین عهد و پیمانهایی بستند در سال ششم در حدیبیه. در سال هشتم بعد از فتح مکه، در سال نهم سوره ی برائت است که حضرت امیر ﷺ آوردند و خواندند.

خلاصه بعد از عهد شکنی های فراوان (أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ) آیا کسانی که پیمانهای خودشان را شکستند (وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ) همین ها هستند که پیغمبر ﷺ را از مکه اخراج کردند. (وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) اینها اول شروع کردند به جنگ با شما. جنگ بدر از زمان اینها آغاز شد. (أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ) آیا از اینها می ترسید. از خدا بترسید. (إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ) آیات خیلی تشدید دارد. (قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ) با اینها بجنگید. خداوند با دست شما اینها را معذب می کند. (وَ يُخْزِهِمْ) خداوند اینها را خوار و ذلیل می کند. (وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ) خداوند به شما نصرت می دهد در برابر اینها (وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ) بسیاری از مؤمنین را اینها کشتند و اذیت کردند. یاسر و مادر عمار ـسمیهـ و امثال اینها در جریان زیاد است. با اینها بجنگید. برای خاطر اینکه اینها دلهای مؤمنین را به درد آوردند. (وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ) غیظی که مسلمانها در دل دارند. به وسیله ی کشتن اینها و جنگ شما، غیظ ها را از بین می برد. بالاخره این آیات سوره ی توبه، سوره ی نهم قرآن از آیه ی ۱۲ تا ۱۵ مضمونش این بود که به عرض رسید.

بعد در سوره ی انفال از آیه ی ۵۵ تا ۵۹. دیروز خوانده شد در برابر پیمان شکنی های یهود بود. بنی قینقاع، بنی قریظه، بنی نضیر که دیروز به عرض رسید. (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُون الَّذِينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا يَتَّقُون فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُون) اینها را دیروز عرض کردیم. در برابر پیمان شکنی های یهود است. بعد یک نکته ای (وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً) اگر با کسی عهد بستید. بعد احساس کردید که آن بر عهد و پیمان خود پایبند نخواهد بود. عهد است. خیلی محترم است. (فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ) به آنها بگویید که چون شما بر عهد خود پای بند نیستید، ما هم پای بند نیستیم. اگر بعد از این با شما جنگ کردیم، مخالف آن عهد ما نیست. چون از اول به شما می گوییم که آن عهد را ملغی کردیم. (وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلى سَواءٍ) شما نقض کن. یعنی لغو کن. الغا کن. عهد نامه ی خود را به آنها اعلان کن که الغا کردی، فکر نکنند که شما بر خلاف عهدنامه ات داری با آنها می جنگی. اول اعلان کن به آنها که من آن عهد و پیمان را لغو کردم. در نزد من از اعتبار ساقط است. اگر بعد از این حمله کردیم، جهاد کردیم با شما، فکر نکنید که ما عهد شکنی کرده باشیم. البته شما بر خلاف عهد نامه عمل کردید. ما آن را لغو کردیم. از خیانت شما می ترسیم. اگر ما نمی ترسیدیم و دلیلی نداشتیم بر خیانت شما، آن را لغو نمی کردیم. (وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلى سَواءٍ) به آنها اعلان کن که عهدنامه ی خود را از اعتبار انداخته اید. (إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْخائِنِينَ) این آیات هم از آیه ی ۵۵ تا ۵۹ از سوره ی انفال، سوره ی هشتم قرآن کریم است.

خلاصه بحث، بحث لازم و مهمی است که اولاً اسلام عنایت دارد به صلح و مسالمت حتی الامکان. و جنگ و جهاد «آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ» است. (ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) به حکمت و موعظه و به اینها دعوت کن. (وَ جادِلْهُمْ) و مناظره کن. تا منطقاً ثابت کرده باشی حقانیت خود را. اگر از اینها کار پیش نرفت و دشمن در فکر ماجراجویی هست و حیله و مکر و عداوت و اینها، آن وقت نوبت می رسد به جهاد و جنگ.

در نهج البلاغه در نامه ی ۵۳ که عهد نامه ی مالک اشتر است که طولانی ترین نامه ی نهج البلاغه است. قبلاً هم چند دفعه گفتیم. که مشتمل بر مواد بسیار بسیار مفید برای اداره ی یک مملکت، دنیا، جامعه. در آنجا حضرت امیرالمؤمنین به مالک می گویند « وَ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ» اول اصل صلح و مسالمت است. اگر یک وقت دشمن از صلح دم زد، دفع نکن. «لِلَّهِ فِيهِ رِضًا» آن صلحی که موجب خشنودی پروردگار است. به دشمن مهلت بده. در سایه ی صلح، بلکه فکر کند و از مرکب شیطان پیاده شود و اسلام را بهتر درک کند. «فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً» "دعة" دال و عین و ة. دعة یعنی آرامش خاطر. «فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ» در صلح آرامش خاطری هست برای لشکرت. «وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ» خودت هم مدتی از همّ و غم و اینها راحت می شوی. چون وقتی جنگ، البته معلوم است که نقشه هایی دارد و فکر انسان را خیلی مشغول می کند. «أَمْناً لِبِلَادِكَ» بالاخره عواقبی جهاد و جنگ دارد. بلاد امن می شود. خوب اصل اول این است. «وَ لَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ». «وَ لَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ» از اینکه دشمن بعد از صلح، مبادا که صلح را مطرح کرده تا شما در جهاد دست نگه دارید. دوباره آن نقشه های خود را بکشد، استراحت کند، تهید قوا کند، به شما حمله کند. «وَ لَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ» دشمن گاهی با شما نزدیک می شود. تا شما را به غفلت بیندازد. دوباره شما را غافلگیر بکند. «فَخُذْ بِالْحَزْمِ» حزم یعنی مآل اندیشی. هیچ وقت مآل اندیشی را از دست نده. «وَ اتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ» اینجا جای حسن ظن نیست. اگر کسی حسن ظن داشته باشد باید خودش را متهم بداند. دشمن است. دشمن را نتوان حقیر و بیچاره شمرد. «وَ اتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوٍّ لَكَ عُقْدَةً» باز دوباره اگر پیمانی بستید «أَوْ أَلْبَسَتْهُ مِنْكَ ذِمَّةً» یا اینکه شرایط ذمه را با آنها برقرار کردی که بعداً می خوانیم. ولی مالکا «فَحُطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ» به عهد خودت وفا کن. «وَ ارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ» ذمه و پیمان خود را مراعات کن. «وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ» در وفاداری عهد و پیمان خودت را سپر قرار بده در برابر پیمانی که بستی. «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ» در میان فرائض خدا چیزی از وفاداری به عهد و پیمان بالاتر نیست. «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقٍ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ» با اینکه مردم افکار مختلفی دارند ولی همه متفقند که فطرتاً پای بند بودن به عهد و پیمان خیلی مهم است. در میان فرائض پروردگار چیزی از تعظیم وفا به عهد، از تعظیم وفا، پای بند بودن به عهد بالاتر نیست. واقعاً اصل اولی صلح است. ولی پیمان اگر بستید، گاهی عهد و پیمان می بندند که در سایه ی آن شما را اغفال کنند. تهید قوا کنند. نقشه ها بکشند. خلاصه بیدار بودن یکی از مسائل بسیار مهم است. صلح اولین اصل است. دوم پیمان بسیار خوب است. ولی باید خیلی بیدار و هوشیار باشید. اینها را در این عهد نامه حضرت امیر علیه السلام به مالک تذکر می دهند.

بنابراین آنچه ما خواندیم این بود در دو جا از قرآن یکی عهد و پیمان با مشرکین بود که در سوره ی برائت است. و دیگر هم عهد و پیمان با یهود بود. در هر دو از اینها امر به پیغمبر ﷺ است که اگر پیمان را شکستند شما هم با اینها جهاد کنید. با پیمان شکنان باید جهاد کرد. که بحث ما در یکی از موارد جهاد، جهاد با پیمان شکنان است. به این ترتیب که عرض کردیم. دنیای امروز هم در برابر عهدنامه ها و کنوانسیون ها بسیار مهم است. همین آیات که خواندیم که در سوره ی انفال بود. بعدش چند چیز دارد. آنها را ما نخواندیم. ولی مهمند. که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) می گوید اینها آداب حرب است. یکی از نامهای سوره ی انفال سوره ی قتال است. چون در سوره ی انفال آداب قتال فراوان وجود دارد. اولی هم که شروع می شود. همین موضوع است. در جنگ بدر این آیات نازل شد. (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ) رفتند به میدان جنگ. در میدان جنگ صحبت شد که اگر غالب شدیم، غنائم چطور می شود؟ مال کی خواهد شد؟ غنائم جزء انفال است. چطور خواهد شد؟ میدان جنگ را مبدل کردند به جلسه ی گفتگو. تاحدی مشاجره و اختلاف درباره ی اینکه غنائم جنگی چه خواهد شد. هنوز پیروز نشده نقشه ی تقسیم غنائم و اینکه مال کی خواهد شد. پیروز نشده در مورد تقسیم غنائم جنگی بحث می کردند. در میدان جنگ. این بود که این سوره آمد. انفال مال خداست. مال رسول است. (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ) اصلاح کنید گفتگوهای بین خودتان را. از خدا بترسید. شما آمدید برای میدان جنگ. باید در فکر جنگ و جهاد باشید. در فکر غلبه و پیروزی اسلام باشید. خلاصه این سوره ی انفال قتال یکی از نامهایش است. آیات هم این طور آغاز می شود و آیات فراوان درباره ی قتال دارد.

در همین سوره هست که (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ) در هر زمانی شما بایستی آن قدر از لحاظ تجهیزات نظامی بالا باشید که دشمن از شما بترسد. این اصلاً برای ترک جهاد مهم است. چون دشمن اگر بتسد نزدیک نمی آید. اسلام برای خاطر جلوگیری از جهاد می گوید شما قوی باشید. یک قدرت بازدارنده هستید. شما در هر موضوعی سعی کنید که در سطح بالا باشید از هر لحاظ. مثل امروز ایران. به اطراف ایران دشمن خیلی چنگ اندازی می کند ولی به ایران جرأت نمی کند. برای اینکه در سطح بالاست. اما برای بازداشتن دشمن از حمله می گوید شما قوی باشید. شما قوی باشید، دشمن جرأت حمله ندارد. (مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ) عجیب است واقعاً. که اگر شما همیشه این قدر قدرت داشته باشید. هیچ وقت دشمن به شما حمله نخواهد کرد. بعد در همین سوره (وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها) ولی اگر دشمن برای سلامتی، سلم گام نهاد، شما قبول کنید.

اینها خیلی اصولی است که در همان سوره ی انفال برای حرب که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) آداب حرب را در این سوره تعلیم می دهد. حالا شواهدی هم ما داریم که تاریخ ما، مورد بحث ما که جهاد در برابر پیمان شکنی هاست، یکی از اینها در جنگ جمل است. در جنگ جمل که حضرت امیر ﷺ از مدینه آمدند برای بصره و جنگ جمل انجام شد. بعضی ها می گفتند که این طلحه و زبیر، ــسنی ها برای طلحه و زبیر خیلی اهمیت قائلند.ــ حدیث دارند "عشره مبشره". که می گویند ده نفر را پیامبر گفته «فی الجنة» اهل بهشتند. الان هم وقتی بروید مسجد مدینه در یکی از آن ایوانها یک طاق مانندی هست. از بالا باز هست که برای نور و اینهاست. اسم ده نفر است. اسم ده نفر را نوشته اند. اینها را می گیوند "عشره مبشره" هستند. که از احادیث معروف وتکیه گاه آنها این است. طلحه هست و زبیر هست و عبدالرحمن بن عوف هست و عثمان هست و ابوبکر هست و عمر هست و حضرت علی ﷺ هم جزء اینهاست. اینها "عشره مبشره" هستند. این حدیث را در الغدیر هم بحث کرده درباره اش. یک وقتی هم خلاصه خواستید ما عرض می کنیم. طلحه و زبیر را جزء "عشره مبشره" می دانند. خیلی مهم است. حضرت امیرالمؤمنین ﷺ از مدینه آمده به بصره و در آنجا جنگ جمل انجام شده. شیخ مفید (رحمة الله علیه) یکی از کتابهایش هست "الجمل". چون برای اینکه سنی ها در اینجا خیلی بهره برداری کردند از نام طلحه و زبیر و امثال اینها برای مذهب خودشان. عایشه هم جزءهمین ها بود. این بود که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بعد از اختتام جنگ جمل، پایان یافت آمدند به مسجد بصره و مطالبی فرمودند. یک مقدار از آنها اینجا هست. در جلد ۳۲ بحار صفحه ۲۳۲ تا ۲۳۳. در بحار الانوار. حضرت امیر ﷺ بعد از اینکه جنگ جمل پایان یافت و فاتح و پیروز شدند، آمدند بصره و رفتند بالای منبر در مسجد. بعد دیدند در میان مردم گفتگو درباره ی طلحه و زبیر فراوان است. این دو تا "عشره مبشره" بودند. فلان و فلان بودند و حضرت علی ﷺ آنها را کشته است. حضرت فرمودند که امر طلحه و زبیر و عایشه، می خواهم برای شما بیان کنم. «فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَي عَلَیْهِ وَ صَلَّي عَلَي رَسُولِهِ ص ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهِ مَا قَاتَلْتُ هَؤُلَاءِ بِالْأَمْسِ إِلَّا بِآیَةٍ (مِنْ کِتَابِ اللَّهِ)» کشتن من اینها را یک آیه قرآن (وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُون) این آیه، خوب طلحه و زبیر در صف اول با حضرت

امیرالمؤمنین بیعت کردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از اینکه عثمان کشته شد، مردم هجوم آوردند برای بیعت با حضرت امیرالمؤمنین. در نهج البلاغه هم هست که مردم مثل "عرف ضبع"، مثل یال کفتار که چطور پشت سر هم قرار می گیرد، صف کشیدند با فشار. حضرت فرمودند «دَعُونِی وَ الْتَمِسُوا غَیْرِی» اینجوری می گفت. ولی گوش نکردند. آمدند که با حضرت امیر علیه السلام بیعت کنند. حضرت امیر علیه السلام فرمودند که اگر من ـهشدار بودـ خلافت را به دست بگیرم، من مثل ابوبکر و عمر و عثمان عمل نخواهم کرد. اگر بخواهید با من بیعت کنید من عدالت به معنی واقعی کلمه اجرا خواهم کرد. این طوری می گفتند. اگر با من بیعت کنید «لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ حَتَّي یَعُودَ أَسْفَلُکُمْ أَعْلَاکُمْ» اینطوری خواهد شد. «دَعُونِی وَ الْتَمِسُوا غَیْرِی» ولی فشار آوردند و بیعت کردند. در صف اول طلحه و زبیر بودند در بیعت کنندگان. حالا همان بیعت کنندگان در صف اول، امروز بیعت کردند و فردا آمد یکی از آنها و گفت من می خواهم که من را حاکم بصره بکنی. یکی گفت من را می خواهم که حاکم کوفه بکنی. خوب این در تاریخ مطالب زیادی هست. در تاریخ هست که معاویه که از این جریان خیلی ناراحت بود. می دانست که امیرالمؤمنین او را عزل خواهد کرد. نامه ای نوشت به طلحه. نامه نوشت به زبیر. خفائاً و خیلی صریح که چرا شما با علی بیعت کردید. به طلحه گفت من بصره را برای شما هموار کردم. بیا آنجا و مال شما باشد. می دانست که امیرالمؤمنین به او موقعیت و ریاست نخواهد داد. به زبیر هم گفت من کوفه را برای تو هموار کردم. یک خرده از آنجا آن تحریک می کرد. ایها هم اینجا آمدند و حضرت فرمودند «مَا کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً» من کسانی را که نالایق می دانم به او سمتی نخواهم داد. امیرالمؤمنین هست و صراحت و صداقت. اینها این طور که دیدند این جور است. بیعتشان را شکستند و رفتند به مکه. عایشه در مکه بود. اینها وقتی خواستند بروند آمدند خدمت امیرالمؤمنین. همان طلحه و زبیر. گفتند اجازه می فرمایید ما می خواهیم برویم برای عمره. بفرمایید. وقتی که شروع کردند به رفتن از پشت سر گفت که و الله «مَا یُرِیدَانِ الْعُمْرَةَ وَ إِنَّمَا یُرِیدَانِ الْغَدْرَ» این دو نفر برای ایجاد فتنه حرکت می کنند. گفتند اگر این طور باشد، اینها را نگه دارید. نگذارید. حضرت فرمودند که قصاص قبل از جنایت که نمی توانم بکنم. ولی می دانم که این طوری است. عایشه هم تا زمانی که عثمان زنده بود، عایشه مردم را علیه عثمان تحریک می کرد. حتی یک روز کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را آورد مسجد. از آن بالا تو زنها. چون عایشه خیلی متهور بود و ای‌نها در حرف زدن و ای‌نها. «حفظت اربعین الف حدیث/ و من الذکر آیة تنساها» سنی ها چقدر از او حدیث آوردند. این شعر مال اُزری است درباره ی عایشه . قصیده ی هائی‌ه. می گوید «حفظت اربعین الف حدیث» عایشه به قول آنها چهل هزار حدیث حفظ است. «و من الذکر آیة تنساها» و یک آیه از قرآن را فراموش کرده. آن این بود که (وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی) قرآن می گوید در سوره ی احزاب، ای زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ی خودتان بنشینید. در همین قصیده ی هائی‌ه است که «أ نبی بلا وصی / تعالی الله عما ی‌قوله السفهاء» این شعر اُزری هزار تا شعر است. قصیده ی هائی‌ه.. این خیلی مهم است. این قصیده را که می خواندند، سید بحرالعلوم ایستاده گوش می کرد. می گفت این قصیده تمام مبانی تشیع را به شعر در آورده و چقدر هم در سطح بالاست. منتها در جایی گذاشته بود که بعد از اینکه از دنیا رفت تقریباً ۵۰۰ تا از آن در دست است.۵۰۰ تا را موریانه خورده و در دسترس نیست. یکی از اشعارش این است که «أ النبی بلا وصی» آیا می شود پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون وصی از دنیا رفته باشد؟! «أ نبی بلا وصی / تعالی الله عما ی‌قوله السفهاء» سفیهان این طور می گویند، ما قبول نداریم. این قصیده خیلی قصیده ی جالبی است و صاحب جواهر آرزو می کرد که جواهر را در نامه ی اعمال ازری بنویسند و قصیده ی ازری را در نامه ی اعمال صاحب جواهر بنویسند. این قدر مهم است واقعاً و سید بحر العلوم ایستاده گوش می کرده به این جریان.

طلحه و زبیر سابقه ی روشنی دارند در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ ها. خیلی سوابق دارند. زبیر هم پسر عمه ی حضرت امیرالمؤمنین بود. ولی بعداً این طور شد. این را می گفتم. معاویه نامه نوشت و اینها را منحرف کرد و اینها هم در مقابل امیرالمؤمنین ایستادند و بیعت را شکستند و آمدند سراغ عایشه. عایشه کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را آورد. عثمان صحبت می کرد و از آن بالا انداخت و گفت هنوز کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله پاره نشده تو شریعت را عوض کردی. «اقْتُلُوا نَعْثَلًا قَتَلَه اللَّهُ» "نعثل" یک یهودی بود. اولین کسی که فرمان قتل را صادر کرد خود عایشه بود. گفت این یهودی شده. « اقْتُلُوا نَعْثَلًا قَتَلَه اللَّهُ» در زمانی که عثمان سر کار بود اینجوری می گفت. ولی عثمان که کشته شد، چون عایشه با امیرالمؤمنین صفا نداشت علیه امیرالمؤمنین قیام کرد. ای‌ن بود که طلحه و زبیر رفتند مکه و عایشه را همراه خودشان به بصره آوردند و برای جنگیدن با امیرالمؤمنین علیه السلام.

در نهج البلاغه مطالب زیادی وجود دارد در اینجا. «فَخَرَجُوا یَجُرُّونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص کَمَا تُجَرُّ الْأَمَةُ» گفت که طلحه و زبیر دارند همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را می کشند و می برند برای جنگیدن، مثل کشیدن و

بردن امه برای فروختن. خلاصه همدست شدند و رفتند برای بصره. جنگ جمل را به وجود آوردند. طلحه در این جنگ کشته شد. آن هم مروان از خودی هایشان یک تیر زد و طلحه را کشت. ولی زبیر نه. چرا؟! برای اینکه در جنگ به این زودی که امیرالمؤمنین جنگ نمی کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اول گفت کسی هست که این قرآن را بردارد و این قبیل آیات را برود در برابر اینها بخواند. یک جوانی گفت بله. قرآن را برد که بخواند. حضرت امیرالمؤمنین گفتند که کشته می شوی. در عین حال آن جوان قبول کرد و رفت و کشته شد. بعد امیرالمؤمنین علیه السلام خودش آمدند به میدان جنگ. ولی بدون زره و با سر باز. فرمودند زبیر کجاست؟ زبیر آمد بیرون. از تو صفهای لشکر. زبیر که آمد، بعضی ها گفتند به اینکه زبیر کشته خواهد شد. چون هر کس که با علی مواجه شد، کشته می شود در جنگ. حضرت فرمودند نه من بدون زره و شمشیر آمده ام. زبیر آمد جلو. تا آمد پسر عمه اش بود. گرفت و به آغوش کشید. اشک از چشمانش جاری شد. گفت شما این چه بساطی به وجود آورده اید برای کشتن مسلمانها. گفت خوب دیگه کار به اینجا رسیده. حضرت فرمودند می خواستم یک چیزی به تو بگویم. یادت هست در مدینه یک روزی دستت تو دست من بود، با هم می رفتیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله از مقابل می آمد. پیغمبر صلی الله علیه و آله ما دو تا را که دید آمد جلو و به زبیر، به تو گفت که تو علی را دوست داری؟ گفتی بله. چطور دوست نداشته باشم. چنین و چنان است. فرمود روزی فرا خواهد رسید که در برابر علی علیه السلام صف آرایی کنی، بخواهی بجنگی. آن روز علی بر حق است و تو بر باطل. زبیر گفت عجب فراموش کرده بودم. «ذکرتنی ما أنسانیه الدهر» چیزی که روزگار از ذهن من برده بود به یادم آمد. از لشکر رفت بیرون. پسری داشت بسیار بد که عبد الله بن زبیر. حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه دارند که «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْئُومُ عَبْدُ اللَّهِ» زبیر از ما بود، پسرش عبدالله آن را گمراه کرد. عبدالله گفت از شمشیر علی علیه السلام ترسیدی؟ گفت نه. چیزی به یاد من آورد که من فراموش کرده بودم. رفت بیرون. ماند برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و یکم تاریخ:۸۸/۲/۱۴

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

همان طور که عرض کردیم جهاد اقسامی دارد که ما در قسم چهارم یا پنجم درباره ی جهاد با بیعت شکنان و عهد شکنان. اول جهاد برای نجات مستضعفان بود که بحث شد. دوم جهاد در برابر ظالمان و جباران و مستکبران بود که در ضمن آن هم تفاوت میان شیعه و سنی عرض شد. سوم جهاد برای رفع فتنه و فساد و معنای فتنه. چهارم جهاد برای تحقق معروف یا ارائه ی منکر. پنجم جهاد در برابر ناکسین عهد و پیمان که عرض کردیم که تعدادی از آیات قرآن با شدت درباره کسانی که در برابر مسلمان ها به عهد و پیمان خودشان پایبند نیستند و عهد و پیمان را می شکنند تعدادی هم در این زمینه است. و امروز هم در معاهدات بین المللی فراوانی که داریم عهدشکنی های پی در پی که واقع می شود این بحث خیلی تأثیرگذارتر است.

آیاتی از قرآن کریم عرض شد که در سوره ی توبه آیه 12 تا 15 با این شدت وجود دارد (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) دیگر در سوره ی انفال آیه ی 55 تا 59 بود که درباره ی پیمان شکنی های یهود و طوایف یهود و کیفیت پیمان شکنی آنها بیان شد. حالا تتمه ی بحث. عرض کردیم که در تاریخ و همین طور در احادیث اهل بیت : در باره ی این موضوع مطالب فراوان وجود دارد. یکی از آنها در نهج البلاغه است که در بحار هم نقل کرده در نهج البلاغه کلام 72 «وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ ع قَالَهُ لِمَرْوَانَ بْنِ حَكَمٍ بِالْبَصْرَةِ » در فیض الاسلام کلام 72 . «قَالُوا أُخِذَ مَرْوَانُ بْنُ حَكَمٍ أَسِيراً يَوْمَ الْجَمَلِ» مروان بن حکم اسیراً در روز جنگ جمل مأخوذ شد. مروان پسر حکم.

هم پدر و هم پسر دارای سابقه ی بسیار ننگینی هستند. به اندازه ای سابقه ی اینها بد است که پیغمبر ﷺ این پدر و پسر را تبعید کردند که در مدینه نباشند. البته حکم عموی عثمان است و خیلی به بنی امیه مربوطند. در زمان ابوبکر و عمر و عثمان شفاعت کرد که حکم و مروان را به مدینه برگردانند ولی آنها قبول نکردند و گفتند پیغمبر خدا این پدر و پسر را تبعید کرده. حکم پشت سر پیغمبر راه می افتاد پیغمبر ﷺ وقتی که راه می رفتند یک مقداری بدنشان به این طرف و آن طرف تمایل پیدا می کرد. مروان پشت سر پیغمبر ﷺ راه می رفت و ادای پیغمبر ﷺ را به عنوان استهزاء درمی آورد. پیغمبر ﷺ ناراحت شدند و روزی فرمودند «كُنْ كَذَلِك» همین طور باش. این بود که مروان تا آخر عمر موقع راه رفتن این مرض را پیدا کرده بود که شانه هایش تحرک زیادی داشت. خلاصه عثمان در زمان ابوبکر و عمر این دو را شفاعت کرد ولی به مدینه بازگردانده نشدند. ولی وقتی عثمان به خلافت رسید حکم و فرزندش مروان را به مدینه برگرداند و مروان همه کاره ی عثمان شد. مثل وزیر بود. در جنگ جمل هم مروان شرکت داشت و کمک زیادی هم کرده بود. این سه نفر که سردمداران جنگ بودند عایشه و طلحه و زبیر مردم را تحریک می کردند به کشتن عثمان و از کسانی بودند که نسبت به عثمان عداوت به خرج می دادند. ولی بعد از اینکه عثمان کشته شد همین سه نفر قیام کردند برای خون خواهی خون عثمان، این عجیب است. وقتی که حضرت امیر ﷺ به زبیر رسیدند و فرمودند مردم را چرا جمع کردی گفت ما آمدیم و خون عثمان را مطالبه می کنیم. حضرت فرمودند «لعن الله من اولینا بدم عثمان» از من و تو هر کس که دستش به خون عثمان آغشته است خدا لعنتش کند. این سه نفر در حیات عثمان مردم را تحریک به قتل عثمان، ولی بعد از کشته شدن عثمان همین سه نفر خون عثمان را بهانه و دستاویزی برای به راه انداختن جنگ جمل قرار دادند. مروان هم در این جنگ نقش بسیار مهمی داشت.

حالا جنگ جمل خاتمه یافته مروان را اسیر گرفتند و آوردند خدمت حضرت امیر المؤمنین ﷺ «فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع» یعنی مروان شفیع قرار داد حسن و حسین را در خدمت حضرت که او را ببخشند. حضرت می توانستند مروان را چون آتش افروز این جنگ بوده او را مجازات کنند. مروان این دو نفر را شفیع قرار داد نزد حضرت امیر المؤمنین تا از جرم او بگذرند. «فَكَلَّمَاهُ فِيهِ» این دو نفر هم با حضرت صحبت کردند که حضرت امیر المؤمنین ﷺ مروان را ببخشند «فَخَلَّى سَبِيلَهُ» حضرت فرمودند باشد برود دنبال کارش «فَقَالَا لَهُ يُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» به حضرت گفتند حالا که مروان می خواهد برود پس با تو بیعت کند و برود «قَالَ ع أَ وَ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ» فرمودند آن موقع که من خلافت را قبضه کردم مروان و طلحه و زبیر با من بیعت کرده بودند، مروان هم جزء همان بیعت کنندگان روز اول بود. حالا دوباره چه بیعتی؟ «أَ وَ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ» آیا قبلاً با من بیعت نکرده بود؟ الان دیگر نمی خواهم با من بیعت کند «إِنَّهَا كَفٌّ يَهُودِيَّةٌ» کف مروان کف یهودی است. چون یهودی ها در پیمان شکنی همان طور که امروز هم می بینیم خیلی مشهور و معروفند. بلکه صدها و ده ها دفعه بعد از جنگ

1948 تقریباً 50 سال پیش از این جنگ دوم که واقع شد آن بلندی های جولان و صحرای سینا را اسرائیل از مسلمان ها گرفت که صحرای سینا را به مصر داد ولی بلندی های جولان را هنوز در اختیار دارد. از آن تاریخ تا به حال چندین دفعه پیمان صلح بین اسرائیل بسته شده ولی آنها باز پیمان را شکسته اند الان دیگر فلسطینی ها حاضر نیستند با آنها صلح کنند چون اینها پیمان شکنند. (فَبِما نَقْضِهِمْ میثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً) در قرآن کریم هم پیمان شکنی یهود ذکر شده. حضرت امیر علیه السلام فرمودند «لَا حَاجَةَ لِی فِی بَیْعَتِهِ» احتیاجی ندارم که با مروان بیعت کنم «إِنَّهَا کَفٌّ یَهُودِیَّةٌ» کف مروان کف یهودی است «لَوْ بَایَعَنِی بِکَفِّهِ لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ» اگر با دستش بیعت کند (سبه به دبر می گویند) با سبه ی خودش پیمان را می شکند. کنایه است یعنی با یک بادی پیمان خودش را می شکند. منظور این است این قدر این در رعایت پیمان متزلزل است که اگر با دستش بیعت کند «لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ» با سبه و دبر خودش پیمان را می شکند. «أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً» این اخبار از غیب است. امرة یعنی فرمانروایی. بدانید مروان فرمانروایی پیدا خواهد کرد. چه وقت مروان فرمانروایی پیدا کرد؟ موقعی که معاویه مرد و یزید به جای او نشست. بعد از یزید معاویة بن یزید که نوه ی معاویه می شد. قرار بود به خلافت بنشیند و بیعت هم گرفته بودند ولی وقتی یزید مُرد این به مسجد آمد و یک شرحی درباره ی کارهای بد یزید و معاویه گفت و کنار رفت و گفت من نمی خواهم و حق و امامت مال اهل بیت : است، خلاصه پسر خوبی از کار درآمد معاویة بن یزید. این که کنار رفت بنی امیه که نخواستند این حکومت را از دست بدهند. این ها آدم هایی بودند که خیلی در شقاوت قوی بودند. بعد مروان آمد و خلافت را قبضه کرد در حالی که عبدالله بن زبیر در مکه ادعای خلافت کرد و لشکر درست کرده بود. ولی مروان در شام بعد از معاویة بن یزید خلافت را قبضه کرد. اما مدت این 9 ماه بیشتر طول نکشید. حضرت می فرمایند «أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً» بدانید برای مروان فرمانروایی است. اما «کَلَعْقَةِ الْکَلْبِ أَنْفَهُ» مدت کوتاه به اندازه ای که سگ با زبان خودش بینی خود را می لیسد. کنایه از کمی زمان است. این قدر مدت کوتاهی. «وَ هُوَ أَبُو الْأَکْبُشِ الْأَرْبَعَةِ» و این پدر چهار تا کبش است. که کبش ما به قوچ می گوییم. و پسرش عبدالملک است که چهار پسرش حکومت کردند. هیچ کسی چهار تا برادر پشت سر هم حکومت نکردند غیر از پسران عبد الملک که اسم هایشان یزید بن عبد الملک، سلیمان بن عبدالملک، ولید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک است. «وَ سَتَلْقَی الْأُمَّةُ مِنْهُ وَ مِنْ وَلَدِهِ یَوْماً أَحْمَرَ» امت اسلام از مروان و از فرزندانش روز سرخی را خواهد دید. یعنی روز خونین یعنی جنگ ها و تخریب هایی که این چهار نفر و خود عبدالملک به وجود خواهند آورد. عبدالملک بعد از مروان که به خلافت رسید حجاج بن یوسف را فرستاد برای جنگ عبدالله بن زبیر. عبدالله بن زبیر هم در مکه در کعبه متحسن شده بود. ولی حجاج با بستن منجنیق ها خانه ی کعبه را خراب کرد و لشکریان عبدالله بن زبیر را کشت و عبدالله بن زبیر را نیز کشت و به دار آویخت. بعد از این بود که خلافت استقرار پیدا کرد برای بنی امیه.

مقصود ما از این کلام حضرت امیر در نهج البلاغه این بود که حضرت فرمودند من با مروان بیعت نمی خواهم «إِنَّهَا کَفٌّ یَهُودِیَّةٌ» برای اینکه دستش مثل دست یهود است یهود هم پیمان شکنند. همان طور که از آیات قرآن خواندیم. دو سه مطلب دیروز عرض کردیم که حالا آنها را تمام کنیم.

یک مطلب راجع این بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بعد از پایان جنگ جمل خواستند توضیح بدهند که چطور شد طلحه و زبیر و عایشه که آتش افروزان این جنگ بودند حضرت با آنها جهاد کرد. طلحه که در میدان جنگ به دست مروان کشته شد. که خیلی عجیب است که خودشان با هم رزم بودند. مروان وقتی که دید طلحه به این طرف و آن طرف می رود، طلحه سابقه ای در اسلام داشت، مروان گفت این وقتی عثمان زنده بود چقدر مردم را برای کشتن عثمان تحریک می کرد. الان برای طلب خون عثمان دارد این همه حرارت به خرج می دهد. به همین دلیل باید او را بکشم و تیری به کمان گذاشت و همان تیر به پای طلحه خورد و خون فراوان رفت و طلحه کشته شد.

حضرت امیر علیه السلام بعد از اختتام جنگ در میان کشته ها قدم می زدند به جنازه ی طلحه که رسیدند در نهج البلاغه است که فرمودند به والله من دوست نداشتم این چنین این را کشته ببینم. رود آن محبت و عاطفه ای که داشتند نسبت به انسان ها و نمی خواستند انسان ها گمراه شوند و به ورطه ی ضلالت و شقاوت بیفتند. بعد فرمودند طلحه را بلند کنید و بنشانید و حضرت با طلحه حرف زدند و فرمودند «قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِی رَبِّی حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَکَ رَبُّکَ حَقّاً» این کلمات را به طلحه گفتند. اصحابشان گفتند با مرده حرف می زنید؟ فرمودند بله. این کلمات مرا شنید همان طور که در جنگ بدر بعد از اینکه ابوجهل و بقیه کشته شدند سرهایشان را داخل چاه ریختند و پیغمبر صلی الله علیه و آله کنار چاه آمدند و به اهل قلیب ــاهل چاهــ گفتند «قد وجدت ما وعدنی ربی حقّا فهل انتم وجدتم ما وعدکم ربکم حقّا» قالوا یا رسول الله با مرده ها حرف می زنید «هم اسمع منکم» اینها می شنوند و بهتر از شما می شنوند و درک می

کنند. در اینجا حضرت امیر علیه السلام با طلحه این طور صحبت کردند. یک یک در میان کشته ها می رفتند که رسیدند به کعب بن سور که از طرف عمر و عثمان در بصره قاضی بود. ولی چون عایشه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود وقتی که به بصره آمد مردم را به میدان جنگ کشاند. حضرت فرمودند این را هم بنشانید با او هم حرف بزنم. حضرت دیدند کعب بن سور یک قرآن را به گردنش آویخته. فرمودند همین قرآنی که به گردنت انداختی تو را به کشتن داد. برای اینکه همین قرآن می گوید" کسانی که پیمان می بندند و پیمان خود را می شکنند". بعداً عرض می کنیم که اینها جزء بغاتند ولی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جدلاً اینها را جزء پیمان شکنان معرفی کردند. ولی از نظر فقهی ما همه اینها جزء بغاتند. یعنی کسی که در مقابل امام معصوم قیام کند که اینها همین طور بودند. ولی حضرت با اینها که بحث می کردند نه از آن نظر بلکه از این نظر که پیمان شکنند و آیات قرآن هم می گوید کشتن پیمان شکنان لازم است. بعد اصحابشان فرمودند کعب هم شنید؟ حضرت فرمودند بله کعب هم کلمات من را شنید همان طور که در جنگ بدر کشته شدگان کفار کلمات پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیدند.

این قسمت از نهج البلاغه را که عرض کردم اگر می خواهید با شرح بیشتری مطالعه کنید کلام 72 بود که در شرح خوئی جلد پنجم صفحه ی 218، شرح ابن ابی الحدید جلد 6 صفحه 146، شرح بحرانی جلد 2 صفحه 203، شرح فی ظلال جلد 1 صفحه 357.

مطالبی که ما دیروز عرض کردیم بعضی از برادران پرسیدند از کدام کتاب، مطالب از کتب فراوانی بود که ما دو مورد از آنها را عرض می کنیم. غیر از شرح نهج البلاغه. یکی مروج الذهب که کتاب تاریخ بسیار مهمی است که مال مسعودی است. در مروج الذهب جلد اول صفحه 357. ممکن است چاپ ها فرق داشته باشد، عنوان این است "ذکر الاخبار عن یوم الجمل و بدئه و ما کان فیه من الحرب". پس بنابراین در جلد اول مروج الذهب در تاریخ حضرت امیر علیه السلام جنگ جمل را نوشته. این عربی. دیگر تاریخ "حبیب السیر"جلد اول صفحه 525 شرح مفصلی در جنگ جمل دارد. در زبان فارسی ما دو تاریخ نسبتاً مهم داریم. هر چند که نویسنده ی آنها سنی هستند. یکی تاریخ حبیب السیر ـ سیر جمع سیره است ـ که چهار جلد است، فارسی و قطور و مطالب زیاد تاریخی دارد. یکی هم فارسی، ده جلد تاریخ "روضة الصفا" در آنجا هم است ولی بنده آدرس را از حبیب السیر به عرض شما رساندم.

دیروز عرض کردیم که حضرت امیر علیه السلام در بصره، بعد از پایان جنگ جمل، مردم که در مسجد جمع شدند، حضرت صعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه بعد فرمودند ایها الناس. حضرت می خواهند مردم را روشن کنند که علت این برخورد چه بوده؟ حضرت امیر هم خیلی مکث کردند که این جنگ واقع نشود ولی بالاخره واقع شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله هم خبر داده بودند از این جنگ. در تاریخ مروج الذهب است که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله زنها که نشسته بودند به زنهایشان فرمودند «أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ» کدامیک از شما زن ها سوار بر شتر پر پشمی خواهید شد و سگ های حوأب به آن شتر پارس کند؟ بعد رو کردند به عایشه و فرمودند «إِيَّاكِ أَنْ تَكُونِيهَا» مبادا تو آن زن باشی. پیغمبر صلی الله علیه و آله که درگذشتند حالا عایشه که در مکه بود رفتند برایش شتری فراهم کردند و در کجاوه او را نشاندند و بالاخره آن را با پوست هایی که تیر در آنها اثر نمی کند پوشاندند تا خیلی محفوظ بماند تا بروند و به مقصد برسند. از مکه حرکت کردند به طرف بصره. مقدار زیادی از راه را که رفتند موقع اذان صبح در آنجا چند سگ حمله کردند به طرف کجاوه ی عایشه و پارس کردند. بعد یک نفر گفت «لعن الله الحوأب» لعنت کند خدا حوأب را چه سگ هایی دارند. تا گفت "حوأب" عایشه به یاد آن حدیث افتاد و گفت «ردونی ردونی» گفتند چرا؟ گفت آن حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بودند «أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ» اصلاً یادم نبود. اگر اینجا حوأب باشد و این سگ ها، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته «إِيَّاكِ أَنْ تَكُونِيهَا». من را برگردانید. طلحه و زبیر که دیدند نقشه هایشان دارد نقش بر آب می شود. چقدر زحمت کشیدند تا عایشه را به عنوان یک پرچمی همراه کنند برای جمع کردن مردم. این اگر برگردد که نقشه هایشان نقش بر آب می شود. گفتند اینجا حوأب نیست، این سگ ها مال حوأب نیست. گفت نه خیر این شخص این طور گفته. رفتند50 نفر آدم ظاهر الصلاح پیدا کردند و به آنها پول دادند تا شهادت دهند که اینجا حوأب نیست و این سگ ها مال حوأب نیست. در مروج الذهب است که اولین شهادت باطل در اسلام همین بود. شاهدها آمدند و شهادت دادند، برای عایشه ثابت شد که اینجا حوأب نیست و این کلاب کلاب حوأب نیستند به راه خودشان ادامه دادند.

مطالب زیادی در نهج البلاغه وجود دارد کسانی که می خواهند مطالعه کنند. یکی در خطبه ی 216 کسانی که به بصره می رفتند و در بین راه و آن جریان ها. البته در فیض الاسلام خطبه ی 208. شرح خوئی جلد 14 صفحه ی 170. ابن ابی الحدید جلد 11 صفحه 121.

بحرانی جلد 4 صفحه 50. فی ظلال جلد 4 صفحه ی 280. در اینها جریان ها را در طی طریق ذکر کرده.

برای اینکه مطلب تمام شود، حضرت برای مردم بصره می فرمایند «أَيُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهِ مَا قَاتَلْتُ هَؤُلَاءِ بِالْأَمْسِ إِلَّا بِآيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّه» آیه قرآن می گوید (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون) «أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ عَهِدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَتُقَاتِلَنَّ الْفِئَةَ الْبَاغِيَةَ وَ الْفِئَةَ النَّاكِثَةَ وَ الْفِئَةَ الْمَارِقَةَ» پیغمبر ﷺ فرمودند فئه باغیه همان جنگ صفین بود فئة ناکثه همان جنگ جمل است فئه مارقه جنگ نهروان است. این بسیار کار مهمی بود که حضرت امیر انجام دادند. چون جنگیدن با مثل عایشه همسر پیغمبر ﷺ و طلحه و زبیر با آن سابقه کار سختی بود و فقط کار علی بود. به همین دلیل فرمودند «أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَة» ای مردم من چشم فتنه را کور کردم «وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِئَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي» غیر از من هیچ کسی نمی توانست این کار را انجام دهد. واقعاً هم همین طور بود. جنگیدن با همسر پیغمبر ﷺ در میان مردم و مقدسین کار آسانی نبود. چون همسر پیغمبر ﷺ بود. «بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْهَبُهَا» بعد از اینکه ظلمت ها موج می زد «وَ اشْتَدَّ كَلَبُهَا» و سختی های شدیدی بود «فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» از من سؤال کنید پیش از اینکه از میان شما بروم. غیر از حضرت امیر هیچ کس این کلمه را نگفت و هر کس هم غیر از اهل بیت گفته رسوا شده. «فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ» ما بین شما تا روز قیامت از هر چیز بپرسید من جواب می دهم «وَ لَا عَنْ فِئَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَ تُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا وَ مُنَاخِ رِكَابِهَا» این را مطالعه کنید خیلی جالب است. در شرح خوئی جلد 7 صفحه 69. ابن ابی الحدید جلد 7 صفحه 44. شرح بحرانی جلد 2 صفحه 287. فی ظلال جلد 2 صفحه 52.

این کلمه را در خوئی که عرض کردم مطالب زیادی نقل کرده. از جمله این که می گوید ابن جوزی روزی در منبر گفت «سْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» از علمای عامه است. این خیلی کلمه ی بزرگی بود. این کلام علوی است اما دارد یک نفر از علمای عامه این طور می گوید. یک زنی در آنجا حاضر بود که سوال کرد و گفت علی ﷺ یک شب از مدینه به مدائن رفت و سلمان را غسل و تجهیز و کفن و دفن کرد. ولی عثمان در مدینه مرد. سه روز جنازه اش روی خاک بود. ولی علی برای تشییع جنازه و هیچ چیزش حاضر نشد. به آن زن گفت اگر با اجازه ی شوهرت آمدی خدا شوهرت را لعنت کند اگر بدون اجازه آمدی خدا خودت را لعنت کند و جوابی پیدا نکرد. آن زن پرسید عایشه با اجازه ی پیغمبر ﷺ به جنگ جمل آمده یا بدون اجازه؟ باز هم جواب پیدا نکرد. این مطالب را در شرح این خطبه مطالعه کنید تا بقیه برای بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و دوم تاریخ:۸۸/۲/۱۵

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. همان طور که عرض کردیم قسم اول، جهاد برای نجات مستضعفان، قسم دوم جهاد با جباران و ظالمین، قسم سوم برای رفع فتنه و فساد، قسم چهارم برای احیای معروف و ازاله ی منکر، قسم پنجم که دیروز و پریروز مورد بحث ما بود جهاد در برابر ناکسان، عهد شکنان و پیمان شکنان بود. عرض کردیم که در قرآن مجید در دو سوره، در سوره ی توبه و انفال با شدت ترغیب و تحریک می کند جهاد در برا بر نا کسین (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ألا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِين) خلاصه با این شدت و با تعبیری که (فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ) به جای تعبیر «فقاتلوا ناکثین» گفته (فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ) این معلوم می شود که این پیمان شکنی و زیر پا گذاشتن تعهدات و مقررات بین المللی که امروز بسیار شایع است اینها ائمه و سردمداران کفر هستند. اینها در عین حالی که تعهدات بین المللی را امضا کردند و خودشان را پایبند به آن معرفی می کنند، اما اینها همه به این خاطر است این که عبور از این پیمان ها و همان سلطه گری و استثمار خودشان را و حمله به ملت ها و دولت های ضعیف را ادامه دهند. این است که قرآن با این شدت بیان می کند.

بافت بحث جهاد با بافت بحث های دیگر فرق دارد. بحث جهاد یک بحث قرآنی است، بحث روایی و تاریخی است. بافت این بحث این است. کسی که بخواهد جهاد را بحث کند در این بحث دیگر اصالة البرائة و استصحاب و... خیلی حاکم نیست. این بحثی است که از قرآن و روایات و تاریخ معتبر اسلام برداشته شده.

بنابراین ما در اینجا برای اینکه مطلبی را از امیرالمؤمنین نقل کرده باشیم اصلاً ایشان جهادهای خودشان را بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ در همین راه ارزیابی می کنند که در همان خطبه ی شقشقیه «فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَي وَ قَسَطَ آخَرُون» این مطلب خیلی مهم است به خاطر اینکه عایشه و طلحه و زبیر را از سران استکبار، از "قاتلوا ائمة الکفر" معرفی کردن کار کوچکی نبوده. در بصره حضرت استدلال به این آیه می کنند و می فرمایند من از این جهت با عایشه و طلحه و زبیر به جهاد پرداختم و همین آیه را خواندند (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون) «فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَة» واقعاً کار بزرگی بوده است. برای اینکه چه کسی جرأت می کرد با اینها بجنگد؟!

مسئله ی دیگر مسئله ی عاقبت به خیری است که زبیر خیلی سابقه ی خوبی در اسلام و در جنگ ها در کنار پیغمبر ﷺ و وقتی که حضرت امیر ؑ را برای بیعت می کشیدند و می بردند زبیر خیلی از حضرت دفاع می کرد که عمر شمشیر زبیر را گرفت و زد به سنگ و شکست. در دفن حضرت فاطمه زهرا 3 زبیر آن شب حضور داشت. در آن شش نفری که عمر معین کرد برای شوری زبیر حق خود را به حضرت امیرالمؤمنین ؑ بخشید. که یکی عثمان بود و عبدالرحمان بن عوف بود و حضرت امیرالمؤمنین ؑ و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص شش نفر بودند. در آن جلسه زبیر حق خودش را به حضرت امیرالمؤمنین ؑ بخشید. خیلی سابقه ی درخشانی داشت ولی بالاخره حب و جاه و مقام او را به آنجا کشاند که با حضرت مخالفت کرد و در جنگ جمل در مقابل حضرت بایستد. شیخ مفید در بحث های خودش دارد که وقتی آن شخصی که زبیر را کشت ــچون زبیر در جنگ بعد از اینکه حضرت امیر ؑ فرمودند پیغمبر ﷺ فرمودند وقتی تو با من می جنگی تو ظالمی و من مظلوم از صف جنگ خارج شد و رو به بیابان گذاشت. شخص دیگری بود به نام "عمرو بن جرموز" که او هم در همین جبهه بود که بالاخره پشیمان شد و خارج شد. راه افتاد در بیابان با زبیر برخورد کرد. به زبیر گفت به کجا می روی؟ زبیر گفت حضرت امیرالمؤمنین چیزی به من گفت که من از این جبهه خارج شدم. در آنجا او گفت که من هم با تو هستم. وقتی که زبیر مشغول نماز شد گردن زبیر را در وسط نماز زد و سرش را نزد امیرالمؤمنین آورد، به خیال اینکه خدمتی کرده. حضرت (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون) را گفتند و فرمودند از پیغمبر ﷺ شنیدم «بَشِّرْ قَاتِلَ ابْنِ صَفِيَّةَ بِالنَّار» کسی که پسر صفیه ــزبیرــ را کشت در آتش است. گفت یا علی ما با شما چه کنیم؟ دشمنانتان را می کشیم این طور می گویید دوستانتان را می کشیم این طور. فرمودند خوب هر چیزی میزان و حسابی دارد. زبیر وقتی که از جنگ خارج شده و رفته شما کار بدی کردی که او را کشتی. خودت هم جزء همین سپاه بودی.

شیخ مفید خیلی در مناظره قوی است. الان تمام مصنفات شیخ مفید چاپ شده. دوره است و مطالعه اش برای ما بسیار بسیار مهم است.

خلاصه شیخ مفید می گوید حضرت امیرالمؤمنین چرا به ایشان فرمودند که شما اهل آتش هستید، قاتل و مقتول هر دو «فی النار» هستند؟ بله چون اگر زبیر پشیمان شده بود باید می آمد پیش امیرالمؤمنین و توبه کند و در صف امیر المؤمنین باشد. ولی به صف امیرالمؤمنین ملحق نشد و رو به بیابان رفت. بنابراین توبه ی او واقعی نبوده و از میدان جنگ گریخته. اما شیخ مفید می گوید «قاتل و مقتول فی النار» خیلی جاها داریم. این طور نیست که هر وقت مقتول فی النار باشد قاتل فی النار نباشد. بعد مثال می زنند که کافری کافر دیگر را بکشد، هر دو در نار هستند. خلاصه موارد زیادی را ذکر کردند که قاتل و مقتول هر دو فی النار باشند. خلاصه بحث به این ترتیب برای ما روشن شد که یکی از موارد جهاد جهاد با پیمان شکنان است.

حالا سراغ یک فرع دیگری می خواهیم برویم آن جهاد برای اجرای عدالت است که آیا این آیه ی شریفه که در سوره ی حدید سوره ی 57 قرآن آیه 25 است. آخرین موردی که برای جهاد عرض می کنیم این است که دو مورد را هم قبلاً گفتیم. یکی جهاد ابتدایی، یکی هم جهاد به عنوان دفاع که کلاً تقریباً 9 مورد می شود. (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) آیا این آیه هم دلالت دارد؟ بعضی که تفسیر نوشتند خیلی ساده نوشتند و خیلی زود گذشتند و این آیه را مرتبط با جهاد ندانستند. اما تفسیر المیزان، تبیان، مجمع البیان این تفاسیر معتبر ما این آیه را هم با جهاد مربوط می دادند و مهم تر امام (رضوان الله علیه) چندجا به این آیه تمسک کردند برای جهاد. (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ) ما رسل خود را با معجزات و بینات و کرامات فرستادیم. هیچ رسولی از معجزه خالی نیست. اگر معجزه نباشد در مقام اثبات نمی تواند نبوتش را ثابت کند. بینات یعنی معجزات و کرامات (وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ) کتابی با آنها نازل کردیم که معلوم است. کتاب ما قرآن است پیغمبر دیگر هم کتاب دارند (وَ الْمِيزانَ) میزان را آیت الله طباطبایی به دین معنا کردند و ارزش های دینی. چرا هدف از ارسال رسل و انزال کتب (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) برای اینکه مردم به عدالت قیام کنند. هدف این بوده. خط سیر رسالت در طول تاریخ قرآن این طور این را توضیح می دهد و بیان می کند. تا اینجا معلوم است. اما (وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ) چه تناسبی بین این است. ما حدید (آهن) را نازل کردیم یعنی آفریدیم. در آن آهن بأس شدیدی است برخورد شدیدی در آهن وجود دارد و (وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ) در عین حال که آلات و ابزار جنگی با آهن است آهن منافعی هم دارد. معلوم است در زندگی آهن خیلی منافع دارد. (وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) "لِيَعْلَمَ اللَّهُ" عطف به جای (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) است.این هم (وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) چه ارتباطی است میان آهن و قیام به قسط؟ ارتباطش این است که آهن برای اجرای قسط و عدل در جای خودش لازم است. مخصوصاً به خاطر اینکه (وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) تا خدا بداند که چه کسانی هستند که رسل را و خدا را کمک می کنند. خدا و رسول نظرشان قسط و عدل است که در میان جامعه برقرار باشد. کسانی که کمک کنند به اجرای قسط و عدل، به چه وسیله با آهن به اجرای قسط و عدل. این می شود جهاد. کسانی که با شمشیر و ابزار و آلات آهنی برای اجرای عدالت قیام کنند و کمک کنند و جهاد می شود (وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) بالغیب چرا؟ معلوم است الان که رسول در میان ما نیست غایب است خداوند متعال را هم که با چشم نمی بینیم با دل و عقل می شناسیم. منتهی بعد از این آیه دارد که (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِيمَ وَ جَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتابَ) پشت سر هم می گوید این بیان خط سیر رسالت انبیاء و نزول کتب است. منتهی در اینجا این آیه دلالت دارد بر اینکه یکی از راه های اجرای عدل البته اول موعظه و نصیحت. بینات و معجزات را باید برای افراد بیان کرد. کسانی که نمی خواهند اجرای عدالت کنند اول ما معجزات را می گوییم تا این نبوت این شخص را پیدا کند، بلکه متنبه شود. اگر نشد کتاب را بیان می کنیم، نشد میزان را بیان می کنیم، اگر این منطق ها و استدلال ها اثر نکرد آن شخص که ظالم است و از اجرای عدالت سر باز زده تسلیم نشد چه باید کرد؟ باید حدید را برداشت و جهاد کرد. معنای این آیه این طور می شود. بنابراین این آیه همان طور که شیخ طوسی در تبیان، طبرسی در مجمع البیان و آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در المیزان فرمودند این آیه از این جهت دلالت دارد بر اینکه یکی از راه های جهاد، موارد جهاد، جهاد برای اجرای عدالت در برابر کسانی که مانع اجرای قسط و عدل هستند می باشد.

لام در (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) لام غایت است. لام غایت یعنی غرض و غایت این بوده که پیغمبران با بینات و میزان بیایند چرا؟ چون در سایه ی این بینات و میزان و کتاب، مردم خودشان قیام کنند به قسط. نمی گوید که "یقیم"، "یقوم" تا مردم خودشان به قسط و عدل قیام کنند؛ در اثر تعالیم انبیاء و معارف الهی کتاب و رسول و اینها مردم (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ). ولی حالا اگر نشد چه باید کرد؟ (وَ أَنْزَلْنَا

الْحَدیدَ) اگر خودشان انجام ندادند ناچار باید جمعیتی هم با حدید قیام کنند و آنها را وادار کنند به قیام به قسط و اجرای عدل و اینها.

آیت الله طباطبایی در المیزان جلد ۱۹ صفحه ۱۷۷، تفسیر تبیان شیخ طوسی جلد ۹ صفحه ۵۳۲، تفسیر مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۴۴۸. البته به یک معنا می توانیم تمام اینها را به معروف و منکر برگردانیم. چون ظلم یکی از منکرات است و عدل هم یکی از معروف هاست. حضرت امیر علیه السلام فرمودند «وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنْ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ» تمام اعمال خوب که یکی از آنها جهاد است، اینها در جنب امر به معروف و نهی از منکر اینقدر آنها وسیعند، تمام اعمال حتی جهاد در جنب آن مانند آب دهان در جنب اقیانوس است. بنابراین سید الشهداء قیام خود را در امر به معروف و نهی از منکر خلاصه کردند. حضرت امیر علیه السلام هم همین طور. به یک معنا می توانیم بگوییم کل آنچه خواندیم بر می گردد به همین امر به معروف و نهی از منکر. اما از جهت مصادیق ما اینها را ذکر می کنیم.

امام (رضوان الله علیه) در دفتر تبیان. می دانید که امام (رضوان الله علیه) کلماتشان را طبقه بندی کردند و ۵۰ جلد شده به عنوان دفتر تبیان. از مرکز نشر آثار امام اینها را بگیرید و مطالعه کنید. بالاخره از یک فکر بسیار برتری و ایمان و اخلاص کاملی برمی خواسته. سه تا کتاب یکی جنگ و دفاع که در دفتر ۲۴ تبیان است، یکی دیگر که خیلی قطور است دفاع مقدس. این جلد ۲۵ دفتر تبیان است. در این جلد است که "سلام بر روحانیونی که رساله ی علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشتند". امام دو جور رساله ی عملیه قائلند، یک رساله ی عملیه که با مرکب و یکی که با خون نوشته می شود. "و دیوارهای فیضیه را پشت سر گذاشتند به جبهه و میدان جنگ شتافتند". کلمات به این صورت زیاد دارند "و حماسه آفریدند" تقدیر زیادی از آن ۸ سال جنگ و روحانیونی که به جبهه می رفتند کردند و حتی در بدرقه ی آنها این آیه را می خواندند (قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِين) "من افتخار و مباهات می کنم که در این قطعه از زمان واقع شده ام". این دفتر دفاع مقدس بسیار مطالب آموزنده ای برای ما دارد. حالا چند کلمه ای از دفتر دفاع مقدس می خوانیم بعد دفتر تبیان. در جنگ و دفاع در صفحه ی ۱۵ می گوید که" تمام انبیاء از صدر بشر و بشریت از آن وقتی که آدم علیه السلام آمده تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تمام انبیاء برای این بوده که جامعه را اصلاح کنند. فرد را فدای جامعه می کردند. ما فردی بالاتر از انبیاء و ائمه : نداریم این افراد خودشان را برای جامعه فدا کردند خدای تبارک و تعالی می فرماید آیات به آنها دادیم و میزان برایشان قرار دادیم (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) تا اینکه مردم به قسط قیام کنند. بعد پشت سرش می گوید (وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ) تناسب چیست بین (وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ) و (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) تناسب این است که با حدید باید اینها انجام بگیرد. با بینات و میزان و حدید." بعد مسئله ی جنگ مسلحانه با اشخاصی که آدم نمی شوند. تعبیر امام این است "جنگ مسلحانه با افرادی که آدم نمی شوند و می خواهند ملت را تباه کنند، در رأس برنامه ی انبیاء بوده جنگ مسلحانه، ما همه ی تعلیمات انبیاء را کنار گذاشتیم. مگر امکان دارد بدون دخالت در سیاست و امور اجتماعی در... مگر می تواند قیام به قسط کند. قیام به قسط باید این طور باشد." مطالب زیاد دارند که اگر کسی فکر می کند که دخالت در سیاست نکند فقط برود دعا کند و نماز بخواند با اسلام سازگار نیست. اگر این طور بود انبیاء هم این کار را می کردند. به ما می گویند چرا کنار نمی آیید؟ چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابوسفیان و ابوجهل کنار نمی آمدند؟ چرا سیدالشهداء با یزید کنار نمی آمد؟ در موقع جنگ خیلی ها می گفتند که کنار بیایید. ۸ سال شما مشغول جنگ هستید تمامش کنید. بعضی می گفتند خسته شدیم. امام می فرمودند کی شما به جنگ رفتید که خسته شدید؟! شما از اول خسته بودید. یک عده ای از آن مرفهین اصرار می کردند که جنگ را تمام کنید. خسته شدیم. امام می فرمودند شما از اول خسته بودید. آنهایی که به جبهه می روند آرزوی شهادت دارند. مطالب اول از کتاب جنگ و دفاع بود. اما مطالبی در کتاب دفاع مقدس که مطالب بیشتری دارند به همان ترتیبی که عرض کردم. مبارک باد بر بقیة الله چنین سربازانی. آن وقت که روحانیون و امام خدمت ایشان رسیدند برای رفتن به جبهه. من دست شما را می بوسم به این دست بوسیدن افتخار می کنم. «یا لیتنی کنت معکم».

ما اقسام جهاد را تا به حال به عرض رساندیم. دو مورد را هم قبلاً گفتیم. جهاد ابتدایی و دیگر جهاد به معنای دفاع. حالا با ما همراه باشید که کم کم می خواهیم وارد جبهه شویم. تا حالا زمینه سازی بود برای رفتن به جبهه. ان شاء الله وارد جبهه شویم تا ببینیم جنگ با جهاد چه فرقی دارد؟ در هدف فرق دارد، در سربازان، در نتیجه. اینها را بحث کنیم.

دیروز عده ای که از تهران به ملاقات آمده بودند کسانی بودند که در پدافند غیر عامل کار می کنند. وقتی من بیان کردم در مسجد اعظم چنین بحثی وجود دارد، امروز واقعاً چنین بحثی لازم است تا اینکه دنیا بداند

شیعه و اسلام درباره ی جهاد و در برابر مستکبرین و ظالمین و جباران و
صهیونیست ها چه نظری دارد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه صد و سوم تاریخ:۸۸/۲/۱۶

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

نوشته ای که در این عبارت داریم که حتی در صحیح بخاری هم ذکر کرده «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی یُؤْذِینِی مَا آذَاهَا» اگر غیر از این نوشته شده غلط است. این عبارت یعنی فاطمه پاره ی تن من است چیزی که او را اذیت می کند مرا هم اذیت می کند. این حدیثی است که هم از طرق ما و هم اهل سنت رسیده. بعضی سؤال می کنند ما به چه دلیلی مسئله خیلی مهمی که الان هم به آن دامن می زنند مسئله ی سبّ صحابه است. آنها می گویند که شما صحابه را سبّ می کنید و پیغمبر ﷺ فرمودند «لَا تَسُبّوا أَصْحَابِی» بنده در کتاب خمس این مطلب را متعرض شده ام. ما همه ی صحابه را سبّ نمی کنیم. ما آن کسی را سبّ می کنیم که «سبّه الله، لا نلعن الا من لعنه الله، لا تسب الا من سبّه الله». از خود پیغمبر ﷺ هم روایاتی داریم از طرق همانها که پیغمبر ﷺ بعضی از اصحاب را سبّ می کردند، لعن می کردند. خود صحابه هم مورد بحث است. ما هر کسی را صحابه نمی دانیم. ولی آنها می گویند «کُلُّ مَنْ رَأَیِ النَّبِی». هر کس که پیغمبر ﷺ را دیده او از اصحاب است، ولو از او چیزی نقل نکرده باشد. پیغمبر ﷺ گفته «لَا تَسُبّوا أَصْحَابِی» به ما می گویند «انتم تسبّون الصحابة» یک وقتی بنده برخورد کردم و در کتاب خمس هم نوشتم که گفتند «انتم تسبّون الصحابة» گفتم نه «انا لا نسبّ الا من سبّه الله، لا نلعن الا من لعنه الله» در سوره ی احزاب آیه ای است که (إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِینا) از این قبیل عبارت در سوره ی احزاب سوره ی ۳۳ قرآن. این حدیث را که خودشان نقل کردند این یک صغری ای‌ست کبری ایست. در این دارد که «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی یُؤْذِینِی مَا آذَاهَا» معلوم است و در آن آیه هم می گوید که (إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِینا) پس دلالت دارد که کسانی که پیغمبر ﷺ را اذیت کرده باشند خدا لعنت کرده آنها را. اذیت فاطمه هم اذیت پیغمبر ﷺ است. فاطمه زهرا ﷺ را نیز شکی نیست که بر طبق نقل خودشان اذیتش کردند و در بیتش داخل شدند و بیتش را آتش زدند. بنابراین وقتی صغری، کبری به هم منضم می شود ثابت می شود که خداوند چه کسانی را می فرماید (لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِینا) این راجع حدیث است. تسلیت خدمت شما و تمام مسلمانان جهان ارتحال و شهادت حضرت فاطمه زهرا ﷺ .

مطلبی که قبل از بحث می خواستم عرض کنم مطلبی راجع به انتخابات است. ما در روبروی خودمان ایامی داریم به عنوان انتخابات که بسیار حساس است و امیدواریم که ان شاء الله تعالی یک حماسه ای و یک انتخابات پر شکوهی انجام بگیرد. چون این یک عرصه ی مبارزه است در برابر دشمن. دشمنان اسلام، استکبار جهانی، صهیونیست جهانی از آن وقتی که انقلاب پیروز شده و اسلام به عرصه ی زندگی مردم آمده در هر عرصه ای از عرصه های زندگی، اسلام قدرت خود را به نمایش گذاشته و مسلمانان در نتیجه ی رویکردی که نسبت به اسلام هست و به توجه به اسلام است در کل دنیا با توجه به اسلام ناب جنبشی به وجود آمده و روز به روز هم اسلام معنویت و عدالت و حقیقت خود را به نمایش گذاشته. این است که دشمنان اسلام سخت عصبانی شده اند و به دست و پا افتاده اند. عداوت و کینه ی آنها به قلبان آمده. نقشه هایی علیه ما دارند. این است که روز به روز هم ما باید در برابرشان مجهز تر باشیم و با شدت بیشتری علیه آنها گام برداریم که همان انتخابات است.

الان رویکرد دشمنان اسلام اسلام هراسی و ایران هراسی است. در کشورهای اروپایی از اسلام هراسی تبلیغ می کنند. می گویند بحرانی که در دنیا به وجود آمده به واسطه ی اسلام و مسلمان هاست. به خاطر اینکه اسلام یک دین خشنی است و اسلام همخوانی با حقوق بشر ندارد، اسلام مولد تروریسم است، اسلام جنگ و جهاد دارد که خونریزی است و اسلام اگر قدرت پیدا کند برای کل جهان بحران به وجود می آید و باید این آتش را خاموش کنیم. در کشورهای اروپایی مثل آمریکا و آلمان و فرانسه و انگلستان در مسافرت های خودشان این طور القا می کنند که بحرانی که در دنیا وجود دارد از اسلام است، بنابراین ما باید اسلام و مسلمان ها را تضعیف کنیم.

اما به کشورهای اسلامی که می آیند، اطراف خلیج فارس و... از ایران آنها را می ترسانند. برای اینکه اختلاف به وجود بیاید، به قول آنها ایران منزوی شود، آنها را از ایران می ترسانند. به آنها می گویند که ایران به انرژی هسته ای تسلط پیدا کرده، از این جهت ممکن است در آینده گام هایی بردارد در تمام منطقه ایران می خواهد که ابر قدرت باشد، ایران می خواهد امپراطور باشد و بر تمام منطقه حکومت کند. آنها را از خطر ایران می ترسانند. در برابر این نقشه ی اسلام هراسی و ایران هراسی که دشمن در پیش گرفته در برابر ما و انقلاب ما، ما چه باید بکنیم؟ ما باید نظام را قوی نگه داریم، خودمان را قوی نگه داریم، مبارزه

کنیم و یکی از مبارزه ها حضور در صحنه ی انتخابات است. از این جهت مسلمانان به خصوص مردم ایران که از اول در تقویت نظام، در تأسیس نظام، گام هایی برداشتند، هیچ گاه نظام را تنها نگذاشتند، لازم است این مطلب را ما به تمام مسلمانان ایران بگوییم که موقعیت این جور حساس است. دشمن نقشه هایی دارد و تنها راه عقیم کردن نقشه ی دشمن حضور کل مردم در صحنه، با شور و با یک نهضتی در این انتخابات است که نشان بدهند که ما به این نظام علاقه مندیم و این نظام را تا آخرین قطره ی خون خودمان نگه می داریم.

این راجع منتخِبین بود اما راجع منتَخبین، از طرفی باید آنهایی که منتخب می شوند باید آن رقابت اخلاقی خود را حفظ کنند، تهمت زدن به طرف مقابل، غیبت حتی طرف مقابل گناه است. در اسلام منسب های بزرگ مشروط به عدالت است. اسلام دین خاصی است. اسلام در فرماندهان سپاه، در رئیس جمهور، در رئیس قوه ی قضائیه، رئیس قوه ی مقننه، باید عادل باشند. وقتی یک امام جماعت یا یک شاهد باید عادل باشد سمت های بالاتر نیز همه باید عادل باشند. از اول همین طور بوده. مسلمانان که حرکت می کردند پشت سر فرمانده شان نماز جماعت می خواندند. یعنی فرمانده ی سپاه باید عادل باشد. رؤسا و همه ی آنهایی که در سطح بالا قرار دارند باید عادل باشند. کسی هم که می خواهد رئیس جمهور باشد باید عادل باشد. اگر نه صلاحیت ندارد. عدالت اقتضا می کند غیبت دیگران را نکند، به دیگران تهمت نزند، دیگری را تخریب نکند. بله شما نظر و طرح خودتان را بفرمایید، مردم هم دارای بلوغ سیاسی هستند، هر طرحی که برای مردم مفیدتر باشد رأی خواهند داد و انتخاب خواهند کرد. بنابراین منتخِبین باید حضور داشته باشند و منتخَبین هم با این سبک قدم بردارند.

بحث ما در روز چهارشنبه با توفیق پروردگار متعال درباره ی نهج البلاغه بود. این توفیقی از طرف پروردگار متعال است که ما می توانیم در هفته یک روز اقلاً از این خرمن پر فضیلت خوشه ای را چیده باشیم. بحث ما در حکومت بود. این را بنده عرض کنم که حکومت دو نوع است. در حکومت الهی حکومت مردم محوری است. در درجه ی اول خدا محوری بعد مردم و خلق محوری است. هر حکومتی که مردم محوری باشد حکومت الهی است. یعنی حکومت را برای خدمت به مردم می خواهند. حکومت آلت و ابزاری است برای خدمت به مردم. حکومت ابزاری است برای اجرای عدالت میان مردم. حکومت آلت و ابزاری است برای اجرای امنیت میان مردم. حکومت وسیله ای برای تعالی و تکامل مردم. خلاصه هر چه هست باید مردم محوری باشد. این نشانه و علامت یک حکومت الهی و صحیح اسلامی است. اما اگر برعکس اگر برای خود محوری باشد، یعنی حکومت را برای خودش می خواهد، برای اسم و رسم خودش، برای لذت خودش، برای استفاده ی خودش، حکومت را ابزار و آلتی قرار داده برای رسیدن به اهداف خودش، این حکومتی غیر الهی است. پس یکی از شاخص های حکومت الهی و اسلامی خدا محوری و مردم محوری است و یکی از شاخص های حکومت غیر الهی و غیر اسلامی خود محوری بودن حکومت است.

ما در مبانی و اصول حکومت علوی بحث می کردیم. چند چیز را گفتیم. بحث قبلمان ــ امروز آن راهنمایی های لازم گفته شد ــ راجع عدالت بود. بحث دی‌گری را آغاز می کنم. حدیثی نوشته بودم راجع عدالت که محل بحث قبلی ما بود، این حدیث را بخوانیم بعد وارد بحث بعدی می شویم. درباره ی عدالت بحث کردیم، نمونه هایی عرض کردیم. در ارشاد دیلمی کتاب بسیار خوبی است ارشاد القلوب دیلمی. صفحه ۱۹۳ باب ثانی و خمسون فی احادیث منتخبه. احادیثی را انتخاب کرده ذکر می کند. از پیغمبر ﷺ «ستة أشیاء حسن و لکن من ستة أحسن العدل حسن و هو من الأمراء أحسن و الصبر حسن و هو من الفقراء أحسن و الورع حسن و هو من العلماء أحسن و السخاء حسن و هو من الأغنیاء أحسن و التوبة حسنة و هی من الشاب أحسن و الحیاء حسن و هو من النساء أحسن» این شش چیز است. هر کس باید در حد خودش عادل باشد «و هو من الأمراء أحسن» صبر و تحمل خوب است «و هو من الفقراء أحسن» ورع و پرهیزکاری خوب است «و هو من العلماء أحسن» سخاوت خوب است «و هو من الأغنیاء أحسن» توبه خوب است «و هی من الشاب أحسن و الحیاء حسن و هو من النساء أحسن»، بعد اضافه می کند «و أمیر لا عدل له کغیم لا غیث له» امیری که عدالت ندارد مثل ابری است که باران ندارد. «و فقیر لا صبر له کمصباح لا ضوء له» مثل چراغی است که نور ندارد «و عالم لا ورع له کشجرة لا ثمرة لها» عالمی که تقوا ندارد مثل شجره ایست که ثمره ندارد «و غنی لا سخاء له کمکان لا نبت له» غنی ای که سخاوت ندارد مثل شوره زار و زمینی است که از آنجا چیزی به عمل نمی آید «و شاب لا توبة له کنهر لا ماء له» شابی که توبه ندارد مثل نهری است که آب ندارد «و امرأة لا حیاء لها کطعام لا ملح له».

حالا ما با توفیق پروردگار متعال فصل و اصل دیگری از حکومت حضرت امیر ﷺ را بیان می کنیم. آن اصل این است که دوست داشتن مردم، محبت به مردم. این خیلی مهم است. اساساً دوست

داشتن و محبت به مردم در روایات ما یکی از فضائل انسانی به شمار آمده که انسان، مسلمان باید انسان ها را دوست داشته باشد. این را از پیغمبر ﷺ آغاز می کنیم (لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيم) یکی از صفات پیغمبر ﷺ این است آیه ۱۲۸ از سوره ی توبه است (لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) از جنس خودتان و از جنس آدمیان رسولی آمد (عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ) عقب ماندگی و جهل و پریشانی شما بر او سخت می آید. باید شما در هر کاری مترقی و متکامل باشید (عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ) رنج و سختی و عقب ماندگی و جهل و فلاکت و درماندگی شما بر او گران و سنگین است. (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ) او حریص است به اینکه برای شما آسایش و ترقی و تکامل فراهم کند. (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيم) آن پیغمبر نسبت به مؤمنین رأفت و مهربانی و رحمت دارد. پس اولین صفت یک سرپرست و بهترین صفت که می توان گفت سایر صفات فرع آن است دوست داشتن مردم است. یک بحث اجتماعی هم است که چرا و چگونه می شود که ما مردم را دوست داشته باشیم و محبت که خریدنی نیست که از بازار بخریم و مردم را دوست داشته باشیم دلمان می خواهد که دوست داشته باشیم ولی چگونه؟ اولاً باید بدانیم که خداوند متعال به خلق عنایت دارد. مردم مثل عیال پروردگار هستند «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَي اللَّهِ» کسی که عیال خدا را، مردم را دوست داشته باشد. برای اینکه خدای من خدای آن زید و عمر و بکر هم است. من اگر بخواهم محبت خدا را به دست بیاورم باید به آن زید و عمر نیز محبت داشته باشم تا خداوند نیز به من محبت داشته باشد. به علاوه اگر فکر کنیم این است که راحتی و عزت و عظمت ما همه در نتیجه ی وجود انسان های دیگر است. همین لباسی که بر تن داریم هزاران نفر کار کرده اند و زحمت کشیدند تا پنبه و پشمی به دست آمده. دست های فراوان آن پنبه و پشم را رشته اند بعد آنها را پارچه کرده اند بعد بافته اند بعد دوختند تا یک پیراهنی ما بپوشیم. شما از همین پیراهن بر تن با هزاران نفر ارتباط دارید. همین سقفی که بر سر ما سایه انداخته، خوب هزاران دست کار کرده تا این آهن و آجر و سیمان و تخته هر کدام از جایی آمدند و به هم مرتبط شدند تا اینکه سقفی درست شده و همین طور غذا و آبی که می خوریم دارو و دوای زندگی مرکب و تمام احتیاجات ما که می بینیم میلیون ها انسان باید دست به دست هم بدهند و کار کنند و زحمت بکشند تا بتوانیم لباسی بپوشیم، جرعه ی آبی بنوشیم، گامی برداریم و زندگی کنیم. بنابراین ما باید این انسان ها را دوست داشته باشیم همه ی اینها خدمتکار ما هستند، ما هم باید در حد خودمان خدمتکار انسان ها باشیم. خلاصه یکی از فضائل و کمالات انسان دوست داشتن اشخاص است.

حالا دو حدیث می خوانم توجه کنید در کتاب بحار جلد ۷۱ این بحار که پیش روی بنده است طبع بیروت است گاهی که من آدرس می دهم تا جلد ۴۰، ۵۰ دو تا چاپ یکی هستند. اما از آن که بالا برویم چاپ اسلامی تهران با بیروت فرق می کند. بعضی جلدها جلو عقب شده. این است که بنده می گویم چاپ بیروت است. این که اینجا ۷۱ است ممکن است آنجا ۷۴ باشد. بحار جلد ۷۱ طبع بیروت صفحه ۳۹۸ «الْبَزَنْطِيُّ وَ ابْنُ فَضَّالٍ» "سن" علامت محاسن برقی است. در کتاب های حدیث و رجال با رموز خیلی از مطالب بیان می شود، "سن" رمز محاسن برقی است «سن، [المحاسن] الْبَزَنْطِيُّ وَ ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا الْتَقَي مُؤْمِنَانِ قَطُّ» دو تا مؤمن به هم برخورد می کنند «إِلَّا كَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبّاً لِأَخِيه» کدام یک از اینها عند الله افضل است؟ باید به قلبشان مراجعه کنیم، هر کدام که آن رفیقش را بیشتر دوست دارد پیش خداوند او افضل است. چقدر واقعاً اسلام عجیب است. ملاک فضیلت انسان را در برابر انسان دیگر، به قلبش مراجعه کن. هر کدام از این دو نفر در قلب دیگری را بیشتر دوست دارد او افضل عند الله است. سند این حدیث صحیح است . محاسن برقی است از بزنطی از صفوان جمال سند صحیح است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا الْتَقَي مُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَّا كَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبّاً لِأَخِيه» هر کدام از اینها که محبت بیشتر داشته باشد نسبت به برادرش، عند الله افضل است. حدیث بعدی باز محاسن برقی است «عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ» این عثمان هم واقفی است ولی ثقه است. عثمان بن عیسی است از طبقه ی پنجم است. سماعه طبقه ی چهارم مثل زراره و اینهاست «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الْمُسْلِمَيْنِ يَلْتَقِيَانِ فَأَفْضَلُهُمَا أَشَدُّهُمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ» دو مسلمان که با هم برخورد کنند اشد «أَفْضَلُهُمَا» کسی است که نسبت به رفیقش محبت قلبی بیشتری داشته باشد. حالا ببینید خدا که معلوم است، پیغمبر ﷺ آن طور که گفتیم، در میان مؤمن محبت جایگاه بلندی دارد. آن وقت حالا سلطان و سرپرست حدیثی دیگر. بحار جلد ۷۲ صفحه ۳۶۹ اول می گوید «فَإِنَّ صَلَاحَكُمْ فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ» اصلاح جامعه به این است که سلطان اصلاح شود «وَ إِنَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ» سرپرست عادل به منزله ی والد رحیم و با محبت انسان است. حالا حضرت امیر ؑ در نهج البلاغه بارها از محبت نسبت به مردم سخن گفته که علامت همان مردم محوری و خدا محوری حکومت علوی است.

در عهدنامه مالک که هفته قبل عرض کردم کـه ایـن را مطالعـه کنید با شروحش. شروحش را امـروز مـی گـویم هفتـه ی قبـل نگفـتم. عهدنامه ی مالک که عـرض کـردیم در سـازمان ملـل بـه عنـوان یـک منشوری برای اداره ی مملکت بر اساس عـدالت و محبـت و همـه چیـز است نگه داری می شود. ایـن عهدنامـه در منـهاج البراعـة ـدر شـرح خوئی ـ جلد ۲۰ صفحه ۱۶۲، شرح ابـن ابی الحدیـد جلـد ۱۷ صـفحه ۳۰، شرح بحرانی جلد ۵ صفحه ۱۳۴، شرح فی ظلال جلـد ۴ صـفحه ۴۵. بـه مالک می گوید «وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ» مالکا دل خود را سرشار کن به رحمت نسبت به رعیت (مردم) و محبت و لطف و رحمت نسبت به مردم داشته باش. أشعِر، أشعَرَ از مـاده ی شِـعار است. شِعار به آن لباسی می گویند که به بدن مـی چسـبد. دثـار بـه آن لباسی می گویند که رو است. قبا دثار است. ولی پیراهن شعار است. آن لباسی که با شعر بدن با موی بدن ـ از آن ماده گرفته شده ـ با بشره بدن ارتباط داشته باشد شعار می گویند. «أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ» رحمـت و محبت را شعار قلبت در داخل قلبت نسبت به مردم باید داشته باشی «وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً» مالکا نسبت به مردم جانور درنـده نبـاش. حکومت خود محوری همین است. مگر آن جانور چه می کند جـانور آن گوسفند را می خواهد که خودش بخورد. مالک این جـور نبـاش «وَ لَـا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً» جانور درنده «تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ» حـالا علـت مـی آورد «فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» برای اینکه این مردم در مصر که تو را برای حکومت مـی خواهنـد دو صـنف هستند اگر مسلمانند برادر تو هستند. اگر مسلمان نیستند کافری که تحت سرپرستی اسلام زندگی می کند. او هم انسان است. کسی که با ما دشمـن است کاری با او نداریم. ما حب فی الله و بغض فی الله هـم داری ـم. بـا دشمنانی که بر علیه ما کار می کنند دشمنیم. اما اگر نه کافر است یا یهودی یا نصرانی است، الآن در ایران مـا داریم، اینـها زیـر سـیطره ی اسـلام زندگی می کنند، در جنگ تحمیلی اینها شهید دادند. خودشان آمار دارند که یهودی چقدر در جبهه ها شهید شد، نصرانی چقدر رفت جبهه و شهید شد، اینطور کسانی که کافر هستند و زیر سیطره ی اسلام زندگی می کنند و تابع قوانین و مقررات شما هستند، اینها «نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» انسانند و کرامت انسان باید محفوظ باشد. در اینجا نمونـه هـای فـراوانی داریم بـه اندازه ای که وقت اقتضا کند یک مقدار از کلام امام (رضوان الله علیه) را می خواهیم خدمتتان عرض کنیم.

امام (رضوان الله علیه) در صحیفه ی نورشان بارها از حکومـت علوی سخن گفتند. صحیفه نور جلد ۱۱ ایشان می فرمایند امـیر المـؤمنین شخص اول کشور اسلامی بود دایره ی امرش هم از حجاز تـا مصـر تـا ایران و عراق و سوریه بود تمام اینها قلمرو حکومـت ایشـان بـود. یـک حاکمی که سعه مملکتش آن است، این قدر مملکت وسیع دارد، وقـتی کـه شب می شود شبش آن طور است، وقتی می رود دنبال خانه های کسانی که بی بضاعت هستند، ـمی فرمایند به اینکه «أَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ» به ایـن کـه مـن امـیر المؤمنین قانع باشم ولی با فقرا در سـختی هـای زنـدگی شـرکت نداشـته باشم؟!ـ امام نمونه ای را می خواهند، بگویند جالب است. ایشان به خانه ای رفتند که چند بچه بود، پدرانشان را از دست داده بودند. بچه ها گریه می کردند. حضرت آنها را نوازش کردند و آنها را پرستاری کردند حـالا نکته این است آخر که می خواستند خداحافظی کنند، در نقل اسـت کـه طوری صدا در آوردند که بچه ها بخندند، عجیب اسـت حضـرت موقـع رفتن بعد از اینکه آنها را نوازش کرد و هدیه هایی بـه آنهـا داد صـدایی درآوردند که بچه ها بخندند. حضرت فرمودند وقتی من آمدم اینها گریـه می کردند حالا که می خواهم بروم می خواهم که بخندند. واقعاً امـام آن چنان حاکمی است که چقدر به این ریزه کاری ها و دقت لازم را دارنـد که این بچه ها وقتی آمده عنایت کرده، علاوه بر آن می گوید این بچه ها وقتی که من آمدم گریه می کردند حالا موقع رفتن می خندند. بعـد امـام (رضوان الله علیه) می فرمایند که سیر حکـومتش از مصـر تـا حجـاز و ترکیه و همه جا است و در زندگی یک پوستی داشتند که در زنـدگی بـا حضرت زهرا آن را شبها زیرشـان مـی انداختنـد روز همـان پوسـت را علوفه می ریختند تا شترشان بخورد. از این قبیل نمونـه هـا را امـام ذکـر کردند تا می رسند به جایی که می فرمایند درد شناس و مـردم دوسـت. این دومی در مناقب ابن شرح آشوب است که عرض مـی کنـیم. زنی را دید که مشکی بر دوش دارد امـام مشـک را از او گرفـت و در کنـار او حرکت کرد با دلجویی از حـال و احـوال او و زنـدگی روزمـره ی او را جویا شدند. آن زن در پاسخ گفت که شوهرم به دستور علی به مرزهای اسلام رفت و در حین انجام مأموریت کشته شد. بچه های زیادی بر مـن بی سرپرست گذاشته. امروز خانواده ای نـادار و تهـی دسـت هسـتم در همان منزل زندگی می کنم و فرزندان خود را اداره می کنم. علـی 7 آب را در کنار منزل او به زمین گذاشت و به راه خود ادامه داد شب را بیتوته نمود و صبح زود مقداری غذا و طعام را در زنبیل خود گذاشت و راهـی خانه ی او شد. در بین راه کسانی بودند که می گفتند بدهید مـا زنبیـل را برداریم اما فرمودند نه «مَنْ يَحْمِلُ وِزْرِي مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَة» کیست که روز قیامت وزر مرا حمل کند؟! خود را به خانه ی او رساندند، در را کوبیدند.

زن پرسید کیست؟ در پاسخ فرمودند من همان کسی هستم که دیروز برای تو مشک آب را آوردم، در را باز کن مقداری توشه برای بچه های تو آوردم. زن از پشت در گفت «رَضِیَ اللَّهُ عَنْكَ وَ حَكَمَ بَيْنِی وَ بَيْنَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِب» خدا از تو راضی باشد. بعد وارد خانه شدند و گفتند می خواهم یکی از ثوابها را از تو ببرم یا خمیر کنم یا بچه ها را نگهداری کنم. زن گفت من برای پختن نان آماده ام شما بچه ها را نگه دارید. زن به سراغ نان پختن رفت و علی بچه ها را سرگرم نمود و مقداری گوشت و کباب لقمه نمود و به دهان بچه ها می گذاشت و می گفت « بُنَیَّ اجْعَلْ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فِی حِل» علی بن ابیطالب را حلال کنید. در این میان مادر فرزندان کار خمیر گرفتن را تمام کرد و رو به حضرت کرد و گفت «اسْجِرِ التَّنُّورَ» این تنور را آتش کن. امام هیزم را گرد آورد و همه چیز را آماده کرد و تنور را شعله ور کرد. وقتی شعله های آتش به صورتش می خورد می فرمودند «ذُقْ يَا عَلِیُّ هَذَا جَزَاءُ مَنْ ضَيَّعَ الْأَرَامِلَ وَ الْيَتَامَی» بچش تا اینکه ارامل و یتامی را در نظر داشته باشی. بالاخره کسی آمد و حضرت را شناخت. گفت «وَا حَيَائِی مِنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» آن زن شرمنده شد. حضرت فرمود «وَا حَيَائِی مِنْكِ يَا أَمَةَ اللَّهِ فِيمَا قَصَرْتُ فِی أَمْرِكِ» از این قبیل نمونه ها. بقیه ان شاء الله برای بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و چهارم تاریخ: ۸۸/۲/۲۱

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بعد از بیان اقسام و انواع جهاد الان با توفیق پروردگار متعال بحث در تفاوت جنگهای معمولی بشر با جهاد است. هر چند در هر دو برخورد نظامی وجود دارد. ولی بعضی ها فکر می کنند که جهاد با جنگ آنقدرها تفاوت ندارد. وقتی که جهاد گفته می شود. در نظر آنها برخوردی تبادر می کند به ذهن آنها که کشتار و تخریب و ایجاد مشکلات و از این قبیل. پس تفاوتی بین جهاد و جنگ وجود ندارد. از این جهت بحث مهم ما این است که تفاوت میان جهاد و جنگ از چه جهت است. از چند جهت تفاوت وجود دارد.

اول اینکه «لَا جِهَادَ إِلَّا مَعَ الْإِمَامِ العادِلِ». کسی که همراه است و سرپرست و اجرا کننده ی موضوع جهاد است، پیغمبر ﷺ یا امام معصوم علیه السلام یا کسی که قائم مقام آنها باشد. آن هم همراه مجاهدین است. همراه لشکر و سپاه است. قدم به قدم با راهنمایی پیغمبر معصوم یا امام معصوم یا کسی که قائم مقام آنهاست، و این خیلی مهم است که در کلیه مراحل یک نفر کسی که از لحاظ علم و فقاهت و عصمت یا قائم مقام عصمت همراه باشد. این اولین گام است. که ما شیعه ها این طور قائلیم که خواندیم در برابر اهل تسنن که آنها جهاد را با هر پیشوایی «بَرّاً کَانَ أَوْ فَاجِراً» جایز می دانند. ولی ما می گوییم نه جهاد، آن جهاد اسلامی باید با راهنمایی و رهبری پیغمبر ﷺ یا امام یا قائم مقام آنها باشد.

دوم مسئله ی هدف است. ما اقسام جهاد که عرض کردیم هدف روشن شد. انگیزه و هدف خیلی مسئله است. در قسم اول این بود که هدف نجات مستضعفان است از زیر سیطره ی مستکبران و این کار را کسی می تواند انجام بدهد که از درد مستضعفان، از مشکلات آنها خبر داشته باشد. که باز استضعاف چند نوع است. درک کرده باشد. استضعاف فکری و فرهنگی، یک نوع از استضعاف است. که مستکبران به وجود آورده اند برای مستضعفان. دوم استضعاف سیاسی. سوم استضعاف اقتصادی.تا به استضعاف نظامی، همه ی اینها را این مجاهدین درک کرده اند. با همه ی این جریان ها آشنا هستند. یعنی آن تلخی و رنج مستضعفان را درک کرده اند برای نجات مستضعفان از چنگال مستکبران این نوع دوم جهاد بود. که امام (رضوان الله علیه) در کلماتشان در صحیفه ی نور بارها تکرار دارند که هدف ما نجات مستضعفان از چنگال و سیطره ی مستکبران است. که ما هم این را نوع اول حساب کردیم. (وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ) که این نوع اول به این هدف انجام می گرفت. نوع دوم هدف جهاد در برابر سلاطین و جباران است. که اینها در طول تاریخ بندگان خدا را به استعباد و استکبار و استثمار کشیدند. که نمونه ی بارز اینها سید الشهداء 7 «مَنْ رَأَي سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَّه» تا آخر «ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقاً عَلَي اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَه» بنابراین دوم، در برابر جباران روزگار و سلاطین ظالم و ستمکاران. و این خیلی مهم است. علما هم وظیفه ی مهمی دارند. «مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَي الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقِرُّوا عَلَي كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُوم» خلاصه این موضوع، موضوع مهمی است. جبارانی که همیشه برای ظلمهای خودشان توجیهاتی داشتند. یک نمونه ای را در بحار دیدم. در بحار جلد ۷۱ صفحه ۲۹۶. دارد که هارون الرشید موقعی که آمد به مدینه «حین‌ما اراد ان یاخذ الامام الکاظم علیه السلام» آمده به مدینه و حضرت کاظم علیه السلام را می خواهد بگیرد و ببرد زندان، حبس. «عند قبر النبی ﷺ قال بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی أَعْتَذِرُ إِلَیْكَ مِنْ أَمْرٍ عَزَمْتُ عَلَیْهِ» آمده و می خواهد که حضرت موسی بن جعفر را برنامه بدهد که ببرند می گوید که آمدم پیش پیغمبر ﷺ «بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی أَعْتَذِرُ إِلَیْكَ مِنْ أَمْرٍ عَزَمْتُ عَلَیْهِ وَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ آخُذَ مُوسَي بْنَ جَعْفَرٍ فَأَحْبِسَهُ لِأَنِّی قَدْ خَشِیتُ أَنْ یُلْقِیَ بَیْنَ أُمَّتِكَ حَرْباً تُسْفَكُ فِیهَا دِمَاؤُهُمْ» حضرت موسی بن جعفر را می خواهد بگیرد و ببرد، این جور می گوید. اینها سراغ معلول می روند. آن علت کار را در نظر نمی گیرند. خلاصه نوع دوم هدف در جهاد جهاد با ظالمان و جباران که کارهای خودشان را به این ترتیب توجیه می کنند و ظلم می کنند.

سوم، هدف، تحقق معروف یا ازاله ی منکر است. که از روایاتی که خواندیم استفاده کردیم. گاهی از اوقات ایجاد یک معروفی، محقق ساختن یک معروفی و ازاله ی منکر احتیاج به جهاد دارد. تنها کراهت و تنفر قلبی و گفتار لسانی کافی نیست. «فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُم» از حضرت صادق علیه السلام خواندیم. این هم قسم سوم با این هدف. این هم حتی یک روایتی آن روز گفته بودیم، یادم افتاد. در کتاب امر به معروف که خودم داشتم. «قال رسول الله ص أفضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر یقتل علیه» "یقتل علیه" دارد این. افضل جهاد این است که انسان رویاروی سلطان جائر بایستد و حرفش را بزند. در همین راه هم کشته شود. مجمع البیان جلد ۲ صفحه ۴۲۲. این هم نوع سوم بود.

نوع چهارم (وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَة) یک نوع از قتال در برابر فتنه ای که به وجود می آورند. گفتیم فتنه این است که ظاهرش یک پرده ای از حقیقت، فریبنده به آن می پوشانند. ولی باطنش فساد است و بطلان است و اینها. الان مثلاً فتنه ی وهابی ها خودش فتنه ای است واقعاً. یکی از مشکلات و مصیبتهای عالم اسلام فتنه وهابی گری است. سلفی گری است. این واقعاً یک فتنه ای است. متأسفانه مکه و مدینه و حجاز که مرکزی است برای عبادت و اینها در اختیار اینهاست و روز به روز هم ما کارهای آنها را می شنویم که چه کار انجام می دهند. قسم چهارم در برابر فتنه هایی که به وجود می آورند.

پنجم، جهاد در برابر پیمان شکنانی است که (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون) که چند جا خواندیم. این هم به این قصد باید انجام بگیرد. جهاد در برابر پیمان شکنانی که چند روز بحث کردیم، چون گفتیم که در دنیای امروز معاهدات بین المللی، کنوانسیون ها، آتش بس ها و امثال اینها همه زیر این انجام می گیرد. برای خاطر این پیمان می بندند. پیمان خودشان را می شکنند. (أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُ) آن آیه اول که خواندم این بود (وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون) اینها انواعی است که ما عرض کردیم. در کتاب فقهی اینها نیست. نبوده.

ششم، برای اجرای عدالت (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيز) از این آیه گفتیم استفاده می شود به اینکه یکی از راههای جهاد، موضوعات و موارد جهاد قیام برای اجرای عدالت است.

اینها اقسامی بود که ما با استفاده از آیات قرآن و روایات تاریخ عرض کردیم. دوتا، سه تا هم که در کتاب فقها است. یکی جهاد برای دعوت به اسلام است. اینها را بحث کردیم و باز هم بحث می کنیم. یکی جهاد با موضوع دفاع. دفاع است که دشمن وقتی وارد شد و غلبه پیدا کرد، برای دفاع. بالاخره یکی هم جهاد بغاة است. کسانی که در برابر یک حکومت حقه قیام کنند و زیر بار نروند و از این باب بوده جنگ صفین. که جنگ صفین در رابطه با امیرالمؤمنین علیه السلام بود. این جهاد بغاة است و اینها.

حضرت امیر علیه السلام وقتی در بصره آمدند دیگه به عنوان جدل صحبت کردند. آنها را گفتند که طلحه و زبیر خواندیم که پیمان شکن بودند. ولی واقعش بغاتند. منتها از آن راه گفته که آن راه را که آیه قران است و همه قبول دارند. اینها که ما می گوییم اینها مانعة الجمع نیستند. اینها منع الخلو هستند. که ما ۹ قسم گفتیم. ممکن است در یک جا دو تا، سه تا از اینها جمع شوند. این ۹ تا که ما عرض کردیم خدمت شما در انواع جهاد، اینها مانعة الجمع نیستند. به طور منع الخلو هستند. نه منفصله ی حقیقیه است و نه مانعة الجمع. قضیه ی منع الخلو است که از یکی از اینها جهاد خالی نیست. باز هم تکرار کنم. ما نه قسم جهاد گفتیم. کتب فقها سه قسم داشتند. فقط دعوت به اسلام بود و دفاع بود و بغاة. اما آن که ما اضافه کردیم. شش تا بود و با این سه تا می شود نه تا. اول جهاد برای نجات مستضعفان از زیر سیطره ی مستکبران به آن ترتیب که عرض شد. دوم جهاد با سلاطین و ظالمان و جباران که در رأس اینها قیام سید الشهداء علیه السلام در این راستا است. قیام زید است. قیام شهدای فخ است. مشروطه ی ما و قیام امام (رضوان الله تعالی علیه) همه از این باب است. این دوم است. در برابر جباران و ظالمان و ستمکاران. سوم جهاد برای رفع فتنه.(َ قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَة). چهارم جهاد برای تحقق معروف و ازاله ی منکر. پنجم جهاد در برابر پیمان شکنان. ششم برای اجرای عدل. شش تا را ما از آیات قرآن و احادیث و تاریخ استفاده کردیم بر جهاد افزودیم. آن سه تا در کتب فقها هست که جهاد برای دعوت به اسلام. یکی هم جهاد به معنی دفاع. و دیگر جهاد با بغاة.

ما الان تفاوت جنگ و جهاد را داریم بحث می کنیم. بنابراین در جهاد اول همان موضوع این بود که پیغمبر است یا امام معصوم یا قائم مقامش. اولین شرطش این است که به همراه او گام برداریم. به عرصه ی جهاد قدم بگذاریم. دومش هدف است. این نه چیزی که عرض کردیم هدف است. در تمام اینها فی سبیل الله. در قرآن کریم در ۲۱ جا در کلمه ی جهاد و قتال فی سبیل الله است. کسانی که در این راه گام برمی دارند، انگیزه ای جز خدا ندارند. سلطه طلبی، توسعه ی مملکت، جاه و مال و اینها هیچ در بین نباید باشد. اگر باشد آن جهاد نیست. جهاد فی سبیل الله یک شرطش این است که فی سبیل الله باشد. من آیات را اینجا نوشتم. در قرآن کریم مراجعه می کنیم مثلا به "معجم الفهرس" کلمه ی "سبیل"، "سبیله" چند جا ذکر شده. برای نمونه. (وَ قاتِلُوا فی سَبيلِ اللَّه) در دو جای قرآن است مثلاً. (وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فی سَبيلِ اللَّهِ أَمْوات)، (لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فی سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتا)، (إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ الَّذينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبيلِ اللَّه)، (فَلْيُقاتِلْ فی سَبيلِ اللَّهِ الَّذينَ يَشْرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقاتِلْ فی سَبيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتيهِ أَجْراً عَظيماً)، بالاخره (يُجاهِدُونَ فی سَبيلِ اللَّهِ) از این قبیل. (انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهَ يُقاتِلُونَ فی سَبيلِ اللَّهِ

فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُون) ۲۱ جای قرآن این کلمه تکرار شده که جهاد باید فی سبیل الله باشد. (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوص) خلاصه قرآن این طور می گوید. (الَّذِينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ الطَّاغُوتِ) این اصلاً دو جبهه می کند.

ما باید این دو جبهه را فرقش را بدانیم. قتال فی سبیل الطاغوت داریم. افکار طاغوتی، نقشه ی طاغوتی، اندیشه ی طاغوتی اگر در بین باشد. سلطه و سلطه طلبی و کشورگشایی و فلان و فلان اینها سبیل طاغوت است. اما سبیل الله یعنی اعلای کلمه ی حق. فقط بخواهیم که دین خداوند حاکم باشد. والسلام. این آیه، آیه ی ۷۶ از سوره ی نساء است. (الَّذِينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ الطَّاغُوتِ) بنابراین ما داریم تفاوت جنگ را با جهاد عرض می کنیم. اول همراه بودن با امام معصوم است یا قائم مقام امام. دوم آن نه چیزی که گفتیم هدف آن نه چیز باشد. منتها فی سبیل الله. سوم، اوصاف مجاهدین. برای مجاهدین اوصاف فراوانی هست. قبل از اینکه حرکت کند برای جهاد، باید اوصاف مجاهدین را بسازند. یک چیزهایی ساختن است. باید یک دستگاهی باشد، یک قدرتی باشد. مجاهدین را بسازد که بشوند (التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) باید این ساخته شود قبلاً. این قبیل افراد باید حرکت کنند. کسانی عمل آنها، حرکت آنها، گاهی باعث هدایت می شود و اصلاً جنگی به وجود نمی آید. این است که اوصاف مجاهدین بسیار بسیار مهم است که موضوع چهارم بود. پنجم، کیفیت قتال. کیفیت قتال هم خیلی فرق دارد. اول همراه بودن پیشوا و رهبر معصوم یا قائم مقام او. دوم هدف. فی سبیل الله را ما جزء هدف قرار دادیم. که مستقل حساب کردیم. تفاوت دیگه این بود که اوصاف مجاهدین. اینها را الان فهرست داریم می گوییم بعد بحث خواهیم کرد. اوصاف مجاهدین خیلی مهم است. که تنها آلات و ابزار جنگی که مجاهدین همراه دارند کافی نیست. آن روحیه و آن ایمان و اخلاص و تقوا و آن درک و فرهنگ مجاهدین خیلی مهم است که عرض می کنیم. آخرین مطلب تفاوت در کیفیت رزم و جهاد و قتال است. این خیلی مهم است. دشمنان اسلام، ـکفارـ هر نوع وسیله ای را که باعث غلبه شود به کار می برند. هر نوع آلات و ابزار باشد. سلاحهای هسته ای باشد. هر چی باشد مثلاً. اما اسلام این جور نمی گوید. کیفیت قتالش خیلی فرق دارد با آنها. پس بنابراین برای جهاد باید به همه اینها توجه شود تا جهاد، جهاد مشروع و اسلامی باشد.

ما در روایاتمان داریم که ائمه : تأسف می خوردند از این که جهاد در زمان بنی امیه و خلفا خراب شده. آنها ضایع کرده بودند. شرایط را مراعات نمی کردند. لشکر فراهم می کردند. لشکر می کشیدند. برای کشورگشایی و سلطه طلبی و گرفتن مال و پول از مردم به عنوان غنائم و اینها. چند تاروایت هست که یکی را الان می خوانیم. این در صفحه ۶ جلد ۱۱ وسائل. در باب اول است. خبر هشتم باب اول است. خبر هشتم از باب اول از ابواب جهاد عدو. صفحه ۶ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی. «و عَنهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي» یعنی کلینی «عَن مُحَمَّدِ بنِ يحيى أبو جَعفَر عَطار قُمی» عنه برمی گردد به آن. چون خبر قبلش از این است. «كُلِينِی عَن مُحَمَّدِ بنِ يحيى أبو جَعفَر عَطار قُمی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي» این چهره ها را می شناسیم. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوب» از طبقه ی پنجم از اجلای رواة ثقاة است. منتها «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ» این مرسل است. به ابهام واسطه. «قَالَ كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام» حضرت باقر عليه السلام «فِی رِسَالَةٍ إِلَي بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِی أُمَيَّةَ» امام باقر عليه السلام نامه نوشته به خلفای بنی امیه در موردی که شما جهاد را ضایع کردید. خراب کردید. اینطور فرموده. معلوم می شود این خبر، خبر مفصلی بوده که مطاعن و مثالب بنی امیه ذکر می شده. اینجا یکی را ذکر کرده که تضییع جهاد است. آخر هم یکی دارد که تضییع حج است. که امام فرمودند حج بی برائت حج نیست. آخرش هم حج دارد. «قَالَ كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِی رِسَالَةٍ إِلَي بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِی أُمَيَّةَ وَ مِنْ ذَلِكَ مَا ضَيَّعَ الْجِهَادَ» از جمله مثالب بنی امیه این است که جهاد را ضایع کردند. «الَّذِی فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَي الْأَعْمَالِ» خداوند جهاد را بر تمام اعمال برتری بخشیده. «وَ فَضَّلَ عَامِلَهُ عَلَي الْعُمَّالِ تَفْضِيلًا» و کسانی که جهادگرند خدا آنها را بر تمام عمل ها فضیلت داد. «فِی الدَّرَجَاتِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ لِأَنَّهُ ظَهَرَ بِهِ الدِّينُ» به واسطه ی جهاد دین ظاهر می شود. «وَ بِهِ يُدْفَعُ عَنِ الدِّينِ وَ بِهِ اشْتَرَي اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِالْجَنَّةِ» به واسطه ی جهاد است که خداوند جان و مال مسلمانها را خریده. در برابر بهشتی که به آنها داده. «بَيْعاً مُفْلِحاً مُنْجِحاً اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ فِيهِ حِفْظَ الْحُدُودِ» و خداوند با آنها شرط کرده که حدود را حفظ کنند. همین آیه ای که گفتیم. آیه ی ۱۱۲ از سوره ی توبه است. (التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) هشت شرط است. که باید مجاهد این را داشته باشد. «وَ أَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ» اولین شرطش این است که باید اینها دعوت کنند مردم را که با

آنها جنگ می کنند به طاعت پروردگار که از طاعت عباد دست بردارند و به "طَاعَةِ اللَّهِ" تسلیم باشند.

در آن کتاب جهاد بنده دارم که در جنگ قادسیه که مسلمانها با ایران انجام می دادند آن پیشوای آنها مثل اینکه آن وقتها پیشوا، سعد بن ابی وقاص بود. آن را خواست و سلطان ایران با او صحبت کرد که شما برای چه آمدید. شما مردمی بودید که دچار فقر و فلاکت، کشورهای دیگر به شما ترحم می کردند. حالا شما آمدید برای اینکه با ما بجنگید. چون عربستان و حجاز زیر سیطره ی روم بود و ایران بود و اینها. بعضی از شعرای ما هم در اینجا اشتباهاتی دارند. حالا ما نمی خواهیم بپردازیم. اگر می خواهید بدانید که جهاد با جنگ چقدر فرق دارد. شاهنامه ی فردوسی را مطالعه کنید. شاهنامه ی فردوسی همه اش جنگ است. رزم است. همه اش تکیه بر گرز است و شمشیر است و این جور چیزها. این جنگ است. کسی که می خواهد بداند جنگ معنایش چیست، این است. می گوید: «اگر چرخ گردنده اختر کشد/ و هر اختری لشکری برکشد/ به گرز گران بشکنم لشکرت/ پراکنده سازم به هر کشورت» خوب این جوری بود. جنگهایی که فردوسی مجسم می کند، ای‌ن طور است دیگر. می گوید «به روز نبرد آن یل ارجمند/ به تیغ و به تیر و به گرز و کمند/ برید و درید و شکست و ببست/ یلان را سر و سینه و پای و دست» به بنده می گویند شما شعر زیاد حفظ هستید. شاید ۵۰ سال قبل دیدم ولی در ذهنم مانده. ببین چه جور می گوید «به روز نبرد آن یل ارجمند/ به تیغ و به تیر و به گرز و کمند/ برید و درید و شکست و ببست/ یلان را سر و سینه و پای و دست/ زسم ستوران در آن پهن دشت/ زمین گشت شش، آسمان گشت هشت» کسی اگر بخواهد بداند واقعاً جنگ چیه، باید فردوسی را مطالعه کند. اما اسلام جنگ نمی گوید. جهاد می گوید. تکیه گاه اسلام بیشتر به روحیه، درک و فرهنگ مجاهدین است. به آن هدف و مقدمات با کیفیت قتال که عرض می کنیم. حالا آن را که می خواستم بگویم در همان شاهنامه ی فردوسی است. «ز شیر شتر خوردن و سوسمار/ عرب را به جایی رسیده است کار/ که تاج کیان را کند آرزو/ تفو بر تو ای چرخ گردان تفو» خیال می کند این عربها که آمدند شیر شتر می خوردند و حالا هر چه می خوردند، آمدند به جنگ. نه اینها تحول به وجود آمده. روحیه ی اینها، فکر اینها، فرهنگ اینها. «ز شیر شتر خوردن سوسمار/ عرب را به جایی رسیده است کار/ که تاج کیان را کند آرزو/ تفو بر تو ای چرخ گردان تفو» این را می خواستم بگویم. سلطان، سعد بن ابی وقاص را خواست که فرمانده سپاه بود. گفت شما برای چه آمدید؟ شما مردم اینطوری بودید. گفت «اِنّا» ما آمدیم. «لنخرجکم من عبادة العباد الی عبادة الله» ما آمدیم شما را از بندگی بندگان خارج کنیم و شما را به بندگی خدا دعوت کنیم. شما را بنده ی خدا کنیم. اینطوری گفت.

اینجا حضرت باقر علیه السلام می گوید که بنی امیه جهاد را ضایع کردند. «وَ أَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ» اولین شرط جهاد این است که مردم را از طاعت عباد خارج کنند و دعوت کنند مردم را به طاعت خداوند. «وَ إِلَي عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ» مردم را دعوت به عبادت الله از عبادت عباد. «وَ إِلَي وَلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةِ الْعِبَادِ فَمَنْ دُعِيَ إِلَي الْجِزْيَةِ» زمان بنی امیه این طور بود. می رفتند جزیه می گرفتند از اهل کتاب. به همان جزیه دلشان خوش بود که یک مالیاتی می گرفتند و اینها. هدف این نبود که دین اسلام رونق پیدا کند. حضرت باقر علیه السلام می فرماید اینطور اینها جهاد را ضایع کرده بودند. این روایت مفصل است. آخرش دارد که «وَ ذَهَبَ الْحَجُّ فَضُيِّعَ» حج هم همین طور است. ضایع شده بود. حج هم این همه جمعیت جمع می شود. مسئله ی برائت که امام می فرمایند مسئله ی مهمی است در میان آن جمعیت. آن فرهنگ اسلام اعلان شد خیلی مهم است. «وَ افْتَقَرَ النَّاسُ» این طور چیزها. «فَمَنْ أَعْوَجُ مِمَّنْ عَوَّجَ هَذَا» حضرت می فرمایند چه کسی "أَعْوَجُ" کج رو تر است از کسی که دین را معوج کرده. «وَ مَنْ أَقْوَمُ مِمَّنْ أَقَامَ هَذَا» و چه کسی مستقیم تر از کس است که دین را استقامت بدهد و قوام ببخشد. این بحث امروز بود. بقیه ان شاء الله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و پنجم تاریخ: ۸۸/۲/۲۲

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث درباره ی جهاد که یکی از موضوعات مهم اسلامی است، در حقیقت مبارزه ی بین حق است و باطل. خداوند متعال از روزی که انسانها را در سطح زمین قرار داده، این مبارزه به وجود آمده و ادامه دارد. مبارزه ی بین حق و باطل. و دعو سنت خداوند هم بر این نیست که حق را بدون مبارزه پیروز کند. حق چیزی است که باید دنبالش رفت و زحمت کشید و به دست آورد. خداوند نخواسته که خودش باطل را سرکوب کند. نابود کند. طرفداران حق از آن استفاده کنند. خداوند سنت بر این قرار داده که طرفداران حق باید مبارزه ای در برابر طرفداران باطل انجام بدهند. جبهه ای ترتیب بدهند. مجهز باشند. باطل مجهز است به سه چیز. زر و زور و تزویر. تجهیزات باطل به یکی از این سه چیز بر می گردد. گاهی با زر، و تطمیع. گاهی با تزویر و مغالطه. گاهی با زور. اینها تجهیزات باطل است. اسلام و ادیان می خواهند مسلمانان را، متدینین را طوری مجهز کنند که در برابر زر و تزویر و زور غالب باشند. اما در برابر زر و تطمیع ایمان مردم اگر کامل باشد، در برابر زر هرگز حاضر نمی شوند که معامله کنند و حق را در مقابل باطل معامله ای انجام دهند و مغلوب باشند. نه این در نتیجه ی قدرت ایمانی هرگز افراد مؤمن حقیقی حق را معامله نمی کنند و از حق برای پول صرف نظر نمی کنند. اما تزویر، آن هم اگر مسلمانها مجهز باشند «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» اگر مسلمانها مجهز باشند به حکمت و دیگر موعظه ی حسنه و جدال به نحو احسن، تزویرها را همه را باطل می کنند. بر تزویرها غالب می شوند. چهره ی تزویر را آشکار می کنند و به مردم نشان می دهند که مردم در سایه ی تزویرمغلوب نشوند و حق را از باطل بشناسند. تزویر کارایی خود را در این صورت از دست می دهد. اما در برابر زور هیچ عاملی جز جهاد وجود ندارد. حکمت آگاهی می دهد به انسان. حکمت است و معظه ی حسنه و جدال به نحو احسن. گام اول اینها آگاهی است و علم است و فهم است و درک است و فرهنگ. حکمت و موعظه ی حسنه و جدال به نحو احسن بدون سواد و علم و آگاهی و فرهنگ انجام نمی گیرد. بنابراین در برابر زور و زر و تزویر اسلام راههایی نشان داده. در برابر زر ایمان کامل اگر باشد هر گز حاضر به معامله و حق کشی در برابر باطل نیست. در برابر تزویر هم داشتن علم و فرهنگ و حکمت. حکمت معنی بسیار مهمی دارد. «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً كَثِیرا» حکمت یعنی آن فرهنگ اسلامی و دینی و شناخت کامل. ارزشها را با شناخت کامل و دلیل و برهان شناختن حکمت است. موعظه ی حسنه هم که معلوم است. «جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» قدری در این موضوعات ما قبلاً بحث کردیم. اما موضوع سوم که در برابر زور، اینجا جهاد است. میدان جهاد است. از طرفی انسانها، جانهای خود را در طبق اخلاص گذاشتند. جان است، میدان، میدان جان دادن است و بذل جان است. ایثار جان است. این میدان، میدان کوچکی نیست. امام صادق علیه السلام «فَوْقَ كُلِّ بِرٍّ بِرٌّ حَتَّی یُقْتَلَ الرَّجُلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَیْسَ فَوْقَهُ بِرٌّ» در بالاتر از هر نیکی، نیکی وجود دارد. تا اینکه کسی در راه خداوند جانش را در طبق اخلاص بذل کند. دیگر بالاتر از این ما کاری نداریم. "اکرم الموت" قتل است. کسی که در میدان جهاد گام می گذارد، اولین متاعش همان جانش است و حاضر شده به اینکه عزیزترین چیز را در راه حق بدهد. این یک طرف است. جهاد در اسلام یک عبادتی است. قداستی دارد. جنبه ی معنوی مثل سایر عبادتها. یعنی قصد قربت می خواهد. دیروز گفتیم که در ۲۱ جای قرآن این را سبیل الله معرفی می کند.بنابراین یک عبادتی است دارای قداست خاصی، عظمت خاصی. آرزو، اشتیاق صالحان و نیکان است که مرگشان به این شکل باشد. مرگ با جهاد توأم باشد. حضرت امیر علیه السلام در نامه ای که نوشتند به مالک اشتر دادند، در آخر آن نامه، نامه ی ۵۳ نهج البلاغه. مالکا از خدا خواسته ام که مرگ من و تو با شهادت همراه باشد. خلاصه این جهاد است. میدان، میدان جهاد و میدان بسیار بزرگی است. از این جهت لازم است که افرادی برای جهاد ساخته شوند. چون اگر یک نفر فرار کند، ننگ و عار است برای آن جبهه. برای تمام لشکر. یک نفر در برابر دشمن تسلیم شود، این یک ننگ و عاری است برای آن جبهه. این جبهه هر قدر قوی تر باشد، با اشتیاق فراوان تری، جانبازی و از مرگ استقبال کند. بر شکوه و عظمت این جبهه خواهد افزود. ما الان در برابر این چنین جریانی واقع شدیم. می خواهیم این جریان را مورد بحث قرار دهیم که مجاهدین را اسلام چه جوری ساخته که توانستند واقعاً با جهاد خودشان عظمت اسلام را بیمه کنند. مطلب مهمی است. از این جهت آیات قرآن و روایات ما در ساختن مجاهدین خیلی مطلب وجود دارد. ما قدم به قدم در اینجا داریم بحث می کنیم.

من دیروز عرض کردم که ما تفاوت جنگ و جهاد در چند چیز است. اول اینکه در تحت رهبری و پرچمداری امام معصوم، پیغمبر 6 یا

قائم مقام امام. این اولین خصیصه ی جهاد اسلامی است. دوم اینکه هدف، هدف بسیار مقدس. دیروز بنده نمونه هایی از هدف عرض کردم. این نمونه ها از اقسام جهاد برداشته شده بود که عرض شد. حالا به نظرم آمد باز یک نمونه های دیگری هم می توان در نیت مجاهدین از آنها استفاده کرد. و آن اینکه در ترک جهاد هم ما مطالب زیاد داریم. که دیروز نگفتیم. آنها هم مؤثر است در نیت مجاهدین. برای اینکه مجاهدین به این قصد جهاد می کنند که ذلت را از سطح جامعه ی خودشان بزدایند. محو کنند. ذلت و حقارت را. آن روایات که می گوید «فَمَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذُلًّا وَ فَقْراً فِي مَعِيشَتِهِ وَ مَحْقاً فِي دِينِه» بسیاری از روایات ما آن جنبه ی نفی جهاد و عدم جهاد و ترک جهاد را هم به ما می گویند. که ما فقط به آن جنبه های مثبت توجه نداشته باشیم. به جنبه های منفی، یعنی چیزهایی که ترک جهاد به وجود می آورد، آن ها را هم در نظر بگیریم. حالا برای نمونه از یک خطبه ی نهج البلاغه استفاده می کنیم.

خطبه ی ۲۷ نهج البلاغه. «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَ جُنَّتُهُ الْوَثِيقَة» این خطبه ی ۲۷ نهج البلاغه که درباره ی جهاد است در یک موقعیت بسیار حساسی حضرت امیر علیه السلام فرمودند. باید به شروح مراجعه کنید. بنده آدرس چند تا شرح را می گویم. تا حضرت امیر علیه السلام با چه درد دلی، آخرش هم دارد به اینکه «يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالَ حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَال» این خطبه ی ۲۷ است. در شرح نهج البلاغه خوئی، این اسمش منهاج البرائه است. میرزا حبیب الله است. حبیب الله خوئی از شاگردان شیخ انصاری است. این در ۲۱ جلد نهج البلاغه را شرح کرده. شرح نهج البلاغه خوئی جلد ۳ صفحه ۳۸۸. ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۷۴. شرح ابن میثم بحرانی، جلد ۲ صفحه ۲۹. فی ظلال جلد ۱ صفحه ۱۸۵. در گفتن آدرس یا هر مطلبی اگر روشن نشد بفرمایید تکرار کنیم. مقصود ما این است که مطلب روشن شود. باید کار کنیم واقعاً. و خیلی هم مطالب جالبی دارد. . «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ» در وسائل هم جلد ۱۱ باب اول خبر دوم از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله «لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ يَمْضُونَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ وَ هُمْ مُتَقَلِّدُونَ بِسُيُوفِهِمْ وَ الْجَمْعُ فِي الْمَوْقِفِ وَ الْمَلَائِكَةُ تُرَحِّبُ بِهِم» یکی از درهای بهشت است. «فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِه» هر کسی شایستگی ورود از این در را ندارد. «هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى» جهاد لباس تقوی است. هم در دنیا انسان را در برابر اعداء حفظ می کند این لباس. هم در آخرت از عذاب الهی «وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ» این سپر محکم الهی است در برابر دشمنان قسم خورده ی اسلام. «وَ جُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ» این سپر محکمی است. آن درع یعنی زره. "جنّته الوثیقه" یعنی سپر. «فَمَنْ تَرَكَهُ» مقصود ما اینجا ترکش است. «رَغْبَةً عَنْه» از آن اعراض کند، «أَلْبَسَهُ اللَّهُ» هفت چیز گفته. «ثَوْبَ الذُّلِّ» اولین اثر ترک جهاد ذلت است. خداوند خواسته انسانها مخصوصاً مسلمانها عزیز باشند. کرامت انسانی خود را حفظ کنند. اگر جهاد را ترک کنند اولش «ثَوْبَ الذُّلِّ» است. «وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ» بلا و گرفتاری فراوان به وجود می آید. چون دشمن اگر پیش بیاید و شما جلویش را نگیرید، مثل عراق چقدر گرفتاری است. مثل افغانستان. چقدر گرفتارند. جهاد ترک شود همین است. اگر روز اول می رفتند جلوی دشمن را می گرفتند و مانع ورودش می شدند، یک دهم کشته ی حالا را می دادند. پیروز هم می شدند. چون خون یک اثری دارد. «وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ» دوم بلا و گرفتاری در ترک جهاد است. «وَ دُيِّثَ بِالصَّغَارِ وَ الْقَمَاءَةِ» محکوم می شوند به زبونی. "صغار" یعنی زبونی. "قمائة" یعنی بیچارگی. جهاد را ترک کند، محکوم است به زبونی و بیچارگی. این سوم. چهارم «وَ ضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَاب» کسی که جهاد را ترک کرد، زیر بار سلطه رفت، دشمن مسلط شد. واقعاً انسان دیگر فکرش را از دست می دهد. "اسهاب" یعنی بی خردی و کم خردی. یعنی حیران و سرگردان می شود. که چه کار بکند. الان در چنگال دشمن اسیر است. همه چیزش در اختیار دشمن است. «وَ ضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَاب» دلش دچار بی خردی، کم فکری. در کار خود حیران و سرگردان است. این چهارم. «وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ» حقش از دستش می رود. معلوم است که دشمن آمده تا حق شما را از شما بگیرد. «بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سِيمَ الْخَسْفَ» به نکبت و بیچارگی گرفتار می شوید. هفتم «وَ مُنِعَ النَّصَف» از عدل و عدالت محروم می شود. این برای خاطر این بود که عرض کردم که دیروز ما هدف را می گوییم. در هدف ما آن جنبه های مثبت را دیروز عرض کردم. از نه قسم جهاد که عرض کردیم. جنبه های ترک جهاد باعث این می شود.

پس مجاهدین در نظر دارند که همان جنبه های مثبت را برای فرار و رهایی از این جنبه های منفی به جهاد اقدام می کنند. آن وقت در این خطبه حضرت امیر علیه السلام، چون معاویه به شهرهای عراق بعد از جریان حکمیت و خوارج تسلط پیدا کرده بود، به شهرهای عراق حمله می کرد. امنیت را سلب کرده بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت به جهاد می کرد و مردم نمی رفتند. همین خطبه است که من شنیده ام که به زنها حتی زنهایی که ذمی و اهل کتاب است حمله شده. گوشواره اش را از گوشش درآوردند. النگو از دستش، خلخال از پا. اگر یک مسلمانی این را بشنود. از غصه بمیرد. پیش من «مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي

جَدِیرا» در این خطبه است که من به شما تابستان می گویم، گرما را بهانه می کنید. زمستان فرمان می دهم، سرما را. «کُلُّ هَذَا فِرَاراً مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ» "قرّ" یعنی سرما. "حرّ" حرارت. «فَإِذَا کُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ تَفِرُّونَ فَأَنْتُمْ وَ اللَّهِ مِنَ السَّیْفِ أَفَرُّ» کسی که از گرما و سرما فرار می کند از شمشیر بیشتر و زودتر فرار می کند. چه بهانه هایی است اینها. «یَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالَ حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّی لَمْ أَرَکُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْکُمْ» این از کسانی که حاضر نبودند به جهاد. این برای آنهاست. «مَعْرِفَةً وَ اللَّهِ جَرَّتْ نَدَماً» شما را شناختم. و این شناخت شما برای من پشیمانی آورده. «وَ أَعْقَبَتْ سَدَماً» غم و اندوه آورده. «قَاتَلَکُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِی قَیْحاً» خدا به شما مرگ بدهد که دل مرا چرکین کردید. «وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِی غَیْظاً» سینه ی من را از خشم آکنده ساختی. «وَ جَرَّعْتُمُونِی نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً» در هر نفس پیاله های غم و اندوه را بر من نوشاندید. خلاصه ما خواستیم از این خطبه ی ۲۷ برای هدف جهاد باز مطالبی عرض کرده باشیم.

حالا مجاهدین را خداوند متعال یعنی اسلام برای اینکه مجاهدینی بسازد که مقاوم باشند. متصلب باشند. ثابت قدم باشند. با اشتیاق به عرصه ی جهاد قدم بگذارند. با آن هدف عالی و والا. این عبادت را با قصد قربت صحیح انجام دهند، تا آن نتیجه ای که لازم است در برابر زور به دست بیاید. اینجا آیاتی از قرآن، مطالب زیادی هست. از جمله یکی از مطالب این است. در قرآن کریم خداوند نصر خود را و یاری خود را به مجاهدین داده. بدون جهاد یاری خداوند وجود ندارد. این است که در قرآن در آیات فروان درباره یاری خداوند و کمک خداوند به این شرط که این کمک هم مشروط است به جهاد شما. بدون جهاد خدا به شما کمک نمی کند. (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُم) تمام اینها جهاد را می گوید. اگر شما جهاد کنید. خدا شما را یاری می دهد. بنده آیاتی که مربوط به نصرت پروردگار است اینجا همه را نوشته ام. همه اش را نمی خوانم. راهنمایی می کنم. خودتان بخوانید. (وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّة) اولین جنگ، جنگ بدر بود. شما ذلیل بودید. خدا به شما کمک کرد. آیه با ذکر شماره اینجا هست. خودتان بخوانید. (لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ کَثِیرَةٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ) در غزوات بسیار خدا کمک کرد و روز حنین (إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ) در حنین زیاد بودند. جنگ حنین بعد از فتح مکه صورت گرفت. شما بایستی معجم الفهرس قرآن را بگذارید جلوی خودتان، ماده ی نصر را پیدا کنید. نون و صاد و راء. در آن ماده ی نصر معجم این آیات وجود دارد. حالا آن آیه ی اول. (وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُون) آیه ی ۱۲۳ آل عمران سوره ی سوم قرآن است. ـجنابعالی که به بنده گفتید آیه را بخوانیم، آن روز یک چیزی از من سؤال کردید. گفتیم که در باره ی کلام حضرت امیر علیه السلام که از شیخ مفید نقل کردیم. آن در "الفصول المختارة" که جلد دوم مصنفات مفید است. مصنفات مفید در ۱۰، ۱۵ جلد چاپ شده. یکی از جلدها "الفصول المختاره" است. البته ما واقعاً قوی تر از شیخ مفید (رحمة الله علیه) در مناظره کسی را نداریم.ـ (لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ کَثِیرَةٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ) آیه ی ۲۵ سوره ی توبه. (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ) آیه ی ۷ از سوره ی محمد صلی الله علیه و آله سوره ی ۴۷ قرآن. اسمش سوره محمد است. (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ) تمام مفسرین «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ بالجهاد» آیه را تفسیر به جهاد می کنند. نگفتند به نماز خواندن و روزه گرفتن و اینها. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ بالجِهاد فی سَبیلِه» آن وقت (یَنْصُرْکُمْ) اعمال خوب زیاد است. ولی آنچه موجب نصرت خدا می شود چیه؟ جهاد شماست. (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ) آیات زیاد است. این که الان گفتم آیه ی ۷ از سوره ی محمد بود. (إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ إِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ) آیه ی ۱۶۰ از سوره ی ال عمران. (قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدیکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِم) آیه ی ۱۴ از سوره ی توبه. (وَ لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَیْب) آیه ی ۲۵ از سوره ی الحدید. دیگه همه اش را اگر بنده بخواهم بخوانم، خیلی طولانی می شود. (وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنین) آیه ی ۴۷ سوره ی روم. (وَ مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیم) آیه ی ۱۰ سوره ی انفال. (وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُون) آیه ی ۱۷۲ از سوره ی الصافات. جند ما، لشکر ما غالبند. غلبه و نصرت را خداوند به این ترتیب قرار داده برای مسلمانها که به جهاد برخیزند. (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ) اگر جهاد کنید خدا به شما کمک می کند. نصرت خداوند، فتح خدا همین طور است. فتح خداوند. (إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِینا) سوره ی فتح سوره ی ۴۸ قرآن مجید. این سوره، سوره ی عجیبی است. این سوره، وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله از حدیبیه برمی گشت، به تاریخ مراجعه کنید خیلی عجیب است. خیلی محزون بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده برای انجام امور حج. در سال ۷ هجرت. اما کفار قریش نگذاشتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به مکه وارد شود. در اینجا خوب بالاخره اینها احرام بستند در مسجد شجره. آمدند و نتوانستند. اینجا همان اعمال " الصد و الاحصار" که ما در فقه می خوانیم، کسی احرام بست و نتوانست برود اعمال حج انجام بدهد اینجاست. همان جا انجام دادند اعمال حج را و قربانی هم همانجا کشتند. ولی اصحاب خیلی ناراحت شدند. برای اینکه آمدند و نتوانستند. ۱۴۰۰

نفر بودند. این بود که پیغمبر ﷺ محزون شد. برگشتند. آن وقت خداوند این سوره را نازل کرد. (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزا) پیغمبر ﷺ خوشحال شد. گفت «نزلت علی سورةٌ احبُّ الی من الدنیا و ما فیها» سوره ای نازل شده. "اذا" هم آینده را می گوید. (إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً) خلاصه آینده را می گوید. حالا باز آن می گوید شعر را شما از کجا می خوانید. مولوی می گوید «وقت واگشت حدیبیه رسول/ در تفکر بود و غمگین و ملول/ ناگهان اندر حق شمع رسل/ دولت انا فتحنا زد دهل» پیغمبر ﷺ بسیار محزون بر می گردد. ولی این سوره آمد. "انّا فتحنا" چه می گوید؟ فتح مکه را وعده می دهد. فتح مکه چه بوده؟ پیغمبر ﷺ با ۱۴، ۱۵ هزار نفر لشکر حرکت کرده برای فتح مکه. فتح مکه خیلی مهم بود. برای اینکه پیغمبری که برای توحید قیام کرده، چند سال زحمت کشیده. چند تا غزوه انجام داده. برای سلاطین دنیا و اینها همه نامه نوشته و دعوت به اسلام کرده. ولی خانه ی مکه ۳۶۰ بت آنجا آویزان است. مردم بتها را سجده می کنند. پیغمبر ﷺ هست و برای توحید آمده و حالا خانه ی کعبه به این شکل و از آنجا اخراج کردند. این واقعاً مطلبی بود. بسیاری در اسلام آوردن، درنگ و مکث داشتند. می گفتند اگر این پیغمبر از جانب خداست. باید اول برود و آن بتها را بشکند. خانه ی کعبه را فتح کند. این بود که خیلی مطلب مهم بود. قرآن در اینجا (إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً) این آیات که آمد پیغمبر ﷺ فرمود « نزلت علی سورةٌ احبُّ الی من الدنیا و ما فیها» ولی این فتح در نتیجه ی چه؟ همان ۱۵ هزار نفر لشکر. ولی پیغمبر ﷺ کاری کرد که بدون خونریزی مکه فتح شد. (إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً).

این چند آیه را معنا کنیم. (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ) لام آورده. فتح کردیم برای خاطر این. چه ارتباطی هست بین (فَتْحاً مُبِيناً) فتح خانه ی مکه و (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزا) این را دقت بفرمایید. مطلب مهمی است که چه طور شده که پیغمبر اسلام با اینکه معصوم است و شکی نیست و اینها. ان وقت می گوید (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ) این است که اینجا مفسرین ما مثل آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) که بنده ۵ سال در خدمت ایشان درس تفسیر خواندم. یک روایتی هم از عیون اخبار الرضا هست. از امام رضا ﷺ سؤال می کنند که در تفسیر صافی این خبر را ذکر کرده. آیت الله طباطبایی مطلبشان مضمون این خبر است. آن این است که "ذنب" در فارسی به گناه معنی می کنیم. گناه در برابر خدا و تخلف از قوانین خدا. در فارسی این طور است. ولی لغتاً این طور نیست معنایش. " ذنب" در لغت به معنی عیب و نقص در کار است. ولو اینکه طرف مقابل خدا نباشد. عیب و نقص در کار.

این شعر از مطوّل است سابقاً می خواندند. یادتان هست یا نه. «قد اصبحت ام الخیار تدعی/علی ذنبا کله لم اصنع» این مرد است می گوید زوجه ی من از من یک ذنبی ایراد می گیرد که من کاری نکردم. مرد مثل اینکه یک نقصی داشت در خلقتش و اینها.

بنابراین "ذنب" در لغت به معنی نقص است. تمام افراد مخصوصاً مردم مکه می گفتند که این یک نفر آدم یتیم و فقیر و تنها و رانده شده از مکه و اینها. این می گوید دین من سراسر دنیا را خواهد گرفت. نامه برای این سلطان و آن سلطان و این طرف و آن طرف. نقص در کارش است. عیب دارد کارش. حالا یا مجنون است یا اینکه سحر زده و جادو زده هست و اینها یا اینکه عقلش .... از این چیزها می گفتند. اینها همه ذنب بود برای پیغمبر ﷺ. ذنبهایی، عیبهایی، نقصهای فراوانی. ولی وقتی مکه فتح شد. تمام ذنبها رفت. این از طرف خداست. خداوند متعال این را فرستاده. این توانست با اینکه تنها بود و یتیم بود و غریب بود و چی بود و چی بود و فقیر بود و اینها. این قدرت را پیدا کند که این همه جنگها. به علاوه آمد خانه ی کعبه را فتح کرد و تمام بتها را در هم شکست. (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ) آن حرفهایی که تا به حال می گفتند از بین رفت. (وَ ما تَأَخَّرَ) در آینده هم کسی نتواند به آنها نقصی بگیرد. غفران در اینجا به معنی پرده پوشی و از بین بردن است.

معنی ذنب گناه نیست. نقص و عیبی بهش می گرفتند. معنی ذنب در لغت نقص و عیبی است که طرف به طرف می گیرد. گفتم « قد اصبحت ام الخیار تدعی » آن مرده می گفته. " ام الخیار" اسم زنش بوده. «علی ذنبا کله لم اصنع».

مثلاً باز در قرآن کریم حضرت موسی ﷺ می گوید (وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُون) یعنی فرعونیان. حضرت موسی گناه نکرده بود. موسی پیغمبر بود. (وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُون) یعنی یک نقصی در کار من هست. از ایها یک نفر را کشتم.

پس ذنب به معنی نقص و عیب است. اینها تا وقتی که پیغمبر ﷺ مکه را فتح نکرده بود، همین حرفها را می گفتند. می گفتند این کارش خیلی ناقص است. فکرش ناقص است. عقلش ناقص است. یک آدم فقیر و تنها. همین که عرض کردم. مطالعه کنید. مطلب روشن می شود. آن وقت بعدش هم (وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً) یهدیک

بالجنه (وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً) همین طور شد. این باعث شد به اینکه عزتی، عظمتی پیدا کرد. مطالعه کنید تا بقیه اش برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: نهج البلاغه جلسه صد و ششم تاریخ: ۸۸/۲/۲۳

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

یکی از مصیبتهای عالم اسلام به وجود آمدن فرقه ای است به نام وهابیه. که اینها خودشان را سلفی گری می نامند. و معتقدند و می گویند ما به همان فرهنگ و فکر سلف صالح که در صدر اسلام بوده، عمل می کنیم. و حال اینکه این ادعای بی اساس است. برای خاطر اینکه مذاهب اسلامی، حنفیه، شافعیه، حنبلیه، مالکیه و جعفریه قرن ها با یکدیگر زندگی می کردند. در یک مدرسه درس می خواندند. در درس یکدیگر شرکت می کردند. در یک فضایی که آکنده از صفا و وحدت و اتحاد بود آنها زندگی داشتند. ائمه : هم به ما فرموده بودند که با اینها مدارا کنید. معاشرت کنید. رفت و آمد کنید. زیرا با اینها درافتادن و برخورد کردن باعث می شود که مسلمانها ضعف پیدا کنند و ضعیف شوند. و دشمنان اسلام از این موضوع سوء استفاده کنند. تا در قرن هفتم، هشتم هجری یک فردی به نام ابن تیمیه ظاهر شد. این تیمیه کتابی نوشته به نام "منهاج السنة" بالاخره در این کتاب ضد شیعه است. ضد اهل بیت است. مطالب فراوانی دارد که با منطق و برهان تطبیق نمی کند. ولی ضد شیعه و ضد اهل بیت ابن تیمیه صاحب منهاج السنة که علامه امینی هم در الغدیر بر رد آن مطالبی دارد. تا بالاخره در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب یک فردی به این نام جریان این تیمیه را تعقیب کرد و خلاصه کم کم مذهبی به نام مذهب وهابیه به وجود آمد. که اینها کسانی هستند که مسلماً ساخته و پرداخته ی دشمنان اسلام است. اینها با شیعه و اهل بیت ضدیت و عداوت دارند. نه به منطق و استدلال پای بندند، نه به مناظره حاضرند. ولی بسیار عقیده ی خشن و تند علیه شیعه مخصوصاً. اخیراً هم در مسجد الحرام یکی از ائمه ی جماعات تصریح کرده به اینکه شیعه کافر می باشند. حالا اینها نه حاضرند به اینکه جواب کتابهای ما را مثل الغدیر، المراجعات و امثال اینها. در دسترس اینهاست. اگر اینها حاضر باشند به اینها جواب بدهند. ببینیم چه می گویند. این حرفها ی شیعه هاست. شما هرگز نتوانستید و نخواهید توانست به این قبیل مسائل اساسی و اصلی که ما داریم از نظر اسلام ناب قدرت جواب گفتن ندارید. به مناظره ی بیانی و حضوری هم که حاضر نیستید. ولی همین طور پشت سر با شدت و خشونت با ما برخورد می کنند. در مسجد الحرام یکی از ائمه ی جماعات شیعه را کافر نامید. در حضور هزاران نفر از شیعیانی که برای عمره گذاری به مکه مشرف بودند. ما به این شخص می گوییم که شیعیان تابع آن شخصی هستند که سیصد و شصت بت را از پشت بام کعبه، از سقف خانه ی کعبه قدم بر روی شانه ی پیغمبر اسلام نهاد و در هم شکست. و الا اسلامی به وجود نمی آمد. شیعیان تابع آن شخصی هستند که در جنگ بدر اگر آن ۳۶ نفر از کسانی که دشمن اسلام بودند، آنها را نمی کشت. در جنگ احد ۸ نفر علمدار از صنادید قریش که از جانب خداوند «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» در جنگ خندق اگر آن کسی که پیغمبر ﷺ در موردش فرمود: «لضربة علی یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین» یا در جریان خیبر که آن دو نفر رفتند، نتوانستند کاری از پیش ببرند. پیغمبر ﷺ فرمودند من پرچم را فردا به کسی می دهم که «یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ کَرَّارٌ غَیْرُ فَرَّار» حضرت امیر علیه السلام رفت و خیبر را فتح کرد و دشمنان را از سر راه مسلمانان برداشت و اسلام را رونق بخشید و تقویت کرد و احیا کرد. ما شیعیان این حضرت هستیم. امیرالمؤمنین علیه السلام. این هم تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام است. شما هم می توانید درباره ی این تاریخ که از نوشته های خودتان است مطلبی بگویید. در سوره بینه خودشان نقل کرده اند در کتابهایشان. سوره ی ۹۸ قرآن کریم. (إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّة) روایاتی از کتابهای خودشان هست پیغمبر ﷺ فرمودند که اینها شیعیان علی علیه السلام هستند. بنابراین ما الان مواجه هستیم با یک مصیبتی. این مصیبت برای عالم اسلام است که یک فرقه ای ساخته و پرداخته ی دشمنان اهل بیت، دشمنان اسلام برای ایجاد اختلاف، به هم زدن وحدت و یکپارچگی به وجود آوردند به نام وهابیت. که نه حاضرند نوشته های ما را در باب مناظره جواب بدهند. مثل المراجعات و الغدیر و نه اینکه حاضرند که حضوراً مناظره کنند. ولی پشت سر کسانی که مکه می روند می گویند مثل یک لشکری در جلوی عمره گذاران ایرانی با خشونت حرکت می کنند. حتی خانمهایی که برای عمره می روند، اخیراً از اینها هنگام ورود به کشور حجاز انگشت نگاری می شود. مردان نامحرم با یک وضع اسف انگیزی از زنها انگشت نگاری می کنند. مردها حرف بزنن مسخره شان می کنند و از دلت ایران ما می خواهیم که باید در برابر چنین جریانهایی حساسیت داشته باشد. اگر واقعاً قرار است که ما عمره گذارانی از این کشور هر روزی هزاران نفر آنجا وجود دارد، بروند باید صحبت کنند که احترام اینها، کرامت ایرانیها باید محفوظ باشد. و الا نه. و الا بروند و ما هم تماشاگر این جریان ها باشیم برای مسلمانها بسیار سنگین است. این یکی از مطالبی بود که لازم بود عرض کنم.

مطلب دیگه مربوط به همان انتخابات است که ما هفته ای یک روز تذکرات درباره ی انتخابات می دهیم. همین طور که عرض کردیم. چند مطلب درباره ی انتخابات است. اول شرکت مردم. یک وظیفه است برای همه ی ما که در انتخابات شرکت کنیم. رأی بدهیم. در صحنه حضور داشته باشیم. برای تقویت یک نظام اسلامی که الحمدلله در ایران به وجود آمده. برای تقویت و نگهداری این نظام، که نظام اسلام ناب است، لازم است که همه ی افراد، زن و مرد و پیر و جوان در صحنه حضور داشته باشند با دادن رأی. گاهی یک رأی تأثیر دارد. کسی نبایست کنار برود. شرکت همه ی مردم، همه ی ما لازم هست. اما برای منتخبین، کسانی که انتخاب می شوند. یک فضای آزادی است افراد کاندیداها بیایند، نظرهای خودشان را مطرح کنند. مردم با فکر و اندیشه و بلوغ سیاسی طرح ها را مورد مطالعه قرار می دهند. هر کس که طرح بهتری دارد انتخاب کنند و رأی بدهند و آزادند. اما باید توجه داشت. باید کسی را انتخاب کرد که متعهد باشد به اسلام ناب. متعهد باشد به آرمانهای انقلاب. این شرط اول آن منتخب است. دوم قدرت اجرای آنچه را که می گوید باید داشته باشد. باید شجاع باشد. بتواند پاسخگو باشد در برابر ترفندها و منطق های دشمنان اسلام که هر روزی به هر راهی بالاخره ترفندها و نقشه هایی دارند. باید متواضع باشد. دلسوز باشد نسبت به مردم. مهربان باشد. اینها شرایطی است. خلاصه اما آنچه مسلم است راجع به منتخِبین، شرکت همه. منتخَبین هم راجع به آن شرایطی که در اسلام و در انقلاب لازم است که مراعات شود. این عرائض بنده بود قبل از بحث.

اما بحث ما همان طور که می دانید درباره ی مطالب و معارفی است که از کتاب مستطاب نهج البلاغه استفاده می کنیم. ما بحثمان درباره ی اصول و مبانی حکومت علوی علیه السلام بود. اواخر بحثمان این بود که «وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ» حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر که برای اداره ی یک کشوری مثل کشور مصر اعزام می کند، تأکید می کند که دلت باید از محبت مردم مالامال باشد. دل خود را از رحم و عطوفت مردم سرشار قرار بده. نسبت به مردم محبت داشته باش و لطف و توجه نسبت به آنها داشته باش. در اسلام حکومت، حکومت مردمی است. محور مردمند. حکومت خود محوری نیست. مردم محوری است. یعنی کسی که می خواهد حکومت را در دست بگیرد، منظورش خدمت برای مردم. اجرای عدالت برای مردم. خلاصه مردم محوری اساس حکومت اسلامی است.

در آثاری که از امام (اعلی الله تعالی مقامه) داریم. یک جلدش این است که جایگاه مردم در انقلاب اسلامی. این جلد ۳۶ دفتر تبیان است. یک جلد نسبتاً قطوری در این مورد که امام (اعلی الله مقامه) که سعی می کردند حکومت، حکومت اسلامی ناب باشد، مطالب فراوان در این جلد راجع به مردم است. اصل مردمند. حکومت برای رفاه مردم، خدمت مردم، اجرای عدالت برای مردم، رفع ظلم از مردم، رفع محرومیت از مردم. این جلد ۳۶ در این زمینه است. تأکید فراوانی به سردمداران، تا چندی که مردم با شما هستند، شما عزت و قدرت دارید. اگر یک روزی مردم از شما جدا شوند شما عزت و قدرت خود را از دست خواهید داد. بنابراین سعی کنید همیشه مردم را نگه دارید. آن مهر ورزی و محبت همیشه باید سرلوحه ی کار شما باشد.

در این مورد ما از نهج البلاغه از همان نامه ی ۵۳ که نامه ای است برای مالک اشتر نگاشته اند، آن عبارت را عرض کردیم. «وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ» انسان دوستی، که انسان، انسان را دوست داشته باشد. این خودش یکی از فضیلتهاست. باید سعی کنیم ما، همیشه در دلمان محبت نسبت به انسانها داشته باشیم. مگر کسانی که دشمن اسلام و دشمن خدا هستند که کار نداریم. آن روز عرض کردیم امام صادق علیه السلام فرمودند که دو نفر مسلمان که به یکدیگر برخورد می کنند «اذا التقی مسلمان کان احبهما الی الله اشدهما حبا لصاحبه» دو نفر مسلمان که برخورد می کنند، ما می خواهیم بدانیم کدامیک از اینها در درگاه پروردگار مقرب ترند. به قلبشان باید مراجعه کنیم. هر کدام که در دل محبت بیشتر نسبت به آن طرف دارد آن در درگاه پروردگار مقرب تر است و افضل است. مردم دوستی، مهرورزی، خلق و خوی اسلامی بسیار مهمی است.

حضرت بعداً تأکید می کند به مالک اشتر. «وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً» نسبت به مردم درنده ی پاره پاره کننده نباش. «تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ» خود محوری باشه. حکومت را برای خاطر این می خواهی که خودت به آن آمال و آرزوی خودت برسی. در نتیجه «تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ» مردم دو تا صنفند. «إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» مردم یا برادر دینی شما هستند اگر مسلمانند، نباشند هم مثل شما انسان هستند. زیر سیطره ی حکومت اسلامی زندگی می کنند. اینها نظر سوئی ندارند که آمدند و تابع شما شدند و زیر سیطره شما. ولو اینکه مسلمان نباشند «نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ». آن وقت بعد از این عبارت، عبارتی گفته بودند که آن را می خواهم مقداری توضیح بدهم. «وَ إِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أُنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبَّهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ» گاهی از اوقات

است افرادی که مقام و منصب دارند. کبکبه و دبدبه دارند، گاهی این افراد یک ابهتی را، یک خیال خامی را، یک عُجبی را، غروری را در خودشان احساس می کنند. این تا دیروز به این مقام نرسیده بود مثل افراد عادی بود. برخوردش و فکرش و خیالش. امروز که خدم و حشم و امر و نهی و عزل و نصب و اینها در اختیار این قرار گرفته. افرادی که پر ظرفیتند برایشان فرقی نمی کند. اما کم ظرفیتها، اینها خودشان را گم می کنند. غرور و عُجب در وجود اینها راه پیدا می کند. شاید این برای بسیاری از افراد پیش بیاید. در سایه ی علم گاهی، در سایه ی مال گاهی، در سایه ی مقام گاهی غرور، عُجب پیش می آید. حضرت امیر علیه السلام می خواهد یک راهی نشان دهد برای علاج این مرض روحی. می گوید « فَانْظُرْ إِلَي عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ» در اینجا نگاه کن به عظمت ملک پروردگار در بالای سر.

عجیب است واقعاً اگر انسان فکر کند «آن ذره که در حساب نایید ماایم». کسی که از عظمت عالم غافل است، فکر می کند چیزی است. و حال اینکه انسان در برابر این زمین بسیار کوچک و ناچیز است. زمین در برابر منظومه ی شمسی چیزی نیست. منظومه ی شمسی در برابر کهکشان بسیار ناچیز است. کهکشان ما با همه ی عظمت در برابر کهکشان های دیگر بسیار کوچک و حقیر و ناچیز است. از این جهت اگر انسان فکر کند، حضرت امیر علیه السلام این راه را نشان می دهد. جهان بینی الهی و اسلامی، فکر در آسمانها خیلی مهم است. ما در ۱۲۰ جای قرآن کلمه ی سماء داریم. ۱۹۰ جا کلمه ی سماوات داریم. اینها بیخود ذکر نشده. برای اینکه انسانها در آن شگفتیها و عجائب آسمانها فکر کنند. و از این راه درسهای فراوانی می توانند بخوانند. این بود که بنده فکر کردم که این جمله را امروز قدری توضیح بدهم.

در حدیثی از امام رضا علیه السلام داریم که «من لم یعرف الهیئة و التشریح فهو عنّین فی معرفة الله» کسی که از دو علم بی خبر است در خداشناسی ناقص است. یکی علم هیئت. فهمیدن شگفتیها و اسرار آسمانها. این علم هیئت است. بسیار علم شریفی است و دیگر علم تشریح و شناختن اسرار و شگفتیهایی که در بدن انسان خداوند قرار داده. آن از آیات آفاقی است. این از آیات انفسی است. خیلی مهم است که انسان در این دو تا فکر کند. حدیثی از امام رضا علیه السلام نقل شده که «من لم یعرف الهیئة و التشریح فهو عنّین فی معرفة الله». کسی که علم هیئت را و علم تشریح را نخوانده. شناختی در این دو موضوع ندارد. در شناخت خداوند ناقص است.

حالا ما علم هیئت را به مناسبت این عرض می کنیم. در باره ی آسمانها گفتیم که در قرآن در ۱۲۰ جا کلمه ی سماء هست. در ۱۹۰ جا کلمه ی سماوات هست. باید قدری فکر کرد. این در جهان بینی قرآنی و الهی و اسلامی جایگاهی دارد. باید به آن توجه کرد. چند مطلب را می خواستم خیلی خلاصه بگویم. چند مطلب را در این رابطه به عرض محترم شما می رسانم.

اول در تأیید جهان بینی اسلامی. در تفسیر مجمع البیان جلد ۲ از آن مجمع البیان ده جلدی. صفحه ۵۶۵. در این حدود. تفسیر آیات مهم است. این چند آیه (إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ) از آیات اواخر سوره ی ال عمران. سوره ی سوم قرآن مجید است. از آیه ی ۱۹۰ تا ۱۹۳ از سوره ی آل عمران. حالا هر چاپ مجمع البیان. فرق نمی کند. روایاتی نقل می کند در اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که می خواست بخوابد. "طهور" یعنی آب وضو. آب وضوی خودش را بالای سرش قرار می داد و یکی هم مسواک خود را قرار می داد. وقتی که می خوابید و بلند می شد، قبل از هر چیز به آسمان نگاه می کرد و این آیات را هم می خواند. (إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ) در خلقت آسمانها و زمین (وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ) و رفت و آمد منظم شب و روز آیاتی هست برای "أُولِی الْأَلْبابِ" آیات درباره ی آسمانها و زمین و رفت و آمد منظم شب و روز. عجیب است رفت و شب و روز به اندازه ای منظم است که یک منجم، یک عالم علم هیئت یک سال، چند سال قبل تقویم به شما می دهد. در آن تقویم که می خوانید دقیقه و ثانیه ی طلوع و غروب و نصف شب و ظهر، همه را نوشته. خسوف و کسوف همه نوشته شده. چقدر باید منظم باشد این اختلاف لیل و نهار که اینها که چند سال قبل هم قابل پیش بینی باشد. (الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ) کسانی که به یاد خدا هستند. چه قائم باشند به یک کاری، چه قائم نباشند. یا چه خوابیده باشند، چه بیدار باشند. دراز کشیده، هنوز خوابش نبرده. یا اینکه ایستاده باشد. (یَتَفَکَّرُونَ) فکر می کنند. در خلقت آسمان و زمین. و می گویند (رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً) پروردگارا این نظام با، عظمت را باطل نیافریدی. (سُبْحانَکَ) تو منزهی از کار باطل. (فَقِنا عَذابَ النَّارِ) آن وقت نوشته پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند «ویل لمن لاکها بین فکیه و لم یتأمل ما فیها» وای به کسی که این آیات را در دهان خودش بچرخاند و تأمل نکند در معنایش، در مفادش. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ویل لمن لاکها بین فکیه و لم یتأمل ما فیها» بعد

مطالعه می کنید کیفیت نماز شب خواندن پیغمبر خدا را نوشته. پیغمبر خدا یک دفعه نمی خوانده. اول نگاه می کرده به صفحه ی آسمان و این آیات را می خوانده و مسواک می کرد و وضو می گرفت و چهار رکعت می خوانده. بعد یک مقدار می خوابیده و بلند می شد و چهار رکعت می خوانده. دفعه سوم که بلند می شده شفع و وتر را می خوانده و بعد می رفته به مسجد برای نماز جماعت صبح.

این جریان که عرض کردم از حضرت امام سجاد علیه السلام نقل شده. بنده هم در کتاب دانش عصر فضا در اولش ذکر کرده ام. از آن کتاب شرح صحیفه ی سجادیه نقل کرده اند که امام سجاد علیه السلام هم همین طور بود. برای نماز شب که بلند می شد اول به صفحه ی آسمان نگاه می کرد. دقت می کرد. این آیات را می خواند بعد وضو می گرفت برای خواندن نماز.

حالا چند مطلب درباره ی آسمانها. یکی اینکه در قرآن کریم مکرر دارد که این آسمانها بنا شده اند. (بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدادا)، (وَ السَّماءَ بَنَيْناها)، (أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَي السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ)، (وَ السَّماءِ وَ ما بَناها)، (أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها) این چی می خواهد بگوید. "بنا" معنایش چیه؟ "بنا" معنایش این است که از یک سری قطعات و مصالح متعددی آجر و آهن و سیمان و تخته هر یک در جای خودش با حساب قرار داده شده. اینجا بنا شده. این بنا است. بنّا را چرا می گویند بنّا؟! بَنّایی خودش یک فنی است. این باید آن قدر مهارت داشته باشد که بداند هر قطعه ای از مصالح ساختمانی را کماً کیفاً در کجا قرار بدهد. تا بنا برپا شود. منتها بنایی که ساخت این بنّاست این مسجد است. آن خانه است. اما بنا که خداوند ساخته چیه؟ آن آسمانهاست. مصالح ساختمانی چیه؟ این ستاره های با عظمت. خوب باید فکر کرد در این که این تکرار، برای اینکه مردم بدانند که این بنا بالاخره بنّایی دارد. حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه دارند که «هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ» آیا ممکن است که بنایی بدون بنّا باشد. بنای با عظمت عالم خلقت مسلم است که یک بنا دارد و آن هم خداست. پس بنابراین یکی از تعبیرها این موضوع بناست. به این تکرار که عرض کردم.

دوم این است که در قرآن عنایت دارد که هر کدام در جای مناسبش (رَفَعَ سَمْكَها فَسَوَّاها)، (فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماوات) ما تسویه را یک روز معنا کردیم. سوّی، یسوّی، تسویة. تسویه آن است که در یک مجموعه ای که دارای اجزاء و اعضا است، هر یک در جای مناسب خودش قرار داده شود. آن می شود تسویه. (یا أَيُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ) "فسواک" یعنی چشم در یک جای مناسب، مغز در جای مناسب، قلب و زبان و ریه و اینها می شود تسویه. خدا می خواهد بگوید ما این آسمانها را که بنا کردیم تسویه کردیم. چون برای اینکه ستارگان از لحاظ حجم متفاوتند. از لحاظ جرم هم متفاوتند. از لحاظ مسافت نسبت به زمین هم متفاوتند. از لحاظ درخشندگی و نور هم متفاوتند. از این جهات تفاوت دارند.

تفاوت بین حجم و جرم چیه؟ که از لحاظ حجم متفاوت، جرم هم متفاوت. یک کیلو پنبه با یک کیلو قند از لحاظ جرم مساوی هستند. ولی پنبه فضای بیشتری اشغال می کند. این طور باید بگوییم. حجم آن مقداری است که جسم از فضا اشغال می کند. به آن می گویند. اجسام ممکن است در جرم مساوی باشند. آب و قند و سنگ و پنبه و پشم، همه شان یک کیلو قرار بدهیم آنجا. اینها از لحاظ جرم مساوی هستند. ولی از لحاظ حجم متفاوتند. یک شعری هم است در نصاب می گوید اصلش مال خواجه نصیر الدین طوسی است. ولی نصاب به شعر درآورده. سابقاً نصاب را می خواندند. بنده هم در دوران کودکی پیش پدر بزرگوارم (رحمةالله علیه) یکی از کتابهایی که خواندیم "نصاب" بود. «نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی/ اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه» این یک شعری است از اشعار نصاب که می گوید نه تا فلز است. طلا و نقره و آهن و فلان و فلان. «نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی/ اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه» حجم یکی باشد. ولی بکشیم، وزن متفاوت است.

خلاصه منظور ما این است به اینکه این یک ساختمان بلندی است. که باز شعری دارد. می گوید «بس کاخها خراب شد و آسمان به جاست/ بنیاد عشق به این که چه سان محکم اوفتد» بسا کاخها خراب شدند. ولی آسمان باقی است. چون یک بنیادی است. که اساس علم و حکمت پروردگار است. قرآن می گوید که بنا کردیم اولاً. ثانیاً تسویه کردیم و هر یک را در جای خود قرار دادیم. این مطلب دوم. اول بنا، دوم تسویه. (فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماوات)، (رَفَعَ سَمْكَها فَسَوَّاها)، از این قبیل. مطلب سوم درباره ی آسمان در قرآن کریم (وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوع)، (وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْميزان)، (رَفَعَ سَمْكَها فَسَوَّاها) (وَ إِلَي السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَت) خوب اینها مطلب دیگری می خواهد بگوید. می خواهد بگوید این بنا مثل بناهای شما نیست. این بنا خیلی رفیع است. هم به بنا توجه کنید از لحاظ ساختن و تسویه هم از لحاظ رفعتش توجه کنید. این (وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوع) است.

حالا ما بخواهیم درباره ی رفعتش بحث کنیم. درباره ی رفعتش بخواهیم بحث کنیم. از کجا بفهمیم این سقف مرفوع، رفعتش به چه اندازه است. علمای علم هیئت خواستند که این را بفهمند. تا حدی به ما بفهمانند. گفتند ما از کجا بفهمیم. در زمین مسافتها را از دو راه می فهمیم. یا با مکان است که می گوییم از اینجا تا تهران ۱۴۰ کیلومتر است. این مسافت مکانی است. کیلومتر و فرسخ ملاک است. مسافت را گاهی با زمان می فهمانند. از اینجا تا تهران یک ساعت راه است. پس دو جور تعیین مسافت داریم. یکی مکان، یکی زمان. در دومی که زمان باشد، می گوید از اینجا تا تهران یک ساعت راه است، با چه مرکبی؟ اسب باشد، شتر باشد، ماشین باشد، قطار باشد و .... اینها می خواستند مسافت را با زمان بیان کنند. ولی در مرکب فکر می کردند. که مرکب را چی قرار بدهیم. فاصله خیلی زیاد است. راه رفتن اسب و الاغ و شتر و ماشین اینها نمی تواند بیانگر این رفعتها باشد. گفتند برویم سراغ سریع السیر و آن را پیدا کنیم. ببینیم که چی از همه سریع السیرتر است. سریع السیرهایی که در نتیجه ی علم و صنعت، قطار، هواپیما، دیدند اینها هم کافی نیست. چون مسافت خیلی زیاد است. ببینیم چه چیز سریع السیرتر است. گفتند دو چیز سریع السیر است. ولی باز با هم مساوی نیستند. یکی صوت، یکی نور. شما تلویزیون نگاه می کنید سنندج را نشان می دهد که آنجا مثلاً الان رهبر معظم انقلاب مسافرت کرده اند. نگاه می کنید اول تصویر را می بینید. بعد یک نیم دقیقه بعد صدایش را می شنوید. آن اولی نور است که زود می بینی. چون از صوت سریع السیرتر است. اما بعد از چند لحظه گوش می کنی، آن آقا می گوید این طوری. بنابراین متوجه شدیم که نور هم از صوت سرعت بیشتری دارد. دیگر از نور سریع السیر تر چیزی پیدا نکردند. گفتند نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر راه طی می کند. این را امتحان کردند. در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر. شعاع کره ی زمین ۴۰ هزار کیلومتر است. نور می تواند در یک ثانیه چند دفعه دور زمین بچرخد. در هز ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر. این سرعت سیر نور است.

حالا می خواهیم ما این مسافتها را نشان بدهیم. آیا معیار ثانیه باشد، که چند ثانیه نور از خورشید به زمین می رسد. چند ثانیه ستارگان همین طور هستند. جدی و ثریا و فلان و فلان. نه ثانیه، باز هم رقم خیلی بالا می شود. چون مسافت خیلی زیاد است. اینجا گفتند ثانیه ی نوری، دقیقه ی نوری، ساعت نوری، ۲۴ساعت نوری سال نوری. آمدند سال نوری را معیار قرار دادند. دقت کنید این را بگویم تمام شود. حالا دیگه این طور است. گفتند نور در ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر. در ۶۰ ضرب شود می شود دقیقه ی نوری. حاصل ضرب را در ۶۰ ضرب کن چقدر می شود؟ ساعت نوری. حاصل ضرب را در ۲۴ ساعت ضرب کن. می شود شبانه روز نوری. این را ضرب کن در ۳۶۵ که هر سال ما ۳۶۵ روز است. حاصل ضرب می شود سال نوری. این را جمع کنید ان شاء الله برای جلسه ی بعد بیاورید. ان شاء الله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و هفتم تاریخ: ۸۸/۲/۲۶

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در بحثی که داشتیم که از آیات قرآن استفاده می شود که نصرت پروردگار و فتح و ظفر فقط در سایه ی جهاد حاصل می شود. تعدای از آیات قرآن را در این مورد، مورد استشهاد قرار گرفت و عرض کردیم. خلاصه استفاده می شود از آیات قرآن که بدون جهاد هرگز پروردگار نصرت خود را برای مردم فراهم نمی آورد. (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ) نصر پروردگار مشروط به این است که شما به جهاد بپردازید و ثابت قدم باشید. رسیدیم به سوره ی ۴۸ قرآن مجید، آیه ای هست که آن روز عرض کردیم. ولی باید توضیح داده شود. سوره ی ۴۸ قرآن کریم سوره ی فتح است. (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً) این آیه از جهت اینکه فتح مبین پروردگار را وقتی ذکر می کند، معلل می کند به اینکه (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ) دو، سه تا بحث اینجا به وجود می آید. اول بحث این است که مگر پیغمبر اسلام ﷺ ذنبی داشته تا خداوند فتحی را پدید آورده و معلل کرده به این علت که خداوند به این وسیله گناه تو را بیامرزد. هم "ما تقدّم" و هم "ما تأخّر" این یک مطلب است. دوم اینکه چه مناسبت است بین اینکه فتح مبین به وجود آوردن و غفران ذنب. این هم یک مسئله است که ارتباط به وجود آمدن فتح با غفران ذنب پیغمبر ﷺ. این است که آیه خیلی جای بحث دارد که باید این بحث روشن شود.

بین ما و مفسرین عامه تفاوت در این قبیل آیات وجود دارد که عرض کردیم که ما یک تفسیر مقارن لازم داریم. که آنها خیلی با ما در تفسیر آیات قرآن فرق دارند. در اینجا چون ما قائلیم که پیغمبر ﷺ دارای عصمت است. عصمت قولی و عملی و فکری از همه جهت. با دلیل عقلی و نقلی. ولی آنها این طور قائل نیستند. آنها پیغمبر ﷺ و ائمه : را معصوم نمی دانند، سنی ها. از این جهت مطلب برای آنها از این جهت مشکلی نیست. (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ) اما برای ما مطلبی است. باید جواب بدهیم. در میان آنها هم اقوال فراوانی وجود دارد. پیغمبر ﷺ، ما می گوییم از اول عمر تا آخر عمر معصوم باشد. حتی قبل از بعثت. آنها می گویند نه. یک فرقه شان می گویند قبل از بعثت لازم نیست. اما بعد از اینکه پیغمبر شد باید معصوم باشد. ما قائلیم که فرق نمی کند. از اول عمر تا آخر عمر باید معصوم باشد. یکی از کتابهای مهمی که ما در این مورد داریم، کتاب "تنزیه الانبیاء" مال سید مرتضی است. سید مرتضی سعی کرده در این کتاب آیاتی از قرآن که ظاهرش منافات دارد با عصمت انبیاء، جواب بدهد. چون در قرآن آیاتی مثل (وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى) آدم عصیان کرد (فَغَوى) از این قبیل زیاد داریم. سید مرتضی هم خودش یک عالم بسیار جلیل القدر است که در زمان خودش خیلی مهم بوده. علامه حلی در خلاصه که کتاب رجال است، اسم سید مرتضی را که می برد، می گوید از علم و کتاب سید مرتضی از زمان خودش تا زمان ما در حوزه ها استفاده می شود و علمای حوزه های ما همه در طول این ۳۰۰ سال تقریباً اعتکاف و اهتمامشان به کتاب سید مرتضی است. سید مرتضی در سال ۴۳۶ ه.ق وفات کرده. علامه حلی ۷۲۶ ه.ق. در حدود ۳۰۰ سال بعدش علامه ی حلی می گوید به کتبه، به کتاب و معلومات او روی آورده اند علمای حوزه ها، از زمان او تا زماننا هذا. سید مرتضی مواجه هم بوده با اهل تسنن در آن زمان که مناظرات فراوانی هم وجود داشته. هر چند در یک مدرسه گاهی درس می خواندند. استاد و شاگرد، این پیش آنها و آنها پیش این. ولی مناظرات علمی فراوانی وجود داشت. دوره ای است که علم کلام خیلی پیشرفت کرده. متکلمین شیعه، خود سید مرتضی شاگرد شیخ مفید است. شیخ مفید در کلام خیلی قوی است. یک نفر بوده به نام قاضی عبدالجبار معتزلی، کتابی نوشته بوده علیه شیعه و سید مرتضی می خواهد جواب او را بدهد. کتابی دارد به نام "شافی". شافی متعرض تمام بحثهایی است که سنی ها با شیعه دارند. بعد یک نفر به نام ابی الحسین بصری کتاب سید مرتضی را رد کرد. سید مرتضی به شاگردش شیخ طوسی گفت شما هم جواب از آن جواب بدهید. آن هم "تلخیص الشافی" نوشت. "تلخیص الشافی" رد اشکالهای قاضی عبدالجبار معتزلی هم هست. خلاصه یکی از مباحث داغ در آن زمان این بحث بوده که از آیات قران استفاده می شود که پیغمبر ﷺ و ائمه :. حالا امامان را ما می گوییم چون سید ملحق کرده. "تنزیه الانبیاء و الائمه :". در همین کتاب "تنزیه الانبیاء" متعرض در مورد ائمه : است. در مورد حضرت امیرالمؤمنین ؑ چند موضوع را آنها اشکال کرده اند و ایشان جواب می دهد. یکی از آنها در صحیح بخاری هست که حضرت امیر ؑ دختر ابوجهل را می خواست بگیرد. پیغمبر ﷺ آمد مسجد و مردم را جمع کرد و که دختر عدو الله نمی شود با دختر من در یک خانه جمع شوند. در صحیح بخاری هست این. از این چیزها در صحیح بخاری زیاد است که ایشان جواب می دهد. آن وقت

اینجا راجع به صلح امام حسن علیه السلام، سیدالشهداء علیه السلام و رفتنش به کوفه و کربلا و اینها و تا امام زمان. تا امام زمان هم هست. خلاصه "تنزیه الانبیاء و الائمه :". این کتابی است که مال سید مرتضی است. در اینجا سید مرتضی جواب می دهد. جواب سید مرتضی را تفسیر تبیان که شاگرد سید مرتضی، شیخ طوسی ۲۸ سال در درس سید مرتضی شرکت کرده. ۵ سال در درس شیخ مفید. با آنکه استاد هر دو بود. وقتی شیخ مفید از دنیا رفت. مرجعیت و اداره ی حوزه ها به سید مرتضی تعلق گرفت. شیخ طوسی هم از روی تواضع و تأدب اسلامی، تا سید مرتضی حیات داشت در درس سید مرتضی شرکت کرد که ۲۸ سال است. تا در سال ۴۳۶ ه.ق سید مرتضی که وفات کرد. شیخ طوسی زمام حوزه ها و تشیع را به دست گرفت. آن وقت در کتابی که بنده نوشته ام که درباره علماست، سید مرتضی که به شاگردهایش شهریه می داد، فرق داشتند. به شیخ طوسی ۱۲ دینار می داد. ولی به سلار ۸ دینار می داد. شهریه هایی که می داد به کسانی که شاگردانش بودند، از جهت مخارج آنها و این چیزها فرق می گذاشت. ۲۸ سال شیخ طوسی در درس سید مرتضی شرکت کرد. در تفسیر تبیان که مال شیخ طوسی است و همین طور تفسیر مجمع البیان، که خیلی مجمع البیان از تفسیر تبیان تبعیت می کند. جواب سید مرتضی را اینجا نوشته اند. که عرض می کنیم در باره ی (لیغفر لک الله ...) اما روایات. تفسیرهای ما که به روایات نظر دارند. تفسیر صافی آن روز عرض کردم. تفسیر برهان، تفسیر نور الثقلین. آیت الله طباطبایی هم مثل همین ها. اینها یک جواب دیگر می دهند. آیه ای بود و مهم بود و بحثی است و باید مطرح شود و بحث شود. عبارتها را ملاحظه فرمودید (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ) این لام، لام تعلیل است ظاهرش. گاهی لام، لام عاقبت است. مثل (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً) این لام، لام عاقبت است. «لدو للموت و ابنوا للخراب» است. این هم لام، لام عاقبت است. علت تولد، موت نیست. این لام عاقبت یعنی عاقبت تولدها موت است. عاقبت بناها خراب است. گاهی لام، برای عاقبت است. «لدو للموت و ابنوا للخراب» گاهی لام مثل (لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا). گاهی نه خیر لام، لام تعلیلی است. اما لام ظهور در تعلیل دارد. آن لام عاقبت خلاف ظاهر است و قرینه می خواهد. این لام را در تفاسیر عامه بر عاقبت هم حمل کرده اند. در تفسیر آلوسی "روح المعانی" بنده مراجعه کردم لام را لام عاقبت می داند. (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ) یعنی عاقبتش. اما نه ظاهرش این است. ظاهرش ارتباط علت و معلولی است. (إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ) ما فتح به وجود آوردیم. فتح مکه در سال هشتم هجرت و شکستن ۳۶۰ بت. این را به وجود آوردیم. برای چی؟! برای (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ) چه ارتباطی با هم دارند. این است که در اینجا سید مرتضی در "تنزیه الانبیاء" صفحه ۱۹۳. شیخ طوسی در تبیان جلد ۹ صفحه ۳۱۲. مجمع البیان جلد ۹ از آن ده جلدی ها صفحه ۲۰۱. اینها یک جوابی دارند تا برسیم به آن جواب. اینها می گویند «فیه وجهان» شیخ طوسی در تبیان بعد از اینکه قول عامه را قائلند به اینکه پیغمبران گناه می کنند یا اقلاً ترک اولی می کنند، می گوید نه. در مذهب ما داریم که انبیاء و ائمه منزهند از این که مرتکب خلافی باشند ولو به عنوان ترک اولی. بعدا دو تا جواب می دهد. یکی اینکه (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ) این معنایش این است که ذنوب شیعه و پیروان تو را خدا می بخشد. ما فتح به تو دادیم تاخداوند به شفاعت تو ذنب امت را ببخشد. می گوید این در اینجا (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ) یعنی «ذنب امتک» مثل «وسأل القریه». در «وسأل القریه»، وقتی می گوییم که «وسأل القریه» ولی اهل در اینجا مقدر است. یعنی «وسأل اهل القریه». اینجا هم (ذنبک) یعنی «ذنب امتک بشفاعتک» و امثال اینها . این یک وجه است. چون برای اینکه در اول کتاب سید مرتضی می گویند که چون آن دلیل عقلی قطعی دلالت دارد بر عصمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام، اگر ما دلیلی پیدا کردیم که جایی برخلاف این بود باید توجیه کنیم. ولو آن توجیه خلاف ظاهر باشد. خوب این خلاف ظاهر است، چون می گوید «من ذنبک» اما به ناچار بایَد حمل کنیم به «من ذنب امتک» این طور بگوییم. این یک وجه است. دقت کنید در دومی. در اولی این بود که اینجا یک مضافی حذف شده و مضاف الیه جای آن نشسته. «ذنب امتک» بوده شده «ذنبک». حالا آن هم باز باید بحث شود که چه ارتباطی با فتح پیدا می کند. خداوند عالم در جای دیگر نبخشیده، نبخشیده. در اینجا که فتح کردید، خداوند بخشیده. خوب این هم مطلبی است. ما نقل قول می کنیم. این وجه اول.

وجه دو اینکه، دقت کنید در دوم. می گوید "ذنب" مصدر است. مصدر گاهی اضافه می شود به فاعل، گاهی به مفعول به. مثلاً می گوییم «ضربُ زیدٍ حسنٌ» این مصدر به فاعل اضافه می شود. یعنی زدن زید. زید حسن را. اما گاهی می گوید «ضربُ زیدٍ فلان» زدن زید را. در فارسی در آخر مفعول به "را" در می آید. پس بنابراین گاهی مصدر اضافه می شود به فاعل، گاهی هم مصدر اضافه می شود به مفعول به. "اولادهم" قتل اضافه)قَتْلَ أَوْلادِهِمْ شُرَكاؤُهُم(در قرآن هم هست. مثل شده به مفعول به. اولاد که قتل نکردند. کشتن اولادشان را. خلاصه

ایشان گفته در اینجا "ذنب" اضافه شده به مفعول، نه فاعل. ذنب پیغمبر نه. ذنب آنها تو را. این اضافه ی مصدر است به مفعول به. فاعل چیه؟ فاعل محذوف است. فاعل ذکر نشده. فاعل "ذنب" همان مردم است. مردمی که با پیغمبر این قدر اذیت کردند پیغمبر را. تا این فتح به وجود نیامده بود این چیزی نبود. اما این فتح را به وجود آوردیم. «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبهم ایاک». این کاف در اینجا فاعل نیست. که اینجا مضاف الیه قرار گرفته. این مفعول است. مصدر روی مفعول اضافه شده. فاعل در اینجا محذوف است. یعنی «ذنبهم ایاک» حالا چه مناسبت بین تا فتح نکرده بود، ﷺفتح و آن وجود دارد. برای خاطر اینکه پیغمبر پیغمبر را به مکه راه نمی دادند، اذیت می کردند، جنگ و ستیز داشتند و . ولی ﷺخیلی چیزها داشتند. تمام اینها ذنب آنها بود نسبت به پیغمبر فتح کرد، این ذنبها برطرف شد. به مکه راه دادند و ﷺوقتی که پیغمبر تسلسیم شدند و مراعات کردند و این حرفها. پس بنابراین می گوید این اضافه ی مصدر است به مفعول به. و فاعل در اینجا محذوف است. در کلمات عرب این طور هم داریم و این وجه دوم بیان سید مرتضی است که تبیان همین را ذکر کرده. چون تبیان شاگرد سید مرتضی است. مجمع البیان هم خیلی از تبیان تبعیت می کند در تفسیرش. این یک وجه است.

عرض کنم اما وجه دیگر. دقت کنید به وجه دیگر. ما در لغت "ذنب" را گناه معنا می کنیم. "ذنب" به معنی مخالفت امر مولوی، الهی نیست لغتاً. "ذنب" لغتاً به این معنی است که یک کاری انسان انجام بدهد در نظرها نامطلوب می آید. می شود "ذنب". آن روز هم عرض کردم به این که یک شعر از مطول «قد اصبحت ام الخیار تدعی/ علی ذنباً کله لم اصنع». در قرآن کریم حضرت موسی ﷺ می گوید (وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُون) حضرت موسی ﷺ یک نفر از اهل فرعون را کشته بود. کشتنش هم مشروع بود. اما عکس العملش این بود که حضرت موسی ناچار شد که فرار کند. (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) فرار کرد از مصر و رفت و پیش شعیب مدتی بود و بعد که به نبوت رسید برگشت. خدا می گوید حالا برو سراغ فرعون. می گوید (وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُون) این "ذنب" چه ذنبی است؟ گناه الهی نیست. آنها از من یک ایرادی دارند. در نظر آنها مرتکب تقصیری شده ام. می ترسم من را بکشند. پس "ذنب" در فارسی اگر بخواهیم بگوییم باید بگوییم ایراد از انسان بگیرند. پس معلوم می شود که "ذنب" در لغت به معنی این است که کاری انسان انجام بدهد که تبعه و اثر نامطلوب در نظر باشد. یک معنی عامی است. پس "ذنب" به معنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست.

"مغفرت" چطور؟! "مغفرت" یعنی چشم پوشی از آن امر نامطلوب نه بخشش خدا. بله قبل از فتح مکه خیلی ایراد می گرفتند از پیغمبر ﷺ. حالا خوب است که مثال بزنم. در همین انقلاب اسلامی ایران امام (رضوان الله علیه) که قیام کرد. خیلی از مردم، همان ها که الان تعریف می کنند. آن موقع ایراد گرفتند. آقاجان مگر می شود که با آمریکا مبارزه کرد؟! مگر می شود با شاه مبارزه کرد. شاه خودش آمریکاست. یا دست خالی. این طلبه ای است و با دست خالی در برابر دنیا قام کند. چه حرفهایی می زند. هی ملامت. من می شناسم خودم. الان افرادی که آن موقع ایراد می گرفتند الان تعریف می کنند. ولی وقتی که خداوند فتح الفتوح به وجود آورد و غالب شد و پیروز شد. همانهایی که انتقاد می کردند، همانها الان به صف کسانی که سمت دارند و تعریف می کنند پی‌وسته اند و این طور چیزها. بله تا مکه فتح نشده بود می گفتند این پیغمبر خداست. خانه ی خدا ۳۶۰ تا بت آویزان است. بت پرستان در برابر آنها سجده می کنند. مرکز توحید ابراهیمی شده یک مرکز بتها. خوب اینها آمدند جنگ بدر را ترتیب دادند. جنگ خندق را ترتیب دادند. جنگهای دیگر را ترتیب دادند. خوب اگر این پیغمبر خداست باید این غلبه پیدا کند. باید همه ی اینها را سر جایشان بنشاند. باید خانه ی کعبه را مسخر کند. بتها را بشکند. تمام ایراد می گرفتند. تا کی؟ حتی پیغمبر ﷺ آمدند که حدیبیه را به وجود آورد. حالا پیغمبر ﷺ مکه را فتح کرده. یعنی با ۱۵ هزار نفر لشکر آمده بدون خونریزی مکه را فتح کرده. همانها که تا دیروز انتقاد می کردند حالا آمدند تسلسم و خضوع و تواضع و تعریف و تمجید و ایمان و این طور چیزها. می خواهیم بگوییم که این آیه امام رضا ﷺ هم این طور معنا کرده. آن مفسرینی که نظر دارند به روایات مثل تفسیر صافی. حالا ما نمی خواهیم همه تنزیه الانبیاء را ای‌نجا بگوییم. آیات قرآن زیاد است. من کتاب می گویم شما مطالعه کنید. ما حالا اینها را داریم بحث می کنیم. خلاصه اینجا یک روایت از امام رضا ﷺ داریم که تفسیر صافی نقل کرده. تفسیر برهان نقل کرده. تفسیر نورالثقلین نقل کرده. آیت الله طباطبایی هم مطابق آن معنا کرده. می گوید "ذنب" در اینجا همین که عرض کردم. در فارسی شاید عملی بگوییم که مورد ایراد است. عمل مورد ایراد و نامطلوب "ذنب" معنی شده. مخالف تکلیف مولوی و الهی نیست. خیلی اعم است. "مغفرت" هم به معنی چشم پوشی است. از آنچه که به معنی ترک عقاب الهی نیست. چشم پوشی کردن. این مردم چندی که فتح نبود خیلی انتقادها داشتند. عرض کردم که مثال روشنش همین انقلاب خودمان است. انقلاب ایران. ولی وقتی که فتح و پیروزی انجام شد. بله این کار

خداست و خدا بهش کمک کرده و پیغمبر است و آمدند در مقابلش و ایمان آوردند. (إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ) تمام عیبهایی که به تو می گرفتند. تمام عیبها (وَ ما تَأَخَّرَ) بعداً کسی ایراد نمی گیرد. چون برای اینکه همه برایشان ثابت شده که پیغمبر خداست و خدا هم بهش کمک کرده و آمده این جور فتح کرده. خیلی سر راست است. آن وقت این را امام رضا علیه السلام در "عیون اخبار الرضا" به این معنا که عرض کردم نقل کرده. فرموده امام رضا علیه السلام را تفسیر صافی نقل کرده. تفسیر برهان نقل کرده. آدرس تفسیر برهان را خدمت شما عرض کنم. در تفسیر برهان جلد ۷ صفحه ۲۳۲. صافی هم معلوم است. دو جلد بیشتر نیست. در تفسیر آیه، حدیث عیون اخبار الرضا را ذکر کرده. و همین طور تفسیر برهان و نور الثقلین. بله برای ما روشن شد بنده لازم می دانستم که این بحث ناتمام نماند که آن روز عرض کردم بنابراین برای ما مطلب روشن شد. این نسبت به بحث قبلی.

ما در اینجا بحث می کنیم. گفتیم که تفاوت جهاد با جنگهای معمولی. چند تا تفاوت گفتیم. یکی از تفاوت ها این است که درباره ی مجاهدین. مجاهدین افراد خاصی هستند که اینها ساخته شده اند. بعد از ساخته شدن با فکر و ذهنیت و ایمان و اخلاص خاصی به عرصه ی جهاد حرکت می کنند. در اینجا بحث داشتیم. در اینجا آیات قرآن و روایات و تاریخ زیاد دارد. یکی از مسائل، مسئله ی امتحان است. خداوند اعلان می کند که ما، شما را به وسیله جهاد امتحان می کنیم. (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّي نَعْلَمَ الْمُجاهِدينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ) مجاهدین بدانید که شما در مرحله ی امتحان قدم گذاشته اید. این رفتن شما خودش امتحان است. این آیه از آیات سوره ی محمد صلی الله علیه و آله است. سوره ی ۴۷ سوره ی محمد است. سوره ی ۴۸ سوره ی فتح است که بعدش است. آیه ی ۳۱ از سوره ی محمد (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّي نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ) جهاد آنقدر جایگاه بلند دارد که خداوند به خصوص آن را امتحان به حساب می آورد. یعنی نماز خواندن تنها امتحان نیست. سایر اعمال هم امتحان دارد. این به خصوص این این قدر مهم است. چون این جان خود را در طبق اخلاص گذاشته است دیگر . (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّي نَعْلَمَ الْمُجاهِدينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ) آیه ی ۳۱ از این سوره ی ۴۷. ببینید آیه عجیب است واقعاً. بعد پشت سرش می گوید (وَ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ) خدا اگر بخواهد از کفار خودش انتقام می گیرد و می کشد آنها را. (وَ لكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ) خدا اگر بخواهد می تواند قهراً تمام کفار را نابود کند و لکن می خواهد امتحان کند بعضی را به بعضی. یعنی شما مجاهدین بروید عرصه ی جهاد. آن کفار هم بیایند مقابل شما. هم آنها امتحان داده شوند از لحاظ شقاوتشان بعد از همه ی اتمام حجتها و اینها تسلیم نشدند و کشته شدند، هم شما امتحان شوید که جان خود را [در طبق اخلاص گذاشتید] و حرکت کردید. (وَ الَّذينَ قُتِلُوا فی سَبيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمالَهُمْ) ولی بدانید شما که به این جهاد می روید و امتحان پس می دهید اگر کشته شوید اعمال شما هدر نمی رود. (سَيَهْديهِمْ وَ يُصْلِحُ بالَهُم وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُم) آن وقت دلگرمی می دهد به این کسانی که کشته شوند عملشان از بین نمی رود. خداوند عملشان را هدایت می کند به بهشت و (يُصْلِحُ بالَهُم) شأنشان را خداوند اصلاح می کند. (وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُم) پشت سرش (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُم) واقعاً در هیچ موضوعی مثل جهاد آیات روشن به این ترتیب نداریم.

ما بحثمان در این است که یکی از چیزهایی که در قرآن مجید است که خداوند به این جهت مجاهدین را بسیج می کند، مسئله ی امتحان است، که بدانند که در مرحله ی امتحان گام برمی دارند. استاد بزرگوارم آیت الله طباطبایی، شاید کمتر کسی تا به حال شنیده باشد ایشان در تفسیر المیزان می گویند این آیات مربوط به جهاد است. (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرينَ) ایشان می گویند مربوط به جهاد است. چون این آیات "و لنبلونکم" شما فکر می کنید که خیلی عام است. ممکن است که عام باشد. ولی مصداق روشنش ایشان می گویند که جهاد است. ایشان می گوید این آیه که عرض کردم، قبلش (وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فی سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَ لكِنْ لا تَشْعُرُون) این را می گوید. پشت سرش می گوید (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرينَ الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُون) ایشان می گویند این را. آیت الله طباطبایی در جلد اول تفسیر المیزان. آیه، آیه ی ۱۵۳ شروع می شود تا ۱۵۷ از سوره ی بقره. از آیات سوره ی بقره است. چون جنگ است که در آن خوف به وجود می آید. در جنگ، در برخوردها ناامنی ها به وجود می آید. معلوم است که خوف یعنی ترس و ناامنی. (وَ الْجُوعِ) جنگ گرسنگی دارد. محرومیت دارد. (وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ) خراب شدن اموال (وَ الْأَنْفُسِ) افرادی کشته می شوند. (وَ الثَّمَراتِ) حالا ثمرات قلب است یا ثمرات معمولی (وَ بَشِّرِ الصَّابِرينَ الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ) ایشان می فرمایند این آیات همه اش مربوط است به قتال و جنگ و جهاد و خداوند متعال می خواهد بگوید که جنگ و جهاد یک مرحله از امتحان

است از اول که حرکت می کنید و پیش می آید بدانید که در ورطه ی امتحان پروردگار.

آیت الله طباطبایی اینجا به مناسبت یک فصلی باز کرده. درباره ی امتحان خداوند. چون تفسیر المیزان یک تفسیر بسیار بسیار جامعی است و مطالب فراوان دارد. اینجا یک فصلی باز کرده به عنوان امتحان پروردگار. در قرآن ۵۰ مرتبه از امتحان نام برده شده. هیچ کسی از امتحان مستثنی نیست. خطبه ی قاصعه ی نهج البلاغه، خطبه ی ۲۳۲ طولانی ترین خطبه مربوط به امتحان پروردگار است. خداوند متعال پیغمبران و ائمه : و همه چیز را، همه ی افراد را. برای اینکه امتحان در برابر، برای پیغمبر و اینها «أَشَدُّ بَلاءً» انبیاء است. امتحانشان سخت تر است. «ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَل» این امتحان پروردگار است. امتحانهای پروردگار با این امتحانهای انسانها فرق دارد. ایشان می گویند. امتحان انسانها، امتحان است و دانشگاه است و حوزه است و جمع شدن شاگردان و بساط امتحان مرتب شده و می خواهند بدانند که چقدر شما سواد دارید. چقدر درس خواندید. رشته ها ی مختلف را امتحان می دهید. اما مال خدا این طور نیست. اولا مال خدا، اینها می خواهند بدانند، خدا قبلاً می داند. پس یک چیز دیگر است. امتحان پروردگار درباره ی افعال است. یعنی پیشامدهایی پیش می آورد در نتیجه ی آن پیشامد که فعل شماست، آن جوهره ی ذات شما، نیت نهانی شما، که در روح دل شما است در ضمن عمل معلوم می شود. (وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُن) ابراهیم علیه السلام چند تا امتحان، در میان آتش افکندند، از وطن خودش باید هجرت کند که خیلی مشکل است. پسرش را با دست خودش قربانی کند و اینها. آن وقت(إِنِّی جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماما) خدا می گوید (إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبين) فرزند را با دست خود مأمور شوی به قربانی کردن، امتحان بزرگی است. امتحانهای پروردگار این طوری است. ما همه مان باید بدانیم در مرحله ی امتحان هستیم. ولی عمل ما، موضع گیری ما، این ثابت می کند که ما آیا خوب هستیم؟! از امتحان در آمدیم؟! نمره ی بیست است، نمره ات چند هست؟ و اینها. بنابراین دومین مطلب درباره ی مجاهدین مسئله ی امتحان است. تا بقیه ان شاء الله بحث می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و هشتم تاریخ: ۸۸/۲/۲۷

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

همان طور که عرض کردیم جهاد در اسلام یک عبادت است . دارای قداست خاصی است. منتها شرایطی دارد که با رعایت آن شرایط مثل سایر عبادات قداست خود را حفظ خواهد کرد. یکی از تأسف های ائمه : این بوده که در زمان بنی امیه و بنی عباس جهاد از شرایط خودش خارج شده و شرایط خودش را از دست داده. از این جهت در بحث جهاد، توجه به این قبیل روایات که تأسف و اعتراض ائمه : را در زمینه ی جهاد منعکس می کند لازم است. یکی از این خبرها، خبر هشتم از باب اول از ابواب جهاد عدو است. که صاحب وسائل در وسائل ۲۰ جلدی که داریم در صفحه ۶ از جلد ۱۱ متعرض شده. که حضرت باقر علیه السلام اعتراض دارد. «وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي» یعنی «كُلِينِي عَن مُحَمَّدِ بن يحيى أبو جَعفَر عَطار قُمى» که از اساتید بزرگ کلینی است. او از «أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي» این چهره ها را می شناسیم. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ» ایشان هم از اجلای رواة است. «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ» منتها حدیث از جهت "حسن بن محبوب" ارسال کرده به ابهام واسطه. « عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام» حضرت باقر علیه السلام «فِي رِسَالَتِهِ إِلَي بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ» حضرت باقر علیه السلام به بعضی از خلفاس بنی امیه رساله ای نوشته، در مورد اینکه تضعیی و تخلفهایی در احکام پروردگار به وجود آورده بودند، از جمله جهاد، که در کتاب تمدن اسلام عرب مال جرجی زیدان در بحث جهاد بنی امیه، جهاد را به این شکل درآوردند، به عنوان کشورگشایی و وسعت دادن قلمرو حکومت خودشان. این بود که افرادی را می فرستادند به عنوان جهاد، اما مقصودشان آن جهاد اسلامی نبود. وسعت دادن بر قلمرو حکومت خودشان و فتح کردن. هر کجا را که فتح می کردند، مالیات سنگین برای مردم می بستند و می گرفتند و حتی نصرانیها می گفتند که ما اسلام می آوریم. می گفتند نه شما باید کافر بمانید، به ما جزیه بپردازید. چون اگر مسلمان می شدند، جزیه نمی دادند. اینها چون نظرشان این بود که مالیات بگیرند و وسعت مالی پیدا کنند، می گفتند شما نمی خواهد مسلمان شوید. شما در همان نصرانیت بمانید اما جزیه بپردازید. جاهایی که فتح می کردند، هم اراضی، اراضی خراجیه می شد. کل اراضی "مفتوحة عنوة" لشکر اسلام با قهر و غلبه بگیرد می شود جزء اراضی خراجیه. اراضی خراجیه مال همه ی مسلمانهاست. باید به نفع همه ی مسلمانها از آن اراضی بهره برداری شود. ولی اینها بعد که زمین را فتح می کردند، برای خودشان برمی داشتند. میان حاشیه نشینان خودشان قسمت می کردند. خلاصه جهاد از آن وضع اسلامی خود خارج شده بود. در زمان بنی امیه و بنی عباس وسیله ای شده بود، ـمخصوصاً بنی امیهـ در زمان آنها وسیله ای برای وسعت دادن به قلمرو حکومت خودشان و سلطه طلبی خودشان. این است که حضرت باقر علیه السلام از این جریان تأسف می خورد و اعتراض می کند. خبر هشتم که می خواهیم بخوانیم مربوط به این مطلب است.

«كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فِي رِسَالَتِهِ إِلَي بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ مِنْ ذَلِكَ مَا ضُيِّعَ الْجِهَادُ» اعتراضات فراوانی حضرت باقر علیه السلام به بدعت هایی که به وجود آمده بود داشتند. یکی از اینها اینجا اولش درباره ی جهاد است. خوب جهاد می گوید «الَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَي الْأَعْمَالِ» جهاد خیلی اهمیت و ثواب دارد. خداوند آن را بر همه ی اعمال برتری بخشیده. «فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَي الْأَعْمَالِ وَ فَضَّلَ عَامِلَهُ عَلَي الْعُمَّالِ» کسانی که در جهاد گام برمی دارند، خداوند آنها را بر کسان دیگر که در کارهای دیگر قدم بر می دارند رجحان بخشیده. «تَفْضِيلًا فِي الدَّرَجَاتِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ» تفضیل و فضیلتی که در درجات آنها، مغفرتی که خداوند برای مجاهدین دارد، رحمتی که پروردگار برای مجاهدین دارد. «لِأَنَّهُ ظَهَرَ بِهِ الدِّينُ» چون برای اینکه جهاد وسیله ی ظهور و بروز دین است. «وَ بِهِ يُدْفَعُ عَنِ الدِّينِ» وسیله ی دفاع از دین است. «وَ بِهِ اشْتَرَي اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ» اشاره دارد به آیه ی ۱۱۱ از سوره ی توبه سوره ی ۹ قرآن کریم. (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفي بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) حضرت اشاره دارد به این آیه می گوید اینقدر جهاد با فضیلت است که پروردگار با این تعبیر از مجاهدین تجلیل به عمل آورده. اشتری است و معامله ی با پروردگار است. کسانی که جان و مال خود را به خداوند فروختند در برابر بهشت، اینها در صحنه ی جنگ و جهاد حاضر می شوند. (فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ) یا می کشند، یا کشته می شوند. و این وعده ی پروردگار است در تورات و انجیل و قرآن و چه کسی به وعده ی خودش از پروردگار باوفاتر باشد. و این فوز عظیم این است. این آیه را حضرت باقر علیه السلام در اینجا ذکر می کند. می فرمایند که جهاد وسیله ای است که اشتری پروردگار از مؤمنین «أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ» در برابر بهشت. «بَيْعاً

مُفْلِحاً مُنْجِحاً» یعی است که با فلاح توأم است. بیعی است که با سعادت توأم است. «اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ» حالا دقت کنید. می گوید خداوند به این وسیله برای مجاهدین فضیلت و ثواب ذکر کرده. اما یک کلمه هم در جهاد دارد و آن این است که آیه ی بعدش است. (التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِين) که نه چیز است. آخرش (الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ) مجاهدین باید حدود پروردگار را در جهادشان حفظ کنند. حالا حدود را معنا می کنیم. پس برای مجاهدین نه چیز در این آیه ذکر شده. این صفات مجاهدین را بیان می کند. نهم (الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ) باید مجاهدین مواظب باشند که حدودی که خداوند معین کرده، حفظ کنند. حالا حدود را می گوییم. «أَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَي طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ» اولش این است که باید دعوت کنند مردم را به طاعت پروردگار. چون اینها به هر کجا که قدم می گذاشتند در آنجا استبداد حاکم بود، استکبار حاکم بود. مردم بنده و برده ی آن سلاطین و جباران بودند. اینها باید در جهاد خود سعی کنند که مردم را از بندگی بندگان به بندگی خدا دعوت کنند. مردم را از استعباد نجات دهند و بنده ی خدا بکنند. این جوری باید باشند. ما داریم در تاریخ که مجاهدین به اندازه ای قوی بودند در زمان پیغمبر ﷺ وقتی به جایی قدم می گذاشتند اصلاً مردم از دیدن آنها مسلمان می شدند. اعمال مجاهدین، قیافه ی مجاهدین، حرکاتشان، بیانشان حاکی از یک اخلاص و از یک صفا و معنویت بود که همان کفار را به اسلام متمایل می کرد. اما زمانی بنی امیه یک جلادانی، افراد بی رحم و خشنی که حدود پروردگار را در نظر نمی گرفتند، شدند مجاهدین. همشان چیست؟! همّشان وسعت بخشیدن به قلمرو بنی امیه. هیچ مراعات احکام خدا نمی شد. این است که امام باقر ﷺ در اینجا آن شرائط را ذکر می کند. اینها که رفتند چند تا جنایت اول این بود که مردم را از استعباد این سلطان خارج کردند و در استعباد بنی امیه داخل کردند. چه فرقی می کند؟! مردمی بودند در ایران، ایران مذهبش مجوسی بود، اینها را در شهرهای مختلف سعی می کردند فتح کند. فتح شد به معنای چیست؟ فتح شد یعنی اینکه مردم از بردگی سلاطین ساسانیان نجات پیدا کردند ولی برده ی بنی امیه شدند. این است که می فرمایند ـ اعتراض سختی حضرت دارند ـ «أَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَي طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ وَ إِلَي عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ وَ إِلَي وَلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةِ الْعِبَادِ» مردم باید دعوت کنند به طاعت پروردگار و از طاعت عباد خارج کنند. به عبادت پروردگار و از عبادت عباد خارج کنند. به ولایت پروردگار و از ولایت عباد خارج کنند. اولین کار این بود. بعد شش، هفت موضوع نتیجه بگیریم. «فَمَنْ دُعِيَ إِلَي الْجِزْيَةِ فَأَبَي قُتِلَ وَ سُبِيَ أَهْلُهُ» می گفتند بیایید جزیه بدهید؛ به کفار. ولی آنها می گفتند که جزیه نمی دهیم. اینها را می کشتند و اهلشان را اسیر می کردند. جزیه اگر ندادند نباید این جور شود. «فَمَنْ دُعِيَ إِلَي الْجِزْيَةِ فَأَبَي قُتِلَ وَ سُبِيَ أَهْلُهُ» چون بعداً می گوییم که این طور نیست که اگر جزیه ندادند باید کشته شوند. شرایط زیاد دارد. «وَ لَيْسَ الدُّعَاءُ مِنْ طَاعَةِ عَبْدٍ إِلَي طَاعَةِ عَبْدٍ مِثْلِهِ» جهاد این نیست که دعوت کنیم از طاعت این عبد خارج کنیم و در طاعت عبد دیگر داخل کنیم. از طاعت این سلطان خارج کنیم و داخل کنیم در تحت سلطنت بنی امیه. این که جهاد نیست. «وَ مَنْ أَقَرَّ بِالْجِزْيَةِ لَمْ يُتَعَدَّ عَلَيْهِ» حالا بعضی ها می گفتند که جزیه می دهیم. ولی در عین حال تعدی می کردند. جزیه یک مالیات متعارف است. ولی خیلی بالا می گرفتند تا بتوانند پولهای زیادی از مردم بگیرند «وَ كُلِّفَ دُونَ طَاقَتِهِ» مکلف می کردند به اینها که بیش از طاقت خودشان باید بدهند. «وَ كَانَ الْفَيْءُ لِلْمُسْلِمِينَ عَامَّةً» و آن اراضی خراجیه که گرفته می شود مال همه ی مسلمانها باید باشد. حالا اینها بین خودشان، حاشیه نشینان خودشان آن اراضی و املاک را قسمت می کردند. حضرت از این جهت واقعاً ناراحت است. «وَ إِنْ كَانَ قِتَالٌ وَ سَبْيٌ» حالا اگر قتال شد و اسیر شد. باز اسیر هم در اسلام خیلی شرایط دارد. با اسیر باید با رحم و عاطفه رفتار کرد. چه کار کرد و چه کار کرد. آنها خیلی بی رحمانه با اسیر رفتار می کردند. «وَ إِنْ كَانَ قِتَالٌ وَ سَبْيٌ سِيرَ فِي ذَلِكَ بِسِيرَتِهِ» باید به سیره ی پیغمبر ﷺ عمل شود. «وَ عُمِلَ بِسُنَّتِهِ» ولی این طور نبود. «ثُمَّ كُلِّفَ الْأَعْمَي وَ الْأَعْرَجُ» مثلاً اعمی معاف است. اعرج معاف است. ولی اینها همه را می بردند. اعمی و اعرج را هم می بردند.

خلاصه اینجا حضرت شش چیز ذکر کرده است. اول اینکه «الدُّعَاءُ مِنْ طَاعَةِ عَبْدٍ إِلَي طَاعَةِ عَبْدٍ مِثْلِهِ» دعوت می کردند که از تحت حکومت این شخص خارج شوید ولی تحت حکومت بنی امیه در بیایید. فرق نمی کند. برده، برده می شود. این یکی. باید تبعیت خدا باشد. دعوت می کردند به جزیه. کسی که جزیه نمی داد می کشتند و اسیر می کردند. این طور نباید باشد. «وَ مَنْ أَقَرَّ بِالْجِزْيَةِ» کسی که جزیه نمی داد نباید به آنها تعدی شود. اینها همان جزیه دهندگان را هم، جزیه های خیلی رقم بالا قرار می دادند که به اشخاص ظلم می شد. فیئ المسلمین است. آن اراضی که مفتوحةً عنوة است باید مال همه ی مسلمانها باشد. ولی اینها در میان خودشان قسمت می کردند و بهره برداری می کردند. اگر اسیر می شدند با اسیران همان طور که پیغمبر ﷺ گفته بود عمل نمی کردند. اعمی و اعرج را هم اینها می بردند. از این قبیل چیزها. اینجا

شش چیز را حضرت ذکر کرده که این در زمان بنی امیه به نام جهاد افراد می فرستادند، شهرها را فتح می کردند ولی این طوری بود. اما باقر علیه السلام فرمودند شما آن شرایط و حدودی که در جهاد لازم است، مراعات نکردید. البته بعد هم حج را ذکر کرده که بحث ما فعلاً در حج نیست. اما در جهاد این طوری است. شش چیز را ذکر کرده حضرت باقر علیه السلام که شما شروط جهاد را متأسفیم و معترضیم که رعایت نکردید. این خبر هشتم از باب اول از ابواب جهاد عدو در صفحه ۶ جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی.

خبر دیگر خبر ۲ از باب ۹ از ابواب جهاد عدو است. آن در صفحه ۲۸ جلد ۱۱ وسائل است. این خبر هم این است. سند این خبر صحیح است. «وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ» یعنی کلینی از علی بن ابراهیم. «عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُتْبَةَ الْهَاشِمِيِّ» خبر سنداً صحیح است. «قَالَ كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِمَكَّةَ» این شخص، عبدالکریم می گوید که من پیش امام صادق علیه السلام در مکه بودم. «إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أُنَاسٌ مِنَ الْمُعْتَزِلَةِ» عده ای از معتزله، از سنی ها، معتزلی مذهب، چون سنی ها از لحاظ اصول به دو مذهب تقسیم می شوند. از لحاظ فروع چهار تا است. حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی. از جهت فروع چهار طایفه هستند. اما از جهت اصول دو تا هستند. معتزله و اشاعره. معتزله قائلند به اینکه خداوند متعال که دنیا و انسان را خلق کرده، این مثل یک کارخانه ای است که به حرکت در آورده. خداوند عالم دیگر منعزل است از اداره ی عالم و عالم خودش بالتبع در جریان هست. اشاعره می گویند خیر. تمام کار، کار خداست. حتی آتش نمی سوزاند. آن آتش را خداوند در آن موقع که می گذاریم در جوار چیزی، سوزاندن کار خداست. آب بخوری، سیراب شدن کار خداست. نان بخوری، سیر شدن کار خداست. تمام کارها، کار خداست. «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» این افراط است و آن تفریط. امام صادق علیه السلام می فرمایند «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» ما قائلیم به اینکه نه آن افراط است به آن حدی که اشاعره می گویند. که «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» تمام اثرها و آثار مال خداست. نه از این طرف آن چه که معتزله می گویند آن هم درست نیست. آن قیومیت پروردگار است که قوام همه ی اشیاء به پروردگار است، آن اقتضا می کند که «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ». اینها دو فرقه اند. بیشتر سنی ها اشعری مذهبند. حالا یک جماعتی از معتزله آمدند خدمت امام صادق علیه السلام «فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ» که از آن معتزلی های معروف است. عمرو بن عبید معتزلی. «وَ وَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ وَ حَفْصُ بْنُ سَالِمٍ مَوْلَى ابْنِ هُبَيْرَةَ وَ نَاسٌ مِنْ رُؤَسَائِهِمْ» اینها آمدند خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که بحث جهاد با تاریخ خیلی ارتباط دارد. «وَ ذَلِكَ حِدْثَانُ قَتْلِ الْوَلِيدِ» این آن موقعی بود که ولید کشته شده بود. ولید بن یزید بن عبدالملک. بسیار فاسق و فاجر و منحرف بوده. این همان شخصی بود که برکه ای و حوضی از شراب ساخته بود، آن وقت می افتاد تو آن حوض و آن قدر شراب می نوشید که قدری لبه ی حوض پایین می آمد. این همان بود که می خواست در بام خانه ی کعبه، برود آنجا و شراب بخورد. این همان شخصی است که قرآن را هدف تیر قرار داد. گفت «تُهَدِّدُنِي بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ/ فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ/ إِذَا مَا جِئْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشْرٍ/ فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَّقَنِي الْوَلِيدُ».

در مسند احمد بن حنبل خبری از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده بودند یک نفر مثل فرعون، به نام ولید در امت من پیدا می شود. آقای شیخ عباس قمی در "تتمة المنتهی" در بحث ولید این خبر را ذکر کرده. خبر این است که «لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید ، هو أشد لهذه الامة من فرعون لقومه» حالا این فرعون کشته شده. مردم جمع شدند و آخرش کشتند او را. بعد از کشتن مردم بس که جنایات بنی امیه دیده بودند به سطوح آمده بودند. آمدند خدمت امام صادق علیه السلام که یک کاری شود. «ذلک حدثان قتل الولید» ۱۲۶ ه.ق این جراین کشتن ولید واقع شد. و ۱۳۲ به کلی بنی امیه منقرض شد و بنی عباس سر کار آمدند. شش سال بعدش. «و ذلک قد حدثان قتل الولید» «إِلَي أَنْ قَالَ» خبر هم مفصل است، مقداری نقل می کنم. «فَأَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَي عَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ» اینها عده ی زیادی آمده اند و در میان این جمعیت باید یک نفر به عنوان متکلم از طرف اینها نماینده حرف بزند. اینها هم عمرو بن عبید از طرف اینها با امام صادق علیه السلام صحبت کند. «فَتَكَلَّمَ» عمرو بن عبید صحبت کرد. «فَأَبْلَغَ» خیلی بلیغ هم صحبت کرد. «وَ أَطَالَ» طولانی صحبت کرد. «فَكَانَ فِيمَا قَالَ أَنْ قَالَ» این طوری گفت. «قَدْ قَتَلَ أَهْلُ الشَّامِ خَلِيفَتَهُمْ» اهل شام ولید را کشتند، همین که نام بردیم. «وَ ضَرَبَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» بعد از کشتن این دیگر خیلی تشنج و اختلاف به وجود آمده بود. «وَ شَتَّتَ أَمْرَهُمْ» حالا اینها هم نقشه کشیده اند که بعد از کشته شدن ولید، تشنج و اختلاف و اضطراب در دودمان بنی امیه و طرفدارانشان می خواهند نقشه بکشند که بلکه خلافت را قبضه کنند. نقشه شان این است. می گوید به اینکه «فَنَظَرْنَا» با این وضع ما دقت کردیم «فَوَجَدْنَا رَجُلًا» یک نفر را پیدا کردیم «لَهُ عَقْلٌ وَ دِينٌ وَ مُرُوءَةٌ وَ مَوْضِعٌ وَ مَعْدِنٌ لِلْخِلَافَةِ» یک نفر را پیدا کردیم که این شخص عقل دارد، دین دارد، مروت دارد، موقعیت دارد، معدن خلافت است. کیست؟! «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

الْحَسَنِ» امام صادق علیه السلام را گذاشتند و رفتند این را پیدا کردند. محمد بن عبدالله بن حسن. قبلاً خواندیم محمد بن عبدالله بن حسن، عبد الله همان شخصی بود که اینها بنی الحسن هستند. عبدالله همان شخصی بود که با امام صادق علیه السلام معارضه داشت و به امامتش قائل نبود. بلکه جبهه ی مخالف قرار داشت. عبدالله بن حسن بن حسن. عبدالله پسر حسن مثنی است. حسن مثنی هم پسر امام حسن مجتبی علیه السلام است. می گوید ما محمد را پیدا کردیم. این محمد همان است که بعداً به نفس زکیه ملقب شد و در مدینه قیام کرد در مقابل منصور و کشته شد. خلاصه می گوید ما محمد بن عبدالله را پیدا کردیم. «فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْتَمِعَ عَلَيْهِ فَنُبَايِعَهُ» ما جمع شدیم که با آن جمع شویم دور و برش و با او بیعت کنیم. «ثُمَّ نَظْهَرَ مَعَهُ» با آن ظهور کنیم. «فَمَنْ كَانَ تَابَعَنَا فَهُوَ مِنَّا» هر کس تابع ما باشد، از ما خواهد بود. «وَ كُنَّا مِنْهُ وَ مَن اعْتَزَلَنَا» کسی که از ما کناره بگیرد «كَفَفْنَا عَنْهُ» ما هم با او کار نداریم. «وَ مَنْ نَصَبَ لَنَا جَاهَدْنَاهُ» ولی کسی در مقابل ما بایستد ما با او جهاد می کنیم. «وَ نَصَبْنَا لَهُ عَلَي بَغْيِهِ وَ رَدِّهِ إِلَي الْحَقِّ» هر کس در مقابل ما بایستد ما هم در مقابلش می ایستیم و با او درگیر می شویم تا به حق برگردانیم. «قَدْ أَحْبَبْنَا أَنْ نَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَيْكَ» آمده خدمت امام صادق علیه السلام ، دوست داشتیم که ما این جریان و فکر خودمان و اندیشه و نقشه مان را به شما عرض کرده باشیم. «فَتَدْخُلَ مَعَنَا» شما هم در جبهه ی ما باشید، با ما باشید. چرا؟! «فَإِنَّهُ لَا غِنَي بِنَا عَنْ مِثْلِكَ» ما از شما مستغنی نیستیم. چرا؟! «لِمَوْضِعِكَ» برای اینکه شما یک مقام پیش مردم دارید که خیلی بالاست. «وَ كَثْرَةِ شِيعَتِكَ» و شیعیان زیادی هم دارید. تو اگر بخواهی در جبهه ی ما داخل شوی، ما خیلی قوی می شویم. نقشه ی ما هم این است. می خواهیم همه مان جمع شویم و محمد بن عبدالله را برای خودمان امام و پیشوا کنیم و بالاخره در برابر بنی امیه که این طور مضطرب شدند باشیم. «فَلَمَّا فَرَغَ» صحبت کرد از این صحبتها، تمام که کرد «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَ كُلُّكُمْ عَلَي مِثْلِ مَا قَالَ عَمْرٌو» حضرت رو کردند به همراهان. فرمودند همه ی شما هم مثل عمرو بن عبید معتزلی می گویید. گفتند بله. «قَالُوا نَعَمْ» حالا امام صادق علیه السلام می خواهد حرف بزند. «فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَي عَلَيْهِ وَ صَلَّي عَلَي النَّبِيِّ ص ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا نَسْخَطُ إِذَا عُصِيَ اللَّهُ» وقتی که معصیت شود ما به غضب می آییم، ناراحت می شویم. «فَأَمَّا إِذَا أُطِيعَ رَضِينَا» اما وقتی که خدا اطاعت شود ما راضی می شویم، خوشحال می شویم. یا عمر حالا اینجا می خواهند که سؤالی بکنند. «يَا عَمْرُو أَ رَأَيْتَ لَوْ بَايَعْتَ صَاحِبَكَ الَّذِي تَدْعُونِي إِلَي بَيْعَتِهِ» اگر شما بیعت کنید با آن صاحبتان، محمد بن عبدالله که من را هم به بیعت او فرا می خوانید «ثُمَّ اجْتَمَعَتْ لَكُمُ الْأُمَّةُ» همه هم قبول کردند. «فَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْكُمْ رَجُلَانِ» هیچ کس اختلاف نکرد. حالا شما آمدید و خلافت منقرض شده و قبضه کردید و جمعیت درست کردید، ـحالا می خواهد یک سؤال شرعی از او بپرسد- «فَأَفْضَيْتُمْ إِلَي الْمُشْرِكِينَ» رفتید با مشرکین بجنگید. «الَّذِينَ لَا يُسْلِمُونَ» کسانی که اسلام نیاوردند. «وَ لَا يُؤَدُّونَ الْجِزْيَةَ» جزیه هم نمی دهند. «أَ كَانَ عِنْدَكُمْ وَ عِنْدَ صَاحِبِكُمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا تَسِيرُونَ فِيهِ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْمُشْرِكِينَ» آیا شما و آن محمد بن عبدالله که می گویید، آن قدر علم و آگاهی دارید که به سیره ی پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کنید با این مشرکین؟ «قَالَ نَعَمْ» بله ما عمل می کنیم. «قَالَ فَتَصْنَعُ مَا ذَا» مشرکین را چه کار می کنید. «قَالَ نَدْعُوهُمْ إِلَي الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبَوْا دَعَوْنَاهُمْ إِلَي الْجِزْيَةِ» گفتند ما مشرکین را به اسلام دعوت می کنیم. اگر ابا کردند از آنها جزیه می گیریم. «قَالَ إِنْ كَانُوا مَجُوساً لَيْسُوا بِأَهْلِ الْكِتَابِ» اگر مشرکین مجوس باشند، اهل کتاب نباشند. «قَالَ سَوَاءٌ» گفتند بله فرقی نمی کند جزیه می گیریم. «قَالَ وَ إِنْ كَانُوا مُشْرِكِي الْعَرَبِ وَ عَبَدَةَ الْأَوْثَانِ» اگر مشرکین عرب بودند، عبده اوثان بودند. «قَالَ سَوَاءٌ» گفتند ما هر کسی در برابر ما تسلیم شد، شد و نشد از او جزیه می گیریم. فرقی نمی کند. «قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقُرْآنِ تَقْرَؤُهُ» حضرت فرمودند قرآن می خوانید. « قَالَ نَعَمْ» گفتند بله. ـاینها مثل ای‌نکه خی‌لی قرآن می خواندند.ـ «قَالَ اقْرَأْ» این آیه را بخوانید. (قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّي يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ) این آیه ی قرآن، آیه ی ۲۹ از سوره ی توبه است. این آیه می گوید چه کسی باید جزیه دهد؟ اهل کتاب. اگر با اهل کتاب جنگیدید باید جزیه بدهند، اگر ندادند باید با آنها بجنگید. جزیه فقط مال اهل کتاب است. ولی شما چه می گویید، می گویید از بت پرستان جزیه می گیریم، از مجوس جزیه می گیریم. هر کسی که کافر است از او جزیه می گیریم. ای‌ن خلاف قرآن می شود. شما چه می گویید؟! «فَاسْتِثْنَاءُ اللَّهِ تَعَالَي» خداوند فقط اهل کتاب را استثنا کرده. «وَ اشْتِرَاطُهُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَهُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يُؤْتَوُا الْكِتَابَ سَوَاءٌ» این استفهام است. آیا کسانی که اهل کتاب هستند در نظر شما با غیر اهل کتاب، عبده اوثان و مشرکی‌ن، مساوی هستند؟ «قَالَ نَعَمْ» گفت بله. خیلی آدم سمج و پر رویی است که به حضرت می گوید بله. همین طور است. حضرت فرمودند «قَالَ عَمَّنْ أَخَذْتَ ذَا» این فکری که داری، این فکر را از کجا گرفتی؟ بر خلاف قرآن است. «قَالَ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ» گفت دیدم مردم اینجوری می گویند. «قَالَ فَدَعْ ذَا» امام صادق علیه السلام فرمودند این حرفها را کنار بگذارید، این حرفها چیست که شما می زنید. «ثُمَّ ذَكَرَ

احْتِجَاجَهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ طَوِيلٌ إِلَي أَنْ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَي عَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ» امام صادق علیه السلام به عمرو بن عبید می گویند «يَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ أَيُّهَا الرَّهْطُ» و شمات ای جمعیت همراه. «فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي» پدر من حضرت باقر علیه السلام از حضرت سجاد علیه السلام نقل می کند «فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَ كَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَي نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ» از امام سجاد علیه السلام نقل می کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هر کسی که مردم را به طرف خودش دعوت می کند و می خواهد که آن مردم زیر سیطره ی او باشند، زیر حکومت او باشند، اگر در میان مردم اعلم از او باشد، این ضال است و متکلف. این گمراه است و بیخود زحمت می کشد و زحمتش هم بی نتیجه است. اینجا هم با بودن امام صادق علیه السلام رفتند جمع شدند دور محمد بن عبدالله. امام صادق علیه السلام این را می خواهد بگوید. با بودن امام صادق علیه السلام شما دور محمد بن عبدالله جمع شدید. این روایت هم دلالت دارد بر اینکه جهاد شرایطی دارد. اینها به شرایط جهاد تن در نمی دادند، عمل نمی کردند.

بحث امروز ما این است که ائمه : متأسف بودند از اینکه جریان دست بنی امیه ها و امثال اینهاست که اینها به نام جهاد لشکرکشی می کنند ولی آن قداست جهاد را حفظ نمی کنند و شرایط جهاد را مراعات نمی کنند. پس بحث ما این است که جهاد شرایطی دارد، از لحاظ هدف و از لحاظ اینکه زیر نظر امام معصوم باشد یا قائم مقام او باشد، مجاهدین اوصاف داشته باشند. این بحث ما است. دو تا خبر خواندیم، بقیه ان شاء الله روز بعد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و نهم تاریخ: ۸۸/۳/۲

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با عرض تسلیت ارتحال عالم ربانی، معلم اخلاق و فضیلت، زهد و عبادت و فقاهت آیت الله العظمی آقا شیخ محمد تقی بهجت. این مرجع بزرگوار از جهاتی دارای امتیازاتی بودند و از این جهت، مردم قدردان و حق شناس هم در تشییع جنازه، آن محبت و علاقه ی ایمانی و درونی خود را اظهار کردند. بنده ۶۶ سال است که در قم هستم. تشییع جنازه ای خودجوش و پر ازدحام این طور کمتر دیده بودم. این پیامها و درسهای فراوانی این جریانها برای ما دارد. که یک عالم، فقیه با این شرایط چقدر می تواند در جامعه تأثیرگذار باشد و ما هم که در این صراط گام برمی داریم باید سعی کنیم که دارای این اوصاف باشیم تا بتوانیم خدمت خودمان را انجام دهیم و مسئولیت خودمان را ایفا کنیم. از خداوند متعال علو درجات برای ایشان مسئلت می کنیم و صبر و اجر را برای بازماندگان و از خداوند توفیق پیمودن این راه را مسئلت می کنیم.

بحث ما همان طور که خبر دارید و می دانید درباره ی تفاوت جهاد اسلامی با جنگهای معمول بشری بود. عرض کردیم که از جهاتی این تفاوت وجود دارد. اولین جهت اینکه فرماندهی این جبهه و این جهاد به دست یا فرد معصوم است یا کسی که قائم مقام فرد معصوم باشد که شیعه هرگز پرچم جهاد را به دست کسی که ظالم و فاسق باشد نمی دهد و هرگز شیعه در جهاد با آن جبهه ای که فرماندهی آن را ظالم و فاسقی دارد، شرکت نمی کند. که علامه ی حلی در "تذکره" فرمودند کفی در این مسئله قوله تعالی (وَ لا تَرْكَنُوا إِلَي الَّذينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ) هرگز اعتماد نکنید به ظالمین که عاقبت جز آتش چیزی نیست. از این جهت اولین تفاوت همان پرچم این مبارزه، پرچم این جهاد، فرماندهی به دست کسی است که یا بایستی معصوم باشد یا قائم مقام معصوم باشد.

دوم اینکه ما جهاد را که ۹ قسم عرض کردیم با توفیق پروردگار، از همان اقسام، اهداف جهاد هم برای ما روشن شد و لازم نیست که تکرار کنیم. گفتیم که جهاد یک عبادتی است، دارای قداست خاصی است در اسلام. که در ۲۱ جای قرآن کلمه ی "فی سبیل الله" یا "فی سبیله" بود. که باید جهاد در راه خداوند باشد با قصد قربت. مثل یکی از عبادتهای دیگر که بالاترین و والاترین عبادتهاست. تفاوت از جهت مجاهدین با این قصد باید باشد، علاوه مجاهدین پیام رسان اسلام می باشند. کار ساده ای نیست. جانهای خودشان را و قطرات خون خودشان را در این راه بذل می کنند برای نشر اسلام. بنابراین مجاهدین دارای شرایط فراوانی هستند. باید با توجه به این آیات این مجاهدین ساخته شوند. چون اینها یک موضوعات خلق الساعه ای نیست. مجاهدینی با این شرایط ساخته شوند تا بتوانند این رسالت خودشان را، نشان دادن اسلام را، نشر اسلام را، دفاع از اسلام را انجام بدهند.

در اینجا چند مطلب عرض شد. اول عرض شد به این که از بعضی از اخبار استفاده می شود که بنی امیه و امثال آن سلطه طلبان چهره ی جهاد را مشوّه کرده بودند، تغییر داده بودند. که خبر هشتم از باب اول خواندیم. حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام فرمودند بنی امیه جهاد را ضایع کردند. خبر اول از باب نهم هم بر این مطلب دلالت دارد. به همین جهت هم طوری اینها علاوه بر اینکه چهره ی جهاد را تغییر داده بودند، جهاد که برای نشر اسلام است و در راه خداست ولی با سلطه طلبی و کشورگشایی خودشان چهره اش را عوض کرده بودند. حتی به ائمه : اعتراض می کردند که شما چرا جهاد نمی روید. ائمه : جواب می دادند که جهادی باقی نمانده. بنابراین خبر هشتم از باب اول، خبر اول از باب نهم که خواندیم دلالت داشتند بر تغییر چهره ی جهاد و تضییع جهاد. که اینها به عرض رسید. بیشتر تمسک ائمه : در جواب معترضین یا مضیعین آیاتی از قرآن است، مخصوصاً دو آیه. یکی آیه ی ۱۱۲ از سوره ی توبه است. (التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِين) که ۹ صفت را برای مجاهدین ذکر کرده. که خواندیم وقتی که آن عبّاد بصری صوفی دید که امام چهارم علیه السلام به حج می روند اعتراض کرد. گفت «تَرَكْتَ الْجِهَادَ وَ صُعُوبَتَهُ وَ أَقْبَلْتَ عَلَي الْحَجِّ وَ لِينه» جهاد را که کار مشکلی است ترک کردید و حج که یک کار راحت است و ملایم است به آن اقبال کردید و به جهاد نمی روید. این آیه را خواندند. (إِنَّ اللَّهَ اشْتَري مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفي بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيم) آیه را خواندند برای امام سجاد علیه السلام. حضرت سجاد علیه السلام فرمودند که پشت سرش را هم بخوان. پشت سرش این آیه است (التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِين) آیه را خواند. حضرت فرمودند خداوند مجاهدین را این طور توصیف کرده. اگر ما ببینیم که مجاهدینی با این اوصاف به جهاد می روند ما هم

با آنها به جهاد می رویم. اما تا این چنین شرایط حاصل نشده، رفتن به حج افضل است از آن جهادی که ما را به آن دعوت می کنید. خبر اول از باب نهم هم این را داشت که عرض کردیم. تمسک ائمه : یکی به این آیات از سوره ی توبه است. ۱۱۱ و ۱۱۲. یکی هم به آیه ی ۴۱ از سوره ی حج است. (الَّذينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ) مجاهدین کسانی هستند که، مجاهدینی که اسلام می خواهد معرفی کند، که این چنین هستند. اگر غلبه پیدا کنند (أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) بنابراین این آیات دلالت دارند بر اینکه مجاهدین باید دارای چه صفاتی باشند. خبر اول از باب نهم چهار صفحه است و ما همه اش را نخواندیم. چون حس می کنم که شاید خواندن همه اش و دقایقی که در آن خبر وجود دارد برای شما خسته کننده باشد. ولی بروید مطالعه کنید خیلی خبر عجیبی است. در این خبر امام صادق‌علیه‌السلام علاوه بر تضییع جهاد از طرف بنی امیه و حکام آن روز و بنی عباس، حضرت این آیه را که خواند، عرض کردم (الَّذينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ) این را می گوید و می گوید «و بحجة هذه الآیه» این کلمه خیلی عجیب است. «و بحجة هذه الآیه یقاتل کلُ مومن فی کلِّ زمانٍ» به حجت همین آیه چون صدر این است که (أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلي نَصْرِهِمْ لَقَدير) در صدر اسلام یک مدتی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در مکه بودند و بعد در مدینه هم تا یک مدتی جهادی نبود فقط (ادْعُ إِلى سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) حکمت و موعظه حسنه و (جادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ) منطق و استدلال برای دعوت بود. اما بالاخره دشمن طوری کرد که اینها دیگر کارایی نداشت. لجاجت و سماجت. ناچار در برابر دشمن لجوج باید جهاد صورت بگیرد. این آیه آمد (أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلي نَصْرِهِمْ لَقَدير) خداوند اذن داد برای کسانی که مقاتلند با اینها دشمن جبهه ی قتال پیش گرفته، (بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) چه آیه ی عجیبی است واقعاً. این آیه دلالت دارد که هر ظلمی بخواهد به مسلمانها شود ظلم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، هر ظلمی شود (أُذِنَ) برای اینکه (بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) ظلم شده، دیگه شما باید قیام کنید. در برابر ظلم ساکت شدن و تسلیم شدن را اسلام نمی پذیرد. آیه عجیب است. در سوره ی حج است. (أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلي نَصْرِهِمْ لَقَدير) بعد آن آخرش (الَّذينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ) و کسانی را ما مخاطب قرار دادیم به آن مظلومین می گوییم قیام کنید که (إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) بحث جهاد واقعاً جهاد زنده کننده است. بنابراین اوصاف مجاهدین باید مورد بحث ما قرار بگیرد. چون مجاهدین حامل پیام اسلام هستند. باید خیلی کامل باشند که این آیه ۱۱۲، نه صفت را می گوید. آن آیات سوره ی حج هم آن جور می گوید که عرض کردیم. از این جهت این افراد باید ساخته شوند یعنی حکومت اسلامی وظیفه دارد که افرادی را با این ترتیب بسازد و ساختن این تنها تجهیزات مادی نیست. علاوه بر تجهیزات مادی که (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ) تا این حد، علاوه بر این از لحاظ ایمان و اوصاف معنوی باید ساخته شوند. ما برای ساختن اینها یک مطلبی عرض کردیم. آن این بود که باید مجاهدین که قدم در این میدان می گذارند بدانند که این یک امتحانی است که از طرف خداوند پیش آمده و انسان اگر بداند که در معرض امتحان است دقت می کند که از امتحان سربلند و سرافراز بیرون بیاید. این را بحث کردیم. آیات مربوط به این که انسان مجاهد در مورد امتحان پروردگار است بحث کردیم. چون این بحث دنباله دارد مطلب دیگری که در اینجا هست و باید بدانیم که اسلام مجاهدین را که تجهیز می کند به طرف میدان حرکت می کنند باید توجه داشته باشند که فرار، عار است. فرار از میدان جنگ عار است. تسلیم شدن هم عار است. اینها یا باید شهید شوند یا فاتح. (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاَّ إِحْدَي الْحُسْنَيَيْنِ) إِحْدَي الْحُسْنَيَيْنِ را در نظر بگیرند. یا فتح و پیروزی است یا شهادت. سومی وجود ندارد. این باید آویزه ی گوش و سرلوحه ی اعمال مجاهدین باشد که وقتی حرکت می کنیم و می رویم چون یک نفر اگر بخواهد که فرار کند عاری است برای کل لشکر. مجاهدینی باید حرکت کنند که از تمام نواقص و ننگ و عار مصون و محفوظ باشند. این است که باید یک بحثی شود درباره ی این که چه چیز عار است و چه چیز تسلیم است. تسلیم و فرار در بین نباشد، إِحْدَي الْحُسْنَيَيْنِ صورت بگیرد.

البته از جهت اینکه اسلام، مخصوصاً تشیع از لحاظ مبانی خیلی غنی است واقعاً. یکی از چیزهایی که در اختیار ما است از معلم جهاد حضرت امیر علیه‌السلام است. در نهج البلاغه موارد فراوانی در این جریانها وجود دارد که چطور مجاهدین را تربیت می کرده چه جور اعزام می کرده حتی در بین راه چه شرایطی داشتند تا وقتی که می رسند به میدان قتال چه جور قتال کنند. امروز لازم است که در جهاد همه ی اینها با بازنگری که الحمدلله تعالی توفیق حاصل شد به وجود بیاید و در نظر بگیریم.

این کلمه چون خیلی جالب بود «وَ بِحُجَّةِ هَذِهِ الْآيَةِ يُقَاتِلُ مُؤْمِنُو كُلِّ زَمَان» عجیب است واقعاً. امام صادق علیه‌السلام در این خبر اول از باب

نهم این خبر چهار صفحه است خیلی مطلب دارد. خبر اول از باب نهم صفحه ۲۷ از جلد ۱۱ وسائل الشیعه. این خبر چهار صفحه ای بسیار مطالب زیادی دارد. حضرت در اینجا دارد ما نمی گوییم که شما به جهاد نروید اول خودتان را بسازید بعد به جهاد بروید. «یصلح کل امرء» هر شخصی اول خودش را اصلاح کند بعد به جهاد اقدام کند. بعد این آیه را خواند (أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلي نَصْرِهِمْ لَقَدير) بعد از یکی دو آیه که (وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّه) اینها (الَّذينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُور) بعد می گوید «وَ بِحُجَّةِ هَذِهِ الْآيَةِ يُقَاتِلُ مُؤْمِنُو كُلِّ زَمَان» در تمام زمانها به حجت این آیه باید قتال کنند. این آیه (ظُلِمُوا) ظلم شکلهای مختلف دارد هر وقت به شما ظلم شد مخصوصا در دنیای امروز ظلم فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، رسانه ای، نظامی، آیه می گوید که باید قیام کرد و خدا هم (عَلي نَصْرِهِمْ لَقَدير) و خدا هم به شما کمک خواهد کرد. ولی بدانید شما باید کسانی باشید در زیر پرچم جهاد اسلامی که (إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ) باید سعی کنید برای اقامه ی عبادات و صلاة و ایتاء زکاة و امر به معروف و نهی از منکر این در وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۲۷ خبر اول از باب نهم بود که یک مقدارش را خواندیم ولی در این زمینه حضرت مطالب زیادی در این خبر فرمودند.

حالا بحث این است که قبل از حرکت باید ساخته شوند یکی از موضوعات این است که باید از عار احتراز کنید پیام رسان اسلام هستید نکنید که عاری به وجود بیاید یک نفر از شما اگر بخواهد این کار را بکند کل لشکر عار است و آن عار، فرار است. اول فرار. اینجا در نهج البلاغه مطلب خیلی زیاد است. حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه مطالب فراوان درباره ی جهاد دارند. اول «و من کلام له ع کان یقوله لأصحابه فی بعض أیام صفین» در جنگ صفین معلم جهاد این درس را برای مجاهدین بیان می کنند. در فیض الاسلام خطبه ی ۶۵ است. آن چاپ که پیش بنده بود صفحه ۱۵۸ خطبه ی ۶۵ است. البته خطبه طولانی است آن اندازه که مورد استشهاد ماست عرض می کنم. اول شروع می شود «اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَة» به لشکر خطاب می کند خشیة و خوف الهی را شعار خودتان قرار دهید. در درون دل شما آنچه که در این جبهه به درد شما می خورد خوف خدا، حب خدا و ایمان به خداست. «وَ تَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ» سکینه و آرامش را هم جلباب خودتان قرار دهید. «وَ عَضُّوا عَلَي النَّوَاجِذِ» دندان روی دندان بفشارید. جهاد است و جنگ است. این خیلی استقامت می خواهد «تِدْ فِي الْأَرْضِ قَدَمَك» به محمد حنفیه فرمودند پاهای خود را در زمین مانند میخ، میخکوب کن. بعد از چند جمله «فَعَاوِدُوا الْكَرَّ وَ اسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ» کرّ، کرّار یعنی پشت سر هم حمله کردن. «فَعَاوِدُوا الْكَرَّ» پی در پی حمله کنید. «فَعَاوِدُوا الْكَرَّ وَ اسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ» پی در پی حمله کنید ولی از فرار حیا کنید و فرار نکنید. «فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَاب» فرار عار است. عار نه تنها برای شما در اعقاب در چند پشت بعد هم، در چند نسل بعد هم فلانی در فلان جنگ فرار کرده نسلاً بعد نسل، نسل آن شخص را سرزنش می کنند که جد شما در فلان جنگ فرار کرده. «فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَاب» برای اینکه فرار کردن عاری است در اعقاب و در نسلهای آینده «وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ طِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً» با خوشحالی به استقبال مرگ بروید «وَ امْشُوا إِلَي الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً» به آسانی به سوی مرگ قدم بردارید. یک توفیقی برای شما فراهم شده در میدان جنگ در برابر دشمن. حال که این چنین است با خوشحالی و شادمانی به طرف مرگ قدم بردارید. «وَ طِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً وَ امْشُوا إِلَي الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً» با مشی و قدمهای هموار و ملایم برداشتن به طرف مرگ بروید. «وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ» به این سواد اعظم حمله کنید. سواد اعظم آن خیمه ای بود برای معاویه در جنگ صفین. اطرافش را هم انبوه لشکر فرا گرفته بود به این خیمه حمله کنید «وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ» به این سیاهی بسیار بزرگی که انبوه دشمن «وَ الرِّوَاقِ الْمُطَنَّب» سراپرده ای که با طنابها محکم بسته اند تا معاویه در دل آن سراپرده مصون بماند، به اینجا حمله کنید. «فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ» شیطان در گوشه ی همین سراپرده کمین کرده و آنجا استراحت کرده. بالاخره در حمله اول بایستی آن ریشه و اساس را به هم زد. در جنگ جمل هم فرمودند که به این حمله کنید چون خیلی ها احتراز می کردند که حمله کنند به کجاوه ای که عایشه در میان آن هست و روی شتر است. فرمودند به این حمله کنید. هر چند عایشه است ولی بالاخره تا این سرنگون نشود مردم خودشان را به کشتن می دهند. آنجا با تشویق حضرت حمله کردند و پای شتر را قطع کردند و کجاوه خم شد. وقتی کجاوه خم شد به محمد بن ابی بکر، به برادر عایشه ففرمودند که برو نامحرم نرود جلو برو و خواهرت را ضبط کن و در یک جا جا بدهند و بعد با احترام ببرند به مدینه. خلاصه اینجا می گوید «وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ» به این انبوه دشمن و سیاهی بزرگ حمله کنید «وَ الرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ» بنده گاهی از نهج البلاغه چیزی عرض می کنم می گوییم این مطلب در کجا و کجا و کجاست برای کسانی است که می خواهند از تاریخ و جریان بیشتر مطلع باشند. برای بعضی ها شاید خسته کننده باشد ولی این خطبه ی ۶۵ که

عرض کردم در شرح خوئی جلد ۵ صفحه ۲۲. چون در گرماگرم جنگ صفین حضرت امیر ﷺ این کلمات را به مجاهدین بیان کرده و شرحش در همین جاهاست. ما متنش را می گوییم ولی شرحش اینجاست شرح خوئی جلد ۵ صفحه ۲۲، ابن ابی الحدید جلد پنجم صفحه ۱۶۸، بحرانی جلد دوم صفحه ۱۷۸، فی ظلال جلد اول صفحه ۳۳۴.

باز هم کلام حضرت امیرالمومنین ﷺ است در همان مورد فرار و عار است. «و من کلام له ع فی حث أصحابه علي القتال» باز کلام امیرالمؤمنین ﷺ. این کلام ۱۲۴ است در فیض الاسلام. اولی کلام ۶۵ بود این ۱۲۴ است. کلام ۱۲۴. در آن چاپ که پیش بنده از نهج البلاغه بود صفحه ۳۸۲. بنده یک نهج البلاغه ای دارم که از آن سالی که نهج البلاغه می گفتم در اینجا مانده، در حاشیه ی هر خطبه ای، هر نامه ای آدرس این چهار تا شرح را نوشتم، که این خطبه و این کلام در شرح خوئی و بحرانی و ابن ابی الحدید و فی ظلال کدام جلد و کدام صفحه است. این دوم که الان می خوانیم کلام ۱۲۴ از امیرالمؤمنین ﷺ است «فی حث أصحابه علي القتال» در برانگیختن و ترغیب اصحاب برای قتال. این اول از اینجا شروع می شود «فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخِّرُوا الْحَاسِرَ» زره دارها را جلو بیندازید چون برای همه زره فراهم نبود. حاسر کسی است که زره ندارد دارع کسی است که درع و زره دارد. «فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخِّرُوا الْحَاسِرَ»، «وَ رَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا»پرچم را در نظر داشته باشید. این پرچم در میدان جنگ خیلی مهم است «وَ رَايَتَكُمْ» یعنی «الزموا رَايَتَكُمْ» لازم بدانید در اینجا رایت را «فَلَا تُمِيلُوهَا» و هیچ وقت هم پرچم را از جای خودش حرکت ندهید. پرچم باید در همان جای خودش ثابت بماند. «وَ لَا تُخِلُّوهَا» ولی پرچم را تنها نگذارید، از دور و برش پراکنده شوید. «وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ» مابعدا در مورد فرماندهان جنگ صحبت خواهیم کرد؛ اینجا این راجع به این است. «وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ» همیشه پرچم باید در دست افراد شجاع باشد. «وَ الْمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ» کسانی باشند قدرت داشته باشند که از حوادث ناگوار جلوگیری کنند. کسانی هستند که در میدان جنگ ورزیده شده اند. اینها صیقل دیده، آبدیده شده اند که به طوری هم قدرت و شجاعت دارند به طوری مهارت و شایستگی و برجستگی دارند «الْمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ» کسانی که مانع هستند از اینکه جریانی به وجود بیاید، ــ«الذِّمَارَ» یک جریانی که عاقبت سوء دارد ــ مانع باشند از به وجود آمدن جریانی که شما را ناراحت کند. بعد اینجا توصیه ی زیاد راجع به این پرچم است که ما راجع به پرچمدارها بعداً بحث خواهیم کرد.

در یک خطبه ی دیگری هست که می فرمایند به اینکه این علم و این پرچم را «لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاقِعِ الْحَقِ» پرچم باید در دست کسی باشد که اولاً اهل بصیرت باشد آن قدر درک و فرهنگ بینایش در سطح بالا، صبر و استقامت در حد بالا، علم داشته باشد، یک فقیهی مثلاً عالم باشد به مواضع «لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِ» آخر این یک کلام دارد که آن را عرض می کنم. «إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ وَ الذُّلَّ اللَّازِمَ وَ الْعَارَ الْبَاقِيَ» کسی اگر فرار کند، فرار هم موجب خشم خداست. "موجدة" یعنی خشم «إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ وَ الذُّلَّ اللَّازِمَ» ذلت همیشگی است «وَ الْعَارَ الْبَاقِيَ» و عار جاودانی است. باز هم نصیحت می کند بدانید «وَ إِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمُرِهِ» آدم که فرار می کند فکر نکند که عمرش زیادتر می شود. یا ممکن است در میدان جنگ کشته شود یا اگر برود چند روز دیگر بالاخره خواهد مُرد «وَ إِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمُرِهِ الرَّائِحُ إِلَي اللَّهِ كَالظَّمْآنِ يَرِدُ الْمَاءَ» کسی که با شوق به طرف مرگ می رود به طرف شهادت می رود تشنه ای است که وارد آب گوارا می شود «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي» بهشت در اطراف سرنیزه ها و نیزه هاست «الْيَوْمَ تُبْلَي الْأَخْبَارُ» امروز روزی است که خبرها آشکار می شود. چه کسی قدرت و توانایی دارد و می تواند در این جا با شوق و اشتیاق کار خود را خاتمه دهد یا فاتح یا شهادت. «الْيَوْمَ تُبْلَي الْأَخْبَارُ وَ اللَّهِ لَأَنَا أَشْوَقُ إِلَي لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَي دِيَارِهِمْ» قسم به خدا شوق من به برخورد با دشمن از شوقی که آنها دارند برگردند به خانه های خودشان بیشتر است. شوق من به برخورد با دشمن و درگیری با دشمن از آن شوقی که دشمن در دل دارد که برگردد به وطن و خانه اش من بیش از آن شوق دارم. او به خانه اش برگردد اشتیاق دارد، من به شهادت اشتیاق دارم. شهادت من و برخورد با دشمن برای من لذت بخش تر است تا برگردم به خانه ی خودم. در اینجا استشهاد به این بود «إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ وَ الذُّلَّ اللَّازِمَ وَ الْعَارَ الْبَاقِيَ» فرار کردن در جنگ خشم خدا و ذلت و بیچارگی همیشگی و عار و ننگ جاودانی است. این هم اگر بخواهید مطالعه کنید خیلی مطالب در شروح است. شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۱۵۶ اینها را بنویسید در آینده به درد خواهد خورد. امروز انتظار است که جهادی در حوزه ی علمیه ی قم بحث شود که به دنیا نشان دهیم که شیعه به چه دید به جهاد می نگرد. شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۱۵۶، ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۳، بحرانی جلد سوم صفحه ۱۲۲، فی ظلال جلد دوم صفحه ۲۲۹. بقیه فردا ان شاء الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و دهم تاریخ: ۸۸/۳/۳

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما اخیراً در بیان تفاوت جنگهای معمول بشری و جهاد اسلامی بود. عرض کردیم که از جهاتی تفاوت وجود دارد اولاً سازماندهی و فرماندهی جهاد با معصوم علیه السلام یا نایب مناب معصوم علیه السلام است و این خیلی تأثیرگذار است در تمام جریانهایی که مربوط به جهاد است. دوم اهدافی که برای جهاد اسلامی است بر اساس مباحثی که درباره ی انواع جهادها صورت گرفت این مطلب روشن شد که اهداف خیلی فرق دارد با جنگهای معمول بشری. سوم در اوصاف و شرایط مجاهدین است که بحث ما فعلاً در این موضوع است بعد در کیفیت قتال و نتیجه. اما در اوصاف مطالبی عرض کردیم. اولین مطلب این بود که در اسلام کسانی که به عنوان مجاهد گام برمی دارند و حرکت می کنند بعد از ذکر آیاتی از قرآن خلاصه احدی الحسنیین منظور است. منظور این است که یا فائز و غالب شوند یا به شهادت برسند. سومی ندارد از این جهت فرار که موجب ننگ و عار است، حرام است و تأکید فراوان. چون در یک لشکری هر چند میلیون هزار باشند یک نفر اگر بخواهد فرار کند این ننگ و عار است برای کل سپاه. و دیگر اینکه تسلیم، از فرار و تسلیم جداً باید جلوگیری شود. کسی فرار نکند و کسی هم تسلیم دشمن نشود. بالاخره شق سوم نیست. احدی الحسنیین است. ما مأموریم به وظیفه نه به نتیجه. وظیفه را تعقیب می کنیم یا به فتح و پیروزی می رسیم یا به شهادت. در این مورد مطالبی به عرض رسید.

از جمله گفتیم که کتاب نهج البلاغه که از معلم جهاد خودش حماسه هایی در جهاد آفریده، هیچ کتابی مثل نهج البلاغه در بیان شرائط جهاد، اوصاف مجاهدین، هدف جهاد ما نداریم. حضرت امیر علیه السلام «لما عزم علي لقاء القوم بصفين» که این [طبق] شماره گذاری فیض الاسلام کلام ۱۷۰ است. «و من کلام له ع لما عزم علي لقاء القوم بصفين» شماره ۱۷۲ طبق شماره گذاری فیض الاسلام. چاپی هم که پیش بنده بود صفحه ۵۵۲ بود.

عرض کردیم کسانی که فرصت دارند از نهج البلاغه آن چه عرض می کنیم، چون خیلی تاریخ آموزنده فراوان است برای موضوع جهاد. چند تا شرح را ما اسم می بریم کسی که فرصت داشته باشد نگاه کند. این که می خواهیم بخوانیم در شرح خوئی جلد دهم صفحه ۱۱۹، در شرح ابن ابی الحدید جلد نهم صفحه ۳۰۱، در شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۳۲۷، در شرح فی ظلال جلد دوم صفحه ۵۰۰. «لما عزم علي لقاء القوم بصفين» این طور گفت «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْجَوِّ الْمَكْفُوفِ» بارخدایا پروردگار آسمان برافراشته شده و فضای نگهداری شده «وَ الْجَوِّ الْمَكْفُوفِ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضاً لِلَّيْلِ وَ النَّهَارِ» که این فضا را محل گردش شب و روز قرار دادی «وَ مَجْرَى لِلشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ» فضایی که محل حرکت و سیر خورشید و ماه است «وَ مُخْتَلَفاً لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ» فضایی که محل حرکت و رفت و برگشت و طلوع و غروب ستارگان گردنده قرار دادی «وَ جَعَلْتَ سُكَّانَهُ سِبْطاً مِنْ مَلَائِكَتِكَ» پروردگارا سکان آسمانها را گروهی از ملائکه ی خود قرار دادی «لَا يَسْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ» از عبادت تو هرگز خسته نمی شوند «وَ رَبَّ هَذِهِ الْأَرْضِ» ای پروردگار خالق زمین «الَّتِي جَعَلْتَهَا قَرَاراً لِلْأَنَامِ» این زمین را مقر زندگی انسانها قرار دادی «وَ مَدْرَجاً لِلْهَوَامِّ وَ الْأَنْعَامِ» محل رفت و آمد حشرات، "هوام" جمع "هامه" حشرات، "انعام" جمع "نعم" به معنی چهارپایان، «وَ مَا لَا يُحْصَي مِمَّا يُرَي وَ مَا لَا يُرَي» مخلوقات فراوانی در سطح زمین قرار دارد، در خاک و در همان دریاها. اینها دو قسمند یکی "یُری" با چشم عادی دیده می شوند و قسم دیگر "لا یُری" با چشم عادی دیده نمی شوند. «وَ رَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً» پروردگار کوههای ثابت "رواسی" جمع "راسی" است به معنای ثابت «جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً» کوهها را میخ زمین قرار دادی. چون در قرآن کریم هم در چند جا کوهها میخ زمین شمرده شده اند (وَ الْجِبالَ أَوْتادا) در نهج البلاغه هم آمده «وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أَرْضِهِ» چه نقشی کوهها دارند؟ نقشهای مختلف. یکی از نقشها همین است که نقش میخ را دارند که به تخته ها کوبیده می شود. قطعات مختلف تخته را وقتی که بخواهیم به همدیگر پیوند کنیم که متلاشی نشوند با میخ اینها را با هم پیوند می کنیم. کوهها مخصوصاً امروز ثابت شده که یکی از نقشها این است. کوهها ریشه هایی دارند، ریشه های عمیق و این ریشه های عمیق قسمتهای مختلف زمین را، قطعات زمین را در بر گرفته و فشار اینها نمی گذارد که زمین متلاشی شود. چون زمین حرکتهای متعددی دارد. در حرکت انتقالی خود که فصول چهارگانه سال به وجود می آید، هر ثانیه ۳۰ کیلومتر، هر دقیقه ۳۰۰ فرسخ و در هر ساعت ۱۸۰۰۰ فرسخ زمین حرکت می کند. این حرکت شدید اگر واقعاً این میخهای محکم قطعات مختلف را در بر نگرفته و نگه نداشته بود متلاشی می شد. این است که یکی از نقشهای کوهها نقشهای فراوان دارد میخ بودنش است که اینجا هم همین را می گوید. «الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً وَ لِلْخَلْقِ اعْتِمَاداً» کوهها اوتادند و محل تکیه گاه مردمند. چه

معادنی در آغوش اینها وجود دارد. برفها و آبها در شکم اینها برف در قله ی اینها و آب در شکم اینها ذخیره می شود. در فصل بهار اینها به راه می افتد. فوائد فراوانی برای کوهها وجود دارد. چقدر در تغییر آب و هوا مؤثر هستند. حالا خطاب به خدا چه می خواهد؟! «إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَي عَدُوِّنَا فَجَنِّبْنَا الْبَغْيَ وَ سَدِّدْنَا لِلْحَقِّ» اگر به ما غلبه دادی، غلبه ی ما هم حساب دارد ما را از ظلم و از تعدی خودت نگاه بدار و قدمهای ما را در راه حق استوار بدار که این فتح و پیروزی وسیله ای برای برقرار ساختن حق و عدالت باشد «وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا» دشمن را بر ما غلبه دادی «فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ وَ اعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ» اگر دشمن بر ما غلبه کرد شهادت نصیب کا بگردان و ما را از تبهکاری و فتنه، خودت حفظ کن. حالا ذیلش «أَيْنَ الْمَانِعُ لِلذِّمَارِ» "ذمار" با ذال پیشامدهایی است که سوء و بد است. کجا هستند کسانی که در این جنگ در برابر جبهه ی کفر مانع باشند از پیشامدهایی که باعث نقص و ننگ و عار است برای مسلمانها. «وَ الْغَائِرُ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ الْحِفَاظِ» کجا هستند غیرتمندانی که در موقع سختی ها حفظ می کنند و نگه می دارند تا اینکه چیزی که لکه دار و مخدوش کند جامعه ی اسلامی را به وجود نیاید. «الْعَارُ وَرَاءَكُمْ وَ الْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ» عار پشت سر شماست فرار بکنید عار و ننگ است «وَ الْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ» بهشت در روبروی شماست. یعنی بالاخره شما جهاد کنید به شهادت برسید بهشت است و غالب هم شوید بهشت است. ولی پشت سر «الْعَارُ وَرَاءَكُمْ» این برای نمونه تتمه ی بحث دیروز که مجاهدین اسلام خودشان را بر سر این دو راهی می بینند و هر دو هم حسنی است. احدی الحسنیین است یا فتح و پیروزی احدی الحسنیین است یا شهادت هم احدی الحسنیین است.

از طرفی هم اسلام جداً مجاهدین را نهی می کند از تسلیم. چون خود تسلیم در برابر دشمن خودش یک نوع ننگی است. فرار ننگ است تسلیم هم ننگ است. این است که روایاتی ما داریم که در وسائل ۲۰ جلدی جلد ۱۱ صفحه ۶۴ باب ۲۸ از ابواب جهاد عدو. عنوان باب این است «عَدَمِ جَوَازِ الِاسْتِسْلَامِ لِلْأَسْرِ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ» اگر جراحت و زخم به تو به اندازه ای رسیده که دیگر قدرت جنگ نداری چاره نیست روی زمین افتاده ای اینجا دیگر خودت را آماده کرده ای برای اسیری. اگر این طور نیست باید بجنگی، کشته شوی. چون اگر نجنگی و اسیر شوی، خود اسارت یک نوع ذلتی است «عَدَمِ جَوَازِ الِاسْتِسْلَامِ لِلْأَسْرِ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ» جایز نیست تسلیم کنی خودت را برای اسیری بدون اینکه بدنت زخمی شود. این یک نوع تسلیم است. این برای مجاهد یک نوع ننگ است برای جبهه ی اسلامی یک نوع ننگ است. در این باب سه تا خبر ذکر کرده.

خبر سوم این است «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ» صفحه ۶۴ خبر سوم این است «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ» یعنی شیخ طوسی، که شیخ طوسی از طبقه ی ۱۲ است. به اسناد خودش از صفار نقل می کند او از طبقه ی هشت است از کتابش خبر را گرفته است. صفار هم از اجلای رواة ماست. اسناد شیخ طوسی هم به ایشان صحیح است «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ» معلوم است «عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ» نوفلی و سکونی روایاتهای اینها را فقهای ما نوعاً معتبر می دانند. نوفلی، حسین بن یزید نوفلی است. اهل ری است، از امامیه است. در توثیقش بحثی است. ولی حدیثی که به این ترتیب خوانده می شود نوعاً علمای ما عمل می کنند. «عَنِ السَّكُونِيِّ» محمد بن زیاد سکونی از عامه است. ولی از امام صادق عليه السلام خیلی حدیث دارد «عَنْ جَعْفَرٍ» در اینجا تعبیرش عن جعفر است، یعنی عن ابی عبدالله «عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالرَّايَةِ» پیغمبر صلی الله علیه و آله پرچم را برای جهاد ترتیب دادند و فرستادند «وَ بَعَثَ مَعَهَا نَاساً» به همراه پرچم عده ای را همراه کردند «فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَنِ اسْتَأْسَرَ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ فَلَيْسَ مِنِّي» هر کس در جنگ تن به اسارت بدهد بدون جراحت سنگین، ــیک وقت جراحت سنگین است قدرت حرکت ندارد دشمن می آید و برمی دارد و می رود اسیر است ــ اگر نه خیر این طور نیست «مَنِ اسْتَأْسَرَ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ فَلَيْسَ مِنِّي» هر کس تن به اسارت بدهد بدون جراحت سنگین «فَلَيْسَ مِنِّي».

خبر اول باب هم این است «لَمَّا بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِبَرَاءَةَ مَعَ عَلِيٍّ ع بَعَثَ مَعَهُ أُنَاساً وَ قَالَ مَنِ اسْتَأْسَرَ مِنْ غَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ فَلَيْسَ مِنَّا» هر سه خبر همین طور می گویند. می گویند اگر کسی بخواهد بدون جراحت سنگین تن به اسارت بدهد از ما نیست. در فرهنگ ما اهل بیت نیست تن به اسارت دادن. مگر یک وقت زخم زیاد برداشته و نمرده دشمن می آید و بر می دارد و می رود و الا باید بجنگد تا شهید شود. حتی این حدیث دوم این طور دارد که «عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ مَنِ اسْتَأْسَرَ مِنْ غَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ فَلَا يُفْدَي مِنْ بَيْتِ الْمَالِ» این وقتی برگشت دیگر از بیت المال چیزی بهش نمی دهند. به خاطر اینکه این رفته به جنگ ولی به وظیفه اش عمل نکرده «وَ لَكِنْ يُفْدَي مِنْ مَالِهِ إِنْ أَحَبَّ أَهْلُه» حالا این را اسیر کردند، ما چون این آدم، یک آدم شایسته ای نبود از بیت المال بهش نمی دهیم که آزادش کنیم. اگر دشمن از ما یک

پولی خواست که آزادش کند این را نمی دهیم. چون کـه بـه وظیفـه اش عمل نکرد. از مال خودش بدهند و آزادش کنند، مال خـودش اسـت، لا بأس به. اما از بیت المال [نه]. ای‌ن پافشاری اسلام است بـه اینکـه ایـن قبیل جریانها از افراد به وجود نیاید به عاقبتش فکر کنند. خلاصه همان طور که عرض کردیم از طرفی فرار کردن ننگ و عار است و تـن بـه آن در ندهند. از طرفی هم اسارت «مِنْ غَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ» یک معنی تسـلیم می دهد، به آن هم باید تن در ندهند. این بحث مقدمه بود.

می خواستم روز آخر بگویم. بنده الان ۶۶ سال است کـه در قـم هستم. سال ۲۲ شمسی بنده آمدم بـه قـم در سـن ۱۸ سـالگی و یکـی از کارهایم در این ۶۶ سال درس گفتن بوده. ولی هـیچ سـالی را مـن مثـل امسال ندیدم. از جهتی برای من تأسف بود از جهتی هم برای بنده باعـث خوشحالی بود. از جهت تأسف این بود که بسـیاری از افـراد بـرای مـن نوشته بودند و گفتند، ولی بنده چون در تشخیص خـودم اسـتقامت دارم ترتیب اثر ندادم. که این بحثها به چه درد می خورد؟ چون بیشـتر مـا از قرآن و نهج البلاغه استفاده کردیم. تاریخ معتبر و نهـج البلاغـه و قـرآن. بابا جان باید بحثهایی باشد که اصـل بـرائتی و تعـارض استصـحابی‌ن و مجهول التاریخ و معلوم ... اینها را به جان هم بیندازیم؛ اینطور بحثها بایـد باشد. اما این بحث بیشتر قرآن است، بیشـتر تـاریخ اسـت، بیشـتر نهـج البلاغه است. باور کنید بسیاری آمدند و بعد نیامدند. گفتند که اینجـوری است و نیامدند.

در حوزه باید یک تحولی ایجاد شود. می بینـیم کـه در جـواهر و غیر آن شاید از اول کتاب تا آخر کتاب جهـاد دو، سـه تـا آیـه بیشـتر نیست. با اینکه ما دهها آیه، صدها آیه درباره ی جهاد داریم. بحـث فقـه باید تغییر پیدا کند. البته کتاب صلاة و طهارت و اینها خیلی زیـاد بحـث شده. ولی کتاب جهاد که می رسیم، کتاب حدود که می رسیم می بینیم نه چون که طوری بوده که فقهای ما اعلی الله کلمتهم که همیشه با دید بسیار تکریم به آنها می نگریم، در زمانشان معمول نبوده خیلـی کمرنـگ بحـث شده و ما از این جهت سعی کردیم برای اینکه آنها جهاد را سه نوع کرده بودند، جهاد برای دعوت به اسلام، دفاع و بغاة. ما نه قسم جهـاد کـردیم برای نجات مستضعفان، خاموش کـردن فتنـه، بـا جبـاران و سـلاطین و ظالمان بحث کردن که در رأس آنها کار امام حسین علیه‌السلام بـود و زیـد بـن علی بن الحسین و شهدای فخ و اینها. جهاد بـا پیمـان شـکنان کـه (أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا) از این قبیل. جهاد برای اقامه ی عدل (لِيَقُومَ النَّـاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيد) و امثال اینها یادتان هست. ما ایـن طـور بحـث کردیم و توجه نکردند به اینها هـم در فرمانـدهی و سـازماندهیش فـرق دارد و هم در اهدافش فرق دارد و هم در مجاهدینش فـرق دارد. گفتـیم مثل (التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُون) اینـها را خواندیم اینها مجاهدین باید باشند. (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْـأَرْضِ أَقـامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَـرِ) قـرآن آیـات فراوان دارد در صفات مجاهدین که باید بحث شود. یکی را ما بحث کردیم اولی بود در اینکه باید مجاهدین بداننـد کـه بـا ایـن صـفات در معـرض امتحان هستند. با آیات قرآن بحث کردیم.

دوم خواستیم وارد شویم گفتیم که باید توجه داشته باشیم که فرار ننگ و عار است و نباید باشد. تسلی‌م نبای‌د باشد. حالا وارد می شویم به صفت دوم که صدق است. عجیب است واقعاً تکیه گاه اسـت. دومـین تکیه گاه برای مجاهدین صدق است. اما صدق به چه معنا؟ حـالا گـوش کنید نمونه اش معلوم می شود.

«وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ ع» ۵۵ است طبق شماره گـذاری فـیض الاسـلام. مجاهدین باید ساخته شوند. اینطور نیست که اعلام کنیم بیایید. باید نظـام اسلامی افرادی را به عنوان مجاهدین را سالها می توان گفت، ماهها بسازد با صفاتی مجاهدین اسلام باشـند. چـون حرکتشـان و جهادشـان بیـانگر عظمت و قدرت اسلام باشد و هدایت باشد. برای جلب توجه بـه اسـلام باشد و گفتیم باز روایات خواندیم. خیلی بحث الحمدلله انجام شد با توفیق و البته با شرکت شما عزیزان. بنده قدم اول برای یک تحولی در این قبیـل بحثها.

حالا کلام ۵۵ نهج البلاغه حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند دقت کنیـد «وَ لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَـا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَاناً وَ تَسْلِيماً وَ مُضِيّاً عَلَى اللَّقَمِ وَ صَبْراً عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ وَ جِدّاً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَـاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمَنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا» این را مـی خـواهم بگویم تکیه گاه بنده این کلمه است «فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِـدْقَنَا أَنْـزَلَ بِعَـدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» چون این چنین بودیم، مجاهدینی به این صفت خدا صدق ما را دید چون صدق ما را دید، خداوند دشمن ما را ذلیل کرد و بر ما هم نصرت فراهم کرد.

امروز روز فتح خرمشهر است. واقعاً چقدر در دنیـا نمونـه هـای فراوان وجود دارد در چنین روزی واقعـاً مجاهـدین اسـلام توانسـتند بـا صدق، در کتب اخلاق شش مرحله برای صدق است تـا صـدق حقیقـی باشد. در "جامع السعادات" نوشتم در "محجة البیضاء فی احیـاء الاحیـاء" صدق شش مرتبه دارد. آن شش تا که با هم جمع شد انسان صـادق مـی

شود. حضرت امیر علیه السلام فرمودند آن صدق کامل را چون ما داشتیم یعنی گفتار ما، رفتار ما، نگاه ما، عمل ما، فکر ما، اعتقاد ما همه هماهنگ بود اینها اگر هماهنگ باشد انسان صادق می شود. و خیلی کم است صادق. در حدیث داریم که نگاه نکنید به نماز شب خواندن و نماز فلان، صدق حدیث به ادای امانت است. این دو تا علامت خوبی و کامل بودن انسان است. «فَلَمَّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّي اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ وَ مُتَبَوِّئاً أَوْطَانَهُ» حالا دیگه وقت تمام شد بقیه ان شاء الله برای فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و یازدهم تاریخ: ۸۸/۳/۴

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث ما با توفیق پروردگار متعال در اوصاف مجاهدین بود. یکی از تفاوتهای جنگ معمولی با جهاد مربوط می شود به اوصاف مجاهدین که هر فردی نمی تواند خودش را جزء مجاهدین اسلام حساب کند. این اوصاف را باید توجه کنیم. چند تاست حالا. اولی بعد از اینکه مجاهدین باید خودشان متوجه باشند که در ورطه ی امتحان الهی قرار دارند و مراقب و مواظب باشند صفت اول گفتیم که صدق است. صدق یک محتوای بسیار عظیمی دارد. حضرت امیر علیه السلام در آن کلام ۵۵ از نهج البلاغه توصیف کردند که ما در جهاد چون صدق داشتیم، بر اساس صدق حرکت می کردیم خداوند کمک خود را بر ما نازل کرد و خداوند دشمن را ذلیل و سرکوب کرد. عبارت این است «فَلَمَّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا» با آن مقدمه که دیروز به عرض رسید در این کلام هست، «فَلَمَّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» خداوند چون دید که ما با صدق در ورطه ی جهاد شرکت کردیم چون این چنین بود به دشمن ما خداوند خواری و ذلت را فرود آورد و بر ما نصر را خداوند متعال عنایت کرد، ما پیشرفت کردیم. «حَتَّي اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ» تا اسلام در نتیجه ی این نوع جهادها استقرار پیدا کرد «مُلْقِياً جِرَانَهُ» "جران" به گردن شتر می گویند. به آن قسمت از گردن که به سر متصل است و آن آخر گردن است که موقعی که شتر می خواهد بخوابد آنجا را روی زمین می گذارد. به آن قسمت از گردن که در موقع خوابیدن شتر، نشستن شتر روی زمین قرار می گیرد به آن می گویند "جران". کنایه است، اسلام استقرار پیدا کرد مانند شتری که رام و آرام می گیرد، در نتیجه ی جهاد ما هم اسلام به همین ترتیب در جای خودش قرار گرفت. «حَتَّي اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ وَ مبوئاً [مُتَبَوِّئاً] أَوْطَانَهُ» اسلام در وطن خودش نشیمن کرد و قرار گرفت «وَ لَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ» اگر ما مانند شما بودیم ـکه بعداً می گوییم که حضرت امیر علیه السلام این خطابه را کجا بیان کردندـ اگر ما مانند شما بودیم نه ستونی برای دین برافراشته می شد و نه شاخه های درخت دین سبز می شد. خطاب به کسانی است که در جهاد کوتاهی داشتند. می گوید ما زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله این چنین بودیم، صدق داشتیم که اسلام پیشرفت کرد و این چنین «لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ» اگر آنچه شما انجام می دهید آن حال و وضعی که شما دارید اگر ما هم مثل شما بودیم «مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ» نه ستونی برای دین برپا می شد و نه درخت دین سبز و بارور می شد. پس شما بایستی اگر می خواهید که واقعاً نامتان در عنوان مجاهدین قرار بگیرد و نتیجه ای که مجاهدین به دست آوردند به دست بیاورید باید مثل ما باشید و الا با این وضعی که شما دارید اگر اسلام از اول این طور بود «مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ». «وَ ايْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً وَ لَتُتْبِعُنَّهَا نَدَما» قسم به خدا شما با این وضعی که دارید از پستان اسلام به جای شیر خون خواهید دوشید «لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً» با این وضعی که شما دارید به جای اینکه از پستان اسلام شیر بدوشید خون خواهید دوشید. «لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً وَ لَتُتْبِعُنَّهَا نَدَما» و کار شما باعث پشیمانی برای شما خواهد شد. بنابراین استشهاد در این کلام به آن کلمه است «فَلَمَّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ». بنابراین باید مجاهد صادق باشد و محور بحث امروز ما درباره ی صدق است.

احکام اسلام همه در یک رتبه نیستند. یعنی موضوعات احکام و عناوین بعضی از عناوین خیلی در اسلام مهم است. از جمله صدق است. روایات فراوانی است که خدا هر پیغمبری فرستاد در برنامه آن پیغمبر صدق الحدیث و اداء الامانة وجود داشت و برای شناخت اشخاص هم به نمازشان «لَا تَنْظُرُوا إِلَي كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ» و اینها «انْظُرُوا إِلَي صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ» هر کس در این دو تا همیشه مراقب باشد و عمل بکند و نمره ی بالا داشته باشد این آدم خوبی است. برای شناخت اشخاص، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه : یک سنگ محکی نشان می دهند؛ آن سنگ محک صدق الحدیث است و اداء الامانة. راست می گویند در همه جا ولو به ضررشان باشد. دروغ نمی گویند هیچ جا ولو به منفعتشان باشد.

حالا صدق این چنین جایگاه بلندی دارد. اما باز هم یک روایت دیگری شاهد این گفتار است از نهج البلاغه. مطلبی که عرض شد از کلام ۵۵ نهج البلاغه بود که آدرس شروح را هم دیروز گفتیم. اما در اصول کافی جلد دوم صفحه ۵۰ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيه» این حدیث تا نصفش به سه سند است. وقتی این سه سند از نصف به بعد پیوند می خورد می شود یکی. یعنی کلینی از سه استاد نقل می کند اول «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيه» این استادی است مال کلینی «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيه» دوم «و مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي» کلینی از « مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَي اَبو جَعفَر عَطار قُمی» و او از «أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي» این دو. سوم «وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِد» کلینی از عده

ای آن عده هم عدّه احمد، کلینی استاد زیاد داشت ۳۶ تا استاد داشت. کلینی از سه تا استاد می خواهد که حدیث نقل کند و هر سه استاد هم از یک نفر نقل می کنند «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيه» یک، «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَي» دوم، «وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِد» سوم، جمیعاً این سه تا نصف سند را پیوند می زند به بعدی. جمیعاً «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوب» آن سه نفر که در آن سه سند بودند هر سه از حسن بن محبوب که از اجلای طبقه ی شش است «عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاج» یعقوب السرّاج کوفی ثقةٌخیلی ها توثیقش کردند از طبقه ی پنجم است. در معجم الرجال الحدیث هم در جلد ۲۰ صفحه ۱۵۶ «فالرجل من الثقاة» خلاصه یعقوب السرّاج جزء ثقاة است. یعقوب فرزند ضحاک است از ثقاة است. «عَنْ جَابِر» دو تا جابر داریم جابر بن عبدالله انصاری و جابر بن یزید جوفی. جابر بن عبدالله انصاری که اسمش را می دانید و معروف است، خیلی جزء ثقاة است. ولی این خبر از جابر بن یزید است جابر بن یزید جوفی این هم خیلی جلیل القدر است. در حال حاضر نزدیک ۷۰ هزار حدیث از حضرت باقر و صادق علیهما السلام شنیده بوده. روزی هم می گفت یابن رسول الله من خیلی از شما حدیث شنیده ام به سینه ام سنگینی می کند ولی کسانی را پیدا نمی کنم که اینها را به آنها بگویم. حضرت فرمودند برو یک جایی چاهی بکن در بیابان و سرت را در آن چاه فرو کن و آن احادیث را بیان کن. بالاخره این چون خیلی جلیل القدر بود و با ائمه : مربوط بود و اینها از این جهت هشام و اینها خواستند که او را بکشند. ساکن کوفه بود آمده بود به مدینه. بعد آنجا حضرت باقر علیه السلام را ملاقات کرد و حرکت کرد یک مقدار از راه را که آمد دید که پشت سر یک قاصدی خیلی تند می آید. رسید و نامه ای داد به جابر، جابر نامه را خواند و نامه هم سر به مهر بود. سابقاً با موم و امثال اینها نامه را مهر می زدند که کسی باز نکند. جابر نامه را و گذاشت روی چشمش و [گفت] به چشم. تا آمد رسید به کوفه. به کوفه که رسید آن شب را ماند و صبح یک چوبی را سوار شد مثل بچه ها که تو کوچه ها بازی می کنند. سوار چوبی شده بود و چند تا استخوان هم به گردنش آویزان کرده بود و به مردم می گفت که این طرف و آن طرف بروید که اسب من به شما لگد نزند. بازیهای بچه ها را درآورد. بعداً چند نفر که از طرف هشام آمده بودند به کوفه برای دستگیری این با آن امیری که در کوفه بود آمدند نزدیک. وقتی که آن را نگاه کرد گفت الحمدلله راحت شدیم. برای من نامه آمده بود که این شخص را بگیرم و بفرستم برای شام و دستور کشتنش بود. اما الحمدلله دیوانه که شد دیگر با او کاری نداریم. حضرت باقر علیه السلام فرمودند مدتی این نقش را ایفا کرد برای خاطر خلاصی و راحت. این جابر بن یزید جوفی دارای مقام خیلی بلندی است. در معجم الرجال الحدیث هم جلد چهارم صفحه ۲۵ حالاتش را ذکر کرده.

«جابر بن یزید جوفی عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ باقر ع قَالَ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْإِيمَانَ عَلَي أَرْبَعِ دَعَائِمَ» ایمان چهار پایه دارد "دعائم" جمع "دعامه" به معنی ستون است «عَلَي الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ» این چهار تا پایه ی ایمان هستند. به ادعا درست نمی شود. صبر و استقامت، یقین، عدل در رفتار و جهاد «إِلَي أَنْ قَالَ وَ الْجِهَادُ عَلَي أَرْبَعِ شُعَب» جهاد هم چهار تا شعبه دارد «الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ» شاهد ما اینجاست. جهاد چهارتا پایه دارد یکی «الصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ» است. "مواطن" جمع "موطن" موطن به آن مشهدی می گویند که در آنجا جهاد صورت می گیرد. به آن عرصه و جبهه ای که جهاد در آن صورت می گیرد. در آنجا صادق بودن این علامت ایمان است و صدق در اینجا تکیه گاه است «وَ الصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَ شَنَآنِ الْفَاسِقِينَ» شنآن یعنی بغض و اینها. بنابراین این هم شاهد همان کلامی است از نهج البلاغه که آنجا صدق بود و اینجا هم صدق است. بنابراین یکی از صفات مجاهدین این است که باید صادق باشند.

حالا صدق به چه معناست؟ در کتاب "المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء" مال ملا محسن فیض کاشانی است. کتاب اخلاقی بسیار مهم اخیراً در هشت جلد چاپ شده. المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء. یعنی راه روشن. محجة یعنی راه روشن. چون برای اینکه غزالی در احیاء علوم به قول خودش احیاء علوم نوشته و این احادیثی در اخلاق زیاد دارد از ائمه : نقل نمی کند. خیلی کم. غزالی سنی است. آقای امینی در الغدیر دارد که غزالی بعداً برگشته. کتابی به نام "سر العالمین" نوشته که کلامش را نقل می کند. اما در موقع نوشتن احیاء العلوم این شخص سنی بسیار متعصبی بوده. حتی می گوید که لعنت بر یزید جایز نیست. لعنت بر قاتلین امام حسین جایز نیست. شاید توبه کرده باشد. احوط این است اگر کسی لعن کرد بگوید ان لم یتب. این جور بگوید لعن الله یزید ان لم یتب، لعن الله شمر ان لم یتب. از این قبیل حرفها زیاد در احیاء العلوم وجود دارد. کتابی است به نام "تلویث ابلیس" این لغزشهای غزالی را نوشته که چقدر غزالی در کتاب احیاء العلوم لغزشهای فراوان داشته.

این کتاب، کتاب اخلاقی شناخته می شد. ملا محسن فیض کاشانی واقعاً توفیقی دارد در تألیف. کمتر کسی است مانند ملا محسن فیض کاشانی تألیف زیاد داشته باشد آن هم در رشته های مختلف. تفسیر

صافی، تفسیر اصفا، وافی کتابهای زیاد دارد ایشان معلوم می شود این مرد، ملا محسن فیض کاشانی بسیار بسیار خوش استعداد بوده. خیلی منظم هم درس خوانده منظم هم نوشته تا توانسته این همه آثار از خودش بگذارد. داماد ملاصدرا است. این لقب را ـملا محسن فیضـ همان ملاصدرا داده. دو تا شاگرد مبرز داشته. یکی فیاض و یکی فیض. فیاض صاحب گوهر مراد است. اهل لاهیجان است. فیاض لاهیجی، شرح تجریـد هم دارد. آن یک داماد ملاصدرا است. یک داماد هم همین ملا محسن فیض کاشانی است. داماد بزرگش ملا محسن فیض است و کوچکتر فیاض است. گله کرد دختر ملاصدرا که چرا به آن فیاض دادی صیغه ی مبالغه ولی به شوهر من فیض لقب دادی. ملاصدرا جواب داد که این مبالغه که بیشتر از آن است که این فیض است. آن بالاخره ذاتٌ له الفیض ولی این جرثومه ی فیض است. بنابراین شما گله نکنید.

خلاصه ملا محسن فیض کاشانی در تألیفات بسیار بسیار موفق بوده و کتابهای فراوان دارد. یکی از کتابهای ایشان المحجة البیضاء در ۸ جلد چاپ شده و در پاورق احادیث ما همه آدرسش هست و سعی کرده که آثار اهل بیت : را هم در علم اخلاق بیاورد. در جلد هشتم که آخرین جلدش است درباره ی صدق است. ایشان می گوید که صدق شش چیز است. دقت کنید. اگر این شش تا باشد انسان می شود صادق، نباشد انسان صادق نیست. اول صدق در مقام خبر. یعنی مطابقة القول مع الخارج. می گوید زید آمد. اگر زید آمده باشد راست است و الا دروغ است. پس اولین مرتبه ی صدق مطابقة القول با واقع و با خارج است «ان کان مطابقٌ صادقٌ و الا کذبٌ»، دوم از مرتبه ی صدق آن است که صدق با عقیده مطابق باشد، با عقیده ی شخص. مثلاً در سوره ی منافقون سوره ی ۶۳ قرآن (إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُون) معنایش چیست؟ یعنی منافق چیزی را که می گوید با عقیده اش مطابق نیست. پس دومین معنای صدق مطابقة القول مع اعتقاد گوینده. سوم مطابقتش با اراده و عزم شخص است. شما می گویید من فردا فلان کار را خواهم کرد. اگر اراده نداشته باشید یعنی دروغ است. مثل یک دروغ است که آن حرفی که انسان از طرف خودش می گوید که من فلان کار را خواهم کرد در لحظه ی گفتن اراده اش هم همین باشد. اگر اراده دارد به آنچه که می گوید که من فلان کار را می کنم صادق است. اگر اراده ندارد دروغ می گوید. می گوید فلان کار را می کنم ولی فردا فلان کار را نخواهد کرد. از اول هم اراده ندارد که بکند بیخودی دارد می گوید. بنابراین سومی مطابقة قول با عزم و اراده ی شخص آنجا که اخبار است و از طرف خودش است. چهارم این است که شخصی یک حرفی می زند و وعده ای می دهد ولی به آن وعده اش بعداً وفا نکند. ممکن است موقع گفتن هم اراده داشته باشد ولی بعداً عمل نکند، به وعده ی خود وفا نکند. این هم قسم چهارم از صدق است. اگر عمل کرد به انچه که می گوید صادق است اگر نه می شود کاذب. وعده هایی بدهد و عمل نکند. (رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه) قرآن می گوید که اینها عهد بسته بودند در راه خدا کشته شوند. حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بود و جعفر بود و حمزه بود و (صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه). پنجم راجع به عمل شخص است. عملها همیشه یک لوازمی دارند، حاکی از مطالبی هستند. اگر آن حکایت و آن عمل که حاکی از آن است درست باشد صادق است و الا صادق نیست. مثل کسی که نماز می خواند (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِين) ولی حواسش پیش بازار و کوچه و خیابان و رفت و آمد است. دروغی دارد نماز می خواند. چون ظاهر این عمل، قالب این عمل حاکی از یک محتوای خاصی است، شما باید وقتی که این عمل را انجام می دهید آن محتوا را در نظر بگیرید. محتوا را در نظر بگیرید می گویید که این نماز دروغی می خواند. این است که آن ظاهر با آنچه که مرتب بر آن است از لوازم آن است با آن توأم شد، نماز راستی دارد می خواند و الا... . همان دعا را هم همین طور می گوید (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض) این را می گوید یعنی زبانش این طور می گوید ولی قلبش یک جای دیگه است. خلاصه این است که اگر آن عمل هماهنگ است با آن اثری که مترقب بر آن عمل است، متوقع از آن عمل است، صادق و الا کاذب است. ششم این است که هر کس در یک دینی است مثلاً در دین اسلام دین، یک علائم و آثاری دارد. اگر آن علائم و آثار مثلاً کسی که دین دارد باید خوف خدا داشته باشد محبت خدا، توکل بر خدا، رجاء و از این قبیل چیزها. اگر کسی بگوید دین دارم و این چیزها را نداشته باشد می گویند دروغ می گوید که من مسلمانم و حال اینکه اینها را ندارد. این شش تا که عرض کردم هم در جامع السعادات است مال حاج ملا مهدی نراقی. البته می توان گفت که جامع السعادات از همان ملا محسن گرفته. برای اینکه ملا محسن در سال ۱۰۹۴ آن وقتها وفات کرده. در اواخر قرن یازدهم. ولی حاج ملا مهدی نراقی در سال ۱۲۱۲ وفات کرده. این از علمای قرن سیزدهم است اواخر قرن دوازده، اوایل قرن سیزده. تقریباً ۲۰۰ سال ملا مهدی نراقی از ملا محسن فیض کاشانی متأخر است. حاج ملا مهدی نراقی جامع السعادات را نوشته. آنجا همین شش قسم صدق هست. ولی خوب متقدم بر آن ملا محسن فیض کاشانی است. بعد پسر حاج ملا مهدی نراقی، حاج ملا احمد آمده

و معراج السعادة را نوشته. معراج السعادة تقریبا فارسی همان جامع السعادات است. یک مقدار هم که خودش ادیب بوده یک قدری اشعار هم اضافه کرده. خلاصه این شش مرتبه برای صدق بود. منظور بنده این بود که صدق خیلی مقام است. این شش تا اگر باشد شخص صادق است و کسی هم که صادق باشد در جهاد خداوند به او کمک می کند. «فَلَمَّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ».

کلام حضرت امیر علیه السلام که این کلام از او بود «فَلَمَّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» این کلام را حضرت امیر علیه السلام کجا گفته؟ این کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کلام ۵۵ نهج البلاغه بعد از مقتل محمد بن ابی بکر، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محمد بن ابی بکر را فرستادند به مصر ه برود و مصر را اداره کند. مصر خیلی مهم بود. در زمان عمر مصر فتح شد و در قلمرو کشور اسلامی واقع شد. ولی بعداً حضرت امیر علیه السلام که کسی را فرستاد معاویه هم می خواست که آن را تصرف کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محمد پسر ابوبکر را فرستادند آنجا. محمد پسر ابوبکر در آغوش امیرالمؤمنین علیه السلام بزرگ شد. چون برای اینکه بعد از مردن ابوبکر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زوجه ی او را که اسمش اسما بود به ازدواج خود درآورد. این محمد بچه بود آمد خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام و در خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام بزرگ شد و به طوری هم این شخص حق شناس شد که از شیعیان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام شد. در سن ۲۸ سالگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این را می فرستد برای مصر که برود و کشور مصر را اداره کند. نامه ی ۲۷ نهج البلاغه نامه ی حضرت امیر علیه السلام است به این شخص که برود و مصر را اداره کند. اولش هم این است «فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَك» توصیه می کند که چطور رفتار کن در مصر. نامه ی ۲۷ نهج البلاغه است. محمد حرکت می کند برای اداره ی کشور مصر و می رود آنجا. معاویه از آن طرف عمروعاص را می فرستد با یک نفر دیگر به نام معاویة بن خدیج بروند مصر و نگذارند که محمد بن ابی بکر آنجا کارش پیشرفت کند. بلکه محمد بن ابی بکر را بکشند و مصر را از تصرف امیرالمؤمنین علیه السلام در بیاورند و وسیله ی مهم هم پیراهن عثمان است. که اینها می گویند که عثمان مظلوم کشته شد، علی علیه السلام هم قاتل عثمان است، محمد هم جزء همانهاست که در کشتن عثمان دخالت داشته. محمد هم حرکت کرد و در آنجا به شهادت رسید.

محمد بن ابی بکر یک شعری کنار قبر پدر خود خوانده «یا ابانا قد وجدنا ما صلح/ خاب من انت ابوه وافتضح/ انما اخرجنی منك الذي/ اخرج الدر من الماء الملح/ یا بنی الزهراء انتم عدتی/ وبکم فی الحشر میزانی رجح/ وإذا صح ولائی فیکم/ لا ابالی أی کلب قد نبح » خطاب به پدرش است «یا ابانا قد وجدنا ما صلح» ما کسی که صلاحیت ولایت و خلافت داشته باشد پیدا کردیم آن هم امیرالمؤمنین علیه السلام است «خاب من انت ابوه وافتضح» کسی که تو پدرش باشی این خائب است و دچار خسران است و دچار افتضاح و رسوایی «انما اخرجنی منك الذي/ اخرج الدر من الماء الملح» آن خداوندی که از دریای شور درّ پدید می آورد، از صلب تو هم مرا که حق شناس هستم و ولایتمدارم به وجود آورده «یا بنی الزهراء انتم عدتی» ای فرزندان زهرا شما پناهگاه ما هستید «وبکم فی الحشر میزانی رجح» در روز قیامت میزان من بواسطه محبت شما سنگین می شود و رجحان پیدا می کند «وإذا صح ولائی فیکم» وقتی ولای من در باره ی تو صحیح باشد «لا ابالی أی کلب قد نبح» دیگر نمی ترسم که هر کلبی هر صدا می کند، بکند.

خلاصه محمد بن ابی بکر هم در مصر مشغول کار خودش است ولی عمروعاص و آنها آمدند با لشکرش و بالاخره درگیری به وقوع پیوست. در این درگیری محمد بن ابی بکر به شهادت رسید در سن ۲۸ سالگی.

در این شرح نهج البلاغه فی ظلال و اینها که بعداً می گویم که آدرس دارد این مطلب، محمد بن ابی بکر را بعد از کشتن گذاشتند در جثه ی الاغ و سوزاندنش ولی ایشان می گوید که زنده سوزاندند. محمد بن ابی بکر کشتنش به این ترتیب بود. لشکریان معاویه محمد بن ابی بکر را در جنگ بعد از اینکه غالب شدند گرفتند و گذاشتند تو جثه ی الاغ و بدنش را سوزاندند. این خبر بسیار بسیار غم انگیز به حضرت امیر علیه السلام رسید. حضرت امیر علیه السلام این نامه را دارد نامه ی ۳۵ نهج البلاغه است «و من کتاب له ع إلى عبد الله بن العباس بعد مقتل محمد بن أبی بکر» بعد از اینکه محمد در مصر کشته شد حضرت امیر علیه السلام به عبدالله بن عباس که در بصره بوده این نامه را نوشته. «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتُتِحَتْ» مصر از دست ما گرفته شد و مفتوح شد از طرف دشمنان ما «وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدِ اسْتُشْهِدَ» و محمد هم به شهادت رسید «فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً نَاصِحاً وَ عَامِلًا كَادِحاً وَ سَيْفاً قَاطِعاً وَ رُكْناً دَافِعاً» من به حساب خدا می گذارم برای من فرزندی بود خیرخواه، عاملی بود بسیار فعال، شمشیری بود برنده، رکنی بود مدافع. این کلمات حضرت امیر علیه السلام در نامه ای که برای عبدالله بن عباس نوشتند. عبدالله بن عباس هم چون خیلی علاقه داشت دیگر، از بصره آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام. دید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی منقلب است و گریه می کند و تسلی داد. بعد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این طور فرمودند «فَوَاللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ

لِقَائِی عَدُوِّی فِی الشَّهَادَةِ وَ تَوْطِینِی نَفْسِی عَلَي الْمَنِيَّةِ لَأُحْبَبْتُ أَلَّا ابقي مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْماً وَاحِداً وَ لَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَداً» خدا می داند که اگر من طمعم و آرزویم در موقع برخورد با دشمن در شهادت نبود و خودم را آماده نکرده بودم بر مرگ، دوست نداشتم که یک روز دیگر زنده بمانم.

دیروز یکی از علما که اینجا بود ـحالا نمی دانم امروز هستندـ گفتند که فقهای ما در استدلالهای فقهی خودشان به نهج البلاغه توجه نمی کنند. همین طور است ولی ما با همان مشیی که داریم استفاده می کنیم که در موضوع جهاد چطور باید رفتار شود، آمادگی برای شهادت. این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که نوشته به عبدالله بن عباس و خبر از شهادت محمد می دهد این را مطالعه کنید مطالب فراوان دارد.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و دوازدهم تاریخ: ۸۸/۳/۹

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

عرض کردیم که اوصافی از نظر اسلام در مجاهدین معتبر است که با توجه به این شرایط و اوصاف جهاد، جهاد اسلامی می شود. یکی از آنها که مورد بحث ما بود صدق بود. صدق و راستی کلمه ی بسیار پر محتوایی است و یکی از معیارهای بسیار مهم شناخت هر انسان. «الانسان اما صادق او ساقط» انسان یا صادق است یا ساقط. یعنی کسی که صادق نیست ساقط است. از مقام و موقعیت انسانیت ساقط است. ما شش تا مرحله بر اساس کتب اخلاق برای صدق عرض کردیم. کسی که در این شش مرحله ممتاز باشد، واجد این شش مرحله از مراحل صدق باشد، این صادق است. از کتاب جامع السعادات نراقی و از محجة البیضاء حاج ملا محسن کاشانی.

در آیات قرآن هم خداوند متعال صادق را معرفی کرده. یکی از آیات آیه ی ۱۷۷ از سوره ی بقره است سوره ی دوم قرآن کریم (لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) ملاحظه می کنید این آیه یک آیه ی بسیار جامعی است از معرفی صادقین و متقین. آیه ی ۱۷۷ از سوره ی بقره سوره ی دوم قرآن کریم. کل احکام اسلام خلاصه اش در این آیه مذکور است. برای اینکه احکام اسلام به طور خلاصه به سه فصل بر می گردد. فصل اول فصل اعتقاد است. معارف اعتقادی اسلام. فصل دوم فصل اخلاق است. معارفی که به روحیات و ملکات انسانها مربوط می شود. فصل سوم فصل عمل، واجبات و محرمات و اینها. در این آیه هر سه ذکر شده اول آیه که (لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ) در این معنا است بعد از اینکه قبله تحول پیدا کرد، پیغمبر ﷺ تا هنگامی که در مکه بود سیزده سال بعد از بعثت نماز به طرف بیت المقدس خوانده می شد، نه به طرف کعبه، بعد هم که آمدند مدینه تا هفده ماه تقریبا نماز به طرف بیت المقدس خوانده می شد. ولی یک روزی در نماز ظهر پیغمبر ﷺ به طرف بیت المقدس مشغول نماز بود، جبرئیل نازل شد و دو رکعت که به طرف بیت المقدس خوانده بود پیغمبر ﷺ را برگرداند به طرف کعبه. یک مسجد ذی القبلتین در مدینه بود، چون خیلی از آثار را در مدینه عربستان سعودی از بین برده در مدینه و مکه. اصلا به طور کلی هر آثاری که ارتباط با اهل بیت دارد، یکی از جنایتهای عربستان صعودی از بین بردن این قبیل آثار است. خیلی از آثار بنده خودم سال ۴۴ اولین دفعه که رفتم مکه خیلی از آثار بود، حالا که می روی همه از بین رفته. بیت الاحزان آن موقع بوده حالا دیگه نیست. قبر پدر پیغمبر ﷺ در مدینه بود حالا دیگه نیست. همه ی آنها را محو کردند، آثاری که با اهل بیت ارتباط دارد، هر آثاری که ایرانیها و شیعه ها به آن توجه دارند آن آثار را به تدریج عربستان صعودی و وهابیت از بین برده. خلاصه آن مسجد مسجد ذی القبلتین است که نصف نماز به طرف بیت المقدس و نصف دیگر به طرف خانه ی کعبه اقامه شد.

باز یک بحث مهمی است در اینکه این تحویل قبله که صورت گرفت بحثی به وجود آمده بود قرنها در اینکه بعضی از مساجد مدینه انحراف از کعبه دارند. یک مقداری انحراف دارند. ناچار بودند توجیه کنند که اینها معلوم می شود که وسعتی در امر قبله هست. که انحراف ده درجه و پانزده درجه مثلاً مؤثر نیست. بالاخره تا اینکه این بحث در بحث قبله ی المیزان تا حدی وجود دارد. کتابی است به نام "تحفة الاجله" مال "سردار کابلی" در علم هیأت خیلی وارد بوده، طول و عرض بلاد و انحراف قبله ها، که در بحث قبله ما بحث کردیم با توفیق پروردگار، متعرض شدیم. خلاصه آن سردار کابلی که یک نفر بوده که در علم هیأت خیلی وارد بوده و کتاب تحفة الاجله کتاب بسیار خوبی است که مال ایشان است، آیت الله طباطبایی هم در المیزان از ایشان نام برده، ایشان بالاخره با آن آلات و ابزار رصدی که تمام فاصله ها را، درجات طول و عرض جغرافیا را، همه را حساب می کند، با آن آلات ابزار سردار کابلی وسط آن محرابی که پیغمبر خدا ﷺ در وسط نماز برگشت به طرف خانه ی کعبه، می گوید وسط آن محراب به وسط ناودان خانه ی کعبه می خورد، این قدر دقیق است. این را هم یکی از معجزات پیامبر خدا ﷺ حساب کرده که در وسط نماز طوری برگردی از بیت المقدس به طرف قبله طوری دقیق باشد که وسط آن محرابی که ساخته شد به عنوان این نماز به وسط ناودان خانه ی کعبه می خورد.

بعد از اینکه تحول قبله به وجود آمد به این ترتیب خیلی بحثها به وجود آمد. القاء بحث هم بیشتر از یهودیها بود. چون آنها عنایت به بیت المقدس داشته و دارند. القاء بحث این بود که اگر این نمازها که واقعا تا الآن خوانده شد به طرف بیت المقدس صحیح بود چرا برگردیم به طرف

کعبه؟ اگر اینها باطل بود چرا از اول پیغمبر ﷺ و اصحاب به طرف بیت المقدس نماز می خواندند؟ از این قبیل شبهه ها میان مردم مطرح می کردند. معلوم است که اسلام، اسلامی است که لازم نیست که یک موضوع از موضوعات همیشه بر یک حال باشد. بواسطه طرو عوارض و مصالح و مفاسد تغییراتی به وجود می آید. تا آن موقع آن مصلحت بود این موقع این مصلحت است. ولی بالاخره دنبال این را گرفته بودند و مجادله هایی، گفتگوهایی صورت می گرفت. این آیه نظر به آن هم دارد (لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ) "بِرّ" یعنی کار خوب ولی کار خوب با وسعت را می گویند. چون برّ از بَرّ است و بَرّ مقابل بحر است بَرّ یعنی صحرا، بحر یعنی دریا به آن صحرای وسیع می گویند بَرّ. خیر وسیع در این نیست که شما چهره ی خود را به طرف مشرق و مغرب برگردانید، بیت المقدس یا کعبه، این نیست. بلکه برّ این است (وَ لكِنَّ الْبِرَّ) در سه چیز است اول ایمان (مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ) ایمان به ملائکه از معارف اعتقادی مهم اسلام است. قرآن کریم از ملائکه به عنوان (فَالْمُدَبِّراتِ أَمْرا) به عنوان (تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) از این قبیل آیات قرآن دلالت دارد به اینکه خداوند متعال ملائکه را عهده دار آوردن وحی و اداره ی بسیاری از امور به عنوان تسبیب اسباب خدا قرار داده. به اینها باید ما ایمان داشته باشیم. ایمان به خدا و روز آخر و ملائکه (وَ الْكِتابِ) کتابهای آسمانی (وَ النَّبِيِّينَ) اینها معارف اعتقادی است. بعد (وَ آتَي الْمالَ) که از معارف عملی است (عَلي حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبي وَ الْيَتامي وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ السَّائِلينَ وَ فِي الرِّقاب) اینها اعطای مال است و امر امر عملی. (وَ أَقامَ الصَّلاةَ) امر عملی (وَ آتَي الزَّكاةَ) اینها معارف عملی اسلام هستند. بعد اخلاقی، (وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا) وفای به عهد، این از معارف اخلاقی اسلام است. (وَ الصَّابِرِينَ) همین طور اخلاقی است (فِي الْبَأْساءِ) بأس یعنی فقر و نداشتن اموال (فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ) ضرّاء یعنی چیزی که موجب ضرر به انسان می شود. زخمی وارد شود کسی مثلاً مالی را طوفان و سیل ببرد و امثال اینها (وَ حِينَ الْبَأْسِ) آن جهاد است. بأس یعنی جهاد. (أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) قرآن در اینجا صادقین را معرفی کرده آیه ی ۱۷۷ از سوره ی بقره.

باز یک جای دیگر هم قرآن دارد در سوره ی حجرات است سوره ۴۹ قرآن کریم. (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) این آیه ی ۱۵ از سوره ی حجرات سوره ی ۴۹ قرآن کریم است. در هر دو این آیات جهاد هم ذکر است. اینجا جهاد (بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ) بود آنجا هم (حِينَ الْبَأْسِ) که جهاد بود. خلاصه در دو جای قرآن کریم به این ترتیب که ملاحظه می فرمایید خداوند متعال صادقین را (الَّذِينَ صَدَقُوا) را معرفی کرده.

باز در قرآن کریم آیه ای هست که شأن صداقت را بسیار بالا (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) آیه ی ۱۱۹ از سوره ی توبه است (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) در تفسیر برهان ۱۴ خبر ذکر کرده که صادقین مراد ائمه : است. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) تفسیر برهان جلد سوم صفحه ۵۱۵ تا ۵۱۷ نقل ۱۴ خبر در تفسیر آیه. آیه هم آیه ی ۱۱۹ از سوره ی توبه بود که عرض شد. از پیغمبر ﷺ و حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام و حضرت امیر علیه السلام و از اینها که مراد از صادقین در این آیه پیغمبر ﷺ و ائمه : است. (مَعَ الصَّادِقِينَ).

بالاخره بحث ما در این است که یکی از صفات بسیار ممتازی که در مجاهدان معتبر است صدق به آن معنا است. که حضرت امیر علیه السلام فرمودند «فلما رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» ما در جنگها این چنین و آن چنان بودیم. کلام ۵۵ نهج البلاغه بود. نمونه هایی ذکر کردند از اینکه در جنگها چقدر با اراده و ایمان و عزم قاطع شرکت می کردند و چقدر از مرگ و شهادت استقبال می کردند، ذکر کردند. بعد گفتند وقتی خداوند متعال ملاحظه کرد که ما تا این حد صدق داریم «بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» خداوند نصرت خود را بر ما نازل کرد و برای دشمنان ما هم ذلت و خواری فراهم آورد. «لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ» اگر ما مثل شما بودیم ستونی برای دین راست نمی شد و هیچ درختی از درختهای دین شکوفه نمی کرد و سبز نمی شد. این کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

بافت این بحثها همین است، بحث جهاد. بنده روز قبل از این چند روز تعطیلی که مطلب صدق را بحث می کردیم یکی از رفقا که اینجا نیست، دأب بعضیها است که بعضی از روزها می آیند و بعضی از روزها نمی آیند و این طور هیچ وقت کس پیشرفت نمی کند. یوم و یوم لا شرکت کند، پیشرفت حاصل نمی شود. در حالات علما داریم که یک روز از بحثی که می رفتند تعطیل نمی کردند. مثلا نوشته که میرزا حبیب الله رشتی ۲۰ سال در درس شیخ انصاری شرکت کرد، یک روز تعطیل نکرد. این خیلی مهم است هر درسی که انسان انتخاب کند انتخابش اختیاری است ولی باید به آن بحث خیلی اهمیت بدهد، بنویسد، مطالعه کند، پیش مطالعه کند، شرکت کند. خلاصه در عین حال که نیستند چون بحث مربوط به جهاد بود ما جوابش را عرض می کنیم.

سوال کردند به اینکه شما می گویید که «فَلَمّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» سوال این بود که اگر سید الشهداء علیه السلام و یارانش در جریان کربلا با صدق گام برنمی داشتند؟! چرا آنها شکست خوردند و دشمن غالب شد؟! ما ناچاریم بر اساس فرهنگ اسلام فصلی را اینجا مطرح کنیم و آن خیلی مهم است. آیا نصر را، فتح، در فرهنگ اسلام به چه معناست؟ دوم آیا غلبه و غالبیت و مغلوبیت به چه معنا هست؟ چون در فرهنگ اسلام این کلمات یک محتوای دیگر دارد، غیر از آنچه که مردم فکر می کنند. مردم فکر می کنند که در برخوردها هر کس کشت و تخریب کرد و خلاصه غالب شد، آن کسی که کشته شد مغلوب شد. این اولی فاتح شد، پیروز شد ولی آن دومی فاتح نشد. این یک حساب این جوری دارند. پس ما در باره این دو کلمه به مناسبت بحث جهاد که خیلی مناسب است و می خواستیم در نتیجه بگوییم حالا متعرض این دو موضوع می شویم. یکی مسئله ی فتح و نصر است و دیگر مسئله ی غلبه است. غالب و مغلوب کی است؟

اما مسئله ی اول که مسئله ی نصر و فتح و پیروزی و اینها که رابطه دارد با سعادت و اینها. ببینیم که فاتح و پیروز در برخوردها چیست؟ آن چه عامه ی مردم قضاوت کنند با صرف نظر از عناوین و عبارات اسلامی شاید همین طور فکر می کنند. هر کس مثل هلاکو و تیمور فاتح شدند مثلا، فرض کنید آمریکا وارد شد به عراق فاتح شد. در افغانستان هم فاتح شد. فتح و پیروزی در کشتن و تخریب و کنار زدن رقیب را فتح و پیروزی می دانند. اما اسلام این جور نمی گوید. اسلام آن هدف را حساب می کند. تا هدف چه باشد. بر اساس هدف چند جور جنگ داریم. جنگ نظامی یک جنگ است، جنگ اقتصادی یک جنگ است، جنگ سیاسی یک جنگ است، جنگ اعتقادی و فکری و فرهنگی هم یک جنگ دیگری است. بله اگر جنگ، جنگ نظامی است فقط هدف، هدف نظامی گری و کشورگشایی و توسعه دادن قلمرو سلطه و اینها باشد مثل جنگ روم و ایران با هم می جنگیدند (الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَي الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ) مقصود چی بوده؟! مقصود این بوده که روم می خواسته قلمرو سلطه ی خود را کشورگشایی خود را توسعه بدهد. ایران هم در مقابل می خواسته این کار را بکند. در این جنگ که هدف، هدف نظامی و توسعه ی قلمرو قدرت و سلطه است همین است. هر کس کشت و تخریب کرد و دشمن را کنار زد او غالب است. آن یکی که کشته شد مغلوب است. حالا غلبه را بگذاریم کنار. آن فاتح است و این هم شکست خورده است. اما در جنگهای اقتصادی این نیست. مثلا در جنگهای اقتصادی هدف اقتصاد را قبضه کردن موازین اقتصادی و مجاری اقتصادی است. جنگ انگلستان با هندوستان. این وارد شده نمی خواهد که هندوستان جزء قلمرو انگلستان باشد. مقصود این است که در اینجا بخواهد کالاهای تولید شده ی خودش را صادر کند، اینجا بازار مصرف باشد برای انگلستان. منابع ثروت این را، ذخایر اقتصادی این را، قبضه کند و ببرد مثل جنگ نفت و امثال اینها. اینها جنگ، جنگ اقتصادی است. هر کسی که توانست اقتصاد طرف را قبضه کند زیر قلمرو قدرت خودش در بیاورد آن البته اینجا پیروز است، فاتح است. هر کسی که جریان اقتصادی خود را از دست داد این معلوم است که این شکست خورده است. در جنگ اقتصادی این طور است. در این جنگها هدف، هدف اقتصاد است، هدف مال و ثروت است، هدف منابع ثروت است. سوم اینکه هدف سیاست است. یعنی یک دولتی می خواهد که سیاست و مدیریت امور یک کشور را قبضه بکند. دو دولت با هم رقیب هستند، با هم برخورد دارند، هدف سیاست است. اینجا هر کدامش آن یکی را کنار زد با تشکیل فراماسونهایی با قدرت استکباری خودش آن را زیر سلطه ی خودش درآورد، وزرای شما وکلای شما تمام پستهای کلیدی شما را ما معین می کنیم. اینجا آن کسی که به این هدف رسید معلوم است که این فاتح است. آن کسی که در این هدف تحت تأثیر قرار گرفت و شکست خورد آن پیروز نیست. اما یک جنگ دیگر هم اسلام دارد. اسلام عنایت به این دارد. هدف، هدف فکر و فرهنگ است، اعتقادی است. یزید با امام حسین علیه السلام برخورد دارند. اما یزید می خواهد اصلاً این فکر اسلامی را، فرهنگ اسلامی را، فرهنگ اهل بیت : را نابود کند. هدف آن است. امام حسین علیه السلام هم می خواهد که هدف اهل بیت : را، اسلام ناب را می خواهد که زنده کند. فاتح کیست؟! فاتح امام حسین علیه السلام است مسلّم. چون این با ترتیب عاشورا و کربلا یک مکتبی را به وجود آورده که این فرهنگ روز به روز تلألؤ بیشتر دارد. در دنیای کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا این فرهنگ، یک فرهنگ غالبی است، روز به روز هم موج بیشتری ایجاد می کند. غالب امام حسین علیه السلام است و مغلوب و منکوب هم یزید است. بنابراین ما نبایستی همین طور فکر کنیم که هر کس کشت، غالب شد، فاتح شد و هر کس هم که کشته شد این شکست خورد. شکست خوردن و شکست دادن و فاتح شدن و فاتح نشدن روی این باید حساب کنیم.

حالا شواهدی از این فراوان است. بعضی از نمونه اش مثلاً در قرآن کریم در سوره ی یس در آنجا که (إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ) اینها در سوره ی یس ذکر می کنیم بعد می گوید (وَ جاءَ

رَجُلٌ مِنْ أَقْصَي الْمَدِينَةِ يَسْعي) یک شخصی آمد اسمش "حبیب نجار" است او از پیغمبرها و از فرستادگان پیغمبرها پشتیبانی کرد و چه کرد و محاجه کرد و ولی کشته شد (قيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ يا لَيْتَ قَوْمي يَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لي رَبِّي وَ جَعَلَني مِنَ الْمُكْرَمينَ) در اینجا ملاحظه می کنید که این شخص کشته شد و لیکن جزء مکرمین قرار گرفت (قيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ) از طرف خداوند متعال به این گفته می شود که داخل شو به بهشت و خودش هم می گوید (يا لَيْتَ قَوْمي يَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لي رَبِّي وَ جَعَلَني مِنَ الْمُكْرَمينَ) آیه ی ۲۶ تا ۲۷ سوره ی یس این حبیب نجار است. حبیب نجار یکی از کسانی است که «لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ». این شخص است که اینجا کشته شد و قرآن با این لحن می گوید.

در سوره غافر هم جریان مؤمن آل فرعون که اصلاً این سوره ی چهلم قرآن یک اسمش هم سوره ی مؤمن است. اسم دیگرش سوره ی غافر است. آن مؤمن آل فرعون هم در برابر فرعون قیام کرد و کشته شد بلکه «فَقَتَلُوهُ فَقَطَّعُوهُ إِرْباً إِرْبا» قرآن می گوید (فَوَقاهُ اللَّهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا) خداوند او را از سیئات مکرها حفظش کرد، از شهداء از کشته شده ها و یک هدف بسیار بزرگ دینی، قرآن کریم این طور تمجید می کند. بنابراین ما نباید فکر کنیم که هر کس کشته شد این شکست خورده است و هر کس که قاتل شد این شکست داده است و فاتح است و پیروز. نمونه های فراوانی ما برای این موضوع داریم. حالا بنده دو موضوع عرض کردم اول از سوره ی مؤمن سوره ی چهلم قرآن آیه ی ۴۵ (فَوَقاهُ اللَّهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذاب) روایات ما زیاد داریم. عن الصادق علیه السلام «لقد سطوا علیه و قتلوه» «قَطَّعُوهُ إِرْباً إِرْباً وَ لَكِنْ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ يَفْتِنُوهُ فِي دِينِه» این مؤمن آل فرعون است که خیلی مقام عالی دارد، در مبارزه ی با فرعون عیون اخبار الرضا می گوید «كان ابن خالة» پسر خاله ی فرعون بود «و في خَبَرٍ آخر كَانَ ابْنَ عَمِّه». قال النبی صلی الله علیه و آله « الصِّدِّيقُونَ ثَلَاثَةٌ» صدیقون که با بحث ما مربوط است سه نفرند «حِزْقِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ» که در این سوره ذکر شده «حَبِيبٌ النَّجَّار» همان که در سوره ی یاسین ذکر شد و یکی هم «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِب» که بالاتر از اینهاست. نمونه های فراوان داریم. خواستم بنده فقط راهی را عرض کرده باشم که شما بتوانید مطالعه کنید. نمونه هایی آنچه که حالا به نظر بنده آمد.

در بحار جلد ۴۵ صفحه ۸۷. بحار جلد ۴۵ طبع جدید در رابطه با سید الشهداء علیه السلام است «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع مِنْ مَكَّةَ إِلَي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ» سید الشهداء علیه السلام از مکه نامه ای برای برادرش محمد بن حنفیه نوشت حنفیه اسم مادرش است لقب مادرش است حنفیه به مادرش منسوب است از آن طایفه بوده امام حسین علیه السلام نامه ای نوشته به محمد بن حنفیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قِبَلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِم» نامه ای است نوشته از مکه به ابن حنفیه که او شاید در مدینه بوده ولی نامه به محمد است و «مَنْ قِبَلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» کسانی که از قِبَل او با بنی هاشم ارتباط دارند «أَمَّا بَعْدُ» نامه هم دو کلمه بیشتر نیست «فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتُشْهِدَ وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ وَ السَّلَامُ» کسانی که به من ملحق شدند به شهادت رسیدند و کسانی که ملحق نشدند به فتح نرسیدند. فتح می گویند عجیب است «وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ» امام حسین علیه السلام خودش را فاتح می دانسته. جریان کربلا یک جریان فتح است با ان همه شدتی که دارد. «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتُشْهِدَ وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ وَ السَّلَامُ» نامه همین است. خیلی عجیب است واقعاً که ما بایستی فتح و نصرت را با این دید حساب کنیم و نمونه های فراوان داریم ما از این موضوع.

یک نمونه ی بسیار روشنی در امالی شیخ طوسی هست. البته حاج شیخ عباس قمی هم (محدث) در نفس المهموم ذکر کرده در آن جریان شام و آنجاها ذکر کرده. ولی از امالی من نقل می کنم «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا قَدِمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ» به شام آمدند «وَ قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اسْتَقْبَلَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ» امام سجاد را «وَ قَالَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ» چه کسی در قیام سید الشهداء در برابر یزید غالب شد؟ امام سجاد «يُغَطِّي رَأْسَهُ» سرش را پوشیده بود و در محمل بود «قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمْ» جواب گفت وقتی می خواهی ببینی که چه کسی غالب شد موقع نماز می شود چه کسی گفت «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّه» هدف این بوده این کلمات زنده بماند. این مکتب همیشه پر آوازه و طنین انداز شود. اگر بخواهید بدانید که در جریان کربلا چه کسی غالب شد گفتیم موقع اذان، موقع نماز و اذان و اقامه تا معلوم شود. از امام صادق علیه السلام است. بنابراین امروز ما در بحث خودمان با توفیق پروردگار این معنایی که نصرت و فتح از آن کیست و کی شکست خورده است این را ذکر کردیم. غلبه برای فردا ان شاء الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و سیزدهم تاریخ: ۸۸/۳/۱۰

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

با توفیق پروردگار متعال در آستانه ی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ فضای سیاسی جامعه برای یک انتخابی خود را آماده می کند. مسئله ی انتخابات یکی از مسائل مهم و سرنوشت ساز است. امام (رضوان الله تعالی علیه) در وصیت نامه ی خود تأکید می کنند وصیت من به مردم ایران این است که همه در همه ی انتخابات چه انتخابات ریاست جمهور چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و چه انتخاب خبرگان رهبری در تمام انتخابات امام می فرمایند من تأکید می کنم که همه حضور داشته باشند، همه شرکت کنند، مسامحه ی در این موضوع از گناهان کبیره است. یعنی هر شخصی بایستی بداند هر مکلفی وظیفه دارد مانند نماز و روزه و امثال آن که در سرنوشت خود که با انتخابات مربوط می شود وظیفه دارند که همه شرکت کنند و در صحنه حضور داشته باشند. این یک وظیفه است. بعد می فرمایند به اینکه ما در جریان مشروطیت دیدیم که اول همه ی مردم ایران برای مبارزه ی با استبداد قدم برداشتند و شرکت کردند. اما بعداً ایادی پیدا شد، بسیاری کنار کشیدند و آن نتیجه ای که از مشروطیت در نظر بود به وجود نیامد. خلاصه یکی از وصیتهای امام (رضوان الله تعالی علیه) وجوب شرکت همه ی مردم ایران در هر یک از انتخابات و مسامحه در این موضوع را یکی از گناهان کبیره می دانند. بنابراین بر ما لازم است که بر علما، همه ی مردم، فضلایی که در خدمتشان هستیم این مطلب را که شرکت همه در انتخابات یک وظیفه است، مخصوصاً در برابر دشمنانی که با عینک خودشان با دقت ایران را در نظر دارند. شرکت همه در انتخابات قدرت و عظمت نظام را علاقه مندی مردم به نظام را ثابت می کند. مطلب دیگر این است که باز هم با توفیق پروردگار درباره ی انتخابات صحبت خواهیم کرد.

مطلب دوم این است که هیچ وقت بنده یا کسان دیگری که کاندیداها برای ملاقات آمدند از فرد معینی پشتیبانی نکردیم. هر کسی که نسبت بدهد به ما به عنوان پشتیبانی فرد خاص این دروغ است. اصلاً بر خلاف اخلاق انتخاباتی است. اخلاق انتخاباتی بایستی خالی از تهمت و غیبت و سایر موازینی که در انتخابات معتبر است باشد رعایت شود. بنابراین بنده از اول از هیچ یک از کاندیداها پشتیبانی نکردم. بله ملاقاتها صورت گرفته در ملاقاتها ما کلیات گفتیم. از فرد خاصی پشتیبانی نکرده، الان هم فرد خاصی را تعیین نمی کنیم و از فرد خاصی پشتیبانی نمی کنیم. اما معیارها را باید عرض کنیم که مردم ایران دارای رشد سیاسی و بلوغ سیاسی می باشند. خودشان با دقت این موضوع را سرسری نگیرند، شاخصه ها را در نظر بگیرند.

بنده شش تا شاخصه چند روز قبل عرض کردم باز هم عرض می کنم. اول اینکه دارای سابقه ی روشنی باشند، چون سابقه فلز و حقیقت شخص را روشن می کند. در صحنه های مختلفی که حضور داشته اند در طول مدت گذشته چه نقشی داشته اند. اول توجه به سوابق. دوم تقوا و تعهد شخص است. تقوا در تمام مراحل زندگی برای همه ی افراد یک معیار و میزانی برای صلاحیت شخص است. در موضوع انتخابات موضوع تقوا اقتضا می کند که موازین اسلام، موازین انقلاب، آرمانهای انقلاب، آرمانهای امام (رضوان الله علیه) همه را در نظر بگیرند. این هم معیار دوم تقوا و تعهد و رعایت اخلاق انتخاباتی. این هم موضوع دوم است. سوم شجاعت چون الآن ما در برابر تهاجماتی قرار گرفتیم. قدرتهای استکباری و صهیونیستی انواع تهاجم را نسبت به اسلام و انقلاب که این انقلاب خاری در چشم آنهاست و ضربه هایی از اسلام و انقلاب خورده اند، در فکر تهاجم نظامی هستند البته و هیچ وقت هم موفق نمی شوند، تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم رسانه ای، تهاجم تبلیغاتی و انواع تهاجم علیه ما دارند. یک فرد شجاع متصلب مقاوم لازم است در برابر این تهاجمات که ادامه دارد و خواهد داشت. پس بنابراین سومین شاخصه داشتن شجاعت و تصلب. این هم سومین شاخصه. چهارم فعال بودن. کسی که واقعاً برای خودش روز و شب نمی شناسد، سفر و حضر نمی شناسد، در حرکت باشد برای رفاه مردم و اجرای عدالت گام بردارد. این موضوع چهارم موضوع فعال بودن. پنجم متواضع بودن، مردمی بودن خیلی مهم است که کسی مردمی باشد و متواضع باشد با مردم. آخرین شاخصه دلسوزی و مهربانی است. این شش تا شاخصه را ما کلی می گوییم، به شخص خاصی هم نظر نداریم. یعنی شخص خاصی را تعیین نمی کنیم. این شاخصه ها در نظر باشد. حضور همه در انتخابات بسیار بسیار مؤثر و نقش دارد. امیدواریم ان شاء الله تعالی این انتخابات هم مانند انتخابات قبل از آن هر چه با شکوهتر و با شور و شوق بیشتر که یک عبادتی است که مردم انجام می دهند. این هم ان شاء الله انجام بگیرد و روز به روز دشمنان مأیوس و ناکام و اسلام و ایران عظمت و قدرت بیشترش دردنیا ثابت و روشن باشد ان شاء الله تعالی.

عزیزان متوجه هستند که ما دیروز بحثمان در این موضوع بود که بعضیها تذکر دادند بر اساس آن کلام ۵۵ نهج البلاغه کـه حضـرت امـیر علیه السلام در صفت مجاهدین فرمودند «فَلَمَّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» خداوند وقتی دید که ما مجاهـدینی هسـتیم در صـف کسانی که صادقانه گام برمی داریم نصرتش را به ما نازل کرد و دشمن ما را دچار ذلت و خواری کرد. بنابراین گفتـیم یکـی از صـفات مجاهـدین صدق است و شش تا مرحله هم برای صدق عرض کردیم. بعداً بعضی از رفقای ما اینجا تذکر دادند که خوب این شش تا صدق به ایـن معنـا در بسیاری از موارد از جمله جریـان عاشـورا در سـپاه سـید الشـهداء علیه السلام وجود داشته. چطور شد که آنها منصور و فاتح نشـدند. ایـن سـؤال کـه سؤال مهمی است، با بحث جهاد خیلی مربـوط اسـت. گفتـیم مـا در دو موضوع بحث می کنیم یکی فتح و نصرت دوم غلبه. دربـاره ی موضـوع اول دیروز توضیحات زیادی بـه عـرض رسـید، از آیـات و روایـات و تاریخ. که اصلاً ملاک فتح شکست دادن یا شکست خـوردن چـه چیـز است. گفتیم در اینجا باید توجه داشته باشیم که جنگ بـرای چـه هـدفی انجام بگیرد. در جنگ نظامی هدف کشـتن و کشـتار جمعـی و تخریـب و نابود کردن است. در جنگ سیاسی هدف پیشرفت دادن بـه آن سیاسـت مورد نظر طرفین است. در جنگ اقتصادی هدف اقتصاد اسـت و تسـلط بر ثروت و مال و ذخائر و منابع ثروت. ولی اسـلام هـیچ یکـی از اینـها نیست، جهاد مورد بحث ما جهاد جهاد عقیدتی و فکری و فرهنگی است. یعنی مجاهدین اسلام می خواهند که فرهنگ اسلام، را اعتقاد به اسلام را، بعد از اینکه با حکمت و موعظه ی حسنه و (جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَـن) پیش آمدند، اما دشمن دشمنی است که در آن حکمت و استدلال پیشـرفت نکرد، موعظه هم کارگر نشد، مناظره وجـدال (بـالَّتِي هِـيَ أَحْسَـن) هـم نتیجه ای نداد، ناچار رویاروی جنگی به وجود آمده. در این مرحله مـا داریم بحث می کنیم. ای‌ن جهاد است با شرایطی که عرض کردیم. خوب در اینجا هدف چیه؟ هدف اسلام است، هدف پیشرفت اسلام است، هدف فرهنگ است، هدف ایجاد اعتقاد به اسلام است. خوب اگر این طور باشد هیچ وقتی مجاهدین اسلام دچار شکسـت نمـی شـوند. ایـن یـک جهـاد شکست ناپذیر است. قرآن کریم در آیه ی ۵۲ از سوره ی توبه (قُلْ هَـلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاَّ إِحْدَي الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَـرَبَّصُ بِكُـمْ أَنْ يُصـيبَكُمُ اللَّـهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدينا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُون) واقعاً چه آیـه ی عجیبی است. خلاصه کرده این آیـه ی ۵۲ از سـوره ی توبـه سرنوشـت جنگ را ما بین ما و دشمنان ما. ما (إِحْدَي الْحُسْنَيَيْنِ) بعـد از اینکـه مـا ثابت کردیم که فِرار حرام است، یک نفر نباید فـرار کنـد، بعـد از ثابـت کردن اینکه تسلیم حرام است، یک نفر نباید تسلیم شـود، بعـد از اینکـه افرادی را آوردیم بـه میـدان (التَّـائِبُونَ الْعابِـدُونَ الْحامِـدُونَ السَّـائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُون) این قبیل اوصاف گفتـیم (الَّـذينَ إِنْ مَكَّنَّـاهُمْ فِـي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَـر) ما این چنین افرادی را آوردیم نخبگـانی هسـتند، دلاور مـردانی هسـتند، مجاهدینی هستند با این صفات آمدند، خوب با این صفات که آمدند اینها شکست دیگر ندارند. (إِحْدَي الْحُسْنَيَيْنِ) دارند یعنی یا فاتح ظاهری مـی شوند یا شهادت... این مال ما.

اما مال شما، یا بعذاب من عنـد الله اسـت، برگردیـد بـا خفـت و خواری عذاب پروردگار بالاخره دامنگیر شما خواهد شـد، (أَوْ بِأَيْـدينا) خیلی مطلب روشن است. این جور برداشت که برداشت صحیح هم ایـن است شکستی وجود ندارد. ما دیروز مطالب زیادی در ایـن مـورد ذکـر کردیم عرض کردیم که امام سجاد علیه السلام در امالی شیخ طوسی بـود گفتـیم در نفس المهموم هم هست، امام سجاد علیه السلام با آن حالت اسـارت کـه بـه شام وارد شدند یک نفر از بنی امیه گفت دیدید کـه چطـوری مـا غالـب شدیم و شما مغلوب ما فاتح شدیم، حضرت فرمودند اگر می خواهی بدانی که فاتح کیه موقع نماز «أَذِّنْ وَ أَقِم». موقـع نمـاز کـه اذان و اقامـه گفـتی، «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّه» آن وقت معلوم می شود به ایـن کـه فـاتح کیست و شکست خورده کیست؟! این فتح و این پیروزی فراتر از زمـان و مکان است. یعنی در یک زمان خاصی تحقـق پیـدا کـرده ولی در هـر زمانی کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاست. این است کـه روز بـه روز این فتح و پیروزی موج بیشتری در راه هدف ایجاد خواهد کرد و روز به روز هم موج بیشتری در منفوریت طرف ایجاد خواهد کرد. چـون بحـث اینجا واقعاً خیلی شواهد و مطالب وجـود دارد، یـک مقـداری از بحـث دیروز بود. چون مطالب خیلی زیاد است. ما دیـروز در سـوره ی یـس درباره ی حبیب نجار مطالبی عرض کردیم. از سوره ی مؤمن، مـؤمن آل فرعون مطالبی عرض کردیم که اینها کشته شدند بلکه «قَطَّعُوهُ إِرْباً إِرْبـا» ولی قرآن اینها را فاتح و سعادتمند معرفی می کند. مثلاً بنده اینجـا نوشـتم که متوکل ۱۷ مرتبه قبر ابی عبدالله علیه السلام را خراب کرد. اصلاً آثـار را مـی خواست نابود کند. اما فاتح کیسـت؟ فـاتح ابی عبـدالله اسـت و آن کـه شکست خورده اینها هستند.

این راجع به بحث دیروز بود و می دانیـد کـه بحـث مـا هـم بـه مناسبت کلام ۵۵ از نهج البلاغه بود «فَلَمَّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْـزَلَ بِعَـدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْر» قبل از اینکه راجع به غالب و مغلـوب بحـث کنم، گفتیم که این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به طوری کـه شـراح نوشـتند و

آدرس گفتیم، این کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از کشته شدن محمد بن ابی بکر بیان کرده و شهادت محمد فرزند ابی بکر را که از خواص اصحاب حضرت امیر علیه السلام بود عرض کردیم. آن نامه هم مضمونش این است «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتُتِحَتْ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدِ اسْتُشْهِدَ» بعد می گوید «فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً نَاصِحاً وَ عَامِلًا كَادِحاً وَ سَيْفاً قَاطِعاً وَ رُكْناً دَافِعاً» در اینکه ابن ابی الحدید یک کلام عجیبی دارد. ابن ابی الحدید در اینجا در جلد شانزدهم شرح نهج البلاغه صفحه ۱۴۵، چون کلامش خیلی جالب است. می گوید به اینکه شما نگاه کنید این شخص، این رجل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را می گوید، چگونه ببینید که الفاظ و عبارات فصیح را در قبضه ی قدرت خود دارد. این عبارتهای این جور پشت سر هم «فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً نَاصِحاً وَ عَامِلًا كَادِحاً وَ سَيْفاً قَاطِعاً وَ رُكْناً دَافِعاً» چون آخرش هم باز این قبیل عبارتها را دارد. بعد دو سه صفحه مطالب درباره ی فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد. عبارتها خیلی عجیب است که بنده ترجمه اش را اینجا نوشتم، قبلا نوشته داشتم. ایشان می گوید «سُبْحَانَ اللَّه» که این مرد از مزایای نفیس و خصائص شریف چقدر این مرد دارای بهره و عظمت است. ببینید عبارتها را چه جور پشت سر هم قطار می کند با فواصل معین و سجع معین. فرزندی از فرزندان عرب مکه، البته ما به امیرالمؤمنین به نظر دیگر نگاه می کنیم امیرالمؤمنین مثل سایر ائمه : خداوند انوار وجودی اینها را قبل از خلقت این عالم آفریده «خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ» ولی یک نفر سنی حالا این طور می گوید، فرزندی از فرزندان عرب مکه در میان خانواده ی خود بزرگ شده با حکما ارتباط نگرفته ولی طوری به وجود آمده که به حکمت و دقایق علوم الهی ـچون قسمتی از نهج البلاغه بعضی از قسمت آن خطب توحیدی نهج البلاغه است ـ به دقایق و حکمت علوم از افلاطون و ارسطو داناتر است. در علم اخلاق و تهذیب نفس با ارباب و اخلاق و تهذیب ملکات نفسانی هرگز معاشرت نکرده. هیچ یک از افراد قریش به علم اخلاق اشتهار نداشتند اما در این قسمت از سقراط داناتر و بر او پیشی گرفته. میان شجاعان تربیت نشده، زیرا اهل مکه اهل تجارت بودند نه اهل جنگ. ولی او شجاع ترین فردی است که در روی زمین قدم نهاده است. بعد می گوید به اینکه اگر از من بپرسند که احمر و فلان و فلان و عنبسه و بسطام، آنها شجاع تر هستند یا علی من می گویم که علی علیه السلام صیحه بر چهره ی اینها می زد اینها همه قالب تهی می کردند. خلاصه فصل مهمی دو سه صفحه در اینجا از فصاحت و بلاغت و حکمت و عظمت حضرت امیر علیه السلام سخن گفته. بعد می گوید از قرآن الهام گرفته امیرالمؤمنین علیه السلام.

برای اینکه می گوید در قرآن سوره ی نساء و مائده پشت سر هم هستند. سوره ی نساء می گوید که تمام فواصل منصوبند. آخر کلمات نصب است، منصوب است. در سوره ی مائده می گوید تمام فواصل مرفوع هستند. اگر یک آیه از این سوره را به آن سوره بگذاریم و یک آیه از آن سوره را به این سوره معلوم می شود. چقدر سوره ی نساء با این فواصل منصوب از اول تا آخر خداوند بیان کرده بعد هم سوره ی مائده با فواصل مرفوع. علی بن ابیطالب علیه السلام شاگر قرآن است، باید هم کلامش همین طور باشد. اول یک مقدار در اینها بحث کرده. بعد هم گفتیم به اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا بعد از کشته شدن و شهادت محمد را شرح می دهد برای عبدالله بن عباس، چند جمله می گوید که اینها معین می کند که چه دردی در دل امیرالمؤمنین علیه السلام است «وَ قَدْ كُنْتُ حَثَثْتُ النَّاسَ عَلَي لَحَاقِهِ» من مردم را تهییج کردم، دعوت کردم به محمد ملحق شوند، به محمد در مصر کمک کنند، تا ظاهراً شکست نخورد. «وَ أَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ» امر کردم که به فریاد و کمک خواهی او جواب مثبت بدهند. «قَبْلَ الْوَقْعَةِ وَ دَعَوْتُهُمْ سِرّاً وَ جَهْراً» حضرت امیر علیه السلام کسی نهج البلاغه را دقت کند، یکی از دردهای بسیار بسیار مهم حضرت امیر علیه السلام آن اواخر عمر به جهاد دعوت می کرد ولی مردم سستی به خرج می دادند. این یکی از دردهای بزرگی است که «مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحاً وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظاً» کلمات زیادی در این مورد می گفت. می خواست معاویه را، آن جسم مرکوس را از میان بردارد. چون می دانست که این جسم مرکوس منشأ بسیاری از مفاسد در اسلام خواهد شد. اما مردم کمک نمی کردند. گاهی به یاد شهداء می افتاد و اشک می ریخت.

بنده یک وقت گفتم اگر بنا باشد مقتلی برای امیرالمؤمنین علیه السلام بنویسیم برای سید الشهدا علیه السلام واقعاً یک مقتلی ترتیب بدهیم، یعنی آن کلمات دردآمیز و دردانگیز امیرالمؤمنین علیه السلام را از نهج البلاغه انتخاب کنیم، مقتلی خواهد شد، واقعاً مقتلی خواهد شد. فاطمه ی زهرا علیها السلام آورده «قالَ كَالْمُنَاجِي رَسُولَ اللَّه» خیلی یواش حرف می زده، شبانه می خواهد فاطمه زهرا علیها السلام را دفن کند ولی چاره نیست که «كَالْمُنَاجِي رَسُولَ اللَّه» می گوید «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ» می گوید «قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِي أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ سَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَي هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا» خوب ببینید واقعاً در نهج البلاغه شما یک وقت فرصت پیدا کردید آن مطالب که می شود گفت یک مقتلی است می شود گفت که دردهای جانکاه را بیان می کند جمع کنید یک مقتل خواهد شد. بسیار بسیار هم مؤثر است.

حالا اینجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند که من «دَعَوْتُهُمْ سِرّاً وَ جَهْراً» من دعوت کردم مردم را برای کمک به محمد به مصر بروند «سِرّاً وَ جَهْرا وَ عَوْداً وَ بَدْءاً» اول و آخر. اما سه طایفه دیدم «فَمِنْهُمُ الْآتِی کَارِهاً» بعضی آمدند اما از روی کُره. چون انسان هر کاری را با اشتیاق استقبال کند خوب به نتیجه می رسد. اما آدمهایی که با اجبار و کُره آمدند (کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَي الْمَوْت) مثل کسانی که به طرف مرگ کشیده می شوند و ناراحت هستند به درد نمی خورند. حالا هزاران نفر آمدند ولی به اکراه آمدند، به اجبار آمدند، شوقی ندارند، در فکر بازگشتند، دلشان در گرو بسیاری از چیزهاست، خوب طایفه ای این طوری بودند. «وَ مِنْهُمُ الْمُعْتَلُّ کَاذِباً» بعضی ها از دروغ عذر آوردند. گفتند (إِنَّ بُیُوتَنا عَوْرَة) و از این قبیل چیزها که برگردند و بروند به خانه های خودشان. یعنی اصلاً نیامدند. عذر آوردند که بمانند. «وَ مِنْهُمُ الْمُعْتَلُّ کَاذِباً» عذر آوردند و نیامدند. «وَ مِنْهُمُ الْقَاعِدُ خَاذِلًا» بعضی ها اصلاً نیامدند، گفتند ما اصلاً نمی آییم. اولی را آوردیم کُرهاً، دومی باز عذرهایی را گفتند، سومی گفتند ما اصلاً مرد جنگ نیستیم. «أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَي أَنْ یَجْعَلَ لِی مِنْهُمْ فَرَجاً عَاجِلًا» حضرت امیر علیه السلام می فرمایند که من از خدا می خواهم که فرج بدهد که برای من که زود از دنیا بروم «فَوَاللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِی عِنْدَ لِقَائِی عَدُوِّی فِی الشَّهَادَةِ» اگر طمع من «عِنْدَ لِقَائِی عَدُوِّی» در شهادت نبود «وَ تَوْطِینِی نَفْسِی عَلَي الْمَنِیَّةِ» اگر خودم را برای مرگ آماده نکرده بودم «لَأَحْبَبْتُ أَلَّا أَبْقَي مَعَ هَؤُلَاءِ یَوْماً وَاحِداً» این همان است که ابن ابی الحدید می گوید. آخر کلام هم مثل اول کلام « وَلَداً نَاصِحاً وَ سَیْفاً قَاطِعاً» دارد «لَأَحْبَبْتُ أَلَّا أَلْقَي مَعَ هَؤُلَاءِ یَوْماً وَاحِداً وَ لَا أَلْتَقِیَ بِهِمْ أَبَداً». خوب این جریان را ما فهمیدیم. بعد هم آن کلام ۵۵ را فهمیدیم. حالا اگر وقت باشد درباره ی غلبه با توفیق پروردگار می خواهیم صحبت کنیم.

آیت الله طباطبایی استاد بزرگوار ما (اعلی الله تعالی مقامه) مطلبی دارند درباره ی غلبه. چرا؟ چون تعدادی از آیات قرآن در غلبه صحبت می کند (کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلی) خداوند حتمی کرده، خدا می گوید من و پیغمبرانم غالب هستیم. با اینکه پیغمبران زیادی کشته شدند (یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَق) و اینها دیگه. خوب می فرمایند (کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلی) آیه ی ۲۱ از سوره ی مجادله است. (کَتَبَ اللَّهُ) هم این کتابت پروردگار یک قضا و قدر حتمی پروردگار است. که این طور خداوند (کَتَبَ اللَّهُ) که من و رسل من همیشه غالب هستیم. دوم (وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُون) لشکر ما همیشه غالبند. آیه ی ۱۷۳ از سوره ی الصافات (وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُون) خوب بازهم (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون) آیه ی ۵۶ سوره ی مائده. پس خداوند می گوید که پیغمبران و جند الله و حزب الله همیشه غالبند. پس باید بحث کرد به اینکه اصلاً غلبه چیه که خداوند این طور می گوید. غلبه در نظر مردم هر کس کشت غالب است، هر کس کشته شد مغلوب است. این یک قضاوتهای عامیانه است. از نظر قرآن این قضاوت عامیانه مورد قبول نیست. قرآن خودش فرهنگ خاصی دارد. در فرهنگ قرآن پیغمبران، جندالله، حزب الله همیشه غالبند. مثل اینکه وقت تمام شده باشه برای فردا ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و چهاردهم تاریخ: ۸۸/۳/۱۱

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

عرض کردیم یکی از مباحثی که در جهاد اسلامی باید مورد توجه قرار بگیرد مسئله ی فتح و نصرت که خداوند متعال برای مجاهدین تضمین کرده تا بر اساس فرهنگ اسلام و اهل بیت : معنی فتح و نصرت روشن باشد. این است که با توفیق پروردگار عرض کردیم بر اساس فرهنگ اسلامی هرگز برای مجاهدین اسلام شکست وجود ندارد. بر اساس (إِحْدَي الْحُسْنَيَيْن) اینها حرکت می کنند. چه کشته شوند و چه بکشند فرق نمی کند هر دو حسنی است هر دو خوب است. اینجا مسئله، مسئله ی فرهنگ و هدف است، نه مسئله ی تنها برخورد نظامی یا اینکه هدف امور سیاسی، اقتصادی باشد. هدف، فرهنگ اسلام است و این فرهنگ اسلام حاکمیت پیدا می کند، رشد پیدا می کند، چه کشته شوند و چه بکشند. بنابراین نمی شود گفت که اینها شکست خورده هستند، آن کشنده فاتح است و اینها شکست خورده هستند. این را با ذکر شواهدی از قرآن و احادیث عرض کردیم.

مسئله ی دیگر مسئله ی غالبیت و مغلوبیت است که ببینیم که آیا کدام یک از آن دو گروه در رویاروی هم قرار گرفته اند غالبند و کدام مغلوبند؟ با توجه به اینکه در بسیاری از موارد لشکر اسلام، لشکر ادیان الهی کشته شدند، حتی نبیین. در عین حال قرآن کریم اصرار دارد که حزب الله غالبند، جندالله غالبند (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلي) پس معلوم می شود که برای غلبه یک معنای دیگری مورد نظر قرآن و آثار اهل بیت : است. این بحث دوم است در این مورد. آیات قرآن دیروز عرض کردیم که (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون) آیه ی ۵۶ از سوره ی مائده است این آیه ما قبلش این است (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون) این آیه مربوط به ولایت است. ولی شما خداست و رسول خداست و کسی که در حال نماز در حال رکوع تصدق داد که حضرت امیر علیه السلام بوده و در حال رکوع خاتم خود را تصدق داده. شأن نزول آیه بر اساس تفاسیر علمای شیعه و بسیاری از اهل تسنن همین است که یکی از مدارکی است که در الغدیر ذکر کرده برای ولایت. صدر آیه این است (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) ولیّ شما خداست و دیگر رسول خدا و دیگر (الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون) کسی که ایمان دارد نماز می خواند زکات می دهد در حالی زکات می دهد که در حال رکوع است. این آیه ی ۵۵ از سوره ی مائده است. پشت سرش (وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا) کسی که ولایت داشته باشد نسبت به خدا و پیغمبر و دیگر همان که گفتیم (وَ الَّذينَ آمَنُوا) آن کسی که نماز می خواند و در حال رکوع نماز خاتم خود را تصدق داد. اینها حزب الله هستند. این قبیل افراد حزب الله هستند. آن وقت (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون) این قبیل افراد را خداوند حزب الله معرفی می کند که از لحاظ ولایت در این مرحله باشند. کسانی که این چنین هستند حزب الله هستند حزب الله هستند و غالبند شکست ناپذیرند. این آیه ی ۵۶ سوره ی مائده بود که آیه ی ۵۵ هم به همین مناسبت عرض کردیم. دیگر (وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُون) این آیه، آیه ی ۱۷۳ از سوره ی الصافات است. اینجا هم می گوید "جندنا" آن حزب الله بود و این هم جند الله است. جند ما غالبند. سوره ی صافات سوره ی ۳۷ قرآن مجید است. سوم (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلي) قضا و قدر حتمی پروردگار این چنین نوشته شده، خدا می گوید من و پیغمبرانم همیشه غالب هستیم. با توجه به اینکه آنها که راه رسالت و امامت را پیمودند آنها در بسیاری از موارد هم کشته شدند و در ظاهر هم شکست خوردند، اما می گوید (لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلي) بنابراین ما ناچاریم برای غلبه بر خلاف نظر عامیانه یک معنای دیگری را در نظر بگیریم.

حالا البته چند مطلب اینجا هست. یکی اینکه اولاً قضاوتهای سریع و سطحی میزان نیست. در بسیاری از موارد مردم قضاوتهای سریع انجام می دهند یا قضاوتهای سطحی انجام می دهند. قرآن همیشه آن آخر کار را در نظر می گیرد. قضاوتهای سریع، ناپخته و محکوم به بطلان است. برادران یوسف علیه السلام یوسف را که به چاه افکندند فکر کردند مطلب تمام شد. یوسف از بین رفت. یک قضاوت سریعی از نظر خودشان انجام دادند ولی همین ها بعد از چند سال آمدند و گفتند (يا أَيُّهَا الْعَزيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا) این جور زیاد است. این قضاوتهای سریع هیچ وقت ملاک نیست. عاقل آن است که اندیشه کند پایان را. عاقبت را باید دید. شواهد فراوان است. حضرت زینب علیها السلام به یزید در آن خطابه شان «فَوَ اللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا» «و اسع سعیک» «وَ هَلْ رَأْيُكَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَد» آن هم این طور فکر می کرد. فکر می کرد کار تمام شد. حتی آیاتی از قرآن خواند. (قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاء) اینها را خواند ولی زینب علیها السلام می گوید نه این طور نیست، اشتباه می کنی. «أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَد» تو چند روز بیشتر که این قدرت و زندگی را

نداری «فَوَ اللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا» آخرش هم دارد که «فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لِأَوَّلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَة».

این قضاوتهای سریع و سطحی اینها در اسلام محکومند، مؤثر نیستند. پس قضاوت بایستی هم با عاقبت نگری انجام شود، هم باید قضاوت سطحی نباشد و عمقی باشد، ریشه ای باشد، اساسی باشد. با توجه به این نکته همیشه انبیاء و مجاهدین اسلام غالبند. این غلبه ی آنها را در سه جهت می توانیم خلاصه کنیم.

دیروز عرض کردیم که آیت الله طبا طبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان در یک جا این بحث را مطرح کرده. ایشان ذکر کردند که از جهاتی (لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي) اینها را باید تفسیر کرد. اول این است که پیغمبران و ائمه : و مجاهدین اسلام که در این راستا گام برمی دارند از لحاظ منطق و دلیل همیشه غالب هستند. این درست است. منطق و دلیل و استدلال چون برای اینکه منطق و دلیل و استدلال انبیاء و اولیاء بر اساس فطرت انسانها پی ریزی شده. فطرت انسانها هم همیشه بر حق پی ریزی شده. (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّم) هر دینی از ادیان که از جانب خداست بر اساس فطرت مردم پی ریزی شده. مردم هم فطرتاً تابع حق هستند. حق را همه دوست دارند فطرتاً. خوب بنابراین آن منطق و دلیلی که بر اساس فطرت است و (فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) بر این اساس پیغمبران همیشه از لحاظ برهان و دلیل غالبند. هیچ وقت نشده که پیغمبری یا امامی اصلاً اسلام و دین هیچ وقت نشده در منطق و استدلال مغلوب شود. گاهی مغالطه هایی هست، ولی افراد دقیق پی می برند که در دنیا مغالطه زیاد است، مغالطه به عنوان حمله و هجوم به عنوان آزادی و دموکراسی و فلان و فلان اینها مغالطه هاست ولی با دقت معلوم می شود به اینکه چه چیز مغالطه است و چه چیز حق است. مناظرات انبیاء ادله اش بر اساس فطرت مردم است و همیشه هم فطرت محفوظ است و بر اساس فطرت همیشه غلبه با آنهاست. هیچ جا هم ماده ی نغز و استثنا وجود ندارد که یک وقت بر اساس استدلال پیغمبری یا امامی مغلوب شده باشد. بنابراین یکی از مراحل غلبه استدلال و دلیل و برهان است و همیشه هم حق و طرفداران حق از لحاظ دلیل و برهان غالبند. (لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي) بله این طور است این یک مرحله است. بیش از این دیگر توضیح لازم نیست.

دوم این است که خداوند متعال وعده داده بر اینکه اگر جهاد بر اساس مبانی اسلامی صورت بگیرد کمک کند. این یک دلگرمی و اطمینان است به وعده ی الهی. همیشه مطمئن بودند مجاهدین اسلام بر این وعده ی الهی. قرآن کریم در چند جا دارد که (وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) (سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ) وعده داده به اینکه شما بر اساس اسلام گام بردارید، شرایط جهاد را از لحاظ هدف و فرماندهی که گفتیم باید در رأس جهاد یک فرد معصوم یا قائم مقام معصوم قرار بگیرد، خودتان هم آن شرایطی را که ما برای مجاهدین گفتیم داشته باشید، ولی بدانید که ما شما را کمک می کنیم. در چند جای قرآن خداوند متعال فرموده است که (سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ)، (وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ)، (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصار) این آیات قرآن هم که دلالت بر این مطلب دارند. این هم یک مرحله ای است که حالا آدرسش را پیدا کنم، می دانید که این هم یک مرحله است. کسانی که در جهاد اسلامی گام برمی داشتند اطمینان داشتند و یقین داشتند، خدا هم گاهی نشان می داد. در جنگ بدر می گفت (وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ) با فرستادن ملائکه و فلان و فلان این طوری است. این هم یک مرحله ای است که مرحله ی خیلی مهمی است که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در کتاب المیزان در جلد نهم یکی از موارد این است. در جلد نهم تفسیر المیزان صفحه ۲۴ به بعد این آیه را که ذکر کرده (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون) این آیه، آیه ی ۶۵ از سوره ی انفال است. سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن یک نامش قتال است. دو تا نام دارد این سوره .اصلا سوره ی انفال از اول که شروع می شود در جنگ بدر نازل شد و اینها آیات فراوان درباره ی قتال دارد. آیه ی ۶۵ این است که (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ) یعنی ده برابر می شود (وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون) . واقعاً این قرآن خیلی دقایق دارد هر چند متأسفانه بعضی ها این بحثها را بحث فقهی نمی دانند، به دقت در قرآن خیلی اهمیت نمی دهند. ایشان از این کلمه ی (بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون) می گوید باء، باء تعلیل است. چرا ده نفر بر صد نفر غالبند، چرا بیست نفر بر دویست نفر غالبند، چرا صد نفر بر هزار نفر غالبند؟ چرا؟ (بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون) برای اینکه آنها دشمنان شما فقه ندارند. فقه چیه؟ آن درک عمیق را فقه می گویند. هر فهمی فقه نیست. (لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين) آن درک عمیق را فقه می گویند و ایشان هفت تا وجه از طرف مجاهدین ذکر می کند. در نتیجه ی فقه در دین که اولین مرحله اش ایمان به خداست جرأت دارند، شهامت دارند، استقامت دارند، تدبیر دارند، فکر صحیح دارند. خوب این

از این طرف. از آن طرف دشمنان شما ایمان که ندارند، آنها برای هوا و هوس آمدند، در فکر مال و جاه و مقام هستند، در فکر برگشت هستند و گرفتن مزدشان از مردم. خوب معلوم است دو تا جبهه این طور در مقابل هم. یک جبهه ای با ایمان به خدا که ریشه همه ی چیزاست، استقامت و شجاعت و مردانگی و شهامت همه چیز دارند، یک جبهه ی دیگر طاغوتیان که (بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون) این درک را ندارند. خوب معلوم است که این دو تا جبهه در مقابل هم قرار بگیرد اینجا کثرت و قلت دیگر میزان نیست، فقه و فرهنگ حاکم است. آن فقه و آن فرهنگ بر بی فرهنگی و نبودن فقه حاکم است. این است که قرآن کریم واقعاً آیات عجیبی دارد در این مورد غلبه را این طور تفسیر و تحلیل می کند. قرآن مجید گفتم برای نمونه جلد نهم تفسیر المیزان صفحه ۲۴ در تفسیر آیه ی ۶۵ از سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن مطالعه می کنید.

در آثار اهل بیت : نمونه های فراوانی در این مورد وجود دارد، این مورد که عرض می کنم. در جنگ تحمیلی هشت ساله کسانی که در جنگ بودند امام (رضوان الله علیه) فرماندهی جنگ را داشت در جاهای متعددی از نصرت پروردگار، کمک پروردگار آنها که رفتند در این میدان دیدند با چشم خودشان. بله این یک مطلبی است دیدنی است. از دور نمی شود قضاوت کرد. کسی که رفته و در مرحله ای واقع شده، دلاور مردانی که واقعاً به خاطر اسلام می جنگیدند، با قصد خالص، شهدایی که در این راه به شهادت رسیدند، خودشان نصرت پروردگار را در مراحل متعددی تعریف کردند و دیدند. امام در کلماتش متعدد این را دارد.

حالا دو تا نمونه می خواستم عرض کنم. در نهج البلاغه دو تا نمونه در اینجا وجود دارد. نمونه های فراوانی است دو تا را می خواستم عرض کنم. یکی آن موقعی که لشکر اسلام با ایرانیان جنگیدند. دوم موردی که با روم جنگیدند. در هر دو حضرت امیر علیه السلام به عمر می گوید که عمر مشورت می کند با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام .یکی از جاهای حساس واقعاً فرهنگ اسلام است. عمر مشورت می کند با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و از آن نظر می خواهد که خودش بیاید به ایران. برای خاطر اینکه بعد از اینکه در قادسیه در مدائن لشکر اسلام غالب شد و یزدگرد شکست خورد، در آن جنگ رستم فرخزاد و اینها کشته شدند، یزدگرد به داخل ایران بیشتر پیش رفت و در فکر این آمد که یک لشکر فراوانی تهیه کند و بیاید حمله کند به مدینه. پیغمبر 6 هم به مسلمانها وعده داده بود به اینکه شما روم و ایران را فتح خواهید کرد. همین وعده های الهی خیلی آنها را دلگرم کرده بود.

پادشاه ایران اول نامه ای نوشت به سلطان یمن که این شخصی که برای من نامه نوشته ــپیغمبر اسلام 6 را می گفت ــ برو بگیر و بیارش. چند نفر آمدند با کبکبه و دبدبه به مدینه برای بردن پیغمبر 6. پیغمبر 6 به آنها فرمودند که چند روزی صبر کنید. وقتی نامه ی پیغمبر 6 خواست و نوشت و آنها آمدند، سلمان آنجا بود آنها که آمده بودند. سلمان هم ایرانی بود، صحبت می کرد و اینها. اصلاً پذیرایی را به عهده ی سلمان گذاشتند. پیغمبر 6 به سلمان فرمودند که «سَيُوضَعُ عَلَي رَأْسِكَ تَاجُ كِسْرَي» سلمان نگران نباش، تاج انوشیروان بر سر تو گذارده خواهد شد. چون سلمان قدری نگران بود. چند روز ماندند و آمدند و گفتند که ما چند روز معطل شدیم و اینها بعد پیغمبر 6 به آنها فرمودند دیشب خسروپرویز کشته شد. چون نامه برای خسروپرویز بود یزدگرد بعداً آمد. خسروپرویز سلطان ایران کشته شد و پسرش پدر خود را کشت. اینها تاریخ گذاشتند آن ساعت و دقیقه ای که پیغمبر 6 گفته بود، آمدند و دیدند درست است. سلطان یمن اصلاً مسلمان شد.

ولی یزدگرد آمد در داخل ایران صد و پنجاه هزار لشکر فراهم کرد. در ارشاد مفید هست که نامه ها نوشت به ری و همدان و اصفهان و آن طرفهای خراسان سبزوار و نیشابور و اینها و توانست صدو پنجاه هزار نفر لشکر فراهم کند. در کجا؟ در نهاوند. نهاوند آن زمان مرکزیت داشت آن موقع. این بود که خبر دادند کسانی که آنجا بودند از مسلمانها به عمار که آن وقت فرماندار کوفه بود. فرماندار کوفه هم نامه نوشت به عمر که جریان این طوری شده. صد و پنجاه هزار نفر مصمم شده اند که حمله کنند به مدینه و اسلام نوپا را به کلی از میان بردارند. عمر خیلی دستپاچه شد. با اینکه نامه های زیادی دریافت کرده بود تا آن موقع درباره ی جنگها. ــاین در سال ۲۰ هجرت است. یعنی هفت، هشت سال از خلافت عمر می گذرد.ــ عمر خیلی دستپاچه شد و به مردم گفت که در مسجد جمع شوند و همه در مسجد جمع شدند.

برادر عزیزم که پا شدند من یکی مطلبی می خواستم عرض کنم. بنده اینجا درسی که خدمتتان تقدیم می کنم بعد از درس چند نفر می آیند و می گویند که آقا نشنیدیم نمی شنویم چند نفر می گویند که آقا خیلی خوب شنیدیم خیلی خوب بود ما اصلاً واقعاً از اول سال با این مشکل مواجهیم اگر نمی شنوند خوب باید همه نشنوند اگر می شنوند باید همه بشنوند چطور می شود که بعضیها می گویند نشنیدیم و درست مفهوم نیست و بعضی ها می گویند شنیدیم و خیلی عالی و خوب و مفهوم بود. این یک معمایی برای ما شده از اول سال. بعضیها جایشان را عوض می کنند می گویند آنجا بودم نشنیدم اینجا آمدم شنیدم بعد ما

کارشناس می آوریم و به کارشناس مطلب را می گوییم کارشناس می گوید عیبی نیست و اینها خیلی خوب هم هست. حالا بالاخره این یک معماست. اگر نشنوند همه باید نشنوند و اگر بشنوند همه باید بشنوند. اشکال در کجاست؟ فکر کردم اگر در وسط درس کسی نمی شنود آنجا بگوید تا ببینیم آیا مربوط به گوش خودش است یا به میکروفون به چی مربوط می شود؟ این معما در نظر شما چه جور حل می شود؟ مفهوم کلمات روشن. الحمدلله تعالی بنده ۶۶ سال است که در حوزه ی قم درس می گویم. از لحاظ کلمات و بیان اغلاق و ابهامی وجود ندارد. می خواهیم ببینیم که اشکال به چه مربوط می شود. اگر این را حل کنیم شاید برای بعدها مؤثر باشد. آیا واقعاً اشکال در اینجاست؟ اگر نشنوند همه باید نشنوند. بعضی رفقای ما می گویند ما همه طرف می گردیم همه جا صدا خوب می آید. درس تموم می شود و آقایان می آیند و می گویند ما نشنیدیدم ما نمی شنویم. آقا چه کار باید بکنیم؟ واقعاً این یک مشکلی است. ما نمی خواهیم شق القمر کنیم و ماه بشکافیم. کلماتی است یک وقت اگر اشکال داشتید، آدرسی فلان به من بگویید تکرار می کنم. خلاصه در وسط شما بفرمایید خیلی بهتر است تا اینکه بعداً بیایید. بعداً کسی به من چیزی نفرماید. اگر چیزی هست وسط بگویید معالجه کنیم، ببینیم موضوع چیه.

نامه وقتی به عمر رسید، خیلی خلاصه بگویم عمر مردم را جمع کرد در مسجد مدینه مشورت کند که چه باید کرد که ۱۵۰ هزار نفر در نهاوند جمع شده اند و می خواهند حرکت کنند و بیایند برای ریشه کن کردن اسلام. در اینجا مشورت که می کرد بعضی گفتند به اینکه ما نمی دانیم چی بگوییم هر چه شما بفرمایید اطاعت می کنیم. طلحه این طوری گفت. عثمان گفت نظر ما این است که خودت حرکت کنی و مردم پشت سر شما بیایند. چون موقعیت خیلی حساس است. حرکت کنید و بروید، وقتی شما بروید لشکر بیشتر می آیند. برویم در نهاوند و نگذاریم آنها بیایند، ما برویم و پیش دستی کنیم و با آنها بجنگیم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم در مسجد بود و پشت ستون نشسته بودند و نماز می خواندند. عمر گفت یا ابا الحسن شما بگویید ما چه بکنیم؟ می دانم که فکر شما در اینجا مؤثر هست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطلبی فرمودند که الآن عرض می کنم. عجیب است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ببینید آن مصلحت علیای اسلام را، اگر یک نفر سیاستمدار معمولی بود می گفت بگذار عمر برود. برود آنجا و کشته می شود و اینجا مرکز خلوت می شود و من اینجا را اشغال می کنم و خلافت را قبضه می کنم. اما نه. آن مصلحت علیای اسلام که برای خاطر همان حضرت امیر علیه السلام چشم پوشی کرده بود و «فَصَبَرْتُ وَ فِی الْعَیْنِ قَذًی، وَ فِی الْحَلْقِ شَجًا» تا آخر حاکم بود. حضرت اینجا مطالبی فرمودند که در نهج البلاغه یک بیانی داریم درباره ی مشورت عمر با حضرت امیرعلیه السلام در آمدن به ایران، یک بیانی هم در مشورت عمر با حضرت امیر علیه السلام در رفتن به روم. چون این جریان تکرار شد. روم هم لشکری تجهیز کرده بود برای حمله به مدینه. حالا اولی. ۱۴۶ شماره در فیض الاسلام است. «و من کلام له علیه‌السلام لعمر بن الخطاب و قد استشاره فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه» کلام حضرت امیر علیه السلام به عمر بن خطاب که استشاره کرد که خود عمر بیاید برای قتال فرس ایرانیها. این را مطالعه کنید چون وقت زیاد نیست و از این فروعات مطالبی است که شما خودتان بفهمید آدرسش را عرض می کنم. در شرح خوئی جلد نهم صفحه ۴۹. ابن ابی الحدید جلد نهم صفحه ۹۵. شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۹۴. شرح فی ظلال جلد دوم صفحه ۳۳۰. حضرت امیر علیه السلام به عمر چی می گویند؟ به عمر می گویند که تو سر جای خودت بمان، حرکت نکن. تو قطبی، باید مرکز را حفظ کنی. می فرمایند «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ یَکُنْ نَصْرُهُ وَ لَا خِذْلَانُهُ بِکَثْرَةٍ وَ لَا بِقِلَّةٍ» بدان که این امر دین اسلام، نصرتش و خذلانش به زیادی و کمی لشکر نیست «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ یَکُنْ نَصْرُهُ وَ لَا خِذْلَانُهُ بِکَثْرَةٍ وَ لَا بِقِلَّةٍ وَ هُوَ دِینُ اللَّهِ الَّذِی أَظْهَرَهُ» این دینی است که خداوند آن را ظاهر کرده و غالب کرده «وَ جُنْدُهُ الَّذِی أَعَدَّهُ وَ أَمَدَّهُ» و این لشکر لشکر خدا هستند «أَعَدَّهُ» خدا فراهم کرده و «أَمَدَّهُ» خدا کمک کرده «حَتَّی بَلَغَ مَا بَلَغَ وَ طَلَعَ حَیْثُمَا طَلَعَ وَ نَحْنُ عَلَی مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ» و ما هم به وعده ی خدا دلگرمیم «وَ اللَّهُ مُنجِزٌ وَعدَهُ وَ نَاصِرٌ جُنْدَهُ» خداوند وعده ی خود را عملی می کند و به جند خود کمک می کند «وَ مَکَانُ الْقَیِّمِ بِالْأَمْرِ مَکَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ» تو قیّم به این امر هستی. هر کس قیم به یک امر است، زمامدار است، موقعیتش مثل موقعیت بند تسبیح است نسبت به آن دانه های تسبیح. نظام به آن رشته ای می گویند که آن مهره ها را در آن رشته قرار می دهند. حالا من خواستم خیلی ساده بگویم نظام به بند تسبیح می گویند خرز به آن دانه ها می گویند. مکان کسی که یعنی موقعیت کسی که زمامدار است مثل بند تسبیح است نسبت به آن دانه ها. آن بند تسبیح است که دانه ها را ردیف کرده و نگه داشته و به همدیگر پیوند داده. اگر بند تسبیح پاره شود تمام دانه ها متفرق می شوند. این عبارت بسیار عبارت ظریف و عجیبی است «وَ مَکَانُ الْقَیِّمِ بِالْأَمْرِ» موقعیت کسی که قیام کرده برای زمامداری و اداره ی امور ملت، موقعیتش موقعیت نظام است. یعنی آن رشته است، آن بند، خرز یعنی آن دانه ها و مهره ها. «یَجْمَعُهُ وَ یَضُمُّهُ» آن رشته است، آن بند تسبیح است

که آنها را جمع کرده و در کنار هم قرار داده «فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ» اگر بند پاره شود دانه ها پراکنده می شوند «فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ وَ ذَهَبَ» دانه ها که پراکنده شدند «ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَداً» دیگر آن دانه ها به تمامه جمع نمی شوند. پس آن بند آن رشته است که این دانه ها را پیوند داده، هر یک را در جای مناسب خود قرار داده. ببینید دانه را شما می بینید بند تسبیح داریم و چند دانه ۳۳ تا الله اکبر می گویید با آن خلیفه می شود ۳۴ تا بعد ۳۳ تا الحمدلله می گویید بعد هم ۳۳ تا سبحان الله می گویید. به آن دو تا وسط آخوند می گویند. آن دو تایی که وسط هستند را در جای خودش قرار داده و تعداد این طرف و آن طرف و وسط همه اش معلوم است. این بند است که اینها را به این شکل نگه داشته. اگر بند پاره شود تمام پراکنده می شوند. «لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَداً وَ الْعَرَبُ الْيَوْمَ وَ إِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ» حالا حضرت امیر علیه السلام می فرمایند عرب امروز هر چند کم هستند ولی اسلام به اینها کثرت بخشیده «عَزِيزُونَ بِالِاجْتِمَاعِ» اینها به واسطه ی اجتماع با هم بسیار عزیز هستند و قوی هستند «فَكُنْ قُطْباً» ای عمر قطب باش. بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام را می رساند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اگر سیاستمدار معمولی بود می گفت بگذار عمر برود و کشته شود و خلوت شود و من اینجا را قبضه می کنم. نه «فَكُنْ قُطْباً وَ اسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ» مانند قطب آسیا باش. این چرخ آسیا را به دور خودت بچرخان «وَ أَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ» آتش جنگ را مشتعل کن. بحث بسیار بسیار واقعاً آموزنده و جالب است وقت تمام شد. ان شاء الله فردا.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و پانزدهم تاریخ: ۸۸/۳/۱۲

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که یکی از موضوعاتی که در بحث جهاد، باید مطرح شود ملاک فتح و نصرت، چون در درگیری که به وجود می‌آید بالأخره طایفه‌ای مغلوب می‌شوند باصطلاح شکست می‌خورند و طایفه‌ای هم غالب می‌شوند و فاتح می‌شوند و پیروز می‌شوند، این مطلب در میان مردم، یک نوع تفسیر و توجیه دارد و در اسلام در فرهنگ قرآن و احادیث اهلبیت یک نوع دیگری تفسیر و توجیه دارد در عرف مردم، این گونه تفسیر می‌کنند که هر کسی کشت و تخریب کرد و نابود کرد و دشمن را قلع و قمع کرد این فاتح و پیروز است و آن طرفی که کشته شده آن شکست خورده است و مغلوب است، این گونه مردم قضاوت می‌کنند ولی فرهنگ قرآن و اهلبیت (علیهم السلام) که ارتباط با بحث جهاد دارد این چنین نیست. و ما دو مطلب عرض کردیم اول فتح و نصرت آن را تمام کردیم، مطالب مربوط به آن را عرض کردیم فعلاً بحث ما درباره‌ی غلبه است غالب و مغلوب چه کسی است، گفتیم در قرآن آیاتی هست به این ترکیب که حزب الله را همیشه غالب معرفی می‌کند، جند الله را غالب معرفی می‌کند «کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي» خدا و رسول خدا را همیشه غالب معرفی می‌کند از طرفی ما می‌دانیم که در جنگ ها، یعنی در جهادها که بین جند الله و حزب الله و رسل، درگیری به وجود آمده حق و باطل در برابر هم صف آرایی کرده‌اند پیغمبران فراوانی کشته شده‌اند که خدا می‌گوید: «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ» یهود پیغمبران را می‌کشتند می‌دانید حضرت زکریا را با اره دو نیم کرده اند، به این وسیله شهید شده قبر زکریا هم در سوریه در حلب یک زیارتگاهی است، قبر یحیی آن هم شهید شده است آن هم در میان مسجد جامع دمشق، قبرش آن جا معلوم است و امثال این ها، پس ما پیغمبرانی و همراهان پیغمبرانی داریم که در جنگ‌ها در جهادها، علی الظاهر کشته شده‌اند علی الظاهر مغلوب شده اند، در جنگ بدر، مسلمان‌ها غالب شده‌اند اما در جنگ احد، در ظاهر امر، مسلمانان شکست خوردند حالا تفسیر و توجیه این جریان ها، با این قبیل آیات قرآن، یکی «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» آیه‌ی پنجاه و ششم از سوره‌ی مائده، سوره‌ی پنجم قرآن مجید، یکی «وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» آیه‌ی صد و هفتاد و سه، از سوره‌ی الصافات، سوم «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي» آیه‌ی بیست و یکم از سوره‌ی مجادله، سوره‌ی پنجاه و هشتم قرآن کریم، بنابراین باید ببینیم ملاک فتح و پیروزی ملاک غلبه چیست که خداوند متعال، این چنین این‌ها را غالب و مغلوب معرفی می‌کند؟ ما عرض کردیم که از سه جهت جبهه‌ی حق بر جبهه‌ی باطل غلبه دارند، جهت اول، بحث استدلال است و مناظره هست و اقامه‌ی برهان است خوب این خود یک نوع برخوردی است دو جبهه در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند جبهه‌ی حق و باطل، خوب در این گونه موارد، خوب یک مناظره‌ای به وجود می‌آید گاهی در این مناظره‌ها همیشه، جبهه‌ی حق بر باطل غالب است، نمونه‌های فراوانی از این وجود دارد اساساً اهلبیت (علیهم السلام) برای مناظره خیلی بهاء قائل بودند و خودشان هم افرادی را برای مناظره تربیت می‌کردند، مثل هشام بن حکم ها، که این‌ها تربیت شدگان مکتب امام صادق (علیه السلام) بودند که تربیت می‌شدند برای مناظره، ائمه تشویق و ترغیب و تقدیر می‌کردند از این قبیل افراد، بنابراین ما لازم است که یک فسخی برای مناظره باز کنیم و نمونه‌هایی ذکر کنیم برای این که در این جبهه همیشه حق غالب بوده، اولاً قرآن کریم، در آیاتی به این ترتیب در سه جای قرآن هست «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» در دو جا «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» آیه‌ی صد و یازده سوره‌ی بقره، اگر راست می‌گویید دلیل بیاورید دلیل آوردید، دلیل و غلبه علامت صدق و درستی است، شکست خورده علامت بطلان است، صدر آیه این است «وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» موقعی که نصارای نجران، آمدند به مدینه، برای دیدار پیامبر خدا و بحث و این ها، خوب جریان مباهله را خودتان می‌دانید یهود هم در مدینه زیاد بودند این یهود مدینه، با نصارای نجران هم برخورد کردند و مباحثاتی هم بین یهودی که در مدینه بودند آن نصارای نجران به وجود آمد در این مناظره و مباحثه، یهود می‌گفتند ما بر حق هستیم غیر از ما کسی حق ورود به بهشت را ندارد، نصارا گفتند که ما بر حق هستیم به غیر از ما کسی و هیچ طایفه‌ای حق ورود به بهشت را ندارد آیه همان را می‌گوید «وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى» یهود گفتند که ما و نصارا گفتند که ما، قرآن جواب می‌دهد «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ» این حرف‌ها آرزوهایی است امانی، جمع أمنیه است، أمنیه یعنی آرزو «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ» اصلاً اسلام را گذاشته‌اند کنار یهود و نصارا می‌گوید ما وارد بهشت می‌شویم آن‌ها می‌گویند ما فقط اهل بهشتیم هستیم، «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید دلیل بیاورید و هر دو هم اهل جهنم هستید تا به پیغمبر خدا و اسلام ایمان نیاوردید، در سوره‌ی بقره آیه‌ی صد و یازده.

خوب باز «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» آیه‌ی شصت و چهارم از سوره‌ی نمل است این هم «أَ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» مقصود توحید و شرک است مشرکین می‌گفتند غیر از خدا، غیر از خدا اله دیگری هم وجود دارد حالا به شکل بت باشد و به شکل غیر بت باشد، این جا باز قرآن می‌گوید «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» این دو، سوم در سوره‌ی انبیاء است آیه‌ی بیست و چهارم از سوره‌ی انبیاء، سوره‌ی بیست و یکم قرآن مجید است، «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» باز هم مربوط به همان بت پرست و این‌ها است قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» پس خود قرآن زنده کننده‌ی احیاء کننده و ایجاد کننده‌ی مسئله‌ی مناظره است، از مناظره استقبال می‌کند که بیایید ما مناظره کنیم به مناظره بنشینیم تا ببینیم که حق با چه کسی است؟ در این جا حاکم برهان است و دلیل است، خوب از یک طرف خلاصه هم ما بخواهیم بگوییم، نمونه‌های فراوانی ما در اسلام داریم، یک حدیثی از امام جعفر صادق (علیه السلام) شیخ بزرگوار، معلم امت شیخ مفید، در کتاب الفصول المختاره، صفحه‌ی دویست و هفتاد و هشت در چاپ چهارم، ایشان می‌گوید «یونس بن عبدالرحمن عن بعض اصحابه عن خیثمه» خیثمه نام شخصی است «عن أبی عبدالله» امام صادق (علیه السلام) «قال دَخَلْتُ عَلَيْهِ أُوَدِّعُهُ» خیثمه می‌گوید خدمت امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم که خداحافظی کنم «وَ أَنَا أُرِيدُ الشُّخُوصَ عَنِ الْمَدِينَةِ» می‌خواستم بروم به مدینه «فَقَالَ أَبْلِغْ مُوَالِيَنَا» امام صادق (علیه السلام) گاهی منصور حضرت را می‌آورد به در جایی هفت دفعه منصور امام صادق (علیه السلام) را از مدینه آورده به حیره و کوفه و این ها، خوب معلوم می‌شود امام صادق (علیه السلام) در مدینه نبوده و این می‌خواست برود به مدینه، حضرت فرمود: «أَبْلِغْ مُوَالِيَنَا السَّلَامَ» به دوستان ما سلام برسان، مختصر می‌کنم خلاصه، آخرش می‌بینیم که به آن‌ها بگو «وَ أَوْصِهِمْ» توصیه کن به آن‌ها «وَ لْيَتَفَاوَضُوا عِلْمَ الدِّينِ» علم دین را به مناظره بگذارند، تفاوض مفاوضه، با ضاد تفاوض مفاوضه، یعنی مناظره کردن و بحث کردن، به شیعیان ما بگو که علم دین را به مناظره بگذارند «فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لِأَمْرِنَا» به مناظره و مباحثه برگزار کردن علم دین و مذهب، باعث می‌شود که حیات اهلبیت (علیهم السلام) زنده شود در میان مردم، «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا» و رحم الله کسی که امر ما را فرهنگ اهلبیت را، احیاء کند و زنده کند. خوب و لذا کتاب‌هایی که ما داریم کتاب المراجعات، خوب کتاب بسیار خوبی است در مناظره است، اصلاً بنده یک وقتی عرض کردم در حوزه‌ی علمیه‌ی قم چقدر خوب است که یک مکتبی، یک جبهه‌ای برای پرورش دادن فضلا و علما برای مناظره، خودش یک مسئله‌ای است و کار فنی‌ای است فنی بوده است که امام صادق (علیه السلام) پرورش می‌داده هشام بن حکم‌ها را خودشان می‌نشستند به اصحابشان می‌گفتند که مناظره کنید، اصحاب مناظره می‌کردند امام جعفر صادق (علیه السلام) قضاوت می‌کردند بعد در میانشان افراد خاصی را بر می‌گزیدند برای اعزام به جاهای مختلف که بروند و مناظره کنند مخصوصاً مسئله‌ی امامت را مناظره کنند، ما به دو شکل مناظره داریم، ما در حوزه‌ها باید توجه کنیم یک مناظره‌ی با قلم است مثل همان المراجعات، الغدیر، عبقات الأنوار، مغالب المدرستین، این‌ها خوب مناظره هست مناظره‌ی قلمی هست که رجال بزرگی از علمای اسلام و تابع اهلبیت خوب این‌ها را نوشته‌اند خیلی لازم است این‌ها مطالعه اش، یک قسمتی و قسمتی دیگر مناظره‌ی حضوری داریم، خوب مناظره‌ی حضوری مثل علامه‌ی حلّی در مجلس سلطان خدا بنده، که تشکیل داده بود و علمای چهار مذهب را جمع کرده بود این خیلی واقعاً قدرت علمی و مهارت علمی می‌خواهد که بتواند کسی با این که سلطان نامه نوشته تمام علمای بزرگ اهل تسنن را، جمع کرده خوب علامه‌ی حلی هم که آن روز مرجع بزرگ شیعیان بود را هم خواسته، علامه فخر المحققین، وارد مجلس شدند در آن جلسه علامه با آن قدرت بیان خودش با آن مهارت علمی، علامه خوب خیلی در مذهب کتاب دارد، الفین علامه در ولایت اهلبیت، نهج الصدق برای علامه است منهاج الکرامه برای علامه است و کتاب‌های علامه است دیگر این‌ها بزرگ هستند، بعد از این که در این مناظره غلبه پیدا کرده بیشتر این‌ها را نوشته، بله خلاصه علامه در آن جلسه غلبه پیدا کرد بر علمای حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی، این مناظره خیلی بزرگ است باز هم یک مناظره‌ی شیخ صدوق در بغداد دارد، در زمان فخر الدوله و معز الدوله‌ی دیلمی، دیالمه چون شیعه بودند شیعه در آن موقع خیلی قدرت پیدا کرد در بغداد مجلسی ترتیب داده شد برای حضور شیخ صدوق، در آن جا باز غالب شد خوب این‌ها را ما باید بدانیم دیگر، این‌ها مناظره‌هایی است در کتاب المراجعات صد و دوازده تا مراجعه است، یعنی از یک طرف سید شرف الدین امروز روز وفات سید شرف الدین رحمه الله علیه است، صبح اخبار می‌گفت، خوب از یک طرف سید شرف الدین، از یک طرف هم شیخ سلیم، رئیس جامع الأزهر است صد و دوازده مکاتبه مناظره‌ی قلمی، بین این دو نفر به وجود آمد واقعاً این دو نفر چقدر نسبت به یکدیگر احرام قائل هستند در یک محیطی، خالی از تعصب، حرف‌ها را مطرح می‌کنند بالأخره غلبه هم با همان سید شرف الدین است. مسئله‌ی مناظره خیلی مسئله‌ی مهمی است منظور بنده این است که اولین جبهه

در غلبه‌ی حق بر باطل، بر اساس فرهنگ اسلامی، جبهه‌ی مناظره است در این جا همیشه هم غلبه، با اهل حق است بله بعضی از رفقا می‌فرمایند که کلمه به کلمه بگویید بسیار خوب، یک نمونه به نظر بنده آمد که کتاب الغدیر، علامه‌ی امینی، علامه‌ی امینی دارد که من ده سال از کتب فهرست برداری کردم ما طلبه ها، باید خیلی مجهزّ باشیم آخر بعضی همین گونه متفرقه کار می‌کنند ولی بعضی می‌روند از اول، کتاب‌هایی داشته‌اند به عنوان فهرست و نمونه برداری، مثلاً ملامحسن فیض کاشانی که این همه تألیفات دارد بنده یقین دارم که آن از اول، در تفسیر یک فهرست جدا داشته است، تفسیر صافی، در اخبار که وافی نوشته است در کتب دیگر، چون تألیفات زیاد دارد این‌ها از اول، این گونه بوده‌اند ما طلبه‌ها و شما عزیزان عادت کنید از اول، دفترهایی داشته باشید برای نوشتن آن چه مطالبه می‌کنید، آن چه برخورد می‌کنید دفترهای منظم بعد همین‌ها را جمع کنید، می‌شود الغدیر، خوب یکی الغدیر است که ده سال فقط فهرست برداری می‌کرده است یکی کتاب المراجعات است سید شرف الدین خیلی مرد بزرگی است واقعاً خیلی بزرگ است کتاب هایش خیلی عجیب است الآن چاپ شده است یک دوره چند جلدی، تألیفات سید شرف الدین، چقدر این واقعاً زحمت کشیده تنها المراجعات نیست النص و الاجتهاد است و خیلی کتاب دارد این خیلی زحمت کشیده در مراجعه به کتب اهل تسنن، یک جلدش مربوط به ابوهریره است که بیشتر روایات سنیان از ابوهریره است در صحیح بخاری، پانصد تقریباً از ابوهریره است که بیش از بقیه است بعد از عایشه است بعد عبدالله بن عمر است از فاطمه‌ی زهرا یک حدیث بیشتر نیست، حضرت امیرالمؤمنین بیست و هفت حدیث بیشتر نیست در کتاب صحیح بخاری، خلاصه ایشان تنها با روایات ابوهریره نوشته است اولاً سابقه‌ی ابوهریره، سابقه‌ی سال هفتم هشتم هجرت ایمان آورده، یک آدم سوادش هم بسیار کم انقدر حدیث؟! معلوم است این جعل است دیگر آن وقت حدیث‌های ایشان را تمام غربال کرده است چقدر چیزهای عجیب و غریب دارد که اصلاً باورکردنی نیست عمر هم تازیانه به او زد گفت انقدر دروغ نقل نکن خوب بالأخره حالا آقا گفتند که مناظرات قلمی، مثل الغدیر، المراجعات، النص و الاجتهاد، مهمتر از همه کتاب عبقات الأنوار میرحامد حسین است، میرحامد حسین، در هندوستان بوده است ولی نصب آن می‌رسد به ایرانی‌ها و نیشابور، بنده خودم در هندوستان در لکنهو، چون برای اینکه پسرای ایشان و نوه‌های ایشان آن جا بوده‌اند در لکنهو که یکی از شهرهای مهم هندوستان است کتابخانه‌ی بسیار بزرگی هنوز باقیست برای میرحامد حسین است و عبقات را نوشته است این خیلی عجیب بوده این میر حامد حسین، می‌توان گفت که بعد از آن هر کس آمده از او استفاده کرده او به اندازه‌ای کتاب گذاشته روی سینه اش و مطالعه می‌کرده کتاب را در روی سینه اش جا کرده بود، او هیچ وقت در مجلسی که روضه خوانده می‌شد حضور پیدا نمی‌کرد نمی‌توانست حضور پیدا کند نمی‌توانست مصیبت اهلبیت را بشنود، یک وقت مجلسی بود و یکی روضه می‌خواند نمی‌دانست که میرحامد حسین آن جاست، مصیبت حضرت علی اصغر را آن جا خواند و افتاد غش کرد طاقت شنیدن مصیبت اهلبیت را نداشت عبقات الأنوار برای ایشان است مغالبه المدرستین برای سید مرتضی عسگری، مرحوم شد اهل ساوه بود خودش را من زیاد دیده بودم خوب این‌ها کتاب‌های مناظرات قلمی است مناظرات بیانی، علامه در جلسه‌ی سلطان خدا بنده و شیخ صدوق که گفتیم در بغداد، مطالعه کنید خوب حالا نمونه‌ای می‌خواستم عرض کنم که امروز روز آخر بحث جهاد است بله، در کتاب الکنا و الألقاب، برای حاج شیخ عباس قمی، کتاب‌های ایشان همه خوب هستند جلد دوم، صفحه‌ی چهارصد و هفده الکنا و الألقاب سه جلد است، جلد دوم صفحه‌ی چهارصد و هفده در حالات الطیّار، با طای مؤنف، محمد بن عبدالله طیار یکی از روات ماست «کان من أصحاب أبی عبدالله (علیه السلام)» از اصحاب امام صادق (علیه السلام) «فقد کان شدید الخصوم عنا أهلبیت» در دفاع از اهلبیت بسیار قوی و شدید بوده است در مناظره هم بسیار قوی بوده است نقل می‌کند که از هشام بن صالح خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم با جمعیتی، از اصحاب حضرت یک نفر از اهل شام وارد شد اجازه خواست و وارد شد و سلام کرد و ابی عبدالله فرمودند بنشینید و نشست، حضرت فرمودند: «ما حاجتک أیها الرجل» این شخص گفت که من شنیدم که تو خیلی عالم ماهری هستی و هر چه بپرسند جواب می‌دهی، آمده ام با تو مناظره کنم، امام صادق (علیه السلام) حضرت فرمودند که در چه چیز؟ در چه رشته می‌خواهی مناظره کنی؟ از اینجا معلوم می‌شود اصحاب امام صادق (علیه السلام) هر کدام در رشته‌ای مهارت داشته‌اند این طبقه بندی که ما می‌گوییم لازم است در حوزه‌ها باشد، در محضر امام صادق (علیه السلام) در مکتب حضرت این مطلب، عملی بود. اول گفت آمده ام مباحثه کنم درباره‌ی قرآن، تفسیر قرآن، مفاهیم و آیات قرآن، قرائات قرآن، حضرت فرمودند که با حمران مناظره کن حمران بن أعین برادر زراره است فرمودند با این مناظره کن، اگر بر این غالب شدی بر من غالب شد، انقدر امام اطمینان دارد که «إن غلبته غلبتنی» بحث کرد و حمران بر او غالب شد بعد شامی گفت که من می‌خواهم در ادبیات عرب، مناظره کنم حضرت فرمودند که با أبان،

مناظره کن اگر بر ابان غالب شدی بر من غالب شدی، با أبان بن تغلب، أبان بن تغلب مناظره کرد و مغلوب شد بعد گفت می‌خواهم در فقه مناظره کنم، حضرت فرمودند با زراره مناظره کن، در فقه با زراره مغلوب شد خوب گفتند می‌خواهم در علم کلام مناظره کنم حضرت فرمودند با مؤمن پاک مناظره کن، مناظره کرد و مغلوب شد بعد گفت می‌خواهم در جبر و اختیار مناظره کنم، حضرت فرمودند با همین طیار که اسم بردیم مؤمن بن عبدالله مناظره کن مغلوب شد، بعد گفت می‌خواهم مناظره کنم در توحید، حضرت فرمودند با هشام بن سالم مناظره کن، با هشام مناظره کرد بعد گفت می‌خواهم مناظره کنم در امامت، گفتند با هشام بن حکم، مناظره کرد و مناظره کرد و مغلوب شد، حضرت یک لبخندی زدند یعنی خوشحال شدند شامی گفت که خواستی به من نشان دهی، در میان پرورش یافتگان محضر و مکتب این چنین رجالی وجود دارند، همین گونه است «قد افلح من جالسک» کسی که با تو مجالست کند فلاح و رستگاری دارد بعد گفتند به این که «اجعلنی من شیعتک و علمنی» مرا از شیعیان خود قرار بده و مرا هم تربیت کن، ابوعبدالله فرمودند به هشام که شما حالا این کلاس ما در کلاس بالا هستیم این هنوز آن کلاس بالا نرسیده، به هشام فرمودند که شما این را تعلیم کن من دوست دارم که این شاگرد تو باشد و زیر نظر تو تربیت شود این چنین شود، خوب نتیجه بگیریم که این‌ها نمونه بود که می‌خواهیم عرض کنیم که در درگیری‌ها که ارتباط با هدف دارد ارتباط با جهادگران دارد، ارتباط با کیفیت برخورد دارد اولین مرحله‌ی غلبه‌ی حق بر باطل، جبهه‌ی مناظره است ما غلبه را داریم حساب می‌کنیم یک، دوم عامل غلبه کمک پروردگار است یعنی ما شکی نداریم آیات کثیری از قرآن می‌گوید که شما جهادگر باشید به آن صفاتی که ما گفتیم گام بردارید ما شما را کمک می‌کنیم ما قبلاً، چند روز قبل، آیات نص را در قرآن خواندیم «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» (آل عمران، ۱۲۳) شاید ده بیست تا جا هست در قرآن کریم، دال بر این که خداوند ناصح و کمک کسانی است که به جهاد برخیزند «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد، ۷) این آیات هم، همه جهاد را دارد می‌گوید، دیروز هم عرض کردم آیه‌ی در قرآن می‌گوید «سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» (انفال، ۱۲) شما بدانید بروید به میدان جنگ، ما رعب شما را در دل، دشمنان تان می‌اندازیم آیات زیادی در قرآن، مثلاً «وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» آیه‌ی بیست و ششم سوره‌ی احزاب است در جنگ احزاب، ده هزار نفر یمین و شمال آمدند ده هزار نفر، بعضی خیلی ناراحت شدند، گفتند «وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ × وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً» (احزاب، ۱۰ و ۱۱) دیدند ده هزار نفر مجهز و مکمل می‌آید برای درهم کوبیدن مدینه، این بود که و زلزلوا، خیلی این جا آیات قرآن عجیب است سه طایفه کردند منافقین گفتند که «مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاَّ غُرُوراً» (احزاب، ۱۳) پیغمبر ما را گول زد همه نابود می‌شویم بله، عده‌ای دیگر گفتند «هذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ» (احزاب، ۲۲) گفتند بله، پیغمبر روز اول گفت این دین جهاد لازم دارد بدون جهاد و آمادگی جهادی این پیشرفت نخواهد کرد که امام (رضوان الله علیه) فرمودند که خدا هر پیغمبر فرستاد در یک دست کتاب هدایت داشت و در یک دست دیگر شمشیر، این ادیان این گونه‌اند اصلاً امام فرمودند که ادیان با خون رشد کرده است، ادیان با خون رشد کرده است و خون هم رنگ خون هم ثابت ترین رنگ هاست و خون هم مؤثرترین است، مؤثرترین عامل پیشرفت خون است جهاد را کوچک نشمارید، آن شعر أبو علای معروری، که می‌گوید به این که از حضرت امیرالمؤمنین و سبطش امام حسین را می‌گوید، دو تا یادگار در دنیا هست تا جهان باقیست این دو یادگار باقیست تا بدانند که خون چقدر اثر دارد، شفق و فلق، آن شفق قرمزی که دیده می‌شود در افق اول شب، فلق آن قرمزی که قبل از طلوع فجر دیده می‌شود این دو رنگ، رنگ قرمز هستند و این‌ها رنگ خون هستند در فلق و شفق، در افق آسمان این‌ها همین گونه مانده‌اند مردم بیایند نگاه کنند تا به یاد این پدر و پسر بیافتند که با خون رنگین خودشان، حق را جاویدان ساخته‌اند درست است این خون است بنابراین، در این جهاد خدا وعده‌ی نصرت داده است و آیات آن را قبلاً خواندیم، چند آیه هم در قرآن، الان فرصت نیست بنده نوشته ام ولی فرصت نیست «وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» (احراب، ۲۶) «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» (آل عمران، ۱۵۱) این رعب است که خداوند به دل دشمنان می‌اندازد، اصلاً ملائکه می‌فرستد «و ارسلنا الجنود» این است در جنگ تحمیلی هشت سال کسانی که می‌رفتند می‌گفتند که این رفتن لازم دارد این از دور دیدن به درد نمی‌خورد، کسانی که رفته‌اند با خلوص نیت خودشان می‌گفتند که ما بارها دیدیم در مواردی خداوند به ما کمک کرد بنابراین دومین عامل غلبه، نصرت الهی، امداد الهی به این شکل است. سومین را تمام کنیم، سومین خداوند مجاهدین را به نوعی تربیت می‌کند آن ایمانشان، عقیده شان، شهادت طلبی آن ها، شهامتشان و شجاعتشان این‌ها خیلی است، «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ» (انفال، ۶۵) این بیخود نیست بیست نفر از شما به دویست نفر غالب است «؟؟؟» این بیخود نیست خوب بحث جهاد، امسال الحمدلله با لطف پروردگار بنده در یک سال تحصیلی مطالب مهم جهاد را به عرض

رساندم فکر می‌کنم آن اندازه که ما بحث کردیم کافی باشد، انشاءالله اول سال تحصیلی، کتاب دیگری را باید با توفیق پروردگار عمری باشد و عمری باشد آغاز کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه صد و شانزدهم تاریخ: ۸۸/۳/۱۳

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

در آستانه ی سالگرد ارتحال امام عظیم الشأن (اعلی الله تعالی مقامه) هستیم. ایام ارتحال امام به یاد خاطره هایی، جریانهایی می افتیم. یک دنیا فضیلت و اخلاق، برجستگیها، ویژگیهای خاصی که خداوند متعال در این شخصیت بزرگ به وجود آورده بود. از این جهت بسیار لازم است که به این شخصیت با عظمت و کارهایی که انجام داد مخصوصاً ما طلاب حوزه ی علمیه ی قم توجه کنیم و آنها را سرلوحه ی کارهای خودمان قرار بدهیم. کتابی است به نام "ثورة الفقیه و دولته" یعنی انقلاب نهضت یک فقیه به چه شکلی صورت گرفته و دولتی که آن فقیه ایجاد کرده به چه کیفیت بوده. دانشمندانی و نخبگانی از تمام دنیا هر یک از یک زاویه شخصیت امام (رضوان الله علیه) را مورد بررسی قرار دادند. اسم کتاب ثورة الفقیه ـ ثوره با ثاء مثلث یعنی نهضت و انقلاب ـ ثورة الفقیه و دولته. قیام یک فقیه به چه شکلی بوده که اینقدر عالمگیر شده و دولتی که به وجود آورده به چه کیفیت بوده. کتابی است که علمایی از کشورهای مختلف حتی از کشورهایی که شاید کمونیستی باشند، اما همه شان در برابر ابعاد شخصیتی امام، آن قدر با عظمت است، خاضعند. بلکه شگفتی همه ی آنها را برانگیخته. خصوصیات خود امام از لحاظ اخلاص و شجاعت و زهد و قیام امام به چه شکلی بوده، بدون تکیه به هیچ قدرتی توانسته اینقدر تأثیرگذار باشد. اصلاً بعضی ها گفتند این انقلاب مثل یک مکتبی است. برای اینکه در این مکتب آنقدر مزایا وجود دارد، تغییر نگرش ها، ایجاد تحول ها و تهییج مستضعفان جهان برای خیزش و احقاق حق خودشان. خلاصه الآن فرصت زیادی نداریم که ما بیش از این درباره ی ابعاد شخصیت امام (رضوان الله علیه) ما صحبت کنیم. ولی همین قدر که گفته ام، به شما عرض کرده ام، ما بایستی کتاب صحیفه ی نور را از اول تا آخر ۲۲ جلد است، مطالعه کنیم برای شناخت امام و کار امام. از مرکز نشر آثار امام بخواهید و دیگر دفتر تبیان که ۵۰ جلد است. کلمات امام را دسته بندی کرده اند ۵۰ جلد شده. برای هر صنفی، هر موضوعی یک دفتری تشکیل شده،۵۰ جلد و دیگر وصیت نامه ی امام که راهگشای زندگی همه مخصوصاً ما طلاب و علماست. یک جلدش که قطور است حوزه ی علمیه و روحانیت. که باید روحانیین در چه وضعی باشند و با چه ترتیبی گام بردارند تا بتوانند تأثیرگذار باشند. ایشان چند جا تصریح کردند که این انقلاب جرقه ای است وشعله ای است. این کم کم وسعت بیشتری پیدا خواهد کرد و تمام جهان را فرا خواهد گرفت و این مقدمه ی ظهور امام عصر علیه السلام است. ایشان هیچ وقت حرف گزاف نمی گفتند. ایشان بر اساس آن اطلاع و آن مهارتی که در اخبار اهل بیت : دارد کار خودش را که مستضعفان جهان باید متشکل باشند، متحد باشند، بیدار باشند، آمادگی، ایستادگی داشته باشند که این زمینه ی ظهور امام عصر علیه السلام است، کار خودش را این طور می دانست با یک دنیا اخلاص.

نامه ای در کتابی که بنده دارم "علمای اسلام" نامه ای آیت الله العظمی آقای میلانی برای ایشان زمانی که در ترکیه تبعید بود نوشته. بنده هم تحت عنوان "نامه ی مرجعی برای مرجعی". بعد از بسم الله الرحمن الرحیم آیت الله میلانی خوشا به حال آن سرزمینی که در ترکیه شما در آن اقامت دارید. چقدر آن سرزمین مقدس است که شما به آنجا گام گذاشته اید و به سر می برید. «ان الله جعل افئدة الناس تهوی الیک» این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام بود که موقعی که حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند خودش را، ذریه خود را در کنار خانه ی کعبه قرار داد، آن موقع آنجا یک بیابانی بود، شهر مکه ساخته نشده بود (رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتی بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقیمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوی إِلَیْهِم) این دعای ابراهیم است. پروردگارا دلهای مردم را به طرف آنها متمایل بگردان. ائمه : گفتند در تفسیر این آیه روایات داریم که «نحن دعوة ابراهیم» ائمه : فرمودند ما هستیم دعوت ابراهیم و خداوند دلهای مردم را به طرف ما متمایل کرده. اینجا آیت الله طباطبایی به امام خطاب می کند که «ان الله جعل افئدة الناس الیک». درست است که شما در ترکیه در حال تبعید هستید ولی تمام دلها، دلهای آزادیخواهان، دلهای افراد بیدار به طرف شما متمایل است. بعد هم می گویند که خداوند متعال برای هر پیغمبری، پیغمبران بزرگ قیامی فراهم کرد. حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر نمرود (وَ تَاللَّهِ لَأَکیدَنَّ أَصْنامَکُم) بتها را شکست و نمرود و نمرودیان را مغلوب کرد. حضرت موسی علیه السلام در برابر فرعون که (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی) می گفت قیام کرد، فرعون و فرعونیان را در همان رود نیل غرق کرد. پیغمبر معظم اسلام در برای کسری ها و قیصرها و ابوجهل ها و ابولهب ها قیام کرد، آنها را مغلوب کرد و شکست داد. سیدالشهداء علیه السلام در برابر یزید و یزیدیان مکتب غلبه ی خون بر شمشیر را تأسیس کرد و شما دنباله ی همان راه را پیش گرفتید. شما مطمئن باشید ـ آیت الله میلانی به ایشان می گوید ـ مطمئن باشید کار شما دنباله

ی کار انبیاء عظام است و کار شما به نتیجه خواهد رسید و دنیا را منقلب خواهد کرد. امواجی در سراسر دنیا ایجاد خواهد کرد.

خلاصه ما در برابر سالگرد یک چنین شخصیتی هستیم که خاطره های فراوانی، بنده خودم در نوفل لوشاتو که در خدمت امام بودم یک شب تلویزیون فرانسه یعنی در سراسر دنیا پخش می شد. نشان داد اول جلال و تشکیلات پاپ را. بنده خودم در ایتالیا در رم به همان مرکز پاپ رفته ام. کاخهایی است، تشکیلاتی است. خیلی وسیع که پاپ در آنجا سکونت دارد. تشکیلات پاپ از تشکیلات یک رئیس جمهور بالاتر است. آن را تلویزیون نشان داد به مردم اروپا و دنیا که این تشکیلات با عظمت مال پاپ است. بعد امام را نشان داد. یک عبا و عمامه. گفت یک تکه نان به اندازه ی کف دست هم مخارج روزانه ی این شخص است. با همین نعلین و عمامه در مقابل استکبار جهانی قیام کرده و می خواهد یک رژیم ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کند و خواهد کرد. چون آن طور که زهد و شجاعت و قاطعیت این مرد این کار را خواهد کرد. آن روز به دنیا شناساند امام را. واقعاً آن روز کاخهای استکباری از این جریان لرزید که اینقدر امام با آن زهد و قاطعیت و شجاعت، اینقدر کارش تأثیرگذار بود ولی پاپها چه کار می کنند.

خلاصه ما در برابر ابعاد شخصیت بسیار با عظمتی قرار داریم که باید ما همین گفتم این سه تا کتاب را مطالعه کنید. در راستای این فکر و این اندیشه گام بردارید و امام را درست بشناسید. یکی صحیفه ی نور، دوم دفتر تبیان، سوم وصیت نامه. امام در وصیت نامه ی خودشان که حاصل تجارب این همه عملکردهاست، بعد از اینکه یک رژیم ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کردند، یک نظام قدرتمند را به جای آن برقرار ساختند، هشت سال جنگ تحمیلی که تمام قدرتهای استکباری به صدام کمک می کردند، روسیه ی آن روز، آمریکا آلمان، فرانسه، انگلستان، حتی بعضی از کشورهای اسلامی مثل مصر و اینها که ما اسیرهایی داشتیم از اردن از مصر، اینها همه کمک می کردند به صدام بلکه این چراغ را خاموش کنند. می دانستند که آینده برای آنها یک آینده ی ناگواری است. چون همین قدرتها بودند که در صدر اسلام بعد از عظمت اسلام توانستند که بالاخره با سیاستهای خودشان اسلام را زیر سیطره ی خودشان قرار بدهند و نور اسلام را خاموش کنند. می دانستند که دوباره همان تلألؤ و همان انفجار به وجود آمده. به صدام کمک می کردند بلکه بتوانند این انقلاب را بخوابانند. اما (یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُون) به عرض بنده مطالعه ی این سه کتاب را گفتم. در وصیت نامه شان می فرمایند توصیه ی من به علما به حوزه ها این است در برابر هیج انتخابی بی تفاوت نباشند. در تمام صحنه ها حضور داشته باشند. علما و حوزه های علمیه. الآن ما در برابر انتخابات ریاست جمهوری قرار گرفتیم. امام می فرمایند چه انتخاب ریاست جمهور چه انتخابات مجلس شورای اسلامی چه انتخابات خبرگان رهبری در تمام اینها کل مردم، چون یکی از حسنها و مزایای این انقلاب مردمی بودن است. امام برای مردم خیلی اهمیت قائل بودند. از این جهت مردم باید حضور داشته باشند، شما حضور داشته باشید، مردم را به حضور دعوت کنید. بعد اضافه می کنند که این یک وظیفه است و یک تکلیف است. کوتاهی کردن در شرکت در انتخابات گناهی است از گناهان کبیره. چون سرنوشت ساز است. شما خودتان بایست سرنوشت خودتان را در دست بگیرید و ورق بزنید. حتی یک رأی هم در این انتخابات اثرگذار است. از این جهت ما در برابر چنین جریانی در ۲۲ خرداد قرار داریم. دشمنان هم با ذره بین خودشان، با مکر و حیله های خودشان، ما را زیر نظر دارند و خیلی هم پول خرج می کنند که بلکه انتخابات کمرنگ شود و این را سوژه ای قرار بدهند برای خاطر ضعف این مملکت و این نظام با این عظمت. ما باید هوشیار باشیم. این یک جهادی است در برابر دشمنان اسلام، استکبار و صهیونیست ها که می دانند تمام حرکتها منشأش از ایران است علیه آنها. اینها الآن نقشه های فراوان و سرمایه گذاری فراوان دارند. طوری باید نباشد که دشمن خوشحال شود. ما باید دشمن را عصبانی بکنیم. از این جهت آن شاخصه ها که بنده عرض کردم: اول داشتن سابقه ی بسیار روشن، انقلابی. دوم متدین و متعهد به آرمان اسلام، آرمان انقلاب، آرمان امام. تعهد و تقید به این موضوع بسیار مهم است که ارزشها مخصوصاً ارزشهای انقلابی همه و همه محفوظ بماند. سوم شجاع بودن که بتواند از اسلام و از انقلاب دفاع کند. در برابر قدرتها هر قدر شجاع تر باشد باعث عظمت و سرافرازی این نظام و این ملت و این اسلام خواهد بود. از این جهت سومین شاخصه شاخصه ی شجاعت و جرأت و شهامت است. چهارم فعال بودن یعنی برای خدمت به مردم. یکی از ابعاد شخصیتی امام این بود که سیاستمداران را خدمتگذار معرفی می کرد. هر سیاستمداری باید خودش را خدمتگذار بداند. مخصوصاً خدمت به زاغه نشین ها، فقرا، محرومین، مستضعفین که آنها همه شان در تأسی‌س این نظام سهم بیشتری دارند. از این جهت کسی که واقعاً در فکر خدمت به مردم باشد، مخصوصاً مردم مستضعف و محروم فعالیتش همه در این محور باشد. پنجم اینکه متواضع بودن، مردمی بودن. با مردم انس و الفت داشتن از درد و رنجهای مردم آگاه بودن. در فکر حل مشکلات مردم بودن. اینها صفاتی است که ما خودمان شخصی را معین

نکردیم، از هیچ کاندیدای خاصی پشتیبانی نکردیم ولی توصیه ی ما به این است که شرکت حداکثری شرکت همگان باشد و همه حضور داشته باشند و رأی بدهند. دوم اینکه شاخصه ها را خصائص را و شرائط را بسنجند کسی که دارای این صفتها باشد که عرض کردیم به آن رأی بدهند. این عرائض ما بود امیدواریم ان شاء الله تعالی خداوند توفیق بدهد همه در این راستا که راستای اسلام است همه مان گام برداریم و حرکت کنیم ان شاء الله تعالی.

امروز هم روز چهارشنبه است. ما فکر می کنیم مانند هر سال دیگر بعد از ۱۵ خرداد دیگر بحثهای حوزوی تعطیل باشد. ولی باید از وقت خودمان حتی یک دقیقه یک دقیقه باشد استفاده کنیم. همه برنامه داشته باشید برای مطالعاتتان. امروز دنیا احتیاج بیشتری به علم و تحقیقات و پژوهش دارد. در دو عرصه شما باید کار کنید. هم در عرصه ی علوم حوزوی هم در عرصه ی اجتماع. مسائل مربوط به نظام اسلامی، مربوط به انقلاب، مسائل مربوط به کید و مکر و نقشه های دشمن و در برابر آنها ما موضع صحیح و موضع مناسب گرفتن کار ما طلبه ها دو سه برابر شده. مسئولیت ما سنگین تر، البته فضائل هم بیشتر. ما نهج البلاغه می گفتیم ولی خواستم اول یک حدیثی مربوط به حضرت فاطمه علیها السلام در این ایام که ارتباط با آن صدیقه ی کبری دارد عرض کرده باشم تا ببینیم به کجا می رسیم.

کتابی است به نام "معانی الاخبار" یکی از تألیفات شیخ صدوق است. شیخ صدوق ۳۰۰ جلد کتاب تألیف کرده، ما ۲۴ تا را داریم. بقیه همه از بین رفته. خیلی عجیب است. یکی از کارهای علمای بزرگ ما پرکار بودن است. ما باید واقعاً پرکار باشیم. باید ۵ دقیقه از وقت خودمان را هدر ندهیم. ۳۰۰ جلد کتاب تألیف کردن کار شوخی نیست. اصلاً شما در عمرتان یکبار بحار الانوار را از اول تا آخر مطالعه کرده اید؟! ای‌ن یکی از کتابهای مجلسی است. خیلی باید ما مطالعه کنیم، مطالعه ی منظم نه متفرق. از ۳۰۰ کتاب شیخ صدوق که همیشه افتخار می کرد که به دعای امام عصر عجل الله تعالی فرجه به وجود آمده به دنیا آمده ۲۴ تا را در دست داریم یکی کتاب معانی الاخبار است. به علت اینکه شیخ صدوق با فرهنگ اهل بیت : آشنایی فراوان داشته این کتاب احادیثی که تا حدی مشکله آنها را معنا کرده. در دو جلد هم اخیراً چاپ شده. معانی الاخبار در جلد اول آن چاپ که پیش بنده بود صفحه ۲۶۶ باب ۴۸. حالا ببینید باب چه بابی است که ایشان می خواهد معنا کند. باب معنی الشمس و القمر و الزهرة و الفرقدین. باب معنای شمس، معنای قمر، معنای زهره و فرقدین. این باب است. اسم باب این است باب معنا الشمس و القمر و الزهرة و الفرقدین. چهار تا حدیث در این باب ذکر کرده ولی سند برمی گردد به جابر بن عبدالله انصاری یکی از شخصیتهای بسیار بزرگ است. ایشان می گویند «قال صلي بنا رسول الله ص صلاة الفجر» پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز فجر ــ نماز صبح را خواندند «فلما انفتل من صلاته» نمازش را که پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام کرد «أقبل علينا بوجهه الكريم» جابر می گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله رو کرد به مردم با چهره ی درخشان خودشان «فقال معاشر الناس من افتقد الشمس» افتقد یعنی گم کردن «من افتقد الشمس فليستمسك بالقمر» کسی که خورشید را از دست داد، خورشید غروب کرد به قمر تمسک کند «و من افتقد القمر فليستمسك بالزهرة» کسی که قمر را از دست داد، گم کرد، به زهره تمسک کند «و من افتقد الزهرة فليستمسك بالفرقدين» زهره را اگر کسی از دست داد به فرقدین تمسک کند. حدیث با عبارتهای مختلفی نقل شده، یک حدیث است. مثلاً این حدیث با این عبارت هم ذکر کرده «اقتدوا بالشمس فإذا غابت الشمس فاقتدوا بالقمر فإذا غاب القمر فاقتدوا بالزهرة فإذا غابت الزهرة فاقتدوا بالفرقدين» بله چهار چیز گفتند: شمس و قمر و زهره و فرقدین. پیغمبر صلی الله علیه و آله این جور گفتند و مردم نفهمیدند منظور چیه. «قيل يا رسول الله ما الشمس و القمر و الزهرة و الفرقدان»منظور شما از شمس و قمر و زهره و فرقدان چی هست؟ «قال أنا الشمس» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند من شمس هستم «و علی القمر و فاطمة الزهرة و الحسن و الحسين الفرقدان» پیغمبر صلی الله علیه و آله معنا کردند. گفتند منظور این است که شمس من هستم و قمر علی بن ابی طالب علیه السلام و زهره فاطمه ی زهرا علیها السلام است و فرقدین حسن و حسین علیهما السلام.

حالا وجه شبه هر چه بگوییم چی هست که این طوری گفته؟ معلوم است. بعد یک ذی‌ل هم دارد. شمس معلوم است. خورشید منبع نور است. در علم هیأت کرات آسمانی و اجرام سماوی را به سه قسمت تقسیم کرده اند. نجوم، کواکب و اقمار. نجوم به آن ستارگان می گویند که منبع نور هستند مثل خورشید. فعل و انفعالاتی در پیکر خورشید صورت می گیرد تا اینکه هیدروژن یک ماده ای است که قابل احتراق است و اینها بالاخره مشتعل می شود، آن قدر فراوان و اشتعال زیاد است که ای‌ن می شود خورشید. این است که به این قبیل که اکثر ستارگان آسمان به همین ترتیب هستند می گویند نجوم. آنها که منبع نور و حرارت و در خشندگی می باشند اینها نجوم هستند. این اصطلاح است. دوم کواکب. اصطلاح است. کواکب به آن سیاراتی می گویند که دور منبع نور می چرخد. خودش نور ندارد اما دور آن می چرخد. مثل زمین ما دور خورشید. عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و

پلوتون. اینها ۹ سیاره هستند که دور خورشید می چرخند. کواکب هستند. سیارات می گویند کواکب هم می گویند. سوم اقمار. اقمار آن قمری است که دور این سیارات می چرخد. زمین ما یک قمر دارد مشتری ۱۲ تا قمر دارد. زحل ۱۰ تا قمر دارد. خلاصه نجوم و کواکب و اقمار اصطلاحات علم هیأت به این ترتیب است. پیغمبر ﷺ می فرمایند «أنا الشمس و علی القمر و فاطمة الزهرة» چرا به فاطمه ی زهرا علیها السلام گفته زهره؟ زهره دومین سیاره است. عطارد، زهره، زمین. زمین سوم است. دومین سیاره که دور خورشید می چرخد به این زهره می‌گوی‌ند. اینها یک حرکت وضعی دارند که دور خودشان هم می چرخند. مثل زمین شب و روز به وجود می آید. حرکت انتقالی، دور خورشید می چرخند که سال به وجود می آید. طوری قرار داده شده که از حرکت به دور خورشید در یک مدار بیضی سال به وجود می آید که در زمین ما ۳۶۵ روز یک مرتبه دور خورشید می چرخد. زهره هم جزء سیارات است. دومین سیاره. ولی زهره خیلی درخشنده است. الآن به واسطه ی به وجود آمدن این برق دیگر آن چهره ی آسمان را مردم درست نمی بینند. قبلاً که برق نبود شبها تاریک می شد مردم با آسمان خیلی آشنایی داشتند، با ستارگان آسمان. چهره ی آسمان را الآن برقها شبها نمی گذارند که کسی درست ببیند. یک وقت به روستاها بروید شاید آنجا نگاه کنید مخصوصاً از نصف شب به بعد یک آسمان پر ستاره ی عجیب می بینید. زهره یک سیاره ای است که این گاهی به بدرقه ی خورشید می رود، گاهی خورشید را بدرقه می کند، گاهی استقبال می کند. شما وقتی خورشید غروب می کند به طرف آسمان نگاه کنید یک ستاره ی درخشان می بینید. آن همان زهره است که خورشید را دارد بدرقه می کند. گاهی از خورشید استقبال می کند. در طرف مشرق هنگام طلوع خورشید باز یک ستاره ی پر نور می بینید این زهره طوری قرار داده شده که گاهی بدرقه می کند و گاهی استقبال می کند. بنده در کتابی به نام "جهان آفرین" چند صفحه در مورد زهره نوشته ام. خلاصه حضرت می فرمایند من خورشیدم علی علیه السلام قمر است فاطمه علیها السلام زهره است و فرقدان حسن و حسین علیهما السلام هستند. حالا فرقدان چی هستند؟ هفت برادر که می گویند، فرقدان همان دو برادر است. هفت تا ستاره می بینیم ما به آنها می گویند هفت تا برادر در آسمان. جدی جزء همین هاست. آخرش به جدی می رسد. چهارتایش به شکل مربع هستند، سه تایش امتداد پیدا می کنند، آخریش جدی است. آن دو تا را که جزء این مجموعه ی هفت گانه هستند می گویند فرقدان، دو برادر می گویند. در آن کتاب "دانش عصر حاضر" من اینها را نوشتم. حضرت فرمودند که فرقدان حسن و حسین علیهما السلام هستند و این فرقدان با کتاب الله توأم است. در حقیقت بر می گردد به حدیث «إِنِّی تَارِكٌ فِیكُمُ الثَّقَلَیْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی» این طور می شود. این فرقدان هم حسن و حسین علیهما السلام هستند این دو برادر. نوشته این هم «و کتاب الله لا یفترقان حتی یردا علی الحوض».

آخر کلام ما الحمد لله تعالی به ذکر فاطمه ی زهرا علیها السلام اختتام پیدا کرد. خداوند را شکر می کنیم که توفیق داد در این سال تحصیلی اشتغال ما برقرار بود. امیدواریم ان شاء الله تعالی توفیق آینده هم برای اشتغال پیدا کنیم. شما را به خداوند سپردیم. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.